

هذا کتابنا ینطق علیکم با لحدق کتاب

شبهای پشاور

جزء فاج از مجموع تسع

گزار

مرحوم سلطان الواعظین شیرازی

متوفای عتیم شعبان المبارک ۱۳۹۱

مطابق نوزدهم مهرماه ۱۳۵۰

شماره ثبت کتابخانه ملی

۵۲۶ مورخ ۱۳۵۲/۳/۳۱

ناشر دارالکتب الاسلامیه

شیخ محمد آخوندی

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

مرکز مستبصرین

www.al-mostabsetin.com

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السُّمُرَ
 يَجْرُوا فِيهَا ذِيَابًا وَ أَيَّامًا آمِنِينَ
 سورة ۴۴ (النبا) آیه ۱۷

اهداء

به پیشگاه با عظمت خاندان رسالت و اهل بیت طهارت خاصه حضرت صاحب
 العصر والزمان ولی الله الاعظم و حجته في أرضه و بلادہ و خليفته على خلفه و عباہ
 بقية الله في العالمين مولانا الحجة ابن الحسن العسكري عليه و على آباءه البررة
 الكرام أفضل الصلاة والسلام



بوسيلة نایب الامام حجة الاسلام و المسلمين سيد الفقهاء و المجتہدين سندالعلماء
 و المحققين عزة العترة الطاهرة و عدة الفرقة الناجية آية الله العظمى الحاج آقا حسين
 الطباطبائي البروجردي متمتع الله ببقائه العلم و أهله

قال الله تعالى

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنسِ إِنِ اسْتَفْتَيْتُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا مِنَ أَمْطَارِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَنَافِقُوا
 لَا تَتَّخِذُوا إِلَّا سُلْطَانَ

سلطان الواعظين، محمد، ۱۲۷۶ - ۱۳۵۰.
 شيهای پيشاور در دفاع از حريم تشيع / گفتار سلطان الواعظين شيرازى. - (ويرايش ۱۴۳). -
 تهران: دارالکتب الاسلاميه - ۱۳۶۶.
 ۱۰۵۹ ص: مصور.
 ۱۵۰۰ ريال.
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فيها.
 چاپ اول، انتشارات آخوندی، ۱۳۳۵.
 کتابنامه: ص. [۱۰۳۳]-۱۳۰۸.
 چاپ چهل و سوم: ۱۳۸۵، ۵۰۰۰۰ ريال:
 ۱. شيعه - احتجاجات. ۲. اهل سنت - دفاعيها و رديهها. ۳. شيعه اماميه - دفاعيها و
 رديهها. الف. عنوان.
 ۲۹۷/۴۱۷۲
 ۸ش۲/۵/۲۲۱۲
 ۱۳۶۶
 کتابخانه ملی ايران
 ۸۷۱/۷۸-۴۶۶

نام کتاب: شيهای پيشاور
 مؤلف: مرحوم سلطان الواعظين شيرازى
 تيراز: ۵۰۰۰ جلد

نويت چاپ: چهل و سوم

تاريخ انتشار: ۱۳۸۵ هـ. ش. سال پیامبر اعظم ﷺ

چاپ: چاپخانه حيدرى

ناشر: دارالکتب الاسلاميه - تهران - بازار سلطاني - ۹۹

تلفن: ۵۵۶۲۷۴۴۹ تلفکس: ۵۵۶۲۰۴۱۰

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک ۲ - ۰۴۰ - ۴۴۰ - ۹۶۴ - ۹۶۴ - ۴۴۰ - ۰۴۰ - ۲ ISBN 964 - 440 - 040 - 2



بسم الله وله الحمد

مقدمه چاپ چهارم

الحمد لله رب العالمين ، و الصلاة والسلام على خاتم النبيين محمد النبي الامين ،
و على آله الطيبين الطاهرين ، و لاسيما ابن عمه و وصيه امير المؤمنين صلوات الله
عليهم اجمعين .

در اين موقع كه بتوفيق يزدان پاك و توجه مخصوص خاندان رسالت عليهم السلام
و تقاضای ارباب علم و ادب چاپ چهارم كتاب مقدس شهبای پيشاور خاتمه يافته لزوماً
چهار جلد زير را بعرض قارئین محترم ميرساند .

۱ - يکی از غلط کاریهای ارباب اباطيل دست خيانت بكتابهایی بزرگان علماء
و دانشمندان يردن و مطالب آنها را تحريف نمودن بلکه به محو بعض مندرجات
پرداختن است !! .

و متأسفانه اين عمل غلط در مطبوعات جديد اهل تسنن در مصر و ساير بلاد
ظاهر و هويدا ميباشد !! .

كه به تحريفهای بسيار بلکه به سقط بعض مطالب روح علماء و دانشمندان و مؤلفين
بزرگ خودشان را معذب و ناراحت مينمايند .

واقعاً جای بسی تأسف است كه خود خواهی بعضی دانشمندان بجائی برسد كه
تعصب بر دانش آنها غالب آيد كه دست خيانت بكتابهایی بزرگان داخل نموده ،
و گمان نمايند كه بتحريف يا محو نمودن بعض مطالب ميشود حق و حقيقت را از
ميان برد !! .

و حال آنكه حق تعالی ضمانت و حفاظت حق را بر عهده قدرت خود قرار داده است
چون وقت مقدمه نويسی مجال شرح و بسط زيادی را نميدهد ، برای نمونه و اثبات
مطلب زياراً يك جلد اشاره مينمايم .

تذکر لازم بخوانندگان محترم

چون نشر اين كتاب برای فهميدن و درك حقايق و قضاوت بحق نمودن است
نه آنكه مانند ساير كتب پيچندسطری از اول و وسط و آخر اكتفانموده كه گاهی صفحهای
ياز و چند سطری مطالعه فرمائيد .

بلکه لازم است با دقت و توجه کامل از اول كتاب شروع نماييد تا با آخر ختم شود
چه آنكه تمام مطالب آن مانند حلقه های زنجير بهم متصل و مرتبط است و هر فردی
با نظر انصاف و يقينه اين كتاب را مطالعه نمايد گذشته از آنكه بيدار ميگردد و حل
شبهات بر او ميشود خود يك مبلغ مذهبی در مقابل مخالفين واقع و در جواب تشكيكات
فريبندهاگان - مسلح بحربه منطوق و برهان و دليل خواهد بود .

و مخصوصاً تمنا داوم قبل از ورود باصل كتاب مقدمه را و يقينه از نظر
بگنراييد كه مفتاح كتاب و يی بردن باصل مقصود ناشر در نشر اين كتاب مقدس است
و از برادران اهل تسنن خواهشمندم سطحی و با نظر بديني مطالعه نفرمائيد بلکه
منصفانه بدلائل و براهين ناظر شوند تا حل معما و كشف حقيقت گردد .

و بعد از مطالعه گوينده و ناثير كتاب و پدر و مادرش را بدعاي خير و طلب مغفرت
از درگاه يزدان پاك ياد فرمائيد .

العبد الفانی سلطان الواعظین شیرازی

در ۳۰۱ جلد سیم تفسیر کشاف چاپ دوم سال ۱۳۱۹ هجری در مطبعه الکبری امیریه بیولاقی مصر، بدستور شیخ مصطفی البابی الحلبی و برادران، اشعاری را که خود جابرالله زغمشری مفسر کشاف سروده و اظهار عقیده نموده ثبت نموده است (که تمام آن اشعار در ۵۶۳ همین کتاب موجود است) ولی در چاپ سال ۱۳۷۳ هجری مطبعه الاستقامه بالقاهره، اشعار مذکور را ساقط نموده‌اند، اینست نمونه‌ای از رویه و رفتار و عمل کرد آقایان اهل سنت، بهمین جهت بعضی شماره هائی که ما در متن کتاب اشاره نموده‌ایم اگر در چاپهای جدید یافت نشود علت همانست که ذکر شد، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۲- با کمال دقت و سعی و کوششی که از طرف مصححین کتاب و چاپخانه بکار رفت که این کتاب مقدس خالی از غلط منتشر گردد، متأسفانه بعد از چاپ بغلطهای بسیار برخورد نمودیم تا آنجا که میسور بود غلط گیری کردید، از خوانندگان محترم تمنا داریم که قبل از مطالعه بغلط نامه ظهر کتاب مراجعه و با اصلاح مطالعه فرمایند.

۳- چون از پاکستان تقاضای ترجمه کتاب شبهای بیشاور را بزبان اردو نموده‌اند و هم چنین از بغداد و کویت هم اجازه ترجمه عربی آنرا در خواست نموده‌اند، اینک در این مقدمه بعضی عموم درخواست کنندگان می‌رساند که برای ترجمه بهر لسان کتاب شبهای بیشاور و یا صد مقاله سلطانی حاضر است فقط تمنای حقیر از مترجمین آنست که ترجمه تحت‌اللفظی کلن یکون بنمایند، که تمام مطالب جزء و کلاً بدون سقوط و تحریف یا نقل بمعنی ولو در یک کلمه در ترجمه منعکس گردد، و بنظر داعی برسانند تا با حفظ حق ترجمه و چاپ برای مترجم اجازه چاپ و نشر داده شود.

۴- چنانچه در چاپهای قبل هم یاد آوری نمودم که حقیر در نشر کتاب شبهای بیشاور نظر تجارت و استفاده مادی نداشته و ندارم، و از احدی هم کمک مادی و معنوی اخذ ننمودم (چنانچه آقایان کتاب فروشها گواه کفایت میباشند) فقط بغرض داعی نشر معارف و ولایت بوده است نه جلب منافع مادی متأسفانه شنیدیم برخلاف مقصد داعی چون کتاب مطلوب جامعه قرار گرفته بعضی از کتاب فروشها در مرکز و ولایات قیمت کتاب را تا بسی تومان رسانیده‌اند !!

ناچارم بدین وسیله رسماً آقایان فروشنده کان متدین اخطار نمایم که چنین عملی خلاف، و خیانت بمقام ولایت است.

و ابداً حقیر مابین امر رضایت ندارم، بلکه خدا و پیغمبر و صاحب مقام ولایت هم راضی باین عمل خلاف که برخلاف اجازه و رضای مؤلف است نمی باشند.

و السلام علی من اتبع الهدی - و انالاعبدالغنی سلطان الواعظین الشیرازی.

شهر رمضان المبارک ۱۳۷۸

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه چاپ سوم

پس از حمد و سپاس بی حد و حساب بدرگاه با عظمت حضرت احدیت جل و علا، و سلام و صلوات بی شمار بروج پاک جدّ بزرگوارم خاتم الانبیاء، و ائمه طاهرين از عترت و اهل بیت آن حضرت، سیما خاتم الارضیاء ولی عصر و ناموس دهر شاهنشاه عوالم ملک و ملکوت حضرت حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه. در این موقع که ۱۳ رجب المرجب ۱۳۷۷ هجری وعید و لادت با سعادت مولای متقیان امیرمؤمنان ارواحنا فداه میباشد.

خداوند متمار جلّت عظمته بداعی ناچیز توفیق نشر کتاب (صد مقاله سلطانی) را احضای یهود و نصاری و مسلمین، در معرفت توریه و انجیل و قرآن مجید را عطا فرمود، پس از فراغت از این امر مهم، و تمام شدن چاپ دوم کتاب شهبای پیشاور و رسید نامه ها و تلکرافات بسیار از ولایات، و ممالک خارج از ایران و فشار متدبّین اهل علم و ادب، و تقاضای دانشمندان با فکر و حقیقت، بشکرانه این موهبت عظمی، چاپ سوم این کتاب را شروع نمود.

و از پیشگاه با جلالت پروردگار بزرگ خواهانم که داعی را بنشر سایر کتب و تألیفات سودمندی که موجود است، موفق بدارد.

و از برادران ایمانی خواهانم که این حقیر ناچیز را بدعای خیر یاد فرمایند.
و انا العبدالقانی سلطان الواعظین شیرازی
۱۳ رجب ۱۳۷۷

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه چاپ دوم

چون حقیر فقیر را در نشر این کتاب مقدّس غرضی نبوده - جز ظهور حقیقت ولایت و جلوه مقام امامت

و بر طرف نمودن شبهات و القاءات فاسده ای که اعادی قرنها در اذهان پاک برادران اهل تسنن جای داده اند.

بهین جهت هم هدف تجارت و اخذ منافع مادی را در نشر این کتاب (بر خلاف امیال آقایان کتاب فروشها و قواعد نشر کتاب) قلم گرفته - و بهمان قیمت تمام شده (بلکه کمتر) در دسترس عموم گذاردم - تا هر کس بتواند آنرا بدست آورده و اخذ نتیجه نماید.

بمقتضای آیه ۱۹۳ سوره ۳ (آل عمران) که فرماید **انّی لا اضع عمل عامل منکم من ذکر او انثی (۱) و نوحی من کان لله کان الله معه (۲)** اشمه انوار ولایت جلوه خود را نموده - این کتاب مستطاب مورد توجه خاصّ وعام - مؤالف و مخالف قرار گرفت.

و مخصوصاً حضرت حجة الاسلام و المسلمین رئیس العلمة و الدین استاد القهاء و المجتهدین آیه الله فی العالمین آقای حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی متع الله المسلمین بطول بقائه بعد از مطالعه کتاب درخلاً و ملاً (زائداً علی ماسبق) بسیار این جد فانی را مورد عنایت قرار داده و بأدعیه خیریه یاد فرمودند.

و هم چنین سایر قهاء و علمای متبحر در علوم قدیمه و دانشمندان و اساتید فنون جدیده کتباً و شفاهاً حقیر را مشمول عواطف خود قرار داده - و با ارسال تقریظ های بسیار داعی را مورد تقدیر قرار دادند.

چون داعی از خود نمائی بر کنار هستم بعنوان مثل معروف (مشک آنست که

(۱) البته من که پروردگار (بزرگ) هستم حل میچسک ازمرد وزن وا می مزد نکندام
(۲) کسیکه با خدا باشد (و کار برای خدا کند) خدا با اوست.

بیوند نه بگویند) با عرض تشکر از مراحم عالیّه بزرگان علم و دانش از درج تقریفات
 و تقدیر نامه های آنان معذور و پوزش میطلبم .
 عازم بودم بوعده خود وفا نموده و کتاب (صد مقاله سلطانی) در ردّ توریّه و انجیل
 موجوده و اثبات قرآن کریم را بچاپ رسانم .
 ولی چون چاپ اول مورد پسند و قبول عموم قرار گرفت و با کمال سرعت تمام و
 نایاب گردید .

و پیوسته از طهران و ولایات تقاضای تجدید چاپ نمودند - ناچار اجابت نموده
 با تشکر از الطاف و مراحم مراجع بزرگ و دانشمندان عالی قدر - بالاخره افراد فیه
 مکت اقدام بچاپ دوم نمودم .
 و چون در موقع چاپ اول حقیر بیمار بستری بودم در موقع اصلاحات چاپخانه
 نتوانستم مطابقت با اصل نمایم لذا از روی سهو و تسیان بسیاری از الفاظ و عبارات عربی
 و فارسی ساقط گردیده و بچاپ نرسیده بود .
 اینک که فرصت بیشتری دست داده در موقع اصلاحات و مطابقت با اصل بنواص
 چاپ اول پی برده و در مقام جبران برآمدم .
 ولی با سعی بلینی که از طرف داعی و مدیر محترم چاپخانه (آقای حاج مصطفی
 حیدری) بکار رفت متأسفانه غلطها و اشتباهاتی در الفاظ بکار رفته - فلذا از علاقه مندان
 و خوانندگان محترم تقاضا میشود با مراجعه بفظ نامه اشتباهات در الفاظ را اصلاح
 نموده آنکاه دقیقانه مطالعه نموده . و این حقیر فقیر را بدعای خیر یاد فرمایند .
 امید و ارم بزرودی کتاب (صد مقاله سلطانی) را منتشر و رضای خاطر علاقه مندان
 بعلم و دانش و کتاب را فراهم نمایم .

و اما العبد الفانی سلطان الواعظین الشیرازی فی شهر الصیام ۱۳۳۶

سر آغاز

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له
 كفواً احد والصلوة والسلام على رسول سيد الاولين والآخرين خاتم الانبياء
 والمرسلين الطهر الطاهر والعلّم الزاهر أبي القاسم محمد بن عبد الله وعلى اهلبيته
 الطيبين الطاهرين سيما ابن عمه ووصيه وارث علمه وامينه على شرعه
 وخليفته المنصوص في امته امير المؤمنين علي بن ابي طالب الفاروق بين الحق
 والباطل و لعمرة الله على اعدائهم و المنتكبين عن طريقتهم من الخوارج و النواصب .
 بفضل و لطف پروردگار متعال از همان ایامیکه وارد اجتماع شدم پیوسته پیرو
 سادگی بوده و از حیث گفتار و کردار خود نمائی نداشتم و از عجب و خود خواهی
 بر کنار بودم .

با آنکه نشو و نمایم در خانه ای بود که همه نوع وسایل تمیّن و اسباب تنعم در
 آن فراهم بود ولی بحکم طبع و فطرت ساده خود از تمیّن روی کردان و از تجمل گریزان
 و از طلب شهرت و خود آرائی (که بافات آن کاملاً واقف بودم) تغور و معرض .
 در این موقع نیز که با مر و اسرار جمعی از مراجع و اکابر علماء اعلام و فقهاء فضاخ
 و فضلاء و دانشمندان کرام و علاقه مندان هدیانت و اقتضای وقت چاپ این کتاب مطمح
 نظر قرار گرفت بمقتضای همان اصل طبیعی و سادگی فطری میخواستم کتاب حاضر را
 با بساطت و بدون دریاچه و مقدمه خالی از هر پیرایه بچاپ رسانم .

لکن صلاح دید و اصرار بعضی از دوستان خاصه دانشمند عزیز آقای دکتر
 عبدالحمید گلشن ابراهیمی که از مفاخر استاد فرهنگ میباشند مصمم شدم مختصر

مقدمه ای بر این کتاب بنویسم که در این مقدمه کشف حقایق نموده و توضیح کاملی در بعضی از موضوعات کتاب داده و علت چاپ آنرا ذکر نموده و بعضی از ایرادات و شبهات مخالفین مختصر اشاره شود.

و چون ممکن است با چاپ این کتاب از هر طرف مورد حملات و آماج تیرهای ملامت قرار گیرم - هم چنانکه پیشینان ما گرفتار این نوع حملات گردیده اند - لکن چه باک که بخوبی بر قول ادیب دانشمند معروف عنای شامی (۱) واقفم که بحقیقت درست گفته :

من قرض شعرا او وضع کتابا فقد استهدف للخصوم واستشرق للالسن
الأعد من نظرفیه بعین العدل وحکم بغیر الهوی - و قلیل ساهم (۲).

بدیهی است همان قسمی که اهل نطق و بیان مورد حملات قرار میگیرند ارباب قلم و نویسندگانی هم که پرده ظلمت جهل تعصب را دریده و حقایق را آشکار نمینمایند از حمله مردمان ناراضی یعنی کسانی که خلاف اغراض و اهواء آنها قلم فرسایی شده است در امان نخواهند بود.

ولی بمقتضای گفته شیخ اجل شیراز سعدی افتاده ایست آرزاه کس نیاید بچنگ افتاده

ما را با مردمان پرخاشگر و ستیزه گر سرچنگ و مناقشه نیست .
لیکن اگر حمله ای توأم با علم و عقل و منطق و نزاکت باشد با طیب خاطر و بجان و دل می پذیریم (هر چند که عالم منصف در مباحثات و مقابله با حقایق منطقی انصافاً حمله نمی کند).

و اگر باری فحش و ناسزا و تهمت و افتراء و اعتراضاتی جا در میان بی جا هو و جنجال مقابله نمایند داعی از مجادله بر کنار و بحکم آیه کریمه **و عباد الرحمن الذین**
(۱) ابو عمرو و کلثوم بن عمرو بن ایوب شامی کاتب شاعر بلیغ معروف و از شعراء دولت عباسیه و مساعی خلفه مأمون الرشید عباسی بوده .
(۲) هر کس شمری بگوید یا کتابی بنویسد هدف تیرهای زننده دشمنان و زبانهای تهمت آنها قرار گیرد مگر آنکساینکه بدیده عمل و انصاف بنگرد و بدون هوی و هوس حکم بنمایند و این قبیل اشخاص بسیار کم اند .

۹۰
بمشون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً (۱) رفتار می

نمایم چه خوش سر آید ارباب پارسی
حاشا که جواب تلخ هر کس گویم
اینست بد من که بدم گوید کس
اینست بد من که بد کس گویم

آنچه اکنون میتوانم پیش بینی کنم گذشته از عیب جوئیهای مردمان حسود و عنود از سه جبهه ممکن است مورد اعتراض و ایراد و آماج تیرهای ملامت قرار گیرم

۱ - نخست اعتراضی است که فضلاء و اهل ادب بطواهر عبارات و معانی عالیه این کتاب خواهند نمود که چرا این کتاب از مضامین بکر ادبی و معانی بلند فلسفی و علمی و سجع و قافییه بر کنار میباشند .

در پاسخ میگویم : قبلاً تذکر داده ام داعی در تمام عمر هیچگاه قصد خود نمائیم نداشتیم بلکه از روی واقع آن زده که در حساب ناید من هستم .

ثانیاً عقیده داعی اینست که گوینده و نویسنده یا باید رسماً در مجالس درس و بحث فضلاء صحبت کند و برای آنها بنویسد یا برای عموم و طبقه متوسط .

بدیهی است در این قبیل موضوعات فضلاء و اهل علم و فلسفه کتابهای بسیار نوشته اند مگر او و تحریر نظیر آنها برای فضلاء و طبقه خواص زیره بکرمان بردن است **کحاصل**
الغمرالی هجر وداعی موده الی النضال ولی برای عموم و طبقه متوسط که همیشه اکثریت جامعه را تشکیل میدهند گفتن و نوشتن مطالب علمی و فلسفی بکلی غلط و بی فایده و موجب تضعیف عمر آنها است بایستی مطالب عالیه با بیانی ساده آراء شود .
ثانیاً محرک داعی در اقدام باین کار آن نبوده است که قلم بدست گرفته و با ابتکار **قوة فکریه** و علمیه کتاب جالبی تحویل جامعه بدهم بلکه چون باب مناظرات باز و مطالب عالیه ای بازبان ساده آراء شد و در دفاتر و جراید و مجلات ثبت شده بود مقتضی

(۱) بنندگان خامس خدای رحمن کسانی هستند که در روی زمین ره بنواضع و فروتنی روند و هر کاه مردم جاهل با آنها خطاب و عنای کنند با سلامت نفس و شیرین زبانی پاسخ گویند آیه ۶۴ سوره **۲۵ (الفرقان)**

موجود گردید که از نظر مسلمین خاصه هم وطنان گرامی بگذرد تا منصفانه قضاوت بحق نموده و فریب فریبندگان را نخورند.

لذا این کتاب همان محاضرات و گفتگوهای است که بین داعی و چند تن از علمای تشنه رخ داده و از باب جرأت و مجالات هند بوسیله مخبرین تندنویس حاضر در مجلس مناظره - ضبط و در نامه های بومیه و هفتگی خود منعکس کرده اند و داعی در طی این کتاب همان سخنان و گفتگوها را که از روی جرأت و مجالات استنساخ نموده بدون جرح و تعدیل بنظر قارئین محترم می رسانم.

قطع در بعضی جملاتی که بین ما رد و بدل گردیده (ولو با حربه منطقی و دلیل و برهان جواب داده شده) بمقتضای وقت برای آنکه بهانه بدست بازیگران و ابادی مزبور داده نشود از نقل آنها درین مجموعه خود داری و در نقل اسناد و مدارک و عبارات اخبار و مطالب تازه ای که لازم بود - نیز باقتضای حال تجدید نظر بیشتری نموده و مبسوط تر در معرض افکار اهل علم و انصاف قرار داده.

امید وارم که اهل علم و فضل و ادب با نظر ساده و اصلاح یابین کتاب بنگردند و از خورده گیری و انتقادات ادبی صرف نظر نمایند و چنانچه بسپو و اشتباهی بر خورند غمض عین فرموده و در مقام اصلاح باشند.

چه آنکه سپو و نیسان عادت ثانوی بشر است و غیر از ذوات مقدسه انبیاء عظام و اوصیاء کرام از این لغزش احدی مبرئ نیست.

اعتراض اهل خبر
۲ - اعتراضی است که ممکن است اهل خبر بنمایند

و جواب با آنها
که درین کتاب تازه ای نیست بلکه همانهاییست که در طی هزار سیصد سال گفته و نوشته و بکرات تکرار گردیده و در کتب علماء موجود است.

جواب میگویم موضوعات دینی فرضیات علمی و مباحث ریاضی و فلسفی نیست که با تغییر زمان عوض گردد و ابتکاری ایجاد شود.

قرآن مجید و اخبار وارده و احادیث منقوله و وقایع تاریخ عوض شدنی نیست

و البتّه هر خلفی از سلف خود بهره بر میدارد - داعی هم آنچه دارم و بهره بر داشته ام از آیات قرآن مجید و اخبار و احادیث منقوله و وقایع وارده و تحقیقات ارباب علم و دانش بوده که در حافظه خود ضبط و بموقع ابراز نمودم.

۳ - اعتراضی است که ممکن است افراد ساده محافظه

اعتراض محافظه کاران و جواب با آنها

کار ظاهر بین طالب اتحاد اسلامی بنمایند که سزاوار نیست بوسیله نطق و قلم تحریک احساسات

شود و این قبیل کتب ممکن است تحریک احساسات نماید و بالاخره موجب تفریق کلمه و دو دسته کی گردد.

بدیهی است آئین تفری ما نیز دانیم - اگر ابتداء قلم بدست گرفته و خارج از علم و منطق و ادب جملاتی نوشته و حملاتی نموده و تمتهائی بزیم قطعاً سزاوار نیست.

ولی شخصاً با نظر محافظه کاران ظاهر بین یعنی آن اشخاصیکه معتقدند که با ذکر حقایق نباید موجب ازدیاد رنجش اهل تشنه گردید تا جائیکه هیچ نوع مباحثات علمی و منطقی نشود و در مقابل تمتهای و اهانتها هم هیچ جواب داده نشود موافق نیستیم و این روش را کاملاً بزبان عالم تشییع میدانم.

زیرا بشهادت تاریخ دیده شده هر قدر از طرف ما سکوت و پریه پوئی و محافظه کاری گردیده از طرف بعضی از آنها بدون رعایت هیچ اصلی از اصول علم و دانش و ادب و تمدن و تمدن پیوسته حملات شدیدی توأم با تمتهای و اهانت قلمآ و لساناً و عملاً بما شده و جامعه شیعه پیروان اهل بیت طهارت را مورد تاخت و تاز خود قرار داده اند.

از راه تجربه ثابت و محقق آمده که هر چند از در محبت و دوستی وارد شده ایم و بتمام اعمال خلاف عقل و شرع آنها پا دیده اغماض نگریسته ایم و تمام فحشها و تکفیرها و تمتهائی را که بعضی نویسندگان آنها بمقدسات ما داده اند صرف نظر کرده ایم در روش و رفتار آنها ذمه ای تغییر پیدا نشده بلکه جری تر شده اند و هر موقع که وقتی بدست آوردند نیشهای خود را زده و ما را مورد حملات شدید قرار داده و بطنیفه عوام مشرک و کافر معرفی نموده اند.

بدیهی است با تمام این معذرات چنانچه اشخاصی رعایت تراکت و جانب دوستی را بنمایند و حاضر بداران جواب، نشوند قطعاً در حدود وظیفه داری قصور نموده اند.

نه اینست که تصور رود داعی مخالف اتحاد فیما بین مسلمین باشم بلکه طبق آیات قرآنی و دستاویز عالیّه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین از عترت طاهره جدّاً طرف دار این معنی هستم چون سعادت و سیادت و قومیت و ملیت اسلامیان در اتحاد عموم طبقات مسلمین است ولی رعایت این معنی و حفظ تراکت و ملاحظه دوستی و اتحاد وقتی مستحسن و مثمر تر است که از هر دو طرف رعایت شود.

نه آنکه ما بعنوان رعایت اتحاد و دوری از نفاق غرض عین نموده سکوت اختیار نمائیم برعکس پیوسته از میان آنها افرادی برخاسته و برخلاف ما قلم فرسائی نمایند چنین سکوت و غرض عینها قطعاً بضرر ما تمام میشود.

بطور قطع داعی طالب حفظ دوستی و صمیمیت با برادران اهل تسنن و خواهان تحکیم روابط بین فرق اسلام و آرزومند حسن تفاهم کامل با آنان هستم و صلاح اسلام و اسلامیان را در حصول این وضعیت میدانم.

ولی بشرط آنکه برادران اهل تسنن و علماء و زعماء و فائدين و زمامداران آنها هم خود را پای بند باین اصول و مطالب این دوستی و یگانگی و اتحاد بدانند.
و الا دوستی يك طرفی و رعایت يك طرفی و گشت و غرض عین يك طرفی قابل دوام نیست.

چه خوش بی مهربانی از دوسری که يك سر مهربانی ددد سری

این ترتیب و روش يك طرفه و رعایت آن از جانب ما بوده است که در هر دوره ای از ادوار مخصوصاً در این ادوار اخیره بعضی از نویسندگان وقیح و بی همه چیزی که خود را بنام سنتی معرفی نموده اند و ادار نموده نوشتن کتابها و مقالات جسارتها بقصدسات مذهبی ما بنمایند و امر را بعموم بی خبر کلاماً برعکس نشان دهند.

و عجب آنکه با این همه تخطی و فحاشی و اهانتها و تهمت‌ها باز خود را زبیح بدانند و اگر فردی یا افرادی از جامعه شیعه در مقام جواب و دفاع از حقوق حقه خود

بر آید او را مورد حملات قرار داده و هزاران کلمات زشت و تهمت‌ها که عادات درینست آنها است با آنان بزند (چون حربه عاجز فحش و تهمت و اهانت است) اولاً علمی الاختلاط و اعجاب از همه آنکه علمای بزرگ آنها هم جلو گیری از آن قلم‌ها ننموده و آنها را منع از حملات و اهانتها و فحشا و تهمت‌ها نمی نمایند - بر عکس گله از ما مینمایند که چرا جواب آنها را میدهید و سکوت اختیار نمی کنید.

ما داعی ما سکوت و غرض عین مینمائیم که آنها هم رعایت این معنی را بنمایند. وقتی ما دیدیم امثال احمد امین‌ها - قصبی‌ها - محمد ثابت‌ها - کرد علی‌ها - موسی جارالله‌ها و غیر هم را که در مقام جسارت بقصدسات مذهبی شیعه بر آمدند علماء بزرگ اهل تسنن از جامع الازهر مصر و سایر مراکز علمی دمشق و بغداد و غیره رسماً آنها را طرد و از نشر کتب و مقالات آنها (که حکم مواد محترقه را دارد) جلوگیری نمودند ما هم با کمال صمیمیت دست اتحاد بسوی آنها کشیده و دستشانرا صمیمانه فشار داده با اظهار علاقه تشکیل اتحادیه بزرگی خواهیم داد تا سیادت و سعادت از دست رفته را بدست آوریم.

ولی قطعاً آبداری مرموز نویسندگان بی باکی در بین اند که خود را سنتی میخوانند و نمی گذارند چنین اتحاد و صمیمیت تشکیل شود و پیوسته با نیش قلم‌های شکسته خود تخم نفاق و ردوئیت را در قلوب مسلمین میکارند.

آیا عقول عقلاء زیر این بار میروند و محافظه کارها قبول میکنند که پیوسته ما فحشا و تکفیرها را بشنویم و تهمت‌ها را بنپذیریم و در مقام جواب بر نیائیم.

آقایان محترمی که میگویند تحریک احساسات نباید نمود آیا نظری بکتابها و مقالات و حملات بعضی از نویسندگان سنتی نمائیم مینمایند تا به بینند آن قلم‌های شکسته است که تحریک احساسات مینماید نه دفاعی که علماء و دانشمندان شیعه مینمایند.

اگر در ادوار اخیره کتب و مقالاتی از علماء شیعه دیده شود تمام در مقام جواب و دفاع از حقوق حقه تا چار از بیانات و جملات تند می بوده اند جواب قلم‌های تند نویس را باید بتند نویسی داد.

قطعاً عقل هیچ ذی عقلی قبول نمینماید تا آن اندازه سکوت و غمض عین بکار رود که زیر بار فحشها و تهمت‌ها بروند.

چنانچه داعی از روزی که مسند نشین تبلیغات گردیدم و وظیفه بزرگ و عظم و خطابه و دفاع از حریم مقدس اسلام را بر عهده گرفتم خود را آماده هر نوع حمله‌ای از اعدای نمودم.

چون که یقین میدانستم جنگ با عادات خرافی و آمیال شهوانی بشر بسیار مشکل است قطعاً جنگ با عادات ایجاد دشمنی نمینماید چنانچه هادیان بزرگ و راهنمایان عظیم الشان آدمیت که خواستند آدم کج و موج را براه راست بخوانند و از افراط و تفریطهای حیوانی باز دارند پیوسته مورد حملات سخت جاهلانه قرار گرفتند و از هیچ نوع مخالفتی نسبت با آنها مضاغه نمودند.

تاریخ حیات و زندگی گمانی انبیاء و اوصیاء کرام روی همین اصل پر است از حملات عجیبی که عقول عقلاء را محو و حیران نمینماید که مخالفین سر سخت آنها از هیچ نوع عمل زشت و قبیح و تهمت‌های ناروا خود داری نمودند.

ماهم که خوشه چین خرمن انبیاء و پیر و طریقه آنها هستیم قطعاً باستی انتظار حملات شدید و نسبت‌های ناروا را داشته و در مقابل شدائد و تهمت‌ها ساپرباشیم تا باموالی خود محشور و آجر و مژد کامل نصیب ما گردد.

بحمد الله تعالی تا کون هم امتحان خود را داده که هر اندازه اعدای داخلی و خارجی داعی را هدف تهمت‌ها و نسبت‌های بیجا قرار دادند (و شاید کمتر کسی مانند داعی مورد حملات و تهمت‌های ناروا قرار گرفته باشد) و بوسائل مختلفه تهدیدم نمودند.

نه تنها در مقابل حملات گوناگون در مقام دفاع از خود بر نیامدم بلکه ثابت قدم تر و استقامت بر عقیده ام بیشتر شد و پیوسته رویه و رفتار و تاریخ حالات موالی و بزرگان دین نصب العین داعی و میکتم **الحکم لله**

من از حکم و فرمان حق ننگذرم
اگر بکنند تیغ خصم از سرم

شکر مینمایم خدای متعال را که تا بحال با این همه تهمت‌های ناروا و نسبت‌های بیجا حفظم نموده و بر احترام و محبوبیتم افزوده تا مردم پیدین ثابت کند که من **کان لله کان الله له هیجگاه** بشری قادریم جو حق و حقیقت نخواهد بود.

گفتند آن یهودان چندان دروغ و پهبان بر عیسی بن مریم، بر مریم و حواری من کیست که بر من نتوان دروغ گفتن نه قرص آفتابم نه ماه ده چهراری

آنهمه تهمت‌های بیجا و نسبت‌های ناروا که با انبیاء عظام و اوصیاء کرام زدند از قبیل نسبت زنا بوسی کلیم الله و مریم بنت عمران و والده ما جدّه معصومه عیسی **علیه السلام** و ساحر و جادوگر و کذاب و دروغ گو خواندن همه آنها گذشته از آنکه در ثبات قدم و استقامتشان تزلزلی راه پیدا نمود درس عبرتی برای ما پیروان آنها گردید که از میدان فحش و تهمت و تکفیر قرار ننموده بلکه بر عقیده خود ثابت و در میدان مبارزه قوی تر باشیم.

چه آنکه دیدیم اعدای دین نتوانستند با انواع تهمت‌ها نام نیک آنها را از میان ببرد و آنها را منفور جامعه نمایند.

مانند معاویه علیه الهایوبه که برای محو نمودن نام مبارک علی **علیه السلام** چه جد پتپتا کرد بهر عمل زشتی تشبث نمود با تهمت‌های ناروا از قبیل نسبت تارک الصلاة و جاه طلبی و ایجاد فتنه در مدینه و دخالت در قتل عثمان و غیره باحضرت دادن عامه مردم را بلعن و سب بر آن بزرگوار و اداری نمود که مدت هشتاد سال در منبر و محراب علنی ویرملا و الی الحال درخفاه مورد عمل اتباع خوارج و نوابس است !!!

آنچه اموریای سعی و کوشش برای محو نام مبارک آنحضرت نمودند نتیجه بر عکس داد خودشان از میان رفتند و نام تنگشان در تاریخ جهان ماند نشانی حق و باطل همین است **وللباطل جولان وللحق دوة (۱)** حتی از قبور آنها هم در عالم اثری نیست کسانیکه دمشق و شام را دیدم اند متحیر میشوند با کثرت علاقه‌ای که الحال هم اهالی شام بمعاریه دارند مع ذلك از قبور بنی امیه عموماً و معاویه و یزید خصوصاً اثری

(۱) برای باطل جولانی است و برای حق دولت ثابت و برقرار.

نیباشد ولی قبورعالیه علی و اولاد امجاد آن بزرگوارعلیهم السلام در هر گوشه و کنار بلادکاشمش فی رابطة النهار ظاهر و هویدا و مزارعارف و عامی و شاه و رعیت میباشد حتی در خود شام که معاویه آن خلافت با اقتدار را چند روزی بگر برد از قبرش اثری نیست ولی قبرستان بنی هاشم بانوار مقدسه حضرت هاشم و سکینه و فاطمه و عبدالله جعفر طیار و غیرهم حتی بالال مؤذن آن خانواده روشن و درخشنده میباشد علاوه بر قبر با عظمت و قبه و بارگاهی بنام عقیله بنی هاشم صدیقه صغری زینب کبری سلام الله علیها در یک فرسخی شام که مزار عموم است جنب مسجد اموی قبر کوچک نظریفی است بنام ستی رقیه فرزند دلبد حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام که گویند موقع اسیری در خرابه شام از دنیا رفته و در همان مکان دفن گردیده هرسنی و شیعه که از آنجا میگذرد اظهار ارادتی بصاحب قبر نموده و از روح یرفتوح آن پاره تن رسول الله استمداد نموده عبور مینمایند.

امروز هم اتباع همان اقوام عوس آنکه از خواندن تاریخ متنبه گردند و از دیدن قبور و نام نیک و بد آنها پند گرفته هوشیار گردند و از اعمال زشت خود دست بر دارند پیوسته باب تهمت را بر روی فرد و افراد باز میکنند مانند بقایای خوارج و نواصب آن ایادی مرموز یسگانه پرست پیوسته مشغول عمل اند.

گاهی حمله بعلی امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت از عترت طاهره مینمایند مانند مردوخ (مردود) و امثال او از مصرها و دمشقها و غیره گاهی حمله بعلما و مبلغین شیعه نموده که چرا تبعاً لرسول الله مروج طریقه عترت و اهل بیت رسالت میباشد آنها را با انواع تهمتهای گوناگون بهر کس هرچه بتوانند نسبت بدهند بمقتضای حال او از قبیل جمع مال و بی امانتی در حقوق مسلمین و گاهی بی قیدی در دین و بی عفتی در اخلاق موهون و مشتمم مینمایند تا عقیده و اعتماد جامعه را سست و با آنها بد بین نمایند تا اثر از کلامشان رفته و محبتشان از دلها خارج گردد آنگاه بنتیجه خود که حیران و سرگردان نمودن عوام است موفق گردند زمینه را برای غلبه یسگانگان آماده نمایند.

غافل از آنکه همانطوریکه تهمتهای بانیه و اوصیاء بالا اثر ماند و محبوبیت آنها روز بروز در جامعه زیاد تر شد امروز هم تهمتهای بعلما و واعظ و مبلغین که خوشه چین خرمن

آن نوات مقدسه هستند بلا اثر روز بروز در دلهای مردم بیشتر جا دارند تا دشمنان شهمنند **من کان لله کان الله له** ^(۱) خدای متعال در آیه ۳۲ سوره ۹ (توبه) فرماید **یریدون ان یطفنوا نور الله بافوا هم و یا یی الله الا ان یتم نوره ولو کره**

الکافرون (۴)

چرانی را که ایزد بر فرورزد * کرابله بف کند ریشش (بلکه ریشه اش) بسوزد خلاصه کلام فحش و تهمت که عادت در ریشه مردمان بی مایه و عنود است اگر شخصی باشد قابل تحمّل و گذشت و عفو و اغماض است ولی اگر تهمتها نوعی باشد قابل تحمّل و گذشت نیست.

سکوت در اینجا بی معنی و جز عجز دلیلی ندارد.

عیناً مثل آن میماند که در نغمه نبرد در مقابل هم قرار گیرند دست یکی را ببندند و بگویند صلاح نیست جنگ کنی صبر و تحمل و سکوت شما تا ایجاد نفاق و درویشی نکردد ولی دست طرف را باز بگذارند که هر چه میخواهد بکند.

قطعا در مقابل این قبیل اشخاص اگر سکوت شود علاوه بر ثبوت عجز باعث کمراهی بی خبران گردد و البته چنین سکوتی جرم بزرگ است برای آنکه در حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **اذا ظهرت البدع فللعالم ان ینظر علمه و اذا اکتتم فعلیه لعنة الله (۴)** البته در امور شخصی انسان باید با تحمل و با گذشت باشد ولی در امور عمومی بر خلاف باید خیلی صریح اللهجه و سخت و مسج باشد.

این درس عمل را از اجداد خود دارم که زیر بار امثال معاویه ویزید نرفتند قیام

و مقاومت در مقابل ظلم و بی قانونی نمودند و فرمودند **الموت خیر من رکوب العار**

(۱) کسیکه با خدا باشد خدا با اوست.

(۲) دشمنان دین میخواهند که فرو نمانند تو بخدای را (که آنجراغ درخشنده علم دین و حبه داله بر وحدانیت او) بنس تیره و کفتار جاهلانه و بادهنهای خود (پنی بنهنا و نکد پیها که بر زبانها جاری نمایند) غواموش کنند و بنیخواهد خدای متعال مگر آنکه تمام کرده دین روشن خود را گرچه مکر و مطن کافران و دشمنان دین مبین اسلام باشد.

(۳) زمان ظهور بدعتها برهالم است که علم خود را در دفع بدعتها ظاهر نماید و اگر کسان و خودداری نمایند پس لذت خدا بر او باد.

بندپی است هر مظلومی که قادر از دفاع باشد و دفاع از حق خود ننماید خصوصاً وقتی که مانعی درین نباشد قطعاً بسکوت خود کمک یار ظالم خواهد بود.

در اینجا ممکن است مورد سؤال بعضی قرار گیرم که چه وا داشت مطالبی که بین شما و برادران اهل تسنن درسی سال قبل مورد بحث قرار گرفته الحال بنشر آن اقدام نموده اید.

البته ابراری است بجا نظر بآنچه قبلاً عرض کردم که داعی طالب شهرت و خود نمائی نبوده و با وفات شهرت و خودنمائی کاملاً واقف (چنانچه عملاً هم دیده‌اند) تاکنون زیاده از ۳۰ جلد کتاب در فتون مختلفه نوشته‌ام و ابدأ بفکر تظاهر نبوده‌ام ولی اخیراً جهانی محرک داعی در طبع و چاپ این کتاب گردیده.

از اطراف قلم‌های خیانتکار مفسدان و لسان بازیگران بنای جولان را گذاردند چون میدان را خالی دیدند هر چه خواستند گفتند و هر چه توانستند نوشتند. آری

مهر درخشنده چه پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود

مخصوصاً در مصر (که یکی از مراکز علمی و شهرهای دانش اسلامی امروز بحساب آمده) متأسفانه ایادی مرعوزی جداً بکار پرداختند نفاً و اثباتاً خود نمائی‌ها نمودند و بوسیله نشر کتب و مقالات امر را بر عوام و بی‌خبران مشتبه نموده و برادران موحد جمع‌ری‌آرزو نظر برادران حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی مشرک و کافر و غالی معرفی نمودند.

ولی بعضی از آنها که نمیتوانم خود را راضی تمامم و آنها را جزء ایادی مرعوز بحساب آوردم چون اهل علم و قلم میباشند (داعی بقاسمیر و کتب و مجلات علمی آنها علاقه مند و مأنوس میباشم) روی عادت خلفاً عن سلف بسیار مؤدب و در لفافه و

گاهی از ادب خارج علمی و بر ملا کتابهایی مشتمل بر تهمت‌های نازوا و دروغبازی شادخار مانند (السنّة والشیعة) نشر داده و نیشبائی بعالم تشیع زده و میزند.

ولی بر عکس بعضی از آنها چنان لکه‌های تاریخی برای خود در تألیفات گذارند که هرگز پاک نکرده و بعد از گذشت سالها و قربان دانشمندان بیطرف آنها را مردمان مغرض بای اطلاع از وقایع تاریخی بشناسند.

مانند دکتر محمد حسین هیکل مؤلف کتاب حیات محمد ص غرض و زری دکتر هیکل مصری که غرض رانی بای اطلاع خود را در نوشتن آن کتاب ظاهر نموده !!

چون علی القاعده رسم است کسیکه زندگانی فردی از رجال روحانی یا سیاسی را مینویسد باید از حین ولادت تا دم مرگ تمام وقایع زندگانی او را ضبط نماید و الا اگر نقصانی در آن تاریخ باشد نویسنده را بای اطلاع و با مغرض میخوانند و بزرگترین نقص برای مورخ آنست که در نوشتن تاریخ اعمال غرض نماید.

در تاریخ زندگانی رسول اکرم ص يك روز مهمی بوده و آن هیجدهم ذیحجه الحرام سال دهم هجرت است که پیغمبر از سفر مکه (حجة الوداع) بر گشته و در صحرای بزرگی بنام غدیر خم که منزل نگاه نبوده هفتاد هزار جمعیت حاج یا بعقیده بعضی از اکابر علماء، عامه مانند امام ثعلبی در تفسیر و سبط ابن جوزی در تذکره و دیگران یکصد و بیست هزار جمعیت را در آن صحرا سه روز نگاهداشته وقت ظهری بعد از نماز منبر رفته خطبه‌ای خوانده عهد و پیمانی با مردم بسته و امت را امر بیعت با علی بن ابیطالب ع نموده و آن سه روز از روزهای مهم تاریخی زندگانی رسول الله بوده است. میدانم چرا آقای دکتر هیکل در کتاب تاریخ زندگانی رسول اکرم ص وقایع تاریخی آن روز بزرگ را ذکر ننموده (یا بقول بعضی در چاپ اول نقل نموده و در چاپ دوم محو نموده) !!

اگر بگویند در تاریخ زندگانی رسول الله همچو روزی نبوده قطعاً خلاف فرموده اند برای آنکه علماء بزرگ سنی عموماً و کسانی که مراتب علمی آنها بمراتب از آقای

دکتر هیکل بالاتر بوده در کتب معتبره خود ثبت و ضبط نموده اند .

برای کشف حقیقت و پی بردن بپایان حدیث غدیر در این روز مهم تاریخی از کتب اکابر علمای عامه مراجعه کنید به ص ۶۰۰ تا ص ۶۲۴ همین کتاب تا بدانید چنین روزی وجود داشته و بسیار مهم هم بوده است .

پس چرا ایشان ننوشتند قطعاً نمی توانم بگویم بی اطلاع از تاریخ بوده اند زیرا کسی که بمقام استادی و وزارت فرهنگ میرسد این اندازه بی اطلاع از تاریخ نخواهد بود آنها هم تاریخ اسلام پس حتماً غرض ورزی گردیده و تحت تأثیر عادت قرار گرفتند و خیال نمودند بننوشتن ایشان یا امثال ایشان حق از میان می رود و حال آنکه ایشان خود را ضایع نمودند و الاً محال است حق از میان برود

نیست خفاشک عدوی آفتاب او عدوی خوش آمد در حجاب

هزار و سیصد سال متجاوز است که لومپا و خوارج و نواب و اتباع آنها خواستند این چراغ را خاموش کنند نتوانستند چگونه آقای هیکل و امثال آنها چنین قدرتی دارند قطعاً جز فضاحت در دنیا و آخرت نتیجه ای نصیب آنها نخواهد گردید .

بقول امام شافعی (محمد بن ادریس) که گوید تعجب است از حالات علی بن ایطال (ع) که دشمنان آنحضرت از روی بغض و کینه فضایل او را پنهان میدارند دوستان او از راه تقیه و ترس از اعدای حقایق را اظهار نمیدارند مع ذلک تمام کتابها از دوست و دشمن پراست از فضائل و مناقب آنحضرت پس معلوم میشود حق و حقیقت هیچگاه زیر پرده نمی ماند مانند آفتاب که اگر چند روزی زیر پرده ضخیم ابر بماند عاقبت ظاهر خواهد گشت .

بدیهی است مورخ و نویسنده هر کس و دارای هر عقیده باشد قلم که بدست گرفت باید بیطرفانه بنویسد و اگر خیلی بیطاعت و عصبانی و ناراضی از پیش آمد تاریخی میباشد یاورفی بدهد و مخالفت خود را ظاهر کند (چنانچه بعضی نمودند) نه آنکه بکلی ترک نقل نموده و خود را مغرض معرفی کند - واقعاً جای بسی تأسف است که جزئیات زندگانی آنحضرت حتی امور داخلی خانواده ای که را که اخلاقاً نباید بنویسد مانند شوخی

و مزاحی که با عایشه در بستر بیماری نموده نوشته است ولی يك چنین واقعه مهمی که در حضور هزاران نفر صورت وقوع یافته ترك نموده ! **نموده بالله من التعمص و العناد** خلاصه از این قبیل نویسندگان که تحت تأثیر عادت قلم فرسایی کرده اند بسیار میباشد . ولی بعضی از آنها تند تر رفته و قلمهای شکسته خود را بر خلاف حق و حقیقت روی ورق پاره ها آورده و حقایق را مستور و باسلام و اهل بیت پیغمبر بچنگ بر خاسته اند

واقعاً جای بسی تأثر است افراد دانشمندی که بمقام استادی در جهات علمی و ادبی برسند بدون تفکر روی عادت کتابهایی بنویسند و مطالبی در آن درج نمایند که بکلی خالی از حقیقت و صرف افترا و هر بیننده ای را بتعجب آورد که چگونه مرد دانشمندی سند بی اطلاعی یا غرض ورزی خود را در دسترس عموم قرار داده ؟!

مانند احمد امین نویسنده معروف مصری که در **احمد امین مصری و فجر الاسلام** کتاب از تألیفات او بنام فجر الاسلام و ضحی الاسلام بدست ما رسیده با مقدمه ای که دکتر طه

حسین بر آن نوشته و در آخر آن مقدمه صریحاً میگوید (بدون ترس و خوف میگویم که من و احمد امین باهم متحدم تا حقایق را مجرد نموده در معرض عموم قرار دهیم ؟) باید به آقای طه حسین گفت اشتباه کرده و از تاریخ عبرت نگرفته اید که از هزار سال قبل تا بحال برادران شما قوی تر از شماها اتحاد نمودند نتوانستند نور ولایت را خاموش کنند برای آنکه در قرآن فرماید **والله متم نوره ولو كره الكافرون** مطالبی که در این کتاب نوشته شده هرگز از قلم يك عالم متدین سنی و مرد دانشمند مطلع منصفی جاری نمیکردد زیرا از لابلای اوراق این کتاب عین عقایدی که قرنها خوارج و نواب نوشته اند و تهمت هایی که بعالم تشیع زده اند ظاهر و هویدا میباشد .

و کلامی اطلاعی از عقاید ملل یا غرض رانی نویسنده باز و آشکار است . ولی شنیدم بواسطه جواب هایی که داده شده و فشارهایی که بمؤلف وارد آمده در چاپ جدید بعضی مطالب را حذف نموده اند .

چون چاپ ثانوی را ندیده‌ام نمیتوانم فضاوت در چگونگی آن بنمایم ولی همین قدر میدانم عقلاً و منطقاً بلکه دیناً حذف کردن نهمتها - تنها مفید تام نیست بلکه باید صریحاً بنویسند آنچه قبلاً نوشتیم خالی از حقیقت بوده .

ثانیاً بر فرض صحت در کتاب عربی حذف کردن جبران خسارتها لیکه از ترجمه فارسی آن اگر بعض جوانان پارسی زبان بی خبری خوردارد آمده ننمایند .

لذا ما ناچار شدیم برای بیداری آن دسته جوانانیکه اگر تحت تأثیر کلمات فریبنده این قبیل نویسندگان بی مغز قرار گرفته اند با نشر این کتاب کشف حقایق نمائیم .

جواب کاشف الغطاء باحمد امین در کتاب اصل الشیعه

خوشبختانه وقتی که آن کتاب را مطالعه نمودم که کتاب مقدس اصل الشیعه و اصولها تألیف آیه الله مجاهد فخر الشیعه و ناصر الشریعه حضرت آقا شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (۱) دامت برکاته از نجف اشرف در جواب او منتشر شده بود .

(الحق کتابیست بسیار عالی و متین و ساده و بر هر فرد شیعه لازمست یک جلد از آن کتاب را در منزل داشته باشد و باهل بیت خود بیاموزد تا بحقیقت مذهب خود آشنا شده فریب بازیگریانرا نخورد) .

خداوند متعال توفیق کامل عنایت فرماید بفاضل دانشمند معاصر شاهزاده و الأتبار علی رضایریزا خسروالی که برای استفاده فارسی زبانها بیارسی ترجمه نموده اند بنام (ریشه های شیعه و پایه های آن) .

علاوه بر احمد امین نویسندگان دیگری در مصر و دمشق چون محمد ثابت

(۱) مرحوم آیه الله کاشف الغطاء اومفاخر اکابر علمای شیعه و از مراجع تقلید ساکن نجف اشرف بودند در تابستان گذشته جهت تئیر آب و هوا بکرانه در خاک ایران آمدند متأسفانه صبح دو شنبه مجیدم ذی القعدة المرام ۱۳۷۳ بعد از ادای نماز صبح بسکنه قلبی دارفانی را وداع گفت جامه سلیمان بالعصرم شیخان از این ضایعه استنک متالم و متأثر گردیدند .
جنازه آن مرحوم بفسس سره با تشییع عمومی ملی و احترامات دولتی ایران و عراق بنجف اشرف صل دل و مقبره منصوسی در وادی السلام دفن گردید .

در الجوله فی ربوع شرق الادنی و عبدالله قصیمی درالصراع بین الاسلام والوثنیة - و محمد کرد علی دراقوالنا و افعالنا - و محمد سید کیلیالی در شریف رضی - و شیخ محمد خضری در محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه - و موسی جارالله در الوشیعة فی نقد عقاید الشیعة - و دکتر طه حسین درالعثمان - و دیگران بنوشتن کتاب هاومقالات و مجلات و جرائد مغلوب شیعیان را جریحه دار و بهتتهای بسیار و اهانتهای بی شمار بین برادران مسلمان (سنی و شیعه) کدورتها ایجاد مینمایند .

عجبا عده ای از فضلا ایرانی هم دانسته یا ندانسته یعنی بضرهای آن واقف بوده یا نبوده این قبیل کتب را ترجمه بیارسی نموده و در دست رس جوانان ظاهر مسلمان بی خبر از مبادی اسلام و تشییع قرار داده و آنها را بهمانی عالیه دین و مذهب مشکوک نموده .

این کتاب ما برای مصر و مصریها و اجد امین و امثال آنها آماده نشده چه آنکه آنها دیدنه انصاف را بسته و عینک بد بینی زده و با نظر تمصب و عناد حقایق را مینگرد .

خداوند متعال در آیه ۸۴ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل فرماید و نزل من القرآن ماهو شفاعة لحمه للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خساراً) (۱) .

پس نشر این کتاب برای بیداری جوانان نارس و برادران بی خبر پارسی زبان میباشد که فریب فریبندگان را میخورند چه آنکه دستگه هائی در همین طهران بکار افتاده که گردانندگان آنها بصورت شیعه ولی در پس پرده بعقیده و هاپها و نواصب و بقایای خوارج و طرفداران امویها میباشد که علاوه بر نشریات فاسده با نطق و گفتارهای فریبنده بنام طرفدارای از اتحاد اسلام جوانان بی خبر را منحرف و متزلزل مینمایند .

(که یکی از آن نشریات مرتب برای داعی میامد چون هر کجا سراب را آب و مطالبیرا وارو نشان میدادند داعی در جواب بر میامدم و آنها ناچار میشدند جواب

(۱) و ما آنچه از قرآن فرستیم شفای دلو دست الهی برای اهلایانست و لکن طالبان دا بجز زبان چیزی نتواند افزود .

را در تشریح خود منتشر کنند چون این عمل بر خلاف میل و رویه و عقیده آنها بود بعداً از آن تشریحات برای داعی نفرستادند تا از جوابهای داعی مصون بمانند و رویه خود را که اشتباه کاری بر بی خبران باشد عملی نمایند.

لذا لازمست آن جوانان بی خیر با کمال بی طرفی با دیدن انصاف بدون تعصب و عناد این کتاب را دقیقانه مطالعه نمایند تا بداند آن قبیل اشخاص در خارج و داخل تنها قاضی رفته باطلیلی بنام حق انتشار دادند.

و بفهمند که آنها ایادی مرموزی هستند که برای از هم پاشیدن اساس قومیت و ملیت ما فعالیتهایی مینمایند بلکه دیدنایی هستند مستقیماً یا غیر مستقیماً دست نشانده بیگانگان و مرتبط با دستگاههای جاسوسی آنها که بقول امروزها افراد حساس ستون پنجم بیگانگان اند که وظیفه آنها در این مملکت تولید نفاق و اختلاف در بین جوانان شریف و ملت نجیب ایرانی میباشد.

این قبیل اشخاص در لباسهای مختلف مشغول انجام وظیفه اند حتی در لباس مقدس روحانیت (که بحمدالله ملت بخوبی آنها را میشناسند) مانند کرکمی که بجلد میش رفته یا زردی که عمامه بس کرداره برای ربودن کوه کران بهای ایمان مردم خود نمائی میکند.

چنانچه در نیم قرن اخیر بسیاری با این لباس مقدس بنام طرفداری از اتحاداسلام تیشه بریشه اسلام و تشییع میزدند و مرام نواصب و خوارج را بصورت دلسوزی دین در جامعه نشر داده گاهی انکار رحمت و معراج رسول الله و شفاعت و عزاداری و زیارت قبور اولیاء الله و اهل بیت عترت و طهارت پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده و اهانت بقامات مقدسه روحانیت و اهل علم در اثنای راجحاً و مستأمدار کار خود قرار داده اند.

مانند شیخ مردوخ (مردود) کردستانی (ظاهر مردوخ کردستانی و ندای اتحاد و ترهات آن سنی) و بی خبر از کتاب و سنت که نشر کتابهای چندی ظاهرآ بنام طرفداری اسلام (و در معنی بطرفداری خوارج و نواصب و امویها) بیشهای خود را زده و تخم تفرقه و نفاق را بین

مسلمانان پاشیده و باطن کثیف و عقیده سخیف خود را ظاهر نموده . در دوره حکومت قبل از طرف سلطان وقت از شعاع عملیات او جلو گیری شده بعد از شهر یور ۱۳۲۰ که بیگانگان این مملکت اسلامی شیعه را بدون حق اشغال نمودند یروبال باز بکرها باز شد جدا نشریات خود را بفتح آنها عملی نمودند .

از جمله نشریات او کتاب (ندای اتحاد) است (که برعکس نهند نام زندگی کافور) که از نشر این کتاب نه فقط جامعه شیعیان را عصبانی و متألم نموده بلکه اکابر علماء اهل تسنن را متأثر و بنشر مقالات در مجلات او را از خود طرد نمودند .

زیرا در این کتاب اهانتها و جسارت های بالاتر از آنچه بعضی از مصر به نسبت بمقام مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلام نمودند بزبر قلم شکسته خود در آورده و عقاید خوارج و نواصب و امویها را تجدید نموده .

نه همان معرفت بمقام مقدس آنحضرت بوسیله کتاب و سنت و اخبار نداشتند بلکه ثابت است دشمن سرسخت آنحضرت و طرفدار جدی امویها بوده .

در اول آن کتاب با کلمات عوام فریبانه مانند آدم دلسوزی بیطرف دم از اتحاد و بیگانگی مسلمین میزند فریقین شیعه و سنی را نصیحت و برهبری خود دعوت بترك عقیده تشییع و تسنن مینماید وقتی آدمی دقیقانه کتاب را مطالعه مینماید میفهمد که هدف و مقصد و دعوتش بنواصب و امویها و پیروی از نبیات ناپاک مولای او معاویه بن ابی سفیان میباشد غافل از شعر شاعر عرب که گوید :

و من یکن الغراب له دلیلا یقره علی جیف الکلاب (۱)

خدا از آن خرقه نیز ار است صدبار که صد بت باشدش در آستینی

دیگری گوید :

اذا کان الغراب دلیل قوم سید دریم سبیل الهاکین (۲)

در کتابش دم از اتحاد میزند در حالتیکه به نیش قلم (شکسته) خود تخم نفاق

(۱) هر کس را که کلاغ دلیل و راهنمای او باشد - میبرد او را بر سر سگهای مرده

(۲) زمانیکه کلاغ دلیل و راهنمای قومی باشد - زود است آنها را هدایت نماید براه

ملاکت و نبی .

پاشیده و بدستور اربابان و با عقیده ثابت خود مولانا امیرالمؤمنین را در جمیع مراحل مفسر و معاویه علیه الهاویه را تبرئه و بامتنهی درجه جسارت کلمات اهانت آمیز بساحت قدس آنحضرت وارد نموده !

اولین روزی که کتابهای او را خواندم فهمیدم که صاحب این نام محرف هرگز سنی نباشد بلکه قطعاً اموی و از پیروان عقاید خوارج و نواصب میباشد که برای لکه دار نمودن برادران اهل تسنن باین لباس درآمده .

و یا پیدینی است که برای رسیدن به هدف و مقصد خود که جاه و مقام و شهرت یا چیز دیگر باشد مرتکب هر عمل زشت و قبیحی میشود .

چنانچه اهالی کردستان مخصوصاً علمای محترم آنها بخوبی شاهد حالات او بوده و هستند و از چهل سال قبل که بطرفداری سالار بیچنگک این ملت بیچاره قیام نموده عملیات او مورد توجه تمام اهالی غرب ایران بخصوص مردمان محترم سنجندج و کردستان می باشد .

عجب است يك آدم فتنه جو اینك طرفدار اتحاد اسلام گردیده و زیر پرده طرفداری اتحاد - عقاید مشنوم خود را ظاهر نموده و بشیعیان موحد ياك و موالی با عظمت آنها از عترت طاهره تاخته و درخلاق سطور کتاب مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام را نا لایق و سفاک و شیعیان را مشرک معرفی نموده .

والا هیچ سنی بقول خودشان (چهارباری) حاضر نمیگردد نسبت بساحت قدس امیرالمؤمنین علیه السلام که خداوند آیه تطهیر در شان او فرستاده چنانچه در ص ۶۹۰ همین کتاب مشروحاً ذکر شده و در آیه مباهله آن بزرگوار را بمنزله نفس رسول الله صلی الله علیه و آله معرفی نموده و از جمیع ارجاس و نقائص و خطا یا پاک و پاکیزه و مبرا فرموده بنادزد و خورده گیری کند ^(۱) تا آنجا که در ص ۲۳ ندای اتحاد (چاپ دوم ۱۳۲۴ شمسی شرکت سهامی چاپ فرهنگ) در تحت تیترا (عمده مزالق و مزولات امیر) سیزده سهو و خطا و نفس با آنحضرت نسبت داده که تمام آنها افک و تهمت‌هایست که از نشریات و جعلیات مولای او معاویه علیه الهاویه و اسباب دست خوارج و نواصب و بقایای آنها بوده و میباشد .

(۱) چنانچه از ص ۴۶۳ تا ص ۶۶۹ همین کتاب مشروحاً در باب بسط کلام داده شده است .

گرچه این شیخ مردود قابل اعتنا نبوده که نام او برده شود و خیلی هم متأثرم که نام محرف او را اجباراً در این سطور آورده‌ام

پدیدبی است هر کلمه از کتاب او جوایهای واضح منطقی دارد که این و چیزه مختصر مجال نقل تمام آنها را نمیدهد ولی ناچارم رای بیداری و روشن شدن بعضی از جوانان فریب خورده خواب رفته بعضی از جهات آن قسط اشاره نمایم .

درس ۳ کتاب گوید در زمان حضرت رسول اسمی از شیعه یاسنی مذکور نبوده است - راجع یعنی شاید آنطور باشد که نوشته ولی راجع بشیعه غلط رفته خوبست خوانندگان محترم برای پی بردن بقلط کارهای او مراجعه نمایند بص ۱۵۳ تا ص ۱۵۶ همین کتاب تا روشن شوند که شیخ مردود تاچه اندازه مانند مولایش معاویه کذاب و دروغ پرداز بوده .

ایضاً در همان صفحه گوید و مؤسس اساس تشیع این سبأ، یهودی بوده جواب ترجمات او از ص ۱۷۱ تا ص ۱۷۶ و از ص ۱۸۷ تا ص ۱۹۰ داده شده .

درس ۵ گوید در قرن دهم هجری دوره سلطنت شاه اسماعیل مذهب تشیع در ایران رسمیت پیدا نمود - جوابش از ص ۱۶۲ تا ص ۱۶۶ داده شده و نیز در همان صفحه گوید ابو بکر اسن و اورع و البیق بمقام خلافت بوده باین جهت مهاجر و انصار بانهایت رغبت با او بیعت کردند .

اولا جواب اسن بودن ایی بکر در ص ۴۹۵ تا ص ۴۹۷ و از ص ۸۹۱ تا ص ۸۹۶ داده شده .

ثانیاً جواب اورع و البیق بودن ایی بکر را در ص ۸۲۳ تا ص ۸۳۳ مطالعه خواهید فرمود .

درس ۶ گوید دلیلی بر خلافت امیر موجوده نبوده - برای روشن شدن دلیل و نص مراجعه شود بص ۳۱۷ تا ص ۳۲۵ تاحقیقت واضح گردد .

در همان صفحه منع نمودن عمر بیغمبر رضی الله عنه را از وصیت و مانع شدن از آوردن قلم و کاغذ جهة اجراء امر وصیت را اعتراف نموده ولی در مقابل تأویلات باره مینماید .

برای پی بردن باصل حقیقت لازم است مراجعه شود پس ۶۵۶ تا ۶۶۸ همین کتاب در ص ۷ حدیث با عظمت غدیر را بعنوان دلیل بر خلافت و امامت انکار نموده و مطلب را بسیار ساده و کوچک جلوه میدهد بسیار لازم است خوانندگان محترم مراجعه کنند پس ۶۰۰ تا ص ۶۲۴ همین کتاب تا عظمت مطلب را واضح و آشکار مشاهده نمایند و لمن بر کذاب و دروغگو بنمایند.

درس ۸ گوید چون ابوبکر مونس و یار غار پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و در مرمز موت با امر آن حضرت نماز را با امت خوانده تمام امت بالاتفاق با میل و رغبت تمام با او بیعت کردند.

اولاً توقف و مصاحبت چند روزه برای ایی بیکر ممکن است اختاری باشد (چه آنکه هر جاهلی در مصاحبت عالم اختاری دارد) ولی چنین مسافرت و مصاحبت هرگز دلیل بر ثبوت خلافت نخواهد بود علاوه بر آنکه جواب آیه غار و استشهد با ترا درس ۳۷۵ تا ص ۳۸۲ داده ام.

نماز خواندن ایی بگر با امت ثانیاً نیابت نماز ایی بیکر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بطور قطع ثابت نیست بر فرض ثبوت دلیل بر در امر خلافت نخواهد بود حقیقت و حق تقدم بر خلیفه منصوص ابوالفضائل

نخواهد بود

چه خوبست برای تقریب انذهان مثالی آوریم اگر پادشاهی که ولیعهد ثابت دارد هر گاه در بسیاری از کارها از قبیل افتتاح امکنه یا استقبالیها یا شرکت در جشنها و غیره فردی از بستگان را بعنوان نماینده خود بفرستد آیا پس از مرگ پادشاه آن نماینده میتواند با بعد مای مارق دار دعوی نیابت سلطنت نموده و ولیعهد ثابت را از کار بر کنار و خود را سلطان بخواند بدلیل آنکه روزی بنمایند کمی پادشاه در فلان امر یا جشن و یا استقبال شرکت نموده و یا در مسافرت چند روزه ای با پادشاه بوده ام قطعاً جواب عند العلاء منفی میباشد.

مثل دیگری نزدیکتر بمطلب عرض کنم که اگر قبیله و مجتهدی مریش گردد

و فردی از اصحاب خود را بنیابت بفرستد و نماز جماعت را با مردم بجای آورد آیا پس از وفات آن مجتهد و قبیله آن نایب نماز جماعت به استمساک نیابت نماز میتواند خود را جانشین آن قبیله مجتهد معرفی نموده بگوید مسلمین مجبورند تقلید از من نمایند و اگر نمرود نمایند از رقه اسلام خارج اند !!

و اگر جماعتی مخالفت نمایند و بگویند چون ولیعهد موجود است - و این مقامی است که احاطه علمی بر ظاهر و باطن شرع و شریعت در آن لازم است - علاوه بر واجد بودن جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده - فقط بمحض چند رکعتی نماز نیابت خواندن یا چند روز در مسافرت رفیق راه مجتهد بودن ایجاد قناعت نمی نماید.

آتش بر در خانه آنها برند با فتن و واهات آنها را بکشند و بیاورند و مجبور نمایند که تسلیم گردند بجانشینی مجتهد و قبیله و اگر قبول ننمایند مشرک و کافر و رافضی خواهند بود !!

آقایان عاقلانه فضاوت نمایند آیا جانشینی قبیله و مجتهد علم و دانش و احاطه استدلالی بر احکام و قواعد دین نمی خواهد آیا بمحض نیابت نماز جماعت - قناعت برای یک مسئله که هر اندازه هم آدم خوبی باشد ثابت میگردد که مرد موظف دار باشند تقلید از او بنمایند !!

همچنین است موضوع نماز خواندن ایی بیکر با امت بر فرض ثبوت دلیل بر اثبات خلافت و امامت مسلمین نخواهد بود.

چه آنکه ثبوت خلافت علاوه بر رضی جلی عصمت و اعلییت و افضلیت من جمیع الجهات میخواهد.

آیا چند شبی در مسافرت با پیغمبر بودن یا **منصفانه قضاوت کنند** چند رکعتی نماز با امت خواندن (شمارا بخدا

قسم انصاف دهید) برابری میکند با آنهمه نصوص جلیه و خفیه و فضایل و کمالات از قبیل حدیث الدار مع احادیث بسیار دیگر مانند حدیث المنزلة و حدیث المدینه و حدیث المواخات و حدیث الغدیر و آیات الولاية و مباحله . بالاخره - نزول سید آیه (بنا

بر روایات اکابر علمای عامه که هر يك علیحده در متن کتاب مندرج است (در شان مولانا امام المتقین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام).

آیا آنکسی که بالفرض چند رکعتی نماز جماعت با مردم خوانده اولی بمقام خلافت است یا آنکسیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را لایق مقام خلافت دیده و رسماً او را خلیفه خود قرار داد (نه نیابت بنماز جماعت) و صریحاً باینان **انت منی بمنزله هرون من موسی** جمیع منازل هرونی را با استثناء مقام نبوت برای آن حضرت ثابت نمود که از جمله همان مقام خلافت رسول الله میباشد چنانچه از ص ۲۸۵ تا ص ۳۱۵ همین کتاب مفصلاً شرح دادیم - **فاعتبروا یا اولی الابصار**

ثالثاً جواب از اجماع و تبعیت تمام امت را از ص ۴۸۲ تا ص ۵۰۴ مطالعه نمائید تا بمعنای اجماع و تبعیت تمام امت پی برید.

رابعاً جواب کذب و دروغ شایخادار او را که نوشته تمام امت بمیل و رغبت بیعت نمودند از ص ۵۰۹ تا ص ۵۲۰ را مطالعه نمائید تا کذاب مقتری بازیگرا بشناسید درس ۹ نوشته است علی وفاطمه (علیهما السلام) در موضوع فدک بحکم ابی بکر قانع و متقاعد شدند - برای پی بردن باصل حقیقت مطلب مراجعه نمائید به ص ۶۳۳ تا ص ۶۸۲ همین کتاب تاروشن و بیدار شوید.

و نیز در همان صفحه اشاره به حدیث خلعت در فضیلت ابی بکر میکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر من غیر از خدا بنا بود خلیلی برای خود بگیرم ابو بکر را خلیل خود قرار میدادم.

این شیخ مردود اگر اهل فضل و کمال و تحقیق بود اول مراجعه می نمود بکتاب ارباب جرح و تعدیل از اکابر علماء اهل تسنن آنگاه استشهاده حدیثی می نمود که لافل در نزد خود آنها مردود نباشد و این حدیث نزد محققین اکابر علماء عامه از جمله معجولات و کذب محض است چنانچه علامه ذهبی در میزان الاعتدال ذیل ترجمه حال عمار بن هارون و قرقه بن سوید گوید این حدیث جعل و کذب محض است.

بکریون از این قبیل احادیث در فضیلت ابی بکر بسیار جعل نمودند که در کتب اکابر علماء سنت ثبت است.

در ص ۱۰ گوید اگر علی ذی حق در امر خلافت بود چرا قیام نکرد حق بود را بگیرد جوابش را در ص ۸۳۹ تا ص ۸۴۱ مطالعه نمائید.

در ص ۱۳ گوید علماء بصیر شیعه اقرار به پمردری مادارند - اگر این شیخ حقه باز کذاب نبود حق بود برای وضوح مطلب باسانی آن علماء و محل اقرارشان اشاره مینمود چنانچه مادر من کتاب ضمن گفتار من در تمام دوش باقوال دهها از اکابر علماء اهل تسنن با تعیین محل و نشانی و کتاب آنها متعرض گردیده ام که بنظر قارئین محترم میرسد.

از ص ۱۸ تا ص ۲۰ بطرفداری از معاویه دلائل مضحکی اقامه می کند که معاویه را تبرئه و علی علیه السلام را مقصر نشان دهد - و آن بیانات تماماً دلائل محکمی است که این مردود اموی و ناصبی و از هوا خواهان نجدی معاویه بلکه تمام بنی امیه حشر الله مهمم میباشد.

تا آنجا که در آخر ص ۱۸ بعد از نقل وقایع صفین و تعیین حکمین گوید تا مین امیر دیدند که اظهارات معاویه بر سر اسب منی بر تقاضای عدل و داد خواهی است و اظهارات امیر همه از روی لجاج و عناد و خود خواهی میباشد.

در ص ۲۱ انکار مینماید اهانت بعلی علیه السلام را که بزور و جبر آنحضرت را کشیدند و برای بیعت بمسجد بردند و نیز صدمات به بی بی فاطمه سلام الله علیها و سقط چنین او را - جوابش در ص ۵۰۹ تا ص ۵۱۸ موجود است بعد از مطالعه حقیقت آشکار میشود. در ص ۲۲ توسل بآلمه از عترت طاهره را شرک و کفر و بت پرستی میدانند جوابش از ص ۲۱۸ تا ص ۳۳۱ داده شده.

در ص ۲۳ گوید خداوند عالم رسول خود را بعلت مأمور نفرموده . مثل اینکه این مرد مرعوز باقر آن مجید هم بیگانه بوده و این همه آیات لعن را در قرآن ندیده که صریحاً اقوامی را مورد لعن قرار داده علاوه بر اخباری که در همین کتاب نقل گردیده که گروهی از امت را ملعون خوانده برای روشن شدن مطلب و بی بردن بحال این مرد حیال مکار به ص ۴۲۷ تا ص ۴۲۹ مراجعه نمائید تا حقیقت مطمئناً بدست آورید.

گویا این مردک آیه ۶۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) را ندیده که بنی امیه را با کمال صراحت لعنت کرده شده نماید که میفرماید **وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ** الفخ که مراد از درخت لعنت کرده شده در قرآن بنی امیه هستند چنانچه امام فخر رازی هم در تفسیر خود نقل نموده .

و نیز در آیه ۷۵ سوره ۳۳ (احزاب) فرماید **ان الذين يؤذون الله و رسوله لعنهم الله في الدنيا و الاخرة و اعد لهم عذابا مهينا (۱)** آنگاه در اخبار بسیاری رسول اکرم ﷺ فرماید کسیکه علی و شاطعه را ازیت نماید مرا ازیت نموده و کسیکه مرا ازیت کند خدا را ازیت نموده کسیکه آنها را ازیت نماید لعنت خدا بر او باد و خداوند او را برو در آتش افکند .

علاوه بر صراحت در اخبار باین توضیحی که آن حضرت داده ازیت کنندگان بعلی و فاطمه علیها السلام عملا یا لساناً یا قلماً (مانند معاویه و امویها و اتباع آنها از خوارج و نوابس علیهم لعائن الله (چون کسروی و مردوخ مردود) و امثال آنها مشمول این آیه شریفه و ملعون خدا و یغیغم میباشند) برای کشف حقیقت و پی بردن بدلائل بیشتری بر لعن ملعون بن ملعون معاویه بن ابی سفیان لازم است مراجعه نمائید به ص ۷۷۵ و ص ۷۸۴ تاروشن و بیدار شوید از خواب غفلت و دشمنان خدا و یغیغم را بشناسید .

و نیز گوید بر فاسق عاصی لعن جائز نیست - بازم میگویم این مردک از قرآن مجید بکلی بیگانه میباشد و آیات لعن را در باره آنها ندیده و دقت نظر در حقایق دین نداشته .

چکنم که مقدمه نویسی مجال شرح و بسط مفصل را بما نمیدهد و الا با نقل آیات و اخبار و تحقیقات بلیغه روی نویسند سرا سیاه مینموده بولی برای روشن شدن مطلب اشارهای مینمایم که این مردک نمیداند یا اگر میداند بروی خود نمی آورد و عمداً سهو میکند که ماهم میدانیم هر فاسق و هر عاصی کافی نمی شود ولی ملعون میشود .

(۱) آنانکه خدا و رسول را (عیسان و مغاللت) آذارد و اذیت میکند خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده (واذ رحمت خود دور نموده) و برای آنان عذاب باذلت و خواری مهیا ساخته است .

چه آنکه هر عاصی ظالم و هر ظالم ملعون میباشد برای آنکه مسلم است که ظالمین بر سه طبقه میباشد طبقه اول کفار و مشرکین اند که ظلم بخدا نموده و شریک برای ذات اقدس او جل و علا قرار دادند (بموضوع شرک و مشرکین در ص ۲۰۷ تا ص ۲۱۴ همین کتاب اشاره شد) .

طبقه دوم ظالمین بنفس اند که معصیتهائی مینمایند ولی متعددی بغیر مینمایند . طبقه سیم معصیت کلانی هستند که بیجان و مال و ناموس مردم متعرض اند ولو ظاهر آ کافر نیستند ولی ملعون اند چه آنکه صریحاً در آیات قرآنی آنها را ملعون خوانده اند که از جمله در آیه ۲۱ سوره ۱۱ (هود) میفرماید **اللعنة الله على الظالمين (۱)** و در ص ۲۶ انکار وجود حضرت مهدی آل محمد علیهم السلام را نموده و گوید شیعیان گویند در کودکی در چاله آب سامره پنهان گردیده و بعد هم از هسان سرداب بیرون میآید دنیا را بر ازل عدل و داد میکند !!!

این شیخ وقیح مردود و جمال حیال خجالت نکشیده که چنین دورغ واضیحی را نوشته و نتوانسته (و هرگز نخواهد توانست) کتابی را نشان دهد که در آنجا چنین خبری نقل شده باشد که حضرت مهدی عجل الله فرجه در چاله آب پنهان است و از آنجا ظاهر میشود .

و حال آنکه از باب خبر و تاریخ نوشته اند که بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خلیفه معتمد عباسی شنید که کودکی از اندرون بیرون آمد و جعفر (کذاب را) با خطاب تأخر "یا عم" از مقابل جنازه حضرت عسکری بر کنار و خود بر آن بزرگوار نماز گذارد فوری امر باحضار آنحضرت داد وقتی رفتند دیدند سرداب منزل را آب فرا گرفته و در آخر سرداب حضرت مهدی علیه السلام مشغول نماز است چون توانستند در آب بروند بخلیفه خیر دادند امر داد سقف سرداب را بر سر آنحضرت خراب نمایند وقتی مشغول خراب کردن شدند دیدند حضرت در سرداب نیست - فلذا معروف شد بسرداب غیبت یعنی آن سرداب محل غیبت آنحضرت گردید نه آنکه در سرداب پنهان گردیده و از آنجا ظاهر شود .

(۱) بدایه و آگاه با شیعه که لعنت خدا بر مستکبران است .

بلکه اجماعی شیعه امامیه و اکابر علماء عامه میباشد که زمان ظهور آنحضرت از مگه معظمه جلوه گر میشود و عالم را بر از عدل واد میکند.

عقیده بوجود حضرت مهدی علیه السلام اختصاص بشیعه ندارد بلکه در کتب فریقین ثبت است و جمهور شافعیه و دیگران از علماء اهل تسنن به ترویج حضرت عیسی علیه السلام در آخر الزمان و در نماز افتداه نمودن حضرت مهدی علیه السلام را معترفند برای وضوح مطلب و شناسائی کامل بحالات شیخ مرود بصفحات آخر همین مقدمه و بس ۹۹۱ تا ۹۹۶ همین کتاب مراجعه شود.

طول عمر حضرت مهدی خرق اعادت است

و نیز در همان صفحه حضرت مهدی علیه السلام را مورد تمسخر قرار داده گوید امام هزار و دویست ساله قادر بحرکت نیست و کاری از او ساخته

نخواهد بود !!

این شیخ کور دل و قبیح بقدرت خدا عقیده ندارد و نمیداند که این قبیل امور از او نوادد طبیعت و جزء خرق عادت است و خدای قادر توانا بعضی افراد را نادراً از میان بشر باین نوع عمرهای طویل بر آید و ارباب ماده و طبیعت انتخاب مینماید و قوای آنها را هم قویاً محفوظ میدارد تا حجت را بر دشمنان کور دل (چون مردوخ و امثال او) تمام فرماید و نمونه کامل و شاهد زنده بر این معنی از قرآن مجید حضرت نوح شیخ الانبیاء علی نبینا و اله و علیه السلام میباشد که در آیه ۱۳ سوره ۶۹ (عنکبوت) صریحاً میفرماید:

وَلَدَد اَرْسَلْنَا نُوْحًا اِلٰی قَوْمِهٖ فَبَلَیْتُ فِیْهِمُ الْاَخْسِیْنَ عَامًا (۱) -

آنچه بصراحت آیه شریفه معلوم میآید مدت دعوت قبل از طوفان حضرت نوح نصد و پنجاه سال بوده و قطعاً چهل سال متجاوز داشت که مبعوث گردید و بعد از طوفان هم با قل روایات چهار صد سال دیگر هم جهت تمثیت امور در امت زندگانی نمود (و جمعی هزار و نصد و پنجاه سال عمر او را نوشتند) چنانچه اکابر علماء علمه از

(۱) هانا بنحقیق ما نوح دا برسات فرستادم و نصد و پنجاه سال میان قوم درنگ کرد (و علق را دعوت بدهد برستی نمود).

قبیل طبری و ثعلبی و جارائه ز مخشری و امام فخر رازی ذیل این آیه گویند این نوع اعمار مافوق طبیعت و از عطا بای الهی میباشد.

پس بیستمین هزار و چهار صد ساله (باهرار و نصد ساله) چگونگی از او کاری ساخته بوده - همان قسمی که بیستمین هزار و چهار صد ساله (باهرار و نصد ساله) همه کاره بوده از کوری چشم امویها و خوارج و نوابس و تابعین آنها (امثال احمد امینها و مردوخها) امام هزار و دویست ساله هم همه کار از او بر میآید چه آنکه خدای قادر توانا قوای قویه او را نگهداری فرموده تاروزی بیاید و انتقام از امثال (احمد امینها و مردوخها) بگیرد.

بس است بیش از این مجال مزاحمت نمیشاید والا اگر جلوی قلم را رها کنم خیلی گفتنیها هست که در این مختصر و جزیه مقتضی بیان نیست این مقدار هم ناچار بوم والا گفتار این شیخ و قبح مرود قابل ذکر نیست و اثری در حقیقت اسلام و مذهب حق تشییع ندارد - چه خوش مناسب مقام سروده.

آب دریا کز و گهر زاید بدهان سگی نیالید

اگر این تیمیه و امثال آن با آن کرو و قرشان توانستند بانوشتن هزلیات نور خدارا خاموش کنند این شیخ مرود و امثال آن هم میتوانند !!

چقدر خوشوقت گردیدم وقتی در جراید و مجلات دینی نامهائی دیدم از علماء بزرگ سنی مخصوصاً از اطراف کردستان که از این مرد بی باک اظهار انزجار و تنقیر نمودند و رسماً اعلام نمودند که مردوخ (مرود) سنی نیست بلکه خارجی و یسگانه پرست است ،

از جمله دلائل بر یسگانه پرستی این مردک و سحت گفتار بردارد بزرگ معلمه اهل سنت آنکه بعد از جنگ بزرگ اول ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ میلادی متفقین افرادی را وادار مینمودند بنام اتحاد و اتفاق بمقتضی یکدیگر امانت نمایند تا شعله آتش نفاقه شتمعل کردد که از جمله همین مردک بی خدا بی خبر بوده .

فلذا در صفحه آخر کتاب گوید (در این هنگام که متفقین هم بما دست دوستی و همدستی داده اند باید موقع را مقتضی سرده سلاطین اسلام فرمان وحدت و یسگانگی

را در ممالک خود بموقع اجرا گذارند) یعنی بطرفداری متفقین (کفار) مسلمانان همگی باهم متحد کردند!!

خلاصه این قبیل اشخاص نمونه کامل خود خواهی و بیگانه پرستی هستند که میخوانند بنام اتحاد و وحدت کلمه بمقدسات دین و مذهب اهانت نموده و جسارتها و زیننه دلها را بریز خون گردانند و مسلمانان را مستعمرهٔ بیگانگان و هم دست آنها قرار دهند.

اگر علماء روشن فکر جامع الازهر و سایر مراکز علمی برادران اهل سنت هم نسبت بکسانیکه بنقام مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت نموده و جسارتها و زیننه و آن بزرگوار را دروغگو و خطاکار و دنیا طلب و حرص بر باست و حب جاه و خونریزی معرفی مینمایند و جامعه با عظمت شیعه و پیروان اهل بیت طهارت و عترت پاک پیغمبر اهانتها نموده و آنها را فاضی و مشرک و کافر و غالی میخوانند و میخوانند بین صد ملیون مسلمانان شیعه با سایر مسلمین جدائی بیندازند و زمینها را برای غلبه بیگانگان درعالم اسلامیت مهیا نمایند.

علناً اظهار تنفر نموده و بیزار میجویند مقدمه اتحاد مسلمین فراهم میگردد امثال ما را بزحمت جوابها و نشر کتابها و مقالات جوابیه و ادار نمیکند.

والآ تا این جدائی برقرار است و باز یکران و ایادی هموز در کارند و مذهب حق^۱ تشیع را حزب سیاسی بوم معرفی مینمایند حرفه جدائی روز بروز عمیق تر و وسیعتر میگردد و پیوسته بنشر کتب و مقالات عمیق و دست این حرفه زیادت می شود.

نصاری دومسجد پیغمبر آزاد باداء فریضه بسبب همین تحریکات و ترزقات بر بودند ولی شیعیان مسلمان در اداء فرائض غیر حقیقت است که عوم برادران و نوافل در مساجد مسلمین آزاد نیستند اهل تسنن بجامعه شیعه نظر کفر والحاد مینمایند زمانیکه شیعیان

موجود از راههای دور جهت اداء فریضه واجب (حج) شد رحال نموده قبله گاه خود میروند مورد حملات برادران اهل تسنن قرار میگرفتند و در هر کوی و برزن و خیابان

و بیابان - حجازها - سعودی ها - مصرها بالاخره تمام سننها (که این قبیل افراد ملیس بلباس اهل علم و نویسندگان میباشند مغرض امر را بر آنها مشتبه نموده اند) بمسلمانان پاک موحد شیعه مذهب و پیروان عترت و اهل بیت طهارت با نظر کینه و عداوت مینگردند و آنها را مشرک میخوانند و پیوسته با آنها میگردند اتم مشرکون ۱۹ واقفاً جای بسی تأسف است مسلمین صدر اسلام زمانیکه بلاد کفر را فتح میکردند بتمام کفار در عقاید و عمل در دین خود آزادی میدادند.

و آنها را مجبور به پیروی از طریق اسلام نمی نمودند بلکه حاضر باهانت آنها هم نمی شدند.

حتی علماء و مورخین در وقته میاهله نوشته اند وقتی نصاری نجران برای مناظره وارد مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله شدند موقع نماز و عبادتشان رسید بگوشه مسجد رفته مشغول عبادت خود شدند عده ای از مسلمانان جامد جاهل آن زمان (مانند جهنم زمان ما) خواستند از عمل آنها جلوگیری و ممانعت نمایند رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانع عمل آنها گردیدند فرمود بگذارید آزادانه عبادت خود را بجای آورند لذا در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب آنحضرت در مسجد بزرگ اسلام نماز نصاریت و عبادت مسیحیت گذاروند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با این عمل موافقت و مهریانی - خواست باهل عالم معنای آزادی را بفهماند که دین مقدس اسلام دین جبر و اکراه نیست بلکه دین دلیل و پیرهان و منطقی است.

ولی متأسفانه امروز بر خلاف نص صریح قرآن مجید که در آیه ۹۶ سوره ۴ (نساء) فرماید **و لا تقولوا لمن اتى الاسلام لت مؤمناً** ^(۱) و سیره خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله (حتی خلفاء خودشان) برادران اهل تسنن (باغواء بعض علماء جامد متمسب خود) با مسلمانان رفتار کفر و بغض مینمایند.

زیرا هر فردی از مسلمانان حنفی - مالکی - حنبلی - شافعی - زیدی - با همه (۱) بآنکه که اظهار اسلام کند نسبت کفر میدهد و با آنها نگویید شما مؤمن نیستید (نامالو چانش را بر خود حلال کنید).

اختلافاتی که در اصول و فروع با هم دارند در معابد عمومی مسلمانان آزادی عمل دارند و مزاحمی برای آنها نمی تراشند مگر شیعیان جعفری که بجرم پیروی از عترت و اهل بیت یثیمیر علیه السلام (حسب الامر آنحضرت که در متن کتاب ثابت نمودیم) در مکه معظمه و مدینه منوره (همان جائیکه یهود و نصاری در اظهار عقیده و عمل بدین خود آزاد بودند) با تازیانه و چوب خیزران آنها را میزندند که چرا (بحکم قرآن مجید) سجده بر خاک پاک مینمایند و یاقبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و محبوب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت آنحضرت را میبوسند و سلام بر آنها مینمایند !!

در حالتیکه خود در بغداد و معطم و دیم سنیهای از دور آمده قبر شیخ عبدالقادر و ابوحنیفه را میبوسیدند و توسل با آنها می جستند و احدی آنها را منع نمیکرد - در مدینه منوره در پیش روی قبر مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و کلبشهای دیوار را با امانان محل نزول جبرئیل میبوسیدند احدی از شرطه های حرم ممانعت نمیکند ولی شیعیان که میخواهند ضریح رسول الله را بیوسند آنها را میزندند و زجرشان مینمایند و مشرکشان میخوانند !!

قطب این فشار و سختیها برای شیعیان موحد باک پیروان عترت و اهل بیت طهارت رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد و حال آنکه سر صیحا در قرآن مجید میفرماید لا اکراه فی الدین کاردین با جبار و اکراه نیست .

هزار و سیصد سال است تقریباً که این آقایان بی فکر در پی چنین عملیاتی رفته ولی با تخریبات بسیار با شتاب بزرگ خودی برده و متنبه نگردیده اند که بضرر تازیانه و چوب خیزران و فحش و ناسزا و تهمت بلکه قتل و کشتن هیچ مؤمن موحدی دست از عقیده ثابت خود برنمیدارند .

فلذا رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله آن قاعد عظیم الشأن الهی دستور فرموده که حتی بکفار هم فشار و سخت گیری ننمایند بلکه با ملاطفت و مهربانی و روح و ریحان با آنها رفتار نمایند تا در اثر دیدن برهان و منطق دلهای آنها نرم و بشما نزدیک شوند بحسن خلق توان کرد رسید اهل نظر بدام و دانه بگیرند مرغ دانا را بدیهی است از این نوع عملیات و سخت گیریها جز تأثر خاطر نتیجه ای حاصل

نگردد - بلکه قطعاً از این عملیات در دلهای شیعیان بیشتر رنجیدگی و کوفتگی ایجاد و جدائی حاصل گردد .

از قدیم گفته اند محبت محبت آورد ولی وقتی محبت نباشد قطعاً تکدر بار میآید .

اگر علمای بزرگ جامع از هر جملو بعضی نویسندگان مفسد را نگیرند و از عملیات و مقالات آنها بیزاری نجویند (چنانچه علماء سنی ایرانی از مردوخ (مردود) کرستانی بیزاری جستند) شیعیان ناچارند بمقتضای مثل معروف جواب ناخدا یا ناخدا توپ است در دریا برای دفاع از حقوق حقّه ثابت خود جواب تهمت‌ها و اکاذیب و لاطاللات آنها را بدهند خوشبختانه شنیده میشود چندی است جمعی از فضلا و دانشمندان پاک دل منصف بی غرض از مذاهب مختلفه اسلامی (حنفی مالکی شافعی حنبلی جعفری زیدی وغیره) تشکیل مجمعی داده اند بنام دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه و هدف آنها شناساندن حقایق مذاهب است یکدیگر و مجله‌های ماهانه‌ای نشر میدهند بنام رساله الاسلام که نویسندگان مذاهب مختلفه معانی مذنب خود را بوسیله مقالات در آن مجله نشر میدهند امید است این جمعیت موفق گردند تا هدف و مقصد خود را عملی نمایند؟

ما کمک و مساعدتی از دارالتقریب انتظار نداریم مگر آنکه حقیقت عقاید ما جعفری‌ها را طبق کتب مؤلفه علماء شیعه بپیران سنی حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی برسانند تا بنظر شرک و کفر و کینه و عداوت بجمع‌ها نشکند ،

اگر دارالتقریب بتواند آزادی نشر کتب را عملی نمایند که شیعیان جعفری تحت قیادت علماء بزرگ کتب مؤلفه عقاید حقّه جعفریه را در بلاد اسلامی اهل سنت آزادانه منتشر نمایند (همچنانکه کتب علماء اهل سنت در کتابخانه‌های شیعه آزاد و در دسترس عموم قرار دارد) بررورد تمام گفتگوهای میان میروود حقیقت اتحاد جای آنها را خواهد گرفت بنا بر آنچه میشتوم و در رساله الاسلام گاهی میخوانیم بیش از انتظار ما قلمهای بلندی برای تقریب و تالیف قلوب برداشته شده است ،

چنانچه فاضل دانشمند آقای محمد تقی قمی عضو شیعہ جعفری دارالتقرب نقل
مینمودند از زمان تأسیس دارالتقرب و جدتهای فوق العاده اعضاء دانشمند بیغرض آن
کتابی بوضع گذشته چاپ نگردیده مامم پیوسته دعایمکنیم و از خداوند متعال خواهانیم
که این جمعیت را از گزند اشرار و ایادی مرموز محفوظ بدارد (۱).

و نیز آن مجمع و یا هر فرد و جمعیتی که سعی و کوشش آنها کشف حقایق و
دور بودن از تعصب و عناد و ایجاد اتحاد بین مسلمین میباشد باقی و پایدار و مؤید به تأییدات
خود فرماید .

(۱) دو همان موقع بجناب آقای قمی عرض کردم باورم بنیاید اشخاصیکه غیث طینت
دارند یا با دیگر دست بیگانگان نتوانند از اصال خود دست بردارند چه آنکه مثلی است معروف
توبه کرگه مرگ است . اصل یہ تیکو نگردد چون که بنیادش بداست

جناب ایشان اطمینان دادند که دکتر احمد امین در دستگاه دارالتقرب متقبل گردیدند
که دیگر علمی بنحو گذشته بر خلاف حق و حقیقت بکار نبرند مامم با اطمینان و معظم مقام آقای قمی
سکوت اختیار نموده با نظار آئند ما ندیم - طولی نکشید که پیش بینی ما عملی شد .

متأسفانه بازم از همان دکتر احمد امین مصری معروف صاحب کتاب (فیرالاسلام) که در
حضور حضرت آیت الله مجاهد حاج شیخ محمد حسین آل کاتب الطاهر در مدرسه العلمیة نیف اشرف
باهره پایتکه چون از مسأله کتب شیعه حاضر نداشتم این خطا رفته و نام و مستشرق و در جلد دوم
بنام (ضری الاسلام) جبران مینمایم . (چنانچه در مقدمه اصل التیمه نگارش یافته) جناب تازماری
بظهور پیوسته کتابی بنام (الهدی والهدویة) در رد وجود حضرت مهدی آل محمد امام دوازدهم
ما شبیهان عجل الله تعالی فرجه منتشر گردید که در سطح آخر مقدمه آن کتاب با این عبارت ختم
کلام نموده که والله نسال ان یوفقنا الی احسان الحق و ابطال الباطل !!

معلوم شد که نظر ماصحیح بوده این قبیل اشخاص از خود ابراهامی ندارند بلکه نظریاً تا
جهت تمییز اوامر و دستورات الهامی خود وظیفه دارند که هر چند صبح با یک مرتبه با قلم شکسته خود
بجسکه مسلمین برخاسته و با سبک تفرقه و جدائی قلوب ملونها شبیهان موحده را جریبه دار نموده
و خود را نزد اهل علم و دانش رسوا و منتفض و در حضور صاحب شریعت حضرت رسول اکرم صلی الله
علیه و آله خلیل و منقلب سازند که بجنسک عزت آن حضرت رفته اند .

و حال آنکه متجاوز از هزار سال است در اطراف و جود مقدس حضرت ولی الله الاعظم
مصدقین الحسن مهدی آل محمد صلی الله تعالی فرجه امثال احمد امینها بلکه بهتر و بالاتر از او مانند این
تمییز و این جنر و امثال آنها ایجاد شبیهات نموده و جوابهای شافی و کافی الاطرف معقین علما
اعلام داده شده و ثبوت وجود آن حضرت را که بنحو تواتر طبق احادیث مستیره از طرق علماء
اهل سنت . گذشته از روایات شیعه بشرورت دین واضح و آشکار نمودند اینهم خود لطیفی از

غرض مامم از نشر این کتاب (شبیهای پیشاور) بیدار کردن بعض جوانانی است
که ترجمه فجر الاسلام و بعضی کتب دیگر آنها را مشکوک نموده است .

که از جمله آن ایادی مرموز خطرناک که بنفع
احمد کسروی و ترهات آن
بیگانگان درم کز ایران مأموریت تولید اختلاف
و اشاره بچواب مقالات او
داشت احمد کسروی تبریزی بود که قدم را از همه

اقرایش بالاتر گذارد و دعوی بر انبیکتہ کی (نبوت بخیال خودش) نمود .

بدهتهای بسیار گذارد که یکی از بدع مجنونانه او تأسیس روز عید کتابسوزی
بود که دستور داد باتباع خود که در روز معین هر کجا هستند آنچه کتاب علمی
عرفانی ادبی حتی کتب ادعیه و سوره قرآنی بدست آورند بسوزانند و غیر از کتابهای
خود او چیزی باقی نگذارند و همه ساله این عمل مجنونانه با تشریفات مخصوصی انجام
داده میشود .

چنانچه در ص ۲۳ کتاب داد گاه خود چنین نوشته (یک دسته هم سوزانیدن
مفاتیح الجنان و جامع الدعوات و مانند اینها را دستاویز گرفته هوجیکری را میباینداختند
و میکشند (در اینها سورههایی از قرآن میبوده و شما سوزانیدماید) نادانان نمیدانند
که بیشتر بد آموزان و گمراه کنندگان آیهها و سورههای قرآن را در کتابهای
خود آوردهاند و این نشدنی است که مایاس آنها از سوزانیدن آنها چشم پوشیم قرآن
هرزمانی که دستاویز بد آموزان و گمراه کنندگان گردید باید از هر راهی که
هست قرآن را از دست آنان گرفت) (کرچه با نابود گردانیدن آن باشد) .

در ص ۲۴ همان کتاب پس از اعتراف بسوزانیدن کتاب مفاتیح الجنان (که
• پروردگار است که بسبب مخالفت مردمان خود عنود و ایجاد شبیهات آنها روز بروز
حق آشکارتر گردد .

بقول ادیب ارباب عرب .

و اذا اراد الله نشر فضیلة

طویت اتاح لاهل ان حعود

و در مثل ادبای عرب است : و لولا النار ما فاح طیب العود .

نه فشاندد و در سگ موهو کند

نیست شفاکند مدوی آفتاب

هر کسی بر طینت خود می تند

او عدوی خویش آمد در سنجاب

مشمول برهفنه سورة قرآنست) چنین نوشته ما بسیار نیک کرده‌ایم که آنها را سوزانیده‌ایم باز هم خواهیم سوزانید.

این عمل و دستور او بهترین معرف جنون و نادانی و بیگانه پرستی او بوده است که باین وسیله اساس معارف و افتخار و اسلامیت و قومیت ایرانیان را بر باد فغانمیداده است چونکه رد نمودن طریقه هر قوم و ملت بسوزاندن کتب و اساس معارف آنها نیست بلکه بطلان هر عقیده ای را باید با حربه عقل و علم و منطق بکار برد نه با سوزاندن کتب و معارف آنها چنانچه هیچک از داعیان حق اقدام بچنین عمل مجنونانه ای نمودند.

قطب اسکندر مقدونی در حال مستی امر بآتش زدن کتابخانه تاریخی ایران در تخت جمشید (پرس پلیس) داد و فرانسویها کتابخانه معروف رم و عمر و بن عباس باصر خلیفه دوم عمر بن الخطاب کتابخانه اسکندریه را که مشتمل بر تمام کتب یونان و مصر و غالب کتب رومیها بوده و مغولها کتابخانه فوق العاده مهمی را که در شهر آره جنب ساره بوده سوزانیدند و بهمین جهت تاریخ دنیا متزلزل و یا نیست و نابود گردید !!! و این اشخاص برای این اعمال - لکه سیاهی بر تاریخ خود گذاردند.

و دیگر احدی چنین دستور مجنونانه ای نداد مگر کسروی تبریزی که باین دستور جنون خود را ثابت نمود.

مادند علی محمد باب که هر دو شاگرد و دستور گیرنده از یک دستگاه استعماری معلوم الحال بوده‌اند. که گفت غیر از کتاب بیان بهیچ کتابی نباید توجه نمود !!! علاوه این مرد از حیث اخلاق بسیار تند خو و بداخلاق و فحاش و وقیح و بی حیا بود (چنانچه از لابلای سطور و اوراق مطبوعه او کاملاً واضح و آشکار است) در مقابله با هر قوم و فرقه و در مناظره با هر فردی بسیار وقیحانه و خارج از ادب رفتار مینمود

گاهی در کتب خود جمله بیعیان میکرد و شیعه گری مینوشت هزاران تهمت‌ها و فحشها و دروغها بآنها نسبت میداد !!

گاهی قدم را بالاتر میکشاد بدختر پاک پیشمیر و امامان معصوم و عترت طاهره

رسول اکرم صلی الله علیه و آله جسارتها مینمود که خوانندگان کتابها و مقالات او خیال میکردند او سنی عامی متمصب و یا از بقایای خوارج بی حیا و نواصب است.

بعد در پیرامون دین مقدس اسلام وارد شده و منکر خاتمیّت گردیده حمله بتمام شعائر دینی و علماء اسلام از نجف اشرف تا جامع الازهر مصر نموده و تمام مبانی دین مقدس اسلام را از توحید و نبوت و امامت تا معاد را با اهانتهای مسخره آمیز بیان و مطرود دانسته !!

خلاصه مأموریت این مرد فاسد تریاکی تولید انقلاب دینی بوده که جوانان بیخبر از همه جا را (که رجال آینده این مملکت اند) با دروغ پردازیهای خود باهل دین و مذهب بد بین و لاپالایی و پیاپی محکم و اساس متین دین مقدس اسلام را متزلزل سازد.

الحق در او از تاریخ کمتر همچو بازیکری زیر دست برای بیگانگان تهیه شده بود.

انقلاب عجیبی بر پا نمود - شیخی - صوفی - شیعه و سنی - متجدد و منقذ - پیر و جوان را بهم ریخته دروغهایی بافته تهمت‌هایی بهمه زده خلاصه زمینه ساز قابلی برای ایجاد اختلاف و غلبه (واستعمار طلبی) بیگانگان بود.

در قرون اخیر بیگانگان ایادی مرعوز بسیاری از یهودیها باینها از لپها بهاینها قاذوبانیهها و غیر آنها در این مملکت برای تولید اختلال در نظام و اختلاف بین افراد ملت و بین دولت و ملت تهیه دیدند. ولی باید تصدیق نمود که این مرد مرعوز خطرناک تر از همه آنها بوده و اگر دست انتقام حق او را از میان نبرده بود شرهای جبران ناپذیری بفتح بیگانگان باین آب و خاک و دولت و ملت میرسانید.

الحاصل سخن کوتاه کنیم و باصل مطلب پیردازیم و علت نشر این کتاب را به عرضتان برسانیم.

در مدت بیست سال قنرت که از یک طرف بعضی

نظری بملت چاپ این کتاب

از کتابهای مشرّه مصری و اروپائی ترجمه و در

دست جوانان ما گذارده شد.

و از طرف دیگر کتابهای فریبنده کسروی بعضی جوانان بی خبر ما را منقلب و بدین مقدس اسلام مخصوصاً بمذهب حقه شیعه بدین نمود !!
نتیجه بزرگی که از این تبلیغات سوء بدست آمد چند دسته گتی بزرگی در مسلمانان پیدا شد بالخصوص تمهت‌ها و دروغهایی که احمد امین مصری و کسروی تبریزی بیش از دیگران بمال تشیع بستند بعضی از جوانان خامد شیعه را که از میادی مذهب شیعه بکلی بی خبر و تقلیداً راهبرای میبویوند متزلزل نمودند !!
داعی از دو جبهه ناراحت بودم و نمیتوانستم آرام بگیرم و ناظر این صحنه بازیگری و اعمال زشت و دروغها و تمهت‌های بیجا کردم .

یکی از جهت آنکه قبلاً ذکر شد که در حدیث وارد است **اذا ظهرت البدع فلعالم ان ینظهر علمه و اذا کتم فعلیه لعنة الله (۱)** دیدم اگر سکوت نمایم و این حرکات و رفتار را با خونسردی تلقی نمایم و بقدر وسع خود دفاع از حریم تشیع ننمایم مورد لعنت خدای متعال واقع خواهم شد .
جبهه ثانی مقام سیادت بود که غیرت‌ها شمیت و جوش سیادت درونم را میگذاخت و محریک بمبارزه مینمود .

البته تا آنجا که وظیفه داشتم در منابر بزرگ و مجالس مهم در حلّ شهادت و تثبیت عقاید و در رفع اباطیل آنها کوشیدم طبقه جوانان تحصیل کرده روشنفکر را که یداعی نظر نیک دارند (کما اینکه داعی هم بآنها نظر خاص دارم چون رجال آئینه مملکتند) بخطرات بزرگ متوجه و آنها را متنبّه ساخته و بحقایق دین و مذهب و بازیگریهای بازیگران توجه داده .

ولی خیلی میل داشتم مستقلاً کتابی بررد اباطیل و دروغ پردازیهای آنها بنویسم و با حربه منطق و برهان اساس پوچ آنها را برهم زدم و پرده بازیگران را پاره و مردمرا آگاه و بحقایق آشنا نمایم .

متأسفانه گرفتار کسالت ممتدی گردیدم و یک سالی در بیمارستانها گذرانیدم (۱) زمان ظهور بدعتی بر عالم است که علم خود را در دفع بدعتها ظاهر نماید و اگر کتمان و خودداری نماید پس لعنت خدا بر او باد .

بطوریکه قوای خود را از دست داده توانائی چنین امر بزرگی در دایم نمانده .
دکترهای مهم طهران و بیروت هم دستورات راحت کامل دادند بقسمیکه نه بخوانم و نه بنویسم و نه فکر نمایم و نه تأثر و تألم پیدا کنم !!

روزی در پایان فکر بسیار که ناراحتم نموده بود میان بستر بیماری باین نکته متوجه شدم که آنچه این اشخاص عنود بی انصاف از خدا بیخبر در اطراف مذهب حقه جعفریه نوشته و تمهت‌ها زده و اختلالات نموده اند ممکن است خلاصه جواب آنها در کتاب مناظرات یشااور ما که از روی جرائد و مجلات هندی استنساخ نموده موجود باشد . لذا در همان بستر بیماری این کتابرا مطالعه عمیق نمودم قدری قلبم آرام شد چون دیدم بیشتر شبهات و اشکالات بسیاری که احمد امین مصری و کسروی تبریزی و مردوخ (مردود) کردستانی و دیگران بشیعینان نموده اند در آن جلسات مناظرات مورد بحث ما قرار گرفته و جوابهایی که داده شده در این کتاب موجود است :

بهر آن دیدم که بمقتضای **مالا یدرک کله لایترک کله** در خواست اکابر علماء اعلام و مراجع تقلید و دوستان فاضل دانشمند با حرارتی که مدتها امر بچاپ این کتاب مینمودند عملی نمایم که جوابی ولو مختصر بآنها داده شده باشد .

هزاران شکر خداوندی را که بداعی بهبود عنایت فرمود تا موفق بنشر این کتاب گردم و هدف اصلی از نشر این کتاب متوجه ساختن جوانان منورالفکر روشن ضمیر این مملکت است بحقیقت مذهب حقه تشیع تا فریب فریبندگان را نخورد .

یکی از مزایای این کتاب آنست که از ورق اول **مصادر و اسناد این کتاب از اکابر علماء سنت و جماعت است** تا بآخر باستانی چند خبریکه از علمای شیعه نقل شده و مورد قبول آنها هم بوده بنا بر قرارداد

قبلی فیما بین ما و آنها (چنانچه در صفحات اولیه اصل کتاب مشاهده مینمائید) ابتدا استشهادهای باخبار شیعه نمودم و جواب آنها را از زبان علمای خودشان داده ام .

یعنی تمام دلالتی که در این کتاب موجود است از کتب معتبره علمای بزرگ اهل تسنن استخراج شده که مورد قبول خود آنها میباشد .

چون یکی از شاهکارهای باز یکران که برای فریب دادن بیخبران بکار میرسد آنست که میگویند و مینویسند که آنچه اخبار در موضوع تشییع و امامان اثنی عشری نقل شده ساخته خود شیعیان است؟ لذا هر منصف عاقلی که این کتاب را بی طرفانه بخواند بی بدو بخورد از دلزبانی آنان میرسد و میفهمد که تمام این اخبار از کتب معتبره اکابر علماء تسنن هم بما رسیده و متفق علیه فریقین (شیعه و سنن) میباشد.

منتهی آنها بعد از نقل اخبار صحیحه و صریحه چون تحت تأثیر عادت قرار گرفته اند تاویلات بارده مینمایند ولی ما باصل اخبار توجه نموده بعد از مطابقه با آیات شریفه قرآنی بقوه عقل مورد عمل فراراده انتخاب احسن مینمایم.

ممکن است علماء و فضلاء بلکه عموم اهل تسنن در ابتداء از دیدن این کتاب عصبانی شوند ولی پس از آنکه قدری دقیق شوند و بظرفانه خالی از عادت و با نظر انصاف مطالعه نمایند به بی غرضی ما پی خواهند برد زیرا وقتی مصادر کتب را دیدند و در مقام مطابقه برآمدند میفهمند که ما در این کتاب زائد بر آنچه علماء آنها نوشته اند نوشته ایم میتوان گفت این کتاب لسان علماء و دانشمندان عامه و مجموعه منقوله از کتب معتبره آنها میباشد.

نوشته های آنها را نقل نموده و با تطبیق بین الاخبار کشف حقایق نموده تا خوانندگان بی غرض با انصاف بدانند که نویسندگان مروزی انصاف آنچه مینویسند از روی غرض و کینه ورزی باهل بیت طهارت و شیعیان آنها میباشد.

مثلا احمد امین در فصل اول از باب ۶ ص ۳۲۲
فجر الاسلام در اخباری که در کتب معتبره علمای
خوششان راجع بعلم علی علیه السلام نقل شده مانند

حدیث انا مدینه العلم و علی بابها (۱) و ندای سلونی قبل ان تقعدونی (۲)

(۱) من شهرستان علم و علی دروازه آنست .

(۲) ستوال کتب الا من قبل اذایتک مرا نیاید .

و ادن آن حضرت و کلام سلونی عن کتاب الله فانی اعلم معن نزلت و فی ای شیء نزلت (۱) و امثال اینها گفتگو میکند و آنها را از مجموعهات شیعه و واهی میدانند .

ولی عجب آنکه در صفحه بعد قول عکرمه غلام بربری (مجهول الحالرا) که میگوید بر تفسیر تمام قرآن واقفم نقل میکند و در نینماید این نیست مگر عین تعصب و بی اطلاعی از علم درایت و حدیث - باعداد و اجاج و خبث فطرت .

در فصل اول از باب ۲ ص ۱۳۱ راجع بای ذ غفاری که دومین مرد پاك از صحابه رسول الله بوده (که خود او هم در آخر مقاتل تصدیق میکند که ای ذ از پاکترین اصحاب پیغمبر و مرد متقی و یرهیز کار بوده) نسبت عقیده اشتراکی میدهد و تهمت های ناروا بان مرد پاك میزند و او را اتباع عبدالله بن سباه یهودی مینخواند !!

و حال آنکه در احادیث معتبره منقوله در کتب اکابر علماء اهل تسنن بسیار رسیده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود خدا مرا امر نموده چهار نفر را دوست بدارم که یکی از آنها ای ذ غفاری است .

چنانچه اکابر علماء سنی از قبیل ابن حجره یکی در سواعق محرقه و احمد بن حنبل در معتمد و شیخ سلیمان باخی حنفی در بنایع العموده و ابن عبدالبر در استیعاب و دیگران نقل نموده اند و در ص ۴۳۷ همین کتاب ذکر گردیده .

فقط جریمی که ای ذ غفاری و آن مؤمن موحد پا کرا مینموش احمد امین و طبری و غیره قرار داده که او را متهم بتبیت این سباه لعین و اشرار کی بخوانند آنست که مطیع امر رسول خدا بوده و با امر آن حضرت تابع علی علیه السلام و از بیعت ای بی کسر سیرچی نموده و در منزل آن حضرت معترف گردیده و موقع تبعید در شامات مردم را بخلافت و امامت علی علیه السلام مینخواند و خلافت دیگران را بر خلاف حق میدانسته و آنچه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام شنیده بود بمردم میرسانید .

همین عمل آن مرد بزرگ صحابی سبب بغض و کینه فراوان گردید که او را مورد تیرهای تهمت قرار دهند .

(۱) ستوال کتبه ازمین از کتاب خدا پس بدستیکه من دانانم برای چه کس نازل گردیده و در چه چیز نازل شده .

بدیهی است که از آنرا جهل و عناد و تعصب است که محبوب خدا و پیغمبر را اشتراکی مزدکی و تابع این سباه لعین بدانند ،
عجبا نمی نویسند این ذر تابع و شیعه خالص الولای علی بن ابی طالب علیه السلام و پیرو
طریقه آنحضرت با سر خدا و رسول او بوده با کمال وقاحت و بی حیائی مینویسند تابع
عبد الله بن سباه لعین و اشتراکی بوده ؟

نوشتهها و تمتهای این قبیل نویسندگان است که بهانه بدست دشمنهای دین
داده و راهی برای تبلیغات آنها باز نموده چنانچه شنیده میشود کمبستهای عرب
(شیوعیها) مخصوصاً مصریها برای جلب قلوب جوانان بی خبر و بی خرد مسلمانان بهمین
نوشتهها استناد جسته میگویند و مینویسند دین اسلام دین کمونستی است بدلیل آنکه
این ذر غفاری از اصحاب پاک پیغمبر اسلام مرد مرا امر با شترک می نموده !

اینجاست که باید گفت - آتش بیجان شمع فقد کین بنا نهاد - خداوند بشکند
دست و قلبی را که چنین تمتهای ناروا و نسبتهای دروغرا روی تعصب با صاحب پاک
رسول الله صلی الله علیه و آله بدهند تا بهانه های بدست دشمنها افتاده وسیله تبلیغات برای عقاید باطله
خود قرار دهند .

عجبا مینویسند چون این ذر در شامات باغضیا و معمولین میگفت با قراء مساعدت و
مواسات کنید (اگر پولها را جمع کنید و نگهداری نمائید روز قیامت با همین سیم وزرها
سر و صورت و پشت و پهلو شما را داغ میکنند) پس از این جهت این عقیده اشتراکی شبیه
آئین مزدکی می باشد !

اولا ما در آن زمان نبوده و نمیدانیم آنجناب چگونه بیاناتی مینموده بدیهی است
قلم در دست دشمن بوده هر چه خواسته نوشته ها کم شام اعدا عدو علی بن ابیطالب علیه السلام
قطعا نمی خواسته عملیات تبعید شده خلیفه عصر و دوست و طرفدار علی علیه السلام و موحد
پاک حقیقی را بخوبی جلوه دهد .

ولی همین عبارتی را که صاحب فیهر الاسلام نوشته مورد دقت قرار داده بخواهم
قتاوت کنیم می بینم عین ترجمه قرآن مجید است که در آیه ۳۴ سورة ۸ (توبه) خدای

متمثال فرماید و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم
بعذاب الیم یوم یحیی علیها فی نار جهنم تکفوی بها جباههم و جنوبهم و
ظهورهم هذا ما کنزتم لانسکم (۱) .

عوض آنکه از روی علم و انصاف تصدیق کنند که این عقیده تهنی است طبق
صراحت قرآن مجید روی غرض رانی و تعصب جاهلانه یک رجل موحد کامل مانند
این ذر غفاری را سست عقیده و قرب خورده عبدالله بن سباه ملعون قرار دهند و بجامعه
عوام او را مزدکی و اشتراکی معرفی نمایند . و حال آنکه دیگران از اکابر علمای عامه
نوشته اند این ذر فقط همین آیه را بر اهل شام قرائت مینموده .

وای بر احد امین از آن روزی که محکمه عدل الهی تشکیل کردد (اگر معتقد
بآن روز باشد) و در مقابل خود پیرو مردنود ساله مؤمن موحد از اصحاب خاص و محبوب
رسول الله صلی الله علیه و آله را ببیند نمیدانم از این تمتهی که زده چه جواب خواهد داد .

واقعا جای تعجب است که این اشخاص از طرفی انتقاد از شیعه مینمایند که چرا بر
بعضی از اصحاب پیغمبر خورده گیری مینمایند .

و انتقاد میکنند و حدیث اصحابی کالنجوم را بر رخ ما میکشند که نباید

(۱) آنانکه جمع و ذخیره میکنند طلا و نقره و او واقف نیستند در راه خدا پس بشارت ده
آنها را بذهابی دردناک در آن روزیکه گرم کرده و گداخته شود در آتش دوزخ پس داغ کرده خود
و آن طلا و نقره های گداخته پیشانها و پهلوها و پشتها ایشان را (و گویند) اینست آنچه جمع و ذخیره
نهاده بودید برای خودتان - و آنچه در اخبار و تفاسیر فریقین رسیده مخصوصاً اکابر علمای عامه
مانند امام فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب و دیگران ذیل این آیه شریفه قضیه را نقل مینمایند
آنستکه این ذر غفاری در شامات مقابل متولین همین آیه مذکوره را میخواند چون با معاویه
اختلاف عقیده پیدا نموده و گفتار این ذر برخلاف میل و سیاست حکومت او بود وزیر بار میل او هم
تسیرت را لذا سمایت نامه برای عثمان نوشت و امر را برخلاف جلوه داد فلذا امر به عثمان صادر شد این ذر
را بطریق که در ص ۴۳۶ هین کتاب نوشته شده بدینته آوردند و از آنجا برینته تمیید نمودند -
چنانچه در غیر زیدین وهب که هوم مفسرین فریقین حتی امام فخر رازی هم نقل نموده این قضیه
واضح و آشکار است که این ذر بر اهل شام آیه ذکوره را قرائت نمود (نه دعوت بسلاک اشتراکی)
منتهی معاویه میگفت این آیه در باره اهل کتابست این ذر مبرمورد در باره آنها و ما وارد آمد معاویه
از این گفتار تبعیض و متوحش شد و برای او با پوشی ساخت که منبرش که او گردید .

و هیچ یک از علمای عامه چنین نسبتی را که احد امین بآن مرد پاک موحد داده ندهاند
بلکه برخلاف این عقیده حقایق نوشته اند که این ذر بواسطه قرائت آیات قرآن مردم را امر باجراهی
احکام اسلام می نمود که از جمله ادای ذکوره بود .

باسحاب پیغمبر توهین و یا انتقادی نمودولی خودشان هرچه میخواهند باسحاب پیغمبر میگویند و مینویسند حتی نسبت کفر و شرک با آنها میدهند احدی حق جواب به آنها نباید داشته باشد !!

اگر تبعیض بد است همهجا باید بد باشد و اگر انتقاد جائز است چرا وقتی شیعیان مطابق آنچه علمای تسنن در کتب خود نوشته‌اند مینویسند یا نقل مینمایند مشرک میشوند و آنها را رافضی میخوانند !!

ولی وقتی خودشان نوشتند و از صحابه خاص پیغمبر و محبوب آنحضرت (بنا بر روایات منقولۀ خودشان) انتقاد میکنند بلکه توهین نموده و نسبت شرک و بیدینی میدهند صحیح و بیجا میباشد؟ درد دلها بسیار است بگذاریم و بگذاریم.

در فصل دوم باب ۷ تمتهای و نسبتهای ناروایی بشیعیان میدهد از جمله عقاید غلات لعنهم الله را بشیعیان پاک موحد نسبت میدهد و حال آنکه بین عقاید شیعه جعفری اثنا عشری با غلات فرق بسیار است و این مرد مرموز از روی تعصب یا غرض رانی یا بی اطلاعی بشیعیان پاک و پیروان اهل بیت طهارت تهمت میزند

برای روشن شدن مطلب و بی بردن بغرض رانی او مراجعه شود به ص ۱۷۱ تا ۱۷۶ و نیز به ص ۱۸۷ همین کتاب تا بدانید شیعیان پاک غالی نیستند بلکه مسلمان و مؤمن موحد پاکمیشاند.

در اوایل همان فصل نوشته شیعیان قائل بخلاف علی علیه السلام گردیدند حال آنکه هیچ دلیل و نصی از آیه وحدیت سراحت بر این امر نداشتند - جوابش در ص ۳۱۷ تا ص ۳۲۲ و نیز در ص ۷۴۰ همین کتاب موجود است مطالعه نمایند.

و نیز در همان فصل نوشته عقیده یوصایت علی از جلیلیات شیعه است جوابش در ص ۶۴۷ تا ص ۶۵۴ و ص ۹۳۲ و از ص ۹۸۸ تا ص ۹۹۵ همین کتاب دیده شده مراجعه نمایند تا دکت مقتزی را بشناسید.

با آنکه در افضلیت علی علیه السلام بر صحابه قول ابن ابی الحدید معتزلی را در همان فصل نقل نموده مع ذلك روی تعصب یا غرض و عناد آنرا انکار مینمایند و این ای

الحدید را شیعه معتدل میخواند و حال آنکه این حرف غلط است اگر میگفت سنتی معتدل و منصف مناسب تر بود و الا شیعه معتدل معنی ندارد .

و قول با فضیلت علی علیه السلام از جمیع صحابه اختصاص به ابن ابی الحدید ندارد و بحول و قوه پروردگار متعال افضلیت آنحضرت را نه بر صحابه بلکه بر انبیاء عظام از ص ۴۷۲ تا ص ۴۷۷ و از ص ۷۵۰ تا ص ۷۵۵ و از ص ۸۱۴ تا ص ۸۳۳ و از ص ۹۵۴ تا ص ۹۶۲ همین کتاب بنحو اتم و اکمل واضح نموده‌ایم .

و در آخر همان مقال تهمت دیگری بشیعیان میزند که علی را افضل از خاتم الانبیاء علیهم السلام میدانند و میگویند خدا حلول در علی کرده و با جسم علی یکسان است!! واقعاً جای بسی تأسف است چگونه اشخاص راضی میشوند دین و ایمان خود را لمعبۀ هوی و هوس قرار دهند .

عقاید غلات علی علیه السلام کجا و شیعیان پاک عقیدهٔ موحد کجا اگر احمد امین یک کتاب از علمای شیعه امامیه ارائه داد که در آن کتاب این عقاید نسبت داده موجود باشد سایر گفتارهای او همه صحیح است و اگر نیارورد (و هرگز نخواهد آورد) پس در مقابل همان علمای مصری وهم کارهای خودش سر بزیرشود که چنین مطالب بی جانی را ناروا نوشته و امر را وارو نشان داده و عقاید غلات علی علیه السلام و حلولیها را بشیعیان پاک عقیده نسبت داده .

اگر بخواهم تمام جملات بی پر و پای او جواب بدهم مطلب طولانی شده و مقدمه از اصل کتاب مفصلتر میگردد .

خلاصه آنچه نسبت بقیاد شیعه داده تهمت و دروغ محض است کتب علمای شیعه اکثراً چاپ و در دست رس عموم قرار گرفته مطالعه کنید تا مغرض مقتزی را بشناسید .

اگر فرقه‌ای بنام شیعه قائل بحلول و اتحادند در نزد ما جزه غلات میباشدند و ابداً شیعه محسوب نمیکردند .

روی غرض یا بی اطلاعی این دو فرقه کاملاً متمایز را بهم مخلوط نموده و شیعه

را در دنیا یدنامی عمر فی‌مینما بدو حال آنکه علماء بزرگ شیعه کتابها بررد آنها نوشته اند.

اگر غلات خود را شیعه بخوانند باید نویسنده منصف عقاید آنها را با عقاید شیعیان مطابقت کند و خود قضاوت عادلانه نماید وقتی دید عقاید فریقین مطابقت ندارد تشیع آنها را تکذیب نماید نه آنکه برخلاف تثبیت و تنقید نموده و تمام شیعیان موحد پاک را غالی و مشرک بخواند.

کبار از علماء شیعه هر يك كتاب مستقلى در عقاید نوشته اند از قبیل مرحومین صدوق و مجلسی و غلامه حلی و دیگران علیهم الرحمة والرضوان مطالعه نمائید تا کذب مقتری را بشناسید.

و در ص ۱۸۸ همین کتاب مختصراً ما عقاید شیعه را ذکر نموده ایم مراجعه کنید تا بدانید شیعیان مشرک و غالی و تابع ابن سبأ ملعون یهودی نیستند.

اگر ما هم بی انصاف و مغرض و بی اطلاع بودیم اختلاف عقاید مذاهب اربعه (حنفی - مالکی - حنبلی - شافعی) و فتاوی بی ربط امامان آنها را در اصول و فروع مخلوط نموده تمام سنیها را جزء مجسمه و کمر اهان و مشرکین بشمار میآوردیم.

مثلاً عقاید مجسمه اشاعره و حنابله و حشویه را که شهرستانی هم در ملل و نحل نقل نموده پای عموم حساب میکردیم سنیها همگی قائل بجمسیت و رؤیت خدا و مشرک و کافر هستند.

اگر چنین میگفتیم قطعاً خلاف گفته و حتماً مغرض بودیم زیرا عقاید عموم اهل تسنن کجا و عقیده بتجسم و رؤیه که به من از آنها قائل اند کجا.

اگر در میان اهل تسنن جمعی کرامیه - مشارکیه - حوریه مجسمه - قائل بخرافات در عقاید گردیده ربطی بمنصب عموم اهل سنت ندارد.

نویسنده منصف همه را مخلوط نمی نماید که تمامی آنها را یک چشم ببیند و همه را فاسد و کافر بداند.

آیا انصاف است فتاوی نادره ای که از ائمه اربعه اهل تسنن (ابوحنیفه - و مالک

و شافعی - و احمد بن حنبل رسیده بدست گرفته و مخلوط بهم نموده و تمام جامعه اهل تسنن را اهل بدعت و فاسد بخوانیم.

از قبیل حکم بمباح بودن گوشت سگ و وضو گرفتن بانیبذ و سجده نمودن بنجاست خشک و نکاح نمودن پدر دخترش را بزنا و موافقه با محارم بوسیله پارچه حریری که بر آلت تناسلی پیوشانند و نکاح امارد در سفر و غیر آنها ؟

که اینک در مقام شرح و تفصیل تمامی آن فتاوی وارده و رد آنها نیستم من باب نمونه و شاهد اشاره شد.

اگر احمد امین مغرض و بی ای اطلاع و مغلطه کار نبود در ص ۱۳۲ و ص ۱۳۴ تمهت‌ها بشعیان نیز در نمی گفت که شاه پرستی زردشتیهای ایرانی داخل مذهب شیعه شده بهمین جهت اطاعت امام را مثل اطاعت خدا واجب میدانند.

جواب این تمهت‌ها را از ص ۹۷۴ تا ۹۹۸ همین کتاب بخوانید تا بدانید که وجوب اطاعت امام در طریقه حقه امامیه از شاه پرستی ایرانیان قدیم (قول او) گرفته نشده بلکه از کتاب خدای متعال (قرآن مجید) و احادیثی که علماء بزرگ خودشان نقل نموده اند اخذ گردیده است - گذشته از منقولات متواتره نزد اکابر علماء شیعه.

در ص ۳۱۸ انکار نصوص مینماید و میگوید پیغمبر تعیین خلافت ننموده و نامی از خلافت نبرده و امر را برای امت واگذار نموده.

اولا جواب این انکار از ص ۳۱۷ تا ص ۳۲۲ و از ص ۶۰۰ تا ص ۶۰۶ و از ص ۶۱۳ تا ص ۶۲۴ همین کتاب داده شده است.

ثانیاً خوب بود آقای احمد امین با کمک گرفتن از تمام علماء تسنن معین مینمودند که در کجارسول اکرم صلی الله علیه و آله امر خلافت را برای امت واگذار نموده و چنین دستوری داده ما که اسناد نص خلافت و دلائل خود را در اصل کتاب ذکر نموده ایم خوب بود آقایان هم يك سند ذکر می نمودند که پیغمبر فرموده باشد امر خلافت را برای امت واگذار نمودم که خودشان جمع کردند و تعیین خلیفه ننماید.

قطع آقایان اهل تسنن يك جمله دارند که با آب و تابی آن را نقل مینمایند که

رسول اکرم ﷺ فرمود **لا تجتمع امتی علی الضلال (۱)** پس بهمین دلیل اجماع امت در خلافت اثبات حق مینماید.

جواب از اجماع و این دلیل یوچ آنها را هم از ص ۴۸۲ تا ص ۴۹۲ همین کتاب مطالعه فرمائید تا حق آشکار گردد.

در ص ۳۲۲ گوید شیعیان از قول علی جعل کرده اند که فرموده **ساوونی** قبل ان **تفقدونی (۲)** جواب این جمله مفصلاً از ص ۹۳۵ تا ص ۹۳۹ همین کتاب موجود است مطالعه فرمائید تا بدانید احمد امین چگونه غرض ورزی نموده یا بی اطلاع بوده و نیدانسته که شیعیان هر کز جعل نموده اند بلکه علماء عامه که براتب اعلم و اکمل از استاد احمد امین بودند نقل نموده اند.

و نیز گوید شیعیان امامیه گویند امام منتظری خواهد آمد و این از بدع عقاید آنها میباشد !!!

خوانندگان محترم راجع باین موضوع مراجعه کنند بص ۹۹۱ تا ص ۹۹۶ همین کتاب و همچنین در آخر همین مقدمه اخباری از علمای عامه و عقاید آنها بر اثبات مرام نقل نموده ایم مطالعه کنید تا مغلطه کار سفسطه باز را بشناسید.

خوبست سخن کوتاه کنیم و بیش از این در اطراف دروغهای شاخدار و تهمتهای عجیب آن مروزی انصاف بحث ننماییم.

مردمان منصف پاک دل میدانند که شیعیان طبق دستورات پیشوایان دین خود (رسول اکرم و امامان از عترت طاهره آنحضرت سلام الله علیهم اجمعین) بهترین دین پاک توحیدی را دارند و بین عقاید یهود و مجوس و غلات و اسلام بخوبی فرق میکذارند و انتخاب احسن نموده دین پاک توحیدی اسلام را خالی از خرافات قبول نموده اند مطلب را در همین جا ختم میکنیم و مناسب این مقام شراروب پارسی زبان را که بسیار نیکو سروده ذکر مینمائیم که گوید:

(۱) امت من اجماع بر کراهی نمی نمایند.
(۲) سؤال کنید از من قبل اذابتکه مرا نپایید.

ای مکس عرصه سیمرخ نه جولان که تو است

عرض خود میری و زحمت ما میداری

و اما کلمات و گفتارهای کسروی تبریزی بقدری متشقت و مانند خود او درهم و برهم است که بگفتار مجابین و بلهها (که گاهی فحش میدهند و گاهی پرت و پلا میگویند) شبیه تر است تا بکلمات عاقل منطقی که محتاج بجواب باشد.

ولی برای بیداری جوانان روشن ضمیر منصف که

اشاره بملفوظات و بیهای کسروی و جواب آنها

باید دزدان خانگی و سفسطه بازهای مغلطه کار را بشناسند مختصراً اشاره مینمایم.

در گفتار یکم شیعه گری مانند کنشکان از خوارج و نواصب پیدایش شیعه را

از عبدالله بن سبأ یهودی میداند.

جوابش را از ص ۱۵۳ تا ص ۱۶۶ همین کتاب مطالعه کنید تا باز یکران و فریب

دهندگان قرن علم و دانش را بشناسید.

درس ۵ گوید از جعلیات شیعه است که علی را بزور برای بیعت بمسجد بردند.

جوابش در ص ۵۰۷ تا ص ۵۱۸ همین کتاب داده شده است تا خوانندگان

محترم بدانند که این موضوع از جعلیات شیعه نیست بلکه بزرگان علماء سنتی هم نوشته و اقرار نموده اند که آنحضرت را در بدو امر بزور و جبر برای بیعت بردند.

در چندین جای همان کتاب تکرار نموده (چون مکررات درهم و برهم در کتابهای

اوسبیار است) که از مجعولات شیعه است اخباری از قبیل آنکه دوستی علی علیه السلام نوابی است.

که گناهی بان ضرر نمیرساند - و گریستن بر حسین علیه السلام باعث دخول در بهشت است.

جواب این مغلطه از ص ۵۲۱ تا ص ۵۲۶ داده شده است.

در گفتار دوم اعتراض نموده که عصمت امامان را از کجا میگوئید و بیجه دلیل

نابت مینمایید.

دلایل بر عصمت ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین بسیار است مختصراً در ص ۹۸۳

همین کتاب نقل گردیده.

در ص ۲۱ راجع بندیرخمو نصب علی علیه السلام بخلاف امامت اشکالاتی نموده است .
جوابش در ص ۶۰۰ تا ۶۲۴ همین کتاب مورد مطالعه قرار گیرد تا رفع اشکال گردد
در ص ۲۳ نوشته است که علی علیه السلام هیچگاه از عقب ماندگی خود دلنگسگ نبوده

بلکه راضی هم بوده !!

دلایل بر بطلان قول او و اثبات اینکه آنحضرت کمالا دلنگسگ و ناراضی بوده بسیار
است بمختصری از مفصل در ص ۸۳۵ تا ص ۸۴۴ و ص ۱۰۱۱ تا ۱۰۱۲ همین کتاب اشاره
شده است .

درس ۲۷ با استشهاد بآیه شریفه قرآن مجید میرساند که رسول الله صلی الله علیه و آله بشری
بوده مانند دیگران !!!

برای حل معما و جواب این مغلطه و بی بردن باینکه خداوند علم غیب خود را
بیضی از برگزیدگان خلق افزوده مرجمه شود بص ۹۰۲ تا ص ۹۱۰ همین کتاب .
درس ۳۱ و ۳۴ گوید امامان مانند دیگران مرده گان و هیچکاره اند و زیارت قبور

الله بت پرستی است !!!

جوابش را از ص ۲۴۵ تا ص ۲۶۸ همین کتاب مطالعه نمایند .

در ص ۳۹ نوشته است حسین بن علی بطلب خلافت برخاست و نتوانست کاری از
پیش ببرد کشته شد !!!

جوابش را از ص ۵۳۴ تا ۵۵۵ همین کتاب بخوانید تا بدانید که مفسر شهداء عالم
حسین بن علی علیه السلام قیام بحق نموده نه برای جلب خلافت و ریاست ظاهریه در چندین
جای کتابش تکرار میکند که برخلاف علی نصی و دلیلی نبوده .

جواب پراکنده گوئیهای او در اثبات دلایل و توضوح سربچه درس ۳۱۷ تا ص ۳۲۲

و از ص ۶۰۰ تا ص ۶۲۴ داده شده که علی علیه السلام خلیفه منصوص بوده است .

اگر بخوایم بشمار پراکنده گوئیها و سفسطه بازیهای او جواب بدهم خود کتابی
علیحده میخواهد با مقدمه نویسی مناسبی ندارد .

علاوه بر همه اینها دروغها و تمتهای بسیاری آن افسار گسسته بشیعیان و علماء شیعه
زده است حقه بازیها نموده و برای جلب نظر عوام و جوانان نارس بی خبر از همه جا عکسهای

چاپ نموده و مذهب شیعه را روی آن عکسها بقره بازی خرافی نشان داده .
عجب آنکه سفسطه بازها و فریب خوردگان اومیکو بند که چون علماء و خطباء
و مبلغین مسلمانان نتوانستند جواب او را بدهند و در مجلس مناظره قدرت علمی نداشتند
حاضر شوند لذا او را کشتند !!!

خوب بخاطر دارم در زمان حیاتش که هیاهویی راه انداخته بود علاوه بر کتابها
مقالاتی در روزنامه خود موسوم به (هرجم) و مجله (بیمان) نشر میداد و آن وسیله
جوانان بی خبر را بدور خود جمع نموده دعوی برانگیختگی مینمود بوسیله چند نفر
از جوانان فهمیده چندین مرتبه برای او پیغام دادم که محلی را بمیل خود معین کند
خلوت یا جلوت در نقری باهم روبرو و صحبت کنیم اگر دلایل مثبتی بر کفایت خود داشتی
من تسلیم میشوم والا حل مشکلات شده نثار از میان برداشته بیش از این کمک باختلاف
و تفرقه جامعه نموده و زمینه ساز برای بیگانگان نشوید .

جواب میدادم من مصاحبه و مناظره حضوری نمیکنم (این جوابی بود که بهمه
علماء و بزرگان میداده) مکتبه کنید بنویسید تا جواب بدهم ؟ .

اشتباه بزرگ همین جاست که مردم خبر نداشتند که از طرف علماء و مبلغین
دین چه بوسیله جرائد علمنی و چه بوسیله اشخاص اترق و تهران و شیراز و مشهد و سایر شهرها
بایشان ابلاغ میشد که حاضر شود برای مناظره حضوری جواب میدادم من مناظره
حضوری نمیکنم بنویسید تا جواب بدهم و این خود فرار از مباحثات بود چون اهل
فن کلام میدانند بقدری که در مکتبه راه فرار هست در مناظره و مباحثه و مکالمه
حضوری نیست .

مع ذلک عداوتی از علماء حاضر بمکتبه هم شدند مخصوصاً در روزنامه کیهان
مدت مدیدی بین علماء شیراز و ایشان مکتبه سر کشاده میشد و بقدری پراکنده گوئی
و مکررات الفاظ و معانی بکار برد که تمام خوانندگان خسته و پراکنده گوئیهای
او خندان بودند .

یکی از کوچکترین مبلغین خدمتگذاران دین داعی بودم که بعد از پیغامهای مکرر

برای تشکیل مجالس مناظره حضوری و شنیدن جواب پأس عاقبت ناچار شدم بوسیله آقایان مذکور بعضی سفسطه های او مختصر جوابی دادم (که همان سبب شده عدای از جوانان فریب خورده روشن شده فی المجلس از او برگشتند و بی بجهت بازیهای او بردند) مثلاً جوانان فریب خورده را روشن نموده گفتم یکی از غلط کاریهای شما آنست که مذهب شیعه را بوسیله عکسهای که از دستجات مردمان عوام باد کوبه یا جاهای دیگر چاپ نموده وارو نشان دادید که هر بیننده بی خبر گمان کند عقابمذهبی شیعیان روی موازین این عکسها است.

و حال آنکه علی القاعده عقلا و منطقاً در عقاید هر قوم و ملتی باید از روی اسناد و کتب علمای آنها بحث نمود اگر شما يك كتاب از کتب علماء و فقهاء و مراجع تقلید شیعیان نشان دادید که بسنج زدن و قفل و قمه و قداره زدن و حجله قاسم ساختن و شبیه و سایر چیزهایی که حقه بازی و سفسطه کردهای و بوسیله عکسهای وارو نشان دادهای دستور داده باشند و از ائمه هدی و پیشوایان دین و مذهب در این موضوعات خبری نقل نموده من تسلیم میگردم.

و حال آنکه در دستورات شرعی و رسائل عملیه برای حفظ تن و بدن موازینی معین گردیده کتب فقهیه و رسائل عملیه علماء و فقهاء شیعه در دسترس عموم میباشد (از قبیل شرح لعمه و شرایع و رساله های عملیه مانند جامع عباسی و مجمع الرسائل و عروة الوثقی مرحوم آیت الله یزدی و وسیله النجات مرحوم آیت الله اصفهانی و ترجمه های آنها فیس الله اسرارهم) را مطالعه کنید ببینید در مذهب شیعه برای حفظ تن و بدن چه احکامی مقرر آمده و صریحاً میفرمایند که اوجب از هر واجبی حفظ تن و بدن آدمی است و هر عملی که موجب ضرر تن و بدن گردد حرام میشود.

حتی در اعمال واجبه مانند وضو و غسل و روزه و حج و غیر آنها که ابواب مفصلی در فقه جعفری داره گاهی ساقط میگردد.

مثلاً در وضو و اعمال واجبه و مستحبه که مقدمه طهارت است اگر مسلمان بداند در غسل کردن آنها ضرر بشضوی از اعضاء بدن میفرساند ولو احتمال درد استخوان و

غیره بدهد که باعث خوف شود با شرایط وارده ساقط میگردد.

یکی از موارد جواز تیمم خوف ضرر استعمال آب است بسبب مرض یا درد چشم یا ورم اعضاء یا جراحت و امثال آنها که بترسد از استعمال آب متضرر یا متالم شود.

بالمعتبی که مذهب مقدس جعفری بطهارت و نظافت میدهد و آنرا جزء شرایط ایمان آورده مع ذلك حفظ تن و بدن را مقدم بر هر چیزی قرار داده است.

فقه جعفری اجازه نمیدهد عمداً بدون جهت شرعی حتی سوزنی بتن و بدن فرو کنند یا ناخن را عمداً قسمی بگیرند که خون ظاهر شود.

حتی اجازه نمیدهند در مصائب وارده مو بکنند یا صورت بخراشند و یا خود را بزنند قسمی که بدن را کبود نمایند و اگر هر يك از این اعمال را بنمایند گناه کرده باید استغفار نموده و کفاره بدهند.

چنانکه در باب دیات و کفارات مراجعه شود بعظمت دین مقدس اسلام و مذهب حقه جعفری پی برده و لعنت میکنند بر سفسطه بازان و بازیگرانی که میخواهند با نوامیس دینی مردم بازی نموده امر را بر مردمان بی خبر مشتبه و وارو نشان دهند !!

عکس ببیندازند که مردعالمی (خرافی برخلاف دستور شرع و مذهب حقه جعفری) تمام بدشرا را سیخ و میخ و قمه و قداره و کلرد و قفل زده و یا مردانی لباس زنان پوشیده در حجله و غیره شبیه در آورده و بگوید اینها دستور مذهب جعفری است !!

اعمال مردمان عالمی خرافی جاهل را بحساب مذهب جعفری آوردن و از دلائل بطلان مذهب قرار دادن که مردمان بی خبر گمان کنند واقعاً امامان و بیا علماء و فقهاء شیعه از طرف آن مبادی عالیه امر بچنین اعمال زشتی نموده اند جنایت بزرگ است.

بسیاری از اعمال زشت و خرافی در افراد قومی جاری است که مبنای اساسی ندارد نمیتوان آن اعمال را دلیل بر خرابی و فساد اصل مذهب قرار داد.

این وارونه نشان دادن ها دلیل بر حقه بازی و سفسطه های مغفله کاری و فساد عقیده گوینده و نویسند می باشد.

از جمله مطالبی که مکرر این مرد بازیگر حیال در کتاب شیعه گری ذکر

نموده جسارت‌هایی است که بخاندان بیغمی **بیت** عموماً و خصوصاً متعرض گردیده و صریحاً نوشته ابداً این خانواده رجحانی بر دیگران ندارند تا بآنها احترامی گذارده یا مقامی برای آنها قائل شویم؟! کجا خدا و بیغمی مقامی برای آنها قائل شده‌اند.

و در چند جای کتابش نسبت بساحت قدم امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام با کمال وقاحت جسارتها نموده که قطعاً در وقت هوشیاری و با قلم خرید و دانش نوشته چه خوش سراید شاعر پارسی.

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برد

اولاً جواب این لاطائلات مکرر در ضمن بیانات مفصله در لیالی مناظرات پیشاور داده شده و در غالب اوراق این کتاب دلایل متقنه از آیات قرآن مجید و اخبار صحیحه از طرق عامه ذکر گردیده مخصوصاً درس ۲۲۴ تا ص ۲۳۱ و ص ۴۹۲ و از ص ۵۶۵ تا ص ۵۷۸ دلایل آیات شریفه و اخبار صریحه اشاره شده.

ثانیاً گویا این مرد شیاد قرآن نخوانده و اگر خوانده چون معتقد نبوده عمداً امر را بر بی‌خبران مشتبه نموده مگر؛ نه اینست که خدای تعالی در آیات بسیاری این خاندان جلیل‌را ستوده و برای آنها امتیازاتی قائل و مصطفی از خلق قرار داده چنانچه در آیه ۳۰ سوره ۳ (آل عمران) فرماید ان الله اصطفى آد۱ و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض^(۱) و در آیه ۲۲ سوره ۴۲ (شوری) فرماید قل لاسئلكم علیه اجر الا الموده فی القرنی و من یشترق حسنة نزلده فیها حسنا (۲)

ولی بیشتر تأثر من در اینست که اکابر علماء عامه و اهل تسنن صریحاً اقرار بولایت و برتری و مقام عالی انعالی علی و عترت طاهره بیغمی مصلی الله علیه و علیهم اجمعین مینمایند ولی این ناخلف بظاهر شیعی زاده انکار نماید فضایل آنها را؟! تمام علماء سنی با احترام تمام نام اهل بیت طهارت را میبرند ولی این مرد مرموز هتک

(۱) بدوستیکه خدا بر کزیده آدم و نوح و خانواده ابراهیم و خانواده عمران را بر جهانیان فرزندانی هستند برخی از نسل برخی دیگر.

(۲) بگو (ای بیغمی) من از خدا اجر رسالت جبران نیبغماهم که مروت و محبت مرا در حق خوبانده‌ان منظور دارم هر که کار نیکو انجام دهد ما بر نیکویش بیفزاییم.

برای جلب نظر دشمنان دین باطن فاسد خود را ظاهر نموده و با وقاحت نام آنها را برده اهل اطلاع میدانند که عموم علماء اهل تسنن **کتاب علماء عامه در فضائل عترت و اهل بیت طهارت** (باستثناء عده‌ای خوارج و نواب) در هر دوره‌ای از ادوار معترف بوده‌اند بفضائل و مناقب آل محمد

سلام الله علیهم اجمعین و حق تقدم آنها بر تمام امت و مخصوصاً جمع کثیری از اکابر آنها کتاب مستقلاً بنام اهل بیت طهارت افتخاراً نوشته‌اند و آنچه بنظر داعی رسیده و الحال در کتابخانه خود حاشر دارم **مودة القرنی** میرسد علی شافعی همدانی - **ینایع الموده** شیخ سلیمان بلخی حنفی - **معراج الوصول فی معرفة آل الرسول** حافظ جمال الدین زرنندی - **مناقب و فضایل اهل البیت** حافظ ابونعمان اصفهانی - **مناقب اهل البیت** ابن مغازلی قتیبه شافعی - **رشفة الصادق من بحر فضائل بنی النبی الهادی** تالیف سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی - **کتاب الاتحاف بحب الاشراف** تالیف شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شراوی - **احیاء المیت بفضائل اهل البیت** تالیف جلال الدین سیوطی - **فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و الزهراء و السبطین** شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حمونی (حموی) - **ذخایر العقبی** امام الحرم شافعی - **فصول المهمه فی معرفة الائمة** نورالدین بن صباغ مالکی - **تذکره خواص الامة فی معرفة الائمة** یوسف سبط ابن جوزی - **کفایة الطالب** محمد بن یوسف کتبی شافعی - **مطالب المشول فی مناقب آل الرسول** محمد بن طلحه شافعی - **مناقب اخطب الخطباء خوارزم** - **تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد** محقق و مورخ شهر قاضی بهلول بهجت زنگنه زوری عیاشد.

علاوه بر اینها در تمامی کتب معتبره و تفاسیر بزرگه علمای عامه و اهل تسنن فضایل و مناقب اهل بیت طهارت متفرقاً بسیار ثبت است.

نمیدانم چرا کسروی خجالت نمی کشید در حالتیکه میدانست مغفله میکند و گذشته از شیعیان سنیها بر او میخندند پس خوبست مریدان فریب خورده او بخوانند این کتاب را و عزم بر انکیتختشان سر خجالت بریز اندازند و متنبه گردند و بازی

کران قرن بیستم را (قول امروزها) بشناسند.

اگر با کتابهای عربی سر و کار زیادی نداشت افلاً میخواست کتاب ترکی تألیف قاضی محمد ببلول بهجت افندی زنگنه زوری را که از اجلّه فضلا و علماء معروف قرن اخیر ترکیه و در علوم عقلیه و نقلیه و فقه و عرفان در اسلامبول و اناتولی مشهور بوده بنام (تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد ﷺ) را بخواند که فارسی هم ترجمه گردیده و چاپهای متعدّد شده (چاپ اول ترکی و فارسی اوهم در کتابخانه داعی موجود است).

و واقعاً بر هر شیعه شاکلی لازم است آن کتاب مقدس را خریداری و حقایق را از بیان عالم بزرگ سنی بشنوند و نفرین بر بازیگران مغلطه کار بنمایند. و مخصوصاً برادران روشنفکر و جوانان بی خبر اهل تستن را توصیه ب مطالعه آن کتاب مینمایم.

ناچارم علاوه بر آنچه در متن همین کتاب درج گردیده در اینجا هم اکتتام فرصت نموده بنقل اقوال بعضی از اکابر علماء اهل سنت در فضائل امیرالمؤمنین علی و اهل بیت طهارت علیهم السلام اشاره نمایم تا خوانندگان محترم بدانند که کسروی تبریزی با احمد امین مصری و مردوخ (مردود) کردستانی و امثالهم تنها قاضی رفته اند که نسبت جعلی بشیعیان داده اند !!

آنها نمیدانند که شیعیان چون معتقد ب مبدأ و معادند و پیرو عترت طاهره صادقینند ابدأ دروغ نگفته و جعل خیر نمینمایند چه آنکه احتیاجی بجعل خیر ندارند زیرا تمامی علمای جماعت بامادر نقل فضائل اهل بیت همصدا هستند.

از جمله امامان بزرگ اهل تستن که از پیشوایان و ائمه اربعه آنها میباشد محمد بن ادریس شافعی است که مکرر نظماً و شراً اقرار و اعتراف بفضایل و مناقب اهل الیبت علیهم السلام نموده.

اشعار امام شافعی در اعتراف

بفضائل عترت و اهل

بیت طهارت

چنانچه علامه سمهودی سید نورالدین شافعی که اعلم العلماء مصر و حجاز در اوایل قرن دهم هجری بوده در جواهر المقدین از حافظ ابوبکر بیهقی از ربیع بن سلیمان که از اصحاب امام شافعی

بوده نقل مینماید و نیز نورالدین مالکی در ص ۵ فصول المهمه از کتاب بیهقی که در مناقب شافعی نوشته نقل نموده و خواجه سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۶۲ ینابیع الموده از جواهر المقدین نورالدین سمهودی نویسنده تاریخ المدینه که در زمان خود اعلم علماء مصر و حجاز بوده فعلاً از بیهقی مشروحاً ذکر نموده که گفت روزی بامام شافعی گفتند که مردم سیر و طاقّت ندارند مناقب و فضایل اهل البیت را بشنوند (مانند کسروی و احمد امین و اقرانشان) و اگر مشاهده کنند که یکی از ما ذکر فضائل اهل البیت را مینماید بقیولون هذا رافضی میگویند او رافضی است فوری شافعی فی المجلس انشاد اشعاری نموده و حقایق را آشکار ساخته گفت:

| | |
|--------------------------|-------------------------|
| اذا فی مجلس ذکرکوا علیاً | و سبطیه و فاطمه الزکیّة |
| فاجری بمضمهم ذکرى سواه | فایقن الله سلفیّة |
| اذا ذکرکوا علیاً او بنیه | تشاغل بالروایات العلیّه |
| یقال تجاوزوا یا قوم هذا | فهذا من حدیث الرافضیّة |
| برئت الی المهیمن من اناس | یرون الرفض حب الفاطمیّة |
| علی آل الرسول صلوة ربی | ولعنته لتلك الجاهلیّة |

خلاصه معنای این اشعار آنکه گویند زمانی که در مجلسی ذکر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام میشود بعض دشمنان برای آنکه مردم را از ذکر آل محمد منصرف کنند ذکر دیگری بمیان میاورند پس بقیین کنید آنکس که مانع ذکر این خانواده میشود سلفی است (یعنی زنی که از درش حیض شود) آنها روایات بلند نقل میکنند که ذکر علی و بیجهای او نشود و گفته میشود بگنیزید ای قوم از این ذکر (یعنی ذکر علی و بیجهای او) زیرا این حدیث رافضیا است بیزاری میجویم (من که امام شافعی هشتم) بسوی خدا از مردمی که می بینند رفتن را دوستی فاطمه بر آل رسول صلوات پروردگار من است ولعنت خداوند بر این نوع جاهلیت (که درستان آل محمد را رافضی بخوانند).

وسلیمان بلخی حنفی ضمن باب ۶۲ ینابیع الموده ص ۳۵۵ (چاپ اسلامبول) وسید مؤمن شبلنجی در ص ۱۳۹ نورالابصار چاپ سال ۱۲۹۰ فعلاً از بیهقی و نورالدین ابن صباغ مالکی در ص ۴ فصول المهمه و نیز حافظ جمال الدین زرنندی در معراج الوصول بعد از

این اشعار گفته‌اند که شافعی گفت :

قالوا ترفقت قلت لا
لكن توليت غيرك
ان كان حب الوصي رفا

ما الرضى ديني ولا اعتقادي
خير امام وخير هاد
فانني ارفض العباد

یعنی بمن گفتند راضی شدی گفتیم ابدأ نیست رضى دين من و نه اعتقاد من لكن دوست میدارم بدون شك بهترین امام و بهترین هادی را اگر معنى رضى دوستی وصی پیغمبر (و آل طاهرين آنحضرت است) پس بدرستیكه من راضی تر از هه مردم هستم .
ياقوت حموی در ص ۳۸۷ جلد ششم معجم الادباء و این حجرى مكى درس ۷۹ ضمن فصل دوم از باب ۹ صواعق چاپ مصر سال ۱۳۱۶ و امام فخر رازی درس ۴۰۶ جلد هفتم تفسیر کبیرش ذیل آیه شریفه قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة فى القربى و خطیب خوارزم در ص ۱۶۹ مقتل الحسين فصل ۱۳ و سید مؤمن شیلنجی درس ۱۴۰ نور الابصار چاپ سال ۱۲۹۰ ضمن باب ۲ و سلیمان بلخی حنفی درس ۳۵۶ چاپ اسلامبول باب ۶۲ ینایع الموده از ربع بن سلیمان که یکی از اصحاب شافعی بوده نقل نموده اند که این اشعار را شافعی انشاد نموده و گفت :

يا ركباً تف بالمحصب من منى
سحراً اذا فاض الحجيج الي منى
ان كان رفا حب آل محمد
فليشهد الثقلان اني رافض (۱)

و نیز علامه جلیل القدر شیخ عبداللہ بن محمد بن عامر شبرای در ص ۲۹ کتاب الاتحاف جب الاشراف و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۳۱ از باب ۲ و ص ۴۹ از باب ۴ رشفة الصادى من بحر فضائل بنى النبی الهادی چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳ و حافظ جمال الدین زرنزدی در معراج الوصول فی معرفة آل الرسول و این حجر

(۱) ما حصل این اشعار آنکه گوید ای سوار رونده بسوی مکه منظره بایت در ریخزار منی و بساکنین مسجد خیف وقت سحر که حجاج بسوی منی میایند (بدون قیبه طنی و برملا نه ۱۴ به و بگو اگر رضى دوستی آل محمد است پس شهادت بدهند بن وانس که من (امام شافعی) راضی هستم .

مكى درس ۸۸ صواعق محرقة از امام شافعی نقل نموده که میگفت :

يا اهل بيت رسول الله حبيكم
فرض من الله فى القرآن انزله
فماكم من عظيم القدر انكم
من لم يصل عليكم لاصلوة له

یعنی ای اهل بیت رسول خدا محبت و دوستی شما واجب گردیده از جانب خدا و در قرآن مجید این واجب نازل شده (اشاره بآیه ۲۲ سوره ۴۲ است که قبلاً ذکر شد) کفایت میکند در عظمت قدر شما ای آل محمد آنکه هر کسی صلوات بر شما نفرستد نماز او قبول نخواهد شد (اشاره بصلوات در تشهد نماز است که از واجبات نماز است و اگر کسی عمداً ترك صلوات بر محمد و آل محمد را در تشهد نماز بنماید نمازش باطل و غیر قابل قبول است) .

و در آخر اشعارش (برای یاد آوری امثال کسرویها و احمد امینها) سروده که انعام حجت باشد بر آنها که لو لم تکن فى حب آل محمد - تکلنک امک غیر طیب الفولد .
یعنی اگر نباشی در دوستی آل محمد مادر برکت نشیند قطعاً حرامزاده ای .

بمناسبت این شعر آخر امام شافعی يك حديث از صد ها حدیثی که از طرق خاصه و عامه رسیده تقدم امثال کسرویها و احمد امینها که مخالف اهل بیت اطهار و مقامات آنها هستند مینماید و زائد بر معنای حدیث توضیحی نمیدهم و این حدیث را حافظ ابن حجرى مكى متعصب در صواعق محرقة از ابوالشیخ دیلمی نقل مینماید که رسول اکرم **وَالْحَقُّ عَلَى عَتْرَتِي مِنْ الْانصَارِ وَالْعَرَبِ فَهِيَ لِحَدِي ثَلَاثًا أَمَّا مَنَافِقُ وَأَمَّا وَلَدَانِيَةٌ وَأَمَّا مَرْفُوحَتٌ بِه أُمَّه فَي غَيْر طَهْر**

یعنی کسیکه نشاند حق عترت مرا از انصار و عرب پس او یکی از سه چیز خواهد بود یا منافق است یا ولدانزنا است یا ولد حیض است .

از کوری چشم دشمنان و بدخواهان این خاندان جلیل (امثال کسرویها) حب و بغض عترت طاهره متقاص بشت و دوزخ وعلامت ایمان و کفر است
اخبار در فضائل عترت
واهل بیت طهارت

چنانچه اکابر علماء عامه و اهل سنتن با نقل اخبار بسیار از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تصدیق این معنی را نموده اند .

از جمله امام احمد ثعلبی که امام اصحاب حدیث شمرده شده و از اکابر علماء عامه است در تفسیر خود ذیل آیه مودت آورده که محبت و مودت اهل بیت طهارت از جمله اصول دین و ارکان اسلام است و هر کس خلاف این عقیده داشته باشد کافر و از دین اسلام خارج و ناصبی میباشد و دلیل بر این معنی خبری است که عبد الله بن حماد اسفہانی باسناد خود از جریر بن عبدالله بجلی روایت نموده که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود

من مات علی حب آل محمد مات شهیداً و من مات علی حب آل محمد مات مغفوراً له الا و من مات علی حب آل محمد مات تائباً الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً و من مات علی حب آل محمد مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منكر و تكبير الايمان الا و من مات علی حب آل محمد يزف الی الجنة كما تزف العروس الی بیت زوجها الا و من مات علی حب آل محمد دفن في قبره بابان الی الجنة الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی بغض آل محمد جاء يوم القيمة مكتوباً بين عينيه آيس من رحمة الله الا و من مات علی بغض آل محمد مات كافر الا و من مات علی بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة (۱) .

و نیز سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۴۵ از باب ۴ رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی چاپ مطبعة اعلا میه مصر در سال ۱۳۰۳ از تفسیر ثعلبی و امام

(۱) کسیکه ببرد بردوستی آل محمد مرده است شهید و توبه کننده اگر نگاه و آمرزیده شده و مؤمنی که دارای ایمان کامل میباشد و رحمت گردیده و کسی که ببرد بردوستی آل محمد بشارت میدهد او را مردی دایم و منکر و تکبیر بیست و کسیکه ببرد بردوستی آل محمد هر مرد سوی بهشت میباشد که هر سوی میرود سوی خانه شوهرش و کسیکه ببرد بردوستی آل محمد قرار میدهد خداوند قبر او را زیارت نگاه ملائکه رحمت سوی بهشت و کسیکه ببرد بردوستی آل محمد قرار میدهد خداوند قبر او در در و کسیکه ببرد بردوستی آل محمد مرده است پرست و جماعت و کسیکه ببرد بردوستی آل محمد روز قیامت بین دو چشم او نوشته شده است تا میم است از رحمت خدا و کسیکه ببرد بردوستی آل محمد کافر مرده است و کسیکه ببرد بردوستی آل محمد استنشاق نماید بوی بهشت را .

فخر رازی در ص ۴۰۵ جلده هفتم تفسیر کبیرش ذیل آیه مودت از صاحب کشف همین خبر را نقل نموده اند .

و کواشکی در تفسیر خود موسوم بتبصره از ضحاک و عکرمه که از مشاهیر مفسرین اند روایت کرده که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود لا اسئلكم علی ما ادعوکم الیه اجرا الا ان تحفظونی فی قرابتی علی و فاطمة و الحسن و الحسین و ابائهما (۱) و میر سید علی همدانی شافعی در مودت دوم از مودة القریبی از جابر بن عبد الله انصاری نقل مینماید که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود تَوَسَّلُوا بِمَحَبَّتِنَا اِلَى اِلَهِّ تَعَالَى وَ اسْتَغْنُوا بِهَا عَنْ بَنَاتِ تَكْرُمُونَ وَ بَنَاتِ تَجَوِّنُونَ وَ بَنَاتِ تَرْزُقُونَ فَمَجَّوْنَا امثالنا غداً کَلِّمُهُمْ فِي الْجَنَّةِ (۲)

و نیز از خالد بن معدان روایت نموده که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود من احب ان یشی فی رحمة الله و یصبح فی رحمة الله فلا یدخل الجنة خلی قلبه شک بان ذریتی افضل الذریات و وصیی افضل الاوصیاء (۳)

و نیز از جابر روایت نموده که آنحضرت فرمود از هو مودتنا اهل البیت فان من اتقی الله و هو یودنا دخل الجنة معنا و الذی نفس محمد یدله لایرفع عبدا عمله الا بمعرفة حقنا (۴)

و این حجر مصری مکی در فصل دوم صواعق از ابویعلی از سلمة بن اکوع نقل (۱) من از برای ارشاد شما بسوی حق و عقیدت مزیدی نیهوا هم مگر آنکه حفظ نماید مقام مرا در آفتاب و خوششان من بیتی برای خاطر من احترام نماید اقارب و خویشان مرا و آنها علی و فاطمه و حسن و حسین و اولاد و ذریه آن مرد و بیباکند .

(۲) توسل بجموعی بدوستی ما بسوی خداست و طلب شفاعت نماید بها پس بدوستیکه با اکرام میشود و بوسیله ما دوست دافعت میشود و بوسیله ما روزی داده میشود پس دوستان ما امثال ما هستند فردا (بنی قیامت) تا ماشان در بهشت اند .

(۳) کسی که دوست دارد آنکه مشی کند دو رحمت خدا و صبیح کند دو رحمت خدا پس داخل ننگد در قلبش شکی باینکه ذریه و اولاد من بهترین ذراری هستند و دومی من بهترین اوصیاء میباشد .

(۴) ثابت باشید در دوستی ما اهل بیت پس بدوستیکه اهل توفیق است ما را دوست بدارند یا ما داخل بهشت میشوند بان خداوندیکه جان محمد در قیمة قدرت اوست هیچ عملی به بنده ای نفع نبرساند مگر بدشتان دوستی ما .

نمود که آن حضرت فرمود: **النَّجْوَمُ أَمَانٌ لِّأَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِيَّتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنْ الْإِخْتِلَافِ (۱)**

این اخبار نمونه‌ای از هزاران خبر است که در باره آل محمد سلام الله عليهم اجمین از طرق عامه و اهل تسنن رسیده است که در مقدمه نویسی بیش از این مجال نقل ندارد.

از جمله اعتراضات کسروی و احمد امین مخصوصاً در کتاب (المهدی و المهديوت) بشیعیان در اعتقاد بوجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه است که غائب از انظار میباشد و این معنی را در صفحات مکرره با آب و نابی تکرار کرده و هیاهوئی راه انداخته‌اند و نوشته‌اند این عقیده از جعلیات و ساخته‌های شیعیان است که می‌گویند امامی هست مهدی نام و از نظرها ناپیدا.

و حال آنکه خیر نداشتند و زحمت مطالعه و سیر در کتب را بخود ندادند و در مقام تحقیق بر نیامدند و الا اگر فقط در کتب علماء تسنن (گذشته از کتب شیعه) غور نموده بودند و عناد و تمصب بی‌جانمی نمودند می‌فهمیدند اعتقاد بوجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه علیه السلام و الزمان عجل الله تعالی فرجه که غیبت نموده و از انظار پنهان گردیده مخصوص بشعیان تنها نمی‌باشد بلکه در کتب معتبره علماء بزرگ اهل تسنن نیز ثبت گردیده و اکابر علماء عامه از قبیل علامه سمهودی در جواهر المقنن و طبرانی در اوسط و احمد بن حنبل در مسند و ابی داود در سنن و ابن ماجه در سنن و حمونی در فرآئد و خواجه کلان بلخی در ینابيع الموده و ابن حجر در صواعق و امام نسائی در سنن و حصاص العلوی و خواجه بارسا در فصل الخطاب و محمد ابن طلحه در مطالب السؤل و نور الدین جامی در شواهد النبوة و حافظ بلاذری در مسلسلات و محمد بن یوسف کنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی و علامه صلاح الدین در شرح الدائر و جمال الدین شیرازی در روضة الاحباب و بیهقی در صحیح خود شب الایمان و شیخ محی الدین عربی در فتوحات و عقائد المغرب و ملک العلماء شهاب (۱) ستادگان امانته الزیری اهل آسانها و اهلیت من امانا بعد برای امت من الاختلاف

الدین در هدایات السعداء و سبط ابن جوزی در تذکره و شیخ عبد الرحمن بسطامی در درة المعارف و شیخ محمد الصبان المصری در اسعاف الرافعین و مؤید الدین خطیب خوارزمی در مناقب و علامه شعرائی در بواقیت و شیخ علی متقی در مرقاة شرح مشکوٰۃ - و دیگران از اکابر علماء اهل تسنن که این صفحات مختصر مجال نوشتن نام تمام آنها را نمی‌دهد اخبار بسیاری راجع بآن حضرت نقل نموده اند و حتی بسیاری از آنها تحقیقات عمیقی در این باب کرده‌اند.

برای نمونه چند خبری باقتضای مقدمه نویسی از اکابر علماء عامه جهة ینائی جوانان روشن فکر زاندا علی ما سبق در اینجا نقل مینمایم تا بدانند این عقیده از جعلیات و ساخته‌های شیعیان نیست بلکه کسروی بریزی حیثال فریبند و احمد امین مصری عنود و امثال آنها مقلطه کار بوده‌اند و امر را بر بی‌خبران مشتبه مینموده‌اند.

علاوه بر آنکه در ص ۹۹۱ تا ص ۹۹۷ همین کتاب اشاراتی باخبر آورده درموضوع حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه شده و در اینجا هم بیان دیگری مینمایم و بعض اخبار دیگر ذکر میکنیم تا کشف حقیقت گردد.

۱ - خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در اخبار بوجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه از طرق اهل سنت باب ۷۳ ینابيع الموده و علامه سمهودی شافعی در جواهر المقنن و ابن حجر مکی در صواعق معرقة و طبرانی در اوسط از ابو ایوب انصاری و علی بن هلال (بمختصر تفاوی در الفاظ و عبارات) نقل نموده‌اند که در مرض موت رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فاطمه سلام الله علیها گریه میکرد رسول اکرم فرمود: **ان لکرامه الله ایاک زوجک من هو اقدمهم سلماً و اکثرهم علماً (۱)**

آنگاه فرمود خداوند متعال نظر فرمود بر اهل زمین پس مرا اختیار نمودید منبر مرسل آنگاه نظر دیگر فرمود علی را: **کزید بوصایت پس بن وحی نمود که تو را تزویج نمایم باو و قرار دهم او را وصی خودم.**

(۱) از جمله کرامتهای فرود کاد بر آنست که تزویج کرد تو را یکی که اقدم مردم است اسلاما و بیشتر آنها از حیث علم و دانش.

یا فاطمة منا خیر الانبیاء و هو أبوك و منا خیر الاوصیاء و هو بعلك و
منا خیر الشهداء و هو حمزة عمّ ايك و منا من له جناحان یطیر بهما فی الجنة
حیث شاء و هو جعفر ابن عمّ ايك و منا سبطا هذه الامة و سیدا شباب اهل
الجنة الحسن و الحسین و هما ابناك و الذی نفسی یدیه منا مهدی هذه الامة
و هو من ولدك (۱)

۲ - شیخ الاسلام حوینی در فرآئد السملطن و شیخ سلیمان باخی حنفی در باب ۷۷
ینایع المودة از عباية بن زعی از جابر بن عبد الله انصاری نقل مینماید که رسول
اکرم ﷺ فرمود:

انا سید النبیین و علی سید الوصیین و ان اوصیائی بعدی اثنا عشر اولهم
علی و آخرهم القائم المهدي ﷺ (۲)

۳ - واز سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی نقل میکنند که گفت وارد شدم
بر رسول اکرم ﷺ دیدم حسین بر پای آن حضرت نشسته و پیوسته دو طرف صورتش
را میسوسید و میفرمود:

انت سید بن السید اخو السید و انت امام بن الامام و انت حجّة بن الحجّة
اخو الحجّة ابو حجج تسعة تسامهم قائمهم المهدي ﷺ (۳)

۴ - و نیز شیخ الاسلام حوینی در فرآئد از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل میکند
که رسول اکرم ﷺ فرمود:

ان خلفائی و اوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی الاثنا عشر اولهم
علی و آخرهم و لدی المهدي ینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلف المهدي

(۱) یا فاطمه از ماست بهترین انبیاء و او پدر تو میباشد و از ماست بهترین اوصیاء و او
هوهر تو میباشد و از ماست بهترین شهداء و او حمزه صوی پدر تو میباشد و از ما است کسیکه برای
او است دویال که پرواز میکند باها ندر بهشت و او جعفر پسر صوی پدر تو میباشد و از ماست دو
سبط این امت و دوسید جوانان اهل بهشت حسن و حسین و آنها پسرهای تو هستند بآن خدائی که
چان من دودید قدرت او است از ماست مهدی این امت و او از اولاد تو میباشد .

(۲) من آنفای انبیاء و علی آفای اوصیاء میباشد بدوستی که اوصیاء من بعد از من دواوید
فره اول آنها علی و آخر آنها قائم مهدی میباشد .
(۳) تویی سید پسر سید و تویی امام پسر امام برادر امام و تویی حجة پسر حجة و برادر
حجة و پدر حجتیای که گانه که نبی آنها قائم مهدی میباشد .

و تشرق الارض بنور ربها و یناغ سلطانها المشرق و المغرب (۱) .

۵ - و نیز از سعید بن جبیر از ابن عباس (حیرات) نقل میکند که آنحضرت فرمود:

ان علیاً وصی و من ولده القائم المنتظر المهدي الّذی یملاء الارض
قسماً و عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً و الّذی یمشی بالحقّ بشیراً و نذیراً انّ
الثابتین علی القول بامامته فی زمان غیبتہ لا عزّ من الکبیرت الاحمر فقام الیه
جابر بن عبد الله فقال : یا رسول الله و لناق من ولدك غیبة قال (ص) ای و ربّی
و لیخصّ الله الذلین آمنوا و یمحقّ الکافرین ثمّ قال یا جابر انّ هذا امر من امر
الله و سرّ من سرّ الله فایاک و الثکّ فانّ الثکّ فی امر الله عزّ و جلّ کفر (۲) .

۶ - و نیز خواجه کلان حنفی در باب ۷۹ ینایع المودة از فصل الخطاب خواجه
سید نجم پارسا که از اکابر علمای عامه است نقل میکند که گوید از امامان اهل بیت
طهارت ابو جعفر امام حسن عسکری علیه السلام میبشاید که متولد گردیده در سال ۲۳۱ روز جمعه
ششم ربیع الاول و بعد از پدر بزرگوارش شش سال زندگانی نمود و در پهلوی پدرش
دفن گردید آنکاه نوشته :

ولم یرخلف و لدای غیر ابي القاسم محمد المنتظر المسمی بالقائم و الحجّة
و المهدي و صاحب الزمان و خاتم الائمة الاثنا عشر عند الامامية و كان مولد

(۱) بدوستی که خلفاء و اوصیاء من و حجتیای خدا بر خلق بعد از من دواوید نفره اول آنها
علی و آخر آنها فرزندان من مهدی است پس نازل میگردد عیسی بن مریم روح الله پس نیاز میکند او را
عقب مهدی دروش میکند (آن مهدی) زمین را بنور خدا و میرساند سلطنت او را بدشرف و مغرب .

(۲) بدوستی که علی وصی من است و از اولاد او قائم منتظر مهدی است که بر میکند زمین را
از عدل و داد همچنانکه بر شده باشد جور و ظلم بآن خدائی که مرا بحق مبعوث گردانیده بشارت
دهنده و بیم دهنده بدوستی که ثابتین بر قول و عهدیه بامامت آنحضرت در زمان غیبتش هرگز ترننه
از کبیرت احمر جا بر ازا جبر خاست عرض کرد یا رسول الله برای قائم از فرزندان شما غیبتی است
فرمودند آری قسم پروردگار من آنکاه ۹۴٪ ۱۳۵ سوره ۳ (آل عمران) واقراوت نبوده . یعنی
یاک و پاکیزه گرداننده خدا مؤمنان را از کنامان در وقت مغلویت ایشان و نیست گرداننده و هلاک
سازد کافران را اگر مغلوب گردند .

(ملخص منی آتک) که در اول غیبت اگر دولت بر مؤمنان باشد بجهت تیز است و استشهاده
تحسین و غیر آن از آنپه اسلح باشد در ایشان را - و اگر بر کافر است بجهت معوق و معوج نارادناست
پس از آن فرمود ای جابری غیبت امری است از امر خدا و صری است از سر خدا پس پیر هیز از شاک
بدوستی که شک در امر خدای هروجل کفر است .

المنتظر ليلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين امه ام ولد يقال لها نرجس توفي ابوه وهو ابن خمس سنين فاختلفي الي الان (۱).

۷- حافظ ابن حجر مکی در ص ۱۶۷ سواعق محرقه بعد از شرح حالات حضرت عسکری امام یازدهم گوید:

ولم يخلف غير ولده (ابي الاسم محمد الحجّة) وعمره عند وفات ابيه خمس سنين لكن اتاه الله (تبارك وتعالى) فيها الحكمة ويسمى القائم المنتظر لانه ستر بالمدينة وغاب فلم يعرف أين ذهب (۲).

۸- شیخ سلیمان بلخی حنفی از باب ۷۱ تا باب ۸۶ را اختصاص داده است بحالات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه - و نقل نموده است اقوال اکابر علماء خودشان را از قبیل هاشم بن سلیمان در کتاب المحجّة - و علامه سمهودی در جواهر المقدین و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه - و محمد بن ابراهیم در فرآند السطین - و بغدادی الصبان المصری در اسعاف الراغبین - و محمد بن طلحه در مطالب السنؤل - و صلاح الدین صفدی در شرح الدائرة - و ابونعمین در حلیة الاولیاء - و ابن صباغ در فصول المهمة - و کنجی شافعی در کتاب البیان - و خوارزمی در مناقب - و غیرهم از بسیاری از صحابه - و مخصوصاً باب ۸۲ را اختصاص داده بکسانی که حضرت مهدی را در زمان حیات پدر بزرگوارش دیدند باین عنوان:

فی بیان الامام ابو محمد الحسن العسکری اری ولده القائم المهدی لخواص موالیه واعلمهم ان الامام من بعده ولده رضی الله عنهما (۳).

(۱) برای آنحضرت (یعنی امام حسن عسکری) فرزندی نماند مگر ابوالقاسم محمد منتظر نامیده شده بقام وحیة و مهدی و صاحب الزمان و خانم امامان دوازده گانه نزد امامیه و مولد آن امام منتظر نیمه شعبان سال دوست و پنجاه و پنج بوده است و مادرش ام ولد بود که او را نرجس می گفتند و دو موقع وفات پدر بزرگوارش پنجساله بود و الی الان مغفی و پنهان میباشد .
(۲) باقی نماند برای آنحضرت مگر فرزندش ابی القاسم محمد صبیح و عمر آنحضرت در وقت وفات پدرش پنجساله بوده است لکن در همان طولیت خداوند متعال او را سکنت داده بود و نامیده شد بقام منتظر برای آنکه آنحضرت غیبت نموده و پنهان شد و شناخته نشد کجا و کت .
(۳) در بیان آنکه امام ابو محمد حسن العسکری نشان داد : فرزندش قائم مهدی را بغواص دستاش و با آنها تعلیم نمود که امام بعد از او فرزندش مهدی میباشد .

و در این باب دوازده خبر نقل میکند از جمع بسیاری که حضرت مهدی را در زمان پدرش امام حسن عسکری زیارت نمودند .

تا پیروان کسروی بخوانند و بر انگیخته حیثالشان را بشناسند که نوشته است وجود مهدی امام غائب را شیعیان ساخته اند واحدی او را ندیدند چگونه بوده و کجا بوده علاوه بر صد ها کتب غیبت که اکابر علماء و موقنین و محدثین شیعه نوشته اند از بیانات علماء سنی بشنوید و بر کسروی واحد امین و مردوخ (و باز یکران و فریبندگان و دین سازان مقلطه کارلنت نمایند).

و در باب ۸۳ همان کتاب یازده خبر نقل میکند از کسانی که در غیبت کبری خدمت آنحضرت رسیده اند باین عنوان .

فی بیان من رای صاحب الزمان المهدی (عجل الله فرجه) بعد غیبته الکبری (۱).
که از نقل آن اخبار جبهه حفظ اختصار صرف نظر شد هر کس طالب است باصل کتاب بتنابع الموده مخصوصاً باب ۸۲ و ۸۳ مراجعه نمایند تا کشف حقیقت شود .
خلاصه اکثر علماء منصف عامه با نقل اخبار بسیار که ضیق صفحات مجال نقل همه آنها را تمیذهد اظهار عقیده و نظر هم نموده اند که مراد از حضرت مهدی ابی القاسم محمد فرزند برومند حضرت امام حسن عسکری میباشد .

۹ - چنانچه محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنؤل فی مناقب آل الرسول در حق آنحضرت گوید :

هو ابن ابي محمد العسکری ومولده بامراء (۲) .

۱۰ - و نیز شیخ صلاح الدین صفدی در شرح الدائرة نوشته است .

ان المهدی الموعود هو الامام الفأنی عشر من الائمة و اولهم سیدنا علی و اخرهم المهدی رضی الله عنهم (۳) .

(۱) در بیان کسانی که دیده اند صاحب الزمان مهدی (ع) را بعد از غیبت کبری (یعنی دو مدت هوارسال) .

(۲) او فرزند ابی محمد امام حسن عسکری میباشد و محل تولدش نامرأه بوده است .

(۳) برستیکه مهدی موعود از امام دوازدهم از اذاعه ای میباشد که اول آنها علی و آخر آنها حضرت مهدی رضی الله عنهم است .

۱۱ - وخواجہ کلان بلخی حنفی در آخر باب ۷۹ بتایبع الموده بعد از نقل اقوال اکابر علماء عامه راجع بحضرت مهدی علیه السلام و ولادت آنحضرت چنین اظهار عقیده نموده .
المعلوم المحقق عند الثقات ان ولادة القائم علیه السلام كانت ليلة الخامس عشر من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين في بلدة سامراء عند القران الاصغر الذي كان في القوس وهو رابع القران الاكبر الذي في القوس وكان الطالع الدرجة الخامسة والعشرين من السرطان و زايحته المباركة في افق سامراء (۱).

۱۲ - و ابو عبدالله فقيه عظیم بن يوسف کنجی شافعی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان در آخر باب ۲۰ نوشته است .

ان المهدي ولد الحسن العسكري فهو حي موجود باق منذ غيبته الى الان ولا امتناع في بقاءه بدليل بقاء عيسى والخضر والياس عليهم السلام (۲).

۱۳ - و يوسف سبط ابن جوزی در ص ۲۰۴ تذکرة خواص الائمة فی معرفة الائمة پس از اینکه سلسله نسب آنحضرت را بعلی بن ابيطالب نقل نموده آنکه گوید :

وهو الخلفا الحجة صاحب الزمان القائم المنتظر والتالي وهو آخر الائمة (۳).
بعد از نقل چند خبر از طرق علماء خودشان (اهل سنت) راجع بظهور آنحضرت چنین گوید : فذلك هو المهدي علیه السلام .

۱۴ - و محمد بن طلحه شافعی در باب ۱۲ مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول با دلائل بسیاری اثبات وجود حضرت مهدی عجل الله فرجه را مینماید باین عنوان الباب الثاني عشر في ابي القاسم محمد بن الحسن الخالص بن علي المتوكل بن محمد

(۱) مالموم و محقق است نزد ثقات اینکه ولادت قائم (ع) در شب پانزدهم شعبان سال هجرت و پنجاه و پنج بوده است در سامراء ، نزد قران کوچک آن پناه ای که باشد در قوس و او چهارم قران بزرگ آنچنانکه ایست در قوس و بوده است طالع او در درجه بیست و پنج از سرطان و زاویه میار که اودر افق سامراء بوده است .

(۲) بدوستیکه مهدی فرزند حسن عسکری زنده و موجود و باقیست فیبت اوالی الان و امتناعی ندارد بقی او بدلیل بقاء عیسی و خضر و الیاس علیهم السلام .

(۳) و دست خلف حجة صاحب الزمان قائم منتظر و تالی و اوست آخر امامان و اوست مهدی (علیه السلام)

القانع بن علي الرضا بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علي زين العابدين بن الحسين الزكي بن علي المرتضى أمير المؤمنين بن ابي طالب ، المهدي الحجة الخلف الصالح المنتظر عليهم السلام .

و ابتداء مینماید این باب را با شعاری در مدیحه آنحضرت و اثبات مقامات عالیة آن وجود مقدس که برای اثبات مرام ذکر میشود .

فهذا الخلف الحجة قد أيده الله
واعلى في ذرى العاليا بالتأييد مره
وقد قال رسول الله قولاً قد رويناه
يرى الاخبار في المهدي جات بمسماه
ويكفي قوله مني لاشراق محياه
ولن يبلغ ما اوتيه امثال واشباه
هذا يا منهج الحق واتاه سجاياه
واتاه خلي فضل عظيم فتحلاه
وذوالعلم بما قال اذا ادرك معناه
وقد ابناه بالنسبة والوصف وسماه
ومن بضعة الزهراء مرساه ومرساه
فمن قالوا هو المهدي ما مانوا بما فاه
بيش از يك ورق با دلائل غظيه و بر اهن غظيه ثابت مینماید که جمیع اخبار

مأثوره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و علاماتی را که راجع بحضرت مهدی بیان نموده و در کتب فریقین حتی صحیح بخاری و مسلم و ترمذی نقل گردیده کاملاً مطابقت دارد با عهد المهدي خلف صالح حضرت عسکری عجل الله فرجه که در ایام معتمد علی الله خلیفه عباسی در سامراء متولد و از ترس اعدای پنهان گردیده .

و نیز قاضی فضل بن روزبهان که از اکابر متعصبین علماء عامه میباشد که از شدت تعصب انکار اخبار صحیحیه سر محه را مینماید ولی در موضوع حضرت ولی عصر مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه موافقت با نظر و عقیده امامیه اثنا عشریه دارد و عجب آنکه در کتاب ابطال الباطل که رد بر نهج الحق علامه حلی قدس سره (یعنی رد بر شیعیان نوشته) کلماتی در فضائل و مناقب اهل بیت طهارت دارد که از جمله اشعاری در مدح ائمه اطهار انشاء نموده که اشاره بحضرت مهدی و ظهور آنحضرت مینماید که بنسب است مقامین کریمینماید که گوید

سلام علی المصطفى المجتبی
سلام علی سیدتنا فاطمة
سلام من المسک افکاه
سلام علی السید المرتضى
من اختارها الله خير النساء
علی الحسن الالهي الرضا

سلام علی الاورعی الحسین
سلام علی السید العابدین
سلام علی الباقر المهتدی
سلام علی الکاظم الممتحن
سلام علی الثامن الدقین
سلام علی المنقّی النقی
سلام علی الامعی النقی
سلام علی السید العسکری
سلام علی القائم المنتظر
سیطع کالشمس فی غسق
تری یملأ الارض من عدله
سلام علیه و آتاه

شهید یری جمه کر بلا
علی بن الحسین الرکعی المجتبی
سلام علی الصادق المفتدی
رضی المجایا امام النقی
علی الرضا سید الاصفیاء
محمد الطیب المرتجی
علی المکرم هادی الوری
امام یدجهز جیش الصفا
أبی القاسم الغر نور الهدی
ینجیه من سیفه المنفقی
کما ملات جور أهل الهوی
والنصاره ما تدوم السماء

ماحصل کلام بمقتضای مقام آنکه بعد از سلام بارواح مقدسه آمده اثنای عشر و ستودن مراتب و درجات مرتب آنها - بنام امام دوازدهم که میرسد بعد از سلام بر آن حضرت اقرار مینماید که او است قائم منتظر که کتبه مبارکش ابوالقاسم است و زود است که مانند خورشید تابان طالع و ظاهر گردد و عالم را بر از عدل و داد کند هم چنانکه بر از ظلم و جور شده باشد .

برای اثبات مرام و بیداری جوانان روشن ضمیر که بخواهند بسفسطه بازی و مغالطه گاری و دروغ سازیهای کسروی و احمد امین و امثال او پی ببرند و بدانند که عقیده بوجود حضرت مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه و ولادت او در هزار و صد و بیست سال قبل و اینکه فرزند برومند حضرت عسکری و یازدهمین فرزند علی امیرالمؤمنین علیه السلام و دوازدهمین وصی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله بوده و غیبت او از جمعیات شیعه نیست بلکه سنی و شیعه معتقد باین معنی هستند همین مقدار از اخبار من باب نمونه کالیست .

والا اگر بخواهم تامل پروایات منقوله از کتب اکابر علماء عامه و اظهار عقاید آنها را بر اثبات مرام ذکر نمایم خود کتابی بسیار بزرگ خواهد شد .

و برای اهل لسان لازم است مراجعه کنند بکتاب (کشف الاستار) تألیف علامه المحدثین مرحوم حاج میرزا حسین نوری قدس سره القدوسی و کتاب (المهدی) که بقلم سید جلیل و عالم نبیل حجة الاسلام مرحوم سید صدرالدین صدر رضوان الله علیه تزیل دارالمعلم قم که مبسوطاً از کتب اکابر علماء عامه استخراج نموده و خدمت بزرگی به عالم تشیع فرمودند .

در اینجا بیاد آمد خبر پرفائده ای که علاوه بر فضائل و مناقب مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰة والسلام ذکر می از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و ظهور آنحضرت شده است و مقتضی دیدم خلاصه آن حدیث را یاد آور شوم تا خوانندگان محترم بدانند که اکابر علماء از سنی و شیعه چگونه بنقل اخبار کشف حقایق نموده اند تا روی نویسندگان عنود سیاه گردد .

حدیث عجیبی در فضائل علی ع
و اشاره بحضرت مهدی ع

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۵ ینابیع الموده از ابوالمؤید موفق بن احمد اخطب خطباء خوارزم بسند خودش از عبدالرحمن بن ابی لیلی از پدرش نقل مینماید که گفت در روز خیر رسول اکرم صلی الله علیه و آله علم را بعلی بن ابیطالب داد و خداوند بدست آنحضرت فتح نصیب مسلمانان نمود و در غدیر خم ب مردم شناسانید علی را باین عبارت که :

انه مولی کل مؤمن و مؤمنة و قال له أنت منی و انا منک و انت قاتل علی التاویل كما قاتلت علی التزیل و انت منی بمنزلة هرون من موسی و انا سلم لمن سالم و حرب لمن حاربك و أنت العروة الوثقی و أنت تبین ما اشتهه علیهم من بعدی و أنت امام و ولی کل مؤمن و مؤمنة بعدی و انت الذی انزل الله فیهِ و اذ ان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و انت الاخذ بستنی و ذاب البدع عن ملتی و انا اول من اثنی الارض عنه و انت معی فی الجنة و اول من یدخلها و انا و انت و الحسن و الحسین و فاطمة و ان الله اوحی الی ان اخبر فضلك فقمت به بین الناس و بلغتهم ما امرنی الله بتبلیغه و ذلك قوله تعالی (یا ایها الرسول بلغ ما

مرمزی و بیماران بدستورات دکتر و طبیب حاذق عمل نکنند دلیل بر آن نیست که دستورات طبیب فاسد و ازکار افتاده وارزش خودرا از دست داده بایند طبیب و دکتر را عوض نمود بلکه باید بوسائل مختلفه مرمزی و بیماران را وادار نمایند که دستورات طبیب حاذق را عملی کنند و اگر عمل نمودند و در پی تمام دستورات رفتند و نتیجه نکرقتند آنگاه باید طبیب را عوض نمایند .

این مرد مرموز حیال خیال میکرد که اگر مردم قانون مقدس اسلام را گذارند و پیرو قانون اروپائی شدند دلیل بر نقض قانون مقدس اسلامست ؟ و حال آنکه اینطور نیست . اگر مرمزی دستورات طبیب حاذق و دکتر بزرگ را عملی نکند و پیرو دستورات زنان همسایه گردد دلیل بر نقض دستور دکتر و عملی نبودن آن دستورات است قطعاً نه چنین است بلکه این نقض باولای امور بر میگردد نه باصل دستور زیرا اولیای امور بیمارستان باید مراقبت نمایند بحال بیماران که دستورات دکتر از دروا و غذا و پرهیز و غیره هر یک بموقع خود عملی گردد والا بیماران خود متوجه بدستورات نیستند از روی جهل و نادانی پیش خود خیال میکنند هر چند روزی باید رجوع بدکتر جدیدی بکنند بخیال آنکه شاید مفید واقع شود فلذا همیشه حیران و سرگرداند و غالباً گرفتار شایدا شده جان خودرا از دست میدهند .

نوشته است قانون اسلام در هزار سال قبل میتوانست اصلاح امور کند و مملکت داری نماید ولی امروز با قانون اسلام نه میشود مملکت داری نمود !!!

برای اثبات نادانی و وارو نشان دادن و سفسطه بازی و مغلطه کلری این مرد مرموز پسندیده است نظر کردن بخاک حجاز که دولت سعودی با اینکه با تمام ممالک خارجه ارتباط دارد و برای استخراج معادن خارجیا در مملکت او بسیارند ابتدا توجهی بقوانین اروپائی ندارد و بلکه در سرنام مملکت حجاز قانون قرآن مجید حکم فرماست بهمین جهت در میان آن مردمان بی سواد و برهنه و عریان (از جمیع شئون تمدن امروزی چنان امنیت قابل توجهی موجود است که در اروپا حتی در مملکت سوئیس که معروف بمعالت وسعت محل میباشد) هم وجود ندارد .

نوشته است یکی از دلایل که میرساند قانون اسلام و دستورات آن امروزه در دنیا عملی نیست آنست که در دنیای کنونی دست دزد را نمیبند و حال آنکه در قانون اسلام حکم بقطع يد سارق نموده است .

آن بیچاره بدبخت مانند صدها هزار مردم بی فکر و مقفد غلط گمان کرده و میکنند که هر عملی که مورد پسند اروپائیا قرار گرفت تمام روی قواعد علم و عقل است . و حال آنکه چنین نیست بسیاری از قوانین در اروپا مورد عمل قرار گرفته که جز ضرر از آن چیزی نمی بینند از جمله همین حکم سارق و دزد را که محل استشهاد این مرد مرموز عجیب است مورد وقت قرار دهیم می بینیم آزمایانی که این حکم را تغییر دادند امنیت از مملکت ما رخت برسته دزدبهای کوچک و بزرگ بقدری فراوان شده که شب و روز خفیه و آشکار مردم امنیت ندارند .

اولا ایسان که اصل و پایه هر چیزیست از میان مردم برداشته شده که هر بشری با توجه بمبدأ و معاد و ترس از روز حساب دست بعمل زشت و خیات بعال مردم و دزدی نزنند .

ثانیا دزدها مطمئنند اگر برشوه و دادن حق و حساب از مجازات در نرفتند چند ماهی بیشتر در زندان نخواهند ماند آهم زندانیکه برای آنها بمنزله مدرسه کار است . چون دزدها را که در حبس مجرد نمی برند بلکه عدّه بسیاری از دزدها در يك سالن زندگانی میکنند در تمام مدت حبس بیکزته نشسته رموز و اسرار دزدی را بیکدیگر آموخته وقتی از زندان خلاص شدند دزد هنرمند و ورزیده ای گردیده باز بجان ملت میافتنند .

بر فرض در تهران بواسطه مراقبت پلیس نتوانند بمانند بسایر بلاد میروند ایران نتوانستند عملی کنند بسایر ممالک میروند تغییر صورت و لباس میدهند و باعث بدبختی ملتها میشوند .

چنانچه دزدهای بین المللی بسیارند که تمام ممالک دنیا از دست آنها عاجز و در پی آنها هستند و از گرفتن آنها عاجزند .

ولی اگر بحکم آیه ۴۲ سوره ه (مائده) والاراق والسارقه فاطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا نکالام الله^(۱) قطع بد عملی میشود دست دزد را میزدند مانند سابق امنیت مالی برقرار میشد.

بریدن دست دزد اقلادو اثر نیکو در جامعه دارد:

یکی آنکه دزدی بدست در هر کجای دنیا برود چون نشانی دارد بدست بریده او نگاه کرده او را میشناسند ولو بهر صورت و لباس در آید از او اجتناب مینمایند و دیگر احتیاجی بپلیس و یاسبان نیست که او را تحت نظر بگیرند بلکه تمام عملیاتش تحت نظر افراد مردم است و از او کاملاً دوری مینمایند بهمین جهت زندگانی اجتماعی او در همه جا در خطر میافتد.

اثر دیگری که دارد آنکه اگر افراد دیگری خیال چنین عمل زشتی داشته باشند چون میدانند دست عزیزشان حتماً قطع میشود و بعد از دو مرتبه تکرار عمل حیانتشان در معرض خطر و حکم اعدام در باره آنها جاری میگردد قطعاً بدنبال چنین عمل شنیع تنگینی نمیروند.

بالتبیین مردم راحت و امنیت اجتماعی حاصل میشود چنانکه در مملکت حجاز که امروز این حکم عملی میشود دزدی ابتدا وجود ندارد.

ولی در سراسر ممالک اروپا و آمریکا و غیره که دست دزد را نمی‌برند دزدبهای علمی و غیر علمی بسیار رواج دارد.

پس احکام اسلام عملی است اجراء بنماید تا نتیجه بگیرند عمل نکردن بتوانین اسلام مایه بدبختی و بیچارگی است.

اسلام بذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانان ماست

اگر مسلمانان مانند بیمارانی خود سر تنبل و تن پرور و جاهل شدند چه ربطی باصل دین دارد قرآن مجید مردم را امر بکار نموده امر بتدبیر و تفکر و تعقل نموده سعی و عمل یکی از دستورات مهمه دین مقدس اسلام است.

(۱) دست مرد و زن را بگیرا اهلشان (که آن خیانت با مال مردم است) برید این هفتوی است که خدا بر آنان مقرر داشته.

قانون مجری میخواهد درازمنه سالفه اجراء قانون میگردند عملی میشد امروز هم بکنند عملی خواهد شد چنانچه حجازی‌ها عمل مینمایند و نتیجه میگیرند این خود حجتی است برای تخطئه کنندگان دین که بدانند قوانین دینی در هر دوره‌ای اجراء شود عملی میباشد.

بدیهی است قانون برای مردم است نه مردم برای قانون پس قانون را باید عملی نمود و روی هوای نفس نباید وضع قانون نمود بلکه روی صلاح ظاهر و باطن مردم باید قانون وضع شود و قانون گذاری که بتواند بظاهر و باطن و صورت و معنای مردم احاطه داشته باشد جز ذات اقدس پروردگار نمیشد پس قوانین الهی را که روی صلاح مردم وضع شده اجراء نمایند تا اثرات صالحه آنها ببینند.

مثلاً یکی از احکام مهمه اجتماعی اسلامیه حکایت بیع و شراه و حرمت ربا است چنانچه در آیات چندی این معنی را واضح مینماید و سر بیا میفرماید **أحل الله البیع و حرّم الربوا (۱)**

چون ربا ایجاد تنبلی مینماید و باعث تمرکز سرمایه‌ها در افراد معدود و سبب بیچارگی عامه مردم میباشد حرام گردیده است.

آیا اگر دنیای جهل و نادانی مادیّت معاملات ربوی را معمول داشتند و نگاه‌ها و مؤسسه‌های ربوی ایجاد نمودند - مسلمانان هم کور کورانه باید تقلید نمایند؟ بدلیل آنکه مردم هوایرست سرمایه دار پیروی از آنها نمودند.

آیا عملیات يك دسته از مردمان مادی سرمایه دار باید سبب برطرف شدن حکم مسلم الهی و حکایت ربا گردد - دولت‌ها و ملت‌ها عمل بنمایند تا نتیجه حاصل گردد^(۲).

(۱) حلال نموده‌اند و بیع را حرام نموده ربا را.

(۲) در این موقع که چاپ دوم کتاب را مشغولیم بناست مطلب فوق لازم دانستیم پیش‌آمد جدیدی را یادآور شویم - که چند ماه قبل ملک سوداها شاه حجاز بناست دعوت دینیس جمهوری آمریکا رسماً مسافرتی به آن مملکت نمود. تمام جراه دنیانو شنند و راد بوها گفته که دینیس جمهوری آمریکا پیشنهاد کرد که دولت آمریکا بشاوام میدهد و در مدت طولانی با سودش ستهلک مینماید - ملک سودو گفت از قبول این دوام و پرورده چون معاملات ربوی در دین مقدس اسلام حرام است.

این صل و گفتار پادشاه حجاز سبب شد دام دادند بدون سود - فاجهتروایا اولی الاجساد - پس قوانین اسلام قابل عمل و اجراء میباشد.

مثلاً یکی از احکام حافظ اجتماع در اسلام حکم حرمت مشروبات الکلی و منع مسکرات است که مورد قبول عقل و نقل و طب و دانش است.

ولی چون اروپا آزادی مسکرات داده و مسلمانان شهوتران هم ~~خیر~~ نمودند (بعقیده و میل آقای کسروی) باید اصل این حکم عقلانی از میان برود تا فساد اخلاق در جامعه زیاد گردد دولت و ملت در زحمت جبران ناپذیر افتند (چنانچه افتاده اند) بدیهی است عند العقلاء جواب منفی است.

ولی برانگیزخته‌ای که خود معیار باین عمل بوده و مغز سرش فاسد و کندیده گردیده هر اندازه دانا هم باشد نمیتواند پی بمضراتش ببرد.

و از همین قبیل است جمیع احکام اسلام که روی قواعد عقلیه برقرار گردیده بدیهی است قواعد عقلانی برخلاف هواهای نفسانی است و البته مردمان حیوان صفت که دم از عقل و خرد میزنند و از آثار آن بی‌خبرند نمیتوانند زیر بار قواعد عقلانی و احکام الهی بروند لذا آنها را عملی نمیدانند.

و حال آنکه یگانه قانونی که روی قواعد عقل و خرد اسباب سعادت بشر است قانون مقدس اسلام است و بس.

قطعاً اگر احکام اسلام مجری داشت و اولیای امور محو ظواهر نمیکردند و تحت تأثیر غریبها قرار نمیکرفتند و قوانین اسلام را مطابق النعل بالنعل عملی مینمودند مخصوصاً باب قصاص را در همه جا مورد عمل قرار میدادند میدیدند چگونه امنیت قضائی و حیات اجتماعی برقرار میشد چنانچه در آیه ۱۷۵ سوره ۲ (بقره) میفرماید **ولکم فی القصاص حیوة یا ولئی الالباب (۱)** چنانچه هشتصد سال تمام اولیای امور قوانین مقدسه اسلامی را مورد عمل قرار دادند گوی سبقت را از همگنان ربوده سیادت بالاستقلال جهان از آن آنها بود و از زمانی که تمدن غریبها آنها را تحت نفوذ خود قرار داد و محو زرق و برق ظاهر فریبنده گردیدند سیادت و سعادت را از دست دادند.

آنچه گفتیم من قدر فهم تو است مردم اندر حسرت فهم درست

(۱) ای صاحبان عقل و خرد ستم قصاص برای حیات شما است.

در اینجا حرف بسیار است بگذارم و بگذارم میترسم چنانچه جلوقلم را رها کنم و وارد مباحث علمی و عملی و اجتماعی اسلام کردم مانند مقدمه ابن خلدون طولانی و کتاب علیحده گردد و از وضع مقدمه نویسی خارج بهمین مقدار که طولانی شد ناچار و بی اختیار بودم و از ارباب ذوق و خرد معذرت میخوام.

ولی درخاتمه بپردازان جوان عزیزم توصیه مینمایم خودتان را زود تسلیم اشخاص ننمایید و هر کلامی را باور نکنید و بدنبال هر صدأ بخیال صدأ نروید هر کس راجع بدین مقدس اسلام و مذهب حقّه تشییع حرفی زد و شبهه و اشکالی نمود بروید از اهلس که علماء و مبلغین پاک مینباشند سؤال کنید تا در جاه ضلالت نیفتید.

بازیرگران و دین سازان شمار فریب دهند زیر آنها اشخاصی هستند که میخواهند استقلال شما را متزلزل و دراستعمار بلکه استعمار یگانگان وارد کنند.

لذا سعی میکنند با جماعات فریبنده اباطیلی را بصورت حق جلوه دهند و شما را بدین مذهب و علماء و مبلغین و متدینین بدین نمایند سنگ تفرقه در شما بیندازند و بنام اصلاح در دین و جلوگیری از خرافات شما را از اصل دین و مذهب دور نمایند و نتیجه خود را که تفرقه و جدائی و بد بینی میکند بگریند اسباب حکومت و آقائی یگانگان را فراهم نمایند.

زیرا یگانه چیزی که ما را از هر قوم و ملت بدور خود جمع میکند و دست اتحادمان را بهم میدهد دین و مذهب است این قبیل اشخاص میخواهند از همین راه بنام دین و مذهب و اصلاح در دین و اتحاد مسلمین مسلمانان را از هم جدا و سیاست یگانگان را بر کردن بیچارگان وارد نمایند.

ای بسا ایلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست

آتش بر داندید که از اب اباطیل پوسته بر اباطیل خود لباس حق میپوشاند تا جامعه را فریب داده در دام بدبختی انداخته و زمینه را برای سیاست مداران باطل آماده ساخته و از سعادت و سیادت ابدی بازدارند مردمان فهیمه و بیدار باید با حربۀ عقل و علم و منطق پرده اباطیل راپاره نموده و خود را از منجذاب ضلالت و گمراهی نجات بدهند

من آنچه شرط بلاغت با تومیکوم تو خواه ازسخن پندگیر و خواه ملال

در خاتمه بمقتضای کلام معجز نظام رسول الله ﷺ که فرمود من لم یشکر

المخلوق لم یشکر الخالق (۱)

بر داعی مسکین علم و عمل فرض و واجب بود که از آقایان دوستان و فضلا و دانشمندان و محبین خاندان رسالت و اهل بیت طهارت و موالی خود که در تهیه وسائل مادی این کتاب (ولایت) سعی بلیغ و کمک شایانی نمودند یاد نموده و هر یک را بفرخور حال و لیاقت و استعداد مدح و ثنا نمایم تا اقل شکرانه عمل را بجای آورده باشم ولی متأسفانه چون اشخاصی پاک و بی آرایش و مایل بخود نمائی بودند و مخصوصاً از داعی درخواست نمودند بلکه جداً امر فرمودند که نام آن بزرگواران برده نشود چه آنکه معامله با مقام ارجمند صاحب ولایت نمودند فلذا تقاضای عوض جز از ذات ذوالجلال حق توسط مولانا و مولی الکتوبین صلوات الله علیه نداشتند.

ناچار دست نیاز بدرگاه خالق می نیاز برداشته و از کرم بلا انتهای کریم علیم مسئلت مینمایم که توفیق سعادت جاودانی بآنان عنایت و باعطای خیر و برکت و عوض در دنیا بتوفیقات و تأییدات شایسته و کرامت ازلی خود موفق و مؤید و در آخرت با خاندان رسالت و اهل بیت طهارت محشور و نام نیکشان را الی الابد باقی و پسا بدار و بر این شیوه مرضیه مستدام بدارد و این عمل را از آنان قبول و ذخیره و سرمایه ابدی اخروی قرار دهد - یرحم الله عیداً قال آمینا

و انا العبد الفانی محمد الموسوی سلطان الواعظین الشیرازی

چون سرور نمودن تمام جرائد و مجلات موجب ضخامت کتاب و مصرف بسیار میشد لازم دانسته من باب نمونه دو صفحه اول مجله (در نجف) را که بمدیریت جناب ابوالبشر سید عنایت علیشاه عنایت النقی الیخاری دامت فیوضاته رئیس انجمن اثنا عشریه سیالکوت (پنجاب) انتشار یافته سرور و حقیقت را بارز و ضمناً تقدیر از الطاف بی شائبه ذوات مقدسه و مردان پاک آن صفحات نموده و وظیفه حق شناسی و شکرانه نعم را انجام داده باشم.

(۱) کسیکه شکرانه (مغنیهای) مغنوز را بجای نیادرد شکرانه حق را بجای نیادرد.

شبهای پيشاور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(آغاز سفر)

در ربیع الاول سال ۱۳۴۵ هجری قمری در حالی که مرحله سی ام عمر خود را طی می نمودم پس از تشریف بعتبات عالیات و فراغت از زیارت قبور ائمه طاهربین سلام الله علیهم أجمعین از طریق هندوستان عازم عتبه بوسی امام هشتم مولانا أبو الحسن الرضا حضرت علی بن موسی علیه و علی آباءه و اولاده ائمة الهدی آلائ التَّحِيَّةِ والثناء گردیدم .

پس از ورود بکراچی (۱) و بمبئی که دو شهر مهم بندری هندوستان بود برخلاف انتظار خیر ورود داعی را جرائد مهمه نشر دادند .

دوستان قدیمی و احباب صمیمی و ایمانی از اقصی بلاد هند مطلع داعی را دعوت بدان صوب نمودند بحکم اجبار اجابت دعوات نموده بدلی و آکره و لاهور پنجاب و سیالکوٹ و کشمیر و حیدرآباد بهار و ایپور و کویته و رابر شهر ها رفته و در هر کجا که وارد میشدم با تجلیلات بی سابقه ملکی مورد استقبال واقع و در غالب این شهرهای مهم از طرف علمای اُردبان و مذاهب باب مناظرات باز .

از جمله مجالس مهم مناظره ای بود که با علماء هند و براهمه در شهر دهلی (۱) کراچی در این تاریخ مرکز حکومت اسلامی پاکستان و بمبئی شهر بندری هندوستان می باشد .

با حضور گاندی پیشوای ملی هند واقع شد که در جراید مفصلاً درج گردید بحول وقوع پروردگار متمثال و توجهات خاصه حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله موفقیت با داعی و حقانیت دین مقدس اسلام و مذهب حقه جعفریه را ثابت نمود .

آنگاه از طرف انجمن ائنا عشریه شهر (سیالکوٹ) برباست جناب ابوالبشیر سید عنایت علیشاه نقوی مدیر محترم نامه هفته کی (در نجف) دعوت شده بدان صوب حرکت نمود .

از حسن اتفاق دوست قدیمی صمیمی داعی جناب سردار محمد سرور خان رسالدار شکل (۱) فرزند مرحوم رسالدار محمد اکرم خان و برادر کلنل محمد افضل خان که از سرداران نامی خاندان قزلباش هندوستان در پنجاب میباشند که درسالهای ۱۳۳۹ و ۴۰ قمری در کر بلا و کالمین و بندرا حکومت داشتند و از مردان شریف با نام مؤمنین متمصب پاک دامن خاندان قزلباش در شهر سیالکوٹ رئیس اداره عدلیه و مورد احترام عموم اهالی بودند با جمعیت بسیاری از طبقات مختلفه استقبال شایان از داعی نمودند و در منزل جناب ایشان وارد گردیدم (۱).

چون خیر ورود داعی به پنجاب بوسیله جرائد منتشر شد با جدیت و اصراریکه برای حرکت بسمت ایران داشتیم از اطراف و اکناف بیوسته نامه های دعوت میرسید مخصوصاً از طرف حجة الاسلام جناب آقای سیدعلی رضوی لاهوری مفسر سی جلد تفسیر معروف (لواعم التنزیل) از شهر لاهور که از مفاخر علمای شیعه در پنجاب ساکن لاهور میباشند داعی را وادار که بیوسته در حرکت و زیارت اخوان مؤمنین ناائل میگردیدم .

از جمله از طرف مؤمنین و برادران خاندان محترم قزلباش که از رجال مهم شیعه در پنجاب هندوستان هستند بیضاور که آخرین شهر مهم سرحدی پنجاب بافغانستان میباشد دعوت شدم .

باصرار جناب محمد سرور خان پذیرفته و در چهاردهم رجب بدان صوب حرکت پس از ورود و احترامات فوق التصور تقاضای منبر نمودند (چون زبان هندی را کللاً (۱) در تاریخ نشر این کتاب برحمت ایزدی بیوسته ترجمه الله علیه .

نمیدانست در هیچ يك از بلاد هند منبر نرفتم ولی چون اهالی پیشاور عموماً زبان پارسی را بخوبی میدانند (اجابت نموده عصرها در امام باره (حسینیه) مرحوم عادل يك سالدار مجلس مهمی تشکیل و با حضور جمعی کثیر از صاحبان ادیان و مذاهب مختلفه آراء و نظیفه مینمودم. چون اکثریت اهالی پیشاور مسلمان و از پرادران اهل تسنن هستند لذا در مدت سه ساعت که منبر بودم روی سخن با آنها و در اثبات امامت بیشتر دقت و صرف وقت مینمودم. لذا محترمین علمای آنها که حاضر مجلس تبلیغ میشدند تقاضای مجلس خصوصی نمودند چند شبی تشریف میآوردند در منزل و ساعاتی بمباحثات میگذشت.

يك روز که از منبر فرود آمدم خبر دادند که در نفر از اکابر علماء کابُل از ضلع ملتان بنام **حافظ محمد رشید** **شیخ عبدالسلام** وارد و تقاضای ملاقات نمودند وقت دارم ده شب پی در پی بعد از نماز مغرب میآمدند و در هر شبی ساعات امتد که غالباً به ۶ و ۷ ساعت میکشید (و بعضی شبها تا مقارن طلوع فجر مشغول بودیم) و قزمان بمباحثات و مناظرات میگذشت و در پایان شب آخر شش نفر از رجال و ملائکین و اسنانف محترم اهل تسنن مذهب حقه تشیع را اختیار نمودند.

و چون چهار نفر از مخبرین جراند و مجلات مهمه با حضور قریب دوست نفر از رجال محترمین فریقین (شیعه و سننی) مناظرات و مقالات طرفین را مینوشتند و روز بعد در جراید و مجلات نشر میدادند - داعی از روی جراند و مجلات و مقالات و گفتارهای شبانه را یاد داشت نموده اینک آن مقالات و مناظرات است بنظر قارئین محترم میرسد فلذا این کتاب را موسوم نمودم به **شبهای پیشاور**.

آنچه بنظر محترم اهل ادب میرسد خورده بداعی نگیرند چه آنکه در موقع مناظره احدی توجه بالفاظ و زیبایی گفتار ندارد بلکه تمام توجه بمعانی و حقایق است تغییری در رو نوشت جراند نداده بلکه عین آنچه نوشته شده بنظر محترمین میرسد :
و آنچه در این مناظرات مورد بحث و گفتگو است مستنبط از آیات قرآن مجید و اخبار معتبره و بیانات مهمه محققین و اساتید سخن و دانشمندان بزرگ و رؤسای دین و افتاضات غیبی بوده است.

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم



مرحوم سردار محمد سزور خان

(مجلس مناظره)

دولت منزل جناب آقای میرزا یعقوب علی خان قزلباش^(۱) که از رجال مهم پیشاور و میزبان داعی بودند چون وسعت کامل داشت بعلاوه برای پذیرائی جمعیت بسیار همه نوع وسائل موجود بود مخصوص مجلس مناظره قرار داده شد که تمام ده شب مجلس در آنجا برقرار و از آنهمه جمعیت با کمال صمیمیت پذیرائی شایان نمودند.

(جلسه اول)

(لیله جمعه ۲۳ رجب ۱۳۴۵)

«آقای حافظ^(۲) محمد رشید و شیخ عبد السلام و سید عبدالحی و عدای دیگر»
 «از علما و بزرگان آنها از طبقات مختلفه در ساعت اول شب وارد شدند زیاده از حد»
 «با آنها گرم گرفته و باری خوش و خندان از واردین محترم پذیرائی نمودم گرچه»
 «آنها خیلی گرفته و ملول بودند ولی چون داعی نظر خصوصی و تعصب و عناد جاهلانده»
 «نداشتم بوظیفه اخلاقی خود عمل می نمودم در حضور جمع کثیری از محترمین فریشتن»
 «(شیعه و سننی) مذاکرات شروع شد طرف صحبت رسماً جناب حافظ محمد رشید»

(۱) قزلباش عبارت از دو کلمه میباشد (قول) یعنی سرخ (باش) بمعنای سر است یعنی سرخ سر و آنها نوج خاصه سفویه بودند که بهرامی نادرشاه افشار فتح افغانستان نمودند و در موقع حرکت نادر جمعی از آنها را در آنها کتار و فی الحقیقه در آنجا متوطن شدند و بزاد آنها بسیار معروف گردید در زمان امارت امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان در اثر ظلهای بسیار و کشتارهای دسته جمعی که از شیعیان نموده خاندان محترم قزلباش فراراً به هندوستان رفتند و در آن سامان از آنها پذیرائی کامل نمودند تا الی الحال جمعیت کثیری از آنها در تمام بلاد هند مخصوصاً در پنجاب موجود میباشد بسیار مردان قوی و شکیان باایمان و عبود و با حرارتی هستند (۲) از برای معنای حافظ در اصطلاح اهل حدیث اطلاقاتی است از جمله حافظ کسی را گویند که احاطه علمی برصد هزار حدیث متناً و اسناداً داشته باشد و دیگر حافظ کسی را گویند که حافظ کتاب خدا و سنت رسول باشد بجهت بسیاری از علماء شیعه و سنی را حافظ میخوانند و بهین اطلاق معروف میباشد.

« بودند گاهی هم دیگران با اجازه وارد صحبت میشدند و درجراhd از داعی بنام « (قبله کعبه) که از القاب مهمه مرسومه روحانیت در هندوستان است تعبیر نموده « ولی در این صفحات یاد داشت این کلمه را تغییر داده از خود بداعی و از جناب حافظه د محمد رشید بحافظه تعبیر میکنیم » .

حافظ - قبله صاحب از زمان تشریف فرمائی شما بیبشاور و بیانات منبری شما مجالس بحث و گفتگو و اختلاف بسیار شده چون بر ما لازم است که برای رفع اختلاف قیام نمائیم ایست که طی طریق نموده برای رفع شبهات بیبشاور آمده و امروز را در امام باره کاملاً مستمع کلمات و بیانات شما بودیم مسح بیانات شما را بیش از آنچه شنیده بودیم دیدیم امشب هم بیض ملاقات نائل آمدیم چنانچه میل داشته باشید وارد صحبت شویم و قدری با شما صحبت اساسی نمائیم .

داعی - با کمال میل برای اصفای کلمات و فرمایشاتتان حاضریم ولی بیک شرط که آقایان لطفاً دیده تعصب و عادت را بسته و با نظر انصاف و علم و منطق مانند دو برادر برای حل شبهات صحبت کنیم مجاولات و تعصبات قومی را بکنار بگذاریم .

حافظ - فرمایش شما بسیار بیجا است بنده هم یک شرط دارم امید است که مورد قبول واقع شود که در مکالمات فیما بین از دلائل قرآنیه تجاوز نمائیم .

داعی - این تقاضای شما مورد قبول عقلاء و علماء نمی باشد یعنی علماء و عقلاً مردود است برای آنکه قرآن مجید کتاب مقدسی است موجز و مجمل و مختصر که معانی عالیه آن محتاج بیان مبیین است و مانا چارم در اطراف کلیات قرآن مجید باخبار و احادیث معتبره استشهاد نمائیم .

حافظ - صحیح است فرمایشی است متین ولی در مواقع لزوم تقاضا دارم باخبار و احادیث مجمع علیه استشهاد نمائیم و از کلمات و مسموعات عوام اجتناب نمائیم و نیز برای آنکه ملعبه دیگران واقع نشود از تند و عصبانیت خود داری نمائیم .

داعی - اطاعت میشود بسیار کلام بجائی فرمودید از اهل علم و دانش مخصوصاً مثل داعی که افتخار سیادت و انتساب بر رسول الله را دارم سزاوار نیست که بر خلاف

سیره و سنت جد بزرگوارم رسول الله ﷺ که واجد تمامی حسن اخلاق و مخاطب بآیه شریفه **وانك لعلى خلق عظیم** (۱) بوده و برخلاف دستور قرآن مجید عمل نمائیم که میفرماید : **ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هي احسن (۲)**

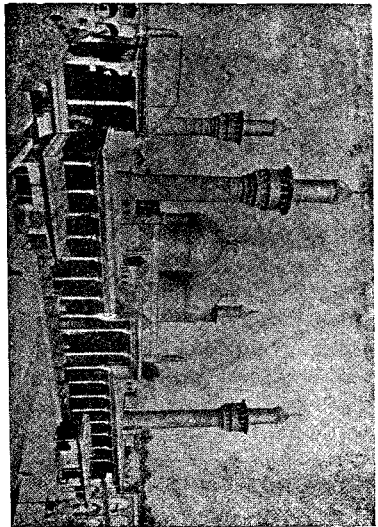
حافظ - بیخشد چون انتساب خود را بر رسول الله ﷺ ضمن گفتار تان بیان نمودید و همین طور هم معلوم ومشهور است ممکن است تقاضای بنده را بپذیرید برای مزید بیانی ما شجره نسب خود را بیان فرمائید که بدانیم نسب شما از چه طریق به پیغمبر منتهی میشود .

تعیین نسبت خانوادگی

داعی - نسب خاندان ما از طریق امام همام حضرت موسی کاظم علیه السلام بر رسول الله ﷺ منتهی میشود بدین طریق :

محمد بن علی اکبر (أشرف الواعظین) بن قاسم
 (بحر العلوم) بن حسن بن اسمعیل المهجتهد الواعظ
 بن ابراهیم بن صالح بن ابی علی محمد بن علی (المعروف
 بالهردان) بن ابی القاسم محمد تقی بن (مقبول الدین)
 حسین بن ابی علی حسن بن محمد بن فتح الله بن اسحق
 بن هاشم بن ابی محمد بن ابراهیم بن ابی الفتیان بن

(۱) بدرستیکه تو صاحب خلق عظیم میباشی .
 (۲) (انگادسولما) خلق را بحکمت برهان و موعظه نیکو براه خدا دعوت نما و مجادله کن با آنها با بهترین طریق بنحو احسن - آ - ۱۲۶ سوره بقره (محل) .



شکل (۳) بقعه و بارگاه حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیه السلام در کاشان

ذکور است نه اثبات چنانچه شاعر گفته است :

بنونا بنو ابناننا و بناتنا بنوهن^۱ ابناء الرجال الاباعد (۱)

اگر شما دلیلی برخلاف دارید که دخترزادگان رسول اکرم در شمار اولاد آنحضرت اند بیان فرمایید چنانچه دلیل شما کامل باشد البته قبول خواهیم نمود بلکه متون هم خواهیم شد.

داعی - دلائل از قرآن مجید و اخبار معتبره فریقین بسیار قوی است .

حافظ - متمنی است بیان فرمایید تا مستقیض شوم .

داعی - در ضمن گفتار شما یاد آمد مناظره ای که در همین موضوع بین هرون الرشید خلیفه عباسی و حضرت امام همام امی ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام واقع شد و حضرت جواب کافی بهرون دادند که خودش تصدیق نمود .

حافظ - آن مناظره چگونه بوده است متمنی است بیان فرمایید .

سؤال و جواب هرون و موسی بن جعفر در باب ذریه رسول الله ﷺ
داعی - ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قسمی ملقب بصدوق که از اکابر علماء و فقهاء شیعه در قرن چهارم هجری بود نفاذ در

علم حدیث و بصیر بحال رجال و در میان علماء قم و خراسان مانند او کسی در حفظ و کثرت علم پیدا نشد صاحب سید تصنیف بوده که از جمله آنها کتاب من لایضره القبه است که از کتب اربعه شیعه میباشد که بر آنها است مدار در اعصار و در سال ۳۸۱ قمری در ری نزدیک طهران پایتخت حالیه ایران وفات نموده و قبرش رضای الان مزار اهالی طهران و واردین است .

در کتاب معتبرش (عیون اخبار الرضا) و نیز ابومنصور احمد بن علی بن ابیطالب

الطبرسی در کتاب احتجاج شرح مناظره را مفصلاً نوشته اند که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود روزی در مجلس خلیفه هرون الرشید عباسی وارد شدم از من سؤالاتی نمود و جوابهایی شنیدم از جمله سؤالاتش همین سؤال شما بود که گفت :

(۱) پسران و دختران پسران و دختران من از من اند - ولی پسران دختران از مردان دورند (یعنی از من نیستند) .

كيف قلت انا ذرية النبي ﷺ والنبي لم يعقب واما العقب للذكر لالائى
وانتم ولد البنت ولا يكون له عقب^(۱) حضرت در جواب اوقراث فرمودند آیه ۸۴
از سوره ۶ (انعام) را ومن ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و
هرون و كذلك نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من
الصالحین^(۲) آنگاه حضرت بمحل استشهاد از آیه عنایت نموده و فرمود بیرون
من ابو عیسی یا امیر المؤمنین؟ یعنی کیست پدر عیسی هرون در جواب گفت
لیس لعیسی اب یعنی برای عیسی پدری نبوده حضرت فرمودند: اما الحقه الله
بذاری الانبیاء علیهم السلام من طریق مریم و ذلك الحقنا بذری النبی
من قبل امنا فاطمه یعنی جز این نیست که خدای تعالی ملحق گردانیداورا بذاری
انبیاء از طریق مریم و همچنین ملحق گردانیده است مارا بذریه پیغمبر ﷺ از قبل
مادرمان فاطمه علیها السلام.

و امام فخر رازی در ص ۱۲۴ جلد چهارم تفسیر کبیر ذیل همین آیه شریفه در
مسئله پنجم گوید این آیه دلالت دارد بر اینکه حسن و حسین ذریه رسول الله میباشند
برای آنکه خداوند در این آیه عیسی را از ذریه ابراهیم قرار داده (و پدری برای
عیسی نبوده) این انتساب از طرف مادر است همچنین حسین از طرف مادر ذریه رسول الله
ﷺ میباشند کما اینکه حضرت باقر العلوم (امام پنجم) در نزد حجاج بهمین آیه
استدلال نمود.

آنکه فرمود آیا زیاد بکنم دلیل از برای تو هرون عرض کرد میان کن حضرت
فراثت فرمودند آیه شریفه مباحله را که آیه ۵۴ از سوره ۳ (ال عمران است) فمن حاجک
فیمن بعد ماجالت من العلم فقل تعالو اذع ابنائنا و ابنائکم و نساننا و نساتکم

(۱) چگونه شما میگوید ماذریه پیغمبر من و حال آنکه پیغمبر عقی نباشد و جز آن نیست
که عقب از برای پدر است نه از برای دختر و شما اولاد دخترید و نبود برای آن حضرت عقی
(یعنی از اولاد ذکور).

(۲) هدایت نمودیم از ذریه نوح یا ابراهیم (نظریات مختلف تفسیر) داود و سلیمان و ایوب و
یوسف و موسی و هرون و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از صالحین بودند.

و انفسنا و انفسکم ثم یتهل فتجعل لعنة الله علی الکاذبین^(۱) آنگاه فرمود
اخذی ازعا نموده است که در موقع مباحله با سر پروردگار در مقابل نصاری داخل نموده
باشد پیغمبر در زیر کساء مگر علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را
پس چنین مستفاد میشود که مراد از انفسنا علی بن ابیطالب است و مراد از نساننا فاطمه
زهرا و مراد از ابنائنا حسن و حسین اند که خداوند آنها پسران رسول خود خوانده است.
همینکه هرون این دلیل واضح را شنید بی اختیار گفت احسنت یا ابالحسن پس
از این استدلال حضرت امام موسی کاظم علیه السلام جهت هرون که حسن و حسین علیهم السلام
فرزندان رسول خدا هستند ثابت میشود که جمیع سادات فاطمی الی اهراس العالم باین
افتخار جلیل مفتخرند و تماماً ذراری و اولادهای رسول الله اند.

چنانچه این ابی الحدید معتزلی که از اعیان علماء
شما است در شرح نهج البلاغه و ابوبکر رازی
فاطمه اولادهای پیغمبرند
دلایل کافی بر اینکه اولادهای
در تفسیر خود بهمین آیه و جمله ابائنا استدلال
مینمایند که حسن و حسین از طرف مادر پسران رسول خدا هستند هم چنانکه خداوند
در قرآن مجید عیسی را از ذریه ابراهیم خوانده از طرف مادرش مریم.

تجربین یوسف کنجی شافعی در کفایات الطالب و ابن حجر مکی درس ۷۴ و ۹۳
صواعق عرقه از طبرانی از جایزین عبدالله انصاری و خطیب خوارزمی در مناقب
از ابن عباس نقل میکنند که رسول اکرم ﷺ فرمود ان الله عزوجل جعل ذریه
کل نبی فی صلبه و جعل ذریته فی صلب علی بن ابیطالب یعنی خدای عز
وجل ذریه هر پیغمبر را در صلب خودش قرار داد و ذریه مرا در صلب علی بن ابیطالب
قرار داد.

(۱) هر کسی با تو در مقام مجاوله بر آیه در باره عیسی بعد از آنکه بومی خدا با موالات او
آگاهی یافتی بگو بیایم ماو شما یا فرزندان و زنان کسانیکه بتزله نفس ما هستند باهم مباحله
برخیوم (یعنی در حق بکنید نفرین کرده و در دعا و التماس بدرگانهها اصرار نکنیم) تا دروغگو یان
و کافران را بطن و عذاب خدا گرفتار سازیم.

و نیز خطیب خوارزمی در مناقب و میر سید علی همدانی شافعی در موده القری
و امام احمد بن حنبل که از فحول علمای شما میباشد در مستند و سلیمان حنفی بلخی در
ینابیع الموده نقل مینمایند (باختصر کم و زیادی در الفاظ) که رسول اکرم صلی الله علیه و آله
فرمود **ابنای هذیان و یحانانان من الدنیا ابناى هذیان امامان قاما او قعدا** یعنی این
دو فرزند من (حسن و حسین) رحمانه من اند از دنیا و هر دو فرزندان من امامانند خواه
قائم با امر امامت باشند و خواه ساکت و قاعد.

و شیخ سلیمان حنفی باب ۵۷ از ینابیع الموده را مخصوص همین موضوع قرار داده
و احادیث بسیاری بطریق مختلفه از علماء بزرگ خودتان از قبیل طبرانی و حافظ عبدالعزیز
و ابن ابی شیبه و خطیب بغدادی و حاکم و بیهقی و بنوی و طبری با الفاظ و عبارات مختلفه
نقل نموده که حسن و حسین فرزندان رسول خدا هستند.

در آخر همین باب از ابوصالح و حافظ عبدالعزیز بن الاضر و ابونعیم و طبری
(و این حجر مکی در ص ۱۱۲ سواعق و تخمین یوسف کنجی شافعی در آخر فصل اول بعد
از صد باب کفایت الطالب و طبری در ترجمه حالات حضرت امام حسن) نقل نموده اند
از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب که گفت **انی سمعت رسول الله یقول کلّ حسب و
نسب فمنتقطع یوم القیمة ما خلا حسبی و نسبی و کلّ بنی النبی عصبته لا یمیم
ما خلا بنی فاطمة فانی انا ابوهم و انا عصبتهم**.

یعنی شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر حسب و نسبی منتقطع است روز قیامت
مگر حسب و نسب من و هر اولاد دختری عصبه آنها از جناب پدر است مگر اولادهای
فاطمه که من پدر و عصبه آنها هستم. و نیز شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شراوی شافعی
در کسب الاصحاف بحب الاشراف این حدیث را از بیهقی و دارقطنی از عبدالله ابن عمر
از پدرش در موقع تزویج ام کلثوم نقل نموده. و جلال الدین سیوطی در کتاب احیاء
المیت بضائل اهل البیت نقل از طبرانی در اوسط از خلیفه عمر نقل مینماید
وسید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۳۹ باب ۳ الی ص ۴۲ رشفة الصّادی من
محر فضائل بنی النّبی الهادی (چاپ مطبعه اعلاویه مصر) در سال ۱۳۰۳ هـ نقل و استشهاد

نموده که اولادهای فاطمه علیها السلام اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله اند.

و اما شعر شاعر که شاهد آورید در مقابل این همه دلائل محکمه مردود میشود
چنانکه محمد بن یوسف کنجی شافعی فصل اول بعد از صد باب کفایت الطالب را در
جواب همین شعر شاعر اختصاص باین معنی داده که دختر زادگان پیغمبر فرزندان
آنحضرت اند و علاوه این شعر شاعر کفر است که قبل از اسلام سروده چنانچه صاحب
جامع الشواهد نقل نموده.

از این قبیل دلائل بسیار است که ثابت مینماید فرزندان فاطمه صدیقه سلام الله
علیها فرزندان رسول الله اند پس وقتی سلسله نسب ما بحضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام
ثابت گردید بنا بر دلائل معتبره ای که بیان نمودیم ثابت است که فرزندان و ذراری
رسول خدا هستیم و بزرگترین افتخار ما همین معنی میباشد و احدی چنین افتخاری ندارد
مگر ذراری رسول الله صلی الله علیه و آله چه خوش گوید فرزند شاعر:

اولئک آبائی فوجنی بمثلهم اذا جمعنا یا جریر المجمع (۱)

خلاصه احدی از ابناء زمان مردم دنیایم توانند بزرگی پدران خود فخر و مباهات
کنند مگر شرفاء و سادات که نسبت آنها منتهی میشود بخاتم الانبیاء و علی مرتضی صلوات الله
و سلامه علیهما.

حافظ - دلائل شما بسیار مکنفی و تمام بود قطعاً انکار آن را نمی نمایند مگر
اشخاص لجاج عنود و خیلی هم ممنون شدم که کشف حجب فرموده ما را مستفیض
فرمودید تا رفیع این شبهه بزرگ شد.

در این موقع صدای مؤذن در مسجد برخاست که اعلام نماز عشاء را می نمود
(چون برادران اهل سنت بطور و جوب نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را از هم
جدنا و در موقع فضیلت آن بجا میآورند بر خلاف شیعه که تماماً لرسول الله و ائمه
از آل اطهار علیهم السلام در جمع و تفریق مختارند) آقایان آماده شدند برای
رفتن مسجد و آراء فریضه - بعضی از آقایان گفتند اگر بنای بر کشتن و ادامه دادن

(۱) اینها هستند پدران من پس بیاورید مرا بتل اینها (ای جریر) آنگاه که مسائل و
اجنبها مادا کرد هم آرد.

« بعد از آنکه است چون رفتن بمسجد و بر گشتن خیلی از وقت مجلس گرفته میشود ،
 « خوبست تا این مجلس بر قرار است نماز عشاء همین جا اداء شود فقط آقای سید عبد ،
 « الحی » (امام جماعت مسجد) بروند در مسجد یا مردم نماز بگذارند و بر گردند ،
 « پیش نهاد آورد قبول آقایان قرار گرفت (فلذا در تمام مدت مناظره که ده شب طول ،
 « کشید موقع نماز عشاء در همان مجلس اداء وظیفه می نمودند) در این موقع آقایان ،
 « بنا بر آنکه در هر روز بعد از اداء وظیفه باطاق محل مناظره مراجعت نمودند .

نواب عبدالقیوم خان - (که یکی از اشراف و ملائکین اهل سنن و مرد
 کرج کلوه خوننده ای بودند) گفتند قبله صاحب اجازه فرمائید تا آقایان جای میل
 مینمایند خارج از موضوع بحث مجلس سوالی دارم بعرض برسانم .
 داعی - بفرمائید حاضرین برای استماع .

نواب - سؤال بنده خیلی مختصر است چون مدتها است در دلم بوده که از
 آقایان با اطلاع شیعیان سؤال نمایم فرصتی بدستم نیامده اینک مقتضی موجود گردیده
 خوانستم عرض نمایم چرا آقایان شیعیان برخلاف سنت رسول خدا ﷺ نماز ظهر
 و عصر و مغرب و عشاء را جمع میخوانند .

داعی - اولاً آقایان (اشاره بعلماء مجلس)
 میدانند که در مسائل فرعیه ما بین علماء اختلاف
 بسیار است چنانچه ائمه اربعه شما هم بسیار
 اختلاف دارند .

نابا اینکه فرمودید عمل شیعیان برخلاف سنت رسول الله ﷺ میباشد امری را
 شما اشتباه نمودند زیرا که آنحضرت نمازها را گاهی جمع و گاهی بتفریق اداء مینمودند .
 نواب - (رد بعلماء خودشان) آیا چنین است رسول خدا ﷺ بنحو جمع
 و تفریق اداء می نمودند .

حافظ - فقط در سفر و مواقع عذر از قبیل باران و غیره این نوع عمل می نمودند
 برای آنکه سنت در جماعت و مشقت نباشد و الا در حضر پیوسته بنحو تفریق اداء مینمودند
 گمان میکنم قبله صاحب اشتباه نمودند سفر را تصور حضر نمودند .

داعی - خبر اشتباه ننمودم بلکه یقین دارم حتی در روایات خودتان وارد است
 که گاهی در حضر و بدون عذر هم بنحو جمع اداء مینمودند .

حافظ - گمان میکنم روایات شیعه را با روایات ما اشتباه نمودید .
 داعی - روایات شیعه که اتفاق بر این معنی دارند ، گفتگو در روایات ما میباشد
 روایات صحیح چندی در صحاح و کتب معتبره شما در این باب وارد است .
 حافظ - ممکن است اگر در نظر دارید محل آنها را معین فرمائید .

داعی - مسلم بن حجاج در باب الجمع بین الصلواتین فی الحضر در صحیح خود
 با نقل سلسله روایات از ابن عباس نقل نموده که گفت صلی رسول الله ﷺ
 الظهر والعصر جمعاً والمغرب والعشاء جمعاً فی غیر خوف ولا سمن (۱)
 و نیز از ابن عباس نقل نموده که گفت صلیت مع النبی ثمانیاً جمعاً و سمناً (۲)

و همین حدیث را امام احمد بن حنبل در ص ۲۶۱ جزء اول مسند نقل نموده .
 دیگر که ابن عباس گفت صلی رسول الله ﷺ فی المدینه مقیماً غیر مسافر جمعاً
 و ثمانیاً (۳) چند حدیث از ابن قبیل مسلم نقل مینماید تا آنجا که میگوید عبادت
 این شقیق گفت روزی بعد العصر ابن عباس برای ما خطبه میخواند و صحیحاً مینمود
 تا آنکه آفتاب غروب کرد ستاره ها ظاهر شد صدای مردم برخاست الصلوة الصلوة
 این عباس اعتنا نکرد در همان جن مردی از بنی تمیم با صدای بلند گفت الصلوة الصلوة
 این عباس گفت تعلمنی بالسنه لایم لك رأیت رسول الله جمع بین الظهر والعصر
 والمغرب والعشاء (۴) عبدالله گوید از این کلام در دل من خندهای پدید آمد و رفت از
 ابوهریره سؤال نمودم تصدیق نمود و گفت همان قسم است که ابن عباس گفتند .

و نیز بطریق دیگر از عبدالله بن شقیق عقلی نقل مینماید که وقتی مع عبدالله
 (۱) رسول خدا (ص) نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را بدون خوف و ترس و سفر جمعاً اداء
 می نمود .
 (۲) با رسول خدا هشت رکعت نماز ظهر و عصر و هفت رکعت نماز مغرب و عشاء را با هم
 اداء می نمودیم .
 (۳) نماز گذارد رسول خدا در مدینه در حال اقامت نه مسافرت هفت رکعت و هشت رکعت
 (یعنی مغرب و عشاء و ظهر و عصر را با هم) .
 (۴) بی مادر تو مرا سنت یاد میدهی خودم دیدم رسول خدا جمع کرد بین نماز ظهر و عصر
 و مغرب و عشاء .

ابن عباس طول کشید تا هوا تاریک شد مردی سه مرتبه بی در پی ندا در داد **الصلوة**
 ابن عباس متغیر شد گفت **لا املك ان تعلمنا بالصلوة و كنا نجمع بين الصلوتين على**
عهد رسول الله (۱)

و نیز زرقانی که از اکابر علماء شما است در ص ۲۶۳ جزء اول شرح موطاء مالک
 در باب جمع بین الصلوتين از سنائی از طریق عمرو بن هرم از ابی الشعثاء نقل مینماید
 که در بصره ابن عباس نماز ظهر وعصر و مغرب وعشاء را جمع میخواند بدون آنکه بین
 آنها فاصله و چیزی بوده باشد و میگفت رسول خدا این قسم نماز آداه مینمود (یعنی ظهر
 را با عصر و مغرب را با عشاء جمع مینمود).

و نیز مسلم در صحیح و مالک در باب جمع بین الصلوتين موطاء و امام احمد بن حنبل
 در مسند با نقل سلسله روایت از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده اند که گفت
صلى رسول الله الظهر والعصر جمعاً بالمدينة في غير خوف ولا سفر (۲)
 ابوزیر گوید از سعید سؤال نمودم برای چه پیغمبر جمع مینمود نماز را سعید گفت همین
 سؤال را من از ابن عباس نمودم گفت اراد آن را یخرج احد آمن امته یعنی برای آن جمع
 مینمود که احدی از امتش در سختی و مشقت نباشد.

و نیز در چند خبر نقل مینمایند که ابن عباس گفت جمع رسول الله بين الظهر
والعصر والمغرب والعشاء في غير خوف ولا مطر (۳) اخبار در این باب بسیار نقل
 نموده اند ولی واضح تر دلیل بر جواز جمع همین تمین ابواب است بنام جمع بین الصلوتين
 و نقل نمودن احادیث جمع را در همین باب تا از ادله جواز جمع باشد مطلقاً و اگر غیر از
 این بود باب مخصوصی برای جمع در حضر و باهی در سفر باز مینمودند پس این روایات
 منقول در صحاح و سایر کتب معتبره شما مربوط بپوزاز در سفر و حضر است.

(۱) بی مادر تو مرا نماز باد میدهی و سال آنکه ما در زمان رسول خدا جمع بین دو نماز
 می نمودیم (یعنی ظهر را با عصر و مغرب را با عشاء).

(۲) نماز گذارد رسول خدا (ص) ظهر و عصر را با هم در مدینه بدون ترس و سفر.

(۳) جمع نمود رسول خدا (ص) بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء بدون اینکه ترس باشد

و بارانی بیاید.

حافظ - چنین باهی و نقل روایاتی در صحیح بخاری نمیشد.

داعی - اولاً وقتی سایر ارباب صحاح از قبیل مسلم و نسائی و احمد بن حنبل
 و شارحین صحیحین مسلم و بخاری و دیگران از اکابر علماء خودتان نقل نموده اند
 کفایت مینماید هدف و مقصد ما را.

ثانیاً آقای بخاری هم همین روایات را که دیگران نقل نموده اند در صحیح خود آورده
 منتهی با زرنگی تمام از محل خود که جمع بین الصلوتين است بمحل دیگر انتقال
 داده چنانچه (باب تأخیر الظهر الى العصر من كتاب مواقيت الصلاة) و (باب ذکر
العشاء والعمامة) و (باب وقت المغرب) را مطالعه و مورد دقت قرار دهید تمام این
 احادیث جمع را مشاهده میفرمایند.

پس نقل این احادیث بعنوان اجازه و رخصت در جمع بین الصلوتين عقیده جمهور
 علماء فریقین است در حالتیکه اقرار بصحت این احادیث در صحاح خود نموده اند.

چنانچه علامه نووی در شرح صحیح مسلم و عسقلانی و قسطلانی و زکریائی
 انصاری در شروعی که بر صحیح بخاری نوشته اند و زرقانی در شرح بر موطاء مالک
 و دیگران از اکابر علماء خودتان بعد از نقل احادیث مخصوصاً حدیث ابن عباس اعتراف
 بصحت آن و اینکه این احادیث دلیل اجازه و رخصت است در حضر برای آنکه امت
 در حرج و مشقت نباشند نموده اند.

نواب - چگونه ممکن است احادیثی از زمان رسول خدا ﷺ بر عمل بجمع
 رسیده باشد ولی علماء در حکم و عمل برخلاف آن رفتار نمایند.

داعی - فقط اختصاص باین موضوع ندارد بعد ها خواهید فهمید که نظائر
 بسیار دارد در این موضوع بخصوص هم آقایان قهقار اهل سنن یا جهة قصور افکار و
 یا جهة دیگری که من نمیفهمم آن احادیث معتبره را تاویلات باره بر خلاف ظاهر
 آنها نموده اند از قبیل آنکه گویند شاید این احادیث ناظر بموقع عذر باشد مانند
 ترس و خوف و نزول باران و کل که جاعلی از اکابر متقدمین شما مانند امام مالک
 و امام شافعی و عدای از قهقار مدینه آن تاویل فتوی داده اند.

و حال آنکه این عقیده را در مینماید حدیث ابن عباسی که صریحاً میگوید
 من غیر خوف ولا مطر - یعنی بدون ترس و نزول باران نماز را جمع میخواندند .
 بعضی دیگر پیش خود بافته اند که شاید هوا این بوده و وقت را نشناختند و همین
 که نماز ظهر را تمام نمودند این بر طرف گردید دیدند وقت عصر است نماز عصر را
 خواندند لذا جمع شد بین الظهر والعصر .

گمان نمیکنم بارد تر از این تأویل یافت شود گویا تأویل کنندگان فکر
 نکردند که نماز کنند رسول الله ﷺ است و برای رسول خدا بود و نبود ایسر
 اثری نداشته چه آنکه علم آنحضرت مربوط باسباب نبوده بلکه محیط بر تمام اسباب
 و آثار بوده است . و گذشته از آنکه این دسته مردمان قصیر الفکر دلیلی درست ندارند
 که چنین امری واقع شده باشد بطلان این تأویل ثابت میگردد بجمع نماز مغرب
 وعشاء که در آنجا وجود این و بر طرف شدن آن اثری ندارد علاوه بر آنکه خلاف
 ظواهر احادیث است .

چنانچه عرض کردیم در حدیث ابن عباسی (حجرات) صراحت دارد که خطابه
 آنجناب بقدری طول کشید که مستمعین چندین مرتبه فریاد زدند الصلوة یعنی یاد
 آوری نمودند که ستاره ها ظاهر و وقت نماز گردیده مع ذلك عمداً نماز مغرب را
 بعقب انداخت تا وقت نماز عشاء هم در را با هم آداء نمود و ابوهریره هم تصدیق این
 عمل را نموده که رسول الله ﷺ بدین قسم عمل نموده - البته این نوع تأویلات در
 نزد ماسرود است بلکه علماء بزرگ خودتان هم رد نموده و تأویلات را بر خلاف ظواهر
 احادیث دانستند - چنانکه شیخ الاسلام انصاری از اکابر علماء خودتان در (تحفة
 البیاری فی شرح صحیح البخاری) در باب صلوة الظهر مع العصر والمغرب مع العشاء
 آخر ص ۲۹۲ جزء دوم و همچنین علامه قسطلانی در ص ۲۹۳ جزء دوم (ارشاد الساری فی
 شرح صحیح البخاری) و دیگران از شارحین صحیح بخاری و جم غفیری از محققین علماء
 خودتان آورده اند که این نوع از تأویلات خلاف ظواهر احادیث است و مقید بودن
 بآنکه حتماً باید تفرقاً آداء نمود ترجیح بالمرجح و تخصیص بلامتخص است .

نواب - پس این اختلاف از کجا آمده که دو دسته برادران مسلمان بجان هم
 افتاده و با نظر عداوت یکدیگر مینگرند و قدح در اعمال هم مینمایند .

داعی - اولاً اینکه فرمودید دو دسته از مسلمانان با نظر عداوت بهم مینگرند
 مجبورم از طرف جماعت شیعیان اهل بیت طهارت و خاندان رسالت دفاع بنمایم که ما
 جماعت شیعیان بهیچ یاک از علماء و عوام برادران اهل تسنن بیچشم حقارت و با عداوت
 نظر نمی نمائیم بلکه آنها را برادران مسلمان خود میدانیم و بسیار متأسفیم که چرا
 تبلیغات یسکانگان و خوارج و نواصب و امویها و تحریکات شیاطین جن و انس در قلوب
 برادران اهل تسنن مؤثر افتد تا آنجا که برادران شیعی خود را که از جبهه قبله و کتاب
 و نبوت و عمل بجمیع احکام و واجبات و مستحبات و ترک کبائر و معاصی با آنها شرکاءند
 رافضی و مشرک و کافر دانسته و از خود جدا نمایند و با نظر عداوت و دشمنی با آنها بنگرند
 ثانیاً فرمودید این اختلاف از کجا آمده از سوز دل عرض مینمایم - آتش بجان
 شمع قدکاین بنا نهاد - اینک وقت آن نیست که عرض نمایم این نوع اختلافات از کجا
 سرچشمه گرفته شاید انشاء الله در شهبای بعد بمناسباتی پرده برداشته شود و خود متوجه
 باصل حقیقت گردید .

ثالثاً راجع بنماز جمع و تفریق آقایان قهها اهل تسنن اخبار معروفه را که دلالت
 بر رخصت و جواز دارد مطلقاً در جمع خواندن نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء برای
 سهولت و راحتی و جلوگیری از سختی و مشقت و حرج امت نقل نموده ولی نمیدانم بچه
 جهت تأویلات باره مینمایند و جمع خواندن نمازها را بدون عنبر جائز نمیدانند
 بلکه بعضی از آنها مانند ابی حنیفه و تابعین او مطلقاً منع جمع مینمایند با عنبر
 و بدون عنبر سفر آه حضراً .

و اما سایرین از شافعیها و مالکیها و حنبلی ها با اختلافاتی که در جمیع اصول و
 فروع دارند در سفر مباح مانند حج و عمره و جنگ و غیرهم اجازه داده اند .

ولی قهها شیعه تبعاً للامه الطاهرین من آل محمد ﷺ که بنا برموده رسول
 اکرم ﷺ فارق بین حق و باطل و عدیل القرآن اند حکم بجواز جمع مینمایند

مطلقاً خواه در سفر یا در حضر با عذر و یا بی عذر جمیع تقدیم و یا جمع تأخیر .

و این جواز با اختیار مسلکی است یعنی نماز کگذار اگر بخواند نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را برای سهولت و راحتی در یک جلسه بخواند - و یا ظهر و مغرب را در اول وقت فضیلت بخواند و نماز عصر و عشاء را هم در اول وقت فضیلت آنها اداء نماید مختار است .

والبته از هم جدا و هر يك را در وقت فضیلت خود بجا آوردن افضل از جمع است چنانچه در کتب استدلالیه و رسائل عملیه فقهاء شیعه کاملاً ذکر گردیده .

ولکن چون مردم غالباً گرفتار مشاغل و هموم بسیاری هستند و ممکن است بمختصر غفلتی از آنها فوت گردد لذا برای سهولت و رفع عسر حرج (که هدف شارع مقدس بوده) شیعیان جمع میخوانند بتقدیم یا بتأخیر .

کمان میکنم برای روشن شدن ذهن آقایان محترم و سایر برادران اهل سنن که با دیده غیظ و غضب بما مینگرند همین مقدار جواب کافی باشد چون مطالب مهم تری اصولاً در پیش است خوبست بر گردیم باصل مذاکرات اولیه زیرا وقتی مطالب مهمهٔ اصولی حل گردید بالتبع فروعات حل خواهد شد .

حافظ - خیلی خوشوقتتم که در جلسهٔ اول پی بردم بمعلومات قبله صاحب ودانستم طرف صحبت ما کسیستکه خیلی جامد نیست و از کتب ما کاملاً با اطلاع اند همان قسمی که فرمودند بسیار بجا است که همان صحبت قبل را تمقیب نمائیم .

با اجازه قبله صاحب میخواهم فهمم که جنابعالی با این بیانات شیوا که ثابت نمودید حجازی وهاشمی و دارای چنین نسب یا کی هستید چگونه شد که بایران مرکز معجوس آمدید چنانچه معلت و تاریخ این مهاجرترا بیان فرمائید خیلی خوشوقت خواهم شد .

سید امیر محمد عابد داعی - اولین مهاجر از اجداد ما بایران حضرت سید امیر محمد عابد فرزند بلافضل امام هتم حضرت موسی الکاظم علیه السلام بوده

است که بسیار با فضل و تقوی و از کثرت عبادت معروف بعابد گردیده در تمام عمر قائم اللیل و صائم النهار بوده و بندت ایشمی را افطار مینموده و عشق بسیاری بکتابت کلام الله

مجید داشته و از حقّ الکتابه کلام الله بندگان بسیار خریداری و آزاد نمودند .

بقعهٔ مبارکه ایش الی الحال در شیراز مطاف و مزار عامهٔ ناس من الاعالی و الاوادی میباشد **قبه** و بارگاهش بسیار عالی و در اطراف قبر مبارکشن برای حفاظت قبر از پامال شدن درموقع هجوم جمعیت بسیار از زائرین آنجناب - شاهزادهٔ اویس میرزا معتمدالدوله ثانی فرزند دانشمند عالیقدر مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله عم اکرم مرحوم ناصر الدین شاه قاجار ضریح زیبایی از نقره ساخته و حرم مطهرش را که مسجدیست برای عبادت زائرین و ادای فرائض و مستجابات و اقامهٔ نماز جماعت آئینه کاری نموده و اهالی فارس بالخصوص توجه زیادی بآن بقعهٔ مبارکه دارند و بوسیله روح پرفتوح صاحب بقعه که از عترت پاک رسول الله صلی الله علیه و آله و مورد توصیه و سفارش آنحضرت بوده اند درک فیض از مبدع فیاض مینمایند . (شکل ۴)

حافظ - علت مهاجرت ایشان از حجاز بشیراز چه بوده .

**حرکت قافله سادات
هاشمی از مدینه
و جنگ با قنقغ خان**

داعی - بقصد شیراز از حجاز حرکت نمودند بلکه در آخر قرن دوم هجری که حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را مأمون الرشید خلیفهٔ عباسی جبراً ولیمده خود نمود و بطوس (مرکز خلافت) برد مدتی بین اخوان با آنحضرت جدائی افتاد و شوق زیارت آن حضرت اخوان بزرگوارش را تحریک نمود بوسیله نامه از حضور مقدس حضرت رضا علیه السلام و خلیفه مأمون الرشید استیدان نمودند برای حرکت بسمت طوس خلیفه (مکار و حیال) حسن استقبال نموده همگی آنها را احتضار نمود .

جناب سید امیر احمد (شاه چراغ) بانفاق جناب سید امیر محمد عابد (جد اعلائی ما) و جناب سید علاءالدین حسین برادران معظم و جمع کثیری از برادر زادگان و بنی اعمام و اقارب و دوستان بقصد زیارت حضرت رضا علیه السلام از حجاز بسمت طوس حرکت نمودند (طریق مسافرت بطوس در آنزمان غالباً از راه کویت و بصره و اهواز و بوشهر و شیراز بوده) در بین راه نیز جمع کثیری از شیعیان و علاقمندان بخاندان رسالت بسادات معظم ملحق و بانفاق حرکت مینمودند .

مینویسند بنزدیک شیراز که رسیدند تقریباً یک قافله پانزده هزار نفری رجالاً و نساءً تشکیل شده بود مأمورین و حکام شهرها خبر حرکت چنین قافله بزرگی را بمأمون دادند مأمون ترسید که اگر چنین جمعیتی از بنی هاشم و دوستداران و فدائیهای آنها بطوس برسند اسباب تزلزل مقام خلافت گردد.

لذا امریته ای صادر نمود بتمام حکام بلاد که در هر کجا قافله بنی هاشم رسیدند مانع از حرکت شوند و آنها را بسمت مدینه برگردانید بهر کجا این حکم رسید قافله حرکت کرده بود مگر شیراز که قبل از رسیدن قافله حکم بحکومت وقت رسید.

قتلغ خان حاکم شیراز سردی بود بسیار جدی و مقتدر فوری با چهل هزار لشکر جرّار در (خان زینان) هشت فرسخی شیراز اردو زدند همینکه قافله بنی هاشم رسیدند پیغام داد برای امامزادگان معظمّه که حسب الامر خلیفه آقایان ازهمینجا باید برگردید حضرت سید امیر احمد فرمودند اولاً ما قصدی از این مسافرت نداریم جز دیدار برادر بزرگوارمان حضرت رضا علیه السلام

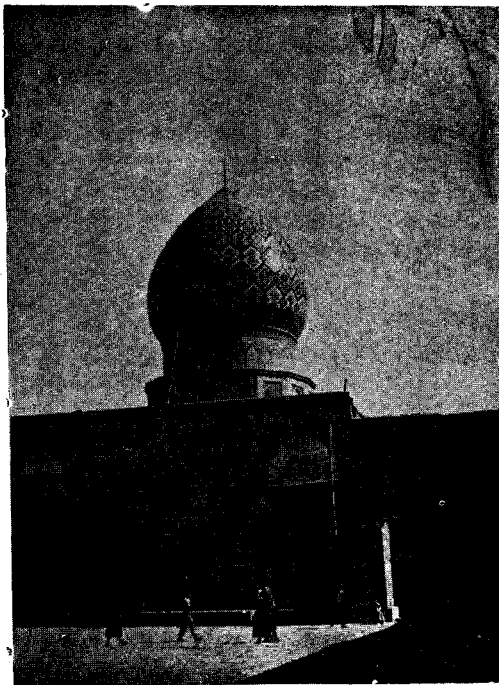
ثانیاً مایه اجازه نیامدیم از شخص خلیفه استیذان نمودیم و بدستور خود او حرکت نمودیم. قتلغ خان گفت امر است که ما ممانعت از حرکت نمایم.

ممکنست باقتضای وقت امر ثانوی صادر شده و باید اجراء کرد آقایان ناچارید ازهمین جا مراجعت نمایند.

جناب سید امیر احمد با اخوان و سایر بنی هاشم و دوستان و همراهان شور نمودند هیچیک حاضر بمراجعت نشدند.

صبح که قافله خواست حرکت نماید احتیاطاً زنان را عقب قافله قرار دادند.

همینکه کوس رحیل نواخته شد لشکر قتلغ خان سر راه را بستند عاقبت کار از حرف بعمل کشید جنگ شدیدی خونینی شروع شد لشکر قتلغ خان در اثر فشار و شجاعت بنی هاشم پراکنده و شکست بر آنها وارد آمد در این بین سران لشکر شکست خورده تدبیری کردند (راست یا دروغ) عده ای بالای بلندبها فریاد زدند آقایان اگر به پشت



جمعه متبرکه سید امیرعلاء عابد در شیراز شکل (۴)

کرمی علی بن موسی و لیمهد خلیفه چنگک میکیند الان خبر رسید که ولیمهد وفات کرد يك مرتبه این خبر مانند برق از کان وجود شیعیان و مردمان سست عنصر را تکان داده از اطراف امامزادگان متفرق شدند.

لذا جناب سید امیر احمد شبانه با اخوان و اقارب از بیراهه بشیراز رهسپار گردیدند جناب احمد فرمودند چون دشمن در تعقیب ماست خوبست با لباس مبدل پراکنده شوید تا گرفتار نشوید.

امامزادگان همان شبانه باطراف پراکنده شدند (که گویند غالب امامزادگان در ایران متفرق شده کان همان نهضت هستند).

ولی جناب امیر احمد و سید امیر محمد عابد و سید علاء الدین حسین بشیرازارد و هر یک با لباس نا شناس از هم جدا شدند و در گوشه ای تنها عبادت مشغول شدند.

سید امیر احمد شاه چراغ

بعد از حضرت رضا علیه السلام در علم وزهد و روح و تقوی سر آمد سی و هشت اولاد ذکور و انان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بوده که آنحضرت در زمان حیات باغستانی بنام سرته که هزار دینار خریداری نموده بودند بان جناب هبه فرمودند و این امامزاده واجب التعمظیم در مدت عمر هزار بنده در راه خدا آزاد نمودند.

وقتی بشیراز وارد شدند در منزل یکی از دوستان صمیمی اهل بیت طهارت در محله (سردک) همین مکان که الان بقعه و بارگاه آنحضرت است (پنهان و شب و روز را عبادت میگذرانیدند).

از طرف قتلخ خان (والی فارس) مقتضین بسیاری برای پیدا کردن امامزادگان معظم گماشتند تا بعد از یکسال جناب سید امیر احمد را یافتند خیر حکومت دادند لشکر بسیاری برای دستگیری آن حضرت فرستادند.

چنگ و شهادت سید امیر احمد شاه چراغ

جناب احمد با آن قوم دغا بمنوان دفاع از خود چنگ نموده يك تنه با يك شهر مخالف چنانذفاعی

بکار برده و شجاعتی بخرج داده که هنوز بعد از هزار و صد سال اسباب عبرت و حیرت ارباب تاریخ میباشد.

عاقبت چون دیدند از عهد ایش بر نمیآیند از طرفی خانه همسایه را سوراخ کرده وارد خانه ای شدند که پناه گاه آنحضرت بود و هر وقت از چنگ خسته میشد در آنجا تنفس و قدری استراحت نموده بجمله میرداخت.

در موقع استراحت که تکیه بدیوار داده بود از عقب شمشیری بر فرق نازنینش زودند و از طرف دیگر در همان حال جمعی مشغول خراب کردن خانه بودند فلذا بدن مبارکش زیر توده های خاک پنهان شد خبر قتلش معروف و آنخانه خرابه منقور اهالی گردیده و زیاله دان بزرگی شد (چون شهر شیراز عموماً (باستثنای عدّه قلیلی) از مخالفین بودند).

تا اوایل قرن هفتم هجری که سلطنت فارس بوجود زیجود اتابک ابوبکر بن سعد مظفرالدین قرار گرفت که پادشاهی بود بسیار صالح و در سی و شش سال دوره سلطنت خود پرهاد و عبادت و علماء و فضلاء تعظیم بسیاری نمود و در ترویج شریعت مطهره اسلامیة سعی بلیغ داشت.

نظر بضوای کلام الناس علی دین ملوک کهم وزراء و رجال مملکت فارس همگی مردمانی پاک و متظاهر بشعائر اسلام بودند از جمله وزراء و مقربان دربار اتابک مظفرالدین امیر مقرب الدین مسعود بن بندالدین بوده که میل بسیاری بعمران و آبادی داشت فلذا امر کرد آن ملّ زیاله دان را که وسط شهر شیراز را بصورت بندی در آورده بود بردارند و در آن محل خانه خراب شده عمارت بزرگی بر پا کنند عمه جات بسیاری بکار افتادند خاکها و زیاله ها را بخارج شهر میردند.

روزی در اثناء کار دیدند جسد نر و نازده متغولی بدون تغییر و تبدل با فرق شکافته زیبا و وحیه روی زمین زیر آوار قرار گرفته خبر بوزارت خانه رسید حسب الامر وزیر اعظم جمعی بتفتیش قضیه آمدند.

پیداشدن جسد شاه چراغ

پس از تفتیشات بسیار فقط اثری که در بدن آن مقتول جوان دیدند که معرف او شد حلقه انگشتری بود که بر خاتمش نقش بود العزة لله احمد بن موسی با سابقه تاریخی و شهرت کامل جنگ هاشمی در آن مکان و شهادت احمد بن موسی فهمیدند آن جسد شریف جناب سید امیر احمد بن موسی الکظم رضی الله عنه امام زاده واجب التعمیم شهید است که تقریباً بعد از چهار صد سال باین طریق صحیح و سالم ظاهر و اسباب هدایت بینندگان و باعث استبصار جمعی مخالفین گردید.

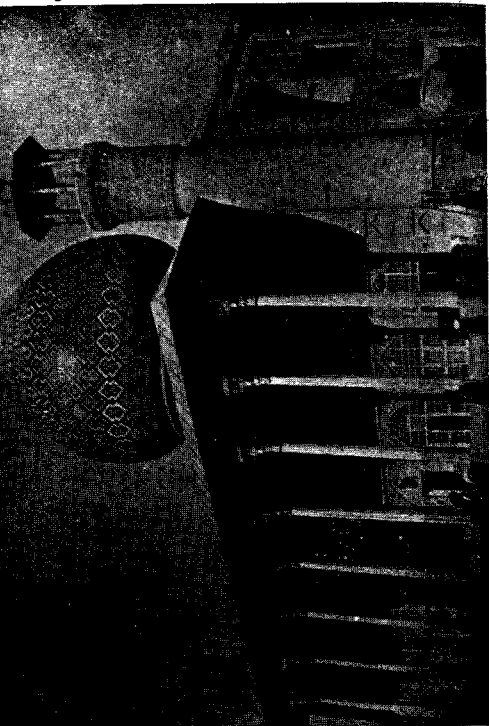
حسب الامر اتابک و وزیر اعظم در همان محل که جسد ظاهر گردید بقعه عالی برپا کردند و قبری حفر نموده با احترام بسیار در حضور علماء و بزرگان جسد شریف را بخاک سپردند و بر احترام بقعه افزودند و بیوسته مورد احترام عموم بود تا در سال ۶۵۸ قمری که اتابک وفات یافت و در سال ۷۵۰ که سلطنت شیراز و فارس با شاه اسحق بن محمود شاه بود مادر شاه ملکه تاشی خاتون که با نومی جلیله خیره صالحه بوده بقعه مبارکه آنحضرت را تعمیری عالی نموده و گنبد بسیار زیبایی بر آن قبر افراشت و قصبه میمند را که در هجده فرسخی شیراز است وقف بر آن بقعه مبارکه نمود که الی الحال باقی و کلاب میمند معروف جهان است. شکل (۵)

سید علاء الدین حسین

و جناب سید علاء الدین حسین فرزند دیگر حضرت امام موسی الکظم که با برادر بزرگوارش بشیراز آمدند در گوشه‌ای پنهان و شب و روز بعبادت مشغول در آن نزدیکی قتلخ خان را باغی وسیع بوده روزی حضرت در گوشه آن باغ تفریح می نموده که آنحضرت را شناختند همانجا شهیدش نمودند در حالتیکه قرآنی در دست مبارکش بوده زیر خاک پنهان گردید.

سالها گذشت قتلخ مُرد و آن باغ خراب شد اثری از آن سید بزرگوار ظاهر نبود تا در زمان صفویه در این باغ خرابه ساختمان مینمودند جسد خون آلود جوان مقتولی تم و تازه از زیر خاک نمایان شد کانه او را تازه کشته اند در حالتیکه یک دست قرآن

بقعه شریف که حضرت سید امیر احمد (شاه چراغ) در شیراز شکل (۵)



مجید و دست دیگرش شمشیر صحیح و سالم با علامات و قرائتی که در دست داشتند فهمیدند بدن مبارک جناب سید علامه الدین حسین فرزند شهید موسی بن جعفر است در آن باغ او را دفن نمودند و قتلخ خان^(۱) بر قبر او بقعه‌ای ساخت.

بعد از مدتها میرزا علی مدنی از مدینه بزمبارت^(۲) امام زادگان معظم آمد چون صاحب ثروت بسیار بود بنائنی عالی بر قبر آن بزرگوار گذارد املاک و باغات بسیاری خرید و بر آن بقعه مبارک وقف نمود و بعد از فوت خودش راهم در همان آستانه مقدسه دفن نمودند و در زمان شاه اسماعیل مرحوم مرمت زیبایی بر آن قبر شد که الی الحال مزار عموم اهالی فارس و مورد توجه آنها میباشد. (شکل ۶)

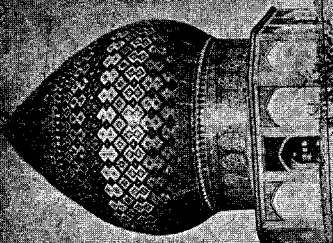
بعضیها گویند این سید بزرگوار عظیم و بلاتسل بوده است و بعضی گویند صاحب نسل بوده ولی بعداً منقرض گردیده و هم چنین جناب سید امیر احمد (شاه چراغ) هم اولاد ذکور نداشته فقط دارای دختر عقیقه صالحه بوده چنانچه در عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب ثبت است و برخی گویند اولاد ذکور داشته است.

واما جناب سید امیر محمد عابد که در گوشه انزوا اشتغال بعبادت ابراهیم مجاب داشت تا بأجل طبعی از دیار رفت فرزندان عالیقدر داشته که احم از همه آنها از حیث علم و زهد و درع و تقوی جناب سید ابراهیم (مجااب) است که از طرف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در یداری مقتضی بجواب سلام گردیده فلذا معروف شد به (مجااب) بعد از وفات پدر بزرگوارش بزم زیارت اجداد طاهرین مخصوصاً حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که قبر مبارکش تازه کشف و در آن اوان شهرت نامی پیدا نموده عازم عتبات عالیات گردید.

(۱) قتلخ در ترکی یعنی بزرگ است. در ازمه ساله یعنی حکام و بزرگان از جانب سلاطین لقب قتلخ داده میشد چنانچه بعد از غلبه چنگیزیان در ایران (اوکنای قا، ان) لقب قتلخ خانی را باناتاک اعظم مظفر الدین ابو بکر بن سعد زندکی که با آنها مخالفت ننموده بود داده. پس این قتلخ خان که بقعه بر قبر جناب سید علامه الدین ساخت غیر از آن قتلخ است که از جانب مأمون والی فارس و با امام زادگان چنگید.

(۲) حفا سزاوار است شیخان خاصه اهالی ایران همان قسمی که بربارت فاطمه معصومه بقم میروند شده رحال نموده و بشیر از جنت طراز رفته رضای خاطر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در زیارت فرزندان عالم عابد شریف آنحضرت فراهم نمایند قطعاً اجر جزیل در زیارت آن بزرگواران حاصل است.

شکل ۶: قبر سید علامه الدین حسین فرزند شهید موسی بن جعفر در باغ مبارک



حافظ - مگر قبر امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه تا آن زمان در چه حال بوده که بعد از صد و پنجاه سال کشف شد .

داعی - چون شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت معاویه علیه الهابویه و طغیان بنی امیه اتفاق افتاد ولذا حضرت امیر وصیت فرمود جسد مبارکش را شبانه محرمانه دفن نمودند و حتی علامت معمولی هم بر روی قبر نگذازدند فقط عددی قلیلی اصحاب خاص و فرزندان آنحضرت در موقع دفن حاضر بودند و صبح روز ۲۱ رمضان برای آنکه امر بر اعدای مشتبه شود و محل قبر آنحضرت را ندانند دو محل بستند یکی را بسمت مدینه و دیگری را بطرف مکه معظمه روانه نمودند .

بهمین جهت قبر مبارک آنحضرت سالها پنهان بود و جز فرزندان آنحضرت و خواص اصحاب سر کسی از مدفن و قبر آن بزرگوار خبری نداشت .

حافظ - جهت این وصیت و اسرار برپنهان داشتن چه بوده .

داعی - شاید از ترس بنی امیه می دین بوده چون مردمان طلافی و یانگی و مبغضی مخصوص آل محمد سلام الله علیهم اجمعین بودند ممکن بود اسائمه ادبی قبر مبارک آنحضرت بنمایند و این ظلم سر آمد ظلمها میکردند .

حافظ - این چه فرمایشی است مگر ممکن است پس از مرگ و دفن جسد قبر مسلمانان ولو دشمنی هم در کار باشد سوء عملی انجام دهند .

فجایع اعمال بنی امیه

داعی - مگر جناب عالی سیر در تاریخ تسکین بنی امیه و فجایع اعمال خجالت آور آنها ننموده اید که از روز اولی که این شجره مملوئه

و طایفه خبیثه زمام دار خلافت و امارت مسلمین شدند باب ظلم و تعدی و فساد در میان مسلمانان باز شد چه ظلمها که نمودند و چه خونها که ریختند و چه ناموسها که هتک نمودند این قوم رسوای بی همه چیز یابند بهیچ چیز نبودند چنانچه مثالب اعمال آنها را بزرگان از علماء و مورخین خودگان با خجالت تمام ثبت و ضبط نموده اند .

وقعه شهادت زید بن علی علیه السلام

خصوصاً علامه مقررزی ابوالعباس احمد بن علی شافعی که از اکابر علمای شما است در کتاب معروف خود (النزاع والتخاصم فیما بین بنی هاشم و بنی امیه) فجایع اعمال وافعال

آنها را مبسوطاً شرح داده که زنده و مرده نمیشناختند برای نمونه دو وقعه مهم تاریخی و نشانی کاملی از اعمال فیجعه این قوم رسوا (بنی امیه) را بعرضتان میرسانم که آقایان تعجب نکنید و بدانید آنچه داعی میگویم با سند و اساس است .

و آن وقعه مهم شهادت حضرت زید بن علی بن الحسین بن علی علیه السلام و فرزندش یحیی میباشد که جمیع مورخین فریقین ثبت نموده اند که چون هشام بن عبدالملک بن مروان در سال ۱۰۵ قمری بخلافت رسید (و آن مردی بود بسیار قسی القلب و شدید الغضب) بنای ظلم و تعدی را گذارد و مخصوصاً نسبت به بنی هاشم خود و اتباعش ازت و آزار را جدّ اعلی رسانیدند .

عاقبت جناب زید بن علی آن یگانه راد مرز شریف عالم عابد زاهد فقیه متقی بشام نزد خلیفه بتظلم رفت در (رصافه) با هشام ملاقات نمود قبل از اینکه حضرت جهت آمدن خود را بیان نماید عوض مساعدت و رسیدگی بکارها و پذیرائی از مهمان تازه وارد آنها پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله لدی الورد اجات سختی بانحضرت نمود و با دشمنهای بدی که زبان حقیر یاری گفتن ندارد آنجناب را از دربار خلافت راند .

چنانچه مورخین بزرگ ما و شما از قبیل امام مسعودی در ص ۱۸۱ جلد دوم مروج الذهب و علامه مقررزی در النزاع والتخاصم فیما بین بنی هاشم و بنی امیه و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و دیگران مفصلاً مینویسند که بعد از قضاشی و ضربات شدید وارده و رانده شدن از نزد خلیفه ناچار از شام بکوفه رفت برای برطرف کردن ظلم نهضتی برضد امویها تشکیل داد .

یوسف بن عمر ثقفی حاکم شهر کوفه با لشکر بسیاری ببارزه برخاست آنجناب با شجاعت و شهامت هاشمی مبارزت مینمود و تمثیل باین اشعار میبجست .

اذلّ الحیاة و عز الممات
فان كان لا بد من واحد
فصری الی الموت سیراً جمیلاً
و کلا آراه طعاماً و ییلا

نا کهان تیری از دشمن بر پیشانی مبارکش نشست شربت شهادت نوشیده جان بجان آفرین تسلیم نمود جناب یحیی فرزند آن بزرگوار بانفاق شیعیان در آن میاهو بدن مبارکش را محرمانه بردند در کنار شهر وسط نهر آب قبری کندند و دفن نمودند پس از گذاردن لحد آب را در نهر جاری نمودند که دشمنها نفهتند قبر آن بزرگوار در کجاست. ولی مفسدین شر اندیش یوسف خبر دادند فرستاد قبر را نبش نموده بدن آن جناب را از قبر بیرون آوردند سرش را از بدن جدا نموده برای هشام بشام فرستادند.

آن تا نجیب نا اصل ملعون نوشت برای یوسف حاکم کوفه بدن جناب زید را عرباناً بدار بیوازند همین عمل را آن ملائین اجراء نمودند و در ماه صفر سال ۱۶۶ قمری بدن ذریه رسول اکرم علیه السلام در برهنه بدار آویختند چهار سال تمام بدن آن عالم زاهد یاره بن رسول الله بر بالای دار ماند تا سال ۱۶۶ که ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان بخلافت رسید امر نمود استخوانهای آن بزرگوار را از دار فرود آورده آتش زدند پس از سوختن خاکسترش را پیاد دادند!

شهادت جناب
یحیی

وهین عمل را این ملعون با بدن جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام در جرجان که از بلاد خراسان است (والحال که گران نامیده میشود ^(۱)) نمود چه آنکه آن بزرگوار در میدان رزم هم علیه ظلم و جور بنی امیه قیام نمود (که تاریخ آن مفصل است) و در میدان رزم شهید گردید سرش را از بدن جدا و بشام فرستادند بدش را مانند پند بزرگوش بدار آویختند شش سال بر بالای دار ماند! که دوست و دشمن بحال آن بزرگوار میگریستند تا ولید بزرگ واصل شد ابو مسلم خراسانی که بر شد بنی امیه بهو خواهری بنی عباس قیام نمود بدن آن ذریه رسول الله را از دار ستم نجات داد و در جرجان (که گران) دفن نمودند که الی الحال قبر مبارک کنش مزار عمومی و مورد احترام مسلمانان است.

(تمام اهل مجلس از شنیدن این وقایع متأثر و بعضی گریستند و بی اختیار بر آن ملائین لعن نمودند).

(۱) ابو الفرج اصفهانی و بعضی دیگر قبر یحیی را در جوزجان که مرگ کوزگان است میدانند.

پس با یک چنین سوابی از این خاندان خبیث لعین که نمونه ای از آنها ذکر کردید جای تعجبی نبود که اگر وقت بدستشان میآمد با بدن امام بر حق امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام هم چنین معاملاتی می نمودند.

فذا حسب الوصیة جنازه آنحضرت شبانه دفن شد و علامتی هم بر قبر گذارده نشد و آن قبر از نظر عموم مخفی بود تا زمان هرون الرشید خلیفه عباسی که روزی بصحرای نجف که می زار و مرکز آهوان بود بشکار رفت تازها و فیهما دسته آهوان را تعقیب نمودند آنها بالای تل نجف ^(۱) پناه بردند تازها و فیهما از تل بالا نرفتند چندین مرتبه این عمل تکرار شد یعنی تازها که غضب میرفتند آهوها پائین میآمدند همیکه تعقیب میشدند باز پناه بتل میبردند خلیفه فهمید که باید در اینمکان سری باشد که تازها بالا نمیروند فرستاد پیرمردی از اهل آنجا را یافتند نزد خلیفه آوردند سؤال کرد در این تل چه سری است که تازها بدنبال آهوان بالا نمیروند.

پیدایش قبر
علی علیه السلام

پیر گفت سرش را من میدانم ولی ایمن از گفتن نیستم خلیفه اماش داد گفت خلیفه با پدرم آمدم در بالای این تل زیارت و نماز کرد گفتم اینجا چه چیز است گفت با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اینجا زیارت آمدیم و آنحضرت فرمود این جا قبر جد ما علی بن ابیطالب علیه السلام است که بزودی آشکار خواهد شد.

خلیفه امر کرد آن محل را حفز کردند تا بملاط قبری رسیدند در آنجا لوحی دیدند که بر آن بخط سریانی دو سطر نقش شده بود ترجمه نمودند این کلمات ظاهر شد بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما حفره نوح النبی لعلی وصی محمد صلی الله علیه و آله قبل الطوفان بسبع مائة عام (۴) هرون احترام کرد و امر داد خاکها را بجای خود

(۱) نجف دو لفت بمش پشته و بلندی است که آب باو نرسد و نام بند آبی است پشت کوفه که مانع رسیدن سیل است بساته ها و قبرهای آنها دور نزدیکی آن بند قبر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام میباشد چنانچه فیروز آبادی در قاموس سنن لفت نجف ذکر نموده. (۲) این قبری است که حفر نموده اودا نوح پیشتر برای ولی وصی محمد صلی الله علیه و آله قبل از طوفان بهتفصیل سال

ریختند پیاده شد وضو گرفت در رکعت نماز گذار و گریه بسیاری کرد و خود را بشاک قبر مطهر غلطانید .

آنکه امر کرد شرحی خدمت موسی بن جعفر بمدینه نوشتند و از این قضیه سؤال کردند حضرت در جواب مرقوم داشتند بلی همان جا قبر جد بزرگوار امیرالمؤمنین علیه السلام است

هر دو امر کرد با سنگ بنایی بر قبر آنحضرت ساختند که معروف شد بتحجیر هر دو این خبر در اطراف شهرت پیدا نمود مؤمنین از اطراف شدر حال نموده زیارت آنحضرت میآمدند فلذا جناب سید ابراهیم محباب هم همینکه فرصتی بدست آورد از شیراز عازم زیارت شد پس از فراغت از زیارت در کربلائی معلی ندای حق را لبیک گفته و از دنیا رفت و در جوار قبر جد بزرگوارش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام دفن شد که الحال قبر شریفش در گوشه شمال غربی رواق آنحضرت مزار دوستان است .

حافظ - گمان میکنم باین محکمی که شما فرمودید قبر مولانا **اختلاف مدفن علی علیه السلام**

علی کرم الله وجهه در نجف نباشد زیرا علماء را در آن اختلاف است بعضی گویند در قصر الاماره کوفه و بعضی گفته اند در قبله مسجد جامع کوفه بعضی نوشته اند که در باب الکنده مسجد کوفه است و بعضی گفته اند در رجه کوفه بعضی دیگر گفته اند در قبرستان بقیع پهلوی قبر فاطمه است در نزدیکی کابل افغانستان ما هم بقعه ای هست بنام (مزار علی) معروف است که جسد مولانا علی کرم الله وجهه را در صندوق گذارند و بر شتری بسته بسمت مدینه حرکت دادند جمعی بخيال آنکه در صندوق اشیاء نفیسه میباشد اورا روده وقتی کشوده و جسد مبارک آنحضرت را دیدند بکابل آورده در آنجا دفن نمودند و بهمان جهت عموم مردم آن بقعه را احترام مینمایند .

داعی - تمام این اختلافات از اثر وصیت آنحضرت پیدا گردید که امر باختفاء نمود که حقیر نتوانستم مفصلاً شرح دهم چنانچه از امام باقر ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام مروست که حضرت امیرالمؤمنین هنگام وفات فرزندش امام حسن

فرمود پس از اینکه مرا در نجف دفن نمودی چهار قبر برای من حفر نما در چهار موضع

- ۱- در مسجد کوفه ۲- در رجه ۳- در خانه جدته هیره ۴- در غری تا کسی بر قبر من آگاهی پیدا ننماید .

و البته این اختلاف در میان علماء شماها میباشد که بکفتار اشخاص ترتیب اثر میدهند ولی جامعه علماء شیعه اتفاق دارند که قبر مبارک آنحضرت در نجف اشرف میباشد چه آنکه آنها از اهل بیت طهارت گرفتند بدیهی است **اهل البیت ادری بما فی البیت .**

و اما اینکه فرمودید در نزدیکی کابل مزار علی میباشد بسیار خنده آور است و این شهرت کاملاً دروغ میباشد و این قضیه بافسانه نزدیکتر است تا بیک خیر صحیح . و عجب از علمای شما میباشد که در همه جا از عترت طاهره و نقل اقوال آنها دوری نمودند حتی حاضر نشدند که محل قبر پدر را از فرزندان اوسؤال نمایند تا تولید اختلاف نشود زیرا که **اهل البیت ادری بما فی البیت** - بدیهی است فرزندان بسجل قبر و مدفن پدر آگاه تر هستند از دیگران .

اگر هر یک از این شهرتها صحت داشت محققاً ائمه اطهار بشیعیان خود خیر میدادند و حال آنکه بر عکس نجف اشرف را تقویت نمودند بلکه خود رفتند و شیعیان را هم تحریص و ترغیب زیارت آنحضرت در نجف نمودند .

سبط این جوزی در ص ۱۰۳ تذکره اختلاف اقوال را ذکر نموده تا آنجا که گوید **والسادس انه علی النجف فی المكان المشهور الذی یزار فیه الیوم و هو الظاهر وقد استفاض ذلك (۱)** .

و همچنین سایر علماء شما از قبیل خطیب خوارزم در مناقب و خطیب بغداد در تاریخ خود و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و فیروز آبادی در لغت نجف در قاموس و دیگران نقل نموده اند که مدفن آنحضرت نجف اشرف میباشد .

(۱) و همین بطور استغناء ثابت است که قبر علی بن ابیطالب (علیه السلام) در همین مکان نجف اشرف است که امروزه مزار صوم قرار گرفته و ظاهراً غلافی ندارد .

فرزندان ابراهیم
مجاذب

خلاصه بمناسبت **الکلام یحرا الکلام** از اصل مطلب دور افتادم پس از وفات حضرت ابراهیم مجاذب در کربلای معلی از آنجناب سه پسر قابل لایق باقی ماند بنام **احمد** و **محمد** و **علی** هر سه بعنوان تبلیغ دین جد بزرگوارشان بسمت ایران که در آن زمان دارالعمامه بود حرکت نمودند.

جناب **آحد** شریف فرمای قصر ابن هبیره شد و در همانجا ماند و اولادش در آنجا معروف و مشغول خدمات شدند.

جنابان **محمد** و **علی** عازم کرمان شدند جناب **علی** ساکن سیرجان شد (که از توابع کرمان است و قآن شهری فرسنگ فاصله دارد) و اولاد و احفادشان در آن بلاد اشتغال بتبلیغات داشتند.

و جناب **محمد** معروف بحائری تشریف فرمای کرمان شدند و از آنجناب سه پسر نام **ابوعلی الحسن** و **محمد حسین الشیبی** و **احمد** ماندند و احفاد شریفی پیدا کردند **محمد** حسین واحد بکر بلا برکشیدند و در جو اقرجد بزرگوارشان عمر خود را بپایان رسانیدند و قبایل بزرگی از سادات معظم از نسل ایشان در کربلا و اطراف معروفند از قبیل سادات محترم **آل شیته** و **آل فخار** که از نسل جناب **محمد حسین الشیبی** هستند. و سادات **آل ابو نصر** و **آل طعمه** - خدام با احترام آستانه قس حسینی ارواحنا فداه از نسل جناب **احمد** میباشند.

و جناب **ابو ثلی الحسن** بشیراز تشریف فرما شدند چون اهالی شیراز از متعصبین عامه و اهل تسنن و غالباً ناصبی و از پیروان خوارج بودند و عداوت مخصوص باهل بیت طهارت داشتند نتوانستند علنی و برملا بنام سیادت جاوه نمایند لذا با لباس عربی در کوردالی کنار^(۱) خندق شهرخانه های عربی ساخته و در آنجا سکنی نمودند

(۱) کم کم شهر و سمت پیدا نمود تا زمان سلطنت آقا محمدخان قاجار سرسلطه سلاطین قاجار که خندق و کوردالیهای اطراف جزء شهر شدند و همان معلی که امام زادگان در خانه های عربی تبلیغات مینمودند همانا در شیراز معروف است بیسمله گود مردمان و مسجدی در آن محل هست که مرحوم شیخ علیخان زند برادر کریم خان زند پادشاه ایران از جهت جد اعلائی ما مرحوم حاج سید ابراهیم مجتهد که از علمای معروف آن عصر بودند بنا نمودند.

خانواده های شیعیان که در محله سردرگشیراز منزل داشتند با امامزاده های معظم رابطه پیدا نمودند امامزاده ها هم در خقیه مشغول تبلیغات و خدمات دینیّه و نشر حقایق ولایت شدند.

بعد از وفات جناب **ابوعلی احمد ابو الطیب** فرزند بزرگ آنجناب توسعه ای در امر تبلیغ داد کم کم شهرتشان زیاد شد و بسیار از مخالفین مستبصر شده براه حق آمدند جامعه شیعیان رو باز یاد گذارد در اثر تبلیغات و اقدامات امام زادگان معظم تشکیلات مهمه دادند تا آنجا که منبر تبلیغات بنام سادات عابدی و مجاذبی در شیراز برقرار شد.

از اعمام و اقوام خود باطراف میفرستادند و آنی از خدمات دینی و تبلیغات مذهبی آرام بودند و دائره تبلیغات آنها در اطراف بلاد ایران روز بروز توسعه پیدا مینمود تا در زمان دیالمه و دوره سلطنت غلزان خان (عمود) و الجایتو (سلطان محمد خدا بنده) معول که تشیع اختیار نمودند و در سلطنت صفویه که کاملاً آزاد شدند خدمات بزرگی بعالم تشیع ابراز نمودند و در بسیاری از بلاد ایران نشر حقایق مذهب شیعه امامیه بوسیله این خاندان جلیل بوده.

سادات شیرازی
دو تهران

تا در اواخر سلطنت مرحوم فتحعلیشاه قاجار جد اعلائی ما مرحوم آقا سیدحسن واعظ شیرازی طاب تراه که برجسته ترین فرزندان مرحوم سیدال تقهوا و المجتهدین علامه کبیر حاج سید اسماعیل مجتهد مجاذب بودند در مراجعت از زیارت مشهد مقدس رضوی که بطهران وارد شدند از طرف شاهنشاه مسلمان علم پرور بایشان ابراز علاقه و تقاضای توقف در طهران (بایستخت شاهنشاهی) شد.

تقاضای شاهانه حسب الوظیفه دینی مورد قبول آنجناب واقع و چون در آن زمان در طهران جز در مساجد که علماء احکام و مسائل دینیّه بیان مینمودند مجالس تبلیغی مانند امروز معمول و متداول نبود.

قطر در تکابا تمیزه و شبیه خوانی بر قرار میشد که مهمتر از همه آن مجالس تکیه دولت شاهنشاهی بود.

فلذا بامر دستور جناب آقای سید حسن و تأیید شاهنشاه تکایا اوقات شبیه و تمغزیه را مبدل بمجالس تبلیغات نمودند .

بهین جهت مؤسس اساس مجالس تبلیغ و تشکیل منابر تبلیغی در طهران مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی شد که کمک ومدد شایانی بمجتهدین ومراجع تقلید کردید شکل (۷) .

فلذا مرحوم آقا سید حسن نوشتند بشیراز بوالد ما جد خود مرحوم حاج سید اسماعیل مجتهد از میان فرزندان خود که زیاده از چهل نفر بودند آقا سید جعفر و آقا سید رضا مجتهد فقیه وحاج سید عباس و آقا سید جواد و آقا سید مهدی و آقا سید مسلم و آقا سید کاظم و آقا سید فتح الله بطهران آمدند .

نظر بتقاضای اهالی قزوین جنابان آقا سید مهدی و آقا سید مسلم و آقا سید کاظم را جهت تبلیغات بدان صوب روانه نمودند که سادات مجابی الی الحال از نسل آن سه بزرگوار در آنجا معروفند .

و خود با بقیه اخوان در طهران مجالس تبلیغ را تشکیل و پیوسته توسعه دادند بوسیله عراب و منبر بترویج شرع انور کوشیدند و بعد از وفات مرحوم آقا سید حسن رضوان الله علیه در سال ۱۲۹۱ قمری ریاست سلسله جلیله حفاً فرزند ارشد آن بزرگوار مرحوم آقا سید قاسم بحر العلوم (پدر بزرگ داعی) منتقل گردید چه آنکه لباس زیبای ریاست سلسله جلیله در آن زمان میان هزار نفر خاندان بزرگ سادات شیرازی تنها باندام آن بزرگوار متناسب و برانده بود که در زهد و ورع وتقوی مشهور جامع معقول ومنقول حاوی اصول و فروع نادره زمان و نایفه دهر در علم و عمل و حسن سیاست معروفیت کامل داشتند .

و ازسال ۱۳۰۸ قمری (که مرحوم بحر العلوم بر حجت ایزدی پیوست و در کربلای معلی میان ایوان میرزا موسی و زیر پشت سر حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه جنب قبر والد ماجدش مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی دفن گردید شکل (۸) .

تا این زمان ریاست خاندان جلیل با والد ما جد بزرگوارم که حامی شیعه بلیه در صفحه ۱۳۲

مرحوم غلامشیرازی آقا سید حسن واعظ شیرازی طلب ثواب با فرزندان خود شکل (۷)





سرحد آفتاب قاسم پسر العلوم شیرازی رضوان الله عليه با اخوان و فرزندان خود و مکتب (۱)

و محی شریعت ناصر ملت و دین مردج احکام سید المرسلین نعمة الاسلام والمسلمین
 فرید دهر و وحید عصر حضرت آقا سیدعلی اکبر دامت برکاته که از طرف مرحوم ناصر
 الدینشاه قاجار بلقب (اشرف الواعظین) ملقب گردیدند اختصاص یافته .

و این راد مرد بزرگ که قریب هشتاد سالست پرچم دار توحید بوده و با کمال
 شهامت و از خود کفشتگی با قدرت و نفوذ نا متناهی خود در پیش آمدهای گوناگون
 و مخصوصاً حوارث نیم قرن اخیر و دست اندازیهایی مختلف روزگار در مقابل اعادی دین
 و یسکانگان پیوسته با ثبات قدم و استقامت کامل در ترویج دین مبین مجاهدتها نموده
 و خدمات شایان تمجید ایشان در نشر احکام و جلوگیری از منہیات و حفظ ظواهر شریعت
 مطهره و ابلاغ حقایق و اشاعه معالم مورد تصدیق دوست و دشمن بوده .

بیانات سحر آمیز و تأثیر کلمات آن بزرگوار اطهر من الشمس و مورد توجه خاص
 و عام و علمای اعلام و مراجع تقلید درازمنه مختلف بوده است .

مخصوصاً حجج اسلام آیات الله العظام مرحمت و غفران پناه مراجع تقلید و نوابغ
 روزگار مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی بزرگ (مجدد مذهب سید
 البشر علی رأس المائة الثالثة عشر) و حاج میرزا حبیب الله رشتی و حاج شیخ زین العابدین
 مازندرانی و حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل طهرانی و آقا سید محمد کاظم یزدی طباطبائی
 و حاج شیخ فتح الله شریعت اصفهانی و آقا سید اسماعیل صدر اصفهانی و آقا میرزا محمد تقی
 شیرازی قدس الله اسرارهم زیاده از حد ایراز لطف و محبت در باره آن بزرگوار مرعی
 داشتند .

بالاخص در این عصر مشعشع که ریاست فرقه ناجیه امامیه با قبیله اهل بیت عصمت
 و طهارت سید القتها و المجتهدین آیه الله فی الارضین نابغه الدهر حضرت آقا سید ابوالحسن
 اصفهانی متع الله المسلمین بطول بقائه در دار العلم نجف اشرف میباید شکل (۹)
 شکل (۱۰)

که الحق در علم و فضل و دانش پژوهی و حسن سیاست توانسته است لوی
 انا مدینه العلم و علی بابها - را در برابر یکدنیا مخالف بالای کاخ ناسوت برافرازد
 بقیه در صفحه ۱۴۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله رب العالمين وصلى الله على خير الانبياء والمرسلين محمد بن عبد الله
 وعلى الاوصياء الطيبين الطاهرين المعصومين وبعد فان حصار العالم العظيم
 مصابح الطلاب زينة الاطفال الاعلام نعمة الاسلام عامود الدنيا
 الحاج شيخنا سيدنا الميرزا ميرزا قليچ بيگ المعتمد العالم العظيم
 عميق في تحصيل العلوم الشرعية والفقهية من غير النظرية والحدود
 انه يروي عن جميع ما سمعت في روايته من منقولات اصحابنا واولادنا
 من غير ان يترك في المنهية الى اهل بيته النبوية واصحابه الوصية في غير
 شايخنا العظيم واصلنا في الكلام من سلوك اجادة الوصية التي
 من ذلك المصراط والرجاء ان الينا في يوم الدين ان الله اعلم
 حرم في شهر ربيع الاول من سنة ۱۲۴۲ هـ
 محمد باقر الخليلي

جواز نامه مرحوم آية الله اسفهانى قدس سره القدوسى (شکل ۱۰)



مرحوم آية الله آقا سيد ابوالحسن اسفهانى قدس سره القدوسى (شکل ۹)

و تا مادامه بحاکم اسلام را نشر دهد و سبب ورود جمع کثیری از ارباب ملل و نحل در حوزه اسلام و مذهب حقّه جعفریه گردد.^(۱)

و نیز استاد الاساید آیه الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مدظله العالی کمندپریت با عظمت سازمان مدارس عالیّه علوم الهی قم بآن وجود مقدّس اختصاص دارد.^(۲) زیاده از حد تصور والد بزرگوارم را مورد توجه و تأیید قرار داده اند شکل (۱۱).

و پیوسته در توقیعات مبارکه با عنوان سیف الاسلام ایشان را مخاطب ساخته برای آنکه مشاهده مینمایند که با نیروی خلیل نایذیر شمشیر برنده زبان و پیش خامه و پشان کاخ کفر و إلحاد و زندقه و فساد زاخر ابیواز جهاد در راه دین و فداکاری در اعلاّه کلمتین و نشر احکام و بسط مذهب حقّه خودداری ننموده.

و با نفوذ و قدرت خدا داد آئی از قطع و قطع ملحدین و نابود کردن مرامهای مسموم مخالفین اسلام آسوده تنشسته و علی رضم اعدای داخلی و خارجی که برای محو و جلو گیری از مقاصد حقّ ایشان کوشا بودند براریکه عزت إلهی برقرار و دامتادین مملکت اسلام را عموماً و مذهب حقّه جعفری را خصوصاً حامی و خدمتگذار بوده و میباشد.^(۳) شکل (۱۲).

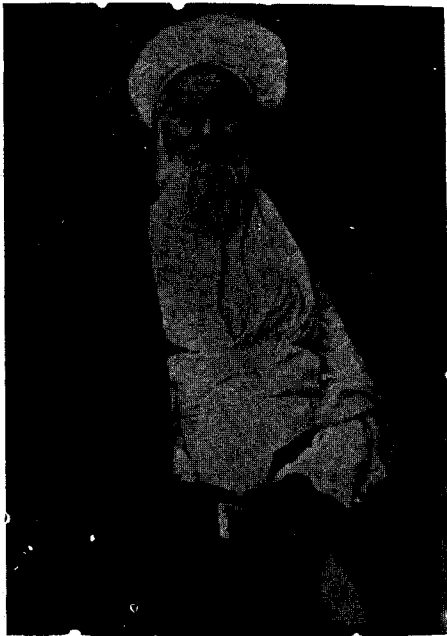
خلاصه الی الحال این سلسله جلیله در طهران و اطراف بنام سادات شیرازی و عابدی و مجایی در خدمتگذاری بشرح و شریعت برقرار و با مجاهدتهای طاقت فرسا اینجا بوظیفه نموده و در مقابل کارشکنیها و تمهتتهای مخالفین ثابت و از بوتّه امتحان بخوبی بیرون آمدند.

این بود مختصری از مفصل حالات و شرح زندگانی این سلسله جلیله که سؤال

(۱) در نهم ماه ذی الحجه ۱۳۶۵ قمری در کازین در سن ۸۸ سالگی پس از سی سال ریاست و زعامت مسلمان جهان برحمت ایزدی بیوست و با تشییع جنازه صومعی صبیعی که بعد از مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه نظیر نداشته پنج اشرف حمل و در حیره جنب در صحن مقابل ایوان طلا یادگانه ابدی سپرده شد رضوان الله علیه.

(۲) در هفتم ذی القعدة ۱۳۵۵ قمری در قم برحمت ایزدی بیوست و در مدرسه بالای سردفن گردید رحمة الله علیه.

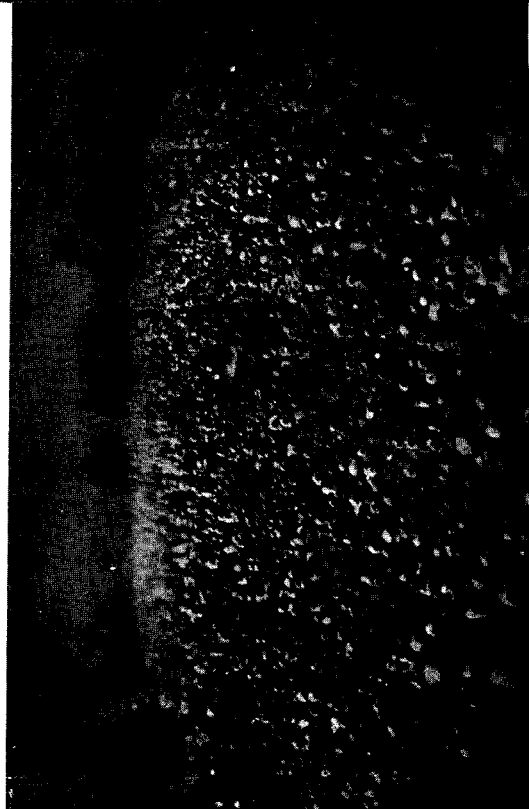
(۳) در ۲۱ شهریور سال ۱۳۵۱ قمری در سن ۸۳ سالگی در کرمانشاهان برحمت ایزدی بیوست بعد از سه روز تعطیل صومعی جنازه آن مرحوم با اتفاق خود دانی تشییات عالیات و با تشییع صومعی طبقات اعلی کر بلا از علمای اعلام و تجار و اصناف و دستجات ملی در دروازه مطهر پشت سر حضرت سید الشهدا ارواحنا فداه (جنب غیر چه بزرگوارش سید ابراهیم میجاب - پهلوی در پیغمبره سلاطین قاجار) آرامگانه ابدی قرار گرفت شکل (۱۳) و (۱۴) و (۱۵).
بلیه در صفحه ۱۴۹



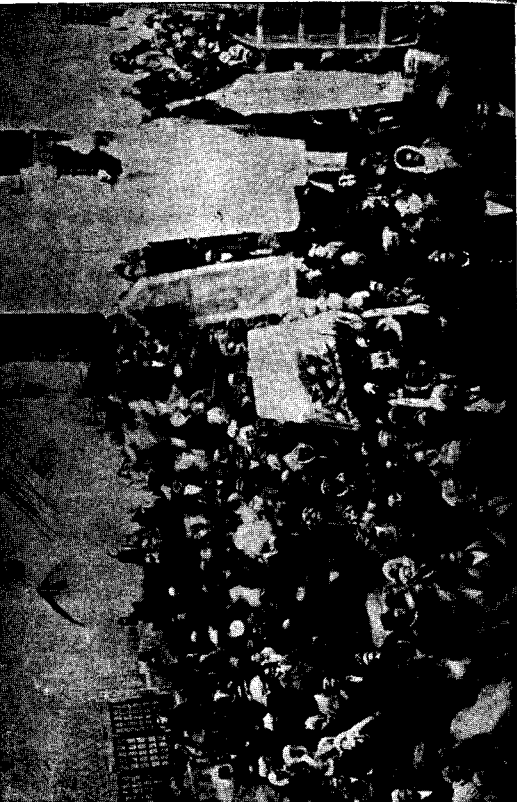
مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی قدس الله سره. شکل (۱۱)



مرحوم خلد آستان آقاي ايشرفي الى اعظمين شيعه ائمه فقيهين علامه امام جواد عجل الله فرجه



حمل جنازه مرحوم اشرف الواعظین شیرازی با تشییع عموم ملت کربلا در شبانه چهل و یکمین سالگرد (۱۳)



استقبال و تشییع جنازه مرحوم آقای اوافطین با تشییل عمومی در کربلای معلی موقع ورود پسران مطهر امام حسین علیه السلام شکل (۱۴)

مانه تاریخ

وفات مرحوم آقای اشرف الواعظین شیرازی طباطبائی

چرا از خامه بوی عود و مشک عنبرین آمد * چنین در وصف گلزار امام هفتمین آمد
شهی کئی چرخ از بهر رکوش تا بندشدم * مهی گرفتارش تا عرشش بتسخیر نکین آمد
عهد عابد آن نسل بلا فصل شه کاظم * که عصر خود چو جدش شاهزین العابدین آمد
حرم او شیراز ار پناه دردمندان شد * نکر کحل البصر خاکش پیشه زائرین آمد
هزار افزون گنفته گرز سالدشت - سلس * بی ترویج دین مأمور رب العالمین آمد
از آن تاریخ فرزندان او سادات شیرازی * علمداران اسلامی یگایک در زمین آمد
بهر دور از تیشیح یا تبسّن هر یکی از جان * نهان و آشکارا در پی تبلیغ دین آمد
زمان بگنفتش تا شد قبحی که خسرو ایران * بشیرازش نظر از مهر چشم دورین آمد
بدید آبیجا است یک اختر زبرج زهره زهره * مجایب واعظ آن در درخشان ثمن آمد
بند او سید حسن فرزند آن - علامه عظمی * که اسمعیل نام آن قبیله المسلمین آمد
شهنش طهران طلب بنمود کز درک حضوروی * برد فیضی که از دربار رب العالمین آمد
سپس کوشید بر ترویج دین جد پاک خود * بتعمیم شعائر کوثیا حصنی حصین آمد
ز آثارش یکی تأسیس منبر شد در این طهران * شبیه و تکیهها بتبدیل وعظ واعظین آمد
پس از او قره العینش که بد ارشد فرزندان * چو سید قاسم بحر المعلومش جانشین آمد
بندی او جامع المعقول والمنقول آن بحری * که علمش رشحه ای از علم میرعتقین آمد
ز عدش پرچم منبر مبین سید علی اکبر * گرفت از بابواشرف زاولین تا آخرین آمد
رئیس خاندان پاک آن سادات شیرازی * برزم دشمنان چون ذوالفقار آتشین آمد
بمصر وی اعادی را نه جرئت بر تظاهر شد * جلو گیری زمینهاش از حق آفرین آمد
بی ترویج دین اقدس جد منبر خود * زجان کوشا صبح و شام با عزمی متین آمد
بگفتا عارف یک دل بتاریخ وفات او * بر اشرف نیکبایا احسان تجزی المعشئین آمد

شکل (۱۵)

(۱۳۵۱ قمری)

فرمودید چرا بایران آمدند و برای چه آمدند که بطور خلاصه عرض نمودم .

هدف و مقصد این خاندان جلیل از زمان جناب سید امیر محمد عابد و سید ابراهیم
مجناب فرزندان امام کاظم موسی بن جعفر علیه السلام که تقریباً هزار و صد سال میشود
خدمت گذار بدین و شریعت اسلام بوده و با در نظر گرفتن آیه ۳۹ سوره ۳۳ (احزاب)
الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه ولا یخشون احداً الا الله و کفی بالله
حسیباً^(۱) بر مسند تبلیغات بر قرار و بدون ترس و خوف با ثبات و استقامت کامل و اتکانه
بحق خلفاً عن سلف انجام وظیفه داده اند .

«مذاکرات که با اینجا رسید آقا سید عبدالحمی بساعت نظر کرده فرمودند خیلی»
«از شب گذشته چنانچه اجازه فرمائید قیبه صحبتها بماند برای فردا شب انشاء الله زودتر»
«میائیم که وقت بیشتری برای صحبت داشته باشیم داعی با تبسم و روی باز مواظت نموده»
«بعد از صرف چای و تنقل از اقسام تنقلات هندی برخاستند با سمیمیت و وداد آنانرا»
«بدرقه نمودیم» .

جلسه دوم

لیله شنبه ۲۴ رجب ۱۳۴۵

«بعد از مغرب آقایان ورود نمودند همان اشخاص و شب به علاوه چند نفری از»
«مخترمین که بعداً معلوم شد از تجار و ملاکین بودند پس از تعارفات و صرف چای»
«آقای حافظ افتتاح کلام نمودند» .

حافظ - قبله صاحب راستی بدون تملق از امپلس و شب خاطرات شیرینی با خود
بردم از خدمت شما که مرخص شدیم در تمام راه با همراهان صحبت شما در بین بود
واقعاً جاذبه شما بقدری قوی است که همه ما را مجذوب صورت و سیرت خود قرار
دادید کمتر اتفاق میافتد در اشخاص که واجد حسن صورت و سیرت توأم باشند
اشهد انک این رسول الله حقاً مخصوصاً امروز صبح که بکتایخانه رفتم چند جلدی
از کتب انساب و تاریخ مخصوصاً هزار مزار و آثار عجم را در انساب سادات جلیل

(۱) آنکسایکه میرسانند پیغامهای غمناک را بدون کنایه و اذوا میترسند و نمی ترسند الا از حق
مگر از دعای تالی بی ذات پروردگار و کلمات گفته است مقاصد ترسندگان از او را .

التقدم مطالعه و در اطراف فرمایشات در شب شام وقت نمودم واقفاً حظّ کردم و لذت بردم و حقیقه غیبه خوردم باین نسب شریف ومدتی در فکر بودم در یا بان افکار خود خیلی متأثر و متألم گردیدم که شخص شریف صحیح التسمی مانند جنابعالی باین حسن صورت و سیرت چرا بایستی تحت تأثیر عادات سفیفة گذشتهگان قرار گرفته و از طریقه ثابتة اجداد بزرگوارتان منحرف و رویه سیاسی ایرانیان مجوس را بپذیرید.

داعی - اولاً از حسن ظنّ و نظر لطف جنابعالی ممنون و متشکرم و بدون شکسته نفسی واقفاً - آن ذمه که در حساب ناید - من هشتم ثانیاً چند جمله مخلوط بهم و مبهم فرمودید که دعا گو نفهمیدم هدف و مقصدتان چیست متمنی است بجلالت را تفکیکاً بیان فرماید تا اصل حقیقت آشکار شود.

عادات سفیفة گذشتهگان کدام است طریقه ثابتة اجداد بزرگوارم که داعی از آن روی گردان شدهام چه چیز است و رویه سیاسی ایرانیان را که پیروی نموده ام چیست؟

حافظ - مراد از عادات سفیفة گذشتهگان تأسیسات و عقاید و بدعتهایی است که بدست بیگانگان بهبود داخل در دین حنیف اسلام شده.

داعی - ممکن است لطفاً توضیح بیشتری بدهید که معلوم شود آن بدعتها کدام است که دعا گو پیروی نموده ام.

حافظ - البته خاطر عالی بخوبی مسبوق است بشهادت تاریخ اشغال نمودن
بر مذهب شیعه
که بعد از گذشتن هریک از انبیاء بزرگ اعاری در مقابل آن دین که کتاب مقدس آنها بود مانند توریة و انجیل دست پیدا نمودند و بواسطه تحریفات بسیار آن دین را ضایع و از درجه اعتبار ساقط نمودند.

ولی در اسلام بواسطه محکم بودن قرآن حکیم چون آن قدرت را پیدا نکردند لذا عدّه ای از یهودیها که همیشه حیال و مکار بوده اند و تاریخ زندگی آنها پیوسته لگه دار حیله و تزویر بوده است مانند عبدالله بن سبأ صنعائی و کعب الاحبار و وهب این منبه و دیگران که اسلام آوردند و بنای سمّ پاشی را گذاردند عقاید باطلی را با رأی وعیفته خود توأم بنام کفّار پیغمبر ﷺ در میان مسلمانان انتشار دادند.

خلیفه سوم عثمان بن عفّان رضی الله عنه آنها را تمقیب نمود از ترس خلیفه قرار

نموده و مکرراً مرکز گاه خود قرار دادند کم کم جمعی از عوام را فریب داده اتباعی پیدا نمودند و حزبی تشکیل دادند بنام (شیعه) و علی رغم خلیفه عثمان علی را باامت و خلافت معرفی نمودند و احادیثی را مرام ساختگی خود جعل کردند باین معنی که پیغمبر علی را خلیفه و امام قرار داده ؟

در اثر قیام این حزب خونهای بسیار ریخته شد تا عاقبت منجر بقتل خلیفه عثمان مظلوم و نصب علی بر مسند خلافت گردید جماعتی هم که از عثمان دلتنگنهایی داشتند اطراف علی را گرفتند از آن زمان حزب شیعه سر و صورتی بخود گرفت ولی در دوره خلافت بنی امیه و کشتار آل علی و دوستان آن جناب این حزب ظاهراً در محاق افتاد.

ولی افرادی مانند سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و عمار یا سر جدّاً بر له علی کرم الله وجهه تبلیغات مینمودند (که روح علی قطعاً از آن نوع تبلیغات بیزار بود!!) تا در زمان خلافت هارون الرشید و مخصوصاً فرزندش مأمون الرشید عباسی که بدست ایرانیان بر برداش شد امین غالب آمد و مسند خلافتش محکم گردید.

شروع کردند بتقویت نمودن از علی بن ابیطالب و علی را بنا حق بر خلفاء راشدین تفضیل دادن.

ایرانیان هم چون با عربها بد بودند بواسطه آنکه مملکتشان بدست قدرت اعراب اشغال گردیده و استقلالشان از میان رفته بود در پی بهانه ای بودند که طریقه ای پیدا کنند بنام دین تا در مقابل اعراب قیام نمایند لذا این رویه نا حق را پیسنیدند و پیروی نمودند بلکه در اطراف این حزب (شیعه) هیاهویی بر پا نمودند تا در دوره دینالمه تعزیت شدند و در سلطنت با اقتدار صفویه رسیدت پیدا نمودند یعنی حزب (شیعه) بنام مذهب رسمی معرفی شدند و ایرانیان مجوس هم الی الحال از روی سیاست مذهب خود را شیعه مینامند.

پس مذهب شیعه مذهبی است سیاسی و حادث و ابداع او بدست عبدالله بن سبأ یهودی بوده و الاً سابقاً در اسلام نامی از شیعه نبوده و جدّ بزرگوار شما تبارک و تعالی اکرم ﷺ

قطعاً از این نام بیزار است زیرا برخلاف میل او قدم باین راه بر داشته شده است
وفی الحقیقة میتوان گفت شیعه شعبه ای از مذهب یهود و عقاید آنها میباشد !!!

بهین جهت من تعجب میکنم که مانند شما شخص شریف با این نسب پاک چرا
باید روی عادت و تقلید اسلاف بدون دلیل ویرهان طرفه جد بزرگواران دین پاک اسلام
را بنگارید و رویه یهودی بدعت گذاری را پیروی نمایند در صورتیکه شما اولی و احقید
که جداً پیرو قرآن و سنت جدتان رسول خدا ﷺ باشید.

«دیدم اهل مجلس و مؤمنین با شرف هندی مخصوصاً قربلشاهای با غیرت پر»
«حرارت که از متنفذین شیعیان هند وستان میباشد از بیانات جناب حافظ بسیار»
«عصبانی و رتکهای آنها پریده گردید داعی قدری آنها را نصیحت نموده و با امر بصیر»
«وحوصله و تحمل کفتم در ایران شرب المثلت کمیگوبند شاهنامه آخرش خوش است»
«صبر کن الصبر مفتاح الفرج - آنکاه در جواب جناب حافظ گفتم».

**جواب باشکال
تراشیهای مخالفین**

داعی - از شخص عالمی مانند شما باید بود که استشهد نماید
بکلمات ساختگی خرافی موهوم بی اصل که ابدأ پایه و اساس
متینی ندارد مگر اشاعه منافقین خوارج و اعادی متعصب
نواصب و امویها و تبعیت عوام بدون تحقیق و دلیل و برهان.

اینگ اگر اجازه فرمائید برای روشن شدن مطلب جواب بیانات بی اساس شما
را اختصاراً باقتضای وقت مجلس بدهم تا حل ممما گردیده و کشف حقیق گردد.

حافظ - فرمائید برای استماع فرمایشات شما حاضر و سرا پا گوئیم.

داعی - اولاً جنابعالی دو امر کاملاً متباین را با هم مخلوط نمودید اگر
عبدالله بن سبا یهودی منافق ملعون که در اخبار شیعه مذمت بسیاری از او شده و در
شمار منافقین و ملاعن معرفی گردیده چند روزی بنام دوستی علی علیه السلام که محبوبیت عمومی
داشته متظاهر گردیده چه مربوط است بنام شیعه امامیه اگر کرکی بلباس میش و یا
ذذی بلباس روحانیت و اهل علم در منبر و محراب جلوه کند و زبانهای از طرف او
باسلام و مسلمین برسد شما باید باصل علم و روحانیت بدین شوید و تمام اهل علم را
ذذ و بازنگر بخوانید.

واقماً از انصاف دور شدید که مذهب پاک شیعه را بحساب عبد الله بن سبا ملعون
در آورید.

خیلی تعجب آوراست که مذهب حق شیعه را تخفیف داده بنام حزب سیاسی نامیدید
و از آثار عبدالله بن سبا ملعون و بدع او در زمان عثمان دانستید.

حقاً خیلی خطا رفتید زیرا که شیعه حزب نبوده بلکه مذهب و طریقه حق بوده زمان
خلافت عثمان حارت تکرده بلکه در زمان خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و بدستور و گفتار
خود آنحضرت شایع گردیده.

اگر شما بکلمات مجعوله خوارج عامه و نواصب استشهد میکنید ولی داعی به
آیات قرآن مجید و اخبار معتبره خودتان استشهدا مینمایم تا حق از باطل تمیز داده شود.
و من باب تذکر عرض میکنم همیشه در گفتار و کردارتان دقیق شوید که بعد
از کشف حقیقت اسباب خجلت نشود.

چنانچه اجازه فرمائید و بیانات دعا گو مکره طبع شما نیست جواب فرمایشاتتان
را بدهم تا معلوم شود مطلب غیر از اینست که شما فرمودید.

حافظ - البته فرمائید اصل تأسیس این مجلس و حضور ما برای همین است که کشف

حقایق و رفع شبهات گردد قطعاً رجحان و کراهتی از بیانات برهانی نداریم.

داعی - البته آقایان میدانید که شیعه لفظی بمعنی پیرو است
شیعه آل رجل پیروزان و یاری دهندگان مردند و فیروز آبادی
که از اکابر علماء شما است در قاموس اللغه گوید وقد غلب

**در معنی شیعه
و حقیقت تشیع**

هذا الاسم غلی من یتولی علیاً واهلبینه حتی صار اسماً لهم خاصاً (۱).

عین همین معنی را ابن اثیر در نهاية اللغه نموده است.

ولی اشتباهی که شما نمودید عمداً یا سهواً یا بواسطه عدم احاطه بر تفاسیر و
اختیار و واقع شدن تحت تأثیر گفتار اسلاف بدون دلیل و برهان فرمودید لفظ

(۱) غالب شده است اسم شیعه بر هر کسی که دوست بخارده علی علیه السلام و اهل بیت او را تا
آنکه گفته است همه مخصوصاً اسم از برای ایشان.

شیعه و اطلاق آن بر پیروان علی و اهل بیت رسالت علیهم السلام از زمان عثمان پیداشده و واضح آن عبدالله بن سبأ یهودی بوده .

و حال آنکه اینطور نیست بلکه طبق اخبار معتبره مندرجه در کتب و تفاسیر خودتان شیعه اصطلاحی بمعنی پیرو علی بن ابیطالب علیه السلام از زمان خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده . و واضح لفظ شیعه بر پیروان علی علیه السلام بر خلاف فرموده شمشخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده و این کلمه بر زبان خود صاحب وحی جاری شده همان یغتمبری که خدا در آیه ۳ از سوره ۵۳ (التجم) درباره او فرموده و اینما یظن عن الهوی ان هو الاوحی یوحی (۱) اتباع و پیروان علی علیه السلام را شیعه و رستگار و ناجی نامیده است .

حافظ - در کجا همچو چیزی هست که ما تا حال ندیده ایم .

داعی - شما ندیده اید یا نخواستاید ببینید یا ندیده اید و صلاح مقام خود را در اعتراف بحقیقت نمی داند و با ملاحظه اتباع و مریدان خود را مینماید .

ولی ما ندیده ایم و حق پوشی را هم صلاح دین و دنیای خود نمیدانیم برای آنکه خداوند متعال در دو آیه از قرآن مجید صراحتاً کتمان کنندگان حق را ملعون و اهل آتش خوانده .

اول در آیه ۱۵۴ از سوره ۲ (بقره) فرموده ان الذین یکتومون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما ینبیه الناس فی الکتاب اولئک ینلعنهم الله ویلعنهم الالاعنون (۲)

دوم در آیه ۱۶۹ همان سوره فرموده ان الذین یکتومون ما انزل الله من الکتاب ویشترون به تمناً قلیلاً اولئک ما یا کفون فی بطونهم الا اناروا لیکتمهم الله یوم القیمة ولا یرکبهم ولهم عذاب الیم (۳)

(۱) هرگز بهوای نفس سخن نگویند سخن او هیچ خبر وحی خدا نیست .

(۲) آنکسبیکه آیات واضحه ای که برای هدایت خلق فرستادیم کتمان نموده جدا از آنکه برای هدایت مردم در کتاب بیان کردیم پنهان داشتند خدا و (تمام جن و انس و ملائکه) آنها را لعن میکنند .

(۳) آنکسبیکه پنهان داشتند و کتمان نمودند آیاتی را که نازل نمودیم از کتاب آسمانی و آنها را بهیای اندک فروختند جو آتش جهنم نصیب آنها چاشد و در قیامت خدا از شتم با آنها سخن نگوید و از پلیدی صیان پاک نگردد و آنان را عذاب دردناک خواهد بود .

حافظ - آیات شریفه حق است و البته اگر کسی کتمان حق بنماید مشمول همین آیات میباشد ولی ما تا کنون حقی را نشناخته ایم که کتمان بنمائیم و البته بعد از معرفت هر حقی اگر کتمان بنمائیم ما هم در حکم همین آیات خواهیم بود و امیدواریم که هیچوقت در حکم آیات قرار نگیریم .

داعی - اینک بلطف و عنایت خداوند منان و توجهات خاصه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تا آجبا که مقدر داعی میباشد حق را که اظهر من الشمس است از زیر پرده استتار بیرون میآورم و بر برادران عزیزم (اشاره باهل تسنن حاضر در مجلس) ظاهر میکنم امیدوارم آیتین شریفین بیوسته در مقابل روی ما باشد نکند خدای نکرده عادت و تمسب غالب آید و کتمان حقی بشود .

حافظ - خدا را شاهد میکیرم هر - اعنی که حقی بر من ظاهر شود جدال نمی نمایم چون جنابعالی با حقیر معاشرت ننموده اید و از اخلاق آگاهی ندارید بقدری جدی هستم و سعی میکنم که بر هوای نفس غالب آیم و هر گاه شما دیدید که حقیر در مقابل بیانی ساکت شدم بدانید که در آن موضوع کاملاً روشن شده ام اگر راهی هم برای مجادله و منطقه و غلبه در مطالب داشته باشم جدل نمی کنم و اگر در جدال بر آدمم قطعاً مشمول همین دو آیه خواهم بود .

الحال حاضر برای استماع بیانات حق شما هستم امید است خداوند ما و شما را راعنمای حق گردد .

داعی - حافظ ابو نعیم اصفهانی احمد بن عبدالله که از اوجه علماء عظام و محدثین فخام و محققین کرام شما میباشد که ابن خلیّان در روایات الأعیان تعریف او را کرده است که از اکابر حفاظت و ثقافت و اعلم محدثین است و مجلدات عشره کتاب (حلبه الاولیاء) او از احسن کتب است .

و صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی در روای بالوفیات در باره از گوید تاج المحدثین حافظ ابو نعیم که امام در علم و زهد و دیانت بوده و در نقل و فهم روایات و قوه حفظ و درایت مقام عالی اعلا داشته و از مصنفات بسیار زیبایی او به جدل

حلیة الاولیاء میباشد که مستخرج از صحیحین است که علاوه بر احادیث بخاری و مسلم احادیث بسیاری نقل نموده گانه بگوش خود شنیده .

و محمد بن عبدالله الخلیل در رجال مشکوة المصابیح در تعریف او گوید هومن منایح الحدیث الثقاة الممومول بحدیثهم المرجوع الی قولهم کبیر القدر و له من العمر ست و تسعون سنة خلاصه يك همچو عام حافظ محدث نود و شش ساله ای که محل وثوق و مضرب علمای شماست در کتاب معتبرش (حلیة الاولیاء) روایت میکند باسناد خودش از ابن عباس (حبرامت) که چون نازل شد آیه ۶ از

سوره ۹۸ (البینة) ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
اولئك هم خیر البریة جزا لهم عند ربهم جنات عدن
تجرى من تحتها الانهار خالدین فیها ابدآ رضی الله
عنهم و رضوا عنه (۱) رسول اکرم ﷺ خطاب کرد به علی بن ابیطالب و فرمود
یا علی هوانت و شیعتک ثانی انت و شیعتک یوم القیمة راضین مرضیین (۲)

ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل هفتم مناقب و حاکم ابوالقاسم عبدالله بن عبدالله الحسکانی که از فحول اعلام مفسرین بزرگ شماست در کتاب شواهد التنزیل فی قواعد التفسیر و محسنین یوسف کنجی شافعی در ص ۱۱۹ کلیات الطالب و سبط ابن جوزی در ص ۳۱ تذکرة خواص الامة فی معرفة الائمة (بحذف آیه) و منذر بن محمد بن منذر و مخصوصاً حاکم روایت نموده که حاکم ابو عبدالله حافظ (که از اکابر علمای شما میباشد) خبر داد ما را با اسناد مرفوع یزید بن شراحیل انصاری کاتب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه که گفت شنیدم از آنحضرت فرمود وقت رحلت خاتم الانبیاء ﷺ پشت مبارکش بسینه من بود فرمودند **یا علی الم تسمع قول الله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم**

(۱) آنان که ایمان آورده اند و نیکو کار شده بقیقت بهترین اهل عالم اند پاداش آنها فرد خدا پادشاهای بهشت عدن است که نهرها زیر درختانش جاریست و در آن بهشت اید پادشاهان متنهند و خدا از آنها خوشنود و آنها هم از خدا راضی و خوشنودند .

(۲) یا علی مراد خیر البریه در آیه شریفه تومی و شیعیان تو . روز قیامت تو و شیعیان تو یاقیمة هر خالیکه خداوند ازها راضی و همام از خداوند راضی و خوشنود باشد .

خیر البریه . الخ - هم شیعتک و موعده کم الحوض اذا اجتمعت الایم للحساب تدعون غراً محجلین (۱)

و نیز جلال الدین سیوطی که از مفاخر علمای شما است و در قرن نهم هجری او را مجدداً طریقه سنت و جماعت دانسته اند (چنانچه صاحب فتح العقال نوشته) در تفسیر خود (در المنثور فی کتاب الله بالماثور) از ابوالقاسم علی بن الحسن معروف باین عساکر دمشقی که از فضالی دهر و محل وثوق رجال علمای شما میباشد (چنانچه ابن خلکان در وفيات الاعیان و ذهبی در تذکرة الائمة المذکور و خوارزمی در رجال مسند ابی حنیفه و در طبقات شافیه و حافظ ابو سعید در تاریخ خود او را تعریف و توثیق نموده اند که این عساکر فخر شافیه و در زمان خود امام اهل حدیث بوده کثیر العلم و فریز الفضل ثقه و با تقوی و در سال ۵۵۰ هجری در میان علماء سنت و جماعت علم بوده) از جابر بن عبد الله انصاری که از کبار صحابه خاتم الانبیاء ﷺ بوده نقل می نماید که گفت در خدمت رسول اکرم ﷺ بودیم که علی بن ابیطالب ﷺ وارد شد و پیغمبر فرمود **والذی نفسی بیده ان هذا و شیعتک لهم الفاترون یوم القیمة فنزل ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خیر البریه (۲)**

و نیز در همان تفسیر از ابن عدی از ابن عباس (حبرامت) روایت نموده که چون آیه مذکور نازل گردید رسول اکرم ﷺ با امیر المؤمنین علی بن ابیطالب فرمود **ثانی انت و شیعتک یوم القیمة راضین مرضیین (۳)**

و در فصل نهم مناقب خوارزمی مستنداً از جابر بن عبدالله نقل نموده که گفت خدمت رسول خدا بودیم علی بن ابیطالب رو بما آمد حضرت فرمود **قد اتاکم اخی یعنی رو بشما آمد برادر من (علی) آنگاه ملتفت شد بسمت کعبه و دست علی را گرفت و فرمود:**

(۱) یا علی آبا تشنیده ای آیه شریفه (راسحیان اعمال صالحه و خیر البریه) ایشانند شیعیان تو و وعده گاه من و شما کنار حوض کوثر خواهد بود در وقتیکه جمع شوند غلابی برای حساب شادار خواهند و شما سفید رویان با سفید و شادار آنروز غر محجلین ندانند یعنی پیشوای سفید رویان .

(۲) قسم یکسکه چنان من در قبضه قدرت او است این مرد (اشاره بعلی) و شیوه او روز قیامت رسکندارند آنکاه آیه مذکور نازل گردید .

(۳) آمی تو و شیعیان تو روز قیامت در سایه ای ای خداوند راضی و خداوند ازها راضی باشد

واللهي نفسي بيده ان هذا وشيعته هم الفائزون يوم القيمة (۱)

سپس فرمود این علی اول از همه شما ایمان آورد و با وفاترین شماها میباید بعد خدا و عادل ترین شماها است در میان رعیت و تقسیم کنند تر از همه شما بالسویه و مرتبه اش از همه شماها در نزد پروردگار بزرگتر است در همان وقت آیه مذکور نازل گردید از آن به بعد هر گاه علی در میان قومی ظاهر میشد اصحاب پیغمبر میگفتند جاء خیر البریه یعنی آمد بهترین مردم.

و نیز این حجر در سواعق و این اثیر در جلد سوم نهایه همین خبر را در نزول آیه شریفه نقل نموده اند.

و نیز این حجر در باب ۱۱ سواعق از حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی مدنی که از فحول فقهاء و علمای شما میباید نقل نموده که چون آیه مذکور نازل گردید رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود یا علی انت و شیعنت خیر البریه تانی يوم القيمة انت و شیعنت راضین مرضیین و یائی عدوک غضبنا مقمحین فقال من عدوی قال من تبره منک و لعنتک ()

و نیز علامه سمهودی در جواهر القندین تقلا از حافظ جمال الدین زرنندی مدنی و نور الدین علی بن محمد بن احمد مالکی مکی مشهور باین صباغ که از اکابر علماء و فحول فقهاء شما است در ص ۱۲۲ فصول المهمه از ابن عباس نقل مینماید که چون آیه مذکور نازل شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود هو انت و شیعنت تانی يوم القيمة انت و هم راضین مرضیین و یائی اعداک غضبنا مقمحین (۲)

و نیز میر سید علی همدانی شافعی که از موثقین علمای شما است در کتاب (مودة القریمی) و این حجر متعصب در سواعق عحرفه از ام سلمه ام المؤمنین زوجة

(۱) بان خدا بیکه جان من در دست اوست این علی و شیعیان او دستگارانند روز قیامت.
(۲) یا علی تو و شیعیان تو خیر البریه هستید میباید روز قیامت تو و شیعیان تو در حالتیکه از خدا راضی و خداهم از شما راضی است و میباید دشمنان تو دشمنانک دستها پشان بگردنشان بسته میباید پس امیر المؤمنین عرض کرد کیست دشمن من فرمود کسیکه بیزاری میجوید از تو و لعن مینشاید ترا.

(۳) یعنی آن خیر البریه تو و شیعیان توهستید میباید روز قیامت تو آنها در حالیکه از خداوند راضی هستید و خداهم از شما راضی است و میباید دشمنان تو دشمنانک دستها پشان بگردنشان بسته میباید.

محترمه رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که آنحضرت فرمود یا علی انت واصحابک فی الجنة انت و شیعنت فی الجنة (۱)

و موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزم در فصل نوزدهم مناقب مسنداً نقل مینماید از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که بعلی علیه السلام فرمودند مثلك فی امتی مثل المصیح عیسی بن مریم یعنی مثل تو در امت من مثل عیسی بن مریم حضرت مسیح است که قوم او سه فرقه شدند فرقه ای مؤمنین و آنها خوارزمیون بودند و فرقه ای دشمنان او و آنها یهود بودند فرقه ای غلات که در باره آنجناب غلو نمودند (یعنی او را خدا و شرک خدا قرار دادند) و امت من هم در باره توسته فرقه میشوند فرقه شیعتک و هم المؤمنون یعنی فرقه ای شیعیان تو هستند و آنها مؤمنین اند - و فرقه ای دشمنان تو هستند و آنها فاکتین و شکنندگان عهد و بیعت تومیباشند - و فرقه ای غلو کنندگان درباره تومیباشند و آنها جاحدین و کمراهان اند فانت یا علی و شیعنتک فی الجنة و محبوبوا شیعنتک فی الجنة و عدوک و العالی فیک فی النار یعنی تو یا علی و شیعیان تو درستان شیعیان تو در بهشت خواهید بود و دشمنان و غلو کنندگان در باره تو در آتش جهنم اند.

« در این موقع صدای مؤذن اعلان نماز عشاء داد آقایان برخاستند برای نماز »
« پس از فراغت از نماز و اشتغال بخوردن جای جناب آقای سید عبدالحی - که برای »
« آراء نماز جماعت بمسجد رفته بودند مراجعت نمودند فرمودند چون منزل نزدیک بود این »
« چند جلد کتاب را با خود آوردیم و اینها تفسیر سیوطی و مودة القریمی و مسند امام احمد »
« ابن حنبل و مناقب خوارزمی است (که تا شب آخر جلسات این کتابها نزد داعی »
« ماند) کتابها را باز نموده همان احادیث قرائت شد بلائذ چند حدیث دیگر مؤید »
« همین مطلب . آقایان رنگ بر رنگ میشدند مخصوصاً متوجه بودم که در پیش اتباع »
« خودشان خجالت میکشیدند . »

« آنگاه در مودة القریمی حدیث فوق را خواندند بلائذ این دو حدیث هم پیش آمد »
« قرائت نمودند که روایت مینماید از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود یا علی ستقدم »

«علی الله أنت وشيعتك را ضین هر ضیین و یقدم علیه عدو و غضبا لآ مضمین (۱)».

داعی - این بود مختصری از دلایل محکمه مؤید بکتاب الله مجید و اخبار مترجمه پیدرجه در کتب اکابر علماء خودتان گذشته از اخباری که در تمامی کتب و تفاسیر علماء شیعه نقل گردیده که اگر بخوام تا صبح برای شما از حفظ و از روی همین کتابهایی که در برابر شما است اثبات مرام نمایم بحول و قوهٔ پروردگار قادرم ولی گمان میکنم برای نمونه و رفع اشتباه بهمین مقدار نقل روایات کافی باشد که آقایان بعد ها قوهٔ بجمالات بی سروه همانندین ننمایند و با پیروی از مجموعهات خوارج و نواصب و امویها امر را بر عوام بی خبر مقننه نکنند که واضح لفظ شیعه عبدالله بن سبا یهودی ملعون بوده.

آقایان محترم ما شیعیان یهودی نیستیم بلکه عجمی هستیم و واضح لفظ شیعه هم بر پیروان علی (علیه السلام) عبدالله بن سبا ملعون نبوده بلکه شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و عبدالله را هم مرد منافق و ملعون میدانیم و تبعیت از هیچ فرد جمعی هم بدون دلیل و برهان نمینماییم. از زمان عثمان یبعد بنا بگفته شما لفظ شیعه را بر پیروان علی اطلاق نمودند بلکه در زمان خود پیغمبر صحابه خاص آنحضرت را شیعه میخواندند چنانچه حافظ ابوحاتم رازی در کتاب (الزینة) که در تفسیر الفاظ متداوله میان ارباب علوم نوشته مینویسد اولین نامی که در اسلام در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود آمد نام شیعه بوده است که چهارتن از صحابه دارای این لقب بودند ۱- ابوذر غفاری ۲- سلمان فارسی ۳- مقدار ابن اسود کنندی ۴- عمار بن یاسر.

آقایان فکر کنید چگونه ممکن است زمان پیغمبر چهار نفر از صحابه خاص بلکه محبوب خدا و پیغمبر را با لقب شیعه بخوانند و پیغمبر بداند که این کلمه بدعت است و آنها را منع ننماید.

پس معلوم میشود که آنها از خود پیغمبر شنیده بودند که شیعیان علی (علیه السلام) اهل بیعت اند لذا افتخار باین سمت مینمودند تا آنجائی که بر ملا آنها را شیعه میخواندند.

(۱) یا علی زود است تو و حبیبات بر خدا وارد شوید در صورتیکه از خدا راضی و خدا را شاد راضی است و دشمنان بر خدا غشناک وارد میشوند در حالتیکه دستشان بر گردنشان بسته میباشد.

مقام سلمان و ابوذر
و مقداد و عمار

از این بیان گذشته شما عمل اصحاب پیغمبر را حجت میدانید و حدیثی از آنحضرت نقل مینمایید که فرمود

ان اصحابی کالتحجوج باهم اقتدیتم اهدیتهم (۱)

مگر ابوالفداء در تاریخ خود نوشته که این چهار نفر از جمله اصحاب پیغمبر بودند که روز سقیفه بنی ساعده بهمراهی علی از بیعت ابی بکر خودداری نمودند پس چرا عمل آنها و سرپیچی از بیعت را حجت نمیدانید باینکه علماء خودتان نوشته اند آنها محبوب خدا و پیغمبر بودند و ماهم پیرو آنها میباشیم که آنها پیرو علی (علیه السلام) بودند پس بحکم حدیث منقوله خودتان ما راه هدایت را بدست آورده ایم.

با اجازه آقایان بمقتضای وقت چند خبر برای شما نقل مینمایم حافظ ابونعیم اسفغانی در رس ۱۷۲ جلد اول حلیه الاولیاء و ابن حجر مکی در حدیث پنجم از چهل حدیثی که در صواعق محرقه در فضایل علی (علیه السلام) آورده از ترمذی و حاکم از بریده نقل نموده اند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود ان الله امرنی بحب اربعة و اخیر فی انه یحبهم یعنی خداوند مرا امر فرموده بدوستی چهار نفر و مرا خیر داده که آنها را دوست میدارد عرض کردند یا رسول الله آن چهار نفر کیانند فرمود علی ابن ابیطالب و ابوذر و مقداد و سلمان.

و ابن حجر در حدیث ۳۹ از ترمذی و حاکم از انس بن مالک نقل نموده که آنحضرت فرمود الجنة تشاقق الی ثلاثة علی و عمار و سلمان یعنی بهشت اشتیاق دارد بسوی سه نفر و آن سه نفر علی و عمار و سلمان اند.

آیا اعمال و رفتار اصحاب خاص رسول خدا که محبوب خدا و پیغمبر و اهل بهشت اند سندیست و حجیت ندارد که مورد قبول مسلمانان باشد و آنها ترسبناش بدهند؟ آیا خجالت آور نیست که اصحاب در نظر شما همان عده ای باشند که موافقت با بازی سقیفه نمودند و بقیه صحابه باک رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که مخالف با مرام اهل سقیفه نمودند از درجه اعتبار ساقط وی اثر باشند؟! پس خوب بود حدیثی را که نقل نمودید بطور

(۱) بدرستیکه اصحاب من مانند ستاره گانده پیریک از آنها اقتدا کنیده ایت میخوبه

الطلاق نمی گفتند بلکه می گفتند آن بعض اصحابی کالنجوم تا گرفتار این محذور نشوید و ما را از دائرة هدایت خارج ننمایید .

**علت توجه و کشیم ایرانیان
در زمان خلفاء و ذیالنه و
غازان خان و شاه خدا بنده**

و اما اینکه فرمودید مذهب شیعه مذهبی است سیاسی و ایرانیان مجوس از روی سیاست برای فرار از سلطه و سلطنت اعراب پذیرفته اند .

بی لطفی نمودید بدون توجه و تعمق تبعا للاسلاف بیان فرمودید برای آنکه قبلا ثابت نمودیم که شیعه مذهبی است اسلامی و طرفه ایست که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با امر خدا پیش پای امت گذارده و ما حسب الامر آنحضرت پیروی از علی امیرالمؤمنین و آل طاهرین سلام الله علیهم اجمعین مینمائیم و خود را هم باید حق مطابق دستوراتی که ما داده اند و عمل مینمائیم ناجی میدانیم .

بلکه آنکسانیکه بدون کوچکترین دستور رسول الله صلی الله علیه و آله اساس سقیفه را تشکیل دادند سیاسی بودند نه بیروان عترت طاهره بدستور پیغمبر صلی الله علیه و آله چه آنکه برای پیروی از عترت و اهل بیت رسالت از آنحضرت دستور رسیده و در کتابهای معتبر شما بسیار وارد است - ولی راجع بسقیفه و پیروی از اهل سقیفه بعنوان خلیفه تراشی اهدا دستوری صادر نکرده است -

و اما در جهت توجه ایرانیان بمقام ولایت امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرینش آفایان اهل تسنن از روی عناد و تعصب و با روی عادت خلفا عن سلف بدون تعمق و تحقیق قضاوت نموده اند .

و هم چنین نویسندگان دیگر که در اثر معاشرت با اهل تسنن و سایر در کتب آنها با اشتباه رفته و بمثل معروف تنها بقاضی رفتند و خوشحال بر گشتند گمان نموده اند که ایرانیان روی سیاست مذهب حق تشیع را اختیار نموده اند .

واقعا نخواستند و یا نتوانستند بخوانند که تعمق نمایند و از عادت و تعصب بر کنار ، علما اللعل توجه ایرانیان و علاقمندی آنها را به امیر المؤمنین و اهل بیت آن

حضرت پیدا نمایند و اگر مختصری دقت و تأمل و تعمق مینمودند زود بحقیقت میرسیدند . و میفهمیدند که هر فردی یا قومی اگر عملی را روی سیاست انجام دهند موقت است و بعد از گرفتن نتیجه و رسیدن به هدف و مقصد خود از همان راهی که آمده اند بر میگردند نه آنکه هزار سال بر این عقیده حقه ثابت و در این راه جان بازشا نموده تا پرچم تشیع را با خون خود حفظ و افتخار بکلمه علی ولی الله بعد از لایزاله لا اله الا الله محمدرسول الله بنمایند .

اینک با اجازه آفایان برای روشن شدن تاریخ با مختصر اشاره ای باقتضای وقت علت العلل علاقمندی ایرانیان را در میان ارباب ملل با آنحضرت و اهل بیت طاهرینش بر عرض میرسانم تا بدانند که آنها روی سیاست اظهار تشیع ننمودند بلکه از روی حقیقت و برهان و علاقمندی قلبی مذهب حق تشیع را اختیار نمودند .

اولا هوش و ذکاوت ایرانیان ایجاب میکند که هر گاه جهل و عادت و تعصب مانع آنها نگردد حق و حقیقت را زود درک نموده و بجان و دل بپذیرند . چنانچه بعد از فتح ایران بدست اعراب مسلمین با آزادی کاملی که مسلمانان با آنها داده بودند و اجبار و اکراهی هم در قبول دین مقدس اسلام نداشتند همین که در اثر معاشرت با مسلمانان و کنجکاری های دقیق بی حقیقت اسلام بردند دین آتش پرستی و مجوسیت چندین هزار ساله را باطل تشخیص داده و پایکدنیا شوق و میل و علاقه قلبی از عقیده بدو میدید (اهریمن) و (یزدان) روی گردانده و دین توحیدی اسلام را اختیار نمودند .

و همچنین وقتی دلایل مثبتة حقانیت را در مذهب تشیع یعنی پیروی از علی علیه السلام دیدند روی خرد و دانش تبعیت و پیروی نمودند .

و برخلاف فرموده شما و بسیاری از نویسندگان بی فکر شما توجه ایرانیان بمقام ولایت و علاقمندی آنها بامیر المؤمنین در زمان خلافت هارون و مأمون نبوده بلکه از زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله این عقد موود در دل ایرانیان ریشه دوآید .

چه آنکه هر ایرانی وقتی بدینته میآید و مسلمان میشد روی هوش و ذکاوت خاصه ایرانیان حق و حقیقت را در علی علیه السلام میدید لذا بحیل متین و رسمان محکم

ولایت آنحضرت باسر و راهنمائی رسول اکرم صلی الله علیه و آله جنگ میزد.

سر سلسله آنها سلمان فارسی بوده که واجد جمیع درجات و مراتب ایمان گردید تا آنجا که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بنا بر آنچه علمای فریقین نوشته اند در باره او فرمود **سلمان منا اهل البیت** یعنی سلمان از ما اهل بیت است از همان او ان معروف شد به سلمان مجدی و این سلمان از شیعیان خالص و علاقمند بولایت آنحضرت و از مخالفین جدی سقیفه بود که پیروی از او بحکم حدیث منقوله در کتب شما طریق هدایت است.

از جهت آنکه آیات قرآن مجید و بیانات رسول الله رادر باره آنحضرت شنیده بود و بعین الیقین فهمیده بود که اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است زیرا که مکرر از رسول اکرم میشنید که میفرمود **من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من خالف علیاً فقد خالفنی و من خالفنی فقد خالف الله** (۱)

و نیز هر ایرانی که بعدینه رفته و مسلمان گردیده چه در زمان پیغمبر و چه در ازمنه بعدینه در اطاعت و سلك آنحضرت وارد می شد.

بهین جهت خلیفه ثانی سخت عصبانی گردیده برای آنها محدودیتهائی قائل شده همان محدودیتهای و فشارها تولید کینه و عداوت در دل آنها نموده و بسیار متأثر شدند که چرخلیفه برخلاف دستورات و سیره رسول الله آنها را طرد و از حقوق اسلامی منع نموده ا

و علاوه بر اینها آنچهیزی که بیش از همه ایرانیان را بمقام مقدس علی و عترت طاهره آنحضرت متوجه نمود که در اطراف آنحضرت تحقیقات کامله نمودند و محبتش در دل آنها قرار گرفت طرفداری کاملی بود که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از شاهزادگان اسیر ایرانی نمود.

چه آنکه وقتی اسراء مدائن (تیسفون) را ببیدینه وارد نمودند خلیفه ثانی اسر کرد تمام زنبهای اسیر را بکنیزی بمسلمانان بدهند امیر المؤمنین منع نموده و فرمود

(۱) کسیکه علی را اطاعت نیاید را اطاعت نموده و کسیکه مرا اطاعت نماید خدا را اطاعت نموده و کسیکه علی را مخالفت نیاید مرا مخالفت نموده و کسیکه مرا مخالفت نیاید خدا را مخالفت نموده.

شاهزادگان مستثنی و محترمند دودختر یزدجرد شاهنشاه ایران میان اسراء هستند توان آنها را بکنیزی داد خلیفه گفت پس چه باید کرد حضرت فرمودند امر کن برخیزند و هر فردی از مسلمانان را طالب شدند آزادانه بشوهری بپذیرند فلذا بدستور آنحضرت برخاستند در میان صحابه نظر کردند شاه زنان مجذبن ایی بکررا (که تربیت شده و ربیب آنحضرت بود) و شهر بانو حضرت امام حسین سبط رسول الله را انتخاب نمودند و بعقد شرعی بخانه آنها رفتند.

که از شاه زنان خداوند فرزندی بمحمد داد (فاسم قتیبه) پدر ام فروه مادر امام ششم صادق آل محمد سلام الله علیه.

و از شهر بانو امام چهارم زین العابدین علی رضی الله عنه متولد گردیدند. وقتی این خیر و طرفداری آنحضرت از شاهزادگان ایرانی بایرانیان رسید علاقه مخصوصی بآنحضرت پیدا نمودند همین مطلب و علاقمندی بآنحضرت سبب شد که در اطراف آنحضرت تحقیقات عمیقانه نمایند.

مخصوصاً بعد از فتح ایران بدست مسلمانان و تماسی که با آنها پیدا نمودند بدلائل حقه بیولایت و امامت و خلافت بافضل آنحضرت می بردند و قلباً توجه کامل حاصل نموده و همینکه مانع بر طرف و مقتضی موجود شد عقاید و علاقه قلبی خود را علنی و مذهب خود را ظاهر نمودند.

پس این ظهور عقیده و آزادی مذهب ربطنی بزمان خلافت هرون و مأمون و یا دوره سلطنت صفویه چنانچه فرمودند نداشته بلکه از هفتصد سال قبل از ظهور سلطنت صفویه مذهب حق تشیع در ایران جلوه گر گردید (یعنی در قرن چهارم هجری) که زمام امور فد ایران بدیالمع آریوبه واکگذار شد بدین زوری این حقیقت برداشتهو ایرانیان آزادی کامل پیدا نموده بی زده اظهار علاقه نمودند و کمکونات قلبیه خود را ظاهر ساختند. تا درسال

ظهور تشیع در دوره مغولها

۶۹۴ هجری که سلطنت ایران بپازان خان مغول که (نام اسلامی او محمود بود) رسید چون توجه خاصی باهل بیت طهارت پیدا نموده مذهب حق تشیع ظاهر تر گردیدو بعد از وفات او در سال ۷۰۷ که سلطنت بالجاباقو (محمد شاه خدا بنده) برادر غازان

خان رسید بنا بر آنچه حافظ ابرو و عالم مومرخ شافعی همدانی در تاریخ خود آورده در اثر مباحثات و مناظراتی که در حضور شخص پادشاه در **مناظره علامه حلی باقاضی القضاة** دربار شاهنشاهی بین جمال الملة والد بن علامه کبیر حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی که از نوابع دهر و مفاخر علماء شیعه در آن عصر بوده است باخواجہ نظام الدین عبدالملک مرانی قاضی القضاة شافعی که افضل و اعلم علماء اهل سنت در آن زمان بوده واقع گردید.

در آن محضر مبحث امامت مورد گفتگو قرار گرفت و جناب علامه با دلائل ساطعه و براهین قاطعه اثبات امامت و خلافت بلافضل امیر المؤمنین علی علیه السلام و ابطال دعوی دیگران را بوجهی ظاهر نمود که راه تشکیک برای احدی از حاضران نماند تا جائیکه خواجہ نظام الدین گفت اولئہ جناب علامه بسیار ظاهر و قوی است ولی چون گذشتگان ما راهی را رفته اند ما هم باید برای اسکان عوام و جلوگیری از تفرقة کلمة اسلام آن راه را برویم و پرده درزی ننماییم.

در آن میانه چون شاهنشاه تعصبی نداشت و با کوش عقلائی دلائل طرفین را استماع مینمود بعد از خاتمه مباحثات حقیقت تشیع بر او ظاهر و هویدا گردید لذا منصب حقی امامیه را اختیار و اعلان آزادی مذهب شیعه را بتمام بلاد ایران صادر نمود.



عکس برداری از صفحه ۷۳ مقدمه کتاب احسان العن بقلم حجة الاسلام الایة العلیة آئی السانی آقا سید شهاب الدین نجفی مرعشی دامپله

و از هسان مجلس بتمام حکام و فرمانداران ولایات اعلام نمود که در تمام مساجد و مجامع خطبه بنام امیر المؤمنین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بخوانند و اسرار روی دنانیر مسکوک که کلمة طیبة **لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله** در سه سطر متوازی نقش کردند.

و جناب علامه حلی را که از حله برای حل مسئله محلل احضار نموده بود (و بهیمن جهت در آن مجلس باب مناظره باز و حقیقت تشیع ظاهر کردید) در نزد خود نگاهداشت

و برای او مدرسه سیاره نهیة و طلاب علوم اطراف آن جناب را گرفتند در اثر تبلیغات بسیار که بی پرده علنی و بر ملاحظاتی راپیان می نمودند بی خبران هم بی تحقیق طریقه حق امامیه برده خورشید درخشندۀ ولایت از زیر آبر تشیبه بیرون آمد از همان زمان مذهب حق تشیع خورشید وار از زیر آبر جهل و نادانی ظاهر و هویدا گردید.

بعد از هفتصد سال تقریباً بقیوت سلاطین با اقتدار صفویه و تبلیغات کلمة آن زمان ابراهی تیره و تار بکلی پراکنده و خورشید ولایت و امامت جهاتاب شد.

پس اگر روزی ایرانیان مجوسی و معتقد بدو مبدۀ (یزدان) و (اهریمن) بودند لکن بمحض آنکه دلائل و براهین منطقی اسلامیان راشنیدند بجان و دل پذیرفتند و اِلٰی الحال با صمیمیت کلمه بر عقیده اسلامی خود ثابت اند.

و اگر افرادی در میان ایرانیان پیدا شوند که مجوسی پایای بند بجائی نباشند یا در سلسله غلات وارد و علی علیه السلام را از مقام خودش ترقی داده در مرتبه الوهیت وارد کنند و او را خالق و رازق عباد بدانند یا معتقد بحلول و اتحاد و وحدت وجود باشند ربطی باصل جامعه و جمعیت ایرانیان پاک دل ندارند.

در هر قوم و ملتی این نوع مردمان بی علاقه یا بی فکر و خرد پیدا میشوند ولی اکثریت ملت نجیب و دانشمند ایرانی دارای عقیده و ایمان ثابت بوحدانیت حق تعالی جلّت عظمته و نبوت خانم الانبیاء علیهم السلام و پیروان امیر المومنین و یارزدۀ فرزندان آنحضرت حسب الامر رسول الله صلی الله علیه و آله میباشدند

حافظ - عجب است از جناب عالی حجازی معکی ومدنی برای ایستای چند که در ایران توفیق نمودید آفتاب طرفداری از ایرانیان مینمائید و آنها را پیرو علی کرم الله وجهه میدانید در حالتیکه علی خود بنده و مطیع و فرمان بردار پروردگار متعال بوده

ولی شیعیان ایرانی همگی علی را خدا میدانند و از خدا جدا نمیدانند و در اشعار خود علی را نازل منزله حق بلکه عین حق میدانند.

چنانچه در دیوانها و دفترچه های آنها این نوع کفریات ظاهر است مگر نه این قبیل اشعار از عرفای شیعه ایرانی وارد است که از قول علی کرم الله وجهه میگویند (وقلعلما علی از چنین عقیدهای بیزار است).

من طلسم غیب و کتر لاسم
یعنی از **لله** ولا بالاسم

چون بکنز لاری الّاسم
نظمام با را بیا کو یاسم

کر مفرّ تار است پندارت کنند

مظهر کلّ عجایب کیست من
صاحب عون نواب کیست من
دیگری گفته :

در مذهب عرفان آگاه (کمره) **الله علی علی** است **الله**

۱۵ اعی - صجب از شماست که بدون تحقیق تمام شیعیان ایرانی را غالی و علی پرست میدانید و بهمین کلمات اسر را بر برادران سنی بی خبر ما مشتبه میکنید برادر کشی را باب مینمایید که در افغانستان و هندوستان و ازبکستان و تاجیکستان و غیره بقدری از مسلمانان شیعه کشتند که خونها جاری نمودند ؟

مسلمانان ازبکستان و ترکستان در اثر تحریکات علماء خود که میگفتند شیعیان علی پرست و مشرک و کافر و قتلشان واجب است آنهمه خونها از مسلمانان ایرانی ریختند که اوراق تاریخ را لکه دار نمودند !!

عوام بیچاره اهل تسنن بر هبری امثال شما آقایان علماء با نظر کینه بلکه کفر و شرک واردند با مسلمانان ایرانی مینگردند ؟

در ازمنه ساله می گمنها در راه خراسان سر راه قوافل ایرانی را میگردند و قتل و غارت مشغول و میگفتند هر کس هفت نفر رافضی (شیعه) را بکشد بهشت بر او واجب میشود ؟

قطع بدانید که مسئولیت این اعمال و قتل عامها بر عهده امثال شما آقایان است که بگوش آنها میسازید شیعیان علی پرست و مشرک و کافرند سنیهای عوام بی خبر خوش باور هم قبول میکنند فلذا بقصد نواب پیرامون چنین اعمالی میگردند .

اسلام تفاخرات تواری اولاً جواب جمله اولتان را عرض کنم تا باصل مطلب برسیم و از این بره اینک فرمودید داعی حجازی مکی مدنی چرا طرفداری

از برادران ایرانی مینمایم بدیهی است افتخار داعی این است که مکی ومدنی و عقی هستم ولی تمصب تزاری هم که از آثار جهل و غلادنی است در داعی راه ندارد .

برای آنکه جد بزرگوارم خانم الانبیاء **علیها السلام** با آنکه حفظ قومیت و وطنیت هر ملت را ملحوظ داشته و باجمله حب الوطن من الایمان هر قوم و ملتی را بوطن دوستی امر فرموده .

یکی از قدمهای بزرگی که برای اتحاد بشر و رفع هر نوع خیالات واهی از افراد آدمیان برداشت آن بود که تفاخرات تزاری و تمصبات جاهلان را بکلی از بین برد و با یک ندای بلند رسا عالمیان را متوجه فرموده خود نمود که **لا فخر للعرب علی العجم و لا للعجم علی العرب و لا لایض علی الاسود و لا لاسود علی الایض الا بالعلم و التقی (۱)**

و نیز برای آنکه امر بر مردمان عالم و متقی مشتبه نگردد که از فرموده آن حضرت استخازند کنند و از تواضع و فروتنی بر کتار روند و اظهار کبر و منیت بر دیگران کنند **فرمود انما من العرب و لافخر و اناسید ولد آدم و لافخر (۲)**

ماحصل معنی آنکه من با اینک خود عرب و آقای اولاد آدمم باین تژاد و مقام بر سایرین فخر و مباهاتی ندارم و فخریه نمی کنم فقط فخریه بیغیرم باین بود که بنده مطیع پروردگار است در مقام مناجات عرض میکرد **کفی بی فخر آن ان اکون لك عبداً یعنی کفایت است مرا فخر و مباهاتی که بنده چون تو پروردگاری هستم**

خداوند متعال در آیه ۱۳ سور ۴۹ (حجرات) میفرماید **یا ایها الناس انا خلقناکم من ذر و اتنی و جعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم (۳)** فضل و شرف و کرامت را در تقوی قرار داده .

- (۱) هر بدارا لغرو مباهاتی برجم و عجم را فخری بر عرب و سفید را بر سیاه و بر طیفه فخر و مباهاتی نیست مگر بعلم و تقوی .
- (۲) من از عرب و سید و آقای اولاد آدمم و بآن فخر نینمایم .
- (۳) ای مردم ما همه شما را از مرده و زنی آفریدیم و شماها و فرق مختلفه گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید (و بدانید که اسلوب و نژاد ما به افتخار نیست) بلکه بزرگوارترین شما تره شما برهیز کورترین شما هستند .

ولیز در آیه ۱۰ همین سوره فرموده است **انما المؤمنون اخوة فاصالحوا بین اخیوتکم** (۱)

آسیائی و افریقائی، اروپائی و امریکائی از نژاد سفید و سیاه و سرح و زرد شهرستانی و کوهستانی همگی در تحت لوای اسلام و کلمه طیبه **لا اله الا الله محمد رسول الله** با هم برآوردند و هیچ فخر و مباهاتی بیک دیگر ندارند.

علاوه بر قانده عظیم الشان اسلام خاتم الانبیاء **صلی الله علیه و آله** نشان داد مسلمان فارسی را از عجم و صیب رومی را از روم و بلال سیاه را از حبشه در آغوش محبت پذیرفت.
ولی ابولهب شریف النسب عم خود را که از بهترین نژاد عرب بود از خود دور نمود و یک سوره در مذمت او نازل و صریحاً فرمود **تبت یدای ابی لهب** (۲)

تمام فساد و جنجه روی تمام فتنه و فسادها و جنگ و جدالهای بشری در همین تفخرات **تفخرات نژادی میباشد** نژادی و تمصبات جاهلانه است آلمانها میگویند نژاد آریین و جرمن بالای همه است ژاپونیها میگویند حق سیادت از آن نژاد زرد است اروپائیها میگویند سفیدها آقا و بزرگ بر همه هستند هنوز در ممالک متمدنه امریکا سیاهها از حقوق اجتماعی محروم اند حتی حق دخول در کافه و سینما و مهمانخانه های سفید پوستها ندارند سیاه پوست نصرانی حق ورود در کلیسای سفیدپوستان ندارد.

عجبا در معبد حق ندارند با هم مساوی نشینند فضلا و دانشمندان سیاه پوست در مجامع دانشمندان سفید پوست اگر رفتند باید در صف نعال بنشینند و اظهار دانتش در مقابل سفید پوستها نباید بکنند پیر دانشمند سیاه بایستی در مقابل جوان سفیدپوست تعظیم نموده تسلیم باشد دانش آموزهای سفید پوست سیاه پوستها را در مذارس خود راه نمیدهند.

(۱) جز این نیست که مؤمنان همه برادر بکنند بگردن پس همیشه بین برادران ایبائی خود (پهون نژاهی شود) صلح روید.

(۲) ناپوه یاد در دست ابولهب (که در پی آزار رسول خدا بود)

حتی در اطاقهای راه آهن اگر سیاه پوستی مانده باشد حق ورود باطاقهای خالی سفید پوستان ندارد.

خلاصه سیاه پوستان در امریکا (با همه جدتیهائی که برای آزادی آنها بکار میرود) در شمار حیوانات اند و مانند سفید پوستان حق استفاده از وسایل تمدن ندارند (۱)

ولی دین مقدس اسلام تمام عقاید خرافی و موهوم را در هزار و سیصدسال قبل از زمین برداشت فرمود مسلمین همه با هم برآوردند ولو از هر نژاد و قبیله باشند.

مسلمانان اروپائی و امریکائی آسیائی و افریقائی باید یکدیگر را در آغوش محبت و داد بگیرند و پیوسته در هر کجای عالم باشند دیار و غمخوار هم باشند اسلام مسلمانان حجازی و مکی و مدنی را با مسلمین سایر ممالک ابتدا فرق نمیکندارد.

پس اگر داعی نژاد حجازی و قرشی و هاشمی و محمدی است. سزاوار نیست کتمان حق نمایم و روی خیالات واهی حق را زیر پا بگذارم.

قطلاً حجازیان قلابی را مردود و شیعیان ایرانی را دوست میدارم.

مادران را بنکریم و حال را نی بیرون را بنکریم و قال را

ثانیاً شما غلات ایرانی را بی تناسب و بی دلیل و برهان با شیعیان خالص موحد پاک مخلوط نمودید.

شیعیان امیرالمؤمنین علی **رضی الله عنه** همه بندگان خالص حق تعالی **عقاید غلات و مذمت آنها** و مطیع و فرمانبردار خداوند سبحان جل و علا و محمد **ولعن عباده الالهین سباً** **رضی الله عنه** بنده و رسول او میباشدند و در باره علی بن ابیطالب **رضی الله عنه**

(۱) موسیولنی ایتالیائی قائم و پیشوای ایتالیا دستور داد نماینده او از جامعه ملل خارج گردد بجز آنکه برای من تک است که نماینده من در مجسمی بنشیند که نماینده سیاه پوستان حجازی در آنجا نشسته باشد.

ولی بیشتر عظیم الشان اسلام در چهار قرن قبل بلال سیاه حبشی را در آغوش محبت گرفته ر میفرمود ارشنا بل بلال قرآن برای من بخوان و مرا مسرور و فرحانک گردان. حال خوانندگان محترم قضاوت کنند و به بینته تفاوت ره از کجاست تا بکجا.

نیکی‌بوند و عقیده ندارند مگر آنچه یغیمر درباره او فرموده علی‌را عبدالمصالح پروردگار
دوسی و خلیفه منصوص رسول الله ﷺ میدانم .

و هر کسی غیر از این عقیده داشته باشد او را مردود و از خود دور میدانیم مانند
غلات از مسلمان از قبیل سبائیه و خطاییه و غراییه و علیابویه و مخمسه و بزغیه و
امثال آنها مانند نصیریته که در قسمتی از شهرها و قراه ایران و سایر بلاد مانند موصل و
سوریا متفرق هستند بنام اهل حق .

عموم شیعیان از آنها بری هستند و آنها را کافر و مرتد و نجس میدانند و در تمام کتب
قهیه و رسائل عملیه قهیه امامیه غلات را در شمار کفار آورده اند بعلت آنکه آنها دارای
مقاید فاسدیه بی شمار میباشند .

از قبیل آنکه میگویند چون ظهور روحانی در هیكل جسمانی محال نیست چنانچه
جبرئیل بصورت دجیه کلبی بر یغیمر ظاهر میگردد لذا حکمت حکیمانه حق اقتضا
کرد که ذات اقدس در هیكل بشر آشکار گردد فلذا بصورت و جسم علی ظاهر
گردید !!

همین جهت مقام علی علیه السلام را بالاتر از مقام مقدس یغیمر خاتم میدانند و از زمان
خود آن حضرت باغوی شیاطین جز و اس جمعی باین عقیده قائل بودند ؛

و آنحضرت خود جمعی از اهل هند و سودان را که آمدند و اقرار بالوہیت آنحضرت نمودند
هر چند آنها را پند داد فایده بخشید عاقبت امر فرمود آنها را در چاههای دود بطریق
که در کتب اخبار ثبت است هلاک ساختند .

چنانچه شرح این قضیه تفصیلاً در مجلد هشتم بحار الانوار تألیف علامه جلیل القند
مرحوم ملا محمد باقر مجلسی قدس سره و القدوسی مسطور است .

و حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین آنها را لعن نموده
و از آنها بیزار می‌جستند .

مانند آنچه در کتب معتبره ما از مولانا امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود :

اللهم انی یری من الغلاة کبراءة عیسی بن مریم من النصارى اللهم اخذلهم
ابدأ و لاتنصر منهم احداً (۱)

و در خبر دیگر است که آنحضرت فرمود **یهلک فی اثنان و لا ذنب لی محب**
مفرط و مبغض مفرط انا لئیرا الی الله ممن یفلوا فینا فوق حدنا کبراءة عیسی
این مریم من النصارى (۲) .
و نیز فرمود **یهلک فی اثنان محب غال و مبغض قال (۳)** .

بهمین جهت جامعه شیعه امامیه اتنا عشره بیزار میجویند از هر کسی که نظماً و
شرآ در باره علی امیر المؤمنین و اهل بیت اطهارش غلو بنمایند و در مقام تعریف آنها را از
مقامی که خدا و رسول برای آنها معین نموده اند بالاتر ببرد و از عبودیت بروبیت برساند
و کسانی که چنین عقیده‌ای داشته باشند از مایستند بلکه از غلات و ملائین اند شما حساب
جامعه شیعه امامیه اتنا عشره را از آنها جدا بدانید .

چه آنکه اجماع علماء امامیه بر کفر و نجاست غلات میباشد و اگر مراجعه نمائید
بکتب استدلالیه قهیه شیعه مانند جواهر الکلام و مسالک و غیره و رسائل عملیه مانند عروة
الوقیعی مرحوم آیه الله یزدی قدس سره و وسیلة النجاة آیه الله العظمی اصفهانی مد ظله العالی
علی رؤس الانام در باب طهارت و باب زکوة و باب ازدواج و باب ارث فتاوی قهیه ما را بر کفر
و نجاست آنها می‌بینید و مشاهده میکنید که همگی فتوا داده اند که جایز نیست مداخله
در غسل و دفن آنها و حرام است مزاجت با آنها (با آنکه بطریق متمه مزاجت اهل کتاب
را جایز میدانند) و حق الارث مسلمان با آنها داده نمیشود و حتی از دادن صدقات و زکوة
با آنها منع گردیده .

(۱) پروردگارا من بیزارم از طایفه غلات مثل بیزارى چستن عیسی از نصارى خداوند!
مغلول و منکوب فرما ایشان را و بیاری فرما احدی از ایشان را .

(۲) هلاک میگردند در باره من دو طایفه و مراکهای نیست (یعنی چون بسمل آنها راضی
نیستم لذا که کار نیستیم) یک طایفه آنها می‌هستند که در محبت من افراط نمینمایند و غلو بسیار میکنند
و طایفه دیگر کسانی اند که بیش وعداوت بی جهت بین دارند . بدستیکه ما بیزارى میجویم بسوی
خداوند از کسانی که غلو نمینمایند در حق ما و ما از حد خودمان تجاوز نمیدهند مانند بیزارى عیسی
این مریم از نصارى .

(۳) هلاک میگردند در باره من دو طایفه یکی دوستی که از راه محبت غلو نمینمایند و دیگری
دشمنی که مرا از حد خود فرود آورد .

و در کتب کلامیه و عقاید فرقه ناجیه شیعه مبسوطاً و مستقلاً بیان گردیده که این فرقه فاسد و کافر و تبری و یزازی از آنها بر مسلمانان خاصه شیعیان خالص العقیده لازم و واجب است.

و دلایل کلمه محکمه از آیات و اخبار بر منع ورد غلات وارد است که بعضی از آنها اشاره نمودیم.

در آیه ۸۱ سوره ۵ (مائده) سربحاً میفرماید **قل یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق ولا تبعوا اهلوا قوم قد ضلوا کثیرا و ضلوا عن سوا العییل (۱)**.

مرحوم علامه مجلسی قدس سره^۱ القدروسی در جلد سیم بحار الانوار (که دائرة المعارف شیعه امامیه میباشد) اخبار بسیاری در نعمت آنها و دور بودن خاندان رسالت از منهای آنها نقل نموده از جمله نقل مینماید از امام بحق ناطق کشف اسرار حقایق امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که فرموده **و ما نحن الا عبید الذی خلقنا و اصطفانا و الله مالنا علی الله من حجة و لا معنا من الله برائة و انا لمیتون و موقوفون و مسئولون من احب الغلاة فقد ابغضنا و من ابغضهم فقد احبنا الغلاة کفار و المقوضه مشرکون لعن الله الغلاة**.

خلاصه معنی آنکه ما بندگان خدائی هستیم که ما را آفریده و از میان خلق برگزیده بدرستی که نامی میریم و در نزد پروردگار استاده و سؤال کرده میشویم (یعنی ما هم بشری ما مانند شما هستیم) کسیکه دوست بدارد غلات را دشمن ما میباید و کسیکه آنها را دشمن بدارد دوست ما میباید غلات کافر و مقوضه مشرکند لعن خدا بر غلات باد.

و نیز از آنحضرت پیشوای بزرگ شیعیان نقل کرده اند که فرمود: **لعن الله عبید الله بن سبأ اله ادعی الربوبیه فی امیر المؤمنین و کان والله امیر المؤمنین**

(۱) بگو (ای احمد) ای اهل کتاب در دین خود بناتق غلو نکنید غلو ناروا و باطل (مانند غلو نصاری در باره حضرت مسیح و یهود در باره عزیر) و از وی خواهشهای آن قومیکه خود گمراه شده و بسیاری را نیز گمراه کرده و از امام راست دور افتاده نروید.

عبید الله طالعا الویل لمن کذب علینا و ان قوماً یقولون فینا ما لانقوله فی انفسنا نبرء الی الله منهم نبرء الی الله منهم (۱).

و در کتاب عقاید صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی قدس سره القنوسی که از مفاخر فقهاء شیعه امامیه است خبری از زرارة بن أعین که از موثقین روایت شیعه و حافظ علم اهل البیت و از اصحاب حضرت باقر العلوم و صادق آل محمد سلام الله علیهم اجمعین بوده است نقل نموده است که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام امام هشتم عرض کردم مردی از اولاد عبد الله بن سبا قائل بتفویض است فرمودند تفویض چیست عرض کردم میگوید ان الله عز و جل خلق محمداً و علیائهم فوض الامر الیهما فخلقا و رزقا و احیا و امانا (۲) حضرت فرمودند کذب عدو الله دروغ گفته دشمن خدا زمانیکه برگشتی بسوی او بخوان این آیه را که از سوره رعد است **ما جعلوا لله شرکاء خلقتوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء هو هو الواحد القهار (۳) آیه ۲۱ سوره ۱۳ (رعد)**

این آیه شریفه خود صراحت دارد بر توحید خدای تعالی (زراره گفت وقتی ترد اورفتم و این آیه را که امام فرموده بود را خواندم گمانه سنگ برداشتم افکندم (لا شد). از این قبیل اخبار در کتب معتبره ما از ائمه طاهران سلام الله علیهم اجمعین و پیشوایان بحق شیعه در علمن و لعن و سب طایفه غلات بسیار وارد شده خوبست همان قسمی که ما کتابهای علمای شما را میخوانیم شما هم کتب معتبره علماء شیعه را بخوانید

(۱) لعنت خدا بر یهودان بن سبا که ادعا نمود ربوبیت و خدایی را در حق امیر المؤمنین (علیه السلام) بعد از قسم که آنحضرت بنده مطیع خدا بود و ای بر کسانیکه دروغ گفته بر ما طایفه ای میگویند در باره ما چیزی را که نیکویم ما آن را در حق خودمان آنگاه دو مرتبه فرمود ما یزادی میجوییم بسوی خدا از ایشان.

(۲) خدای عز و جل آفرید محمد و علی را پس امور مبارک را بایشان سپرد پس ایشانند خالق و ذائق و زنده کننده و میراننده.

(۳) آیا شرکان برای خدای تعالی شرکایی قرار دادند که آنها هم مانند خدا چیزی خلق کردند و بر ایشان خلق خدا و آنها مشبه گردید و لذا هستند که آفریده خدا گمراه است و آفریده شرکاء گمراه بگو (ای محمد) هرگز چنین نیست بلکه خدا خدای متعال آفریننده همه چیزها است و اوست یگانه در الوهیت که همه عالم مقهور اراده او است.

تأفوه بکلماتی ننماید که باعث اغواء عوام بیچاره گردد و شما هم در محکمه عدل الهی گرفتار باشید.

از آقایان محترم انصاف بخواهم آیدر صورتیکه ائمه ما چنین بیاناتی برای ابراهمانی شیعیان خود فرموده اند و شیعیان واقعی یعنی پیروان علی و آل علی از موالی خود این اخبار را شنیده باشند مع ذلک آن‌ها را خدا یارم مقام خدا قرار دهند.

طایفه غلات بکلی از ما بر کنار وما از آنها بیزار و بر کنار هستیم ولو صورت‌آدوی تشیع نمایند خدا و پیغمبر و علی و آل علی علیهم السلام همگی از آنها بیزار و تمامی شیعیان هم از آنها بیزار بر کنار هستند.

چنانچه مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام رئیس غلات عبدالله بن سبیه ملعون را تا سرورز حبس نمود امر بتوبه فرمود چون قبول نکرد لاجرم او را با آتش سوزانید.

شما را بخدا خجالت ندارد که علماء شما روی تمصب و عادت و تبعیت از اسلاف بنویسند مؤسس اساس تشیع ابن عبدالله ملعون بوده که با هر علی علیه السلام سوزانیده شده است و حال آنکه علماء شیعه در تمام کتب مر بو طه پیروی از ائمه خود نموده و عبدالله را ملعون خوانده اند پس پیروان عبدالله هم ملعونند چه آنکه از غلات اند نه شیعیان خالص الوالی آل علیهم السلام و عترت طاهره پیغمبر صلی الله علیه و آله که از غلو در باره آن خاندان جلیل دور و بر کنارند.

اگر مؤسس اساس تشیع عبدالله ملعون بوده و شیعیان پیرو آن بوده اند چنانچه متعصبین از علماء شما نوشته و دیگران هم کور کورانه تبعیت از آنها نموده و در مجالس نقل مینمایند لا اقل بایستی در یکی از کتب شیعه تمجیدی از او شده باشد.

اگر شما يك کتاب از علماء شیعۀ امامیه نشان دارید که تمجیدی از عبدالله ملعون نموده باشند داعی تسلیم بتمام گفتارهای شما میشود و اگر نشان ندادید (و هرگز نمیتوانید نشان داد) پس برسید از روز حساب و محکمه عدل الهی و شیعیان موحد پاك را پیروان عبدالله ملعون نخواید و امر را بر عوام می خیر مشتبه نمائید.

و نیز از جناب عالی برادرانه تقاضا دارم چون اهل علم هستید پیوسته روی قاعدۀ

علم و منطق و حقیقت صحبت کنید نه روی گفتار بی منطق و حقیقت و شهرتهای بی اساس که اطاری در اطراف شیعیان عناداً و لجاجتاً نسبت داده اند.

حافظ - نصایح برادرانه شما مورد قبول و توجه هر عاقلی است ولی اجازه فرمائید حقیر هم من باب تذکر جمالتی بر مشتاقان برسانم.

داعی - بسیار ممنون میشوم بفرمائید.

حافظ - شما در بیانات پیوسته میفرمائید ما غلو در باره امامان نمی نمائیم و غلات را مردود و ملعون و اهل آتش میدانید ولی در این دو شب مکرر کلماتی از شما شنیده میشود در باره امامان که روی قواعدی که خودتان بیان مینمائید آنها راضی باین قبیل امور نیستند ممکن است شما هم در موقع گفتار با ملاحظه باشید تا مورد طعن واقع نشوید.

داعی - داعی خشک و جامد و متمصب و جاهل نمیشم خیلی ممنون میشوم که اگر لغزشی در گفتارم ظاهر شود یاد آور شوید چون انسان مر کز سهو و نسیان است تمنی میکنم آنچه در این دو شب ملاحظه فرمودید بر خلاف رضای ائمه هدی گفته شده که مطایقه با علم و عقل و منطق نمیکند بیان فرمائید.

حافظ - در این دو شب مکرر از شما شنیدم در موقعی که نام امامان خود را میبرید عوس آنکه بفرمائید رضی الله عنهم - سلام الله علیهم - صلوات الله علیهم - فرموده اید و حال آنکه خود میدانید بحکم آیه شریفه سوره احزاب که میفرماید ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً (۱) سلام و صلوات فقط مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد و حال آنکه شما در بیانات خود صلوات و سلام را در باره امامان نیز میآورید بدیهی است این عمل بر خلاف نص صریح قرآن مجید است از جمله ایراداتی که بشما مینمایند همین موضوع است که میگویند این امر بدعت و اهل بدعت اهل ضلالت اند.

(۱) خدا و فرشتگانش بر روان پاک پیغمبر درود میفرستند شما هم ای اهل ایمان بر او درود برسئید و سلام گوید (و تسلیم فرمان او شوید) آیه ۵۶ سوره احزاب.

اشکال در صلوات بر آل محمد و جواب آن

داعی - جامعه شیعه هرگز عملی بر خلاف ص^ص نموده و نمی نمایند منتها در قرون ماضیه اعلاهی آنها از خوارج و نوابس و امویها و ابیاح آنها بهانه جوئیا نموده و برای آنکه شیعیان را اهل بدعت معرفی نمایند دلائل ساختگی اقامه نمودند که بزرگان علمای شیعه جواب تمام آنها را داده و ثابت نموده اند که ما اهل بدعت نیستیم قلم در دست دشمن که افتاد تنها قاضی رفته هر چه میخوانند مینویسند جواب از همین موضوع هم مفصلاً داده شده ولی چون وقت گذشته از جواب مفصل صرف نظر مینمایم برای اینکه فرمایش شما بلا جواب نماند و امر هم بر آقا بان جلساء و برادران عزیزم مشقبه نکردد مختصراً عرض می نمایم .

اولا در این آیه منع از سلام و صلوات بر دیگری ننموده فقط امر میفرماید که بر مسلمانان لازم است که بر آن حضرت صلوات بفرستند تا بآنها همان خداوند متعال که این آیه را نازل فرموده در آیه ۱۳۰ سوره ۳۷ (صافات) میفرماید سلام علی آلایمین .

یکی از خصائص بزرگ خاندان رسالت همین است که در قرآن همه جا سلام مخصوص بانبیاء عظام مینماید و میفرماید سلام علی نوح فی العالمین (۱) سلام علی ابراهیم (۱) سلام علی موسی و هرون (۱)

ولی در هیچ کجای قرآن سلام بر اولاد انبیاء ننمودند مگر با اولادهای خاتم الانبیاء ^{صلوات الله علیهم} که میفرماید سلام علی آلایمین (س) یکی از نامهای خاتم الانبیاء است .

در معنای یس و این که س نام مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم میباشد و آن پنج اسم مقدس محمد و احمد و عبدالله

و نون و یس است و در اول سوره ۳۶ میفرماید یس و القرآن الحکیم اناک لمن المرسلین (۲) یا حرف نداء و س نام مبارک آن حضرت و اشاره بحقیقت و سویت

(۱) این آیات در سوره ۳۷ (صافات) میباشد .

(۲) ای سید رسولان و ای مکملترین انسان قسم بر آن حکمت بیان بدستی که تو البته از

اعتدالیه ظاهریه و باطنیه آنحضرت میباشد .

نواب - علت اینکه میان حروف تهجی (س) نام مبارک آنحضرت گردیده است چیست داعی - عرض کردم اشاره است بنام معنی و حقیقت اعتدال آنحضرت چه آنکه حائز مقام خاتمیت کسی است که وجودش بعد اعتدال رسیده باشد و آن وقتی است که ظاهر و باطن او یکسان باشد و این مرتبه در وجود اقدس آن حضرت موجود بوده فلذا با حرف (س) اثبات مقام برای آنحضرت مینمایم .

بیان نزدیکتر بنهم عموم آنکه در میان حروف تهجی قسط (س) است که ظاهر و باطن آن مساویست باین معنی که از برای هر یک از حروف یست و هشت گانه تهجی در نزد علمای علم اعداد زُبر و یسنه است که در موقع تطبیق زُبر و یسنه هر حرفی قطعاً یا زبُرش زیاد تر است یا یسنه اش .

نواب - قبله صاحب بیخشد من جسارت مینمایم چونکه برای فهم مطالب بی طاقتم مستعدی است در این شبهه مطالب را قسمی ساده و واضح بیان نمایند که مورد توجه و قابل قبول فهم همه ما باشد چون معنی زُبر و یسنه را تفهیدیم متنی است با بیان ساده توضیح دهید تا حل معما گردد .

داعی - اطاعت میشود زُبر عبارت از صورت حرف است که روی کاغذ نوشته میشود و یسنه آن زیادتی است که در وقت تلفظ معلوم می آید .

س در روی کاغذ یک حرف است ولی در وقت تلفظ سه حرف میشود س و ی و ن در تلفظ ی و ن باو زیاد میشود چون در میان یست و هشت حرف تهجی قسط س است که در موقع تطبیق حساب زُبر و یسنه اش مساوی میباشد .

س شصت عدد است یسنه اش هم که عبارت از ی و ن باشد شصت است ی (۱۰) - ن (۵۰) میشود شصت .

بهین جهت خطاب میکند در قرآن مجید بخاتم الانبیاء ^{صلوات الله علیهم} یس اشاره بظاهر و باطن پیغمبر یعنی ای کسی که از حیث ظاهر و باطن و اجدد اعتدال میبایستی

مراد از آلیاسین
آل محمد اند

پس چون س نام مبارک آن حضرت میباشد در این آیه شریفه
می فرماید : **سلام علی آلیاسین** یعنی سلام بر آل محمد علیهم السلام
حافظ - این بیاناتی است که شامبخواید با سحر کلام اثبات
نمائید و آرد در میان علماء چنین معنائی بیامند که سلام بر آریس باشد .

داعی - تمنی مینماید در منقیات بطور حزم کلامی فرمائید بلکه بطریق تردید
بفرمائید که در موقع جواب افسردگی حاصل نکرود اگر شما از کتب علمای خود
بی خریدید یا با خبرید و صلاح در تصدیق نمیدانید ولی ما از کتب شما باخبریم انکار حق هم
نمی نمائیم .

در کتب علمای بزرگ شام زیاد اشاره باین معنی شده است از جمله این حجر مکی
متعصب در ذیل آیه سیم از آیاتی که در سواعق عرقه در فضایل اهل بیت نقل نموده
نوشته است که جماعتی از مفسرین از ابن عباس (مفسر و حیرات) نقل نموده اند که
ان المراد بذلك سلام علی آل محمد یعنی مراد از آلیاسین آل محمدند پس سلام
بر آل یس یعنی سلام بر آل محمد و مینویسد که امام فخر رازی ذکر نموده است
**ان اهلبیته صلی الله علیه وسلم یسارونه فی خمسة اشیاء فی الاسلام قال السلام
علیک ایها النبی و قال السلام علی آلیاسین و فی الصلوة علیه و علیهم فی
الشهد و فی الطهارة قال تعالی طه یا طاهر و قال یطهرکم تطهیرا و فی
تحريم الصدقة و فی الحجبة قال تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحیبکم الله و قال قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القرابی (۱)**
و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در صفحه ۲۴ باب اول رشفة الصادی من

(۱) اهل بیت آن حضرت در پنج چیز با آن حضرت برابری میکنند اول در سلام فرموده
سلام بر پیشبر بزرگوار و نیز فرموده سلام بر آل یس (یعنی سلام بر آل محمد) دوم در صلوات
بر آن حضرت و بر ایشان در تشبه تاؤسیم در طهارت خدای متعال فرموده است طه یعنی ای
طاهر و در باره آنها آیه تطهیر را نازل فرموده و چهارم در تحريم صدقه که بر پیشبر و
اهل بیت آن حضرت صدقه حرام است پنجم در محبت که خدای متعال فرموده بگو اگر شادوست
میدادید خدا را پس متابعت نمائید مرا تا دوست بداد و خدا شما را و در باره اهلبیت آن حضرت
فرموده عهد بگو (بامت) من اجر و مودی اوشا نمی خواهم مگر دوستی ذوی القربی و
اهل بیت من .

بهر فضائل بنی النبی الهادی (چاپ مطبعة اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳ هجری از
جماعتی از مفسرین از ابن عباس و نقاش از کلبی و در ص ۳۴ از باب ۲ نیز نقل نموده که
مراد از آل یس در آیه آل محمدند و امام فخر رازی در ص ۱۶۳ جلد هفتم تفسیر کبیر ذیل
همین آیه شریفه و جوهری در معنی آیه نقل نموده در وجه دوم گفته است مراد از
الیاسین آل محمد (سلام الله علیهم اجمعین) اند .

و نیز ابن حجر در سواعق آورده که جماعتی از مفسرین نقل نموده اند از
ابن عباس که گفت **سلام علی آلیاسین** سلام بر آل محمد است .
و اما راجع بصلوات بر اهل بیت طهارت امریست مسلم بین الفریقین حتی بخاری
و مسلم هم در صحیحین خود تصدیق دارند که بیغیبر فرمود بین من و اهل بیت من در
صلوات جدائی نیندازید :

صلوات بر آل محمد (ص) سنت
و در تشهد نماز واجب است
مخصوصاً بخاری در جلد سیم از صحیح و مسلم
در جداول صحیح و سلیمان بلخی حنفی در تنبیح
الموده حتی این حجر متعصب در سواعق و دیگران
از علماء بزرگ شما از کتب بن عجزه نقل میکنند که چون آیه ان الله و ملکته
یصلون علی النبی الخ نازل گردید عرض کردیم یا رسول الله طریقه سلام کردن بر
تو را دانستم **کیف نصلی علیک** - چگونه صلوات بر شما بفرستیم حضرت فرمودند
باین طریق صلوات بفرستید **اللهم صل علی محمد و آل محمد** و در روایات دیگر
کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید .

و امام فخر رازی در ص ۲۹۷ جلد ششم تفسیر کبیر نقل مینماید که از رسول
اکرم صلی الله علیه و آله سؤال نمودند چگونه صلوات بر شما بفرستیم فرمودند بگوئید
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل
ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی
آل ابراهیم انک حمید مجید .

و این حجر همین روایت را با مختصر اختلافی در الفاظ از حاکم نقل نموده آنگاه

الظهار عقیده و رأی نموده گوید و فيه دليل ظاهر علی ان الامر بالصلوات علیه
الصلوات علی آله - یعنی در حدیث دلیل ظاهر است بر اینکه امر بصلوات بر پیغمبر
ﷺ صلوات بر آل آنحضرت هم هست و نیز روایت نموده است که فرمود لا
أصلوا علی الصلوة البتة یعنی صلوات برآوردید بر من نفرستید عرض کردند
یا رسول الله صلوات برآ کدام است فرمود اینکه بگوئید اللهم صل علی محمد
بلکه بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد .

و نیز از دیلمی نقل نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود الدعاء محبوب
حتى یصلی علی محمد و آله . یعنی دعا در حجاب میماند (و مستجاب نمیشود)
تا صلوات بر محمد و آل محمد فرستند .

و از شافعی نقل میکنند که گفت :

یا اهل بیت رسول الله حکیم
لکافکم من عظیم القدر اکرم
فرض من الله فی القرآن انزله
من لم یصل علیکم لاصلوة له (۱)

نظر بفرموده رسول اکرم ﷺ که الصلوة عمود الدین ان قبلت قبل
ما سواها وان ردت رد ما سواها (۲)

قبولی تمام اعمال بسته بنماز است و نظر با بخاری که عرض شد قبولی نماز هم
بصلوات بر محمد و آل محمد است چنانچه شافعی خود اقرار نموده است .

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی از ص ۲۹ تا ص ۳۵ ضمن باب ۲ کتاب
رشفة الصلوة من بحر فضائل بنی النبی الهادی یثانی در وجوب صلوات بر محمد و آل
محمد دارد و دلائلی از سنائی و دارقطنی و ابن حجر و بیهقی از ابویسکر طرطوسی از
أبو اسحق مرززی و از سمهودی و نووی در تنقیح و شیخ سراج الدین قصیبی یعنی
آورده که صلوات بر آل محمد بعد از نام مبارک محمد ﷺ در تشهد نماز واجب است

(۱) ای اهل بیت رسول الله دوستی شما را خدا در قرآن مجید واجب نموده در بزرگی
مقام و مرتبه شما همین پس است که هر کسی بر شما صلوات نفرستد سال او قبول نمیشود (امراد
خاص صلوات در تشهد نماز است که اگر بعد از ترک کند باعث بطلان و عدم قبولی نماز است.)
(۲) نوازستون و نگاهبان دین است اگر نماز قبول شد مساوی آن از اعمال قبول میشود
و اگر نماز رد شد مساوی آنهم رد میشود .

که چون وقت گذشته از بیان مفصل آن صرف نظر نموده و قضاوت را بضمیر یاک آقابان
و اگذار مینمایم .

پس آقابان تصدیق میفرماید کسلام و صلوات بر اهل بیت پیغمبر ﷺ بدعت
نیست بلکه سنت و عبادتی است که دستور خود پیغمبر است و انکار این معنی را قطعاً نمیکند
مگر خوارج و نواصب و متمسکین عنود و مبغضین لوجج خذلهم الله که امر را بر برادران
اهل سنت مشتبه نموده و مینمایند .

بدیهی است کسانی که در این حکم قرین خاتم الانبیاء ﷺ هستند و در ذکر مقدم
بر غیرند قیاس آنان بر دیگران نمودن و دیگران را بر آنها ترجیح دادن از سفاقت
و جهالت یا تعصب و بی خبری است .

« در این موقع چون شب از نصف گذشته و آثار کسالت در بعضی جلساء ظاهر ،
« مجلس را ختم نمودیم پس از صرف چای و فرار اینکه فردا شب زودتر تشریف بیاورند ،
« متفرق گردیدند » .

جلسه سیم

لیله یکشنبہ ۲۵ رجب ۱۳۴۵

« از نماز مغرب فارغ شدیم آقابان تشریف آوردند بعد از تعارفات معموله لمشغول
« صرف چای شدند داعی هم نماز عشاء را خاتمه داده با خیال آسوده برای اسفاهی کلمات
« آقابان حاضر شدیم .

حافظ - قبله صاحب ریشب که بمنزل رقیتم خیلی خود را ملامت کردم که چرا
ما دقت بیشتری در باب عقاید ارباب ملل نمیکشیم و فقط بعضی کتب متمسکین (قولشما)
اکتفا میکنیم که حقیقت از ما پوشیده ماند .

داعی - از آنجائی که خدای تعالی در آیه ۱۵۰ سوره ۶ (انعام) میفرماید
قل قلله الحجة البالغة (۱)

(۱) بگو ای پیشبر برای خدا حجة بالغة است .

مجلس در شب حجّتی از حجج الهی بود که آقایان در ابتدای صحبت قدری از عادت بیرون آمده و با دیدن انصاف و علم و عقل برایش داعی توجه نمائید و بدانید که آنچه را میگویم روی موازین علم و عقل و منطق و حقیقت است و آنچه بسمع مبارک آقایان رسانیده و ذهن شما را مشوب نموده اند روی عناد و لجاج مردمان متمصّب خود خواه بوده است.

خدا را شاهد میگیرم که در این مجالس هیچ نظری ندارم که در گفتار خود غالب آیم و آقایان را مغلوب نمایم بلکه مانند همیشه هدف و مقصد دفاع از حریم تشیّع و ابراز حق و حقیقت است.

حافظ - از بحالت بیانات در شب شما کشف شد که شیعه بر طبقات مختلفه میباشند آیا کدام طبقه از شیعه را ذیحق و کفّار و عقاید آنها را حق میدانید چنانچه ممکن است طبقات شیعه را برای روشن شدن مطلب بیان فرمائید که ما بدانیم در کدام قسمت وارد بحث شویم.

داعی - شب گذشته عرض نکردم که شیعه بر طبقات مختلفه هستند بلکه شیعه بآن معنی که شرح دادم یعنی بندگان مطیع خدا و پیغمبر و پیروان خاندان رسالت باسر آن حضرت يك طبقه بیشتر نیستند ولی طبقات بازیگری بنام تشیّع خود نمائی و مردم جاهل بی خیر را بدور خود جمع نمودند و از نام مقدّس شیعه سوء استفاده نموده و عقاید باطل بلکه کفر و زندقه را باین نام میان مردم انتشار دادند لذا مردمان بی خبر که بتحقیق در حقایق نمی نمایند بنام شیعه در تاریخ از آنها یاد نموده اند و آنها چهار طبقه اصلی هستند که از آن چهار طبقه اصلی هم فقط دور فرقه باقی مانده اند و دور فرقه آنها بکلی از میان رفته اند و از هر طبقه آنها طبقات دیگر پیدا شدند.

و آن چهار فرقه عبارتند از **زیدیه** و **کیسانیه** و **قداحیه** و **غلات**.

عقاید زیدیه فرقه اول زیدیه میباشند و آنها کسانی هستند که خود را اتباع

زید بن علی بن الحسین علیه السلام میدانند و زید را بعد از امام زین العابدین علیه السلام امام میدانند و الحال در یمن و اطراف آن زیدیه بسیار میباشند.

عقیده آنها بر آنست که هر علوی فاطمی که عالم و زاهد و شجاع باشد و علاوه خروج بسیف و شمشیر نهوده و مردم را دعوت بخود نماید آن امام است.

و چون جناب زید در زمان خلافت هشام بن عبدالملک اموی بواسطه فشار و ظلم بنی امیه در کوفه خروج کرد و شربت شهادت نوشید (چنانچه پریشب شرح حال آن بزرگوار را بمناسبتی عرض نمودم) او را امام دانسته و پیروی او را بر خود حتم میدانند.

و حال آنکه مقام جناب زید بالاتر از آنست که چنین نسبتی را باو بدهند.

جناب زید از سادات بزرگ بنی هاشم بوده در زهد و علم و فضل و فهم و دین و ورع و عبادت و شجاعت و سخاوت برجسته قوم و پیوسته قائم اللیل و صائم النهار بوده.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله خیر شهادت آنجناب را داده چنانچه از حضرت سیدالشهدا علیه السلام ابا عبدالله الحسین علیه السلام رسیده که فرمود **وضع رسول الله یده علی صلی قال یا حسین سیخرج من صلیک رجل یقال له زید یقتل شهیداً فاذا کان یوم القیمة یتخطی هو واصحابه رقاب الناس و یدخله الجنة (۱)**.

ولی خود جناب زید ابتدا ادعای امامت نداشتند و این تهمت است که با آنحضرت نسبت داده اند و الا آن جناب خود را تابع و مطیع امامت برادر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر علیه السلام میدانستند ولی بازیگرانی بعد از آنحضرت قائل باسلی شدند که **لیس الامام من جاس فی ینه و ارخی ستره بل الامام کلّ فاطمی عالم صالح ذو رای یخرج بالسیف (۲)**

مردم را دعوت بامامت آنحضرت نموده و تشکیلاتی دادند باصطلاح دکانی برای

(۱) رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست مبارکش را گذاره بر پشت من و فرمود با حسین علیه السلام زود است بیرون میآید از صلب تو مرگی که او را زید میگویند گفته میشود در حال شهادت چون روز قیامت شود خود و اصحابش پایکندار نه بر کردهای مردم و داخل بهشت میشوند.

(بدیهی است مراد اصحابی هستند که بنام نبوت در مقابل ظلم بنی امیه با آنحضرت قیام نموده).

(۲) امام نیست آنکس که در خانه بنشیند و خود را بیوشاند از مردم بلکه امام هر فاطمی عالم صالح صاحب رای است که خروج بشمشیر بنماید.

بیشرفت مقاصد خود باز نمودند و آنها پنج فرقه گردیدند - مغیره - جارودیه -
ذکریه - خشبیه - خلفیه -

عقاید کیسانیه فرقه دوم کیسانیه بودند و آنها اصحاب کیسان مولی و آزاد کرده علی بن ابیطالب علیه السلام بشمار میرفتند .
آنها قائل بامامت محمد بن الحنفیه فرزند بزرگ حضرت امیر المؤمنین بعد از حسنین علیهما السلام بودند .

ولی جناب محمد خود چنین داعیه ای نداشته بلکه او را سید التابعین میگفتند در علم و زهد و ورع و تقوی و اطاعت امر مولی معروف بوده .

بعضی بازیگرها دستاویز نمودند قضیه مخالفتیهای او را با حضرت سجاد امام زین العابدین علیه السلام و دلیل بر ادعای او قرار دادند .

و حال آنکه اصل حقیقت این نبود که ادعای امامت داشته بلکه مقصود جناب محمد از این مخالفتها اثبات مقام حضرت سجاد علیه السلام امام چهارم بوده که باینظریق مرید های جاهل و معتقدین ساده خود را متوجه سازند که من واجد این مقام نیستم .

کما آنکه در همان مسجد الحرام بعد از ثبوت حق در مقابل حجر الاسود و اقرار حجر بامامت حضرت سجاد علیه السلام که در کتب اخبار و تواریخ مفصلاً ثبت گردیده ابو خالد کالی که سر سلسله معتقدین با جناب بود با جمعی از معتقدین بامامت محمد تبعیت از جناب محمد نموده و بامامت حضرت سجاد معترف شدند .

ولی یکدمه از شیادها جمعی از عوام بی خرد بی خبر را بر آن عقیده نگاهداشتند باین بهانه که جناب محمد شکسته نفسی نموده و در مقابل بنی امیه سیاست اقتضای چنین امری را نمود .

والا امامت جناب محمد مسلم است و بعد از وفات جناب محمد هم ثابت ماندند و گفتند جناب محمد نموده بلکه در شعب جبل رضوی پنهان گردیده زمانی بیرون آید و جهان را بر از عدل واد کند و ایشان چهار فرقه بوده اند .

مختاریه - کریه - اسحاقیه - حریه - (ولی بر این عقیده امروز کسی باقی نمانده) .

عقاید قداحیه طایفه سیم قداحیه اند اصل مذهب این طایفه ظاهر آ تسبیح ولی باطناً کفر محذرت است و اصل تشکیلات این مذهب بدست محمد بن سالم یا (دیضان) معروف به قداح و عیسی چهار لختان در مصر شروع شد و باب تأویلات را در قرآن مجید و اخبار بمیل خود باز نمودند .

و از برای شریعت ظاهر و باطنی قرار دادند و گفتند باطن شریعت را خداوند بیغمیر و بیغمیر یعلی و او هم بفرزندان و شیعیان خالص تعلیم داد و گویند کسانی که باطن شریعت را دانستند از قید طاعت و عبادت ظاهر به آزاد و آسوده شدند .

و ایشان مذهب را بر هفت پایه قرار دادند بهفت بیغمیر معتقدند و بهفت امام معتقدند و امام هفتم را غالب و منتظر ظهور آن هستند و ایشان دو طایفه بودند .

ناصریه - اصحاب ناسر خسرو علوی که در اشعار و گفتار و کتابهای خود بنام شیعه بسیار مردم را بکفر و الحاد کشانیده و در طبرستان شیوع بسیار داشتند .

صباحیه - طایفه دومی اصحاب حسن صباح که اصلا اهل مصر و بایران آمده و اقامت اسفناک و فتنه بزرگ الموت را در قزوین برپا کرد و باعث قتلهای فراوان شد که در تاریخ مفصلاً ثبت است که این مجلس مختصر مقتضی شرح مفصلاً حالات تاریخی آن نمیباشد .

عقاید غلات طایفه چهارم غلیه اند که بست ترین اقوام و طوایفی هستند که بنام شیعی معروف شده اند و تمامی آنها کافر و نجس و فاسد و منسده میباشد و آنها هفت فرقه اصلی هستند .

هبائیه - منصوریه - غرایه - بزغیه - یعقوبیه - اسماعیلیه - ازهریه
شرح حالات و دیدار ایشان آنها را شب گذشته مختصراً باقتضای مجلس عرض کردم ما جامعه شیعه امامیه اتنا عشریه بلکه تمام مسلمین دنیا از آنها و عقاید آنها بیرونی آنها را آنجس ازهر نجس و کافر ملحد دیدن میدانیم .

و هر عقیده‌ای بنام شیعه روی قائمه کفر و الحاد صراحتاً یا کتابتاً در السنه و افواه مشهور رود بعض کتب عمداً یا سهواً درج کرده بیشتر از این طایفه میباشند که خود را شیعه علی میخوانند.

ولی جماعت شیعه امامیه اثناعشریه که زائد بر صد میلیون جمعیت در دنیا هستند از این عقاید فاسده دور بلکه اصل دین و مذهب پاک و لب و لباب شریعت را که بوسیله باب علم رسول الله علی بن ابیطالب امیر المؤمنین علیه السلام رسیده در نزد آنها یافت میشود طایفه پنجم شیعه امامیه و فرقه حقه اثناعشریه اند که لب لباب شریعت را مطابق عقل و نقل دارا هستند و اصل شیعه واقعی اینها هستند و آن چهار فرقه شیعه قلابی اند.

عقاید شیعه امامیه
اثناعشریه

و خلاصه عقیده این شیعیان حقیقی را برای شما بطور فهرست عرض مینمایم تا بعد از آنستهای غلط بآنها نهدید.

جامعه شیعه امامیه معتقدند بوجود ذات واجب الوجود حضرت احدیت جل و علا که اوست واحد و احد که شبیه و عدیل و نظیر ندارد نه جسم است و نه صورت نه جوهر است و نه عرض و از جمیع صفات امکانیه معرّاً و مبرّاً میباشند بلکه خالق جمیع اعراض و جواهر است و شریکی در خلق موجودات و افاضه فیوضات بر موجودات ندارد.

بعضی از عرفا صفات سلبیه پروردگار را بشعر آورده و گفته اند.

له مرگب بود و جسم نه جوهر نه عرض
برشراک است و معانی و غنی دان خالق

و چون ذات واجب الوجود هرگز رؤیت نشود و از طرفی هم بایستی خلق را هدایت و راهنمایی نماید لذا رسل و فرستادگانی از جنس بشر بر گرفته کامل عیار برای هدایت افراد بشر با دلائل و براین و معجزات و بینات و دستورات کافی باقتضای حال و احتیاجات اهل هر زمان فرستاده که عند آنها بسی بسیار و یشمار است و تمامی آنها در تحت اوامر پنج پیغمبر اولوالعزم که **نوح شیخ الانبیا و ابراهیم**

خلیل الرحمن و موسی کلیم الله و عیسی روح الله - علی نبینا و آله و علیهم السلام
بازند هادی و راهنمای بشر بودند و پیغمبر آخر وجود اقدس **خاتم الانبیا محمد مصطفی** صلی الله علیه و آله و سلم میباشد که دین و شریعت او تا روز قیامت باقی و برقرار است.

جماعت شیعه معتقدند که **حلال محمد حلال الی یوم القيمة و حرام هر امر الی یوم القيمة و شریعت مستمره الی یوم القيمة (۱)**
و خداوند متعال از برای جمیع اعمال از نیک و بد سزا و جزائی معین فرموده که در بهشت یا دوزخ بآنها داده میشود.

و روزی که برای سزا و جزای اعمال معین گردیده **یوم الجزاء** گویند که بعد از تمام شدن عمر دنیا تمام خلائق را از نیک و بد من الاولین و الاخرین همه را زنده میکند با همین بدن عنصر جسمانی (نه بدن لطیف و هورظلیائی) بصحرائ محشر میآورد بعد از محاکمه و رسیدگی هر یک را بجزای خود میرساند.

چنانچه در کتب آسمانی عموماً بالخصوص توره و انجیل و قرآن مجید خبر داده است و سند محکم و ثابت و محقق ما همین قرآن کریم است که با سند متصل دست نخورده و تحریف نگردیده از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بمارسیده و ما عامل بدستورات آن هستیم و امید داریم که عندالله مأجور باشیم.

و بجمیع احکام واجبه مندرجه در این کتاب اقدس اعظم از قبیل نماز و روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد و غیره معتقدیم.

و همچنین بفروغات و واجبات و مستحبات و دستوراتی که بوسیله رسول خدا بما رسیده معترف و عازم و عاجز بعمل با توفیقات خداوند متعال هستیم.

و از جمیع معاصی و گناهان کبیره و سفیره از قبیل شراب و قمار و زنا و لواط (۱) **حلال** محسب است تا روز قیامت و حرام آنست که هم حرام است تا روز قیامت و شریعت او هم باقی و مستمر است تا روز قیامت.

وربا وقتل نفس وظلم وغير آنها از آنچه در قرآن مجید و اخبار وارده منع از آنها گردیده اجتناب مینمایم .

و ما جماعت شیعه معتقدیم همان قسمی که احکام و دستاویز الهیه آورندسای دارد که خداوند متعال او را برگزیده و بآدمیان معرفی نموده .

بعد از وفات آورنده که رسول خدا میباشد بایستی نگاهدارندای باشد که حافظ و حارس و نگاهبان آن دین و شریعت باشد همان قسمی که پیشمیر و آورنده دین را خدا بر انگیزد و بمرید معرفی نماید .

وصی و خلیفه و نگاهدار دین را هم بایستی خداوند انتخاب فرماید و بوسیله پیشمیر بامت معرفی نماید .

چنانچه تمام انبیاء با مر خدای متعال اوصیاء خود را معرفی نمودند پیشمیر خاتم هم که اکمل و افضل از همه آنها بوده برای جلوگیری از فساد و اختلاف امت را بحال خودشان نگذارده و اوصیاء خود را بامر پروردگار روی سنت جاریه بآنها معرفی فرموده .

و عدد آن اوصیاء منصوص رسول اکرم صلی الله علیه و آله که از جانب خدای متعال معرفی شدند دوازده میباشد او اہم سید الاوصیاء علی بن ابیطالب قبیده ابنه حسن ثم اخوه الحسین ثم ابنه علی زین العابدین ثم ابنه محمد باقر العلوم ثم ابنه جعفر الصادق ثم ابنه موسی کاظم ثم ابنه علی الرضا ثم ابنه محمد تقی ثم ابنه علی النقی ثم ابنه حسن العسکری ثم ابنه محمد مهدی وهو الحجۃ القائم الذی غاب عن الانظار لاجن الامصار یملأ الله الارض به قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً .

اعتقاد شیعه امامیه آنست که این دوازده امام برحق از جانب خدا بوسیله پیشمیر بما معرفی شدند که دوازدهمی آنها بنا بر اخبار متواتر و مستفیض که از علماء شامهم بسیار رسیده غیبت اختیار نموده مانند غیبتی که در تمامی ادوار انبیاء و اوصیاء بوده .

و آن وجود مقدس را خداوند ذخیره قرار داده برای رفع ظلم و نشر عدل و

مصلح کل است که تمام اهل عالم انتظار ظهور چنین مصلحی را دارند .

خلاصه جماعت شیعه معتقدند بجمیع احکام خمس که در قرآن مجید و اخبار صحیحہ

که بوسیله روایت معتبره از طرق اهل بیت طهارت و عترت پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمنین نیک فطرت از صحابه خاص آن حضرت بآنها رسیده از اول باب طهارت تا آخرین باب دیات شکر میکنم خداوند متعال را که بداعی عوفیق عنایت فرمود تا از روی تحقیق و منطوق و برهان نه از راه تقلید آباء و امهات باین عقاید مقدسه معتقد و افتخار باین دین و مذهب دارم .

و هر کس در این دین و مذهب گفتگوئی دارد یا در شک و شبهه و اشتباه باشد داعی برای حل شبهات و اثبات حقایق بحول و قوه پروردگار حاضریم .

« صدای مؤذن برخاست و موقع نماز شد پس از فراغت از نماز و صرف چای ، جناب حافظ افتتاح کلام نمودند . »

حافظ - قبله صاحب خیلی ممنون شدم که شرح حالات فرق شیعه را بیان نمودید ولی در کتب اخبار و ادعیه شما مطالبی وارد است که ظواهر آنها برخلاف کتبات شما کفر و الحاد شیعه اتنی عشریه را مخصوصاً میرساند .

داعی - خوبتر آن اخبار و ادعیه و موارد اشکال را بیان فرمائید تا حق آشکار گردد .

حافظ - اخبار زیادی دیده ام ولی آنچه الحال در نظر دارم در تفسیر صافی که بقلم یکی از علماء و مفسرین بزرگه شما

فیض کاشی میباشد خبری نقل میکند که روزی حضرت حسین الشہید بالطف در مقابل اصحاب ایستاد و گفت ایها الناس ان الله تعالی جل ذکره ما خلق العباد الا لیرقوه فاذا عرفوه عرفوه عبودہ و اذا عبدوه استغفوا بعداثة عن عبادة من سواه قال رجل من اصحابه بائی انت و امی یاین رسول الله

اشکال راجع بضمیر معرفت

(ص) فما معرفة الله قال عليه السلام معرفة اهل كل زمان امامهم الذي تجب عليه طاعته (۱)

جواب از اشكال

داعی - اولاً باید بسلسله سند خیر توجه کرد که آیا این خبر صحیح است یا موثق و معتبر و حسن است یا ضعیف قابل توجه است یا مردود بر فرض صحت بغير واحدی توان نصوص صریحه در توحید از آیات قرآن مجید و اخبار متواتره از طرق آل اطهار و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین را از ظواهر خود منصرف ساخت .

شما چرا این همه اخبار و احادیث و گفتار ائمه دین را در توحید و مناظراتی را که بزرگان از ائمه اثنی عشر که در مواقع مقتضی با مادیین و دهرین نموده اند و اثبات توحید خالص فرموده اند نمی بینید و بآنها توجه نمی نمایند .

در حالی که تمام تفاسیر مهمه شیعه و کتب اخبار از قبیل توحید مفضل و توحید صدوق و کتاب توحید از بحار الانوار علامه مجلسی قدس الله اسرارهم و سایر کتب توحیدی علمای بزرگ شیعه امامیه مملو از اخبار متواتره از اهل بیت طهارت است .

چرا رساله (النکت الاعتقادیه) ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان معروف به (مفید) که از مفاخر علمای شیعه در قرن چهارم و متوفی سال ۴۱۳ قمری بوده و همچنین اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات تألیف آن بزرگوار را مطالعه نمیکنید و نیز مراجعه نمی نمایند بکتاب احتجاج شیخنا الاجل ابو منصور احمد بن علی بن ایطاب الطبرسی تا ببانید امام برحق حضرت رضا علیه الصلوٰة والسلام چگونه در مقابل مخالفین و منکرین توحید اثبات توحید خالص فرموده .

که میگردید خبرهای واحد متشابهی را پیدا میکنید و بآنها اتکاء نموده و شیعیان را مورد حمله قرار میدهند .

(۱) ای مردم خداوند جل ذکره خلق فرموده است بدکان را مگر برای شناختن او پس زمانیکه او را شناختند عبادت کرده و هستیکه عبادت کردند مستغنی شوند عبادت او از عبادت هر چه غیر او است مردی از اصحاب عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد پس پشیر حقیقت معرفت خدا چیست فرمود معرفت و شناختن اهل هر زمان است امامی را که اطاعتش بر ایشان لازم است .

چه خوش گوید شاعر عرب :

ابصر فی الدین منی الفدی وفي عینک الجذع لاتبصر (۱)

مثل اینست که آقایان محترم بکتابهای خودتان دقیق نمیشوید تا خرافات و موهومات بلکه کفریات مندرجه در آن کتابها را که یضحک به الفکلی است به بینید و از خجالت سر بلند ننمائید حتی در صحاح معتبره خودتان بقدری اخبار خنده آور نقل شده که عقل را مبهوت و حیران مینماید .

حافظ - خنده آور گفتار و کلمات شما است که تخطئه مینمائید کتبی را که در عظمت و بزرگی مانند آن نیامده مخصوصاً صحیحین بخاری و مسلم که عموم علمای ما اتفاق دارند بتعلیقات احادیث مندرجه در آنها و اگر کسی انکار این دو کتاب و اخبار مندرجه در آنها را بنماید و در مقام تخطئه آنها برآید در حقیقت انکار اصل مذهب سنت و جماعت را نموده زیرا که مدار اعتبار این جامعه بعد از قرآن مجید باین دو کتاب بزرگ است چنانچه این حجر مکی در اول صواعق محرقه اگر بنظرتان رسیدم باشد نوشته است الفصل فی بیان کیفیتها (ای کیفیت خلافة ابي بکر) روی الشیخان البخاری و مسلم فی صحیحیہما اللذین هما اصح الکتب بعد القرآن باجماع من یعتقد به .

بدیهی است که اخبار مندرجه در صحیحین قطعی الصدور است از جناب رسول اکرم ﷺ لان الامة اجتمعت علی قبولهما و کل ما اجتمعت الامة علی قبوله مقطوع فما فی الصحیحین فمقطوع به (۲)

پس چگونه ممکن است کسی جرأت نماید بگوید در این دو کتاب کفریات و هزلیات و خرافات و موهومات موجود است .

(۱) آیا می بینی در چشم من ریزه خاکش را اما در چشم خود چوب خرما را نمی بینی (کتابه از اینکه عیب کوچک مرا می بینی ولی عیب بزرگ خود را نمی بینی) .

(۲) در بیان کیفیت خلافت ابي بکر که روایت نموده شیخان بخاری و مسلم در صحیحین خود که صحیح ترین کتابها است بعد از قرآن باجماع است برای آنکه امت اجتناب بر قبول آنها نموده و هر چه را که امت اجتناب بر قبول آنها بنمایند مقطوع است پس همین دلیل احادیث مندرجه در صحیح بخاری و مسلم مقطوع المدود است .

اخبار خرافی در صحیحین
بخاری و مسلم

داعی - اولاً در جمله از بیاناتان که فرمودید
این دو کتاب مورد قبول تمام امت است اعتراضات
علمی وارد است و این ادعای شما استناداً بقول

ابن حجر علماً و عملاً و منطقیاً مردود یکصد میلیون مسلمان باعمل و عمل میباید پس اجماع
امت در اینجا مانند همان اجماعی است که برای صدر اسلام در امر خلافت قائل شدید ؟ !

ثانیاً آنچه داعی میگوید با برهان و دلیل است آقایان محترم هم اگر دیده رضارا
به بندید و با دیده حقیقت بین بآن کتابها نظر کنید می بینید آنچه ما می بینیم و مانند ما
و تمام عقلاء از مندرجات آنها متحیر و متبسم خواهید شد چنانچه بسیاری از اکابر علماء
خودتان مانند دار قطنی و ابن حزم و شهاب الدین أجدین عه قسطلانی در ارشاد الساری
و علامه ابوالفضل جعفر بن ثعلب شافعی در کتاب الامتاع فی احکام السماع و شیخ عبد
القادر بن عه قرشی حنفی در جواهر المصنفة فی طبقات الحنفیه و شیخ الاسلام ابو زکریای
نوری در شرح صحیح و شمس الدین علقمی در کو کب منیر شرح جامع الصغیر و ابن القیم
در زاد المعاد فی هدی خیر العباد و بالاخره جمیع علمای حنفیه و دیگران از اکابر سنیّه
صریحاً در مقام نقد و انتقاد بیض احادیث صحیحین بر آمده و اعتراف دارند که بسیاری
از احادیث ضعیفه غیر صحیحه در صحیحین موجود است چه آنکه هدف بخاری و مسلم
جمع اخبار بوده نه دقت در صحت آنها و بعضی از محققین علماء خودتان مانند کمال الدین
جعفر بن ثعلب در بیان فضایح و قباح روایات صحیحین و نشر مثالب و معایب آنها سعی
بلیغ نموده اند و اقامه دلائل و براهین در این باب بارز و آشکار میباشد .

پس تنها ما نیستیم که تحقیق در مطالب میثائیم که مورد حمله شما قرار گیریم
بلکه اکابر علماء خودتان که محقق در حقایق بوده این قبیل بیانات را نموده اند .

حافظ - خوبست از دلائل و براهین خود برای اهل مجلس بیان کنید تا تفاوت
بمقن کنند .

داعی - گرچه گفتگوی ما در این موضوع نبوده و اگر بخواهم وارد این بحث

کردم از رشته سؤال شما باز می مانم ولی برای اثبات مرام بیسته نمونه ای مختصراً اشاره
می نمایم .

اگر شما اخبار کفر آمیز حلول و اتحاد و هئیده بجسمانیت و
اخبار روقیت الله تعالی
از اهل سنت

آخرت علی اختلاف العقاید (چنانچه عده ای از حنابلو اشاعره
قائلند) بخواهید مطالعه نمایند مراجعه کنید بکتاب معتبره خودتان مخصوصاً ص ۱۰۰
از جلد اول صحیح بخاری باب فضل السجود من کتاب الاذان و نیز ص ۹۲ جلد چهارم
باب الصراط من کتاب الرقاق و در ص ۸۶ جلد اول صحیح مسلم باب اثبات الرقوبه
المؤمنین ربهیم فی الاخره و امام احمد حنبل در ص ۲۷۵ جلد دوم مستند بخوی بدست
میاوردند من باب نمونه دو خبر از همان ابواب را بر عرض محترمتان میرسانم که از ابو
هریره روایت می نمایند که ان النار تزفر و تتقیظ لقیظاً شدیداً فلا تسکن حتی

یضع الرب قدمه فیها فتقول فقط فقط حمی حمی (۱)

و نیز از ابوهریره روایت نموده اند که جماعتی از مردم از رسول اکرم ﷺ سؤال
نمودند یا رسول الله هل نری ربنا یوم القيمة قال نعم هل تضارون فی رقیه
الشمس بالظهوره صحوا لیس معها صحاب قالوا لا یا رسول الله و هل
تضارون فی رقیه القمر لیله البدر صحوا لیس فیها صحاب قالوا لا یا رسول
الله قال : ما تضارون فی رقیه الله یوم القيمة الا كما تضارون فی رقیه
احدهما اذا كان یوم القيمة اذن مؤذن یتبع کل امة ما كانت تعبد فلا یقی
احد کان یعبد غیر الله من الاضنام و الانصاب الایساقطون فی النار حتی اذا
لم یبق الا من کان یعبد الله من نر و فاجر اتاهم رب العالمین فی ادنی صوره
من التي وأره فیها فیقول انا ربکم فیعولون نموذ بالله منک لانشرک بالله شیئاً
فیقول هل ینتکم وینه آیه فتمر فونه بها ؟ فیعولون نعم فیکشف الله عن ساق

(۱) صدای شله پیوسته دو بالذیاد پیروه و آدام تکبیر تا آنکه غداوند یاه خود را
در میان آتش نهاده امر میکند تا این زمان کافی است .

ثم يرفعون رؤسهم وقد تحول في صورة التي رأوه فيها اول مرة فقال انا
و بكم يقولون انت ربنا (۱)

شما را بخدا انصاف دهید آیا این نوع کلمات کفر آور نیست که خدا خود را
مجسم و با صورت عنصری بپوش نشان دهد و پای خود را باز نماید و بزرگترین دلیل
بر اثبات کفارت ما آنست که مسلم بن حجاج بانی در اثبات رؤیة خدای متعال جل و علا در
صحیح خود افتتاح نموده و اخبار معموله ای از ابوهریره وزید بن اسلم و سويد بن سعید
و دیگران نقل نموده که علمای بزرگ خودتان از قبیل ذمبی در میزان الاعتدال و سوطی
در کتاب اللالی المصنوعة فی احادیث الموضوعة و سبط ابن جوزی در الموضوعات جمعیت
آنها را مستدلاً بیان نموده اند .

و اگر دلائلی بر ابطال کفارت آنها نبود مگر آیات بسیاری از قرآن مجید که
صریحاً نفی رؤیت نموده اند از قبیل آیه ۱۰۳ سوره ۶ (انعام) که فرماید لا یدرک الله الابصار
و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر (۲)

و نیز در آیه ۱۳۹ سوره هتتم (اعراف) در قصه موسی و بنی اسرائیل نقل

(۱) آیا ما می بینیم پروردگار خود را در روز قیامت فرمود آری آیا در وقت ظهور
دولتی که آسمان خالی از ابر است از مشاهده خورشید ضری بشما میرسد عرض کرده اند فرمود
آیا دین ماه تمام را در شبها بیکه آسمان از ابر خالی است ضرر بشما میرساند عرض کردند نه
فرمود پس از رؤیت پروردگار در قیامت بشما ضری نضاهد رسید همچنانکه از دیدن ابر یکی از آنه و
ضری بشما میرسد روز قیامت که شد از طرف خداوند اعلام میشود هر گروهی میبود خود را
تعیین کند پس باقی نماند فردی که غیر از خالق یکتا را پرستش کرده از پناه مگر پر تپا میشود
در آتش بطوریکه از اطراف برشود خارج جنم باقی نماند از خوب و بد جز افرادی که خداوند
پکانه را پرستش کرده باشند در آنحال غلام هالیان میآید بصورت خاصی که بشر نمیتواند او را
به بیند پس فرماید من خالق شما هستم مؤمنین عرض کنند پناه بعدا بریم اگر تو خدا باشی ما
گروهی هستیم که غیر از خالق یکتا را عبادت کرده باشیم خداوند در جواب گوید آیا بین شما
خداوند نشانه ای هست که بآن نشانه خدا را به بینید و بشناسید جواب گویند آری پس خداوند
ساق پای خود را باز کند (یعنی پای خود را بر پایا نشان دهد) آنگاه مؤمنین سر خود را بالا کنند
و ببینند خداوند را در همان صورتیکه دفعه نخست دیده بودند پس فرماید من خدای شما هستم
آنها هم افراد کتکه که تو خدای ما هستی .

(۲) هیچ چشمی او را ندک نشاید و او همه دیده گان و مشاهده میکند و اول لطیف و نامرئی و بیبه
چهر آگاهست .

میرماید که وقتی بر حسب فشار بنی اسرائیل جناب موسی علیه السلام در مقام مناجات
عرض کرد رب ارنی انظرتک قال لن ترانی (۱) .

سید عبدالحی (امام جماعت اهل تسنن) - مکر نه از مولی علی کرم الله وجهه
نقل است که فرمود لم اعبدوا با لم اره یعنی بندگی نمی کنم خداوندی را که نه بینم
پس معلوم میشود حق تعالی دیدنی است که علی چنین کلامی فرماید .

**دلائل و اخبار بر عدم
رؤیة الله تعالی**

داعی - جناب عالی فقط یک جمله از خبر اشاره فرمودید با
اجازه آقایان تمام خبر را میخوانم آنکه شما جواب خود را
خواهید در یافت این خبر را هة الاسلام شیخ با عظمت محمد بن یعقوب

کلینی قدس الله سره در باب ابطال الرؤیة از کتاب توحید اصول کافی و شیخ بزرگوار
صدوق ابو جعفر عجمی در علی بن الحسین بن موسی بن یابویه قمی قدس الله تربته در
کتاب توحید خود در باب ابطال عقیده رؤیة الله چنین نقل نموده اند از امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که فرمود .

جاء حبرالی امیر المؤمنین علیه السلام . فقال : يا امیر المؤمنین هل رأیت ربک
حين عبادته ؟ فقال : ما كنت أعبد و بالمره . قال و کیف رأیته ؟ قال لا تدركه
العیون فی مشاهدة الابصار ولكن رأته القلوب بحقائق الایمان (۲) .

پس از این جواب مولانا امیر المؤمنین علیه السلام معلوم میشود که مراد از رؤیت با چشم
عنصری جسمانی نمیباشد بلکه بنور ایمان قلبی میباشد و این معنی از خود کلیه لن
واضح و آشکار میشود چه آنکه میدانید لن برای نفی ابد استعمال میشود و در این آیه
شریفه تاکید است بآیه لا تدركه الابصار یعنی هرگز در دنیا و آخرت بهیچ صورت
خداوند دیده نمیشود .

(۱) خدایا خود را بن آشکارا بنما تا خود مشاهده نمایم خداوند در جواب او فرمود هرگز تا

ابد مرا نخواهی دید .
(۲) هالی (از یهود) خدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد یا امیر المؤمنین آیا در
وقت عبادت خدا را می بینی حضرت فرمود من خدای را که نه بینم عبادت نمی نمایم عرض کرد
چگونه او را می بینی فرمود ذات باری تعالی را با چشم سر یعنی چشم عنصری نمی بینم بلکه او را
با چشم قلب و نور حقیقت ایمان می بینم .

دلائل عقلیه و براهین نقلیه بر این معنی وارد است که علاوه بر محققین علما و مفسرین شیعه اکابر علماء خودتان از قبیل قاضی میضای و جبارالله زمخشری در تفسیر خود ثابت نموده اند که رؤیة الله تعالی محال عقلی است.

و هر کس معتقد بر رؤیة الله گردد چه در دنیا و چه در آخرت قطعاً خدا را محاط خود قرار داده و قائل جسمانیت برای ذات با برکات او گردیده چه آنکه تا جسم عنصری نباشد با چشم محسوس عنصری دیده نگردد و چنین عقیده ای قطعاً کفر است چنانچه علماء بزرگ ما و شما در تفاسیر و کتب علمیه خود ذکر نموده اند که اینک مورد بحث ما نیست من باب شاهد بجلائی عرض شد.

و لما راجع بخرافات و عوهمات بسیاری که در کتب معتبره شما ثبت است من باب نمونه خلاصه ای از دو خبیر را نقل مینمایم تا آقایان محترم بیعض خبیرهای واحد که قابل حل و تأویل است از کتب شیعه ایراد نگیرید.

شما تصور مینمایید صحاح سته مخصوصاً صحیحین بخاری و مسلم مثل کتاب وحی است تماماً مینمایم قدری آقایان باریه انصاف و خروج از منصب باخبار آنها بنگردانند آهنگر غلو ننمایند.

بخاری در باب من اغتسل عریانا از کتاب غسل صحیح خود و مسلم در جزء دوم صحیح خود در باب فضائل موسی علیه السلام و امام احمد بن حنبل در ص ۳۱۵ جزء دوم از مسند

اشاره بخرافات صحیحین

و دیگران از علماء شما از ابو هریره نقل نموده اند که در میان بنی اسرائیل رسم بود همگی با هم بدون سائر عورت در آب میرقطند خود را شستشو میدادند در حالتیکه بعورتهای هم نظری نمودند و این عمل در میان آنها عیب نبود قط حضرت موسی در میان آنها تنها آب می رفت که کسی عورت او را نه بیند.

بنی اسرائیل میگفتند علت آنکه موسی تنها بعل تنفسیل میزد و از ما دوری مینماید آنستکه صاحب نفس است و قطعاً تنگ دارد نمی خواهد ما او را به بینیم.

روزی حضرت موسی بکنار آبی رفت که غسل بنماید لباسها را در آورده بالای سنگی گذارد و رفت در میان آب ففر الحجر بوبه فیجمع موسی باثره بقول نوبی حجر نوبی حجر حتی نظر بنوا اسرائیل الی سواة موسی فقالوا والله ما بموسی من باس فقام الحجر بعد حتی نظر الیه فأخذ موسی ثوبه فمطلق بالحجر ضرباً فوالله ان بالحجر ندا ستة او سبعة !!

یعنی سنگ با لباس موسی فرار نمود موسی در عقب او میگفت لباسم ای سنگ لباسم ای سنگ (یعنی لباسم را کجایمیری) آقدر سنگ رفت و موسی بدون سائر عورت در عقبش رفت تا آنکه بنی اسرائیل بعورت جناب موسی نظر نمودند !! و گفتند بخدا قسم موسی تفسی ندارد یعنی تنگ ندارد آنکه سنگ از زمین برخاست و جناب موسی لباسها را گرفت پس از آن با نمازخانه سنگ را زد قسمی که شش یا هفت مرتبه سنگ تاله نمود؟

شما را بخدا انصاف دهید يك همچو عملی اگر با یکی از شما ها آقایان محترم بشود چقدر رکاکت دارد که بدنبال لباسستان برهنه در میان مردم بروید که عورت شمارا ببینند (بر فرض اگر چنین پیش آمدی بشود آدمی کناری می نشیند تا برود و لباس او را بیاورد نه آنکه بدون سائر عورت در میان مردم برود تا عورت او را به بینند.)

آیا عقل باور میکند چنین عملی از مثل موسی کلیم الله ظاهر شده باشد آیا باور میشود که سنگ جامد حرکت بنماید و لباسهای موسی را ببرد.

سیدعبدالحی - آیا حرکت سنگ بالاتر است یا ازوها شدن عصا حرکت سنگ بالاتر است یا معجزات نه گانه که خداوند خیر میدهد.

داعی - بمثل معروف - خوب وردی آموخته اید - لیک سوراخ دعا کم کرده اید آقای عزیز ما منکر معجزات انبیاء نیستیم بلکه بحکم قرآن مجید مؤمن بمعجزات و خرق عادات هستیم ولی تصدیق بقرائد که صدور معجزات و خرق عادات در مقام تحدی میباشد که خصم را در مقابل صدور آن عمل عاجز و حق را ظاهر نماید.

آیا در این عمل چه تحدی و ظهور حتی بوده جز آنکه فضاحتی بعبان آمده و عورت بیغمبر خدا در میان خلق ظاهر گردیده .

سید عبدالحی - کدام حق بالاتر از آن بوده که حضرت موسی را تبرئه نماید که مردم بدانند فتح ندادند .

داعی - بر فرض که جناب موسی صاحب فتح بوده چه ضرری بمقام نبوت داشته آنچه برای بیغمبران نقص است نواقص ذاتی است از قبیل کوری و کبری و احوال بودن یا شن انگشتی و چهار انگشتی و لب شکری (باصلاح) یا فالج و شل مادر زاد بودن و امثال اینها .

و اِلا فایس جسمانی که بواسطه امران پیدا میشود مانند کوری یعقوب و شعیب بیغمبر در اثر کره بسیار و جراحات بدن ایوب و شکستگی سر و دندان بیغمبر خاتم در جنک احد و امثال اینها ضرری بمقام نبوت نمیرساند .

فتح هم یکی از امران جسمانی است که برای آدمی بعد ها پیش می آید چه اهمیتی داشته که بخواید او را تبرئه نماید بظهور خرق عادت و معجزه ای که منجر به تک حرمت و کشف عورت بیغمبر خدا شود که بنی اسرائیل عورت او را ببینند .

آیا این خبر از خرافات و موهومات نیست که بگویند جناب موسی بدون ساتر عورت بدنیا لیس برود و بقدری عصبانی شود که سنگ را بزند قسمی که شش یا هفت مرتبه سنگ ناله بزند ! - یا للجب بیغمبر خدا نداند که سنگ چشم و گوش و حس تأثری ندارد که او را بزند و ناله بجاد را بلند کند ! - نمود بالله من هذه الخرافات .

برای آنکه جناب آقاسید عبدالحی در مقام دفاع از ابوهریره و یا بخاری و مسلم که بی فکر این قبیل مجعولات خرافی را نقل نموده اند بر نیاید

ینت خبر مضحک تر اشاره مینمایم تا آقایان محترم قطع نمایند که صحاح آنها آن قسمی نیست که در باره آنها غلو نموده اند .

بخاری درس ۱۵۸ - جلد اول و ص ۱۶۳ - جلد دوم از صحیح خود خبر خرافی عجیبی را

نقل نموده یکی در باب من أحب الدفن فی الارض المقدسة من ابواب الجنائز

و دیگر در باب وفات موسی جلد دوم با استناد صحیح (مقیده او) از ابوهریره و نیز مسلم

در ص ۳۰۹ جلد دوم صحیح خود در باب فضائل موسی ایضاً از ابوهریره که گفت

جاء ملك الموت الي موسى عليها السلام فقال له اجب ربك ، قال ابوهريره :

فقطم موسى عين ملك الموت ففتأها ! فرجع الملك الي الله تعالى فقال : انك

ارسلني الي عبدك لا يزيد الموت ، فقأ عيني . قال : فرد الله اليه عينه

و قال : ارجع الي عبدك فقل : الحياة تزيد فان كنت تريد الحياة فضع يدك

علي متن نور فما توارت يديك من شعرة فاناك تعيش بها سنة (۱)

و امام احمد حنبل در ص ۳۱۵ جلد دوم مسند و محمد بن جریر بلهیری در جلد اول از

تاریخ خود ضمن ذکر وفات حضرت موسی .

همین خبر را از ابوهریره نقل نموده اند بزیر ادنی آنکه زمان موسی ملك الموت

برای قبض روح بندگان ظاهر و علنی می آمد ولی بعد از آن زمان که موسی سبلی بر

صورت او زد و چشمش کور شد برای قبض روح خلائق مخفیانه و پنهانی می آید (برای

آنکه می ترسد مردم جاهل هر دو چشمش را کور نمایند !!!)

(جمع کثیری شدیداً خندیدند) .

اینکه من از آقایان انصاف میخواهم این خبر از خرافات و موهومات نیست که

شما از شنیدنش خنده مینمایید و من تعجب از نویسندگان و نقل کنندگان چنین خبر

مینمایم که فکر ننموده مطالب خرافی و موهوم را چگونه بزیر قلم آورده اند .

انصاف موجب بینائی آیا عقل هیچ ذی عقلی قبول می نماید که بیغمبر اولوالعزمی

و اسباب سعادت است مانند موسی کلمه الله العلیا بالله آهدد بی معرفت و خشن

(۱) ملك الموت خدمت موسی رسید عرض کرد اجابت کن پروردگارترا پس جناب موسی

چنان سبلی بچشم ملك الموت زد که چشم او کور گردید و بصورتش دشت پس برکت نبوی

پروردگار عرض کرد مرا فرستای بسوی بنده خودت که اذانه مزمن نداد و چشم مرا کور نمود پس

خداوند چشم ملك الموت را برگرداند و فرمود بر گرد بسوی بنده من پس بگو اگر زندگانی دنیا را طالب هستی دست خود را بر پشت کادی بگذار پس هر چه مو بپسند آمد بشماره هدر يك آنها يك سال زندگانی خواهی نمود .

باشد که عوض اطاعت امر پروردگار رسول او را چنان محکم سبلی بزند که چشمش را کور بنماید!

شما را بخدا اگر کسی بگوید که جناب حافظ را شخص بزرگی دعوت مهمانی نموده عوض قبول دعوت قاصد و پیام آورنده را حافظ سبلی زده و چشمش را کور نموده شما خنده نمی کنید حافظ نمی فرماید این مطلب توهین بمن است چه آنکه پس از يك عمر تحصیل علم و تزکیه نفس آنقدر معرفت پیدا ننمودم که ب فهم پیام آورنده تقصیری ندارد و علاوه بر آنکه احترام بمن نموده و از طرف شخص بزرگی مرا بهممانی خواند.

از هیچ آدم پست جاهل قسی الظلمی چنین عملی صادر نمیکردد تا چه رسد به کلیم الله پیغمبر اولوالعزم که اولی و احق بمعرفت الله است چگونه ممکن است بیغام دعوت پروردگار را نماندیم گرفته بعلاوه ملك پیام آورنده را که هیچ گناهی جز آوردن پیام نداشته سبلی بزند و چشم او را کور بنماید!

فرض از ارسال رسل هدایت بشر و بازداشتن آنها است از افعال حیوانیت که در تحت تأثیر نفس حیوانی قرار نگیرند و آثار سبعیت از آنها صادر نکرده.

ظلم و تعدی حتی حیوانات از يك بشر جاهل بی معرفت قبیح است ما چه رسد از پیغمبر اولوالعزم آنها نسبت بمقام ملك مقربى که رسول و پیام آورنده پروردگار باشد.

هر شنونده ای می فهمد که چنین خبری جعل و بهتان است و جعل کنندگان چنین خبری قطعاً فرضی نداشتند جز عدم ادراک واهات بمقام نبوت و یا کوچک و خوار نمودن انبیاء عظام را در نزد جامعه بشر.

داعی از امثال ابو هریره مجسبی ندارم چه آنکه او آدمی بوده است که علمای خودتان نوشته اند برای شکم پر نمودن از سفره چرب و شیرین معاویه خبرها جعل نموده و خلیفه عصر برای جعل خبر او را نازنانه زده بجمعی که پشت او خون آلود کردند.

ولی تعجب داعی از آن اشخاصی است که واجد مقام عالی علم و دانش بوده چگونه فکر نکرده امثال این اخبار خرافی را در کتابهای خود ثبت نموده و دیگران از

علماء امثال جناب حافظ هم این نوع کتابها را عالی تلو کلام الله قرار داده و بدون مطالعه و تأمل بگویند هما اصح الکتب بعد القرآن!

پس وقتی در کتب عالیه خودشان چنین اخبار خرافی مندرج است حق ندارید زبان اعتراض بکتب شیعه و اخباری که در آنها درج است و غالباً قابل توجیه و تأویل میباشند باز نمائید.

ممنوت میخوانم خیلی حاشیه رقم **الكلام پیر الكلام** بر کردیم باصل مطلب و در اطراف خبری که شما نقل نموده بحث نمائیم و به بنییم که آیا چنین خبری قابل حل است یاخیر.

بدیهی است که هر عالم صالح منصفی وقتی باین قبیل خبر های واحد و مبهم بر میخورد (که در کتب ما و شما بسیار است) در مقابل هزارها اخبار صحیح السند و صریح العبارة اگر قابل اصلاح است اصلاح میکند و الا مطرودش میدارد و یا لااقل در مقابل آنها سکوت مینماید.

نه آنکه آنها را حربه تکفیر قرار داده و حمله بر ابدان دینی خود نمایند.

الحال در خود این خبر هم چون تفسیر صافی موجود نیست و از سلسله سندش بی خبریم و نمیدانیم در کجا و چه کونه نقل نموده و آیا خود بیانی در اطراف آن نموده یا نه بایستی دقت کنیم به بنییم قابل اصلاح است یا خیر.

داعی - با فکر ضعیف در اطراف این خبر همچو تصور مینمایم که فرموده آن حضرت با محمولست بر قاعده معروفه ما بین متکلمین که علم تام بملول علم تام بمله است یعنی همین که امام را من حیث انه امام شناخت البته خدا را شناخته است.

و یا محمول بر مبالغه است مانند کسی که بگوید هر کس وزیر اعظم را بشناسد او است کسیکه پادشاه را شناخته و قرینه بر این مبالغه نص سوره توحید و سایر آیات قرآنی و اخبار کثیره ای است که از خود اباعبدالله الحسین و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجتمعین در اثبات توحید خالص رسیده.

پس میتوان گفت مقصود از این خبر آنست که شناختن امام از اعظم عبادای است

که غایت خلقت جن^۱ و انس بوده همین است یعنی **مجال** **معرفة الله** . در زیارت جامعه
 مأثوره از ائمه طاهرين عليهم السلام .

و ممکن است قسم دیگری هم معنی کنیم چنانچه محققین در این قبیل امور معنی
 نموده اند که فاعل هر فعل و بانی هر بنائی را از استحکام فعل و بنای وی میتوان شناخت
 پس هر بنا و اثری خود یک دلیل کاملی است بزرگ جتی از جهات وی .

چون رسول خدا و آل طهارت صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین جمیع مقامات امکان
 اشرف را دارا بودند لذا اثری حکمتر و مخلوقی جامع تر از آنها نبود .

پس راهی که بسوی معرفت خدا واضح تر و جامع تر از ایشان باشد وجود نداشته
 پس محل معرفت خدا که حق معرفت ممکنه باشد از برای بندگان خدا نیست
 مگر ایشان .

پس کسیکه ایشان را شناخته خدا را شناخته چنانچه خودشان فرمودند
بنا عرف الله و بنا عبدا لله . یعنی بوسیله ما خدا شناخته میشود و بوسیله ما خدا عبادت
 کرده میشود .

یعنی طریق معرفت و عبادت حق تعالی در دست ما است خلاصه راه منحصر بفر
 برای شناسائی خدای تعالی این خاندان جلیل میباشد و اگر بی رهبری این خانواده
 بشر بخواهد راه پیدا کند در وادی ضلالت حیران و سرگردان گردد و بسیار نادر است
 کم گشته وادی ضلالت و حیرت بدون دلیل بس منزل سعادت برسد .

همین جهت است که در حدیث مجمع علیه فریقین وارد است که رسول اکرم **ﷺ**
فرمود یا ایها الناس انی ترکت فیکم ما ان اخذتم بهما لن تضلوا کتاب الله
عزوجل و عترتی اهل یتی (۱)

حافظ - اختصاص بهمین یک خبر ندارد که شما در مقام اصلاح بر آئید بلکه
 در تمام ادعیه^۲ وارده در کتب شما نمونه ای از آثار شرک و کفر دیده میشود از قبیل

(۱) ای مردم من میگذارد همدیگرها دو چیز براه که اگر از آن دو بگیرد (یعنی ما محتاج خود را)
 هرگز گمراه نشود . یکی کتاب خدای عزوجل و دیگری هنر و ادب اهل بیت من اند .

طلب حاجت نمودن از امامان بدون توجه بذات پروردگار عالمیان و این خود دلیل کامل
 شرک است که از غیر خدا حاجت بطلبند .

داعی - از جناب عالی بسیار بعید بود که تبعاً للاسلاف چنین کلام سخیف بی جانی
 تکلم نمایند و اقاماً خیلی بی انسانی مینمایند یا توجه ندارید که چه میفرمائید یا بمعانی
 شرک توجه ننموده بیان میکنید متعنی است اول معنی شرک و مشرک را بیان نمایند تا
 کشف حقیقت شود .

حافظ - مطلب بقدری واضح است که گمان
 نمیکتم محتاج بتوضیح باشد بدیهی است با اقرار
 بخداوند بزرگ توجه نمودن بغیر خدای تعالی
 شرک است و مشرک کسی است که روی بغیر خدا نموده و طلب حاجت از او بنماید .

نسبت شرک داند
 بشعه

جامعه شیعه بنابر آنچه مشهور است ابدأ توجهی بخدا ندارند و تمام تقاضای خود را
 از امامان خود مینمایند بدون اینکه نام خدا را ببرند حتی میبینم قراة شیعه در معابر
 و درب خانه ها و دکانها که میآیند میگویند یا علی یا امام حسین یا امام رضای غریب یا
 حضرت عباس یک مرتبه شنیده نشده **یا الله** بگویند اینها خود دلیل شرک است که جامعه
 شیعه ابدأ توجهی بخدا ندارند بلکه تمام توجه خود را بغیر خدا مینمایند .

داعی - نمیدانم این نوع گفتار شما را حمل بر چه معنائی بنمایم آیا دلیل بر لجاج
 است که عمداً سهو مینمایند یا دلیل بر عدم توجه شما بهضایق است امیدوارم اهل
 لجاج نباشید .

چون یکی از شرایط عالم عامل انصاف است آنکس که حق را بداند ولی
 برای اثبات مرام و مقصد خود حق کسی نماید انصاف ندارد و کسی که انصاف ندارد
 عالم بلا عمل است و در حدیث است که رسول اکرم **ﷺ** فرمود **العالم بلا عمل**
كالشجر بلا ثمر (۱)

چون مکرر بین جماعات خود بیوسته جماعات شرک و مشرک بر زبان جاری

(۱) عالم بی صل مانند درخت بی میوه میباشد .

مثنوی و لیسری دلورده که با دلائل بویج و بی متر خودتان شیعیان موحد را مشرک معرفی نماید.

و ممکن است بیانات شما در عوام بی خبر برادران اهل سنن مؤثر واقع شود و شیعیان را مشرک بداند (چنانچه تا بسال در آنها اثر سوء بخشیده) ولی همین آقایان شیعیان محترم حاضر در مجلس در اثر بیانات شما کلاماً عصبانی و ناراحت هستند و شمارا پاک‌عالم مغرض و مقتری میدانند چه آنکه بقایید خود توجه دلورده میداند که هیچکس توان کلمات شما در آنها وجود ندارد

پس در کلمات و بیانات خود سعی فرمایید یک نوع جلالی اداء نمائید که صدقه طلب بر آنها وانع و تقویشان بشما جنب گردد.

ناچارم برای روشن شدن ذهنان ساده آقایان حاضرین و غائبین برادران اهل سنن چنانچه اجازه فرمایید باقتضای وقت مجلس مختصری در اطراف شرک و مشرک آنچه را که عقیده محققین حکماء و فقهاء و علماء بزرگ اسلام است از قبیل علامه حلی و محقق طوسی و علامه مجلسی رضوان الله علیهم که از نوایغ و مفاخر علماء شیعه هستند و دیگران از حکماء و ارباب تحقیق مانند صدرالمثالیین شیروزی و ملا نوروز علی طالقانی و حاجی ملا هادی سبزواری و دو صهر با عظمت صدر مرحومین فیض کاشانی و فیاض لاهیجانی قدس الله اسرارهم استخریجاً از آیات قرآنی و دستایر عالیه ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین پررشتان برسئتم تا آقایان جلساء محترم گمان نکنند معنی شرک همانست که آقایان مقله کاری میفرمایند.

حافظ - (با عصبانیت) بفرمایید.

نواب - قبله صاحب چون وضع این مجلس برای فهم بی‌سوادان است چنانچه قبلاً هم عرض و تخلصاً نموده‌ام تمنا دارم در فرمایشاتان نهایت درجه رعایت سادگی را بفرمایید فقط نظر آن آقایان علماء و جواب مطابق فهم آنها نباشد رعایت اکثریت اهل مجلسی بالنسوس اهل‌الهند و پیشاور که اهل‌لسان نیستند لازم است مستدعی است مطالب پیچیده و مشکل نفرمایید.

داعی - بجناب آقای نواب یاد آورهای شما مورد توجه است و اختصاصاً باین مجلس ندارد بلکه قبلاً هم عرض کردم عادت داعی بر اینست در هر مجلسی که عده‌ای از عوام و بی‌خبران حاضر باشند قطعاً روی سخن را بخواس معطوف نمیدارم.

چه آنکه فرض از ارسال رسل و ایزال کتب جلب نظر بی‌خبران است و البته این منظور عملی نمیشود مگر آنکه حقایق همان قسمی که فرمودید ساده و بلسان قوم بیان شود چنانچه در حدیث است رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود لحن معاشر الالبواء **تکلم الناس علی قدر عقولهم (۱)**

البته تخاصای شما کاملاً اساسی و بی‌بسته مورد توجه داعی بوده امید است بر وفق مرامتان یش از پیش عمل نمایم و هر کجا غفلتی بی‌اراده از داعی بشود متمنی است آقایان محترم یاد آور شوید.

داعی - آنچه از خلاصه آیات قرآنی و اخبار متکثره و تحقیقات کامله محققین از علماء و مخصوصاً توضیحات مهمه‌ای که مرحومین صدرالمثالیین و فاضل طالقانی داده اند شرک بر دو قسم است و سایر اقسام شرک در این دو قسم مستتر است اول شرک جلی و آشکار - دوم شرک خفی و پنهان.

شرک جلی و آشکار عبارتست از آنکه آدمی شریکی برای خدای متعال قرار دهد در ذات و یا صفات و یا افعال و یا عبادات. شرک در ذات آنست که در مرتبه الوهیت ذات و وحدانیت حق تعالی شرک قرار دهد و بلسان قال مترف کرده چون

ثنویه (بت پرستها) و مجوس که بدو اصل و مبده نور و ظلمت یزدان و اهریمن قائلند. و نصاری که قائل با قائم ثلاثه گردیدند و ذات خداوندی را بسه قسمت آب و این و روح القدس تقسیم نمودند و بعقیده بعضی از آنها عوس روح القدس مرم میباشند. و از برای هر یک از این سه خاصیتی قائل شدند که آن دو ندارند و تا این سه با هم جمع نکردند حقیقت ذات خداوندی بزرگ کرده.

(۱) ما جماعت پیشبران با مردم بقدها جنلهای آنها حرفه میرویم.

چنانکه در آیه ۲۷ سوره ه (مائمه) انتقاد و رد قول آنها و اثبات وحدانیت خود
 نموده که **لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلثة وما من الا الا الله واحد (۱)**
عفايد نصاری این آیه شریفه حکایت است از قول نسطوریه و ملکانیه و یعقوبیه
 از فرق نصاری که آنها هم این عقیده را از ثنویه و بت پرستها
 گرفتند^(۲) خلاصه نصاری مانند ثنویه و مجوس مشرکانند چون قائل باقیانیم ثلاثه هستند
 عبارت واضح تر - میگویند الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی
 و بتعقیده بعضی از آنها خدا و عیسی و روح و هر یک از آنها الهند والله جل جلاله یکی
 از آن سه میباشد! و گویند از اول خدا یان سه بودند **اقنوم الاب - اقنوم الابن -**
روح القدس - (پلسان سریانی اقنوم بمعنی وجود وهستی است) و بعد از آن این سه
 اقنوم یکی شدند که آن مسیح است.

و شبهه ای نیست که با دلائل عقلیه و براین نقلیه بطلان اتحاد ثابت و اتحاد
 حقیقی باین معنی محال است حتی در غیر ذات واجب الوجود فلذا در آخر آیه میفرماید
وما من الا الا الله واحد - یعنی نیست در وجود ذاتی واجب که مستحق عبادت باشد
 مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت محضه و متعالی از توهم شرک و مبدعه
 جمیع موجودات ممکنه آن ذات واحد بی همتا میباشد.

شرک در صفات شرک در صفات آنست که صفات خداوند متعال از قبیل علم
 و حکمت و قدرت و حیات و غیر آنها را قدیم و زائد بر ذات
 باری تعالی بدانند مانند اشعرون که اصحاب ابی الحسن علی بن اسماعیل اشعری بصری
 میباشند چنانکه اکابر علماء خودتان مانند علی بن احمد بن حزم الظاهری در ص ۲۰۷
 جزء چهارم فصل و فیلسوف معروف اندلسی ابن رشد تجمین احمد در ص ۵۸ کتاب (الکشف
 عن مناهج الأدلة فی عقاید الملة) نقل نموده اند معتقدند که صفات الله زائد بر ذات باری تعالی
 و قدیم میباشد.

(۱) البته کافی گردیدند آنکسانیکه خدا را یکی از سه خدا دانستند یعنی سه خدا قائل
 شده (اب و ابن و روح القدس را خدا گفتند) و حال آنکه هر خدای یگانه خدای نفعده بود.
 (۲) مراجعه شود بکتاب (الموتیة فی الهیة النصرانية) تألیف تیر بیرونی.

پس هر کس صفات خداوندی را در حقیقت زائده بر ذات او جل و علا بداند یعنی
 خدارا وصف کند بصفات عالمیت یا قدرت یا حکمت یا حیات و غیر آن و آن صفات را
 عین ذات حق تعالی نداند مشرک است.

چه آنکه کفو و قرین و هم سر از برای او در قدم ثابت نموده و حال آنکه
 جز ذات ازلی حق تعالی قدیمی در عالم وجود ندارد و صفات خداوندی عین ذات او
 میباشد مانند شیرینی و شکر و جری و روغن که قابل تفکیک نیستند شیرینی و جری
 شیء علیحده ای نیستند که بر ذات شکر و روغن وارد شده باشند همان وقتی که
 خداوند متعال شکر و روغن را خلق کرد شیرین و چرب آفرید اگر بنا شود شیرینی
 و جری را از شکر و روغن بگیرند دیگر شکر و روغن نمیماند. **تلك الامثال**
نضر به الناس وما يعطها الا العالمون مثلها برای تفریب اذهان است تا متوجه
 شویم که صفات خداوندی زائد بر ذات باری تعالی نیست وقتی گفتیم خدا یعنی عالم حی
 قادر حکیم الخ.

شرک در افعال و اما شرک در افعال آنست که خدارا در معنی و حقیقت متوحد
 و متفرد بالذات نداند باین معنی که فری یا انفرادی از مخلوقات
 را مؤثر یا جزء مؤثر در افعال و تدابیر الهیه بداند یا آنکه امور را بعد از خلقت متوحد
 بخلق بداند مانند آنچه یهود قائل بودند که خداوند خلق خلاق نمود و دیگر از تدبیر
 امور بازمانده و کار را بخلق واگذار نموده و خود بکناری رفته لذا در آیه ۶۹ سوره ه
 (مائمه) در منعت آنها فرموده **وقات اليهود يداله مفلولة غلت ایدیهم ولعنوا**
بما قالوا بل یداه ميسوطتان ینفق کیف یشاء (۱)
 و مشرکین غلات که آنها را متوحد بیز خوانند قائلند که خداوند تفریق امور
 به امامان نموده آنها خلق میکنند و روزی میدهند.

(۱) یهود گفتند دست خدا پسته شد و او دیگر تفریق در خلقت ندیده و چیزی از عدم بوجود نفعده
 آمد بواسطه این گفتار دروغ دست آنها پسته شد و بلمن خدا گرفتار گردیدند بلکه در دست خدا
 گشاده است (یعنی قدرت و رحمت او) و هر کوه به بفراده اطلاق میکند.

بدیهی است که در افعال خداوندی هر کس به طریقی کسی را ذی مدخل بدانند بطریق جزه مؤثر یا تفویض امور بانبیاء یا امام یا امامان یا مأمومین قطعاً مشرک است
شرك در عبادت و اما شرك در عبادت آنست که در موقع عبادت توجه ظاهر و یا نیت دل را بغیر حق کند مثلاً در نماز توجه بخلق داشته باشد یا نذر میکند برای خلق کند و امثال ذلك از عباداتی که احتیاج به نیت دارد اگر نیت در وقت عمل برای غیر خدا باشد مشرک است.

زیرا صریحاً در آیه ۱۱۰ سوره ۱۸ (کهف) منع از این نوع عمل (شرك) نموده که **فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك بعبادة ربه احداً (۱)**
 در موقع عمل و عبادت باید توجه بغیر خدا ننماید صورت یغمبر یا امام یا مرشد را در نظر نگیرد باین معنی که ظاهر هر عمل از نماز و روزه و حج و خمس و زکوة و نذر و غیر آن از هر نوع عبادتی واجب یا مستحب برای خدا باشد ولی در دل و باطن توجه بغیر خدا یعنی برای شهرت و جلب نظر خلائق یا غیر آن باشد.
 چونکه ربانی در عمل بلسان اخبار شرك اصغر خوانده شده است که تباہ کننده عمل هر عاملی است.

چنانچه در خبر از رسول اکرم ﷺ رسیده که فرمود **القول الشرك الاصغر** یعنی بیرهزید از شرك کوچک عرض کردند یا رسول الله شرك کوچک کدام است فرمود **الربا والسمعه** ربا و سمعه شرك اصغراست.

و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود **ان اخوف ما اخاف عليكم الشرك الخفي**
اياكم والشرك السر فان الشرك الخفي في امتي من ديب النمل على الصفا في اللبلة الظلماء (۲)

(۱) هر کس بلفای (وحت) پروردگار ایمواد است باید نیکوکار شود یعنی عمل پاک بسنبدید بنساید و هرگز در پرستش و عبادات خدا احمی را با او شرک نکرده اند.

(۲) بدترین چیزی که من میترسم بر شما شرک پوشیده و پنهان است پس از شرک سر و پنهان دور باید که شرک پوشیده تر است در امت من از نرم دفتن مودجه بر سنگه نرم در شب تاریک؛

آنکه فرمود هر کس نماز بر یا کند مشرک است هر کس روزه بر یا گیرد یا صغفه بر یا دهد یا حج بر یا کند یا اعتاق بر یا کند مشرک باشد.

(والبته این نوع اخیر چون مربوط بامور قلبیه است مشمول شرك خفی هم میشود) **حافظ** - ما از فرمایش خودتان امتناز سند میکنیم که فرمودید اگر کسی نذر برای خلق کند مشرک است پس شیعیان مشرکند برای آنکه همیشه نذر برای امام و امام زاده میکنند چون نذر برای غیر خدا است البته شرك است.

در باب نذر دا عی - قاعده عقل و علم و منطق اینست که در عقاید هر قوم و ملتی اگر بنخوانند قضاوت کنند از روی اقوال و یا افعال قوم بی سواد و بی خبر قضاوت نمیکنند بلکه بررسی کامل در قوانین آن قوم و کتب مضبوطه آنها مینمایند.

آقایان محترم هم که میخواهید بررسی دقیق در عقاید شیعیان بنمایند باقوال و افعال عوام بی خیر شیعه نبایستی توجه نمائید که اگر فقراء بی سواد در کوچه ها گفتند یا علی یا امام رضا شما آن گفتار را دلیل بر شرك آنها و یا تمام شیعه قرار بدهید یا اگر عامی محض ندانسته نذر برای امام و یا امام زاده بنماید شما آنرا مشرک غلبه بر خصم قرار دهید زیرا افراد بی سواد و لابلایی در عوام هر قوم پیدا میشوند.

ولی اگر شما مردمان بی غرض و در پی بهانه و عیب جوئی نیستید و میخواهید بررسی عاقلانه بنمایید بکتاب قهینه شیعه که در دسترس عموم است چایی و خطی در همه کتابخانه ها موجود است مراجعه نمائید.

چنانچه کتب فقه استدلالی و رسائل عملی را مطالعه نمائید خواهید دید که در فقه جعفری علاوه بر اینکه طریقی بسوی شرك وجود ندارد دستورات خرافی هم ندارد بلکه لب لباب توحید از بطون فقه جعفری بارز و آشکار است.

شرح لمعه و شرایع در تمام کتابخانه ها موجود است مطالعه نمائید در همین باب نذر و نیز در تمام رسائل عملیه فتاوی جمع قهاده شیعه است که چون نذر بانی از ابواب عبادات است در التزام بعملی برای خدا حتماً در موقع نذر بایستی در شرط

منظور گردد که اگر یکی از آن دو نباشد نذر معتقد نمیشود. اول نیت مقارن با عمل دوم صیغه بهر لسانی باشد.

همینکه مسلمانی فهمید که نذرش صورت حقیقت پیدا نمیکند مگر بوجود این دو شرط سعی میکند اول معنای این دو شرط و چگونگی آنها را بفهمد و بعد نذر نماید وقتی در مقام سؤال از ظیبه یا مطالعه رساله‌ای بر آمد میفهمد که اولاً باید نیت در تمام عبادات خصوصاً در نذر لله و فی الله و طلباً لمرضات الله باشد. پس نیت برای غیر خدا بکلی از بین میرود.

شرط دوم که تنصیب شرط اول و تثبیت کننده آن میباشد آنست که نذر کننده حتماً باید در موقع نذر صیغه بخواند و در صیغه تا نام خدا نباشد صیغه جاری نمیشود. مثلاً میخواند نذر روزه بنماید باید بگوید **لله علی ان اصوم** یا میخواند **ترك شراب كند** باید بگوید **لله علی ان اترك شرب الخمر** و بهمین طریق است تمام نذورات.

و چنانچه اجزای صیغه عربی برای فارسی زبان یا هندی زبان یا غیر آنها میسور نباشد میتوانند بزبان خود اهل هر قوم و ملت اجراء صیغه بنمایند بشرط آنکه معنای آن مرادف با صیغه مزبوره باشد.

و اگر در نیت غیر خدا باشد یا دیگری را از زنده یا مرده یا نام خدا داخل کند خواه نام پیغمبر یا امام یا امام زاده باشد قطعاً آن نذر باطل است و اگر عمداً از روی علم این عمل را بنماید مشرک است چه آنکه سریباً در آیه مذکوره فرماید و لا یشرک بعباده و به احدی.

البته بر اهل علم لازم است که بی خبران را بجهنم اندک نذر باید حتماً بنام خدا و برای خدا باشد. چنانچه وعظ و مبلّغ پیوسته انجام وظیفه مینمایند.

فصلنامه شیعه عموماً بیان دارند که نذر برای هر زنده یا مرده ولو پیغمبر و امام باشد باطل است و اگر عالماً عمداً بنماید شرک است.

نذر را باید برای خدا بنماید ولی در معرض مختارند بهر جا قرار بدهند.

مثلاً نذر میکند گوسفندی برای خدا ببرد در فلان خانه یا معبد یا بقعه امام و یا امام زاده بکشد عیب ندارد نذر میکند پولی یا لباسی برای خدا بفلان سید ذریه رسول الله یا عالم یا یتیم یا فقیری بدهد عیب ندارد.

ولی اگر نذر کند برای پیغمبر یا امام یا امام زاده یا عالم یا یتیم یا بینوا حتماً باطل است و اگر از روی علم و تمسّد باشد قطعاً شرک است.

وظیفه هر رسول و قبیله و عالم و واعظ و مبلغ نوشتن و گفتن است و ما علی الرسول **الایالات المبین (۱)**

و وظیفه مردم شنیدن و عمل کردن است.

اگر فردی یا افرادی در پی تعلیم و تمکّن وظایف دینی نروند و بوظایف دینی خود مطابق دستورات عمل نمایند قصی باصل آن عقیده و طریقه دستور وارد نیست.

کمان میبکند بهمین مقدار از جواب کشف حقیقت شد تا بعد ها آقاییان محترم شیعیان را مشرک نخوانند و امر را بر عوام مشتبه نکنند.

خوبست بر کردیم بگفتار اولیه و مطلب را تمام

شرك خفی

کنیم. قسم دوم شرک خفی و پنهان است و آن شرک

در اعمال و ریا در طاعات و عبادات است.

فرق میان این نوع از شرک و شرک در عبادت که از اقسام شرک جلی شماره نمودیم اینست که در شرک عبادت برای خدا شرک قرار میدهد و در مقام عبادت او را پرستش میکند.

مثلاً در نماز اگر غیر خدا را در نظر بگیرند مثل آنکه باغواهی شیاطین صورت مقام ولایت را در نظر آورند یا مرشدی را منظور بدارند قطعاً آن عمل باطل و شرک محض است.

در عبادت جز ذات حضرت احدیت احدی در ذهن و فکر انسانی نباید بیاید و الا داخل در شرک جلی میباشد.

و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود: **يقول الله تعالى من عمل عملا صالحاً اشرك فيه غيري فهو له كلفه وانا منه بريء وانا اغني الاغنياء عن الشرك (۱)**

و نیز در خبر است که میفرماید کسی که نماز کند یا روزه بگیرد یا حج کند و نظرش آن باشد که مردم برای آن عمل او را مدح کنند **فقد اشرك في عمله** - پس بتحقیق شرک خراب کرده است از برای خدا در آن عمل.

و نیز از حضرت امام جعفر ناطق کلف اسرار حقایق جعفرین عند الصادق علیه السلام رسیده است که **لو ان عبداً عمل عملاً يطلب به رحمة الله والدار الاخرة ثم ادخل فيه ورضاً احد من الناس كان مشركاً (۲)**

دلالتش بر شرک خفی بسیار وسیع است در هر عملی بمقتضای توجهی که بنیر خدا بنمایند مشرک میشوند.

شرك در اسباب یکی از اقسام این شرک در اسباب است چنانچه غالب مردم چشم امید و خوف باسباب و خلق دارند این هم شرک است اما شرک منفور.

مراد از شرک باسباب آنست که اثر را در اسباب بدانند مثلاً خورشید مؤثر در تربیت اشياء میباشد اگر این اثر را از خود خورشید بدانند بدون توجه مؤثر شرک است و اگر اثر را از مؤثر حکیم بدانند و خورشید را وسیله افاضه فیض ابدأ شرک نیست.

بلکه خود یکتو از عبادت است زیرا توجه بآیات حق مقدمه توجه بحق است کما اینکه در آیات بسیاری از قرآن مجید اشاره و امر بآن همه است که نظر بآیات

(۱) عبادای تعالی میفرماید کسیکه عملی نماید و در آن عمل غیر مرا شریک قرار دهد پس آن عمل بطاعتی از برای اوست بزمین الاذن عمل یا حاصل عمل بیزاد هستم و من می نیازم تر الا همه می نیازانم الا شرک.

(۲) اگر بنده ای عملی بنماید برای طلب دست خدا و برای آخرت پس داخل کند در آن عمل و طلبه یکی از مردم و الاذن عمل کننده مشرک میباشد.

الهی بنماید چون این نظرها خود مقدمه توجه بخدای متعال است و همچنین است توجه بهر سببی از اسباب از قبیل نظر و توجه تاجر به تجارت و زارع به زراعت و فلاح به فلاحت و کاسب و کسب و اداری باداره و بالاخره شافل هر شغلی بشغل و عمل خود اگر توجه استقلالی بنماید مشرک است.

و اگر نظرش نظرسبب و اسباب باشد باین نیست که **لامؤثر فی الوجود الالاه** یعنی اثر دهنده جز خدای متعال نیست هیچ مامنی ندارد و شرک هم نمیشاید.

شیعه از هیچ راهی مشرک نیست

با این مختصر مقدمه که مطلب واضح شد و اصول شرک و معانی و آثار او را بیان نمودیم اینک اجازه بفرمائید از بیانات خود نتیجه بگیریم که آیا

شما از کدامیک از طرق شرک جلی و خفی که بیان نمودیم شیعیان را مشرک میدانید. آیا در کجا و از کدام شیعه عارف یا عامی شنیده اید که در ذات و صفات و افعال حضرت باری جلت عظمته شریکی قائل باشند.

یا در عبادت پروردگار معبود دیگری را در نظر داشته باشند. یا در کتب اخبار و احادیث شیعه دیده اید که در باب اصول و فروع و عقاید دستوری از بزرگان دین دالمله و پیشوایان شیعه راجع بانوار طرق شرکی که عرض نمودم رسیده باشد.

اما راجع به شرک خفی و اقسام طرق آن از قبیل عمل ربانی که برای خوش آیند و جلب نظر مردم عملی را بنمایند یا علاقه و امید باسباب پیدا نمودن اختصاص به شیعیان تنها ندارد.

بلکه شیعه و سننی همگی در عالم اجسام گرفتارند که بواسطه عدم معرفت عوالم غیبی و تزکیه نفس و توجه کامل گاهی فریب و سانسو شیطان خونیج عمل ربانی میکنند یا سرپا غرق در اسباب میشوند و از اطاعت حق بیرون رفته و در اطاعت شیطان وارد میگردند.

اگرچه در معنی شرک بحق آورده بنا بر آنچه عرض شد ولی از نوع شرک منفور است

و البته قابل عفو و اغماض میباشد بختصر توجهی روحیه آنها عوض میشود .
پس ازچه راه شما شیعیان را مشرک میدانید و امر را بر عوام مشتبه مینمایید چنانچه
الحال اشاره فرمودید .

حافظ - تمام فرمایشات شما صحیح است ولی عرض کردم خود شما هم اگر وقت
فرمائید تصدیق خواهید فرمود که حاجت از امامان خواستن و توسل با آنها نمودن خود
شرك است چون ما احتیاجی بواسطه بشری نداریم هر زمان که توجهی بحق نمایم نتیجه
حاصل میگردد .

داعی - خیلی عمل مناسب است که مثل شما عالم منصف فکور چرا باید تحت
تأثیر عادات اسلاف بدون تحقیق قرار گرفته و چنین بیانی فرمائید .

گویا جناب عالی خواب بودید و یا توجهی بر اریض داعی نداشتید که بعد از ذکر
این مقدمات و گفتار که تشریح مطالب نمودم باز میفرمائید حاجت از امامان خواستن
شرك است .

عزیزم مگر مطلق حاجت خواستن از خلق شرك است اگر چنین باشد پس تمام
خلایق مشرکند و ابتدا موحدی یافت نگردد . اگر حاجت طلبیدن از خلق و تقاضای
کمک نمودن از آنها شرك باشد - پس انبیاء چرا از خلائق کمک می طلبیدند - خوب است
آقایان قدری در آیات قرآن مجید وقت فرمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود .

آوردن آصف تحت
بلیس را نزد سلیمان
مقتضی است آیات ۳۸ تا ۴۰ سوره ۲۷ (مل) توجه نمائید که
میفرماید قال یا ایها الملأه ایکم یا کنی پسر شما قبل ان
یا لولی مسلمین - قال عفریت من الجن انا الیک به قبل
ان تکلم من مقامک وانی علیه لکوی امین - قال الذی عنده علم من الکتاب انا
الیک به قبل ان یرتد الیک طرفک لئلا راه مستغرا عنده قال هذا من فضل ربی (۱)

(۱) جناب سلیمان بپسار مجلس گفت که امپراتور از شما تحت بلیس را پیش از آنکه در من آید
و تسلیم امر من شود خواهی آورد از آن میان طرفین گفت من چنان در آوردم تحت او را دور
ایستم که پیش از آنکه تو از جایگاه (تضاد) خود بر غریب آن را بچسود آورد - و آنست که
۹ پیش از علم کتاب الهی و انا بود (پس آصف بود بر شما که دارای اسم اعظم بود) گفت که من
پیش از آنکه چشم بر هم زنی تحت را بدینها آورد چون سلیمان سر بر او نود خود معافه کرد
گفت این توانایی از فضل خدای من است .

بدیهی است تحت بلیس با آن عظمت را از منازل طولانی قبل از چشم بر هم زدن
نزد سلیمان آوردن کار مخلوق عاجز نیست و مسلم است که این امر مست بر خلاف عادت
و جناب سلیمان با علم باینکه این عمل قدرت خدائی میخواهد - از خداوند در خواست
آوردن تحت را ننمود . بلکه از مخلوق عاجز تقاضای حاجت و کمک نمود . و از حاضرین
مجلس خود خواست که آن تحت با عظمت را برای او حاضر نمایند پس خود این تقاضا
نمودن جناب سلیمان از مخلوق عاجز که کدامیک از شما می توانید با قوه خدا داوره بشما
این امر را عملی نمائید و تحت بلیس را قبل از آمدن خود نزد من حاضر نمائید .
میرساند مطلق حاجت خواستن از خلق شرك نمی باشد خداوند دنیا را دار اسباب قرار داده
شرك هم امر قلیی است اگر کسی را که حاجت از او می طلبد خدا و یا شریک خدا نداند
ابداً مانعی ندارد تقاضای حاجت از او بنماید .

چنانکه این عمل نزد عموم متداول است که بیوسه بدرخانه زید و بکر و عمرو
میروند و تقاضای کمک میکنند بدون آنکه اسم خدا را بر زبان آورند .

پس اگر مرضی در منزل طیب ود کتر برود و بگوید آقای دکتر بدام برس
درد و مرض مرا کشت آیا این مرض مشرک است !

اگر غرضی در میان دریا فریاد بزند مردم بدام برسید نجات بدهید بدون اینکه
نام خدا را ببرد مشرک است !

یا اگر ظالمی مظلوم بیگانهی را تعقیب نمود ، مظلوم رفت در خانه وزیر اعظم
گفت آقای وزیر بدام برس دستم بدلمنت من جز تو امیدی ندارم مرا از دست این ظالم
نجات بده مشرک است !

اگر فرزندی بیگانه کسی بشود چنان یا مال یا ناموس او برود و او در بالای پام از
همسایگان خود طلب کمک نماید و رسماً بگوید ای مردم بدام برسید نجاتم بدهید
و ابداً اسم خدا را در آن ساعت بزبان جاری نکند مشرک است .

قطعاً جواب منفی است و احدی از معتزلین نوع از مردم را مشرک نمیتوانند و اگر
مشرک بخوانند یا نادانند و یا غرض ورزی نموده اند !

آقایان محترم انصاف دهید منظره کاری نماینده جامعه شیعه عموماً متفق اند اگر کسی از محمد را خدایان خود بداند یا آنها را شریک در ذات و افعال خدائی بداند قطعاً مشرکست و ما از آنها بیزار می جوئیم .

اگر شما شنیده اید شیعیان در گرفتارها میگویند **یا علی ادر کنی** - یا حسین ادر کنی معنای آن این نیست که **یا علی الله ادر کنی** - یا حسین الله ادر کنی .

بلکه چون دنیا دار اسباب است که **ای الله ای بصری الامور الّا باسبابها** آن خاندان جلیل را وسیله و اسباب نجات میدانند و بوسیله آنها توجّه بخدای متعال مجویند .

حافظ - چرا مستقلاً از خدا طلب حاجت نمی نمایند که بدنبال وسیله و واسطه میگردند .

داعی - توجّه استقلالی ما در طلب حوائج و دفع هموم و غموم نسبت بذات یگانه پروردگار محفوظ است .

ولی قرآن مجید که سند حکم آسمانی است ما را هدایت می نماید که با وسیله نباید بدرگاه با عظمت او رفت چنانچه در آیه ۳۹ سوره ۵ (مائده) میفرماید :

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة (۱) .

ما شیعیان آل محمد سلام الله علیهم اجمعین را مستقل در حل و عقد امور نمی دایم بلکه آنها را عباد صالحین و واسطه فیض از میده **فیض حق الله** فیض می دایم و توسل ما بان خاندان جلیل بر حسب دستور رسول اکرم **صلی الله علیه و آله** میباشد .

حافظ - در کجا نبی مکرم **صلی الله علیه و آله** دستور توسل بانها را داده و از کجا معلوم شد که مراد از وسیله در آیه آل محمدند .

داعی - در بسیاری از اخبار اصراف فرموده که برای نجات از مهالک متوسل بمشتر و اهل بیت من شوید .

(۱) ای اهل ایمان از خدا بترسید (بوسیله اولیاء حق) توسل جوئید بدهای متعال یعنی بوسیله بدرگاه با عظمت او بروید تا نتیجه کامل برحید .

حافظ - ممکن است از آن اخبار اگر در نظر دارید برای ما بیان فرمائید .

داعی - اما اینکه فرمودید از کجا معلومست که مراد از وسیله عترت و اهل بیت پیغمبرند اکابر علماء شما از قبیل حافظ ابو نعیم اصفهانی در نزول القرآن فی علی و حافظ ابو بکر شیرازی در ما نزل من القرآن فی علی و امام احمد نملی در تفسیر خود نقل نمایند که مراد از وسیله در آیه شریفه عترت و اهل بیت پیغمبرند چنانچه اخبار بسیاری از رسول خدا **صلی الله علیه و آله** در این باب رسیده .

و این **آی الحدید** معتزلی که از اشرف علماء شما میباشد در ص ۷۹ جلد چهارم شرح نهج البلاغه حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها را در قضیه فصب فدک در حضور مهاجر و انصار نقل نموده که در اول خطبه بی بی مظلومه اشاره بمنعای این آیه میفرماید باین عبارت **واحمد الله الذی لعظمته و لوره یتفتی من فی السموات و الارض الیه الوسیله و نحن وسیله فی خلقه (۱)**

از جمله دلائل متقنه بر جواز تمسک و توسل و پیروی آل محمد **حدیث ثقلین** و عترت طاهره از اهل بیت رسالت حدیث شریف ثقلین است

که با اسناد صحیحه عندالفریقین (شیعه و سنی) بعد تواری رسیده که رسول اکرم **صلی الله علیه و آله** فرمود **ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی (۲)**

حافظ - کسان میکنند اشتباه فرمودید که این حدیث را صحیح الاسناد و متواتر خواندید برای آنکه این مطلب در نزد اکابر علمای ما غیر معلوم است و دلیل بر این معنی آنکه شیخ بزرگوار ما قبله و کعبه سنت و جماعت محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح مشتمل هورد که بعد از قرآن کریم اصح کتب میباشد ذکر نموده .

داعی - اولاً آنکه داعی اشتباه نمودم بلکه صحیح اعتبار این حدیثه شریف در نزد علمای خود زمان مسلم است حتی ابن حجر مکی با کمال تمسکی که داردا اعتراف بصحیح این حدیثه نموده .

(۱) صد میکند خدای را که او بر تو خود عظمتش بنده کی میکند اهل آسمانها و زمینها و احد تمام وسائل ذات اقدس او است و ما تمسک وسیله در میان خلق .
(۲) اگر تمسک بان جوئید هرگز گمراه نشوید بعد از من .

مقتضی است برای روشن شدن فکرتان مراجعه نمائید به ص ۸۹ و ۹۰ آخر فصل دوم مواضع محرقه ذیل آیه چهارم از باب ۱۱ پس از اینکه نقل اخبار از ترمذی و امام احمد بن حنبل و طبرانی و مسلم نموده گوید اعلم ان لحدیث التمسک بالثقلین طرقاً کثیرة وردت عن نیف وعشرین صحابياً (۱)

آنکه گوید اختلافی در طرق حدیث است در بعض طرق گویند در حجة الوداع در عرفات. و در بعضی طرق گویند در مدینه در مرض موت در وقتی که حجره پر بود از صحابه و در بعضی آنها است در غدیر خم و در بعضی آنها بعد از بر کشتن از طائف بوده - پس از آن خود اظهار نظر نموده گوید منافاتی در این اختلافات نمی باشد و مانعی ندارد که در تمام این امکنه (که ذکر گردیده) رسول اکرم ﷺ این حدیث را تکرار نموده باشد برای اثبات عظمت شأن قرآن کریم و عترت طاهره.

و اما اینکه فرمودید چون بخاری در صحیح خود نقل نموده دقت نظر خالی از تمسب دلیل بر عدم صحت این حدیث شریف میباشد! از جهات موجب سعادت است بسیاری این بیان مردود و عند العلماء منقور است.

چه آنکه این حدیث را اگر بخاری نقل نموده ولی عموم اکابر علمای شما نقل نموده اند حتی عدل بخاری مسلم بن حجاج و تمام ارباب صحاح سته مبسوطاً در کتب معتبره خود ذکر نموده اند.

پایه آقا یاران محترم تمام صحاح و کتب معتبره علماء خود را شسته و بنور اندازید و منحصراً نمائید عقاید خودتان را بصحیح بخاری و اگر معتزلیه و بدالک و علم و دانش سایر علماء خود که هر یک در زمان خود میان اهل سنت نایبه علم و دانش و تقوی بوده اند مخصوصاً ارباب صحاح سته مقتضی است که اگر خبری را بجهانی بخاری نقل نموده و دیگران نقل نموده اند قبول نمائید.

(۱) بدایت برای عهده تسلسل بتقلین (عزت طاهره و قرآن مجید) طرق بسیاری میباشد که نقل گردید از زیاده از بیست هزار اصحاب.

حافظ - جهانی نداشته فقط بخاری بسیار محتاط بوده و در نقل اخبار وقت بسیار مینموده هر خبری که سنداً یا مبتناً مخموش و قابل قبول عقل نبوده نقل ننموده.

داعی - اشتباه آقایان اهل سنت تروی قاعده حب الشیء یعنی ویسم (۱). همین جا است چون در باره او غلو دارید گمان میکنید که آقای بخاری بسیار دقیق بوده و هر خبری را که در صحیح خود آورده بسیار معتبر و مانند وحی منزل است و حال آنکه چنین نیست در سلسله اسناد بخاری بسیاری اشخاص مردود منقور کذاب و جمالت موجود است.

حافظ - این بیان شما مردود و منقور است برای اینکه اهانت بتمام علم و دانش بخاری نموده اید (یعنی اهانت بتمام اهل سنت و جماعت نموده اید).

داعی - اگر انتقاد علمی اهانت است پس تمام بزرگان از علمای شما که دقیقانه باخبر رسیدگی نموده و بسیاری از اخبار مندرجه در صحاح معتبره شما مخصوصاً صحیحین بخاری و مسلم را از جهت وجود اشخاص مردود کذاب جمالت در سلسله اسناد آنها رد نموده اند همگی اهانت کنند بتمام علم و دانش و مردود بوده اند.

خو بست آقایان قدری دقیق شوید در کتب اخبار و در موقع مطالعه بحالت غلو تنگنید که چون بخاری یا مسلم است پس آنچه نقل نموده بتمام معنی صحیح و مقطوع الصدور است.

لازم است جناب عالی و سایر علماء اعلام که بصحاح سته مخصوصاً بصحیحین بخاری و مسلم نظر غلو دارید قبلاً بکتبی که در جرح و تعدیل اخبار نوشته اند مراجعه نمائید تا قدر و عظمت آقای بخاری و شدت امان نظر ایشان را در نقل احادیث بدانید.

اگر شما الالائی المنصوعفی احادیث الموضوعه سیوطی و میزان الاعتدال و تلخیص المستدرک نهی و تذکرة الموضوعات این جوزی و تاریخ بغداد تألیف ابوبکر احمد ابن علی خطیب بغداد و بالاخره کتب رجالیه علمای بزرگ خود را بخوانید بدانای ایراد نمیکیرید و نمیفرمائید که آقای بخاری اهانت نموده ایم.

(۱) دوستی هر چیزی آدمی را کور و کورنماید.

بخاری و مسلم از رجال
مردود و جمال نقل خیر
نموده اند

مگر داعی چه عرض کردم که جنابمالی عصبانی شدید عرض داعی جز این بود که گفتیم اخبار موضوعه از رجال مردوده کذا این در صحاح شما حتی در صحیحین بخاری و مسلم موجود است.

شما اخبار صحیح بخاری را با مراجعه بکتاب رجال وقتانہ اگر مطالعه نمائید می بینید از بسیاری از رجال جمال وضاع مردود نقل خبر نموده از قبیل ابوهریره کذاب و عکرمة خارجی تمهین عبد سمرقندی و تمهین بیان و ابراهیم بن مهدی ابی و بنوس بن احمد واسطی و محمد بن خالد حبلی و احمد بن محمد یمانی و عبدالله بن واقد حرانی و ابوداود سلیمان بن عمرو کذاب و عمران بن حطان و دیگران از روایت مردوده نقل خبر نموده اند که وقت مجلس و حافظه داعی اقتضای نقل تمام آنها را ندارد چنانچه بکتاب رجالیه مراجعه نمائید حقیقت امر بر شما آشکار گردد.

که آقای بخاری آن قسمی که در نظر شما جلوه گراست نمیباشد یعنی فوق العاده دقیق و محتاط نبوده و در نقل اخبار بطولها اشخاص توجه داشته و باصلاح خودمانی خیلی خوش بین بوده و خوش باور هر خبری از هر کس شنیده که ظاهر الصلاح بوده ضبط نموده.

دلیل بر این معنی کتب رجالیه علمای خودتان است که بعضی از آنها اشاره نمودیم که اخبار موضوعه مردوده را جدا نموده و در سلسله روایت بخاری و مسلم امان نظر دقیقانه نموده و پرده بسیاری از آنها را دریده تا امروز مورد توجه ما و شما باشد و با توجه بآن کتب امشب نفرمائید حدیث نقلین و تمسک بعتروت طاهره را که بخاری نقل نموده از جهت احتیاط کاری او بوده آیا عقل باور میکند که عالم دقیق محتاط اخبار موضوعه از روایت غیر موثق کذاب وضاع را نقل نماید تا مورد تمسخر اهل علم و عقل و دانش قرار گیرد آیا حدیث سیلی زدن کلیم الله بر صورت عزرائیل و کور نمودن او و یا برهنه و بدون ساتر عورت رفتن موسی در میان بنی اسرائیل را که قبلاً عرض نمودم از خرافات و موهومات نمیباشد^(۱).

(۱) در ص ۱۹۸ و ۲۰۰ همین کتاب ذکر گردیده است.

آیا احادیث روایت پروردگار در روز قیامت تا پای مجروح و ظاهر ساختن ساق پای خود که در صحیح نقل نموده و بعضی از آنها اشاره نمودیم از کفریات نمیباشد^(۱).

آیا از شدت احتیاط علم و عمل بخاری است که در ص ۱۲۰ **خبر مضحك و اهانت**
بر رسول الله در صحیحین
بخاری و مسلم
جلد دوم صحیح خود باب (اللهو بالحراب) و همچنین مسلم در جلد اول صحیح در باب الرخصة فی اللعب الذی لامعصیه فیہ

ایام العید از ابو هریره نقل مینمایند که روز عیدی جمعی از سیاحان سوادنی در مسجد رسول خدا جمع شده بودند و با اسباب لهو و لعب مردم را سرگرم می نمودند رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعایشه فرمود میل داری تماشا کنی عرض کرد بلی یا رسول الله حضرت او را پشت خود سوار نمود قسمی که سرش را از روی کتف آنحضرت کشیده و صورت بصورت مبارکش گذارد حضرت برای لذت بردن عایشه آنها را ترغیب می نمود که خوب تر بازی کنند تا زمانی که عایشه خسته شد آنگاه او را بر زمین گذارد^(۱).

شما را بخدا انصاف دهید که اگر چنین نسبتی بیک نفر از شماها بدهند عصبانی نمیشوید و آنرا اهانت بخود نمیدانید.

اگر جناب حافظ بگوید که گویند گفته است ریشب پشت منزل آقای حافظ دستهای بازیگر مشغول سازندگی و بازیگری بودند دیدم آقای حافظ عالم جلیل القدر عیالش را بر پشت خود بلند نموده و تماشا میکند حتی به بازیگرها میکوبد خوب بازی کنید تا عیال من لذت ببرد شما را بخدا آقای حافظ از شنیدن این حرف خجالت نمیکشد و متأثر نمیکردد - و اگر بنده مخلص شما چنین حرفی را از گویندهای بولو ظاهر الصلاح باشد شنیدم آیا سزاوار است هل کنم و اگر نقل کردم عقلاً نمی گویند فلانی جاهلی حرفی را زد شما که عاقل هستید چرا نقل نمودید.

آنگاه قضاوت کنید بمنقولات بخاری که اگر واقعاً دقیق رحلاج اخبار بوده بر فرض چنین خبری شنید سزاوار بود در کتاب خود نقل نماید و آقایان هم آن کتاب را اصح الکتب بعد القرآن بخوانید.

(۱) در ص ۱۹۵ همین کتاب ذکر گردیده.

ولی حدیث **تخلین** را که رسول الله ﷺ امر میفرماید امت خود را که بعد از من تسلسل بقرآن مجید و عزتت معصومین از اهل بیت من بجوید (چون نام عزت در میان است) نقل نماید.

ولکن اخبار مجموعه موهومه که وقت مجلس اجازه نقل تمام آنها را نمیدهد در ابواب کتب خود نقل نماید.

ولی از یک جهت داعی تصدیق مینمایم بیان شمارا که آقای بخاری در میان علماء سنت و جماعت بسیار محتاط بوده باین معنی که بهر خبری برخوردی که راهی به اثبات ولایت علی علیه السلام و حرمت اهل بیت طهارت بعنوان مقام ولایت داشته احتیاطاً نقل ننموده که مبارا روزی حره دست دانشمندان گردد و حقیق و حقیقت را ظاهر نمایند.

چنانچه مجلدات مساح را با صحیح بخاری مقابله مینمایم باین موضوع روشن برمیخوریم که هر خبری ولو متواتر و ضروری و مؤید بقرآن و آیات الهیه بوده ایشان نقل ننمودند.

مانند احادیث بسیار در سبب نزول آیات شریفه **یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک الخ - وانما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یمینون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون - و - والذرعشر تک الاقرین الخ**

و حدیث الولاية يوم النذیر و حدیث الانذار يوم الدار و حدیث المواخات و حدیث السیفین و حدیث باب الحطه و غیر اینها آنچه نسبتی باثبات مقام ولایت و حرمت اهل بیت طهارت داشته ایشان احتیاطاً نقل ننمودند.

ولی هر حدیثی (ولو از هر جمالت کذاب و ضاع بوده) که در اهانت بمقامات مقدسه انبیاء عظام و بالخاص وجود مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و عزت طاهره آنحضرت راهی داشته بدون احتیاط نقل نموده که بیص از آنها اشاره نمودیم.

در اسناد حدیث
تخلین

اینک ناچارم بعضی از کتب معتبره شما اشاره نمایم تا بدایید که اگر حدیث شریف تخلین را آقای بخاری نقل ننموده دیگران از اکابر و موثقین

علمای شما حتی عدل بخاری (در سحت بیان نزد شما) مسلم بن حجاج نقل نموده اند.

مسلم بن حجاج در ص ۱۲۲ جلد هفتم صحیح و ابی داود در صحیح و ترمذی در ص ۳۰۷ جزء دوم سنن و نسائی در ص ۳۰ خصائص و امام احمد بن حنبل در ص ۱۴ و ۱۷ جلد سیم و ص ۲۶ و ۵۹ جلد چهارم و ص ۱۸۲ و ۱۸۹ جلد پنجم مسند و حاکم در ص ۱۰۹ و ص ۱۴۸ جلد سیم مستدرک و حافظ ابونعیم اصفهانی در ص ۳۵۵ جلد اول حلیه الاولیاء و بسط ابن جوزی در ص ۱۸۲ تذکره و ابن اثیر جزیری در ص ۱۲ جلد دوم و ص ۱۴۷ جلد سوم اسد الغابه و حمیدی در جمع بین الصحیحین و زین در جمع بین الصحاح السنه و طبرانی در کبیر و ذهبی در تلخیص مستدرک و ابن عبدبره در عقد الفرید و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنول و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینایح الموده و میرسد علی همدانی در موده دوم از موده القریب و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و شبلنجی در ص ۹۹ نور الابصار و نورالدین بن صباح مالکی در ص ۲۵ فصول المهمه و حوینی در فرائد السمطین و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و سمعانی و ابن مغازلی شافعی در مناقب و محمد بن یوسف کتبی شافعی در باب اول در بیان صحت خطبه غدیر خم و در ص ۱۳۰ کفایت الطالب ضمن باب ۶۲ و محمد بن سعد کاتب در ص ۸ جلد چهارم طبقات و فخر رازی در ص ۱۸ جلد سیم تفسیر ضمن آیه اعتصام و ابن کثیر دمشقی در ص ۱۱۳ جلد چهارم تفسیر ضمن آیه مودت و ابن عبدبره در ص ۱۵۸ و ۳۴۶ جلد دوم عقد الفرید و ابن ابی الحدید در ص ۱۳۰ جزء ششم شرح نهج البلاغه و سلیمان حنفی در صفحات ۱۸ و ۲۵ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۴ و ۹۵ و ۱۱۵ و ۱۲۶ و ۱۹۹ و ۲۳۰ ینایح الموده عبارات مختلفه و ابن حجر مکی در صفحات ۷۵ و ۸۷ و ۹۰ و ۹۹ و ۱۳۶ سواعق عبارات مختلفه و دیگران از اکابر علمای شما که نقل اقوال تمام آنها مقتضی وقت این مختص مجلس مایست بمختصر اختلافی در الفاظ و عبارات این حدیث شریف را که بنقل اقوال خاصه و عامه بحد تواتر رسیده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود انی تارک فیکم التخلین کتاب الله و عزت لی اهل بیتی لن یفترقا حتی یرد علی الحوض من توسل (تسلسل) بهما فقد لیجی و من

تخلف عنهما فقد هلك - ما ان تمسکم بهما لن تضلوا ابدأ (۱)

این دلیل محکم ماست که ناچار بامر رسول الله ﷺ بایستی تمسک و توسل بجوئیم بقرآن کریم و اهلیت طهارت سلام الله علیهم اجمعین .

شیخ - این حدیث را صالح بن موسی بن عبدالله بن اسحق بن طلحة بن عبدالله القرشی التیمی الطلحی بسند خود از ابوهریره باین طریق نقل نموده که **انی قد خلفت فیکم نکتین کتاب الله وستی الخ -**

داعی - باز با نقل حدیث یک طرفه از یک فرد طالح متروک ضعیف - و مردود ارباب جرح و تعدیل (از قبیل ذهبی ویحیی و امام نسائی و بخاری و ابن عدی و غیرهم) وقت مجلس را گرفتند آفای من نقل این همه اخبار معتبره از اکابر علماء خودتان شمارا قانع نموده که بچنین حدیث غیر قابل قبول تردد جهاشده علماء خودتان استناد جستید و حال آنکه اتفاقاً فریقین (شیعه و سنتی) است که رسول اکرم ﷺ فرمود **کتاب الله وعترتی** نه سنتی چه آنکه کتاب و سنت هر دو مبین میخوانند سنتی که خود محتاج به مبین است نمیتواند مبین قرآن باشد پس عترت عدیل القرآن است که هم مبین قرآن و هم ظاهر کننده سنت رسول الله ﷺ میباشد .

حدیث سفینه
و دیگر از دلائل ما در توسل باهلیت رسالت حدیث معتبره سفینه است که بسیاری از علماء بزرگ شما تقریباً بحدوث او نقل نموده اند .

و آنچه در نظر دارم زیاده از صد نفر از اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند از قبیل مسلم بن حجاج در صحیح خود و امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابونعیم اسفہانی در حلیة و ابن عبدالبر در استیعاب و ابوبکر خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و محمد بن طلحة شافعی در مطالب السؤل و ابن اثیر در نهایه

(۱) بدرستی که میکذارم در میان شما دو چیز بزرگ را که کتاب خدا (قرآن مجید) و عترت و اهل بیت من اند و این هر دو هرگز از ما جدا نمیشوند تا در کنار شوش (کوتر) بر من وارد شوند هر کس توسل و تمسک بآن دو بنیاید پس بتسلیم نیجات یافته است و هر کس آن دو دوری نماید پس بتسلیم هلاک شده است - کسبک تسک بآید نماید هرگز کراهت نموده شد .

و سبط این جوزی در تذکره و ابن سبأغ مالکی در فصول المهمه و علامه نورالدین سمهودی در تاریخ المدینه و سید مؤمن شینجی در نورالابصار و امام فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب و جلال الدین سیوطی در در المنثور و امام تعلبی در تفسیر کشف الیسان و طبرانی در اوسط و حاکم در ۱۵۱ جلد سیم مستدرک و سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع الموده و میر سید علی همدانی در مودت دوم از موده القرئی و ابن حجر مکی در ذیل آیة هشتم از اسواق و طبری در تفسیر و تاریخ خود و محمد بن یوسف کنجی در باب ۱۰۰ ص ۲۳۳ کفایت الطالب و دیگران از اعظام علماء شما نقل نموده اند که رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ فرمود **انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك (۱)** .

و نیز امام محمد بن ادریس شافعی در آیات خود بصحت این حدیث اشاره نموده چنانچه علامه فاضل عیجلی در ذخیره المآل آن آیات را باین طریق نقل نموده .

ولما رایت الناس قد ذهبت بهم
رکبت علی اسم الله فی سفن النجا
وامسکت حبل الله وهو ولاؤهم
اذا افرقت فی الدین سبعون فرقة
ولم یک ناج منهم غیر فرقة
الی الفرقة الهلاک آل محمد
فان قلت فی الناجین فالقول واحد
اذا کان مولی اللوم منهم فانتی
رضیت علیا لی اماماً و نسله

مذا هبهم فی ابصر الفی والجهل
وهم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل
کما قد امرنا بالتمسک بالجبیل
ونفا علی ماجاء فی واضع النقل
فقل لی بها یاذا الرجاحة والعقل
ام الفرقة الاتنی نجت منهم فلی
وان قلت فی الهلاک حفت عن العادل
رضیت بهم لازال فی ظنهم ظل
وان من الباقین فی اوسع الحل (۲)

(۱) جز این نیست که مثل اهلیت من در میان شما مثل کشتی نوح است کسبک سوار بر او شد نیجات یافت و کسبک دوری از او نمود هلاک گردید .

(۲) چون مردم را فرق دزدای جهل و گمراهی دیدم بنام خداوند متعال در کشتیهای نیجات که آنها خاندان رسالت و اهلیت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بودند تسک چشم و جلاله که دوستی آن خانه ان جلیل است چه بسا همچنانکه با امر شده که بآن جلاله تسک جوئیم .

اگر خوب توجه بنمائید باین اشعار واضحه وآتم از امام شافعی پیشوای بزرگ سنت و جماعت می بینید چگونه اقرار مینماید که زکوب باین سقینه و تمسک و توسل باین خانواده طاهره اسباب نجات است زیرا فرقه ناجیه از هفتاد فرقه امت مرحومه فقط متمسکین ومتوسلین بذیل عنای آل محمدند و بس .

پس شیعیان حسب الامر خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله توسل میجویند باین خاندان جلیل بسوی خدای متعال .

مطلب دیگر یاد آمد که اگر بنا بفرموده شما بشر احتیاج بواسطه و وسیله ندارد و اگر با وسیله بسوی خدا بنالد و استغاثه کند کار غلطی نموده و مشرک میباشد پس خلیفه ثانی عمر بن الخطاب چرا در موقع احتیاج و اضطرار با واسطه بسوی خدا میرفت و استغاثه میکرد تا نتیجه میگرفت .

حافظ - هرگز خلیفه عمر رضی الله عنه با واسطه عملی انجام نداده و این اول مرتبه ایست که چنین حرفی را می شنود متمنی است موردش را بیان فرماید ؟

داعی - خلیفه مکرر در مواقع احتیاج توسل باهلیت رسالت و عترت طاهره آنحضرت می جست و بوسیله آنها بسوی خدا می رفت تا نتیجه میگرفت باقتضای مجلس بدو مورد آزان موارد برای نمونه اشاره مینمایم .

۱- ابن حجر مکی بعد از آیه ۱۴ در صواعق محرقه از تاریخ دمشق نقل مینماید که در سال ۱۷ هجری مکرر مردم برای استسقاء رفتند و نتیجه نگرفتند همگی متأثر و پریشان شدند عمر بن الخطاب گفت هر آینه فردا طلب آب میکنم بوسیله کسیکه حتماً خدا بواسطه او بما آب خواهد داد صبح فردا که شد خلیفه عمر نزد عباس

• زمانیکه دین را بپنداد و سه فرقه متلاشی نمودند چنانکه در اخبار واضحاً نقل گردیده فقط یکی از آنها حق وبائی بر باطل اند بگویند ای کسیکه اهل خرد و دانشی آباغاندان رسالت آل محمد سلام الله علیهم اجمعین در فرقه های باطل میباشند یا بافرقه حق اند اگر بگویند بافرقه حق هستند پس کلام ما و شایستگی و اگر بگویند بافرق باطله و هلاک شده اند قطعاً از راه مستقیم منحرف شده ای و در نتیجه بدان که آن خاندان جلیل قطعاً بر حق و باحق و در طریق مستقیم اند منم راضی شدم با آنها و اختیاراً طریقه ایشان را قبول کردم که خداوند سایه ایشان را بر سر من بپایند و جاوید بدارد من راضی شدم بامت علی و اولاد او (علیه السلام) که بر حق اند و تو باش در آن فرق باطله تا روزی که کشف حقیقت شود .

عم اکرم رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و گفت اخرج بنا حتی نستسقی الله بك بیرون یا با ما تا بوسیله تو طلب آب نمائیم از خداوند متعال .

جناب عباس فرمود عمر قدری بنشین تا وسیله فراهم نمایم آنگاه فرستاد بنی هاشم را خبر کردند لباس پاک پوشیده بوی خوش استعمال نموده در آن حال جناب عباس بیرون آمد در حالتی که علی رضی الله عنه در جلو او و امام حسن رضی الله عنه طرف راست و امام حسین رضی الله عنه طرف چپ و بنی هاشم در عقب سرش آنگاه فرمود یا عمر احدی را با ما مخلوط نمما پس بهمین حال رفتند تا بمسکنی جناب عباس دست بمناجات برداشت عرض کرد پروردگارا تو ما را خلق فرمودی و دانا بودی بآنچه ما عمل بآن مینمائیم آنگاه عرض کرد

اللهم كما تفضلت علينا في اوله تفضل علينا في آخره (۱)

جابر میگوید هنوز دعایش تمام نشده بود که ابرها حرکت و باران بنای باریدن را گذارد هنوز ما بمنزله امامان نرسیده بودیم مگر از باران مرشدیم .

و نیز از بخاری نقل مینماید که در زمان حطی عمر بن الخطاب بوسیله عباس بن عبد المطلب طلب آب از درگاه حق تعالی مینمود و عرض میکرد **اللهم اننا نتوسل**

الك بعم نبينا فاسقنا فيسقون (۲)

۲- ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۲۵۶ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) نقل مینماید خلیفه عمر با جناب عباس عم اکرم رسول الله صلی الله علیه و آله باستسقاء رفتند خلیفه عمر در محل استسقاء عرض کرد **اللهم اننا نتقرب اليك بعم نبيك و ببقية آياته و كبر رجاله فاحفظ اللهم نبيك في عهدك دلونا به اليك مستضعفين و مستغفرين (۳)**

حکایات آقایان سننیه و اتباع خلیفه عمر همان مثل معروف کلمه کرم تر از آتش است زیرا که خلیفه عمر در وقت دعا و احتیاج و اضطرار - عترت و اهل بیت پیغمبر را شفیع

- (۱) پروردگارا هم چنانکه تفضل فرمودی بر ما در اول امر پس تفضل نما بر ما در آخر آن .
(۲) پروردگارا ما توسل میجوئیم بتو بسوی پیغمبرت که بنا بداران دهی پس باران ببارد ما

مطلوبه شد .
(۳) پروردگارا ما توسل میجوئیم بسوی تو بم پیغمبرت و باقیاننده از پدایش و بزرگان از دهال بنی هاشم . پس - حفظ فرما مقام پیغمبرت را در سوی او زیرا که او ما را دلالت نموده بسوی تو که طلب شفاعت و استسقاء نائیم از درگاه با عظمت تو .

فرار میداد بوسیله آنها از خداوند طلب حاجت مینمود مورد اعتراض هم قرار نیکرفت ولی وقتی ما شیعیان - آن خاندان طهارت را شفیع قرار میدهیم و با آنها توسل میجوئیم بما اعتراض نموده کافر و مشرک میخوانند ۱۹.

اگر شفیع بردن آل محمد و عترت طاهره بسوی خدای متعال شرک است پس قطعاً طبق روایات علمای خودتان خلیفه عمر بن الخطاب اول مشرک بوده .

و اگر آن عمل خلیفه شرک نبوده بلکه احسن اعمال بوده (چون خلیفه انتخاب نموده) پس حتماً اعمال شیعیان و توسل آنها بآل محمد سلام الله علیهم اجمعین نیز هرگز شرک نخواهد بود .

پس حتماً باید آقایان از این گفتار خودتان برگردید بلکه استغفار نمائید (که چنین نسبتی را بشیعیان پاک موحد دارید) تا مضموب غضب حق واقع نشوید .

زیرا جائی که خلیفه عمر با بودن کبار صحابه هرچه دعا کنند نتیجه نگیرند مگر بوسیله اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله شما چگونه انتظار دارید که ما بیواسطه و مستقل دعا کنیم و نتیجه بگیریم .

پس آل محمد سلام الله علیهم اجمعین در تمام ادوار از زمان پیغمبر الی زماننا هذاسایل عباد بسوی خدا بودند و ما هم برای آنها استقلال در قضاء حوائج قائل نیستیم مگر آنکه آنها را عباد صالحین و امامان برحق و مقررین در کاه حق تعالی دانسته لذا واسطه بین خود و خدا قرار میدهیم .

و بزرگترین دلیل بر این معنی کتب ادعیه ما میباشد که در تمام ادعیه مأثوره از ائمه معصومین غیر از آنچه عرض کردم بما دستور داده نشده و ما هم غیر از این طریق عملی ننموده و نخواهیم نمود .

حافظ - این بیانات شما برخلاف مسموعات ما است .

داعی - مسموعاتتان را بگذارید از مشهودات صحبت بفرمائید آیا هیچ کتب معتبره ادعیه علمای بزرگ شیعه را ملاحظه و مطالعه فرموده اید .

حافظ - دست رسی نداشتم .

داعی - مقتضی آن بود که اول این قبیل کتب را مطالعه فرموده آنکاه ایراد می فرمودید اینک دو جلد کتاب دعا و زیارت همراه دارم یکی زاد المعاد تألیف علامه مجلسی قدس سره القدوسی و دیگر هدیه الزائرین تألیف فاضل محدث متبحر معاصر آقای حجاج شیخ عباس قمی دامت برکاته (۱) برای مطالعه حاضر است (هر دو را خدمت) «آقایان گذاردم مورد مطالعه قرار دادند ادعیه توسل را خواندند و دیدند در هیچ کجا «استقلال برای خاندان رسالت ذکر نشده بلکه در همه جا آنها را واسطه خواندند» «آنکاه آقایان سید عبدالحی دعای توسل را که علامه مجلسی نقل از محمد بن بابویه قمی «اعلی الله مقامهم از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین ذکر نموده برای نمونه تا بآخر» «قرائت نمودند که مطلقاً اینست» .

دعای توسل
اللهم انی اسئلك و اتوجه الیک بنیك نبی الرحمة محمد صلی الله علیه و آله یا ابا القاسم یا رسول الله

یا امام الرحمة یا سیدنا و مولانا انا توجهننا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قد مناک بین یدی حاجتانا یا وجهی عند الله اشفع لنا عند الله .
یا ابا الحسن یا امیر المؤمنین یا علی بن ابیطالب یا حجة الله علی خلقه یا سیدنا و مولانا انا توجهننا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قد مناک بین یدی حاجتانا یا وجهی عند الله اشفع لنا عند الله .

بهین معالی که خطاب بامیر المؤمنین نموده و بعد از آن بتمام ائمه معصومین وارد است منتها در خطاب با آنها یا حجة الله علی خلقه گفته میشود یعنی ای حجت خدا بر خلق خدا یکایک ائمه طاهرین را اسم میبرند و توسل میجویند تا آخر دعا این قسم عموم ائمه را مخاطب قرار میدهند که ای سید و مولای ما توجه و توسل و طلب شفاعت می نمائیم بوسیله شما بسوی خدای تعالی ای آبرومند در نزد خدای متعال شفاعت

(۱) در ۲۳ ذیحجه ۱۳۵۹ قمری بر حسب ایزدی بیوست ورد طرف راست درب قله نجف اشرف مدفون کرده بد رحمة الله علیه .

بنام من (بی آبرو را) نزد خداوند متعال - تا در آخر دعا عموم خاندان رسالت را مخاطب ساخته و گویند .

یا ساداتی و موالی انی توجهت بکم ائمتی وعدتی لیوم ففری و حاجتی الی الله و توسلت بکم الی الله و استشفعت بکم الی الله فاشعوا لی عند الله و استغفرونی من ذنوبی عند الله فانکم وصیلتی الی الله و بحکمکم و بقرکم ارجو نجاته من الله فکنوا عند الله رجالی یا ساداتی یا اولیاء الله .

«ایشان که دعاها را میخواندند پیوسته بعضی از رجال محترم و اهل ادب سنی»
«دست بر دست میزدند و مکرر میگفتند لا اله الا الله سبحان الله چگونه امر»
«را مشتبه میکنند»

(گفتم) از خود آقایان انصاف میخوانم در کجای عبارات این دعاها اثری از آثار شرک میباشد .

مگر در همه جا نام مبارک خدای متعال نیست در کدام عبارت از دعا ما آنها را شرک بار تعالی خواندیم چرا همت بما مزید! چرا مسلمانان موحد را غالی و مشرک میخوانید؟ چرا تخم عداوت و دشمنی در دل مسلمانان پخش میکنید چرا امر را بر مردمان بی خیر مشتبه مینمائید تا برادران دینی و ایمانی خود با نظر کفر بنگرند .

چه بسیار مردمان عوام بی خیر متمسب از شماها بیچاره شیعیان را میکشند پتیشال آنکه کافری را کشته و اهل بهشتند .

عظمت این قبیل امور در گردن شما علماء میباشد .

چرا تاکنون شنیده نشده که یک نفر شیعه ولو در یابان تنها باشد و علمی صرف و یابانی در قتل یک سنی اقدام نموده باشد .

چون علماء و مبلغین شیعه سم پاشی نمیکند تخم عداوت بین شیعه و سنی نمیباشد قتل نفس را کماهی بزرگ میدانند .

هر گاه ما به الاختلاف شیعه و سنی را علماً و منطقاً بیان نموده و آنها را

بحققت منهب آشنا نمودیم ولی در ضمن گفتار با آنها فهمانیدیم که سنی ها برادران مسلمان ما هستند شما جامعه شیعه نباید با آنها با نظر کینه و عداوت بنگرید بلکه باید برادرانه با هم متحد باشید تا پرچم اسلام را بلند کنیم .

ولی بر عکس عملیات علمای متمسب سنی ما امتاثر مینماید که پیروان ابوحنیفه و مالک بن انس و محمد بن ادریس و احمد بن حنبل را با اختلافات بسیاری که اصولاً و فروعاً باهم دارند در همه جا آزاد و برادران مسلمان میخوانند .

اما پیروان علی بن ابیطالب و جعفر بن محمد که معتزت و اهل بیت رسالت اند غالی و مشرک و کافر معرفی نمائند و سلب آزادی از آنها بکنند که از حیث جان و مال در ممالک سنت و جماعت در امان نباشند .

چه بسیار از اهل علم و تقوای شیعه که بتوای علمای سنی شهید گردیدند .

ولی بر عکس چنین عملی از طرف علماء شیعه بلکه عوام آنها نسبت بعلماء که سهل است بلکه بیک عامی سنی صادر نگردیده .

علماء شما غالباً عموم شیعیان را لعن مینمایند ولی در هیچ کتابی از علماء شیعه دیده نشده است که بنویسند اهل تسنن لعنم الله .

حافظ - بی لطفی میفرمائید کدامیک از اهل علم و تقوای شیعه بتوای علمای ما کشته شدند که تحریک احساسات میفرمائید و کدامیک از علمای ما عموم شیعیان را لعن نموده اند .

فاهی - اگر بنخوانم شرح عملیات علماء و عوام شما را ذکر نمایم نه یک مجلس بلکه ماه ها وقت لازم است ولی برای نمونه و اثبات مرام بیض اصمال و رفتار آنها که ثبت در تاریخ است اشاره مینمایم تا بدانید تحریک احساسات نینمایم بلکه عین حقیقت را میگویم .

اگر شما کتب اکابر علماء متمسب خودتان را دقیقانه مطالعه نمائید هرگز لعن را نمی بینید برای نمونه مطالعه نمائید مجلدات تفسیر امام فخر رازی را که هر کجا فرست بستن آمده مانند آنچه ذیل آیه و لایه و اکمال دین و غیره مکرر در مکرر مینویسد

واما الرضا لعنهم الله - هولاة الرضا لعنهم الله - اما قول الروافض لعنهم الله

ولی از قلم هیچ يك از علماء شیعه چنین عباراتی نسبت بمعوم برادران اهل تسنن بلکه بخصوص آنها هم صادر نگردیدند .

از جمله فتاویع اعمال علماء شما نسبت بمفاحر علم و عمل شیعیان عمل عجیب وفتوای غریبی است که از درقاضی بزرگ

شهادت شهید اول
فتوای ابن جماعه

شام (برهان الدین مالکی) و (عباد بن الجماعه الشافعی) نسبت بیکی از قتهاه بزرگ شیعه صادر گردیدند .

آن قتیّه بزرگ که در زهد و درج و تقوی و علم وقضاعت سرآمد اهل زمان بوده و در احاطه بر ایواب فقه چشم روزگار تالی او را ندیدیم و نمونه ای از احاطه قتیّه او

کتاب (لمعه) میباشد که در مدت هفت روز این کتاب را (بدون اینکه کتب قتیّه در نزد او موجود باشد غیر از مختصر نافع) تصنیف نموده علماء چهار مذهب حنفی -

مالکی - شافعی - حنبلی- طوق اطاعت او را بر کردن گرفته وازمعرض علمش بهره برداری می نمودند جناب ابو عبیدالله محمد بن جمال الدین مکی عاملی رحمه الله بوده .

با آنکه در اثر فشار سنیها جناب ایشان بسیار قتیّه می نموده وعلنی اظهار تشیع نمی نموده مع ذلک قاضی بزرگ شام عبید بن الجماعه نسبت بان عالم ربانی حسادت ورز بدست

نزد والی شام (یدمر) از آن جناب سعایت نموده وبتهمت رفض و تشیع چنین عالم قتییه را گرفتار نمود بعد از یکسال که در زندان عذابش دادند در ۹ یا ۱۹ جمادی الاول سال

۷۸۶ هجری بقوای آن دو قاضی بزرگ سنی (ابن الجماعه) و (برهان الدین) اول آن جناب را بشمشیر کشتند بعد بدش را بدار زدند پس از آن بشهریک آنها بنام

ایشکه راضی مشرکی بالای دار است عوام مردم بدش را در بالای دار هنگمار نموده آنگاه بدش را ازدار فرود آورده آتش زده و خاکسترش را بر باد دادند (۱)

(۱) از جمله وقایع قابل ذکر که بر داعی اجمات وقایع تاریخی دار نموده پیش آمدنی است که ذیلا بنوع اختصار نقل مینمایم .
در ۱۹ جمادی الثانی سال ۱۳۷۱ هجری که از زیارت مسجد اقصی (بیت المقدس) مراجعت وعازم دمشق بودم اول شب عده فریحه مسجد جامع حمان در شرق اردن (که بسیار مسیدی دنیا میباشد) وارد جامه مسلمان اهل تسنن نماز مغرب را خوانه داده بعضی خارج و بعضی .

از جمله علماء و مفاحر قتهاه شیعه در شامات در قرن دهم هجری

شهادت شهید ثانی
سعایت قاضی صیدا

احمد عاملی قدس الله اسراره بوده است که در علم و فضل

• هم بادا، نوافل مشغول بودند داعی هم بکوفه مسجد رفته بادا، فریحه مغرب وعشا مشغول پس از فراغت فریحه ونوافل متوجه شدم که بعضی از آنها بداعی سخت غضبناکند مضموماً عالی در بالای سکوب مرکز قراعت قرآن با چند نظری اشتغال بقراعت داشتند و شدیداً ناظر بحال داعی بودند پس از خانه تعقیبات اوسجد خارج وبگواز وقت منتظر حرکت انومیل بودم پس از صرف غذا مدهای مؤذن مسجد که اعلام نماز عشا را میداد داعی را متوجه ساخت که اگر حرکت نمودیم ممکن است در راه انومیل توقف ننماید و توفیقی برای اداء نوافل شب فراهم نیاید خوب است الحال که قرائتی هست بیرومی میدادند نوافل نموده باخیال آسوده حاضر حرکت ناشیم پس از تجدید وضو مسجد رفته از درب بزرگ عمومی وارد بدشدم از درب کوفه قریب آخربستان بزرگ (که مربع مستطیل است) وارد شده و در کنار یکی از ستونها بزرگ که جای خلوتی بود بادا، نوافل مشغول شدم .

ویدم آن عالی که ساعتی قبل قراعت مشغول بداعی بد نظر بود جمعیت را بهادز فراغ از نماز جمع کرده ودر وسط آنها ایستاده در اطراف شرك ومشرک صحبت مینماید تا بعد از مقدمائی رفته سخن را کشاید بچاییکه با کمال حمت و خضت گفت شما مسلمانان مستولیه روز قیامت باید جواب دهید برای آنکه خدا فرموده مشرکین نجس هستند آنها را بسجده راه ندیده ساعتی قبل قبل بشارت بت برست نجس بسجده آمد و در حضور همه شما سجده به بت نموده شما او را ترد نمودید من مشغول قراعت بودم شما مرده بودید چرا نیاید ازاله نجاست شرك اوسجد بنمایید وراضی مشرک بت برست را دفع نموده یا بقتل برسانید چه آنکه مشرک در مسجد مسلمان اگر بت پرستی کرد قتلش واجب است چنان با حرارت خطابه و تحریک احساسات مردم بی خیر داد نموده که من حاضر دوران محل بودم تماماً کتف می خمد .

بعد از اتم خطابه نصف جمعیت، مدهمه که از درب آخربستان بیرون روند داعی در نماز وتر بودم نشستم که جلب نظر آنها نشود ولی وقتاً چششان بداعی افتاد چنان در حال حمله اطرافم را گرفته و با مشت و تکیه با آزارم میدادند که حساب نداشت پیوسته خطاب مینمودند قم یا مشرک اشترج با مشرک از احیای بکنی ماوس بودم تا موقع تشهه که گفتن اشهدان لاله الا لله وحده لاشریک له واهدان له واهدان علیه ورسوله اختلاف میان آنها انشاء میگفتند چگونگی مشرکی است که هداوت روحانیت خدا ورسالت خاتم انبیاء میفهمه وسته ای میگفتند ما نیماهیم قاضی میگفت راضی ومشرک است وایتنه قاضی غلط نیست گفت آنها در اختلاف و گفتگو بودند که داعی سلام نماز داده چای گرفت با قوت تلی جهت دفاع آسمانه و با نطق وخطابه مفصلی که اینکه مجال بیانش نیست (بلسان عربی) آنها را مجاب وتغلوب و دوست خود نموده وآن قاضی بدینش از خدا بی خیر دار مرد مرموز معرفی نموده که میبخواه از جبهه تفرقه وجدائی مسلمانان وسیله قهر و غلبه بیگانگان ستکار را بر مسلین آماده ومیپا نسیاید خلاص از داعی مقرر خواهی نمودمستی تقاضای پذیرایی از داعی را جدا نمودند که بطور آنکه هالدم حرکت هستم تفریح ومشرک نمودم .

این يك تونه ای بود از سعیا حلیات علماء اهل تسنن که در اشتباه کاری امر دار بر عوام بیچاره وارد نشان دادند که باعث قتل و اذیات مسلمانان مظلوم میباشد .

و زهد و ورع و تقوی مشار بالبنان دوست و دشمن و در شامات شهری بسزا داشت با آنکه شب و روز خود را با تألیف و تصنیف میگذرانید و پیوسته از خلق کناره جوئی مینمود و زیاده از دوپست کتاب بخط خود در علوم مختلفه بیاد کار گذارد .

با عزلتی که از مردم داشت مع ذلک علماء آن سامان از او دلتنگه گردیده و از توجه مردم بآن بزرگوار دیک حسدشان بیوش آمد خصوصاً قاضی بزرگ سید سعادت نامه‌ای جهت سلطان سلیم پادشاه آل عثمان نوشت بدین عنوان که **انه قد وجد یبلاد الشام رجل مبدع خارج عن المذاهب الاربعة (۱)** .

از طرف دربار سلطان سلیم امر باحضار آن عالم قبیله صادر شد که برای محاکمه به اسلامبول بپرند در مسجد الحرام آنجناب را گرفتند چهل روز در مکه او را زندانی نمودند آنگاه از راه دریا بسمت اسلامبول مقر سلطنت و خلافت حرکت دادند هنوز بمحاکمه نرسیده در ساحل دریا سر مبارکس را بریدند بدش را در دریا افکنده و سرش را برای سلطان بردند .

آقایان محترم شما را بخدا انصاف دهید و قضاوت عادلانه نمائید آیا در هیچ تاریخی خواننده یا شنیده‌اید که از طرف علماء شیعه نسبت بیک عالم سنی بلکه عوام آنها چنین سوء قصدها و اعمال شنیع زشتی صادر شده باشد بچرم آنکه چون از مذهب جعفری بر کنار است او را قتل رسانیده باشند - شما را بخدا اینهم جرم و جنایت شد که **انه خارج عن المذاهب الاربعة ۱۱۹**

شما را چه دلیل است که اگر کسی از مذاهب اربعه (حنفی - مالکی - شافعی - حنبلی) سرپیچی نمود کافر و قتلش واجب است .

آیا مذاهبی را که بعد از قرنها رسمیت پیدا نموده اطاعتش واجب ولی منتهی که از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله مورد توجه بوده کفر آور و مطیعین آن مهتدر الدم باشند ۱۲ .

(۱) یعنی نابت آمده که در بلاد شام مرد بدعت گذاری پیدا شده که از چهار مذهب خارج و برکنار است . ۱۱ .

شما را بخدا (ابوحنیفه یا مالک بن انس و یا شافعی و یا امام احمد بن حنبل) در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و اصول و فروع مذهب خود را از آنحضرت بی واسطه اخذ نموده اند

حافظ - احدی چنین ادعائی ننموده که ائمه اربعه بشرافت درک مصاحبت آن حضرت رسیده باشند .

داعی - آیا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه درک مصاحبت رسول خدا را نموده و باب علم آنحضرت بوده یا نه ؟!

حافظ - بدیهی است که از کبار صحابه و بلکه از جهانی افضل آنها بوده است .

داعی - پس روی این قاعده اگر ما بگوئیم پیروی از علی بن ابیطالب علیه السلام بحکم آنکه پیغمبر فرموده اطاعت علی اطاعت من است و باب علم آنحضرت بوده و امت را امر فرموده که هر کس مایل است از علم من بهره بردارد باید بدرخانه علی برود واجب است حق گفته ایم و اگر بگوئیم سر پیچی از مذهب جعفری که عین مذهب نجفی است نظر باینکه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله پیشوایان آنها را عدیل القرآن معرفی نموده و تخلف از آنها را موجب هلاکت قرار داده بمقتضای حدیث شریف تغلیب وحدیث سفینه که متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) میباشد چنانچه قبلاً اشاراتی بآنها شد (۱) که عدم پیروی از آنها موجب خذلان است حق داریم دلیل داریم که بگوئیم سرپیچی از عترت طاهره و امر رسول الله و خروج از صراط مستقیم و عدم استمساک بجبل المتین است .

مع ذلک چنین اعمالی از طرف علماء شیعه نسبت بجاهلی از جهال اهل تسنن صادر نگردیده تا چه رسد نسبت بعلماء آنها پیوسته بجامعه شیعه گفته‌ایم که اهل تسنن برادران مسلمان ما هستند باید باهم متحد و متفق باشیم .

ولی برخلاف علماء شام پیوسته شیعیان مؤمن و موحدیادک و پیروان اهل بیت رسالت

(۱) مراجعه شود ۲۲۴ ص ۲۲۶ همین کتاب .

را اهل بدعت و رافضی و غالی و یهودی بلکه کافر و مشرک میخوانند و بجرم اینکه چرا تقلید یکی از قضاها اربعه (ابو حنیفه - مالک بن انس - محمد بن ادریس - و احمد بن حنبل) ننمایند مشرک و کافر و رافضی باشند - (و حال آنکه هیچ دلیلی در دست نیست که مسلمین مجبور باشند تماماً پیروی از یکی از آنها بنمایند) ولی بر عکس کسانیکه پیروی از اهل بیت رسالت و عترت طاهره بامر آنحضرت مینمایند قطعاً اهل نجات میباشند .

بهمین فتاوی ای بی جا و گفتارهای ناهنجار بهانه بدست عوام خود داده که هر وقت فرصتی بدست آوردند تمام عملیاتی که بایستی با کفار بنمایند بلکه بدتر با شیعیان مؤمن موحد می نمودند از قتل و غارت و هتک حرمت نوامیس آنها .

حافظ - از جناب عالی انتظار نداشتم که روی مطالب کذب اشاره باعمال ننگین و دروغ که ابدأ در عالم و قوع پیدا نموده تحریک احساسات تراکمه و خوارزمیان فرمائید .

ایرانیان داعی - اشتباه فرمودید تصور نمودید که داعی بدین برهان آنها درمچه مجلس با عظمتی نسبت بیجائی بیرادران مسلمانان خود بد هم گذشته از آنچه من باب نمونه عملیات قضات و علماء اهل تسنن را با قضاها بزرگ شیعه بر عرض رسانیدم . اگر بتاریخ حالات تراکمه و خوارزمیان و ازبکیان واقفانه و حملات مکرر آنها بایران مراجعه کنید خواهید فهمید حق بجاب داعی است بلکه از عملیات آنها با جامعه شیعیان خجالت خواهید کشید که هر وقت توانستند و اوضاع ایرانیان را در اثر جنگهای خارجی یا اوضاع داخلی دگرگون دیدند حملات شدیدی بشمال شرق ایران نموده و گاهی تا خراسان و نیشابور و سبزوار حتی یک مرتبه در زمان شاه سلطان حسین صفوی تا امقنیا آمده و اطراف آنها مورد تاخت و تاز قرار داده و از هیچ نوع عمل منافی عقبت و انسانیت و اسلامیت خود داری نموده و بعد از قتل و غارت و آتش زدن اموال بیچارگان شیعه و هتک حرمت نوامیس آنها جمعیت بسیاری را باسارت برده و مانند ساری کفار در بازار جهان بفروش رسانیدند .

چنانچه ارباب تواریخ مینویسند در شهرهای ترکستان زیاده از صد هزار شیعه بفروش رفته مانند غلامان کفار بلکه بدتر با آنها بسختی معامله و رفتار مینمودند این نوع عملیات را فقط بحکم و فتاوی علمای خود مورد عمل قرار میدادند .

حافظ - این قبیل جنگها و حملات سیاسی بوده و ربطی به فتاوی ارباب مذاهب نداشته .
تجاوزات خان خویه بایران و فتاوی علمای اهل سنت و بقتل و غارت شیعیان
۱۵عی - نه چنین است این حملات و قتل و غارت ها و هتک نوامیس در اثر فتاوی علماء

و قضات اهل تسنن بوده

چنانچه در اوایل سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه قاجار و صدارت میرزا تقی خان امیر نظام که لشکریان ایران گرفتار غائله خراسان و فتنه سالار بودند فرصتی بدست امیرخوارزم محمد امین خان ازبک معروف بپخان خویه (خوارزم) افتاده با لشکر بسیار حمله بمر و خراسان نمود بعد از قتل و غارت و خرابی فراوان جمع کثیری را باسارت برد .

بعد از خاتمه امر سالار دولت بفکر خان خویه و سرکوبی آن افتاد به تدبیر مرحوم امیرنظام صدراعظم مقتدر مدبر ایران اول از در استمالت در آمدند .
مرحوم رضا قلی خان هزار جریبی (لاله باشی) متخلص بهدایت را که از اکابر دانشمندان دربار ایران بود برسالت نزد خان خویه فرستاد که شرح آن بسیار مفصلست و مقتضی گفتار ما نیست .

شاهد عرضم آنست که وقتی مرحوم هدایت بملاقات خان خویه رسید ضمن بیانات خود گفت عجب است که اهالی ایران بهریک از ممالک خارجه از روم و روس و هند و فرنگه روند با عزت بمانند و با عاقبت باز آیند آلا در حدود بلاد شما که بستگان شما بقتل و تهب و غارت و اسارت اهل اسلام و فروش آنها مانند بردگان کفار ساعی و اقسام خوارها بآنها بنمایند .

و حال آنکه همگی مسلمان و اهل يك قبله و يك كتاب (قرآن مجید) و يك پيغمبر

و معتقد يك خدا هستند چرا چنین رفتار میکنند در جواب گفت از حیث سیاست ما قصیری ندارم ولی از حیث منصف علماء و مفتیان و قضات بخارا و خوارزم فتوی میدهند و میگویند شیعیان چون رافضی و کافر و اهل بدعتند سزای آنها همین است پس قتل آنها و اخذ اموال و نهب و اسر کفار لازم و واجب است.

چنانچه شرح این قضایا مفصلاً در تاریخ روضه الصغای ناصری و سفارتنامه خوارزم چاپ طهران تألیف مرحوم رضا قلیخان هدایت ثبت است.

فتاوی علماء اهل سنت بتل و غارت شیعیان و حملات عبدالله خان از بک بغراسان

و نیز در زمانیکه عبدالله خان از بک شهر خراسان را محاصره نموده بود علمای خراسان شرح مفصلی بم عبدالله خان نوشتند و اعتراضات بعملیات آنها نمودند که چرا در مقام قتل و غارت و هتک حرمت گویند کان لاله الا لله محمد رسول الله و بیرون قرآن و عترت رسول الله صلی الله علیه و آله برآمده اید در حالی که این نوع عملیات شما را اسلام اجازه نداده حتی بکفار هم وارد آورد.

عبدالله خان نامه علماء و اهالی مشهد را داد بعلماء و قضات سنی که همراه او بودند تا جواب بدهند آنها جواب مفصلی دادند و علماء مشهد هم جواب آن جواب را از مشهد دادند و آنها را مجاب نمودند (شرح آن نامه ها که در ناسخ التواریخ ثبت است بسیار مفصل میباشد) شاهد مطلب آنست که علمای سنی از بک ضمن نامه نوشتند چون شیعیان رافضی و کافرند خون و مال و حرمت آنها بر مسلمین مباح است.

رفتار امراء افغانه با شیعیان افغانستان

و اگر بخواهیم فقط شرح عملیات افغانه اهل تسنن را در ادوار ماضیه مخصوصاً در دوره زمام داری و ریاست امیر دوست محمد خان و کهنند خان و شاه شجاع الملک و عبدالؤمن خان و امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان را با جماعت شیعیان در کابل و قندهار و هرات و اطراف آنها و کشتارهایی که از خواس و عوام حتی اطفال

بیگناه آنها نمودند ذکر نمایم خیالات آور و از حوصله مجلس خارج است کمان میبکنم خود آقایان در طول تاریخ بهترین ناظر فجاج اعمال آنها بوده اید و آقایان محترم قزلباشهای با شهامت در هندوستان مخصوصاً در پنجاب نمونه بارزی از آثار ظلم افغانه اند که ناچار جلای وطن اختیار نموده و در پنجاب هند متواری و سکونت اختیار نمودند.

ارباب تواریخ تمام این وقایع را ثبت نموده و برای قضاوت بدست تراد آئینه داده اند.

که از جمله آن وقایع دلسوز واقعه سال ۱۲۶۷ هجری قمری است که در روز جمعه عاشورای آن سال شیعیان قندهار در امام بارها (حسینیهها) جمع و سرگرم غزا داری برای عترت طاهره و ذاری پاک پیغمبر و سبط اعظم رسول الله صلی الله علیه و آله بودند.

دفعه بی خبر سنیهای متمصب با انواع اسلحه ریختند در امام باره و جمع کثیری از شیعیان بی دفاع حتی اطفال آنها را بقتل رسانیدند و اموالشان را بتاراج بردند.

سالها گذشت که شیعیان با ذلت و حقارت زندگی می نمودند و آزادی عمل نداشتند حتی روزهای عاشورا دوسه نفری در دژه سردابها برای ریحانه رسول الله و مقتولین و مظلومین و قعه کر بلا عزاداری می نمودند.

تقدیر از امیر امان الله خان

من میتوانم در این مجلس از طرف خود و عموم علماء و عاظم و مبتمنین بلکه جامعه شیعیان از اعلیحضرت امیر امان الله خان پادشاه فعلی افغانستان تشکر نمایم که از زمان زمام داری و رسیدن بمقام سلطنت افغانستان ففاق سنی و شیعه را از میان برداشتند و آزادی کامل بهمه دادند که بی چاره شیعیان موحد مظلوم بعد از سالها کشتار دادن بی خانمان و فراری بودن روی آسایش و آزادی بخیزد دیدند خداوند او را از گردن زمانه و شر تحریکات بیگانگان برای حفظ حوزه مسلمین مصون و محفوظ بدارد.

از فراری که میشنوم دولت استعماری انگلستان برای دفع این پادشاه مهربان تحریکات

عجیبه مینماید بر عموم مسلمانان (سنی و شیعه) لازم است که برای حفظ و نگهداری چنین سلطان جوان بخت فهمیده و مهربان وطن دوست و اسلام خواه در مقابل یگانگان کوشا باشند و تحریکات آنها را بلا اثر گردانند (۱)

آقایان بتاريخ ناظر شوید به بیندیز در همین هندوستان در اثر جنگهای سنی و شیعه بتحریر یگانگان چه خونها ریخته شد و چه علمای با فضل و تقوی و مؤمنین پاک دامن قربانی هوسبازی های جهال شدند .

یکی از صحنه های ملال انگیز این وقایع شوم قبرستان (اکبر شهادت شهید ثالث آباد آکره است) که در همین سفر وقتی بانجا رفتم خدامیدانند چقدر متأثر شدم از حماقت و جهالت های مردمان متعصب مخصوصاً وقتی مشرف شدم زیارت قبر قتیبه اهل بیت طهارت عالم با و روح و تقوی نایقه دهر پاره بن رسول الله ﷺ قاضی سید نورالله شوشتری قدس الله تربته که یکی از قربانیهای متعصب و عناد ملت اسلامی بود که در سال ۱۰۱۹ هجری در اثر سمایت علمای بزرگ آن زمان بنهت و رفس و تشییع با مر جهانگیر مغول پادشاه متعصب جاهل هندوستان در سن هفتاد سالگی بدست خود علمای سنی شربت شهادت نوشید .

خود میداند الی الحال قبر آن سید بزرگوار و عالم جلیل القدر مزار مسلمین شیعه در آکره میباشد .

و روی سنگ قبرش (که از مرمر است) دیدم با سنگ سیاه نقش شد است .

ظالمی اطفاء نور الله کرد

قره العین نبی را سر برید

سال قتلش حضرت ضامن علی

گفت نورالله سید شد شهید ۱۰۱۹

حافظ - شما بی جهت ما را مورد حمله قرار میدید البته از زیاده رویها و افراط کاری های جهال و عوام و عملیات آنها هم که بیان نمودید حقیر خیلی متأثر هستم ولی اعمال شیعیان هم خود کمک بار میشود و آنها را تحریک بر این اعمال مینماید .

(۱) متأسفانه تحریکات بیگانگان مابیت کلا خود را نمود با ایجاد انقلابهای داخلی اسباب سقوط آن پادشاه فغال و غیرمتکدات با اتحاد مسلمین را فراهم و از سلطنت برکنار نمود .

داعی - چه اعمالی از شیعیان صادر میشود که موجب قتل و نهب و هتک نوامیس باید بشود .

حافظ - روزی هزاران نفر در مقابل قبور اموات ایستاده و از آنها طلب حاجات مینمایند آیا این رفتار شیعیان مرده پرستی نیست چرا علماء آنها را منع نمی نمایند که بنام زیارت مردگان ملیونها نفر در مقابل آن قبور صورت روی خاک گذارند سجده نموده مرده پرستی کنند و بهانه بدست مردمان پاک داده که افراط در اعمال نمایند و عجب اینکه جنابعالی نام این اعمال را توحید گذارند و این قبیل اشخاص را موحد مینخوانند .

« در موقعی که ما مشغول و سر گرم سخن بودیم آقای شیخ عبد السلام قتیبه ، « حنفی کتاب هدیه الزائرین را که در مقابلش بود ورق میزد و مطالعه مینمود ، « مثل آنکه میگردد راه ابراری پیدا کند کلام جناب حافظ که باین جا رسید ، « ایشان سر بلند نموده و با یک حمله جدی مانند کسی که وسیله مهمی تهیه نموده رو ، « بداعی فرمودند . »

اقدام شیخ و ایجاد شبهه و تهیه وسیله برای حمله و دفاع از آن

شیخ - بسم الله بیندیز همینجا (اشاره بکتاب) علماء و پیشوایان شما دستور میدهند که زوآر وقتی در حرم امامها زیارتشان تمام شد دو رکعت نماز زیارت بخوانند مگر در نماز قصد قربت شرط نیست پس نماز زیارت یعنی چه آیا نماز برای امام خواندن شرک نیست همین اعمال زوآر که رو به قبر امام میایستند و نماز میخوانند بزرگترین دلیل بر شرک آنها میباشد شما در این جا چه جواب دارید این سند صحیح ثابت و کتاب معتبر خودتان است .

داعی - چون وقت گذشته آقایان کسل و ناراحت میشوند چنانچه موافقت فرمائید جواب بیانات شما و جناب آقای حافظ بماند فرادش .

« تمام اهل مجلس (سنی و شیعه) بصد آمدند که امکان ندارد ما از اینجا نمریوم ، « تا جواب جناب شیخ صاحب داده شود و معنای مرده پرستی واضح گردد ابدأ کسالت و ناراحتی نداریم . »

« باغتمه و تبسم رو بجناب حافظ نموده گفتیم چون حرارت جناب شیخ بسیار
 قوی است و حره بزرگی تهیه فرمودند ااجازه فرمائید اول جواب ایشان را بدهم
 بعد جواب جنابعالی را عرض نمایم »

حافظ - فرمائید مامم برای استماع حاضر هستیم.

داعی - جناب شیخ واقماً بهانه جوئیهای بجهه گانه مینماید آیا شما زیارت رفته اید
 و عملیات زور را از نزدیک مشاهده نموده اید.

شیخ - خیر حقیر نرفته و ندیده ام.

داعی - پس از کجای فرمائید زور نماز رو بفرامام علیه السلام میخوانند که این نماز
 و زیارت را علامت شرک برای شیعیان مؤمن موحّد قرار داده اید.

شیخ - از روی همین کتاب دعای شما که مینویسد نماز زیارت برای
 امام بخوانید.

داعی - مرحمت نمائید بهینم چگونه نوشته شده است (وقتی کتاب را دادند دیدم

تصادفاً دستور زیارت مولانا امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام است).

داعی - عجب حسن تصادفی که حر به بر ندای خودتان علیه خود تهیه فرمودید
 از آنجائیکه خداوند همیشه یار ما است در همه جا وسایل و اسباب کمک و یاری ما را
 فراهم میفرماید.

اولاً خویش از اول دستور زیارت که در این کتاب موجود است از هر قسمت آن
 جملاتی باقتضای وقت مجلس بدون تمیض قرائت تمام تا بر سیم موضوع نماز مورد بحث
 شما تا آقایان حاضرین مجلس قضاوت فرمایند و در هر کجای آنها علامت شرک ملاحظه
 نمودند یادآور شوند.

و اگر جز علامت توحید در سراسر زیارتنامه ندیدید خجالت نکشید بدانید
 اشتباه کرده اید؟ با اینکه کتاب در مقابل شما است ندیده و ارسی نموده عمله مینمائید
 از همین جا آقایان حاضر در مجلس بفرمهند که سایر ایرادات آقایان هم مثل همین ایراد
 تلر عنکبوتی ایجاد شبهه است.

ملاحظه فرمائید دستوراینست که زائر مولانا امیرالمؤمنین چون
 در آداب زیارت بخندق کوفه رسید بایستد و بگوید.

الله اکبر الله اکبر اهل الکبریاء والمجد والعظمة الله اکبر اهل التکبیر و
 التقدیس و التصحیح والالاء الله اکبر مما أخاف واحذر الله اکبر عمادی و
 علیه أتوکل الله اکبر رجائی والیه انیب الخ.

چون بدر دروازه نجف رسید بگوید:

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الخ.

چون بدرصحن مطهر رسید پس از حمد باری تعالی بگوید.

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله
 جاء بالحق من عند الله و اشهد ان علیاً عبداً لله و اخو رسول الله اکبر الله
 اکبر الله اکبر لانه الا الله و الله اکبر و الحمد لله علی هدایتیه و توفیقیه
 لمادعا الیه من سبیله الخ.

چون بر در حرم و بقعه مبارک رسید بگوید:

أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ.

بعد از آنکه با اذن و اجازه خدا و پیغمبر و ائمه طاهرين زائر وارد حرم مطهر شد
 زیارات مختلفه که مشتمل است بر سلام بر پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما الصلوة والسلام
 میخواند بعد از فراغت از زیارت دستور دارد شش رکعت نماز بخواند دو رکعت هدیه برای
 امیرالمؤمنین و چهار رکعت هدیه برای آدم ابوالبشر و روح شیخ الانبیاء علی نبینا و آله
 و علیهما السلام که در جوار قبر آنحضرت مدفون اند.

آیا نماز هدیه شرک است آیا نماز هدیه برای والدین وارواح
 مؤمنین دستور نداریم پس تمام این دستاویز شرکست !!!

اگر زائر دور کت نماز هدیه برای امیرالمؤمنین بجای آورد

قرهالی الله تعالی آیا شرکست؟

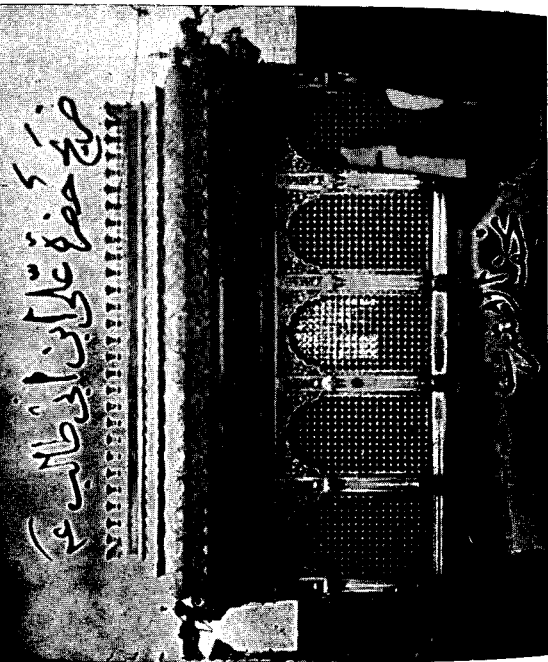
لازمه انسانیت هر انسانی اینست که وقتی بدیدار دوست میرود هدیه‌ای برای او ببرد کما آنکه از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جمله از کتب اخبار فریقین باینی هست در ثواب هدیه دادن بمؤمن و چون زائر در مقابل قبر مولای محبوبش قرار میگیرد و می‌داند که بهترین چیزی را که در مدت حیات آن حضرت دوست می داشته نماز بوده .

لذا دستور رسیده که زائر دو رکعت نماز بخواند قربهٔ اِلی الله آنگاه ثوابی راهدیه کند بروح پرفتح آنحضرت آیا این عمل بنظر شما شرک است !!
جنابعالی دستور نماز را خواندید میخواستید دعای بعد از نماز را هم بخوانید تا جواب شبههٔ خود نائل آید اگر خواننده بودید قطعاً ایراد نمیکرقتید .
با اجازه خودتان برای روشن شدن افکار آقایان محترم اینک دعا را میخوانم تا بعدها اعمال شیعیان را با دیدهٔ انصاف بنگرید و بدانید ما موحد هستیم نه مشرک و در همه احوال خدارا فراموش نمیکنیم .

علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ را هم دوست میداریم برای آنست که بنده صالح خدا و وصی و خلیفه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میباشد .

دستور دعا اینست که بعد از فراغت از نماز در بالای سر آنحضرت (بر خلاف آنچه جناب شیخ فرمودند رو بقبله میخوانند) رو بقبله در حالی که قبر مبارک در دست چپ واقع است این دعا را بخواند .

اللهم انی صلیت هاتین الرکعتین هدیه منی الی سیدی ومولای ولیک
و اخی رسولک امیر المؤمنین وسید الوصیین علی بن ابیطالب صلوات الله
علیه وعلی اله اللهم فصل علی محمد و آل محمد و تلبیها منی و اجزنی علی
ذلک جزاء المحسنین اللهم لک صلیت و لک رکعت و لک سجده و حدک لاشریک
لک لانه لا تجوز الصلوة و الرکوع و السجود الا لک لانک انت الله لاله الا ان
ما حصل معنی آنکه پروردگارا این دو رکعت نماز را هدیه نمودم بسوی سید و مولای خود .



شکل (۱۵)



شکل (۱۶)

ولی تو ویرادر رسول تو امیرالمؤمنین و سید الوصیین علی بن ابی طالب پروردگارا رحمت خود را بفرست بر عهد و آلت عهد و قبول نما این دو رکعت نماز را از من و برای این عمل جزای احسان کنندگان بن من مرحمت فرما پروردگارا برای تو نماز خواندم و برای تو رکوع و سجود نمودم توئی خدای واحد که شریک نداری برای آنکه جائز نیست نماز در رکوع و سجود مگر برای تو چه آنکه توئی خدای بزرگ که نیست خدائی غیر از تو (شکل) (۱۵) و (۱۶).

شما را بخدا آقایان محترم انصاف دهید چنین زائری که از اولین قدمش بخاک نصف تا آخرین ساعتی که از نماز زیارت فارغ میشود متذکر بحق باشد و نام خدا بر زبان داشته و او را بعظمت و وحدانیّت یاد نماید و علی علیه السلام را عبد صالح و برادر و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله بخواند و بزبان حال و قال اعتراف باین معنی بنماید مشرک است!

پس اگر نماز خواندن و شهادت بوحدانیت خدا دادن شرک است تمنّا میکنم طریقه توحید را بما یاد دهید تا از طریقه خدا و پیغمبر بیرون آمده و داخل در طریقه شما گردیم.

شیخ - عجبا شما نمی بینید در این جا نوشته عتبه را بیوس وارد حرم شو. بهمین سبب است که ما شنیدیم ایم زوار بر در حرم های امامان خود که میرسند سجده میکنند آیا این سجده برای علی نیست آیا این عمل شرک بخدا نیست که سجده بنمایند غیر او را.

داعی - من اگر جای جناب عالی بودم بعد از اینکه جواب صحیح منطقی میشنیدم تا آخر شب بلکه تا آخر مجالس مناظره دیگر حرف نمیزدم و ساکت میماندم ولی عیب از شماست که باز هم بحرف آمدید ولی حرفی که هر شنوندای را بخندم میآورد (خنده شدید حضار).

بوسیدن آستانه قیاب
ناچارم باز هم مختصر جوابی بشما بدهم که بدانید بوسیدن عشه
و آستانه مقدسه ائمه معصومین شرک نمی باشد.

و جناب عالی هم منقطه فرمودید بوسیدن را حمل بر سجده نمودید
جائیکه در حضور خود ما عبارت را این قسم از روی کتاب بخوانید و تحریف ننمائید امید آن وقت
تعداد مقابل عوام بی خبر قرار میگیرد چه تمهتا بما میزند.

دستوری که در این کتاب و سایر کتب اودیه و مزار رسیده اینست که ملاحظه میفرمائید
زائر برای اظهار اُذیت عتبه را بیوسد نه آنکه سجده بنماید.

اولاً روی چه قاعده شما بوسیدن را حمل بر سجده نمودید . ثانیاً شما در کجا
دیدماید از قرآن مجید و اخبار و احادیث که منع از بوسیدن عتبه در گاه بیغمیر یا امامی
شده باشد و یا بوسیدن را علامت شرک قرار داده باشند.

پس وقتی جواب منطقی یا مسکئی در این باب ندارید وقت مجلس را ضایع
نکنید.

و اما اینکه فرمودید شنیدم زو'ار سجده میکنند کاملاً دروغ است دروغ
شاخدار .

بسی فرق است دیدن تا شنیدن
بسی فرق است دیدن تا شنیدن کی بود مانند دیدن
مگر خداوند متعال در آیه ۶ از سوره ۴۹ (حجرات) نمی فرماید ان جاکم

فاسق بنیاقبینوا ان تصیوا قوماً یجهالون فصیحوا علی ما فعلتم نادمین (۹).

مطابق این دستور قرآن مجید بکلام فاسق نباید ترتیب اثر داد تا موجب ندامت
و خجالت نگردد بلکه باید تحقیق کرد و در صد کشف حقیقت برآمد زحمت سفر بخود
داده بروید از نزدیک به بیند آنکه ایراد و اشکال نمائید.

چنانچه وقتی داعی بقبر ابوحنیفه و شیخ عبدالقادر در بغداد رفته و طرز اعمال
عوام را نسبت بان قبرها (براب اشد از آنچه شما تهمت بتبعیان زدید) دیدم هیچگاه
در مجلس و محفل و اکو ننمودم.

چنانچه وقتی داعی بقبر ابوحنیفه و شیخ عبدالقادر در بغداد رفته و طرز اعمال
عوام را نسبت بان قبرها (براب اشد از آنچه شما تهمت بتبعیان زدید) دیدم هیچگاه
در مجلس و محفل و اکو ننمودم.

(۱) هرگاه فاسقی خبری برای شما آرد (تصدیق نکنید) تا تصدیق کنید ما با بسن چنین فاسقی
از نادانی بومی رنجی رسیده و پیشان کرده.

خدای بزرگ شاهد است روزی که قبر ابوحنیفه در معظم رفته جماعتی از برادران
اهل تسنن هندی را دیدم عوض عشه چندین مرتبه زمین را میبوسیدند و بخاک میافتاوند

چون نظر کینه و عداوت ندانتم و دلیلی بر حرمت عمل ندیدم تا این ساعت مورد نقل
قرار ندارم چون دیدم از روی محبت رفتار میمانند نه از روی عبودیت .

آقای محترم بدانید که هیچ زائر شیعه (عارف یا عامی) هرگز سجده نموده
و نمی کند مگر برای خدای تعالی و این فرموده شما کاملاً تهمت و افتراء و دروغ
محض است .

در حالتی که اگر هم بطرز سجده که عبارت از بخاک افتادن و صورت و پیشانی
بر زمین مالیدن باشد (نه بقصد عبودیت) مانعی ندارد چه آنکه تعظیماً و تکریماً در مقابل
شخص بزرگی (نه بقصد خدائی یا شریک برای خدا قرار دادن) خم شدن و روی
زمین افتادن و صورت روی خاک گذاردن ابدأ شرک نمیباشد بلکه کثرت و شدت علاقه
بمحبوب موجب تعظیم و صورت روی خاک مالیدن و بوسیدن میشود .

شیخ - چگونه ممکن است روی خاک افتاده و پیشانی بر زمین گذارند و
سجده باشد .

داعی - تصدیق میفرمائید سجده مربوط به نیت است و نیت امر قلبی است
و عالم قلوب و نیت قلبی خدای تعالی میباشد ظاهر آن می بینیم فردی یا افرادی بحال
سجده روی زمین افتاده (و البته بچنین حالی که مخصوص بخدای تعالی است شایسته
نیست در مقابل غیر خدا قرار گیرد ولو بدون نیت باشد) ولی چون از نیت قلب ادرخبر
نداریم نمی توانیم حمل بسجده نمائیم مگر در اوقات سجده مخصوص که معلوم است ظاهرش
را سجده مینامیم .

بخاک افتادن و سجده نمودن
برادران - یوسف را

پس بطرز سجده بعنوان تعظیم و تکریم (نه نیت
سجده) روی خاک افتادن کفر و شرک نیست
چنانچه برادران یوسف در مقابل یوسف چنین
سجده ای را نمودند و در پیغمبر حاضر (بعقوب و یوسف) منعمشان نمودند بصراحت آیه ۱۰۹

چنانچه برادران یوسف در مقابل یوسف چنین
سجده ای را نمودند و در پیغمبر حاضر (بعقوب و یوسف) منعمشان نمودند بصراحت آیه ۱۰۹

چنانچه برادران یوسف در مقابل یوسف چنین
سجده ای را نمودند و در پیغمبر حاضر (بعقوب و یوسف) منعمشان نمودند بصراحت آیه ۱۰۹

چنانچه برادران یوسف در مقابل یوسف چنین
سجده ای را نمودند و در پیغمبر حاضر (بعقوب و یوسف) منعمشان نمودند بصراحت آیه ۱۰۹

چنانچه برادران یوسف در مقابل یوسف چنین
سجده ای را نمودند و در پیغمبر حاضر (بعقوب و یوسف) منعمشان نمودند بصراحت آیه ۱۰۹

سوره ۱۶ (یوسف) که خداوند خیر میبهد و رفع ابویه علی المرش و خروا له سجداً و قال یا ابت هذئ تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقا (۱).

مگر در چند جای قرآن کریم خبر از سجده نمودن ملائکه بآدم ابوالبشر نمیبهد پس اگر بیان شما صحیح باشد که بطرز سجده (بدون نیت عبودیت) روی خاک اکتان شرک باشد بایستی برادران یوسف و ملائکه مقربین همگی مشرک بوده باشند فقط ایلیس لعین موحد بود که ترک سجده نمود !! و حال آنکه چنین نیست تمام آنها موحد و خدا پرست بودند.

نمنا میبکنم آقایان محترم اشکالات عامیانه و مسوغات بی اساس را که اموها و بقایای خوارج و نواصب و متصیین نقل نموده اند در چنین مجلس با عظمتی که مخصوص گفتار حق و کشف حقیقت است مورد بحث قرار ندهید تا موجب ندامت و تزییح وقت گردد و مشت خود را باز نکنید که معلوم شود ایرادات شماها بشیعیان همیشه از این قبیل است.

جواب - لازم است مختصری هم جواب جناب حافظ را بدهم چون وقت گذشته اقتضای بحث طولانی ندارد.

بقای روح بعد از
فنای جسم

خوبست آقایان محترم که اهل علم هستید با تعمق و تفکر سخن بگویند نه روی هادات و گفتار اسلاف و هوای نفس و خیال شما که میفرمایند چرا شیعیان در مقابل قبور اموات حاجت میطلبند مگر خدای تکرده با اهل ماده و طبیعت هم عقیده میباشید که بجات بعد الموت عقیده ندارند و میگویند اذامات فات - که خداوند در آیه ۳۹ سوره ۲۳ (مؤمنون) اقوال آنها را نقل میفرماید که گویند ان هی الاحیانا الدنیا نموت و

(۱) پدر و مادر را بر تخت بنشاند آنگاه اناندهد او را سجده نموده در آن حال یوسف گفت بابا اینست تعبیر خوابی که از پیش دیدم که خدای من آن خواب را واقع و محقق گردانید (و آن خوابی است که در اول همین سوره خبر میبهد که یوسف پسر هر سرکرده در خواب دیدم آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده میگردند و حضرت یعقوب تعبیر نمود که بزودی بتمام بزرگی خواهی رسید و پدر و مادر و یازده برادر تو را تنظیم مینمایند.)

نجا و ما نحن بمیمونین (۱).

آقایان که بخوبی میدانید یکی از عقاید ثابتة الهیین عقیده بجات بعد الموت است آدمی که بمید بر خلاف حیوانات جسم عنصری از کلر میماند ولی روح و نفس عالمه اثن باقی و پایدار و بر آبدانی شبیه و مماثل با همین ابدان منتها لطیف تر در عالم برزخ زنده متمتع و یا معذب خواهد بود.

مخصوصاً شهداء و کشته شدگان راه خدا که آنها با مزایای بیشتری زنده و متمتع بنعم الهی و سرور و شادمانی یاداش خود میباشند چنانچه صریحاً در آیه ۶۳ سوره ۳ (آل عمران) میفرماید و لا تحصین الذین قتلوا فی سبیل الله اموالاً بل احياء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله و یتسرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون (۲).

آیا اخذ روزی و سرور و شادمانی و استفاده از فضل و کرم پروردگار از لوازم اموات است یا احياء علاوه بر آنکه صریحاً میفرماید احياء عند ربهم یرزقون . یعنی آنها زنده هستند و در نزد خدا روزی میخورند .

آیا این اشخاص چگونه زنده هستند و چگونه روزی میخورند پس از همان جائیکه دهان روزی خوردن دارند گوش حرف شنیدن هم دارند و جواب هم میدهند منتها یرده طبیعت جسمانی روی گوشهای ما را گرفته صدای آنها را نمیشنومد .

(جوان متجددی از اهل تسنن بنام داود پوری که در زاویه)
اشکال بقای روح
و جواب آن
(مجلس مستمع کلمات بود با اجازه ایجاد شبهه ای بنام سؤال)
(نمود باین عبارت)

داود پوری - قبله صاحب این بیان شما با کشف علوم محیی العقول امروز

(۱) لذتگانی جز این چند روزه حیوة دنیا پیش نیست که زنده شده و خواهیم مرد و هرگز دیگر از خاک برانگیخته نخواهیم شد !
(۲) البته پندارنده که شهیدان راه خدا مردگانند بلکه زنده بجات ایمنی شده و در نزد خدا متمتع و روزی داده میشوند در حالتیکه بفضل و رحمتی که از خداوند سببشان گردید بشماردند و بآن مؤمنان که هنوز با آنها نه پیوسته اند و بعد در بی آن ها خواسته شفاعت مزده و هدیه که از مردن هیچ ترسند و مسورن نباشند .

جور نمی‌آید البته در ازمنه گذشته که علوم طبیعی ترقی نداشت مردمی از روی جهالت
 بقرهٔ مرموزی که ناشی را روح می‌گنجانند معتقد بودند ولی امروزه که قرن طلایی علم و
 دانش است و علوم طبیعی سیر تکاملی خود را نموده پنبهٔ این نوع عقاید پوسیده زده
 شده مخصوصاً در بلاد مهمهٔ اروپا که مهد ترقیات علمیهٔ میباشد دانشمندانی مانند
 (داروین انگلیسی) و (بخترا آلمانی) و دیگران بطلان این نوع عقاید پوسیده
 مخصوصاً عقیده بوجود روح و بنای آنرا ظاهر نمودند.

داعی - عزیزم این نوع از اقوال تازه کی نداشته و اختصاص بقرن طلایی بقول
 شما ندارد بلکه در حدود دو هزار و چهار صد سال است تقریباً در تحت لوای ارباب
 ماده و طبیعت جلوه گری نموده.

**ظهور اهل ماده و طبیعت
 و مقابله ذیمتر اطیس
 با سقراط حکیم**

یعنی زمانی که ذیمتر اطیس و اتباع او در مقابل
 سقراط و افلاطون و ارسطو و امثال آن حکمای
 الهی در یونان قیام نموده و قائل بماده و طبیعت
 شدند و منکر خدای با علم و اراده و قدرت و
 شعور گردیدند و گفتند بنیر از (ماتیر) یعنی ماده و مادیات که بیکی از حواس
 خمشه ادراک کرد چیز دیگر در عالم موجود نیست و جمیع تأثیرات لازمه ناشی از
 طبع مواد است.

بهین جبههٔ مشهور گردیدند بطبیعی و مادی (که خلاصه و جوهر اصلی آنها
 امروز بنام کمونیست در عالم جلوه گری مینمایند).
 این نوع عقاید فاسده که از لوازم انکار وجود خالق با علم و اراده و قدرت و شعور
 است در میان آن فرقه کوثاه نظر ظاهر گردیدند.

و علماء و فلاسفه الهی در هر دوره ای از ادوار جواب آنها را علماً و منطقاً داده اند
 ولی چون نامی از اروپا و عقاید داروین و بخترا بررید ناچارم بشما آقایان
 متجددین برادرانه نصیحت نموده یاد آور شوم که لازمهٔ علم و عقل و منطق اینست
 که تحت تأثیر هر کلامی قراز نگیرید.

اگر فلسفهٔ داروین (که فرضیات است نه فلسفه) مطالعه نمودید لازم است نقد
 و انتقاداتی که بر کتاب و گفتار و عقاید آن نوشته شده است بخوانید آنکه قضایات
 عاقلانه نموده انتخاب احسن نماید.

چون سلطه و سلطنت اروپائیا علماً و عملاً بر شماها زیاد شده لذا وقتی کتابی
 از داروین و بخترا یا امثال آنها بدستان می‌آید در نظر شما با اُپت و عظمت مینماید
 و خیال میکنید واقماً سراسر اروپا داروینیزم گردیده و این کتاب نمونه‌ای از عقاید تمام
 فلاسفهٔ اروپا است و حال آنکه اینطور نیست (تازه اگر هم باشد ارزش علمی ندارد).

**اقوال علمای الهی
 اروپا**

همین قسمی که فلسفهٔ داروین طبیعی را میخوانید کتب فلاسفه
 الهی را هم که در دست عموم است بخوانید مانند کتابهای
 (کلیل فلاماریون) فرانسوی که از علمای ریاضی مشهور
 اروپا میباشد و سالها در معرفت النفس غور نموده و کتابهای بسیاری در اثبات وحدانیت
 حق تعالی و عظمت روح و بنای آن بعد از مرگ نوشته مانند (دیو دان لاناتور) یعنی
 (خدا در طبیعت).

و مجلدات (مرک و اسرار آن) که علمای ایرانی و مصری آنها را ترجمه فارسی
 و عربی نموده‌اند.

در آن کتب مفصلاً در اطراف مرک قلم فرسایی نموده و صریحاً کوید مرک
 حقیقی بمعنای فنا و نیستی وجود ندارد مرک عبارت است از نقل و انتقال از عالمی بعالم
 دیگر فقط آدمی قالب عوض میکند از این بدن عنصری بیرون آمده بیسکل و صورت
 لطیف‌تری می‌یورد چه آنکه روح (مایهٔ حیات) ابداً فنا ندارد بلکه باقی و پایدار است.
 و این معنی با تجریبات قطعی سالیان دراز بدست آمده که روح غیر از این بدن
 است و خود استقلال معنوی دارد پس از متلاشی شدن تن و بدن باقی مانده و جلو گیری
 مینماید آتی.

و امثال این قبیل علماء و فلاسفه الهی مانند (بروکسون فرانسوی) فیلسوف
 معاصر و (ویکتور هوگو) شاعر دانشمند معروف فرانسه و (نرمال) محقق آلمانی و

(دکارت) فیلسوف شهر فرانسوی و غیر هم که نقل اقوال تمامی آنها بلکه ذکر اسمی آنها مقتضی این مجلس نمیباشد بسیاریند دانشمندان اروپا بوجود آنها انتخاب مینمایند نه بوجود داروین و بنظر طبیعی مادی.

اولاً چنانچه آقایان جوانان روشن فکر تحت تأثیر غریبها قرار گرفته و ناچارید بگفتار آنها توجه نمایند اولاً منحصراً کتابهای داروین انگلیسی و بنظر آلمانی را ننخوانید بلکه بسایر کتب فلاسفه و دانشمندان اروپائی هم مراجعه نمایید.

ثانیاً عقاید هر دو فرقه (الهی و طبیعی) را مورد توجه و دقت قرار دهید و نقد و استقاراتی که بر آن کتابها نوشته شده بخوانید آنگاه انتخاب احسن نمایید.

چنانچه از روی انصاف و با دیده علم و عقل و منطقی کتب فریقین (الهی و طبیعی) را مطالعه نمایند بالطبع و یقین تصدیق خواهید نمود که تن و بدن آدمی چون مخلوق از عناصر عالم خلق است فانی و متلاشی میگردد ولی روح که مخلوق عالم امر است زنده و پایدار و هرگز نمرده و نمی میرد و خصوصاً شهداء و کشته شدگان راه حق و حقیقت توحید که بحکم کتب آسمانی و تعالیم رحمانی علاوه بر جنبه روحانی از جهت جسمانی زنده و دارای گوش شنوا و چشم بینا میباشد.

چنانچه در زیارت حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام وارد است **اشهد انک کسب کلامی و فرد جوابی** یعنی شهادت مینم که تو کلام مرا میشنوی و جواب مرا میدهی.

آیا خطبه ۸۳ نهج البلاغه را ننخواند آید آنجائیکه عبرت طاهره رسول اکرم **ﷺ** را معرفی مینماید میفرماید **ایها الناس خذوها من خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم انه یموت من مات منا ولیس بعیت و یبلی من بلی متاویس ینال** یعنی ای مردم این مطلب را از خاتم النبیین بگریزید (یعنی فرموده اوست) که از ما هر که بمیرد (در حقیقت مرده نیست و از ما هر که بظاهر بیوسد (در حقیقت) بیوسیده نیست)

یعنی بیوسته در عالم انوار و ارواح زنده و پایدارم چنانچه این ای الحدید و

میشمی و شیخ محمد عبده مفتی معروف دیار مصر در شرح این کلمات گویند که اهل بیت ییشمیر مانند دیگران در حقیقت مرده نیستند.

پس اگر ما ظاهراً در مقابل قبور ائمه معصومین از عبرت رسالت مایستیم مقابل قبور اموات نمی ایستیم و بارمده حرف نمیزنیم بلکه در مقابل احیاء و زنده گان ایستادیم و با زنده گان حرف میزنیم پس ما مرده پرست نیستیم بلکه خدا پرستیم چون خدا روح و جسم آنها را زنده نگاه میدارد.

آیا شما حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و یا حضرت سید الشهداء آبا عبدالله الحسین علیهما السلام و شهداء بدر و حنین و اُحد و کربلا را فدائی های دین و جان بازان راه حق نمیدانید که در مقابل ظلم خانمان سوز قریش و بنی امیه و یزید و یزیدیان (که منتها درجه فمالتیشان انکار حقایق دین و محو آثار آن بوده) قیام نمودند و جان خود را در راه دین مقدس اسلام و کلمه طیبه **لا اله الا الله** فدا نمودند.

همانطوریکه قیام صحابه رسول الله و جانبازهای شهداء بدر و اُحد و حنین سبب برطرف شدن شرک و کفر و اعلاء کلمه لاله الا الله گردید قیام و جان بازی حضرت آبا عبدالله الحسین **علیه السلام** برای تقویت دین مقدس اسلام اثر بجائی بخشید.

اگر قیام آنحضرت نبود یزید تنید اساس دین را از میان برده و کفریات باطن و عقاید فاسد خود را در جامعه مسلمان لباس عمل میپوشانید.

دفاع مخالفین از خلافت معاویه و یزید و کفر آنها و جواب آن
شیخ - خیلی از شما تعجب است که خلیفه المسلمین یزید بن معاویه را کافر و فاسد بخوانید و حال آنکه نمیدانید یزید را خلیفه امیر المؤمنین

و خال المؤمنین معاویه بن ابی سفیان بمقام خلافت نصب نمود و معاویه را خلیفه ثانی عمر ابن الخطاب و خلیفه ثالث عثمان مظلوم رضی الله عنهما بمقام امارت مسلمین در شامات منصوب نمودند و مردم بطیب خاطر روی لیاقت و قابلیت که داشتند آنها را بمقام خلافت پذیرفتند پس نسبت کفر و ارتدادی که شما بخلیفه المسلمین میدهید علاوه بر آنکه امانتی بشمام مسلمانان نمودید که ایشان را بخلافت پذیرفتند امانت بزرگی است

بخلغای قبل که مقام امارت و حقیقتاً خلافت آنها را تصویب نمودند ۱۴.
 فقط از ایشان يك زلفه و خطا و ترك اولائی صادر شد که در دوره خلافت ایشان رجحانه
 رسول الله را بقتل رسانیدند و این عمل هم قابل عفو و اغماص بود فلذا توبه نمودند
 خداوند غفور هم از او گذشت چنانچه امام غزالی و دمیری مشروحاً این مطلب را در کتب
 خود آورده و پاکی و طهارت خلیفه یزید را ثابت نمودند ۱۵.

داعی - هیچ انتظار نداشتیم که درجه متعصب جنابعالی تا این اندازه باشد که
 وکیل مدافع یزید عنید پلید گردید.

و اما اینکه فرمودید چون اسلاف او صحه بر امارت آنها گذارند پس حقاً
 مسلمانان باید کوز کورانه تسلیم گردیده و اطاعت آنها را بنمایند این بیان شما علیل و
 قابل قبول عقلاء مخصوصاً در این دوره علم و حکمت (باصطلاح) دموکراسی
 نمی باشد.

و همین است یکی از بر این ماکه میگوئیم خلیفه بایستی معصوم و از جانب خدا
 منصوب باشد تا دچار این اشکالات نشویم.

و دیگر آنکه فرمودید امام غزالی و یا دمیری و دیگران دفاع از اعمال یزید
 نموده اند - آنهاهم مانند شما که متعصبان بر علم و عقولتان غالب آمده و الا هیچ انسان
 عاقلی نمیاید کیل مدافع یزید پلید گردد!! که از هیچ طریقی راه دفاع ندارد.

و دیگر آنکه فرمودید فقط يك زلفه و خطا از اوصار شده و آن شهادت حضرت
 سیدالشهداء سلام الله علیه بوده - اولاً آنکه شهادت پاره نین رسول الله بدون تفسیر باهتد
 نقر صغیر و کبیر و اسارت نوامیس بزرگسالام دختران رسول خدا ﷺ بر ملاه مانند اسراه
 روم و فرنگك زلفه و خطا نبوده بلکه از کناهان کبیره بوده است تا نایباً عملیات زشت و کفریات
 او اختصاص بشهادت آنحضرت تنها ندارد بلکه طرق مختلفی برای اثبات کفر و ارتداد او
 موجود است.

نواب - قبله صاحب تمنأ مینمایم اگر دلایل واضحی بر کفر و ارتداد یزید هست
 در دسترس ما بگذارید خیلی ممنون خواهیم شد.

**دلایل بر کفر
 و ارتداد یزید**

داعی - دلایل بر کفر و ارتداد یزید بسیار واضح و آشکار است
 چنانچه در کلمات خود پیوسته نظاماً و شرأ کفریات باطنی را
 ظاهر میساخت مخصوصاً در اشعار خمریه اش دلایل واضحی بنست

است که گفته:

**شمیة کرم بر جها فعدتها
 فان حرمت یوما علی دین احمد**

**فمفرها الساقی ومفرها فمی
 فغذها علی دین المصحیح بن مریم**

خلاصه معنی آنکه کوید شراب انگور از مشرق دست ساقی طالع میکرد و در
 مغرب دهان من فروب مینماید و اگر شراب در دین حق حرام است بکیر او را بر
 دین مسیح بن مریم یعنی پیروی از دین مسیح بنما و نیز گوید:

**اقول لصحب صمت الکاس شملهم
 خذوا بنصیب من نعیم ولذة**

**و داعی صیابات الهوی بترنم
 فکل وان طال المدی یبصرم**

در این اشعار میرساند که هرچه هست همین دنیا است غیر از این عالم عالمی نیست
 پس باید دست از لذت و نعیم این عالم برداشت

اینها اشعاری است که در دیوان او ثبت است و ابوالفرج ابن جوزی در کتاب الرد
 علی المتعصب العنید شهادت باو داده و از جمله اشعاری که دلالت بر کفر و زندقه و الحاد
 او دارد اشعاری است که سبط ابن جوزی در تذکره وجدش ابوالفرج مفصلاً نقل نموده اند
 که در مطلع آن گوید:

علیة هائی ناولینی وترنمی

حدیثک انی لاحب التناجیا

بممشوقه خود خطاب نموده گوید نزدیک ییاحانم بزم آگاه ساز مرا طلی از مطالب
 درونی خود من دوست ندارم که آهسته سخن برانی (نا آجا که گوید):

فان الذی حدثت عن یوم بعثنا

احادیث زور تترك اللب ساهیا

یعنی آنکسی که بداستان قیامت مخوف میکند گذار شانی بدروغ است که قلب
 را از آهنکهای ساز و آواز دور مینماید.

چنانچه ابراهیم بن اسحق معروف به (دیک الجین) که از اجلة قهاه و علماء و فضلاء و ادبای شیعه بوده در حضور خلیفه هرون الرشید عباسی تمام آن اشعار را قرائت نموده هرون بی اختیار بزرگ را لعن کرده و گفت زندقه کاملاً انکار صانع و حشر و نشر را نموده است.

از جمله اشعاری که دلالت بر کفر و الحاد او میکند آنست که در موقع ترمیم و عیش می گفت:

یا معشرانند مان قوموا
واشربوا کاس مدام
شفتنی نعمة الهیدا
و تعوضت عن الحور

واسمعوا صوت الاغانی
واترکوا ذکر المعانی
ن عن صوت الاذان
عجوزا فی الدنان

ما حاصل معنی آنکه به ند ماه و هم بیالهای خود کوید بر خیزید و بسازو آواز گوش دهید و از شراب ناب استفاده کنید و ترک کنید خرافات دینی را زیرا ساز مرا بخود جلب نموده از صدای اذان تمویض و مصالحه میکنم بهشت و حورالعین را به پیره زندهای خواننده.

و در کتب مقاتل همه جا نقل است و حتی سبط ابن جوزی در ص ۱۴۸ تذکره آورده که چون اهل بیت رسالت را بشام آوردند بزرگ پلید بر منظره قصر خود که مشرف بر عجله جیرون (۱۱) بود قرار گرفته این دوبیت را انشاد کرد کفر خود را ثابت نمود.

لمابدت تلك الحمول واشرفت
لعب الغراب قفلت نبح أو لانتبح

تلك الشموس علی ربا جیرون
فلقد قضیت من النبی دیونی

خلاصه معنی آنکه مجملهای اسرای آل محمد ^ص ظاهر شد کلاهی صدا کرد

(۱) یا قوت حسی در مجامع البلدان گوید جیرون سقی مستطیل است بر ستونها بنا کرده شده نزدیک دروازه دمشق و برگرد آن شهری است که یکی از چهاره در زمان قدیم قلعه ای در آنجا ساخته و بعدها صاحبین آنجا صارت کردند و در داخل آن مبدی برای مشتری ساخته و آنجا نظر گاه عمومی بوده است.

(که در عرب آن صدا را باقال بد میگویند) گفت ای کلاغ بخوانی یا نخوانی من وام خود را از یغیبرم گرفتیم.

کتابیه از اینکه اعمام و اقاربم را در بدر و أحد و حنین کشتند منهم تلافی نموده فرزندانم را کشتیم و از جمله اولاده بر کفر بزرگ آنست که وقتی مجلس جشن برای شهادت یس یغیبرم بر پا نمود باشعار کفر آمیز عبدالله بن الزبیری تمثیل جست که حتی سبط ابن جوزی و ابوریحان بیرونی و دیگران نوشته اند آرزوی وجود و حیات کسانی را نمود از اجساد خودش که همه مشرک و کافر محض بودند و با مر خدا و یغیبرم در جنگ بدر کبری کشته شدند ظاهر آ شعر دوم و پنجم از خود بزرگدست که در حضور عموم حاضرین از مسلمانان ویهود و نصاری گفت.

لیت اشیاخی بیدر شهدوا
لاهلوا و استحلوا فرحاً
قد قتلنا الفرم من ساداتهم
لعبت هاشم بالملك فلا
لست من خندق (۱) ان لم اتقم
قد اخذنا من علی ثارنا

جزع الخزرج من وقع الاسل
ثم قالوا یا یزید لانتحل
وعد لناه بیدر فاعتدل
خبر جاء ولا وحی نزل
من بنی احمد ما كان فعل
وقتلنا الفارس اللیث الیطل (۲)

و بعضی از علماء خودشان مانند ابوالفرج و شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شیرازی نسی در ص ۱۸ کتاب الاتعاف بحب الاشراف و خطیب خوارزمی در جلد دوم مقتل احسین و در مکران مینویسند بزرگ ملعون در موقع چوب زدن بر لب و دندانهای آن حضرت این اشعار را میخواند.

(۱) غناب یکی از اجدهای بزرگ بوده است

(۲) ای کاشی پیران و گلشنیان قبیله من که در بدر کشته شده مدینه به زاری گردن لیله خورج و الا زدن نیره (در جنگ احد) از شادی فریاد میزدند و میگفتند ای بزرگ دست شل مباد که مہتران و بزرگان آنها را کشتی و این عمل را بجای بدر کردیم که سر بر شده بنی هاشم با سلطنت بازی کردند به خبری از آسمان آموه و وحی نازل شد. من از دوستانم خنق نیستم اگر انتقام از فرزندانم پیشبر بگیرم ما ملعون خود را از وی گرفتیم بکشتن فرزند بزرگ او.

جواز علماء اهل سنت
بر لعن یزید پلید

اکثر علماء شما آن زندیق ملعون را کافی دانستند حتی امام
أحمد بن حنبل (إمام الخنابلة) و بسیاری از اکابر علماء شما
تجويز لعن بر او نموده اند و مخصوصاً عبدالرحمن ابو الفرج
این جزوی کتاب مستقی در این باب نوشته موسوم به (کتاب الرد علی
المتصّب العنید المانع عن لعن یزید لعنه الله) و أبو العلاء معری در این باب گفته
است :

أری الايام تفعل کل تکبر
ألیس قریشکم قتل حسیناً
فما أنافی العجايب مستزید
وکان علی خلافتکم یزید

ما حصل معنی آنکه روزگار پیوسته بر ضد توحید و اهل توحید نقشه های
ابلیسی میکشد و اینگونه زُلهای بازگر دنیا سبب استعجاب من است چرا که ذاتی
دنیا مکر و حیله بازیست دلیل بر مدعا کشته شدن حسین علیه السلام بدست قریش و زمام اختیار
امور و خلافت یزید (علیه اللعنة) دادن است.
قطب عدای از متصّبین علمای شما از قبیل غزالی طرفداری از یزید نموده و
عندهای غیرموجه مضحک برای تبرئه آن ملعون تراشیده اند.
در حالتی که عموم علمای خودشان عملیات کفر آمیز و رفتار ظالمانه او را مشروحاً
ذکر نموده اند.

که ظاهراً بعنوان خلافت بر مسند ریاست مسلمین بر قرار ولی عمالاجدیت مینمود
بساط دین و توحید را بر چند منکرات را بعنوان معروف عمل میکرد.
چنانچه دیمی در حیات الحیوان و مسعودی در مروج الذهب نوشته اند میمونهای
زیادی داشت که لباسهای حریر و زیبا بر آنها پوشانیده طوقهای طلا بگردن آنها نموده
سوار بر اسبها مینمود.

و همچنین سگهای بسیاری طوق بگردن داشت که با دست خود آنها را شست و
شومیداد و با جام طلا با آنها آب میداد و سپس بیم خورده آنها را خودش میخورد و در اثر
اعتیاد بمشروبات الکلی پیوسته مست و مضمور بود.

و مسعودی در جلد دوم مروج الذهب کوید سیرت یزید سیرت فرعون یود بلکه
فرعون در رعیت داری عدل از یزید بود و سلطنت او ننگ بزرگی در اسلام شد زیرا
مثالب بسیاری برای او میباشد از شرب خمر و کشتن پسر پیغمبر و لعن نمودن وصی
پیغمبر (علی بن ابیطالب) و آتش زدن و خراب نمودن خانه خدا (مسجد الحرام) و خونریزی
های بسیار (مخصوصاً قتل عام اهل مدینه) و فسق و فجور بی شمار و غیر آنها که بحساب
نیاید میرساند عدم غفران و آمرزش او را.

نواب - قبله صاحب موضوع قتل عام مدینه به امر یزید چه بود متمنی است بیان
فرماید.

داعی - عموم مورخین مخصوصاً سبط ابن جوزی درس ۶۳ تذکره مینویسد جماعتی
از اهل مدینه در سینه شصت و دو رفتند بشام وقتی از قبایع اعمال و کفریات یزید با خبر
شدند بر گشتند بمدینه بیعت او را شکستند و علناً او را لعن مینمودند و عامل او عثمان بن
محمد بن ابی سفیان را بیرون نمودند عبدالله بن حنظله (فضیل الملائکه) گفت ای مردم
قتل عام اهل مدینه ما از شام بیرون نیامده و خروج بر یزید قدم دوم مکر
بجرم شکستن بیعت یزید آنکه دیدیم هورجل لادین ینکح الامهات و البنات
والاخوات و یشرب الخمر و یدع الصلوة و یقتل اولاد
النبيين (۱).

چون این خبر یزید رسید مسلم بن عقبه را با لشکر کثیری از اهل شام برای
سرکوبی اهل مدینه فرستاد سه شبانه روز اهل مدینه را قتل عام نمودند این جزوی و
مسعودی و دیگران مینویسند آهنگر کشتند که خون در کوجه ها جاری و خاض
الناس فی الدماء حتی وصلت الدماء قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم و
امتات الروضة والمسجد (۲).

(۱) او مرد پیدینی است که نزدیکی مینماید باماروها و دخترها و خواهرها شراب میخورد و
نار نمی خواند و اولاد یغنیبران را میکشد.

(۲) بقدری خون در کوجه های مدینه جاری بود که مردم در خون فرورفته بودند تا اینکه خون
بپوشد رسول خدا رسید مسجد و قبر آنحضرت پراخون گردید.

هفتصد نفر از رجال محترم و وجوده اشرف قریش و انصار و مهاجرین را کشتند و ده هزار نفر از عامهٔ مسلمین بقتل رسیدند و راجع به تنگ حرمت و توأمیس مسلمان دعا گو خجالت میکشم بهر ضحان برسان همین قدر اکتفا مینمایم بیکی از عبارتهای س ۱۶۳ تذکره سبط این جوزی که از ابوالحسن مدائنی نقل مینماید که ولدت الف امراة بعد الحرة من غیر زوج (۱).

پیش از این نیکخواهم وقت مجلس را بگیرم و آقابان محترم را متأثر نمایم همین مقدار برای روشن شدن افکار کفایت میکند.

شیخ - تمام آنچه ذکر فرمودید بولات بر فسق بزید مینماید و عمل هر شخص فاسق معصیت کار قابل عفو و اغماض و قطعاً بزید توبه نموده خدام غفار الذّ توب است و او را آس زیند پس شما بجهت پیوسته او را لعن و ملامون میخوانید.

دامی - بعضی از وکلای دعوی برای آنکه حقوقی نصیبشان گردد ناچار تا آخرین فرصت دفاع از موکل خود مینمایند ولو آنکه حق بر آنها آشکار گردد.

ولی نینداهم جناب عالی روی چه منافعی آفتد پافشاری در دفاع از آن لعین پلید مینماید و میفرماید بزید توبه کرده است و حال آنکه گفتار کفر آمیز و شهادت اولیاء الله و قتل اهل اهل مدینه و غیره درایت و گفتار شما که توبه نموده روایت است و آن ثابت نگردیده و مقابله با درایت نمی نماید.

آیا آنکه میند و معاد و وحی و رسالت و ارثداد از دین بنظر شما لعن آور نخواهد بود آیا ظالمین را خداوند صیحا در قرآن کریم لعن فرموده آیا شما بزید را ظالم نینداید اگر بنظر مبارک جناب عالی وکیل مدافع جدی بزید بن معاویه (خنده شدید حضار) این دلائل مکتبی نمیشاید با اجازت خودتان دو خبر از منقولات علماء بزرگ خودتان نقل مینمایم و عرض را خاتمه میدهم

بخاری و مسلم در صحیحین خود و علامه سمهودی در تاریخ المدینه و ابوالفرج

(۱) به از وقته (حرم) یعنی قتل تمام مدینه هزاران بدون شوهر وضع حد نمودند (کتابه از آنکه لغت فایز بنک نویسنده آنهارا شامل نموده)

این جوزی در کتاب الردّ علی المتصّص العنید و سبط این جوزی در تذکره خواص الامّه و امام احمد حنبل در مسند و دیگران از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود من اخاف اهل المدینه ظلما اخافه الله و علیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل الله منه یوم القيمة صرفاً و لاعدلاً (۱).

و نیز فرمود لعن الله من اخاف مدینتی (ای اهل مدینتی) (۳).
آیا این همه قتل عام و هتک توأمیس و نهب اموال در مدینه موجب ترس و خوف آنها نبوده و اگر بوده تصدیق نمائید بلسان خدا و پیغمبر و ملائکه و تمام مردم آن تانجیب پلید ملامون بوده و خواهد بود تا روز قیامت.

اکثر علمای خودتان بزید پلید را لعن نموده و کتابها بر جواز لعن او نوشته اند از جمله علامه جلیل القدر عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی در کتاب الاتحاف بحب الاشراف راجع بلمن بزید در سن ۲۰ نقل مینماید که وقتی نزد مأسعد تقنازانی نام بزید برده شد گفت فللعنة الله علیه و علی انصاره و علی اعوانه (۴).

و از جواهر القدین علامه سمهودی نقل مینماید که گفت اتفق العلماء علی جواز لعن من قتل الحسین رضی الله عنه او امر بقتله او اجازة او رضی به من غیر تعیین (۴).

و از ابن جوزی و ابویعلی و صالح بن احمد بن حنبل نقل مینماید که با ذکر دلائل از آیات قرآن و غیره اثبات لعن بزید مینمایند که وقت مجلس پیش از این اجازة گفتار نمی دهد.

پس اگر مجلس طولانی و ساهانی از نصف شب میکشند بسیار لازم بود حدّ این معصا گردد که آقابان از این مقصمات بی برید بحق بزرگی که اها بعد الله الحسین

(۱) کسیکه برسانه اهل مدینه را از روی ظلم برسانه هدای تالی او را (یعنی در روز قیامت) و بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم و روز قیامت از چنین کسی خدا قبول نینماید هیچ حلی را.
(۲) لعنت خدا بر کسیکه برسانه شهرستان مرا (یعنی اهل مدینه را).
(۳) لعنت خدا بر او و بر انصار و اعوان و یاری کننده گان او باد.
(۴) صوم علماء اتفاق نمودند بر جواز لعن کسی که حسین رضی الله عنه را کشت با امر و اجازة بکشتن آن بزرگوار نبود با رضی بکشتن او کرده

بر اسلام و اسلامیان دارد که ریشه چنین ظلم و ظالمتی را به نیروی مظلومیت خود کند و بخون خود و اهل بیت عزیزش شجره طیبه لا اله الا الله را که بواسطه ظلم بنی امیه مخصوصاً زبید پلید نزدیک بود خشک شود آب باری نمود و حیات نوینی باسلام و توحید داد.

جای بسی تأسف است هوس آنکه خدمات آن بزرگوار را تقدیر نماید زیارت رفتن زائرینش اعتراض نموده خورده گیری مینماید و نامش را مرده پرستی میکندارند متأسف هستی که چرا میلیونها نفر همه ساله زیارت قبر آن بزرگوار میروند و مجالس عزای برای آنحضرت تشکیل میدهند و بر غریبی آن مظلوم گریه مینمایند.

سرباز گمنام در جراید و مطبوعات و مجلات میخوانیم و مسافرین نقل مینمایند که در مراکز ممالک متدنه دنیا از قبیل پاریس ولندن و برلن و واشنگتن آمریکا وغیره مرکز محترمی هست بنام قبر (سرباز گمنام).

میگویند در میدان جنگ این سرباز که در راه دفاع از وطن مقابل ظلم ظالمان جانبازی نموده چون در بدن و لباس و کشته او نشان واضحی نبوده که معلوم شود از چه قومی و خانوادگی و اهل کدام شهر و ناحیه است.

نظر باینکه با خون خود دفاع از ظلم ظالم نموده ولو گمنام و بی نام و نشان است محترم میباشد هر کس بآن شهرها وارد میشود از سلاطین و رؤسای جمهور و وزراء و رجال و بزرگان از هر طبقه احتراماً زیارت قبر آن سرباز گمنام میروند و تاج گل بر قبر او میکذارند بنام تقدیر از یک سرباز گمنام آقدر احترام میکنند که حیثیات ملی خود را در مقابل ملل عالم حفظ نموده باشند.

ولی آقایان با انصاف شرم آور نیست که ما مسلمین هفتاد و دو سرباز با نام و نشان داشته باشیم که همگی عالم و عابد و با تقوی و بعضی از آنها قاری و حافظ قرآن در راه دین و توحید و دفاع از حریم اسلام و عدل و عدالت در مقابل ظلم ظالمان جان دادند و غالب آنها و دابع خدا و پیغمبر و عترت پاک رسول الله صلی الله علیه و آله بودند.

عوض تقدیر و تشویق مردم بزیارت آنها و امر با احترام قبورشان مورد اعتقاد قرار

دهند و فرقه دیگر علاوه بر نقد و انتقاد بحریک علمای متمسب خود قبور آنها را خراب نمایند و از صندوق بالای قبرشان قهوه بسازند ۱۱.

چنانچه در سال ۱۲۱۶ قمری در روز عید غدیر که اهالی کربلا عموماً (باستثنای قلیلی) بنجف اشرف برای زیارت مشرف گردیده و هتایبهای نجدی وقت را غنیمت شمرده حمله بکربلا نموده بقتل و غارت شیعیان ضعیف بلا دفاع مشغول و بنام دین قهوه مقدسه فدائیان دین توحید (یعنی حضرت ابا عبدالله الحسین و ارباب آنحضرت) را خراب و با خاک یکسان نمودند ۱۱۹

قریب پنج هزار نفر از اهالی کربلا و علماء و شغفاه ناتوان حتی زنان و اطفال بی گناه شیعیان را بقتل رسانیدند؟ ! خزانه حضرت سید الشهداء را غارت جواهرات و قداری طلا و اشیاء قیمتی و فروش کرانهای عتیق را بردند صندوق قیمتی بالای قبر مقدس را سوزانیدند و از آن قهوه ساختند جمع کثیری را اسیر نموده با خود بردند **انا لله و انا الیه راجعون**. (أف براين مسلماني)

واقماً تأسف آور است که در تمام ممالک متدنه دنیا قبور علماء و سلاطین و دانشمندان حتی سرباز گمنام خود را محترم بشمارند ولی مسلمانان که اولی و احق اند بحفظ قبور مفاخر خود مانند وحشیهای آدمخوار قبور آنها را خراب و نابود نمایند.

حتی قبور شهداء اُحد مانند حمزه سید الشهداء و آباء و اجداد پیغمبر چون عبدالملک و عبدالله و اعمام و اقوام آنحضرت و فرزندان رسول خدا مانند سبط اکبر امام مثنی حضرت حسن و سید الساجدین زین العابدین امام علی بن الحسین و باقر العلوم محمد بن علی امام نهم و صادق آل محمد جعفر بن محمد امام ششم سلام الله علیهم اجمعین و دیگران از بنی هاشم و علماء اعلام و مفاخر اسلام را در مکه و مدینه با خاک یکسان نموده مع ذلک خود را مسلمان بخوانند؟ !!! ولی قبور متناوب و سلاطین خود را با تشکیلاتی مجمل برقرار نمایند !!

و حال آنکه علماء ما و شما چه بسیار اخبار در تشویق زیارت مؤمنین اهل قبور نقل نموده اند تا باین وسیله قبور مؤمنین از دستبرد حوادث عفو غفوت بماند و خود رسول

اللَّهُ تَعَالَى بِزِيَارَتِ قُبُورِ مُؤْمِنِينَ مِرْفَتٍ وَبِرَأْيِ آئِنَاهَا مُطَلَبٌ مَغْفَرَتٍ مِي مُنُود .

نه آنکه ایادی مرموزی بنام دین بدست خود قبور مفاخر خود را خراب و بسا خاک یکسان نمایند و اثری از آنها در عالم باقی نگذارند . سخن را کوتاه کنم درد دل بسیار است .

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذارد تا وقت دیگر

آیاشما آن خاندان جلیلی که جان در راه دین و توحید دادند شهید میدانید یا نه اگر بگوئید شهید نیستند دلیل شما چیست و اگر شهیدند و کشتگان راه خدا و فداکاران دین حق هستند چگونه آنها را مرده میدانید و حال آنکه صریحاً در قرآن مجید فرماید اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ .

پس بحکم آیات قرآنی و اخبار وارده آن ذوات مقدسه زندگانند و مرده نیستند پس ما مرده پرست نیستیم و سلام بر مرده نمی کنیم بلکه با زندگان حرف میزنیم .

علاوه هیچ شیعه ای از عارف و عالمی آنها را مستقل در قضاء حوائج نمیدانند بلکه آنانرا عباد صالح و واسطه آبرومند بسوی خدای متعال میدانند .

(چنانچه در ص ۲۱۸ همین کتاب ذکر شد) .

فقط حوائج خود را با آنها عرض مینمایند که آن امامان بر حق و آبرومندان صالح از خدا بخواهند بسا مردمان تالابین عطف توجه فرمایند و اگر بزبان قال میگویند یا علی ادرکنی یا حسین ادرکنی عیناً مانند آن آدمی است که حاجتی بسلطان مقتدری دارد بدر خانه وزیر اعظم میروند و میگویند جناب وزیر بدارم برس هر کز این گویند و وزیر را سلطان و پادشاه و مستقل در قضاء حاجت خود نمیدانند بلکه مقصودش اینست که چون شما نزد پادشاه آبرو دارید و سلطت کنید کارمن انجام داده شود .

شیعیان هم آل محمد سلام الله علیهم اجمعین را خدا و شریک در افعال خدایی میدانند بلکه آنها را عباد الله الصالحین میدانند . که در اثر عبادت و تقوا و ریاضات

شرعیته پهلایه فطرت پاک منظور نظر حق تعالی گردیدند لذا مناصب امامت و ولایت و درجات عالی اعلا در دو عالم را با آنها دادند که باسر و اجازه پروردگار تصرف در موجودات می نمودند .

چون انما و نمایندگان حضرت نوالجلال اند حوائج صاحبان حاجت را بر عرض حق می رسانند اگر صلاح در قضاء حاجت آن سائل میباشد اجابت میفرماید و لایعوض رادر آخرت با آنها میدهند چنانچه عملاً هم می بینیم و نتایج هم میگیریم .

این جملات مختصری از مفصل بود که در جواب شما ناچار عرض شد که فرمودید چرا با مرده حرف میزنید .

و در عین حال يك نكته نا گفته نماند که شیعیان مقام آئمه معصومین را بالاتر از آن میدانند که فقط اثبات حیاتی مانند حیات سایر شهداء اسلام برای آنها بنمایند .

حافظ - این جمله بیان شما معنائی بود که محتاج بحد است مگر فرق امامان شما با سایر آئمه چیست فقط مقام سیادت و انتساب بر سول اکرم ﷺ آنها را متمایز از دیگران قرار داده .

داعی - ابداً معنائی در کار نیست فقط تصور این مطلب برای شما که يك عمر از معرفت مقام امامت دورید بسیار مشکل است اول باید از عادت و تمسب خارج شوید و با نظر علم و عقل و منطق و انصاف مطالعه مقام امامت بنمایید آنگاه توجه خواهید نمود که فرق بین و آشکاری بین مقام امامت در اعتقاد شیعه و امامت در عقاید شما می باشد .

اگر بخواهم اثبات این مرام بنمایم باید انتظار صبح کشید این موضوع مهم موکول است يك مجلس مبسوط تری که وقت صحبت باشد انشاء الله (مجلس را ختم نمودیم چون مقارن اذان صبح بود و رشته سخن طولانی شده بود گفتند موضوع امامت بماند برای فردا شب باخند و مزاح آقایان را بدرقه نمودیم سلامت تشریف بردند)

جلسه چهارم

پنجم دوشنبه ۲۶ رجب ۴۵

منت بر ما نهاده

کشف حقیقت نمودید

«اول مغرب سه نفر از آقایان محترمین جماعت وارد شدند»

«گفتند قبل از رسمیت مجلس برای اطلاع شما عرض کنیم»

«امروز تا غروب در همه جا از مسجد و خانه و اداره و بازار صحبت شما بود روزنامه ها»

«در هر کجا دست یکنفر بود جمعیت بسیاری اطراف آنها جمع و در اطراف بیانات شما»

«بجست می نمودند ماها علاقه مفراطی بشما پیدا نمودیم در دل همه جا کرده اید و بر»

«ما خیلی حق دارید زیرا حل شبهاتی را می نمایند که از اول عمر پیشوایان ما بر»

«خلاف آن بما نشان دادند و راستی خیلی معترف می خواهیم از اینکه ما جماعت»

«شیعیان را مشرک میدانستیم چکنیم بما از طفولیت اینطور معرفی نموده اند امید است»

«خداوند غفور توبه ما را قبول فرماید» .

«این چند روزه که گفتارهای شبانه در جراید و روزنامه ها نشر پیدا نموده»

«خریداران روزنامه ها چندین برابر و بسیاری از مردم روشن شده اند و مخصوصاً»

«ماها که حاضر در مجلس هستیم و از لطافت گفتار شما بهره مند میشویم بیشتر»

«علاقه مند شدیم مخصوصاً شب گذشته که بسیار خوب پرده ها را بالا زود و حقایق»

«زیر پرده را آشکار نمودید امید است پرده های بیشتری بالا برود و کشف حقایق»

«زیادتری بشود» .

«و مطلب دیگری که میخواهیم بشما یادآوری نمائیم آنست که بیش از پیش»

«آنچه مؤثر در ما و جامعه ما گردیده چنانچه قبلاً هم عرض کردیم بساطت در کلام و»

«سادگی در گفتار شما است که قدری شما مطلب را روشن و عوام فهم بیان میکنید»

«و زبان خود ما صحبت مینماید که تمام بی سوادان ما را جذب نموده اند و البته این»

«قسمت را کاملاً منظور نظر قرار دهید که جامعه مردم از صد نفر پنج نفر با علم»

«و اطلاع نیستند کور کورانه آنچه از طفولیت شنیده اند و در دل و قلب آنها قرار»

«گرفته با همان سادگی بایستی با آنها فہماند چنانچه شما همین عمل را نموده اید امید»

«است نتیجه کامل حاصل آید» .

«در همین بین آقایان وارد شدند با گرمی و ملاطفت خوش آمد گفتیم پس از»

«صرف چای و تعارفات معموله شروع صحبت شد» .

نواب - قبله صاحب شب گذشته قرار شد امشب در اطراف امامت صحبت شود

خیلی ماثباتی فهم این موضوع مهم هستیم چون این موضوع ریشه مطالب است نمائیم

قطر همین موضوع را مورد بحث قرار دهید که بدانیم بین ما و شما چه اختلافی در موضوع

امامت هست .

داعی - از طرف حقیر مانعی نیست چنانچه آقایان مایل باشند دعا گو حاضرم .

حافظ - (با رنگ پریده و صورت گرفته) از طرف ما مانعی نیست هر نوع صلاح

میدانید بفرمائید .

داعی - خاطر آقایان بخوبی مسبوق است که از برای امام

معانی چندی است از حیث لغت و اصطلاح اما در لغت امام بمعنای

پیشوا است که الامام هو المتقدم بالناس یعنی امام پیشوای

مردم است امام جماعت یعنی پیشوای مردم در نماز جماعت امام الناس یعنی پیشوای

مردم است در امور سیاسی و پارو حانی و با غیر آن امام جمعه یعنی کسبیکه پیشوای نماز

جمعه میباشد .

بحث در مذاهب

اربعه اهل تسنن

و کشف حقیقت

بهین جهت است که جماعت اهل تسنن یعنی صاحبان مذاهب

اربعه پیشوایان خود را امام میگویند بنام امام ابوحنیفه -

امام مالک - امام شافعی - امام احمد یعنی فقها و

مجتهدینی که در امر دین پیشوای آنها هستند که با ابتکار و فکر

خود اجتهاداً یا قیاساً احکام را از حلال و حرام برای آنها معین نموده اند .

(بهین جهت کتب فقهیه چهار امام شمارا که مطالعه میکنیم از حیث اصول و فروع

اختلافات بسیاری در آنها مشاهده مینمائیم) .

از این قبیل ائمه و پیشوایان در تمام مذاهب وادیان هستند حتی در مذهب شیعه هم علماء و فقهاء همان مقامی را دارند که شما برای ائمه خودتان قائلید و لهذا در غیبت ولی عصر امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه در هر دوره و زمان روی موازین علمی با اولی اربعه کتاب وسنت و عقل و اجماع فتوا میدهند منتها ما آنها را امام نمی خوانیم چه آنکه امامت اختصاص دارد باوصیاء اثنا عشر از عترت طاهره باینکه فرق که بزرگان شما بعداً باب اجتهاد را مسدود نموده یعنی از قرن پنجم که بامس پادشاه وقت اراخ مستحذنه علماء و فقهاء را جمع نموده و منحصر بچهار نمودند و مذاهب اربعه حنفی - مالکی - شافعی - حنبلی را رسمیت دادند و مردم را مجبور نمودند که یکی از آن چهار مذهب عمل نمایند که تا کون رایج است.

و معلوم نیست که در مقام تقلید ترجیح فردی بر افراد دیگر بجه دلیل و برهان است امام حنفیها چه خصیصه ای دارد که مالکیها ندارند و امام شافعیها چه دارد که امام حنبلیها ندارند.

و اگر ملت اسلامی مجبور باشند که از فتاوی آن چهار تجاوز نمایند جمودت بسیار سختی جامعه مسلمین را فرا گرفته و ابداء ترقی و تعالی در آنها راه پیدا نمی کند.

و حال آنکه یکی از خصائص دین مقدس اسلام اینست که با قافله تمدن در هر دوره و زمانی پیش میرود و این مطلب لازم دارد فقهاء و مجتهدینی را که در هر دوره و زمان با حفظ موازین شرعی با کلوران تمدن پیش بروند و حفظ مرکزیت مذهبی را بنمایند.

چون بسیاری از امور است که بواسطه حدوث تقلید میت در اوزار ندارند و حتماً باید مراجعه بقیه و مجتهد حی نمود و از ابتکار فکر او استفاده و فتوای او را مورد عمل قرار داد.

با اینکه بعدها در میان شما مجتهدین و فقهاء عالی مقامی پیدا شدند که برآب از آن چهار امام اهل مواضع بودند نمیدانم این ترجیح بلا مرجح و حصر نمودن مقام اجتهاد

را بآن چهار نفر و ضایع نمودن حق علمی دیگران از چه راه بوده است ولی در جامعه شیعه تمام فقهاء و مجتهدین در هر دوره و زمان تا ظهور ولی عصر عجل الله تعالی فرجه حق حیات دارند ما تقلید میت را ابتداءً و در مسائل حادثه ابدأً جائز نمیدانیم.

عجبا شما جامعه شیعیان را مبدع و مرده پرست

میخوانید که بدستورات ائمه اثنی عشر از اهل بیت

خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بامر آنحضرت (که با

نصوص عالیه ای که در کتب خودتان هم مشروحاً مندرج است) عمل مینمایند ولی معلوم

نیست شماها چه دلیل مسلمانان را اجبار میدهند در اصول بذهب اشعری یا اعتزال و در

فروع حتماً یکی از مذاهب اربعه عمل نمایند.

و اگر بآنچه شما بی دلیل میگوئید عمل ننمایند یعنی پیرو مذهب اشعری و یا

اعتزال و یا یکی از مذاهب اربعه نگردیدند رافضی و مشرک و مهتور الدم هستند.

و اگر بشما ایراد نمایند که چون دستوری از پیغمبر برای پیروان ابوالحسن

اشعری و با ابوحنیفه و مالک بن انس و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل رسیده

آنها هم از علماء و فقهاء اسلامی بوده اند حصر کردن تقلید را بآنها بدعت است چه جواب

خواهید گفت.

حافظ - ائمه اربعه چون دارای مقام قضاوت و علم و اجتهاد توأم با زهد و ورع

و تقوی و امانت و عدالت بودند پیروی از آنها بر ما لازم آمد.

داعی - اولاً آنچه فرمودید دلالتی نیست که موجب حصر گردد که تا روز

قیامت مسلمانان مجبور باشند پیروی از طریقه آنها بنمایند چونکه این صفات را شما

برای تمام علماء و فقهاء خودتان قائل هستید و انحصار بآن چهار دادن توهم بعلما

بعد است.

زیرا اجبار به پیروی از فردی و یا افرادی وقتی خواهد بود که دستور و نصی

از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله رسیده باشد و حال آنکه چنین دستور و نصی از آن حضرت

در باره ائمه اربعه شما رسیده چگونه شما حصر نمودید مذاهب را بچهار و حتی

بودن پیروی از یکی از آن چهار امام را حق بدانید .

امر عجیبی است قابل
تأمل عقلای با انصاف

خیلی مضحک و خنده آور است که چند شب قبل شما مذهب شیعه را سیاسی بحساب آوردید و گفتید چون در دوره رسول الله نبوده و در خلافت عثمان موجود آمده پیروی از آن جایز نیست .

و حال آنکه با دلائل غلیظه و نقلیه پریشب ثابت نمودیم که ریشه مذهب تشیع در زمان رسول الله ﷺ و بدستور مبارک خود آنحضرت بکارفته و رئیس شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) از طفولیت در دامن نبوت رسول اکرم ﷺ تربیت شده و معالم دین را از آنحضرت آموخته مطابق اخباری که در کتب معتبره خودتان رسیده پیغمبر آنحضرت را باب علم خود خوانده و صریحاً فرموده اطاعت علی اطاعت من است و مخالفت او مخالفت من است و در حضور هفتاد هزار جمعیت او را امامارت و خلافت منصوب نموده و عموم مسلمین حتی عمر و ابی بکر را امر فرمود یا او بیعت نمودند .

ولی مذاهب اربعه شما حنفی - مالکی - شافعی - حنبلی - روی چه پایه ای قرار گرفته کدام یک از آن چهار امام شما رسول خدا را ملاقات نمودند یا دستور و نصی از آن حضرت در باره آنها رسیده که مسلمانان مجبور باشند کور کورانه تبعیت از آنها بنمایند چه آنکه شما هم بی دلیل تبعیت از اسلاف خود نموده و پیروی مینمایید چهار امامی را که هیچ دلیلی بر امامت آنها ندارید مگر آنچه را که فرمودید قبیله عالم مجتهد زاهد با تقوی بودند که اهل هر زمان در حیات آنها بقتاوی آن علماء میبایستی عمل نموده باشند نه آنکه مسلمین جهان تا روز قیامت اجبار داشته باشند که پیروی از آنها بنمایند .

علاوه بر اینها اگر این صفات باضعاف مضاعف توأم با نصوص وارده از رسول اکرم ﷺ در عترت طاهره آنحضرت جمع شد تبعیت و پیروی از آنها اولی است یا تبعیت و پیروی از کسانی که ابتدا از رسول خدا ﷺ در باره آنها دستور و نصی رسیده .

آیا مذاهبی که در زمان پیغمبر اثری از آنها نبوده و هیچیک از ائمه اربعه در

زمان آنحضرت نبودند و دستوری از آنحضرت در باره آنها نرسیده و بعد از قریب در دنیا دیدید آمدند مذهب من در آری و سیاسی میباشند ؟

یا مذهبی که ریشه گذار آن رسول خدا و پیشوای آن تربیت شده دست آنحضرت بوده و همچنین سایر امامان یازده گانه که در باره تمام آنها و بنام فرد فرد آنها دستور رسیده و آنها را عدیل قرآن فرار داده و صریحاً در حدیث نقلین^(۱) فرموده من تمسک بهما فقد نجی ومن تخلف عنهما فقد هلك و در حدیث سفینه^(۲) فرموده ومن تخلف عنهم فقد هلك .

و این حجر در ص ۱۳۵ صواعق باب وصیة النبی از آنحضرت نقل مینماید که فرمود قرآن و عترت من در میان شما و دیمه من هستند که اگر بپردو آنها معاً و توأمأ تمسک جستید هر کز گمراه نخواهید شد آنگاه این حجر گوید مؤید این قول حدیث دیگری است که آن حضرت در باره قرآن و عترت فرموده است .

فلا تقدموا هما فتهلكوا ولا تقصروا عنهما فتهلكوا ولا تعلموهم فانهم
اعلم منكم (۳) .

آنگاه این حجر اظهار نظر نموده که این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه عترت و اهل بیت آنحضرت در مراتب علمیه و وظائف دینیّه حق تقدم بر دیگران دارند عجباً با اذعان او باینکه عترت از اهل بیت یاستی مقدم بر دیگران باشند بدون هیچ دلیل و برهان در اصول ابوالحسن اشعری و در فروع فقهاء اربعه را مقدم بر آن خاندان جلیل میدانند ؟ این نیست مگر از روی تمسّب و عناد و لجاج و چنانچه فرموده شما صحّت دارد و امامان فقهاء شما از جهت علم و ورع و تقوی و عدالت مطاع بوده اند پس چرا بعضی از آنها بعضی دیگر را تفسیق و تکفیر نمودند .

حافظ - خیلی بی لطفی مینمایید که هر چه بزبانتان می آید میگوئید تا باین حد

(۱) درس ۲۱۹ و ص ۲۲۴ همین کتاب باصل و اسناد آن اشاره شد .

(۲) درس ۲۲۶ همین کتاب باصل و اسناد آن اشاره شد .

(۳) بر قرآن و عترت من تقدم بجمیع و تقصیر از خدمت آنها تنابذ که هلاک خواهد شد و

بترت من تعلیم ندید زیرا که آنها اعلم از ما میباشند .

که نعمت میز نید بقیه، و امامان ما که آنها در مقام ردّ و تضعیف و یا تفسیق و تکفیر یکدیگر بر آمدند این بیان شما قطعاً کذب محض است اگر ردّی و یا نقدی در باره آنها گفته شده از طرف علمای شیعه بوده و الاّ از طرف علماء ما جز تعظیم و تجلیل که شایسته مقام آنها بوده قلمی ردّی کاغذ نرفته .

داعی - معلوم میشود جنابعالی توحّشی بمندرجات کتب معتبره علمای خود ندارد یا عمدتاً سهو مینماید یعنی میدانید ولی غلط اندازی میکنید و الاّ اکابر از علماء خودتان کتابها بر ردّ آنها نوشته اند حتّی خود ائمّه اربعه یکدیگر را تفسیق و تکفیر نموده اند .

حافظ - بفرماید آن علماء کیانند و مندرجات کتب آنها چیست اگر در نظر دارید بیان نمایند .

داعی - اصحاب ائمه حنیفه و ابن حزم ^(۱) و غیرها بیوسته در مقام طعن به امام مالک و عهد بن ادرس شافعی هستند و همچنین اصحاب شافعی مانند امام الحرمین و امام غزّالی و غیر آنها طعن میزنند به ابوحنیفه و مالک بملاله از جنابعالی سؤال مینمایم بفرماید امام شافعی و ابوحامد عهد بن عهد غزّالی و جار الله زنجشیری چگونه اشخاصی هستند .

حافظ - از محول قتها، و علماء و فقه و امام جماعت اند .

داعی - امام شافعی گوید ما ولد فی الاسلام اشأم من ائمه حنیفه (۲) .

رد نمودن امامان و علماء اهل تشن ابوحنیفه را

و نیز گفته نظرت فی کتب اصحاب ائمه حنیفه فاذا فیها

مائة وثلثون ورقة خلاف الكتاب والسنة (۳) .

و ابوحامد غزّالی در کتاب منحول فی علم الاصول گوید قاما ابوحنیفه قد قتب

(۱) علی بن اسد اندلسی متوفی سال ۴۵۶ قمری .

(۲) متولد نکر دیده در اسلام مشهورتر از ابوحنیفه .

(۳) نظر کرده در کتب اصحاب ائمه حنیفه پس در آنهاست صدوسی ورقه خلاف کتاب خدا

و سنة رسولنا (ص) .

الشریعة نظر البطن وشوش مسلکها و غیر نظامها و أردف جمیع قواعد الشرع باصل هدم به شرع محمد المصطفی و من فعل شیفاً من هذا مستحلاً کفرو من فعله غیر مستحل فسق (۱) .

و انگاه در این باب کلام بسیاری در طعن و ردّ و تفسیق او نوشته که داعی از بیاض خود داری مینمایم .

و جار الله زنجشیری صاحب تفسیر کشف که از نقات علماء شماست در ربیع الأیرار نوشته است قال یوسف بن اسباط ردّ ابو حنیفه علی رسول الله اربعمالة حدیث او اکثر (۲) .

و نیز گوید یوسف که ابوحنیفه میگفت لو ادر کنی رسول الله لآخذ بکتیر من قولی (۳) .

از این قبیل مطاعن از علماء شما بسیار است در باب ابوحنیفه و سائر ائمّه اربعه که از مراجع بکتاب منحول غزّالی و کتاب نکت الشریفة شافعی و ربیع الأیرار زنجشیری و منتظم ابن جوزی و دیگران معلوم می آید تا آنجا که امام غزّالی در منحول گوید : ان اباحنیة النعمان بن ثابت الکوفی یلحن فی الکلام ولا یعرف اللغة والنحو ولا یعرف الاحادیث (۴) .

و نیز مینویسد چون عارف بعلم حدیث (که بعد از قرآن پایه و اساس دین است) نبوده لذا فقط قیاس عمل می نموده و حال آنکه اول من قاس ابلیس یعنی اول کسی که عمل قیاس نمود ابلیس بود (پس هر کس قیاس عمل نماید با ابلیس مشهور خواهد شد) .

(۱) پس تفسیق ابوحنیفه خریعت را و از گون گردا پید و شوش نموده راه ادرار و تنبیه راه نظام ادرار و هر یک از تو این فرع و ارباب اصلی مفرور ساخت که با آن اصل شرع پیشبردا و بران نموده هر کس این عمل را عمدتاً و بنا به آن در حلال بدانند کفر است و هر کس بدون قصد بنیاید فاسق است (پس قطعاً ابوحنیفه بگفتار این عالم بزرگه یا کافر است یا ملحد) .

(۲) یوسف بن اسباط گفته است در نموده ابوحنیفه بر رسول خدا (ص) چهارصد حدیث یا بیشتر .

(۳) اگر پیشبر مرادک میشود پیشتر از اقوال و گفته های مرابگرت یعنی پیروی از گفتار من می نمود) .

(۴) در گفتار ابوحنیفه صان بن ثابت کوفی غلطهای بسیاری بوده و معرفت بلم لغت و نحو

و احادیث نداشت .

بدیهی است عدم معرفت بفرعی از فروع دین موجب تزلزل دین و مردن باصل جاهلیت نخواهد بود که بیضای صریحاً گوید مخالفش موجب کفر و بدعت گردد.

پس ثابت است که امامت داخل در اصول دین و تنصیب مقام نبوت میباشد. لذا فرق در معنای امامت بسیار است شما که علمای خود را امام میخوانید امام اعظم - امام مالک - امام شافعی - امام حنبلی - امام فخر - امام نظلی - امام غزالی - و غیره بمعنای نقوی است امام جمعه داریم امام جماعت داریم دامنه این نوع از امامان وسیع است ممکن است در یک زمان صد ها امام باشد.

ولی امام بآن معنی که عرض کردم ریاست عامه مسلمین بر عهده اوست در هر زمانی فقط یک نفر است و آن امام است که حتماً بایستی واجد جمیع صفات حمیدیه و اخلاق پسندیده و اعلم و افضل و اشجع و ازهد و اورع و انقاعی از همه ناس و صاحب مقام عصمت باشد.

و هیچ گاه زمین از وجود چنین امامی خالی نخواهد بود تا روز قیامت و بدیهی است چنین امامی که واجد جمیع صفات عالیه انسانیت باشد مقامش بالاترین مقامات روحانیت است و حتماً چنین امامی باید منصوب از جانب خدای تعالی و منصوص من جانب الرسول باشد که اعلی و ارفع از جمیع خلائق حتی انبیاء عظام میباشد.

حافظ - از طرفی شما منت میکنید غلات را و از طرفی خودتان در باره امام غلو مینمایید و مقام آنها را بالاتر از مقام نبوت میدانید و حال آنکه علاوه از دلائل عقلیه - قرآن مجید مقام انبیاء را بالاترین مقامات معرفی فرموده ما بین مقام واجب و ممکن همان مقام انبیاء میباشد این ادعای شما چون بدون دلیل است محض تحکم و غیر قابل قبول میباشد.

داعی - هنوز جنابعالی استفسار از دلیل نمونه میفرمائید مقام امامت را از ادعای بی دلیل است و حال آنکه بالاترین دلیل کتاب محکم آسمانی قرآن مجید است که در سوره بقره شرح حال ابراهیم خلیل الرحمن علیه و علی نبینا و آله السلام را نقل میفرماید که پس از امتحان ثلاثه

مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است

(جان و مال و فرزند) که در تفاسیر مشروحاً ثبت است خداوند متعال اراده فرمود رفت مقامی بآن بزرگوار عنایت فرماید چون بعد از مقام نبوت و رسالت و اولوالعزمی و خلقت که واجد بود مقامی ظاهراً نبود که آنحضرت را ترفیع مقام بدهد الا مقام امامت که ما فوق جمیع مقامات روحانی بود لذا در آیه ۱۱۸ سوره بقره (بقره) رسول اکرم ﷺ خبر میدهد و اذ ابلی ابراهیم به بکلمات فاطمه قال انی جاعلک للناس اماماً قال ومن ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین (۱).

از این آیه شریفه برای اثبات مقام امامت اثرات و فوائدی حاصل است که از جمله اثبات مقام با عظمت امامت است که رتبه و درجه بالاتر از مقام نبوت است زیرا بعد از مقام نبوت و رسالت ابراهیم را مصلح بخلعت امامت گردانید پس بهمین دلیل مقام امامت بالاتر از مقام نبوت میباشد.

حافظ - پس بنا بر قول شما که علی کرم الله وجهه را امام میدانید بایستی مقام او بالاتر از مقام پیغمبر خاتم باشد و این همان عقیده غلات است که خودتان بیان نمودید. **داعی** - این قسم نیست که شما تمیز مینمایید زیرا شما خود میدانید که بین نبوت خاصه و نبوت عامه فرق بسیار است مقام امامت بالاتر از نبوت عامه و پست تر از نبوت خاصه میباشد که نبوت خاصه همان مقام شامخ ارجمند خاتمیت است.

نواب - یخشید قبله صاحب اگر گاهی خود را داخل صحبت میکنم چون فراموش کارم و نیز عجز و زود جسارت مینمایم بفرمائید مگر انبیاء همگی فرستادگان حق تعالی نیستند در رتبه و مقام هم لابد همگی یکسان اند چنانچه در قرآن مجید میفرماید لا تفرق بین احد من رسله (۲) پس چگونه شما فرق گذارید و نبوت را بهر قسمت تقسیم نمودید عامه و خاصه خواندید.

داعی - بلی این آیه در محل خود صحیح است یعنی در مقام دعوت و هدایت

(۱) بیاد آن هنگام که خداوند ابراهیم را باوردی امتحان فرمود و او همه را بجای آورد خدا بعد فرمود من ترا امام و پیشوا فراد دادم برای مردم ابراهیم هرگز نکرد این امامت را بفرزندان من نیز عطا خواهم کرد فرمود عهد من که امامت است بردهم شتکار نخواهد رسید.

(۲) میان هیچیک از پیغمبران فرق نگذارید.

بعثت که دعوت ببندد و معاد و تربیت جامعه است تمام انبیاء من آدم الی الخاتم یکسان اند ولی در فضل و کمال و طریقهٔ بعثت و محل بعثت و درجه و رتبه متفاوت اند.

با آن پیغمبری که بر هزار نفر مبعوث گردیده
 در اختلاف مراتب انبیاء
 با آن پیغمبری که بر سی هزار نفر یا بیشتر مبعوث شده و با آن پیغمبری که بر کافهٔ ناس مبعوث است یکسان اند.

مثلی عرض کنم آیامعلم کلاس اول با معلم کلاس ششم یکی است یا معلم کلاسهای عالی با پرفسور و استاد اونیورسسته (۱) یکسان اند بدیهی است از جهة آنکه از يك مبدئه و وزارت خانه مأمورند و در تحت يك یر کرام اند و هدف و مقصدشان عالم کردن و تربیت جامعه است یکسان اند ولی در معلومات و مقام و رتبه هر کس یکسان نیستند.

هر کدام بقدر معلومات و فضل و کمالی که دارند علاوه محل خدمت مأموریتشان بالآخر و متفاوت میباشند.

انبیاء عظام هم از جهة دعوت یکسان اند ولی از جهة رتبه و مقام و معلومات متفاوت اند چنانچه در آیه ۲۵۴ همین سوره میفرماید **تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات (۴)**.

جارالله زنجشیری عالم فاضل مفسر خودتان در تفسیر کشف گوید مراد باین بعض پیغمبرها است که فضیلت دارد بر انبیاء بفضائل بسیار و خصائص بی شمار که اهم از همه آنها مقام خاتمیت است.

(۱) یعنی دانشگاه با اصطلاح امروز.

(۲) انزونی و فضیلت دادیم بعضی انبیاء در بعضی دیگر بنصافت و فضائلی که دیگران بر آنها آنرا ترجیح میدادند اگر چه در نیت مساوی بودند (و بعضی جهات فضیلت اشاره فرموده) که بعضی از آن انبیاء کیستند خدا سخن گفت با او (مانند آدم ابوالشکر که باو خطاب فرموده و در آیه ۳۳ سوره ۲ (بقره) خبر میدهد یا آدم اسکن انوار و جواک الجنة و در آیه ۱۲ سوره ۲۰ (طه) است که بعضی حضرت موسی فرمود انوار کفاح خلع تعلیک و در آیه ۱۰ سوره ۵۳ (التجم) وحی نودون به پیغمبر خاتم (ص) را دعوت مبراج غیر داده که فواجی الی عبده ما و احی پس انبیاء، در مراتب و درجات باهم مساوی نیستند و ترتیب داد بعضی از آنها را درجات.

نواب - خیلی خوشوقت و ممنون شدیم که حل این معما را فرمودید اینک يك سؤال دیگر دارم با اینکه خارج از موضوع است با اجازه آقایان تمنا دارم خصیصهٔ نبوت خاصه را ولو مختصر شده با بیان ساده نزدیک بفهم همه ما بفهمید چون سالها میل و آرزوی بنده این بود که این سؤال را از آقایان علماء بنمایم ولی کثرت مشغله ایجاد فراموشی مینمود اینک فرصت بدست آمده را غنیمت میشمارم.

داعی - خصائص نبوت خاصه بسیار و دلائل در این باب بی شمار است که چگونه میشود يك فرد کلمی از میان انبیاء واجد نبوت خاصه گردد که همان مقام خاتمیت باشد.

ولی این مجالس از برای اثبات نبوت خاصه آنها برای مسلمانان يك طینت برقرار نشده و اگر بخواهیم وارد بحث نبوت خاصه شویم از موضوع امامت باز میمانیم و وقت مجلس بگلی گرفته میشود.

ولی برای آنکه رد تقاضای شمارا ننموده باشم بمقتضای ما لا یدرک کله لا یتدرک کله مختصر اشاره ای مینمایم.

اگر قدری توجه باصل خلقت انسانیت فرمائید
 خصیصهٔ نبوت خاصه
 راه وصول باین مقام بخوبی باز میشود چه آنکه

خدای متعال کمال بشریت را در کمال نفس قرار داده و کمال نفسانی برای انسان حاصل نمیکردد مگر به ترکیهٔ نفس و ترکیهٔ نفس ممکن نگرردد مگر آنکه برانسانی قوهٔ عاقله با دو قوهٔ علم و عمل پرواز کند تا به اوج مقام انسانیت نائل آید چنانچه در کلام منسوب بولوی الموحیدین امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود:

خلق الانسان ذال نفس ناطقة ان زکیها بالعلم والعمل فقد شایهت جواهر اوائل
 عللها و اذا اعتدل مزاجها و فارت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد و
 صار موجوداً بما هو انسان دون ان یتكون موجوداً بما هو حیوان (۱)

(۱) انسان خلق گردیده (علاوه بر تن و بدن جسمانی) دارای نفس ناطقه ای میباشد (که آن خلیت انسانیت است) اگر بلام وصل ترکیهٔ خود شبیه خواهد شد بپس وجودات حوالهٔ علوی که مبدئه اصلی خلقت او میباشد و زمانی که بتمام اعتدال رسیده و از مواد طبیعی فارغ شده با موجودات حوالهٔ علوی هر یک آنکه از اعمال حیوانیت خارج و بتمام خلیت انسانیت نائل خواهد شد.

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی. غیر از این هیكل جسمانی آدمی صاحب نفس ناطقه است و همان نفس است که باعث برتری موجودات میشود ولی بیک شرط و آن اینست که نفس خود را پاک کند و تزکیه نماید بدو قوه علم و عمل (که این دو عامل مؤثر در انسان - بمنزله دو بال است در طیور و مرغان پرند که بآن دو قوه پرواز میکنند هر اندازه بالهای آنها قوی تر اوج گرفتن و پرواز آنها در جو هوا بیشتر است.

آدمی هم هر قدر علم و همتش قوی تر بکمال نفسانی بیشتر نائل میشود چه خوش سراید شیخ اجل استاد سخن سرای شیراز ما - افتخار فارس - سندی شیرین کلام

طیران مرغ دریدی تو ز پای بند شهوت بدر آی تا به بینی طیران آدمیت پس خروج از عالم حیوانیت و وصول بمقام اعلای انسانیت بسته کی کامل بکمال نفس دارد و هر بشری که در مقام استکمال نفس قوای علمیه و عملیه را در خود جمع نمود و بتخواس ثلاثه آنها رسید به ادنی مرتبه مقام نبوت رسیده.

و هر گاه چنین آدمی مورد توجه خاص ذات حق تعالی قرار گرفت مخلص بخلعت نبوت میگردد.

البته نبوت هم (چنانچه در ابواب نبوت کلاماً و مفصلاً ذکر کردیم) مراتب متفاوته دارد تا زمانی که نبی میرسد بمرتبه ای که مشتمل بر اقوی مراتب خصائص قوای ثلاثه مذکوره باشد که اقوای از آن در حین امکان متصور نباشد و آن مرتبه بالاترین مراتب امکانیه باشد که حکما آنرا عقل اول گویند که معلول اول و صادر اول است.

و بالاتر از آن مرتبه در مراتب وجود امکانی نباشد که همان وجود خاتم الانبیاء است که مقام و منزلتش مادون مقام واجب و مافوق تمام مراتب امکانیه است چون حضرتش باین مرتبه نائل شد نبوت بوجود مبارکش ختم گردید.

و امامت مقامی است بیک درجه پست تر از مقام خاتمیت و مافوق تمام مراتب نبوت و امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون واجد مقام نبوت بوده و اتحاد نفسانی هم با خاتم

الانبیاء علیهم السلام داشته لذا مخلص بخلعت امامت و افضل بر انبیاء سلف گردید. (صدای مؤذن برخاست و آقایان محترم جبهه آراء فریضه رفتند پس از مراجعت و صرف چای و تنقل آقای حافظ ابتداء بسخن نمودند)

حافظ - شما در بیانات خود پیوسته مطالب را مشکل و پیچیده تر میکنید هنوز حل مشکلی نشده اشکال دیگر میان میآوردید.

داعی - امر مشکل و پیچیده ای نداشتیم خوبست آنچه بنظر شما مشکل میآید بفرمائید تا جواب عرض نمایم.

حافظ - در این بیان آخرتان چند جمله خیلی مشکل فرمودید که حل آنها غیر ممکن است اول آنکه علی بن ایطالب کرم الله وجهه واجد مقام نبوت بوده ثانیاً اتحاد نفسانی با پیغمبر داشته ثالثاً افضلیت بر انبیاء عظام این جملات ادعائی شما را فقط تجکما باید قبول کرد یا دلیلی بر اثبات مدعا دارید اگر بی دلیل است که قابل قبول نیست و چنانچه دلیلی هست بیان فرمائید

داعی - اینکه فرمودید بیانات داعی از مشکلات پیچیده و حل آنها غیر ممکن است البته در نظر شما و امثال شما که نمیخواهید تعمق در حقایق بنمائید همین طور است که فرمودید ولی در نظر محققین از علماء منصف حقیقت هویدا و آشکاراست.

اینکه بزرگ از اشکالات شما جواب عرض میکنم تا راه عنبر مسدود گردد و فرمائید مشکل و پیچیده و حل آنها غیر ممکن است.

اولاً دلیل بر اینکه علی علیه السلام واجد مقام نبوت
دلائل بر اثبات مقام نبوت
 بوده حدیث شریف منزله است که باصحت تمام
از برای علی بحدیث منزله
 متواتر آن طریقاً و شما بمتخص کم‌وزیاد در الفاظ
 ثابت گردیده که خاتم الانبیاء علیهم السلام در دفعات متعدده و محافل مختلفه گاهی بامیرالمؤمنین

علی رضی الله عنه فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسى الا انه لابی
 بعدی (۱)

و گاهی بامت فرمود علی منی بمنزلة هرون من موسى الخ

حافظ - صحت این خبر معلوم نیست بر فرض صحت خبر واحد است و بخبر واحد

اعتباری نیست .

داعی - اما اینکه تشکیک در صحت خبر فرمودید گویا بواسطه قلت مطالعه
 و سیر در کتب اخبار است و یا عمداً سهو فرموده نخواستید تسلیم عقل و منطق شوید و الا
 صحت این خبر از مسلمت است و انکار صحت این خبر شریف و آن را خبر واحد گفتن
 همان قسمی که عرض کردم یا بواسطه عدم اطلاع از کتب اخبار است یا از راه عناد و لجاج
 میباشد ولی امیدوارم در مجلس ما لجاجت و عناد نباشد .

استاد حدیث منزلة
 از طرق عامه

ناچارم برای روشن شدن مطلب و زیادتی بصیرت حاضرین
 وغائبین مجلس ما بیض اسناد این حدیث شریف از کتب معتبره
 خودتان بمقداری که حافظه داعی کمک مینماید اشاره نمایم

تا بدانید خبر واحد نیست بلکه فضول از علمای خودتان مانند سیوطی و حاکم نیشابوری
 و دیگران با تعدد طرق و تکثیر سند و تواتر ان اثبات مرام نموده اند .

(۱) ابو عبدالله بخاری در ص ۵۴ جلد سیم از کتاب مغازی در باب غزوه تبوک
 و درس ۱۸۵ از کتاب بدء الخلق صحیح خود در مناقب علی رضی الله عنه (۲) مسلم بن حجاج
 در ص ۲۳۶ و ۲۳۷ جلد دوم صحیح خود چاپ مصر سال ۱۲۹۰ و در کتاب فضل الصحابه
 باب فضائل علی رضی الله عنه (۳) امام احمد بن حنبل در ص ۹۸ و ۱۱۸ و ۱۱۹ جلد اول مسند
 در وجه تسمیه حسنین و درس ۳۱ حاشیه جزء پنجم همان کتاب (۴) ابو عبدالله رحن نسائی
 از ص ۱۹ خصائص العلویه هیجده حدیث نقل نموده (۵) محمد بن سوره ترمذی در جامع
 خود (۶) حافظ ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۷ جلد دوم اسابه (۷) ابن حجر مکی در

(۱) آیداشی نیستی که الا من بمنزله هرون از موسی باقی الا آنکه بعد از من پیشبری

نخواهد بود .

ص ۳۰ و ۷۴ سواعق محرقه باب ۹ (۸) حاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری در
 ص ۱۰۹ جلد سیم مستدرک (۹) جلال الدین سیوطی در ص ۶۵ تاریخ الخلفاء (۱۰) ابن
 عدویه در ص ۱۹۴ جلد دوم عقد الفرید (۱۱) ابن عبدالبر در ص ۴۷۳ جلد دوم استیعاب
 (۱۲) محمد بن سعد کاتب الواقدی در طبقات الکبری (۱۳) امام فخر رازی در تفسیر
 مقاتب الغیب (۱۴) محمد بن جریر طبری در تفسیر و تاریخ خود (۱۵) سید مؤمن شبلنجی
 در ص ۶۸ نور الابصار (۱۶) کمال الدین ابوسالم محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب
 السؤل (۱۷) میر سید علی بن شهاب الدین همدانی در آخر مودت هفتم از مودة القری
 (۱۸) نورالدین علی بن محمد مالکی مکی معروف به ابن صباغ در ص ۲۳ و ۱۲۵
 فصول المهمه (۱۹) علی بن برهان الدین شافعی در ص ۲۶ جلد دوم سیرة الحلبيه
 (۲۰) علی بن الحسین مسعودی در ص ۴۹ جلد دوم مروج الذهب (۲۱) شیخ سلیمان بلخی
 حنفی در باب ۹ و ۱۷ ینایع الموده و مخصوصاً در باب ۶ هیجده خبر از بخاری و مسلم
 و احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن مغازلی و خوارزمی و حموی نقل نموده است (۲۲)
 مولی علی متقی در ص ۱۵۲ و ۱۵۳ جلد ششم کنز العمال (۲۳) احمد بن علی خطیب
 در تاریخ بغداد (۲۴) ابن مغازلی شافعی در مناقب (۲۵) موفق بن أحمد خوارزمی در مناقب
 (۲۶) ابن اثیر جزیری علی بن محمد در اسد الغابه (۲۷) ابن کثیر دمشقی در تاریخ
 خود (۲۸) علاء الدوله احمد بن محمد در عرود اللقی (۲۹) ابن اثیر مبارک بن محمد
 شیبانی در جامع الاصول فی احادیث الرسول (۳۰) ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب
 (۳۱) ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۲۱۲ جلد دوم محاضرات
 الأدبیه و دیگران از محققین اعلام شما این حدیث شریف را با الفاظ مختلفه از جمع
 کثیری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده اند از قبیل (۱) خلیفه عمر بن الخطاب
 (۲) سعد بن ابی وقاص (۳) عبدالله بن عباس (حیرات) (۴) عبدالله بن مسعود (۵) جابر بن
 عبدالله انصاری (۶) ابوهریره (۷) ابوسعید خدری (۸) جابر بن سمره (۹) مالک بن حویرث
 (۱۰) برهه بن عازب (۱۱) زید بن ارقم (۱۲) ابورافع (۱۳) عبدالله بن ابی اوفی (۱۴)
 ابی سریحه (۱۵) حدیقه بن اسید (۱۶) انس بن مالک (۱۷) ابو بریده اسلمی (۱۸)

ابوایوب انصاری (۱۹) سعید بن مسیب (۲۰) حبیب بن ابی ثابت (۲۱) شرحبیل بن سعد (۱۲) ام سلمه (زوجه النبی ص) (۲۳) أسماء بنت عیس (زوجه ابی بکر) (۲۴) عقیل بن ایطال (۲۵) معاویه بن ابی سفیان و جماعتی دیگر از اصحاب که وقت مجلس و حافظه داعی اجازه شماره نلمهای همه آنها را ننیدند خلاصه همگی از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بمختصر تفارقی در الفاظ و موارد مختلفه روایت نموده اند که فرمود

یا علی انت منی بمنزله هرون من موسی الا الله لا نبی بعدی (۱).

آیا اینهمه از ایمان علماء شما که قلیلی از کثیر آنها را ذکر نمودم این حدیث شریف را با اسناد مرتبه از کثیری از اصحاب پیغمبر نقل نموده اند اثبات یقین و تواتر برای شما نینماید.

آیا تصدیق مینمائید که اشتباه فرموده خبر واحد نیست بلکه از متواترات اخبار است چنانچه محققین از علماء خودتان دعوی تواتر نموده اند.

مانند جلال الدین سیوطی در رساله الأزهار المتناثرة فی الاحادیث المتواترة این حدیث شریف را داخل در تواترات ضبط نموده و در ازالة الخفاء و قره العینین هم تصدیق تواتر نموده.

چون شما روی عادت تشکیک در صحت سند این حدیث شریف مینمائید خوبست مراجعه و مطالعه نمائید بیاب ۲ کفایت الطالب فی مناقب علی بن ایطال رضی الله عنه تألیف محمد بن یوسف کجی شافعی که از فحول اعلام شما است که بعد از ذکر شش حدیث مستنداً توأم با مفاخر دیگر برای آنحضرت در ص ۱۴۹ اظهار نظر نموده و حقایق را بیان مینماید که اگر شما قول ما را قبول ندارید بیان این عالم شافعی (خالی از تعصب) حجتاً را بر شما تمام میکند که مینویسد لهذا حدیث متفق علی صحته رواه الامة الاعلام الحفاظ کاتبی عبدالله البخاری فی صحیحته و مسلم بن حجاج فی صحیحته و ابی داود فی سننه و ابی عیسی الترمذی فی جامعه و ابی عبدالرحمن النسائی فی سننه و ابن ماجه اللزوی فی سننه و الفقی

(۱) باعلی تو از من بمنزله هرون از موسی الا الله که بعد از من پیشری نمراده بود.

الجمیع علی صحته حتی صار ذلك اجماعاً منهم - قال الحاكم النيسابوري هذا حديث دخل في حد التواتر (۱).

کمان میکنم ابهامی درکار و احتیاجی بذکر دلائل بیشتری برصحت و تواتر این حدیث شریف نباشد.

حافظ - حقیر آدم بی ایمان و لجاجی نیستم که در مقابل دلائل و براهین شما که در غایت اعتبار است ایستادگی کنم ولی قدری تأمل کنید در گفتار عالم فقیه ابو الحسن آمدی که از متکلمین و متبحرین علماء میباشد که این حدیث را با دلایلی رد نموده است.

داعی - خیلی تعجب مینمایم از مثل شما عالم دقیق منصف که با نقل اقوال این همه از اکابر علماء خودتان که همگی فقه و مورد اطمینان عموم شما میباشند توجه مینمائید بقول آمدی که مردی شریر و بی عقیده و تارک الصلوة بوده.

شیخ - بشر در اظهار عقیده آزاد است و اگر کسی اظهار عقیده ای نمود نباید او را متهم بیدی نمود و از مثل شما شخص شریفی که مجسمه اخلاق هستیید خیلی بیخ بود که عوض جواب منطقی با لسان سوء عالم فقیهی را متهم سازید.

داعی - اشتباه فرمودید دعا گو لسان سوء نسبت باحدی ندارم و در زمان آمدی هم بودم ولی عقاید سوء او را علماء بزرگ خودتان نقل نموده اند.

شیخ - علمای ما در کجا او را بیدی و سوء عقیده یاد نموده اند.

داعی - این حجر عقلانی در لسان المیزان نوشته است
الصيف الامدى المتكلم على بن ابي علي صاحب التصانيف
وقد نفى من دمشق لسوء اعتقاده و صرح انه كان يترك الصلوة (۲).

(۱) این حدیثی است که اتفاق نموده اند برصحت آن رواه امه از علماء اعلام و حفاظ مانند ابی عبدالله بخاری دومصح خود و مسلم بن حجاج در صحیح خود ابی داود در سنن و ابویوسفی ترمذی در جامع و ابی عبدالرحمن نسائی در سنن و ابن ماجه قزوینی در سنن اتفاق نموده اند عموماً بر صحت این حدیث و این امر مورد اجماع آنها میباشد. و حاکم نیشابوری گفته است این حدیثی است که داخل شده در حد تواتر.

(۲) سید آمدی متکلم علی بن ابی علی که صاحب تصانیف بوده او را از دمشق تبعید کردند بواسطه سوء اعتقاد او و صحیح است آن که تارک الصلوة بوده.

و نیز زهی که از علماء بزرگ شما می‌باشد در میزان الاعتدال ابن قتیبه را نقل نموده بعلاوه در اظهار نظر میگوید مسلم است که آمدنی از مبتدعه بوده .

اگر شما با نظر دقیق بنگرید خواهید فهمید که اگر آمدنی اهل بدعت و شریر و بی ایمان نبود هرگز خبث طینت خود را ظاهر نمی‌ساخت که برخلاف تمام صحابه رسول الله ﷺ حتی خلیفه خود عمر بن الخطاب (که یکی از روایت‌های حدیث است) و تمام ثقافت علماء اعلام خودتان قیام نماید .

عجب از همه آنکه شما آقایان محترم شیعیان را مورد لعن قرار می‌دهید که چرا احادیث صحیحین را مورد عنایت قرار نمی‌دهند (و حال آنکه اینطور نیست اگر احادیث صحیح الاسناد باشد ولو درصاح شما مورد قبول ما می‌باشد) .

ولی حدیث مسلمی را که بخاری و مسلم و سایر ارباب صحاح درصاح خود نقل نموده‌اند آمدنی رسماً رد می‌نماید و مورد توجه شما قرار میگیرد .

اگر در نزد شما هیچ عیبی برآمدنی نبود مگر همینکه برخلاف صحیحین شما اظهار عقیده نموده بلکه فی الحقیقه تکذیب عمر و بخاری و مسلم را نموده است کافی بود بر طعن او .

و اگر شما بخواهید در اطراف ابن حدیث شریف بیشتر دقت کنید و دلائل تام و تمام اسناد کلمه از روایت بزرگان علماء خود را بنگرید و بهتر روشن شوید و نفرین بر امثال آمدنیها بنمائید مراجعه کنید ببجگلات با عظمت (عقبات الانوار) تألیف عالم عادل زاهد محقق نقاش اخبار و احادیث علامه متبحر مرحوم میر سید حامد حسین دهلوی اعلی الله مقامه الشریف و مخصوصاً جلد حدیث منزله را مطالعه نمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود که این عالم بزرگ شیعی اسناد ومدارک این حدیث را از طرق شما چگونه جمع و حلاجی نموده .

حافظ - فرمودید یکی از روایت ابن حدیث خلیفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه بوده ممکن است اگر نظر دارید سند آنها بیان فرمائید .

متن حدیث منزله از عمر بن الخطاب

داغی - ابوبکر محمد بن جعفر المطیری و ابواللیث نصر بن محمد السمرقندی الحنفی در کتاب (مجالس) و محمد بن عبدالرحمن

زهبی در (ریاض النضره) و مولی علی متقی در (کنز العمال)

و ابن صباغ مالکی در ص ۱۲۵ فصول المهمه نقل از خصائص و امام الحرم در (ذخایر المعی) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و ابن ابی الحدید در ص ۲۵۸ جلد سوم شرح نهج از نض المشایبه شیخ ابوجعفر اسکافی با مختصر اختلافی در الفاظ از ابن عباس (حبر امت) نقل نموده‌اند که گفت روزی عمر بن الخطاب گفت وا کذا رید نام علی را (یعنی آنقدر از علی غیبت نکنید) زیرا من شنیدم از پیغمبر ﷺ که فرمود در علی سه خصلت است (که اگر یکی از آنها برای من که عمر هستم بود دوست تر می‌داشتم از هر چه آفتاب بر او می‌تابد) آنکه گفت کت انا و ابوبکر و ابو عبیده بن الجراح و نفر من اصحاب رسول الله و هو متکی علی بن ایطاب حتی ضرب یدیه متکیه ثم قال انت یا علی اول المؤمنین ایماناً و اولهم اسلاماً ثم قال انت منی بمنزله هرون من موسی و کذب علی من زعم انه یحیی و یفضک (۱) .

آیا رد قول خلیفه عمر در مذهب شما جائز است اگر جائز نیست پس چرا اظهار عقیده و توجه بقول سخیف آمدنی معلوم الحال می‌نمائید .

واما یک جمله دیگر از بیان شما بلا جواب ماند که فرمودید **حکم خیر واحد**
در مذهب جماعت

این حدیث خبر واحد است و خبر واحد را اعتباری نیست .
اگر ما این نوع سخن بگوئیم با موازین رجالی که

در دست داریم صحیح است ولی از شما تعجب است تفوه چنین کلامی زیرا در مذهب (۱) من و ابوبعبده جراح وعده ای از اصحاب حاضر بودیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله تکیه داده بود بر علی بن ایطاب تا آنکه زد بر شاهه های علی و فرمود تو یا علی اول مؤمنین هستی اذیت ایمان و اول مسلمین هستی از حیث اسلام آنکه فرمود یا علی تو از من پرتزله هر روزی از موسی و دودوخ گفته است بر من کبککه گمان میکند مرا دوست میدارد در حالتیکه تورا دشمن میدارد .

شما حجیة خیر واحد ثابت است زیرا که محققین از علماء شما منکر خیر واحد را کافر یا فاسق میدانند.

چنانچه ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی در (هدایة السعداء) گفته است در مضمرات فی کتاب الشهادت ومن انکر الخیر الواحد والیاس وقال آله لیس بحدیة فانه یصر کافرا ولو قال هذا الخیر الواحد غیر صحیح وهذا الیاس غیر ثابت لایصر کافرا ولكن یصر فاسقا (۱).

حافظ - خیلی مسرور شدم از حسن بیان شما و زیادتی اطلاع شما از کتابهای ما برخلاف آنچه شنیدم آفایان علماء شیعه کتابهای ما را با دستگیره و مقاش و پارچه بر میدارند که دستشان بجلد کتاب نخورد تا چه رسد بآنکه مطالعه نمایند.

داعی - قطعاً دلیلی بر اثبات این مدعا ندارم چه آنکه ابادی مرموزی از یسکانکان و یسکانه پرستان و شیاطین داخلی پیوسته میخوانند آب را گل نموده و از ففاق مسلمانان بنفع خود بهره برداری نمایند لذا این قبیل مطالب دروغ را میسازند و انتشار میدهند که افراد مسلمین را یسکدیگر بدین کنند و نتیجه خود را بپزند.

وظیفه ما و شما پیوسته توجه دادن مردم است بدستورات عالیة قرآن مجید که از جلد در این باب میفرماید در آیه ۶ سوره ۴۹ (حجرات) ان جاتکم فاسق بنیاء فقیبوا ان تصیبا قوماً بجهالة فتصبوا علی ما علمتم نادمین (۲).

نه آنکه خود از آن در سایر غافل باشیم اگر این دستور بزرگ نسب العین آفایان محترم بود کلمات اعادی در شما اثر نمی نمود که امروز پشیمانی آورد.

ما کتابهای کفار و مشرکین و مرتدین را با اینر و مقاش بر نمیداریم چگونه ممکن است کتابهای برادران مسلمان را با نظر حقارت بنکریم - برخلاف فرموده شما کتابهای معتبره علماء شمارا دقیقانه مطالعه میکنیم و احادیث صحیح الأسناد آنها را

(۱) کسیکه انکار کند خیر واحد و یاس را در حالتیکه بگوید خیر واحد حجة نیست پس کافر کرده است ولی اگر بگوید این خیر واحد صحیح نیست یا این یاس ثابت نیست کافر نیست و ولی فاسق میباشد.

(۲) هرگاه فاسفی غیر برای شما آورد (تصدیق مکتبه) تا تحقیق کنیدهاید یا بسن چین فاسفی از نادانی بقومی دینی رسانید و سخت پشیمان گردید.

هم قبول میکنیم اختلافات علمی و منطقی دینی بقیده و منهد ندارد آیا شما اطلاع ندارید که نوع محصلین شیعه قسمت زیادتر از علوم صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و لغت و تفسیر و کلام را از کتب و تألیفات علماء شما استفاده مینمایند پس چگونه آن کتب را با اینر و مقاش بر میدارند.

منتها بعضی از روات در احادیث منقوله شما هستند که مفدوح اند و اعتباری باقوال آنها نیست از قبیل انس و ابو هریره و سره و غیر آنها که قبلاً عرض نمودم (چنانچه بعضی از علماء خودتان هم از قبیل ابو حنیفه آنها را مرود میدانند)

ماهم احادیث منسوبه باین قبیل روات را مرود و غیر قابل قبول میدانیم. و الا کتب معتبره علمی محققین علمای شما مورد توجه ما میباشد و بالخصوص

داعی که در سیره پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین آنچه زیاد مطالعه و اخذند نمودم از کتب معتبره علماء سنت و جماعت است.

در کتابخانه شخصی داعی در حدود دوست جلد از تفسیر و کتب اخبار دینی و تواریخ معتبره علمای بزرگ شما خطی و چاپی موجود و مرود استفاده داعی میباشد.

منتها عملاً ما حکم صرفاً ینارا داریم که میتوانیم خوب و بد آنها را تمیز داده فریب شبهات و اشکالات امثال فخر راز بهاو منطله کاری امثال ابن حجرها و روزبهانها و آمدنها و این تمیسههارا نخوریم و تحت تأثیر غلط کاریهای آنها قرار نگیریم.

و قبول فرمائید که تکمیل مراتب معرفت و یقین داعی بمقامات مقدسه ائمه معصومین و اهل بیت رسالت و درایع رسول الله ﷺ بیشتر بوسیله مطالعه کتب معتبره علماء شما گردیده.

حافظ - از مطلب دور افتادیم بفرمائید وجه دلالت این حدیث منزله بر مقصود چیست و دلالت آن از چه راحت که علی کرّم الله وجهه واجد مقام نبوت بوده است.

داعی - از این حدیث شریف که بنحو توانر بما رسیده سه خصیصه برای امیر المؤمنین ﷺ ثابت میشود.

یکی مقام نبوت که در معنا و حقیقت برای آن حضرت بوده - یکی هم مقام

خلافت و وزارت ظاهری آن حضرت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر افضلیت آنحضرت بر تمام امت از صحابه و غیرهم .

چه آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی را بمنزله هرون معرفی نموده و حضرت هرون واجد مقام نبوت و خلافت حضرت موسی و افضل بر تمام بنی اسرائیل بوده است .

نواب - قبله صاحب پیغمبد مگر حضرت هرون برادر حضرت موسی نبی بوده است .
۱۵ع - بلی واجد مقام نبوت بوده اند .

نواب - عجب من تا حال نشنیده بودم آیا در قرآن هم آیه ای که شاهد این مرام باشد هست .

۱۵ع - بلی در آیات چندی خداوند متعال نبوت آن جناب را تصریح فرموده است .
نواب - ممکن است آن آیات را جهت درک فیوضات برای ما قرائت فرمائید تا مورد استفاده ما قرار گیرد .

۱۵ع - در آیه ۱۶۱ سوره ۴ (نساء) فرماید **اِنَّا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْنَا اِلَى نُوْحٍ وَالتَّيْمِيْنِ مِنْ بَعْدِهِ وَاَوْحَيْنَا اِلَى اِبْرَاهِيْمَ وَاسْمَاعِيْلَ وَاسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ وَالْاِسْبٰطِ وَعِيسَى وَايُوْبَ وَيُوْنُسَ وَهٰرُونَ وَسَلِيْمَانَ وَآدِنَا اُوْدَ وَزُوْرًا (۱)**
 ودر آیه ۵۲ سوره ۱۹ (مریم) نیز میفرماید **وَاذْكُرْ فِى الْكِتٰبِ مُوسَى اِذْ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُوْلًا نَّبِيًّا وَنَادِيًا مِّنْ جَانِبِ الطُّوْلِ اِيْمٰنٍ وَفَرَبْنَاهُ نَجِيًّا وَوَهَبْنَا لَهٗ مِمَّا رَحْمَتُنَا اِخَاهُ هٰرُونَ نَبِيًّا (۲)**

حافظ - پس روی این قاعده و استدلال شما محمد و علی هر دو پیغمبر و مبعوث بر خلق بودند .

(۱) بدستیکه ما وحی کردیم بسوی تو هم چنانکه وحی کردیم بسوی نوح و انبیا بعد از او وحی کردیم بسوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و یونس و هرون و سلیمان و داوود و زبور .

(۲) یادکن در کتاب موسی را بدستیکه بود خالص شده و رسولی پیشبر و ندا کردیم او را از جانب طور امین و نزدیک کردیم او را و از گوینده و بخشدیم مر او را از دست خود برادری چون هرون که صاحب مقام نبوت بود .

۱۵ع - این قسم که شما تحریر نمودید داعی نکتم البته شما خود میدانید که عدد و شماره انبیا بسیار مورد اختلاف است تا یک صدو بیست هزار و بیشتر هم نوشته اند ولی تمام آنها باقتضای زمان هر دسته و فرقه ای تابع پیغمبر صاحب کتاب احکام بوده اند که پنج نفر از آنها الواعزم بوده اند حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام و حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که مقامش از همه بالاتر بوده است که همان خاتمیت میباشد .

جناب هرون از جمله پیغمبرانی بود که استقلال در امر **اثبات منازل هرونی** نبوت نداشت بلکه تابع شریعت برادرش حضرت موسی بود **برای علی** علیه السلام هم تالی تلو مقام نبوت بوده ولی استقلال در امر نبوت نداشته بلکه تابع شریعت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله بوده .

غرض و مقصود رسول اکرم در این حدیث شریف آنست که بامت فهمانند همان قسمی که هرون واجد مقام نبوت بود ولی تابع پیغمبر اولوالعزمی مانند حضرت موسی بود حضرت علی علیه السلام هم واجد مقام نبوت و بارتبه و مقام امامت در اطاعت شریعت باقیه خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله بود که این خود خسیصه عالیهای برای آنحضرت است .

این ای الحدید در شرح نهج البلاغه ذیل نقل این حدیث گوید که پیغمبر باین حدیث و بیان شریف اثبات کرد برای علی بن ابیطالب علیه السلام جمیع مراتب و منازل هرونی را از موسی و اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم الانبیا نبود هر آینه شریک در امر پیغمبری او هم بود ولی چنانکه آن لایبی بدنی میروساند که اگر بنا بود پیغمبری بعد از من بیاید علی واجد آن مقام بود لذا نبوت را استثنای نموده و آنچه ماعد ای نبوت است از مراتب هرونی در آن حضرت ثابت است .

چنانچه محمد بن طلحه شامی در اول ص ۱۹ مطالب السؤل پس از کشف اسراری در بیان منزلت هرونی و توضیحاتی که میدهد اظهار نظر کرده و گوید : **فلخص منزلت هرون من موسی انه كان اخاه ووزيره وعضده و شريكه في النبوة و خليفته علي فومه عند سفره و قد جعل رسول الله علياً منه بعده**

المنزلة واثباتها له الا النبوة فانه استثناءها في آخر الحديث بقوله صلى الله عليه
 انه لا نبي بعدي قبلي ماعدا النبوة المستثناة ثابتاً لعلي عليه السلام من كونه اخاه
 و وزيره و عضده و خليفته علي اهل بيته سفرة الى تبوك و هذه من المعارج
 الشراف و المدرجات الازلافي فقد دل الحديث بمنطوقه و مفهومه على ثبوت
 هذه المزية العلية لعلي عليه السلام و هو حديث متفق على صحته (۱)

و همین کلام را ابن سنیغ مالکی در ص ۲۹ فصول المهمه در بکران از اکابر
 علماء شما که ذکر نام و عقیده هر یک در این وقت کوتاه شب متفتی نیست آورده
 و تصدیق این معنی را نموده اند.

حافظ - کمان میکنم این استثنا عدم نبوت است نه اصل نبوت .

داعی - خیلی بی لطفی نموده روی تبعیت از اسلاف خود ایراد وارد آوردید و
 مطلب باین آشکاری را انکار نمودید و حال آنکه توجه نمودید ببین شافعی که الحال
 عرض کردم میگوید ماعدا النبوة المستثناة ثابتاً لعلي .

و این بیان خود نص است در آنکه مستثنی در حدیث شریف نبوت است نه عدم
 نبوت و دیگر ضمیر منصوب و استثناء در قول او که گوید فانه استثناءها فی آخر
 الحديث بقوله: انه لا نبي بعدي - راجع بنبوت است .

و مثل این نوع از عبارات در کتب علمای شما بسیار است که همه آنها دلائل
 بر استثنای نبوت میکنند نه عدم نبوت و نظر آن کسانی که قائل بعدم نبوت شده اند
 جز عناد و لجاج و تمسب چیز دیگری نبوده است **لتمجیر بالاله من التعصب فی الدین** .

حافظ - کمان میکنم این ادعای شما که اگر پیغمبر ما خاتم الانبیاء بود و بنا
 (۱) خلاصه از بیانات آنکه منزلات هرود از موسی آن بود که برآمد و وزیر و بازو و
 هر یک دو نبوت و خلیفه موسی بر فوش بود پس پیشتر غایت هم علی را در حدیث شریف صاحب
 مقام و منزلت هرود قرار داده باشند، نبوت پس باقی میباشد برای او آنچه ماعدا نبوت است
 از برادری و وزارت و خلافت او بر فوش و این خصیصه از مدارج شرافت و مدارج علیا است
 برای علی علیه السلام پس این حدیث از حیث منطوق و مفهوم دلالت دارد بر نبوت ابن مزیة
 بزرگ برای آنحضرت و این حدیثی است که عموم اتفاق بر صحت آن دارند .

بود پیغمبری بیاید علی واجد این مقام بود مخصوص بخودتان باشد و الا احدی چنین
 بیانی نتموده .

داعی - این ادعا قطب از خصوصیات دعاگو و علمای شیعه نیست بلکه اکابر علماء
 خودتان هم اقرار باین معنی دارند .

حافظ - کدام یک از علمای ما چنین ادعائی نموده اند اگر در نظر دارید
 بیان فرمائید .

داعی - یکی از علمای بزرگ و محل وثوق علمای رجال شما ملا علی بن سلطان
 محمد هروی قاری است که وقتی خبر فوت او بمصر رسید علمای مصر در حضور زیاده از
 چهار هزار نفر برای او نماز غیبت خواندند صاحب تصانیف و تألیفات بسیاری است در
 (مرقاة شرح بر مشکوٰۃ) و در شرح حدیث منزله گفته فيه ايماء الي انه لو كان بعده نبياً
 لكان علياً یعنی در این حدیث اشاره اثبتت باینکه اگر بنا بود بعد از خاتم الانبیاء
 پیغمبری باشد آن علی علیه السلام بود .

و از جمله علمای بزرگ شما که اقرار باین معنی نموده علامه شهیر جلال الدین سیوطی
 در آخر کتاب (بغية الواعظين في طبقات الحفاظ) با ذکر سلسله روایت تا بجای ابن عبدالله
 انصاری که رسول اکرم ﷺ به امیر المؤمنین فرمود اما فرضی ان تكون منی بمنزلة
 هرود من موسی الا انه لا نبي بعدي ولو كان لکنته خلاصه معنی آنکه اگر
 بنا بود پیغمبری بعد از من باشد تو آن بودی یا علی .

و نیز میر سید علی همدانی قبه شافعی در حدیث دوم از موده ششم (مودة
 القربى) از انس بن مالک روایت نموده که پیغمبر ﷺ فرمود ان الله اصطفاى على
 الانبياء فاخترانى و اخذ لى وصيا و خيرته ابن عمى وصى یشد عضدى كما
 یشد عضد موسى باخيه هرود و هو خليفتى و وزيرى ولو كان بعدى لبيالكان
 على نبيا ولكن لا نبوة بعدى (۱) .

(۱) بعد سئو که خداوند برگزید مرا بر انبیاء و اختیار نمود مرا (به برگزیده گم) پس اختیار
 نمود برای من وصی و برگزیده بر منم (علی) را و من من و معکم نبود بازوی مرا هم چنانکه
 معکم نبود بازوی موسی را به برادرش هرود و او است (یعنی علی) خلیفه و وزیر من اگر بنا بود
 بعد از من پیغمبری هر آینه علی پیغمبر بود و لکن بعد از من پیغمبری نخواهد بود .

پس با این مختصر دلائل ثابت شد که قول نبوت از برای علی فقط از ما نیست بلکه از خود رسول خداست بنا بر آنچه علماء خودتان هم تصدیق نموده اند که بنا بر موده آن حضرت علی علیه السلام واجد مقام نبوت بوده و هیچ امر پیچیده و مشکلی هم نبوده که شمارا بتعجب آورده .

و چون از منازل و مراتب هر دو نبوت مستثنی شده باستانی متصل قطعاً ماعدای آن بشهادت علمای خودتان که ذکر نمودیم برای علی علیه السلام باقی و ثابت میماند که از همه آن منازل بالاتر منزله خلافت و افضلیت است که در خلافت هرون قرآن مجید صراحت دارد در آیه ۱۳۸ سوره ۲ (اعراف) میفرماید **وقال موسى لآخيه هرون اخفني في قومي واصلح ولا تتبع سبيل المفسدين (۱)** .

حافظ - با اینکه در آیات گذشته بیان نمودید که حضرت هرون با برادرش حضرت موسی شریک در امر نبوت بوده .

پس چگونه او را خلیفه قرار دادند و حال آنکه مسلم است شریک انسان مقامش بالاتر از آنستکه خلیفه و جانشین او شود و اگر شریک را خلیفه قرار دهند او را از مقام و مرتبه خودش تنزل داده اند چه آنکه مقام نبوت بالاتر از مقام خلافت است .

داعی - يك عدّه از آقایان محترم بدون فکر و تأمل باین اشتباه رفتارند و حال آنکه اگر قدری فکر میفرمودید محتاج بجواب داعی نبوده خود میدانستید که نبوت حضرت موسی علی نبیسا وآله و علیه السلام با اصاله و نبوت حضرت هرون علیه السلام تماماً نبوده کانه خلیفه آنحضرت بوده با توجه باینکه حضرت هرون با برادر بزرگوارش حضرت موسی علیه السلام شریک در امر تبلیغ بوده .

چنانچه از تقاضای خود حضرت موسی معلوم میشود که از آیه ۲۷ تا ۳۳ سوره ۲۰ (طه) نقل قول حضرت موسی را می نماید که **قال رب اشرح لي صدري و يسر لي اضري واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيرا من اهلي هرون (۱)** موسی برادرش هرون گفت غلبه و جانشین من باش در قوم من و راه صلاح پیش گیر و پسر او را نصاب باش .

اخی شدد به ازری و اشركه فی امری (۱) .

زیرا که علی علیه السلام فقط یگانه راد مردی بوده است که با استثناء مقام نبوت خاصه در تمام مراحل کامله و صفات مخصوصه شریک با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده .

حافظ - بیوسته تعجب ما زیاد تر میشود که می بینیم در باره علی کرم الله وجهه چنان غلو مینمایند که غول عقلا محو و حیران میگردد که از جمله آنها همین بجلائی بوده که الحال بیان نمودید که علی کرم الله وجهه جمع صفات و خصایص پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را دارا بوده . **داعی** - اولاً این نوع از گفتار غلو نیست بلکه عین واقع و حقیقت است چه آنکه خلیفه پیغمبر روی قاعده عقلائی باید در جمیع صفات مثل همانند پیغمبر باشد .

تأیید در این ادعا ما تنها مدعی این معنی نیستیم بلکه بزرگان از علمای خودتان در کتابهای معتبره خود اقرار باین معنی دارند .

چنانچه امام ثعلبی در تفسیر و عالم فاضل سید احمد شهاب الدین که از فحول علماء شما میباشند در کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل مشروحاً باین معنی اشاره نموده و باین عبارت گوید :

علی در جمیع صفات شریک و معاتل پیغمبر بود

ولا یخفی ان مولانا امیر المؤمنین قدس ابنا له فی کثیر بل اکثر الخصال الرضیة و النعال الزکیة و عاداته و عباداته و احواله العلیة و قد صبح ذلك له بالاخبار الصحیحة و الاثار الصریحة و لا یحتاج الی اقامة الدلیل و البیهران و لا یفتقر الی ایضاح حیجة و بیان و قد عد بعض العلماء بعض الخصال لامیر المؤمنین علی النبی هو فیها نظیر میدنا النبی الامی (۲) .

(۱) پروردگارا گنجاه کردان برای من سینه مرا و آسان گردان برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است و بگشاکره و از زبان من تا بگنجه گنات مرا و فرار بده برای من و دلبری از کسان من که آن هرون برادر من باهغه و محکم گردان بوی پشت مرا و هر یک ساز او را بامن دو امر من (که تبلیغ رسالت است) .

(۲) پوشیده و پنهان نمی باشد آنکه مولای من امیر المؤمنین (علیه السلام) شیاعت دارد به رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بیشتر از خصال رضیه و انعال زکیه او عادات و عبادات و احوال علیة آنحضرت و بصحت بیوسته این معنی باخبار صحیحه و آثار صریحه که احتیاجی به دلیل و بیهران خارجی ندارد و محتاج توضیح حیجة و بیان نمی باشد بعضی از علماء . بعضی از آن خصال سینه را بشماره آورده اند که در آن خصال سینه علی علیه السلام نظیر بیشتر عام صلی الله علیه و آله است .

از جمله آنکه در اصل نسب نظیر یکدیگرند و نظیره فی الطهارة بدلیل قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیراً یعنی علی نظیر بیغمبر است در طهارت بدلیل آیه تطهیر (که در باره پنج من آل عبا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده).

و نظیره فی آیه ولی الامة بدلیل قوله انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یتقون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون و نظیر آنحضرت است در آیه مزبوره از حیث ولایت بر امت بدلیل انما ولیکم الله الفخ (که با اتفاق فریقین در باره علی علیه السلام نازل گردیده) (چنانچه در همین کتاب شرح مفصل آمده).

و نظیره فی الاءاء و التبلیغ بدلیل الوحي الوارد علیه یوم اعطاء سورة برات نظیره فنزل جبرئیل قال لا یؤدیها الا أنت او من هو منک فاستعادها منه فأداها علی رضی الله تعالی عنه فی الموسم.

یعنی نظیر آنحضرت است در آراء رسالت و تبلیغ دین بدلیل موضوع سوره برات و نزول بر خاتم الانبیاء علیهم السلام (که آنحضرت آیات سوره برات را داد به ای بکر یرد در موسم حج بر اهل مکه قرائت نماید (چنانچه در همین کتاب ثبت گردید). که جبرئیل نازل گردید و عرض کرد آراء رسالت نمیتواند بنماید مگر خودت یا کسیکه از تو باشد پس آنحضرت آیات سوره برات را از ای بکر گرفت بامر خدای تعالی و بلی علیه السلام داد که در موسم حج آراء نمود.

و نظیره فی کوله مولی الامة بدلیل قوله لقد کان من کنت مولاة لهذا علی مولاة.

و نظیر آنحضرت است در مولای امت بودن بدلیل فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله (در غدیر خم چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردیدم) که هر کس را من اولی بتصرف در امر او هستم پس این علی اولی بتصرف در امر او میباشد.

و نظیره فی مماثلت قسمیها و ان نفسہ قامت مقام نفسه وان الله تعالی

اجری نفس علی مجری نفس البنی صلی الله علیه وسلم فقال : ومن حاجک فیه من بعد ما جاک من العلم فقل تعالوا ندع ابا نائوا و بنا تکم و نائنا و نائکم .

و نظیر آن حضرت است در اتحاد نفسانی که نفس علی علیه السلام قائم مقام نفس رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد چنانچه خداوند در آیه مباحله (با اتفاق فریقین چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردیدم) علی را بمنزله نفس آن حضرت قرار داده.

و نظیره فی فتح بابہ فی المسجد کفتح باب رسول الله و جواز دخول المسجد جنباً کحال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی السواء.

و نظیر آنحضرت است در فتح باب او در مسجد مثل فتح باب رسول الله صلی الله علیه و آله (که بامر بیغمبر تمام درهای خانه که بمسجد باز بود بسته شد الا در خانه بیغمبر و علی و جواز ورود در مسجد در حال جنابت مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله).

(همه ای در برادران اهل تسنن پیدا شد سؤال نمودیم که چه شده آقایان بعرف آمدید).

لواب - اتفاقاً همین جمعه گذشته که بمسجد جهت آداء نماز رقیتم جناب حافظ در خطبه با نقل آحادی این فتح باب مسجد را اختصاص بخلیفه ای بکر رضی الله عنه دادند حال که شما فرمودید اختصاص بعلی کرم الله وجهه دارد اسباب تحیر حاضرین گردید و این گفتگوها مربوط باین قضیه است متمنی است حل معما فرماید.

داعی - (رو بجناب حافظ) آیا چنین بیانی فرمودید.

حافظ - بلی چون در احادیث صحیحه ما وارد است از صحابی ثقه و عدل ابو هریره رضی الله عنه که رسول مکرّم صلی الله علیه و آله امر فرمود که تمام درهائی که بمسجد باز بود بستند مگر در خانه ای بکر رضی الله عنه را که فرمود ای بکر از من و من از ای بکر میباشد.

داعی - لابد بنظر آقایان محترم رسیده است که امویها سعی بلیغ نمودند که در مقابل هرفضیلتی که از خصائص مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بشمار آمده حدیثی

بوسیله ابادی مرموز و کاسه لیسهای سفر معاویه مانند ابوهزیمه و مغیره و عمرو بن عاص و غیره وضع نمایند و همین عمل را هم نمودند و بکریون هم روی حب و علاقه مفرط که بخلیفه ای بکر داشتند آن احادیث را تقویت نمودند چنانچه ابن ابی الحدید در جلد اول و مخصوصاً در ص ۱۷ جلد سوم شرح نهج البلاغه این وقایع را مشروحاً نقل نموده و گوید از جمله احادیث موضوعه حدیث (سد ابواب است بجز باب ابی بکر) بدیهی است این حدیث موضوع در مقابل احادیث صحیحه متکثره ای است (که علاوه بر کتب معتبره شیعیان که بنحو تواتر و اجماع ثابت آمده) در کتب صحاح معتبره اکابر علماء خودتان باقید باینکه از احادیث صحیحه است نقل نمود. مانند که تمام درهای خانه‌های مردپرا بمسجد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بامر خداوند بست مگر در خانه علی رضی الله عنه را.

نواب - چون این وقعه مورد اختلاف قرار گرفته جناب حافظ میفرماید از خصائص ای بکر رضی الله عنه است عالی جناب میفرماید از خصائص مولانا علی کرم الله وجهه می باشد چنانچه ممکن است بعضی اسناد از کتب معتبره ما اشاره فرمایند تا شنوندگان با اسناد جناب حافظ مطابقت نموده انتخاب احسن نمایند.

داعی - امام احمد حنبل در ص ۱۷۵ جلد اول و ص ۲۶ بامر پیغمبر تمام درهای خانه‌ها بمسجد بسته شد
نسائی در سنن و ص ۱۳ و ۱۴ خصائص العلوی و حاکم
نیشابوری در ص ۱۱۷ و ۱۲۵ جلیسم مستدرک و سبط ابن جوزی در ص ۲۴ و ۲۵ تذکره بیانات مشروحی اثبات این حدیث از طریق ترمذی و احمدینمایند و ابن اثیر جزری در ص ۱۲ اسنی المطالب و ابن حجر مکی در ص ۲۶ صواعق و ابن حجر عسقلانی در ص ۱۲ جلد ۷ فتح الباری و طبرانی در اوسط و خطیب بغداد در ص ۲۰۵ جلد ۷ تاریخ خود و ابن کثیر در ص ۳۴۲ جلد هفتم تاریخ خود و متقی هندی در ص ۴۰۸ جلد ششم کنز العمال و هیشی در ص ۱۱۵ جلد نهم مجمع الزوائد و محب الدین طبری در ص ۱۹۲ جلد دوم ریاض ابن ابی الحدید در ص ۴۵۱

جلد دوم شرح نهج و حافظ ابو نعیم در فضائل الصحابه و ص ۱۵۳ جلد ۴ حلیه الاولیاء و جلال الدین سیوطی در ص ۱۱۶ تاریخ الخلفاء و جمع الجوامع و خصائص الکبری و ص ۱۸۱ جلد اول ثلثی المصنوعه و خطیب خوارزمی در مناقب و حموی در فرائد و ابن منازلی در مناقب و مناوی مصری در کنوز الدقائق و سلیمان بلخی حنفی در ص ۸۷ ینایع الموده باب ۱۷ را اختصاص همین کاذبه و شهاب الدین قسطلانی در ص ۸۱ جلد ششم ارشاد الساری و حلی در ص ۳۷۴ جلد سوم سیره الطلیبه و محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السؤل بالاخره عموم اکابر علمای شما از کبار صحابه از قبیل خلیفه عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و زید بن ارقم و براء بن عازب و ابو سعید خدری و ابو حازم اشجعی و سعد بن ابی وقاص و جابر بن عبدالله انصاری و غیرهم بمبارات مختلفه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آورده اند که امر فرمود تمام درهای مسجد را بستند مگر در خانه علی رضی الله عنه را و مخصوصاً بعضی از اکابر علمای شما برای مزید ینائی فریب خوردگان اموها و بکریون و غیره توضیحات کاملی داده اند مانند محمد بن یوسف کنجی شافعی که باب ۵۰ کفایت الطالب را اختصاص بهمین موضوع داده و بعد از نقل احادیث مستند ینائی دارد باین عنوان که هذا حدیث عال آنگاه گوید چون عمده ای از درهای منازل اصحاب بمسجد باز میشد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمی نمود ورود و توقف در مساجد را در حال حیض و جنابت لذا امر فرمود تمام درهای منازل را بمسجد مسدود نمودند الا در خانه علی رضی الله عنه را باز گذارند باین عبارت که **سدوا الابواب کلها الا باب علی بن ایطاب و اوما ینده الی باب علی رضی الله عنه.** یعنی تمام درها را ببندید مگر در خانه علی را باز بگذارید و بدست مبارک اشاره نمود بدرخانه علی رضی الله عنه پس از آن گوید ابن ابیاحه و ورود و توقف در مسجد در حال جنابت خصصه ای بود برای علی رضی الله عنه و لکن این عمل دلیل بر آن نمی باشد که هر جنبه حائشی میتواند در مساجد ورود و توقف نماید، اما خص بذلك لعل المصطفی باه بنحری من النجاسة هو و زوجته فاطمة و اولاده صلوات الله علیهم و قد نطق القرآن بتظهيرهم فی قوه عز و جل انما یرید الله الخ .

ماحصل معنی آنکه اختصاص دادن پیغمبر علی را باین معنی خصصه عظمی برای آن بود که آن حضرت علم قطعی داشت که علی و فاطمه و اولادهاى آنها متحررى و دور از نجاست اند چنانچه آیه تطهیر تصریح باین معنی دارد که آن خاندان جلیل منزله از جمیع ارجاس و نجاسات اند .

باتوضیح کاملی که این عالم شافعی داده جناب حافظ مقایسه کنند باخبری که نقل نموده اند اگر دلیلی برطهارت ائمه بکر دارند گذشته از این همه اسناد معتبره ما آن خبر را نقل نمایند .

و حال آنکه بخاری و مسلم هم در صحیحین خود اشاره باین معنی نموده اند در باب آنکه جنب حق ورود و توقف در مسجد ندارد که رسول اکرم فرمود **لا ینبغی لاحد ان ینتخب فی المسجد الا انما و علی (۱)** .

این نوع از اخبار با اسناد معتبره ثابت میکند صد جمیع ابواب مکر باب علی علیه السلام را زیرا اگر غیر از باب پیغمبر و علی باب دیگر بازمی بود بایستی جایز باشد که غیر از آن در بزرگوار (محمد و علی علیهما السلام) هم در حال جنابت ورود در مسجد نمایند و حال آنکه آنحضرت صریحاً میفرماید **لا ینبغی لاحد ان ینتخب فی المسجد الا انما و علی** .

پس این اخبار برهان قاطع است (که بخاری و مسلم هم نقل نموده اند) بر رد اخباری که امویها و بکریون و دیگران نقل نموده اند که فتح باب برای دیگران بوده است .

و بالطبع والیقین مسلم است که فتح باب در مسجد از خصائص علی علیه السلام بوده است اجازه بدهید برای خامنه عرایضم در این باب حدیثی از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب برعزتشان برسانم که حاکم در ص ۱۲۵ جلد بیستم مستدرک و سلیمان بلخی حنفی ضمن باب ۵۶ ص ۲۱۰ ینابیح الموده نقل از ذخایر العقبی امام الحرم از مسند امام احمد بن حنبل و خطیب خوارزمی درس ۲۶۱ مناقب و ابن الجوزی درس ۷۶ (۱) سزاوار نیست برای احدی که جنب شود در مسجد مگر من و علی .

صواعق و سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن اثیر جزیری در اسنی العتالاب و دیگران نقل نموده اند بمختصر کم و زیاد در الفاظ که خلیفه گفت لقد اوتی (علی) ابن ابیطالب ثلاث خصال لان لکون لی واحده منهن احب الی من حمر النعم زوجة النبی صلی الله علیه و سلم بنته و سد الابواب الابهة ، و سکنه المسجد مع رسول الله یحل له فیہ ما یحل له ، و اعطاه الرایة یوم خیبر (۱) .

کمان میکنم حل معما برای آقای نواب و برادران عزیزم شد و راه عنبری باقی نامند جناب حافظ هم کاملاً روشن شدند .

خوبست بر کردیم بگفتار اولیه و بقیه بیانات سید شهاب الدین که در آخر تحقیقات خود گوید **ومن تبع احواله فی الفضائل المخصوصة و تفحص احواله فی الشمال المنصوطة یعلم انه کرم الله تعالی وجهه ببلغ الغایة فی القفاء آثار میدنا المصطفی و الی النهایة فی اقتباس انواره حیث لم یجد فی غیره مقتضى - انتهى (۲)** .

این نمونه ای از بیانات و اعتراف علماء خودتان بود راجع بمقامات عالی و فضایل مخصوصه مولانا و مولی الموحدین امیر المؤمنین علی علیه السلام تا آقایان بدانند که داعی هیچگاه غلو نموده و ادعای بی مغز نمی نماید بلکه جامعه شیعیان من السلف الی الخلف بر دلیل و برهان بیانی نمی نمایند تمام دلائل و براهین ما همانستکه مبدء و اساس نزد شماها و در کتب معتبره خودتان میباشد .

ولی متأسفم که وقتی نزد عوام و مردم بی خیر میشینید روی عادت تبعاً للاسلاف

(۱) هر آینه بتحقیق عطا شده بی بی اینی طالب سه غسلت که اگر یکی از آنها برای من بود بهتر بود برای من از حیوانات سرخ مو . ۱ - نزدیک نمود پیشتر باو دختر خود را ۲ - و تمام درهای (مسجد را) بست مگر در (خانه) او را آرام گرفت بایشبیر در مسجد حلال بود در مسجد برای او چه ریکه حلال بود برایشبیر . ۳ - و عطا نمود باو پرچم (اسلام) را در دوازدهمین .

(۲) اگر کسی تتبع و تفحص در احوال آنحضرت بنماید می بیند که در بسیاری از افاضل مخصوصه و شامال منصوصه شایهت تام با رسول الله صلی الله علیه و آله دارد که غیر از او احدی افتخار این خصائص را ندارد .

برای حفظ مقامتان تنها قاضی رفته رطب و یا بسها بهم بافته تهمت‌ها میزید و امر را بر آنها مشتبه مینماید.

پس از این مضماتی که ذکر شد ثابت گردید که علی علیه السلام در جمیع جهات نظیر و شریک رسول الله صلی الله علیه و آله بوده کما آنکه هرون نسبت بحضرت موسی علیه السلام بوده فلذا چون موسی هرون را در میان تمام بنی اسرائیل اولی و الیق باین مقام و افضل از همه دید از پروردگار متعال درخواست نمود که او را شریک امر من قرار بده که وزیر من باشد.

همین قسم هم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله چون در میان تمام امت از علی قابل ولایق تر احدی را برای این مقام ندید که افضل از همه امت باشد لذا از خداوند متعال درخواست نمود همان قسمی که هرون را وزیر و شریک موسی قرار دادی علی را وزیر و شریک من قرار بده.

نواب - قبله صاحب آریا در این باب اخباری هم رسیده.

داعی - بلی علاوه بر اجماع شیعیان در کتب معتبره خودتان هم اخبار بسیاری در این موضوع وارد است.

نواب - چنانکه ممکن است از آن اخبار برای ما قرائت فرمائید خیلی ممنون خواهیم شد.

داعی - دعا گو حاضر چنانچه آقایان میل داشته باشد (اشاره بعلما آنها)

حافظ - مانی تدار چون نقل حدیث و همچنین استماع آن عبادت است.

تقاضا نمودن پیغمبر علی را
برای وزارت خود

وسبط این جوزی در تذکره خواص الامه ضمن نزول آیه ولایت و نیز در ص ۱۴ نقل مینماید از ابی‌نذر غفاری و اسماء بنت عمیس (زوجه ابی بکر) که گفتند روزی نماز ظهر را در مسجد بجای آوردیم و رسول اکرم صلی الله علیه و آله حاضر بوده سائلی پرخواست سؤال نمود

احدی باو چیزی نداد علی علیه السلام در رکوع نماز بود با دست اشاره بانگشت خود نمود سائل انگشت را از انگشت او بیرون آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله دید آن قضیه را پس سر مبارک بسمت آسمان بلند نمود عرض کرد اللهم ان اخي موسى سئلك فقال رب اشرح لي صدري و يسر لي امري - الایة الی قوله - و اشركه في امري فانزل عليه قرآنا ناطقا سئند عضدك باخيك و نجعل لكما سلطانا فلا یصلون اليكما یعنی پروردگارا برادرم موسی از تو سؤال نمود و گفت خدایا کشاده گردان برای من سینه مرا و آسان کن برای من امر و کار مرا (در تبلیغ رسالت) تا آنجا که گفت شریک ساز برادرم هرون را در کار من پس نازل فرمود بر آن حضرت آیه ای را که بموسی فرموده بود ما تقاضای تو را پذیرفتیم و بهم دستی و وزارت برادرت هرون باز تو را بسیار قوی میگردانیم و بشما در عالم قدرت و حکومت مینهیم که هرگز بشما دست نیابند.

آنکه عرض کرد: اللهم و انا محمد صفيك و نبيك فاشرح لي صدري

و يسر لي امري و اجعل لي وزيراً من اهلي علياً اشد به ازري.

یعنی پروردگارا من عهد بر گرفته‌ام و پیغمبر توهستم پس کشاده گردان سینه مرا و آسان کن برای من امر مرا و قرار بده برای من وزیری از اهل من که آن علی علیه السلام باشد قوی گردان بوجود او پشت مرا.

ابی‌نذر گوید بخدا قسم هنوز دعای پیغمبر تمام نشده بود جبرئیل نازل شد و آیه انا وليکم الله و رسوله الخ - را بر آنحضرت قرائت نمود انتهى.

معلوم شد دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله مستجاب و علی علیه السلام (مانند هرون برای موسی) بوزارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برقرار گردید.

و عهد بن طلحه شافعی در ص ۱۹ مطالب السؤل با شرح مفصلی اشاره باین معنی می نماید.

و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب منقبه المطهرین و شیخ علی جفری در کنتز البراهین و امام احمد بن حنبل در مستدرک و سید شهاب الدین در توضیح الدلائل

و جلال الدین سیوطی در در المنثور و دیگران از اکابر علمای شما که بواسطه شوق وقت از ذکر نام آنها خود داری میشوید در مصنفات و مؤلفات خود این حدیث را نقل نموده اند بعضی از اسما بنت عمیس (زوجه ای بکر) و بعضی از دیگران صحابه تا می رسد به ابن عباس (حبر امت) رضوان الله علیه که گفت اخذ رسول الله (ص) یدی و ید علی بن ابیطالب فصلی اربع رکعات یعنی رسول خدا ﷺ دست من و علی را گرفت پس چهار رکعت نماز گذارد آنگاه دست بسوی آسمان بلند نموده عرض کرد اللهم سئلتک موسی بن عمران و ابا محمد اسئلتک ان تشرح لی صدری و تیسر لی امری و تحل عقدت من لسانی یفتقروا قولی و اجعل لی وزیراً من اهلی علیاً اشهد به ازری و اشركه فی امری پروردگارا موسی بن عمران از تو سؤال نمود (برادرش هارون را برای وزارت و شرکت در امر نبوت و ابلاغ رسالت) منتم که عهد هستم درخواست مینمایم که کشاده کردانی سینه مرا و آسان نمائی امر مرا و باز نمائی گره را از زبان من تا بفهمند حرف مرا و قرار بده برای من و زیری از اهل من و آن علی بن ابیطالب است محکم کن باو پشت مرا و شریک قرار بده او را در کار من (که رسالت و ابلاغ حقایق باشد).

ابن عباس گفت صدای منادی را شنیدم که گفت یا احمد قد اوتیت ماسئلت یا احمد بتو عطا کردیم آنچه سؤال نمودی آنگاه رسول اکرم ﷺ دست علی را گرفت فرمود دستها را بسوی آسمان بردار و از خدای خودت درخواست بنما که چیزی بتو عطا فرماید پس علی دستها را بلند نموده عرض کرد اللهم اجعل لی عندک عهداً واجمعی عندک ودا پروردگارا قرار بده برای من نزد خودت عهدی و پدید آور برای من در نزد خودت محبت و مودت را پس جبرئیل نازل گردید و این آیه شریفه (آخر سوره مریم) را آورد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا (۱).

(۱) آنگاه ایمان آوردند و نیکوکار شدند خدای رحمان آنها را محبوب میگرداند (پس محبت و مودت آن را در دلهای مسلمانان کند).

اصحاب از این قضیه تعجب نمودند رسول اکرم ﷺ فرمود مما تعجبون ان القرآن اربعة ارباع فریع فینا اهل البیت خاصاً و ربیع حلال و ربیع حرام و ربیع فرائض و احکام و الله انزل فی علی (ص) کرائم القرآن .

از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار قسمت است يك ربیع قرآن مخصوص ما اهل بیت است و يك ربیع قرآن حلال و يك ربیع حرام و يك ربیع فرائض و احکام است بخدا قسم نازل گردیده در باره علی کرائم قرآن مجید انتمی .

شیخ - بر فرض صحت حدیث اختصاص بعلی کرم الله وجهه ندارد بلکه همین حدیث در باره دو خلیفه عظیم الشأن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما صادر گردیده چنانچه قرعه بن سوید از ابن ابی ملیکه از ابن عباس نقل نموده که رسول الله فرمود ابوبکر و عمر منی بمنزلة هرون من موسی ۹۹

۹۹ - اما - اگر آقایان قدری فکر می نمودید و برجال روایت مراجعه مینمودید خود را بزحمت نماینداختید که گاهی بقول آمدی و گاهی بقول قرعه کذاب جعالت استشهد نمایند و حال آنکه اکابر علماء خودتان او را مردود و احادیث منقوله او را غیر قابل قبول آورده اند خصوصاً علامه ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمه حالات قرعه بن سوید و عمار بن هرون منکر این حدیث گردیده و گوید هذا کذب پس وقتی قرعه مردود علماء خودتان گردید حدیثی هم که از او نقل گردید مردود میباشد .

بر فرض تسلیم آقایان مطابقت کنید روایت قرعه را با سلسله روایتی که ما نقل نمودیم از اکابر علماء خودتان گذشته از جمیع علماء شیعه که بنحو توان مسلّم نقل نموده اند آنگاه متصفانه قضاوت کنید که کدامیک از این دو حدیث قابل قبول است .

(سخن که با اینجا رسید بساعتها نظر کرده گفتند ما خیلی سرگرم صحبت شدیم) (و از خود غافل مدتی است شب از نصف گذشته خوب است بقیه حرفها در همین موضوع) (بماند برای فردا شب برخاستند شب بخیر گفته سلامت تشریف بردند) .

جلسه پنجم

لیله شنبه ۲۷ رجب ۱۴۴۵

(اول شب آقابان با جماعت بیشتر تشریف آوردند بعد از تعارفات مرسومه)
(و صرف جای جناب حافظ افتتاح کلام نمودند).

حافظ - امروز مدتی در اطراف بیانات دیشب شما فکر می نمودم بالاخره باین نتیجه رسیدم که شما ماشاءالله بسیار طلیق اللسان هستید علاوه بر آنکه سحر بیان دارید میخواید با حسن بیان و شاخ و برگهای زیاد برسانید که مراد پیغمبر بزرگوار از بیان مبارک در این حدیث منزله اثبات خلقت بلا فصل علی کرم الله وجهه بوده است و حال آنکه این حدیث جنبه خصوصی داشته و در سفر غزوه تبوک گفته شده و دلیلی بر عمومیت آن نمیباشد.

کلمه منزله افاده
عموم میکند

داعی - اگر این اشکال را یکی از آقابان اهل مجلس مینمودند تعجبی نداشت ولی از مثل شما خیلی تعجب است با اینکه اهل لسان و عالم

به ادیات عرب و مبانی اصولی هستید چرا چنین بیانی مینمایید و حال آنکه خود میدانید استثناء و مستثنی منه در کلمات متعارفه اهل لسان در هر مورد دلالت بر عموم دارد و در این حدیث شریف بالخصوص کلمه منزله مضاف بسوی عَلم بالقطع و التین افاده عموم میکند بدلیل صحت استثناء از آنکه **أَلَا إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي** باشد که استثناء متصل است.

علاوه بر این میدانید که اصولیین تصریح کرده اند بر اینکه اسم جنس مضاف افاده عموم میکند خصوصاً زمانیکه محلی بالف و لام باشد پس لفظ منزله که در کلام آنحضرت مضاف بسوی عَلم است مفید عموم میباشد.

گرچه بعضی از علماء بر خلاف این عقیده رفته اند ولی علماء بزرگ و کسبیین از اکابر اصولیین بر عقیده ما هستند که مفرد مضاف بمعرفه بنا بر اصح برای عموم است و در

این حکم فرق نیست بین آنکه معرفه علم باشد یا ضمیر و وجود استثناء شرط دلالت بر عموم نیست بلکه صحت استثناء کافی در عموم است.

پس بنا بر این انت **مَتَىٰ بَمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي** دلالت بر عموم میکند و جمله **لَا نَبِيَّ بَعْدِي** حمل بر معنی است که **إِلَّا النَّبِيَّةُ** باشد و قاعده حمل بر معنی از قواعد معروفه و معمول بها است و در کلمات فصحاء و بلغاء نظماً و نثرأ شایع است.

حافظ - گمان میکنم اگر جنابعالی قدری دقیق شوید متوجه خواهید شد که **إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي** جمله خبریه است و او را از منازل هرون مستثنی نمیتوان کرد گذشته از اینها خروج از صراحت و حمل بر معنی و حذف کلمه نبوت چرا .
داعی - بی لطفی نمودید که از در جدال وارد شدید و از شخص شریف شما انتظار جدال نمیرود اگر قدری تفکر در جملات اولیه بنمایید جواب جمله خبریه عرض شد .
و اما اینکه فرمودید چرا حمل بر معنی نموده و بلفظ ظاهر اداء حقیقت نمودند خودتان بهتر میدانید و عمداً سهو میکنید چه آنکه در نظر علماء علم بیان شایع است که جهت ایجاز در کلام و حسن بیان حذف کلمه مینمایند و در آیات و کلمات بلغاء و فصحاء شواهد بسیاری موجود است که شما خود دانائ با آنها هستید .

علاوه ما وقتی احتیاج بتحقیق داریم که در اخبار کلمه نبوت نیامده باشد و حال آنکه مکرر آن حضرت با کلمه نبوت اثبات این مقام را از برای علی رضی الله عنه نمودند و گاهی جهت ایجاز در کلام و حسن بیان با حذف کلمه نبوت اظهار مرام نمودند .

در بعضی اوقات با جمله **إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي** و حذف کلمه نبوت و گاهی با بیان ظاهر کلمه **إِلَّا النَّبِيَّةُ** اثبات حقیقت نمودند .

چنانچه علماء بزرگ خودتان هر دو را ضبط نمودند برای نمونه چند خبری را ذکر می نمایم تا حجت تمام شود .

محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۷۰ کفایت الطالب و شیخ سلیمان بلخی حنفی

در باب ۶ ینابیع الموده .

و این کثیر در تاریخ خود از عایشه بنت سعد از پدرش از رسول خدا و سبط ابن جوزی در ص ۱۶ تذکره از مسند امام احمد و مسلم و غیر آن از ابی برده و امام احمد حنبل در مناقب و ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی (که از ارباب صحاح سه است) در خصائص العلوی چهار حدیث باسناد خود از سعد بن ابی وقاص و عایشه از پدرش و خطیب خوارزمی در مناقب از جابر ابن عبدالله انصاری نقل نموده اند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود **أَمَّا لَرَضِي أَنْ تَكُونَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هِرُونَ مِنْ مُوسَى** **أَلَا النَّبِيُّ (۱)**.

و میر سید علی همدانی در مودعه ششم از مودعه القریب حدیثی از انس ابن مالک نقل میکند (که شب گذشته تمام حدیث را عرض کردم) ^(۱) در آخر آن حدیث میفرماید **وَلَوْ كَان بَعْدِي نَبِيًّا لَكَانَ عَلِيٌّ نَبِيًّا وَلَكِنْ لَانَبِيٌّ بَعْدِي**.

کمان میکنم برای نمونه کافی باشد که آقایان مغالطه نفرمایند و بدانند که مستثنی نبوت است نعمت نبوت.

و باین حدیث معتبر ثابت است همان قسمی که موسی کلیم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غیبت چهل روزه امر امت را بخودشان واگذارند و هر روزی که افضل از همه بنی اسرائیل بود خلیفه و وصی خود قرار داد تا امر نبوت در فقدان او مختل نگردد.

پیغمبر خاتم هم که شریعتش اکمل و دستور او اتم و قوانینش تا روز قیامت باقی و پایدار است بطریق اولی باید مردم جاهل را بخودشان واگذارند و مردم نادان را حیران ننمایند و شریعت را بدست جهال نهد تا هر کس بمیل خود در او تصرفات نماید یکی برای و قیاس عمل نماید دیگری تفریق شریعت و طریقت کند و فرصت بدست راه زنان افتاده **بِك مَلِك حَنِيف وَسَادِه** ای را بهفتاد و سه قسمت تقسیم نمایند.

فلذا در این حدیث شریف میفرماید علی از من. بمنزله هرون است از موسی یعنی جمیع منازل هرونی را برای آنحضرت ثابت نموده که از جمله افضلیت آنحضرت

(۱) آیا راضی هستی اینکه پاشی از من بمنزله هرون از موسی مگر نبوت و پیغمبری را.

(۲) رجوع شود ۲۹۷ ص ۴ همین کتاب.

بر تمام صحابه و امت و تعیین مقام وزارت و خلافت است یعنی همان قسمی که هرون را موسی در غیبت خود خلیفه قرار داد علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم در غیبت من خلیفه من است.

حافظ - آنچه در عظمت این حدیث فرمودید بالاتر از آنستکه تصور شود ولی گمان میکنم اگر قدری تفکر فرمائید تصدیق نمائید عمومیتی در این حدیث نیست چون فقط اختصاص بفرزوه تبوک دارد که برای مدت معینی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سیدنا علی کرم الله وجهه را خلیفه خود قرار داد.

داعی - این فرمایش شما وقتی صحیح بود که این حدیث **حدیث منزله در دعوات** فقط در غزوه تبوک آمده بود در صورتیکه جملات این حدیث در **متعدده غیر از تبوک** دفعات متعدده و مراکز مختلفه از لسان دُر بار پیغمبر **وارد شده** با عظمت شنیده شده.

که از جمله در مواخات اول که در مکه معظمه بین مهاجر و انصار ایجاد برادری نمود و مرتبه دوم در مدینه منوره که علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برادری بر کردید فرمود **أَفْت مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هِرُونَ مِنْ مُوسَى** **أَلَا أَنَّهُ لَانَبِيٌّ بَعْدِي**.

حافظ - بیان عجیبی است که تا کنون آنچه دریده و شنیده ام حدیث منزله در غزوه تبوک بوده که پیغمبر علی را جا گذارد و آن حضرت دلتنگ شد پیغمبر برای رفع دلتنگی آییناب این کلمات را فرمود گمان میکنم شما در بیانات اشتباه فرمودید.

داعی - خیر اشتباه ننمودم بلکه یقین دارم علاوه بر اتفاق علماء شیعه در بسیاری از کتب معتبره علماء خودتان نقل کرده اند از جمله مسعودی (مقبول القول فریقین) درس ۴۹ جلد دوم مروج الذهب و حلبی درس ۲۶ و ۱۲۰ جلد دوم سیره الحلبیه و امام عبدالرحمن نسائی درس ۱۹ خصائص العلوی و سبط ابن جوزی درس ۱۳ و ۱۴ تذکره و سلیمان بلخی حنفی در باب ۹ و ۱۷ ینایح الموده از مسند امام احمد حنبل و عبد الله بن احمد در زوائد مسند و خوارزمی در مناقب این حدیث را نقل نموده اند حتی در مواردی غیر از مواخات که اینک وقت مجلس اجازه نقل تمام آن موارد را نمیدهد.

پس آقایان تصدیق فرمائید که این حدیث شریف جنبه خصوصی نداشته بلکه عمومیت او ثابت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله باین وسیله هر کجا مقتضی دیدن خلافت علی را بعد از خود باین عبارت که **علی منی بمنزله هرون من موسی الا الله لا نبی بعدی** تثبیت نموده که یکی از آن موارد غزوة تبوک بوده.

حافظ - چگونه ممکن است اصحاب رسول خدا این حدیث را با جنبه عمومی تلقی نموده و علی را بعنوان خلافت شناخته مع ذلك بعد از آنحضرت مخالفت نموده و دیگر را بعنوان خلافت پذیرفته و با او بیعت نمودند.

داعی - برای جواب شما مطالب و شواهد بسیار حاضر دارم ولی بهترین برهان که مناسب مقام است همانا قضیه جناب هرون است که حضرت موسی کلیم الله بصراحت آیات

قرآن مجید جناب هرون را خلیفه و جانشین خلیفه قرار دادن حضرت موسی خود قرار داد بنی اسرائیل را جمع نمود (که برادر خود هرون را و فریب طبق بعضی از اخبار هفتاد هزار نفر بودند) و به دادن سامری بنی اسرائیل را **بگوساله پرستیدن**

و جانشین او میباید آنکام بکوه طور بهمیانی پروردگار رفت هنوز یکماه تمام نشده بود که فتنه سامری برپا شد انقلاب و اختلاف

کلمه در بنی اسرائیل ظاهر گردید سامری گوساله طلارا جلوه داده بنی اسرائیل فوج فوج هرون خلیفه ثابت الخلافة حضرت موسی را گذارده اطراف سامری حقه باز را گرفته طولی نکشید هفتاد هزار نفر از همان بنی اسرائیل پاک نژاد که از حضرت موسی شنیده بودند که فرمود هرون در غیاب من خلیفه من است اطاعت امر او را نموده مخالفش ننمایند. بانوای سامری گوساله پرست شدند هر چند جناب هرون نالید و آنها را منع از آن عمل شنیع نمود گوش نداده بلکه در سد قتلش برآمدند چنانچه آیه ۱۴۹ سوره ۷ (اعراف) صراحت دارد که جناب هرون برادرش حضرت موسی در موقع برکشتن دزد دل نمود که **ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی**

یعنی آنها مرا خارو زیون داشتند (وقتی با قوم خصومت و ممانعت کردم) نزدیک بود مرا بقتل رسانند.

شمارا بخدا آقایان قدری از تعصب خارج و انصاف دهید این عمل بنی اسرائیل و عمره از اوامر حضرت موسی و تنها گذاردن خلیفه مخصوص او جناب هرون را و بانوای سامری بازیگر گوساله پرست شدن دلیل بر جلال خلافت هرون و حقانیت سامری و گوساله ساخته اومیباشد.

آیا عملیات جهال و هواپرستان بنی اسرائیل را باید دلیل آن قرار داد که اگر خلافت هرون حق بود و مردم از حضرت موسی نصی درباره او شنیده بودند هرگز او را تنها نمیگذارند و بدنبال سامری و گوساله او نمیرفتند.

قطعاً خودتان میدانید که مطلب برخلاف اینست جناب هرون بحکم قرآن مجید خلیفه منصوب حضرت موسی بود بنی اسرائیل نص صریح را از لسان خود آن حضرت درباره او شنیده بودند منتها بعد از غیبت حضرت موسی وقت بدست سامری بازیگر افتاد گوساله طلارا ساخته عالماً عامداً بنی اسرائیل را انوا نمود آنها هم با علم باینکه جناب هرون خلیفه جانشین حضرت موسی میباشد روی نفهمی یا مقاصد دیگر در پی سامری رفته و جناب هرون را تنها و متروک گذارند!!

هم چنین بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله همان مردمی که مکرر از آنحضرت صراحتاً و کنایه شنیده بودند علی رضی الله عنه خلیفه من میباشد همان قسمی که جناب هرون خلیفه موسی

بود. علی را رها نموده روی هوای نفس و حب جاه و بعضی روی عداوت باینی هاشم و جمعی از جهت حقد و کینه و حسد و بغضی که نسبت بشخص علی رضی الله عنه داشتند تشکیلات مخصوصی دادند چنانچه امام غزالی در اول مقاله چهارم سر العالمین اشاره باین معنی نموده و صریحاً مینویسد حق را پشت سر انداخته برکشتند **بجبال اولیه (۱)**

(۱) رجوع شود بجله نهم همین کتاب همین عبارت غزالی در ضمن حدیث شریف عم نقل گردیده.

بهین جهت شباهت تام بین هرون و امیر المؤمنین بود که محققین از علماء و مورخین خودتان مانند ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبہ باہلی دینوری قاضی معروف دینور در ۱۴ جلد اول الامامة والسياسة قضیة سقیفہ را مفصلاً مینویسد تا آنجا که گوید وقتیکہ آتش بردند در خانه علی و بانہدید و فشار آن حضرت را بمسجد آوردند و گفتند تکین کن والا کردت را مزینم خود را بقر پیغمبر رسانید و گفت همان کلماتی کہ خداوند در قرآن از قول هرون بوسوی نقل نموده کہ ان اللوم استضعفونی و کادوا يقتلوننی.

کاتبه يك جهت آنکه پیغمبر ﷺ علی را در این حدیث شبیه بهرون مینماید آنست کہ برساند بامت کہ همان معامله ایکه بنی اسرائیل در غیاب موسی با جناب هرون نمودند بعد از وفات من باعلی مینمایند.

لذا علی ﷺ هم برای اثبات این معنی وقتی فشار امت و سیاست بازی باز برگران را دید کہ تا پای قتل او ایستاده اند خطاب بقر مبارک پیغمبر همان آیه ای را قرائت نمود کہ خداوند از درد دل هرون بوسوی خیر داده.

(اهل مجلس سرها بزیر انداخته بحالت بہت دقایقی باسکوت گذشت)

نواب - قبلہ صاحب اگر خلافت علی بن ابیطالب کرم الله وجہہ ثابت بودہ چرا پیغمبر با این الفاظ و اشارات و کنایات میفرمودہ و صریحاً بنام خلافت آنجناب را معرفی نموده کہ فرماید علی خلیفہ من است تارہ عنری نماند.

داعی - عرض کردم کہ رسول اکرم ﷺ بہر دو جهت بیان حقیقت نموده و الا احادیث صریحہ بخلاف در کتب معتبرہ خودتان ہم بسیار ثبت است و لکن این نوع از کنایات لطافتش از صراحت بیشتر است و اهل ادب میدانند کہ **الکتایہ ابلغ من التصریح** - آنہم این قسم از کنایہ کہ یک عالم معنی در او مستتر است.

نواب - ممکن است از احادیث مصرحہ ای کہ میفرمایند در کتب علمای ما میباشد راجع بامر خلافت اگر حاضر دارید ما را مستفیض فرمایید تا کشف حقیقت شود زیرا مکرر بما گفته اند ابدأ حدیثی کہ صراحت بر خلافت آن جناب داشته باشد وجود ندارد.

داعی - احادیث مصرحہ بنام خلافت مولانا امیر المؤمنین در کتب معتبرہ شما بسیار است ولی باقتضای وقت مجلس بیعض از آنہا کہ در حافظہ خود حاضر دارم اشارہ مینمایم.

اہم از ہمة احادیث حدیث الدار است از جہہ آنکہ او این روزی کہ خاتم الانبیاء ﷺ نبوت خود را ظاہر ساخت بخلاف علی ﷺ ہم صراحت فرمود.

حدیث الدار يوم الانذار
و تعیین نمودن پیغمبر (ص)
علی علیہ السلام را بخلاف

چنانچہ امام احمد بن حنبل (رئیس الحنابلہ در ۱۱۱ و ۱۵۹ و ۳۳۳ از جزء اول مسند و امام ثعلبی در تفسیر آیه انذار و صدر الاممہ موفق بن احمد خواریزی در مناقب و محمد بن جریر طبری در تفسیر آیه و در ص ۲۱۷ جزء دوم تاریخ الامم والملوک بطرق مختلفہ و ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۲۶۳ و ۲۸۱ جلد سیم شرح نہج البلاغہ نقل از نقش العثمانيہ ابو جعفر اسکافی و ابن اثیر در ص ۲۲ جزء دوم کامل مرسلأ و حافظ ابونعیم در حلیۃ الاولیاء و حمیدی در جمع بین الصحیحین و بیہقی در سنن و دلائل و ابوالفداء در ص ۱۱۶ جزء اول تاریخ خود و حلیبی در ص ۳۸۱ جزء اول سیرۃ الحلبيہ و امام ابو عبدالرحمن نسائی در ص ۶ حدیث ۶۵ خصائص العلوی و حاکم ابو عبدالله در ص ۱۳۲ جزء سیم مستدرک و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۱ ینابيع العودہ از مسند امام احمد و تفسیر ثعلبی و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۵۱ کفایات الطالب و دیگران از اکابر علماء شما بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده اند زمانیکہ نازل شد آیه ۲۱۴ سوره ۲۶ (شعراء) و انذرتک الاقرین - رسول اکرم ﷺ چہل نفر از اشراف و رجال بزرگ و خوشاوندان خود را از قریش دعوت نمود در منزل عم اکرم جناب ابوطالب و برای آنہا يك ران کوسفند و قدری نان و صاعی از شیر غذا حاضر نمود حضرات خندیدند و گفتند شما غذای يك نفر را حاضر نکرده (چون در میان آنہا کسانی بودند کہ يك شتر بیچہ را تنها میخورند) حضرت فرمودند **کلوا بسم اللہ** بخورید

بنام خداوند متعال پس از آنکه خوردند و پیر شدند یکدیگر میگفتند **هذا ما سحرکم به الرجل عجم**، باین غذا شمارا سحر نمود.

آنگاه حضرت برخاست در میان آنها پس از مقدمائی از سخن که نمیخواهم بنقل تمام کلمات آنحضرت طول کلام بدم شاهد مقصود اینست که فرمود

یا بنی عبدالمطلب ان الله بعثني بالخلق كافة والیکم خاصّة وانا ادعوکم الی کلّمتین خفیفین علی اللسان و ثقیفین علی المیزان تملکون بهما العرب و العجم و تنقاد لکم بهما الامم و تدخلون بهما الجنّة و تنجون بهما من النار شهادة ان لا اله الا الله و انی رسول الله فمن یجبني الی هذا الامر و یوزرنی الی القیام به یکن اخی و وزیر و وارثی و خلیفتی من بعدی .

یعنی ای فرزندان عبدالمطلب خدای تعالی مرا مبعوث فرمود بر عموم مردمان و بخصوص بر شما و من شمارا دعوت میکنم بدو کلمه ای که بر زبان سبک و آسان است و در تراژوی اعمال سنگین و کران و شما بگفتن این دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و ایشان شمارا متقاد کردند و جمیع امم در تحت اقیاد شما درآیند و باین دو کلمه بیست روید و از دوزخ نجات یابید و آن دو کلمه گواهی دادن بوحدانیت خدا و رسالت من است پس هر کس مرا اجابت کند در این کار (یعنی اول کس باشد که مرا اجابت نماید) و معاوتت من نماید او برادر من و وزیر و وارث و خلیفه من خواهد بود بعد از من . و این جمله آخر را سه مرتبه تکرار نموده و در هر سه مرتبه احدی جواب نداد **آل علی علیکم** جواب داد **انا نصرک و وزیرک یا نبی الله** یعنی من شمارا کمک و یاری مینمایم ای پیغمبر خدا.

پس حضرت او را نوید خلافت داد و آب دهان مبارک در دهان او افکند و فرمود **ان هذا اخی و وصی و خلیفتی فیکم** یعنی این علی وصی و خلیفه من است در میان شما . و در بعضی از آن کتابها است خطاب بخود علی نموده فرمود **ان وصی و خلیفتی من بعدی** یعنی تو یا علی وصی و خلیفه منی بعد از من .

علاوه بر علمای اسلام از شیعه و سنی مورخین بیگانه از سایر ملل که تاریخ اسلام نوشته اند با تداستن تمسّب مذهبی (چه آنکه نه سنی بودند و نه شیعه) این مجلس

مهمانی را نقل نموده اند که از جمله آنها مورخ و فیلسوف غرب (توماس کار لیل انگلیسی) بوده که در قرن هیجدهم مسیحی در اروپا شهرت جهانی داشته در کتاب مشهور خود که مصریها ترجمه عربی نموده اند بنام (الابطال و عبادة المبطولة) شرح مجلس مهمانی قرش را در منزل جناب ابیطالب داده تا آنجا که مینویسد بعد از خطابه پیغمبر علی از جا برخاست و ابراز ایمان نمود و آن مقام بزرگ خلافت نصیب او کردید .

و مسیوپول لپوزور فرانسوی معلم دارالفنون پاریس در رساله مختصری که در حالات حضرت خاتم النبیین **صلی الله علیه و آله** نوشته و در سال ۱۸۸۴ مسیحی در پاریس چاپ شده و نیز جرجیس سال انگلیسی و هاشم نصرانی شامی در مقاله فی الاسلام از ص ۸۳ تا ۸۶ از نسخه مطبوعه سال ۱۸۹۱ با تمسّب و مخالفتی که با اسلام و مسلمین داشتند و مخصوصاً مستر جان دیون پورت که مؤلف عالیقدر با اوصاف بوده در ص ۲۰ کتاب ذی قیمت خود (عجم و قرآن) با فکری روشن و قلبی پاک اقرار نمودند بر اینکه پیغمبر در اول نشر رسالت علی را برادر و وزیر و وصی و خلیفه خود قرار داد ، علاوه بر این خبر شریف در بسیاری از امکانه و ازمنه اشاره باین معنی نموده از جمله .

۱- امام احمد حنبل درمسند و میرسید علی همدانی

احادیث مصرّحه

بخلافت علی **علیه السلام**

شافعی در آخر مودت چهارم از موده الثرمی نقل

میکند که رسول اکرم **صلی الله علیه و آله** فرمود

یا علی انت تبره فتمتی و انت خلیفتی علی امتی (۱) .

۲- امام احمد در مسند بطرق متعدده و الفاظ متفاوته و این مغالزی فقیه شافعی

در مناقب و تعالین در تفسیر خود نقل مینماید که رسول اکرم **صلی الله علیه و آله** فرمود **بعلی **علیه السلام****

انت اخی و وصی و خلیفتی و قاضی دینی (۲) .

۳- ابوالقاسم حسین بن عجم (راغب اصفهانی) در ۲۱۳ جلد دوم محاضرات الادیاه

و محاورات الشعراء و البلاغ (چاپ مطبعة عامره شریفه سید حسین افندی ۱۳۲۶ قمری) از

(۱) باطلی توبری منجائی ذمه مراو توفیقه منی برات من .

(۲) تو برادر و وصی و خلیفه و ادا کننده دین منی .

انس بن مالک نقل نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود ان خلیلی ووزیری وخلیفتی
وخیر من اترک بعدی یعنی دینی وینجزموعدی علی بن ایطالب (۱).

۴- میرسید علی همدانی شافعی در اوایل مودت ششم از مودت القرنی از خلیفه
ثانی عمر بن الخطاب نقل مینماید که چون پیغمبر عقد اخوت بین اصحاب بست فرمود
هذا علیّ اخی فی الدنیا و الاخرة و خلیفتی فی اهلی ووصی فی امتی و وارث علمی
و قاضی دینی ما له منی مالی منه نفقه نفعی و ضره ضرری من احبه فقد احببتنی
و من ابغضه فقد ابغضتنی (۲).

۵- در همین مودت ششم از انس بن مالک حدیثی نقل میکند که قبلاً عرض کردم
در آخر آن حدیث ذکر مینماید که رسول اکرم ﷺ صریحاً فرمود و هو خلیفتی
ووزیری یعنی علی خلیفه و وزیر من است.

۶- محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب از ابی ذر غفاری روایت کرده
که پیغمبر ﷺ فرمود تره علی الحوض رایة علی امیر المؤمنین و امام
الغرام المحجلین و الخلیفة من بعدی (۳).

۷- بیهقی و خلیب خوارزمی و ابن مغازلی شافعی در مناقب خودشان نقل نموده اند
که رسول اکرم ﷺ فرمود بعلی علیّ انه لا ینبئ ان اذهب الا و انت خلیفتی
و انت اولی بالمؤمنین من بعدی (۴).

۸- امام ابو عبد الرحمن نسائی که یکی از ائمه صحاح سته است ضمن حدیث

(۱) بدستیکه دوست من و دوزیر و خلیف من و بهتر کسیکه بعد از خود بجای من گذارم که
دین مرا ادا، و وصی مرا وفا مینماید علی بن ایطالب مینماید.
(۲) ابن علی برادر من است در دنیا و آخرت و خلیفه من است در اهل من و وصی من است
در امت من و وارث علم و ادا کننده دین من، مال او از من است و مال من از او است نفع او نفع من
است و ضرر او ضرر من است کسیکه او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسیکه او را دشمن
بدارد مرا دشمن داشته است.

(۳) وارد شود بر من در کنار حوض (کوثر) برجم علی امیر المؤمنین و پیشوای روی و دست
و پا سفیدان و خلیفه من بعد از من.

(۴) سزاوار نیست که من از میان مردم بروم مگر آنکه تو (یا علی) خلیفه و اولی
بمؤمنین باشی بعد از من.

۳۳ خصائص العلوی که مفضلاً از ابن عباس مناقب علی علیه السلام را نقل نموده بعد از ذکر
منازل هرون بن ادره که رسول اکرم ﷺ بعلی علیه السلام فرمود انت خلیفتی یعنی فی
کل مؤمن من بعدی تو خلیفه منی یعنی در هر مؤمن بعد از من.

(بدیهی است بوسیله این جمله و حرف تراخی پس از اعطاء کل منازل و مراتب
هرون بن علی علیه السلام من جلی فرموده بر امارت علی یعنی تو ای علی خلیفه منی در امت
من و در هر مؤمن بعد از من).

و لفظ من در بیان پیغمبر در این حدیث شریف و سایر احادیث وارده یا من
بیانیه است یعنی بعد از من که من یا من ابتدائیه است یعنی تو خلیف من در امت من میباشد
از ابتداء هر که من.

علی التقدیرین باین جملات خلافت بلا فصل علی علیه السلام ثابت و محقق آمده که
آنحضرت خلیفه الله و خلیفه الرسول بنص جلی و خفی بعد از رسول اکرم ﷺ بر تمام
امت بوده است.

۹- حدیث خلقت است که بطرق مختلفه نقل گردیده که از جمله امام احمد بن
حنبل در مسند و میر سید علی همدانی شافعی در مودت القرنی و ابن مغازلی شافعی در مناقب
و ردلی در فردوس بمختصر تفارثی در الفاظ با سلسله روایات و اسناد صحیحه نقل مینمایند
که پیغمبر ﷺ فرمود خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله
تعالی آدم بارهمة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلك النور فی
صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افتراق فی صلب عبدالمطلب فلی النبوة و
فی علی الخلافة (۱).

۱۰- حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفی سال ۳۱۰ هجری در کتاب
الولاية نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ در اوایل خطبه غدیر خم فرمود و قد امرنی

(۱) من و علی از یک نور آفریده شدیم قبل از ایجاد آدم چهارده هزار سال پیش از خلقت
آدم آن نور را در صلب آدم قرار داد پس بلاذوال یاهم یکی بودیم تا در صلب عبدالمطلب از
هم جدا شدیم پس در من نبوت و در علی خلافت مقرر گردید.

جبرئیل عن ربی ان اقوم فی هذا المشهد وأعلم كل ایض و اسود ان علی
ابن ایطالباخی ووصی و خلیفتی و الامام بعدی - آنکه فرمود معاشر الناس
ذلك فان الله قد نصبه لكم ولیا و اماما و فرض طاعته علی كل احد ما ض
حکمه جائز قوله ملعون من خالفه مرحوم من صدقه (۱).

۱۱ شیخ سلیمان بلخی حنفی در تبایع الموده از مناقب احمد از ابن عباس
(حبر ایت) روایتی نقل میکند که علاوه بر امام خلافت مشتمل بسیاری از صفات
مخصوصه آن حضرت است که هر يك علیحه قرینا است بر اثبات مقام خلافت آن
حضرت لذا با اجازه آقایان تمام خیررا عرض میکنم تاحیة تمام کردد و آقایان محترم
بدانند که بعد از مقام رسالت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مقام و مرتبه علی رضی الله عنه
بالاترین مقامات است خلاصه کلام ابن عباس گوید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود
یا علی انت صاحب حوضی و صاحب لوائی و حبیب قلبی و وصی و وارث
علمی و خلیفتی و انت مستودع موارث الانبیاء من قبلی و انت امین الله فی
ارضه و حجة الله علی بریته و انت رکن الایمان و عمود الاسلام و انت مصباح
الدجی و منار الهدی و العلم المرفوع لاهل الدنیا یا علی من ابعثک نجی

و من تخلف عنک هلك و انت الطریق الواضح و الصراط المستقیم و انت قاعد
الفرّ المحجلین و یصوب المؤمنین و انت مولی من انا مولاه و انا مولی كل
مؤمن و مؤمنة لایحک الا طاهر الولادة و لا یفضک الا خبیث الولادة و ما
عرجنی ربی الی السماء و کلمنی ربی الا قال یا محمد اقره علیا منی السلام

(۱) جبرئیل از جانب پروردگار مرا امر نموده که در این مکان پیام نامی و آنکه کنتم نام
سفید و سیاهان را که علی بن ایطالبا (ع) برادر من و وصی من و خلیفه من و امام بعد از من است
ای جماعت مردم خداوند نصب نموده علی را بر شما ولی (یعنی اولی تصرف) و امام و واجب نموده
طاعت او را بر هر فردی، یعنی است حکم او و جاز است (از جانب منی) نالی) قول او. ملعون
است کسیکه مغالط نماید او را و مرحوم است کسیکه او را تصدیق نماید.

و عرفه الله امام اولیائی و نور اهل طاعتی و هیتا ان هذه الکرامة یا علی (۱)
(۱۲) ابوالمؤید موفق الدین اخطب خطبای خوارزم در ص ۲۴۰ کتاب فضائل
امیر المؤمنین علیه السلام (چاپ سال ۱۳۱۳ قمری) ضمن فصل نوزدهم باسناد خود از رسول الله
خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود در معراج وقتی رسیدم بسدره المنتهی
خطاب رسید ای محمد خلقترا آزمودی کدام کس را فرمان بردارتر دیدی نسبت
بخود عرض کردم علی را قبال صدقت یا محمد راست گفتی آنکه فرمود قهل
اتخذت لنفسک خلیفة یؤدی عنک و یعلم عبادی من کتابی مالا یعلمون قال
قلت یارب اختر لی فان خیرک خیر لی قال اخترت لک علیاً (ع) فاتخذته
لنفسک خلیفة و وصیاً و لحنه علمی و حلمی و هو امیر المؤمنین حقا لم یالها
احد قبله و لیست لاحد بعده (۲).

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار است ولی آنچه در حافظه داشتم
بر عرضتان رسانیدم تاجناب حافظ بدانند که ماشاخ و برک نمیدهم بلکه عین واقع و
حقیقت را میگویم فلذا بعضی از اکابر علماء منصف خودتان تصدیق این معنی را نموده اند
مانند نظام بصری - چنانچه صلاح الدین صفدی در وافی بالوفیات ضمن حرف الف
ذیل حالاً ابراهیم بن سباز بن های بصری معروف به نظام معتزلی گفته است نص
(۱) یا علی تو صاحب حوض منی و صاحب لواء و برجم منی و حبیب دل و وصی و وارث علم من و خلیفه
منی و مستودع موارث انبیاء و امین خدا و حجة پروردگاری بر تمام خلق تو بری رکن ایمان و نگهبان
اسلام و چراغ ظلمت و نور هدایت و علم بلند شده از برای اهل دنیا هر کس بیری کند تو را نجات
یابد و هر کس تخلف نماید هلاک شود تو را راه واضح و صراط مستقیم و تو می باشی و سفید رویان
و سلطان مؤمنان و مولی و آفای کسیک من آنا و مولای او هستم و منم آفای هر مؤمن و مؤمنه دوست
نمیدارد تو را مگر سلال زاده دشمن نمیدارد تو را مگر حرامزاده خداوند مرا با آسان نبرد و
با من تکلم نکرد مگر آنکه فرمود یا محمد علی را از من سلام برسان باو اعلام کن که او امام
دوستان من و نور مطهیان من است آنکه حضرت فرمودند بلی علیه السلام کواد یا بر تو این
کرامت یا علی

(۲) آیا اشتباه خلیفه برای خود نموده ای تا مقاصد تو را بر مردم برساند و تعلیم بدهد بندگان
مرا از کتاب من آنچه نیدانند عرض کردم پروردگارا هر کس را تو اختیار نمایی من آن را اختیار
نمیشم خطاب آمد من اختیار نمودم برای تو علی را خلیفه و وصی و او را مقنن بلم و معلم خود
نمودم و او است امیر مؤمنان حتی که نه در گذشته و نه در آینده اسمی بنام او نخواهد آمد.

النبي صلى الله عليه وسلم على ان الامام علي - وعينه - وعرفت الصحابة ذلك ولكن كتمه عمر لاجل امي بكر رضي الله عنهما - (۱) .

متاسفانه ما درك زمان خاتم الانبياء عليه السلام را ننموده ام ولي امروز كه ميخواهم راه حق را پيدا كنيم ناچارم با توجه بايات قرآنيه و اخبار صحيحه صريحه متفق عليه فرقي فضاوت كنيم .

وقطعا هر كس محبوب خداوند بوده و با دلائل آيات قرآن مجيد و اخبار متكافئه متواتره اي كه رسول اكرم صلى الله عليه وآله در زمان خود تقدم علمي و فضلي باو داده و اورا افضل و برتر از همه امت معرفي فرموده مامم حقا پيروي و اطاعت از او نمائيم .

صراحت در لفظ خلافت و ولايت و وصايت در اخبار مندرجه در كتب معتبره خودتان بسيار آمده علاوه از آنها چون علي عليه السلام مجموعه خصائص و فضائل است كه در شهابي گذشته اشاراتي نمودم كه با بغير ختم در تمام خصائص باستثناء نبوت خاصه شركت داشته و افضل از تمام امت بوده و طبق آيات قرآنيه و اخبار متكافئه متواتره احدى از آحاد بشر بعشرى از اعشار بلكه هزار يك از فضائل و كمالات آن بزرگوار نمى رسد .

چنانچه خطيب خوارزمي در مناقب از جمهور فلا از ابن عباس و محمد بن يوسف كنجي شافعي در كفايت الطالب وسبط ابن جوزي در تذكرة و ابن سيناغ مالكي در فضول المهمة وسليمان بلخي حنفي در زينايع الموده و مير سيد علي همداني در مودت پنجم از موده القريبي از خليفه ثاني عمر بن الخطاب نقل نموده كه همكي از رسول اكرم صلى الله عليه وآله بمختصر پس و پيشي در الفاظ كه فرمود **لوان الرياض الاقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس كتاب ما احصوا فضائل علي ابن ابي طالب (۳)** .

(۱) نهن نموده است رسول اكرم (ص) بر امامت علي (ع) و تبين نمود آنحضرت را امامت و ميخانه منحصبا به اين معني داد لكن صر من الخطاب كتمان نمود امامت و خلافت علي را براي خاطر ابي بكر .

(۲) اگر در دخان نغم كرده بود با مرك و چنان حساب كنده و آدميان نويسته ديوانته شماره كنده فضائل علي بن ابي طالب را چه خوش كويده خاهر پارسى .
كتاب فضل نور آب چركاني نيست .
كه تركني سرانگشت وصفه بشادي

فلذا آنحضرت اولي و احق بمقام خلافت و جانشيني رسول الله صلى الله عليه وآله بوده است .

شيخ عبد السلام - (رو بحفاظ محمد رشيد نموده گفت)
اجازه بدهيد مختصري هم خبير عرايشي بنمايم شما هم قدرى
شوخ باز هم بصداء
آمد
تنفس و استراحت بنمائيد (آننگاه رو بداعي نموده گفتند)

صاحب هر كز ما منكر فضائل مولانا علي كرم الله وجهه نيستيم ولكن انحصار دادن بان جناب غير معقول است چونكه خلفاي راشدين رضي الله عنهم صحابه خاص بغير هر يك صاحب فضائل و همكي با هم برابر بودند شما تمام يك طرفه صحبت مينمائيد ممكن است امر بر آقا يان حاضرين و غائبين مشتبّه شود و گمان نمايند امر چنانست كه شما مي فرمائيد چنانچه اجازه ميدهيد قدرى از آن احاديث كه در فضائل آنها است ذكر نمائيم تا حق زير پرده نماند .

۱۵۱ - ما نظر خاص باشخاص نداريم فقط تابع عقل و علم و منطقي ما يكطرفه صحبت نمى نمائيم آيات قرآنيه و اخبار صحيحه صريحه متفق عليه فرقيين يكطرفه بما نشان ميدهند و اما در موضوع صحابه هم خدا شاهد است حب و بغض جاهلانه در كار نيست تمصب يكطرفه هر كز بكار نبرده و نخواهم برد و از آقا يان حاضرين محترم نيز تخافا ميكنم هر كجا تعصبي از داعي دريدند يا كلامي كه توأم با عقل و برهان و منطق نبود شنيدند ابر از لطف نموده ياد آور شوند ممنون خواهم شد .

و البته خيلي بجاست كه احاديث مجمع عليه و
احدى منكر فضل صحابه نيست
مقبول الطرفين را بيان نمايديد چنان دل ميپذيرم
ولي بايد انتخاب افضل نمود
زيرا داعي منكر فضل صحابه پاك نيست قطعا هر

يك در محل خود فضيلتي داشته اند ولي بايد افضل امت را كه مورد قبول فرقيين (شيعه و سني) هستند بدست آورد چون صحبت ما در فاضل نيست چه آنكه فضلاء بسيارند بلكه بايد فهميد چه كس افضل امت بوده بعد از رسول اكرم صلى الله عليه وآله تا بحكم عقل و نقل او را مقدم بدانيم و پيروي از او بنمائيم .

شيخ - پس مقصود شما طفره ميباشد چونكه در كتابهاي شما حتى يك حديث هم در فضائل خلفاء وجود ندارد چگونه باخبار متفق عليه استشهد نمائيم .

داعی - اولاً این ایراد بخود شما می‌گردد که چرا شب اول بی‌مطالعه صحبت نمودید اگر نظر تان باشد این پیشنهادی بود که شب اول جناب حافظ سلمه الله نمودید که طی مذاکرات استمشاهو ما بآیات قرآن مجید و اخبار مجمع علیه فریقین باشد دعا گویم از جهت مطالعات بسیاری که در کتب معتبره شما ها داشتیم قبول نمودم و بشهادت خودتان و تمام اهل مجلس از شب اول تا کنون از میزان قرارداد خارج نشدم و آنچه استمشاه نمودم بآیات قرآن مجید و اخبار صحیحه صریحه مندرجه در کتب معتبره موثقی از علمای خودتان بوده و تا هر زمانی هم که این مجلس منعقد باشد و بیض ملاقات آقایان ناقل باشم انشاء الله از این قرارداد تجاوز نمی‌نمایم .

ثانیاً شما وقتی این قرارداد را نمودید فکر نمودید که خود زمانی دچار این محظور خواهید شد ولی دعا گو قرارداد را بپا نه سخت گیری نمیکنم حاضرم اخبار صحیحه صریحه یکطرفه شما را که مجعول نباشد و با دلائل عقل و نقل موافقت نماید استماع نموده آنگاه ما و شما منصفانه قضاوت عادلانه نمائیم چنانچه مقابله با اکثر فضائل علی علیه السلام بنماید مورد قبول قرار دهیم .

شیخ - راجع بنصوس خلافت نقل احادیث نمودید ولی غافل بودید که از این قبیل احادیث در باب خلیفه ابوبکر رضی الله عنه بسیار رسیده .

داعی - با توجه باینکه اکابر علمای خودتان چون ذهبی و سیوطی و ابن ابی الحدید و غیره نقل نموده اند که امویها و بکریون احادیث بسیاری در فضائل ابی بکر وضع نموده اند من باب نمونه از آن بسیاری که فرمودید حدیثی نقل نمائید تا مورد قضاوت قضات منصف غیر متمصب قرار گیرد .

شیخ - حدیث معتبری از عمر بن ابراهیم بن خالد از عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس از پدرش از جنش عباس نقل نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله

بأن بزرگ مرد فرمود یا عم ان الله جعل ابابکر خلیفتی علی دین الله فاسمعوا له و اطیعوا تفلحوا (۱) .

داعی - گذشته از آنکه این حدیث يك طرفه است و قرار ما نبود که به احادیث يك طرفه استمشاهد نمائیم معذک همین حدیث يك طرفه هم اگر مردود نبود در اطراف آن بحث مینمودیم

شیخ - چگونه مردود است شما همه مطالب را میخواهید بحرف درست کنید . داعی - اشتباه فرمودید ما اهل حرف نیستیم بلکه اهل علمیم این حدیث را ما رد ننموده ایم بلکه اکابر علماء خودتان رد نموده اند چه آنکه روای این حدیث در نظر آنها کذاب و جمالی میباشند بهمین جهت آنرا باطل و از درجه اعتبار ساقط میدانند چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال ضمن ترجمه حال ابراهیم بن خالد و خطیب بغداد ضمن ترجمه حال عمر بن ابراهیم در تاریخ خود مینویسد انه کذاب پس قطعاً حدیث شخص کذاب و دروغگو باطل و مردود و غیر قابل قبول میباشد .

شیخ - در اخبار صحیحه از صحابی تقه ابوهریره رضی الله عنه رسیده است که جبرئیل برینمب علیه السلام نازل شد و عرض کرد خداوند سلامت میرساند میفرماید من از ابی بکر رضی الله عنه هستم از او سؤال بنما آیا اوهم از من رضی هست یا نه .

داعی - البته لازم است مقدمه این جمله را بدانیم که در نقل اخبار باید خیلی دقیق شویم تا مورد ایراد عقلا واقع نشویم و ضمناً من باب تذکر شمارا یاد آور میشوم بنقل حدیثی که اکابر علماء شما مانند ابن حجر در اصابه و ابن عبدالبر در استیعاب از خود ابوهریره نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود کثرت علی الکذابة و من کذب علی متمصداً فقد نبوء مقعده من النار و کثما حدتکم بحدیث منی فاعرضوه علی کتاب الله (۲) .

(۱) ای هو بدو حدیثیکه خدای تعالی قرارداد ابی بکر را خلیفه من بردین خدا پس بشنویید از او و اطاعت نمائید او را تا دستکار شوید .
(۲) زیاد گردیده بر من دروغگو بان کسیکه بر من عهداً دروغ بیند نشینم گاه او آتش جهنم میباشد هر وقت الا من حدیثی بشنا گفتند پس او را عرض کنید بخران مجید - (یعنی اگر مطابقت با قرآن نود پیبرید و الا رد نمائید) .

و نیز حدیث متفق علیه فریقین است چنانچه امام فخر رازی هم در آخر ص ۳۷۱ جلد سیم تفسیر کبیری از آنحضرت نقل نموده که فرموده **اِذَا رَوَى لَكُمْ عَنِّي حَدِيثَ فَاعْرِضُوهُ عَلَيَّ كَتَابَ اَللّٰهِ تَعَالٰى فَاَنْ وَاَفْتَهُ فَاَقْبَلُوْهُ وَاَلَا فَرَدُوْهُ (۱)** .

چنانچه در کتب اکابر علماء شما وارد است از جمله جعل کنندگان حدیث از قول رسول الله ﷺ همین ابوهریره مرود بوده که شما این خبر را از او نقل نمودید و بی جهت او را فقه خواندید .

شیخ - از مثل شما عالم و مبلغ جلیل فرزند رسول خدا انتظار نمیروید که نسبت باصحاب رسول خدا ﷺ طعن وارد ننمائید .

داعی - اولاً با کلمه صحابی بودن میخواستید داعی را مرعوب نمائید و حال آنکه اشتباه میفرمائید که فقط صحابی بودن را اسباب شرف و فضل میدانید قطعاً مصاحبت رسول اکرم ﷺ مؤثر و موجب شرف و فضل است بشرط آنکه مصاحب مطیع و فرمان بردار آنحضرت باشد ولی اگر بر خلاف اوامر و دستاویز آنحضرت عمل نماید و تابع هوی و هوس گردد حتماً مرود و گاهی ملمون و مستحق نار و عذاب الیم خواهد بود .

مگر منافقینی که آیات قرآن مجید شهادت فساد احوال و خیر از دخول نار آنها میدهد از مصاحبین رسول الله ﷺ نبوده که ملمون و اهل آتش گردیدند .

پس تعجب نکنید که ابوهریره هم یکی از همان مرودین و ملائین مستحق نار می باشد .

شیخ - اولاً مرود بودن او معلوم نیست بر فرض که در نزد بعضی مرود باشد دلیل بر اهل آتش بودن او چیست مگر هر مرودی ملمون و اهل آتش میباشد ملمون کسی است که بنص^۱ شرح قرآن کریم یا گفتار پیغمبر ملمون باشد .

داعی - دلایل بر مرودیت ابوهریره بسیار و اظهر من الشمس است که اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند .

از جمله دلایل بر مرودیت او آنکه از موافقین ملمون بن شرح حال ابوهریره و مذمت آن (۱) هرکامه برای شما حدیثی از من روایت نمانده مرص نمانده او را بکتاب خدا (قرآن مجید) پس اگر موافقت با کتاب دارد قبول نماید والا او را رد نماید .

ملمون علی لسان رسول الله معاویه بن ابی سفیان و در سلك مناقین و مردمان دور و بوده زیرا در سفین بعضی از روزها نماز را اقتداء بامیر المؤمنین علی رضی الله عنه مینموده ولی حاشیه نشین سفره چرب و نرم معاویه بوده چنانچه زمخشری در ربیع الاربار و این ابی الحدید در شرح نهج و دیگران نقل نموده اند که وقتی از این دو حالت از او سؤال مینمودند میگفت **مضرة معاویه ادمم و الصلوة خلف علی افضل (۱)** تا آنکه معروف کردید به شیخ المضیره .

و حال آنکه علماء خودتان (علاوه بر اجماع علماء شیعه) **علی از حق و قرآن جدا نمیباشد** از قبیل شیخ الاسلام حموی در باب ۳۷ فرائد و خوارزمی در مناقب وطبرانی در اوسط و کنجی شافعی در کفایت الطالب

و این قتیبه در ص ۶۸ جلد اول الامامة و السياسة و امام احمد حنبل در مسند و سلیمان بلخی در تاریخ الموده و ابویعلی در مسند و متقی هندی در ص ۱۵۷ جلد ششم کنز العمال و سعید بن منصور در سنن و خطیب بغداد در ص ۳۶۱ جلد ۱۴ تاریخ خود و حافظ ابن مردودیه در مناقب و سمعی در فضایل الصحابه و امام فخر رازی در ص ۱۱۱ جلد اول تفسیر و ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۱۱۳ جلد دوم محاضرات الادبیه و دیگران از همین ابی هریره و قیره نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود **علی مع الحق و الحق مع علی یدور معهما کیف دار (۲)** .

آنکه علی رضی الله عنه را بگذارند و اطراف معاویه بگردد مرود نیست !!

کسیکه افعال شنیعه و ظلم و ستم معاویه را ببیند و ساکت بماند بعلاوه برای جلب منافع دنیا ویر کردن شکم و رسیدن بمقام . حاشیه نشین مجلس آن ملمون و کمک یار او باشد مرود نیست !!

ابوهریره ای که خود نقل میکند بنا بر آنچه اکابر علماء خودتان مانند حاکم

(۱) (مشیره) طلمی است که با شیر هل میآوردند و غذای بود مخصوص معاویه ابو هریره گفت مضیره و طعام معاویه چرب تر و نازک در طبق علی افضل است .
(۲) علی با حق و باطل میگردد .

نیشابوری در ص ۱۶۴ جلد سوم مستدرک و امام احمد حنبل در مسند و طبرانی در اوسط و ابن مغازلی فیه شافعی در مناقب و متقی هندی در ص ۱۵۳ جلد ششم کنز العمال و شیخ الاسلام حموی در فرات و ابن حجر مکی در ص ۷۴ و ۷۵ صواعق و سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و جلال الدین سیوطی در ص ۱۱۶ تاریخ الخلفاء و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص الملوی و دیگران آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **عَلَىٰ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَنْ يَهْتَرَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلِيًّا الْحَوْضَ - عَلِيٌّ مَتَىٰ وَ اَنَا مِنْ عَلِيٍّ مَنْ سَبَهُ فَقَدْ سَبَنِي وَ مَنْ سَبَنِي فَقَدْ سَبَّ آلَهُ (۱)** .

مع ذلك خود ناظر باشد که معاویه علیه الهاویه علنی و بر ملا حتی بالای منبر و خطبه نماز جمعه علی و حسن و حسین علیهم السلام را لعن نماید و نیز امر دهد در تمام منابر و مجالس آنحضرت را لعن نمایند آنکا با چنین ملاعینی مباشر و بعمل آنها مسرور باشد هرود نیست!

علاوه بر معاشرت با آنها با جمل احادیث کلمک یار آنها باشد و مردم را تهییج و آزار بلعن آن حضرت نماید!!!

شیخ - آیا معقول است که ما این تهمت‌ها را قبول نماییم که صحابی پاک دل مردم را با جمل احادیث و آزار بلعن و سب علی کرم الله وجهه بنماید آیا این نوع از تهمتها از ساخته‌های شیعیان نمیباشد .

داعی - قطعاً معقول نیست که صحابی پاک دل چنین عملی را بنماید و اگر فردی از صحابه چنین عملی را نموده دلیل قطعی بر عدم پاک‌ی دل او میباشد و حتماً منافق و مرود و ملعون خواهد بود .

(۱) علی با قرآن و قرآن با علی بیاشد و هر کرازم جدا نبیوند تا هر کنار حوش (کونم) بر من وارد شوند .

علی از من و من از علی هستم کسیکه علی را سب و دشمن نماید مرا دشمن نموده و کسیکه مرا سب و دشمن نماید خدا را سب و دشمن نموده .

چه آنکه سب کنند خدا و پیغمبر قطعاً مرود و ملعون و اهل آتش است بنص اخبار بسیاری که علاوه بر اجماع علمای شیعه اکابر علماء خودتان نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هر کس علی را سب نماید مرا و خدای مرا سب نموده است .

و اما اینکه فرمودید این نوع از تهمتها از جعلیات شیعیان است اشتباه فرمودید و تصور نمودید روی سخن با بعضی از علمای خودتان دارید که برای رسیدن به هدف و مقصود خود دروغها میسازد و تهمتها بشیعیان پاک دل میزند و عوام بیخبر را گمراه میسازد و پاک‌ی از قیامت و محاکمه عندالله ندارند .

شیخ - البته وقتی جناب عالی باصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله تهمت جعل اخبار بدهید ما چگونه انتظار ببریم که نسبت بمغایر اسلامیان جابده از علمای سنت و جماعت نسبت بد ندهید شما شیعیان منتها درجه از هنر نمایندتان نسبت بد و تهمت و دشنام دادن بزرگان است .

داعی خیلی بی لطفی نمودید که چنین نسبت‌هایی بما دارید کتب تواریخ چهارده قرن اسلام (از سنتی و شیعه) شهادت بر خلاف گفتار شما میدهد .

از صدر اوّل اسلام و قدرت ظهور امویها تا کنون پیوسته

مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفین فحش دادن و لعن و سب نمودن و تهمت زدن به اعظم از ائمه معصومین از عترت طاهره و شیعیان مظلوم آنها

مخصوصاً بازیگران سیاسی مسلمانان (بنام سنتی یعنی پیرو سنت و جماعت امویها) بوده که تا کنون برجسته ترین افراد از علمای شما در کتب معتبره خود برای اغوای عوام بیخبر و ایجاد تفرقه و جهائی میان مسلمانان سدها تهمتها و دروغهای شاخدار بشیعیان مظلوم نسبت داده و آنها را رافضی و کافر و مشرک و غالی نامیده و سب و لعن مافتد رهبران اولیه خود آنها را در نظر برادران پاک دل سنتی بیخبر منظور مینمایند .

شیخ - کدام عالم سنی در کتاب خود نسبت بشیعیان تهمت زده و دروغ بسته اگر شما نتوانید این امر را ثابت نمائید قطعاً محکوم بسقوط میباشد زیرا علمای ما

آنچه گفته و نوشته اند عین حقیقت است شیعیان اعمال و عقاید فاسد را بگذارند تا راحت باشند و اتقاد از آنها نمایند .

نهیهای دروغ و تهمت‌های علمای سنی شیعیان

۵۵۱ - دعا گورا مجبور نمودید بیض از آنچه در حافظه حاضر دارم نمونه ای از هزاران انکیز و جعلیات و تهمت‌هایی که اکابر علمای شما بشیعیان داده‌اند در این مجلس محترم برای روشن شدن افکار مردم بیخبر بیان و قضاوت را بروح پاک مسلمان روشن ضمیر واگذار تمام .

یکی از مفاخر علمای ادبی شما شهاب الدین ابو عمر احمدین تمذهبی بن عبده قرطبی اندلسی مالکی متوفی سال ۳۲۸ قمری در قرطبه بوده که در ص ۲۶۹ از جلد اول عقد الفرید شیعیان موحد یا کدل را که لب لباب اسلام و ایمان را دارا هستند یهود این امت معرفی نموده و نوشته همان قسمی که یهودها نصاری را دشمن میدانند شیعیان هم اسلام را دشمن میدانند آنگاه باین عنوان تهمت‌های بسیار بشیعیان زده است ؟

از جمله گوید شیعیان مانند یهود سه طلاق عقیده ندارند؟ و نیز قائل بعداً بعد از طلاق نیستند ؟

الحال آقایان محترم شیعیان حاضر در مجلس بلکه خود شما و تمام سننیهاییکه معاشر باشیعیان هستند باین تهمت‌های آقای ابن عبده بیخندید چه آنکه تمام کتب فقهیه و رسائل علمیه ما مشحون از دستورات سه طلاق و طریقه عدم تکلیف داشتن بعد از طلاق است بعلاوه عملیات شیعیان در طلاق و عدم نگاه داشتن بعد از طلاق بزرگتر برهان بر کذب این ادب دور از ادب میباشد .

و نیز گوید شیعیان مانند یهود جبرئیل را دشمن میدانند بعلمت آنکه چرا وحی را عوضی برای بیخبر آورده در حالتیکه بایستی بر علی وحی آورده باشد؟! (شیعیان مجلس همگی خندیدند) ملاحظه فرمائید که آقایان شیعیان از شنیدن این حرف خندیدند تاچه رسد بآنکه معتقد بچنین عقیده سخنی باشند.

اگر این مرد از کوشه اشرافا قسمی پیش میگذارد یا زحمت تهیه و مطالعه کتب شیعیان را بخود میداد خجالت میکشید چنین تهمت را نمیزد - شاید هم عمداً زده تا امر را بر بی خبران مشتبه نماید و مسلمانان را از هم جدا کند ؟

ما شیعیان - حضرت محمد مصطفی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را بیخبر ثابت بر حق میدانیم که ابدأ اشتباهی در نزول وحی با حضرت بکر نرفته و مقام جبرئیل امین را بالاتر از آن میدانیم که آن مرد بی حقیقت نسبت داده و بآن علی بن ابیطالب معتقدیم که جبرئیل علیه السلام (امین وحی الهی) او را از جانب خدای تعالی بوضایت و خلافت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله معرفی نموده است (۱).

(۱) در یکی از سالها که از کافران بوسیله راه آهن با جمعی از زوار شیهه غلام سامرا بودیم در اطاق ما جمعی از اهل موصل بودند بانفاق دو نفر از اوقات علماء اهل سنت - بیوسته بر ما غرور میکردند و مسخره می نمودند و تهمت‌ها بزرگ را فائل از اینکه حقیر بالنسب امری آشنائی دارم ما همه را بسکوت گذرانیدیم .

تا آنکه یکی از آن قضات گفت این واقعه عادات و اخلاق فاسد بسیار دارد تماماً اهل بدعت و مشرک هستند - مثلاً یکی از بدعت‌های عجیب آنها اینست که سلام ناز را که میدهند و دست‌ها بلند مینمایند و سه مرتبه میگویند خدایا امین یعنی امین خیاست کرد - آنها پرسیدند امین که بوده خیاست آنچه بوده شیخ گفت شیعه‌ها میگویند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وحلی و جعفر در کوه حرا خوابیده بودند جبرئیل امین مأمور شد از جانب خدا وحی نبوت را بطلی بدهد خیاست کرد و وحی بجانم الانبیاء (ص) داده است .

اینستکه تمام شیعیان با جبرئیل دشمن اند بعلاوه نماز سه مرتبه میگویند جبرئیل خیاست کرد یعنی وحی را عوضی بجانم الانبیاء داد حقیر بیاطاعت گفتم جناب شیخ دروغ تو بگفته از کاهان کبیره است باسئیره گفت کبریاست کس همسرت جنابالی با این محاسن نفی هر ادو گناه بزرگ نموده و این نسبت غلط را پیشین داری - با کمال پروو می گفت مطلب همین است از آن آقایان موصلی سؤال کردم فاسی می‌داید دوسه نفر از آن‌ها گفتند بلی من در دوازده نفر از پیر و جوان دارم این را که از موضوع خبر نتا هستند یکی صدا کردم و پرسیدم شما بعد از سلام ناز که دست‌ها را بر میدارید تا مقابل کوش چه میگوید گفتند برای قبولی نماز سه مرتبه میگوئیم الله اکبر - گفتم جناب شیخ خجالت کشیدید یا نه - گفت شما یادشان دادید گفتن از خدا پرسید منکه بپلوی شما نشستم و از جا بر نشستم و حرفی نردم - دروگرم بآن آقایان موصلی گفتم خواهش میکنم بر شوزید بروید بانقائوی دیگر و از دزین شیعه که در اطایه‌های راه آهن هستند سؤال کنید چند نفر جوان تهیه که زبانهم میدانستند و گفته و بعد بر رکنت بر اثر روخته حمله کردند بجناب شیخ که شامه منظور از این دروغ و

و نیز گوید شیعیان مانند یهودانند بسنت پیغمبر عمل نمیکنند وقتی بهم میرسند عوض سلام میگویند **السلام علیکم** یعنی مرگ بر شما باد.

(شیعیان شدیداً خندیدند) طرز عمل و معاشرت شیعیان با یکدیگر و با شما برادران اهل تسنن بزرگتر دلیلی بر کذب گفتار او میباشد.

و عجب تر گوید شیعیان مانند یهود خون تمام مسلمانان را حلال میدانند و همچنین خوردن مال مسلمانان را حلال میدانند؟

و حال آنکه شما شاهد افعال شیعیان هستید و می بینید که ما جان و مال گفتار را حلال نمیدانیم تا چه رسد که تصرف در جان و مال برادران مسلمان خود بنمائیم و در مذهب شیعه حق الناس بزرگتر گناه بشمار آمده و قتل نفس از گناهان کبیره میباشد. اینها بعضی از اقوال یکی از علمای بزرگ شما میباشد که وقت مجلس پیش از این اجازه نمیدهد به هزلیات گفتار او بپردازم.

تهماتای این حزم یک. از آثار علمای شما ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی متوفی سال ۴۵۶ قمری درباره ایسکه میباشد که در کتاب معروف خود (الفصل فی الملل و النحل) حسانتهای بسیار توأم با دروغها و تمتهای عجیب بشیعیان زده است مخصوصاً جلد اول آن کتاب را مطالعه کنید ببینید چه هزلیاتی گفته از جمله سر با گوید شیعیان مسلمان نیستند بلکه گفتار دروغ گویای هستند که سر چشمه از یهود و نصاری گرفته اند.؟

و در ص ۱۸۲ جلد چهارم گوید شیعیان نکاح نه زن را جایز میدانند.؟

بزرگتر دلیلی بر کذب گفتار و تمهت عجیب این مرد کذاب کتب قتیبه استدلالية و رسائل عملیه قرون متناوبه شیعیان است که در همه جا دستور است پیش از چهار زن

• دانشمنا از همه زوارهای دهاتی و شهری سؤال کردیم هومو گفتند الله اکبر میگویند حتی ما سؤال از کلمه خان الا یسین کردیم گفتند ما همه کلمه ای را میشناسیم - شیخ گفت منم در کتابها خوانده ام که شما چه اینطور میگویند.

چو آنها چون تحصیل کرده بودند بنا کردند شیخ را تطبیح نمودن که انسان عالم تا چیزی را تطبیق نشاید نباید بگوید - این عملیات نمونه ای از تمتهای است که بعضی از علمای سنی بشیعیان میرسانند تا جامه برادران اهل تسنن را بسا بدین نشانیند. ۱۱

نکاح دائم حرام است که گذشته از قتها و دانشمندان اهل عرفان تمام شیعیان جاهل یابانی هم میدانند که چنین دستوری ابتدا وجود خارجی نداشته.

و اگر شما جزوات آن کتاب را ببینید از نقل اقوال دروغ و تمتهها و فحشها و نسبتهای بدی که بشیعیان میدهد واقعاً خجالت میکشید برای نمونه بهمین مقدار کفایت است.

از همه علمای شما و قبح تر بلکه بی دین تر احمد بن عبدالحلیم **تهماتای این تیمه** حنبلی معروف باین تیمه متوفی سال ۲۶۸ قمری است که نسبت بشیعیان بلکه مولانا امیر المؤمنین و عترت طاهره رسول الله ﷺ بغض و کینه عجیبی داشته و اگر کسی مجلدات کتاب منهاج السنه این مرد را بخواند مبهوت میشود از شدت عداوت او که روی همین اصل گذشته از آنکه تمام نصوص صریحه و فضائل عالیه مولانا امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین را رد و تکذیب مینماید دروغها و تمهت های عجیبی بشیعیان مظلوم نسبت داده که عقل هر شنونده مات و حیران میگردد که اگر بخوایم بهر یک از آنها جواب بدهم رشته سخن بمجالس کثیره خواهد کشید ولی برای نمونه که جناب شیخ بدانند تمهت و دروغ از خصائص بعضی علماء آنها می باشد نه علماء شیعه بعضی از آنها اشاره مینمایم و عجب آنکه با آنهاهم دروغهایی که خود نسبت بشیعیان میدهد برای اغواء عوام بی خبر در ص ۱۵ جلد اول می نویسد احدی از طوایف اهل قبله مانند شیعیان دروغ نگفته اند فلذا اصحاب صحاح روایات آنها را نقل ننموده اند.؟

و در ص ۲۳ جلد ۱۰ گوید شیعیان اصول دین را چهار میدانند - توحید - عدل - نبوت - امامت - و حال آنکه کتب کلاسیه امامیه در دسترس عموم است و همه جا نوشته اند چنانچه ما هم در شبهای قبل اشاره نمودیم ^(۱) که شیعیان معتقدند که اصول دین ۳ میباشد توحید - نبوت - معاد - عدل را جزء توحید و امامت را جزء نبوت میدانند.

و در ص ۱۳۱ جلد اول گوید شیعیان بمساجد اعتنائی ندارند مساجد آنها خالی

(۱) مراجعه شود به ص ۱۸۸ همین کتاب.

از جمعیت میباشد نه جمعه و نه جماعت در مساجد برپایمی کنند و اگر گاهی نماز بگذارند فرادا میخوانند؟! (خنده شدید شیعیان).

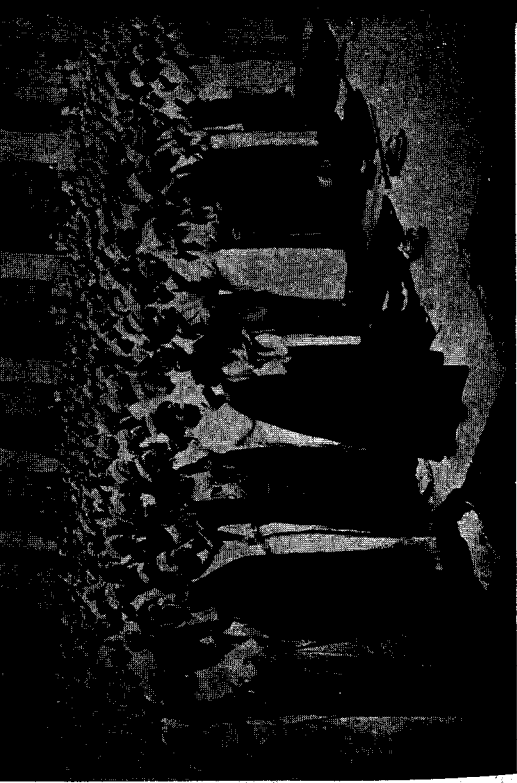
آقای شیخ خود شما و تمام برادران حاضر و غائب اهل سنت مساجد شیعیان را بر از جمعیت تدبیر مایه و جماعتهای متعصبه در مساجد را مشاهده نموده‌اید در عراق و ایران ما که عاصمه تشیع میباشد گذشته از آنکه در هر شهری مساجد عالیه‌ای پر از جمعیت آماده و مهیای عبادت میباشد.

در هر قریه و دهکده‌ای که وارد شوید می‌بینید مسجدی دارند که گذشته از ماه مبارک رمضان تمام ایام و ایالی نمازها را بجماعت در آنجا برکنار مینمایند (برای نمونه سه قطعه عکس از نماز جماعت سه نفر از مراجع بزرگ تقلید مرحوم حجة الاسلام آیه الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی در سامرا - و مرحوم آیه الله آقا سید ابوالحسن اسفهان‌نی در نجف اشرف - و مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس الله سراره را در قم با جامعه شیعیان بنظر شما میرساند) شکل (۱۷) و (۱۸) و (۱۹).

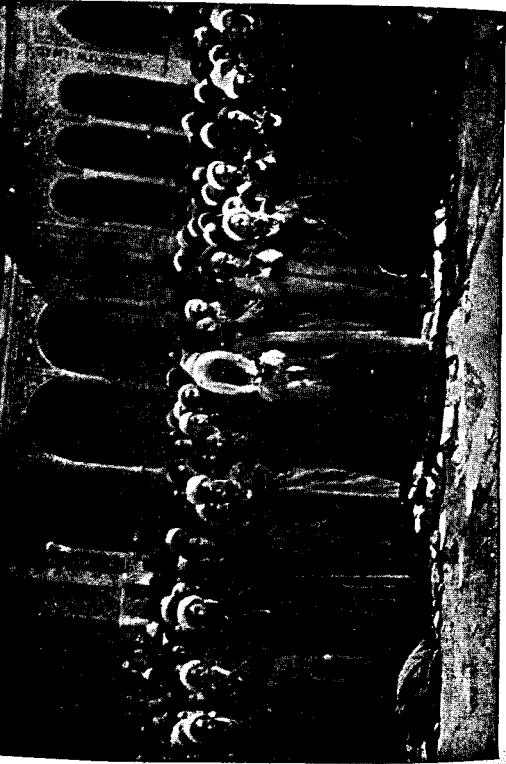
شما آقایان اهل علم کتب فقه استدلالی علماء را ببینید و همچنین برادران عزیز (اهل سنت و جماعت) رسائل عملیه فقهیه را مطالعه کنید ببینید چقدر ثواب برای نماز جماعت و رفتن بمساجد نقل نموده‌اند تا آنجا که ثواب نماز در مساجد را نسبت بمنازل باضعاف مضاعف ذکر نموده‌اند فلذا شیعیان تا آنجا که قدرت دارند اصرار دارند که نمازها را در مساجد و جماعت اداء نمایند - آنکه بی برسد که این مرد هتاک کذاب چه نسبت دروغی بشیعیان میدهد !!

و نیز در همان صفحه گوید شیعیان مانند مسلمانان بجهت بیت الله نمیروند بلکه حج آنها زیارت قبور میباشد ثواب حج قبور را از حج خانه خدا بالاتر میدانند بلکه سب و لعن می‌نمایند کسانی را که بجهت قبور نمیروند؟! (خنده شیعیان).

و حال آنکه اگر کتب و رسائل عبادات شیعیان را باز کنید می‌بینید که فصل مخصوصی راجع باین عبادت قرار داده اند بنام (کتاب الحج - باب الحج) گذشته از آنکه هر قبیله کتابی مناسک حج دارد که در آنها دستورات عالیه برای شیعیان در



مرحوم آية الله آقا سيد ابو الحسن قدس سره در حال نماز جماعت بمکه اشرف مکه (۱۸)



مرحوم آية الله الاستاذ حاج شيخ عبدالكريم حائري بزي در حال نماز جماعت قم شكل (۱۹)

تشریف به حج داده اند تا آنجا که اخباری از ائمهٔ معصومین نقل نموده‌اند که مسلمان (شیعه یا سنی) اگر مستغنی شد و حج بیت الله را ترک نمود از رفتهٔ اسلام خارج است و هنگام سرک یقال له متائی مینه ان شئت یهودیاً و ان شئت نصرانیاً و ان شئت مجوسياً (۱).

آیا عقل باور میکند با چنین دستوراتی شیعیان ترک حج بیت الله نمایند شما از یک شیعه عامی دهانی که مشرف بهتبات عالیات و زیارت قبور ائمه اطهار مینماید سؤال کنید که عمل حج را کجا باید بجای آورد جز مکه معظمه بشما جواب نخواهد داد. آنگاه این مرد از خدا بی خبری یکی از مفاخر علماء شیعه شیخ باجل^۱ اعظم عهد بن عهد بن نعمان مفید نسبت بدروغ میدهد که کتابی دارد بنام (مناسک الحج المشاهد) و حال آنکه کتاب شیخ بنام مناسک الزیارات در دست عموم است که در آن کتاب دستورات زیارت و تشریف با عتاب مقدسه ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعین را مانتند سایر مزارات داده.

و اگر شما کتب مزار را مطالعه نمایند خواهید دید که در اول آنها نوشته است از عبارات مندوبه (نه واجبه) زیارت قبور عالیه پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين از حضرت آن حضرت علیه السلام میباشد.

و بزرگترین دلیل بر کذب گفتار این مرد از خدا بی خبر عمل شیعیان است که در هر سالی هزاران نفر افتخار تشریف به بیت الله نصیب آنها میگردد و بعد از مراجعت افتخار مینمایند که آنها را حاجی بنامند.

آنگاه بدروغ پردازهای این مرد کذب بی برید ۱۱

و در ص ۱۱ جلد اول گوید شیعیان سگهای خود را بنام ای بکر و عمر مینامند و بیوسته آنها را لعن میکنند یعنی ای بکر و عمر را لعن نموده‌اند ۱۲۱۲
(خدمت شیعیان با مصحح).

(۱) بان تارک حج و الاغیب عالم گفته میشود بجه طریق میل داری ببری بهین بوده با مسراحت و با مجوسیت.

واقعا انسان متعجب نمیکند از عناد و تعصب و دانشند دین این مرد که ما این اندازه نسبت کتف و دروغ و تهمت بشیعیان مظلوم بجهت !!

در حال آنکه در تمام کتب احکام و اخبار شیعه بر خلاف عقیده ایشان سگه را نجس العین معرفی نموده اند و در همه جا آورده اند که اگر در خانه مسلمانی سگه باشد رحمت خدا بآهل آن خانه نازل نمیکردد.

مسلمانان شیعه متنوع از نگاهداری سگ هستند مگر در چند جا (برای شکر - و پایبانی خانه - و گله بانی) با شرایط مخصوصی که ثبت نموده اند یک علت مخالفت حضرت سیدالشهدا سبط شهیدین میرا کرم أباعبدالله الحسین علیه السلام بازید برای آن بوده که بزید سگ بازی مینمود و در خانه بدون جهات مذکور سگ نگهداری مینمود.

و اگر مسلمانی از شیعه و سنی را به زینب که در خانه سگ نگهداری مینماید (بدون جهات مذکور که مستثنا شده) ما آنها را متهم در دین نموده و عقیده بآنها نداریم. آنکه چگونه ممکن است شیعه با این تأکیدات بلیغ (که سگ در هر خانه آزاد باشد آنگاه نجس است) در خانه سگ نگهداری نماید بملأه نام صحابه محترم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر آنها بگذارد؟! یا آنها را سب و لعن نمایند؟

آف بر این نوع مسلمان - پناه بخدا میبریم از تعصب و عناد و لجاج.

اگر شما یک شیعه ولو عامی جاهل نشان دارید که چنین عملی کرده باشد ما تسلیم بتمام گفته های این مرد میشویم و اگر نتوانستید (و هرگز نتوانید توانست) پس لعن کنید بر مردمان عنود لجهت تعصب که بلباس اهل علم باعث افزای مردم بی غیر شده و ایجاد اختلاف و عداوت در میان مسلمانان مینمایند.

و نیز در جلد دوم می نویسید شیعیان چون منتظر امام منتظر میباشند لذا در بسیاری از جاها مانند سرداب در سامراه روزها مریز از اسب یا قاطر یا غیر آن حاضر میکنند و فریاد میزنند بامام خود مریز است همه مسلح آماده خدمت هستیم خروج نما و در اواخر ماه مبارک رمضان رو بمشرق ایستاده آنحضرت را صدا میزنند تا

خروج نماید و میان آنها اشخاصی ترک نماز میکنند که مبدا آنحضرت ظاهر شود و او در نماز باشد و از خدمتگذاری آنحضرت محروم گردد ۱۱۴ (خنده شدید حضار از سستی و شیعه).

عجب از گفتارهای ناهنجار و تهمت های بی حساب و خنده آور آن مردیکه در گوشه بیابانهای دور افتاده چنین هزل یابی گفته ندارم بلکه تعجب از علمای امروز مصری و دمشقی و غیره دارم که در تمام بلاد باشیعیان محشورند و مخصوصاً در سامراه که تمام اهالی آن از برادران اهل تسنن میباشند و حتی خدام سرداب مقدس هم همگی سنی هستند از آنها تحقیق نکرده و از علماء بزرگ نشنیده تبعیت از هزلیات امثال ابن تیمیّه ها نموده و این قبیل خرافات و تهمت ها در کتابهای خود درج مینمایند !!!^(۱)

اینها بودند نمونه ای از تهمت ها و دروغ های شاخدار و اهانت هاییکه اکابر علماء اهل تسنن بجامعه شیعیان نسبت داده اند و اگر میخواستیم بظهرست اقوال تمامی آنها از قبیل این حجر مکی و جاحظ وقاضی روزبهان و امثالهم بپردازیم بایستی شبهای بسیار وقت شمارا بگیریم و عمر شمارا ضایع نمایم باستماع گفتار و هزلیات این قبیل از علماء که میخواستند راهنمای دیگران گردند.

چه بسا از کتب آنها که بسیار معروفیت جهانی پیدا نموده در موردیکه تحقیقاً قدر و قیمتی از جهت علم و اطلاع مؤلف آن ندارد مانند ملل و نحل محمد بن عبد الکریم شهرستانی متوفی سال ۵۴۸ قمری که در نزد ارباب تحقیق بقدر پیشیزی قدر و قیمت ندارد.

غلط کارهای شهرستانی

مضحات آن کتاب را که آدمی باز مینماید می بیند چه نسبت های ناروا و تهمت های بی جا که بشیعیان داده گذشته از نسبت علی پرستی و عقیده بتناسخ و تشبیه و خرافاتی^(۱) مانند عهده فحسب مصری در الصراع بین الاسلام و الوثنیة - و معصه ثابت مصری در الحولوة فی ربوع شرق الادی - و موسی جاراه ترکستانی در الوشیة فی هد طایفه الشیة و لحنه بین مصری در لیر الاسلام و حسی الاسلام - و غیره هم.

که غل و شرع از آنها دور و روح شیعیان از آنها برکنار است بآنها داده است و معلوم است که قوه تشخیص و تمسّق در حقایق نداشته.

بملاوه واضح است علم و اطلاع کافی هم بروقاع تاریخ نداشته گوشه دنیا نشسته هر کس هر چه گفته بدون تحقیق کافی روی خیال نگاشته نامش را کتاب ملل و نحل گذارده وقتی انسان عاقل بگفتهای کذب و دروغ در قسمتی از کتاب برخورد مینماید قیبه کتاب در نظر او از اعتبار افتاده میشود که از کجا در سایر قسمتهای کتاب هم همین قسم روی خیال قلم اندازی ننموده باشد.

برای نمونه به یک وقعه ساده تاریخی اشاره مینمایم که خوانندگان محترم از همین امر جزئی بی بمطالب کلی کتاب برده و مؤلف بی بند باردا بیفتانند.

ضمن وقایع و حالات اثنی عشریه مینویسد بعد از حضرت امام محمد تقی (حضرت امام علی بن محمد النقی و مشهد مکرش در قم است) (و حال آنکه هر عارف و عالمی حتی دشمنان و اطفال هم میدانند که قبر مبارک حضرت هادی امام علی النقی سلام الله علیه در سامراء پهلوی قبر فرزند والا بنارش امام حسن عسکری علیه السلام میباشد دارای حرم و کتیب طلای بسیار عالی است که مرحوم ناصر الدین شاه قاجار اقتضای مذهب نمودن آنرا داشته است).

پس است بیش از این طول کلام ندهم برای نمونه از هزار یک را اشاره نمودم تا جناب شیخ بفرمایند شیعیان دروغ میگویند و تمهت میزنند بلکه اکابر علمای خودشان این کار هستند.

و برای اینکه بدانند داعی تنها باقای ابوهیره جسارت نمودم و تمهت نزد بلکه اکابر علمای اهل سنت هم وقایع حالات او را ضبط نموده اند بنحو اختصار بیض از آن اشاره مینمایم.

این ابی الحدید معتزلی در ص ۳۵۸ جلد اول و نیز در جلد چهارم شرح نهج البلاغه از شیخ و استار خود امام ابو جعفر اسکافی نقل مینماید

اخبار در مذمت ابوهیره
و حالات آن

که معاویه بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را مأمور نمود که اخبار قبیحه در طعن و بیزارگی جستن از علی علیه السلام جعل نمایند و میان مردم انتشار دهند فلذا آنها بیبسته بهغول این امر بودند و انتشار قبايح میدادند از جمله آن اشخاص (که جعل احادیث قبیحه در طعن و مذمت علی علیه السلام می نمودند) ابو هریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه بودند.

شرح مفصل فضایا را میدهد تا در ص ۳۵۹ از اعتمار روایت نموده که وقتی ابو هریره با معاویه وارد مسجد کوفه شد کثرت استقبال کنندگان را دید بر دو پای خود بر خاست در حالی که دو دستی بر سر میزد (برای جلب توجه مردم) آننگاه گفت ای مردم عراق آیا کمانی می برد من دروغ بر خدا و بیعتیبر بگویم و آتش جهنم را بر خودم بخرم بشنویز از من آنچه را که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود

ان لكل نبي حرما و المدينة حرمي فمن احدث فيها حدثا فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين . قال و اشهد بالله ان عليا احدث فيها حدثا (۱).

وقتی این خبر بمعاویه رسید (که ابوهیره همیشه خدعتی باو نموده آنها را در کوفه مرکز خلافت علی علیه السلام فرستاد او را آوردند اگر ازش نمود جائزه اش داد و او را والی مدینه گردانید. انتهى.

آیا این اعمال دلیل بر مردودت او نمی باشد و سزاوار است چنین آدمی را که برای خوش آیند معاویه با یکی از خلفای راشدین بلکه اکمل و افضل و اشرف آنها آن قسم رفتار نموده چون که روزی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده نیک و ممدوح بدانید.

شیخ - چه دلیلی بر ملعونیت او در دست شیعیان است که او را مردود و ملعون بخوانند.

(۱) برای هریشیری حرمی است و حرم من مدینه است هر کس احداث حادثه ای در مدینه بنسبانه بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم - آننگاه ابوهیره گفت خدا را گواه بگیریم که علی در مدینه احداث حادثه نمود (یعنی مردودا تصریح نموده که بفرموده پیشبر باید علی را لعن نمود).

۱۵۱ عی - دلایل بسیاری در دست مییابد یکی از دلایل آنکه سب کثنته یغیبر با اتفاق فریقین حتماً ملعون و مردود و اهل آتش میباشد.

و بنا بر اخباری که قبلاً عرض نمودم اکابر علمای خودتان نقل نموده اند که رسول الله ﷺ فرمود هر کس علی را سب نماید مرا سب نموده و کسی که مرا سب نماید خدا را سب نموده چون ابوهریره از جمله کسانی بوده که علاوه بر سب و لمن نمودن مولانا و مولی الموحدين امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) بواسطه جعل و وضع حدیث چنانچه عرض شد مردم را وادار بسب آنحضرت مینمود !!

از جمله دلایل آنکه اکابر مورخین خودتان چون طبری و ابن اثیر و ابن ابی الحدید و علامه سمهودی و ابن خلدون و ابن خلکان و دیگران نوشته اند موقعی که معاویه بن ابی سفیان بسب بن اوطاط مملکین

سفاک خونخوار قسی القلب شقی النفس را برای سر کوبی اهل یمن و شیعیان مولانا امیر المؤمنین (علیه السلام) با چهار هزار مرد جنگی شامی از طریق مدینه روانه نمود در مدینه و مکه و طائف و تباه (که شهری است در تمامه) و نجران و قبیله ارحب (که از قبایل همدان بود) و صنعا و حضرموت و اطراف آنها منتها درجه اهانت و سفاکی و قتل عام و ظلم و تعدی را اعمال نمودند به پیر و جوان بنی هاشم و شیعیان امیر المؤمنین اقامه نمودند حتی در طفل صغیر از عبیدالله بن عباس ابن عم اکرم رسول الله ﷺ را که والی یمن بود از طرف امیر المؤمنین (علیه السلام) سر برید تا آنجا که شماره کشته شدگان باهر آن ملعون را در آن سفر زیاده از سی هزار نفر آورده اند !!

از آنها تمجیبی نیست چه آنکه از امویها و اتباع آنها بیش از اینها دیده شنیدیم عجب از آقای ابوهریره مطلوب شما است که در این مسافرت بمعیت و معاونت بسب سفاک خونخوار حاضر و ناظر عملیات فجیع او بود.

مخصوصاً در ظلم و ستمی که باهل مدینه منوره وارد آوردند و آن مردم بیگناه بلا دفاع مانند جایز بن عبد الله انصاری و ابو ایوب انصاری و دیگران همگی ترسان و

لرزان بعضی فراری و برخی در خانهها پنهان و خانههای آنها را مانند خانه ابو ایوب انصاری که از صحابه خاص رسول الله بود آتش زد ابوهریره میدید و حرفی نمیزد بلکه معاون و کمک یار او بود.

مخصوصاً بعد از حرکت آن لشکر نکبت اثر بسمت مکه معظمه ابوهریره بهمان عنوان نیابت در آنجا ماند و بعد هم از طرف معاویه بجبران این خدمت کذاری و مساعدت با برین اوطاط والی مدینه کردید.

شمارا بخدا انصاف دهید آیا این مرد دنیا پرست که در مدت سه سال (۱۱) که مشرف بزینت و مصاحبت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده و زیاده از پنجاهزار حدیث از آن حضرت نقل نموده؟ آیا احادیث معروف را که تمام علمای فریقین از قبیل علامه سمهودی در تاریخ المدینه و احمد حنبلی در مسند و سبط ابن جوزی در مس ۱۶۳ تذکره و دیگران با سلسله استناد از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل نموده اند نشنیده بود که مکرر میفرمود من اخاف اهل المدینه ظالما اخافه الله و علیه لعنة الله و الملكة و الناس اجمعین لا یقبل الله منه یوم القیمة صرفا و لا عدلا - لعن الله من اخاف مدینتی - لا یرید اهل المدینه احد بسوء الا اذابه الله فی النار ذوب الرصاص (۲).

پس در این صورت چگونه شرکت نمود در لشکری که آنهاهم ظلم و تعدی و ایجاد خوف و ترس در اهل مدینه نمودند بعلاده مخالفت با خلیفه حق و وصی رسول الله ﷺ و عزت طاهره آن حضرت بجعل احادیث و وادار نمودن مردم را بسب کسبیکه

(۱) در طبقات ابن سعد و اسامیه ابن سحر و سایر کتب مشیره اکابر علمای اهل تسنن وارد است که ابوهریره در فتح غیر سلسان شد و روایت بخاری در باب علامات النبوة فی الاسلام پیش از سه سال موفق بسلامت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیوده و روایت ابن سحر در اسامیه و حاکم در مستدرک و ابن عیاد در استیجاب و دیگران در سن هفتاد و هشت سالگی و دو سال ۵۷ هجری در وادی حقیق مرد جنازه اثر را بدیده حمل نموده و در بقیع دفن نمودند.

(۲) هر کس اهل مدینه را بترساند از روی ظلم خداوند او را بترساند و بر او باد لغت خدا و سلاطنت و تمام مرد و بچهار تن بترساند او را و دو قیامت عجب چیزی را. لغت خدا بر کسبیکه بترساند اهل مدینه مرا - احسنی اعادة بی باهل مدینه نبیناید مگر آنکه خداوند او را مانند سر بر دوش آب خواهد نمود.

پیغمبر سب^۱ اورا سب^۲ بر خود قرار داده شما را بخدا انصاف دهید چنین کسیکه از قول رسول خدا ﷺ بوضع و جعل احادیث مشغول بوده مردود خدا و رسول نمیباشد شیخ - بی لطفی میفرماید که موثق ترین اصحاب پیغمبر ﷺ را بی دین و وضاع و جمالت میخوانید.

مردود بودن ابوهریره
و تازیانه زدن عمر اورا

داهی - داعی تنها نسبت به ابوهریره بی لطفی
نمودم بلکه اول کسیکه این نوع بی لطفی را
نست با عنایت نموده خلیفه ثانی عمر بن الخطاب

بود که ارباب تاریخ مانند ابن اثیر در حوادث سال ۲۳ و ابن ابی الحدید در ص ۱۰۴ جلد سوم شرح نهج البلاغه چاپ مصر و دیگران نقل نموده اند که چون خلیفه عمر در سال ۲۱ ابوهریره را والی بحرین نمود باو خبر دادند مال بسیاری جمع نموده و اسبهای زیادی خریده و لذا در سال ۲۳ اورا معزول نموده همینکه خدمت خلیفه رسید خلیفه گفت یا عدو الله و عدو کتابه اسرقت مال الله - یعنی ای دشمن خدا و دشمن کتاب خدا آیا دزدی نمودی مال خدا را گفت هرگز دزدی نکردم بلکه عطایای مردم بمن دادند.

و نیز ابن سعد در ص ۹۰ جلد چهارم طبقات و ابن حجر عسقلانی در اسباب و ابن عبدربه در جلد اول عقد الفرید مینویسد خلیفه گفت ای دشمن خدا وقتی تورا والی بحرین مقرر کنش و تعینش یا نداشتی اینک شنیدم اسبهای بهزار و شصت دینار خریداری نمودی از کجا آوردی گفت عطایای مردم است که نتایج آن بسیار گردیده خلیفه متعجب گردید از جا برخاست آهنگر تازیانه بر پشت او زد تا خون آلود شد آنگاه امر کرد همزار دینار که در بحرین ذخیره نموده بود از او گرفته و تحویل بیت المال دادند. نه تنها در زمان خلافت اورا زد بلکه مسلم در ص ۳۴ جلد اول صحیح مینویسد که در زمان رسول خدا عمر بن الخطاب ابوهریره را آهنگر زد تا به پشت بر زمین خورد این ابی الحدید در اوایل ص ۳۶۰ جلد اول شرح نهج البلاغه گوید قال ابو جعفر (الاسکافی) و ابوهریره مدخول عند شیوخنا غیر مرضی

الروایة ضربه عمر بالدرة وقال قد اکرثت من الروایة احرى بك ان تكون
کاذبا علی رسول الله صلی الله علیه وآله (۱).

ابن عساکر در تاریخ کبیر وصفی در ص ۳۳۹ کتیر العمال نقل مینماید خلیفه عمر او را با تازیانه زد و زجرش نمود و منع از نقل حدیث از رسول الله نمود و گفت چون روایت زیاد نقل مینمائی از پیغمبر و تو سزاوارتری از اینکه دروغ بگویی از طرف آن حضرت (یعنی مثل تو ناجنسی باید از قول آنحضرت دروغ بگویی) لذا باید ترک کنی نقل حدیث را از قول آنحضرت و الا تو را میفرستم بر زمین دوس (که قبیله ای است در یمن که ابوهریره از آنجا بوده) و با بر زمین بوزننگان یعنی کوهستانی که بوزننگان در آنجا زیاد هستند.

و نیز ابن ابی الحدید در ص ۳۶۰ جلد اول شرح نهج البلاغه چاپ مصر از استاد خود امام ابو جعفر اسکانی نقل نموده که حضرت مولی الموحدين امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمود الا ان اکذب الناس او قال اکذب الاحیاء علی رسول الله (ص) ابوهریره الدوسی (۲).

ابن قتیبه در تأویل مختلف الحدیث و حاکم در جلد سیم مستدرک و ذهبی در تلخیص المستدرک و مسلم در دوم صحیح در فضائل ابوهریره همگی نقل مینماید که مکرر عایشه او را رد نموده و میگفت ابوهریره کذاب است و از قول رسول خدا بسیار جعل حدیث مینماید.

بالآخره ابوهریره را ما تنها مردود نخواهیم نام بلکه در ترد خلیفه عمر و مولانا امیر المؤمنین و ام المؤمنین عایشه و صحابه و تابعین مردود بوده است.
چنانچه شیوخ معتزله و علماء آنها و حنفیه عموماً احادیث ابوهریره را مردود

(۱) ابو جعفر اسکانی (شیخسترله) گفته است ابوهریره در ترد شیوخ ما مدخول است (یعنی از حیث عقل) روایات او نبوده رضا و قبول ما نمیشد و عمر اورا تازیانه زد و گفت زیاده روی در روایت نموده ای و تو سزاوارتری از آنکه دروغ نسبت بهی رسول خدا صلی الله علیه وآله

(۲) بدانید که دروغ فکر ترین مردم یا فرمود دروغ فکر ترین زندگان رسول خدا صلی الله علیه وآله ابوهریره دوسی میباشد (دوس قبیله ایست در یمن).

میدانند و هر حکمی که سنن منتهی با بوهیره میشود باطل میدانند چنانچه نوری در شرح صحیح مسلم مخصوصاً جلد چهارم مبسوطاً مترجم است.

وامام اعظم ابوحنیفه پیشوای بزرگ جماعت شما میگفت صحابه رسول الله عموماً ثقه و عادل بودند من از هر کدام و بهر سند باشد حدیث میگیرم مگر حدیثی که سنن منتهی گردد به ابوهیره و انس بن مالک و سمره بن جندب که از آنها نمی پذیرم. پس آقایان بما اعتراض نمایند که چرا ابوهیره صحابی را انتقاد مینمائید ما آن ابوهیره را انتقاد مینمائیم که خلیفه ثانی عمر او را تازیانه زده و سارق بیت المال و کذابش خوانده.

ما آن ابوهیره را انتقاد مینمائیم که ام المؤمنین عایشه و امام اعظم ابوحنیفه و کبار از صحابه و تابعین و اکابر از شیوخ و علماء معتزله و حنفیها او را انتقاد نموده و مردود خوانده اند.

خلاصه ما آن ابوهیره را انتقاد مینمائیم که مولانا و مولی الموحدین امیر المؤمنین وائمة طاهرین از عترت رسول الله سلام الله علیهم اجسمین که عدیل القرآن اند او را کذاب و مردود خوانده اند.

ما آن ابوهیره را انتقاد مینمائیم که شکم پرست بوده و با علم بافضلیت امیر المؤمنین از آنحضرت صرف نظر نموده حاشیه نشین سفره جرب و نرم معاویه ملعون گردیده که با تعویب جعل احادیث او - امام المبتین و خلیفه المسلمین را (که خود شما قبول دارید یکی از خلفای راشدین است) سب و لعن نمایند.

بس است بیش از این وقت مجلس را نگیرم خیلی هم معذرت میخوام که قدری وقت شما را گرفته چون فرمودید ما بی لطفی مینمائیم خواستم ثابت کنم که ما تنها نیستیم بلکه خلفاء و صحابه و اکابر علماء خودتان مقر و معترف بهر صورت او میباشدند.

پس وقتی چنین افراد جمالت و وضاعی برای رسیدن بجاه و مقام و مسمور شدن دنیای آنها از قول رسول خدا جعل حدیث کرده و با احادیث صحیحه مخلوط نمودند

بهر حدیثی نتوان اعتماد نمود بهمین جهت آنحضرت فرمود **كَلَّمَا حَدَّثْتُمْ بَعْدِي مَنِي** **فَاعْرِضُوهُ عَلَي كِتَابِ اللَّهِ .**

(چون در موضوع مهمی سرگرم بخت بودیم از موقع نماز آقایان قدری گذشت)
(صحبت که با بنجارسید برخواستند برای نماز بعد از اداء نماز عشاء و صرف چای مجلس)
(رسمیت پیدا نمود)

داعی - نظر بیانات قبل اینک ما و شما ناچاریم بهر حدیثی از احادیث منقوله از رسول اکرم ﷺ بر خوردیم اول رجوع بقرآن مجید نمائیم اگر مطابقت باصلی در قرآن نمود بپذیریم و الا رد نمائیم .

در جواب حدیث مجهولی که
خدا فرموده من از انبی بکر
راضیم آیا او هم از من
راضی هست یا نه
این حدیثی را هم که شما نقل نمودید (ولو يك طرفه میباشد) ناسچار باید مطابقت با قرآن مجید نمائیم چنانچه مانعی از قبول نباشد قطعاً میپذیریم . فلذا جمعی در جواب گفته اند خدای تعال در آیه ۱۵ سوره ۵۰ (ق) میفرماید

وَلَدَلِّخَلْفَنَاوَالْإِنْسَانَوَلنَعْلَمُ بِقُوسٍبِهِنَفْسِهِوَلنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِمِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱)
آقایان میدانید حبل الوريد مثلی معروف است که مستعمل در فرط قرب است و اضافه آن بیانیست و ممکن است که اضافه لامی باشد .

و حقیقت معنی این آیه شریفه راجع است باینکه علم خداوند تعالی بروجعی محیط است باحوال انسان که هیچ چیزی از خفاهای صدور و سرائر قلوب بر ذات اقدس او جل و علامتی و پوشیده نمی باشد .

و در آیه ۶۲ سوره ۱۰ (یونس) میفرماید **وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا**

(۱) ما انسان را خلق کرده ایم و از سراسر و اندیشه های نفس او کلاماً آگاهیم و از رک کردن باو نزدیک تریم .

يعزب عن ربك من مقال ذرة في الارض ولا في السماء ولا اصغر من ذلك ولا
اكبر الا في كتاب مبين (۱)

بحکم این آیات شریفه و تأیید دلائل غلیبه هیچ فعل و قولی از خدا پوشیده نمی
باشد و ورود کار عالمیان ب علم حضوری عالم جمیع افعال و اعمال و اقوال عباد است اینک
ملاحظه فرمائید این حدیثی را که بیان نمودید با این دو آیه و سایر آیات شریفه چگونه
تطبیق نماید و بجهت نوممکن است رضا و عدم رضای ابی بکر بر خدا منافی باشد که محتاج
بسؤال از خود او باشد .

علاوه بر آنکه رضای حق تعالی مربوط برضای خلق است قطعاً تا بنده بمقام رضا
نرسد محبوب خدا نخواهد شد پس چگونه خداوند اظهار رضایت از ابی بکر میکند و حال
آنکه هنوز نمیداند ابی بکر بمقام رضا رسیده و از خدا راضی هست یا نه !!

اخبار در فضیلت ابی بکر شیخ - دیگر تردیدی نیست که رسول خدا فرمود ان الله
وعمر ورد آنها يتجلى للناس عامة ويتجلى لابي بکر خاصة (۲)
و نیز فرموده است ما صاب الله في صدري شيئا الا صببه
في صدر ابي بکر (۳)

و نیز فرمود انما و ابي بکر کفرسي رهان (۴)

و نیز فرمود ان في السماء الدنيا ثمانين الف ملك يستقرون لمن احب ابا بکر
وعمر و في السماء الثانية ثمانين الف ملك يلغنون من ابض ابا بکر وعمر (۵)

(۱) (ای رسول ما) در هیچ حال نباشی و هیچ آیه از قرآن تلاوت نکنی و هیچ صلی تو
وامت وارد نشود جز آنکه همان لحظه شادمان مشاهده میکنیم و هیچ ذره ای در زمین و آسمان
از خدای تو پنهان نیست و کوچکتر از ذره و بزرگتر از آن هر چه هست همه در کتاب مبین (اولوح
علم الهی) مسطور است .

(۲) بدستیکه خداوند تجلی فرماید از برای همه مردم صومی و برای ابی بکر خصوصی .

(۳) نریخت خداوند در سینه من چیزی را مگر آنکه ریخت در سینه ابی بکر .

(۴) من و ابی بکر هر دو با هم مساوی هستیم مانند دو اسب که در مسابقه با هم برابر باشند .

(۵) در آسمان دنیا هشتاد هزار ملک استغفار بینمایند برای کسیکه دوست بدارد ابی بکر
و عمر را و در آسمان دوم هشتاد هزار ملک این میشانند و دشمن ابی بکر و عمر را .

و نیز فرمود ابو بکر و عمر خیر الاولین و الاخرین (۱)

و عظمت مقام ابی بکر و عمر رضی الله عنهما از این خبر بهتر معلوم میگردد که فرمود

خلفتني الله من نوره و خلق ابا بکر من نوري و خلق عمر من نور ابي بکر و خلق
امتي من نور عمر و عمر سراج اهل الجنة (۲)

از این قبیل اخبار در کتب معتبره ما بسیار رسیده که من باب نمونه بعضی از
آنها اشاره نمودم تا حقیقت مقام خلفاء بر شما واضح و روشن گردد .

داعی - اولاً مضامین ظواهر این اخبار خود دلالت کامله بر فساد و کفر آنها
دارد که میسراند از لسان مبارک رسول اکرم ﷺ چنین مضامین صادر نگرددند
ثراً حدیث اول دلیل بر تجسم است و قطعاً عقیده بر جسمیت حضرت باری تعالی کفر
مضی است و حدیث دوم میسراند که ابی بکر شریک رسول الله بوده در آنچه بر آن
حضرت نازل میشده و حدیث سیم میسراند که خاتم الانبیاء ﷺ هیچگونه نفوئی
بر ابی بکر نداشته چه در دو با هم مساوی بودند و دو خبر دیگر مخالف است با اخبار
کثیره ای که مجمع علیه فریقین است که بهترین اهل عالم عهد و آل عهد سلام الله
علیهم اجمعین اند .

و خبر آخری مخالف با قرآن مجید است چه آنکه در آیه ۱۳ سوره ۷۶ (دھر)

میفرماید لا یرون فیها شمساً ولا زھراً فی آفتاب و ماء تمیض حد حجر
شجر و مدر و در و دیوار بهشت تماماً روشن و نورانی میباشد اهل دنیا هستند که
احتیاج بچراغ دارند و الا اهل بهشت احتیاج بچراغ ندارند .

علاوه بر این ظواهر اکابر علماء درایت و رجال خودتان از قبیل عالم جلیل مقدسی
در تذکره الموضوعات و فیروز آبادی شافعی در کتاب سفر السعادات و حسن بن کثیر
ذهبی در میزان الاعتدال و ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی در تاریخ خود و

(۱) ابو بکر و عمر بهترین اولین و آخرین اند .

(۲) خلق نموده خدای تعالی مرا از نور خودش و خلق نموده ابی بکر را از نور من و خلق

نموده عمر را از نور ابی بکر و خلق نموده است مرا از نور عمر و عمر چراغ اهل بهشت است .

ابوالفرج ابن جوزی در کتاب الموضوعات و جلال‌الدین سیوطی در اللآلی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه حکم بر موضوعیت و میجوعیت این احادیث نموده‌اند و صریحاً در باره هر یک از آنها گویند که از جهت سلسله روایات و اسناد این احادیث از موضوعات و مقتریات است چه آنکه علاوه بر افرادنا اهل و جمال و کذاً ای که در سلسله روایات موجود است بطلان آنها با قواعد غلیبه و آیات قرآنیه ظاهر و آشکار است.

شیخ - در دیگر در این حدیث خلافی نیست که رسول خدا فرمود ابو بکر و عمر سیدنا کهول اهل الجنة (۱)

داعی - در این حدیث هم اگر قدری فکر و تأمل کنیم گذشته از آنکه اکابر علماء داریت و رجال خودتان آن را از موضوعات میدانند ظاهر عبارت آن می‌رساند که این عبارت از رسول خدا نمی‌باشد چه آنکه از مسلمات است که بهشت مرگ‌شویخ و پیران نمی‌باشد و در آنچه مانند دنیا سیر تکاملی وجود ندارد که آدمی از جوانی بسن پیری برسد تا بکمال سیادت نائل آید.

و در روایات ما و شما اخبار بسیاری مصدرق این معنی است که از جمله قضیه اشعیبه است که زن پیری بود آمد خدمت رسول اکرم ﷺ حضرت در ضمن صحبت فرمود ان الجنة لاتدخلها العجایز یعنی عجایز و پیران داخل بهشت نمی‌شوند آن زن متاثر شد ناله کنان عرض کرد یا رسول الله پس من وارد بهشت نمی‌شوم این را کت و از خدمت حضرت بیرون رفت حضرت فرمودند اخبار وها انها لیست یؤمنن بهجوز یعنی خبر دهید او را که در آن روز پیر نخواهد بود - بلکه همه پیران را خلت جوانی بیوشند و داخل بهشت نمایند آنکه آیه ۳۶ سوره ۵۶ (واقعه) را قرائت فرمود که خداوند فرماید انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکاراً عرباً اتراباً لاصحاب الیمین (۲)

(۱) ای بکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت‌اند

(۲) انشاء بر صیغه ماضی بجهت تحقق وقوع است یعنی بیافرینده‌ام زبان بهشتی را در کمال حسن و زیبایی و همیشه آنان را با کرم و دودشیزه گردانید. ای دوستان و عاشقان شوهران خود با نایب و ناز و شیرین سخن جوان هسلان هم مخصوص اصحاب یمین.

و در حدیث از طرق ما و شما وارد است که رسول اکرم ﷺ فرمود یدخل اهل الجنة الجنة جرداً مرداً بیضاجاماداً مکملین ابناء ثلاث وثلثین (۱)
شیخ - این بیانات شما بجای خود صحیح است و لکن این حدیث مخصصی است برای اهل بهشت.

داعی - معنای این فرمایش جنابعالی را نفهمیدم این حدیث مخصص چه چیز است یعنی خداوند جمعی را پیر وارد بهشت مینماید تا ای بکر و عمر را سید آنها قرار دهد و حال آنکه اگر بنا شود ای بکر و عمر داخل بهشت گردند خداوند آنها را هم جوان خواهد نمود نه آنکه دیگران را پیر نماید تا سیادت آنها ثابت شود.

علاوه عرض کردم اکابر علماء خودتان این حدیث را از موضوعات بشمار آوردند و رسول اکرم برای راهنمایی مالمالی معین فرموده تا خیال ما راحت گردد چنانچه قبلاً عرض کردم هر حدیثی که مطابقت باقرآن مجید ننماید مردود است فلذا علماء رجال ماواهل هدایت هم بسیاری از اخبار را که بنام رسول و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین از طریق خودمان رسیدند بدستور خودشان که فرمودند اذا روی لکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه والا فردوه (۲)
رد مینمایند و مورد قبول قرار نمیدهند.

و قبلاً عرض کردم که بسیاری از اکابر علماء ارباب جرح و تعدیل خودتان هم کتب مبسوطه تألیف و تصنیف نموده‌اند در رد احادیث موضوعه مانند شیخ مجد الدین محمد بن یعقوب فیروز آبادی (ساحب قاموس در ۱۴۶ کتاب سفر السعاده و جلال الدین سیوطی در کتاب اللآلی و ابن جوزی در موضوعات و مقنسی در تذکره الموضوعات و شیخ محمدتهدین دروش مشهور به حوت پیرمردی در ۱۶۳ کتاب اسنی المطالب آورده‌اند که در سند حدیث ابو بکر و عمر سید کهول اهل الجنة یحیی بن غنیمه میباشد و ذهبی گوید یحیی از جمله ضعفا است. این جان دجال گفته یحیی وضع حدیث عینموده.

(۱) اهل بهشت که در بهشت آینه همه جرد و مرد وی مو سفید اندام مجید موی چشمهای سرمرگشیده و در سن سی و سه سالگی باشند.

(۲) زمانیکه حدیثی از من برای شما روایت نمایند آنرا بقرآن مجید عرض نماید اگر موافق باقرآن بود قبول نمایند و الا او را رد نمایند.

پس علاوه بر دلالتی که ما ذکر نمودیم بیان تعدادین علماء خودتان هم که ارباب جرح و تعدیل اند این حدیث از موضوعات است.

واقعا احتمال قوی می رود که از مجمولات بکر یون یا بنی امیه باشد چه آنکه برای رد و تضعیف بنی هاشم و عترت طاهره و اهل بیت رسول الله در مقابل هر حدیثی از احادیث ثابتة عند الثریقین در مدح و عظمت خاندان رسالت حدیثی جعل می نمودند و مردمانی مانند ابو هریره و أمثال آنها هم برای قرب دستگاہ فاسد بنی امیه پیوسته در این کار جدیت می نمودند.

زیرا از کینه و عداوتی که با آل محمد داشتند در مقابل حدیث شریف ثابتی که علاوه بر اجماع علماء شیعه اکابر علماء شما نیز نقل نموده اند این حدیث را جعل نمودند.

نواب - آن حدیث مسلم کدام است که در مقابلش جعل حدیث نمودند.

داعی - آن حدیث شریف ثابت مسلم آنست که رسول خدا ﷺ در حدیث حسن و حسین فرمود **الحسن والحسين سيدا اهل الجنة وابوهما** دو سید جوانان اهل بهشت اند

خیر منهما و بسیاری از علمای شما نقل نموده اند این حدیث را از قبیل خطیب خوارزمی در مناقب و میر سید علی همدانی در مودت هشتم از موده القری و امام عبد الرحمن نسائی سه حدیث در خصائص العلوی و ابن صباغ مالکی در ص ۱۵۹ فصول المهمه و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۴ ینایح الموده از ترمذی و ابن ماجه و امام احمد بن حنبل و سبط ابن جوزی در ص ۱۳۳ تذکره و امام احمد بن حنبل در مستدرک و ترمذی در سنن و محمد بن یوسف کتبی شافعی در باب ۹۷ کفای الطالب بعد از نقل این حدیث گوید امام اهل حدیث ابوالقاسم طبرانی در معجم الکبیر در شرح حال امام حسن رضی الله عنه جمع نموده است جمیع طرق این حدیث شریف را از بسیاری از صحابه بیغمبر از قبیل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و خلیفه ثانی عمر بن الخطاب و حذیفه یمانی و ابوسعید خدری و جابر ابن عبد الله انصاری و ابو هریره و اسامه بن زید و عبدالله بن عمر، آنگاه محمدين يوسف

الظهار نظر نموده گوید این حدیثی است حسن که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خيرهما** (و در بعضی از اخبار) **افضل منهما** (۱) و انضمام اسناد این حدیث یکدیگر دلیل بر صحت این حدیث میباشد انتهی.

و نیز حافظ ابو نعیم اسنہانی در حلیه و ابن عساکر در ص ۲۰۶ جلد چهارم تاریخ کبیر و حاکم در مستدرک و ابن حجر مکی در ص ۸۲ صواعق و بالاخره اتفاقی آکا بر علماء شما میباشد که این حدیث از لسان دربار رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شده است.

شیخ - دیگر منکر این خبر احدی نمی شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده این بی بی **لقوم فيهم ابو بكر ان يتقدم عليه غيره** این خبر خود دلیل حق تقدم ایی بکر است بر عموم امت برای آنکه میفرماید سزاوار تر است برای قومی که ایی بکر در میان آنها باشد و دیگری را بر او مقدم دارند.

داعی - متأسفم که آقایان محترم چرا بدون فکر بهر خبری توجه مینمائید اگر این خبر فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده چرا خود عمل بان نمی نمود که با بود ایی بکر علی رضی الله عنه را مقدم میدانست - در قضیة مباحله مگر ایی بکر حاضر نبود که علی را مقدم بر او داشت - در غزوه تبوك با بود ایی بکر کاردان پیر مرد چرا علی رضی الله عنه را خلیفه خود قرار داد - در سفر مکه چرا ایی بکر را معزول و علی را منسوب برای ابلاغ رسالت و قرأت سوره برائت نمود - در مکه با بود ایی بکر چرا علی را با خود برای بت شکنی برد حتنی بروی شانه خود سوار کرد و امر بشکستن بت هبل نمود - با بود ایی بکر چرا علی رضی الله عنه را برای حکومت و دعوت مردم یمن فرستاد و علاوه بر همه با بود ایی بکر علی را چرا وصی خود قرار داد.

شیخ - حدیث بسیار ثابتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که أبدا مورد استکبار نیست که عمرو بن عاص کلت روزی به پیغمبر عرض کردم یا نبی الله أحب زنان عالم بسوی شما کیست فرمودند عایشه عرض کردم أحب مردان بسوی شما کیست فرمودند (۱) حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند و پدر آنها بهتر و افضل از آنها میباشد.

پدر عایشه ای بکر پس بهمین جهت که محبوب پیغمبرند حق تقدم دارند بر تمام اُمّت و این خود يك دليل قاطع است بر خلافت اُمی بکر رضی الله عنه .

در جواب خبریکه داعی - این حدیث علاوه بر آنکه از موضوعات و معمولات اُمی بکر و عایشه محبوب بکریون است باحدیث ثابتة مسلمة عندالفریقین معارض است فلذا مردودیت آن ثابت میباشد .

در این حدیث از دو جهت باید امعان نظر نمود اول از جهت اُم المؤمنین عایشه و دوم از جهت خلیفه اُمی بکر .

امّا در محبوبیت عایشه بطریقی که أحب زنان باشد نزد رسول خدا اشکال است چونکه عرض کردم معارض است این قول با احادیث صحیحة ثابتة ای که در کتب معتبره فریقین (شیعه و سنی) ثبت گردیده .

شیخ - با کدام اخبار معارض است ممکن است بیان نمائید تا مطابقه نموده قضاوت عادلانه نمایم .

داعی - احادیث بسیاری از طرق علماء و روایات شما بر خلاف گفته شما درباره حضرت سیدة کبری اُمّ الائمة النبیاء فاطمة الزهراء سلام الله علیها وارد است .

فاطمه بهترین زنان عالم است از جمله حافظ ابو بکر بیهقی در تاریخ و حافظ ابن عبدالبر در استیعاب و میر سید علی همدانی در مودة القربی و دیگران از علمای شما نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ مکرر

میرمود فاطمة خیر نساء امتی یعنی فاطمه بهترین زنان امت من است .

امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابو بکر شیرازی در نزول القرآن فی طی نقل مینمایند از محمد بن حنفیه از امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عبد البر در استیعاب ضمن نقل حالات فاطمه سلام الله علیها و خدیجه ام المؤمنین از عبد الوارث بن سفیان و ابو هریره - و ضمن حالات خدیجه اُم المؤمنین از ابو داؤد نقل از ابو هریره و انس بن مالک - و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۰ ینابیع الموده همیرسید علی همدانی در مودت صبردم از مودة القربی از انس بن مالک و نیز بسیاری از ثقات محدثین بطرق خود

از انس بن مالک روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود خیر نساء العالمین اربع هریم بنت عمران و آسمیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمة بنت محمد علیهم السلام (۱)

خطیب در تاریخ بغداد نقل مینماید که رسول خدا این چهار زن را بهترین زنان عالم بحساب آورده آنکه فاطمه را در دنیا و آخرت بر آنها تفضیل داده .

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح و امام أحمد بن حنبل در مسند از عایشه بنت ابی بکر نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بفاطمه فرمود یا فاطمة

ابشری فان الله اصطفیک و طهرک علی نساء العالمین و علی نساء الاسلام و هو خیر دین (۲)

و نیز بخاری در ص ۶۴ جزء چهارم صحیح و مسلم در باب فضائل فاطمه در جز دوم صحیح و حمیدی در جمع بین الصغیرین و عبدی در جمع بین الصحاح السّنة و ابن عبدالبر در استیعاب ضمن حالات حضرت فاطمه علیها السلام و امام احمد در ص ۲۸۲ جزء ششم مسند

و عهد بن سعد کاتب در جلد دوم طبقات ضمن فرموده های رسول الله صلی الله علیه و آله در مرض و بستر و بیماری و در جلد هشتم در نقل حالات بی بی فاطمه (ع) ضمن حدیث طولانی (که وقت

میجلس اجازه نقل آنرا نمیدهد) مسنداً از عایشه ام المؤمنین نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا فاطمة الا قرصین ان تکونی سیدة نساء العالمین یعنی آیا

تورا می بینی که سیدة زنان عالمین باشی .

و این حجر عسقلانی این عبارت را ضمن حالات بی بی در اسبابه نقل نموده است - یعنی تو بهترین زنان عالمین هستی - .

و نیز بخاری و مسلم در صحیحین خود و امام طلمبی در تفسیر و امام احمد حنبل در مسند و طبرانی در معجم الکبیر و سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۲ ینابیع الموده

(۱) بهترین زنان عالمین چهارند مریم دختر عمران آسمیه دختر مزاحم خدیجه دختر غویله فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله .

(۲) ای فاطمه موده و بشارت یاد تورا که خداوند برگزیده تورا و پاکیزه گردانیده است بر زنان عالمین هموماً و بر زنان اسلام خصوصاً و اسلام از همه دینی بهتر است .

از تفسیر ابن ابی حاتم و مناقب و حاکم و وسط و واحدی و حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم اصفهانی و فراند حموی - و ابن حجر مکی در ذیل آیه چهاردهم صواعق از احمد - و محمد بن طلحه شافعی در س ۸ مطالب السؤل - وطبری در تفسیر - و واحدی در اسباب النزول - و ابن مغزالی شافعی در مناقب - و محب الدین طبری در ریاض - و مؤمن شبلنجی در نور الابصار - و زمخشری در تفسیر - و سبوی در در المنتور - و ابن عساکر در تاریخ - و علامه سمهودی در تاریخ المدینه - و فاضل نیشابوری در تفسیر - و قاضی بیضاوی در تفسیر - و امام فخر در تفسیر کبیر - و سید ابی بکر شهاب الدین علوی در س ۲۲ تا ۲۳ باب اول رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی از تفسیر بغوی و ثعلبی و سیره ملا و مناقب احمد و کبیر و اوسط طبرانی و سدی - و شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبرای شافعی در س ۵ کتاب الانحاف از حاکم و طبرانی و احمد - و جلال الدین سیوطی در احیاء العیت از تفاسیر ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردوده و معجم الکبیر طبرانی - و ابن ابی حاتم و حاکم - بالآخره عموم اکابر علماء شما (باستثناء عدّه قلیلی از متمسّین و پیروان امویها و دشمنان اهل بیت) از ابن عباس (حبرائت) و دیگران نقل نموده اند که وقتی نازل شد آیه ۲۲ سوره ۴۲ (شوری) **قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی ومن یترف حسنة نزدله فیها حسناً** (۱) جمعی از اصحاب عرض کردند یا رسول الله من قربانك الذین فرض الله علینا مودتهم قال (ص) علی و فاطمة و الحسن و الحسین - یعنی نزدیکان شما کیانند که خدا واجب گردانیده است مودت و دوستی آنها را بر ما (یعنی در این آیه شریفه) فرمود آنها علی و فاطمه و حسن و حسین اند - و در بعضی از اخبار وارد و ابناهما یعنی پسران آنها.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده که وقت مجال نقل همه آنها را نمیدهد و در نزد علمای شما این معنی بحدّ شیاع رسیده .

(۱) بگو (بانت) من از شما اجر و صلوات جز این نخواهم که مودت و محبت مرا در حق خود و شما بدان من منظور دارم - و هر که کار نیکو انجام دهد ما بر نیکویش بیفزایم .

اقرار شافعی بوجوب حب اهل البیت

تا آنجا که ابن حجر متصّب هم در س ۸۸ صواعق و حافظ جمال الدین زرنجی در معراج الوصول و شیخ عبدالله شبرای در س ۲۹ کتاب الانحاف و محمد بن علی صبان مصری در س ۱۱۹ اسفاف الرافضین و دیگران از امام محمد بن ادریس شافعی که از ائمه اربعه شما و رئیس و پیشوای شافعیها میباشد نقل نموده اند که میگفت :

یا اهل بیت رسول الله حکیم **فرض من الله فی القرآن انزله**
کلام من عظیم القدر انکم **من لم یصل علیکم لاصولة (۱)**

اینک از آقایان محترم با انصاف سؤال میکنم آیا خبر یک طرفه ای را که شما نقل نمودید با این همه اخبار صحیحه صحیحه متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) که از احد اصحاء خارج است مقابله میکند .

آیا عقل قبول میکند که رسول اکرم **صلی الله علیه و آله** کسی را که خداوند در قرآن مجید مودت و محبت او را بر مردم فرضه قرار داده بگذارد و دیگران را بر او ترجیح دهد .

آیا تصور هوا و هوس در آنحضرت میورد که بگوئیم روی هوای دل عایشه را که هیچ دلیلی بر افضلیت او نیست (جز آنکه همسر رسول خدا و امّ المؤمنین بوده مانند سایر زنان بیغمه) از فاطمه ای که در قرآن مجید خدای متعال مودت و محبت او را فرضه و واجب قرار داده و آیه تطهیر در شأن او نازل و افتخار ورود در مباحلها بر حکم قرآن باو داده بیشتر دوست دارد .

شما خود میدانید که انبیا و اولیاء در پی هوای نفس نمیرفتند و جز خدا کسی را نمیدیدند مخصوصاً رسول خدا خاتم الانبیاء **صلی الله علیه و آله** که حقیقت حبّ فی الله و بغض فی الله بوده است و قطعاً دوست نمیداشته مگر کسی را که خدا دوست داشته و دشمن نمیداشته مگر کسی را که خدا دشمن داشته .

(۱) ای اهل بیت رسول خدا محبت و دوستی شما واجب گردیده از جانب خدا - که در قرآن نازل شد (اشاره بآیه فون میباشد) کایت میکند در صحت قدر شما (آل مصحف) آنکه هر کس بر شما صلوات نرساند تا او قبول نخواهد .

چگونه فاطمه ای که خدا محبت و مودت او را فریضه قرار داده میگذارد و دیگری را بر او ترجیح میدهد پس قطعاً اگر فاطمه سلام الله علیها را دوست داشته برای آن بوده که محبوبيت الهی داشته .

آیا عقل باور میکند که آنحضرت ترجیح دهد در محبت فردی از افراد زنان خود را بر کسیکه خود میفرمود خدا او را بر گرفته و محبتش را بر مردم فریضه قرار داده .

یا باید اینهمه اخبار صحیح صریحه را که مورد قبول اکابر علماء فریقین میباشد و با آیات قرآن مجید تأیید گردیده رد بنمائید یا این خبری را که بیان نمودید از موضوعات مسلمة بدانید تا تناقض از بین برداشته شود .

و اما در باره خلیفه ای بکر که فرمودید آنحضرت فرموده احب مردان در نزد من ای بکر میباشد مغایرت دارد با اخبار بسیار معتبری که از طریق روایت ثقات و علماء بزرگ خودتان نقل گردیده که محبوب ترین مردان امت نزد پیغمبر ﷺ علی بن ابی طالب بوده است .

چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۵ بنایع العموده علی (ع) محبوبترین مردان نزد پیغمبر بوده
الی رسول الله (ص) فاطمة ومن الرجال علی بن ابی طالب (۱)

و نیز محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۹۱ کفای الطالب مستنداً از ام المؤمنین عایشه نقل نموده که گفت ما خلق الله خلفا کان احب الی رسول الله (ص) من علی بن ابی طالب (ع) (۲) آنکاه گوید این حدیثی است که روایت نموده او را این جریر در مناقب خود و ابن عساکر دمشقی در ترجمه حالات علی بن ابی طالب .

و نیز معی الدین و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در ذخایر العقبی از ترمذی

(۱) محبوب ترین زنان نزد پیغمبر فاطمه و از مردان علی علیه السلام بود .

(۲) خلق نغموده خداوند خلقی را که محبوب تر باشد بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله از علی بن ابی طالب (ع) .

نقل مینماید که از عایشه سؤال نموده که کدام یک از مردم نزد رسول خدا ﷺ محبوب تر بودند گفت فاطمه گفتند از مردها چه کس محبوبتر بود نزد آن حضرت گفت زوجهای علی بن ابیطالب یعنی همسرش علی بن ابیطالب .

و نیز از مخلص ذهبی و حافظ ابوالقاسم دمشقی از عایشه نقل مینماید که گفت ما رأیت رجلاً احب الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم من علی و الاحب الیه من فاطمة (۱) .

و نیز از حافظ خجندی از معانیه الغزالیه نقل مینماید که گفت مشرف شدم خدمت رسول اکرم ﷺ در منزل عایشه و علی بن ابی طالب در خارج منزل بودند . بعایشه فرمود ان هذا احب الرجال الی و اکرمهم علی فاعرف فی حقّه و اکرمی متواضعاً (۲)

و نیز شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شیرازی شافعی که از اجله علماء شما میباشد در ص ۹ کتاب الاتعاف بحب الاشراف و سلیمان بلخی در بنایع و محمد بن طلحه شافعی در ص ۶ مطالب السؤل از ترمذی از جمیع بن عمیر نقل میکنند که گفت با عمام نزد ام المؤمنین عایشه رفیق من از او سؤال نمودم از محبوب ترین اشخاص نزد رسول خدا عایشه گفت از زنها فاطمه و از مردان شوهرش علی بن ابیطالب .

همین خبر را میرسد علی همدانی شافعی در مودت یازدهم مودة القریبی نقل نموده با این تفاوت که جمیع گفت از عمام سؤال کردم و جواب شنیدم .

و نیز خطیب خوارزمی در آخر فصل ششم مناقب از جمیع بن عمیر از عایشه این خبر را نقل نموده است .

و نیز ابن حجر مکی در آخر فصل دوم از صواعق بعد از نقل چهل حدیث در فضل علی بن ابی طالب از ترمذی از عایشه نقل نموده که گفت کانت فاطمة احب النساء الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و زوجها احب الرجال الیه (۳)

(۱) ندیدم مردی را محبوب تر باشد بسوی رسول خدا از علی و نه محبوب تر باشد بسوی آنحضرت از فاطمه .

(۲) این علی محبوب ترین مردان است بسوی من و گرامی ترین آنها بر من پس بنشان حق او را و گرامی بنادر منزلت او را .

(۳) محبوب ترین زنان نزد پیغمبر فاطمه و از مردان شوهرش علی علیه السلام بود .

و نیز محمد بن طلحه شافعی در ص ۷ مطالب السؤل بعد از نقل اخباری در این موضوع که مفضل است اظهار عقیده و نظر میکند باین عبارت **فثبت بهذه الاحادیث الصحیحة والاحبار الصریحة کون فاطمة کانت احب الی رسول الله من غیرها و انها سیده نساء اهل الجنة و انها سیده نساء هذه الامه و سیده نساء اهل المدینة (۱)**.

پس این مطلب با دلایل عقل و نقل ثابت است که علی و فاطمه علیهما السلام محبوب ترین خلق بودند نزد رسول الله ﷺ و از همه این اخبار مهم تر براهین محبوبیت علی و تقدم بر دیگران در نزد پیغمبر خیر معروف طبر مشوی است که بآن حدیث کاملاً ثابت میشود علی محبوب ترین تمام امت بود نزد آنحضرت و البته خودتان بهتر میدانید که حدیث طبر بقدری معروف است نزد فریقین (شیعه و سنی) که احتیاج بنقل سند ندارد ولی برای مزید ینبائی آقایان محترمین اهل مجلس که امر بر آنها مشتبه نشود و گمان ننمایند شیعیان این قبیل احادیث را جعل مینمایند بعضی از آن اسناد که در خاطر دارم اشاره مینمایم.

حدیث طبر مشوی

بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سجستانی در صحاح معتبره خود و امام احمد بن حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن صباغ مالکی در ص ۲۱ فصول المهمه و سلیمان بلخی حنفی باب ۸ ینبایع الموده را اختصاص بحدیث طبر و نقل روایات آن داده و از احمد بن حنبل و ترمذی و موفق بن احمد و ابن مغزلی و سنن ابی داود از سفینه مولی النبی و انس بن مالک و ابن عباس روایت نموده تا آنجا که گوید حدیث طبر را بیست و چهار نفر از انس نقل نموده اند و مخصوصاً مالکی در فصول المهمه باین عبارت نوشته و ذلك انه صح النقل فی کتب الاحادیث الصحیحة و الاخبار الصریحة عن انس

بن مالک خلاصه معنی آنکه بصحت پیوسته نقل حدیث طبر در کتب احادیث صحیحه

(۱) باین احادیث صحیحه و اخبار صریحه ثابت گردیده که فاطمه محبوب ترین همه بودیوسی رسول خدا (ص) از غیر او زیرا که او سیده زنان اهل بهشت و سیده زنان این امت و سیده زنان اهل مدینه بوده است.

اخبار صریحه از انس بن مالک و سبط ابن جوزی در ص ۲۳ تذکره از فضایل احمد و سنن عرمذی و مسعودی در ص ۴۹ جلد دوم مروج الذهب به آخر حدیث که دعای پیغمبر و اجابت آن باشد اشاره نموده است و امام ابو عبدالرحمن نسائی در حدیث نهم خصائص العلوی و حافظ بن عقده و محدثین جریر طبری هریک کتابی مخصوص در تواریخ و اسناد این حدیث از سی و پنج نفر از صحابه از انس نوشته اند و حافظ ابو نعم کتاب شنیعی در این باب نوشته است.

خلاصه آکار علماء شما همه تصدیق نموده و در کتب معتبره خود ثبت نموده اند این حدیث شریف را چنانچه علامه محقق زاهد عادل بارخ شفه سید میر جاهد حسین دهلوی که شما آقایان نظر قرب جوار بنگان ایشان بهتر میدانید مقام علم و عمل و تقوی ایشان را که در هندوستان اظهر من الشمس بوده است یکی از مجلدات بزرگ کتاب عقبات الانوار خود را با آن قطر و عظمت اختصاص بحدیث طبر مشوی داده است و تمام اسناد معتبره کتب عالیه علماء بزرگ شما را در آنجا جمع نموده که الحال نظر ندارم که بچند سند این حدیث را نقل نموده آفند میدانم که وقت قرائت اسناد آن حدیث مبهوت شدم از زحمات و خلعت مهم آن سید جلیل القدر که يك حدیث کوچکی را چگونه متواتراً فقط از طریق شماها ثابت نموده است که خلاصه و نتیجه تمامی آن اخبار اینست که گفته مسلمان از شیعه و سنی در هر دوره و زمان اقرار و اعتراف و تصدیق بصحت این حدیث نموده اند که روزی زنی مرغ بریانی حبه رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ بهدیه آورد آن حضرت خبیل از تناول مرغ بریان دست نیاز بدربار حضرت بی نیاز بلند نموده عرض کرد **اللهم انقنی باحب خلقک الی و الیک حتی یاکل معی من هذا الطیر فاجاء علی فاکل معه (۱)**.

و در بعضی از کتب شما مانند فصول المهمه مالکی و تاریخ حافظ نیشابوری و کفایت الطالب گنجی شافعی و مسند احمد و غیر آن که نقل از انس بن مالک مینمایند

(۱) برودد کارا بفرست نزد من محبوب ترین خلق خود را نزد تو نزد من تا بخورد با من از این مرغ بریان در آن حال علی علیه السلام آمد و خورد و آنحضرت از آن مرغ بریان

باین طریق ذکر نموده اند که انس گفت پیغمبر ﷺ مشغول این دعا بود سه مرتبه علی در خانه آمد من عذر آوردم و او را پنهان نمودم مرتبه سیم بابا بدر زد رسول خدا فرمود واردش کن همین که علی وارد شد حضرت فرمود **ماحبسک عنی برحمتک الله** چه چیز تورا بازداشت از من خدا تورا رحمت کند عرض کرد سه مرتبه بر در خانه آمدم و این مرتبه سیم است که خدمت رسیدم حضرت فرمود انس چه چیز تورا باین عمل وارد داشت که علی را مانع از ورود شدی عرض کرد حقیقت امر اینست که دعای شما را شنیدم دوست داشتم یکفرم از قوم من صاحب این مقام شود.

حال از آقایان محترم سؤال میکنم که آیا خدای متعال دعا و درخواست رسولش خاتم الانبیاء را اجابت فرموده یا رد نموده.

شیخ - بدیهی است چون خداوند در قرآن کریم وعده اجابت دعوات نموده و نیز میداند که پیغمبر با عظمت هرگز درخواست بی جا نمیکند قطعاً خواهش و تقاضای آن حضرت را بیوسته قبول و اجابت مینموده.

داعی - پس در این صورت حضرت احدیبت جل و علا محبوبترین خلقش را اختیار و انتخاب نموده و نزد پیغمبرش ارسال داشته و آن محبوب بزرگوار از میان همه امت که منتخب از همه خلق و محبوبترین همه امت نزد خدا و پیغمبر بوده علی بن ابیطالب رضی الله عنه بوده است.

چنانچه علماء بزرگ خودتان تصدیق این معنی را نموده اند مانند محمد بن طلحة شافعی که از فقهاء و اکابر علماء شما بوده است در اوایل فصل پنجم از باب اول مطالب السؤل مر ۱۵ بمناسبت حدیث رایت و حدیث طبر قریب يك صفحه بسا بیانات شیرین و تحقیقات نمکین اثبات مقام با عظمت علی رضی الله عنه را در میان تمام امت بمحبوبیت نزد خدا و پیغمبر نموده و شما گوید و اذ النبی ان یحقق الناس ثبوت هذه المنبة السنية والصفة العلية التي هي اعلی درجات المتقين لملی ع الخ (۱).

(۱) اراده نمود پیشتر که معنی نماید بدم ثبوت این مقبت سنی و صفت علیه ای را (که بحیثیت نزد خدا و رسول است) که بالاترین درجات برهیز کار است برای علی علیه السلام.

و نیز محمد بن یوسف کنجی شافعی حافظ و محدث شام در سال ۶۵۸ در باب ۳۳ کفایت الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب رضی الله عنه بعد از نقل حدیث طبر از چهار طریق با اسناد معتبره خود از انس و سفینه گوید معاملی در جزء نهم اعمالی خود این حدیث را آورده . آنگاه گوید در این حدیث دلالت واضحه است بر اینکه علی رضی الله عنه احب خلق است بسوی خدای تعالی و اول دلائل بر این معنی آنکه خدا وعده داده دعای رسول خود را مستجاب فرماید چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله دعا نمود خداهم فوری اجابت فرمود احب خلق را بسوی آنحضرت فرستاد و آن علی رضی الله عنه بود.

آنگاه گوید حدیث طبر مشوی منقول از انس راجحاً کم ابو عبدالله حافظ نیشابوری از هشتاد و شش نفر نقل نموده که تمام آنها از انس روایت نموده اند و اسامی تمام آن هشتاد و شش نفر را ثبت نموده (طالبین مراجعه بکفایت الطالب باب ۳۲ نمایند) اینک آقایان محترم انصاف دهید آیا این حدیثی که شما نقل نمودید میتواند با احادیث معارض و مخصوصاً حدیث رایت و این حدیث با عظمت طبر مشوی مقابله نمایند قطعاً جواب منفی است پس بیک حدیث يك طرفه شما در مقابل احادیثی که جمیع اکابر علماء شما (باستثنای معدودی متمصب عنود) نقل و تصدیق بصحت آن نموده اند هرگز نمی توان امتحان سند نمود بلکه در نزد ارباب تحقیق جرح و تعدیل مردود و بی اعتبار می باشد.

شیخ - گمان میکنم شما تصمیم گرفته اید که آنچه ما بگوئیم قبول ننمائید و با اسرار زیادی رد نمائید.

بیان حقیقت داعی - خیلی تعجب میکنم که مثل شما شخص عالمی در حضور اینهمه شاهد حاضر در مجلس چنین نسبتی بداعی بدهید کدام وقت آقایان دلیلی که مطابقت با علم و عقل و منطق نماید اقامه نمودید که داعی لجاج نموده و قبول نمودم تا مورد شرز نش شما قرار گیرم از حول و قوه پرورد کار بیرون روم اگر در وجود من ذره ای لجاج و عناد و تمصب جاهلانه باشد یا با آقایان برادران اهل تسنن عموماً و خصوصاً نظر عدالتی داشته باشم.

خدا را شاهد و گواه میگیریم که در مناظرات با یهود و نصاری و هندو و پراهمه و بهائی های بی قابلیت در ایران و قادیانیا در هندوستان و بنا با ارباب ماده و طبیعت وسایر منحرفین لجاجی در کاذب نبوده در همه جا و همه وقت خدا را در نظر گرفته و پیوسته هدف من حق و ابراز حقیقت روی قواعد علم و عقل و منطق و انصاف بوده .

با مردمان کافر و مرتد و نجس لجاجت نموده ام تا چه رسد بشما که برادران مسلمان ما هستید همه اهل یکتا و شریعت و یک قبله و یک کتاب و تابع احکام یک پیغمبر میباشیم منتها یک اشتباهاتی از اول در مغز و دماغ شماها وارد و روی عادت طبیعت ثانوی شده باید با مروجه منطقی و انصاف بر طرف شود .

بحمد الله شما عالم هستید فقط اگر مختصری از عادت و پیروی اسلاف و تعصب دور شوید و در وائزه انصاف وارد گردید به نتیجه کامل میرسیم .

شیخ - ما طریقه مناظرات شما را با هنوز و پراهمه در شهر لاهور در روزنامه ها و مجلات هفتگی خواندیم و خیلی هم مسرور شدیم و هنوز بملاقات شما نائل نشده در خود علاقه قلبی بشما احساس نمودیم امید است خداوند بما و شما توفیق دهد تا حق و حقیقت آشکار شود .

ما معتقدیم چنانچه در اخبار خدشهای باشد بفرموده خودتان باید مراجعه بقرآن کریم نمود اگر در فضیلت خلیفه ای بکر رضی الله عنه و طریقه خلافت خلفاء راشدین رضی الله عنهم احوادث را مخدوش بدانید آیا در دلائل از آیات قرآن کریم هم شما خدشه وارد خواهید نمود .

۵اعی - خدا بیاورد آن روزی را که داعی خدشه در دلائل قرآنی و با احادیث صحیحه بنمایم فقط چیزی که هست با هر فرقه و قومی حتی منحرفین و مرتدین از دین هم وقتی رو برودیدم بر حقیقت خود استدلال بآیات قرآن مجید مینمودند .

چه آنکه آیات قرآن مجید نوعمانی میباشد لذا خاتم الانبیاء برای جلوگیری از زیاده روی های اشخاص و غلط اندازی های آنها قرآن را تنها و دریمه میان امت بگذارد بلکه بانفاق علماء فریقین (شیعه و سنی) چنانچه شبهای قبل عرض کردم

فرمود **الی تارك فیکم الثقلین کتاب اللّٰه و عترتی ما ان کتمکم بهما فقد کفرکم** و در بعض از روایات فرمود **لی تفضلوا ابداً** (۱) همین جهت معنی و حقیقت و شأن نزول قرآن را باید از خود رسول الله ﷺ که مبین حقیقی قرآن است و بعد از آنحضرت از عبدل قرآن که عترت و اهل بیت آنحضرت اندستوال نمود لذا در آیه ۷ سوره ۶۱ (انبیاء) فرموده است **فاستغوا اهل الذکر ان کتمکم لاتعلمون (۲)** .

مراد از اهل ذکری علی و ائمه از اولاد آنحضرت
اهل ذکری آل محمد اند
علیهم السلام اند که عدیل القرائند چنانچه شیخ

سلیمان بلخی حنفی در ص ۱۱۹ ینایع الموده باب ۳۹ چاپ اسلامبول از (تفسیر کشفالبیان) امام ثعلبی نقل از جابر بن عبدالله انصاری آورده که گفت **قال علی ابن ابیطالب لحن اهل الذکر - یعنی علی ﷺ** فرمود ما (خاندان رسالت) اهل ذکری هستیم چون ذکری یکی از نامهای قرآن است و آن خاندان جلیل اهل قرآنند همین جهت است که علمامها و شماد کتب معتبره خود نقل نموده اند که علی ﷺ میفرمود **سلوئی قبل ان تفقدوئی سلوئی عن کتاب اللّٰه فانه لیس من آیه الاوقد عرفت بلیل نزلت ۴۱ نهار ۴۱ فی سهل ۴۱ فی جبل و اللّٰه ما نزلت آیه الاوقد علمت فیما نزلت و این نزلت و علی من انزلت و ان ربی و هب لی لساناً طلقاً و قلباً عوقلاً (۳)** .

پس استدلال بپهر آیه ای از آیات قرآن باید مطابقه با مفهوم حقیقی و بیان مفسرین

(۱) بدرستی که من میگذاورم در میان شما دو چیز بزرگ در کتاب خدا و عترت من اگر تسمه چشمه باین مردود (کتاب و عترت) نیابت یافته و هرگز گمراه نخواهید شد (مراجعه شود به ص ۲۱۹ و ۲۲۳ همین کتاب) .

(۲) (ای رسول ما بامت بگو) که شما خود اگر نیدانید بروید از اهل ذکری و دانستن امت (یعنی آل محمد که اعلم از همه بودند) سؤال کنید .

(۳) سؤال کنید از من قبل آنکه مرا نباید سؤال کنید مرا الا کتاب خدا زیرا که نیست آیه ای از قرآن الا آنکه من میشناسم در شب نازل گردید یا روز در زمین هوار پاکوه سخت باشد قسم نازل نگردیده آیه ای از قرآن مگر بتحقق میدانم در چه چیز نازل شده و در کجا نازل گردیده . و بر چه کس نازل یافته زیرا که پروردگار من بین زبان فصیح و قلب گیرنده مرحمت فرموده است .

واقعی بنماید و الا هر کس از پیش خود و روی ذوق و فکر و عقیده خود بخواهد آیات قرآن را معنی بنماید اثری جز اختلاف کلمه و تشکیک آراء نخواهد داشت اینک با توجه باین مقدمه خواهیم میگویم آیه منظور خود را بیان فرمائید چنانچه مطابقه با واقع نماید بجان و دل پذیرفته و بر سر خود جای دهم .

نقل آیه در طریقه خلافت شیخ - در آیه ۲۹ - سوره ۴۸ (فتح) سر صاف میفرماید
خلفاء اربعه و جواب آن **محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار**
رحماء بینهم تراهم کما سجدوا یتفنون فضلا
من الله و رضوانا سیماهم فی و جوههم من اثر السجود (۱) این آیه شریفه از جهتی فضل و شرف ائمه بکر رضی الله عنه را ثابت میکند و از جهة دیگر طریقه خلافت خلفاء راشدین رضی الله عنهم را معین مینماید بخلاف آنچه جامعه شیعه ادعا مینماید که علی کرم الله وجهه خلیفه اول میباشد این آیه صراحتاً علی را خلیفه چهارم معرفی مینماید .

داعی - از ظاهر آیه شریفه چیزی که دلیل بر طریقه خلافت خلفاء راشدین و فضل ائمه بکر باشد دیده نمیگردد البته لازم است توضیح دهید که این صراحت در کجای آیه است که مکشوف نمی باشد .

شیخ - دلالت آیه بر فضیلت و شرافت خلیفه ائمه بکر رضی الله عنه آنست که در اول آیه با کلمه **والذین معه** اشاره بمقام آن مرد شریف شده که در لیلۃ القاربا پیغمبر **ﷺ** بوده است .

و اما طریقه خلافت خلفاء راشدین در این آیه با کمال صراحت واضح است زیرا مراد از **والذین معه** ائمه بکر رضی الله عنه است که در غار ثور لیلۃ الهجرة با پیغمبر بوده است و مراد از **اشدء علی الکفار** عمر بن الخطاب رضی الله عنه است که بسیار

(۱) محمد (ص) فرستاده خدا است و یاروان و همراهانش بر کافران بسیار سخت دل و بایکدیگر بسیار مشتق و مهربانند آنان را بسیار در حال رکوع و سجود بترکی که فضل و رحمت خدا و خوشنودی او را بطلبند بر رخسارشان از اثر سجده نشانیهای نورانیت پدیدار است .

شدید العمل بر کفار بوده و رحماء بینهم عثمان بن عفان رضی الله عنه است که بسیار رقیب القلب و رحم دل بوده **وسیماهم فی و جوههم من اثر السجود** علی بن ابی طالب کرم الله وجهه میباشد .

امیدوارم با نظر پاک شما موافقت نماید و تصدیق نمائید حق با ما است که علی را خلیفه چهارم میدانیم نه خلیفه اول که خداوند هم در قرآن او را در مرتبه چهارم نام برده .

داعی - متحیرم چگونه جواب عرض نامم که تصور غرض را بنی نشود ولی اگر با نظر انصاف بدون تعصب بنگرید تصدیق خواهید فرمود که غرضی در کار نیست بلکه غرض کشف حقیقت است .

گفته از آنکه ارباب تفاسیر در شان نزول آیه شریفه چنین بیانی نموده اند حتی در تفاسیر بزرگ علماء خودشان - و اگر چنین آیه ای در قرآن راجع بامر خلافت بود روز اول بند از وفات رسول اکرم **ﷺ** در مقابل اعتراضات علی **رضی الله عنه** و بنی هاشم و کبار از صحابه که سرپیچی از بیعت نمودند تمسک بشاخ و بر کهای بی معنی نمی نمودند .

با نقل آیه جواب مسکت بهمه میدادند پس معلوم است آیه را با این معنی که شما نمودید دست و پاهائی است که بعدها تفسیر بما لایرضی صاحبیه نمودند .

زیرا هیچیک از اکابر مفسرین خودشان را ذوق طبری و امام ثعلبی و فاضل یسناوری و جلال الدین سیوطی و قاضی بیضاوی و جلاله زنجشیری و امام فخر رازی و غیر هم چنین معنائی نمودند پس شما از کجا میگوئید و از چه وقت این معنی و بدست چه اشخاصی جلوه نموده نیدانم - علاوه در خود آیه شریفه موانع علمی و ادبی و عملی در کار است که ثابت میکند هر کس قائل باین قول شده دست و پای بیجائی زده و متوجه نشده است بآنچه علمای بزرگ خودشان در اول تفاسیرشان نقل از رسول اکرم **ﷺ** نموده اند که فرمود **من قرأ القرآن برأه فمعه فی النار (۱)** اگر بگردید تفسیر نیست تاویل است شما که باب تاویل را مطلقاً مسدود میدانید علاوه (۱) هر کس تفسیر که قرآن را برای خودش پس نشیند گاه او در شتاب است .

بر آنکه این آیه شریفه علماً و ادباً و اصطلاحاً بر خلاف مقصود شما نتیجه میدهد.
شیخ - انتظار نداشتیم که جنابعالی در مقابل آیه با این سراحت هم استقامت کنید
البته اگر ایرادی باین آیه بر خلاف حقیقت دارید بیان نمائید تا کشف حقیقت شود.
نواب - قبله صاحب خواهش میکنیم همان قسمی که تا کنون تقاضای ما را
پذیرفتهاید و مطالب را بضمی ساده بیان نمودید که تمام جلساء و مجالس و غائبین بهره‌مند
شدند اینجا هم خیلی بیشتر رعایت سادگی در کلام بفرمائید که موجب امتنان همگی ما
است چون همین آیه است که بیوسه برای ما قرائت شده و همه ما را مجذوب و محکوم
بمحکم قرآن نموده‌اند.

داعی - اولاً عظمت آیه و نقل قول بازرگان چنان آقاییان را مجذوب نموده
که از توجه باطن و ضمائر آیه غافل شده‌اید و اگر خودتان مختصر توجهی بترکیبات
نحوی و معانی ادبی آن می‌نمودید بر خودتان معلوم میشد که با هدف و مراد شما ابتداً
مطابقت نمیدهد.

شیخ - متمنی است خودتان ضمائر و ترکیبات را بیان نمائید به بینیم چگونه
مطابقت نمیدهد.

داعی - اما از جهت ترکیبی آیه شریفه خودتان بهتر میدانید که ترکیب این
آیه علی الاغوی از دو حال خارج نیست یا محمد مبتداء است و رسول الله عطف
بیان والذین معه عطف بر محمد و اشداء خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد
از خبر - و یا والذین معه مبتداء است و اشداء خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر
بعد از خبر.

روی این قواعد اگر بخواهیم آیه را مطابق عقیده و گفته شما معنی بنمائیم
دو قسم معنی ظاهر میشود اگر محمد مبتدا باشد والذین معه معطوف بر مبتداء
و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر معنای آیه چنین میشود که محمد ص ای بکر
و عمر و عثمان و علی است.

و اگر والذین معه مبتدا باشد و اشداء خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد

از خبر معنای آیه چنین میشود که ای بکر و عمر و عثمان و علی است - بدیهی است هر
طلبه مبتدی میدانند که این نحوه از کلام غیر معقول و خارج از نظم ادب است.

علاوه بر این اگر مقصود از این آیه شریفه خلفای اربعه بودند بایستی در فاصله
کلمات (و) عاطفه گذارده میشد تا مطابقت با مقصود شما نماید و حال آنکه بر خلاف
این معنی میباشد.

بجیع مفسرین خودتان این آیه شریفه را بحساب تمام مؤمنین آورده‌اند یعنی
میگویند اینها صفات تمام مؤمنین است.

وظاهر آیه خود دلیل است که این معنای تماماً صفات یک نفر است که از اول با
یشتمیر بوده نه چهار نفر - و اگر بگوئیم آن یک نفر علی امیر المؤمنین علیه السلام بوده است با
مطابقت عقل و نقل اولی قبول است تا دیگران.

شیخ - عجب است که شما میفرمائید جمل نمی‌کنم و حال آنکه
الحال در مجاله هستید مگر نه اینست که خداوند در آیه ۴۰ - سوره
۹ (توبه) صریحاً میفرماید فقد نصره الله اذ اخرجه الذين

كفروا ثاني اثنين اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا
فانزل الله سكينته عليه وايداه بجنودهم تروها (۱).

این آیه علاوه بر آنکه مؤید آیه قبل است و ثابت میکند معنای والذین معه
را که ای بکر در غار لیلۃ الهجرة با رسول خدا بوده خود این مصاحبت و با یشتمیر بودن
دلیل بزرگی است بر فضیلت و شرافت ای بکر بر تمام امت برای آنکه یشتمیر ص
چون میدانست با علم باطن که ای بکر خلیفه او است و وجود خلیفه بعد از او لازم است
باید او را هم مانند خود نگهداری بنماید لذا او را با خود برد تا بدست دشمن گرفتار
نماند (۱) البته خداوند او را (که رسول الله با هم) یاری خواهد کرد چنانکه هنگامی که کفار
آنحضرت را از مکه خارج کردند خدا یاریش کرد آنکند یکی از آن دون که در غار بودند یعنی
رسول الله ص برقیق و مفسر خود (ابوبکر که بریشان مضطرب بود) فرمود من ترس که خدا با ما است -
آنرومان خدا وفادار و آرامش خاطر براد (یعنی رسول الله ص) فرستاد او را سپاه و لشکرهای فیسی
خود که شما را ندیده‌اید مدد فرمود.

گرفتار نشود و این عمل را با احدی از مسلمین نکرد پس بهین جهت حق تقدم خلافت برای او ثابت است.

داعی - هر گاه آقا بن ساعتی لباس تسنن را از خود دور کنید و از تعصب و عداوت بیرون آید و مانند یک فرد بیگانه و خالی از نظر تعصب در اطراف این آیه شریفه بنگرید خواهید تصدیق نمود که آن نتیجه ای که مقصود شما است از این آیه بدست نیاید.

شیخ - خوبست اگر دلایل منطقی برخلاف مقصود هست بیان فرمائید.

داعی - تمنا میکنم از این مرحله صرف نظر نمائید زیرا کلام میآورد آنکه ممکن است بعضی از مردمان بی انصاف با نظر عناد بنگرند و تولید نفاق شود و تصور رود که ما میخواهیم اهانت بمقام خلفاء نمائیم و حال آنکه مقام هر فردی محفوظ است احتیاج بتفسیر و تأویلی بی جا ندارند.

شیخ - خواهش میکنم طفره نرود و مطمئن باشید دلایل منطقی تولید نفاق نمیکند بلکه کشف حجب میشود.

داعی - چون نام طفره بریدید ناچارم مختصری جواب عرض نمایم تا بداند طفره ای در کار نبوده بلکه رعایت ادب در گفتار را نمودم امیداست بمقالات داعی خورده نگرید و با نظر انصاف بنگرید چه آنکه جواب از این گفتار را محققین علماء بطرق مختلفه داده اند او لا جمله ای فرمودید خیلی تعجب آور وی فکر بود که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله میدانست ای بکر خلیفه بعد از او خواهد بود و حفظ وجود خلیفه بر آنحضرت لازم بود لذا او را با خود برد.

جواب این بیان شما بسیار ساده است چه آنکه اگر خلیفه پیغمبر منحصر بای بکر بود ممکن بود چنین احتمالی داد ولی شما خود معتقدید بخلافت خلفاء راشدین و آنها چهار نفر بودند اگر این برهان شما صحیح و حفظ وجود خلیفه در مقابل خطرات لازم بود میبایستی پیغمبر صلی الله علیه و آله هر چهار خلیفه را که حاضر در مکه بودند با خود ببرد نه آنکه یکی را ببرد سه نفر دیگر را بگذارد بلکه یکی از آنها را در معرض خطر شمشیرها قرار دهد و در بستر خود بخواباند که محققاً آن شب بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله مخطور بوده و در

معرض حمله دشمنان بود. ثانیاً بنابر آنچه طبری در جزء سیم تاریخ خود نوشته ابوبکر از حرکت آنحضرت خبر نداشته بلکه وقتی نزد علی رضی الله عنه رفت و از حال آنحضرت جو یا شد علی رضی الله عنه فرمود بغار رفتند اگر کاری داری نزد آنحضرت بشتاب. ابی بکر شتابان رفت در وسط راه با آنحضرت رسید و ناچار با اتفاق آنحضرت رفتند. پس معلوم میشود که حضرت او را با خود نبرد بلکه او بی اجازه رفت و از سطره با آنحضرت رفت.

بلکه بنا بر اخبار دیگر بردن ابی بکر تصادفی و از خوف فتنه و خبر دادن بدشمنان بوده چنانکه علماء منصف خودتان اقرار باین معنی دارند که از جمله شیخ ابوالقاسم بن صباغ که از مشاهیر علمای خودتان است در کتاب التور و البرهان در حالات رسول اکرم صلی الله علیه و آله از عهد بن اسحق از حسان بن ثابت انصاری روایت نموده که قبل از هجرت آنحضرت جهت عمره بسکه رفتیم دیدم کفار قریش سب و قذف مینمایند اصحاب آنحضرت را در همان اوان امر رسول الله صلی الله علیه و آله علیه و آله علیاً فنام فی فراشه و خشی من ابی اینی قحافة ان یدلهم علیه فاخذته معه ومضى الی الغار (۱).

ثالثاً خیلی بجا بود محل استشهاد و جهت فضیلت را در آیه بیان می نمودید که مسافرت و همراه بودن با رسول خدا صلی الله علیه و آله چه دلیلی بر اثبات خلافت دارد.

شیخ - محل استشهاد معلوم است او لا مصاحبت با رسول الله و اینکه خداوند او را مصاحب رسول الله میخواند ثانیاً آنکه از قول آنحضرت که خبر میدهد ان الله معنا ثالثاً نزول تسکینه از جانب خدا در این آیه برای بکر بزرگتر است دلیل شرافت است و مجموع این دلایل اثبات افضلیت و حق تقدم خلافت را برای او مینمایند.

داعی - البته احدی انکار مراتب ابی بکر را نمی نماید که او پیر مرد مسلمان و از کبار اصحاب و پدر زن رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده ولی این دلایل شما برای اثبات فضیلت خاص و حق تقدم در خلافت مسکفی نمیشد.

اگر بخواهید در مقابل بیگانه ای غرضی با بیاناتی که در اطراف این آیه شریفه

(۱) امر کرد رسول خدا علی علیه السلام را که در فراش آنحضرت بخوابد و خوف داشت از اینکه ابی بکر کفار و اولاد و دشمنانی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس او را مصاحب خود قرار داده و بجانب غار روانه شد.

نمودید اثبات فضیلتی خاص برای او بنماید قطعاً مورد اعتراض قرار خواهید گرفت.

زیرا در جواب شما خواهند گفت تنها مصاحبت با اینک دلیل فضیلت و برتری نمیباشد چه بسا بدان که مصاحبت با اینک آنچه بسیار گفتار که مصاحب با مسلمین بوده هستند چنانچه این معنی در مسافرتها کاملاً و بیشتر مشهود است.

شواهد و امثال مگر آقایان فراموش نموده‌اید آیه ۳۹ سوره ۱۲ (یوسف) را که نقل قول حضرت یوسف را مینماید که **یا صاحبی السجن**

أرأب ممتقر قون خیر أم آلله الواحد القهار (۱) مفسرین در ذیل این آیه شریفه نوشته‌اند روزی که یوسف را زندان بردند طیب‌خ و ساقی پادشاه را هم که هر دو کافر و قائل به آداب بودند با او بزندان بردند پنج سال این سه نفر (مؤمن و کافر) با هم مصاحب بودند و یوسف در موقع تبلیغ آنها را مصاحب مینخواند چنانچه در این آیه خبر میدهد آیا این مصاحبت بی‌بهره برای آن دو نفر کافر دلیل بر شرافت و فضیلت بوده یا در مدت مصاحبت تنبیری در عقیده آنها پیدا شده است بنا بر آنچه صاحبان تفاسیر و تواریخ نوشته اند بعد از پنج سال مصاحبت عاقبت با همان حال از هم جدا شدند.

و نیز مرآه فرماید بآیه ۳۵ سوره ۱۸ (کهف) که **میرماید قال له صاحبه و هو یجاره اکثر بائذی خلقت من تراب ثم من لطفه ثم سواک رجلاً (۲)** عموم مفسرین نوشته‌اند دو برادر بودند یکی مؤمن بنام یهودا و دیگری کافر بنام براطوس (چنانکه امام فخر رازی هم که از اکابر علمای شمس است در تفسیر کبیرش نقل مینماید) این دو باهم محاوراتی داشتند که اینک وقت اجازه نقل مشروحه مفصله را نمیدهد فرض آنکه خداوند آن دو کافر و مؤمن را مصاحب هم خوانده آیا از مصاحبت برادر مؤمن - کافر رافا بده و نصیبی رسیده است قطعاً جواب منفی است.

(۱) ای دو رفیق زندان من (الغمامی برسم) آیا خدا یان متفق بی حقیقت (مانند پتان و فرجاند و غیره) بهتر و در نظام خلقت موثرترند یا خدای یکتای قاهر.
(۲) رفیق (با ایمان غیر) در مقام گفتگو و اندرز برادر خود گفت خدای که نسبت از عالم و بعد از نطق تو را آفرید و آنگاه مرئی کامل و آراسته خلقت ساخت کارمدی.

پس مصاحبت قطع - دلیل بر فضیلت و شرافت و برتری نمی‌باشد دلائل و امثال برای این معنی بسیار است که وقت پیش از این اجازه بیان نمیدهد.

و اما اینکه فرمودید چون رسول اکرم **ص** با بی بکر فرمود **ان الله معنا** پس قطعاً بمناسبت آنکه خدا با او بوده این خود دلیل شرافت و مثبت خلافت است.

خوب است در این عقاید و گفتار خود تجدید نظر فرمائید تا مورد اعتراض قرار نگیرید که بگویند مگر خدای تعالی قطعاً با مؤمنین و اولیاء الله می‌باشد و یا غیر مؤمن نمی‌باشد.

آیا تصور مینمائید جائی باشد که خدا نباشد و کسی در عالم هست که خدا با او نباشد اگر مؤمن و کافر در مجلسی باشند غل باور میکند که خدا با آن مؤمن باشد ولی با کافر نباشد مگر نه در آیه ۵۸ سوره ۵۸ (مجادله) **میرماید لم تر ان الله**

یعلم ما فی السموات و ما فی الارض ما یتکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلك و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا (۱)

پس بحکم این آیه و سایر آیات و دلائل غلبه و تقویه خدای تعالی با همه کس هست با دوست و دشمن مسلمان و کافر مؤمن و منافق پس اگر دو نفر با هم باشند و یکی از آنها بگوید خدا با ما است دلیل بر فضیلت شخص خاصی نخواهد بود.

همانطوری که دو نفر خوب اگر با هم باشند خدا با آنها است دو نفر بد و یا دو خوب و بد هم اگر با هم باشند قطعاً خدا با هر دو آنها است اگر سعید باشند یا شقی خوب باشند یا بد.

شیخ - مراد از خدا با ما است یعنی چون ما محبوب خدا هستیم برای آنکه دو بخند و برای خدا و حفظ دین خدا حرکت کردیم لطف خدا شامل حال ما است.

(۱) بطریق استفهام تقریری فرماید آیا ندیدی و ندانستی که آنچه در آسمانها و زمین است خدا بر آن آگاهست اگر چنانچه سه نفر باهم و از وی گویند خدا چهارم آنها است و نه پنج کس جز آنکه او ششم آنها و نه کس از آن و نه بیشتر جز آنکه هر کجا باشند خدا با آنها است (۲) آنکه خدا را احاطه کامل وجودی بر همه جزئیات عالم است.

ابراز حقیقت

شاعی - بازمه اگر این معنی در نظر گرفته شود مورد اعتراض

است که گویند چنین خطای دلیل بر سعادت ابدیت نخواهد بود زیرا خداوند متعال با اعمال اشخاص منکر چه بسا اشخاصی که در زمانی اعمال نیک داشتند مشمول لطف و رحمت خداوندی بودند بعداً اعمال بدی از آنها سرزد و در وقت امتحان نتیجه معکوس دادند بعوض پرورد کار شدند و از لطف و رحمت حق محروم گردانند و سرورد و ملعون گردیدند.

چنانچه ایلیس سالها در عبادت پرورد کار خلوص تبت داشت مشمول الطاف و مراحم الهی بود بعضی آنکه متوّد شد و از او امر حق سرپیچی نمود و تابع هوای نفس شد مردود حق و از رحمت بی حساب عمیم او برکنار و بختاب **فاخرج منها فانك رجيم** و **ان عليك لعنتي الي يوم الدين** (۱) ملعون ابدی گردید.

به بخشید میدانید در مثل مناقشه نیست بلکه برای تقرب ازهان است. و اگر بعالم بشریت بشکریم نظائر بسیار دارد از اشخاصی که مقرب بندگانند و لی عند الامتحان مردود و مغضوب پرورد کار قرار گرفتند برای نمونه بدو نفر اشاره مینمائیم که قرآن مجیدهم برای بیداری مردمان و تنبیه غافلان امت با آنها اشاره فرموده.

بالمع بين باعوراء که از جمله آنها بلعم بن باعوراء میباشد که در زمان حضرت موسی عليه السلام آفتد مقرب بندگانند که خداوند اسم اعظم باو عطا فرمود که در اثر يك دعا حضرت موسی را در وادی تیه سرگردان نمود ولی موقع امتحان حب جاه و ریاست طلبی او را دادار بمخالفت خدو ملو تا بسبب شیطان نمود جایگاه او جحیم و جهنم گردید که تمام

مفسرین و مورخین شرح حال او را مفصلاً نگاشته اند حتی امام فخر رازی هم در ص ۶۳ جلد چهارم تفسیر خود از ابن عباس و ابن مسعود روایت کرده است که او را نازل نموده خداوند در آیه ۱۷۴ سوره **الاعراف** (اعراف) رسول اکرم صلی الله علیه و آله خیر میدهد که: **و اقل عليهم ليا اذني اتيانها**

(۱) آیه ۲۴ سوره ۱۵ (حجر) کتاب حق باد که از صف ساجدان و ملائکه و بهشت خارج رود که تو را دعوت درگاه ما شدی و لبت نما تا روز جزاء بر تو میقت و وحی گردید.

فالمع منها فاقبمه الشيطان فكان من الغاوين (۱).

برصیصای عابد

دیگری برصیصای عابد بود که در اول امر بقدری در عبادت جدیت نمود که مستجاب الدعوه گردید عند الامتحان عاقبت بشر شد فریب شیطان را خورده با دختری زنا نمود تمام زحمات خود را بباد داده بچوبه دار آویخته کافر از دنیا رفت فلذا در آیه ۱۶ سوره ۵۹ (حجر) **بئس ما اوتاه من الله من فضله** او اشاره میفرماید **كَمَثَل الشيطان اذ قال للانسان اكفر فلما كفر قال اني بري منك اني اخاف الله رب العالمين فكان عاقبتهما انهما في النار خالدين فيها ذلك جزاء الظالمين (۲).**

پس اگر عمل نیکی از آدمی در زمانی صادر شد دلیل بر عاقبت بخیری او نمیشد فلذا در دستور است که در دعا بگوئید **اللهم اجعل عواقب امورنا خيراً (۳).**

علاوه بر اینها خود میدانید که در نزد علمای معانی و بیان محقق است که تأکید در کلام ذکر نمیشود مگر آنکه مخاطب در شك و تردید باشد یا توهم خلاف آن را کرده باشد و از تصریح آیه شریفه که کلام خود را با جمله اسمیه و ان مشدّد آورده فساد عقیده طرف ظاهر میگردد که متزلزل و متوهم و در شك و تردید بوده.

شیخ - انصاف دهید از مثل شمائی سزاوار نبود مثل ابلیس و بلعم باعوراء و برصیصا را در این مورد بیادورید.

شاعی - بخشید مگر نشنیدید الان عرض کردم که در مثل مناقشه نیست در مباحثات علمی و مناظرات مذهبی امثال را برای تقرب ازهان و تثبیت مقاصد میآوردند خدا شاهد است در ذکر شواهد و امثال هیچگاه قصد اهانتی نداشته بلکه برای ثبوت

(۱) ای پیشبر) بعنوان بر این مردم حکایت آنکس را (که بلعم بن باعوراء باشد) که ما آیات خود را باو عطا کردیم از آن آیات بسیاری سرپیچید چنانچه شیطان او را تحقیر کرد و از کفر امانت عالم گردید.

(۲) این (مناظران) در مثل مانند شیطان اند که انسان را گرفت (پس) به برصیصای عابد) بنده کافر شو پس او آتیه کافر شد آنکه بدو گفت من از تو بیارم زیرا که من از عقاب پروردگار میترسم پس عاقبت شیطان (و برصیصای عابد) که با او کافر شد اینست که هر دو در آتش فروغ مفلکند و آن دو لوح جزای سستکاران است.

(۳) پروردگارا عواقب امور ما را نیک قرار ده.

نظر و عقیده خود شواهد و امثالی که در نظر میآید بزبان جاری میگردد.

شیخ - دلیل در این آیه بر اثبات فضیلت قرینه ای در خود آیه کریمه است که میفرماید **فانزل الله سकिته عليه** چون ضمیر سकिته بر ای بکر رضی الله عنه خود دلیل واضح است بر شرافت و فضیلت او بر دیگران و دفع توهم از امثال شما.

داعی - اشتباه میفرماید ضمیر سकिته راجع است بر رسول اکرم **ﷺ** و نزول سकिته بر آنحضرت بوده نه بر ای بکر بشرینه جمله بعدیه که فرموده **وايده** بجنود **لم تروها** و محققاً مؤید بجنود حق رسول اکرم **ﷺ** بوده نه ای بکر.

شیخ - مسلم است که رسول خدا **ﷺ** مؤید بجنود حق بود ولی ای بکر رضی الله عنه هم در مصاحبت آنحضرت بی نصیب نبوده.

داعی - اگر هر دو مصاحب مشمول الطاف و مراحم الهیه بودند **نزل سकिته بر رسول خدا** بوده

بایستی علی القاعده ضمایر تشبیه در تمام جملات آیه شریفه آمدند باشد و حال آنکه تمام ضمایر را قبلاً و بعداً مفرد آورده تا اثبات مقام شخص خاتم الانبیاء **ﷺ** گردد و معلوم آید که آنچه نزول رحمت و مرحمت از جانب پروردگار میشود بشخص آنحضرت میباشد و اگر بطفیل آنحضرت بر دیگران هم نازل آید اسم برده میشود فلذا در نزول سकिته و رحمت هم در این آیه و سایر آیات قسط پیغمبر را مورد عنایت قرار داده.

شیخ - رسول خدا مستغنی از نزول سकिته بوده و احتیاجی بدان نداشته و سकिته هرگز از او مفارقت نمی نموده پس نزول سकिته مخصوص ای بکر رضی الله عنه بوده.

داعی - چرا بی لطفی میکنید و وقت مجلس را بتکرار مطالب میکوبید بجه دلیل میگویند که خاتم الانبیاء **ﷺ** مستغنی از نزول سकिته بوده و حال آنکه احدی از احاد خلائق از پیغمبر و امت امام و ماموم از الطاف و رحمت حق تعالی مستغنی نمیباشند مگر فراموش نموده آید آیه ۲۶ سوره ۹ (توبه) را که در قسه حنین میفرماید **ثم انزل الله سकिته على رسوله و على المؤمنين^(۱)** و نیز در آیه ۲۶ سوره ۴۸

(۱) آنکه خدای قادر مطلق سकिته و وفار خود را (یعنی سكه و سطوت و جلال دباي) بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود.

فتح مثل همین آیه شریفه را آورده.

همین طوریکه در این آیه بعد از رسول اکرم **ﷺ** اشاره بمؤمنین نموده در آیه **فلاهم** اگر ای بکر جزء مؤمنینی بود که باید مشمول سकिته و آرامش قرار گیرد بایستی یا ضمیر تشبیه آورده و یا علیحده بنام او اشاره نموده باشد.

این قضیه بقدری واضح است که علمای منصف خودتان هم اقرار دارند که ضمیر سकिته مربوط به ای بکر نبوده.

خوبست آقایان کتاب نض الثمانیه تألیف شیخ ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی را که از اکابر علماء و شیوخ معتزله میباشد مطالعه نمائید به بینید آن مرد عالم منصف در جواب لاطائلات ابو عثمان جاحظ چگونه حق را آشکار نموده چنانچه این آیه الحديد هم در ص ۲۵۳ تا ص ۲۸۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه بعض از آن جواب هارا نقل نموده است.

علاوه بر اینها در خود آیه جمله ایست که کاملاً برخلاف مقصود شما نتیجه میدهد و آن جمله ایست که رسول اکرم **ﷺ** با بیان لانهزن ای بکر را منع از حزن و اندوه نموده از این جمله معلوم میگردد که ای بکر در آن حال محزون بوده آیا این حزن ای بکر عمل خوبی بوده یا عمل بد اگر عمل نیکی بوده قطعاً پیغمبر کسی را از عمل نیک و طاعت حق منع نمیکند و اگر عمل بد و عیبان بوده پس شرافتی برای صاحب این عمل نمیباشد که مشمول رحمت حق و محل نزول سकिته قرار گیرد بلکه شرافت و فضیلت قسط برای مؤمنین و اولیاء الله و دوستان خدا میباشد.

و از برای اولیاء الله عالمی میباشد که اهم از همه آنها بنا بر آنچه در قرآن مجید است آنکه در پیش آمد های روزگار ابتدا ترس و حزن و غم و اندوهی پیدا نکنند بلکه صبر و توانائی بیشه کنند چنانچه در آیه ۶۳ سوره ۱۰ (یونس) میفرماید **الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم ولا هم یحزنون (۱)**.

(۱) آنکه باشی که دوستان خدا هیچ ترس (از حوادث حال و آفته عالم) و هیچ اندوهی (از وقایع گذشته جهان) در دل آنها نیست.

« صحبت که با اینجا رسید آقایان بساعتها متوجه شده گفتند شب از نصف خیلی
 گذشته جناب نواب گفتند هنوز میان قبلمساحب در اطراف آیه تمام نشده و نتیجه ای بدست
 ما نیامده آقایان گفتند مقتضی نیست بیش از این اسباب مزاحمت شویم بقیه صحبتها
 بماند برای فردا شب چون شب عید میث و بزرگترین اعیاد اسلامی بود شربت و
 شیرینی مفصلی بمجلس آمد با مسرت و شادی مجلس خاتمه پیدا نمود ».

جلسه ششم

لیله چهارشنبه ۲۸ رجب ۱۳۴۵

« قبل از غروب جناب غلام امامین که از تجار محترم اهل تسنن و مرد شریف
 و متینی هستند و از شب اول حاضر مجلس بودند تشریف آوردند خیلی متواضع و خونسود
 و گرم شرح مبسوطی بیان نمودند که خلاصه اش این بود که زود آمدن و مزاحمت عدم
 که خاطر شمارا مسبوق نمایم که عنده ای از مارا کلاما مجذوب بیانات مستدل خود
 نموده اید و دلها کلاماً نرم گردیده حرفهای نشنیدنی شنیده شد دیگران روی اصل
 تفسیر خود داری از گفتن می نمودند ما هم بگفتی از همه جا بی خبر ولی شما بحمدالله با
 شیاعت و شهادت پرده ها را بالا زدید و در لافقه ادب مارا بحقایق آشنا نمودید شب
 گذشته که از اینجا رفتیم مدتی در راه آقایان علماء مورد محلات ما واقع شدند و سخنان
 خارج از نراکت هم رد و بدل شد ما بزمتی میانه را گرفتیم در دستگی عجیبی بین
 خودمان بمیان آمده امشب آقایان از دست ما خیلی عصبانی هستند . موقع نماز که شد
 نماز مغرب و عشا را بما اقتدا نمودند و مانند ما اداء فریضه نمودند کم کم آقایان
 و تشریف آوردند پس از تعارفات معموله و صرف چای و ابراز علاقه زیاده از حد از
 طرف جناب نواب عبدالقیوم خان صحبت شروع شد ».

نواب - قبله صاحب میل داریم فرموده های دیشب را خاتمه دهید که مطلب ناقص
 نماند چون همه انتظار خاتمه امر و معنای حقیقی آیه را داریم .

داعی - چنانکه آقایان میل داشته باشند (اشاره با آقایان علماء) و اجازه بدهند .
 حافظ - (با عصبانیت) چه مانعی دارد اگر تسمه ای دارد بفرمائید برای استماع
 حاضریم .

داعی - شب گذشته دلایل ادبی را بر رد قول قائلین باینکه این آیه شریفه را در
 طریقه خلافت خلفاء راشدین ذکر نموده اند بیان نمودیم اینک میخواهیم از راه دیگر
 مطالب را مورد بحث قرار دهیم تا کشف حجب گردیده حقیقت آشکار شود .

جناب شیخ عبدالسلام سلمه الله تعالی شب گذشته فرمودند صفات چهارگانه در
 این آیه میرواند که آیه در باره خلفاء اربعه موترتب خلافت وارد شده اولاً از طرف مفسرین
 بزرگ فریقین در شأن نزول این آیه شریفه چنین بیانی نشده .

ثانیاً خود بهتر میدانید که هر صفتی وقتی بتمام معنی با موصوف مطابقه
 نماید مورد عنایت است و اگر صفتی با موصوف مطابقه ننماید مصداق حقیقت واقع
 نخواهد شد .

اگر بدون حب و بغض و بدیدش انصاف بتکریم و تحقیق نمائیم می بینیم که واجد
 صفات مندرجه در آیه مبارکه در تمام امت فقط مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه بوده
 و ابداً این صفات با موصوف علیهم که جناب شیخ بیان نمودند مطابقت نمینماید .

حافظ - این همه آیات قرآنی را در باره علی کرم الله وجهه نقل نمودید ممکن
 بوده که این را هم میخواهید بزور سحر بیان دربار علی جاری نمائید بفرمائید به بینم
 چگونه با خلافت خلفاء راشدین مطابقت نمیکند .

سید آیه در شان
 علی رضی الله عنه

داعی - اینکه فرمودید آیات قرآنی را ما در شأن مولانا امیر
 المؤمنین رضی الله عنه وارد نمودیم خلط مبحث عجیبی نمودید مگر
 چشم بندی هم میشود در تمام تفاسیر بزرگ و کتب معتبره
 خودتان آیات کثیره ای از قرآن مجید را که در شأن مولانا امیر المؤمنین رضی الله عنه نازل شده
 نقل نموده اند نه اختصاص بما داشته باشد .

آیا حافظ ابو نعیم اسفغانی ما نزل من القرآن فی علی و حافظ ابوبکر شیرازی
نزل القرآن فی علی را که استقلالاً نوشته اند شیعه بوده اند آیا سایر مفسرین بزرگ
مانند امام تملی و جلال الدین سیوطی و طبری و امام فخر رازی و اکابر علمائی مانند
ابن کثیر و مسلم و حاکم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابی داود و احمد بن حنبل و غیرهم
حتی ابن حجر متعصب دو صواعق آیات قرآنیهای را که در شأن آنحضرت نازل گردیده
ضبط نموده اند شیعه بودند بعضی از علماء مانند طبرانی و محمد بن یوسف کنجی شافعی در
اول باب ۶۶ مستنداً از ابن عباس و محدث شام در تاریخ کبیر خود و دیگران که تاسیص
آیه از قرآن را در باره آنحضرت ثبت نموده اند شیعه بوده اند یا از اکابر علماء و پیشوایان
شما بوده اند .

خوب است آقایان قدری با تأمل و تفکر میان نمائید تا موجب ندامت و پشیمانی
نگردد .

ما در اثبات مقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام احتیاجی بجعل و وضع ندارم که بزور
آیه ای در باره آنحضرت نقل نمائیم مقام آنحضرت کالشمس فی رابعه النهار ظاهر و هویدا
است . آفتاب درخشنده است خورشید زیر ایر نمی ماند .

امام محمد بن ادریس شافعی گوید من تعجب میکنم از حال علی علیه السلام چه آنکه
دشمنان آنحضرت (از اموها و نوابس و خوارج) از بغض و کینه فضایل آنحضرت را نقل
نمی کنند دوستان علی هم از ترس و تشبه خود داری از ذکر مناقب مینمایند مع ذلك تمام
کتابها پر است از فضائل و مناقب آنحضرت که نقل تمام مجالس است .

واما موضوع این آیه بنای سحر آمیزی ندارم بلکه حقایق را بیان می نمائیم
استدلال هم بکتاب معتبره خودتان نموده و مینمائیم .

ملاحظه میفرمائید تا کتون استشهاد باخبر شیعه نموده ام بعدها هم انشاء الله
نخواهم نمود مکرر داعی در منابر و مجالس گفته ام که اگر تمام کتب شیعه را از میان
ببرند از روی کتب معتبره اکابر علماء عامه اثبات مقام ولایت و خلافت و اولویت مولانا
امیر المؤمنین علیه السلام را بهتر می نمائیم .

و امثالاً در این آیه شریفه هم قول داعی تنها نیست که شما را در سحر بیان قرار

دهم بلکه علماء خودتان تصدیق این معنی را دارند خوب بخوانم دارم فقیه و مفتی عراقین
محدث شام محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۳ کفایت الطالب ضمن نقل حدیث
تشبیه که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را شبیه انبیاء قرار داده گوید اینک علی را شبیه به نوح
در حکم و حکمت قرار داده برای اینست که آنه صلی الله علیه و آله کان شدیداً علی الکافرین رؤفاً

بالمؤمنین كما وضه الله تعالى فی القرآن بقوله والذین معه اشداء علی الکفار
و رحماء بینهم یعنی بدستیکه علی علیه السلام بر کفار شدید العمل و بر مؤمنین رؤف و مهربان
بود هم چنانکه خدا در قرآن آورده وصف نموده باین آیه که علی چون همیشه باینمیر بوده
بر کفار شدید العمل و بر مؤمنین رؤف بوده .

و امثالینکه جناب شیخ فرمودند والذین معه در باره ای بکر است بدلیل آنکه
چند روزی در غار خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است (و حال آنکه در شب گذشته عرض
کردم که علماء خودتان نوشته اند بنحو تصادف و برای جلوگیری از بیش آمدهائی او را با
خود بردند) بر فرض تسلیم که بگوئیم مخصوصاً حضرت او را با خود بردند یا چنین مسافری که
چند روزی در مسافت با آنحضرت بود مقاشش بر ابری میکند با کسیکه از اوایل عمر با
رسول اکرم صلی الله علیه و آله در تحت تعلیم تربیت آنحضرت بوده .

اگر باریکه انصاف و حقیقت توجه نمائید خواهید تصدیق نمود که مولانا علی علیه السلام
در این خصیصه اولی از ای بکر و تمام مسلمین است که مشمول این آیه واقع شود .
زیرا از حین طفولیت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله در تحت تربیت آنحضرت نموده
مخصوصاً از اول بعثت جز علی علیه السلام دیگری با آنحضرت نبوده . روزی علی با یثعبر بود
که ای بکر و عمر و عثمان و ابوسفیان و معاویه و تمام مسلمین منحرف از دین تو حیدر فرقت
در بشیرستی بودند .

علی علیه السلام اول مؤمن
رسول الله ﷺ بود

چنانکه اکابر علماء شما مانند بخاری و مسلم در
مسیحین خود و امام احمد حنبل در مسند و ابن عبد
البر در ص ۳۲ جلد سیم استیعاب و امام ابو عبد

الرحمن نسائی در خصائص الملوی و سبط ابن جوزی در ص ۶۳ تذکره و شیخ سلیمان بلخی
حنفی در باب ۱۲ ینایع المودّة از ترمذی و مسلم و محمد بن طلحه شافعی در فصل اول
مطالب السؤل و ابن ابی الحدید در ص ۲۵۸ جلد سیم شرح نهج البلاغه و ترمذی در ص
۲۱۴ جلد دوم جامع و حموی در فرآند و میرسید علی همدانی در مودّة القریب حتی این
حجر متمصّب در صواعق و دیگران از فصول اعلام شما با مختصر کم و زیادی در الفاظ
از انس بن مالک و دیگران نقل نموده اند **بعث النبی فی یوم الاثنین و آمن علی
یوم الثلاثاء (۱)**.

و نیز آورده اند که **بعث النبی فی یوم الاثنین و صلی علیّ معه یوم**

الثلاث (۲) انه اول من آمن برسول الله من الذکور (۳).

و نیز طبری در ص ۲۴۱ جلد دوم تاریخ و ابن ابی الحدید در ص ۲۵۶ جلد
سیم شرح نهج و ترمذی در ص ۲۱۵ جلد دوم جامع و امام احمد در ص ۳۶۸ جلد
چهارم مسند و ابن اثیر در ص ۲۲ جلد دوم کامل و حاکم نیشابوری در ص ۳۳۶ جلد
چهارم مستدرک و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۲۵ کفایة الطالب باسناد خود از
ابن عباس روایت نموده اند که **اول من صلی علیّ یعنی اول کسی که (در اسلام) نماز
گذارد علی علیه السلام بود** . و از زید بن ارقم وارد است که **اول من اسلم مع رسول الله
علی بن ابیطالب علیه السلام (۴)** و از ابن قییل اخبار در کتب معتبره شما بسی بسیار است
که برای نمونه کافی می باشد.

- (۱) پیشتر روز دوشنبه مبعوث برسات شد و علی در روز سه شنبه ایمان آورد .
- (۲) پیشتر روز دوشنبه میبوشد و روز سه شنبه علی با اذن از گذارد .
- (۳) علی اول مردی بود که ایمان آورد رسول الله صلی الله علیه و آله .
- (۴) اول کسیکه اسلام آورد رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب بود .

ترویج نمودن پیغمبر
علی را از طفولیت

مخصوصاً لازم است توجه نمایند بآنچه را که ضمیمه
دانشمند خودتان نورالدین بن صباغ مالکی در
ص ۱۶ فصول المهمّة فصل ترویج النبی و محمد بن

طلحه شافعی در ص ۱۱ فصل اول مطالب السنول و دیگران نقل نموده اند سالی که
در مکه معظمه فطمی شد روزی رسول اکرم ﷺ (که هنوز بر حسب ظاهر مبعوث
برسالت نشده بود) ببسیاس عمّ اکرم خود فرمود برادرت ابوطالب کثیر العیال است و
روزگار هم سخت و دشوار است بروم هر کدام ما تقاضا کنیم یک نفر از اولاد های
اورا قبول کنیم بکفالت تا باارعم عزیمت سبک شود عباس قبول کرد باتفاق بملاقات جناب
ابوطالب رفتند وعلّت آمدن خود را بیان نمودند جناب ابوطالب موافقت فرمود عباس
جعفر طیار را بعهده گرفت و رسول اکرم ﷺ را عهده دار شد آنکام مالکی
باین عبارت گوید **فلم یزل علیّ مع رسول الله حتی بعث الله عزّ وجلّ محمداً (ص)
نبیاً فاتبعه علیّ علیه السلام و آمن به و صدقه و کان عمره اذ ذاک فی السنة
الثانیة عشر من عمره لم یبلغ الحلم وانه اول من اسلم و آمن برسول الله من
الذکور بعد خدیجة (۱)**.

سبقت علی (ع) در اسلام

آنکام مالکی در همان فصل نقل قول امام غزالی
را مینماید که در تفسیر آیه ۱۰۱ سوره ۹ (توبه)

والمؤمنون الا برأون من المهاجرین و الانصار (۲) چنین آورده که **این مهاجرین و انصار
این عبدالله انصاری و زید بن ارقم و محمد بن منکبدر و ربيعة المرثی گویند اول کسیکه
ایمان آورد بعد از خدیجه رسول خدا ﷺ علی علیه السلام بوده آنکام گوید علی کرم الله
وجه اشاره باین معنی نموده در اشعار خودش که بقات از علماء از قول او نقل نموده اند
که فرمود .**

- (۱) بیوسته علی بایشتر بود تا خدا تعالی بصغیرت را مبعوث برسات نمود پس علی ایمان آورد
و معاقت نمود پیشتر را و تصدیق کرد اورا در حالتیکه از عرش سیزده سال کشت و بعد بفرغ
فرسیده بود و او اول کسی بود که اسلام و ایمان آورد بآنحضرت از مردان پس از خدیجه .
- (۲) آنانکه در صدر اسلام سبقت باایمان گرفته از مهاجر و انصار .

محمد النبي اخی و صنوی
 و بنت محمد سکنی و عرسی
 و سبطا احمد ولدای منها
 سبقتکم الی الاسلام طفلا
 و اوجب لی ولايته عليكم
 فویل ثم ویل ثم ویل
 لعن یلعی الاله غدا بظلمی (۱)

و محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۱ مطالب السنون ضمن فصل اول از باب اول
 و تأثیر مورخین و محدثین علماء خودتان نقل نموده اند که این اشعار را آنحضرت در
 جواب معاویه نوشت موقیبه در نامه خود با آنحضرت مفاخره نموده که پدرم در جاهلیت
 سیدالقوم بود و در اسلام پادشاهی نمود و من خال المؤمنین و کتاب الوحی و صاحب
 فضائل هستم.

حضرت بعد از مطالعه نامه فرمود ابوالفضائل یغفر علی این کلمة الاکباد
 یعنی آیا به فضائل فخریه میکند پس خورنده چکر ها (یعنی هند صادر معاویه که
 چکر جزیه سید الشهداء را در آحد برای او آوردند و در دهان جوید) آنگاه اشعار
 مذکور را برای او نوشت و در آن اشاره بپندیر خم نموده و اثبات مینماید که او است
 امام و خلیفه و اولی بتصرف در امور مسلمانان بعد از رسول خدا و باسر آنحضرت
 و معاویه بنا جدیستی که بمخالفت آنحضرت داشت نتوانست در این مفاخرات تکذیب
 آنحضرت را بنماید.

(۱) بحمد رسول الله برادر دیر عسوی من است و جزوه سید الشهداء مهم من است و فاطمه
 دختر یبیسر هسر من است و دو دختر زادگان یبیسر فرزندان من از فاطمه اند پس کدامیک از شما
 چنین گفتی مانند من و ایدر اسیر آل همه اعلام آوردم فد حالتیکه طفل بودم قبل از اینکه همه
 بتلغ برسم و واجب نبود یبیسر برای من ولایت شود را برشا روز غدیر خم آنگاه سه مرتبه
 فرمود وای بر کسیکه ملاقات کم خدا را در وقتیات در حالتیکه بین ظلم نموده باشد.

ولیز حاکم ابو القاسم حکسانی که از فضول اعلام و محل وثوق علمای شماس است در
 ذیل همین آیه مذکوره از عبد الرحمن بن عوف نقل می نماید که ده نفر از قریش ایمان
 آوردند اول آنها علی بن ابیطالب علیه السلام بود.

و از انس بن مالک روایت مینمایند اکثر علماء شما مانند احمد بن حنبل درمسند
 و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع الموده که رسول
 اکرم صلی الله علیه و آله فرمود صلت الملائکه علی و علی علی سبع سنین و ذلك انه لم ترفع
 شهاده ان لا اله الا الله الی السماء الا منی و من علی (۱).

و این ابی الحدید معتزلی از ص ۳۷۵ تا ص ۳۷۸ جلد اول شرح نهج البلاغه
 اخبار بسیاری از طرق روایت و علماء خودتان نقل نموده است که علی علیه السلام از همه
 مسلمین اسبق در اسلام و ایمان بوده و در آخر همه اخبار و اختلاف اقوال گوید
 فنقل مجموع ما ذکرناه ان علیاً علیه السلام اول الناس اسلاماً وان لمخالف
 فی ذلك شاة و الشاة لا یعتد به (۲).

و امام ابو عبد الرحمن ساسی که یکی از ائمه صحاح سنیّه است شش حدیث اول
 خصائص الملوئی را در این موضوع آورده و تصدیق نموده که اول کسیکه ایمان آورد
 بر رسول الله صلی الله علیه و آله و نماز گذارد با آنحضرت علی علیه السلام بود.

در شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع الموده ۳۱ خبر از رمزی و
 صوفی و ابن ماجه و احمد حنبل و حافظ ابو نعیم و امام تطیبی و ابن مغزالی و ابو العزید
 خوارزمی و دیلمی بمضامین مختلفه نقل نموده است که خلاصه و نتیجه همه آنها آنکه
 علی علیه السلام اسبق از همه است اسلام ایمان آورد و حتی این حجر مکی متمصبه در
 فصل دوم از سواع اخباری بهمین مضامین نقل نموده که سلیمان بلخی هم در ینابیع
 بعضی از آن اخبار را از او نقل نموده و در آخر باب ۱۲ ینابیع خبر ین بر کسی از مناقب

(۱) هفت سال ملائکه بر من و بر علی صلوات فرستادند زیرا که در این مدت کله شهادت از
 احدی با آسمان بر نخواست مگر از من و علی
 (۲) مجموع از آنجه ذکر نمودیم در اولت دارد بر آنکه علی علیه السلام اول از همه اسلام آورد
 و معالین در این امر شاة و کم اند و بقول شاة اعتنای نیست.

باسناد خودش از امیر الزبیر مکی از جابرین عبدالله اساری نقل نموده با اجازه آقایان این خیر را بخوانم تا حاجت تمام گردد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ان الله تبارک و تعالی اصطفا فی و اختارنی و جعلنی رسولا و انزل علی سید الکتاب فقلت اللهم و سیدی انک ارسلت موسی الی فرعون فسئلک ان تجعل معہ اخواه هرون وزیراً ینذ به عنده و ینصدق به قوله و انی اسئلك یا سیدی و الهی ان تجعل لی من اهلی وزیراً تقد به عندی فاجعل لی علیاً وزیراً و اخواج کل الشجاعة فی قلبه و الیه الهیة علی عدوه و هو اول من امن بی و صدقنی و اول من وحدنا الیه معی و انی سئلت ذلک ربی عز و جل فاعطانیه فهو سید الاوصیاء اللّٰهوق به سعاده و الموت فی طاعته شهادة و اسمه فی التوریه مفلون الی اسمی و زوجته صدیقة الکبری ابنتی و ابناه سیدا شباب اهل الجنة بنای و هو و هما و الائمة من بعدهم حجج الله علی خلقه بعد النبیین و هم ابواب العلم فی امتی من ینعمهم لجمی من النار و من اقتدی بهم هدی الی صراط مستقیم لم ینهک الله محبتهم لعید الالادخلة الله الجنة انتهى (۱). (فاعتبروا یا اولی الایصار).

(۱) خداوند تعالی بر گزیده و اختیار نمود مرا (از میان خلق) و قرار داد مرا پیشرو و نازل گردانید بر من بهترین کتابها را پس من عرض کردم الهی و سیدی موسی را فرستادی بسوی فرعون پس درخواست نمود از تو اینکه برادری هرود را دوزیر او قرار دهی و منکم نمانی بوجود او پادروی او را و صدیق نمانی بوسيله او درودت او را - البته من از تو درخواست مینمایم که از اهل من قرار دهی برای من و دوزیری که برود و او منکم گردد پادروی من پس قرار بده برای من الهی را بسلام و وزارت و اخوت - و در حاجت داد قلب او قرار بده و دهی پای مرست نام او مظل را در جنتی - و علی اول گیسو که ایمن من آورد و صدیق مرا نمود و اول گیسو که یامن عهد را بر حدایت یاد نمود - آنگاه فرمود من این سؤالی را که از پروردگار نمودم بین عطا نمود یعنی علی و وزیر و برادر من قرار داد) پس علی آقای اوصیاء بیاضه ملحق شدن باو سعادت و مردن در اطاعت او و شهادت است اسرار با اسم من در توریة میباشد و همسر او صدیقه کبری دختر من است و دو برادر که دو سید جوانان اهل بیست اهل فرزندان من اند و علی و حسن و حسین و امامان بعد از آنها حبیب های خدا بر خلق اند بعد از انبیاء و آنها هستند ابواب علم در امت من هر کس آنها را متابعت و پیروی نماید از آتش نجات یابد و هر کس بآنها اقتدا نماید هدایت یابد پاره و است عطا نموده خدا محبت آنها و اینست مگر آنکه آنها را داخل بیست مینماید. (پس هر چه بگریه ای صاحبان بصیرت و بینائی).

و اگر بخوایم تمام اخباری را که فقط از طریق زوات و اکابر علماء خودتان در این باب رسیده بدون استناد بکتب شیعه ذکر نمایم تمام وقت شب گرفته میشود گمان میکنم برای نمونه کافی باشد آنچه عرض کردم تا آقایان بدانند که علی آنکس است که از اول با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده پس اولی و احق است که آن بزرگوار را مشمول واقدین معه بدانیم نه آنکس را که چند شبی در مسافرت غار با پیغمبر بوده.

حافظه - این مطلب ثابت است و احدی انکار این معنی را ننموده که علی کرم الله وجهه اسبق زهده امت در اسلام بوده ولی نکته قابل توجه آنست که این سبقت دلیل بر فضیلت و شرافت علی کرم الله وجهه بر دیگران از صحابه نمیباشد.

اشکال در ایمان علی چون طفل بوده و جواب آن

کریچه صحیح است که خلفای معظم ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم مدتی بعد از علی کرم الله وجهه ایمان آوردند ولی ایمان آنها با ایمان علی فرق داشت قطعاً ایمان آنها از ایمان علی افضل بوده بدلیل آنکه علی طفلی نابالغ و آنها شیخی کبیر و با عقل کامل بودند.

بدیهی است ایمان پیر و روزینه و جهان دیده و صاحب عقل کامل از ایمان طفلی نوریسیده و نابالغ افضل و بالاتر است بعلاوه ایمان علی تقلیدی و از آنها حقیقی بوده قطعاً ایمان حقیقی از ایمان تقلیدی افضل است چون قطعاً بجهت نابالغ و غیر مگلف ایمان نیآورد مگر روی تقلید و علی بجهت دوازده سیزده ساله تکلیفی بر او نبوده و حتماً تقلیداً ایمان آورده است.

داعی - باعث تعجب است این نوع مذاکرات از مثل شما دانشمندان قوم مشحیرم این نوع گفتار شمارا حل بر چه بنمایم بگویم عناداً لاجابت میفرمائید که قلم راشی نمیشود بمالیم چنین نسبتی بدهم مگر بگویم بدون فکر و تأمل تبعاً للاسلاف سبقت میفرمائید یعنی شما تقلیداً (از خوارج و نوابس بجرمک امویها) حرف میزنید و بتحقیق در گفتار ندارید.

از شما سئوال منبمقام که آیا ایمان علی علیه السلام در عالم طفولیت بمیل و اراده خودش بود یا بدعوت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده .

حافظ اولاً جناب عالی از طرز صحبت چرا متأثر میشوید شبهه و اشکال در دل خلیجان میکند باید مورد مذاکره قرار گیرد تا کشف حقایق شود .
و اما ثانیاً جواب شما مسلّم است که بدعوت رسول خدا علی ایمان آورد نه بمیل و اراده خود .

داعی - آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام را دعوت باسلام نمود میدانست که تکلیفی بر طفل قبل از بلوغ نیست یا نمیدانست اگر بگویند نمیدانست نسبت جهل با آنحضرت داده اید . و اگر میدانست طفل صبی را تکلیفی در دین نمیشد مع ذلک او را دعوت کرد کار لغو و عبث و بی جایی کرده بدیهی است نسبت لغو و عبث بر رسول الله صلی الله علیه و آله محضاً کفر است .

چه آنکه بیغیمن معرّآ و میرای از لغو و عبث است خصوصاً خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله زیرا که خداوند در آیه ۳، سوره ۵۳ (النجم) در باره آنحضرت میفرماید و ما نینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی (۱) .

پس قطعاً آنحضرت علی را قابل و لایق و آماد .
دعوت میدانسته و دعوت نموده چه آنکه عمل لغو از آنحضرت صادر نمیکرد علاوه بر این معنی سفر سن منافی کمال طفل نمیشد بلوغ

ایمان علی در کوچکی
دلیل بر وفور عقل و فضل او میباشد

دلیل وجوب تکلیف نیست بلکه بلوغ در احکام شرعیه مراعات میشود نه در امور عقلیه و ایمان امری از امور عقلیه میباشد نه تکلیف شرعی پس **ایمان علی فی الصغر** من فضائله ایمان علی در کوچکی از فضایل آن حضرت میباشد کما آنکه در باره حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آل و علیها السلام و بیجه تازه پدینا آمده خداوند در آیه ۳۱ سوره ۱۹ (مریم) خبر میدهد که گفت **آنی عبدالله اتانی الکتاب و جعلنی** (۱) رسول خدا بیوای نلس سخن نیکوید آنچه نیکوید از روی وحی است که باو رسیده

نبیاً (۱) و در باره حضرت یحیی علیه السلام در آیه ۱۳ همان سوره فرماید و آتیناه **الحکم صبیاً (۲) .**

سید اسمعیل حمیری یعنی که از شعراء معروف اواسط قرن دوم هجری متوفی سال ۱۷۹ بوده در اشعاری که در مدح آنحضرت سروده بهمین جهت اشاره نموده و گفته :
وصی محمد و ابوبینه و وارثه و فارسه الوقیآ
وقداوتی الهدی والحکم طفلاً کیحیی یوم اوتیه صبیاً (۳)

فضل و مقامی را که پروردگار عطا نماید نماندند برسیدن بلوغ سن نیست بلکه رشد عقلی و صلاحیت مورد در اثر طینت پاک است که خداوند عالم **السّر والخفیات** فقط بآن دانا و خیر است و لذا یحیی در طفولیت و عیسی در مهد نبوت - و علی در دوازده یا سیزده سالگی بولایت مطلقه برسد مورد هیچگونه تعجبی نخواهد بود .

بیشتر تعجب داعی از این گفتار شما که اسباب تأثر شد آن بود که این نوع از گفتار و اشکالات از نواسب و پیروان معاندین در تحت تحریکات امویها میباشد که با ایمان علی علیه السلام خورده گیرند و گویند ایمان او از روی معرفت و یقین نبوده بلکه بوجه تلقین و تقلید بوده است .

اولاً موثقین از اکابر علماء شاعره اعتراف باین فضیلت دارند و اگر ایمان در کودکی برای آنحضرت فضل و فخری نبوده پس آنهمه فخر و مباحاتی که آنحضرت در مقابل صحابه نمودند برای چه بوده .

چنانچه عرض کردم اکابر علماء شما مانند محمد بن طلحه شافعی و ابن صباغ مالکی و ابن ابی العبدید و دیگران اشعار آنحضرت را نقل نموده اند که شمنأ فرمود :

سبکتکم الی الاسلام طفلاً

صغیراً ما بلغت اوان حلمی

و اگر ایمان آنحضرت در کودکی فضل و شرفی نبوده رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن بزرگوار

- (۱) بدوستیک من بنده غاص غمام و کتاب آسانی و شرف نبوت مرا حاضر نموده .
- (۲) وحی و در بین کودکی مقام نبوت بخشیدیم .
- (۳) همچنانکه یحیی در طفولیت و یحیی که با عیسی مقام نبوت گردیده علی علیه السلام هم که وحی و اودت بشیر و پدر فرزندان آنحضرت بود صاحب حکم و ولایت و مادی خلق و ذحال طفولیت گردید .

را باین فضل و خصیصه تخصیص نمودار و آنحضرت خود فخر و مباحات باین معنی نمینمود چنانچه سلیمان بلخی حنفی درس ۲۰۲ ینابیع الموده ضمن باب ۵۶ از ذخایر العقبی امام الحرم اهد بن عبدالله شافعی از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نقل مینماید که گفت من و ابوبکر و ابوعبیده جراح و جماعتی خدمت رسول خدا بودیم که دست مبارک پرشانه علی زد و فرمود یاعلی انت اول المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما و انت منی بمنزلة هرون من موسی (۱).

و نیز امام احمد بن حنبل درمسند نقل مینماید از ابن عباس (جبراهت) که گفت من و ابوبکر و ابوعبیده بن جراح و جمعی دیگر از صحابه خدمت بیغمبر بودیم که دست مبارک بر کتف علی بن ابیطالب زد و فرمود انت اول المسلمین اسلاما و انت اول المؤمنین ایمانا و انت منی بمنزلة هرون من موسی کذب یا علی من زعم انه یحبنی و یبغضک (۱).

و این صباغ مالکی در ص ۱۶۵ فصول المهمه مثل همین خبر را از کتاب خصائص از ابن عباس و نیز امام ابوعبدالرحمن نسائی در خصائص العلوی نقل میکنند که گفت از عمر بن الخطاب (خلیفه ثانی) شنیدیم که گفت علی را یاد نکند مگر بخیر زیرا که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدیم فرمود در علی سه خصلت است منکه محرم دوست داشتم یکی از آنها برای من باشد چه آنکه هر یک از آنها نزد من دوست تراست از هر چه آفتاب بر او میتابد.

آنگاه گفت ای بکر و ابوعبیده و جمعی دیگر از صحابه هم حاضر بودند که آنحضرت دست بر کتف علی گذارد و گفت (آنچه تا که عرض کردم) و این صباغ این کلمات را زیاد از دیگران نقل نموده که فرمود من احبک فلد احبنی و من احبنی احبه الله و من احبه الله ادخله الجنة و من ابغضک فلد ابغضنی و من ابغضنی

(۱) تو از حجت اسلام و ایمان اول مسلمین مؤمنین هستی و تو برای من بمنزله هرون از موسی - یاعلی دروغ گفت کسیکه گمان نمود مرا دوست دارد و تو را دشمن بدارد.

ابغضه الله تعالی و ادخله النار (۱)

پس ایمان علی رضی الله عنه درصغرو کودکی دلیل بر وفور عقل و خرداست و خود فضیلتی است برای آنحضرت که لم یبغض احد من المسلمین احدی از مسلمین بر او سبقت نکردند است. طبری در تاریخ خود نقل مینماید از عبد بن سعد بن ابی وقاس که گفت از پدرم سؤال کردم که آیا ای بکر اول مسلمین است گفت نه و ولد اسلام قبله اکثر من خمسين رجلا یعنی زیاده از پنجاه نفر پیش از ای بکر اسلام آوردند و لکن او افضل از ما بود از حیث اسلام و نیز نوشته است عمر بن الخطاب بعد از چهل و پنج مرد ویست و یک زن مسلمان شد. و لکن اسبق الناس اسلاماً و ایماناً فهو علی بن ابیطالب (۲).

علاوه بر آنکه علی اسبق از همه مسلمین ایمان آورد فضیلت دیگری برای او در این باب می باشد که اهم فضايل است فطرت بوده نه از کفر و از خصائص مخصوصه او می باشد که اسلامه عن الفطرة و اسلامهم عن الکفر (۳).

علی امیر المؤمنین طرقة العینی میل بکفر و شرک نمود بر خلاف عموم مسلمین و اصحاب که از کفر و شرک و بت پرستی بیرون آمده قبول اسلام نمودند (چون آن حضرت قبل از بلوغ بدعت پیغمبر ایمان آورد) چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل القرآن فی علی و میر سید علی هدائی در موده القریبی از ابن عباس نقل نموده اند که گفت و الله ما من عبد آمن بالله الا وقد عبد الضم الا علی بن ابیطالب فانه آمن بالله من غیر ان یعبد صنما (۴).

(۱) کسیکه تورا دوست بدارد مرا دوست داشته و کسیکه مرا دوست دارد خدا او را دوست میدارد و کسیکه خدا او را دوست بدارد داخل میکند او را بهشت و کسیکه تورا دشمن بدارد مرا دشمن داشته و کسیکه مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و داخل میکند او را باتش.

(۲) و لکن اسبق از همه مردم از حیث اسلام و ایمان علی بن ابیطالب بوده است.

(۳) اسلام علی از فطرت و اسلام آنها از کفر بوده است.

(۴) سوگند بخدا ایمان یاورده احدی از اجداد (پیش از امت) مگر آنکه بر بت ستایش نموده بود مگر علی بن ابیطالب علیه السلام که آنحضرت ایمان آورد بخدا و قبول اسلام نمود بدون آنکه بتنم و بت ستایش کرده باشد.

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۴ کفایت الطالب باستاند خود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل مینماید که فرمود سباق الامم ثلاثة لم یشرکوا بالله طرفة عين علی بن ایطاب و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون فهم الصديقون - حبيب التجار مؤمن آل یاسین و حزقیل مؤمن آل فرعون و علی بن ایطاب وهو افضلهم (۱).

چنانچه در نهج البلاغه است که خود فرموده فاتی ولدت علی الفطرة و سبت الی الایمان والهجرة (۲).

و نیز حافظ ابی نعیم اصفهانی و شافعی و دیگران از علمای خودتان مانند ابن ابی الحدید نقل نموده اند آن علیاً لم یکنفربالله طرفة عين (۳) و امام احمد حنبل در مسند و سلیمان بلخی حنفی در ینابيع الموده نقل نموده اند از ابن عباس که بزعمه بن خارجه گفت آله لم یعبده صنما ولم یشرک خمرأ و کان اول الناس اصلاً (۱).

شما که میگویند ایمان شیخین افضل از ایمان علی بن ایطاب علیه السلام بوده مگر این حدیث شریف را ندیده اید که ابن مغازلی شافعی در فضائل و امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در ینابيع و دیگران از اکابر علماء شما از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود لو وزن ایمان علی و ایمان امتی لرجح ایمان علی علی ایمان امتی الی یوم القيمة (۵).

و نیز میر سید علی همدانی در موده هتم از موده القری و خطیب خوارزمی در مناقب و امام ثعلبی در تفسیر نقل نموده اند از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب که گفت

- (۱) سبت گیرندگان جمیع اسم (دو سابقه ایمان و توحید) سه نفر بودند که شرک بعدها نیاوردند ولی بن ایطاب و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون که ایشانند دست گویان بنی حبیب تجار مؤمن آل بس و حزقیل و مؤمن آل فرعون و افضل آنها علی بن ایطاب بود.
- (۲) من متوله شتم برفطرت توحید و پیشی گرتتم بایمان و هجرت بارسول خدا (ص).
- (۳) بدوستیکه علی علیه السلام کافر نشد بخدا چشم برهم زدنی.
- (۴) علی علیه السلام هرگز سجده به بت نکرد و شراب ننورد و اول کسیکه از مردم اسلام آورد.

آورده و تسلیم هد بقیام رسالت او بود.
(۵) اگر ایمان علی را با ایمان امت من بسنجند ایمان علی بر ایمان امت من تاروز قیامت راجح خواهد بود.

شهادت میدهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود لو أن السموات السبع والارضین السبع و ضمن فی کفة میزان و وضع ایمان علی فی کفة میزان لرجح ایمان علی (۱).

و عبیدی شاعر معروف - سفیان بن مصعب کوفی روی همین اصل ضمن اشعار خود گفته:

اشهد بالله لقد قال لنا
لو أن ایمان جمیع الخلق ممن
یجعل فی کفة میزان لکی
محمّد والقول منه ما خفی
سکن الارض ومن جل السماء
یوفی بایمان علی ما و فی (۲)

میر سید علی همدانی عالم عارف فقیه شافعی در کتاب موده القری اخبار بسیاری در این باب نقل نموده که افضلیت علی صلی الله علیه و آله را با دلائل و براین احادیث و صحیحه ثابت مینماید از جمله در مودت هتم از ابن عباس (حبرامت) نقل میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود افضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی (۳).

و عقیده اکثر علمای منصف خودتان بر افضلیت علی صلی الله علیه و آله بوده چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۴۰ جلد سیم شرح نهج البلاغه آورده که کتابی از شیخ معتزله ابو جعفر اشکافی بستم رسید و در آنجا نوشته بود که مذهب بشرین معتز و ابوموسی و جعفر بن مبشر و سایر فدهاء علماء بغداد این بود که ان افضل المسلمین علی بن ایطاب

(۱) اگر هفت آسمان و زمین را در یک کفه ترازد بگذارد و ایمان علی را در کفه دیگر هر آینه ایمان علی رجحان و سنگینی مینماید بر آنها.

(۲) بخدا قسم شهادت میدهم که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله برای مایبانی فرمود که برای احدی مضی نماید که اگر ایمان جمیع خلائق از اهل آسمان و زمین را در کفه ترازد بگذارد و ایمان علی علیه السلام را در کفه دیگر هر آینه ایمان علی بر همه رجحان پیدا میکند.

(۳) افضل مردان عالمیان دو زمان من علی علیه السلام میباشد.

ثم ابنة الحسن ثم ابنة الحسين ثم حمزة بن عبدالمطلب ثم جعفر بن ابيطالب (۱) الخ .
 و شيخ ما ابى عبدالله بصرى و شيخ ابوالقاسم بلخى و شيخ ابوالحسن خياط (که
 شيخ متأخرين علماء بغداد بوده) عموماً بر همان عقیده ابو جعفر اسکافی بودند که قول
 بافضليت على عليه السلام باشد) و مراد از افضليت آن بوده که گرامى ترين مردم بودند نزد
 خدا و ثواب آنها از همه بيشتر و منزلت آنها در روز جزا از همه بالاتر خواهد بود
 و بعد در آخر همان ص ۴۰ شرح عقیده معتزله را بنظم آورده و چنين گفته است .
 و خير خلق الله بعد المصطفى اعظمهم يوم الفخار شرفا
 السيد العظيم الوصى بعل البتول المرتضى على
 و ابناهم حمزة و جعفر ثم عتيق بعد هم لا ينكر (۲)
 شيخ - شما اقوال علماء را در اثبات افضليت ايمان خليفه ابى بکر رضى الله عنه
 اگر ديده بوديد اين بيانات را نمى نموديد .

داعى - شما هم اگر از اقوال متصفيين به بيانات محققين از علماء منصف خودتان
 رجوع مى نموديد ميديديد که تمام آنها تصديق بافضليت على عليه السلام دارند .

برای نمونه مراجعه نماييد به ص ۲۶۴ جلد سيم شرح نهج البلاغه معتزلى که
 همين بيان شمارا از جاحظ نقل نموده که ايمان ابى بکر افضل از ايمان على عليه السلام بوده
 آنگاه جوابى را که ابو جعفر اسکافی که از اکابر علماء معتزله و شيخ آنها بوده بر د او
 داده مقتصلاً ضبط نموده که با دلائل عقليه و برهين نقلیه در صفحات چندانى ثابت مىکند
 که ايمان على عليه السلام در کوچكى افضل از ايمان ابى بکر و تمام صحابه بوده است تا در
 ص ۲۷۵ گويد که ابو جعفر گفته است **اننا لانكر فضل الصحابة وسواهم ولكننا
 نكر تفضيل احد من الصحابه على بنى ابيطالب** (۳) انتهى .

(۱) افضل و برتر از همه مسلمان على بن ابيطالب و پس از آن فرزند حسن و پس از آن
 فرزند حسين و پس از آن حمزه و پس از آن جعفر بن ابيطالب (سرف پطيار) بوده اند .
 (۲) بهترين مردم بعد از رسول خدا و برترين آنها در روز اقتدار از حيث شرف سیه
 بزرگوار و سمي پيشبر و شوهر بزرگ (فاطمه سلامه عليها) على مرتضى است و پس از آن دو
 فرزندش (حسن و حسين) و پس از آن حمزه و جعفر (طيار) بوده اند .
 (۳) ما انكار فضل صحابه وسواين آنها را نمى نماييم و لكن انكار مي نماييم بر ترى احدى
 از صحابه را بر على بن ابيطالب عليه السلام .

از اين اقوال گذشته اصلا نام اميرالمؤمنين عليه السلام را در قبال ديگران از صحابه
 آوردن قياس مع الفارق است چه آنکه مقام آنحضرت بقدرى رفيع است که ابدأ نتوان
 آرا قياس با احدى از صحابه و غيره نمود که شما بخواهيد فضائل صحابه را با چند خير
 يك طرفه (بر فرض صحت) در مقابل مقام منبع آنحضرت جلوه دهيد .

چنانچه مرسيد على همدانى در مودت هتم از مودة القرين از احد بن عمادالكرزى
 بغدادى نقل مىكند که گفت شنيدم از عبدالله بن احمد بن حنبله که گفت سؤال کردم از
 پدرم احمد بن حنبله (رئيس الحنابلة) از مقام فضل صحابه نام ابوبکر و عمر و عثمان را
 آورد و ساکت شد **فقلت يا ابا ثين على بن ابيطالب (ع) قال هو من اهل البيت
 لا يقاس به هؤلاء (۱)** .

يعنى همان قسمى که مقام و مرتبه اهل بيت رسالت بحکم آيات قرآن و فرموده هاى
 رسول ذوالجلال بالاترين مقامات و مراتب ميباشد مقام و مرتبه على عليه السلام هم بالاتر از همه
 صحابه و غيره ميباشد باين معنى که نام آنحضرت را در عداد صحابه نبايد آورد بلکه
 نام آن بزرگوار در حساب نبوت و مقام رسالت محسوب است .

چنانچه در آيه مياله آنحضرت را بمنزله نفس رسول الله صلى الله عليه وسلم معرفى فرموده .
 شاهد بر اين معنى حديث ديگرى است در همين فصل و مودت هتم از ابى وائل
 از عبدالله بن عمر بن الخطاب که گفت زمانيكه ما شماره ميکرديم اصحاب پيغمبر را
 گفتيم ابوبکر و عمر و عثمان مردي گفت يسا ابا عبد الرحمن فعلى (ع) ما هو
 قال على من اهل البيت لا يقاس به احد هو مع رسول الله صلى الله عليه وآله
 فى درجه (۲) .

يعنى حساب على عليه السلام از حساب امت و صحابه خارج و در حساب خود پيغمبر و
 با آنحضرت و در درجه آن بزرگوار ميباشد .

(۱) پس گفتم پدرجان کجا است على بن ابيطالب (يعنى چرا نام او را نبرد) پدرم گفت
 او از اهل بيت رسالت است نتوان قياس نمود باو اين اشاعه را .
 (۲) اى ابا عبد الرحمن (کتابه عبدالله بن عمر بود) نام على را چرا از بيان انداختى جواب
 گفت على از اهل بيت رسالت است که احدى را نتوان باو قياس نمود او با پيغمبر و در درجه
 آنحضرت ميباشد .

اجازه فرمائید حدیث دیگری از همین فصل مودت برستان برسانم که از جابری بن عبد الله انصاری نقل میکند که گفت روزی در حضور مهاجر و انصار که حاضر بودند رسول الله ﷺ بعلی فرمود یا علی لو ان احداً عبد الله حق عباده ثم شك فيك واهل بيتك انتم افضل الناس كان في النار (۱).

(بعد از شنیدن این خبر فوری تمام اهل مجلس مخصوصاً جناب حافظ استغفار نمودند که جزء شك کنندگان نباشند).

خلاصه اینها نمونه‌ای بود از اخبار بسیاری که در باب فضیلت و حق تقدم مولانا امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بر صحابه و تمام امت وارد گردیدند یا بعد هم این اخبار صحیحهای که در کتب معتبره خودتان موجود است رد ننمایند یا باید بحکم عقل و نقل تسلیم شوید که ایمان آنحضرت افضل از همه صحابه و امت بوده که از جمله اصحاب آویزگر و عمر بودند.

اگر توجه کنید حدیث متفق علیه فریقین که در غزوة احزاب چونک خندق پس از کشته شدن عمر و بن عبدود شجاع معروف بدست مولانا امیر المؤمنین (علیه السلام) رسول اکرم ﷺ فرمود ضربه علی يوم الخندق افضل من عبادة الفلقین (۲) خود تصدیق خواهید نمود که وقتی يك عمل مولانا علی (علیه السلام) افضل از عبادت جن و انس باشد قطعاً اگر با سایر اعمال و عبادات آنحضرت توأم گردد ایجاد افضلیت برای آنحضرت مینماید و انکار این معانی را نمی نماید مگر متعصب عنود لجاج.

و اگر هیچ دلیلی نبود بر افضلیت آنحضرت بر تمام صحابه و اهل عالم مگر آیه میاها که خداوند علی (علیه السلام) را بمنزله نفس رسول الله خوانده کفایت میکرد افضلیت آنحضرت را - چه آنکه ثابت است رسول الله ﷺ افضل الناس است من الاولین و الاخرین - پس بحکم کلمه اتسنا در آیه شریفه علی (علیه السلام) هم افضل الناس من الاولین و الاخرین میباشد.

(۱) یا علی اگر بنده ای عبادت کند خدا را عبادت کامل پس شك نباید در تو و اهل بیت تو باینکه شما افضل از همه مردم هستید جایگاه او در آتش جهنم میباشد.

(۲) ششصد و نود و نه علیه السلام در روز خندق (بر ضرر بن عبدود) افضل و بهتر بود از عبادت جن و انس.

پس آقایان تصدیق نمایند که مصداق حقیقی و الذین معه مولانا امیر المؤمنین علی (علیه السلام) میباشد که از اول ظهور اسلام قبل از همه مسلمین با رسول خدا ﷺ بوده و تا روز آخر عمر هم کوچکترین لغزشی پیدا نمود.

(وقت نماز شد آقایان جهت اداء فرضه برخاستند پس از خاتمه عمل و صرف (چای افتتاح کلام از طرف داعی شد).

داعی - و أما جهت اینکه امیر المؤمنین (علیه السلام) ليلة الهجرة در کاب ظفر اتسباب رسول الله ﷺ حرکت نمود بسیار واضح و آشکار است برای آنکه کارهای مهمتری با سر رسول اکرم ﷺ بر عهده آنحضرت بود که باید در منگنه معظمه بماند و انجام دهد.

چون برای پیغمبر (علیه السلام) امین تر از علی کسی نبود که امانت مردم را که نزد پیغمبر بود بصاحبانش مسترد دارد (چون باتفاق دوست و دشمن آنحضرت امین اهل مکه بود حتی دشمنان هم امانات خود را با آنحضرت میدادند که از خطر محفوظ بماند بهمین جهت آنحضرت در مکه معروف بود به محمد امین).

دیگر وظیفه ای که بر عهده امیر المؤمنین بود آنکه عیالات آنحضرت و بقیه المسلمین را بعدینه برساند.

علاوه بر اینها اگر آنشب علی (علیه السلام) در غار نبود بالاستقلال مقام بالاتر از آن را درک نمود که خوابیدن در بستر و رختخواب پیغمبر بود اگر خلیفه ای بیکر بطفیل رسول الله ﷺ ثانی اتین خوانده میشد ولی در همان شب برای عمل نیکو و مهم تر از مصاحبت غار استقلالاً آیه ای در مدح آنحضرت نازل گردید.

و آن عمل خود یکی از مفاخر فضایل و مناقب آنحضرت است که متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) میباشد و اگر آنشب فداکاری و جان بازی امیر المؤمنین (علیه السلام) نبود جان مبارک رسول الله ﷺ در خطر عظیم بود.

**نزول آیه در شأن علی
لیلة الهجرة که در بستر
رسول اکرم خوابید**

چنانچه موقنین از اکابر علماء، شما در تفاسیر و کتب معتبره خود این منقبت بزرگ را نقل نموده اند از قبیل این سبع مغربی درشفاء الصدور و طبرانی در اوسط و کبیر این اثر در ص ۲۵ جلد چهارم ثعلبی و فاضل یسایوری و امام فخر رازی و جلال الدین سیوطی در تفاسیرشان و حافظ ابو نعیم اصفهانی محدث معروف شافعی در منازل القرآن فی علی و خطیب خوارزمی در مناقب و شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حونی در فرائد و محمد بن یوسف گنجدی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و امام احمد حنبل در مسند و محمد بن جریر بطرق مختلفه و ابن هشام در سیره النبی و حافظ محدث شام در دارین طوال و امام فخر الی در ص ۲۳۳ جلد سوم احیاء العلوم و ابوالسعدات در فضائل المعتره الطاهره و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سیوطی ابن جوزی در ص ۲۱ تذکره خواص الامه و دیگران از اکابر علماء شما بمبارات و الفاظ مختلفه ماحصل مقصود را نقل نموده اند و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۱ ینایع العمود از بسیاری از علماء آورده اند که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله با سر پروردگار اعلیٰ عازم مدینه منوره شد در لیلة الهجرة امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه را امر فرمود که بر خضرمی سبزی که در شها من بر خردمی پیچم بر خرد میوش و در بستر و رختخواب من بخواب پس علی بجای آنحضرت خوابید و برد خضرمی سبز را بس کشید تا کفار اطراف خانه فهمند که علی در بستر است تا رسول خدا بسلامت تشریف بردند.

از حضرت حق خطاب رسید جبیرئیل و میکائیل که من در میان شما برادری قرار دادم و عمر یکی از شما قطعاً از عمر دیگری بیشتر است کدام یک از شما حاضرید آن زیادتی عمرتان را که نمیدانید بدیگری بیخشید عرض کردند امر است یا اختیار خطاب رسید امری نیست مختارید هیچک حاضر نشدند با آرزو و اختیار زیادتی عمر خود را بدیگری واگذار نمایند خطاب رسید ای آخیت بین علی و ابی و محمد نبی فآرت علی حیا له للنبی فرقد علی فراش النبى یقیه بهجته اهیط الی الاض

و احفظاه من عدوه (۱)

پس بزین آمدند جبیرئیل بالای سر میکائیل نزد پاهای آنحضرت نشستند جبیرئیل میگفت یح یح من مثلك یا بن ایطالب و الله عز و جل یباهی بك الملائكة (۲)

آنگاه نازل کردید بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله آیه ۲۰۳ سوره ۲ (بقره) و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤوف بالعباد (۳)

اینک از آقایان محترم تمنا میکنم بمنزل که رقتید این آیه شریفه را با آیه غار که مورد استشهاد شما است بیطرفانه و منصفانه بدون حب و بغض شیعه و سنی مورد مطالعه قرار دهید به یننید آیا افضلیت برای آنکس است که در مسافرت چند روزی با حزن و غمناوده بایغمبر بوده یا برای آنکس که در همان شب جان بازی نموده و با قدرت و شجاعت و مسرت عالماً عمداً نفس خود را فدای رسول الله نموده تا آنحضرت بسلامت برود پروردگار عالمان بملائکه روحانی بوجود او مباهات نموده مستقلاً آیه ای در مدح او نازل فرموده است.

چنانچه علماء بزرگ خودتان بامختصر دقت و توجهی در مقابل معاندین لجوج از روی انصاف تصدیق نموده اند که علی رضی الله عنه افضل از ای بکر بود و خوابیدن علی در بستر رسول الله بمراتب بهتر و بالاتر از مصاحبت ای بکر در غار بوده است.

و اگر از ص ۲۶۹ تا ص ۲۸۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه را عمیقانه مطالعه نمائید و به بیانات و دلایل امام ابو جعفر اسکافی که از اکابر علماء و شیوخ معتزلیها میباشد در ردّ شبهات ابو عثمان جاحظ

اعتراف علماء سنی به افضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصاحبت ای بکر در غار

- (۱) بدرستیکه بین منی علی ولی خود و محمد پیغمبر خود برادری قرار دادم پس علی و سگانی خود را ایثار و فدای حیات و زندگی پیغمبر نمود و در فراش بستر او خوابید بروید بزین دادودا از سر دشمنانش حفظ نماید.
- (۲) به چه کیست مثل و مانند تو ای پسر ابوطالب که خدای عز و جل بوجود تو بسلامت مباهات مینماید.
- (۳) یعنی از مردان (یعنی منی علیه السلام) که از جان خود در راه رضای خدا در گذارند و سخا دوستدار چنین بندگانت.

(نابی) در اثبات افضلیت علی علیه السلام بر ابی بکر دقت نمایند خواهید دید که آن عالم منصف بالمرأه با دلائل محکمی ثابت مینماید که خویشین علی علیه السلام در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله باسر آنحضرت افضل از مصاحبت چند روزه ابی بکر در مسافرت غار بوده است تا آنجا که گوید قال علماء المسلمین ان فضیلة علی علیه السلام تلك الیلة لانعم احداً من البشر نال مثلها الا ما كان من اسحق و ابراهیم عند استلامه للذبح (۱).

و در آخر ص ۲۷۱ نقل قول ابو جعفر اسکانی را در جواب ابو عثمان جاحظ نابی نقل نموده که گوید قد ینال فضیلة المیبیت علی الفرائض علی فضیلة الصحبة فی الغار بما هو واضح لمن انصف و نزیدها تا کید ابی عالم ذکره فیما تقدم

فتقول ان فضیلة المیبیت علی الفرائض علی الصحبة فی الغار لوجهین احدهما ان علیاً علیه السلام قد کان انس بالنبی صلی الله علیه و آله و حصل له بمصاحبته قديماً انس عظیم و الف شدید فلما فارقه عدم ذلك الانس و حصل به ابو بکر فكان ما یجده علی علیه السلام من الوحشة و الم الفرقة موجبا زیادة ثوابه لان الثواب علی قدر المشقة - و تانیها ان ابابکر کان یؤثر الخروج من مكة و قد کان خرج من قبل فرد فزاد کراهیة للمقام فلما خرج مع رسول الله صلی الله علیه و آله و وافق ذلك هوی قلبه و محبوب نفسه فلم یکن له من الفضیلة ما یوازی فضیلة من احتمل المشقة العظیمة و عرض نفسه لوقع السیوف و رأسه لرضخ الحجارة لان علی قدر سهولة العبادة

(۱) اطفاقی علماء مسلمین است که احدی از بشر بفضیلت خویشین علی در فراش پیغمبر فرسیده است مگر اسحق و ابراهیم و در تسلبه بلخ و قربانی (دلی علیه اکثر مفسرین و مؤرخین و علماء اخبار است که ذبح اسماعیل بوده است اسحق).

بگون نقصان الثواب (۱).

و ابن سبع مغربی در شفاء الصدور ضمن بیان شجاعت علی علیه السلام گوید. علماء العرب اجمعوا علی ان نوم علی علیه السلام علی فراش رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل من خروجه معه و ذلك انه وطن نفسه علی مفاداته لرسول الله صلی الله علیه و سلم و آثر حیاته و اظهر شجاعته بین اقراة (۲).

پس مطلب بقدری واضح است که احدی انکار این معنی را ننموده مگر روی جنون یا تعصب بدتر از جنون - پس است خیلی معذرت میخوامم رشتن سخن در اینجا طولانی شد خو بست پروم پرس مطلب -

(۱) ما حصل منی آنکه فیلا فضیلت خویشین علی علیه السلام در فراش رسول الله صلی الله علیه و آله لیه البهره بر مصاحبت ابی بکر در غار را بعضی که بر اهل اصاف واضح و آشکار گردد بیان نمودیم اینک (بمقتضای وقت) تا کید بر آنچه قبلاً ذکر نمودیم از دو جهت دیگر مطلب را ثابت مینماییم:

۱ - انس و الفت فوق الماده علی علیه السلام پارسلون خدا صلی الله علیه و آله طوری بود که نیتوانست آنی از یبشیر دور بشود و بیکس هم انس ابو بکر با رسول خدا باعث اشتیاق او بمصاحبت با آن حضرت بوده پس خویشین علی دو فراش که باعث دوری از آنحضرت گردید ایجاد وحشت و الم خدیجی برای علی نمود پس دوری که سبب زجر آنحضرت و موجب ثواب بسیار بوده افضل است بر مصاحبت ابی بکر برای آنکه صواب عمل را بدیده ارشفت و عمل میدهند چنانچه گفته اند افضل ازصال اسزما).

۲ - چون ابی بکر بیستوسه مازم بر خروج از مکه بوده چنانچه گاهی هم تنها خارج شده پس زیاد کرامت مابین او در مکه و لندا زمانی که پارسلون خدا صلی الله علیه و آله از مکه خارج شد به محبوبه ذاتی و مشوقه قلبی رسید پس برای او فضیلتی نبود که برابر باشد با فضیلت علی علیه السلام که در آن شب اختیاداً تحمل مقف بر دگی نمود که جان خود را در معرض شمشیرها و سرخوردن در مقابل سنگباران و دشمنان (که آنشب قصد آن پسر را داشتند که صاحب آن رسول الله صلی الله علیه و آله را بقتل رسانند) قرار داد بدین است تحمل آن خداوند بر مراتب بالاتر و افضل از ابی بکر بود دوراستی لیه الفار و مصاحبت رسول الله صلی الله علیه و آله.

(۲) اجناسی علماء عرب است بر اینکه خویشین علی علیه السلام لیه البهره در فراش رسول الله صلی الله علیه و آله افضل بود از بیرون رفتن او با آنحضرت زیرا که خود را در جای آن حضرت قرار داد و زندگی خود را فدای آنحضرت نمود و باین وسیله شجاعت خود را بینا قرآن ظاهر نمود.

و اما اینکه فرمودید مراد از اشداء علی الکفار خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بود است فقط بمحض ادعاء از شما قبول نمیشود باید دید که آیا این صفت هم با حال موصوف مطابقه مینماید یاخیر چنانچه مطابقه نماید بجان و دل می پذیریم .

در مباحثات علمی و مناظرات
بدیهی است شدت و غلظت در دو جهت متصور است یکی در مباحث علمی و محاورات دینی که در مقابل علمای یگانه شدید الیمان بوده باشد یا در میدان های جنگ و جهاد فی سبیل الله شخصاً زشادت و شجاعت و غلظتی بکار برده باشد .

اما در موضوع محاورات دینی و مناظرات علمی برای خلیفه عمر ابدأ در تاریخ زشادتی دیده نشده و آنچه در کتب اخبار و تواریخ فریقین (شیعه و سنی) حتی یگانگان سیر نمودیم غلظت و شدتی برای خلیفه عمر از این دو جهة ندیدیم .

چنانچه آقایان محترم هم چو هنر علمی و محاوره دینی و مباحثات با علمای یگانه از خلیفه عمر در تاریخ عمرش نظر دارید بیان نمائید خیلی ممنون خواهیم شد که بر معلومات داعی افزوده خواهد شد .

اقرا و عمر برتری علی را
معتبره خود ضبط نموده اند در ادوار خلافت خلفاء در جمیع موضوعات علمی و دینی حلال مشکلات مولانا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بوده .

با همه اخباری که امویان و بکریون و علاقه مندان با آنها در فضایل آنها جعل نمودند (چنانچه علمای خودشان در کتب جرح و تعدیل نوشته اند) مع ذلک نتوانستند این حقایق را بیوشانند که هر زمانیکه علمای یهود و نصاری و سایر فرقی از مخالفین نزد ابوبکر و عمر و عثمان در زمان زمامداری آنها میآمدند یا مینوشتند و مسائل مشکله سؤال میکردند ناچار متوسل میشدند بذیل عنای مولانا علی رضی الله عنه و میگفتند این سوالات مشکل و پیچیده را احدی نتواند جواب دهد جز علی بن ابیطالب .

لذا آنحضرت حاضر و جواب آنها را بسمی میداد که قانع شدیم و مسلمان میشدند چنانچه در تاریخ حالات خلفاء کلاماً وارد است .

بس است در اثبات این معنی اظهار تعجز خلفاء (ابوبکر و عمر و عثمان) در مقابل علی رضی الله عنه و اقرار به برتری آنحضرت و اینکه اگر علی نبود آنها هلاک شدند بودند . چنانچه محققین از اکابر علمای خودشان آورده اند که خلیفه ابوبکر میگفت **اقبلونی اقبلونی فلست بخیر کم و علی فیکم (۱)** .

و متجاوز از هفتاد مرتبه خلیفه عمر در قضایای مختلفه و موارد متفاوته اقرار نموده که **لو لاعلی لهلک عمر** اگر علی نبود من هلاک شده بودم .
و غالباً موارد مهالک را نوشته اند که اینک نمیخواهم وقت مجلس را بگیرم شاید مطالب مهمتری برای مذاکره لازم باشد .

نواب - قبله صاحب کدام مطلب مهم تر از این موضوع است که بیان نمودید آیا در کتب معتبره ما این کلمات ضبط و نقل گردیده چنانچه هست و نظر دارید برای مزید ینائی ما میان فرمائید ممنون خواهیم شد .

داعی - عرض کردم اکابر علمای سنت و جماعت اتفاق بر این معنی دارند (بااستثناء قلیلی از متمسکین لوجج) که با الفاظ و عبارات مختلفه در موارد متعدده نقل نموده اند برای روشن شدن مطلب و اتمام حجه بیعض از آن اسناد و کتب که در نظر دارم اشاره مینمایم .

در اسناد گفتار عمر
لو لاعلی لهلک عمر

۱۱۶ قاضی فضل الله بن روزبهان متعصب در ابطل الباطل ۲۵ این حجر عسقلانی متوفی سال ۸۵۲ در ۳۳۷ تهذیب التهذیب (چاپ حیدرآباد دکن)
۳۳ و نیز این حجر در ص ۵۰۹ جلد دوم اسابیه (چاپ معصر) ۴۵ این قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ در ص ۲۰۱ و ۲۰۲ کتاب تاویل مختلف الحدیث ۵۵ این حجر مکی متوفی سال ۹۷۳ در ص ۲۸ صواعق محرقه ۶۶ حاج احمد اقدسی در ص ۱۴۶ و ۱۵۲ هدایت المراتب ۷۷

(۱) مرا از این مقام بردارید زیرا من از شما بهتر نیستم نادامی که علی در میان شما است .

ابن اثیر جزری متوفی سال ۶۳۰ در ص ۲۲ جلد چهارم اسد الغابه ۸۰، جلال الدین سیوطی در ص ۶۶ تاریخ الخلفاء ۹۰، ابن عبدالبر قرطبی متوفی سال ۴۶۳ در ص ۴۷۴ جلد دوم استیعاب ۱۰۰، سید مؤمن شبلنجی در ص ۷۳ نور الابصار ۹۱۱، شهاب الدین احمد بن عبدالقادر عجبلی در ذخیره المال ۱۶۲، محمد بن علی الصبان در ص ۱۵۲ اسماغ الراغبین ۱۳۳، نورالدین بن صباغ مالکی متوفی سال ۸۵۵ در ص ۱۸ فصول المهمه ۱۶۴، نورالدین علی بن عبدالله سمهودی متوفی سال ۹۱۱ در جواهر العقدين ۱۵۵، ابن ابی الحدید معتزلی متوفی سال ۶۵۵ در ص ۶ جلد اول شرح نهج البلاغه ۱۶۶، علامه قوشچی در ص ۴۰۷ شرح تجرید ۱۷۷، خطیب خوارزمی در ص ۴۸ و ۶۰ مناقب ۱۸۸، محمد بن طلحه شافعی در ص ۲۹ ضمن فصل ششم مطالب السنو ۱۹۶، امام احمد بن حنبل در فضائل و مسند ۲۰۰، سبط ابن جوزی در ص ۸۵ و ۸۷ تذکره ۲۹۱، امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان ۲۲۰، علامه ابن قیم جوزی در ص ۴۱ تا ص ۵۳ طرق الحکیمه ضمن نقل قضایای عدیده از آن حضرت ۲۳۳، محمد بن یوسف کنجی شافعی متوفی سال ۶۵۸ در باب ۵۷ کفایات الطالب ۲۴۴، ابن ماجه قزوینی در سنن ۲۵۰، ابن منازلی شافعی در مناقب ۲۶۶، ابراهیم بن محمد حمونی در فرآید ۲۷۵، محمد بن علی بن الحسن الحکیم ترمذی در شرح فتح المبین ۲۸۰، علی بن در دوس ۲۹۰، شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینایع الموده ۳۰۰، حافظ ابو نعیم اسفهان‌نی در حلیه الاولیاء و منازل القرآن فی علی و بسیاری دیگر از اجله علماء خودتان باختلاف الفاظ و عبارات نقل اقوال خلیفه عمر را نموده‌اند و غالباً با ذکر موارد قضایای وارده آورده‌اند که می‌گفت

لولا علی لهلك عمر .

از جمله قبیله کنجی شافعی در باب ۵۷ کفایه الطالبینی مناقب علی بن ابیطالب رضی الله عنه بعد از نقل اخباری مسند اخیر حذیفه بن الیمان را که دیگران از علمای شما هم نقل نموده‌اند ذکر نموده که روزی عمر با او ملاقات نمود و سؤال کرد چگونگی صبح کردی حذیفه گفت .

اشاره بیض مواردی که علی (ع) خلفار ا نجات داده و آنها اقرار نمودند که عمر علی نبود هلاک شده بودند

اصبحت والله اكره الحق و احب الفتنه و اشهد بمانم اروه و احفظ غیر

المخلوق واصلی علی غیر وضوء ولی فی الارض ما لیس لله فی السماء (۱) .

عمر از این کلمات غضبناک کردید خواست او را ازیت کند در همان بین امیر المؤمنین علی رضی الله عنه رسید آثار غضب را در صورت عمر دید فرمود از چه جهت غضبناکی قضیه را نقل نمود حضرت فرمود مطلب مهمی نیست تمامها را صحیح گفته .

مراد از حق که از او کراهت دارد مرگ است و مراد از قتنه که دوست میدارد مال و اولاد است و اینکه گفته شهادت میدهم بچیزی که ندیده‌ام یعنی شهادت میدهم بوجدانیت خدا و مرگ بقیامت و بهشت و دوزخ و سراط که هیچکدام را ندیده است و اینکه گفته حفظ میکنم غیر مخلوق را مرادش قرآن است که مخلوق نیست و اینکه گفته بدون وضوء صلوات میفرستم یعنی صلوات بر رسول خدا که جائز است بی وضوء صلوات فرستادن و اینکه گفته برای من است در زمین چیزی که نیست برای خدا در آسمان یعنی برای من زوجه ایست که خدای تعالی میرای از زوجه و اولاد میبازد .

عمر گفت **كاد يهلك ابن الخطاب لولا علي بن ابي طالب (۲) .**

آنگاه مؤلف کنجی گوید این مطلب (که خلیفه میگفت اگر علی نبود عمر هلاک میشد) ثابت است نزد اهل خبر و جمع کثیری از اهل سیر او را نقل نموده‌اند .
و صاحب مناقب گوید عمر خلیفه عمر رضی الله عنه میگفت **لا عشت في امة لمست فيها يا ابا الحص (۳) .**

و نیز میگفت **عممت النساء ان يلدن مثل علي بن ابي طالب (۴) .**

و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنو و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینایع الموده از ترمذی نقل از ابن عباس خیر مفصلی نقل نموده که در آخر آن خبر گوید **كانت الصحابه رضی الله عنهم يرجعون اليه في احكام الكتاب و ياخذون**

(۱) صحیح کرده بود حالتیکه اگراه دارم از حق و دوست میدارم فتنه را و شهادت میدهم بچیزی که ندیده‌ام او را و حفظ منبایم غیر مخلوق را و صلوات میفرستم بدون وضوء برای من است در زمین چه چیزی که نیست برای خدا در آسمان .

(۲) نزدیک بود عمر هلاک شود اگر علی نرسیده بود .

(۳) تا چشم درازم که نبود آن امت پناهی با ابا طالبی (کتابت علی علیه السلام بود) .

(۴) عظیم اند زمان بر اینته مثل شما منند علی بن ابیطالب (ع) .

عنه الفتاوى كما قال عمر بن الخطاب رضى الله عنه في عدة مواطن لولا على لهلك عمر - وقال صلى الله عليه وآله اعلم امتى على بن ابي طالب (۱) .

پس با این مختصر بیانی که بمقتضای وقت مجلس نمودم تصدیق میفرمائید که در مناظرات رضی و مباحثات علمی ابداشتند و غلظتی از خلیفه عمر دیده نشد بلکه خود اقرار و اعتراف بسبب داشته و تصدیق می نموده که علی رضی الله عنه فریادش او بوده و از مهالک او را نجات میداده تا آنجا که متعصبین از علماء شما مانند ابن حجر مکی در فصل سیم سوانح محرقه قلا از ابن سعد آورده که عمر میگفت **أعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو الحسن** یعنی علیاً (۲) .

در میدانهای جنگ شجاعت
و رشادتی از خلیفه عمر
دیده نشد

و اما در معارك و میدانهای جنگ هم هیچ تاریخی نشان نمیدهد که خلیفه عمر شخصاً شدت و شجاعت و رشادتی از خود نشان داده باشد بر عکس بحکم تاریخ و بیان مورخین فریقین هر گاه در مقابل لشکری مسلمین فرار نموده و شکست بر لشکر اسلام وارد میآمد .

حافظ - کم کم بی لطفی را از تراکت خارج نمودید و بمثل خلیفه عمر رضی الله عنه که فخر مسلمانان است و در زمان خلافت او فتوحات بزرگی نصیب مسلمانان گردید و در همه جنگها موجود او لشکر اسلام فاتح شدند اهانت نموده و آن بزرگوار را حیون و فرار و وجودش را باعث شکست مسلمانان قلمداد مینماید آیا سزاوار است مثل شما شخص شریفی تا این اندازه اهانت بردمان بزرگی مانند خلیفه عمر رضی الله عنه که مایه فخر و مباحات و افتخار مسلمین است بنماید و ماهم گوش بدیهم و حرف نزنیم .

داعی - خیلی اشتباه فرمودید و متعجب است که در این چند شب هنوز کما

(۱) اصحاب پیشبر (ص) در احکام قرآن مراجعه بعلی (علیه السلام) می نمودند و داشتند تا او میگردند چنانچه عمر بن الخطاب در سلبهای مدینه میگفت اگر علی نبود هلاک شده بود و رسول اکرم (ص) فرمود اطمینان دارم که او را تا آخرین است من علی بن ابیطالب است .
(۲) بخدا پناه میبرم از مسئله و امری چه شده که ابوالحسن پستی علی در او نباشد .

بیبغی داعی را نشناخته اید گمان مینمائید که ممکن است داعی روی هوای نفس و حب و بغض جاهلانه و بدون دلیل و برهان تعریف یا تمجیحی از اشخاص بنمایم خاصه نسبت باشخاصیکه معروفیت در تاریخ دارند ولو از هر طبقه باشند .

فقط عیب بزرگی که در این قبیل مجالس موجود است و قرنهای بهین جهات بین مسلمانان اسباب بدبختی گردیده سوء نظر و گمانهای بد است که برخلاف دستور قرآن مجید از مسلمانان ظاهر میگردد با اینکه سر بحد در آیه ۱۲ سوره ۴۹ (حجرات) میفرماید **يا ايها الذين آمنوا اجنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم (۱)** .

چون این بجای آنکه عرض کردم از دهان يك فرد شیعه بیرون آمده لذا با نظر بدبینی تصور اهانت نمودید و حال آنکه مطلب غیر از اینست که شما گمان نمودید زیاده بر آنچه علماء و مورخین خودتان نوشته اند چیزی نگفتم .

بدیهی است ما و شما در ازمنه ماضیه نبوده ایم ولی بحکم عقل بایستی قضاوت نیک و بد افعال اشخاص را روی صفحه تاریخ بنماییم .

اینکه فرمودید داعی نسبت بخلیفه عمر اهانت نمودم (ببخشید) اینجا مغلطه نمودید یا خواستید **باز هم بیان حقیقت**

باین جمله تحریک اعصاب مخالفین نمائید .

و حال آنکه صحبت ما راجع بخلیفه جنبه اهانت نداشت بلکه حکایت عین واقع ثبت در تاریخ را بیان نمودم و زیاده از آنچه علماء و مورخین بزرگ خودتان نوشته اند چیزی نگفتم و نمیگویم ناچارم پرده را بردارم و مطلب را مشروح و واضحتر بیان نمایم تا بدینی از میان برود .

اینکه فرمودید فتوحات عالیه اسلام رهن منت وجود خلیفه عمر است احدی انکار این معنی را ننموده که در دوره زمامداری عمر اسلام بفتوحات عالیه نائل آمده ولی در عین حال نباید فراموش نمود که بشهادت و اقرار علمای بزرگ خودتان از قبیل قاضی ابوبکر خطیب در تاریخ بغداد و لعام احمد حنبل در مستند و ابن ابی الحدید در

(۱) ای اول اینان زیاد دوری نماید از ظن و گمان بد که برخی از گناهها مصیبت است

شرح نهج البلاغه و دیگران در تمام امور ملک و مملکت و مخصوصاً لشکر کشیها خلیفه عمر با امیرالمؤمنین علی علیه السلام شور می نمود و مطابق دستور آنحضرت رفتار میکرد .

علاوه بر اینها فتوحات اسلام در هر دوره و زمان تفاوت پیدا مینمود . قسمت اول فتوحات اولیه اسلام در زمان خود خاتم الانبیاء بوده که رهین منت شخص شیخین امیرالمؤمنین علی علیه السلام میبود چه آنکه گفته اند .

سیاهی لشکر نباید بکار که یکمرد جنگی به از صد هزار

و آن مرد جنگی که مایه فخر و مباهات اسلام و مسلمین و وجود سبب فتح و پیروزی لشکر اسلام بود امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود که اگر در جنگی حاضر نمیشد فتح حاصل نمیکردید چنانچه در خبیر که آنحضرت درد جسم داشت و نمیتوانست بمیدان برود پی در پی مسلمین شکست خوردند تا زمانیکه آنحضرت بدعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله شفا یافت و جمله بدشمن نمود و فتح قلاع خبیر بدست آنحضرت واقع شد .

و در غزوه احد که مسلمین همگی فرار نمودند فقط علی علیه السلام بود که بیاری بیغمبر استقامت نمود تا منادی غیبی ندا در داد لاسیف الا ذوالفقار لافعی الاعلی (۱) .

و اما قسمت دوم فتوحات بعد از وفات خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میباشد که تماماً رهین منت شجعان نامی و سرداران زبردست بزرگ اسلام و نقشه کشی و کردارنی آنها بوده است که در میدانهای جنگ مقابل دشمنان قوی شجاعت و فداکاری و جان بازی می نمودند تا بر آنها غالب میآمدند .

ولی صحبت ما در اطراف فتوحات اسلامی نبوده که در زمان خلافت خلفا مخصوصاً زمان خلیفه عمر واقع شد بلکه در موضوع شدت و شجاعت و غلظت شخصی خلیفه عمر بن الخطاب بود که عرض کردم در تاریخ سابقه ندارد .

حافظ - این اهانت نیست که شما میفرمائید خلیفه عمر رضی الله عنه از میدان جنگ

(۱) نیست ششپری مگر ذوالفقار و نیست جوانردی مگر علی علیه السلام .

فرار کرده و عمل او موجب شکست مسلمانان گردید .

داعی - اگر نقل وقایع تاریخی اشخاص اهانت است این نوع از اهانت را علماء بزرگ و مورخین خودتان نقل نموده اند و داعی نگفتم مگر آنچه را که مورخین خودتان ثبت نموده اند اگر ایراد و اشکالی دارید بعلماء خودتان بنمائید که این وقایع را ثبت و ضبط نموده اند .

حافظ - در کجا علمای ما نوشته اند که خلیفه عمر رضی الله عنه از میدان جنگ فرار کرد و در کجا سبب شکست مسلمین گردید .

شکست ابوبکر و عمر دو خبیر

داعی - در بسیاری از میدانهای جنگ که اهم از همه آنها واقعه غزوه خبیر است که آقایان شکست خوردند چون علی علیه السلام چشمای مبارکش

دردمیکرد روز اول رسول اکرم صلی الله علیه و آله علم و پرچم مسلمین را به ابی بکر دادند و بسرداری مسلمین با لشکر رفتند مقابل یهود مختص جنگی نموده شکست خورده بر گشتند روز دوم علم را به عمر دادند ولی هنوز در مقابل یهود نرسیده ترسیده فرار نمودند .

حافظ - این بیانات شما ساخته های شیعیان است و الا آنها مرصمانی قوی دل و شجاع بودند .

داعی - مکرر عرض کردم شیعیان بیروان ائمه از اهل بیت اند که صادق و مصدق بودند هر کس دروغ نگفته و نمیگویند چون دروغ را از کسانهای کبیره میدانند و ابتدا احتیاجی بچهل حدیث ندارند - غزوه خبیر از وقایع مهمه تاریخی دوره زندگانی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میباشد که جمیع علماء و مورخین فریقین نوشته اند آنچه الحال در نظر دارم بر سرستان میرسانم حافظ ابونعمان اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ در ص ۶۶ جلد اول حلیه الاولیاء و عهد بن طلحه شافعی در ص ۴۰ مطالب السنول از سیره ابن هشام و عهد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱۴ کفایت الطالب و دیگران از اکابر علماء و مورخین خودتان که وقت مجلس اقتضای نقل اقوال تمام آنها را ندارد - ولی برای شما اهم از همه آن اقوال تصدیق دو عالم بزرگ و محل وثوق و اطمینان خودتان عهد بن

اسماعیل بخاری در ص ۱۰۰ جلد دوم صحیح چاپ مصر سال ۱۳۲۰ و مسلم بن حجاج در ص ۳۲۴ جلد دوم صحیح چاپ مصر سال ۱۳۲۰ که صریحاً نوشته اند فرجع ایضاً منهنماً یعنی (خليفة عمر) دو مرتبه از میدان جنگ فراراً بر گشت.

و از جمله دلایل واضحه بر این معنی اشعار صریحی است که ابن ابی الحدید معتزلی ضمن قصائد هفتگانه معروفه خود که بنام غلویات سبع نامیده شده که در فضائل مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام سروده بنام قصیده باینه در باب خیر گفته است:

الم تخبر الاخبار في فتح خيبر
و ما انس لانس اللذين تقدموا
و للراية العظمى و قد ذهبا لها
يشلها من آل موسى شمرد ل
يبح متوناً سيفه و سناه
احضرها أم حضرًا خرج خاضب
عذر تكما ان الحمام لميفض
ليكره طعم الموت و الموت طالب

ففيها لذي اللب اللب أعاجيب
و قرهما و الرقد علما حوب
ملايس ذل فوقها و جلايب
طويل نجاد السيف اجيد يعوب
و يلهب ناراً عمده و الانايب
و ذاهما ام ناعم الخدم خضوب
و ان بقاء النفس للنفس محبوب
فكيف يذل الموت و الموت مطلوب (۱)

پس تصدیق نمائید که ما قصد اهانت نداشتیم بلکه فقط نقل وقایع تاریخی نمودیم که معلوم شود در میدانهای جنگ شدت و غلظت و شجاعتی شخصاً برای خلیفه

(۱) ماحصل معنی آنکه آیا داستان فتح خیبر را مورد مطالعه قرار نداده‌اید که با چه نجات و روموز عجبی آمیخته که موجب بهت و حیرت خردمند است. چون آن دو (ای بکر و همر) انس و عادت با ابله‌داری نداشتند و روموز پرجم داری را ندانسته و لذا لایسایه‌ای ذلت و غنوری را بر آن (پرجم بزرگ) پویانیدند و فراد برقرار اختیار نمودند با آنکه میدانستند فرار از جنگ گناهی است کفرآمیز چه آنکه جوانی شجاع از سران بیود بلند قامت سوار بر اسبی کوه پیکر یا ششپن برهنه مانند شتر مرغ نر پرشویی که هوا و سوز بهار اودا قوی نموده بایشان سلور گردید که کویا دو بدوشوش صورت حنا بسته می‌رود. و امواج آتش مرگ از برق ششیر و نیزه او باعث ترس ایشان گردید.

(آنگاه ابن ابی العبدیه گوید) بجای شا (ای دو خلیفه بزرگوار) غدوخواهی می‌کنم (از شکست و فرار نمودن از میان بیودنی قابلیت) زیرا مرگ زدن بر هر فردی می‌نویس و ادا مژده‌نگاری محبوب است شایم (مانند همه) از چشیدن طعم مرگ بیزار بودید و حال آنکه مرگ به پدیان هر کس هست پس چگونه با اختیار خود دوت را بخواهید ولدت اودا پیشید.

نموده تا مشمول آشداء علی الکفار واقع شود بلکه در مقابل دشمن قوی جاخالی نموده‌اند. مگر که بر کنار می‌شدند.

و اگر خوب با نظر وقت و انصاف بنگرید خواهید تصدیق نمود که واجد این صفت بزرگ هم علی علیه السلام بوده که در تمام میدانهای جنگ شخصاً شدید انقباض بر کفار و غالب بر آنها می‌آمده چنانچه در آیه ۵۹ سوره ۵ (مانند) خدای تعالی تصدیق این معنی را نموده که میفرماید یا ایها الذین آمنوا من یرتد عنکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذله علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلك فضل الله یؤتی من یشاء والله واسع علیم (۱).

حافظ - عجب است شمایخواهید با حسن بیان و اجبار این آیه‌ای که در شأن تمام مؤمنین است که واجد این صفات و محبوب خدا و مشمول الطاف الهی بودند در شأن علی کرم الله وجهه جاری نمائید.

داعی - مکرر دیده و تجربه کرده‌اید که داعی آنچه گفتیم بی دلیل نبوده چنانچه پیوسته ایراد نمودید و جواب شنیدید معذک باز هم اعتراض مینمائید خوب است بنحو سؤال بفرمائید آیا چه دلیل بر این گفتار هست تا جواب عرض نمایم اینک جواب فرموده شما را بعرض میرسانم.

اولاً اگر این آیه مخصوص تمام مؤمنین نازل شده و تمام آنها مشمول این آیه بودند هرگز از میدانهای جنگ فرار نمی‌کردند.

حافظ - آیا انصاف است مؤمنین و صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله را که آنهمه جنگها و فتوحات نمودند شما با لسان اهانت فرار بخوانید.

(۱) ای گروهیکه ایمان آورده‌اید هر که از شما الذین خود مرتضوف بروی خدا قومی را می‌آورد که دوست دارد آنها را و آنهمه خدا را دوست دارند و نسبت بؤمنان سزاگنده فرودین و بکافران سزافرازا و مقتدند (مانند علی علیه السلام و پیروانش) نصرت اسلام بر میانگیرند که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین از تکوینی و ملامت احدی پاک ندارند اینست فضل خدا هر که را بخواهد عطا کند و رحمت خدا و استقامت دارد و باحوال هر که استخفاف آن را دارد داننا میباشد.

داعی - اولاد داعی لسان اهانت نداشتند بلکه وصف حال آنها را نمود. ثانیاً داعی آنها را فرار ننموده ام بلکه تاریخ اینظور نشان میدهد گویا آقایان فراموش نموده اند فرار مؤمنین و صحابه را در غزوه احد و حنین که عموماً حتی کبار صحابه رفتند و بیغیر اکرم رضی الله عنہم را در مقابل کفار تنها گذاردند چنانچه طبری و دیگران از مورخین بزرگ خودتان نوشته اند.

چگونه ممکن است کسانی که پشت بیدان جنگ نموده و از جهاد رویگردانیدند و رسول خدا را تنها در مقابل دشمن گذاردند محبوب خدا و رسول او باشند.

ثالثاً در نزول این آیه در شأن علی رضی الله عنہ داعی نگفتند بلکه اکابر علمای خودتان مانند ابوسحاق امام احمد ثعلبی که خود تصدیق دارید امام اصحاب حدیث است در تفسیر کشف البیان خود گوید این آیه شریفه در شأن علی بن ابی طالب شرف نزول یافته چه آنکه واجد تمام صفات مذکور در آیه جز آنحضرت دیگری بوده.

و در تمام شی سش غزوه ای که برای رسول اکرم صلی الله علیہ و آله و سلم پیش آمد هیچ موردی از خودی و بیگانه ننوشتند و لو یک مرتبه علی رضی الله عنہ از میدان جنگ و جهاد فی سبیل الله روی گردانده باشد.

حتی در جنگ احد که جمیع اصحاب فرار نمودند فقط یگانه کسی که بعد از جنگ سخت مبارزه و حمله پنج هزار سواره و پیاده دشمن بر مسلمانان و شهادت جناب حزه (سیدالشهدا) عم بزرگوار بیغیر رضی الله عنہ استقامت ورزید و تا پایان فتح و پیروزی ثابت قدم ماند مولانا امیر المؤمنین علی رضی الله عنہ بود.

با آنکه قریب نود زخم بر بدن مبارکش وارد آمده و در اثر رفتن خون بسیار سستی تمام اعضایش را گرفته و چندین مرتبه برو بر زمین آمد مع ذلک با ثبات قدم حفاظت از رسول خدا نمود تا جنگ را بنفع مسلمانین تمام کرد.

حافظ - آیا خجالت ندارد که شما نسبت فرار صحابه کبار بدهید و حال آنکه صحابه عموماً و دو خلیفه برحق ابی بکر و عمر رضی الله عنهما پیروانه وار در اُملراف رسول خدا میکشیدند و آنحضرت را حفظ مینمودند.

داعی - مثل اینکه آقا تاریخ نتوانند ایند که چنین بیانی مینمائید عموم مورخین نوشته اند که در جنگ احد و حنین و خیبر تمام صحابه فرار نمودند راجع بخیبر که عرض نمودم. و اما در حنین مسلم است که همه فرار نمودند چنانچه حمینی در جمع بن الصحیحین و حلبی در ص ۱۲۳ جلد سیم سیره الحلبیه گوید تمام اصحاب فرار نمودند الا چهار نفر علی رضی الله عنہ و عباس جلو روی بیغیر و ابوسقیان بن حارث عنان مرکب آنحضرت را گرفته و عبدالله بن مسعود در طرف چپ آنحضرت ایستاد بود و اما فرار مسلمانین عموماً در احد مورد انکار احدی نبوده خوبست سیر در تواریخ بنمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود خصوصاً ابن ابی الحدید در ص ۲۷۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه ضمن ردّ زلیات جاحظ ناصبی گوید: **فر المسلمون باجمهم الاربعة علی** **علی و الزبیر و طلحة و ابودجانة** یعنی روز احد تمام مسلمین فرار نمودند مگر این چهار نفر پس وقتی از میان تمام مسلمانان چهار نفر را استثنا نمودند معلوم است که ابی بکر و عمر و عثمان هم جزو فراری ها بودند فلذا جبرئیل ندا در داد **لا سیف الاذوالفقار و لاقی الای علی**.

چنانچه اکابر علماء و مورخین بزرگ خودتان از قبیل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و نورالدین مالکی در ص ۴۳ فصول المهمه و دیگران ضبط نموده که قبلاً عرض نمودم که در آن روز صدای منادی بلند شد و هانفی ندا در داد **لا قی الای علی لا سیف الاذوالفقار (۱)**.

در تمام جنگها آنحضرت مؤید من جانب الله بود و ملائکه بر نصرت و نگاهبانی او آماده و مهیا بودند.

چنانچه محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۲۷ کفایت الطالب باسناد خود نقل مینماید از عبدالله بن مسعود که رسول اکرم صلی الله علیہ و آله و سلم فرمود **ما بعث علی فی سیرة الاریات جبرئیل عن یمنه و میکائیل عن یساره و المسحابة تظله حتی یرزقه الله الفلق (۲)**.

(۱) نیست جو امری مگر علی و نیست شمشیری مگر ذوالفقار (که شمشیر علی علیه السلام بود)
(۲) هیچ جنگی علی تنها فرستاده شد مگر دیدم جبرئیل از راست و میکائیل از چپ او و ابی سابه بر او انکند تا آنکه فتح و ظفر نصیب او میگردد.

و امام ابو عبدالرحمن نسائی در حدیث ۲۰۲ خصائص العلوی نقل مینماید که امام حسن علیه السلام با عنایه سیاه در مقابل مردم آمد و ضمن نقل اوصاف پدرش گفت در غزوه خبیر وقتی علی رفت رو قلمه بقال جبرئیل عن یمنه و میگائل عن یساره .

لذا در تمام غزوات نصرت و ظفر زیر سایه شمشیر آنحضرت بود که با شدت و غلظت تمام مقابل دشمنان ایستادگی مینمود تا فاتح میشد و درک مقام محبوبیت را تردید و رسول مینمود و جبرئیل و میکائیل در ملک مقرب افتخار حضور داشتند که در دو طرف او جنگ مینمودند .

تا آنجا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اسلام قوت نگرفت مگر بشمشیر علی علیه السلام .

علی محبوب خدا و پیغمبر بود

رابعاً در این آیه میفرماید کسانی که دارای این صفات بودند خدا آنها را دوست میدارد و آنها هم خدا را دوست میدارند این صفت محبوبیت از خصائص امیرالمؤمنین است و دلائل بر این معنی بسیار است من جمله از آن اخبار خبری است که محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۷ کفایات الطالب باسناد خود نقل نموده از عبدالله بن عباس که گفت روزی من با پدرم عباس خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودیم علی علیه السلام وارد شد سلام نمود پس از رد سلام رسول خدا با بشارت از جا بر خاست و علی را در آغوش گرفت و بین دو چشمش را بوسید و طرف راست خود نشانید پدرم عباس عرض کرد یا رسول الله آیا دوست میداری او را حضرت فرمود ای عم بزرگوار **وَاللَّهِ اللَّهُ اشَدَّ حُبًّا لِي مِنِّي** (۱) .

حدیث رایت در فتح خبیر

اهم آیه دلائل بر محبوبیت علی علیه السلام و اینکه در میدانهای جنگ کرار بود نه فرار حدیث رایت است که در صحاح مقبره شما مذکور است و احدی از اکابر علمای سنت و جماعت انکار این حدیث ننموده مگر ناصبی متمصب شوند .

(۱) بعد از قسم محبت دوستی خداوند باو بیشتر از من است .

نواب - قبله صاحب حدیث رایت چیست منتهی است اگر زحمت نیست با سلسله اسناد بیان فرماید .

داعی - اکابر علماء و مورخین فریقین (شیعه و سنتی) متفقاً حدیث رایت را نقل نموده اند از قبیل محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب الجهاد والسير فی باب دعاء النبي جلد دوم صحیح و نیز در کتاب المغازی فی باب غزوه خبیر جلد سیم صحیح و مسلم بن حجاج در ص ۳۲۴ جلد دوم صحیح و امام ابو عبدالرحمن نسائی در خصائص العلوی و ترمذی در سنن و ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۸ جلد دوم اسبابه و محدث شام در تاریخ خود و احمد بن حنبل در مسند و ابن ماجه قزوینی در سنن و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶ ینایع العمود و سیوطی جوزی در تذکره و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱۴ کفایات الطالب و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و ابوالقاسم طبرانی در اوسط و ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۲۱۲ جلد دوم محاضرات الادبایه بالاخره عموم محدثین و مورخین شما در کتب معتبره خود این حدیث را آورده اند تا آنجا که حاکم گوید هذا حدیث دخل فی حد التواتر و طبرانی گوید فتح علی لخبیر ثبت بالتواتر (۱) .

خلاصه خبر اینست که زمانیکه لشکر اسلام قلاع خبیر را محاصره نموده بودند پس از اینکه سه مرتبه لشکر اسلام بعلمداری ای بکر و عمر شکست خورده فراز نمودند چنانچه اشاره نمودیم اصحاب از این شکستهای پی در پی (که برای مسلمین سابقه نداشت) آنها در مقابل بیود نا قابل) متأثر و دلتنگ شدند رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای قوت قلب اصحاب و بشارت فتح و پیروزی فرمودند **وَاللَّهِ لَاعْطَيْنَ الرَّايَةَ غدا رجالاً کرارا غیر فرار یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله** (۲) .

(۱) این حدیثی است که داخل کرده در حد تواتر - فتح علی در خبیر بتواتر ثبت گردیده .
(۲) بعد از قسم فرما برهم را بکسی دهم که حمله کننده باشد بر دشمنان نه گریزنده و فرار کننده ، فتح کند خدا پرست او را و او است کسیکه خدا و پیغمبر او را دوست میدارند و او هم خدا و پیغمبر او دوست میدارد .

آنشب تمام اصحاب در این فکر بخواب نرفتند که آیا فردا این شرف و فضل کرا خواهد بود چون صبح شد همه لباسهای رزم پوشیدند و خود را مقابل پیغمبر جلوه میدادند آنکه حضرت نظری میان اصحاب افکند فرمود این اخوی و این عمی علی بن ابیطالب کجاست برادر و پسر عم علی بن ابیطالب.

علی کو که حلال هر مشکل اوست علی کو که مفتاح قفل دل اوست عرض کردند یا رسول الله در چشم دانه بقسمی که قادر بحرکت نمیشد مسلمان فرمود او را حاضر نما سلمان رفت دست علی را گرفت در حالتیکه چشمهای آنحضرت بر روی هم بود خدمت پیغمبر آمد سلام کرد حضرت پس از رد جواب فرمود **کیف حالک یا ابا الحسن** حالت چو نست یا ابا الحسن عرض کرد **بعهد الله خیرا صداع برأسی و رمدمینعی لا ابصر معه (۱)**.

حضرت فرمودند اذن منی نزدیک من آی چون نزدیک آمد **فبصق فی عینیه و دعا له فبریء حتی کان لم یکن به وجع (۲)**.

آنکه رایت ویر چم فتح و پیروزی اسلام را باو داد و رفت بسوی قلاع خیبر و با یهود جنگ کرد سران و شجیمان یهود مانند مرحب و حارث و هشام علقمه و دیگران را کشت و فتح کرد قلاع مهم خیبر را.

این صباغ مالکی در ص ۲۶ فصول المهمه این خبر را از صحاح سته نقل نموده و نیز محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱۴ بعد از ذکر اخبار کورند حسن بن ثابت شاعر مخصوص رسول الله ص حاضر بود این اشعار را بالبداهه در مدح علی ص گفت

و کان علی ارمدا العین یتغی
دواء فلما لم یحسن مداویا
شاه رسول الله منه بظلة
فیورک مرقیا و یورک راقیا
وقال ساعطی الراهة الیوم فارسا
کمیا شجاعا فی الحروب محامیا

(۱) بعد از خیر است سر و چشمم درد میکند که جامی را نمی بینم.

(۲) آب دهان مبارک در چشمهای او کلاود و برای او دعا کرد غوی چشم او کشاد و روشن و مرض برطرف شد که ابتدا دردی نداشت.

یحب الاله والاله یحبه
فخص بها دون البریة کلها
به یفتح الله الحصون الاویا
علیا و سماء الوصی الموخیا

و این صباغ از صحیح مسلم نقل نموده که خلیفه ثانی عمر بن الخطاب گفت دوست نداشتم علمداری را مگر آنروز که حرص بودم بر این امر و خود را پیغمبر ص نشان میدادم که شاید مرا بخواند و این افتخار نصیب من گردد مع ذلك علی را طلب کرد و این افتخار نصیب او گردید.

و سبط ابن جوزی در ص ۱۵ تذکره و امام ابو عبد الله حن احمد بن علی نسائی در خصائص العلوی بعد از نقل دوازده خیر و حدیث در موضوع علمداری علی ص در خیر همین خیر عز و آرزوی علمداری نمودن او را در حدیث هیچدم نقل نموده.

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن حجر مکی در صواعق و این شیرویه در فردوس الاخبار نقل مینمایند که عمر بن الخطاب می گفت: بعلی ص سه چیز داده شده که اگر یکی از آنها برای من بود دوست تر داشتم از آنکه شتران سرخ مواز آن من باشند (۱) تزویج فاطمه بعلی (۲) سکونت او در مسجد در همه احوال و این امر حلال نبود برای احدی مگر برای علی (۳) علمداری او در فتح خیبر.

خلاصه از این حدیث معلوم و مستفاد میگردد که در میان تمام امت یکانه کسی که محبوب خدا و پیغمبر معرفی شد علی ص بود.

و حدیث طبر مشوی که شب گذشته ز کرسد خود دلیل دیگر است بر اثبات محبویت آنحضرت نزد خدا و رسول و این جمله بر احدی پوشیده نمیشد مگر بر مردمان جاهل بر اطلاع و با بر اشخاص متمصبیح و روح و عنود.

پس از این دلایل که راویان موثق خودشان نقل نموده اند که به مختصری از آنها من باب نمونه اشارت شد ثابت آمده که مستجمع جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و مشمول یحبه و یحبونه در آیه شریفه امیر المؤمنین علی ص میباشد نه دیگران از مؤمنین یا صحابه.

اینک بر آقایان معلوم شد که داعی نظر احابت نداشتیم بلکه من واقع و حقیقت ثبت

شده در تاریخ را کتفم بطریق که علمای خودتان با دلائل سر میسازند و معلوم میشود که مشمول آیه شریفه **اشداء علی الکفار** در میدانهای جنگ که مباحثات علمی علی علیه السلام بوده است علاوه بر کفتار داعی علماء بزرگ خودتان اقرار دارند که این آیه در وصف آن حضرت نازل شده آنچه الحال در نظر دارم من باب نمونه عرض مینمایم که محمد بن یوسف کنجی شافعی متوفی در سال ۶۵۸ قمری در باب ۱۳ کفای الطالب بعد از نقل حدیثی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده هر کس میخواهد نظر کند بآیه نوح و ابراهیم نظر کند بعلی علیه السلام بیاناتی دارد تا آنجا که گوید علی آن کسیست که خدا در قرآن او را وصف نموده بآیه **والذین معه اشداء علی الکفار** **رحماء بینهم** (۱) الخ.

و خدای تعالی در آیه شریفه شهادت میدهد علی علیه السلام عزیز و شدید بوده است بر کفار که اگر شجاعت و شمشیر آنحضرت در میدانهای بزرگ جنگ و دلائل علمی آن بزرگوار در مباحثات و مناظرات و جوابهای منطقی بمسائل مشکله نبود روشی از برای اسلام و پیشرفتی حجه مسلمین نبود.

چنانچه محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود اسلام قوت نکرقت مگر بشمشیر علی و مال خدیجه پس علی علیه السلام از هر کس اولی و الباقی و احق باین مقام و مرتبه بوده است.

و اما اینکه فرمودید **رحماء بینهم** در شأن عثمان بن عفان است و اشاره به مقام خلافت او در مرتبه سوم نازل گردیده که بسیار رقیق القلب و رحم دل بوده متأسفانه این عقیده هم بشهادت تاریخ با حال و اخلاق ایشان مطابقت نمیکند و دلائل بر این معنی بسیار است ولی قلم اینجا رسید و سر بشکست - از آقایان محترم تمنا میکنم بهمین مقدار از کفتار اکتفا نموده و از این موضوع صرف نظر نمائید مینترسم موجب رنجش گردد.

حافظ - شما وقتی با دلائل و براهین و ذکر اسناد ضحیحه صحبت نمائید هیچگاه موجب رنجش نخواهد شد اگر بدون فحش دادن دلائلی هست بیان فرمائید.

۱۵ اولاً حقیر اهل فحش نیستم - چنانکه در این شبها بشهادت آقایان حاضر فحشها شنیدم و جواب نگفتم مگر با دلائل و براهین.

ثانیاً دلائل بسیاری موجود است که اگر بخواهم تمام آنها استدلال نمایم وقت این مختصر مجلس ما کفایت نمیکند ولی چون امر فرمودید بخلاصه بعضی از آنها اشاره مینمایم تا خود آقایان منصفانه قضاوت فرمائید - رحم و عطف و رقت قلب را در محل خود بدست آورید.

رویه و رفتار عثمان بر خلاف ابی بکر و عمر

اولاً اتفاق تمام مورخین ما و شما از قبیل ابن خلدون و ابن خلکان و ابن اعثم کوفی است و در صحاح سته و کتب معتبره شما ثبت است و مسعودی در ص

۴۳۵ جلد اول مروج الذهب و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه و دیگران از علماء شما آورده اند که عثمان بن عفان وقتی بمقام خلافت رسید بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سیره شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود.

و حال آنکه باتفاق فریقین و جمیع مورخین در مجلس شوری عبدالرحمن بن عوف با او بیعت نمود بر کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و طریقه شیخین و اینکه بنی امیه را روی کار نیارود و بر مردم مسلط ننماید.

ولی وقتی بر امر خود مستقر شد کاملاً بر خلاف سیره آنها رفتار نمود و صریحاً خلاف عهد نمود - و خود میداند که نفس عهد و پیمان بحکم قرآن مجید و اخبار صحیحه از جمله کتاهان بزرگ است - و بصراحت کفتار و شهادت اکابر علماء و مورخین خودتان خلیفه عثمان عملاً نفس عهد نمود و در تمام دوره خلافت بر خلاف طریقه شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود و بنی امیه را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط نمود و این اولین لگنه بزرگی بود که دامن او را آلوده ساخت.

حافظ - چگونه بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سیره ابی بکر و عمر رضی الله عنهما رفتار نمود.

داعی - اول قدمی که بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و طریقه شیخین برداشت بنا بر آنچه مورخین مفصلاً نوشته اند و مسعودی محدث و مورخ معروف مقبول الفریقین

در س ۴۳۳ جلد اول مرجع الذهب مختصر آذکر نموده خانه‌ای بنا کرد از سنک و کلس و درهای او را از ساج و سرو قرار داد و اموال بسیار جمع نمود که علاوه بر آنچه در زمان حیاتش بنده و بخشش‌های بیجا به بنی‌امیه و دیگران نمود (مانند آنکه خمس بلاد ارمنیه را که در زمان او فتح شد (بمن هیچ‌منجوز شرعی) بیرون ملمون و اگذار کرد به علاوه صد هزار درهم از بیت‌المال - و چهار صد هزار درهم به‌الله بن خالد - و صد هزار درهم به حکم ابن‌ابی‌العاص ملمون و طریقه رسول‌الله ﷺ و دو صد هزار درهم به ابی سفیان از بیت‌المال و اگذار نمود -) چنانچه ابن‌ابی‌الحدیثم در س ۶۸ جلد اول شرح نهج البلاغه ثبت نموده (روزى که او را کشتند در نزد خزانه دار شخصی خودش یکصد و پنجاه هزار دینار و در کرور درهم و وجه نقد موجود بود غیر از املاک او در وادی القری و حنین که آنها یکصد هزار دینار بود و کاه کوفسند و شتر که در بیابانها می‌صاحب داشت ۱۲).

همین عمل اوسبب شد که تمام بزرگان از بنی‌امیه و غیره را که روی کار آورده بود ازید از آنچه او داشت تهیه نمودند و بغارت اموال مردم مشغول شدند ؟ انتهى .

زیرا معروف است **الناس علی دین ملوکهم** شیخ میفرماید :

اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی بر آوردند غلامان او درخت ازینخ

این قبیل اعمال و جمع سرمایه فراوان آنها در آن دوره علاوه بر آنکه قبیح عقلی و نفلی داشته آنها هم برای خلیفه رسول‌الله ﷺ در مقابل قزو میی دستى مردم آن زمان - بر خلاف رویه و طریقه رضای او ابی‌بکر و عمر که ملتزم و متمتع شده بود در روز شوری که بطریقه آنها رفتار نماید بوده است .

مسعودی در جلد اول مرجع الذهب ضمن حالات عثمان مینویسد خلیفه عمر سفری با پسرش عبدالله به حج رفت و خرج راه او ایاباً و ذهاباً شازده دینار شد به پسرش عبدالله گفت مادر خرج خود اسراف نمودیم .

اینک آقایان قضاوت کنید بین طریقه زندگانی خلیفه عمر و کثافت بازی و زیاده روی های عثمان و تصدیق نمائید که کاملاً عثمان خلاف عهد و میثاق رفتار نموده است .

روی امر آوردن عثمان فماق بنی‌امیه را

ثانیاً فساق و فجار بنی‌امیه را روی کار آورد
و بر جان و مال و نوامیس مردم مسلط نمود و در
بلاد مسلمین امارات بنی‌امیه ضری شایع بوده
است و افرادی را بر خلاف رضای رسول خدا و شیخین (ابی‌بکر و عمر) بکار گماشت .

از قبیل عم ملمونش حکم بن ابی‌العاص و پسرش مروان بن حکم که هر دو
بشاهادت تاریخ طریقه و راننده و تبعید شده رسول اکرم ﷺ و مردود و ملمون بلسان
مبارک آنحضرت بودند ؟

حافظ - دلیل شما بر طرد و لعن آنها بالخصوص چه میباشد .

داعی - دلیل بر لعن دو قسم است یکی جنبه

عمومی دارد که خداوند متعال صریحاً بنی‌امیه
را شجره ملعونه خوانده در آیه ۶۲ سوره ۱۷

(بنی‌اسرائیل) که فرماید **الشجرة الملعونة**

فی القرآن یعنی درخت لعنت کرده شده در قرآن .

چنانچه امام فخر رازی و طبری و قرطبی و نیشابوری و سیوطی و شوکانی و آلوسی و ابن ابی حاتم و خطیب بغداد و ابن مردویه و حاکم و مقریزی و بیهقی و دیگران از مفسرین و علماء خودتان در ذیل این آیه تومی از ابن عباس (حبرأت) رضی الله عنه نقل نموده‌اند که مراد از شجره ملعونه در قرآن بنی‌امیه بودند که رسول اکرم ﷺ آنها را در خواب بصورت بوزنه‌ها دید که منبر و محراب او را مورد ساخت و تاز خود قرار دادند بعد از بیداری جبرئیل به نزول این آیه خبر داد که بوزنه‌ها بنی‌امیه هستند که بعد از تو غصب خلافت مینمایند و محراب و منبر تو هزار ماه در تصرف آنها خواهد بود .

مخصوصاً امام فخر رازی از ابن عباس نقل مینماید که از میان تمام بنی‌امیه رسول اکرم ﷺ نام حکم بن ابی‌العاص را میرسد پس بحکم قرآن مجید حکم بن ابی‌العاص مشغول است چون از شجره ملعونه است و بیغیر از ﷺ بالخصوص نام او را بلعنت زبان جاری مینماید

و از طرق روایت معتبره فریقین (شیعه و سنی) احادیث بسیار در طرد و لعن آنها رسیده ولی چون در شب اول قرار گذاریم که استظهار باحادیث شیعه نمائیم لذا بعضی از آنچه از علماء شما الحال در نظر دارم اشاره مینمایم تا کشف حقیقت گردد

حاکم نیشابوری در ص ۴۸۷ جلد چهارم مستدرک و ابن حجر مکی در صواعق عرقه نقل از حاکم مینماید که ابن خیر صریحاً از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود **ان اهل بیتی سیلقون بعدی من امتی قتل و تشریداً و ان اشد قومنا لنا بغضا بنو امیه و بنو المغیره و بنو مخزوم - و مروان بن الحکم کان طفلاً قال له النبی صلی الله علیه و سلم هو الوزغ بن الوزغ و الملعون و الملعون (۱)**.

و نیز ابن حجر بقامله يك حديث از عمر بن مره الجعفی و حلبی در ص ۳۳۷ جلد اول سیره الحلیبی و بلاذری در ص ۱۲۶ جلد پنجم انساب و سلیمان بلخی در صنایع الموده و حاکم در ص ۴۸۱ جلد چهارم مستدرک و دمیری در ص ۲۹۹ جلد دوم حیات الحيوان و ابن عساکر در تاریخ خود و امام الحرم در ذخایر العقبی و دیگران نیز از عمر بن مره نقل نموده اند که **ان الحکم بن ابی العاص استاذن علی النبی صلی الله علیه و سلم ففر صوته فقال انذ نواله علیه لعنة الله و علی من یتخرج من صلبه الا المؤمن منهم و قلیل ما هم (۲)**.

و امام فخر رازی در جلد پنجم از تفسیر کبیر خود ذیل آیه **و الشجرة الملعونة** و معنای آن اشاره بقول ام المؤمنین عایشه مینماید.

که بروان میگفت لعن الله ابائک و انک فی صلبه فانت بعض من لعنه الله (۳).

(۱) ذود است که اهل بیت من بعد از من ملاقات میکنند از امت من کسانی را که آنها را میکشند ویرا کنند میکنند و بدستیکه بشن و کینه و دشمنی بنی امیه و بنی مغیره و بنی مخزوم نسبت با اژهه بیشتر است - مروان بن حکم دوآن موقع بپه بود حضرت فرمود این وزغ پسوزغ است (بنی چاباهه و ماز مولاک) و ملعون پس ملعون می باشد.

(۲) حکم بن ابی العاص از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اذن و اجازه ورود خواست پیشتر (ص) صدای او را شناسخت فرمود اذن بدهید او را نشت خدا بر او باد ویر اولادهای او که از شلیش بیرون می آینه مگر مؤمن از آنها و آن مؤمنین بسیار کم اند.

(۳) خداوند نشت نمود پدرت را در حالیکه تو در صلب او بودی پس توبش از کسی هستی که خداوند او را نشت نموده.

و علامه مسعودی در ص ۴۳۵ جلد اول مروج الذهب گوید مروان بن حکم طرید و رانده رسول الله صلی الله علیه و آله بود که از مدینه رانده و تبعید شده بود.

در زمان خلافت ابی بکر و عمر اجازه ورود بمدینه نیافت ولی عثمان که خلیفه شد بر خلاف سیره و رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ابی بکر و عمر او را اجازه ورود داد و با سایر بنی امیه بدور خود جمع و با آنها زیاده لحد مهر بانی نمود.

فواجب قبله صاحب حکم بن ابی العاص که بوده و برای چه یغییر او را طرد نمود.

حکم بن ابی العاص

داعی - حکم بن ابی العاص عموی خلیفه عثمان بود بنابر آنچه طبری و ابن اثیر و بلاذری

در ص ۱۷ جلد پنجم انساب نوشته اند در جاهلیت همسایه رسول الله صلی الله علیه و آله بود و بسیار آنحضرت را اذیت مینمود مخصوصاً بعد از بشت و بعد از فتح مکه بمدینه آمد و ظاهراً اسلام قبول نمود ولی پیوسته آنحضرت را در میان جامعه تحقیر می نمود وقتی حضرت حرکت میکرد در عقب آنحضرت می آمد و با چشم و دماغ و دهان دست شکلت در می آورد و بطریق تقلید آنحضرت را آزار میداد حتی در نماز با انگشت تحقیر بآنحضرت اشاره می نمود فلذا در اثر نفرین آن حضرت بهمان حالت تشنج باقی ماند بعلاوه بُلُه و نیمه معجنون شد روزی بمنزل آنحضرت رفت حضرت از جهره بیرون آمد فرمود کسی از طرف او عذر خواهی نکند بایستی خودش و فرزنداناش مروان و دیگران از مدینه بیرون روند فلذا باسر آنحضرت فوری آنها را تبعید نمودند بطائف در زمان خلافت ابی بکر و عمر: عثمان شفاعت نمود که چون حکم عموی من است اجازه دهید بر گردد بمدینه آنها قبول تنمودند و گفتند طرید و تبعید شده رسول الله را ما بر نمیگردانیم چون عثمان خود بخلافت رسید آنها را بر گرداند هر چند مردم و اصحاب رسول الله اعتراض کردند اعتبارنا تنمود بعلاوه مورد اکرام و بذل و بخشش خود قرار داد و مروان را پیشکار و رئیس دربار خلافت قرار داد و تمام آشراش بنی امیه را بدور خود جمع و مأموریتهای بزرگ و پستهای حساس را با آنها واگذار نمود که

آنها بر حسب پیش بینی عمر خلیفه دوم سبب بدبختی او گردیدند.

ولید فاسق در حال مستی لماز جماعت خواند

که از جمله آنها ولید بن عتبۀ بن ابی معیط بود
که او را بولایت و امارت کوفه فرستاد ولید
کسیستکه بنا بر روایت مسعودی در جلد اول

مروج الذهب ذیل حالات عثمان : پیغمبر در باره او فرموده بود **الله من اهل النار**
یعنی او اهل آتش است و در فسق و فجور بمنتهای درجه متجاوز بود که مسعودی در
مروج الذهب و ابوالفداء در تاریخ خود و سیوطی در ۱۰۴ تاریخ الخلفاء و ابوالفرج
در ۱۷۸ جلد چهارم آغازی و امام احمد در ۱۴۴ جلد اول مستند وطبری در ۶۰ جلد
پنجم تاریخ و بیهقی در جلد هشتم ص ۳۱۸ سنن و ابن اثیر در ص ۲۶ جلد سیم کمال و یعقوبی
در ص ۱۴۲ جلد دوم تاریخ و ابن اثیر در ص ۹۱ جلد پنجم اسد الغابه و دیگران مینویسند
در آیام امارت کوفه شبی تا صبح مجلس عیش داشت و صبح که صدای مؤذن برخاست در
حالت مستی رفت در محراب مسجد و با مردم نماز صبح را چهار رکعت بجای آورد آنگاه
بمردم گفت اگر میل دارید برای شما بیشتر بخوانم.

و نیز بعضی از آنها مینویسند در محراب قی و استغراق نمود که تمام مردم متأذی
گردیده شکایت پشیمان بردند.

و از جمله آنها معاویه معلوم الحال بود که او را والی شام نمود و سعید بن عاص را
را بعد از ولید بکوفه فرستاد که در اثر عملیات آنها در تمام بلاد مسلمین ظلم و فساد
بجد افراط رسید فریادها بلند شد و هر کس از هر کجا آمد نامه تظلم آوردند بار خلافت
طرش نمودند.

غلظت کارهای عثمان موجب قتل او شد

همین افعال و رفتار او که برخلاف رویه و رفتار
رسول اکرم صلی الله علیه و آله حتی برخلاف طریقه و مشی
ابوبکر و عمر ظاهر و بازرگ گردید سبب شد که

خون مردم بجوش آمد نهضت ملی تشکیل . و شد آنچه شد .

قطلاً مسئول قتل و بدبختی او خودش بود که در کارهای خود تجدید نظر

نموده و بنصایح مولانا امیر المؤمنین گوش نداد و فریب خود نمائیهای اطرافیان خود از
بنی امیه را خورد تا عاقبت جان خود را بر سر دوستی آنها گذارد .

چنانچه خلیفه عمر این پیش بینی را نموده بود (چون با خلاق عثمان آگاهی داشت)
بنا بر آنچه ابن ابی الحدید در ص ۱۰۶ جلمسجم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر)
گفتگویی عمر را با ابن عباس نقل نموده تا آنجا که گوید خلیفه عمر درباره
هر يك از شش نفر اصحاب شوری کلامی گفت و عیبی گرفت تا رسید پشیمان در باره او گفت
**اوه ثلاثا والله لئن و لئها لیحملن بنی ابی معیط علی رقاب الناس ثم لنتهض
الیه العرب فتقتله (۱).**

و نیز ابن ابی الحدید در ص ۶۶ جلد اول شرح نهج البلاغه بعد از نقل جملوه مذکور
گوید فرست عمر بصحت پیوست که وقتی عثمان خلیفه شد (چنانچه عمر پیش بینی
نموده بود) بنی امیه را بدور خود جمع و هر کردن مردم بار نمود و با والی کردن آنها در
ولایات کردند آنچه نباید بکنند با آنکه قادر بود آنها را معزول کند و تفسیر دهنده مروان
ملمون را از خود دور نماید ولی نمود تا ناراضیاتیها در مردم ایجاد نمودند و سبب شورش
و قتل او گردیدند .

تمام این بلاها و هتک حرمتها را بر سر او مروان و اطرافیهایی او در آورند
و بی اعتنائی او به ناملعمای امت منجر بقتل او گردید .

آقایان اصناف خوبست مراجعه نمایند به ص ۳۵۷ تاریخ بزرگ که شرح بن جریر
طبری که از اکابر علماء شما در سیصد هجری و مورد اعتماد عموم بوده که نوشته

و قد رای رسول الله اباسفیان مقلی علی حماره و معاویه یفوق به و یزید ابنه یسوق

به فقال صلی الله علیه وسلم لعن الله الراكب والعائد والسائق (۲) .

آنگاه قضاوت کنید که خلیفه عثمان چرا ملمون و رانده شده پیغمبر صلی الله علیه و آله را

(۱) پس از سه مرتبه آه کشیدن گفت درویشی که زمام امور دست عثمان بر سر دستهای حساس
را) به بنی امی معیط اختصاص داده و آنها را بر گزیده های مردم سواد نموده پس از آن اضافه نموده
گفت در آن موقع هر دو مقابل او نهضت نموده وادرا خواهند گفت .
(۲) پیشتر دیده ایوسفیان سوار غری است معاویه جلوش را میکشد و پرید پس دیگری
از عقب خرورا میراند فرمود خدا لعنت کند سواد چلو دادر و راننده را .

مورد احترام قرار داده و در آغوش محبت پذیرفته بلکه امارت و حکومت بآنها داد تا ایجاد انقلاب در دین اسلام بنمایند ..

نه ما از این اعمال خلیفه و بی فکری او تعجب میکنیم بلکه علماء بزرگ خودتان مانند طبری و ابن اعمش کوفی تعجب نموده اند و در تاریخ خود ثبت کرده اند که چرا وقتی ابوسفیان در مجلس عثمان در اول خلافتش منکر اسلام و نزول وحی و جبرئیل شد خلیفه او را نکشت و فقط بیک تفسیری قضیه رأاست مالی نمود و حال آنکه با اتفاق جمیع مسلمین چنین ملمعی واجب القتل بوده است . فاعتبروا یا اولی الابصار !؟

ایجاد ناراضی در مردم منجر بقتل عثمان شد

و علاوه بر آنچه عرض شد مراجعه نمائید بخطبه ۱۶۳ نهج البلاغه و همچنین خبری را که ابن ابی الحدید در ص ۴۸۲ جلد دوم شرح نهج (چاپ

مصر) از تاریخ کبیر طبری ضمن شرح خطبه نقل نموده که بعضی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نامهها نوشته بولایات و مسلمانان را دعوت بجهاد نمودند در مدینه مقابل ظلم بنی امیه بحمايت عثمان آنها را و در سال ۳۴ جمعیت زیادی از ناراضیها از عثمان عثمان بدینیه آمده و خدمت امیر المؤمنین شریف شدند و آنحضرت را واسطه قرار دادند نزد عثمان حضرت بملاقات خلیفه رفتند تا آنجا که مقذور بود خلیفه را نصیحت نمودند که در تغییر شمال و اعمال خود تجدید نظر کند و او را بواقف امور متوجه ساختند و باو فهماندند که پای جان درین است تا جائی که فرمودند : **وَاللّٰهُ اَشَدُّ لَكَ اَنْ تَكُوْنَ اِمَامَ هَذِهِ الْاُمَّةِ الْمَفْعُوْلِ فَاِنَّكَ اِنْ يَقَالَ يَقْتُلُ فِي هَذِهِ الْاُمَّةِ اِمَامًا يَفْتَحُ عَلَيْهِ الْقَتْلَ وَالْقَتْلَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱)** .

ولی مروان و اطرافیهای اموی نگذارند که نصایح صادقانه آنحضرت اثر کند لذا بعد از خروج آنحضرت از منزل عثمان امر کرد مردم در مسجد جمع شدند رفت بالای منبر عوض آنکه تحسین کند و از مردم عارض دل رهایی کند و بگوید عمال و

۱- نورا بعدا قسم میدهم اینکه میباید پیشوای این امت باشی که کشته غوی دیرا که قیلا کشته میشد که در این امت پیشوای کشته خواهد شد که بواسطه کشته شدن او فتح باب میشود بدون بزی و کشتگشتار تا روز قیامت .

مأمورین من الساعه مزول - نوعی سخن گفت که دلهای رنجیدیده رنجیده تر شد عاقبت رشته کسید تا آنجا که خلیفه عمر پیش بینی نموده بود و عثمان بنمت مردم نا راضی کشته کردید .

پس سبب قتل عثمان ندانسته کارهای خود او بود که بنصایح بزرگان گوش نداد تا بجزای عمل خود رسید برخلاف ابی بکر و عمر که بنصایح مولانا امیر المؤمنین رضی الله عنه گوش می دادند و تریب اثر داده و قدردانی نموده نتیجه کامل میبردند .

و نایباً آنکه عدای از اصحاب پیشمر را که ناصح خویش خواه و معترض بحملاتی بی رویه او بودند امر کرد آهنگر زودت اصحاب پیشمر را که در اثر همان ضربات غالباً مردند و اگر مانده اند علیل و ناتوان گشتند .

که از جمله آنها عبدالله بن مسعود بود که حافظ و قاری و تکمیلان و کاتب قرآن و از اصحاب خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله حتی مورد احترام ابی بکر و عمر و محل شوره آنها بوده است .

خصوصاً این خلدون در تاریخ خود نوشته است خلیفه ثانی عمر در دوره خلافتش اصرار داشت عبدالله از او جدا نگردد برای آنکه آگاهی کامل بقرآن و احکام دین داشت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله مدح بسیار از آن نموده چنانچه ابن ابی الحدید و دیگران مترشاند .

علماء و مورخین شما عموماً نوشته اند که چون عثمان مضروب شدن این خواست قرآنها را جمع کند تمام نسخ قرآن را از کتاب مسعود و مردن او آنها خواست و همه را جمع آوری نمود من جمله قرآن عبدالله بن مسعود را که از جمله کتآب وحی و مورد اطمینان خاتم الانبیه بود طلید عبدالله ندانم عثمان خودش رفت منزل عبدالله و جبراً قرآن را از او گرفت وقتی عبدالله شنید که قرآن او را هم مانند قرآنها دیگر سوزانیدند خیلی دلشکست شد .

در مجالس و محافل احادیثی را که در قدح عثمان می‌دانست نقل میکرد و پردها را بالا میزد و با کتانیات مردم را بظایق متوجه میساخت این خبرها را بشمان دادند امر کرد غلامانش رفتند آئند عبدالله را زنده که از شدت آن ضربات دهندهای اوشکست و بستری شد و بعد از سه روز از دنیا رفت.

چنانچه این ای‌الحید در ص ۶۷ و ۶۸ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) ضمن طعن ششم شرح قضا یا را مفصلاً نوشته تا آنجا که گوید عثمان بی‌مادت عبدالله رفت و ینهما کتک‌گوهائی شد تا رسید بجائی که عثمان ببداالله گفت **استغفر لی یا ابا عبد الرحمن قال اسئل الله ان یاخذ لی منك حتی (۱)**.

و نیز نقل نموده است بجرم آنکه چرا! بدرقه! این‌زد نمود موفیکه اورا بستم‌ترینه تبعید می نمودند چهل تازیانه بر بدن عبدالله زد.

لذا عبدالله بعمار یاسر وصیت نمود که نگذار عثمان بر جنازه من نماز گذارد عمار هم قبول نمود روی همین اصل بعد از وفات عبدالله عمار باجمعی از صحابه بر جنازه او نماز گذارده و دفن نمودند.

وقتی خیر بعثمان دادند رفت سر قبر عبدالله و بعمار گفت چرا چنین نمودی گفت حسب الوصیة خودش ناچار بودم که عمل نمایم (این عمل عمار سبب کینه‌ای شد که بعداً با او تلافی نمود).

واقعا کارهای خلیفه عثمان بنا بر آنچه اکابر علماء و مورخین خودتان نوشته‌اند حیرت‌آور است مخصوصاً عملیاتی که با صحابه خاص و پاک رسول الله ﷺ مینمود که حتی ای‌بکر و عمر هم هر کز چنان رفتاری نمودند بلکه برخلاف رفتار عثمان با آنها احترام کامل از اصحاب رسول اکرم ﷺ مینمودند.

(۱) طلب مغفرت کن برای من ای ابا عبد الرحمن (کتابه این مسوده بود) عید الله گفت ای خدا می‌خواهم حق مرا از تو بگیرم (یعنی هرگز از انوراضی نخواهم شد).

مضروب شدن عمار بامر عثمان

و از جمله اعمال عثمان که دلالت بر رقت قلب او دارد؟ توهین بعمار یاسر و زدن آن مرد شریف است که از صحابه خاص پیغمبر ﷺ بوده

چنانچه علماء و مورخین فریقین نوشته‌اند که چون ظلم و تعدی عمال بنی‌امیه در اطراف بلاد اسلام زیاد شد صحابه پیغمبر ﷺ جمع شدند و نامه‌ای بعثمان نوشتند و تمام مظالم او را یادآوری نمودند و با نصائح مشفقانه گوشزد نمودند که اگر پیروی از رویه و رفتار عمال ظلم اموی‌ها و تقویت از آنها بنمایی و تجدید نظر در رویه و رفتار خود و اطرافیهای خود نمائی نتایج وخیم آن بیشتر شامل حال خودت خواهد شد علاوه بر آنکه ضرر باسلام میزنی.

آنگاه شور نمودند که چه کسی نامه را ببرد عاقبت گفتند مقتضی آنست که حامل نامه عمار باشد.

چه آنکه فضل و تقوی و عظمت عمار مورد اقرار و اعتراف خود عثمان میباشد و مکرر از خودش شنیدیم که میگفت رسول اکرم ﷺ فرموده است ایمان با گوشت و خون عمار مخلوط است و نیز از آنحضرت نقل مینمود که میفرمود بهشت مشتاق سه کس است علی بن ابیطالب و سلمان و عمار یاسر.

فلذا بدرخواست اصحاب جناب عمار کافذ را برداشت بخانه عثمان رفت وقتی رسید که عثمان میخواست از منزل خارج شود در دهلیز منزل عمار را دید سؤال کرد **یا ابا الیقظان** (کینه عمار بود) کاری داری گفت کار شخصی ندارم و لکن جمی از اصحاب رسول الله ﷺ مطالبی را در این نامه گنجانیده‌اند که خیر و صلاح شما دراز میباشد و توسط من فرستاد‌اند مطالعه نمایند وجواب آنان را بدهید.

نامه را گرفت چند سطرگی که از نامه خواند غضبناک شد با کمال تغییر نامه را بر زمین افکند جناب عمار فرمود خوب نگروری نامه اصحاب رسول الله محترم است چرا بر زمین افکندی حق بود میخواندی وجواب میدادی.

با عصبانیت تمام گفت دروغ می‌گوئی آنگاه امر کرد غلامانش جناب عمار را بستگی زدند و او را بر زمین انداخته و میکوبیدند حتی خود او هم چند لگدی

بر فکرم عمار زد که بگفت همان ضربات عمار پیرمرد مبتلا بر مرض فتن شد و بیبوش کشت خویشانش آمدند او را بمنزل ام سلمه ام المؤمنین بردند از ظهر تا قریب نصف شب بیبوش ماند تا چهار نماز از او فوت شد وقتی بیبوش آمد نمازها را قضا کرد.

شرح مبسوط ابن فضال در کتب معتبره علماء خودتان ثبت است این ابی الحدید در شرح نهج و مسعودی درس ۴۳۷ جلد اول مروج الذهب ضمن مطاعنی که بمشام وارد گردیده اشاره میکند که علت انحراف قبیله حزیل و بنی مخزوم از عثمان عملیات او با عبدالله بن مسعود و عمار یاسر و ضرباتی که بر آنها وارد آوردند بود اینک قضاوت با آقایان با انصاف است تا بی برقت قلب و رحم دلی او بیرسد.

اذیت و تبعید نمودن با اهل
و وفات او در صحرای ربه

رایعاً عمل و رفتار او با ابی ذر غفاری جنبد بن جناده که از صحابه خاص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و محبوب آنحضرت و دومین مرد عالم اسلام از صحابه بوده است جلب نظر هراسان آزادی را مینماید.

تمام ارباب حدیث و مورخین بزرگ فریقین اقرار و اعتراف دارند که آن پیرمرد نود ساله را با چه خفت و آزار و اذیت تبعید بشام و از آنجا بمدینه و از مدینه با دخترش سوار بر شتر برهنه بصرای بی آب و علف رهنه تبعید نمودند تا عاقبت در آنصحرای بیخورد از دنیا رفت و دخترش یتیمه اش بی سرپرست در آن ولای خوفناک تنها ماند.

علماء و مورخین بزرگ خودتان مانند ابن سعد درس ۱۶۸ جلد چهارم طبقات و بخاری در کتاب زکوة صحیح و ابن ابی الحدید در رس ۲۴۰ جلد اول و نیز در رس ۳۷۵ تا ۳۸۲ جلد دوم شرح نهج البلاغه و یعقوبی درس ۱۴۸ جلد دوم تاریخ خود و ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی محدث و مورخ معروف قرن چهارم متوفی سال ۳۴۶ در رس ۴۳۸ جلد اول مروج الذهب و دیگران که وقت مجلس اجازه نمیدهند که مشروحه بیانات همگی آنها را برهستان برسانم که عملیات شدید عثمان و عمال اموی او مانند معاویه و مردان و غیره را با آن پیرمرد مؤمن با کدک محبوب رسول الله صلی الله علیه و آله بملاوه اهانتهایی که بامیر المؤمنین علیه السلام بجرم آنکه چرا مشایعت ابی ذر رفته و همچنین بهمین جرم

چهل تازیانه بیدالله بن مسعود حافظ و کاتب وحی زدن را ثبت و ضبط نموده اند.

حافظ - اگر آزاری به ابی ذر وارد آمده از اثر عمل مامورین بی حقیقت بوده و الا خلیفه عثمان بسیار دل رحم و رقیق القلب بوده و قطعاً از چنین عملیاتی بی خبر بوده است.

داعی - مثلی معروف است که میگویند « ز مادر مهربان تر دایه خاتون » این دفاعی که جناب عالی از خلیفه عثمان مینمائید برخلاف واقع و حقیقت است چنانچه مراجعه نمائید بکتب معتبره تاریخ قطعاً تصدیق خواهید نمود که تمام آزار و اذیتها که چندان ابی ذر وارد آورده اند بنستور صریح خود خلیفه بوده ؟

دلیل بر این معنی کتب معتبره علماء بزرگ خودتان است برای نمونه مثنائیمتایم مراجعه نمائید بجلد اول نهایه ابن اثیر و تاریخ یعقوبی و مخصوصاً پس ۲۴۱ جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چاپ مصر) که نامۀ خلیفه را بمعاویه ثبت نموده اند که چون معاویه از شام سعایت از ابی ذر نمود خلیفه عثمان باو نوشت که او را با زجر روانه مدینه نمائید اصل نامه اینست :

فکتب عثمان الی معاویه : أما بعد فاحصل جنبد با الی علی اغلظ مرکب

و او عره فوجه به مع من سار به اللیل و النهار و حمله علی شارف لیس علیها

اللاقب حتی قدم به المدينة و قد سلط لحم فخذیه من الیجهد (۱).

شمارا بخدا انصاف دهید اینست معنی رأفت و عطوفت و مهربانی و رقت قلب :

آیا این ابی ذر نبوده است که خدای تعالی و رسول

پرورد کار صلی الله علیه و آله درباره او آنهمه توصیه نمودند

که علماء بزرگ خودتان در کتب مبسوطه آن

اخبار مفصّله صادره از مقام رسالت را درباره او ضبط نموده اند.

ابی ذر محبوب خدا و پیغمبر
و راستگوی امت بود

(۱) نرشت عثمان بساویه چندینبار (اسم ابی ذر بود) سوار بر شتر پیر و بی بالایی بنا بایک مرد بدمونی که شب در روز او را برافه تابانند من آورد (بهین طریق که دستور داده بود آن مرد را عذاب صحابی محبوب خدا و پیغمبر را آوردند) وقتی او بمدینه نمودند گرفتند دانهای او میریخت.

چنانچه حافظ ابونعمین اصفهانی در ص ۱۷۶ جلد اول حلیه الاولیاء و این ماجه قزوینی در ص ۶۶ جلد اول سنن و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۹ ینابیع الموده از سواعق ابن حجر مکی حدیث پنجم از چهل حدیثی که در فضایل امیر المؤمنین آورده از ترمذی و جاکم با شرط صحت از بریده از پدرش و ابن حجر عسقلانی در ص ۴۵۵ جلد سیم اسابه و ترمذی در ص ۲۱۳ جلد دوم صحیح و ابن عبدالبر در ص ۵۵۷ جلد دوم استیعاب و حاکم در ص ۱۳۰ جلد سیم مستدرک و سیوطی در جامع الصغیر نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ان الله امرنی بحب اربعة و اخبرنی الله یحییهم قبل یا رسول الله ستمهم لنا قال علی منهم یقول ذلك ثلاثا و ابوذر و مقداد و سلمان (۱).

پس معلوم شد این چهار نفر محبوب خدا و رسول او میباشند آیا انصاف آقایان اجازه میدهد که با محبوب خدا و رسول او چنین رفتار عادلانه ننمایند و نامش را رقت قلب بگذارند در چنانچه نسبتها را بای بکر و عمر ندادند چون نکردند لذا ثبت در تاریخ تکوید ما هم نگفتم.

حافظ - آنچه مورخین نوشته اند میگذرد مرد ناراحتی بوده در شامات بنام علی کرم الله وجهه تبلیغات شدیدی مینموده و مردم شامات را متوجه مقام علی نموده بود و میگفت از یوسف بن شدیم که فرمود علی خلیفه من است چون دیگران را غاصب و طغی را خلیفه منصوص معرفی می نمود لذا خلیفه عثمان رضی الله عنه برای حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد ناچار بود او را از شامات بفرستد.

وقتی يك فردی بخواهد مردم را بر خلاف صلاح اجتماع سوق دهد بر خلیفه عصر لازم است او را از محل انقلاب خارج نمایند.

داعی - اولاً اگر کسی حرف حقی بزند باید او را تبعید و زجر کشش نمایند

(۱) خداوند مرا امر فرموده بدوستی چهار نفر مرا خبر داده که این چهار نفر را دوست میداره عرض کردند یا رسول الله نام آنها را برای ما بیان فرما فرمودند علی علیه السلام را می فرستد و مقداد و سلمان .

که چرا معلومات حق خود را ظاهر مینمائی بر فرض هم يك فرد مسلمان را محاکمه نکرده و بصحت و سقم گفتار سعادت کنندند نرسیده بخواهند تبعید یا احضار بر سر کش خلافت نمایند آیا قانون مقدس اسلام چنین حکم مینماید که امر نمایند پیر تحیفی را سوار شتر پیر بی پالان و در تحت فشار غلام شدید القصبی حرکت دهند که شب و روز نگذارد خواب و راحت کند که وقتی بمقصد میرسد گوشت های پای او ریزش نماید اینست معنی رقت قلب و رحم و مرمت !!

و علاوه اگر نظر خلیفه حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد بود پس چرا امویهای مفسد مانند مروان طرید و راننده رسول خدا و ولید بن دین متجاهر بفسق که مست نماز میخواند و استغراق در محراب مینماید و دیگران را از اطراف خود دور نمود تا عملیات آنها موجب فساد در اجتماع و منجر بشقت خلیفه نگردد.

حافظ - از کجا معلوم است که ای ذر راست میگفته و معلومات حقی را ابراز میداشته و وضع از قول رسول خدا نمی نموده .

داعی - از آنجائی که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله خود تصدیق صداقت و راستگویی او را نموده چنانچه در اخبار معتبره رسیده و اکابر علماء خودشان ثبت نموده اند که آنحضرت فرمود مثل ای ذر است من مثل عیسی است در بنی اسرائیل در صداقت و راستی و زهد و تقوی .

چنانچه محمد بن سعد که از اکابر علماء محدثین شما است در ص ۱۶۷ و ۱۶۸ جلد چهارم طبقات و ابن عبد البر در ص ۸۴ جلد اول استیعاب باب جناب و ترمذی در ص ۲۲۱ جلد دوم صحیح و حاکم در ص ۳۴۲ جلد سیم مستدرک و ابن حجر در ص ۶۲۲ جلد سیم اسابه و متقی هندی در ص ۱۶۹ جلد ششم کنز العمال و امام احمد در ص ۱۶۳ و ۱۷۵ جلد دوم مسند و ابن ابی الحدید در ص ۲۴۱ جلد اول شرح نهج البلاغه قلا از واحدی و حافظ ابونعمین اصفهانی در حلیه و صاحب لسان العرب و ینابیع الموده از اخبار ای ذر نقلی با سند های متعدد نقل کرده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ما اقلت الغبراء

و ما اظلمت الخضراء على رجل اصدق لهجة من ابي ذر (۱)

بدیهی است کسی را که پیغمبر بشهادت علماء خودتان تصدیق راست گوئی او را نموده باشد قطعاً آنچه میگفته راست گفته و هرگز خداوند شخص کذاب و یا متضاع و جمال حدیث را محبوب خود معرفی نمی کند خوبست دیدن انصاف را بگشاید تا حق و حقیقت را آشکار به بینید . و اگر سابقه ای بر کذب گفتاری ندید بود قطعاً متقدمین از علمای شما نقل می نمودند . چنانچه شرح **ابوهریره** و دیگران را نقل نمودند .

شما را بخدا قدری فکر کنید و انصاف دهید مری که از اصحاب خاص رسول الله و محبوب خدا و پیغمبر و صادق و راست گوی است بوده اگر بوظیفه دینی خود رفتار کرده ام بمعروف و اشاعه حق نموده بچرم آنکه چرا نقل احادیث رسول الله نموده آفتد تو همین کنند و زجر دهند تا در بیابان بی آب و علف از دنیا برود اینست معنی رحم و مروت و رقت قلب !!

آنهم در باره کسیکه رسول اکرم **صلی الله علیه و آله** بشهادت بصالحیت او داده زمانی که خبر مصائب وارده را بلا میداد چنانچه حافظ ابو نعیم اسفغانی در ص ۱۶۶ جلد اول حلیه الاولیاء باستاند خود نقل مینماید از بی ذر غفاری که گفت خدمت پیغمبر ایستاده بودم آن حضرت بمن فرمود انت رجل صالح و سیصیبك بلاه بعدی قلت فی الله قال فی الله قلت مرحباً بامر الله (۲)

خیلی عجب است حالات مختلف شما آقایان از طرفی حدیث نقل می نمائید که رسول الله فرمود فرد فرد اصحاب من حکم ستارگان را دارند بهر یک از آنها پیروی کنید راه هدایت می باشد . و از طرفی با برجسته ترین صحابی پاک رسول الله **صلی الله علیه و آله** اظهار ظلم و خشونت می نمائید تا او را میکشند . بچرم اینکه چرا طرفداری از علی

(۱) زمین کسی را برده است و آسمان سایه نینکنده بمرمی که دستگوتر از او می ذر باشد
(۲) نمرد صالحی هستی زوداست که به ازمن بلای بتو برسد عرض کردم برای خدا فرمود برای خدا کفتم مرحبا بامر شداي مثال (آیا ابتلای ای ذر بدست معاویه و امویهای اطراف خلیفه عثمان باسر او و تهیه بصحرای بی آب و علف و زجر کشیدن آن صحابی بزرگ بلای نبود که رسول الله صلی الله علیه و آله برده بود که برای خدا بانی بلیه مبتلا خواهم شد . فاعتبروا یا اولی الاجاب

نموده . شما هم از ظالمین دفاع مینمائید !!

یا باید تکذیب کنید جمع علمای بزرگ خودتان را که این وقایع و احادیث را در کتابهای خود نوشته اند یا تصدیق نمائید که واجد صفات در آیه مذکوره کسانی نبوده اند که چنین ظلمهایی را نسبت بصحابه پاک رسول الله **صلی الله علیه و آله** نمودند .

حافظ - آنچه مسلم است ای ذر بمیل و اختیار خود ربنه را اخراج ای ذر قبول و یا نجا مسافرت نمود . اجباراً بر بنده

داعی - این بیانات جناب عالی اثر دست و پاهای بی چایی است که متأخرین از متصنّفین علمای شما برای پرده پوشی اعمال گذشتگان بکار برده اند و آلا بیرون کردن جناب ای ذر را بجبر و آکره مسلم عند العموم است برای نمونه یک خبر اکتفا مینمایم که امام احمد حنبل در ص ۱۵۶ جلد پنجم مسند و ابن ابی الحدید در ص ۲۴۱ جلد اول شرح نهج و واقدی در تاریخ خود از ابو الاسود دؤلی (که در نزد علمای رجال شما از ثقات است) نقل نموده اند که گفت میل داشتم ای ذر را در ربنه ملاقات نمایم و از علت خروجش سؤال کنم فلذا رفتم و از او سؤال نموده گفتم مرا اجباراً اخراج نمودند باین صحرای بی آب و علف و این خبر را رسول خدا **صلی الله علیه و آله** بمن داد روزی که در مسجد خوابم برده بود آن حضرت تشریف آورد با یا بمن زد که چرا در مسجد خوابیدم عرض کردم بی اختیار خوابم برد آنگاه فرمود چه خواهی کرد وقتی تو را از مدینه اخراج نمایند عرض کردم میروم بزمن مقدس شام فرمود چه خواهی کرد وقتی از آنجا هم اخراج کنند عرض کردم بر میگردم بسوی مسجد فرمود چه خواهی کرد وقتی از اینجا هم اخراج شوی عرض کردم شمشیر میکشم و جنگ میکشم فرمود آیا دلالت بکتم تو را در چیزی که خیر تو در آن باشد عرض کردم بلی فرمود **انکم مهمم** حیث **سافوک و تمسع و تطیع پس شنیدم و اطاعت نمودم** آنگاه گفت **والله لیلقین الله عثمان وهو آمن فی جنبی** یعنی بخدا قسم عثمان خدا را ملاقات میکند در حالتی که گنه کار است در نزد من .

آنرا رحم و عطف و فتاوی
علی بن ایضاً طالب رضی الله عنه
اگر با نظر دقت و انصاف و بی طرفی توجه کنید تصدیق خواهید نمود که اولی و الباقی و احق باین رحم و شفقت و عاطفه مولانا امیر المؤمنین رضی الله عنه بوده است که چون بر مسند خلافت ظاهری قرار گرفت بنا بر آنچه تمام مورخین شما و خصوصاً ابن ابی الحدید مشروحاً نوشته اند بدعتها را بر طرف نمود حکام و مأمورین جور و فسّاد و فسّاق بنی امیه و غیره را که در زمان خلافت عثمان بر ایالات مسلمین بامارت برقرار نموده بودند عزل نمود.

بعضی از سیاسیون ظاهرین و دوستان علاقه مند بمقام منبع و ارجند آن حضرت پیشنهاد نمودند که چندی بگذارید این حکام مانند معاویه و غیره در محل خود بمانند تا شما بر امر حکومت مستقر شوید آنگاه عزل آنها مامی ندارد حضرت فرمودند **والله لا اداهن فی دینی ولا اعطی الریاء فی امری (۱)**.

مرا و ادار بمداهنه می نماید ولی نمیدانید در مدتی که آنها از طرف من بحکومت برقرارند کما فی السابق بظلم و تعدی اشتغال دارند جواب آنها را در محکمه عدل الهی من باید بدهم و من چنین توانائی ندارم.

و همین عمل عزل حکام جور سبب مخالفت عدّای جاه طلبان مانند معاویه علیه الهاویه شد و مقدمه جنگهای جمل و صفین فراهم آمد.

اگر موقعی که طلحه و زبیر بقاضای حکومت کوفه و مصر آمدند خدمت مولانا امیر المؤمنین رضی الله عنه حکومت را با آنها داده بود از در مخالفت بر نمیخواستند و قنّه بصره و جنگه جمل را بر پا نمی نمودند.

بعضی از مردمان قصیر الفکر ظاهر بین ایراد بیسیاستمداری آنحضرت میگیرند؟ و حال آنکه مرکز سیاست عادلانه آن حضرت بود - منتها سیاست بمعنای عمومی که در نزد اهل دنیا معمول است که دو روئی و ریاء در اعمال و مداهنه و کذب و دروغ و مآخضات با اعدای و فریب دادن آنها برای جلب منافع ظاهریه و غیره باشد البته در نزد آنحضرت که مجسمه عدل و انصاف و قیاس از پروردگار و معتقد بروز جزا بوده راه ندانسته.

(۱) بعد از قسم مداهنه در دین و ریاء دوازم بیگم.

زمانی بالای منبر ضمن بیانات و خطابات گریه نمود از سبب گریه اش سؤال نمودند فرمود شنیدام عسا کر معاویه بر قریه ای از قراء فائق آمده خلخال از پای یکدختر یهودی که در جزیره ویناه اسلام است در آوردند.

رحم دلی آنحضرت با دوست و دشمن بالسواء بود با آنهمه بدرقتاری هائی که عثمان با آنحضرت نموده بود (که ای بکر و عمر گذشته از روزهای اول خلافت ایی بکر ظاهرأ ابتدا تنمودند) معذک همین که عثمان از بالای بام برای آنحضرت بیغام داد ذرموقیه که محصور واقع شده بود که بعلی بگوئید نان و آب را بروی ما بستاند فوری حضرت نان و آب تهیه دید و توسط دو فرزندش حسن و حسین رضی الله عنهما برای او فرستاد چنانچه این ابی الحدید در شرح نهج و دیگران مفصل نوشته اند.

رأفت و مهر بانی آنحضرت بدوست و دشمن مورد انکار احدی نبوده آنقدر بزرگان بیچاره و یتیمان درمانده مساعدت نمود کعمر و فشد به ابو الارامل و الایتام و المساکین زنی را با مشکه آب در دوره خلافت ظاهری در کوچه دید و امانده و خسته شده مشکه را از او گرفت بدون آنکه خود را معرفی نماید بدوش کشید و بمنزل او رسانیده آرد و خرما برای او برده و بجه های یتیم او را نوازش نموده در تنور نان برای آنها پخت و خیال آنها را راحت نمود.

خلیفه عثمان هم بچود و سخا و بخشش شهرت پیدا نمود اما به بستگان از قبیل ای سفیان و حکم بن ابی العاص و مروان بن حکم و غیره از بیت المال مسلمین بدون هیچ مجوز شرعی زیاده از حد میبرداخت؟

ادب نمودن عقیل را هنگامیکه
کاضای کمک بیشتری نمود
ولی امیر المؤمنین رضی الله عنه به بستگان نزدیک خود جز بقدر اقل احتیاج نمیداد زمانی جناب عقیل برادر بزرگ آنحضرت شرفیاب خدمت آنحضرت

گردید و تقاضای کمک بیشتری از حقوق معموله نمود حضرت اعتنا ننمود زیاده از حد اسرار نمود که چون شما امروز خلیفه و زمامدار امور هستید بایستی بمای بیشتر رسیدگی کنید

و کلمت زیادتری نماید حضرت برای آنکه برادر را متنبه سازد قلمه آهنی را آهسته بآتش گرم ساخت و بیدن عقیل نزدیک نمود فصیح ضجیح ذی دق من المها و گاد ان یحترق من میسما (۱).

حضرت فرمود: تکتلتک الثواکل یا عقیل أنف من حدیده احماها انسانها للعبه و تجربی الی نارسجرها جبارها لفضیه أنف من الاذی و لاولان من لظی (۲).
بر آفتابان با انصاف است که در مطابقت حال این دو خلیفه و طرز عمل آنها کشف حقیقت نموده بیرو حق و حقیقت گردند.

رأفت و عطوفت آنحضرت اختصاص بدوستان نداشته بلکه در ابراز ملامت و مهربانی دوست و دشمن نزد آنحضرت یکسان بودند.

هر گاه بر دشمنان غالب میآمد قسمی مهربانی میکرد که همه عطوفت آنحضرت با را حیران مینمود.

زبیر و عایشه یکی از اعدای و دشمنان سرسخت آنحضرت که شدت

بغض و عداوت او نسبت بآن بزرگوار ضربالمثل عموم شده بود ملمون بن ملمون مردان بن حکم شقی بود ولی روز جمل وقتی بر او غالب آمد فصیح عنه او را بخشید و روی او را گردانید.

از جمله دشمنان بزرگ آنحضرت عبدالله بن زبیر بود که شتمه علی رؤس الاشهاد و خطب یوم البصره فقال قد اتاکم الوغب اللذیم علی بن ایطالب (۳).

مع ذلك وقتی حضرت فتح جمل نمود او را اسیر کردند نزد حضرت آوردند حتی یک کلمه تند و تمیز هم باو نرمود فصیح عنه روی مبارک بر گردانید و او را بخشید.

بالآخر از همه رفتار آنحضرت با ام المؤمنین عایشه بود که عقول عقلاء را محو

(۱) ناله کرد مانند ناله کردن بسیار از دده آن (اچن) و درود که بود بلاثر آن بود.

(۲) مادان درسوک تو بگریند آیا از آن پادمای که آفتی آرا برای بازی خود سرخ

کرده ناله میکنی و مرا بسوی آتشی که عداوت قهار آن برای غنم افروخته میکنی آیا تو را این

دفع اندک مینالی ولی من از آتش دوخ تنام.

(۳) علی و برملا آن حضرت دواشتام میباده بود بصره دودی برای مردم غلبه خواند و

و گفت بدوستیکه دوشنا آمد بی خود دون فرمایه بچیل لاکس ملی بن ایطالب

گردانید در صورتیکه فتنه انگیزی او را اول خلافت و قیام کردن در مقابل آنحضرت و بد کوئیهای بسیار که نسبت بآن حضرت نمود آدمی را چنان عصبانی میکند که وقتی باو دست پیدا کند دمار از روزگار او بر آورد و باشد مجازاتش برساند ولی وقتی آنحضرت بر او غالب آمد کوچکترین اهانت هم بر او نمود.

برادرش محمد بن ابی بکر را مأمور پذیرائی او نمود بعد از فراغت از کارها عرض غضب وی مهربی او را مورد اکرام قرار داد امر فرمود بیست نفر از زنان رشیده از قبيله عبدالقیس لباس مردانه پوشیدند شمشیرها بکم سر برها را لثام بستند که کسی نداند آنها زن هستند با عایشه روانه مدینه نمود وقتی در حضور زنان مدینه و زوجات رسول الله ﷺ از آنحضرت اظهار تشکر و امتنان مینمود و میگفت من تا آخر عمر از علی بمنون و متشکرم و گمان نمی کردم علی اینقدر بزرگ منش باشد که با آنها هم دشمنی و فتنه انگیزی های من یک کلمه بروی من نیارورد بلکه کمال رأفت و عطوفت را درباره من ابراز دارد.

ولی یک دلتگی از او دارم که چرا مرا با مردان اجنبی بمدینه فرستاد فوری کتیبهها آمدند لباسهای مردانه را از خود دور نمودند لثامها را از مقابل صورت بر کنار زدند معلوم شد همگی آنها کنیزانی بودند که با لباس مردانه همراه او بودند که از طرفی مردمان طریق خیال آنکه آنها دستهای مردانند بأموال آنها طمع نمایند و از طرف دیگر عایشه را با مردان فرستاده باشد.

بلی - چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار.

در جنگ صفین لشکر معاویه زودتر رسیدند و شرعه فرات را منع آب نمودن معاویه و عطوفت علی (ع) نصرف نمودند دوازده هزار مرد جنگی برای حفاظت فرات قرار دادند وقتی اردوی امیر المؤمنین رسید مانع برداشتن آب شدند.

حضرت برای معاویه پیام دادند ما در اینجا نیامدیم که بر سر آب جنگ کنیم دستور دهید مانع آب نشوند هر دو لشکر آزادانه آب بردارند معاویه گفت هر کز آب

نمیدهم تا علی بالشکرش از تشنگی جان بدهند.

وقتی حضرت این جواب را شنید مالک اشتر را امر فرمود با یک عده سوار یک حمله لشکر معاویه را پراکنده و فراتر از تصرف نمودند.

اصحاب عرض کردند یا امیر المؤمنین اجازه فرمائید ما تلافی نموده آیرا از آنها منع نمائیم تا از تشنگی هلاک شوند و با چنگک زودتر خنامه پیدا کند حضرت فرمودند
لا والله لا اقاھم بمثل فعلهم افسحوا لهم عن بعض الشریعة (۱)

آنچه را که باقتضای وقت مجلس یاد آور شدیم مختصری از مفصل حالات آن حضرت در اراز رفت و عطفوت و مهربانی نسبت بدشمنان بود که علمای بزرگ شما تمام این مطالب را مشروحاً و مفصلاً ثبت نموده‌اند مانند طبری در تاریخ و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۱ ینایع و مسعودی در مروج الذهب و دیگران از مورخین مترجمانند.

تا آقایان محترم روشن فکر با انصاف دوصنعت حالات آن دو خلیفه (عثمان و علی علیه السلام) را مورد مطالعه قرار دهند و با فکر سلیم به بینند که کدام یک از آن دو خلیفه مشمول آیه شریفه - و رحماء یتیم - میباشند.

پس اگر دقیقانه و منصفانه بنگرید تصدیق خواهید فرمود که معنای آیه شریفه چنین میشود **محمد رسول الله** مبتداء و **الذین معه** معطوف بر مبتداء و خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر و تمام صفات یکتفر است یعنی تمام این صفات که با بیغمبر بودن شدید الحال بر کفار در میدانهای جنگ و در مباحثه علیه و مناظرات دینی و رحیم دل و عطفوت و مهربان بودن بر دوست و دشمن از آن کسی است که آئی از بیغمبر جدا نبوده بلکه خیال جدائی هم نمی نمود (و آن را هم قبلا ثابت نمودیم) که فقط علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است چنانچه عرض نمودیم علامه قاضی

(۱) نه بعدا قسم با آنها مامله بمثل نیکتم از اطراف شریفه دور شوید (انظروا و یا آنها بدهید و هشارا این طرف آب کفایت است).

محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب گفته است خداوند علی علیه السلام را باین آیه شریفه وصف نموده است.

شیخ - بیانات شما جواب بسیار دارد ولی اگر معانی آیه چنین باشد که شما میگوئید با جمله **والذین معه** درست نمیشود زیرا که **والذین معه** جمع است و خود این عبارت میرساند که آیه درباره یکتفر وارد شده و اگر این صفات برای یکتفر بوده چرا لفظ جمع در آیه ذکر گردیده.

داعی - اولاً اینکه فرمودید بیانات داعی جواب دارد پس چرا آقایان جواب نمیدید که مطلب مبهم نماند پس سکوت آقایان خود دلیل کامل است بر اینکه دلائل داعی منطقی است (و لو اینکه راه برای مجاوله و مغطله کاری باز است) ولی چون شما آقایان با انصاف هستید در مقابل جوابهای منطقی سکوت اختیار میفرمائید

ثانیاً این بیان جنابعالی مناقشه در کلام است اولاً لفظ جمع در آیه برای تعظیم و تفخیم است بسیار شایع و متداول است.

چنانچه در قرآن مجید که سند محکم آسمانی ما میباشد نظائر بسیار دارد مانند آیه مبارکه ولایت که آیه ۶۰ سوره ۵ (مائده است) میفرماید

الما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یتیمون الصلوة ویتون الزکوة وهم راکعون (۱)

که اتفاقاً جمهور مفسرین و محدثین است از قبیل ۱ امام فخر رازی در ص ۴۳۱ جلد سیم تفسیر کبیر ۲ امام ابواسحق ثعلبی در تفسیر کشف الیبان ۳ جارالله ز مخشری در ص ۴۲۲ جلد اول کشف طبری در ص ۱۸۶ جلد ششم تفسیر ۵ ابوالحسن رمانی در

(۱) جز این نیست که ولی امر و اولی تصرف و بار و معاد کاشما تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی خواهند بود که نماز یاد داشته و بختیران و حلال زکوع زکوة میدهند.

تفسیر ۶ ابن هوزن نیشابوری در تفسیر ۷ ابن سعدون قرطبی در ص ۲۲۱ جلد ششم
تفسیر ۸ نسفی حافظ درس ۴۹۶ تفسیر (درحاشیه تفسیر خازن بنداوی) ۹ فاضل نیشابوری
در ص ۴۶۱ جلد اول غراب القرآن ۱۰ ابوالحسن واحدی در ص ۱۴۸ اسباب النزول
۱۱ حافظ ابوبکر جصاص در ص ۵۴۲ تفسیر احکام القرآن ۱۲ حافظ ابوبکر شیرازی
در فیما نزل من القرآن فی أمیر المؤمنین ۱۳ ابو یوسف شیخ عبد السلام قزوینی در
تفسیر کبیری ۱۴ قاضی بیضاوی در ص ۳۴۵ جلد اول اوار التنزیل ۱۵ جلال الدین
سیوطی در ص ۲۹۳ جلد دوم در المثنوی ۱۶ قاضی شوکانی سنعمانی در تفسیر فتح القدر ۱۷
سید محمود آلوسی در ص ۳۲۹ جلد دوم تفسیر ۱۸ حافظ ابن ابی شیبہ کوفی در تفسیر
۱۹ ابوالبرکات در ص ۴۹۶ جلد اول تفسیر خود ۲۰ حافظ بقوی در معالم التنزیل
۲۱ امام ابو عبدالرحمن نسائی در صحیح خود ۲۲ محمد بن طلحه شافعی در ص ۳۶
مطلب السؤل ۲۳ ابن ابی العدید در ص ۲۷۵ جلد سیم شرح نهج ۲۴ خازن
علاء الدین بغدادی در ص ۴۹۶ جلد اول تفسیر ۲۵ سلیمان حنفی در ص ۲۱۲
ینایع الموده ۲۶ حافظ ابوبکر بیهقی در کتاب مصنف ۲۷ رزین عبدی در
جمع بین الصحاح السنه ۲۸ ابن عساکر دمشقی در تاریخ شام ۲۹ سبط ابن جوزی
در ص ۹ تذکره ۳۰ قاضی عضدایی در ص ۲۷۶ مواقد ۳۱ سید شریف جرجانی در شرح
مواقف ۳۲ ابن صبأغ مالکی در ص ۱۲۳ فصول المهمه ۳۳ حافظ ابو سعد سمعی در
فضائل الصحابه ۳۴ ابو جعفر اسکافی در نقض المشابه ۳۵ طبرانی در اوسط ۳۶ ابن
مغازلی فقیه شافعی در مناقب ۳۷ عماد بن یوسف کنجی شافعی در کفاية الطالب ۳۸
مولی علی قوشچی در شرح تجرید ۳۹ سید محمد مؤمن شبلنجی در ص ۷۷ نور الابصار
۴۰ محب الدین طبری در ص ۲۲۷ جلد دوم ریاض النضره .

و بالاخره اکثر رجال علم و دانش خودتان تصدیق نموده اند قلا از سدی و
مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن ربیعہ
و عبایه بن ربیع و عبدالله بن عباس (حبر مات) و ترجمان القرآن) و ابوذر غفاری و جابر
بن عبدالله انصاری و عمار و ابورافع و عبدالله بن سلام و غیرهم که این آیه شریفه در شأن

علی بن ایطالب رضی الله عنه نازل گردیده و هر یک بیماریات و الفاظ مختلفه ذکر نموده اند زمانی
که آنحضرت در حال رکوع نماز انگشتر خود را در راه خدا افتاق و بسائل داد این آیه
شریفه نازل گردید .

و حال آنکه با لفظ جمع آورده و این نیست مگر جبهه معظم و تکریم مقام ولایت
و اثبات امامت و خلافت آنحضرت که با کلمه حصر (انما) میفرماید اولی بصر فدر امور
امت بعد از خدا و بیغیبر آنکس است که در رکوع نماز صدقه منسوبه افتاق در راه خدا
نموده است و آن علی بن ایطالب رضی الله عنه میباشد .

شیخ - البته تصدیق میفرماید که مطلب باین محکمی نیست که شما فرمودید
برای آنکه در شأن نزول این آیه اختلاف است بعضی گویند در شأن انصار نازل
گردیده و برخی گویند در شأن عبادت بن صامت آمده و بعضی در باره عبد الله بن سلام
آورده اند .

۵۱ از شما آقایان دانشمند تعجب مینمایم که در مقابل آراء و عقاید جمهور
مفسرین و اکابر علماء خودتان (علاوه بر تواتر علماء شیعه) که تصحیح نموده اند نزول
این آیه شریفه را در شأن آن حضرت - باختلاف اقوال نفرانی متعصب مجبور و ضعیف
البیان که شان و سرود و غیر قابل قبول میباشد تمسک جوئید .

و حال آنکه عدای از محققین اکابر فضلاء خودتان دعوی افتاق بر این معنی
نموده اند مانند فاضل فتنزانی و مولی علی قوشچی که در شرح تجرید گوید انها نزولت
بافتاق المفسرین فی حق علی بن ایطالب علیه السلام حین اعطی السائل
خالته و هو واکع فی صلوته (۱)

آیا عقل انسان منصف عالم اجازه میدهد که اقوال جمهور مفسرین و اکابر علماء
اهل سنت را ناردید گرفته و بشنود اقوال یوچ بی معنای متعصبین بلکه معاندین از قباوی
خوارج و نواصب آنکه جوید ؟

(۱) بافتاق مفسرین این آیه نازل گردیده در حق علی بن ایطالب علیه السلام زمانی
صلا نمود بسائل انگشتر خود را درحالتیکه آن حضرت در رکوع نماز بود .

شبهات و اشکالات در آیه ولایت و جواب از آنها

شیخ - جنابعلی ضمن بیان خود خواستید به تردستی بنقل این آیه اثبات خلافت بلا فصل و امامت برای علی کرم الله وجهه بنمایید و حال آنکه کلمه ولی در این آیه بمعنی محب و دوستدار است نه امام و خلیفه بلا فصل بعد الموت و اگر فرموده شما صحیح باشد که مراد از ولی خلیفه و امام باشد بقاعده مقرره العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب نه تنها مشتکل بر يك نفر میشود بلکه بر افراد دیگری که علی کرم الله وجهه نیز یکی از ایشانست شامل میاید و صیغه جمع در کلمه ولیکم الله و کلمه الذین مفید عموم میباشد و حمل جمع بر واحد بدون دلیل و تأویل کلام خدا بدون مجوز جایز نیست .

داعی - اولاد در کلمه ولیکم اشتباه فرمودید چه آنکه ولی مفرد است و کم جمع است که مربوط بامت میباشد و اطلاق بر واحد نمیشاند که مورد اشکال شما قرار گرفته ولی فرد واحدی است که در هر دوره ولایت بر امت دارد .

و ثانیاً آن کلمات جمع که مورد تعرض بعضی از متعصبین و اشکال تراشهای از نوابس و خوارج قرار گرفته و گویند حمل بر واحد نمیشود الذین و یقیمون و یؤتون میباشد .

جواب این اشکال هم در اصل مطلب که شاهد گفتار مان بود عرض کردم که در نزد اهل علم و ادب ثابت و شایع است و در بیانات آردابه و فضلاء بسیار دیده شده که من باب تعظیم و توجیل یا جهات دیگر حمل جمع بر واحد نموده اند .

علاوه بر این بیان همان قسمی که شما ادعا مینمایید بحسب عموم لفظ ما هم در حالی که این آیه شریفه را طبق کلمه انما حصر و نازل در شأن مولانا امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام میدانیم دعوی اختصاص نمی کنیم افراد دیگری را هم از اهل عصمت مشمول این آیه میدانیم چنانچه در اخبار و احادیث معتبره ما رسیده است که سایر ائمه از عترت طاهره نیز در این آیه داخل اند و هر امامی در نزدیکی وصول بمقام امامت باین فضیلت و خصیصه عظمی نائل میگردد (اینها همان افرادی هستند که

شما ادعا میکنید که باید با امیرالمؤمنین علیه السلام مشمول این آیه قرار گیرند . چنانچه جارالله زمخسری در کشف گوید ولو این آیه شریفه (حصر است) و در شأن علی علیه السلام نازل گردیده ولی مقصود از اینکه بطریق جمع آورده شده آنست که دیگران هم رغبت و متابعت از آن حضرت بنمایند .

و ثالثاً ضمن بیانتان برای آنکه امرها بر عوام مشتبه کنید سفسطه بزرگی نمودید که شیعیان این آیه را تاویل نموده و اختصاص بعلی علیه السلام داده اند . و حال آنکه این آیه شریفه بانفاق جمیع مفسرین و محدثین فریقین (شیعه و سنی) (غیر قلبی از معاندین و متعصبین) چنانچه قبلاً عرض شد تنزیلاً در شأن امیر المؤمنین علیه السلام آمده نه آنکه به تاویل شیعیان این مقام به آن حضرت نسبت داد شده باشد .

شیخ - قطعاً (ولی) در این آیه بمعنای ناسر است و اگر بمعنای اولی بتصرف میبود که همان مقام خلافت و امامت باشد بایستی در حال حیات رسول الله صلی الله علیه و آله هم این مقام را دارا بوده باشد و حال آنکه این مطلب بدیهی البطلان است .

داعی - نه آنکه دلیل بر پلان این عقیده در دست نمی باشد بلکه ظاهر آیه اثبات مینماید دوام این مقام و منصب را برای آنحضرت بدلالات جمله اسمیه و اینکه ولی صفت مشبیه است و این هر دو دلیل است بر ثبات و دوام این مقام بزرگ و مؤید این مطلب خلیفه قرار دادن پیغمبر است آنحضرت را در سفر غزوه در مدینه منوره و معزول نمودن تازمان وفات .

و تأیید مینماید این مطلب را حدیث منزله که مکرر رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **علی منی بمنزله هرون من موسی** (چنانچه در شهای گذشته مفصلاً شرح دادیم) و این خود دلیل دیگر است بر ولایت آن حضرت در زمان حیات و بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله .

شیخ - گمان میکنم اگر قدری فکر کنید صلاح در این است که بگوئیم این آیه در شأن آنجناب نازل نگردیده چونکه مقام علی کرم الله وجهه اجل از آنست که

باین آیه بخواهیم اثبات فضیلتی برای آنجناب بنمائیم زیرا این آیه گذشته از آنکه اثبات فضیلت مینماید بلکه لطمه هم بمسائل آنجناب میزند.

شاعی - اولاً ما و شما بلکه احدی از امت حتی صحابه کبار اجازه نداریم که در شأن نزول آیات دخالت نمائیم چه آنکه شأن نزول آیات دل بخواند نمی باشد و اگر کسانی من عندی تصرف در معانی و نزول آیات بنمایند قطعاً مردمائی بی دین میباشند مانند بکر یمنون که از قول عکرمه جمال معلوم الحال نزول این آیه را در باره ای بکر آورده اند.

ثانیاً جناب عالی هر وقت بنطق میآید واقفاً کشف رموز و اسرار مینمائید؟ زیرا این اولین مرتبه ایست که چنین بیانی از شما شنیدم الحق فکر شما عالی و ابتکار خوبی فرمودید؟ خوبست بفرمائید از چه راه این آیه لطمه بمقام ولایمحمولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السلام وارد میآورد؟

شیخ - یکی از مقامات عالیه مولانا علی کرم الله وجهه آنست که در وقت نماز چنان توجهی بحق داشت که ابدأ خلقی نمیدید که توجهی بانها داشته باشد و در ترد ما ثابت آمده که در یکی از جنگها چند تیر بر بدن آن جناب وارد آمد بسمی که خروج آنها موجب درد و آزار بوده لذا وقتی بنماز ایستاد تیرها را بیرون آوردند از شدت خضوع و خشوع و استغراق در رحمت حق ابدأ توجهی واحساس دردی ننمود اگر این قضیه راست باشد که آنجناب در نماز انگشتر بمسائل داده باشد لطمه بزرگی بنماز آن جناب وارد میآورد چگونه ممکن است کسی که در نماز بدرود و الم که طبیعی هر بشر است از شدت حضور قلب بسوی خدا توجه ننماید بنالقه سائل چنان توجه نماید که انگشتر خود را در حال رکوع باوبندد.

علاوه عمل خیر آنهام داده زکوة مستلزم نیت است در حال نماز که بایستی سراپا توجه بحق باشد چگونه از نیت نماز منصرف به نیت دیگر و توجه بخلق مینماید چون ما مقام آنجناب را عالی میدانیم لذا تصدیق این معنی را نمی نمائیم.

و اگر عطائی بمسائل شده حتماً در حال نماز نبوده برای آنکه رکوع بمعنای

خضوع و تواضع است یعنی آنجناب با خضوع و تواضع انگشتر را بمسائل داد نه در حال نماز.

شاعی - عزیزم خوب وردی آموخته ای - لیک سوراخ دهانم کرده ای - این اشکال شما سست تر از خانه عنکبوت میباشد.

اولاً این عمل نه لطمه ای بمقام آن حضرت نمیزند بلکه توجه بمسائل و تصدق باو و دل او را خوش نمودن موجب کمال است چه آنکه آنحضرت پیوسته در همه حال توجه بخدا و رضای پروردگار داشته و در این عمل هم جمع نموده میان عبادت بدنی و روحی با عبادت مالی که اتفاق در راه خدا باشد.

آقای عزیز آن التفاتی که شنیده اید لطمه بخشوع نماز میزند و سبب نقصان عبادت میگردد التفات بامور دنیوی و اغراض نفسانی میباشد و الا توجه بمعمل خیر که عبادتست در عبادت دیگر موجب کمال است.

مثلاً در نماز اگر آدمی گریه کند برای عزیزانش ولو برای اعز خلق الله که خاندان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین باشد موجب بطلان نماز میگردد ولی اگر در حال نماز برای شوق و اشتیاق بحق یا خوف از خداوند گریه نماید موجب کمال و فضیلت است.

ثانیاً فرمودید رکوع بمعنای خضوع است در محل معین معتبر است ولی اگر کسی بر رکوع نماز را که فعل واجب معین است شما لطفاً بخواهید حمل بر خضوع کنید مورد ملطبه عقلاء و اهل دین و دانش خواهید شد.

در این آیه شریفه هم بر خلاف ظاهر نظر واردید و قطعاً مورد اخراج لفظ است از معنی حیثی عربی خود زیرا خود میدانید که رکوع در عرف شرح اطلاق بر کسی از ارکان نماز است و آن خمیده گردیدن است بعدی که کمبست بزانو برسد.

و تصدیق این معنی را اکابر علماء خودتان نموده اند چنانچه قبلاً عرض شد و فاضل قزوینی در هرح بمعرب توضیح میدهد اقوال جمهور مفسرین را که وهوراکع فی جلواته یعنی آنحضرت انگشتر داد در حالتی که در رکوع نماز بوده.

و از همه این حرفها گذشته بفرمائید این آیه شریفه با کلمه حصر نازل بمدح است یا مذمت .

شیخ - بدیهی است که در مورد مدح آمده .

داعی - پس وقتی که جمهور اکابر علماء و مفسرین و محدثین و محققین فریقین (شیعه و سنی) گفتند این آیه در شأن علی علیه السلام نازل گردیده و مورد مدح و تمجید پروردگار قرار گرفته دیگر برای این قبیل مناقشات و ایرادات امثال آقایان راهی نتخواهد بود که اهل عناد و تعصب از خوارج و نواصب بآن تمسک جویند و از طفولیت در مغز مزدمان یا کی مانند شما وارد نمایند که بدون تمسک در هم جو . مجلس رسمی - با شهادت تمام بیان نمائید که ما تصدیق این قضیه را نمی نمائیم .

شیخ - آقا ببخشید چون جنابعالی خطیب و مبروری و زبردست در نطق و بیان هستید گاهی در کلمات و ضمن فرمایشات خود کنایاتی بکار میبرید که ممکن است در افراد بی اطلاع تولید خیالاتی نماید که نتایج خوبی نداشته باشد خوبست در بیانات خود رعایت این معانی را بنمائید .

داعی - در بیانات داعی جز حقایق چیز دیگری نمی باشد خدا شاهد است قصد کنایه ای نداشتم جهت هم ندارد که کنایه بکار برم زیرا هر چه بنخواهم بگویم سرحماً میگویم نه کنایه ، ممکن است اشتباه فرموده یا بنظر خورده گیری اینطور تصور نموده اید بفرمائید آن کنایه کدامست .

شیخ - الساعه ضمن صحبت و بیان صفات مندرجه در آیه محمد رسول الله فرمودید که اینها صفاتی است مخصوص علی بن ابیطالب کرم الله وجهه که از اول تا با آخر شك و تردیدی در ایمانش پیدا نشد - این جمله کنایه است واضح که اثبات مینماید تردید دیگران را مگر خلفاء راشدین یا سایر صحابه شك و تردیدی در ایمان خود داشتند قطعاً همه اصحاب باجمعهم مانند علی کرم الله وجهه از اولی که ایمان آوردند تا با آخر عمر بدون شك و تردید ثابت قدم در عقیده بودند و آئی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم انحراف و دوری نتمودند .

داعی - اولاداعی باین عبارت که آقا فرمودید تلفظ ننمودم ثانیاً خود میدانید که اثبات شیء نفی ما عدانمیکند ثالثاً اگر شما نظر خورده گیری دارید شاید دیگران نداشته باشند حتماً شما در این بیان خودتان (ببخشید معذرت میخوام) مغفله کاری نمودید خدا شاهد است دعا گو نظر کنایه گوئی و چنین خیالی که شما نمودید نداشته ام بی فرض که خیالی در ذهن شما آمد (اگر خیال مغفله کاری و ایجاد شبهه نداشتهاید) خوب بود این جمله را آهسته از داعی سؤال می نمودید تا جواب مثبت یا منفی را عرض میگردم .

شیخ - طرز کلام و گفتار شما میرساند که چیزی هست البته سکوت از جواب خود تولید خیالات مینماید متمنی است آنچه در نظر دارید باسند صحیح بیان فرمائید .

داعی - سبب تولید خیال شما شدید که این سؤال را نمودید باز هم عرض میکنم خوبست از این مرحله بگذرید و اسرار فرمائید .

شیخ - اگر خلاف اخلاقی شده گذشته چاره جز جواب ندارد اگر جواب صریح مثبت یا منفی ندهید حتماً تولید نگرانی نموده گمان میکنم نتایج خوبی نداشته باشد .

داعی - از طرف داعی هیچگاه اسائه ادب نمیشود ، اسرار شما و اینکه بمباره آخری تهدیدم فرمودید سبب گردید تا کشف حقایق شود و از روز اول هم کشف این نوع لژ حقایق از طرف علماء خودتان شده که حقایق را در کتب خود ثبت نمودند . اما در مورد شك و تردید اتفاقاً غالب صحابه که هنوز ایمانشان بر تپه کمال نرسیده بود گاهی گرفتار شك و تردید میشدند .

منتها بعضی از آنها بحال شك و تردید میماندند و آیات در مذمت آنها نازل می گردید مانند مناقضین که سوره ای در قرآن مجید در مذمت آنها آمد .

ولی این قبیل سؤالات اخلاقاً سزاوار نیست علنی گردد نکند مزدمان بی خرد روی حجب و بنفش جاهلان خورده گیری کنند باز هم تمنا میکنم از این موضوع صرف نظر نمائید یا اجازه بفرمائید بوقوع خود جوابش را آهسته خوبصوابی عرض کنم .

شیخ - یعنی میخواید بگوئید که خلفاء راشدین رضی الله عنهم جزء آنها بودند که شك می نمودند .

داعی - واقفاً منطلقه كاری میکنید و تحريك اعصاب مینمائید حال که اسراری دارید داعی هم شما را بلا جواب نمیگذارد اگر عكس العملی پیدا نماید در میان عوام بی خرد مسئول آن شما هستید و اینکه فرمودید ما میگوئیم اشتباه فرمودید یا عمداً سهو نمودید علماء بزرگ خودتان نقل نموده اند وثبت در تاریخ کرده .

شیخ - در چه موضوع نوشتند وشك آنها در کجا بوده و چه از خاصی شك نمودند مقتضی است بیان فرمائید .

داعی - آنچه از سیر در کتب اخبار و تواریخ معلوم میشود یکمرتبه نبوده بلکه در دفعات متعدده اشخاصی شك مینمودند بعد که کشف حقیقت میشد بر میگفتند ولی بعضی بر آن شك باقی میدانند و مقضوب غضب الهی قرار میگیرند .

شك نمودن عمر در حدیثه مناقب ابو عبد الله محمد بن ابی نصر حمیدی در نبوت پیغمبر (ص)

قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه ما شكك في نبوة محمد قطك شكك في الحدیثه (۱) .

طرز کلام خلیفه میرساند که مکرر در نبوت آنحضرت شك نموده است منتها شك در حدیثیه از همه قوی تر بوده است .

لواط - پیشخدمت قبله صاحب مگر در حدیثیه چه بوده که باعث شك در امر نبوت گردیده .

داعی - شرح این قضیه مفصل است ولی خلاصه اش را باقتضای وقت مجلس بمرستان میرسانم .

(۱) همین الصواب گفت من هرگز شك نکرده بودم در نبوت و پیغمبری مسه علی الله علیه وآله ماته هک که در حدیث حدیثیه نمودم .

وقفة حدیثیه

رسول اکرم ﷺ شیعی در عالم رؤیا دید با اصحاب بمکه تشریف برده و عمره بجای آورده صبح برای اصحاب نقل نمود عرض کردند شما خود معریس خوابهای ما هستید بفرمائید تعبیر این خواب چیست حضرت فرمودند انشاء الله ما بمکه خواهیم رفت و عمل بجای خواهیم آورد (ولی تعیین زمان تشریف را ننمودند) .

در همان سال پیغمبر ﷺ نظر بشوقی که زیارت بیت الله داشت با اصحاب بعزم مکه معظمه حرکت فرمودند در حدیثیه (که چاهی است نزدیک مکه نصفش جز محرم و نصف دیگر خارج از حرم است) کفار قریش خبر شدند با تجهیزاتی جلو آمدند و مانعت نمودند از ورود بمکه .

چون پیغمبر ﷺ بقصد جنگ نیامده هدفتن فقط زیارت بود لذا با کفار مکه صلح نمودند و صلح نامه نوشتند رسول اکرم ﷺ از همانجا بر گشت .

اینجا بود مورد شك عمر بناگفته خودش چنانچه علمای بزرگ خودتان نوشته اند که شك در اصل نبوت آنحضرت نمود آمد خدمت پیغمبر عرض کرد یا رسول الله شما که پیغمبر و صادق القول هستید مگر نفرمودید ما میرویم مکه و عمل بجای میآوریم و در آنجا حلق رأس و تقصیر مینمائیم الحال چرا بر خلاف شد .

حضرت فرمودند آیا من تعیین زمان نمودم و گفتیم امسال میرویم عرض کردند یا رسول الله حضرت فرمودند پس آنچه گفتیم صحیح است و خواهیم رفت انشاء الله و تعبیر خواب واقع خواهد شد منتها تعبیر خواب بشیبت خداوند دیر و زود دارد فلذا جبرئیل نازل گردید برای تصدیق رسول اکرم ﷺ آیه ۲۷ سوره ۴۸ (فتح) را آورد که لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لقد خلقنا الصلوة الحرام انشاء الله آمین محلقین رؤسکم و مقصرین لا تضاهون لعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحاً قریباً (۱) .

(۱) هر آینه بتطبیق پروردگار متعال حقیقت و صدق خواب رسولی را آشکار ساخت که البته افراد مسلمین با دل آسین و غافل آسوده وارد مکه و مسجد الحرام میشوند و بعد از احوال مع و تشریحات مذهبی با تراض و تسبیح تصدیق نموده از احرام خارج میگردند خداوند دانست با آنچه بنده اینه در قرآنی بیان کرد یکی فتح و نظری نصبی شاخواهیم شد (که مراد فتح خیر بود) .

این بود خلاصه‌ای از قضیهٔ حدیبیه که امتحانی بود برای مؤمنین ثابت و مردمان متزلزل.

«سخن که با اینجا رسید آقایان بساعتها نظر کرده خندهٔ شدید نموده گفتند «قدری مطلب شیرین و گیرنده است که از خود بکلی بیخود میشوم و واقفاً اسباب «زجت اهل مجلس شدیم در شب خیلی از وقت آقایان گرفته شد امشب هم خیلی از «نصف شب گذشته و اخلاقاً کار نیکویی نیست خوبست مجلس را خاتمه دهیم در همین «بین چای و قدری شیرینی و خوراکی آوردند سر کرم مزاح و تفریح شدیم که آقایان «را از گرفتگی خاطر بیرون آوریم».

گفتگوهای غیرمنتظره - حافظ - قبله صاحب ما از ملاقات شما مخصوصاً

از جدیهٔ اخلاقی شما خیلی مسرور شدیم میل داشتیم که بیشتر وقت خود را با شما صرف نمایم جاذبهٔ شما قدری قوی است که هر کس با شما مجالس وهم کلام شود مجذوب تمام و ساکت میماند و هر حرفی هم دارد در باطن خیالش میماند چنانچه ما خیلی حرفها داشتیم و داریم که در بومهٔ اجمال مانده ولی چکنیم که ناچار بحکم اجبار باید بوظن بر کردیم در آنجا هم کارهای لازم شخصی و عمومی داریم که وقتش میگذرد امید است جنابعالی بر ما منت بگذارید بمنزل و مأوا بیما تشریف فرما شوید تا از حضراتان کلاما بهره‌مند شویم.

نواب - (رو بجاقت) مانی گذاریم شما حرکت کنید زیرا کار بجایای باریک بریدید بایستی مطلب یک طرفه شود زیرا شماها همیشه ماها میگفتید که آقایان راضی ها (شیمه ها) بکلی فاقد دلیل و برهانه و تنها قاضی میروند اگر در مقابل مقرر گیرند زود ساقط میشوند.

بر عکس گفتار شما آقایان در این جلسات کاملاً ما شما را ساقط و زبون میبینیم بایستی حتماً حقیقت معلوم شود تا ما ناظرین و مستمعین غافل هر طریقی را حق دیدیم بی‌زری کنیم.

حافظ (رو بنواب) اشتباه نمودید که ما را ساکت و ساقط پنداشتید بلکه

جدیهٔ اخلاقی و طلاقت لسان و حسن بیان خطیب ارجمند ما را ساکت نموده که رعایت ادب نموده و مهمان عزیز را آزار ندهیم و الا ما هنوز وارد سخنان اساسی نشده ایم و اگر کاملاً کرم صحبت شویم باقاعه برهان و دلیل خواهید دید که حق با ما و دلائل ما مثبت حق است.

نواب - (رو بجاقت) ما تا امشب آنچه از مولی و سرور و قبله سلطان الواعظین صاحب شنیدیم تمام منطقی و با برهان و دلیل بوده و شما را در مقابل منطق و دلیل ساکت دیدیم.

چنانچه میفرماید دلائلی هست پس قطعاً باید بنامید و اقامه دلیل نمایند من صریحاً بشما میگویم و اعلام خطر مینمایم که گفتگوهای این شبها و نقل در روز نامه ها و مجلات باعث تردد در عقیدهٔ عده ای شده است و اگر حق را چنانچه سزاوار است ظاهر نکنید قطعاً در نزد صاحب شریعت مسؤل خواهید بود.

(در این وقت مجلس سکوت بهت آوری بخود گرفت پس از قدری سکوت)

حافظ - (باریک بریده رو به نواب) شما ملاحظهٔ این آقای مهمان عزیز را هم بنمائید ایشان بنا برمودهٔ خودشان مسافر مشهد هستند و قششان عزیز است گویا خیال حرکت داشتند محض خاطر ما ماندند سزاوار ادب و اخلاق نیست که بیش از این اسباب زحمتشان شویم.

داعی - خیلی ممنون از لطف شما هستم ولی راجع بحرکت مخلص بیانی فرمودید صحیح است ولی در عین حال هر کار مهمی داشته باشم در مقابل خدمات دینی تا چیزی می دانم از طرف داعی هیچ مانعی نیست تا یک سال دیگر هم آقایان حاضر باشید داعی هم حاضر چون وظیفهٔ ما همین است که پیوسته انجام وظیفه بنمایم تا حق از زور پرده بیرون آید گذشته از اداه و وظیفه داعی از مجالس اهل علم خورسندم که بهره برداری مینمایم مخصوصاً جنابعالی که اخلاقاً داعی را مجذوب خود فراراده‌اید.

قط از میزبان محترم آقای میرزا یعقوب علی خان خیلی خجلم که اسباب زحمت ایشان شده ایم.

(میرزا یعقوب علی خان و ذوالفقار علی خان و عدالت علی خان اخوان محترم) که از رجال محترم قزلباش میباشند بکمر به با حال منقلب صدا بلند کردند که ما (از شما انتظار این نوع بیان رانداشتیم ماصاحب منزل نیستیم اگر مادام العمر جناب عالی در این منزل بماند زحمتی بماندارید چون مادر این منزل سرا دارهستیم و وجود شما) سبب افتخار ما میباشد جناب آقای سید محمد شاه (از اشراف پیشاوره و جناب آقا سید) عدیل اختر (از علماء شیعه پیشاوره) فرمودند ممکن است چند شبی افتخار این مجلس (دینی را بمنزل ما بدهد).

(آقای میرزا یعقوب علی خان فرمودند غیر ممکن است مادامیکه قبله سلطان (الواعظین در پیشاوره هستند و این مجلس برقرار است بایستی همین جا باشند).
داعی - از آقایان عموماً و از میزبانان محترم خصوصاً کمال تشکر و امتنان را دارم.

حافظ - (بعد از قدری سکوت) مانی ندارد و چون میل آقایان هست چند روز دیگر میمانیم ولی همین طوریکه قبله صاحب فرمودند هر شب آمدن جمعیت در این جا اسباب زحمت است خوبست منزل ما را مرکز مباحثات قرار دهید تا تعادل کامل فراهم آید.

داعی - اسراری ندارم که حتماً آقایان تشریف فرما شوید چون این منزل وسیع است باغ و عمارت با وسعت دارد و برای این جمعیت آماده تر است خودتان قرار باینجا بگذارید والا از طرف مخلص مانی نیست هر جا امر بفرمائید با کمال میل حاضر خدمت میروم.

میرزا یعقوب علی خان - از منزل و جماعت قزلباشی هیچ مانی نیست اگر آقای حافظ نازه تشریف آوردند و بحال ما سابقه ندارند ولی عموم اهالی میدانند که جماعت قزلباشی عموماً خدمتگذار نوع هستند و از پذیرائی و خدمتگذاری واردین خدمتگاری ندارند.

مخصوصاً این منزل همیشه مرکز واردین است علی الخصوص که بیراهه ای هم

او بستند. مجلس علم و بحث دینی و مناظرات مذهبی پیش از پیش عموم را خورستند و متشکر مینماید.

حافظ - با اینکه هر من خیلی دشوار است توقف در پیشاوره چون کارهای بسیاری در محل دارم که معطل مانده ولی برای اجابت دعوت آقایان اطاعت مینمایم پس حالا مرخص میشوم تا فرداشب انشاء الله.

لیله پنجشنبه ۲۹ رجب ۴۵

(اول شب آقایان تشریف آوردند پس از صرف جای و صحبتهای معمولی و رسمیت مجلس از

جلسه هفتم

طرف آقایان افتتاح کلاهد).

سید عبد الحی - (امام جماعت سنت و جماعت) قبله صاحب چند شب قبل بیانانی نمودید که قبله و سرور حافظ صاحب از شما دلیل خواستند یا طفره رفتید یا باسطلاح بمغلطه علمی ما را سرگرم نمودید و مطلب از میان رفت.

داعی - بفرمائید مطلب چه بوده و کدام سؤال شما بی جواب مانده نظرم نیست خواهش میکنم یاد آوری فرمائید.

سید - مگر شما چند شب قبل فرمودید که سیدنا علی کرم الله وجهه اتحاد نفسانی با رسول خدا ﷺ داشته بهمین جهت افضل بر تمام انبیاء بوده.

داعی - صحیح است این گفتار و عقیده داعی بوده و هست.

سید - پس چرا اشکال ما را بلاجواب گذارید.

داعی - خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است از شما که تمام شبها سراپا گوش بودید نسبت طفره و مغلطه کاری بدعا گو بدهید طفره و مغلطه ای در کار نبوده بلکه آنچه صحبت شده بمقتضای الکلام پیر الکلام بوده حرف حرف آورده و اگر خوب دقت کنید خواهید تصدیق نمود که دعا گو حرف خارجی بیان نیاوردم بلکه آقایان

سؤالانی نمودند و داعی مجبور بچواب بودم الحال هرسؤالی دارید بفرمائید برای جواب
حاضرم بعون الله تعالی .

سید - خیلی مایلیم بفهمیم چگونه ممکن است دو نفر با هم متحد گردند و اتحاد
نفسانی چنان بین آنها حاصل آید که هر دو یکی باشند .

فرق بین اتحاد مجاز و حقیقت داعی - موضوع اتحاد بین الاثنین بمعنای حقیقت
محال و متمنع و بدیهی البطلان است و استحالة آن
در مقام خود مبرهن آمده بلکه امتناع او از بدیهیات اولیه است پس دعوی اتحاد نیست
مگر از جهت مجاز و مبالغه در کلام .

زیرا دو نفر که با هم شدت محبت را دارند یا در جهتی از جهات مشابهت دارند غالباً
دعوی اتحاد مینمایند .

و در کلمات بزرگان از ادباء و شعراء عرب و عجم این نوع از مبالغه بسیار است
حتی در کلمات اولیاء حق هم ظاهر و بارز است که از جمله در ذیوان منسوب بمولانا
امیرالمؤمنین علی علیه الصلوٰة والسلام است که میفرماید .

هموم رجال فی امور کثیرة وهمی فی الدنیا صدیق مساعد
یکون کروح بین جسمین قسمت فجمهما جمان والروح واحد (۱)

در حالات مجنون عامری معروف است زمانی که خواستند فصدش کنند التماس
میکرد مرا فصد نکنید که میترسم بیشتر بلبلی من برسد که لیلی در عروق و اعصاب من
جای گرفته فلذا ادبای همین معنی را پنظم آورده اند .

گفت مجنون من نمی ترسم ز تیش صبر من از کوه سنگین است پیش
لیک از لیلی وجود من پر است این صدف پر از صفات آن در است
دان آن غلی که آن دل روشنی است در میان لیلی و من فرق نیست

(۱) همت عالی مردان عالم در امور مختلفه بسیاری است و تنها همت من دوست مساعی
است که آن دوست مانند روحی باشد درود بدن که در آینه حقیقت از ما دو جسم و یک روح
منعکس گردد .

ترسم ای فساد چون فصدم کنی تیش را ناکاه بر لیلی زنی
من کیم لیلی و لیلی کیست من ما یکی روحیم اندر دو بدن
روحه روحی و روحی روحه من پری الروحین عاشافی البدن (۱)
و اگر کتب ارباب ادب را مطالعه کنید من حیث المبالغه از این قبیل تعبیرات

مجازاً بسیار خواهید دید چنانچه شاعر شیرین بیان و ادیب لیب سروده .

انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا
فاذا ابصر لنی ابصره و اذا ابصره کان انا (۲)

اتحاد نفسانی پیغمبر و علی بیشتر از این وقت آقاییان را در مقدمه نکیرم
اینک اخذ نتیجه میکنم باینکه اگر عرض کردم

امیر المؤمنین علیه السلام اتحاد نفسانی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارد توجه شما باتحاد حقیقی
تزد چه آنکه احدی دعوی اتحاد حقیقی ننموده و اگر کسی قائل بچنین اتحاد شود قطعاً
عاطل و باطل و از درجه اعتبار ساقط است .

پس این اتحاد از حیث مجاز است نه حقیقت و مراد از آن تسامی روح و کمالات
است نه جسم و مسلماً علی امیر المؤمنین علیه السلام در جمیع فضائل و کمالات و صفات با رسول
اکرم صلی الله علیه و آله تسامی بوده است الا ما خرج بالنص والدلیل .

حافظ - پس روی این قاعده بایستی تها و علی هر دو پیغمبر باشند و این گفتار شما
میرساند که علی هم شریک در پیغمبری بوده و لابد نزول وحی هم از جهت تسامی بر هر
دو بوده است .

داعی - الحق مغالطه فرمودید این قسم که شما بیان نمودید نیست نه ما و نه
احدی از شیعیان بچنین چیزی عقیده ندارند و از شما انتظار نداشتم که وقت مجلس را
بمجادله بگیریید که مطالب گفته تکرار گردد .

(۱) روح او روح من است و روح من روح او میباشد . که دیده است در روح ددی که بدن
زندگانی کند . یعنی فی الحقیقه یک روح است در دو بدن قرار گرفته .
(۲) خلاصه منی آنکه من و مشوق هادای در روح هستیم که در هر دو بدن ماحول نموده اند
فلذا اگر مرا بینی اودا دیده ای و اگر اودا بینی حیثاً من هستم .

الحال عرض کردم که در جمیع کمالات متّحدند الا ما خرج بالنص والدلیل مگر آنچه‌ی که بنص و دلیل خارج گردیده و آن همان مقام نبوت خاصّه و شرایط آن است. که جمله نزول وحی و احکام است.

مگر بیانات لیبالی ماضیه فراموش شده و اگر فراموش فرمودید بچرائد و مجلات منتشره مراجعه فرمائید خواهید دید که ما درشبهای گذشته باینبات رساندیم ضمن حدیث منزله که امیر المؤمنین علیه السلام واجد مقام نبوت بوده و لکن در تحت تبعیت دین و شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فلذا نزول وحی بر آن بزرگوار نبوده و مقام نبوتش بیش از آنچه هرون در زمان موسی داشته نبوده است.

حافظ - وقتی شما قائل بتساوی جمیع فضایل و کمالات شدید لازمه اثن عقیده بتساوی در نبوت و شرایط نبوت است.

داعی - در ظاهر ممکن است اینطور بنظر بیاید ولی قدری که دقیق شدید تصدیق خواهید فرمود مطلب غیر از اینست که بیان نمودید چنانچه در لیبالی ماضیه ثابت نمودیم که بحکم آیات شریفه قرآن مجید از برای نبوت مراتبی است صاحبان بعضی از آن مراتب بر بعضی دیگر مقام برتری دارند چنانچه صریحاً در قرآن مجید فرماید:

تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض (۱)

و اکمل از جمیع مراتب انبیاء مرتبه نبوت خاصّه عظیمه است بهمین جهت در آیه ۴۰ سوره احزاب (میر فرماید: ما کان محمد اباً احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین (۲))

همان کمال نبوت اختصاصی است که موجب خاتمیت گردیده پس در این کمال اختصاصی احدی راه ندارد ولی سایر کمالات در حکم مساوات وارد است و برابری ثبوت این معنی دلایل و براین پیسی بسیار و بیشه اراست.

سید - آیا از قرآن مجید دلیلی بر اثبات مدعا دارید.

(۱) فرستادگان و انبیا را بآیاتی و فضیلت دادیم بعضی آنها را بر بعضی دیگر.

(۲) معدود پیغمبر از مردان شما نیست لکن او رسول خدا و خاتم پیغمبران است.

داعی - بدیهی است البته اولین دلیل ما از قرآن کریم است **استفهاد بآیه مباهله** که سند محکم آسمانی ما میباشد و بزرگتر دلیل از قرآن مجید آیه مباهله است که صریحاً میفرماید **فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و آبائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین (۱)**.

رجال بزرگ از اعیان علماء و مفسرین خودتان مانند امام فخر رازی در تفسیر کبیر و امام ابو اسحق ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلال الدین سیوطی در در المنثور و قاضی یشاقی در انوار التنزیل و جار الله زمخشری در کشاف و مسلم بن حجاج در صحیح و ابوالحسن قتیبه این مفازلی شافعی واسطی در مناقب و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و نورالدین مالکی در فصول المهمه و شیخ الاسلام حمونی در فرائد و ابوالوئید خوارزمی در مناقب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و سبط ابن جوزی در تذکره و محمد بن طلحه در مطالب السؤل و محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایة الطالب و ابن حجر مکی در صواعق محرقة و غیر هم بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نزول این آیه را در یوم المباهله می نویسند که آن ۲۴ یا ۲۵ ذی حجه الحرام بوده.

پس از اینکه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نصاری نجران را دعوت بسلام نمود علماء بزرگ آنها از قبیل سید و عاقب و جاثلیق و علقمه و دیگران که زیاده از هفتاد نفر بودند آمدند بمدینه

**مباحثه پیغمبر
با نصاری نجران**

با اتباع خود که قریب سیصد نفر بودند و در چند جلسه ملاقات با پیغمبر صلی الله علیه و آله در مناظرات علمی و مقابل دلائل ثابتة آنحضرت که بسیار مفصل است مجاب شدند

(۱) پس هر کس با تو در مقام مجادله برآید در باوه عیسی بعد از آنکه بوحی خدا با سوال او آگاهی یافتی بگو بنیامه ما و شما با فرزندان و زنان خود و نزدیکانی که از لایب بزرگواری بمنزله لیس ما باشند باهم مباهله برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التماس بدوگاه خدا امراد و در ذم) تادروغ گو و کافران را بلس و عذاب خدا گرفتار سازیم
آی ۵۴ سوره ۳ (آل عمران)

زیرا که دلائل آن حضرت از روی کتب معتبره ای که در دست آنها بود بر اثبات حقانیت خود و اینکه حضرت عیسی خیر آمدن آن حضرت را با علایم و آثار داده و نصاری روی اخبار حضرت روح الله انتظار چنین ظهوری را دارند که سوار بر شتر از کوههای فاران (دریگه) ظاهر و مابین غیر واحد (که در مدینه است) مهاجرت مینماید با اندازه ای قوی بود که جوانی ندانستند جز آنکه تسلیم کردند.

ولی حبّ جاه و مسند و مقام نگذارد که تسلیم کردند. چون از اسلام و تسلیم سر بیچیدند رسول اکرم ﷺ حسب الامر پروردگار با آنها پیش نهاد مباحله نمود تا صادق از کاذب جدا کرد نصاری قبول کردند این امر موکول بروز بعد شد.

فردا که روز و عده گاه بود تمام جمعیت نصاری باتفاق آماده شدن نصاری برای مباحله زیاد از هفتاد نفر از علمای خود در بیرون دروازه مدینه دانسته کوه یکطرف ایستاده و منتظر بودند که رسول اکرم ﷺ لا بد با طمطراق و تشکیلات بسیار عالی با جمعیت فراوان برای سرعوب کردن آنها تشریف فرما شود.

ناگاه در قلعه مدینه بازشد و خاتم الانبیاء بیرون آمد در حالتیکه جوانی در طرف راست و زن محجوبه مجلله ای در طرف چپ و دو بچه در مقابل روی آنحضرت آمدند تا در زیر درختی مقابل نصاری فرار گرفتند (و دیگر احدی با آنها بیرون نیامد) اسقف نصرانی اعلم علمای آنها سؤال کرد از مترجمین اینها کیستند که با عهد بیرون آمدند گفتند آن جوان داماد و پسر عمش علی بن ابیطالب و آرن دخترش فاطمه و آن دو پسر بچه نوه و دخترزادگان او حسن و حسین اند.

اسقف بعلمای نصرانی گفت به یقین عهد چگونه مطمئن است که خوشان نزدیک و فرزندان و خاصان و عزیزترین عزیزان خود را بمباحله آورده و در معرض بلا قرار داده و الله اگر او را نترسیدی یا خوفی در این باب بویی هر گز ایشان را اختیار نکردی و حتماً از مباحله احتراز نمودی و بالااقل عزیزان خود را از این حادثه بر کنار گذاردی ابتدا مصلحت نیست که با او مباحله کنیم اگر جهت خوف از قیصر روم بود

بوی ایمان میآورد پس صلاح در این است که با وی مصالحه کنیم بهر چه او خواهد و بشهر خود مراجعت کنیم همه گفتند آنچه گفتی عین مصلحت است پس اسقف برای حضرت پیغام فرستاد که **اِنَّ لَنا بَها لَهَلْکَ یا اباالقاسم** ما با تو مباحله نمیکنیم بلکه مصالحه میکنیم حضرت هم قبول فرمودند.

صلح نامه بخط امیرالمؤمنین نوشته شد بر دو هزار حله از حله های اورانی که قیمت هر حله چهل درم باشد و هزار مقال طلا که نصف آنرا که هزار حله و پانصد مقال طلا بود در محرم - و نصف دیگر را در رجب بدهند و باضاه طرفین رسید آنگاه بوطن خود برگشتند در بین راه عاقب که یکی از علمای آنها بود یاران خود گفت والله من و شما میدانیم که این عهد همان پیغمبر موعود است و آنچه میگوید از قبل خدا است بخدا قسم که هیچکس با هیچ پیغمبری مباحله نکرده مگر آنکه مستأصل شده و از بزرگه و کوچک آنها یکی زنده مانده و قطعاً اگر ما مباحله میکردیم همگی هلاک میشدیم و بر روی زمین هیچ ترسانی باقی نمی ماند.

بخدا قسم که من در ایشان نظر کردم صورتهائی دیدم که اگر از خدا درخواست میکردند کوهها را از محل خود حرکت میدادند.

حافظ - آنچه را بیان فرمودید صحیح و مورد قبول تمام مسلمین است ولی چه ربطی با موضوع بحث ما دارد که علی کرم الله وجهه با رسول خدا اتحاد نفسانی دارد. **داعی** - استشهادهما در این آیه با جمله **اقتنا** میباشد زیرا در این قضیه چند مطلب بزرگ ظاهر و هویدا میباشد.

اول اثبات حقانیت رسول اکرم ﷺ است که اگر ذی حق نبود جرأت مباحله نمی نمود و علماء بزرگ مسیحی از میدان مباحله فرار نمی نمودند.

ثانیاً آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد (چنانچه در شب اول اشاره نمود).

ثالثاً این آیه شریفه ثابت میکند که امیرالمؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین بعد از حضرت ختمی مرتبت اشرف خلق و عزیز ترین مردم بوده اند نزد

آنحضرت چنانچه جمیع علماء متمسب خودتان از قبیل زمخشری و بیشاوی و فضی رازی و غیر ایشان نوشته اند.

و مخصوصاً جارا الله زمخشری در ذیل این آیه شریفه با مشروح مفصله ذکر حقایق از اجتماع این پنج تن آل عبا را نموده تا آنجا که گوید این آیه بزرگ تر دلیلی است که اقوای از این دلیل بر افضلیت اصحاب عبا که با پیغمبر صلی الله علیه و آله در زیر عبا جمع شدند نمیشاند.

رابعاً آنکه امیر المؤمنین علی علیه السلام از جمیع اصحاب پیغمبر بالاتر و افضل از همه بوده بدلیل آنکه خداوند متعال او را نفس رسول الله صلی الله علیه و آله در آیه شریفه خوانده است بدیسی است مراد از اقصا نفس شخص حضرت محمد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نیست زیرا که دعوت اقتضای مفارقت دارد و انسان هرگز مأمور نمیشود که خود را بخواند پس باید مراد دعوت دیگری باشد که بمنزله نفس پیغمبر است.

و چون بانفاق موثقین مفسرین و محدثین فریقین (شیعه و سنی) غیر از علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام احدی یا آنحضرت در مباحله حاضر نبوده اند پس با جمله **ابنائنا و ابناکم حسنین** علیهم السلام و **با نساء نا و نساء کم** حضرت زهرا سلام الله علیها خارج میشوند و دیگر کسی که به اقصا تعبیر کرده شود در آن هیئت مقدسه جز امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نبوده پس از همین جمله اقصا است که اتحاد فسانای بین محمد و علی علیهم السلام ثابت می شود که حق تعالی جلّت عظمته علی را نفس محمد صلی الله علیه و آله خوانده و چون اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس قطعاً مراد اتحاد مجاز است.

آقایان بهتر میدانند که در علم اصول وارد است که حمل لفظ بر اقرب مجازات اولیست از حمل بر ابعد و اقرب مجازات تساوی در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل خارج شود و ما قبلاً عرض کردیم که آنچه بدلیل و اجماع خارج است نبوت خاصه آنحضرت و نزول وحی است که علی علیه السلام را بپیغمبر معظم در این خصیصه شریک نمیدانیم.

ولی بحکم آیه شریفه در سایر کمالات شریک میباشند و قطعاً فیض از مبده قیاس علی الاطلاق بوسیله خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام رسیده و این خوددلیل اتحاد فسانای است که مدعای ما میباشد.

حافظ - از کجادهوت نفس مجازاً مراد باشد و مجازی از مجاز دیگر اولی نمیشاند.

داعی - تمنا میکند مناقشه نکند وقت مجلس را شایع نکند و از طریق انصاف خارج نشود و وقتی به بن بست رسیدید انصافاً بگذارید و بکنند و قطعاً از مثل شما عالم جلیل با انصافی انتظار مناقشه در کلام و مجادله را نداریم.

زیرا خود میدانید و در نزد اهل فضل نیز ثابت است که اطلاق نفس مجازاً شایع تر است از مجاز دیگر و درالسنه و افواه فضلاء عرب و عجم و ادبای و شعراء شایع است که دعوی اتحاد مجازاً مینمایند چنانچه قبلاً عرض کردم مکرر شده است که افرادی یکدیگر گفته اند تو بمنزله جان منی و مخصوصاً این معنی در لسان اخبار و احادیث در باره حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بسیار رسیده که هر يك دلیلی است علیحده بر اثبات مقصود.

از جمله امام احمد بن حنبل در مسند و ابن مغازلی قریه شافعی **شواهد از اخبار در مناقب و موفق بن احمد خلیف خوارزم در مناقب نقل اتحاد پیغمبر و علی** مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود **علی منی و انا منه من اجبه فلد اجنبي و من اجنبي فلد احب الله (۱)**.

و نیز این ماجه در ص ۹۲ جزء اول سنن و ترمذی در صحیح و ابن حجر در حدیث هشتم از چهل حدیثی که در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام در صواعق نقل نموده از امام احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه - و امام احمد بن حنبل در ص ۱۶۴ جلد چهارم مسند و مصدین یوسف کنعی شافعی در باب ۶۷ کفایت الطالب از جزء چهارم مسند ابن سناک و معجم کبیر طبرانی - و امام ابو عبدالرحمن نسائی در خصائص و

(۱) علی از من است و من از علی هستم هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته.

سليمان بلغي حنفي در باب ۷ ينابيع الموده از مشکوة حسكي از جيش بن جنادة السلولي روايت نموده اند که در سفر حجة الوداع در عرفات رسول اکرم ﷺ فرمود **علي مني وانا من علي ولا يؤدّي عنّي آلاانا اوعلی (۱)**.

و سليمان بلغي حنفي در باب ۷ ينابيع الموده از زوائد مسند عبدالله بن احمد بن حنبل مستنداً از ابن عباس نقل نموده که رسول اکرم ﷺ بام سلمه (ام المؤمنین) رضی الله عنها فرمود **علي مني وانا من علي لحمي من لحمي ودمه من دمي و هو مني بمنزلة هرون من موسى یا ام سلمة اسمعی و اشهدی هذا علی سید المسلمین (۲)**.

حمیدی در جمع بین الصحیحین و این ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل میکنند که رسول اکرم ﷺ فرمود **علي مني وانا منه وعلی مني بمنزلة الراس من الیدین من اطاعة فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله (۳)**.

محمد بن حریر طبری در تفسیر و میرسید علی همدانی قبیله شافعی در مودت هشتم از موده القری از رسول اکرم ﷺ نقل مینمایند که فرمود **ان الله یبارک و تعالی اید هذا الدین بعلی و انه مني و انا منه و فیہ انزل الخمر کان علی ینبأ من ربّه و یتلوه شاهد منه (۴)**.

و شیخ سلیمان بلغي حنفي باب ۷ ينابيع الموده را اختصاراً باین موضوع داده

(۱) علی الامن است و من الاعلی هضم و اذن کسی داده نیست که بطنی و نظایر او را انجام ندهد که بلیغ بخلق است) مگر خودم یا علی .

(۲) علی الامن است و من اذن علی هضم گوشت و خون و اذن است او اذن بمنزله هرون است از موسی اعجاز سلیمه بقتل و شهادت بدنه که این علی سید و آقای مسلمین است .

(۳) من الامن است و من الا علی هضم و علی از من بمنزله سر است از این کسب که اطاعت کند او را اطاعت نموده و کسب که او را اطاعت کند خدا را اطاعت نموده .

(۴) بدستیکه خداوند تبارک و تعالی تأیید نموده است این دین را بعلی (علیه السلام) زیرا که او از اصحاب است و من اذن او هضم و در او نازل گردید آیات شریفه (۲۰ سوره ۱۶۰ هود) که خلاصه منی آنکه پیشتر از جانب خدا دلیلی دروغ منانه قرآن دادند با گواهی صادق (مانند علی علیه السلام) که بنام شتون وجودی گواهی من رسالت است .

باین عنوان که الیاب السابع فی بیان ان علیاً کرّم الله وجهه کنفس رسول الله صلی الله علیه وسلم و حدیث علی مني وانا منه (۱).

و در این باب بیست و چهار حدیث بطرق مختلفه و الفاظ متفاوته از رسول خدا ﷺ نقل مینماید که فرمود علی بمنزله نفس من است و در آخر باب حدیثی از مناقب از جابر نقل میکند که گفت شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود در علی خصالی هست که اگر یکی از آنها برای مردی بود کافی بود برای فضل و شرف او و آن خصال عبارت است از فرموده های آنحضرت در باره علی از قبیل من کنت مولاه **فعلی مولاه - و قوله علی مني كهرون من موسى - و قوله علی مني وانا منه و قوله علی مني کنفسی طاعته طاعنی و معصيته معصیتی - و قوله حرب علی حرب الله و سلم علی سلم الله - و قوله ولي علی و لي الله و عدو علی عدو الله - و قوله علی حجة الله علی عباده و قوله حب علی ایمان و بغضه کفر - و قوله حزب علی حزب الله و حزب اعدائه حزب الشیطان و قوله علی مع الحق و العقیق معه لا یفترقان - و قوله علی قسم الجنة و النار - و قوله من فارق علیاً فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله - و قوله شیعة علی هم ائمة یوم القيمة (۲)**.

و در آخر باب خبر دیگری از مناقب نقل مینماید که مفصل است در خلاصه آن میفرماید

(۱) با ب هفتم دویان اینکه علی مثل نفس رسول خدا میباشد و حدیث علی او من است و من الا علی هضم .

(۲) هر کسی را من مولا می اوستم پس علی مولا دواوی بنصرف دادرار است میباشد علی الامن مثل هرون است از موسی - علی الامن است و من الاعلی هضم .

علی الامن مثل نفس من است اطاعت او اطاعت من است و معصیت او معصیت من است چنگه با علی جنگ با عداست صلح و آشتی با علی صلح و آشتی با خدا است دوست علی دوست خدا و دشمن علی دشمن خداست - علی حجة خداست بر بندگان او - دوستی علی ایمان است - و دشمنی او کفر است کرده و جنت علی گروه و جنت خدا است و گروه دشمنان علی گروه شیطان است - علی با حق است و حق با او است و از هم جدا نشود - علی گسست کننده پشت و دوزخ است - کسب که از علی جدا شد از من جدا شد و کسب که از من جدا شد از خدا جدا شد - شیعیان علی و شکیانان او روز قیامت .

القسم بالله الذي بعثنى بالنبوة وجعلني خير البرية أنك لحجة الله على خلقه
و أمينه على سره و خليفة الله على عباده (۱) .

از این قبیل اخبار در صحاح و کتب معتبره علماء شما بسیار رسیده که از نظر مان
گنشته یا بعد ها مطالعه خواهید فرمود تصدیق خواهید نمود که اینها تماماً قرینه این
مجاز است پس کلمه (انفسنا) دلالت واضحی بر شدت ارتباط و اتحاد علی علیه السلام بحسب
کمالات نسبی و حسی و خارجی علما و عملاً دارد .

و شما چون اهل علم و دانش هستید و انشاءالله از عناد و لجاج دور میباشید باید
تصدیق نمائید که این آیه شریفه خود دلیل قطعی است بر اثبات مرام و مقصود ما از
شعین آیه جواب سؤال دوم شما هم داده میشود .

زیرا وقتی ما ثابت نمودیم که علی علیه السلام در جمیع کمالات با استثناء نبوت خاصه
و نزول وحی با خاتم الانبیاء علیهم السلام بحکم آیه الفسنا شریک بوده آنگاه میدانیم که
از جمله کمالات و مقامات و خصائص آنحضرت افضل بودن بر جمیع صحابه و امت میباشد
نه همان افضل بر صحابه و امت بوده است بلکه بهمین دلیل آیه شریفه و هم بحکم نقل
و نقل بایستی افضل بر انبیاء و از تمام امت و صحابه باشد بدون استثناء چنانچه رسول
اکرم صلی الله علیه و آله افضل بر تمام انبیا و امت بوده است .

چون یقیناً افضل بر انبیاء
است علی هم افضل از آنها
میباشد

شما وقتی کتب معتبره خودتان از قبیل (احیاء
الملوم) امام غزالی و شرح نهج البلاغه ابن ابی
الحدید متزلی و تفسیر امام فخر رازی و تفسیر
جواهر زمخشری و میضای و یشابوری و دیگران

از علماء را مطالعه نمائید می بینید که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله حدیثی نقل مینمایند که
آنحضرت فرموده علماء امتی گانبیاء بنی اسرائیل (۳) .

- (۱) قسم با آنکه ما بیعت نموت گردانیده و بهترین بنی هلم فراد داده بنزستیکه نو
- (یامل) حیه عدالی بر خلق او و این او بر سر او و خلیفه خدا برندگان او میبایست .
- (۲) علماء امت من مثل و ماته انبیاء بنی اسرائیل اند .

و در خبر دیگر فرموده علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل (۱) .

آننگاه انصافاً تصدیق خواهید نمود جائیکه علماء این امت بواسطه آنکه علمشان
از سر چشمه علم محمدی است مانند یا افضل و بهتر از انبیاء بنی اسرائیل باشند حتماً
علی بن ابیطالب علیه السلام که منصوص است بگفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنابر آنچه اکابر علماء
خودتان نقل نموده اند که فرمود **انا مدینه العلم و علی بابها - و انا دار
الحکمة و علی بابها (۲)** افضل از انبیاء میباشد و هرگز در آن شک و تردید مینمایند
و از خود علی علیه السلام وقتی سؤال این معنی را نمودند بیعضی از جهات افضلیت
اشاره فرمود .

**سؤالات صعصعه از علی (ع)
در علة افضل بودن از انبیاء
و جواب آن**

در روز بیستم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجرت
که آنروز مرگ بر آنحضرت ظاهر شد در اثر ضربت
شمشیر زهر آیداده ای که اشقی الاولین و الاخرین -
(نظر بخبریکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله داده بودند)

عبدالرحمن بن ملجم مرادی بر فرق سر مبارک کنی وارد آورده بود فرمود بفرزندش
امام حسن علیه السلام شیعمانی که بر در خانه اجتماع نموده اند اجازه دهید بیایند مرا . بینند
وقتی آمدند اطراف بستر را گرفتند و آهسته بچال آنحضرت گریه مینمودند حضرت
با کمال ضعف فرمودند **سولنی قبل ان تقفولنی ولكن خففوا ما لکم (۳)** اصحاب
هر یک سؤالی مینمودند و جوابهایی میشنیدند .

از جمله سؤالیکنندگان صعصعه بن صوحان بود که از رجال بزرگ شیعیه و از
خطباء معروف کوفه و از روایت بزرگی است که علاوه بر علمای شیعیه کبار از علمای
خودتان حتی صاحبان صحاح روایتهای او را از علی علیه السلام و این عباس نقل نموده اند .
و در نقل و ترجمه حالات او علمای بزرگ خودتان از قبیل ابن عبدالبر و راستیاعاب

- (۱) علماء امت من افضل و بهتر از انبیاء بنی اسرائیل اند .
- (۲) من شهرت ان علم و خانه حکمت و علی دروازه آن میباشد .
- (۳) سؤال کنید از من هر چه میخواهید قبل از آنکه مرا بایید و لکن سؤالیهای خود را
سبک و متعسر کنید .

و این سعد در طبقات و این تنبیه در معارف و دیگران مشروحاً نوشته و او را توثیق نموده اند که مرید عالم و فاضل و صادق و متدین و از اصحاب خاص علی علیه السلام بوده
 مصممه عرض کرد اخیر فی انت افضل **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 یا آدم حضرت فرمودند **تُرَكَّبَةُ الْمَرْءِ نَفْسُهُ قَبِيحٌ** - قبیح است که مرد خود را تعریف و
 و تزکیه بنماید و لکن از باب و اما بنعمه ربك فحدث (۱) میگوید **انا افضل من آدم**
 من از آدم افضل هستم عرض کرد و لم ذلك یا امیر المؤمنین بجه دلیل افضل از آدم
 هستی حضرت بیانائی فرمود که خلاصه اش اینست که برای آدم همه قسم و وسایل رحمت
 و راحت و نعمت در بهشت فراهم بود فقط از يك شجره کندم منع کردند و او منتهی نشد
 و از آن شجره منبیه خورد و از بهشت و جوار رحمت حق خارج شد.

ولی خداوند مرا از خوردن کندم منع نمود من بیبیل و اراده خود چون دنیا را
 قابل توجه نمیدانستم از کندم نخوردم.

کتابه از آنکه کرامت و فضیلت شخص در نزد خدا بزهده و روح و تقوی است
 هر کس اعراض او از دنیا و متاع دنیا بیشتر است قطعاً قرب و منزلت او در نزد خدا
 بیشتر و منتهای زهد اینست که از اجزای غیر منهی اجتناب نماید.

عرض کرد انت افضل **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 نوح قال **انا افضل من نوح** شما افضل هستید یا نوح
 فرمود من افضل هستم از نوح عرض کرد لم ذلك چرا شما افضل هستید از نوح
 فرمود نوح قوم خود را دعوت کرد بسوی خدا اطاعت نکردند بعلازه ازیت و آزار
 بسیار بآن بزرگوار نمودند تا در باره آنها نفرین کرد و رب لا تلذذ علی الارض من
 الکافرین **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**

اما من بعد از خاتم الانبیاء علیه السلام با آنهمه صحبات و اندیشای بسیار فراوانی که
 تو این امت دیدم ابداً در باره آنها نفرین نکردم و کملا صبر نمودم (چنانچه در ضمن
 خطب معروف بشفقیه فرمود صبرت و فی العین لندی و فی الحلق شجی **(۳)** کتابه از
 (۱) مستحای خدا عادتاً بنمودن اهل کفر.
 (۲) بروردن کارها مگذازد بر وی زمین از کافرین دیداری در او.
 (۳) صبر نمودم در حالتیکه در چشم من خاشاک و درد کولوی من استعوان بود.

آنکه اقرب خلق بسوی حق کسیستکه صبرش بر بلا بیش باشد.

عرض کرد انت افضل **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 عرض کرد انت افضل من ابراهیم قال **انا افضل من ابراهیم** شما افضل هستید
 یا ابراهیم فرمود من افضل از ابراهیم هستم عرض کرد لم ذلك چرا شما افضل از
 ابراهیم هستید فرمود ابراهیم عرض کرد رب ارنی کیف نحی المولی قال **اولم
 لکم من قال بی ولی و لکن لیطمئن قلبی (۱)** ولی ایمان من بجائی رسیده که گفتم لو کشف
 الظلمه ما ازددت یقیناً **(۲)** کتابه از آنکه علو درجه شخص بمقام یقین او میباشد که
 واجد مقام حق یقین شود.

عرض کرد انت افضل **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 یا موسی فرمود من افضل هستم عرض کرد بجه دلیل شما افضل از موسی هستید
 فرمود وقتی خداوند او را مأمور کرد بدعوت فرعون که بمصر برود عرض کرد
 رب انی قلت منهم نفساً فاخاف ان یقتلون و اخی هرون هو افصح منی لساناً
 فارسله معی ردأ یصدقنی انی اخاف ان یكذبون **(۳)** اما من وقتی رسول اکرم
صلی الله علیه و آله از جانب خدا مأمورم کرد که بروم در مکه معظّمه بالای پام کعبه آیات اول
 سوره براءت را بر کفار قریش قرائت نمایم با آنکه کمتر کسی بود که برادر یا
 پدر یا عم یا خاله یا یکی از اقارب و خویشانش بدست من کشته نشده باشند مع ذلك
 ابدأ خوف تکرم اطاعت امر نموده تنها رتقم مأموریت خود را انجام دادم آیات سوره
 براءت را بر آنها خواندم و مراجعت نمودم.

کتابه از آنکه فضیلت شخص با توکل بخداست هر کس توکلش بیشتر است

(۱) آیه ۲۶۲ سوره ۲ (بقره) بروردن کارها بین شما که چگونه مردگان زنده خواهی
 کرد خداوند فرمود آیا باور نداری عرض کرد آری باور دارم لکن (میگویم بشاهانه آن) دلم
 آوردم گیرد.
 (۲) اگر بردها بالا رود و کشف حجب گردد بپن من زیاد نخواهد شد.
 (۳) آیه ۲۳ سوره ۲۸ (قصص) موسی عرض کرد ای خدا من از آنها (فرعونیان) بکنگر
 و کفایت و بیشترم که بگویم خواهی و گنیه دیرینه مرا بقتل رسانند با این حال اگر از وسالت
 فاکریم) برآدم) هرون که نااطاعت از من منسج تراست با من باور فریاد دگر و رسالت فرما تا
 مرا تصدیق کند میترسم آنها تکذیب رسالت کنند.

فضیلت او بیشتر است انکاء و اعتماد بر ادرش نمود ولی امیرالمؤمنین علیه السلام تو گل
کامل بخدا و اعتماد بکرم و لطف عمیم ذات ذوالجلال حق نمود.

قال انت افضل ام عیسی قال انا افضل من عیسی قال لم ذلك عرض کرد
شما افضل هستید یا عیسی فرمود من افضل از عیسی هستم عرض کرد برای چه شما
افضل هستید فرمود پس از آنکه مریم بواسطه دمیدن جبرئیل در کربان او بقدرت
خدا حامله شد همینکه موقع وضع حمل رسید وحی شد بمریم که **اخرجی عن البیت**
فان هذه بیت العباد لا یت الولاة از خانه بیت المقدس بیرون شو زیرا که این خانه
محل عبادت است نه زایشگاه و محل ولادت و زائیدن فلذا از بیت المقدس بیرون رفت
در میان صحرا پای نخله خشکیده عیسی بدینا آمد.

اما من - وقتی مادرم فاطمه بنت اسد را درد زائیدن گرفت در حالتیکه وسط
مسجد الحرام بود بمسئجار کعبه متمسک گردیده و عرض کرد الهی بحق اینخانه و بحق
آنکسیکه این خانه را بنا کرده این درد زائیدن را بر من آسان گردان همان ساعت
دیوار خانه شکافته شد مادرم فاطمه را باندامی غیبی دعوت بداخل خانه نمودند که
یا فاطمه ادخلی البیت فاطمه مادرم وارد شد و من در همان خانه کعبه بدینا آمدم
کنایه از آنکه در مرتبه اول شرف مرد بحسب و نسب و طهارت مولد است هر
که روح و نفس و جسد او پاکیزه است او افضل است.

(از این امر پروردگار فاطمه در دخول کعبه معظمه و لبی از مریم از وضع حمل در
بیت المقدس با توجه به شرافت مکه معظمه بر بیت المقدس شرافت فاطمه بر مریم و شرافت
علی علیه السلام بر عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام معلوم میشود.)

علی مرآت جمیع انبیاء بوده است (موقع نماز شد آقایان برای نماز برخواستند)
(بعه از فریضه و استراحت و صرف چای داعی)

(انتتاح کلام نموده عرض کردم) علاوه بر آنچه عرض شد در کتب معتبره و موثق
علماء خود دان است که علی علیه السلام را مراتب جمیع صفات انبیاء و واجد آن صفات قرار
ورده اند.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۴۴۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه و حافظ
ابویکرئیه شافعی احمد بن الحسین بیهقی در مناقب و امام احمد حنبل در مسند و امام
فخر رازی در ذیل آیه مباحله در تفسیر کبیر و معنی الدین عربی در ص ۱۷۲ از مسیح
۳۷ کتاب بواقیت و جواهر و شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۴۰ بنا بیع الموده از
مسند احمد و صحیح بیهقی و شرح المواقیف و الطرقة المحمدیه و نورالدین مالکی در
ص ۱۷۱ فصول المهمه از بیهقی و محمد بن طلحه شافعی در ص ۲۲ مطالب السؤل و محمد
بن یوسف کجی شافعی در باب ۲۳ کفایة الطالب بمختصر کم و زیادی در الفاظ و
عبارات روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من اراد ان ینظر الی آدم
فی علمه والی نوح فی تقواله (فی حکمته) والی ابراهیم فی خلقه (فی
حمله) والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن
ابی طالب (ع) (۱).

و میرسد علی همدانی شافعی در مودت هشتم از موده الثری این حدیث شریف
را بازنهائی نقل مینماید و در آخر آن آورده از جابر که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:
فان فیہ تسعین خصلة من خصال الانبیاء جمعها الله فیہ ولم یجمعها فی احد
غیره (۲).

بیان سنجی شافعی
در اطراف حدیث تشبیه

و شیخ فقیه محدث شام صدر الحفظان محمد بن یوسف
کجی شافعی پس از نقل حدیث خود بعنوان قلت
بیانی دارد که گوید تشبیه نمودن علی را بآدم

در علم او برای اینست که خداوند آموخت بآدم علم و صفت هر چیزی را هم چنانکه
در سوره بقره فرماید **و علم آدم الاسماء کلها (۳)** و هم چنین نیست چیزی و نه

(۱) هر کسی میخواند نظر کند که آدم در دشتش (بسی الاکیت و کیفیت علم آدم بهره مند
گردد) ب علم علی توجه کند و هر کسی که میخواند حقیقت تقوای نوح را (که بهترین صفات او بوده)
یا حکم و حکمت او را به بیند و غلت و حلم ابراهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی را به بیند پس نظر
کند بسوی علی بن ابیطالب علیه السلام.

(۲) پس یادورستیک در علی علیه السلام نمود خصلت از خصال انبیاء میباشد که خداوند در او جمع
کرده که در غیر او.

(۳) آیه ۲۹ سوره ۲ (بقره) خدای عالم همه اسامی را آدم تعلیم داد.

حادثه و واقعه ای مگر آنکه در نزد علی میباید علم آن و فهم درک و استنباط معنای آن - بواسطه همین علم الهی بود که حضرت آدم مخلع بخلعت خلافت آمده که خداوند در آیه ۲۸ سوره ۲ (بقره) خبر میدهد که فرمود **اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً (۱)** .

پس هر انسان با ذوقی از این تشبیه آنحضرت علی را بعلم آدم - میفهمد که چون آن علم سبب افضلیت آدم و برتری و مسجودیت او بر ملائکه و صاحب مقام خلافت گردید علی علیه السلام هم افضل و برتر از همه خلائق و واجد مقام خلافت بعد از خاتم الانبیاء علیهم السلام میباشد .

و تشبیه نمودن علی را بنوح در حکمت آن کانه میخواهد برساند که علی علیه السلام بر کفار شدید و بر مؤمنین رؤف بود هم چنانکه خداوند در قرآن او را وصف نموده **وَالَّذِينَ مَعَهُ اشَدَّاءٌ عَلٰی الْكٰفِرِیْنَ وَرَحَمًاۗءٌ یِّنۡہِمۡ (این خود دلیل است بر آنکه این آیه در وصف علی علیه السلام نازل گردیده چنانچه قبلاً عرض نمودم) .**

و نوح نسبت بکفار بسیار شدید بود چنانچه در قرآن خبر میدهد **وَقَالَ لُوۡحٌ رَبِّ لَآ اَنتَ عَلٰی الْاَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِیْنَ دِیَارًا (۲)** .

و تشبیه نمودن علی علیه السلام را بحلم ابراهیم برای آنست که در قرآن ابراهیم علی نبینوا وعلیه السلام را باین صفت وصف نموده که **اِنَّ اِبْرٰهٖمَ لَآوٰهٖ حَلِیۡمٌ (۳)** . این تشبیهات میرساند که علی علیه السلام متخلق باخلاق انبیاء و متصف بصفات اصفیاء بوده است .

پس آقایان محترم اگر قدری منصفانه دقیق شوید می بینید از مضامین این حدیث شریف که مجمع علیه فریقین (شیعه و سنی) میباشد مستفاد میشود که امیرالمؤمنین علیه السلام جامع جمیع صفات عالیّه ممکنه است که هر صفتی از وی مساوی بهترین صفات انبیاء میباشد پس علی القاعده بایستی که از حیث جامعیت افضل سلسله جلیله نبویه باشد .

(۱) آ ۲۸ سوره ۲ (بقره) من درودین خلیفه خواهم گماشت .
 (۲) آ ۲۷ سوره ۷۱ (نوح) عرض کرد پروردگارا مگر در درودین الکافران دیار برا .
 (۳) آ ۱۱۵ سوره ۹ (توبه) بدرستیکه ابراهیم هر آینه برده بود .

و این حدیث خود دلیل دیگری است بر افضلیت علی علیه السلام بر انبیاء عظام (استثاء خاتم الانبیاء علیهم السلام) زیرا وقتی با هر يك از انبیاء عظام در فضیلت و خصلت مخصوصه پان نهب مساوی باشد و فضایل و خصال دیگران نیز اختصاص داشته باشد لازم میآید که افضل از همه انبیاء باشد .

چنانچه خود محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنول بعد از نقل حدیث تصریح باین معنی نموده و توضیحاً گوید رسول اکرم صلی الله علیه و آله ثابت نموده است برای علی علیه السلام باین حدیث علمی شبیه علم آدم و تقوای شبیه تقوای نوح و حلمی شبیه حلم ابراهیم و هیبتی شبیه هیبت موسی و عبادتی شبیه عبادت عیسی تا آنجا که گوید **و تعلموا هذه الصفات الی اوج العلی حیث شبهها یها لواء الانبیاء المرسلین من الصفات المذكوره (۱)** . آیا ممکن است در امت مرحومه کسی را پیدا کنید از صحابه و تابعین و غیره که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیده انبیاء عظام باشد غیر از امیرالمؤمنین علی بن ایطالب علیه السلام در حالتیکه این معنی مورد قبول و اعتراف رجال بزرگ از علمای خودتان میباشد .

چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۰ ینایع الموده از مناقب خوارزمی از محمد بن منصور نقل مینماید که گفت شنیدم از احمد بن حنبل (امام حنابله اهل سنت که میگفت ماجاء لاحد من الصحابة من الفضائل مثل ما لعلی بن ایطالب (۲) .

و محمد بن یوسف کجی شافعی در باب ۲ کفایت الطالب مستنداً از محمد بن منصور طوسی باین طریق از امام احمد نقل نموده که گفت **ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله ماجاء لعلی بن ایطالب (۳)** .

(۱) بلند میکنند این اوصاف حمیده علی علیه السلام را بنتها درجه رفت و معلومشان را
 که یغیر تشبیه کرده است آنحضرت را بانبیاء مرسلین از حیث صفات .
 (۲) نیامده است از برای احدی از اصحاب از فضائل مثل آنچه برای علی بن ایطالب علیه السلام آمده است .
 (۳) نیامده است از برای احدی از اصحاب رسول خدا چیزی که برای علی بن ایطالب آمده است .

قول بافضلیت امیر المؤمنین علیه السلام اختصاص امام اجد ندارد بلکه اکثر علماء منصف شما مصدق این معنی را نموده اند چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی درس ۴۶ جلد اول شرح نهج البلاغه گوید **انّه علیه السلام کان اولی بالامر و احقّ لاعلی وجه النص بل علی وجه الافضلیة فانّه افضل البشر بعد رسول الله و احقّ بالخلافة من جمیع المسلمین (۱)**.

شماره تفکات ذوالجلال پروردگار عالمیان قسم قدری منصفانه فکر کنید بینید آیا بی انصافی نیست که فقط روی عازت و تقلید از اسلاف و گذشتگان بدون فکر و تأمل کسانی را که فاقد این صفات بوده اند مقدم دارند چنین شخصیت بزرگی بدون دلیل و برهان آیا غفله و فضلاء بمقدار فکر و فهم گذشتگان نمیخندند که روی سیاست و دسته بندی افضل امت را خانه نشین نموده و مفضول بتمام معنی را برمسند خلافت برقرار نمایند - و لااقل درسیفه آن بزرگوار را برای شور در امر بزرگی مانند خلافت خسر ننمایند. تا بکلی متروک گردد؟!

حافظ - مایه انصافم یا جناب عالی که میفرمائید بدون دلیل و برهان اصحاب پیشمر دیگران را مقدم دانسته و خلافت را برده اند واقعاً شما همه ما را بی فکر و نادان و تقلد بی پروا فرض کرده اید کدام دلیل بالآخر از دلیل اجماع است که تمام صحابه و امت اجماعاً بر خلافت ابی بکر حکم نموده و تسلیم شدند حتی مولانا علی کرم الله وجهه بدیهی است اجماع امت حجت است و اطاعت آن اجماع واجب زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود **لا یتجمع امتی علی الخفاء - لا یتجمع امتی علی الضلالة (۲)** پس ما کور کورانه دنبال اسلاف و گذشتگان خود نرفته وقتی تمام امت روز اول بعد از وفات پیغمبر اجماعاً صحه بر خلافت ابی بکر گذاردند و ما

(۱) علی علیه السلام اولی و احق بامر ولایت بود از جهت افضلیت نه از جهت نس ذریه که او افضل تمام بشر بود بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و احق بتمام خلافت از تمام مسلمانان.

(۲) امت من اجماع بر عطاء و خلافت و کرامی نمینایند.

در مقابل امر واقع شده قرار گرفتیم لازمه عقل است که بایستی مطیع صرف باشیم.
داعی - اصلاً بفرمائید دلیل بر حقانیت خلافت بعد از رسول اکرم چیست -
یعنی خلافت بجه دلیل ثابت میگردد -

حافظ - بدیهی است بزرگتر دلیل بر اثبات وجود خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجماع تمام امت میباشد.

علاوه بر دلیل اجماع که زانوی هر عاقل و دانائی را بزمین تسلیم فرود میآورد کبر سن و شیوخیت است که حق تقدم را به ابی بکر و عمر داده و علی کرم الله وجهه بانعام فضل و کمال و نزدیکی بر رسول الله صلی الله علیه و آله که مورد قبول تمام امت است بواسطه سفر سن جوانی عقب ماند و انصافاً حق نبود جوان نورسی تقدم بر کبار از صحابه پیدا نماید - و ما این عقب افتادگی را از حیث خلافت برای علی کرم الله وجهه تصح نمیدانیم چون که افضلیت آنجناب عندالعموم ثابت است.

و نیز حدیثی که خلیفه عمر رضی الله عنه نقل نموده که فرمود: **لا یجتمع النبوة و الملك فی اهل بیت و احد (۱)** علی کرم الله وجهه را از مقام خلافت ساقط نمود چون علی اهل بیت رسول خدا بوده است لذا نمیشد واجد مقام خلافت گردد.

داعی - خیلی اسباب تحسیر و تعجب است وقتی این قبیل دلائل از مثل شما درمان دانشمند فهمیده شنیده میشود که تا چه اندازه تحت تأثیر عادت قرار گرفته اند که چشم بسته بدون تفکر حق را پشت سر انداخته و فتوه بدلائلی میکنند که **یضحک** به **التکلی** میباشد خود شما هم اگر قدری فکر کنید میدانید که این قبیل دلائل بوج و تشبیهات و تشبیهات است.

ولی تأسف در اینجا است که آقایان حاضر نمیشود ساعتی لباس تعصب و تمسیر را از خود دور و در دلائل علماء بزرگ شیعیه مقابل دلایل بی پر ویا منصفانه تمسّق و تدقّق نمایند.

(۱) نبوت و سلطنت در یک جا نراده هیچ نخواهد شد.

نه عوام شما بی خبر از دلائل اند بلکه هر کجا با علماء شما صحبت نمود آنها را می خیر از دلائل امامیه و غرق در تعصب دیدم این نیست مگر از جهت آنکه کتابهای معتبر اکابر متکلمین و محدثین از علماء شیعه در کتابخانه‌های شما برای مطالعه دیده نمیشود بلکه یکدیگر را منع میکنند از مطالعه آن کتب بعنوان کتب ضلال ۱۴ .

من خودم در بصره و بغداد و شام و بیروت و حلب یعنی بلاد سنتی خانه در بازار کتاب فروشها نام هر یک از کتب معتبره علماء شیعه را پرسیدم گفتند نمی شناسیم بلکه کتب عالی‌های را که علماء اهل تسنن در اثبات مقام ولایت و تعریف عزت و اهل بیت پیغمبر نوشته و چاپ شده است بمعرض فروش نمیگذارند - و اگر هم گاهی تصادفاً بکتابی از کتب شیعه برخورد نمائید چون بانظر کینه و عداوت مطالعه مینمائید قسمی غضبانی و متأثر میشوید که نمیخواهید بهاشمه علم و منطق و انصاف وارد نمائید تا کشف حقیقت گردیده نتیجه کامل بستاند آید - ولی برعکس از طرف ما جامعه شیعیان هیچ مانعی برای نشر کتب علماء شما وجود ندارد بلکه کتب معتبره و تفاسیری که قلم علمای شما صادر گردیده و همچنین کتب ادبی و علم الحدیث از آنها در بازار شیعیان برای فروش آماده و در منزل و کتابخانه‌های عمومی و شخصی مورد مطالعه و اخذ نتیجه می باشد .

اینک داعی نظر بوظیفه بزرگی که عهده دارم ناچارم برای جلب نظر آقایان روشن فکر که تصور نمائند واقفاً دلائل شما متقن و غیر قابل رد است باقتضای وقت مجلس مختصراً جواب عرض نمایم .

اولاً فرمودید اجماع امت حجت و دلیل محکم است
دلائل برده اجماع
باستناد حدیثی که شاهد آوردید .

البته شما خود بهتر میدانید که لفظ امت اضافه شده بر یای متکلم افاده عموم میکند پس معنای حدیث (بر فرض صحت آن) چنین میشود که تمام امت من اجتماع بر خطاه و گمراهی نمیکند .

یعنی هر گاه کافه امت پیغمبر اتفاق براسری نمودند آن امر خطاه نمیشد .
ماهم این مطلب را قبول داریم که اجتماع تمام امت بدون استثناء فردی منتج نتیجه خواهد بود .

زیرا که خداوند از خواص این امت قرار داده که پیوسته در میان آنها طایفه‌ای باشند که حق با ایشان و ایشان با حق میباشند یعنی حجت و نمایندند خدا حتماً در میان آنها می باشد - و قطعاً در موقع اجتماع جمیع امت آن طایفه اهل حق و حجت خدا در میان آنها خواهند بود و مانع خواهند شد که امت راه خطاه و ضلالت بیمایند .
اگر قدری دقیق شوید و خوب فکر نمائید خواهید دید که این حدیث (بر فرض صحت) ابدأ دلائل ندارد بر ثبوت آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله حق تعیین خلافت را (از خود ساقط) و بامت واگذار نموده باشد .

و اگر قول و عقیده جنابعالی صحیح باشد که آنحضرت صاحب دین کامل و اکمل باینان **لا تجتمع امتی علی الخطاء و باعلی الضلالة** حق تعیین خلافت را از خود ساقط و بامت واگذار نموده باشد (و حال آنکه همچو دلالتی ابدأ ندارد) قطعاً این حق عموم امت است - یعنی مسلمین عموماً چون در امر خلافت ذی نفع اند لذا در رأی خلافت باید همگی دخالت داشته باشند یعنی بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بایستی جمیع امت جمع گردند و شور نمایند یک فرد کاملی را برای اجماع عموم امت بخلافت برقرار نمایند .

اینک از شما سؤال مینمایم که آیا در آن چند روزه وفات رسول الله صلی الله علیه و آله درس پوشیده کوچکی بنام سقیفه که ندای خلافت ای بکر برخواست چنین اجماعیکه تمام مسلمین متفقاً رأی داده باشند واقع شده یاخیر .

حافظ - بیان غریبی فرمودید در مدت دو سال و اندی که ای بکر رضی الله عنه بسند خلافت برقرار گردید عموم مسلمین در تحت تبعیت و اقتیاد فرمان برداری از ایشان نمودند این خود معنی اجماع است که دلیل بر حقیقت است .

داعی - واقفاً در جواب مغلظه فرمودید سؤال مخلص راجع به تمام دوره خلافت ای بکر نبود بلکه عرض کردم در سقیفه ^(۱) بنی ساعده در وقت رأی دادن به خلافت ای بکر اجماع امت علی القاعده و خالت داشتند یا قاطب چند نفری که تشکیل دسته کوچکی را میدادند در آن سرپوشیده کوچک رأی دادند و بیعت کردند.

حافظ - بدیهی است آن عده قلیل کبار از صحابه بودند ولی مرور اجماع واقع شد.

داعی - بسیار ممنون شدم که مطلب را بیچ ندادید و حقیقت را بیان نمودید شمارا بخدا انصاف دهید رسول خدا که اولی و احق بود باینکه سراط مستقیم و راه راست را بروی امت باز نماید این حق بزرگرا از کردن خود ساقط و پامت واکذار نمود که فقط چند نفری سیاست بازی نمایند یکی از آنها بادیگری بیعت نماید چند نفر دیگر از رقاهم بیعت نمایند (و قبیلۀ اوس روی عدالتی که با قبیلۀ خزرج از قدیم داشتند و اینکه مبادا آنها جلو یفتند و سعد بن عباده امیر گردد بیعت نمایند) بعد مردم بمروزر از ترس و باطمینان تسلیم کردند و حکومتی برقرار کرد که امشب جنبایالی نام آن چند نفر را اجماع بگذارد؟! آیا سایر مسلمین متفرق در بلاد مکه و یمن و جدّه و طائف و حبشه و سایر مدائن و قرا، از امت مرحومه نبودند حتی نظر ورآی در تعیین خلافت نداشتند.

اگر در سیاهای در کار نبود و سیاست بازی و قرار دادهای قبلی منظور نبود و این دلیل شما حق بود چرا صبر نکردند تا نظر جمیع مسلمین را در امر باعظمت خلافت اخذ نمایند تا اجماع جمیع امت مصداق حقیقت پیدا نموده ضلالت و گمراهی در راه نداشتند باشد.

چنانچه در میان تمام ملل راقیۀ جهان معمول است برای تعیین ریاست جمهور یا پیشوا استعمال عمومی مینمایند و برای عموم ملت احترام میکذارند رأی و نظر اکثر ملت مورد عمل قرار می گیرد.

(۱) سقیفه سرپوشیده ای بود از قبیلۀ بنی ساعده انصاری که در مواضع مهم محل شود و اجماع آنها بود.

اگر بتاريخ جهان مراجعه نمائید چنین تشکیل بی اساس و تعیین رئیس که بدست چند نفر بر گذار شود نمی بینید بلکه جهان داران متمدن و دانشمندان با فکر باین عمل خندان اند.

و اعجب از هر عجب آنکه تشکیل چنین دسته کوچکی را در يك سر پوشیده کوچک اجماع نام گذاری کنند و بعد از هزار و سیصد و سی و پنجسال هنوز هم روی این حرف و عمل غلط و بی پرویا تعصباً یا فشاری و ایستادگی نمایند و بگویند اجماع امت دلیل بر حقیقت خلافت است یعنی چنین اجماعی که دسته کوچک چند نفری در سر پوشیده سقیفه جمع شدند و مقدرات يك ملت و امت را بدست يك نفر دادند حق و بایستی حتماً مورد تبعیت قرار گیرند؟!.

حافظ - چرا بی لطفی میکیند مراد از اجماع اجماع عقلاء و کبار از صحابه بود که در سقیفه واقع شد.

داعی - اینکه فرمودید مراد از اجماع - اجماع عقلاء و کبار از صحابه بوده محض تحکم و تبدیلی و منطق است زیرا شما دلیلی جز این حدیث ندادید بشرمائید از کجای این حدیث که محل آنکه شما امت عقلاء و کبار صحابه بیرون می آید شما حدیث را بیخیال خود معنی میکیند - که عقلاء و دانشمندان با نظر عجیب بآن مینگرند - .

و حال آنکه عرض کردم بانه نسبت در امتی عمومیت را میرساند نه خصوصیت هغه قلیلی از صحابه را ولو آنکه عقلاء و فضلاء باشند.

بر فرض تسلیم بفرموده شما (که مراد اجماع عقلاء و کبار اصحاب بوده است) آیا عقلاء و کبار از صحابه همان عده ای بودند که در سر پوشیده کوچک سقیفه به پیشوائی ای بکر و عمر زابوعینۀ کور کن (جز آج) رأی دادند و بیعت نمودند؟!.

آیا در سایر بلاد مسلمین عقلاء و بزرگان صحابه نبودند؟! آیا تمام عقلاء قوم و کبار از صحابه حین وفات رسول اکرم ﷺ در مدینه آنهم در سر پوشیده کوچک سقیفه جمع بودند و همگی اجماع بر این امر نمودند که امشب دلیل شما باشد؟!.

حافظ - چون امر خلافت مهم بود و ممکن بود دسیسه هائی بکار رود فرصت آنکه مسلمین بلاد را خبر بدهند نبود لذا ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وقتی شنیدند عده ای از انصار در آنجا جمع اند با عجله خود را رسانیدند صحبتگاهی نمودند عمر که مردی سیاست مدار بود صلاح امت را چنان دید با ابی بکر بیعت نماید عده ای هم تبعیت نموده بیعت نمودند - ولی جمعی از انصار و قبیله خزرج پیروی از سعد بن عباده نموده بیعت ننموده از سقیفه خارج شدند این بود جهت عجله در اینکار -

داعی - پس خودتان تصدیق نمودید چنانچه جمیع مورخین و اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند در روز سقیفه که اول کار بود اجماعی واقع نشد ابی بکر روی حسن سیاست بعمر و ابوعبیده جراح تعارف کرد آنها هم تعارف را برگرداندند و گفتند تو اولی و الیق هستی - روی سیاست فوری بیعت نمودند چند نفر حاضر هم که عده ای از قبیله اوس بودند روی سابقه عداوتی که با خزرجها داشتند برای آنکه آنها جلو نیفتند و سعد بن عباده امیر نکرید بیعت نمودند تا بعد ها مرور توسعه پیدا نمود - و حال آنکه دلیل اجماع اگر متقن بود میبایستی صبر کنند تا همگی امت (یا عقلاء بقول شما) جمع شوند و در میان شور عموم اخذ رأی شود تا مسئله اجماع صورت حقیقت پیدا کند .

حافظ - عرض کردم بواسطه آنکه دسیسه هائی در کار بود دو قبیله اوس و خزرج در سقیفه جمع بودند و میان خود نزاع داشتند - و هر یک میخواستند امارت و حکومت مسلمین را از خود معین نمایند - بدیهی است کوچکترین غفلت بنفع انصار تمام میشد و دست مهاجرین از کار کوتاه میگردد - بهمین جهت تا چار بودند تمعبل در غمل نمایند .

داعی - ما هم غرض عین نموده بگفته شما تسلیم میشویم و از فرموده خودتان امتنان مند می کنیم و بنا بر آنچه مورخین خودتان مانند محمد بن جریر طبری در ص ۴۵۷ جلد دوم تاریخ خود در دیگران نوشته اند مسلمانان در سقیفه برای شور در امر خلافت جمع شدند بلکه دو قبیله اوس و خزرج میخواستند برای خودشان تعیین امیر نمایند .

ابی بکر و عمر خود را بمجلس مخاصمه آنها رسانیده و از این اختلاف بنفع خود بهره برداری نمودند و اگر واقعا برای امر خلافت و شور در این امر بزرگ جمع شده بودند بایستی همه مسلمانان را خبر میدادند که برای دادن رأی حاضر شوند . و چنانچه فرموده شما فرصت خیر دادن تمام مسلمین نبود و وقت **مکتبگویی اسامه با بازیگر ها** میگذشت - ما هم با شما هم صدا شده و میگوئیم

بمکه و یمن و طائف و سایر بلاد و ولایات مسلمین دست رس نداشتند آنها با اردوی أسامة بن زید هم که نزدیک مدینه بود دست رس نداشتند که بزرگان صحابه را که در اردو بودند خبر نمایند بیایند و با آنها شور نمایند که یکی از آنها بلکه فرد مؤثر از جمعیت اردوی مسلمانان امیر لشکر اردو اسامة بن زید بود که رسول اکرم او را امیر یراهل اردو قرار داد که از جمله آنها ابی بکر و عمر بودند که در تحت امارت اسامه بودند - که وقتی شنید دسیسه ای بکار رفته و بدست سه نفر خلیفه تراشی شده و بدون شور و اطلاع آنها با یک نفر بیعت نمودند سوار شد آمد در مسجد که تمام مورخین نوشته اند فریاد زد این چه غوغائی است یر یا نموده اید با اجازه کسی شما خلیفه تراشی نمودید شما چند نفر چه کاره بودید بدون شور مسلمانان و کبار صحابه و اجماع آنها تعیین خلیفه نمودید .

عمر حبه استمالت پیش آمد گفت اسامه کار تمام شده بیعت واقع گردیده شق عسا منما تو هم بیعت بنما اسامه متغیر شد گفت پیغمبر مرا یر شما امیر قرار داده بود و از امارت هم عزل نکردیم چگونه امیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله یر شما با مارت و ریاست یر گردیده بیاید در تحت امر و بیعت مأمورین خود قرار گیرد تا آخر محاجه که نمیخواهم زیاد طول کلام بدهم غرض شاهد حال بود .

اگر بگوئید اردوی اسامه هم از شهر مقداری دور بود وقت میگذشت آقایان از سقیفه و مسجد تا خانه پیغمبر هم مسافت بسیار بود چراغی صلی الله علیه و آله را که با اتفاق فریقین عضو مؤثر در میان مسلمانان بود و عباس عم اکرم پیغمبر و تمام بنی هاشم که عزت و

مورد توصیه رسول الله ﷺ و عدیل القرآن بودند و کبار صحابه که در آنجا بودند خبر نکردند بیایند و از رأی آنها استفاده نمایند؟!؟

حافظ - گمان می کنم اوضاع قسمی خطرناک بوده که فرصت غفلت و بیرون آمدن از سقیفه را نداشتند.

داعی - بی لطفی میفرمائید فرصت داشتند ولی عمداً نخواستند علی رضی الله عنه و بنی هاشم و کبار صحابه را که در خانه جمع بودند خبر نمایند.

حافظ - دلیل شما بر عمد عمل آنها چه بوده.

داعی - بزرگترین دلیل آنکه خلیفه عمر تادر خانه پیغمبر آمد ولی داخل نشد که علی رضی الله عنه و بنی هاشم و کبار صحابه مجتمع در آن خانه با خبر نشوند.

حافظ - قطعاً این مطلب از ساخته های روافض است.

داعی - باز بی لطفی فرمودید کسی این مطلب را نساخته خوبست مراجعه نماید به ص ۴۵۶ جلد دوم تاریخ بزرگ محمد بن جریر طبری که از اکابر علمای خودتان در قرن سیم بوده است که مینویسد عمر آمد بدرخانه پیغمبر داخل نشد پیغام داد با بی بکر زود بیا کار لازم دارم ای بکر گفت الحال وقت ندارم باز پیغام داد امر مهمی پیش آمده وجود تو لازم است.

ای بکر بیرون آمد محرمانه قضیه اجتماع انصار را در سقیفه باو خبر داد و گفت لازم است بغوریت با آنجا بروم. دو نفری رفتند در راه ابوعبیده (کورکن) را هم با خود بردند تا سه نفری تشکیل اجماع امت بدهند و امشب مورد آنکه شما باشد؟ شما را بخدا انصاف دهید اگر دسیسه و قرار داری در کار نبوده عمر تا در خانه پیغمبر رفت چرا داخل نشد که حادثه وارده را بسمع تمام بنی هاشم و کبار صحابه برساند و از همگی استمداد نماید؟ آیا ای بکر عقل کل منحصر بفرز د امت پیغمبر بود؟! و دیگران از صحابه و عترت پیغمبر بیگانه بودند که نباید از این حادثه با خبر شوند!! چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا.

آیا این اجماع ساختگی شما که جمیع مورخین خودتان نوشته اند بدست سه

نفر (ای بکر و عمر و ابو عبیده (قبرکن) جراح) برقرار شد؟

آیا در کجای دنیا این عقیده قابل قبول است که اگر سه نفر و یا دسته بیشتر در شهری ولو پای تخت مملکت جمع شدند بر فرض که اهل آن شهر اجماع هم نمودند بر وجود فردی بریاست و سلطنت و یا خلافت بر سایر عقلاء و علماء و دانشمندان بلاد دیگر واجب است تبعیت از آنها بنمایند؟!؟

یارای يك رسته از عقلاء که منتخب از جانب سایرین هم نباشند بر سایر عقلاء مطاع باشد آیا خفه کردن افکار يك ملت در مقابل هو و جنجال و تهدید دستهای جایز است؟!؟

آقایان انصاف دهید اگر جمعی هم بخواهند حرف حق بزنند و مباحثات و انتقادات علمی و عملی کنند و بگویند این خلافت و اجماع ساختگی مطابق هیچ قانونی از قوانین آسمانی و زمینی مشروع نیست آنها را رافضی و مشرک و نجس بخواوند قتلشان را واجب بدانند و از هیچ نوع تهمت درباره آنها فرو گذار نمایند.

شما میفرمائید پیغمبر امر خلافت را بامت (یا بقرول شما بفقلاى امت) واکذار نمود شما را بخدا انصاف دهید امت و عقلاء امت فقط سه نفر بودند (ای بکر و عمر و ابو عبیده (قبرکن) جراح) که با یکدیگر تعارف نموده دو نفر که تسلیم يك نفر گردیدند بر عامه مسلمانان واجب است راه آنها را بیمایند و اگر بعضی گفتند این سه نفر هم مانند سایر امت و صحابه بودند چرا با همه اصحاب شور نمودند آنها کافر و مردود و مهجور الدم کردند؟

واقع نشدن اجماع در اطراف اجماع فکر کنید بخوبی میدانید مابین اقلیت با اتفاق فریقین و اکثریت و اجماع فرق بسیار است.

اگر مجلس شوری برای امر مهمی منعقد کرده کمی رأی بدهند میگویند اقلیت مجلس چنین رأی داد و اگر بیشتر آنها رأی دادند میگویند رأی اکثریت بود و اگر همگی بالاتفاق در يك جلسه رأی دادند میگویند اجماع واقع شد یعنی حتی يك نفر هم متخالف نبود.

شمارا بخدا قسم درسیقه و بعد در مسجد و بعد در شهر مدینه چنین اجماعی
بخلافت ابی بکر رأی دادند اگر حق رأی را مطابق خواسته شما جبراً از تمام امت سلب
نمائیم و با شما هم آواز شویم و بگوئیم مراد از اجماع همان عقلاء کبار صحابه مگر
اسلامی یعنی مدینه منوره کفایت مینمورد.

شمارا بذات پروردگار قسم میدهم آیا اجماعی که تمام عقلاء مدینه و کبار
از صحابه متفقاً رأی بخلافت ابی بکر داده باشند واقع شد آیا همان جماعت کمی هم که
درسیقه حاضر بودند همگی رأی دادند قطعاً جواب منفی است چنانچه صاحب موافق
خود معترف است در خلافت ابی بکر اجماعی واقع نشده حتی در خود مدینه و از
اهل حل و عقد زیرا که سعد بن عبادہ انصاری و اولاد او و خواص از صحابه و
تمام بنی هاشم و دوستان آنها و علی بن ابیطالب علیه السلام تا شش ماه مخالفت نمود
زیر بار نرفتند.

واقعاً از روی حقیقت و انصاف وقتی مراجعه بتاریخ میکنیم می بینیم
که در خود مدینه منوره هم که مرکز نبوت و حکومت اسلامی بوده چنین اجماعی
که عموم عقلاء و صحابه حاضر در مدینه در تعیین خلافت ابی بکر متحداً رأی داده
باشند واقع نگردید.

فالب روات ثقات و مورخین بزرگ خودتان از قبیل امام فخر رازی و جلال الدین
سیوطی و ابن ابی الحدید معتزلی و طبری و بخاری و مسلم و غیر آنها بمبارات مختلفه
رسانیده و نقل نموده اند که اجماع کامل در خود مدینه واقع نگردید.

علاوه بر آنکه تمامی بنی هاشم (که بستگان و عزت و اهل بیت رسول الله و هدیل
القرآن بودند و نظر ورأی آنها اهمیت داشت) و بنی امیه بلکه عموم اصحاب با مشافه
سه نفر درسیقه موقع رأی دادن بخلافت حاضر نبودند بلکه بعد از شنیدن کاملاً
مورد اعتراض قرار دادند.

حتی جمعی از کبار صحابه از مهاجرین و انصار علاوه بر آنکه عمل بیعت سقیفه را مورد
انتقاد قرار دادند عدای از رجال و بزرگان آنها بمنجد و فتوای ابی بکر احتجاجاتی نمودند

مانند: سلمان فارسی - ابوذر غفاری - مقداد بن اسود کندی - عمار یاسر -
بریده الاسلمی - خالد بن سعید بن العاص اوسی - (از مهاجرین) - ابو الهیثم
بن التیهان - خذیمه بن ثابت ذوالشهادتین (که رسول اکرم او را ذوالشهادتین
لقب داد) ابو ایوب انصاری - ابی بن کعب - سهل بن حنیف - عثمان بن
حنیف (از انصار) - و هریک از آنها در میان مسجد حجتیه شافیه و بر این کافیه
اقامه نمودند که این مجلس مختص باضیق وقت اجازه مذاکرات آنها را نمیدهد.

قطب برای ازدیاد بصیرت و بینائی حاضرین و غائبین انماماً للحدیث بدین مختص
بیان کفا نمودیم که بدانند دلیل اجماع بکلی باطل و بی اساس است که در خود مدینه هم
اجماع واقع نشد حتی اجماع اکابر اصحاب و عقلاء حاضر در خود مدینه هم دروغ محض است
فهرستی از بعضی اسامی مخالفین خلافت را از کتب معتبره خودتان بعرض میرسانم.

ابن حجر عسقلانی و بلانزی در تاریخ و تلمیخ خوانند
دوری نمودن کبار صحابه
از بیعت ابی بکر
شاه در روضه الصفا و ابن عبدالبر در استیعاب
و دیگران گویند که سعد بن عباده و طایفه خزرج
و طایفه ای از قریش با ابی بکر بیعت ننمودند و هیجده نفر از کبار صحابه نیز با ابی بکر
بیعت ننمودند و راضی شدند و آنها شیعه علی بن ابیطالب بودند !!

اسامی آن هیجده نفر ازین قرار بود: ۱- سلمان فارسی ۲- ابوذر غفاری ۳- مقداد
بن اسود کندی ۴- عمار یاسر ۵- خالد بن سعید بن العاص ۶- بریده الاسلمی
۷- ابی بن کعب ۸- خذیمه بن ثابت ذوالشهادتین ۹- ابو الهیثم بن التیهان
۱۰- سهل بن حنیف ۱۱- عثمان بن حنیف ذوالشهادتین ۱۲- ابو ایوب انصاری
۱۳- جابر بن عبدالله الانصاری ۱۴- خذیمه بن الیمان ۱۵- سعد بن عباده
۱۶- قیس بن سعد ۱۷- عبدالله بن عباس ۱۸- زید بن ارقم . و بقوی در تاریخ
خود میگوید قد تخلف عن بیعة ابی بکر قوم من المهاجرین و الانصار و ما لوا مع
علی بن ابیطالب - منهم العباس بن عبدالمطلب - و الفضل بن العباس - و الزبیر
بن العوام بن العاص - و خالد بن سعید - و المقداد بن عمر - و سلمان
الفارسی - و ابوذر الغفاری - و عمار بن یاسر - و البراء بن عازب - و ابی بن کعب
یعنی قومی از مهاجر و انصار تخلف و دوری نمودند از بیعت ابی بکر و ماایل

شدند با علی بن ابیطالب علیه السلام از جمله آنها بودند عباس بن عبدالمطلب و نه نفر دیگر که اسامی آنها را ذکر نموده است.

آیا این افراد عقلاء قوم و اکار اصحاب و غالباً محل شور رسول اکرم صلی الله علیه و آله نبودند. آیا علی علیه السلام و عباس عم اکرم رسول الله صلی الله علیه و آله و بزرگان بنی هاشم از عقلاء قوم نبودند؟!

شمارا بخدا انصاف دهید چگونه اجاعی بوده که بدون حضور و شور و قبول و تصدیق آنها صورت حقیقت بخود گرفته؟ فقط ای بکر را تنها محرمانه از میان آن جمع بیرون ببردند. و دیگران از کبار صحابه را خبر نماندند و رأی آنها را نگیرند آیا معنی اجماع میدهد یا دسیسه سیاسی در کار بوده.

پس علاوه بر اینکه اجاع تمامت در بدو امر برای تعیین خلافت منمقد نگردید اجاع تمام اهل مدینه هم نبوده بلکه بخروج سعد بن عباد و همراهانش اجاع تمام در سر پوشیده کوچک سقیفه هم واقع نشده بلکه نخستین کودتائی بود که عالم اسلامیت بتاریخ بشر امانت سپرد!!

در حدیث ثقلین و سفینه از همه اینها گذشته بنی هاشم و عترت و اهل بیت باعتبار حدیث مسلم بن الفریقین که در لیبالی ماضیه با اسناد معتبره عرض نمودم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان لفضلتکم بهما لقد نهوتم (و فی نسخه) لی تضلوا بعدها** (۱) حاضر در سقیفه بوده و موافقت با خلافت آبی بکر ننمودند (یعنی آنها را هجر نکردند که با نبیا حاضر شوند تا حقیقت اجاع حاصل شود؟).

و نیز در حدیث مشهور دیگر که معروف بحدیث سفینه است و در لیبالی ماضیه با اسناد آن ذکر نمودم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: **هلل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من نول**

(۱) من دو چیز بزرگ را در میان شما میگذارم که اگر باین دو چنگک زده و متسک نشدید هرگز گمراه نگردید و نطفه نجات میباید و این دو یکی قرآن است کتاب آسمانی و دیگری عترت و اهل بیت **ملک** (مراجعه شود به ص ۲۶۹ و ۲۷۵ هجرت کتاب).

بهم نجی ومن تخلف عنهم هلك (۱) میرساند که همان قسمی که در طوفان و بلایای وارده نجات امت نوح بتوسل سفینه بوده امت من هم در حوادث و گرفتاریها بایستی متوسل و متمسک باهل بیت من گردند تا نجات پیدا کنند هر کس از آنها تخلف و روی گردان شود هلاک خواهد شد.

و نیز این حجر در ص ۹۰ صواعق ذیل آیه چهارم از این سعد دو حدیث نقل میکند در لزوم توجه باهل بیت رسالت و عترت طاهره یکی آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود **انا و اهل بیتی شجرة فی الجنة و اغصانها فی الدنیا** فمنا شاء ان یتخذ الی ربه سیلا فلیتمسک بها (۲).

حدیث دوم آنکه فرمود **فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الضالین و انحلال الثبطلین و تاویل الجاهلین الا وان اکتفتم وقد کم الی الله عز و جل فا نظروا من توفدون (۳).**

خلاصه این قبیل احادیث که در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده اینست که میرساند بامت اگر از اهل بیت من دوری نمودید دشمنان پر شما غالب و گمراهتان مینمایند بدعتها و رأی و قیاسها بیان میآید باز نجات شما بوسیله اهل بیت من خواهد بود آنها را از خود دور و خودتان از آنها دور نگردید که هلاک خواهید شد.

بالاخره تمام آن اشخاصی که حضورشان در اجماع و بیعت و تعیین خلیفه مؤثر بوده جزه متخلفین در بیعت بودند پس این چگونه اجماعی بوده که صحابه کبار و عقلاء قوم و عترت و اهل بیت رسالت حاضر در مدینه در آن شرکت نداشتند؟!

(۱) مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است کسی که توسل با آنها جهت نجات میابد و کسیکه تعلق و دوری از آنها بنماید هلاک خواهد شد. (مراجعه شود به ص ۲۶۶ همین کتاب).

(۲) من و اهل بیت من دروغی هستیم در بهشت که شامهای آن در دنیا نیست پس کسی که خواهد دامن بسوی خدا بیاید کند باید تمسک بجوید با آنها.

(۳) دهر دوره برای امت من عملی هستنده از اهل بیت من که ذایل و دور میکند از این دین تحریف گمراهان و انحلال ثبطلین (یعنی ادعای مدعیان باطل) و تاویل جاهلین را بداندید پیوسته امامان شما پیشوایان شما هستند که وارد کننده هستند شما را بسوی خدای تعالی پس نظر کنید چه کردی پیشوایانید.

جای تردید نیست که اجماعی واقع نشد بلکه اکثریت هم وقوع پیدا نمود چنانچه ابن عبدال قرطبی که از بزرگان علمای خودتان است در استیعاب و ابن حجر در اسبابه و دیگران گویند سعد بن عبادہ انصاری که مدعی مقام خلافت بود بایمی بکر و عمر ابداً بیعت نکرد و آنها هم متعزض او نشدند چون صاحب قبیلہ بود از ترس آن که مبادا تولید فساد شود لذا سعد بشام رفت بروایت روضۃ الصفا بتحریک یکی از عظاما و بزرگان (که عند العقلاء معلومست چه کس بوده که حکمش نافذ بوده) شبانہ تیری بر او زدند و کشته شد و نسبش را باجنہ دادند (ولی بروایت مورخین - زیندب تیر خالدين وليد بود که بعد از کشتن مالک بن نویره و تصرف عیال او در اول خلافت ایمی بکر - مفضوب غضب خلیفہ ثانی عمر بود تا در دوره خلافت او خواست خود را نزد خلیفہ پاک کند چنانکه کرد؟ لذا شبانہ با تیر او را زد معروف شد اجنہ او را کشتند).

شمارا بخدا آفایان عادت و تمسب را کنار بگذارید و قدری فکر کنید این چگونگی اجماعی بوده که علی بن ابیطالب علیه السلام و عباس عم اکرم رسول الله و ابن عباس و تمام بنی هاشم - عترت و اهل بیت پیغمبر - و بنی امیہ و انصار در او داخل نبودند. **حافظ** - چون احتمال فساد میرفت و بنام امت هم دسترسی نداشتند ناچار با عجله و شتاب بهمین عده حاضر در سقیفہ اکثفا نموده بیعت نمودند بعدا امت تسلیم شدند.

داعی - بر رجال و بزرگان صحابه و غلامی قوم خارج از مدینه دست نداشتند شمارا بخدا انصاف دهید اگر دسیسہ ای در کار نبوده چرا حاضرین مدینه را خبر نکردند در مجلس شور حاضر کردند آیا نظر بر رأی عباس (شیخ القبیلہ) عم اکرم رسول الله و علی بن ابیطالب داماد آن حضرت و بنی هاشم و کبار صحابه حاضر در مدینه لازم نبود فقط رأی و نظر عمر و ابو عبیدہ چراح کفایت از حال عموم می نمود فاعتبروا یا اولی الابصار !!!

پس دلیل اجماع شما عموماً و خصوصاً که عقلاء و کبار از صحابه از مهاجر و

انصار در او شرکت نکردند بلکه مخالفت هم کردند بکلی عامل و باطل و از درجه اعتبار عند العقلاء ساقط است.

چون اجماع عرض کردم آنرا گویند که احدی از آن تخلف ننماید و در این اجماع ساختگی شما باقر اعلماء و مورخین خودتان عموماً و بتصدیق خودتان جماعت عقلاء و علماء عموماً شرکت در رأی دادن نمودند.

چنانچه امام فخر رازی در نہایات الاصول صریحاً گوید در خلافت ایمی بکر و عمر ابداً اجماع واقع نشد تا بعد از کشته شدن سعد بن عبادہ آنکله اجماع منعقد شد. نمیدانم چگونه شما چنین اجماع معدومی را دلیل بر حقیقت گرفتید پس جواب دلیل اولتان با همین مختصر بیان باقتضای وقت مجلس داده شد.

رد بر قول پانکته چون و اما دلیل دوم شما که فرمودید چون ایمی بکر آسن از **ابوبکر سنا اکبر بود** امیرالمومنین علیه السلام بود لذا حق تقدم برای او بود در امر **بخلافت برقرار شد** خلافت بسیار مردهد و از دلیل اولک بوج تر و مضحک تر **وی معنی تر است.**

برای آنکه اگر من شرط در خلافت بود اکبر از ابوبکر و عمر بسیار بودند و مستحقاً ابو جحافه پدر ابوبکر اکبر از پسرش بود و در آن زمان حیات داشت چرا او را خلیفہ قرار ندادند.

حافظ - کیرسن ایمی بکر توأم بالیاقب بود چون شیخی جهان دیده و محبوب رسول الله وقتی در قومی باشد جوان ناری را زدم دار نمی نمایند.

داعی - اگر امر چنین باشد که شما میگوئید که با وجود **با بودن شیوخ از صحابه** نیز مرد آزموده جوانی را بکر آنهم کار خدا داده نباید **پیغمبر علی جوان را** کماشت این اعتراض اول بر رسول خدا صلی الله علیه و آله میروند که در **اختیار میفرمود** غزه تبوک وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله عازم حرکت شد

متناقضین محرمانه قرار دادی کردند که در غیاب آنحضرت در مدینه اغلامی برپا کنند فلذا برای اداره امر مدینه مرد کاردانی لازم بود که بجای آنحضرت در مدینه بماند و با

قوت قلب و حسن سیاست مدینه را اداره و عملیات منافقین را خنثی نماید.

تمناً میکنم از آقایان محترم بفرمایید پیغمبر چه کس را در مدینه بخلافت و جانشینی خود برقرار نمود.

حافظ - مسلم است که علی کرم الله وجهه را خلیفه و نایب مناب خود قرار داد داعی - مکر ابوبکر و عمر و سایر پیر مردان از صحابه در مدینه نبودند که رسول اکرم ﷺ امیر المؤمنین ﷺ جوان را خلیفه رسمی و جانشین خود قرار داد و سر بجا فرمود انت خلیفتی فی اهل بیته و دار هجرتی (۱)

پس آقایان در اقامه دلائل قدری فکر نمایند که موقع جواب بلا جواب نمایند پس هدف و مقصد آنحضرت از اینکه علی ﷺ را در عین شباب و جوانی با حضور شیوخ و کبار از صحابه امثال ابی بکر و عمر و دیگران بخلافت برقرار نمود تهیه جواب عملی برای امشب شما بود که نگویید با بود شیخ جهان دیده جوانی را بکار نباید گذاشت. عمل رسول اکرم ﷺ بزرگتر دلیل است که در تعیین خلافت و ابلاغ رسالت پیری و جوانی مداخلت ندارد.

اگر با وجود پیران سالخورده جوان نورس را نباید بکار گذاشت پس چرا در موقع فرستادن آیات اول سوره بقره براهل مکه که قطعاً در چنین مواردی وجود پیر مرد سالخورده با تدبیر و جهان دهمی لازم بود که با حسن سیاست آراء و وظیفه نماید.

رسول اکرم ﷺ ابی بکر پیر مرد را از وسط راه بر گردانید و علی جوان را مأمور آن کار بزرگ کرد بعد از آنکه خدا فرستاده که ابلاغ رسالت مرا نباید بنماید مگر خودت یا یک نفر مثل خودت.

و همچنین برای هدایت اهل یمن چرا از وجود شیوخ سالخورده مانند ابی بکر و عمر و دیگران استفاده ننمود و امیر المؤمنین ﷺ را مأمور هدایت اهل یمن نمود.

از این قبیل موارد بسیار است که آنحضرت با وجود شیوخ قوم مانند ابی بکر و عمر و دیگران علی جوان را انتخاب نموده و کارهای بزرگ را با او واگذار می نمود.

(۱) تو خلیفه من هستی در اهل بیت من در مدینه که خانه رسول هجرت من است.

پس معلوم شد که این شرط سالخوردگی شما پوچ اندر پوچ و بی مغز و معنی میباشد و از شرط نبوت و ولایت و خلافت ابداً کبر سن نمیشد.

بلکه شرط اصلی خلافت مانند نبوت جامعیت کامل است که مورد پسند و قبول هر مرد کار باشد و هر فردی که جامع جمیع صفات عالیه شد خواه پیر و یا جوان خداوند او را بمقام خلافت برگزیند و بوسیله نبی و رسول مکرم ب مردم معرفی فرماید و ب مردم است که اطاعت او را مانند اطاعت خدا و پیغمبر بنمایند.

دلیل بزرگ دیگری که بیاد آمد و میتوان آنرا بزرگتر دلیل بر ابطال خلافت آنها دانست مخالفت شخص امیر المؤمنین و فارق بین حق و باطل علی بن ابیطالب ﷺ میباشد از آن اجماع ساختگی.

چه آنکه وجود علی ﷺ بنا بر موده رسول **علی ﷺ فارق بین حق و باطل است** اکرم ﷺ فارق بین حق و باطل بوده است چنانچه علماء بزرگ شما اخبار بسیاری در این باب نقل نموده اند.

از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۶ یشایع الموده از کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین و امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبدالله شافعی حدیث دوازدهم از هفتاد حدیث را از فرودس دیلمی و میرسد علی همدانی شافعی در مودت شما از موده القری و حافظ در الامالی و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۴۴ کفایت الطالب سه خیر مستند از ابن عباس و ابی لیلی غفاری و ابی ذر غفاری همگی بمختصر نبوت و کم و زیادی در الفاظ عبارات و اتحاد در جمله آخر حدیث از رسول اکرم ﷺ نقل نموده اند که فرمود:

ستكون من بعدی فتنه فاذا كان ذلك فآلزموا علی بن ابیطالب انه اول من یرائی و اول من یصافحنی يوم القيمة و هو معی فی السماء العلیا وهو الفاروق بین الحق و الباطل (۱).

(۱) زود است بعد از من فتنه ای برپا شود پس اگر چنین شد شما ملزم هستید با علی بن ابیطالب باشید چون او ستاد اول کسی که مرا میبیند و با من مصافحه مینماید در روز قیامت و او با من است در مرتبه بلند و علیا و درست جداکننده بین حق و باطل.

پس علی القاعده بعد از وفات رسول خدا ﷺ در چنین پیش آمد و فتنه بزرگ که مهاجر و انصار بهم افتادند و هر يك ميخواستند خليفه از آنها باشد (باصطلاح ومثل معروف از آب گل ماهی بگیرند) بحکم و دستور آنحضرت بايستی امت علی را بیاوردند و دست بدمان او کردند تا حق را از باطل نشان دهد و البته بنا فرموده آنحضرت هر طرفی که علی عليه السلام بوده حق و در مقابلش باطل .

حافظ - این خبری که شما نقل نمودید خبر واحد است و بجز واحد اعتمادی نبوده تا مورد عمل قرار گیرد .

داعی - خیلی تعجب است که زود فراموش میفرمائید یا عمداً سهو مینمائید جواب خبر واحد را در شبهای اول عرض کردم که علمای سنت و جماعت حجیّه خبر واحد را قبول دارند و شمال این جهت نمیتواند این خبر را بعنوان خبر واحد مردود دارید .

بعلاوه همین یک خبر نیست بلکه اخبار بسیاری از طرق موثّقین علماء شما بمبارات مختلفه اثبات امرام مینماید که ما بیعض از آنها در لیالی ماضیه اشاره نمودیم منتها برای آنکه وقت مجلس زیاد گرفته نشود فقط بسلسله روات و کتب آنها اکتفا نموده و از نقل تمام آن احادیث مستند صرف نظر نموده اینک هم باز برای تأیید عرایض ناآنجا نیکه وقت و حافظه ام اجازه میدهد بیعض دیگر اشاره میکنم .

از جمله خبری است که عجم بن طلحه شافعی در مطالب السنول و طبری در کبیر و بیهقی در سنن و نورالدین مالکی در فصول المهمه و حاکم در مستدرک و حافظ ابو نعیم در حلیه و ابن عساکر در تاریخ و ابن ابی الحدید در شرح نهج و طبرانی در اوسط و محبّ الدین در ریاض و حموی در فرآند و سوطی در درالمنثور از ابن عباس و سلمان و ابی یزید و حدیثه نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدست مبارک اشاره نمود بسوی علی بن ابی طالب و فرمود **ان هذا اول من ابی و اول من ینصالحنی یوم القیمة و هذا الصدیق الاکبر و هذا فاروق هذه الامة یفرق بین الحق و الباطل (۱)** .

(۱) بدینستیکه این (علی) اول کسی است که بین ابدان آورده و اول کسیستکه روز قیامت با من مصافحه مینماید و این علی صدیق اکبر و راست گوی بزرگ و فاروق این امت است که جدا میبندد بین حق و باطل .

و عجم بن یوسف کنجی در باب ۴۴ کفایات الطالب همین حدیث را نقل نموده باضافه این کلمات و هو یعسوب المؤمنین و هو بابی الذی اولی منه و هو خلیفتی من بعدی (۱) .

و نیز عجم بن طلحه شافعی در مطالب السنول و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن سبأغ مالکی در فصول المهمه و خطیب بغداد در ص ۲۱ جلد چهاردهم تاریخ بغداد و حافظ ابن مردویه در مناقب و سمنانی در فضائل الصحابه و دیلمی در ذروروس و ابن قتیبه در ص ۶۸ جلد اول الامامة و السیاسة و زمخشری در ربیع الابرار و حموی در باب ۳۷ فرآند و طبرانی در اوسط و فخر رازی در ص ۱۱۱ جلد اول تفسیر کبیر و کنجی شافعی در کفایات الطالب و امام احمد در مسند و دیگران از علماء شما نقل نموده اند .

که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود **علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار (۲)** . و نیز در همان کتابها بعلاوه شیخ سلیمان قندوزی حنفی در باب ۲۰ ینابیع الموده از حموی نقل نموده اند که آنحضرت فرمود **علی مع الحق و الحق مع علی یعمل مع الحق کیف مال (۳)** .

و حافظ ابی نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ در ص ۶۳ جلد اول حلیه الاولیاء باسناد خود نقل نموده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود **یا معشر الانصار ألا ادلکم علی ما ان تمسکتُم به لن تضلوا بعدہ ابدًا قالوا بلی یا رسول الله قال هذا علی فاحبوه حبّی و اکرموه بکرمتی فانّ جبرئیل امرنی بالذی قلت لکم من الله عزّوجلّ (۴)** .

(۱) داوود پادشاه مؤمنین داوود باب من که میآیند از او داوود غلیفه من به اذن - آنگاه کنجی شافعی گوید این حدیث را محدث شام درجه چهارم و پنجم و بعد از سید حدیث در فضائل علی در کتاب خود آورده است .

(۲) علی باحق و حق باعلی می گردد هیچگاه علی از حق و حق از علی جدا نخواهد بود .

(۳) علی باحق و حق باعلی است و علی بطرف حق مایل است هر کوه تمایل کند .

(۴) ای جماعت انصار آیا دولات نکتم شادرا بسببیکه اگر بآن چنگ زبند و تسک جویید هرگز همه از او گمراه نشوید عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود آنگس که بآن چنگ زبند و تسک جویید تا گمراه نشوید این علی میباشد پس او را دوست بدارید بدوستی من و اگر ام کرام بنمایید او را بکرامت من و آنچه من بشاکتم جبرئیل اوجاب پرو کردگار مرا چنین امر نمود .

این احادیث نبویه با اختلاف الفاظ و تعدد روایات و حفاظ آن اگر چه هر حدیثی در نظر اول خبر واحدی میآید که برای مدلول خاصی بیان گردیده ولیکن در نظر اهل علم تعبیر بتواتر معنوی میشود که از مضامین تمامی آنها مستفاد میگردد که دلایل خاصی ای است که برای مدلول عام آمده که با تشریک یکدیگر آن مدلول عام باثبات میرسد.

و مراد از آن مدلول عام غایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است نسبت بمقام ولایت که استثناء ثابت میکنند تمایل آن حضرت را بعلی علیه السلام نه بدیگری: و نیز میرسانند که فقط علی مورد شفقت و مهربانی آنحضرت بوده و پیوسته از آن بزرگوار به تنهایی کمک طلبیده چه آنکه علی علیه السلام متعصب در کمک دادن بوده و بهمین جهت امت را هم امر میکند که بعد از من رجوع بعلی کنید و تمسک باو جوئید که پیوسته با حق توام و فارق بین حق و باطل است با مطالعه در این قبیل اخبار انصاف دهید که آیا مخالفت علی علیه السلام با اُبی بکر و کنار رفتن از اجماع (خیالی شما) و بیعت نکردن با اُبی بکر دلیل بر حقانیت اُبی بکر میباشد یا بطلان خلافت او.

اگر خلافت اُبی بکر حق بود پس چرا علی علیه السلام که مجسمه حق و حقیقت بود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره او فرمود همیشه با حق و با او میگردد بیعت نمود بلکه مخالفت هم نمود.

واقعا جای بسی تأسف و تعجب است عجله ای که در روز سقیفه نمودند که قطعاً هر عاقل ذقیقی را بوضع آن روز بد بین مینماید که اگر دسیسه ای در کار نبود چرا تأمل ننمودند (ولو چند ساعتی باشد) تا علی بن ابیطالب فارق بین حق و باطل بفرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و کبار از صحابه و بنی هاشم و بالخصوص عباس عم اکرم آنحضرت همگی حاضر شوند و نظر در اُی خود را در امر خلافت و تکلیف عمومی بود بدهند.

حافظ - بدیهی است دسیسه ای در کار نبوده بلکه چون اوضاع را در خطر دیدند تمجیل در تعیین خلافت برای حفظ اسلام نمودند.

۱۵ اعی - یعنی میخواهد بفرماید ابو عبیده (قبر کن سابق مکه) جراح و یاد بزرگان

لزعیاس عم بزرگوار پیغمبر و علی بن ابیطالب که جان خود را در راه این دین گذارده و یا دیگران از کبار صحابه و بنی هاشم دلسوزتر بودند و اگر آن مقدار سکه آنجا حرف زدند تأمل می نمودند و یا اُبی بکر و عمر حرف میزدند و مجلس را سرگرم می نمودند و ابو عبیده یا دیگری را قوری می فرستادند عباس و علی را خبر می دادند و اعلام خطر می نمودند که بغوریت یابند آیا اگر ساعتی سیر می نمودند تا آن بزرگواران یابند اسلام از میان میرفت و قتهای بریا می شد که جلو آنرا نمیتوانستند گرفت !!!

انصاف دهید که قطعاً اگر قدری صبر میکردند لااقل بنی هاشم و کبار از صحابه باعباس و علی را خبر میکردند که در سقیفه حاضر شوند بر تقویت آن سه نفر اگر حق میگفتند افزوده میشد و اختلاف کلمه در اسلام پیدا نمی شد که امشب بعد از هزار و سیصد سی و پنج سال (تاریخ زمان مذاکره) ما شما برادران مسلمان هم در این مجلس مقابل هم قرار نمی گرفتیم بلکه تمام قوا را بهم داده و با دشمنان اصلی بیچنگ برمیخاستیم.

پس تصدیق کنید هر چه بر سر اسلام آمد از آن روز آمد و آن نبود مگر در اثر تمجیل که آن سه نفر بکار بردند و مقاصد پنهانی خود را آشکار نمودند.

نواب - قبله صاحب پس سبب چه بود که آنهمه عجله بکار بردند که بفرموده شما حاضرین مسجد و خانه پیغمبر را هم خبر ندادند.

داعی - قطع بدانید عله تمجیل در عمل آن بود که میدانستند اگر صبر کنند تا تمام مسلمانها حاضر شوند یا لااقل اکابر اردوی اسامه بن زید و بزرگان صحابه حاضر در مدینه و بنی هاشم و غیره همگی حاضر شوند و شرکت در شور نمایند حتماً در میان اشخاصی که اهم برده میشد نام علی علیه السلام هم بمیان میآمد و اگر نام علی یا عباس در آن مجمع برده میشد طرفداران حق و حقیقت با دلایل و اوضه ای که در دست بود گلاهِ آنها را پشت معرکه سیاست میانداختند لذا عجله نمودند که تا بنی هاشم و کبار صحابه بفسل و کفن و دفن پیغمبر مشغول اند کار خود را بنمایند و اُبی بکر را بآن وضع دو نفری بخلافت بر قرار نمایند چنانچه کردند تا امشب آقایان نامش را اجماع مسلمین بگذارند.

چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل طبری و ابن ابی الحدید و دیگران نوشته اند که عمر می گفت خلافت اُمی بکر با عجله و فوریت بفته انجام و صورت گرفت خداوند امر او را بپذیر فرماید .

واما دلیل دیگر شماستناد اقبول خلیفه عمر که گفته نبوت و سلطنت در یک خانواده جمیع نمیشود نیز مردود است بنص صریح آیه ۵۷ سوره ۴ (نساء) که میفرماید **۱۱ یحصدون الناس علی ما لایهم**

رد بر قول عمر که گفت نبوت و سلطنت در یکجا جمع نگردد

اللّه من فضله لقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکاً عظیماً (۱) .

پس بحکم این آیه شریفه این دلیل شما مردود است و قطعاً این حدیث ضعیف و بلکه از موضوعات است که بخلیفه عمر نسبت داده اند چه آنکه هرگز رسول اکرم **ﷺ** بر خلاف نص صریح قرآن کریم سخنی نفرماید و این آیه خود ادلّ دلیل است بر اینکه نبوت و سلطنت ممکن است باهم جمع گردد (چنانچه در آل ابراهیم و دیگران جمع کردید) .

علاوه بر این مقام خلافت جزئی از اجزاء نبوت است بلکه خانمه مقام نبوت است سلطنت و پادشاهی نیست که شما بگوئید در یک خانواده جمع نمیشود .

اگر جناب هرون **رضی الله عنه** برادر حضرت موسی **رضی الله عنه** از خلافت موسی بر کنار است علی هم باید از خلافت خاتم الانبیاء **ﷺ** بر کنار باشد و چنانچه نبوت و خلافت در موسی و هرون علیهما السلام جمع شد بحکم قرآن - قطعاً در محمد و علی علیهما الصلوة والسلام هم جمع میشود بنسبیت حدیث منزله که در لایالی قبل عرض کردم پس این حدیث شما قطعاً از موضوعات اموریها و معمول و مردود است و از همه طرف غیر قابل قبول است .

و اگر نبوت و خلافت (یا قبول خلیفه عمر سلطنت) در یکجا جمع نمی شود پس چرا

(۱) آیا جسمی در بدن مردم با همه اعضا آنها داخل خود بر خوردار نموده پس بتحقیر ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادم و با آنها ملکه و سلطنت بزرگ عطا کردیم .

در مجلس شورای درگتاتوروی - خلیفه عمر علی **رضی الله عنه** را نامزد خلافت نمود بعد هم در مرتبه چهارم شما آنحضرت را بخلافت قبول دارید .

عجبا نبوت با خلافت بلا فصل (بوضوح حدیثی) جمع نمیکردد ولی با خلافت مع الفصل جمع میکردد ۱۲ .

چشم باز و گوش باز و این عمی حریم از چشم بندی خدا بعلوه رسول اکرم **ﷺ** صریحاً میفرماید هر راهی که علی می رود بیرون ده راه دیگران را .

شما میگوئید نبوت و سلطنت باهم در یک خانواده جمع نمیشود و حال آنکه آنحضرت پیروی از عترت خود را بر امت واجب قرار داده و مخالفت آنها را کراهی و ضلالت صرف دانسته بصریح حدیث معتبر متفق علیه فریقین که در شبهای گذشته باز کر اسنادش بر مرستان رسانیدم که در دفعات متعدده فرمود **انّی تارک فیکم الثلایین کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی ان تمسکتهم بهما لم تضلوا أبداً (۱) .**

همان قسمی که در پیش آمد طوفان بامر حضرت نوح هر کس در کشتی ساخته آنحضرت نشست نجات یافت و هر کس تخلف نمود هلاک گردید و لو فرزند صلیبی خود آنحضرت .

در این امت مرحومه هم خاتم الانبیاء **ﷺ** عترت و اهل بیت خود را بمنزله کشتی نوح معرفی فرموده که در پیش آمدها و اختلافات دست بدامان فکر و علم و عقل و ظاهر و باطن این خانواده بیندازند تا نجات پیدا کنند و اگر تخلف نمایند مانند تخلف کنندگان از کشتی نوح هلاک خواهند شد (چنانچه در ص ۲۲۶ مشروحاً نقل نمودیم) .

پس روی این قبیل نصوص صریحه و قواعد جلیه بایستی امت مرحومه در پیش آمدها و اختلافات از رأی عترت و اهل بیت آنحضرت استفاده کنند و قطعاً امیر المؤمنین علی بن ابیطالب **رضی الله عنه** فرد اکمل از عترت و اهل بیت آنحضرت بوده باضافه مزایای

(۱) بدوستیکه من و دو چیز بزرگ فیسی میان شما گذاردم که اگر بپردو آنها تسک جویید هرگز گمراه نشوید بکی قرآن مجید و دیگری عزت من است (مراجعه شود به ص ۲۱۹ و ۲۲۸) .

دیگر از علم و عمل و او امری آکیده پیغمبر ﷺ پس چرا ساعتی تأمل نکردند و آنحضرت را خبر ندادند تا از نظر و فکر و زوای صائب آنحضرت استمداد نمایند. ۱۴.

قطعا رمزی در کار بوده که اهل علم و عقل و انصاف مات و مبهوت اند وقتی منصفانه قضاوت مینمایند بعمق حقیقت میرسند و کور کورانه راهی را که پیشینیان رفته اند نمیروند و میفهمند که بازیرگان سیاسی برای آنکه علی را از حق ثابت خود برکنار کنند عجله و شتاب نموده بدون حضور آنحضرت و سایر اصحاب و اهل تقوی آیی بکرا باریکه خلافت قرار دادند.

شیخ - بچه دلیل شما میفرمائید که فقط باید پیروی از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه نموده و آراه و اجماع صحابه رضی الله عنهم را در پرده محاق گذارد.

داعی اولاً ما نکشیم که آراه صحابه و اجماع آنها مورد احترام نمی باشد فرقی که ما با شما داریم اینست که شما بنام **باز هم بیان حقیقت در تعیین خلافت**

صحابی که رسیدید ولو هر منافقی باشد اگر چه ابوهریره ای که خلیفه عمر اورا تا زمانه میزند و کذابش میخواند زانوی تسلیم بر زمین میکندارید ولی ما اینطور نیستیم آن صحابی در نزد ما معیت دارد و قدمش را بر چشم میکذاریم که بشرائط مصاحبت رسول الله ﷺ عمل نموده تابع هوا و هوس نگردیده و مطیع بلا شرط با او امر خدا و پیغمبر تا آخر عمر بوده.

ثانیاً ما با دلائل محسوسه بر شما ثابت نمودیم که درستیغه و روز بیعت برای خلیفه ابی بکر اجماعی واقع نشده که با رأی اجماع امت ابی بکر بخلافت معین گردد اگر جوابه حسایی برود هر ایش داعی دارند بفرمائید تا آقایان حاضرین در مجلس قضاوت بحق کنند و بنده هم در مقابل آراه اجماع سر تسلیم فرود آورم. اگر شما در کتب اخبار خود نشان و آورید که درستیغه تمام امت یا اقلال بقید شما تمام عقلاء قوم جمع شدند و باجماع رأی دادند که باید ابی بکر خلیفه شود ما تسلیم میشویم.

و اگر جز دو نفر (عمر و ابوعبیده) و عدده از قبیله اوس نظر بمخالفت و عداوت ساخته دار قبایله خزرج دیگران بیعت نکردند تصدیق نمائید که ما پوراها نمیرویم.

ثالثاً انتقاد ما باین جمله ایست که عقلاء عالم را بقضاوت میبذیریم که آیا سه نفر صحابی میتوانند زمام امور يك ملت را بدست گرفته میان خودشان با تعارف (یا بقول عوام ایرانیها) جنگی زر کوی دو نفر یا يك نفر بیعت نموده و بعد مردم را بنا به بدوشمشیر و آتش و اعات مرعوب و مجبور نمایند بتسلیم نقشه آنها قطعاً جواب منفی است.

باز تکرار مطلب نموده عرض مینمایم که ایراد ما باینست که آن روز وقتی آن سه نفر (ابی بکر و عمر و ابوعبیده جراح) بسقیفه رفتند دیدند صحبت از خلافت است چرا استمداد از رجال قوم و عقلاء و کبار از صحابه که عداوتی در منزل پیغمبر ﷺ و جمعی در اردوی اسامه بودند ننمودند.

شیخ - ما میگوئیم غفلتی شده یا نشده در آنروز حاضر نبودیم بینیم آنها در چه منظوری کبر کرده بودند ولی امروز که در مقابل عمل واقع شده قرار گرفتیم ولو بهرور هم اجماع واقع شده باشد نباید در مقابل آن اجماع ایستادگی نمائیم بلکه باید سر تعظیم در مقابل آنها خم نموده راهی که آنها رفتند برویم.

داعی - به به باستدلال شما آفرین بفر و عقیده شما که میخواستید ما تحمیل کنید که دین مقدس اسلامین کور کورانه میباید که اگر هر دوسه نفری در یکجا جمع شدند رأی و نظری دارند و عداوتی ما اطراف آنها را گرفتند و هوچی گری کردند سایر مسلمین چون در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند کور کورانه تسلیم کردند ۱۴ این است معنای دین پاک خاتمیت که سر بجا در آیه ۱۹ سوره ۲۹ (زمر) می فرماید:

فَیُفْرِغُوا عَلَیْكَ الذِّمَّاتِ الَّتِیْ عَلَیْكَ بِمَظْهَرِ الْقَوْلِ فِیْ بَیْعَتِمْ حَسَنَةً (۱)
و حال آنکه دین مقدس اسلام دین تحقیقی است نه تقلیدی آنها تقلید از ابوعبیده (شهر گن) معروف بجراح، رسول اکرم ﷺ خود را ما بی رویه مایاژ کرده و بنا نشان داده که هر گاه امت دو دسته نشده ما در کدام پای از آن دو دسته وارد شویم تا نجات یابیم میفرمائید بچه دلیل ما باید پیروی امیر المؤمنین علی علیه السلام باشیم جوابش آشکار است باین آیات قرآنیه و احادیث متفقۀ مندرجه در کتب معتبرۀ خودتان.

(۱) «ای رسول» لطف و رحمت من بذات آرد آن بندگانی که چون سخن بگویند پس متابعت کنند بگویند آنرا (یعنی تحقیق کنند نه کور کورانه بر ابراهیم معلوم بروند).

از جمله روایات و نصوص وارده که امت مجبورند در حوادث و اغلاطات بیرو علی علیه السلام باشند حدیث معروف عمار یاسر است که اکثر علماء شما از قبیل حافظ ابی نعیم اسمعانی در حلیه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنن و بلاذری در تاریخ خود و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۳ بنایع العمود از حوینی و میر سیدعلی همدانی شافعی در موده پنجم از موده الثری و ربلمی در فردوس و دیگران از مؤلفین علماء شما حدیث مفصلی از ابو ایوب انصاری نقل نموده اند که وقت مجلس اقتضای ذکر تمام آن حدیث را ندارد ولی خلاصه نتیجه آن حدیث اینست که وقتی سؤال نمودند از ابو ایوب (بلکه اعتراض نمودند باینکه) که چرا رفتی بطرف علی بن ابیطالب علیه السلام و با ای بکر بیعت نمودی در جواب گفت روزی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم عمار یاسر و اردش از آنحضرت سئوالی نمود حضرت ضمن صحبت فرمود: یا عمار ان سلك الناس سلكهم و ادیا و سلك علی و ادیا فاسلك و ادی علی و خلع عن الناس ، یا عمار علی لا یردک عن هدی و لا یدلتک علی ردی ، یا عمار طاعة علی طاعتی و طاعتی طاعة الله (۱).

آیاسزاوار بود با این نصوص ظاهره و اوامیر وارده که در کتب معتبره خودتان ضبط است با مخالفت صریحی که علی علیه السلام باخلافت ابی بکر کرد ولو سایر امت از بنی هاشم و بنی امیه و کبار صحابه و مخالفان قوم از مهاجر و انصار هم با او همراه نبودند (با آنکه همراه بودند) را معنی را بگذارند و پیروی از راهش را دیگری بنمایند لافعل میخواستند آفتاب صیر نمایند تا علی بیاید و رأی و نظر او را بگیرند.

(صدای مؤذن اعلام نماز عشاء نمود آقایان برخاستند برای آداء فرضه پس از ختم نماز و صرف جای آقای حافظ افتتاح کلام نمودند).

حافظ - صاحب شما ضمن بیاناتتان دو کلام عجیب فرمودید اولاً مکرر میفرمایید ابو عبیده قهر کن از کجا معلوم شد که این مرد محترم قهر کن بوده است - ثانیاً فرمودید

(۱) ای همار اگر تمام مردم برای من مروند و علی تنهاده دیگر پس برای من برو که علی میروند و بی نیاز خواهی مردم ای همار علی ترا از معاصیت برگرداند و دلاکت و براهلاکت ننماید ای همار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خداست.

که علی و بنی هاشم و اصحاب در بیعت وارد نشدند و مخالفت هم نمودند در صورتیکه جمیع ارباب حدیث و تاریخ نوشته اند که علی و بنی هاشم و اصحاب همگی بیعت نمودند.

داعی - گویا آقایان در نوشتجات علماء خود هم دقیق نمیشوید اولاً راجع باینکه ابو عبیده قهر کن بوده مانگنکتیم در کتب خودتان ثبت است مراجعه نمائید به ص ۲۶۶ و ۲۶۷ جلد پنجم البدایة و النهایة تألیف ابن کثیر شامی که در باب دفن رسول الله صلی الله علیه و آله نوشته که چون ابو عبیده جراح ماند قبرهای اهل مکه حفر میکرد لذا جناب عباس یکی را بدندان ابی طلحه قهر کن مدینه فرستاد و یکی را هم در بی ابو عبیده فرستاد تا تهیه قبر رسول الله صلی الله علیه و آله را بنمایند.

ثانیاً فرمودید که علی علیه السلام و بنی هاشم و اصحاب همگی بیعت نمودند بلی شما کلمه بیعت نمودند را میخواهید اما تعمق در حقیقت نمینمائید که چه وقت بیعت نمودند و چگونه نمودند جمیع علماء حدیث و بزرگان از مورخین خودتان نوشته اند که علی علیه السلام و بنی هاشم (ظاهراً) بیعت نمودند ولی بعد از شش ماه آن هم بجبر و فشار و تهدید بشمشیر و قتل و اهانت های بسیاری که بآن بزرگوار نمودند و محرومیت هائی که برای آنها فراهم ساختند.

حافظ - از مثل شما شخص شرعی بعید است که نفوه کنید بکلمات و عقاید عوام شیعه که میگویند علی را جبراً کسیدند و بردند و تهدید بقتل نمودند و حال آنکه آئیناب همان روزهای اول با کمال میل و رغبت تسلیم بخلافت ابی بکر گردید.

داعی - اینک فرمودید بیعت علی علیه السلام و بنی هاشم فوری بود گمان میکنم عمداً سهو نمودید چه آنکه عموم مورخین با تهدید و بعد از شش ماه بود شما نوشته اند بیعت علی علیه السلام بعد از وفات فاطمه سلام الله

علیها بوده چنانچه بخاری در ص ۳۷ جلد سوم صحیح باب فزوه خیر - و مسلم بن حجاج در ص ۱۵۴ جلد پنجم صحیح باب قول النبی لاورث نقل مینماید که بیعت علی علیه السلام بعد از وفات فاطمه سلام الله علیها بوده است و همچنین عبدالله بن مسلم بن قتیبه در توفی سال ۲۷۶ قمری در آخر ص ۱۴ الامامة و السیاسة گوید

فلم یباع علی کرم الله وجهه حتی مات فاطمة رضی الله عنها (۱).

منها بعض از علمای شما وفات حضرت فاطمه سلام الله علیها را هفتاد و پنج روز بعد از وفات رسول الله ﷺ میدانند مانند خود ابن قتیبه و لکن عموم مورخین خودتان شش ماه بعد از وفات آنحضرت میدانند پس نتیجه آن میشود که بیعت علی علیه السلام و بنی هاشم بعد از شش ماه از خلافت بوده چنانچه مسعودی در ص ۴۱۴ جلد اول مروج الذهب گوید و لم یبایعه احد من بنی هاشم حتی مات فاطمة (۲).

و ابراهیم بن سعد ثقفی که از ثقات علماء مقبول الطرفین است از زهری روایت نموده که علی بن ابیطالب علیه السلام بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و براو جرأت بهم نرسایندند مگر بعد از وفات فاطمه سلام الله علیها چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج نقل نموده است.

بالآخره اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند که بیعت علی علیه السلام فوری نبوده بلکه بعد از توقف بسیار بوده که وسائل و اسباب فراهم و مقتضی موجود گردید.

و ابن ابی الحدید در آخر ص ۱۸ جلد دوم شرح نهج البلاغه از زهری از عایشه روایت نموده فلم یبایعه علی ستة اشهر ولا أحد من بنی هاشم حتی بایعه علی (۳)، و نیز أحمد بن ایشم کوفی شافعی در فتوح و ابو نصر حمیدی در جمع بین المسیحین از تابع از زهری روایت نموده اند که ان علیاً لم یبایعه الا بعد ستة اشهر (۴).

و اما اینکه فرمودید چرا داعی پیروی از عقاید عوام نموده ام خیلی معلوم نیست میخواهم از اینکه بگویم امر بر شما مشقه شده است اینها عقاید عامیانه نیست بلکه

- (۱) علی علیه السلام بیعت نکرد «با بنی بکر» تا فاطمه «سلام الله علیها» وفات نمود.
- (۲) اصفی از بنی هاشم بیعت ننمودند با بنی بکر تا فاطمه «سلام الله علیها» وفات نمود.
- (۳) علی واحدی از بنی هاشم بیعت ننموده با بنی بکر بعد شش ماه تا داعی که علی بیعت نمود.
- (۴) علی علیه السلام بیعت ننمود مگر بعد اوشش ماه.

اعتقاد عالمانه است شما می خود بما حمله می کنید با اینکه از مضامین کتب خود آگاهی دارید.

و الله قسم علماء هر قوم مسئول فسادها هستند که امر را بر عوام مشتبه میکنند که گمان نمایند این خیرها را ما ساخته ایم و حال آنکه علمای بزرگ خودتان معترف باین معانی میباشند.

حافظ - علمای ما در کجا گفته اند که علی را جبراً کشیدند و آتش در خانه اش زدند که در آلسنه و افواه شیعه معروف است و در مجالس با حال تأثر نقل می نمایند و تحریک اعصاب مینمایند که فاطمه رضی الله عنها را آزرده و بیجه اش را سقط نمودند.

داعی - آقایان محترم یا واقعاً مطالعاتتان بسیار کم است و یا عمداً روی عادت تبعاً للأسلاف میخواهید بیچاره شیعیان مظلوم را در نظر عوام خود متهم سازید و به این جملات خودتان و بزرگان اسلاف خود را تبرئه نمایید.

لذا میگوئید و مینویسید که این اخبار را شیعیان جعل نموده اند (خصوصاً از زمان سلطنت صفویه انارالله برهانم) که با امر ای بکر عمر با جمعی آتش بدر خانه علی بردند و علی را با شمشیر و هیاهو کشیدند و بردند بمسجد برای بیعت.

و حال آنکه چنین نیست قبلاً هم عرض کردم که نقل این قضایای تاریخی مخصوص بشیعیان نیست بلکه اکابر علماء و مورخین منصف خودتان نوشته اند ولی بعضی از روی تعصب خود داری از نقل نموده اند چنانچه میل داشته باشید برای اثبات مرام چند خیری که در نظر دارم باقتضای وقت مجلس از موثقین علمای خودتان بر سر نام آقایان با اصفاف بدانند که مای تقصیرم و نمیگوئیم مگر آنچه شما خود میگوئید.

حافظ - فرمائید برای استماع حاضریم.

دوازده دلیل بر اینکه **داعی** - ۱ - ابو جعفر بلاذری احمد بن یحیی بن جابر البغدادی متوفی سال ۲۷۹ قمری که از موثقین محدثین و مورخین بصیحت بودند معروف شما میباشد در تاریخ خود روایت نموده که چون

ابوبکر علی رضی الله عنه را برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر را فرستاد آتش آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بر در خانه او را ملاقات کرد فرمود ای پسر خطاب آمده‌ای خانه را بر من بسوزانی گفت آری این عمل قوی تر است در آنچه بدت آورده .

۲ - عزالدین ابن ابی الحدید معتزلی و محمد بن جریر طبری که معتقدترین مورخین شام هستند روایت کرده‌اند که عمر با اسید بن خضیر و سلمه بن اسلم و جماعتی بدرخانه علی رفتند عمر گفت بیرون آئید و اِلّا خانه را بر شما میسوزانم .

۳ - ابن خزایه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده که گفت من از آنها بودم که با عمر هیزم برداشتم و بدرخانه فاطمه بردم در وقتی که علی و اسحاق از بیعت با او نبودند عمر فاطمه گفت بیرون کن هر کدر این خانه است و اِلّا خانه و هر که در خانه است میسوزانم در آن وقت علی و حسن بن فاطمه رضی الله عنهما و جماعتی از صحابه و بنی هاشم در آن خانه بودند فاطمه فرمود آ یا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی والله تا بیرون آیند و بیعت کنند با خلیفه پیشمیر .

۴ - ابن عبدربه که از مشاهیر علمای شام است در ص ۶۳ جزء سیم عقد الفرید نوشته که علی رضی الله عنه و عباس در خانه فاطمه نشسته بودند .

ای بکر بعمر گفت برو اینهارا بیاور اگر با کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتش برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه بر در خانه آمده فرمود ای پسر خطاب آمده‌ای که خانه ما را بسوزانی گفت بلی الخ .

۵ - ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۱۳۴ جلد اول شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از کتاب سقیفه جوهری قضیه سقیفه بنی ساعده را مبسوطاً نقل نموده تا آنجا که گوید بنی هاشم در خانه علی رضی الله عنه جمع شدند و زیر با ایشان بود زیرا خود را از بنی هاشم می‌شرد (حضرت امیر المؤمنین رضی الله عنه میفرمود زیر همیشه با ما بود تا آنکه پسر هاشم بزرگ شدند و او را از ما برگردانند) پس عمر با گروهی رفتند بسوی خانه حضرت فاطمه با اسید و سلمه و گفت بیرون بیایید و بیعت کنید ایشان امتناع نمودند زیر شمشیر

کفید بیرون آمد عمر گفت این سگ را بگیرد سلمه بن اسلم شمشیرش را گرفت و بر دیوار زد آنگاه علی را بچبرو عنف کشیدند بسوی ابی بکر بنی هاشم هم با او می‌آمدند و ناظر بودند بر او که چه میکنند علی میگفت من بنده خدا و برادر رسول او هستم و کسی اعتنا بگفتار او نمی‌کرد تا او را بنزد ابی بکر بردند گفت بیعت کن حضرت فرمود من احقم باین مقام و با شما بیعت نمیکنم شما اولی هستید که با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و من نیز با همان حجة بر شما احتجاج نمیکنم پس شما انصاف دهید اگر از خدا میترسید بحق ما اعتراف کنید چنانچه انصار در حق شما انصاف کردند و الا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت هر گز از تو دست برنمی‌دارم تا بیعت کنی حضرت فرمودند خوب با یکدیگر ساخته‌اید امروز تو برای او کار میکنی که فردا او بتو برگرداند (این مقام را) بخدا سوگوئید قبول نمیکنم سخن تو را و با او بیعت نمیکنم چون او باید نامن بیعت نماید .

آنگاه روی بر مردم نمود فرمود ای گروه مهاجران از خدا بترسید سلطه و سلطنت محمدی را از خانواده او که خدا قرار داده بیرون برید و دفع کنید اهل او را از مقام و حق او بخدا قسم ما اهل بیت احتجیم باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که عالم بکتاب خدا و سنت رسول و قبیله در دین باشد . بخدا قسم اینها تمام در ما هست پس متابعت و پیروی از نفس خود نکنید که از حق دور میشوید .

آنگاه علی رضی الله عنه بیعت نکرده بخانه برگشت و ملازم خانه شد تا حضرت فاطمه از دنیا رفت ناچار بیعت کرد .

۶ - ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبة بن عمرو الباهلی الدینوری که از اکابر علماء خودتان است و مدتها در شهر دینور قاضی رسمی بوده و در سال ۲۷۶ قمری وفات نموده در ص ۱۳ جلد اول کتاب معروف خود تاریخ الخلفاء الراشدين و دولت بنی امیه معروف به الامامة و السیاسة (چاپ مصر) قضیه سقیفه را مفصلاً شرح میدهد و ابتداء میکند مطلب را باین عبارت ان ابا بکر رضی الله عنه تفقد قوماً تخلفوا

عن یمنه عند علی کرم الله وجهه بیعت الیهم عمر فوجاء فناداهم وهم فی دار علی فابوا ان یتخرجوا فدعا بالخطب وقال واذنی نفس عمر یدعه لتخرجن او لآخر فنها علی من فیها فقیل له یا اباحصن ان فیها فاطمة فمال وان فخرجوا فبایعوا الاعلیا الخ .

خلاصه کلام آنکه چون ابی بکر باخبر شد که جمعی از امت تخلف نموده اند از بیعت او در خانه علی رضی الله عنه جمع شدند پس عمر را بسوی آنها فرستاد عمر آمد بر در خانه علی رضی الله عنه آنها را طلب نمود برای بیعت ابا کردند از بیرون آمدن عمر هیزم طلبید و گفت بآن خدائی که جان عمر در قبضه قدرت اوست با بیرون نیاید یا خانه را با هر کس در آن خانه است میسوزانم مردم گفتند یا اباحصن (کنیه عمر بود) فاطمه در این خانه است گفت هر چند که او باشد میسوزانم پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی رضی الله عنه که گفت سو کند یاد کرده ام تا قرآن را جمع آوری نکنم بیرون نیام ولیاس در بر تمام عمر قبول نکرد ولی ناله فاطمه سلام الله علیها و توبیخ نمودن آنها سبب شد که عمر بر کشت نزد ابی بکر و تحریک کرد او را برای بیعت گرفتن از آنحضرت ابی بکر چند مرتبه فغذرا فرستاد بطلب آنحضرت و جواب یأس شنید عاقبت عمر با جماعتی رفت بدرخانه فاطمه و درق الباب نمود فاطمه که صدای آنها را شنید صدای بلند ندا درداد یا ایت یارسول الله ماذا لقینا بعدک من این الخطاب و این ابی حفافة .

خلاصه معنی آنکه بابا یا رسول الله بعد از تو چه بما میرسد از عمر بن الخطاب و ابی بکر بن ابی حفافة و چگونه با ما ملاقات نمودند .
همینکه مردم صدای گریه و ناله فاطمه را شنیدند بر گشتند در حالتیکه اشکها جاری و جگرها سوخته ولی عمر با عندهای ماندند تا علی را جبراً از خانه بیرون آورده نزد ابی بکر بردند و با آنحضرت عرض کردند بیعت بنما با ابی بکر حضرت فرمود اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد قالوا اذا واوله الذی لایاله الا هو فضر ب عناق گفتند بخدا قسم کردنت را میزیم علی رضی الله عنه فرمود پس بنده خدا و برادر رسول او را

خواهید کشت عمر گفت تو برادر رسول خدا نیستی ابوبکر در مقابل تمام این حوادث و کفایت ساکت بود و هیچ نمی گفت عمر به ابی بکر گفت آیا با من تو اینکارها را نمیکنیم ابی بکر گفت مادامی که فاطمه هست او را اکراه نمی نمایم .

امیر المؤمنین رضی الله عنه خود را بقیبر رسول الله رسانید با گریه و ناله عرض کرد به پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه را که هارون برادرش موسی گفت و خداوند در قرآن خبر داده یاین آیه ان القوم استضعفون و کادوا یتقلون فی (۱) .

شرح قضیه را مفصل نقل نموده تا آنجا که گوید علی رضی الله عنه بیعت نکرده بمنزل بر کشت و بعدها ابوبکر و عمر رفتند بمنزل فاطمه سلام الله علیها که استرضای خاطر او را فراهم نمایند فرمود خدا را شاهد میگیرم شما دونفر مرا اذیت نمودید در هر نمازی شما را نفرین میکنم تا بدم را ببینم و از شما شکایت نمایم انتهی .

شما را بخدا آقایان انصاف دهید معنی اجماع همین است باید متصفانه قضاوت نمود
که اصحاب پیغمبر را با شرب و اهانت و زور و خوف و تهدید و قتل و آتش زدن خانه برای بیعت بیرند و نامش را اجماع بگذارند (۱) .

اگر آقایان با انصاف قدری دقیق و از عادت بر کنار شوید می بینید که بازی آن روز هم مثل و مانند امروز بوده است که نظایرش بسیار دیده میشود که عندهای اطراف یک نفر را گرفته و با هو و جنجال او را بمقام ریاست یا سلطنت میرسانند بعد میگویند ملت او را باین مقام برگزیدند .

آزروهم عنده ای باز بگر بدور هم جمع شده یک نفر را انتخاب نمودند بعد بقیه مردم را با هو و جنجال و اهانت و تهدید با آتش و سوزاندن و شمشیر کشیدن و تخویف نمودن برای بیعت حاضر نمودند که امشب آقایان اسمش را بگذارید اجماع و این حربه کند را دلیل بر حقانیت خود بگیرید .

و عجب آنکه بپاهم میگویند کور و کر شوید و ناهم گردید بتاریخ گذشته ابدأ (۱) پس مادرم مردم را ضعیف نمودند و خواستم را بکنند .

توجه نکنید و تحقیق در دین ننمائید و هر چه کردند همه را نیک بدانید و کور کورانه تصدیق ننمائید که اجماع واقع شده و خلافت حتی بوده که بطریق اجماع معین گردیده است ۱۱۲.

بخدا قسم اگر آقایان بانظر بی طرفی و انصاف و ذره بنی بنگرید خواهید تصدیق نمود که دسته بندی و حزب بازی آنها در آن روز سیاسی بوده نه طریقه جامعه شیعه که مطابق دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله اطراف عترت طاهره آنحضرت اجتماع نموده و گفتند چون پیغمبر صلی الله علیه و آله خود فرموده بر آن وعترت من متمسک شوید ما هم اطاعت نموده از آنها جدا نیشویم و اطاعت آنها را می نمانیم لایغر.

۷- احمد بن عبدالعزیز جوهری که از ثقات علمای شما است بنا بر آنچه ابن ابی الحدید توثیق نموده باین عبارت هو عالم محدث كثير الادب ثقة ورع اثنی علیه المحققون وروا عنه مصنفاته (۱) در کتاب سقیفه آورده چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی مذکور هم در ص ۱۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از او نقل نموده مسند از ابن الاسود که گفت جمعی از اصحاب و رجال مهاجرین غضب کردند در بیعت ابی بکر که چرا با آنها مشورت نشده و نیز علی و زبیر هم غضب نموده و از بیعت برکنار شده و وارد خانه فاطمه شدند آنگاه عمر با اسید بن خضیر و سلمة بن سالمه بن قریش (که هر دو از بنی عبدالاشهل بودند) و گروهی از مردم هجوم آوردند بمنزل فاطمه هر چند فاطمه ناله زد و آنها را قسم داد فایده نکسرد شمشیر علی و زبیر را گرفتند و بدیوار زدند و شکستند و آنها را بجبر و عنف کشیدند و بمسجد بردند برای بیعت ۱۱۳.

۸- و نیز جوهری از سلمة بن عبدالرحمن روایت کرده که چون ابی بکر بالای منبر نشست و شنید که علی و زبیر و جمعی از بنی هاشم در خانه فاطمه جمع شده اند عمر را (۱) او عالم محدث و صاحب ادب بسیار بوده ثقة و باورع مدح و ثنا ننوده بر او محدثین و دو مصنفات خود از او روایت نمودند.

فرستاد که آنها را بیاوردن عمر رفت درخانه فاطمه فریاد زد بیرون بیایید والا بحق خدا خانه را با شما میسوزانم.

۹- و نیز جوهری بنا بر آنچه ابن ابی الحدید در ص ۱۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) مسند از شعبی روایت نموده که وقتی ابوبکر شنید اجتماع بنی هاشم را در خانه علی رضی الله عنه بمصر گفت خالد کجا است گفت حاضر است ابوبکر گفت هر دو بروید علی و زبیر را بیرون آورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه فاطمه شد و خالد بر درخانه ایستاد عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده ام برای بیعت علی گرفت شمشیر زبیر را کشید و زبیر سستی که درخانه بود و شکست آنگاه دست زبیر را گرفت و بر خیزانید و بیرون آورد و بدست خالد داد بر کشت میان خانه و در خانه جمعیت زیادی بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم بعلی رضی الله عنه گفت بر خیز برویم با ابی بکر بیعت کن حضرت امتناع نمود دست حضرت را گرفت و کشید و بدست خالد داد و با خالد جمعیت بسیاری بودند که ابی بکر بمدد فرستاده بود خالد و عمر هجوم آورده آنحضرت را بنصف وجیر شدید میکشیدند تمام کوچه ها را مردم پر کرده و تماشا مینمودند حضرت فاطمه وقتی عملیات عمر را دید با زنان بسیار از بنی هاشم و غیر ایشان (که جهة تسلیت فاطمه جمع شده بودند) بیرون آمدند و صدای فریاد و لوله و شیون آنها بلند بود تا در حجره حضرت فاطمه ندا کرد و بآبی بکر فرمود خوش زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا بخدا قسم است که با عمر حرف نخواهم زد تا خدا مرا ملاقات نماید (بقسم و عهد خود باقی و وفا نمود و با آنها تکلم ننمود تا از دنیا رفت) چنانچه بخاری و مسلم در صحیحین خود نوشته اند فضیلت فاطمة علی ابی بکر و لم تکلم به حتی توفیت (۱).

۱۰- ابو ولید محب الدین محمد بن محمد بن الشحنة الحنفی متوفی سال ۸۱۵ قمری که از اکابر علماء شما و سالها قاضی مذهب حنفی در حلب بوده در کتاب تاریخ (۱) فاطمه (سلام الله علیها) در حال غضب ابی بکر راترک نمود و بر آن حال باقی ماند و با او حرف نهد تا وفات نمود و از دنیا رفت (چنانچه در جزء پنجم و هفتم صحیح بخاری نقل گردیده است)

خود بنام روضه المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر در شرح قضیه سقیفه خبر آتش را مینویسد باین عبارت ان عمر جاء الی بیت علی لیحرقه علی من فیه فلیتیه فاطمة فقال: ادخلوا فیما دخلت الامة یعنی عمر آمد در خانه علی برای آنکه آتش بزند هر کس در آن خانه است پس فاطمه او را ملاقات نمود عمر گفت داخل شوید در چیزی که امت داخل شدند و تا آخر قضیه را نقل مینماید.

۱۱ - طبری در ص ۴۴۳ جلد دوم تاریخ خود نقل نموده از زیاد بن کلب که طلحه و زبیر و جماعتی از مهاجرین در خانه علی رضی الله عنه بودند عمر بن الخطاب آمد و گفت بیرون بیایید برای بیعت والا آتش بر همه میزنم.

۱۲ - ابن شحنه مورخ معروف در ص ۱۱۲ جلد یازدهم حاشیه کامل ابن اثیر ضمن داستان سقیفه مینویسد زمانیکه جماعتی از اصحاب و بنی هاشم مانند زبیر و عتبه بن ابی لهب و خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود کندی - و سلمان فارسی - و ابی ذر غفاری - و عمار بن یاسر - و براء بن عازب - و ابی بن کعب تخلف از بیعت ابی بکر نموده و متمایلا بعلی رضی الله عنه در خانه آنحضرت جمع بودند - عمر بن الخطاب آمد تا هر که در آن خانه هست آتش بزند - فاطمه سلام الله علیها با او ملاقات نمود عمر گفت داخل شوید در آنچه مردم داخل شدند یعنی بیایدیمت کنید و پیروی کنید از عدمای که بیعت نمودند).

و شاهد بر این مطالب قول ابی الحسن علی بن الحسین مسعودی مورخ و فاضل جلیل القدر مقبول الفریقین است که در ص ۱۰۰ جلد دوم تاریخ مروج الذهب ضمن نقل قضایای عبدالله بن زبیر که در مکه دعوی ریاست و خلافت داشت نوشته است در آن هنگام که بنی هاشم اتفاق محمد بن الحنفیه فرزند امیر المؤمنین رضی الله عنه در شعب ابی طالب جمع شدند و لشکر عبدالله آنها را محاصره نموده بودند هیزم بسیاری آوردند که آنها را آتش بزنند و شعله آتش هم بلند شد مع ذلك بنی هاشم تسلیم نشدند تا لشکر مختار رسیدند و بنی هاشم را نجات دادند.

گوید نوفلی در کتاب خودش در اخبار آورده که عروه بن زبیر در مقابل

میزنم از برادرش عبدالله در مجلسی که قضیه محاصره در شعب مطرح بود مردم از آتش زدن شعب مذمت میکردند عروه عنبر خواهی میکرد که برادرش عبدالله مقرر نبود غرضش از آوردن آتش و هیزم و افروختن آتش بر بنی هاشم ترسانیدن آنها بود **انما أراد بذلک اراهاهم یدخلوا فی طاعته کما اراهب بنی هاشم و جمع اهل الحطب لاحراقهم اذ هم ابوالبیعة فی ماسلف .**

ماحصل معنی آنکه عبدالله زبیر این عمل آتش آوردن در اطراف بنی هاشم در شعب ابی طالب برای ترسانیدن آنها را سرمشق و دستور از سلف خود (عمر و اصحاب ابی بکر گرفت) که آنها هم وقتی دیدند بنی هاشم و اکابر اصحاب و مهاجرین زیر بار بیعت نمیروند هیزم آوردند برای آتش زدن آنها که بترسند و تسلیم شوند و بیعت نمایند؟! (تا تشکیل اجماع داده شود امشب دلیل محکم آقایان محترم باشد)

(این اخبار و بیان مورخین نمونه ای از اخبار و بیانات بسیاری است که روایت موثق خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند بقدری این قضیه در نزد علماء منصف شیوع کامل داشته که حتی شعراء هم در اشعار خود وارد میکردند منتها بعض از علماء شما بحساب آنکه اگر نقل کنیم این قضایا را سندی میشود بر ابطال عقیده اجماع لذا احتیاطاً از نقل آن خودداری مینمودند و الا معلط در نزد همه آشکار بوده یکی از شعرائی معروف خودردن عالم نبیل حافظ ابراهیم مصری است در قصیده عمریه من باب مدح و تمجید خلیفه گوید:

و کلمة لعلی قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بملقها
حرقت بیتک لا یبقی علیک بها ان لم یتابع و بنت المصطفی فیها
ما کان غیر الی حصص بقائلها یوما لفارس عدنان و حامیها

ما حاصل معنی آنکه غیر ابی حفص (کینه عمر بوده) کسی نمیتوانست بعلی نه یگه سوار قبیله عدنان بود و حمایت کنندگان او بگوید اگر بیعت نکنید خانه ات را آتش میزنم و کسی را در خانه باقی نمیگذارم با اینکه فاطمه در این خانه میباشد.

حافظ - این اخبار نشان میدهد که جبهه ارباب و ترساندن و بهم زدن اجتماع

مخالفین خلافت آتش آوردند و حال آنکه شیعیان جمل نمودند که در خانه را آتش زدند و در میان درو دیوار محسن بچه شش ماهه را سقط نمودند.

اخبار سقط چنین فاطمه «ع» داعی - عرض کردم - جبهه ضیق وقت باختصار کوشیدم و از نقل اخبار مفصل خود داری نمودم والا اخبار در این باب بسیار است برای نمونه و بی بردن باینکه شیعیان موحد و معتقد بر جزا دروغ نمیگویند و جعل نمی نمایند و غرض شخصی هم با احدی ندارند.

خوب است آقایان مراجه فرمائید بکتاب اثبات الوصیه تألیف عالم فاضل مورخ شهر مقبول القول فریقین (شیعه و سنی) ایی الحسن علی بن الحسن مسعودی صاحب مروج الذهب متوفی سال ۳۴۶ قمری که شرح فضایی آن روز را مفصل مینویسد تا آنجا که گوید **فهجموا علیه و احرقوا بابه و استخرجوه منه کرها و وضفوا**

صیده النساء بالباب حتی اسقطت محصنا (۱)

پس بدانید که از جعلیات شیعه نیست بلکه آنچه واقع شده ضبط در تاریخ است و تاریخ هرگز کم نخواهد شد اگر بعضی ملاحظه کاری کنند و خود داری از ثبت آن نمایند مردمان منصف دیگری هستند که ثبت مینمایند.

فقیه سفق چنین اظهار من الشمس در تاریخ است منتها بعضی از علماء حیاً لخلقنا هم برده پوشی و سکوت نمودند معذک گاهی بی اختیار حقیقت بزیر قلمشان آمده و شاهد صادق بر اثبات معصای ما گردید.

مراجعه فرمائید بآخر ص ۳۵۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) تا مطلب بر شما واضح گردد که این ایی الحدید نوشته وقتی برای استاد خود ایی جعفر نقیب شیخ معتزله نقل نمودم که وقتی خبر بر رسول خدا واردند که هسار بن اسود باینزه بروجد

(۱) پس هجوم آوردند بر علی (علیه السلام) و در خانه اش را سوزانیدند و آنحضرت را با اکره و اجبار از خانه بیرون کشیدند و سینه زنان غلامه را میان درو دیوار فشار داده تا محسن ظهور اسقط کرد.

زینب دختر شما حمله برد و زینب از ترس بچه سقط کرد^(۱) حضرت خون او را مباح نمود ایی جعفر گفت لو کان رسول الله حیاً لآباج دم من روع فاطمة حتی الت

فا بطنها (۲)

و نیز صلاح الدین خلیل بن ابیک الصغدی در وافی بالوفیات ضمن حرف الف کلمات و عقاید ابراهیم بن سیار بن هانی بصری معروف به نظام معتزلی را نقل نموده تا آنجا که گوید نظام گفته است ان عمر ضرب بطن فاطمة يوم البیعة حتی الت المحسن من بطنها (۳)

پس بی جهت آقایان تبعاً لاسلاف جامعه شیعه را متهم نسازید و در نزد عوام بی خبر ما را مقصر قلمداد نکنید که گمان نماند این اخبار را شیعیان جمل نمودند و بآنها امر را مشتبه کنید و بگویند خلفاء ما بعلی و فاطمه آزاری نمودند بلکه آنها خود را ضی بخلافت خلفاء بودند.

(۱) زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله عیال سرغاله اش ابوالعاس بن ربیع بن فید

العزی بوددر جنگ بدر ابوالعاس اسیر شد باسراء بسیار از کار بناتش مشرکین فدا بهند و خود را خلاصی کند - ابوالعاس پیامداد برای زینب که فدی برای او بفرستد بیی مالی تهیه کرد یا گردن بند مرواریدی که با عقیق یسانی و یاقوت زمانی مرصع بود و از مادرش خدیجه یار رسیده بود فرستاد خدمت پیغمبر رسول الله معزور شد امت برای خاطر آنحضرت از فدی گذشته و ابوالعاس را آزاد نمودند پیشتر فرمود بای العاس که چون زینب بر تو حرامست او را روانه مدینه نماند قبول نمود:

حضرت زینب حارثه پسر مرد را با او روانه نموده که زینب را بیاورد - چون مشرکین فهمیدند که زینب را حرکت داده جسم با اتفاق ابوسفیان حرکت کردند درزی طوی آنها رسیده عیار بن اسود با نوزه بروجد زینب زده که سر نوزه به پشت بیی رسید - بیی زینب وحشت کرد و از ترس بیی ای وا که در دم داهت سقط نمود . وقتی زینب بهینه آمد و برای رسول الله نقل نمود حضرت فوق العاده معزور شد و خون عیار را مباح نمود و امر نمود دست و پای او را قطع نموده بقتل رسانند.

(۲) اگر در دخول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود حتما مباح میکرد خون کسی که فاطمه را فرساید تا آنکه بیهوش (محسن) سقط گردید.

(۳) زینب روز بیست هزار چنان بشک فاطمه سلام الله علیها زد که محسن از شکش ساقط گردید . (این جلد وافی بالوفیات خطی در کتابخانه ملی (حاجی حسین آقا ملک) دو طهوان موجود است) .

فضیه آتش و جبر و اجبار و اکرام و توهین بعلی و بنی هاشم برای بیعت و سقط جنین و سایر مظالم در کتب معتبره علمای با انصاف خودتان ضبط است اگر اعتراضی دارید به بلاذری و طبری و ابن خرابیه و ابن عبد ربّه و جوهری و مسعودی و نظام و ابن ابی الحدید و ابن قتیبه و ابن شحنه و حافظ ابراهیم و امثالهم بنمائید که چرا در کتابهای خود نوشته و در اشعار خود سرورند و ما آنچه میکوئیم باسند ثابت و مسلم نه روی هوای نفس و تعصب جاهلانه جعل اخبار بنمائیم.

حافظ - اصلاً نقل این قبیل اخبار چه نتیجه دارد قطعاً جز تولد فکار و نفاق و دوئیست فایده‌ای بر آنها مترتب نیست.

دفاع از حق و اثبات مظلومیت لازم است - اولاً خوبست این اعتراض را بعلما و مورخین خودتان بنمائید که چرا نوشتند قطعاً حق زیر پرده نیماند **فَلله الحجة البالغة** تاریخ کم نمیشود عاقبت در هر قوم و ملتی مردمان پاک و منصف و بی غرض پیدا میشوند که حقایق را بنویسند مانند علمای منصف خودتان که نوشتند و در کتاب های خود ضبط نمودند و از زیر پرده استتار بیرون آوردند.

ثانیاً فرمودید چرا میکوئیم و مینویسیم بدیبهی است این گفتنها و نوشتنها دفاعی است در مقابل حملات و مهمتهای گویندگان و نویسندگان بی مغز و مفروض و مقتری شما که جهت تفرقه مسلمین امر را بر برادران مسلمان بی خبر ما مشتبه میکنند و جامعه شیعیان مؤمن موحد را کافر و مشرک و ملحد معرفی مینمایند و این قبیل قضایا و وقایع تاریخی را از جملیات شیعه جلوه میدهند و اذهان ساده را بتقل این نوع اکاذیب مشوب مینمایند.

مانا چاریم از حق مظلومانه خود دفاع نمائیم و به برادران روشن فکر مسلمان خود که در اقطار عالم متفرق اند نشان بدهیم که شیعیان اهل بیت رسالت یعنی پیروان علی و آل علی کوبنده کان لا اله الا الله محمد رسول الله میباشد و در باره علی **عليه السلام** نمیگویند مگر آنچه رسول اکرم **صلى الله عليه وآله** فرمود چنانچه شهبای گذشته با دلائل

عقلیه و براهین نقلیه ثابت نمودیم که علی را بنده صالح خدا و خلیفه و وصی منصوب و برادر رسول خدا میدانیم و باهر عملی که برای غیر خدا باشد مخالفیم.

میفرمائید چرا میکوئیم چه نتیجه دارد گفتن حقایق ما هم بشما میکوئیم بگوئید تا میکوئیم نویسد تا نویسیم دفاع از حق و حقوق واجبه لازم است ما میکوئیم ما را وادار بگفتن مینمائید همین امشب اگر شامنی فرمودید اینها عقاید عوام شیعه است و حقیقتی ندارد داعی مجبور نمیشدم پرده بردارم و باقیان برادران حاضر بفهمانم عوضی شنیده اند اینها عقاید عوام شیعه نیست بلکه اعتقاد علماء منصف سنت و جماعت است چنانچه نمونه ای از آنها را بر عرض رسانیدم ما جماعت شیعه که موحدین پاک هستیم جز عقاید صحیحه که مستند بکتاب و سنت و عقل و اجماع باشد چیز دیگری نداریم.

حافظ - این فرموده های شما موجب حیرت و تعجب است زیرا در کتاب های مهم علمای شیعه اخباری هست که برخلاف کتاب و سنت میباشد و کاملاً باعث جزارت شیعیان و لاابالی شدن آنها در معاصی میشود و قطعاً این قبیل اخبار از موضوعات است و مصرفی جز فساد اخلاق امت ندارد شما هم منع از آنها مینمائید.

داعی - خیلی تعجب است که جنابعالی مطالب را بدون ربط بیان میفرمائید خوبست از آن اخباری که بنظر شما جعل و موضوع و موجب فساد میباشد بیان فرمائید تا مطلب باز شود.

حافظ - آخوند ملا محمد باقر مجلسی اصفهانی **اشکال در حدیث حب علی حسنه و من یبکی علی الحسین و حبت له الجنة و جواب آن** که از علمای بزرگ کشما است در بسیاری از جلدات بحار الانوار نقلیاتی دارد که از جمله آنها که الحال در نظر دارم حدیث تعجب آوری است که از رسول خدا **صلى الله عليه وآله** نقل میکند که فرمود **حب علی حسنه لا یضرهما سیئه (۱)** و نقل مینماید که آن بزرگوار فرمود **من یبکی علی الحسین و حبت له الجنة (۲)** و از این قبیل اخبار بسیار دیدم که سبب

(۱) دوستی علی (علیه السلام) حسنه است که هیچ گناه (صغیره ای) با او شر و نیرساند.
(۲) کسی که گریه کند بر حسین (علیه السلام) بهشت بر او واجب میشود.

تولید فساد در امت است و همین اخبار موجب جسارت شیعیان و لایابالی گری آنها در معاصی میشود که هر نوع معصیتی را بنمایند بامید آنکه چون علی را دوست میدارند از آن معاصی بآنها ابدأ ضرری نمیرسد یا مرتکب هر گناهی میشوند بخیال آنکه يك قطره اشک بر امام حسین علیه السلام کفشان ما را پاک میکند و وارد بهشت می شویم وقتی امید بی حساب این اندازه در مردم زیاد شد رفته رفته موجب شیوع فحشاء و فساد اخلاق میشود چنانچه ما جماعت بسیاری از شیعیان می شناسیم که در تمام دوره سال غرق در معاصی هستند ایام عاشورا را مشغول عزاداری میشوند و میگویند این ده روز که تمام شد در اثر عزاداری از گناه بیرون میآیم مانند روزی که از مادر متولد شدیم.

شیوع فحشاء در بلاد اهل تسنن
داعی - اولاً آقایان اشتباه بزرگی فرموده اند که شیوع فحشاء و یا لایابالی گری را که در بعضی افراد شیعه ملاحظه نموده اند در اثر عقیده باین قبیل اخبار بحساب آورید.

اگر از کتاب معاصی بعضی افراد عوام شیعه مربوط باین قبیل احادیث است بفرمائید برادران اهل تسنن که معتقدان نشان بمناسبت و احترامی امثال آقایان !! برخلاف این احادیث است چرا غرق در فحشاء و منکرات بلکه متجاهر در معاصی میباشند؟

در بلاد اهل تسنن و شهرهای مهم آنها مانند مصر و اسکندریه و شام بیت المقدس و بیروت و عمان و حلب و بغداد و بصره و عسقلان و قسبات کوچک بسیار که داعی دیدم و اکثریت بلکه تمام جمعیت در بعضی شهرها و بلاد اهل تسنن اند مع ذلک در تمام قوه خانه های عمومی از بزرگ و کوچک علمی و بر ملا اقسام قمار معر بین آنها شایع و جزء عادت ثانوی آنان قرار گرفته بعلاوه سایر فحشاء و منکرات زائد بر آنچه میان بعضی از عوام شیعه هست بین آنها معمول است علمی و بر ملا در تمام خیابانها و کوچه ها قمار بازی و شرب مسکرات و سازندگی و فاحشه خانه های رسمی و سایر فحشاء که از میان آنها خجالت میکشیم دائر است!؟

اگر ما هم مانند شما خورده بین و بهانه جو بودیم میکشیم طبل شیوع فحشاء از

ژبا و لواط و شراب و قمار و غیره در میان برادران اهل تسنن و ایجاد تجرّی و لایابالی گری آنها با حکام دین فتاوی بی جای امامان و قهّاه آنها میباشد از قبیل حکم طهارت مسک و حلال دانستن خوردن گوشت آن و طهارت منی و مسکرات و عرق جنب از حرام و نکاح اما مرد در سفر و مقاربت با محارم بوسیله حریر و لفافه ای که بفضیب خود ببندند و امثال آنها که عوام را جری و لایابالی بمنیات نموده اند!؟ ولی قهّاه شیعه تمام آنها را حرام و از هر تکبیر آنها تیری میجویند.

حافظ - این نسبت ها اکاذیبی افسانه مانند است شما چه دلیلی بر گفتار خود دارید.

اعتراف و انتقاد ز مخشری از اهل تسنن
داعی - شما خود میدانید ولی عمداً از روی ناچاری دفاع به الایرشی صاحبه مینمائید و الا کتب قهّیه خودتان که فتاوی قهّاه را آورده اند موجود است که وقت اجازه نقل تمام آنها را نمیدهد بقدری مطلب واضح و غیر غلطی است که اکابر علماء خودتان هم غالباً در مقام انتقاد بر آمده اند برای نمونه لازم است مراجعه نمائید بآخر تفسیر کشف ص ۳۰۱ جلد سیم که جارا لله ز مخشری گوید:

اذ انما عن مذهبی لم ایح به و اکتفه کتمانہ لی اسلم فان حقیقاً قلت قالوا بانئی
وان مالکیاً قلت قالوا بانئی
وان شافعیاً قلت قالوا بانئی
وان حنبلیاً قلت قالوا بانئی
وان قلت من اهل الحدیث و حربه تعجبت من هذا الزمان و اهله
و آخرنی دهری و قدم معترآ
ایح الیهم اکل الکلاب و هم هم
ایح لکاح البنت و البنت تحرّم
لقیل حلولی یفرض مجسم
یقولون یمس لیس یدری ویفهم
فما احد من السن الناس یسلم
علی الیهم لا یعلمون و اعلم

ومذابح الجهال ايقنت اننى انا الميم والايام المفلح العلم (۱)

بلک چنین عالم جلیل و مقدر نبیل میگوید من شرم دارم از آنکه خود را از اهل مذاهب اربعه معرفی نمایم! برای فتاوی قاسم و عقاید کاسم آنها آنکه آقایان انتقار دارند ما خود را تابع چنین مذاهب عجیبی معرفی نمائیم.

بگذاریم و بگذریم برویم بر سر مطلب - ثانیاً این نوع از اخبار که شما بیان نمودید از موضوعات شیعیان نیست بدوجهت. جهت اول آنکه مکرر عرض کردم شیعیان احتیاجی بجعل و وضع حدیث ندارند و جهت دوم آنکه در بسیاری از کتب معتبره علمای بزرگ خودتان از این قبیل اخبار بسیار رسیده است.

و اختصاص بعلامه مجلسی قدس سره القدوسی ندارد بلکه عموم شیعیان نقل نموده اند چون نمیخواهم خلاف عهد نموده فلذا اقوال عموم علماء شیعه را میگذاریم و نقل اقوال علماء خودتان را مینمائیم.

چنانچه همین خبری را که شما از بحار الانوار

در اسناد حدیث حب علی
حسنه از کتب اهل تشن
ومعناى آن

علامه جلیل القدر مجلسی نقل نمودید امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در آخر فصل ششم مناقب و سلیمان قندوزی

حنفی در باب ۴۲ ینابع الموده و نیز ضمن باب ۵۶ ص ۱۸۰ از کنوز الدقایق شیخ عبدالرؤف المناوی المصری در ص ۳۳۹ از مناقب السبعین حدیث ۴۹ نقل از فردوس دلبلی از معازین جبل و میرسید علی فقیه همدانی شافعی در مودت ششم از

(۱) اگر از من سؤال نمایند از منقبت فاش نخواهم نمود تا سالم بمانم - زیرا اگر بگویم حنفی هستم میگویند شراب حرام و احوال میدانی - و اگر بگویم مالکی هستم میگویند گوشت سگ را مباح میدانی . و اگر بگویم شافعی هستم میگویند نکاح دختر را که (حرامست) حلال میشازی و اگر بگویم حنبلی هستم میگویند سلولی مذهب و مجسسه هستی و اگر بگویم اهل حدیث هستم میگویند گوساله است و نسیبه (یعنی اینها فتاوی فقهاء مذاهب اربعه میباشد بلکه نمونه ای از آنها میباشد) فوق العاده جای بسی تعجب است که در این زمان (و تمام زمانها) احدی از زبان مردم سالم نییافت چنانکه که روزگار مرا بظن برده و گروهی فهم را بروی کار آورده - همین که منوجه شد جهال روی کار آمده اند یقین دانستم که مانند شبح باید بسوزم و مردم از روشنائی من استغفرو کنند و روزگار مرغانی را که بغواهد روی کار نیآورد.

مودة القری و امام الحرم شافعی محب الدین ابی جعفر احمد بن عبدالله طبری در حدیث ۵۹ از هتقد حدیثی که در فضایل اهل بیت طهارت نقل نموده در ذخایر العقبی و هتقد

بن طلحه شافعی در مطالب السنول و محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب و دیگران از علماء شما از انس بن مالک و معاذ بن جبل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود **حب علی حسنة لا یضر معها سیفة و بغض علی سیفة لا ترفع معها حسنة (۱)**

و نیز امام الحرم احمد بن عبدالله طبری شافعی در ذخایر العقبی و ابن حجر درس ۲۱۵ نقل از ملا سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۴۶ ینابع الموده ضمن باب ۵۶ حدیث ۳۳ از مناقب السبعین از فردوس دلبلی و ابن عساکر در ص ۱۵۹ جلد چهارم تاریخ خود از زبانی از ابن عباس آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **حب علی بن ابیطالب**

یا کُل الذنوب کما تأکل النار الحطب (۲)

ثالثاً کسانی که شم فهم اخبار دارند دقت کامل میکنند تا کشف حجب شده معماً حل گردد نه آنکه وقتی خبری را نفهمیدند یا بحقیقت معنای آن نرسیدند فوری زبان بطن باز کنند و نسبت جعل بدهند منفی بافی کار آسانی است ولی خدا را باید پیوسته در نظر گرفت قرآن مجید در آیه ۷ سوره ۲۱ (انبیاء) بما دستور کافی داده که :

فاستلوا اهل الذکر انکم لاتعلمون (۳)

و اما معنای این خبر که مجمع علیه فریقین است و بنظر شما و بسیاری از مردمان سطحی معماً آمده اتفاقاً بسیار سهل و آسان است حل آن زیرا وقتی مراجعه بقرآن مجید میکنیم می بینیم گناهان را بدو قسمت تقسیم نموده کبیره و صغیره و از صغیره در مقابل کبیره در بعض آیات تعبیر بسببه مینمایند چنانچه در آیه ۳۰ سوره ۴ (نساء)

(۱) دوستی علی علیه السلام حسنه و نوابی است که هیچ سبه و گناهی باو شرر نبرساند و دشمنی علی گناهی است که باوجود آن هیچ عدل خبری نفع نمی رساند .

(۲) دوستی علی من ابی طالب میخورد گناهان راه میانه که آتش هیوم را میخورد.

(۳) سؤال کنید اهل ذکر (مرا از ذکر قرآن یا رسول الله میباشد) اگر شما نیاندید .

صاحب فرماید: ان تجتنبوا کبار ما تهون عنه تکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریماً (۱)

پس بحکم همین آیه اگر بنده از کبائر گناهان دوری نماید و مرتکب آنها نشود از سیئات و گناهان کوچکش غمض عین و چشم پوشی میشود و میآمرزد او را. در این حدیث هم میفرماید دوستی علی بک حسنه و ثوابی است که هیچ سینه و گناه کوچکی بآن ضرر نمی‌رساند.

حافظ - مگر نه اینست که خداوند صراحتاً فرماید ان الله یفرق الذنوب جمعها (۲) هر بنده عاصی و گناهکار خواه عمل او کبیره باشد یا صغیره وقتی نادم و بازگشت بسوی خدا نمود قطعاً آمرزیده میشود پس فرقی مابین کبیره یا صغیره نمیباشد.

کشف حقیقت داعی - گویا آقا توجه بآیه شریفه نمودید و الا ایراد نمینمودید اولاً بین کبیره و صغیره داعی فرق نگذاردم بلکه

پروردگار متعال این فرق را گذارده.

ثانیاً بنده هم مانند شما معترفم که هر بنده مؤمن گناهکاری که معتقد بفقارت حق باشد هر گاه نادم شد و توجه بحق نمود خداوند غفار او را میآمرزد ولی اگر بدین توبه از دنیا برود در عقبات بعد الموت پیوسته او را عذاب مینمایند تا پای حساب اگر عملش زیاد بزرگ نبوده بمجازات خود رسیده در موقع حساب معفو میشود. و اگر عملش بسیار و گناهان کبیره زیاده نموده او را بجهنم میرساند و بقدری که نافرمانی نموده عذابش مینمایند آنگاه نجاتش میدهند.

ولی در سیئات و صفائز اعمال اگر بی توبه از دنیا برود و محبت علی علیه السلام باشد خداوند او را عفو نموده بمجازات عقبات بعدالموت نمیرساند و جحیم و جهنم نمیبیند او را داخل بهشت مینمایند چنانکه فرمود: و ندخلکم مدخلا کریماً.

و نفهمید شما از چه راه این حدیث را موجب جسارت و لایبالی گری دانسته اید

(۱) اگر شادوری کنید از گناهان بزرگی که نهی کرده شدید از آن ما از گناهان دیگر شما (که کوچک است) دور کنیم و شمارا بقامی نیکو و بلند برسانیم.

(۲) بدوستی که خداوند میآمرزد جمیع گناهان را.

آیا در حدیث شریف امر بسیئات یا کبائر و صفائز شده که شما آن را سبب جرأت و تجرعی شیعیان قرار داده اید بدیهی است جواب منفی است.

پس راه دیگری در بین نمیباشد الا فکر و خیال بی جا و حال آنکه این حدیث شریف جلو نا امیدي بشر را میگیرد نه آنکه موجب امید بی پایان گردد.

چه آنکه مردمان معتقدی هستند که گرفتار هوای نفس اند وقتی مرتکب صفائز می شدند شیاطین جن و انس آنها را وسوسه میکنند که دیگر روی رحمت نخواهید دید چون غالباً جوان و جاهل. و نادانند فریب خورده نا امید میشوند میگویند ما که آمرزیده نمیشویم پس چرا مس خود را از هوای کلی باز داریم رفته رفته موجب طغیان دس کشی میشود و از صفائز گذشته غرق در کبائر میشوند.

ولی امثال این حدیث روزنه آید در دلها باز میکند و میفهماند که چون بشر جایز الخطا است اگر سیئاتی از او صادر شود و راستی محبت و دوست علی علیه السلام باشد باو ضرر نمی‌رساند.

چون خدای متعال در آیه شریفه وعده عفو داده و برای عفو و آمرزش وسائلی قرار داده حب و دودار علی علیه السلام یکی از وسائلی است که مورد عفو قرار میدهد.

و الا شیعه هرگز لایبالی نخواهد شد چون وقتی بمعنای تشیع بر میخوردمی بیند که شیعه علی معنی پیر علی علیه السلام آن کسیست که طایف النعل بالنعل پیروی کند گفتار و رفتار آن حضرت را پس اهل نجات است چه آنکه در تمام تفاسیر و کتب معتبره علماء شما بالقاظ و عبارات مختلفه رسیده که ما در لیالی اول بعضی از آنها اشاره نمودیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا علی انت و شیعتک هم الفائزون فی الجنة (۱).

پس اگر بخواهید ایراد بگیری باین نوع از اخبار بیشتر میتوانی ایراد بگیری که چون شیعه فهمید پیغمبر فرموده رستگار و اهل بهشت است پس جرأت و جسارت پیدا نموده و هر عمل زشتی مینماید و حال آنکه این طور نیست.

(۱) یا علی تو و شیعیان رستگار اید در بهشت. (مراجعه شود به ص ۱۵۳ و ۱۵۶ همین کتاب).

شیعه در اول تکلیف بعد از معرفت خدا و پیغمبر بایستی معنای تشیع را بفهمد
 وقتی فهمید و دانست شیعه یعنی پیرو علی و آل علی آنکه میفهمد پیرو علی آن کسیست
 که علماً و عملاً و قولاً و فعلاً کردار او و گفتار او مانند علی باشد یا جای پای علی بگذارد
 یعنی آنچه علی نموده بنماید و آن چه علی ترک نموده ترک نماید پس شیعه علی وقتی
 فهمید که علی علیه السلام مرکب کبائر و صفاتی نگردیده بلکه عمل مکروهی هم از او صادر
 نگردیده سعی و کوشش میکند مانند مولای خود متصف بصفات حمیده گردد و از اخلاق
 و عادات رذیله دوری نماید چون قوه عصمت که مخصوص مقام نبوت و امامت است ندارد
 و بتمام معنی علی شدن کار مشکلی است بلکه محال سعی مینماید لا اقل مرکب کبائر
 ابدأ نشود و اصرار بر صفاتی هم نمینماید تا محبوب علی علیه السلام گردد و نامش در زمره
 شیعیان ثبت گردد.

ولی چون معصوم نیست و جائز الخطاء است اگر سیه و یا سفیره ای از او صادر گردد
 بوسیله محبت و دوستی امیر المؤمنین علیه السلام مورد عفو و اغماش قرار میگیرد و اگر خدای
 نکرده بی توبه از دنیا رفت بواسطه این محبت و دوستی مؤول صفاتی و سیئات قرار
 نمیگیرد.

و اما معنای حدیث من بکی علی الحسین و حجت له الجنة هم خیلی ساده و
 مناسب فهم هر کس از عارف و عامی میباشد و جوابی هم که الحال مطابقت بانظر اکثر
 آقایان حاضرین بنماید که مکرر تقاضا نمودند که در جواب رعایت حال آنها بشود عرض
 میکنم معنای ساده و تحت اللفظی این حدیث شریف چنین است که هر کس گریه کند بر
 حسین واجب میشود بر او بهشت.

مفهوم مخالفش اینست که اگر نا کس گریه کند بهشت که بر او واجب نمیشود
 بلکه هیچ نتیجه ای هم از گریه خود نمیگیرد.

حافظ - فرق بین کس و نا کس چیست که گریه بر برای کس نتیجه میدهد ولی
 بنا کس نمیدهد.

فرق بین کس و نا کس

داعی - گرچه در کلمه من موصوله کس و نا کس
 راه ندارد ولی در معنای فارسی کس و نا کس میآید
 لذا عرض میکنم کس مؤمنی را گویند که موحد و خدا پرست باشد اصول عقاید را
 استدلالاً یا بنحو یقین دارا و معتقد بنبوت انبیاء عظام من آدم الی الخاتم باشد و خود
 را ملزم بدستورات آخرین انبیاء خاتم الانبیاء علیهم السلام بداند و بمعاد جسمانی وجود
 بهشت و دوزخ و ولایت آل محمد علیهم السلام و عترت طاهره آنحضرت عقیده داشته علی و
 یازده فرزند بزرگوارش سلام الله علیهم اجمعین را عباد صالحین و امام برحق و نایب مناب
 رسول الله صلی الله علیه و آله بداند و یازدهمین فرزند علی که دوازدهمین وصی پیغمبر خاتم است
 زنده و موجود و زمامدار عالم بداند و قرآن مجید را بعد از اعتقاد بکتاب مساویه حق
 و از جانب خدا بداند و بمندرجات آن معتقد و بدستورات او اصرار و مناهی آن
 عامل باشد.

و نا کس مسلمانی را گویند که صوره و اسماً مسلمان و بتمام دستورات قائل ولی
 در مقام عمل صالح نباشد یا تارک محض باشد یا بیعض از آنها عمل و از بعضی دیگر روی
 گردان باشد یا مرتکب بعضی کبائر از قبیل قتل نفس یا شراب خواری و یازنا و لواط کاری
 یا ربا خواری و کم فروشی و امثال اینها گردد چنین آدمی هر قدر هم گریه کند برای او
 نتیجه ای ندارد و جبران ترک واجبات از قبیل نماز و روزه و حج و خمس و زکوة و غیره
 را نمی نماید.

مگر آنکه توبه کند از اعمال زشت و معصم گردد بچیران مافات و حق الناس را
 بساحتش بر گرداند و ترضیه خاطر آنها و یا اگر مرده اند وراثت آنها را فراهم نماید
 آنکاه بوسیله گریه و محبت خاندان رسالت جبران مافات و عقب ماندگیهای او گردد.
 و آلا اگر مثلاً نماز نخواند یا روزه نگرفته یا مستطیع شده حج بیت الله نرفته
 یا مسمول خمس و یا زکوة نگردیده اداء و تطیقه ننموده آنکاه گریه کند یا زنا و لواط کند
 و گریه کند یا ربا بخورد و مال مردم را بخرام ببرد و معاملات ربوی بنماید - و یا کم
 فروشی بنماید - و گریه کند ظلم و تعدی و آدم کشی کند و گریه کند بخپال آنکه

اعمال زشت او بوسیله گریه غم می شود اشتباه رفته آل غم از چنین اشخاصی بیزارند کرده برای این اشخاص نفع و نتیجه ای ندارد چنانکه ما مکرر در منابر و مجالس درس و مجالس رضی این معانی را مشروحاً گوشزد جامعه نموده ایم.

والا اگر این عقیده غلط صحیح باشد که آدمی هر عمل زشتی بنماید و گناهان کبیره از او صادر شود و یا ترک واجبات بنماید خیال کند گریه و یازاریت آل غم سلام الله علیهم اجمعین جبران مافات میکند و اورانجات میدهد باید دشمنان آل غم همگی بهشتی باشند چون غالباً بر مظلومیت آل غم گریه کرده کردند.

چنانچه بار باری محافل در وقعه کر بلا نوشته اند و **الله بکت و اکت کل عدو و صدیق** دوست و دشمن در آن مصیبت عظمی گریستند پس پیغمبر و اصحاب و احفاد حتی اطفال سفیر و شیرخوارش را کشتند ولی در دیدن مصائب اهل بیتش گریه هم کردند پس قطع بدانید گریه برای این نوع مسلمانان ناکس که صورت دارند ولی سیرت ندارند نفع و نتیجه ای ندارد تا مؤمن نگرددند گریه برای آنها نتیجه نخواهد داد.

حافظ - اگر فرد مسلمانی معتقد با اصول عقاید و عامل بدستورات شرعی باشد خود اهل نجات است پس گریه برای او چه اثر دارد و تشکیل مجالس گریه برای چه وجه نتیجه بر او متصور است که هر سال مبالغه کراهی خرج این نوع از مجالس بشود که مؤمنین گریه کنند.

اثر و نتیجه بر گریه و مجالس عزاداری

داعی - بدیهی است مسلمان هر چند عامل کامل عیار باشد معصوم نخواهد بود بالاخره بشر است و جائز الخطا اگر لغزش و خطاهائی از او سرزده

و غافل بود حضرت باری تعالی با مهربانی و لطفی که نسبت به بندگان خود دارد از روی فضل و کرم عمیم بوسائل و اسبابهای آنها را غم میکند.

گاهی حب علی بن ابیطالب را وسیله قرار میدهد گاهی نگریم بر مظلومیت حضرت سیدالشهداء و خاندان رسالت و زیارت آنحضرت و اهل بیت طهارت عطف توجه فرماید و اشک چشم آنها را بمنزله آب توبه قرار میدهد و از گناهان آنها میکند.

اگر مؤمن و عادلند و هیچ گناه کبیره و ضعیفه ای از آنها صادر نشده - حب و ولایت علی و اهل بیت رسالت و گریه بر مصائب وارده بر آنها که علامت مهر و محبت بان خاندان جلیل میباشد وسیله ترفیع مقام آنها میشود.

و اما اینکه فرمودند در تشکیل این مجالس بنام عزاداری آل محمد و مصارف بسیار چه اثر است آقایان محترم چون دور هستید از اثرات و نتایج مترتبه بر این مجالس غافل میناشد.

چون روی عادت و تبلیغات سوئی که پیوسته میشود که این مجالس بدعت است حاضر نمیشود یا اگر گاهی بجبهائی حاضر شوید چون نظر سوء دارید دقیقانه توجه نمیکند تا آثار آن را ببینید.

اگر آقایان در این قبیل مجالس حاضر شوید و با دیده انصاف و محبت بنگرید تصدیق خواهید نمود که این نوع مجالس مدارس اکابر آل محمد علیهم السلام است به این معنی که بنام آل محمد علیهم السلام مجالسی تشکیل میگردد و بجایزه آن خاندان جلیل افراد مسلمین از هر طبقه (حتی بیگانگان از دین) حاضر میشوند آنگاه خطبه و وعظ و متکلمین و محدثین و گویندگان از علماء ساعتها حقایق دین را از توحید و نبوت و معاد و فروع احکام و اخلاق و دستورات حیاتی فردی و اجتماعی را برای آنها بیان میکنند و آنها را بضررها و مفاسد معاصی و گناهان و اخلاق رزبانه آشنا مینمایند و دلائل حقیقت دین مقدس اسلام را در مقابل سایر ادیان برای آنها ظاهر و بارز میکنند و نتایج بسیار میگیرند.

سالی نیست که بوسیله همین مجالس و تبلیغات دینی افرادی از بیگانگان اسلام قبول نمایند چه بسا از منصرفین که تحت تأثیر تبلیغات دینی قرار گرفته و از اعمال گذشته خود توبه نموده و براه راست وارد کردند.

در هر سالی بوسیله این مجالس و حضور در مجامع عزای تأثیر آیات و اخبار و مواظب جمعیتهای بسیاری از مردمان لایبالی و معصیت کار توبه نموده و بواسطه ترک معاصی داخل در حوزه اختیار کردند.

اینست يك جهت از فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله که علمای فریقین نقل نموده اند
حسین منی و الامن حسین حسن از من است و من از حسین یعنی احیای دین من
 بواسطه حسین است در زمان حیاتش جایز کرد و بنیروی مظلومیت ریشه علم بنی
 امیه را کند چه آنکه آنها میخواستند ریشه دین را بکنند.

و هزارسال است که مجالس معظمی بنام آن بزرگوار خفیه و آشکر تشکیل
 میشود مردمان حاضر میشوند بواسطه مبلغین و ناطقین بی بغایق دین برده و قدم در
 سراط مستقیم میکنند اینست مختصری از اثرات و نتایج مجالس عزاداری که مدارس
 اکابر آل محمد سلام الله عليهم اجمن میباشند.

و نیز توضیحاً عرض میکنم که معب و شیمه علی علیه السلام زائر و عزادار
 حسین بن علی علیهما السلام علاقه مندان و عشاق او ترک واجبات نمیکند و مرتکب
 کبائر معاصی نمیشوند چون میدانند و بآنها گفته شده است که حضرت آبا عبدالله
 الحسین علیه السلام شهید راه دین است و برای ترویج شاعر دین شریعت شهادت نوشید چنانچه
 در زیارت وارث و سایر زیارت وارد است که میخوانیم **اشهد انک قد اقمت الصلاة
 و اتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اطعمت الله و رسوله
 حتی اتیت الیقین (۱)**.

و در اخبار معتبره فریقین از ام المؤمنین عایشه و جابر و انس و دیگران رسیده
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود من زار الحسین بکر بلا عار فابحته و جبت له الجنة (۲).
 و نیز میفرماید من بکی علی الحسین عارفاً بحبته و جبت له الجنة (۳).
 همان قسمی که عبادات از واجبات و مستحبات فرع بر معرفت خدا است اگر
 خدا را کما ینبغی نشناسد قصد قربت پیدا نمیشود لذا عبادات او هر چند کامل هم
 باشد عاقل و باطل است.

- (۱) شهادت میدهد که تو (ابا عیاض) اطامه نماز و ادا زکوة نمودی و امر بمرور و نهی
 الا منکر و اطاعت خدا و رسول او نمودی تا دم مرگ.
 (۲) هرگز زیارت نماید حسین علیه السلام را در کربلا در حالتی که عارف بحق آن بزرگوار
 باشد نیست بر او واجب میگردد.
 (۳) هر کس گریه کند بر حسین علیه السلام در حالتی که عارف بحق آن بزرگوار باشد بهشت
 بر او واجب میگردد.

گرمه و زیارت هم فرع بر معرفت پیغمبر و امام است یعنی باید آن بزرگوار را
 پس پیغمبر و امام بر حق و وصی سیم رسول الله صلی الله علیه و آله بدانند که قائم بحق بوده و برای
 حق گفته شده و مخالفتش با یزید برای آن بوده که یزید احکام دین را زیر پا گذارده
 تارک و اجبات و فاعل محرمات بوده و ترویج اباطیل نموده و چنین زائر و عزاداری بر
 خلاف طریقه و روش مولای خود هرگز عمل ننماید.

فواب - قبله صاحب گرچه ما معتقد هستیم که حسین الشهید اهل حق و برای
 حق و بنا حق بلمت عمال بنی امیه کشته شده ولی در میان ما جماعتی هستند مخصوصاً
 جوانانی که در مکاتب و مدارس و اسکولهای جدید تحصیل میکنند میگویند جنگ
 کربلا جنگک دنیائی بوده یعنی حب ریاست و میل بخلافت حسین بن علی را بست کوفه
 کشانید البته بر هر حکومت مقتدری لازم است که دفع مخاطرات کند ناچار یزید
 و عمالش مقابل با این قتنه کردند و با آنجناب پیشنهاد تسلیم (بلا شرط) و تبعیت از
 خلیفه یزید که اطاعتش واجب بوده است نمودند که بشام رود تا نزد خلیفه محترم
 باشد یا سلامت بوطن بر گردد آنجناب زیر بار ترف تا آنکه کشته گردید پس عزاداری
 برای چنین دنیا طلبی که برای حب جاه و ریاست کشته شده معنی ندارد بلکه بدعت
 است ۱۹

آیا جواب مسیحی دارید که آنها را ساکت کنید تا از این عقیده بر گردند و بدانند
 که جنگ کربلا جنگک دنیائی نبوده بلکه آنجناب قسط برای خدا و حفظ دین خدا
 قیام نمود و جنگید تا کشته شد.

فاعی - چون وقت گذشته اگر در این مرحله وارد شویم میترسم سخن طولانی
 شود و اسباب کمال گردد.

فواب - خیر خیر ابتدا کمال نیشوم بلکه بلاعلاقه مغرطی میل بشنیدن این
 موضوع و کشف حقیقت داریم که در مقابل با مخالفین قادر بجواب باشیم قطع بناید
 جوابدانی باینقوم ولو مختصر باشد خدمت بزرگی است تمنا میکنم بفرماید.

امام حسین ریاست خواه
و جاه طلب نبوده

۱۵ عی - قبلا عرض کردم هر عمل نیک و بدی فرغ
بر معرفت است معتزترین اول باید خدای خود
را بشناسند و بعد از معرفت حق کتاب آسمانی
که از جانب خدای علی^{علیه السلام} اعلی بر خاتم الانبیاء^{صلی الله علیه و آله} نازل شده مورد تصدیق قرار گیرد
و لازمه تصدیق آنستکه هر چه در آن کتابست باید مورد ستایش و قبول باشد.
و اگر معتزترین اهل ماده و عالم محسوس اند و دلائل محسوسه میخوانند جواب
آنها بسیار سهل است اینک مختصراً باقتضای وقت مجلس که گذشته است بهر دو جهة
فقط اشاره میکنیم.

خمسۃ النجیاء از هر عمل
رجسی میرا بودند

اولاً هر مسلمانی که تابع قرآن است نسبت
دینا طلبی و حب جاه و ریاست بر حائز رسول الله

حسین بن علی سلام الله علیهما دادن بر خلاف حق
و حقیقت و انکار قرآن و رسول خدا نمودن است چه آنکه خداوند متعال در آیه ۳۳ سوره
۳۳ (احزاب) شهادت بطهارت آنحضرت داده و آن بزرگوار را مانند جد و پدر و مادر
و برادرش معرفی و میرای از هر رجس و پلیدی معرفی نموده آنجا که میفرماید
انما یرید الله لیزهیب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا (۱) -

بناحق جمهور اکابر علماء خودتان از قبیل مسلم و ترمذی و ثعلبی و سجستانی
و ابی نعیم اصفهانی و ابوبکر شیرازی و سیوطی و حمونینی و احمد بن حنبل و
زمخشری و بیضاوی و ابن اثیر و بیهقی و طبرانی و ابن حجر و هجر رازی و نیشابوری
و عسقلانی و ابن عساکر و غیر هم که جمیعاً معتقدند و مبسوطاً آورده اند که این آیه
در شأن پنج تن آل عبا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
نازل گردیده.

و این آیه شریفه اول دلائل است بر عصمت این پنج تن بزرگوار از اجناس و ولیدینها
(۱) جز این نیست که خدا چنین میخواند هر رجس و آلودگی را از شما خوانده توبت ببرد
و شما را از هر عیبی پاک و دیندار گرداند.

بدیهی است از اهم پلیدیها حب جاه و مقام و توجه بدنیای دنی است که آیات و اخبار
بسیاری در ممتد این دنیا یعنی علاقه بر ریاست این دنیا روی هوای نفس مانند امرای
و سلاطین و ملاط آنها از رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} و ائمه طاهرین رسیده تا آنجا که پیغمبر
صلی الله علیه و آله میفرماید حب الدنیا رأس کل خطیئة (۱).

پس قطعاً آیا عبدالله الحسین^{علیه السلام} حب جاه و ریاست دنیا را طالب نبوده و برای
چنین ریاست فانیه جانبازی ننموده و اهل بیت خود را باسارت نداده و اگر کسی باعلم
باین معنی آنحضرت را دنیا طلب بخواند حتماً منکر قرآن مجید گردیده.

و اما فرقه دیگر مردمانی هستند که طالب دلائل
قیام امام حسین برای ریاست
و خلافت ظاهری نبوده
حسی هستند دلائل محسوس برای آنها بسیار
است که در این وقت تنگ بتمام آن دلائل نتوان

استشهاد نمود ولی من باب نمونه بمختصری اشاره مینمایم.
اولاً قیام حضرت اباعبدالله الحسین^{علیه السلام} علیه یزید پلید اگر جنبه جاه طلبی
و ریاست داشت نبی مکرم امر یاری آنحضرت نمی نمود چنانچه اخبار بسیاری از طرق
خودتان در این باب رسیده که بیکی از آنها اکتفا میکنیم.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶۰ ینابیع الموده از تاریخ بخاری و بغوی و ابن
الکسکین و زخائر العقبی امام الحرم شافعی از سیره ملا و غیرهم نقل مینماید از انس بن
حوط بن بنیة که گفت شنیدم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:
ان ابنتی هذا یعنی الحسین یقتل بارض ینال لها کربلا فمن شهد ذلك منکم
فلینصره فخرج انس بن الحارث الی کربلا فقتل بها مع الحسین رضی الله عنه
و عمن معه (۲).

پس معلوم میشود قیام آنحضرت در کربلا قیام بحق بوده نه حب ریاست مشغوم

(۱) بعیت و دوستی دنیا بالای همه بدیها است.

(۲) بدستیکه این پسر من حسین گفته میشود در زمین کربلا پس هر کس از شما آنرا در
حاضر باشد پاری کمین را - آنکه نوبت است اس بن حارث رفت بسوی کربلا و دستورینش
صل کرد و گفته شد با اباعبدالله الحسین علیه السلام.

از اینها گذشته اگر معتزین فکر کنند از خود عمل و حرکت آنحضرت تالشادت و اسیری أهل بیت طهارت حق و حقیقت ظاهر و هودنا میباشد .

زیرا اگر فردی در مملکتی حب ریاست داشته باشد و بخواهد بر دولت وقت خروج نماید هرگز باعیال و اطفال حرکت نمیکند . اطفال صغیر و زن حامله و بیته شیرخوار باخود نمی برد بلکه تنها و منفرد و بایک عنده زینده سواران کاری حرکت می کند پس از آنکه بردشمن غالب و محور کار بدستش آمد و روزگار بروفق و مراسم شد آنگاه عیالات را می طلبید .

حرکت دسته جمعی حضرت اباعبدالله علیه السلام باعیالات و اطفال صغیر خود دلیل کامل است که آنحضرت بقصد ریاست و خلافت ظاهری و غلبه بر خصم نیامده و اگر چنین قصدی داشت قطعاً بستن بمن میرفت که همه از دوستان خود و پدر بزرگوارش و ثابت قدم در ارادت بودند آنجا را مرکز کار قرار داده آنگاه با تمهیزات کامل و معیود حملات خود را شروع مینمود .

چنانچه مکر ربی اعصاب و دوستان و برادران این پیشهاد را با آنحضرت نموده و جواب یأس شنیدند چه آنکه از حد و مقصد اصلی آنحضرت خبر نداشتند .

ولی خود آنحضرت میدانست که وسیله غلبه ظاهری فراهم نمیشود ، لذا حرکت آنحضرت با هشتاد و چهار زن و بیسه برای يك تبیجه نهالی **طیبه لاله الاله بود**

اساسی بود چونکه امام میدید شجره طیبه لاله الاله را که جد بزرگوارش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله باغون جگرها غرس و آبیاری او را باغونهای شهداء بدر و احد و حنین نموده و بست باغبانی مانند علی بن ایطال علیه السلام سپرد که از او نگهداری نماید ولی بوسله خارج نمودن باغبان عالم دانارا باظلم و تعدی و تهدید و بشمشیر و قتل و آتش و کوتاه نمودن دست او را از آب یاری شجره طیبه اساس و بنیان باغ توحید و بیوت روبره نابودی میرفت .

ولو آنکه گاه گاهی بتوجه باغبان اصلی تقویتی میشد ولی نه تقویت کامل حقیقی

تا آنکه زمان باغ بکلی بدست باغبانان جهول عنود اجوج (یعنی بنی امیه) افتاد . از زمان خلافت خلیفه سوم عثمان بن عفان که دست بنی امیه باز شد و زمامدار امور شدند و ابوسفیان لعین که در آن موقع کور شده بود دستش را گرفتند بمجلس آوردند باصدای بلند گفت یابنی امیه **تداولو الخلافة فانه لاجنّه و لانا** (۱) . و نیز گفت یابنی امیه **تلقفوها لتلف الکره فوالذی یحلف به ابوسفیان مازلت ارجوها لکم و لتصیرن الی صیابکم و راتة** (۲) .

بکلی آن قوم رسوای یسقیده تمام طرق را مسعود نمودند دست باغبانان معنوی و حقیقی را بالکل از تصرف در باغ کوتاه نمودند و مانع از ظهور آب حیات شدند کم کم شجره طیبه روضع گذارد تا در دوره خلافت یزید پلید چیزی از عمر درخت شریعت باقی نمانده نزدیک بود شجره طیبه **لا اله الا الله** بکلی خشک شود و نام خدا از میان برود و حقیقت دین محو گردد .

بدیهی است هر باغبان عالمی وقتی فهمید از هر طرف آفات پیانش روی کرده فوری باید در مقام علاج بر آید و الا بکلی ثمرات باغش از میان خواهد رفت .

در آن موقع هم که باغبانی باغ توحید و رسالت یاغبان عالم دین حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام سپرده شده بود متوجه شد که لجاج و عناد و الحاد بنی امیه کار را بجائی رسانیده که نزدیک است درخت توحید خشک شود بلکه قصد دارند شجره طیبه **لا اله الا الله** را از ریشه بکنند و دور بیندازند قد مردانگی علم کرد فقط و فقط صرفاً برای آبیاری باغ رسالت و تقویت شجره طیبه **لا اله الا الله** بسمت کربلا حرکت کرد ولی بتجوی میدانست بی آبی ریشه درخت اثر کرده و دیگر آبهای معمولی اثری ندارند احتیاج بتقویت قوی دارد .

(۱) ابوسفیان تعجب میکند تاویل خود را بیان میکند دولت بی پایان خلافت را دست بدست همه لیرا بیست و دو زنی در کار نیست (یعنی دروغ است) .

(۲) ای بنی امیه بکشید و خلافت را مانند کوی بیگانه آورید سو کند آن چیزیکه قسم بخوردم بآن (مراود بنه است که همیشه بآن قسم میخوردند) بیوست طالب و شایان یک همسر سلطنته و راههای برای شما بودم شما هم آنرا کعبان باشی تا با اولاد خود پارت برسانید .

چنانچه در علم عملی فلاحت رسم است وقتی فلاحان و باغبانان دانشمند دیدند درختی بکلی بی قوت شده تعویق قوی لازم دارد علاج او را قربانی میکنند یعنی کوسندگی یا موجود جان داری را کنار آن درخت ذبح میکنند و بایوست و گوشت و خون در پای درخت دفن مینمایند تا درخت از نو قوت و قدرت جدید بگیرد.

حضرت سید الشهداء ریحانه رسول الله ﷺ هم که باغبانی عالم بودند این شجره طیبه را بقدری بی آبی داده اند (بخصوص در سنوات اخیره و زمام داری بنی امیه) که با بهای معمولی و مابانی علمی حیات پیدا نخواهد کرد فدا کاری لازم است.

قطعا آبیاری شجره طیبه و درخت شریعت با ایستی با خونابه های قومی قوی شود لذا دست بهترین جوانان و اصحاب و اطفال صغیر خود را گرفت برای قربانی و آبیاری شجره طیبه **لا اله الا الله** بسمت کربلا حرکت کرد.

بعضی کومه نظران گویند چرا از مدینه خارج شد همانجا میماند و کوس مخالفت میکوبید و قربانیها را میداد ولی نمیدانند که اگر آن بزرگوار در مدینه می ماند امر او بر مردمان فهم عالم پوشیده میماند و نمیدانستند که مخالفت آن حضرت برای چه بوده.

مانند هزاران حامیان دین که در شهری قیام بحق نمودند و کشته شدند و کسی نفهمید هدف و مقصد قائم چه بوده و برای چه کشته گردیده و دشمنان هم وارو نشان می دادند.

ولی آن یگانه راد مرد بینا برای ظهور حق و حقیقت در مادر رجب موفقی که مردمان برای عمره بمکه حاضر بودند تشریف فرمای مکه شد تا روز عرفه در مقابل صفا هزار جمعیت که در خانه خدا جمع بودند خطبهها خواند و خطابهها کرد ندای حق و حقیقت را بسمع تمام عالمیان رسانید که یزید پلید تیشه برداشته بریشه شجره طیبه **لا اله الا الله** میزند گوشزد عامه مسلمین نمود که بدانند یزیدی که دعوی خلافت اسلام دارد عملا اساس دین را از میان میبرد شراب میخورد قمار میبازد باسکه و میتون بازی میکند احکام دین را زیر پا میکند از زحمت جنم پیغمبر را بر باد میدهد من

نمیکند از دین جدم از میان برود بر من واجب است فداکاری تمام جان میدهم و دین را حفظ میکنم.

پس قیام آنحضرت و خروج از مدینه بگمگه و از مگه بسمت کوفه و عراق برای حفظ شعائر دین و اعلام نمودن بیجامه بشریت اطوار و رفتار و مفاسد اخلاق و عقاید خراب و عملیات جبران ناپذیر آن پلید عنیدی بی دین بوده است.

لذا برادران و بنی اعمام و دوستان علاقه مند که برای ممانعت میآمدند عرض میکردند اهل کوفه که از شما استقبال نموده اند و دعوت نامه ها فرستادند به بی وفائی معروف اند.

و علاوه با قدرت بنی امیه و سلطنت یزید پلید که سالها است در این مملکت ریشه دو آید اند نمی توانی مقابله نمائی چون اهل حق که اند مردم عبد و عبید دنیا هستند و دنیای آنها نزد بنی امیه اصلاح میشود لذا اطراف آنها جمع اند نفع و غلبه با شما نخواهد بود.

پس از این - فر صرف نظر نما او اگر هم مایل نیستی بماندن و توقف در حجاز پس برو یمن که علاقه مندان بشما در آنجا بسیارند مردمان غیوری هستند شمارا تنها نمی گذارند میتوانی عمری را در آن صفحات راحتت بگذرانی.

حضرت نمی توانست برای همه کاملاً برده برداری نماید لذا هر يك را بجوابهای مختصری ساکت مینمود ولی بعضی از اصحاب سر و آقارب محرم مانند برادرش عهده بن الحنفیه و ابن عم کر امش عبدالله بن عباس میفرمود راست میکویید منم میدانم غلبه ظاهری با من نخواهد بود منم برای فتح و غلبه ظاهری نمیروم بلکه برای کشته شدن میروم یعنی میخواهم به نیروی مظلومیت رشتم غم و فساد را بر کنم.

برای قوت قلب بعضی حقیقت را آشکار نموده میفرمودند: هر رسول خدا را از خوا سویدیم بمن فرمود **اخرج الی العراق فان الله شاه ان یریک قتیلا (۱)**.

محمد بن الحنفیه و ابن عباس عرض کردند اگر امر چنین است زنها را چرا میبری

(۱) بیرون برو بسوی عراق پس بدرستی که خدای تعالی میخواهد تو را کشته بیند.

فرمودند: فرمود آن الله قد شاه ان پراهن سبايا (۱) باسر رسول الله ﷺ آنها را برای اسیری مبرم (یعنی نکات و آساری در شهادت من و اسیری اهل بیت من است که مستم شهادت من اسارت زبان است که علم و پرچم مظلومیت را بر دوش بگیرند برودند شام در سر کر خلافت و قدرت برید ریشه آنها را بکنند - و پرچم ظلم و کفرشان را سر نکون نمایند - .

چنانچه عملی کردند خطبه و خطابه بی بی عقیله بنتی هاشم صدیقه منوریه زینب کبری سلام الله علیها در مجلس قدرت و جشن پیروزی برید در مقابل صدها نفر از اشراف قوم و بزرگان بنی امیه و سفراء و یگانه و زجاج از یهود و نصاری - و خطبه و خطابه معروف سید الساجدین امام چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام در مسجد اموی شام بالای منبر در مقابل برید نیروی قدرت او را شکست و پرچم عظمت بنی امیه را سر نکون و مردم را بیدار نمود .

پس از حمد و ثنای خداوند متعال فرمود ایها الناس اعطینا متاً و فضناً

بسع - اعطینا العلم والحلم والسماحة والنصاحة والنجاعة والمحبة فی قلوب المؤمنین - و فضناً بأن منّا النبی المختار محمد صلی الله علیه وآله - و منّا الصدیق - و منّا الطیار - و منّا اعداء الله و اعد رسوله - و منّا سبطا هذه الامة و منّا مهدی هذه الامة (۲)

آنگاه شروع ببعرفی از خود نمود فرمود هر کس مرا میشناسد که میشناسد

(۱) بدرستی که خدای تعالی خواست است که ایشان را امیر ببیند .

(۲) ای مردمان مطا کرده همه ایم (ما آل محمد از جانب خدای تعالی) عشق و محبت را ترجیح داده هستیم بر سایر خلق بهت فضیلت - عطا کرده شدیم بجم داور بادی - و جو اسرعی و خوش روی - و فصاحت و عیاجات - و محبت در دلهای مؤمنان .

و ترجیح دزدی بادی داده همه ایم (بر مردم) باینکه از ما احد پیشتر بر گرفته (حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله) و از ما است صدیق (امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام) و از ما است جبر طیار - و از ما است (حزرم) خیر عاده رسول - و از ما است دو سبط این امت (حسن و حسین) - و از ما است مهدی این امت (حجة بن الحسن جبل افة تالی فرجه) .

و آن کس که مرا میشناسد اینک حسب و نسب خود را با آنها میرسانم منم فرزند صاحب صفات و فضائل مخصوصه (که با کلمات طولانی آن صفات را بیان مینماید که وقت مجلس اجازه نقل تماها نمیدهد) خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله .

پس از آن روی همان منبری که سالها شب در روز از زمان معاویه علیه الهابره علنی و بر ملا مولانا و مولی الموحدین امیر المؤمنین علی علیه السلام را لعن و سب مینمودند !! هزاران نسبتهای ناروا با حضرت داده بودند ؟ در حضور خود برید و رجال بنی امیه و دشمنان فضائل و مناقب جد بزرگوارش امیر المؤمنین را (که نگذارده بودند بگوش مردم شامی برسد) بیان نمود و فرمود .

انا این من ضرب خراطیم الخلق حتی قالوا لا اله الا الله - انا این من ضرب بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله بسیفین و طعن بر محبین و هاجر الیهجرین و بایع البیعتین - و قاتل یدر و حنین - و لم یکنر بالله طرفه عین - انا این صالح المؤمنین و وارث النبیین - و قاصع الملحدين - و یصوب المسلمین - و نور المجاهدین و زین العابدین - و تاج البکائین - و اصبر الصابین - و افضل العالمین من آل یس رسول رب العالمین - انا این المؤید بجبرئیل - المنصور بیکائیل - انا این المحامی عن حرم المسلمین - و قاتل المارقین - و الناکتین - و الناسطین - و المجاهد اعدائه الناسین - و الفخر من مشی من قریش اجمعین - و اول من اجاب و استجاب له و لرسوله من المؤمنین - و اول السابین - و قاصم المعتدین - و مبدد المشرکین - و سهم من مرای الله علی المناقضین - و لسان حکمة رب العالمین - و ناصر دین الله و ولی امر الله - و بستان حکمة الله - و عبیة علمه - سمح - سخی - یهلول - زکی - ابطحی - رضی - مقدام - همام - صابر - مهذب - قوام - قاطع الاصلاح - و مفرق الاحزاب - از بطهم عناناً - و اثبتهم جناحاً - و امضاهم عزیمة - و اشد هم شکیمة - اشد باسل یطعنهم فی الحروب اذا اردت الالفة و قربت الالعة طعن الریحی

و یذروه فيها ذروالريح الهشيم - ليث الحجاز - وكيش العراق - مكى -
 مدني - حنفي - عتبي - بدرى - احدى - شجري - مهاجري - من العرب
 سيدها - و من الوغى ليثها - وارث المشعريين - و ابو البظيين الحسن و
 الحسين ذاك جدى على بن ابيطالب (ع) (۱).

آنگاه فرمود انا ابن خديجة الكبرى - انا ابن فاطمة الزهراء - انا ابن

(۱) منم فرزند کسیکه ششبر ذو بر پشتهای مردم تا گفتند لاله الا الله - منم فرزند کسیکه
 ششبر زد پیش روی رسول الله بنو ششبر (یعنی مدنی بنششبر ومدنی به ذوالفقار) و بیزه زد بدو
 بیزه و هجرت نمود بدو هجرت و بیست نمود بدو بیعت و با کافران مقاتله نمود در جنگ بدر و حنین
 و کافر نکشت بعدا چشم بر هم زدنی - منم فرزند صالح مؤمنان - و وارث پشیمان - و برانداخته
 اهلحدان - و پادشاه مسلمانان - و نور جهاد کننده گان - و ذیبت عابدان و تاج گریه کننده گان (از خوف
 خدا) و سیر کننده ترین سیر کننده گان - و بهترین نماز گزارنده گان از آل رس رسول رب العالمین -
 منم فرزند مؤید بپیغمبر و منصور بیکبایل - منم فرزند حمایت کننده از حرم مسلمانان - و کننده
 برگشته گان از دین (یعنی اهل نهران) و دشمنان گان بیعت (یعنی اهل جنگ جبل در بصره) و
 اهل بنی وطنیان (یعنی اهل جنگ صلیف) و جهاد کننده با دشمنان خود نامیها - و فخر کننده ترین
 همه کسانی که راه رفتند از اطایفه قریش (یعنی افضل از همه قریش) و اول کسیکه اجابت دعوت
 خدا و رسول او را نمود از مؤمنان - و اول سبقت برندگان بسوی ایمان - و کننده ظالمان - و هلاک
 کننده مشرکان - و تیری از تیرهای خدای تعالی بر منافقان - و لسان حکمت پروردگار عالیان -
 و باو ی کننده دین خدا - و ولی امر خدا - و کلستان حکمت خدا - و صندوق علم او - جو خندا -
 با سخاوت گشاده رو - و جامع جمیع خیرات اجتماعی بندهیده بطحا - که اختیاریا در جنگها پیش
 قدم بوده - پادشاه صبر کننده با کیزه اخلاق - کثیرالایمان - قطع کننده پشتها - و متفرق کننده احزاب
 (فاسد) - کسیکه با ثبات قدم عنان اختیار نفس خود را در دست داشته - و دلش از همه کس قوی تر و ثابت تر
 و عزمش از همه راستتر - و شکیه اش از همه کس معکم تر (یعنی مهمترین افراد بشر بود در
 احقاق حق مظلومان) - شیر زبان بود در میدان نبرد - خورد میکرد دشمنان را در جنگها و قتیحه
 باو نزدیک میشدند (سواره و پیاده) با بیزه های خود - و خورد و متفرق می ساخت آنها را هینا که
 طوفان شنها و خار و خاشاک خشک را برانگه میکند - شجاع ترین اهل حجاز - و دلیر ترین
 اهل عراق - مکى آمدنی - و با کیزه ترین افراد مسلمین دو دین بیعت کننده در عقبه - شهسوار
 بدر و اعد - و وارث مردیست شجریه - و یگانه خدا کار مهاجرت - و سید عرب - و شیرمیدانهای جنگند
 و وارث مشعریین - و بدر دوسبط (یعنی سر) حسن و حسین (علیها السلام) اینست فضائل جد من
 علی بن ابیطالب (علیه السلام).

المذبح من اللفا - انا ابن العطشان حتى قضی - انا ابن من منعه من الماء
 و احلوه علی سائر الوری - انا ابن من لا یفضل له ولا کفر یری - انا ابن من رفع
 راسه علی الفنا - انا ابن من هتك حریمه بارض کربلا - انا ابن من جسمه
 بارض و راسه باخری - انا ابن من سببت حریمه الی الشام تهدی - ثم انه
 صلوات الله علیه اتحب و یکی - فلم یزل یقول انا انا حتى ضح الناس
 بالبهاء و التحیب (۱).

اول مجلس نقل مصائب که بعد از شهادت حضرت امام حسین (ع) منعقد
 گردید - در همین مسجد جامع اموی شام بود که حضرت سید الساجدین امام زین
 العابدین (ع) بمداز نقل فضائل و مناقب جد بزرگوارش امیرالمؤمنین در محضر دشمنان
 آنقدر مصائب پدر عزیزش را فرمود که با حضور یزید پلید صدای سنجه و شیون مردم
 تمام برخواست بسمیکه یزید را خوف برداشت و نتوانست بنشیند - از روی ترس و
 واهمه از مسجد خارج گردید.

از همان مسجد و اثر خطبه و خطابه آنحضرت مقدمات نهضت ضد اموی شروع
 شد. (که یزید ناچار شد از روی سیاست اظهار ندامت نمود - و عبید الله بن مرجانه
 لعنه الله را لعن نمود که چنین عمل فجیعی نموده) تا عاقبت کاخ کفر و ظلم و الحاد
 بنی امیه سرنگون گردید.

(۱) منم فرزند خدیجه کبری - منم فرزند فاطمة زهرا (ع) - منم فرزند سر بریده از فنا
 منم فرزند آنکسیکه با ب تنه از دنیا رفت - منم فرزند آنکه آب را از او منع کردند و حلالو
 حباح داشتند بر سایر خلق - منم فرزند آن که او را غسل ندادند و کفن نکردند - منم فرزند آنکه
 سر مطهر او را بر بیزه بلند نمودند - منم فرزند آنکه حرم او را در زمین کربلا شک حرمت نموده
 اسیر نمودند منم فرزند آنکه بمن مقمضش در جالی و سر مطهرش در جالی دیگر - منم فرزند آنکه
 حرم او را اسیر نموده پشم آوردند.

پس از آن امام علیه السلام با صدای بلند گریه و پیوسته انا انا فرمود یعنی آنقدر از
 مفاخر و مناقب اجداد خود فرمود و مصائب پدر بزرگوار و اهل بیت خود را بیان کرد تا آنکه
 خروش از مردم برخواست همگی بگریه و ناله و فریاد مشغول شدند.

که الی الحال در شام و پای تخت ظالمانه آن قوم فاسد قبری از بنی امیه وجود ندارد - ولی قبرستان بنی هاشم مورد توجه شامیان - و قبور بسیاری از عترت و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله مزار هر عارف و عالمی از ششمه و سنی میباشد .
خلاصه تمام ارباب مقاتل و تواریخ نوشته اند که آن حضرت از مدینه تا مکه و کربلا پیوسته کتایه و صراحتاً خبر شهادت خود را میداد و ب مردم میفهماند که برای کشته شدن میرود .

از جمله خطبه مفصلی است که روز تریزه در مکه منظمه مقابل جامعه مسلمین خواند و ضمن خطبه خبر شهادت خود را علنی داد که بعد از حمد پروردگار متعال و درود برخاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمود **خط الموت علی ولد آدم مخطف اللاده علی جید الفتاة و ما اولهنی الی اصلاقی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر الی مصرع انا لایه گانی باوصالی یتقطعها اعلان القلوات بین النوایس و کربلا (۱)** .
با این قبیل جملات ب مردم میفهماند که من بکوفه و مقر خلافت نخواهم رسید بلکه بین نوایس و کربلا کشته خواهم شد بدست کز کهای خون آشام مراد از کز کها اشاره ایست که بقتله خود را بنی امیه و غیره مینماید که مانند کز کهای خونخوار ما را قطعه قطعه نموده بقتل میرسانند .

بالاخره این قبیل اخبار و گفتار میرساند که امام حسین بقصد شهادت حرکت

(۱) مرکه بر فرزند آن آدم چنان بسته است که فلاحه بگردن دختر جوان و چه قدر آرزو منتم بصحبت گذشتگان خود چنانکه یعقوب مشتاق یوسف بود و برای من برگزیده و پستیده گشت زمین که بیگر من در آن افکنده شود باید بدان زمین برسم و گوی می بینم بند بند مرا گرگان بیابانها از یکدیگر جدا میکنند میان نوایس و کربلا .

(مرحوم عقالا اسلامت جلیل القدر حاج شیخ عباس قی طباب تراه در نفس السهوم گوید شیخ ما مدعت نوری دسه الله در کتاب نفس الرحمن گفته است (نوایس) کوردستان نصاری است چنانچه در حواشی کفسی نوشته اند و شینه ام که این کوردستان ذن آجیا واقع بوده است که اکنون مراد عربین برید ریاضی است در شمال غربی شهر کربلا و اما کربلا معروف لرد مردم آن نواسی باره زمینی است در کنار نهری که از جنوب یا دوی شهر روان است و بر مزار معروف به این حوضه میگذرد پاره از آن باغ و قسمتی کشت دار و شهر کربلا میان این دو میباشد .

فرمودند بقصد ریاست و خلافت در تمام راه بطرق مختلفه خبر مرگ خود را میداد و در هر منزل اصحاب و احتضار خود را جمع میکرد و پیوسته میفرمود از پستی و بی قدری دنیا همین قدر بس که سر حبی را بریدند برای زن زنا کاری بهدیده بردند عقرب بس سر من مظلوم را هم از بدن جدا و برای یزید شراب خوار میگرد .

آقایان فکر کنید موقعی که در ده فرسخی کوفه حُر بن یزید ریاحی با هزار سوار سر راه حضرت را گرفت و عرض کرد امر عبید الله است شما را نکاهدارم و نگذارم بکوفه بروید و یا شما باشم تا امر امیر برسد - چرا حضرت تسلیم شد و فرود آمد و خود را در اختیار حُر گذارد .

قطعا اگر حضرت خیال امارت و خلافت در سر داشت تسلیم لشکر حُر نمیشد در حالتیکه با حُر بیش از هزار نفر بودند و با آن حضرت هزار و سیصد سوار و پیاده بودند که در میان آنها جوانانی از بنی هاشم بودند مانند جناب عباس قمر بنی هاشم و علی اکبر که هر یک خود یک تنه برای پراکندگی هزار نفر کافی بودند و تا کوفه هم ده فرسنگ بیشتر نبود علی القاعده میبایستی آنها را پراکنده و خود را بس کز حکومت (کوفه) میرساندند مردم هم که منتظر بودند تشکیلات و تجهیزات خود را محکم و مشغول مبارزه می شدند تا آنکه غالب آیند نه آنکه در مقابل گفتار حُر تسلیم گردیده و فوری فرود آیند و خود را میان بیابان در حصار دشمن قرار دهند که بعد از چهار روز کمک بدشمنان برسد و کار را بر پس بیغمبیر سخت نمایند .

آقایان اگر بقرائن مطلب خوب دقت کنید جواب خود را بخوبی بدست میآورید و میدانید که آنحضرت بقصد دیگری طی مسافت نمود زیرا اگر خیال ریاست داشت در موقعیکه محاصره دشمن در منتها درجه شدت رسیده و فرسنگها اطراف او را قوای قویته دشمن گرفته و مسائلی فراهم نمیکرد که جمعیت قلیل و فترات آماده خود را متفرق نماید .

خطبه و خطابه آن حضرت در شب عاشورا بزرگتر دلیل بر اثبات مدعای

ما است زیرا تائب عاشورا هزار وسصد سواره و پیاده آماده جنگ که در خدمت آن حضرت بودند .

ولی در آن شب بعد از نماز مغرب و عشاء حضرت پیروی کرسی قرار گرفت خطبه مفصلی اداء نمود ضمن خطبه سربحاً کلماتی فرمود که آن لشکر و مردم جاه طلب را خوف گرفته که تمام ارباب مقاتل نوشتند حضرت فرمود کسانی که بیخاک ریاست و حکومت دیوبی آمده اند بدانند که فرود هر کس در این زمین باشد کشته خواهد شد و این مردم جز من احدی را نمیخواهند من بیعتم را از کردن شما برداشتم تائب است بر خیزید و پیروید هنوز فرمایشات آقا تمام نشده بود که تمام آن جمعیت رفتند برای آن حضرت باقی نماند مگر چهل و دو نفر هیچکدام نفر بنی هاشم نیست و چهار نفر اصحاب - بعد از نصف شب سی نفر از شجاعان لشکر دشمن بقصد شیخون آمدند وقتی صدای تلاوت قرآن آن حضرت را شنیدند مجذوب وار با روی توحیدی حسینی ملحق شدند که مجموعاً بنا بر شهر هفتاد و دو نفر قربانیهای حق گردیدند که اکثر آنها زهاد و عباد و قاریان قرآن بودند .

اینها تمام دلالت و فرائض واضحه است که میرساند آن حضرت بقصد انقلاب و حب جاه و ریاست و رسیدن بمقام خلافت حرکت نموده بلکه صرفاً هدفت ترویج دین و مقصدش حمایت و دفاع از حریم اسلام بوده .

آنهم بطریقی که جان بدهد و باجان بازی نمودن پرچم لایه الاله را بلند و پرچم کفر و فساد را سرنگون نماید .

زیرا نصرت و یاری دین گاهی بکشتن است و زمانی بکشته شدن فلذا آنحضرت دامن همت بر کمر زد و مردانه قیام کرد - با نیروی مظلومیت و دادن قربانیهای بسیار مخصوصاً اطفال سفار ریشه ظلم و فساد بنی امیه را کند قسمی که خدمات بزرگ آن حضرت در اعلاء کلمه طیبیه لایه الاله و آبیاری شجره مقدسه اصلها ثابت در نظر دوست و دشمن مورد تصدیق و تقدیر است حتی بیگانگان از دین روی برهان و دلیل اقرار یا بیعتی دارند .

مقاله مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین

دردآزاری المعارف قرن نوزدهم فرانسه مقاله ایست از خانم دانشمند انگلیسی تحت عنوان (سه شهید) بسیار مفصل است که خلاصه آن اینست که نوشته

سه نفر در تاریخ بشریت برای اعلاء کلمه حق جان بازی و فداکاری نمودند که از سایر فداکاران و جان بازان گوی سبقت ربودند .

اول سقراط حکیم یونانی در آتن - دوم حضرت مسیح بن مریم علیه السلام در فلسطین (البته این عقیده مشار إليها است که مسیحی میباشد والا در عقیده ما مسلمین حضرت مسیح مصلوب و مقتول نگردیده بصریح آیه ۱۵۶ سوره ۴ (نساء) که فرموده **وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم وان الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه يقيناً بل رفقهم الله اليه) (۱)** .

سیم حضرت حسین (علیه السلام) فرزند زاده محمد (صلی الله علیه و آله) پیشمر مسلمانان آنگاه نوشته است هر گاه بتاریخ حالات و چگونگی شهادت و جانبازی هر يك از این سه نفر شهید سعید آگاهی حاصل گردد تصدیق میشود که جان بازی و فداکاری حضرت حسین (علیه السلام) از آن دونفر (یعنی سقراط و عیسی) قوی تر و مهم تر بوده است بهمین جبهه ملقب گردید به سید الشهداء .

زیرا سقراط و حضرت مسیح فقط در راه حق بتقدیر جان خود حاضر شدند - ولی حضرت حسین (علیه السلام) جلایه وطن اختیار نمود در بیابانی دور از جمعیت در محاصره دشمن واقع و عزیزترین عزیزانش را که از دست دادن هر يك از آنها از سردادن خودش مهمتر بوده فدای حق نموده بدست خود مقابل دشمن فرستاده و تمامی آنها را قربانی راه حق نمود .

بزرگترین دلیل بر اثبات مظلومیت حسین مسلمانان قربانی دادن جبهه شیرخواره اش

(۱) عیسی بن مریم را نکشته و نه بدار کشیدند بلکه امر بر آنها مشتبه شد و همانا آنان که در بار او عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شك و تردید مضی کفنه و عالم آن بیرونه جز آن که از بی گمان خود میرفتند و بطور یقین (شاموشین بدانید) که مسیح را نکشته بلکه خدا او را بسوی خود بالا برد .

بود که در هیچ تاریخی سابقه ندارد بچه شیر خواریا برای طلب آب (بی قیمت و قدر) بیایند و آن قوم دغا عوض دادن آب او را طعمه تیر جفا قرار دهند.

این عمل دشمن اثبات مظلومیت حسین را نمود و بهمین نیروی مظلومیت بساط عزت خاندان مقتدر بنی امیه را برچید و رسوای عالیشان نمود در اثر جابازهای او و اهل بیت بزرگش دین محمد صلی الله علیه و آله حیات نوینی بخود گرفت اتئی.

دکتر مارین آلمانی و دکتر جوزف فرانسوی و دیگران از مورخین اروپائی همگی در تاریخ خود تصدیق دارند که عملیات حضرت سید الشهداء سلام الله علیه و فداکاری های آن بزرگوار سبب حیات دین مبین اسلام گردید یعنی دست ظلم و کفر بنی امیه را قطع نمود و الا اگر خدمات و قیام بحق آنحضرت نبود بنی امیه اساس دین توحد را بکلی از میان میبردند و نامی از خدا و پیغمبر و دین و شریعت در عالم باقی نمیگذاردند.

نتیجه مطلوب - کشف حقیقت پس نتیجه عرایضم این شد که قیام و جنگ حضرت سیدالشهداء ارواحضادناه که مورد تصدیق دوست و دشمن منصف است قیام و جنگ دینی بوده است.

لذا زوار و عزاداران و شیعیان و علاقه مندان با آنحضرت وقتی میشوند که آن حضرت با یزید جنگید برای آنکه عمل بمنکرات می نمود متوجه میشوند که عمل بمنکرات مرضی آنحضرت نخواهد بود لذا هرگز کرد محرمات و منکرات که مفسر طبع آن بزرگوار است نمیگردند و عمل بواجبات را بر خود فریضه حتمی قرار میدهند.

وقتی میشوند و در کتب مقاتل و تواریخ میخوانند که آنحضرت روز عاشورا با آن حدت و شدت بلایا و مصائب که در تاریخ جهان روزی چنین سخت سابقه ندارد نمازش را ترک نکرد حتی نماز ظهر را بجماعت خواند البته جدیت در اداء واجبات بلکه نوافل و مستحبات مینمایند تا مورد توجه و محبوب آنحضرت گردند که محبوب آنحضرت قطعاً محبوب خدای تعالی میباشد.

پس آن قسمی که آقا و دیگران تصور نموده اید خلاف حقیقت و ملاحظه کار است

اشتباه فرمودید و تعبیر می جا نمودید بلکه برخلاف گفته شما و امثال شما این قبیل احادیث تحریک قوای روحی شیعیان را مینماید و آنها را آماده عمل میکند مخصوصاً که گویندگان و خطباء قابل در اطراف مطلب شرح دهند و فلسفه شهادت آنحضرت را کما یبقی بیان نمایند نتایج بسیار نیکویی گرفته میشود.

چنانچه خود ما پیوسته شاهد و ناظر این معانی بوده ایم که در هر ماه محرم بواسطه هجوم مردم در این مجالس جوانان بسیار فریب خوردگان شیطان از برکت وجود آنحضرت و مجالسی که بنام آن بزرگوار منعقد میشود در اثر بیانات و عواظ و تبلیغ مبلغین عظام براه راست و صراط مستقیم وارد و ثابت و ترک جمیع اعمال زشت را نموده و در صف شیعیان واقعی قرار گرفتند.

(سخن که باینجا رسید اکثر آقایان باچشم گریان حالت سکوت بخود گرفتند هازم شدیم جلسه را ختم نمائیم).

نواب - علاوه بر اینکه وقت خیلی گذشته جناب قبله صاحب ما را زیاده از حد متأثر نمودید و مرید شریف فداکاری را که ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده بهمین مختصر بیانات آن طوریکه بوده بما شناسانیدید و همگی ما را رهن منت خود قرار دادید جدت رسول خدا بشما عوض عنایت فرماید - گمان نمیکنم امشب در این مجلس فرد حاضری بوده که برای آن جناب متأثر نشده باشد خدا از شما راضی باشد و شمارا مشمول بپراحم و الطاف خود قرار دهد که مارا مستفیض فرمودید.

و واقعاً خیلی جای تأثر است که ما تا کنون کور کورانه تحت تأثیر گفتار اشخاص از فیض زیارت آن مولای مظلوم و حضور در مجالس عزاداری و نتایج مترتبه بر آن محروم مانده ایم و این نبوده مگر در اثر تبلیغات غلط و بیجائیکه از روی متعصب بما میکردند و میگفتند که زیارت آن مولی در رفتن بمجالس عزا بدعت است.

واقعاً عجب بدعت خوبی است که انسان را بیدار و صاحب معرفت مینماید و بحقیقت اهل بیت پیغمبر و خدمتگذاران بشرع و شریعت آشنا میکند.

در ثواب و فوائد زیارت

داعی - ابن بعله‌ای که راجع به بدعت عزاداری
آل محمد و عترت طاهرة رسول اکرم صلی الله علیه و آله

زیارت قبور آنها فرمودید قطعاً سرچشمه از عقاید نواصب و خوارج گرفته و علمای
اهل تسنن هم عادة پیروی از آنها نموده اند بدون آنکه فکر کنند بدعت آن چیزی
است که دستوری از جانب خدا یا پیغمبر و یا اهل بیت آن حضرت که عدیل القرآنند
در باره آن نرسیده باشد.

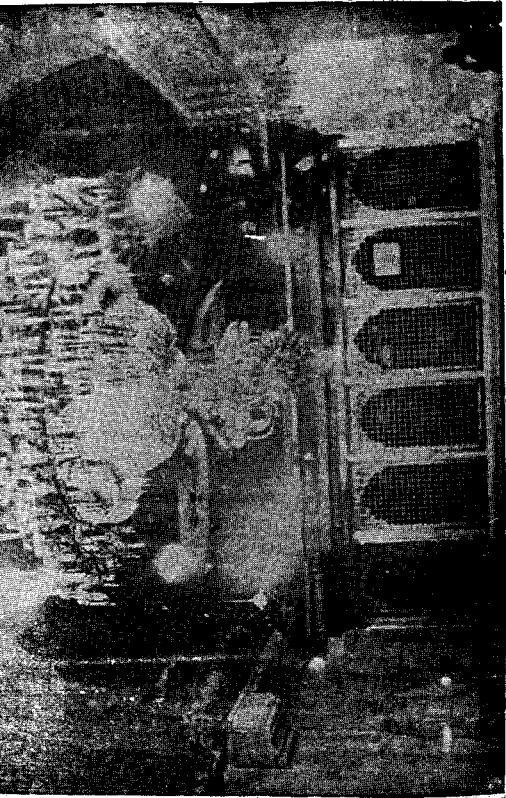
حال آنکه در اخبار راجع بگزینستن و زیارت آن حضرت علاوه بر آنکه در
کتاب معتبره شیعه متواتراً رسیده در کتب معتبره خودتان و مقاتلی که علمای بزرگ
جمهور نقل نموده اند موجود است که ببعض از آنها قبلاً اشاره نمودیم اینک بواسطه
ضیق وقت راجع بزینارت بنقل خبر معروفی که در تمام مقاتل و کتب حدیث ثبت شده
است اکتفا مینمائیم.

بگرد ز رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حجره ام المؤمنین عایشه تشریف داشتند حسین علیه السلام

وارد شد پیغمبر او را در آغوش محبت کشید و بسیار بوسید و بوئید عایشه عرض کرد پدر و
مادرم فدای تو باد چقدر حسین را دوست میداری حضرت فرمود مگر نمدانی که
او یار و جگر و ریحانه من است آنگاه آنحضرت گریست عایشه از سبب گریه سؤال
نمود فرمود جای شمشیرها و نیزه ها را می بوسم که بنی امیه بر حسینم میزنند عایشه
عرض کرد مگر او را میکشند فرمود آری بآب تشنه و شکم گرسنه شهید میکنند شفاعت
من هرگز بآنها نمیرسد خوشا بحال کسیکه بعد از شهادت او را زیارت کند عایشه
عرض کرد یا رسول الله برای زائر او چه اجری خواهد بود فرمود اجر يك حج من
عایشه از روی تعجب عرض کرد يك حج شما فرمود ثواب در حج من عایشه بیشتر تعجب
کرد حضرت فرمود ثواب چهار حج من بیوسته عایشه تعجب مینمود و پیغمبر صلی الله علیه و آله
ثواب را زیاد مینمود تا رسید به جاییکه فرمود عایشه هر کس حسین مرا زیارت کند خداوند
ثواب نود حج و نود عمره مرا در نامه عمل آن زائر مینویسد دیگر عایشه سکوت کرد
(شکل ۲۰ و ۲۱).

قبه و بارگه و منبر مطهر حضرت امام حسین علیه السلام که بواسطه طیاره از هوا عکس برداری شده شکل (۲۰)





مربع نقش حضرت امام حسین (علیه السلام) (شکل ۲۱)

مربع نقش حضرت امام حسین (علیه السلام) (شکل ۲۱)

شما را بعداً آقایان انصاف دهید چنین زیارتی بدعت است که مورد توجه و سفارش رسول الله باشد قطعاً مخالفت با زیارت و رفتن مجالس عزای آن حضرت و تمسیر به بدعت نمودن دشمنی با آنحضرت و اهل بیت طاهرینش میباشد.

علاوه بر فوائد معنوی و اجور اخروی توجه بمنافع ظاهری اثرات مترتبه بر زیارت
 قبور ائمه اطهار که در زیارت قبور ائمه طاهرین ملحوظ است هر انسان عاقلی را تحریک میکند که از این عبادت بزرگ که سبب عبادات بسیار میگردد صرف نظر نکند.

شما اگر بآن اعتبار مقدسه مشرف گردید بالحسن و العیان مشاهده مینمائید در بیست و چهار ساعت (باستثنای چند ساعت وسط شب که ابواب قیاب مبارک برای استراحت خدمه و نظیف حرم بسته میگردد) از دو ساعت بطلوع فجر تا قریب نصف شب بیوسته آن حرم ها و مساجد اطراف قبرها پر و مملو از زوار و مجاور از خواص و عوام است.

و تمامی آنها سر کرم انواع عبادات از نمازهای واجب و مستحب و قرائت قرآن و اشتغال با ذکر و اوراد و ادعیه میباشد.

کسانیکه در بلاد و اوطان خود توفیق عبادات بسیار ندارند مگر اداء و اجبات ولی در آن امکنه مقدسه بعشق زیارت و وصال محبوب از دو ساعت بطلوع فجر مشرف گردیده توفیق تهجد و مناجات با پروردگار و قرائت قرآن و کریمه های فراوان از خوف خداوند متعال برای آنها عادت ثانوی میشود که وقتی با اوطان خود برگشتند بیوسته سر کرم عبادات و ترک معاصی می باشند و اداء نوافل و قضاء نمازها را نا اشتیاق تمام بجای میآورند.

آیا این عمل که موجب اعمال بسیار میگردد و توفیق چیزی پیدای می نمایند و سر کرم اقسام عبادات میشوند بدعت است.

که در هر شبانه روزی اقلاً سه مرتبه سحرها و ظهرها و سرشبها هر مرتبه اقلاد دوسه ساعت باقسام عبادات از نماز و دعا و قرآن و انکار و اوراد پرداخته و خود را مشغول

مراحم و الطاف حضرت پروردگار قرار دهند.

اگر هیچ آنری برای زیارت قبور ائمه اطهار نبود مگر همین توفیق جبری و سرگرمی باقسام عبادات کافی بود که مسلمانان را تشویق کنند بر رفتن زیارت تابان و مسائل و سرگرمی عبادات (که در بلاد و اوطان شان بواسطه اشتغال بامور دنیوی توفیق کامل پیدا نمی نمایند) رابطه بایزدان پاک را که اساس تمام خوشبختیهاست محکم نموده صفای باطن پیدا نمایند.

شما در بلاد اهل تسنن کدام محل مقدسی را می توانید بنا نشان دهید که عالم و جاهل و خواص و عوام در بیست و چهار ساعت اشتغال بعبادات داشته باشند جز مساجد که فقط نمازی خوانده و فوری متفرق میشوند در بغداد و معظم که قبر شیخ عبد القادر گیلانی و امام ابوحنیفه میباشد همیشه در های آنها بسته فقط موقع نماز در مسجد های مجاور قبر آنها باز میشود یک عنده مخصوصی می آیند نماز خوانده و متفرق می شوند.

در شهر سامرا که مدفن دو امام برحق شیعه - حضرت هادی علی النقی علیه السلام (امام دهم) و حضرت عسکری حسن بن علی علیه السلام (امام یازدهم) میباشد تمام اهالی و ساکنین شهر و حتی خدام آستانه مقسمه از برداران اهل تسنن هستند مقارن طلوع فجر یزحمت بسیار داد و فریاد زوار و اهل علم و مجاورین شیعه درب حرم را باز میکنند ولی یک نفر از پیرو جوان عالم و جاهل سنی ها را نمی بینیم در کج و زوایای آن مسجد عبادت مشغول باشند.

حتی خدام هم که در را باز مینمایند میروند و میخوانند ولی شیعیان در اطراف حرم باشوق و ذوق تمام مشغول عبادت اند اینست آثار و برکاتی که از این قباب مبارکه نصیب شیعیان میگردد.

خداوند توفیق دهد مشرف شوید در عراق عرب دو شهر پهلوی یکدیگر می بینید فاصله دو فرسنگ یعنی کاظمین و بغداد که اولی سر کز شیعه و مجاور قبر دو امام همام حضرت آبا ابراهیم موسی بن جعفر (امام هفتم) و ابا جعفر محمد بن علی الجواد (امام نهم) علیهم السلام میباشد.

و دو می سر کز اهل تسنن و مجاور قبر شیخ عبدالقادر گیلانی و امام اعظم شما ابوحنیفه میباشد مورد دقت قرار دهید تا بی بتعالیم عالیّه یشوایان و امامان برحق شیعیان برده و بچشم خود به بینید از برکات قبر ائمه اطهار و علاقه زیارت آن دو قبر انور مردم کاظمین و زوار چگونه اول شب را زود بخواب رفته و دو ساعت بطول فجر مانده با شوق و ذوقی برای عبادت و تهجد و سحر خیزی آماده و بیدارند حتی عنده بسیاری از تجار شیعه که در بغداد تجارتخانه دارند ولی منزلهایشان در کاظمین است وقت سحر در حرم مطهر مشغول عبادت حق تعالی هستند.

ولی اهل بغداد چگونه غرق در معاصی و گناهان سرگرم عیاشی و شهوات و در خواب غفلت فرو رفته اند؟

نواب - واقعاً جای دارد که الحال بر خود لعنت کنم که چرا کور کورانه بدون تحقیق بدنبال اقوال اشخاص میروم چند سال قبل قافله ای از این جا حرکت کرد که من بنده هم بدبختانه با آنها بودم رفته بغداد زیارت امام اعظم ابوحنیفه و جناب عبدالقادر رضی الله عنهما: ولی یک روز که بنده بتماشای کاظمین رفته و بر گشتم مورد محلات سخت رقا واقع شدم الحق جای بسی تعجب است که زیارت امام اعظم در معظم و یا شیخ عبدالقادر در بغداد و یا خواجه نظام الدین در هند و یا شیخ اکبر مقل الدین در مصر جائز و موجب ثواب باشد که در هر سال جماعتی از ما زیارت آنها میروند که قطعاً خبری از یغییر علیه السلام درباره آنها نرسیده.

ولی زیارت ریحانه رسول خدا فدا کار مجاهد فی سبیل الله که یغییر علیه السلام آن همه ثواب برای زیارت او بیان فرموده و عقلاً امری است مستحسن بدعت باشد؟

الساعة تصمیم قطعی گرفتیم که انشاء الله اگر زنده ماندم امسال قره ای الله و طلباً لمرضاة زیارت فرزند عزیز رسول الله جناب حسین شهید یوم و از خدا بخواهم که از گذشتههای ما بگذرد امشب را با تأثر خاطر از خدمت مرخص میشوم تا فردا شب انشاء الله.

جلسه هشتم

(اول شب داعی مشغول نماز عشاء بودم آقایان محترم تشریف آوردند بعد از فراغت از نماز و صرف چای مذاکرات شروع شد).

سید عبدالحی - قبله صاحب شب گذشته یانانی فرمودید که حقاً از مثل شمائی سزاوار نبود تفوه باین نوع کلمات نمائید که بالاخره منجر بدوئیت و افتراق کلمه در مسلمین گردد خود بهتر میدانید که نفاق و دوئیت و افتراق کلمه باعث فتنای مسلمین گردیده کما آنکه افتراق و یگانگی سبب ظهور و غلبه مسلمان بود.

داعی - (با کمال تعجب) خویست بیان فرمائید کدام قسمت از گفتار داعی سبب دوئیت و افتراق کلمه میباشد که اگر ایراد شما بجا است و غفلتی از داعی شده متنبه گردم و الا جواب عرض نموده رفع اشکال شود.

سید - در موقع توضیح و تعریف کس و ناکس مسلمین را بدو قسمت تقسیم و تمیز بمسلم و مؤمن فرمودید در صورتیکه مسلمانان همگی یکی هستند و گویند کان لا اله الا الله محمد رسول الله با هم برادرند نبایستی آنها را از هم جدا نمود و تشکیل دو دستگی داد که بضرر اسلام تمام میشود و در اثر بیانات امثال شما آقایان است که خاص و عام پیدا گردیده و شیعیان خود را مؤمن و مارا مسلم میخوانند چنانچه در هندوستان دیدماید شیعه را مؤمن و سنی را مسلم میخوانند.

و حال آنکه اسلام و ایمان یکی میباشد زیرا اسلام انشاید و قبول نمودن احکام و تسلیم بآست و این همان حقیقت تصدیق و معنی ایمان میباشد.

لذا جمهور امت اتفاق نموده اند بر اینکه اسلام عین ایمان و ایمان حقیقت اسلام است و از هم جدائی ندارند و شما برخلاف جمهور صحبت نمودید که اسلام و ایمان را از هم جدا نمودید.

دو فرقی بین اسلام و ایمان

(پس از قدری سکوت و تبسم) متحیرم چگونه جواب عرض نمایم - اولاً جمهوری که منظور نظر شماست و در بیان خود بآن اشاره نمودید بمعنای عموم امت نیست بلکه مراد از جمهور بعضی از اهل سنت و جماعت میباشد.

ثانیاً راجع باسلام و ایمان متأسفانه بیان شما کافی نیست چه آنکه در این موضوع نه فقط شیعه با اهل سنت و جماعت اختلاف عقیده دارند بلکه فرق چندی از اشعریون و معتزله و حنفی و شافعی در این باب اختلاف عقیده دارند که اینک وقت اجازه نقل تمامی اقوال فرقه های مختلفه را نمیدهد.

ثالثاً آقایان که عالم و اهل قرآن هستید و آگاهی بر آیات قرآن دارید چرا باید این نوع اشکالات عامیانه بنمائید شاید غرض آقایان این است که وقت مجلس گرفته شود و الا مطالب اصولی مهم تری هست که ممکن است از آنها استفاده کامل ببریم و الا این نوع اعتراضات کودکانه از مثل شما بعید است که بفرمائید داعی - اسلام و ایمان ساختمان و اسباب دو دستگی و دوئیت را (بقول شما) فراهم نموده ام.

و حال آنکه این تقسیم و دو دستگی را (بقول شما) خداوند حکیم در قرآن کریم در آیات چندی نموده مگر آقایان فراموش نموده اند ذکر اصحاب یمین و اصحاب شمال را در قرآن مجید مگر نه اینست که در آیه ۹۴ سوره ۹ (حجرات) صریحاً میفرماید **ثَلَاثَ الْاَعْرَابِ اٰمَنَّا لَمْ نَكُنْمُوْا و لٰكِن قَوْلُوْا اٰسْلَمْنَا و لَمَّا يَدْخُل الْاِيْمَانُ فِي قُلُوْبِكُمْ .**

البته میدانند که این آیه شریفه در منتهی اعراب بنی اسد حجاز نازل گردیده که در سال قطب مدینه منوره آمده و اظهار اسلام و ایمان نموده و کلمتین شهادتین بر زبان جاری ولی چون ظاهراً برای استفاده از نعمات مدینه منوره اسلام آورده بودند خداوند آنها را در این آیه تکذیب نموده باین معنی که (ای رسول) اعراب (بنی اسد وغیره) که بر تو منت گذارده و گفتند ما ایمان آوردیم بگو ایمان بیاورده ایم لیکن بگوئید ما اسلام آورده ایم (که عبارت از داخل شدن در سلم و اظهار شهادت و انشاد احکام

برای انتقام است از قتل و سبی و اخذ نعمات (و هنوز در نیامده است ایمان در دل‌های شما .
ظاهر این آیه شریفه حکم میکند که مسلمان دو دسته هستند ، يك فرقه
مسلمین حقیقی که از روی قلب و عقیده ایمان بجایق پیدا نموده اند که آنها را
مؤمن گویند .

و فرقه دیگر مسلمین ظاهری هستند که برای اغراض و مقاصد از ترس و باطمع
(مانند قبیله بنی‌اسد و غیره) فقط کلمتین شهادتین گویند و خود را مسلمان خوانند
ولی از معنا و حقیقت اسلام که ایمان معنوی باشد در قلب و دل آنها اثری نیست ولو جواز
معاشرت با آنها بر حسب ظاهر داده شده است ولی بحکم قرآن **لَسْ لِهِمْ فِي الْآخِرَةِ**
من خلاق یعنی در آخرت برای آنها ثوابی نیست .

پس اقرار بکلمتین شهادتین و اظهار باسلام تنها منتج نتیجه معنوی نخواهد بود .
سید - این بیان شماسحیح است ولی قطعاً اسلام بی ایمان را اعتباری نیست کما آنکه
ایمان بدون اسلام مورد اثر نمیباشد مگر در آیه ۹۶ سوره ۴ (سناه) نمی فرماید :

لَا تَقُولُوا لِمَنْ آتَىٰ إِلَيْكُمُ الْإِسْلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا (۱) .

این آیه بزرگترین دلیل است که ما مأثور بظاهر هستیم که هر کس بگوید
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ او را پاک و طاهر و مقدس و برادر خود بدانیم و نفی
ایمان از او نشانیم این خود بهترین دلیل است که اسلام و ایمان در حکم واحدند .

داعی - اولاً این آیه در باره شخصی معینی نازل گردیده (که آن اسامه بن
زید و یامعلم بن جثامه لثی بوده) که گویند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را در میدان جنگ - بیخاک
آنکه از ترس کلمه‌ای گفته و مسلمان گردیده - بقتل رسانیدند - ولیکن تصدیق دارید باذکار
عموم مینماید بهمین جهت هم هست که تمام مسلمین را تا وقتی که عمل خلاف یسینی آشکارا
از آنها دیده نشده و متکر ضروریات نگردیدند و ایراز بکفر و تبری از دین نمودند
مسلمان و پاک میدانیم و با آنها معاشرت اسلامی مینماییم و از حدود ظاهر هم تجاوز
نمیکشیم و بیاطن آنها هم کاری نداریم و حق تجسس در باطن اشخاص هم نداریم

(۱) تکوید بکسی که بشا اظهار اسلام مینماید تو مؤمن نیستی .

در مراتب ایمان

ولی برای کشف حقیقت عرض مینمایم که میان اسلام
و ایمان بحسب مورد اختلاف عموم مطلق و عموم

مین وجه است .

چه آنکه برای ایمان مراتبی میباشد و اخبار اهل بیت طهارتست که اختلاف اقوال
را از میان بر میدارد و کشف حقیقت مینماید .

چنانچه امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمد الصادق **علیه السلام** در
روایت عمرو زبیری فرموده : **أَنَّ لِلْإِيمَانِ حَالَاتٍ وَدَرَجَاتٍ وَطَبَقَاتٍ وَمَنَازِلَ**

فَهِنَّ الْإِنْقَاصُ الْيَمِينُ تَفْصَالُهُ وَهِنَّ الرَّجَاحُ الزَّيَادَةُ رَجَحَانَهُ ، وَهِنَّ الْإِيمَانُ الْمُتَمَتُّهُ
تَمَامُهُ (۱) .

ایمان ناقص همان مرتبه اول از ایمان است که آدمی بواسطه آن از دایره
کفر خارج و داخل حوزه مسلمین میگردد جان و مال و عرض و خون او در ایمان
مسلمین میباشد .

و اما ایمان راجح در حدیث عبارت است از ایمان آنکسیکه بواسطه واجد شدن
بعض از صفات ایمانی ایمان او رجحان پیدا میکند بر ایمان آنکسیکه فاقد آن صفات
میباشد که بعضی از آن صفات در بعض اخبار اشاره شده که از آن جمله در کتاب
مستطاب کافی و نهج البلاغه از مولی الکوین امیرالمؤمنین و جعفر بن محمد
الصادق **علیه السلام** رسیده است که فرموده اند **أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَضَعَ الْإِيمَانَ عَلَى سَبْعَةِ**
أَسْهُمٍ عَلَى الْبِرِّ وَالصَّدَقِ وَالْيَمِينِ وَالرِّضَاءِ وَالْوَفَاءِ وَالْعِلْمِ وَالْحِلْمِ ثُمَّ قَسَمَ ذَلِكَ
بَيْنَ النَّاسِ فَمَنْ جَعَلَ فِيهِ هَذِهِ السَّبْعَةَ فَهُوَ كَامِلٌ مُحْتَمَلٌ (۲) .

(۱) برای ایمان حالات و درجات و طبقات و منازل است بعضی از آن ناقصی است که ظاهر
است نقصان او بعضی از آن ایمان را جویست که واجب است رجحان آن ایمان و بعضی از آن ایمان
تام و تمامی است که بستهای تمامت و کمال رسیده .

(۲) بدرستیکه بخدای تعالی فرموده است ایمان را بر هفت قسمت (جبارت دیگر مؤمن
باید دارای هفت صفت باشد) که عبارت است از بروینکونی و صداقت و راستی و یقین قلبی بقدا
ورضا و وفاء و علم و علم و بردبادی پس این هفت صفت تقسیم شده است بین مردم هر کس تمام این
هفت صفت را داره مؤمن کامل است .

پس هر کس بعضی از این صفات را واجد و فاقد بعضی دیگر میباشد ایمانش رجحان دارد بر ایمان آنکسی که فاقد الصفات میباشد.

و اما ایمان تمام ایمان کسی است که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیده باشد.

پس اسلام عبارت است در درجه اول از ایمان که قول صرف و اقرار بوحدانیت خداوند متعال و نبوت خاتم الانبیاء علیهم السلام باشد ولی حقیقت دین و ایمان در قلب اوداخل نگردیده چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بفرقه ای از امت فرمود **پاهمشر من اسلم بلسانه ولم یخلص الایمان بقلبه (۱)**.

بدیهی است بین اسلام و ایمان فرق آشکارا میباشد ولی مامأمور بیوالمطن اشخاص نیستیم و در شب گذشته هم گفتیم که باید مسلمین را جدا کرد دوئیست و جدائی و تفرقه بین آنها انداخت فقط گفتیم علامت مؤمن عمل او میباشد ولی ما حق تفتیش در اعمال مسلمین نداریم ولیکن ناچارم علامت ایمان را بیان کنیم تا آنهایی که غافلند در پی عمل بروند از ظاهر بیاطن و از صورت بعضی رفته حقیقت ایمان را بارز نمایند و بدانند نجات آخرت فقط بعمل است زیرا در حدیث وارد است که فرمود **الایمان هو الاقرار باللسان و العمد بالجنان و العمل بالارکان (۲)**.

پس اقرار بزبان و عقیده قلب مقدمه است برای عمل پس اگر مسلمانی باشد گویند **لا اله الا الله محمد رسول الله** و متظاهر بصورت اسلام ولی تارك واجبات و عامل منہیات ما او را مؤمن نمیدانیم هر چند در ظاهر او را طرد نمینمائیم بلکه با او معاشرت اسلامی نمینمائیم.

ولی میدانم در آخرت که این دنیای دنی مقدمه آن عالم است برای چنین آدمی راه نجات مسدود است مگر صاحب عمل خالص صالح باشد کما آنکه صریحاً در سوره العصر فرماید **والعصران الانسان لقی خسر الا الذین آمنوا و عملوا**

(۱) ای جماعتی که اسلام آوردند باید بزبان خود ولی مالمس نگردیده ایمان در قلب شما.

(۲) ایمان (دادای سه رکن است) اقرار بزبان و عقیده بقلب و عمل با ارکان.

المصالحات (۱)

پس بحکم قرآن مجید اساس ایمان عمد صالح است و بس - و اگر کسی عمل ندارد ولو بزبان و قلب هم معتقد باشد ایمان ندارد.

و اما موضوعی که تذکر آن لازم است از گفتار **اهل سنت برخلاف قواعد قرآن** خودتان آتخاذ سند نموده عرض میکنم که اگر شیعیان را طرد میکنند این گفته شما صحیح است و بر این عقیده ثابت

هستید که باید مأمور بظاهر و کوبنده **لا اله الا الله محمد رسول الله** را مسلمان و مؤمن و برادر خود بدانید پس چرا شما ها شیعیان و پیروان اهل بیت رسالت را که اقرار بوحدانیت پروردگار و نبوت خاتم الانبیاء علیهم السلام مینمایند و همگی اهل يك قبله و يك کتاب میباشد عامل تمام احکام و واجبات بلکه مستحبات اند نماز میخوانند روزه میگیرند حج بیت الله میروند و ترك معصمات مینمایند اداء خمس و زکوة میکنند و معتقد بمعاد جسمانی میباشد کافر و مشرک و واقض میخوانید و از خود دور مینمایید - عجب است که هنوز اثر تبلیغات خوارج و نوابس و امویها در شما ظاهر است ؟ پس تصدیق نمائید که وسیله اتراق کلمه و دوئیست و نفاق شما هستید که زیاده از صد میلیون مسلمان مؤمن موحد را از خود جدا با آنها کافر و مشرک و رافضی میگویند.

در صورتیکه کوچکترین دلیلی بر شرک و کفر آنها ندارید - آنچه میگویند همت محض و خلط مبحث و مغلطه کاری میباشد.

قطع بدانید این تحریکات از یسکانکان است که میخواهند مسلمانان را باین حرفها از هم جدا و در اثر نفاق و دوئیست بین مسلمانان بر رخ مراد سوار گردیده و مسلمانان را مقهور و مغلوب خود قرار دهند.

در اصول قواعد و احکام (غیر از امامت و ولایت) که بین ما اختلافی نیست اگر در فروع احکام اختلاف است این نوع از اختلافات که بین مذاهب اربعه خودتان شدید تر از

(۱) قسم بصرکه نوع انسان در خطر و خسران عظیم اند مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح نمودند.

اختلاف با ما میباشد که الحال مقتضی نیست اختلافات حنفیها با مالکی ها یا شافعیها یا حنبلیها را عرض نمایم هر چه من فکر میکنم دلیلی که شما بتوانید در محکمه عدل الهی اقامه نمایند بر کفر وشرک شیعیان نمی بینم جز تمهت وافتراء و تمصّب محض! فقط گناه لا ینفر شیعیان در نظر برادران اهل سنن که مخالفین خوارج و نوابس بتحریک اُمویها و پیروان آنها جلوه داده بزرگش نموده اند اینست که اُوامر و احکام و احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را معیل و هوای نفس روی رأی و قیاس تغییر و تبدیل نمیدهند و واسطه بین خود و رسول خدا ابو هریره ها و انسها و سمره هائی را که قضاة خودتان حتی خلفای بزرگتان مرود و تکذیبشان نموده اند قرار نمیدهند.

بلکه با سر و دستور خود پیغمبر صلی الله علیه و آله پیرو اهل بیت آنحضرت هستند باب علمی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود بروی امت باز نموده نمی بندند و از امامان چهار گانه باب دل بخواه باز کنند بزرگترین گناهی که آقایان اهل سنت بر شیعیان وارد میآوردند اینست که چرا پیروی از علی و ائمه اثنا عشر از عترت و اهل بیت پیغمبر مینمایند و تقلید از ائمه اربعه و قضاة چهار گانه شما نمی نمایند.

و حال آنکه شما ابداً دلیلی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دست ندارید که مسلمین حتماً باید در اصول اشعری و یا معتزلی و در فروع مالکی یا حنفی یا حنبلی یا شافعی باشند.

ولی برعکس اوامر و دستورات بسیار از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مؤکداً از طرق رواة و علمای شما (علاوه بر آنچه متواتراً در دست خود مان است) بما رسیده که اهل بیت و عترت طاهره را عدیل القرآن قرار داده و بامت امر فرموده تمسک با آنها جویند و پیروی از آنها نمایند که از جمله آنهاست حدیث ظنلین و حدیث سفینه و حدیث باب حطّہ و سایر احادیثی که شبهای قبل بمناسباتی با اسناد آنها عرض نمودم اینها بزرگترین سند محکم ما شیعیان است که در کتب معتبره علمای شما هم ثبت است حال شما یک حدیث بیارید و لو یک طرفه و از کتب خودتان که آن حضرت

فرموده باشد امت من بعد از من باید در اصول پیرو ابوالحسن اشعری و واصل بن عطاء و غیره و در فروع پیروی یکی از چهار نفر: مالک بن انس یا احمد بن حنبل یا ابو حنیفه و یا محمد بن ادریس شافعی باشند.

آقایان قدری عادت و تمصّب را کنار بگذارید ببینید شیعیان چه گناهی دارند اگر صد یک آن اخبار که در کتب معتبره شماراجع بعترت طاهره و دستور پیروی از آنها رسیده در باره یکی از پیشوایان مذهبی شما رسیده بود ما قبول می کردیم.

بامر رسول خدا (ص) یابیتی
امت متابعت نمایند از عترت
آنحضرت
ولی چکنیم سراسر کتب معتبره شما پر است از اخبار بسیاری که مثبت مرام و کمک بعقیده ما است که اگر بخواهیم همه آنها استشهاد نماییم ماهها وقت لازم است باز هم من باب نمونه خبری بادم آمد بعرضتان میرسانم تا بدانید که شیعیان چاره جز راهی که رفته اند نداشته اند.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع الموده از فرائد حموینی از ابن عباس (حبر امت) نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بأمر المؤمنین علیه السلام فرمود:

يا علي انا مدينة العلم وانت بايها و لن تقوتي المدينة الا من قبل الباب و كذب من زعم انه يحيي و يفيض لآلک مني و انا منك لحدك لحمي و دمك دمي و روحك من روحي و سريرتك من سريري و علايتك من علايتي ، سعد من أطاعك و شقي من عصاك و ربح من تولاك و خسر من عاداك ، فاز من لزمك و هلك من فارقك مثلك و مثل الائمة من ولدك بعدى مثل سفينة نوح من ركبها نجى و من تحلف عنها غرق و مثلهم كمثل النجوم كتماثاب نجم طلع نجم الهى يوم القيمة (۱).

(۱) دو این حدیث شریف سرچشمه فرماید یا علی تو پایه علم منی و هر کس کسی بشهر علم من راه پیدا نمی کند مگر از باب علم که علی علیه السلام باشد میفرماید گوشت و روح و خون و ظاهر و باطن علی از من است اطاعت علی را سعادت و معافتش را شقاوت دانست و در آخر حدیث میفرماید مثل تو و مثل امامان از اولاد تو به از من مثل کشتی نوح است که هر کس سوار بر او شد نجات یافت و هر کس تعلق از آنها نمود غرق شد (یعنی هر کس تمسک و توسل باین خانواده جست نجات یافت و هر کس تعلق از آن ناپاک مملکت خواهد شد) و مثل شما مثل ستارگان است که هر وقت ستاره ای پنهان شد ستاره دیگر طالع و آشکار میشود تا روز قیامت (یعنی این خانواده تا روز قیامت راهنای خلق اند).

و در حدیث ثقلین که متفق علیه ما و شما میباشد صریحاً میفرماید اگر تمسک و توسل بعترت طاهره و اهل بیت پیغمبر جستید هرگز گمراه نخواهید شد و این حدیثی است که بطرق مختلفه روایت موقوف شما آنرا نقل نموده اند چنانچه در شبهای قبل قسمتی از روایت و سلسله اسناد و کتب معتبره خودتان اشاره نمودیم (مراجعه نمائید بحس ۶۱۹ و ۶۲۴ همین کتاب).

اینجا بمقتضای وقت و اثبات حقیقت تأکیداً عرض میکنم که این حجر مکی متعصب درس ۹۲ ضمن فصل اول از باب ۱۱ سواعق ذیل آیه و قفوههم انهم مسؤولون (۱) در این باب تحقیقاتی دارد که شیخ سلیمان بلخی حنفی هم در باب ۵۹ شایع الموده ص ۲۹۶ (چاپ اسلامبول) از سواعق نقل نموده که این حدیث بطرق مختلفه رسیده تا آنجا که این حجر گوید.

ان حدیث التمسک بالثقلین طرفا کثیره و ردت من نیف و عشرين صحابياً (۲).

آنگاه گوید در بعضی از این طرق است در عرفه و در بعضی در مرض موت پیغمبر موقفیکه حجره بر از اصحاب بود و در بعضی دیگر در خطبه وداع بوده. بعد این حجر اظهار عقیده نموده که ولا تنافی اذلا مانع من انه کرر علیهم ذلك فی تلك المواطن و غیرها اهتماماً بشأن الكتاب العزیز و العتره الطاهره (۳).

و نیز در اول همان صفحه گوید: و فی روایة صحیحة انی تارك فیکم

امرین لئن تفضلوا ان ابعتمو هما و هما کتاب الله و عترتی اهل یتی - و زاد

الظبرانی انی سئلت ذلك لهما فلا لئد و هما فتهلكوا و لا تقر و اعنتهم فتهلكوا

(۱) در موقف حساب نگاهشان دادند که در کارشان سخت برسیده شوند گانند - آیه ۱۴ سوره (المعات).

بروایات متفق علیه و سنی چنانچه این حجر هم ذیل آیه نقل نموده روز قیامت اذامت سؤال میشود اولادیت علی و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله

(۲) بدان بدستیکه حدیث تمسک ثقلین (قرآن و عترت پیغمبر) از طرق بسیاری وارد گردیده از زیاده از بیست نفر از اصحاب رسول الله (ص).

(۳) سننات و معانی در کار نیست که پیشتر «ص» این حدیث را در مطهای متعدد تکرار نموده باشد اهتماماً بشأن قرآن عزیز و عترت طاهره.

ولا تعلموهم فانهم اعلم منکم (۱)

و نیز با کمال تعصبی که دارد در آخر همین ص ۹۲ بعد از نقل حدیث از طبرانی و غیره گوید - رسول خدا ﷺ و عترت را ثقلین نامیده برای آنکه اینها دو فرزند که از هر حیث سنگین و باوقارند.

چه آنکه مراد از ثقل آن چیز است که پاکیزه و پسندیده و پربها و پر فایده باشد - و از هر رویله منزه - و حقاً قرآن و عترت چنین اند - زیرا که هر کدام معدن علم دین و اسرار و حکم علمی و احکام و قوانین شرعی است.

ولهذا وصیت رسول اکرم ﷺ به پیروی و تمسک بهر يك از این دو (کتاب و عترت) و تعلیم گرفتن از آنها وارد است.

چرا که فرمود الحمد لله الذی جعل الحكمة فینا اهل البیت یعنی حد میکنم خداوندی را که قرار داد حکمت را در (سینه) اهل بیت من.

و گروهی گفته اند قرآن و عترت را ثقلین نام گذارد بسبب لزوم رعایت حقوق هر کدام - و سبب سفارش فوق العاده آنحضرت باهل البیت اینست که آنان متخصصین علم کتاب (قرآن) و سنت رسول الله اند.

زیرا این دو یعنی قرآن و عترت هیچ وقت از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض (کوثر) بر آنحضرت وارد شوند.

و مؤید این بیان خبری است که سابقاً گذشت که فرمود ولا تعلموهم فانهم اعلم منکم یعنی هیچ وقت بعترت چیزی تعلیم ننمائید زیرا که آنها اعلم و دانایان از همه شما میباشند - و ایشان را باین اوصاف از باقی دانشمندان خودتان جدا نمائید.

(۱) در روایت صحیحه است که فرمود من میگادوم در میان شما دو امر را که اگر نپسند بشاید آن دو را هرگز گمراه نشوید آن دو امر کتاب خدا قرآن و عترت و اهل بیت من اند. طبرانی این حدیث را با زیادتی نقل نموده که پیشتر «ص» فرمود سؤال میکنم شما را از این دو (که قرآن و عترت باقیه) پس مقدم ندارم بر آنها و سبقت نکیرید بر ایشان و کتبی و کوتاهی نکنید از آنها که هلاک شویید و بیاورد ندیدید با آنها پس بدستیکه آنها (یعنی عترت و اهل بیت من) اعلم و دانایان تر از شما هستند.

بعلت آنکه خداوند ایشان را پاک و پاکیزه آفریده است - و ایشان را بکرامات با هر و مزایای متکثره بپایان معرفی فرموده است .

و در اخباری که مفاد آنها دستور تمسک بعترت و اهل بیت اطهار است نکته دقیقی میباشد باینکه تا روز قیامت هیچوقت جهان از افراد اهل بیت که از طرف خداوند مأمور نشر احکام اند منقطع نخواهد بود انتهى .

و عجب است با اینکه خود اقرار دارد که هر کس از عترت و اهل بیت پیغمبر واجد مراتب عالیه علمیه و وظائف دینیّه عملیه باشد مقدم است بر کسانی که از اهل بیت و عترت طاهره آنحضرت نباشند .

مع ذلك خود عملا کسانی را که شایستگی حق تقدم نداشتند برخلاف دستور رسول الله مقدم داشته و آن خاندان جلیل را متروک داشتند فاعتبروا یا اولی

الابصار - نموده بالله من الفتن والتعصب ۱۹.

اینک از آقایان محترم انصاف میخواهم که با این تأکیدات بلیغ که سعادت و نجات امت را در تبعیت و تقلید و پیروی از قرآن کریم و عترت طاهره تماماً قرار داده تکلیف ما چیست آقایان راه باریک و پرخطر است عادت اسلاف را بگذارید علم و عقل و انصاف را حکومت دهید آیا ما و شما میتوانیم قرآن را عوض کنیم و بصلاح زمان و مکان کتاب دیگر انتخاب کنیم .

سید - هرگز چنین امری نخواهد شد چون درعنه رسول اکرم و سند محکم آسمانی و راهنمای بزرگ میباشد .

داعی - احسن حقیقت همین است پس وقتی نتوانیم قرآن را عوض کنیم و بجای او کتاب دیگر بصلاح ملک و مملکت انتخاب کنیم در عید و تالی قرآنهم همین حکم جاری است پس روی چه قاعده کسانی که از عترت نبودند بر عترت مقدم داشتند جواب این سؤال ساده حقیر را بدهید بفرمائید بینم آیا خلفاء ثلاثه ای بکر و عمر و عثمان از عترت و اهل بیت پیغمبرند که مشمول نزول آیات و اخبار کثیره (تخلیف و

سغینه و باب حقه و غیره) باشند که ما مجبور باشیم بحکم رسول الله ﷺ آنها را اطاعت بنمائیم .

سید - هرگز کسی چنین ادعائی ننموده که خلفاء رضی الله عنهم باستثناء علی کرم الله وجهه از عترت و اهل بیت پیغمبر بوده اند ولی از صلحاء صحابه رسول الله اند .

داعی - بفرمائید اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر باطاعت و پیروی از فردی یا قومی بنماید و جمعی از امت بگویند صلاح در اینست که پیروی از افراد دیگر بنمائیم (ولو آن افراد دیگر هم بسیار مؤمن و صالح باشند) آیا اطاعت امر پیغمبر ﷺ واجب است یا اطاعت صلاح بین امت .

سید - بدیهی است اطاعت پیغمبر واجب است .

داعی - پس در اینصورت که رسول اکرم صلی

تقلید کور کورانه شایسته
آدمی نیست

الله علیه و آله وسلم فرموده پیروی از قرآن و عترت توأماً بنمائید دیگران را مقدم بر آنها ندارید چرا

دیگران را مقدم داشتند بعترت اعلم و افضل امت - آیا ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری و واصل بن عطا و مالک بن انس و ابو حنیفه و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل عترت و اهل بیت پیغمبرند یا امام امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و یازده امام از فرزندان آنحضرت از قبیل امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام و دیگران - انصافاً جواب صریح بدهید .

سید - بدیهی است احدی نگفته است که آنها از عترت و اهل بیت پیغمبرند ولی از صلحاء و قضا و بر حسته امت بوده اند .

داعی - ولی با اتفاق جمهور امت امامان اثنا عشر ما همگی از عترت صحیح النسب

و اهل بیت خاص پیغمبرند که رسول اکرم ﷺ باقرار علماء بزرگ خودتان آنها را عید و تالی قرآن و اطاعتشان را اسباب نجات قرار داده و صریحاً میفرماید آنها اعلم از شما هستند بر آنها سبقت نگیرید .

با چنین دستورات اکتیده چه جواب خواهند گفت زمانیکه پیغمبر از آنها سؤال نماید که چرا امر ما را بر عترت من که اعلم از شما بودنم مقدم

داشتند با اینکه من دستور دادم بر ایشان سبقت نگیرید ۱۱۲.

پس شیعیان مذهب خود را حسب الامر رسول الله ﷺ از امیر المؤمنین باب علم پیغمبر ﷺ و از عترت و اهل بیت طاهره آنحضرت گرفتند که از زمان علی و حسن و حسین علیهم السلام (که درک نمودند آنحضرت را) خلفاً عن سلف برقرار بودند.

ولی دیگران که در اصل مذهب اشعری یا معتزلی - و در فروعات مالکی و حنبلی و حنفی و شافعی هستند چه دستوری از رسول خدا ﷺ در تبعیت و پیروی آنها در دست دارند.

علاوه بر آنکه از عترت طاهره نیستند و دستوری به پیروی از آنها نرسیده تقریباً تا سه قرن بعد از پیغمبر ﷺ که اردار صحابه و تابعین بوده ابدأ نامی از آنها در میان نبوده و بعدها از روی سیاست یا جهه دیگر که نمیدانم چه بوجه جلوه گرمیدان شدند.

ولی ائمه از عترت و اهل بیت پیغمبر ﷺ از زمان خود آنحضرت جلوه گر بودند و مخصوصاً علی و حسن و حسین علیهم السلام جزء اصحاب کساء و مشمول آیه تطهیر بودند.

آیا سزاوار است پیروان علی و حسن و حسین و ائمه از عترت و اهل بیت پاک پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین را که با امر آنحضرت پیروان آن امامان معصوم منصوص گردیدند مشرک و کافر و مبدورالم بداند ۱۱۳.

کردند کاری که نباید بکنند مقدم داشتند کسانی را که اهل بیت نداشتند و از عترت پیغمبر ﷺ نبودند بر فقهاء عترت و عدل قرآن مجید مامم معارضه باشما نداریم و شماها را کافر و مشرک نمیخوانیم بلکه برادر دینی خود میدانیم.

ولی شما چه جواب خواهید گفت در محکمه عدل الهی که بخواهم بیچاره امر را مشتبه میکند - اتباعو شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر ﷺ را که مطابق دستور آنحضرت عمل نموده و پیرو عترت طاهره گردیده اند کافر و مشرک و رافضی و اهل بدعت مینامید ۱۱۴.

که چرا مذهب خود را حنفی یا مالکی یا حنبلی یا شافعی معرفی ننموده و پیرو مذهب جعفر بن آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد

عهد الصادق علیه السلام از عترت طاهره گردیده اند ما شیعیان کینه و عداوتی با کسی نداریم ولی چون نقل و خرد و دانش بما حکم میکنند کور کورانه برای نروم و قرآن مجید کتاب حق آسمانی هم ما را راهنمایی نموده در آیه ۱۹ سوره ۳۹ (زمر) که فرموده **فبشر عباد الذین یتسمعون القول یتبعون احسنه (۱)**.

بدون دلیل و برهان متابعت از کسی نمی کنیم هادی و راهنمای ما خدای عزوجل و رسول خدا ﷺ میباشد.

خدا و پیغمبر ﷺ هر راهی بیش پای ما آوردند ما بهمان راه میرویم - فلذا دلائل و براین بسیار در آیات قرآن مجید و بیانات رسول الله ﷺ بنا بر آنچه در کتب معتبره شما رسیده (علاوه بر تواتر در روایت شیعه) بما ارائه دادند که راه حق و صراط مستقیم در پیروی آل محمد و عترت و اهل بیت آن حضرت میباشد.

اگر شما آیه ای از قرآن یا حدیثی از رسول الله ﷺ بما نشان دادید که باید در اصول اشعری یا معتزلی و در فروع مقلد و پیرو یکی از چهار امام (ابوحنیفه - مالک - احمد حنبل - شافعی) باشیم ولو از احادیث خودتان باشد حقیر تسلیم میشوم و الحال مذهب خود را اعلام مینمایم.

ولی قطعاً شما چنین دلیلی در دست ندارید مگر آنکه بگوئید آنها فقهای اسلامی بودند در سال ۶۶۶ هجری ملک طاهر بیبرس مردم را اجبار داد که حتماً باید یکی از این چهار مذهب تقلید نمایند ۱۱۴ که اینک وقت اجازه شرح آن قضایا را نمیدهد.

نمی گویم حصص کردن تقلید باین چهار امام بدون نص و دستور خاص ظلم فاحش است جمیع فقهاء و علماء اسلام و تابعین کردن حق علمی آنها در حالتیکه تاریخ نشان میدهد که در اسلام فقهاء و علماء بسیاری مخصوصاً در

(۱) ای رسول! باطاف و رحمت من بشارت آرد آن بدگامی که سخن بشنوه انصافه احسن کنته و متابعت و پیروی از نیکوتر بنمایند.

مذهب خودتان جلوه نمودند که روی موازین علمی که در دست است قطعاً اعلم و ائمه از آن چهار امام بودند که حق آنها کاملاً ضایع گردیده .

واقفم جای تعجب است که شما زیر بار نمیروید که پیروی نمائید از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام با آن همه نصوص و دلایل و واضحی که علماء بزرگ خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خدا و پیغمبر در آیات و اخبار کثیره بیجامه معرفی نموده ولی بدون هیچ دلیل و نصی چشم بسته انحصار دارید تقلید و تبعیت را با آن چهار امام ؟ و باب فقاقت و تقلید را مسدود نمودید .

سید - روی همان دلیل و برهان که شما انحصار دارید تبعیت را بدوازده امام ما هم انحصار داریم چهار امام .

داعی - به به احسن بسیار خوب بیانی نمودید دعا گو هم روی همین قاعده شما تسلیم میشوم برهان و دلیل شما اگر دارید بیان نمائید در آیه ۱۰۵ سوره بقره (قره) میفرماید قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقیین (۱).

اولاً ائمه اثنا عشر و امامان دوازده گانه را جماعت شیعیان یا علماء آنها در اعصار و قرون بعدیه منحصر بدوازده نمودند بلکه نصوص وارده و اخبار متکثره که از طرق ما و شما رسیده میرساند خود صاحب شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله عند ائمه را دوازده قرار دادند .

چنانچه اکابر علماء خودتان با آن اشاره نموده اند
عدد خلفا را پیغمبر (ص)
دوازده معرفی نموده

۷۷ ینابیع الموده من ۴۴۴ (چاپ اسلامبول)
باین عبارت نوشته فی تحقیق حدیث بعدی اثنا عشر خلیفه (۴) بعد از قل ینک
خبر گوید ذکر یحیی بن الحسن فی کتاب العمده من عشرین طریقاً فی ان الخلفاء

بعده النبی صلی الله علیه و آله وسلم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش فی البخاری

(۱) بگو (بینه العین) بیارید دلیل و برهان خود را اگر راست میگوید .

(۲) در تحقیق حدیث (که بعد از من دوازده خلیفه میباشد) .

من ثلاثة طرق و فی مسلم من تسعة طرق و فی ابی داود من ثلاثة طرق و فی
الترمذی من طریق واحد و فی الحمیدی من ثلاثة طرق (۱) .

علاوه بر اینها سایر علمای شما از قبیل حموی در فرائد و خوارزمی و ابن مغازلی در مناقب و امام ثعلبی در تفسیر و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و مخصوصاً میرسد علی همدانی شافعی در موده دهم از موده الترمذی دوازده خبر از عبدالله بن مسعود و جابر بن سمره و سلمان فارسی و عبدالله بن عباس و عیابة بن ربیع و زید بن حارثه و ابوهریره و از مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام که جمعا بطرق مختلفه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود عدد خلفاء و ائمه بعد از من دوازده میباشد تمام آنها از قریش و در بعضی آن اخبار از بنی هاشم است و در بعضی از آنها نامهای آنها را معین نموده و در بعضی فقط عدد شماری نمودند .

اینها نمونه ای بود از اخبار که بسیار در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده اینک
بر شما است اگر در عدد چهار از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبری دارید بیان نمائید و لو یک
خبر ما نسبت بهمان یک خبر شما تسلیم میشوم .

گذشته از اینکه شما خبری راجع بائمه اربعه ندارید - ما بین امامان شیعه با
امامان شما فرق بسیار است چنانچه در شهبای گذشته بمناسبتی اشاره نمودیم که امامان
اثنا عشر ما اوصیاء رسول الله صلی الله علیه و آله و منصوص من جانب الله اند .

ابتدا طرف مقایسه با امامان چهار گانه شما نیستند زیرا امامان شما جنبه فقاقت
و اجتهاد دارند و بعضی از آنها مانند ابوحنیفه باقرار و اعتراف علماء خودتان اهل حدیث
و فقه و اجتهاد نبودند بلکه اهل قیاس بودند که خود دلیل بر بی سواری میباشد (مراجعه
شودیه من ۲۷۶ همین کتاب) ولی ائمه اثنا عشر ما حجج الهیه و اوصیاء و خلفاء منصوص
رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد .

(۱) یعنی بن حسن در کتاب عمده از بیست طریق آورده که خلفاء بعد از پیغمبر دوازده خلیفه
میباشند که تمام آنها از قریش اند و در صحیح بخاری از سه طریق و در صحیح مسلم از نه طریق و در
سنن ابی داود از سه طریق و در سنن ترمذی از یک طریق و در جمع بین الصحیحین حمیدی از سه
طریق خبر دوازده خلیفه را نقل نموده اند .

ما تقلید از آنها نمی کنیم بلکه حسب الامر پیغمبر پیرو طرفه آنها هستیم ولی در هر دوره و زمانی از برای شیعه فقهاء و مجتهدینی هستند که استنباط احکام الله را با موازین کتاب و سنت و عقل و اجماع نموده احکامی صادر مینمایند و فتاوی آنها مورد عمل ما است و تقلید از آنها مینمائیم .

با اینکه فقهاء شما از خوشه چندان خرمن امامان از عترت طاهره بودند شماروی تقلیدو عادت اساتید علم و عمل را گذارده پیروشا کردانی شدید که مبانی علمی را گذارده و برای و قیاس عمل نمودند .

سید - از کجا معلوم است که امامان ما أخذ مطالب از امامان شما مینمودند .

داعی - حساب تاریخ است ثبت در کتب است
اکابر علمای خودتان ثبت نموده اند مراجع فرمائید
بکتاب فصول المهمه تألیف عالم جلیل القدر نور

اشاره بمقامات امام جعفر صادق علیه السلام

الدين بن مبياح مالكي در فصل حالات امام بحق ناطق کشف اسرار حقایق جعفر بن عماد الصادق علیهما السلام آورده که آنحضرت بارز و برجسته در علم و فضل بود تا آنجا که گوید : نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الركب ان و انشر صيته و ذكره في سائر البلدان ولم ينقل العلماء عن احد من اهل بيته ما نقل عنه من الحديث (۱) .

آنکاه گوید جماعت بسیاری از اعیان امت مانند یحیی بن سعید و ابن جریج بمثالک بن انس (امام مالکیها) و سفیان ثوری و ابو عیینه و ابویوب سجستانی و ابوحنیفه (امام حنفیها) و شعبه و غیرهم از آنحضرت روایت نمودند انتهى .

و کمال الدین ابن ابی طلحه در مناقب خود مینویسد بسیاری از اکابر اعیان علماء و ائمه دین از آنحضرت نقل حدیث نموده و از علم و دانش بهره برداری نمودند من جمله همین افرادی را که صاحب فصول المهمه ذکر نموده نام برده .

(۱) بقدری از آن حضرت نقل علم شده که سواره های دانشجو برای درک فیش بسوی آن حضرت حرکت مینموده میت و نام نیک آن حضرت در سایر شهر ها منتشر گردیده و نقل نموده علما از اهل بیت طهارت بقدری که از آن حضرت حدیث نقل نموده .

فنايل و کمالات صوری و معنوی آنحضرت مورد تصدیق دست و دشمن بوده
اکابر علماء منصف غیر عنود خودتان در کتب عالیه خود ثبت نموده اند مانند شهرستانی در
مکمل و نحل و مالکی در فصول المهمه مخصوصاً شیخ ابو عبدالرحمن سلمی در طبقات المشایخ
گوید آن الامام جعفر الصادق فاق جميع اقرانه و هو ذو علم غریزی فی الدین و
زهد بالغ فی الدنیا و ورع تام عن الشهوات و ادب کامل فی الحکمة (۱) .

و تخمین طلحه شافعی در ص ۸۱ اول باب ۸ مطالب الشؤل تمام اینمعانی را نقل نموده
گوید هومن عظامه اهل البيت و ساداتهم ذو علم جمه و عبادة موفرة و اوراد
متواصلة و زهادة یبنة و تلاوة کثیرة یتبع معانی القرآن الکریم و یتسخرج
من بحر جواهره و یتنتج عجایبه و یقسم اوقاته علی انواع الطاعات بحیث
یحاسب علیها نفسه و رؤیته تذکره الاخرة و استماع کلامه زهد فی الدنیا و
الافتداء یتهدی بهورث الجنة نور قسامه شاهدانه من سلاله النبوة و طهاره
العالمه تصدع بأنه من ذریة الرساله نقل عنه الحدیث و استفاد منه العلم لجماعة
من الائمة و اعلامهم مثل یحیی بن سعید الانصاری و ابن جریج و مالک بن انس
و الثوری و ابن عیینه و شعبه و ابویوب - المجستانی و غیرهم رضی الله عنهم و عدوا
اخذهم عنه منقیة شرفوا بها و فضیلة اکتبوها (۲) .

(۱) بدستیکه امام جعفر صادق برتر و بالاتر از جمیع اقران و امثال خود بود چون صاحب علم
طبیعی فطریه کامل بود و در عهد بالغی در ده باور و در هر بیز کاری از مشهورات و فرنگک کامل و دست بود
(۲) آن بزرگوار از بزرگان و انواع اهل بیت و صاحب انواع علوم و اقسام عبادات خارج
الحد توصیف نموده است بیوسه متذکر بوده دهاری زهد بین و فوق العاده شایق تلاوت قرآن مجید
بوده که هر آن آیه ای از قرآن میفرمود تفسیر آن در بیان میکرد اصحاب آن بزرگوار فواصی مانند جواهرات
کلیات آن حضرت را از انبیا و اولیای علم استخراج و در مطالعه آنها تابع معیوب علوم را استفاذه میکردند
اوقات شبانه روزی را در انواع امور که جمیع آنها جزء طاعات و عبادات بود تقسیم نموده
کمال عمل بآن تقسیم در عبادت مینموده و بیوسه باین حساب رسیدگی میکرد مثل اینکه روز قیامت
دفعه موقوف حساب است و اضافی کلام آنحضرت زهد در این جهان و پیروی از دستور او مشهود بود
در درجات اخروی بود و نورگونة های صورت آنحضرت گواهی میدادند از خاندان نبوت است
و الا کردار پاکیزه آنحضرت که تمام ابرار حق و حقیقت بوده کشف میشد که از ذره رسول خدا
صلی الله علیه و آله است گردیده بسیار از آنحضرت نقل حدیث و استفاد علوم میکردند که
هر کدام خود یکی از ائمه و یا یکی از انواع صبر بشمار میآمدند مانند یحیی بن سعید و ابن
جریج و مالک بن انس و سفیان ثوری و ابن عیینه و شعبه و ابویوب سجستانی و امثال آنها که
در سایه اسنادیت و علوم اقتباس شده از آنحضرت اقتضاد میکردند و فضیلت خود را بر اهل صبر
بکسب آن علوم و احادیث دانستند .

اگر بیخوام نقل اقوال و اظهار نظر و عقاید اکابر علمای خودتان را در باره آن حضرت بیان نمایم رشته سخن بسیار طولانی میشود خلاصه آنکه عموم علمای منصف شما اقرار دارند باینکه در علم و زهد و ورع و تقوی و اخلاق حمیده سر آمد اهل زمان بوده است.

بدیهی است تعریف و تمجید از آقااست زبانها لکن است که بتواند بیان عشری از اعشار بلکه هزار یک از مقامات عالیه آنحضرت را بنماید.

نواب - قبله صاحب معذرت میخوام در بین فرمایشات شما سؤال میکنم چون فراموش کارم از دستم میرود اگر اجازه میفرمائید عرض کنم.

داعی - مانعی ندارد بفرمائید خواهش میکنم از سؤال در هر وقت مضایقه نکنید دعا گو ابدأ دلتنگک نمیشوم.

نواب - باینکه مذهب تشیع بنا بر آنچه در این شبها بیان نمودید اثنا عشری و دوازده امامی است بجه علت این مذهب بنام امام جعفر صادق رضی الله عنه نامیده شده است و مذهب جعفری میگویند.

داعی - رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله روی ناموس حقیقی ظهور مذهب جعفری نبود که هر پیغمبری قبل از وفات وصی و جانشینی از جانب خدا برای خود معین مینمودند - امیرالمؤمنین علی علیه السلام را باب علم و وصی و خلیفه جانشین خود معرفی و امت را امر باطاعت آنحضرت نمودند.

ولی بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بجبهائی که عند العقلاء واضح است سیاسة امر خلافت بآب بکر و عمر و عثمان قرار گرفت ولی در تمام دوره خلافت (باستثنای روزهای اول) آبی بکر و عمر کاملاً با آنحضرت در جمیع امور شور مینمودند و مطابق فرموده‌های آنحضرت عمل میکردند بعلاوه رجال از دانشمندان ارباب هم که برای کشف حقایق پدیدینه می آمدند و در مباحثات و مناظرات علی علیه السلام آنها را مجاب مینمود بالاخر تا آنحضرت حیات داشت بطرق مختلفه خدمات شایان خود را بدین مقس اسلام نمود.

ولی پس از شهادت آن حضرت که زمام امور بدست بنی امیه آمد مقام ولایت و امامت کاملاً بمحق اقتاد با منتها درجه قساوت ظلم و تعدی بمعترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد آوردند.

امام برحق حضرت امام حسن مجتبی و امام حسین شهید و امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهم السلام بسختی در تحت فشار و اذیت و لزت امویها فرار گرفتند تمام طرق و راهها را بر آنها مسدود نمودند و جز عده قلیلی از شیعیان خالص الولاء موفق بدیدار و اخذ علوم و حقایق از آنها نمیشدند تا عاقبت هر یک را بطریقی شهید نمودند.

تا در اوایل قرن دوم هجری که مردم از ظلم و تعدی و فجایع اعمال امویها بجان رسیده برای برانداختن حکومت آنها از اطراف قیام نمودند جنگهای خونینی مخصوصاً بین داعیان بنی عباس و بنی امیه در گیر شد.

در آن موقع که امویها مشغول دفاع از حکومت خود بودند روزنه فرجی باز شد چنان بشود مشغول شدند که دیگر آن سختگیری های شدید را بمعترت و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله نمی نمودند.

لذا امام بحق ناطق از این فرصت نتیجه کامل گرفتند در خانه را باز نموده از حالت انزوا که در اثر فشار و سختی های امویها پیدا شده بود خارج آزادانه در مسجد منبر مشریف برده بنشر علوم و احکام و قواعد دین پرداختند چهار هزار دانشجوی علم و دانش و حدیث بدون مانع پای منبر آنحضرت حاضر شده و از بحر بی پایان علم آن حضرت استفاده مینمودند.

اسحاب خاص و دانشجویهای برگزیده پای منبر آنحضرت از مبانی علمی که بهره برداری نموده بودند چهار صد اصل نوشتند که معروف شد باصول اربعمائه. امام یاقی یعنی در تاریخ آنحضرت را وصف نموده که در کثرت علم و وسعت فضل تالی نداشته وحد وحصری برای علوم عالیه و دانش آنحضرت نبوده. یکی از شاگردان محضر او جابر بن حیان صوفی از علوم صادره از آنحضرت کتابی مشتمل

بر هزار ورق و پانصد رساله تألیف نموده . آتشی
اکابر فقهاء اعلام و ائمه عظام اهل سنتن از شاگردان و دانشجویان مجلس فنی
آنحضرت بودند .

مانند ابوحنیفه و مالک بن انس و یحیی بن سعید انصاری و ابن جریج و محمد بن
اسحق و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و سفیان ثوری و دیگران (که قبلا اشاره
شد) که هر یک بقدر استعداد خود از محضر انور آنحضرت بهره مند میشدند .
چنین ریاست علمی از حیث ظهور برای احدی از آباء و ابناء کرام آنحضرت
پیش آمد ننمود که بدون مانع بتوانند بنشر احکام و قواعد دین و تفسیر آیات قرآن
مجید و مبانی علم و حدیث و کشف اسرار و حقایق علنی و بر ملاه بپردازند .
چه آنکه بنی امیه مانع آباء آنحضرت بودند و بنی عباس با منتها درجه بی شرمی
ائمه از ابناء آن بزرگوار را تحت فشار قرار دادند .

فی الحقیقه ظهور حقیقت تشیع بی پرده و عیان و نشر مفاصل آل محمد و عترت طاهره
(که سر چشمه از رسول خدا ﷺ میکرفت) بوسیله آنحضرت بارز و آشکار گردید .
فلذا این مذهب حق بنام آن حضرت معروف شد بمذهب جعفری و لا ما بین امام
صادق و آباء اربعه و ابناء سته آنحضرت که تماما با اتفاق عم بزرگوارش حضرت امام
حسن مجتبی سلام الله علیهم اجمعین امامان برحق بودند فرقی نبوده .

ولی جای بسی تأسف است که چنین امام با عظمتی را که
درد دل بزرگی
و بی اعتنائی بعترت ؟
دوست و دشمن اقرار با علمیت و اکملیت او نموده اند پیشینیان
شما حاضر نشدند بعنوان اعلی رافقه و اکمل از همه بشناسند
بلکه آن اندازه هم روا ندادند که نام شریفش را در عداد ائمه اربعه قرار دهند . و حال
آنکه آنحضرت با آن همه مراتب عالیه علم و فضل و زهد و ورع و تقوی و کمال (که
مورد تصدیق علمای خودتان هم میباشد) چون از عترت و اهل بیت پاک رسول اکرم ﷺ
یوره حق تقدم بر دیگران داشته .

و اگر از حیث پیروان هم بخواهیم بشماره آوریم معلوم نیست که پیروان هر یک

از ائمه اربعه شمانتها برابری با پیروان امام صادق ﷺ بنمایند .

بقدری علماء متمسب شما با نظر بی اعتنائی عملا بعترت پیغمبر خود (با آنهمه
سفارشات) نگر بستند که حتی فقهاء بزرگ شما مانند بخاری و مسلم حاضر نشدند
روایتهای این قبه اهل بیت طهارت را در کتب خود نقل نمایند - بلکه از هیچ يك از
امامان از عترت طاهره و از علماء و فقهاء بزرگ از سادات علوی و حسینی و سجادی
و موسوی و رضوی و غیره از قبیل زید بن علی بن الحسین (الشهدی) و یحیی بن زید
و محمد بن عبدالله (نفس زکیه) و حسین بن علی مدفون به فتح - و یحیی بن عبد الله بن
حسن و برداش ادریس - و محمد بن جعفر الصادق - و محمد بن ابراهیم (معروف بابن
طباطبای) و محمد بن محمد بن زید - و عبد الله بن حسن - و علی بن جعفر (عرضی) و
غیر آنها که همگی از اکابر علماء و فقهاء خاندان رسالت بودند - نقل حدیث و روایت
نمودند ؟ !

ولی روایتهای ابوهریره معلوم الحال و عکرمه خارجی و یکدمه کذاب جمال
را که علماء خودتان تصدیق بآن دارند (ما هم در شبهای قبل اشاره بحالات آنها نمودیم)
بجان دول پذیرفته و از آنها نقل نموده اند ؟ !

و حتی ابن السبیب نوشته که بخاری از هزار و دویست نفر از خوارج و نواصب از
قبیل عمران بن حطان (مادح عبد الرحمن بن ملجم مرادی قاتل امیر المؤمنین ﷺ)
روایت نموده ؟ !

تأثر فوق تأثر
و بسیار جای تأثر است که پیروان و مقلدین امام اعظم و امام
مالک و امام شافعی و امام حنبل را که هیچ يك از عترت و اهل
بیت رسول الله نبودند مسلمان پاک بدانند و هر يك از آن فرق در طریقه خود آزاد
باشند یا آنکه در اصول و فروع باهم اختلافات بسیار دارند .

ولی پیروان جعفر بن محمد الصادق ﷺ را کافر و مشرک و رافضی بخوانند ؟ !
و در بلاد سنی حتی در مکه معظمه که خداوند در باره آن مکان مقدس میفرماید

ومن دخله كان آمنا آزادی در عقیده و اعمال و عبادات نداشته باشند ؟ !

چه خوش گوید حافظ شیرازی :

گر مسلمان همین است که حافظ دارد
وای اگر از پس امروز بود فردائی
پس آقایان بدانید که ما جماعت شیعیان باعث افتراق کلمه نیستیم دوست را
ما ایجاد نمیکنیم بلکه آنچه میشود از طرف شما میشود که زیاده از یکصد میلیون
جمعیتم مسلمان موحد مؤمن را که در جهت قبله و نماز و روزه و حج و سایر احکام دین
باشما شرکت دارند از خود دور و بیگانه و مشرک و کافر محسوب میدارید ؟؟

(در این موقع مؤذن اعلام نماز داد آقایان بفریضه عشاء مشغول شدند بعد از
فراغت از نماز و صرف چای جناب حافظ افتتاح کلام نمود).

حافظ - حقیقت امر همین است که فرمودید من آدم بی انصاف و حق کس نیستم
در قسمتهای مهمی از بیانات شما حقیر معترفم که افراط کارهای متعصبانه زیاد شده
و مخصوصاً در این لیالی بدون تملق و چاپلوسی مخلص که بسم خود از محضر شما
خیلی استفاده نموده و کلاماً روشن گردیدم ولی در عین حال با اجازه خودتان میخواهم
جمله ای عرض کنم که هم گله باشد و هم دفاعی از حرم اهل تسنن و آن اینست که
چرا شما مبلغین و دانشمندان شیعه عوام خود را منع نمیکنید از رفتار و گفتار هائی
که عاقبتش کفر است تا بهانه بنست دیگران ندهید که کلمه کفر بر زبان جاری نمایند
چون غالباً انسان بواسطه يك کلام بیجا و یا گفتار بی عمل مورد حملات قرار
می گیرد و در خود هم شما آقایان اهل جماعت را مورد حملات قرار ندهید بلکه خود
شیعیان اند که بهانه بنست میدهند و کلماتی میگویند که تاثیر در قلوب نموده لذا
نسبت کفر با آنها داده میشود.

داعی - رفتار و گفتاری که عاقبتش کفر است از چه قبیل است متمنی است
توضیح دهید تا ممتماً حل گردد.

حافظ - گفتار شنیع آنها از قبیل طعن و انتقادی است که
نسبت بصحابه خاص رسول الله ﷺ و بعضی از اوج طاهرات
رسول الله میزند آنحضرت رضی الله تعالی عنهم مینمایند که محققاً کفر محض است

چونکه سالها در اعلاء کلمه توحید در رکاب نظر انتساب آنحضرت با کفار
چهارها نموده بدیهی است که خدمات آنها خالی از شوائب و تقایص بوده و قطعاً مستحق
چنان خواهند بود خصوصاً آنهائیکه بمقتضای آیه ۱۸ سوره ۴۸ (فتح) که میفرماید
لقد رضی الله عن المؤمنین اذبا یعونک تحت الشجرة (۱).

بشرف رضوان حضرت حق مشرف گشتند و شکی نیست که آنها قولاً و فعلاً
مورد توفیر رسول الله ﷺ بوده اند و البته منکر کمال ایشان در خذلان و کراهی
خواهد بود - در حقیقت بمقتضای آیه شریفه سوره التجم که میفرماید **وما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی (۲)** منکر پیغمبر ﷺ و قرآن گردیده و
هر کس انکار پیغمبر و قرآن کند محققاً کافر است.

داعی - میل نداشتم که جنابعالی این قبیل موضوعات را در این مجلس علنی
مورد بحث و سؤال یا بقول خودتان گله قرار دهید که داعی هم مجبور شوم جواب بدهم
آنکأ حرف دست مردم جاهل و یکدلسته معاند عنود یقتد و قضاوت برخلاف نمایند
خوب بود حرمانه بین خودمان این مطالب رد و بدل میشد تا جواب مطابق صواب
عرض میکردم حالاً هم تمنا میکنم تقاضای داعی را بپذیرید و از بحث علنی درین
موضوع صرف نظر نمائید يك روز صبح خودم خنمستان میرسم دو نفری قضیه را حل
می کنند.

حافظ - بنده بی تقصیرم چون آقایان حاضر چند شب است بمن فشار میآورند
که این موضوع مورد بحث قرار گیرد لذا این درخواست را مطابق میل آقایان نمودم
چون شما منات در کلام دارید کدام میکنم ضرری نداشته باشد که جواب مسکمی
بآقایان بدهید که رضای خاطرشان فراهم گردد و یا تصدیق نمائید که حق با ماست.

نواب - صحیح است همگی انتظار داریم حل این معصاً گردد.

داعی - چون امر میفرمائید اطاعت مینمایم ولی از مثل شما شخص فاضل
(۱) هر آینه یتسبیح خدا از مؤمنانی که لیر دخت (حبیبه) با تو بیعت کرده
خوشنود گشت.

(۲) هرگز بهوای نفس سمن نمی گوید و سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست.

مخترمی انتظار نداشتیم با مشروحات مفصله ای که در لیبالی ماضیه بعرض رسانیدیم و جهات کفر آور را بیان نمودم باز هم نسبت کفر بجامعه شیعیان بدهید در صورتیکه در شهبای اول کلاماً برای شما روشن نمودم که شیعه اتنا عشریه چون پیروان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین اند هرگز کافر نخواهند بود.

و چون جلائی را در هم بیان فرمودید ناچارم آنها را از هم تفکیک نموده هر یک را علیحدّه جواب عرض نمایم تا آقایان حاضرین محترم وهم چنین غائبین مجلس خود منصفانه قضاوت نموده و از شبهاتی که در دل آنها افکنده اند بیرون بیایند و بدانند که شیعیان هرگز کافر نخواهند بود و طرق کفر آن نیست که آقای محترم بیان نمودید.

طعن و انتقاد بر صحابه
 اولاً فرمودید که طعن و انتقادی که شیعیان از صحابه و موجب کفر نمیشود بعضی از ازواج رسول الله ﷺ مینمایند موجب کفر آنها گردیده.

فهمیدم روی چه دلیل و برهان این بیان را نمودید قطعاً اگر طعن و انتقاد مستند به دلیل و برهان باشد که ابدأ منعت ندارد تا چه رسد بآنکه کفر آور باشد.

و اگر بدون دلیل و برهان و محض اتهام باشد باز هم سبب کفر نمیگردد - بر فرض بمؤمنی ولو صحابی باشد بی جهت هم طعن و نقد و یا لعنی هم بنمایند کافر نخواهند شد بلکه فاسق میشوند مانند آنکه شراب بخورد یا زنا کنند بدیهی است هر فسق و عیبایی قابل عفو و اغماص است.

چنانچه این حزم ظاهری اندلسی متولد ۴۵۶ قمری در ص ۲۶۷ جزء سوم کتاب الفصل فی الملل والنحل گوید کسیکه به اصحاب رسول الله ﷺ دشنام دهد از روی جهل و نادانی معذور است و اگر روی بصیرت و ینائی باشد فاسق خواهد بود مانند آنکه بمعاصی از قبیل زنا و دزدی مشغول شده وقتی کافر میشود که بقصد آنکه چون اصحاب رسول خدا ﷺ می باشد دشنام دهد که منتهی میشود بدعاوت و اهانت با خدا و رسول او که البته آنوقت کافر خواهد شد.

و الا صرف دشنام بصحابه موجب کفر نمیگردد چنانچه خلیفه عمر رضی الله عنه به ینضمیر عرض کرد اجازه بدیدم کردن حاطب منافق را بزخم (با آنکه از صحابه بزرگه و مهاجرین و از اصحاب بدر بود) معذک برای این دشنام و نسبت نفاق باو دادن کافر نشد: انتهی کلامه.

پس چطور ممکن است شیعیان را برای دشنام دادن ببعضی از افراد صحابه بفرض صدق و یقین شما - کافر خواند.

و حال آنکه اکابر متقدمین از علمای شما برخلاف عقیده شما در کتب معتبره خود از روی انصاف و دفاعها از حق و حقیقت نموده اند.

از جمله قاضی عبدالرحمن ایچی شامی در مواضع و جوهی را که متعصبین علمای شما در کفر شیعه آورده اند رد کرده و آنها را نظر متعصبانه دانسته.

و امام محمد غزالی صریحاً مینویسد سب و شتم صحابه ابدأ کفر نمیشود حتی سب شیخین هم کفر آور نمیشود.

و ملا سعد فتنازانی در شرح عقاید نسفی گوید اینکه جمعی منعصب گویند سب کنندگان صحابه کافرند مورد اشکال می باشد و کفر آنها غیر معلوم است چه آنکه بعضی

از دانشمندان بصحابه حسن ظن داشتند بدیهی اعمال آنها را ندیده گرفتند بلکه تأویلات بارده نمودند و گفتند صحابه رسول الله از کراهی و فسق مصون بودند -

بحال آنکه این قسم نبوده و دلیل بر این امر جنگهائی است که بین آنها اتفاق افتاده ثابت مینماید که آنها کراه و اهل فسق و عیبان بودند و حسادت و جاه طلبی آنها را وادار

باعمال زشت میشوند و منحرف میشدند - حتی بزرگان از صحابه که مصون از کراهی زشت نبوده - پس اگر کسی با نقل دلیل شد و انتقادی از آنها بنماید موجب کفر

نخواهد شد چه آنکه بعضی روی حسن ظن چشم پوشی نموده نقل نمودند. ولی برخی اعمال آنها را نقل نموده و مورد انتقاد قرار میدهند - هرگز نمیتوان گفت آنها

کافر هستند - برای آنکه هر صحابی که رسول خدا را دیده معصوم و یسگناه نبوده است

- انتهی نقل بمعنی -

علاوه بر اینها ابن اثیر جزیری صاحب جامع الاصول شیعیان را از فرق اسلامی بشمار آورده شما چگونه اثبات کفر بر آنها مینمایید .

از جمله دلائل بر عدم کفر سب کنندگان بعضی از صحابه جهت اعمالشان آن است که زمان حیات خلفاء اشخاصی با آنها سب و شتم می نمودند و دشنامهای رکیک میدادند مع ذلك خلفاء امر بکفر و قتل آنها نمیدادند .

چنانکه حاکم نیشابوری در ص ۳۳۵ و ۳۵۴ جزء چهارم مستدرک و امام احمد حنبل در ص ۹ جزء اول مستند و ذهبی در تلخیص مستدرک و قاضی عیاش در باب اول جزء چهارم کتاب شفاء و امام غزالی در جلد دوم اجزاء العلوم نقل می نمایند که در زمان خلافت ابوبکر روزی مردی وارد شد و او و شدیدا بر او فحاشی نمود و دشنام داد بطوری که حاضرین متأثر شدند ابویزید اسلمی گفت خلیفه اجازه بده او را بقتل رسانم چه آنکه کافر گردید ای بکر گفت نه چنین است احدی نمیتواند چنین حکمی بنماید مگر پیشهبر بشماره .

واقعا آقایان اهل تشیخ و دین از مادر مهربان ترند خود خلیفه سب و شتم و دشنام را میشوند و حکم بکفر و امر بقتل نمی نمایند ولی آقایان محترم عوام بی خبر را اغوا میکنند (روی فرض و خیالات خود) که شیعیان کافر و مهذور الدم اند چون سب صحابه می نمایند .

اگر سب صحابه کفر آور است پس چرا آقایان محترم معاویه و اتباع او را که بفرز اکمل از صحابه و افضل خلفاء امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام سب و لعن نمودند کافر نمیخوانید پس بدانید هدف شما امر دیگر است و آن جنگ با اهل بیت و عترت طاهره و پیروان آنها میباشد .

اگر سب صحابه مخصوصاً خلفای راشدین کفر آور است پس چرا آقایان حکم بکفر عایشه ام المؤمنین نمی نمائید که تمام علماء و مورخین خودتان نوشته اند پیوسته بخلیفه عثمان سب و شتم مینمودند و علناً میگفت **اقتلوا لعنوا فقد کفر** یعنی بکشید این پیر خرفت را (که مراد عثمان باشد) پس بتحقیق کافر شده .

اگر يك فرد شیعه مظلوم بگوید خوب شد عثمان را کشتند چون کافر بود فوری شما آقایان او را کافر و حکم قتلش را صادر مینمایید ولی در حضور خود عثمان عایشه او را نمثل و کافر خوانند نه خلیفه نه صحابه او را منع و زجر نمودند؟؟ شما هم او را مورد مذمت قرار نمیدید .

نواب - قبله صاحب مگر نمثل چه معنی دارد که مورد کفایت قرار گرفته .
داعی - فیروز آبادی که از علمای بزرگ خودتان است در قاموس اللغه در معنی نمثل گوید نمثل پیر خرفت را گویند و نیز یهودی پر ریشی بود در مدینه که عثمان را باو تشبیه می نمودند و شارح قاموس علامه قزوینی همین معنی را گفته بعلاوه گوید این حجر در بصرة المنتبه ذکر کرده است که ان **نمثل یهودی گان بالمدينة هورجل لعیانی یثبه به عثمان** . یعنی نمثل یهودی پر ریشی بود در مدینه که مردم مدینه عثمان را تشبیه باو مینمودند .

از همه بالاتر اگر دشنام دادن بصحابه بد و امر قبیح است و دشنام دهنده کافر میشود پس چرا خلیفه ای بکر در بالای منبر حضور صحابه و جامعه مسلمین فرد اکمل از صحابه علی بن ابیطالب علیه السلام دشنام داد؟ شما هیچ متأثر نمیشوید - بلکه ای بکر را تهدیس مینمایید و حال آنکه باید تقبیح نمائید .
حافظ - چرا تهمت میزید کجا خلیفه ای بکر رضی الله عنه بخلیفه علی کرم الله وجهه دشنام داده .

داعی - بیخشد ما اهل تهمت نیستیم تا بجزی علم پیدا نکنیم نقل نمی نمائیم خربست مراجعه نمائید بمس ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه که ای بکر در مسجد الای منبر در مقام انتقاد از امیر المؤمنین علیه السلام گفت **انما هو نعاله شهیده ذئبه مرب** **لکل فتنة هو الذی ینول کرها جذعة بعد ما هرمت یستعینون بالضعفة** **و یستصرون بالنساء کام طحال احب اهلها ایها البهی (۱)** .

(۱) جر این نیست که ادو علی علیه السلام روای می باشد که شاهد او دما و است اما مراجع و پیران کتبت فتنه میباشد ؟؟ و فتنه های بزرگ را کوچک گفتان میده و مردم را بفته و فساد ترغیب و ترغیب می نماید ؟ که از ضلالت و یاری از ذنبا می طلبد تا تمام طحال است که ذنی بود ذئبه هو جاهلیت چنانچه این ای العبدی توضیح میده که دوست میباشد بنزدیکان خود زنا بدهد (ولی در سایر تواریخ باین عبارت آمده که ای بکر گفت ما می ناله شهیدها ذنبا) .

اینکه آقایان مطابقت کنید فحشهای خلیفه ای بکر را بولی الموحدین امیر المؤمنین باطن و استقامتی که یک شیعه آنها بنماید چقدر تفاوت دارد.

پس اگر دشنام دادن یکی از اصحاب کفر آور است بایستی ای بکر و دخترش عایشه و معاویه و پیروانشان کافر باشند و اگر کفر آور نیست شما نمیتوانید باین جهت شیعیان را کافر بدانید.

چنانچه طبق احکام و فتاوی فقهاء و خلفاء بزرگتان دشنام دهند کان کافر و واجب القتل نمی باشند.

همچنانکه امام احمد حنبل در جلد سوم مسند و ابن سعد کاتب در ص ۲۷۹ جزء پنجم کتاب طبقات و قاضی عیاض در باب اول جزء چهارم شفاء نقل نموده اند که عامل خلیفه عمر بن عبد العزیز از کوفه باو نوشت که شخصی بعمر بن الخطاب خلیفه ثانی سب نموده و دشنام داده اجازه میدهد او را بکشیم در جواب نوشت خون هیچ مسلمانی مباح نمیشود برای سب و دشتم نمودن بمسلمانی مگر دشنام دهند بر رسول خدا ﷺ دشنام داده باشد

علاوه بر این اقوال عقاید اکابر علماء خودتان چون ابو الحسن اشعری و پیروان آن اینست که اگر کسی قلباً مؤمن ولی تظاهر بکفر نماید (مانند یهودیت و نصرانیت و غیره) یا بجنسک رسول الله ﷺ برخیزد یا خدا و رسول را بدون عناد شدیداً دشنام دهد مع ذلک کافر نمیشود و نمیتوان حکم کفر بر او جاری نمود چه آنکه ایمان عقیده قلبی است و چون از قلب او احدی اطلاع ندارد نمیتوان فهمید تظاهر بکفر از روی دل و قلب بوده یا فقط جنبه تظاهر داشته.

و این مراتب را علمای اشعری در کتب خود درج نموده اند مخصوصاً این حزم آندلسی در ص ۲۰۴ و ۲۰۶ جزء چهارم کتاب الفصل مبسوطاً این عقاید را نقل نموده است. پس در این صورت چگونه آقایان حکم کفر بر شیعیان موحد یا کدل مطیع خدا و پیغمبر و عامل بتمام احکام شرع انور از واجبات و مستحبات صادر مینماید. فرض آنکه بعضی از آنها سب و دشتم و دشنام بادلایل و برهان (بیخیال خودشان) به بعضی از صحابه

بنمایند شما نمیتوانید طبق عقایدو گفتار اکابر پیشوایان خودتان حکم بکفر آنها بنمایید.

و حال آنکه در کتب معتبره خودتان مانند جلد دوم مسند احمد حنبل ص ۲۳۶ و جلد دوم سیره العلیه حلی ص ۱۰۷ و جلد دوم صحیح بخاری ص ۷۴ و صحیح مسلم کتاب جهاد و اسباب النزول واحدی ص ۱۱۸ و غیرهم بسیار رسیده که در حضور خود پیغمبر غالباً اصحاب مانند ای بکر و غیره بهم دشنام میدادند بلکه بکدی بکر را میزدند و رسول خدا ﷺ مشاهده می نمود و آنها را کافر نمی خواند و اصلا حشاشان میداد (البته این قبیل اخبار جنگ و نزاع اصحاب در مقابل رسول الله ﷺ در کتب علماء اهل تسنن است نه در کتابهای علمای شیعه).

پس جواب ایراد اولتان را با همین مختصر بیان شنیدید که لعن و دشنام باحدی از صحابه موجب کفر نمیشود و اگر بدون دلیل و برهان سب و لعنی بنمایند فاسق میشوند نه کافر و هر عمل فسقی قابل عفو و آمرزش میباشد.

تائیداً فرمودید صحابه مورد توقیر و احترام و تعظیم اعمال نیک و بد صحابه مورد توجه رسول اکرم ﷺ بوده اند صحیح است داعی توجه رسول اکرم (ص) بوده هم تصدیق دارم بلکه عموم مسلمین و اهل علم و دانش متفق اند که نیک و بد اعمال اشخاص مورد توجه و مطالعه خاتم الانبیاء ﷺ بوده و عمل نیک هر فردی را تقدیر می نمودند چنانچه عدالت انوشیروان و سخاوت حامط طائی را تقدیر فرمودند.

ولی این مطلب هم مسلم است که آنحضرت اگر توقیر و تقدیر از فردی یا جمعی می نمودند مربوط همان عمل نیکی بوده که از آنها صادر گردیده.

بدیهی است توقیر و تقدیر فردی یا جمعی در عمل مخصوصی قبل از صدور خلاف از ایشان دلالت بر سلامت و حسن عاقبت نمیکند چه آنکه عتوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور هم باشد جائز نیست.

چنانچه مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب با آنکه از عمل عبدالرحمن بن ملجم مرادی

و شقاوت و سوء عاقبت او آگاه و مکرر هم باو میفرمود تو قاتل من هستی و در ريك مجلس صریحاً فرمود.

اورد حیاة و برید قتل غدیر گم من خلیل من مرادی (۱)

مع ذلک در مقام عقوبت او بر نیامد پس روایتی که دلالت بر حسن فعل و عمل مخصوصی نماید افاده تام نمی نماید.

جواب از بیعت الرضوان ثالثاً فرمودید چون صحابه در بیعت الرضوان حاضر بودند و در تحت شجره با آنحضرت بیعت نمودند

مستحق مدح اند نه مذمت چون مشمول آیه شریفه گشتند.

محققین از علماء در این موضوع جوابها داده اند که مدلول آیه مذکور عند التوفیق رضاء املیه است از آن فعل مخصوص که بیعت است نه رضای ابدی تا روز آخر عمر در تمام مراحل زندگی.

زیرا خود میدانید که در آن بیعت (تحت شجره) در حدیبیه هزار و پانصد نفر از امت حاضر بودند که عدای از آنها مشمول آیات نفاق شدند که خدا آنها را وعده خلود در آتش دار.

آیا ممکن است خدا و رسول از عدای راضی باشند و حال آنکه قسمتی از آنها مخدّل در آتش و قسمت دیگر در بهشت جاویدان باشند.

پس معلوم میشود رضایت خدا ایتعالی تنها در اثر بیعت تحت شجره نبوده بلکه معلق بایمان خاص و عمل صالح بوده یعنی آنانکه با اعتقاد قلبی بتوحید و نبوت بیعت نمودند مورد رضای پروردگار و خلود در جنت قرار گرفتند.

و اما کسانی که با ایمان نداشتند و بیعت نمودند و با ایمان داشتند و بیعت نکردند مورد سخط خداوندی قرار گرفته و مخدّل در آتش خواهند بود.

پس بنا بر این بیعت تحت شجره تنها کافی از رضای پروردگار نیست و اشخاصیکه (۱) من ذنبت کانی اورا خواهان وار قتل مرا طالب است - و این عناد ظاهر دوست از ظایفه مراد است (چنانچه این حجر مکی هم در ص ۷۶ صواعق آخر باب ۵۹ نقل نموده است).

مخدّل در آتش اند معلوم میشود آن روز ایمان نداشتند و بدیهی است که مورد انکار احدی از مسلمین نیست که بعضی از افعال حسنه مرضیه از صحابه صادر میشد که مورد تمجید بوده و البته هر عمل نیکی که از کسی ظاهر شود مورد مدح واقع میشود (مانند بیعت نمودن در تحت شجره) مادامی که عمل خلافی از او ظاهر نگردد - و اگر عمل زشتی هم از مؤمن ولو صحابی باشد ظاهر گردد مورد تمجید و انتقاد قرار خواهد گرفت.

جامعه شیعیان افعال و اعمال نیک صحابه را پیوسته نقل نموده و مدعن بخوبی آن اعمال هستند.

و آن کسانی که در مقام طعن و انتقاد در آمده اند در حالتیکه از عان با اعمال نیک آنها دارند از قبیل بیعت الرضوان و مهاجرت با رسول خدا ﷺ و مانند انصار و پذیرائی نمودن از آنحضرت و حاضر شدن بجنبها (ولو آنکه فتح بدست علی ﷺ واقع میشد) و سایر اعمال نیک صادره از آنها اعمال ناپسند و زشت آنها هم رطب اللسان و مورد بحثشان میباشد.

حافظ - خیلی حیرت آور است که میفرمائید از صحابه رسول خدا ﷺ افعال ناپسند و زشت ظاهر گردیده و حال آنکه رسول خدا ﷺ فرد فرد آنها را هادی و مقتدای امت قرار داده و در حدیث معروف که فرموده آن اصحابی کالنجوم با یتیم اقتدیتم اهدیتیم (۱) قطعاً شما در عقیده خود منفردید و ما عقیده منفرد را نمی توانیم بپذیریم.

جواب از حدیث باصحاب من اقتدا کتید داعی - حدیثی شاهد مقال آوردید که حقیر را در یک سنگلاخ بزرگی انداختید که گوهر را از میان آن بیرون آوردن افتخار بزرگی است ناچارم قدری در اطراف این حدیث مختصراً بحث کنم و بعد بجواب اصلی شما بپردازم. و البته بحث ما در سند حدیث و صحت و سقم آن قنفاً نمی باشد زیرا ما را بکلی از مطلب دور مینماید فقط بحث در مدلول حدیث میباشد.

(۱) بدوستیکه اصحاب من مانند ستارگانند و بپریریک از آنها اقتدا کتید هدایت شده اید.

بدیهی است کسانیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت نموده و یا بضبط حدیث از آنحضرت موفق گردیده‌اند صحابه و اصحاب میگویند خواه از مهاجر و انصار و خواه غیر از اینها از موالی و غیره باشد.

اشتباه بزرگی که آقایان نموده‌اند اینست که روی حسن نظر تصور فرموده‌اید صحابه و اصحاب رسول الله عموماً پاك و منزه از جمیع عیوب بوده‌اند و حال آنکه اینطور نبوده اصحاب آنحضرت مخلوط از نیک و بد بودند که خدا و رسول بزرگوار بحال خوب و بد آنها آگاهی داشتند و دلیل بر این معنی سوره منافقون و آیاتی که در سایر سوره قرآن مجید مانند توبه و احزاب در مذمت منافقین و فاسقین از اصحاب وارد گردیده اکابر علماء خودتان در کتب مشتمله خود مثالب آنها را نقل نموده‌اند و بعضی از آنها مانند هشام بن محمد سائب کلبی که از اعیان علماء شما می‌باشد کتاب خصوصی در مثالب صحابه تصنیف و تألیف نموده است.

و مناقبینی که خداوند در قرآن مجید و رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را مذمت و اهل آتش معرفی فرموده‌اند مردمان دور روئی بودند که ظاهر مسلمانی داشتند و باطن آنها فاسد و خراب بوده و تمامی آنها در سلک اصحاب آنحضرت بودند - در این صورت چگونه میتوانیم بتمام اصحاب آنحضرت نظر نیک داشته باشیم که بهر یک از آنها اقتدا نماییم نجات یابیم.

آیا در داستان عقبه از همان مناقبین اصحاب نبودند که ظاهری آراسته داشتند ولی در صدقتل خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله برآمدند.

حافظ - داستان عقبه را جمعی از علماء از ساخته‌های شیعه میدانند و صحت آن غیر معلوم است.

داعی - بی‌لطفی فرمودید عقاید عدّه ای از اصحاب خوارج و نواصب را مدرک کفّار قرار دادید این قضیه بقدری مشهور و واضح و آشکار و مستفیض است که مورد تصدیق علمای خودتان میباشد.

مرآجه نمائید بکتاب دلائل النبوة تألیف حافظ ابوبکر أحمد بن حسین بیهقی

شافعی که از اکابر قتهاه و دانشمندان خودتان میباشد داستان بطن عقبه را مستنداً با سلسله ذوات و امام احمد حنبل در آخر جلد پنجم مستند از ابو طفیل و ابن ابی الحدید در شرح هیچ البلاغه ضبط نموده‌اند و بطور استفاضة مشهور است که حضرت جماعتی از اصحاب را در آن شب لعن فرمودند.

نواب - قبله صاحب قضیه عقبه چه بوده است

و چه اشخاصی میخواستند رسول خدا را بقتل

رسانند متمنی است ولو مختصراً بیان فرمائید.

داستان عقبه و قصد

قتل پیغمبر

داعی - اکابر علمای فریقین نوشته‌اند که در مراجعت از غزوه تبوک چهارده نفر از مناقبین مصمم محرمانه بقتل رسول اکرم صلی الله علیه و آله گرفتند در بطن عقبه که راه باریکی در دامنه کوه بود که فقط یکی یکی باید عبور بنمایند خواستند مصمم خود را عملی نمایند جبرئیل رسول خدا را خبر داد آنحضرت حدیقه نضی را فرستادند در دامنه کوه پنهان گردید وقتی آن عدّه آمدند و باهم حرف زدند همه را شناخت که هفت نفر آنها از بنی امیه بودند حدیقه خود را با آنحضرت رسانید و آنها را معرفی نمود حضرت فرمود راز دار باش خدا نگهدار ما میباشد اول شب حضرت مقدم بر اردو حرکت نمود عساکر یلسر مهاجرت را گرفته حدیقه شتر را از عقب میراند وقتی برآه بارنگ رسیدند آنها دمه‌های خود را بر از ریگ کرده (یا شیشه‌های بر از روغن) یا فریاد مقابل شتر پرتاب نمودند که شتر رنبد و آنحضرت را بدتره عمیق پرتاب نماید ولی خدای تعالی آنحضرت را حفظ فرمود آنها هم فرار نموده و در جمعیت خود را پنهان نمودند.

اینها مگر از اصحاب نبودند پس این عمل آنها نیک و پیروی آنها راه هدایت

بوده ۱۴.

آیا سزاوار است خوش بینی آدمی تا آنجا برود که وقتی گفتند اصحاب رسول الله یعنی کسانیکه پیغمبر را دیده‌اند یا نقل حدیث از آنحضرت نموده‌اند دیگر غرض عن کنند عیوب و بدیهای آنها را نبینند و بگویند همگی اهل روضه رضوان و ناجی بلکه پیروان هر یک از آنها هم ناجی میباشند ۱۴.

پیغمبر امر به پیروی از
دروشگویان نموده

آیا ابوهریره کذاب که شبهای قبل اشاره بحالات
او نمودم که خلیفه عمر او را تازیانه زد و گفت از
پیغمبر صلی الله علیه و آله زیاد حدیث بدروغ نقل میکند جزه
اصحاب نبوده و ناقل احادیث بسیار نبوده همچنین دیگران از اصحاب مانند سمره بن
جنبل و غیره که وضع حدیث می نمودند از اصحاب نبودند آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله امت را
امر مینماید پیروی کنید از کذاب و جمعی تا هدایت شوند .

اگر این حدیثی که شما مدرك عظمت اصحاب قرار دادید صحیح است که بهر يك
از اصحاب اگر اقتداء نمودند هدایت می یابند بفرمائید اگر دو تن از اصحاب دو راه مخالف
رفتند ما پیروی از کدام يك کنیم تا هدایت شویم اگر دو دسته از اصحاب با هم عمارب
و یا مخالف در عقیده شدند ما پیروی از کدام دسته بنمائیم تا رستگار شویم .
حافظ - اولاً اصحاب پاک رسول الله با هم مخالفت و جنگی هرگز نمی نمودند
و اگر مخالفت نمودند غور و دقت نمائید هر کدام از آنها پاکتر و گفتارشان مستدل تر
است از آنها پیروی کنید .

داعی - بنا بر این بیان شما اگر ما غور کردیم و تحقیق نمودیم و یکی از دو
راه پاک و اهل حق شناختیم قطعاً آن دسته دیگر از اصحاب ناپاک و بر باطل خواهند بود؟
پس این حدیث بخودی خود عقلاً از درجه اعتبار ساقط میگردد چه آنکه نمی شود بهر يك
از صحابه اقتداء نموده و هدایت یافت .

مخالفت اصحاب در سقیه و اگر این حدیث صحیح است شما چه ایرادی
بشعبان دارید زیرا اینها پیروی نمودند طریقه
عدای از اصحاب را مانند سلمان و امی ذو و مقداد و عمار یاسر و ابو ایوب انصاری و
حذیفه نخعی و خزیمه نوالشهادین و امثال آنها را که قبلاً در شبهای گذشته اشاره بنام
آنها نمودیم که بیعت با ایی بکر نمودند و بلکه مخالفت و محاجه هم کردند .
پس این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم ایستادند کدام دسته حق بودند قطعاً
يك دسته از آنها بر باطل بودند و حال آنکه در حدیثی که شما نقل نمودید میگوید

بهر يك از اصحاب اقتداء کنید هدایت میشوید ۱۴ .

مکر سعد بن عبادہ انصاری از اصحاب نبود که با
ای بکر و عمر بیعت نکرد با اتفاق جمهور مورخین
اسلامی از شیعه و سنی وقت در شام ماند تا اواسط
خلافت عمر کشته شد پس اقتداء باو کردن و مخالفت با ایی بکر و عمر بحکم این
حدیث راه هدایت میباشد .

**مخالفت سعد بن عبادہ
با ایی بکر و عمر**

آیا طلحه وزیر از اصحاب و بیعت کنندگان تحت
شجره نبودند ؟ آیا قیام آنها در مقابل خلیفه حق پیغمبر
نمود (و بعقیده شما مسلماً خلیفه چهارم) و سبب ریختن
خون بسیاری از مسلمانان نگردیدند آیا این دو دسته از اصحاب . که در مقابل هم قرار
گرفتند پیروی و اقتداء بکدام يك از آنان سبب هدایت بوده اگر بگوئید هر دو دسته
چون تابع اصحاب بودند حق بودند راه غلط بپیورده اید زیرا جمع بین ضدین محال است
که دو فرقه عمارب هر دو اهل هدایت در روضه رضوان منزلگاه آنها باشد .

پس قطعاً آن طرفی که اصحاب علی بن ابیطالب رضی الله عنه بودند هدایت یافته و طرف
مقابل بر باطل و این خود دلیل دیگر است بر ابطال فرموده شما که اصحاب حاضر در
بیعت الرضوان تحت شجره تماماً رستگارند زیرا دو نفر از بیعت کنندگان تحت
الشجره طلحه و زبیر بودند که بچنگ امام و خلیفه برحق برخاستند - آیا آن عملشان که
قیام در مقابل خلیفه پیغمبر و جنگ با کسیکه آن حضرت در باره او فرمود هر يك حرمی
تنگ بزرگی نبوده و جنگ با رسول خدا نبوده پس چطور ممکن است بفرمائید کلمه
اصحاب یا حاضر بودن در بیعت الرضوان رستگاری کامل می آورد .

معاویه و عمرو بن عاص علی
با خلیفه پیغمبر جنگیدند بعلاوه در منابر و مجالس
حتی در خطبه نماز جمعه علی رضی الله عنه را سب و لعن

می نمود با آنکه اکابر علماء خودشان در کتب معتبره خود نقل نمودند که مکرر رسول

اکرم رضی الله عنه فرمود من سب علیاً فقد سبته ومن سبته فقد سب الله (۱).

پس روی قاصد این حدیثی که شما مدرك آوردید اتباع ملمون بن ملمون علی لسان رسول الله صلی الله علیه و آله و سب کنندگان علی رضی الله عنه که فی الحقیقه سب کنندگان خدا و بیغیر بودند (بنا بر آنچه علمای خودتان نوشتند) هدایت یافته و اهل بهشت اند.

فائل ممتازانی در شرح مقاصد مفصلاً در این موضوع بیانی دارد گوید چون بین صحابه محاربات سخت و مشاجرات شدید واقع شده معلوم میشود که بعضی از آنها از طریق حق منحرف گردیده از روی حقد و حسد و عناد و حب ریاست و میل بلذات شهوانیه هر نوع ظلم و تعدی نمودند.

بدیهی است که چون هر صحابی معصوم نبوده مرتکب فجایع اعمال گردیدند ولی بعضی از علماء از جهت حسن ظن بصحابه اعمال و رفتار زشت آنها را تاویلات برده نموده اند؛ از این قبیل دلایل محسوسه بر ابطال این حدیث منقوله شما بسیار است که دیگر وقت اجازه بیش از این گفتار نمیدهد.

پس قطعاً این حدیث از موضوعات است چنانچه بسیاری از علماء خودتان در کتاب الموضوعات در سلسله استنادش خدشه نموده اند.

استناد اصحابی کالجوام چنانچه قاضی عیاش در صفحه ۹۱ جلد دوم شرح الضعیف است الشفاء این حدیث را نقل نموده و گوید در اقطنی در فضائل ابن عبد البر از طریق او آورده اند که باستناد این حدیث حجّتی نمی باشد. و نیز از عبد ابن حمید در مسند خود از عبد الله ابن عمر نقل نموده که بزرگ منکر صحت این حدیث بوده.

و نیز گوید ابن عدی در کامل باستناد خود از نافع از عبد الله ابن عمر نقل نموده که استناد این حدیث ضعیف است.

و همچنین گوید بیهقی روایت نموده که متن این حدیث مشهور است ولی اسانید او ضعیف است انتها.

(۱) کسیکه دشنام دهد علی را پس بتبعین مراسب و دشنام داده و کسیکه مرا - و دشنام دهد خدا را سب و دشنام داده.

چه آنکه در اسناد این حدیث حارث ابن غزین مجهول الحال و حمزه ابن ابی حمزه بصیری که متهم به کذب و دروغ گوئی بوده اند میباشند لذا ضعف حدیث ثابت است. و نیز این حزم گفته است این حدیث مکذوب و موضوع و باطل است.

پس چنین حدیثی با سلسله استناد ضعیفه قابل اعتماد و اتکاء باستناد بان نمیباشد و بر فرض بگوئیم این حدیث صحیح است قطعاً عمومیت آن منظور نظر نبوده بلکه مراد اقتداء بخویبان و نیکو کاران از اصحاب بوده که بحکم آنحضرت تبعیت از کتاب کریم و عترت طاهره نمودند.

صحابه معصوم نبودند پس با این مقدماتی که عرض شد اگر نقد و انتقادی از بعضی صحابه بشود مورد مذمت نخواهد بود چه آنکه صحابه عموماً بشری بودند عادی و غیر معصوم پس وقتی معصوم نبودند جایز الخطا بوده اند.

حافظ - ماهم قائلیم که صحابه معصوم نبودند ولی مسلماً همگی آنها عدول بودند معصیتی از آنها صادر نمیشد.

داعی - بی لطفی فرمودید که بطور مسلم آنها را عادل و مبرا از معاصی دانستید زیرا که اخبار منقوله در کتب معتبره علمای خودتان برخلاف این معنی حکم میکند که بسیاری از اکابر صحابه روی عادت دیرینه گاهی مرتکب معاصی میشدند.

حافظ - ما که از چنین اخبار اطلاع نداریم چنانچه شما دارید بیان فرمایید. **داعی -** گذشته از آنچه در جاهلیت می نمودند در اسلام هم مرتکب بسیاری از معاصی میشدند که داعی من باب نمونه به نقل یکی از آن اخبار اکتفا مینمایم.

زیرا که بزرگان از علماء خودتان در کتب معتبره خود نقل مینمایند که سالق فتح مکه (هشتم هجری) عدای از کبار صحابه مجلس اُنسی داشتند که در آن مجلس سرّی شراب صرف نمودند.

حافظ - بطور قطع این خبر از مجموعات مخالفین است زیرا که صحابه بزرگ که در مجلس فساد حاضر نمی شدند تا چه رسد بنوشیدن شراب بعد از حکم بحرمت؟

۱۵ اعی - قطعاً از مجموعات مخالفین نیست بلکه اگر جعل نموده علماء خودتان نمودند .

نواب - قبله صاحب چنین مجلسی اگر بوده حتماً نام صاحب خانه و مدعوین برده شده است شما میتوانید این مطلب را برای ما باز نمائید .

۱۵ اعی - بلی این مطالب کاملاً در نزد علماء شما بطور وضوح بیان گردیده .

نواب - متنی است بیان فرمائید تا حلّ ممعماً گردد .

۱۵ اعی - این حجر در ص ۳۰ جلد دوم فتح الباری صحابه در مجلس سری مینویسد ابو طلحه زید بن سهل در منزل خود مجلس شرای تشکیل داد و ده نفر را بآن مجلس

دعوت کرد که همگی شراب نوشیدند و ای یکی اشعاری در مرثیه کفار مشرکین و گفته شد کان بدر سرود ۱۹ .

نواب - آیا نامه‌های مدعوین را ذکر نموده‌اند چنانچه نقل نموده اند برای ما بیان فرمائید تا کشف حقیقت شود .

۱۵ اعی ۱ - ابوبکر بن ابی قحافه ۲ - عمر بن الخطاب ۳ - ابو عبیده جراح ۴ - ابی بن کعب ۵ - سهل بن یضاه ۶ - ابوایوب انصاری ۷ - ابو طلحه (دعوت کننده و صاحب البیت) ۸ - ابو دجانة سماک بن خرشة ۹ - ابوبکر بن شلوب ۱۰ - انس بن مالک که در آن وقت هیجده ساله وساقی مجلس بوده - چنانچه بیعتی در ص ۲۹ جلد هشتم سنن از خود انس نقل مینماید که گفت من در آن روز از همه کوچکتر و ساقی مجلس بودم - (همه هم شدید در مجلس) .

شیخ - (با عصبانیت) بذات پروردگار این خبر از ساخته‌های دشمنان مانیباشد .
۱۵ اعی - (با تبسم) خیلان تند رفتید و قسم بر جانی یاد نمودید تقصیر شما هم نیست مطالعاتتان کم است و اگر زحمت مراجعه بکناب را بخود میدارید میدیدید که اکابر علماء خودتان نوشته اند - پس استغفار کنید .

ناچار شدم برای روشن شدن ذهن آقایان محترم که بدایید ما آنچه میگوئیم نقل

قول علمای خودتان را مینمائیم یعنی از اسناد این واقعه که در نظر دارم اشاره نمایم .

محمد بن اسماعیل بخاری در تفسیر آیه خمر در سوره مائده در صریح خود - و مسلم ابن حجاج در کتاب اشره باب تحريم الخمر صحیح خود - و امام احمد حنبل در ص ۱۸۱ و ۲۲۷ جلد سیم مسند - و ابن کثیر درس ۹۴ و ۹۳ جلد دوم تفسیر خود - و جلال الدین سیوطی درس ۳۲۱ جلد دوم المنثور - و طبری در ص ۲۴ جلد هشتم تفسیر - و ابن حجر عسقلانی در ص ۲۲ جلد چهارم اصابه و در ص ۳۰ جلد دوم فتح الباری - و بدرالدین حنفی در ص ۸۵ جلد دوم عمدة القاری و بیعتی درس ۲۸۶ و ۲۹۰ سنن و دیگران شرح قضایا را مفصل و مبسوط نقل نموده اند .

شیخ - شاید قبل از تحریم بوده نه بعد از تحریم .

۱۵ اعی - روی قواعد مندرجه در کتب تفاسیر و تاریخ معلوم میشود بعد از ورود آیات تحریم بعضی از مسلمین و صحابه شراب ممنوع را میخوردند .

چنانچه محمد بن جریر طبری درس ۲۰۳ جلد دوم تفسیر کبیر خود مسنداً از ابی القموس زید بن علی نقل نموده که گفت خداوند سه مرتبه آیات خمریه نازل فرموده مرتبه اول آیه ۲۱۹ سوره (بقره) یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمها اکبر من نفعها (۱) نازل گردید ولی مسلمین متنبه نگردیدند و میخوردند شراب را حتی دو نفر شراب خورده و مست بنماز مشغول شدند و کلمات بی معنی میگفتند خداوند آیه ۴۳ سوره ۴ (سابه) را نازل فرموده که :

یا ایها الذین آمنوا لاتقر بوا الصلوة و اثم سکاری حتی تعلموا ما لکنون (۲) .
باز هم میخورند شراب را ولی در حال مستی بنماز نمیایستادند تا آنکه روزی مردی شراب خورد (بنا بر روایت بزّار و ابن حجر و ابن مردویه ابوبکر بوز) و اشعاری در مرثیه گفته کلن بدر کفت رسول الله ﷺ شنید باحال غضب تشریف آورد و باینتریکه

(۱) ای یغیر الا تو از حکم شراب و قمار میبهرند بگویند که کانه برد که است و سوهالی برای مردم دارد ولی ذیاب کناه آن پیش از مست است .
(۲) ایه اهل ابلان هرگز در حال مستی بنماز نروند که تشریف تابندند چه میگویند (در چه میکنند) .

دست مبارکش بود خواست او را بزند گفت پناه میبرم خدا از غضب خدا و پیغمبرش
بخدا قسم دیگر نمیخورم آنکه نازل گردید آیه ۹۱ سوره ۵ (مائده) که یا ایها الذین
آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان
فاجتنبوه لعنکم اللعنه (۱).

ما حصل از آنچه عرض شد آن بود که آقایان بدانید صحابه هم مانند سایر
مؤمنین و مسلمین خوب و بد داشتند یعنی هر کدام از آنها که در اطاعت او امر خدا و
پیغمبر جدی بودند به منتها درجه سعادت رسیدند و هر کدام تابع هوای نفس فریب
شیطان خوردند فاسد شدند.

پس آنکسانیکه در مقام طعن و انتقاد صحابه هستند دلائل منطقی دارند
میگویند مطاعن زشت و ناپسند صحابه علاوه بر آنکه در کتب معتبره خودشان ثبت
است با شواهد آیات قرآنی مورد مذمت قرار گرفته همین جهت مورد انتقاد شیعیان
واقع چنانچه جواب منطقی در مقابل انتقادات منطقی باشد. مورد قبول است.

یکی از صفات مذمومه اینست که آدمی حب و بغض بی جا بکار برد یعنی روی
محبت و علاقه ای که بفردی یا افرادی دارد اعمال و یا افعال و گفتار آنها را تماماً با
چشم خوبی به بیند و بگوید ابداً بدی در عالم وجود ندارد.

حافظ - بسیار خوب بفهماید اعمال و افعال زشت و ناپسند اصحاب از چه قبیل
بوده چنانچه منطبق با دلیل و برهان باشد ما هم قبول مینمائیم.

در نقض عهد نمودن ۱۵ عی - عجب است که بعد از این همه صفات مذمومه آنها
صحابه (که مختصری از مفصل عرض شد) تازه میفرمائید صفات

مذمومه آنها چه بوده - اینک برای تأیید عرایض یکی از
اعمال زشت و ناپسندی که از آنها صادر گردیده و در تمام کتب فریقین ثبت می باشد
اشاره مینمایم و آن عمل نقض عهد و بیعت آنها بوده که خداوند متعال در قرآن مجید
ناقضین عهد را مورد انتقاد و لعن قرار داده علاوه بر آنکه در آیه ۹۳ سوره ۱۶ (نحل)

(۱) ای اهل ایسان شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای گرو پندی (که رسی بود در جاهلیت)
تماماً باید واز عمل شیطان است البته از آن دوری کنید تا رستگار شوید.

وفای بوعده و عهد را واجب نموده که میفرماید و اوفوا بعهده الله اذا عاهدتم ولا
تنقضوا الایمان بعد توکیدها (۱).

و در آیه ۲۵ سوره ۱۳ (رعد) ناقضین عهد را ملعون خوانده که میفرماید
والذین ینقضون عهد الله من بعد ميثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل

و یفسدون فی الارض اوائك لهم اللعنه و لهم سوء الدار (۲).

پس بحکم آیات قرآن مجید و اخبار بسیاری که در کتب ما و شما وارد است
نقض عهد نمودن گناه بزرگ است خصوصاً نقض عهد با خدا و با سر خدا و بستور
رسول خدا ﷺ که قطعاً برای اصحاب و نزدیکان آن حضرت اقیح قبیح بوده است.
حافظ - کدام عهد و بیعتی بوده که با سر خدا و رسول ابلاغ شده و اصحاب و
یاران پیغمبر ﷺ نقض عهد نمودند تا بگوئیم مشمول آیات قرآنی واقع شدند گمان
میکم اگر توجه نمائید خواهید تصدیق نمود که اینها از جعلیات عوام شیعه میباشد
و الا صحابه رسول الله ﷺ میرای از این اعمال بوده اند.

۱۵ عی - مکرر عرض کردهام که شیعیان چون ناچارند
محمد و علی صادقین پیروی از موالی صادق و مصدق خود بنمایند و الا شیعه نخواهند
در قرآنند

بود پس خواص و عوام آنها هر گز جعل خیر نینمایند و دروغ

نخواهند گفت برای آنکه موالی آنها بتمام معنی صادق و مصدق بودند که قرآن
مجید، بصدق آنها شهادت داده بنا بر آنچه علماء بزرگ خودشان از قبیل امام ثعلبی
و جلال الدین سیوطی در تفسیر و حافظ ابو نعیم اصفهانی در منازل من القرآن فی علی
و خطبه خوارزمی در مناقب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینایع العوده
از خوارزمی و حافظ ابو نعیم و حموینی - و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲

(۱) (امر در این آیه برای وجوب است علی الاقری) چون (با خدا و رسول و پندگانش)
عهدی نمودید بان عهد وفا کنید سوگند بیسان را که موکه و استوار گردید مشکند.

(۲) آنانکه پس از بیعت بستن (با خدا و رسول) عهد خدا را شکسته و هم آنچه امر به
پیوند آن کرده (مانند صلح و دوستی و ولایت علی علیه السلام) پاک بگسسته و در روی زمین فتنه
و فساد برانگیخته و مرایشان راست نشود و روی از رحمت و ابتلا بیداد و دوح.

کفایت الطالب مستنداً و نیز از تاریخ محدث شام همگی نقل نموده اند که مراد از صادقین در آیه ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) که میفرماید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین (۱).

عده و علی علیهما السلام اند و در بعضی از آن روایات مراد از صادقین پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه از اهل بیت آنحضرت اند.

پس پیروان آن خاندان جلیل از عارف و عامی اهل جبل و دروغ بستند زیرا جبل و دروغ را باید کسی بگوید که دلائل صدق و راستی بر حقیقت خود نداشته باشد آنچه را شیعیان میگویند همانست که اکابر علماء و مورخین خودتان ثبت و ضبط نموده اند اگر ایرادی هست اول باید بعلما خودتان بگردید که چرا نوشته اند.

اگر اکابر علماء خودتان نفس عهد صحابه را در کتب معتبر خود ننوشته بودند هرگز داعی در هم چو مجلسی تفوه^۱ بچنین کلامی نمی نمود.

حافظ - کدام یک از علماء جماعت و در کجا نوشته اند که صحابه نفس عهد نمودند و نفس عهد آنها چه بوده بحرف که مطلب درست نمی شود.

داعی - حرف نیست بلکه برهان و منطوق و حقیقت است در بسیاری از جاها صحابه نفس عهد نمودند و یعنی را که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله امر بان نمود شکستند که اهم از همه آنها عهد و بیعت در غدیر خم بوده است.

در حدیث غدیر

و چگونگی آن

که جمهور علماء فریقین (شیعه و سنی) معترف اند ده روز هیچکدام ذی الحجۃ السرام در حجة الوداع سال دهم هجرت من بر گشتن از مکه معظمه تمامی اصحاب را در بیابانی که آنجا

را غدیر میگویند جمع نمود حتی جلو رفته کان قافله را با سر آن حضرت بر گرداندند و عقب ماندگان هم رسیدند که بسند شیعه و اکثر علماء و مورخین بزرگ خودتان هفتاد هزار نفر و بسند بعضی از علماء شما از قبیل امام شعبی در تفسیرش و سبط ابن

(۱) ای اهل ایسان خدا ترس باشی و پیرو باشی با مردمان راستگو (که سعه و علی و امامه

از حضرت آنها باشند.)

جوزی در تذکره خواص ائمه فی معرفة ائمه و دیگران یکصد و بیست هزار نفر حاضر در غدیر خم بودند.

رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تشریف برد بالای منبری که برای آن حضرت مرتب نمودند خطبه بسیار طولانی قرائت فرمود که غالب آن خطبه در مدایح و فضایل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام بود و غالب آیهاتی که در باره علی نازل شده قرائت و تجدید نمودند و جامعه امت را بخوبی متوجه مقام مقدس ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نموده آنگاه فرمودند معاشر الناس الت اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال عن کنت مولاه فهذا علی مولاه (۱).

آنگاه دستها را برداشت و دعا کرد اللهم وال من والاه و عات من عاتاه وانصر من نصره واخذل من اخذله (۲) سپس امر فرمود خیمه ای بر پا کردند و امیر المؤمنین را امر فرمود در خیمه بنشیند و بتمام امت که حاضر بودند امر فرمود بروید و با علی بیعت کنید زیرا که من از جانب پروردگار مأمورم که از شما بیعت برای علی بگیرم اول من یابیع ذلك الیوم علیاً کان عمرته ابابکر ثم عثمان ثم طلحة ثم زبیر وکانوا یابیعون ثلاثة ایام متواترة (۳).

حافظ - آیا میشود باور نمود که امر یا این بیعتی که شما بیان نمودید واقع شده باشد و علماء بزرگ آنرا نقل نموده باشند.

داعی - هیچ انتظار نداشتیم که شما این قسم بیان نمائید در حالتیکه فضیله غدیر خم کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا میباشد و کسی انکار این معنی را نصیصماید مگر عنود لوجوح که خود را رسوا و متشنج نماید.

(۱) ای جماعت مردم آبا من اولی بتصرف از شما در نفسهای شما بنیم (اشاره با به شریه التبی اولی بالمؤمنین من انفسهم) عرض کردند چرا فرمود هر کس را من مولای او هستم (یعنی اولی بتصرف در امر او هستم) پس این علی (ع) مولای اوست (یعنی اولی بتصرف در امر او می باشد).

(۲) خداوند دوست بدارد کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدارد کسی که علی را دشمن بدارد باری کن کسی که علی را یاری کند و او را کفایت کند که علی را وا گذارد.

(۳) اول کسیکه آن روز بیعت کرد عمر و بس از آن ای بکر و عثمان و طلحه و زبیر بودند و این پنج نفر هر سه در روز یک بیعت در آن بیابان توفیق فرمود متواتراً بیعت نمودند.

چه آنکه جمہور علماء ثقات شما این وقعہ مهم را در کتب معتبرہ خود ثبت نموده اند کہ بعضی آنها کہ در نظر دارم برای وضوح مطلب اشاره مینمایم تا بدانید کہ مورد قبول و باور جمہور از آکابر علماء خودتان میباشد .

روایات معتبره از علماء عامه
در نقل حدیث غدیر خم .

- (۱) امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر مفتاح الغیب .
- (۲) امام احمد ثعلبی در تفسیر کشف الیقان .
- (۳) جلال الدین سیوطی در تفسیر در المنثور .
- (۴) ابوالحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری در اسباب النزول .
- (۵) غم بن جریر طبری در تفسیر کبیر .
- (۶) حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما تزل من القرآن فی علی - ودرحلیۃ الاولیاء .
- (۷) غم بن اسمعیل بخاری در ص ۳۷۵ جلد اول تاریخ خود .
- (۸) مسلم بن حجاج نیشابوری در ص ۳۲۵ جلد دوم صحیح .
- (۹) آی داور سجستانی در سنن .
- (۱۰) محمد بن عیسیٰ ترمذی در سنن .
- (۱۱) حافظ ابن عثمه در کتاب الولاية .
- (۱۲) ابن کثیر شافعی دمشقی در تاریخ خود .
- (۱۳) امام أئمة الحدیث احمد بن حنبل (رئیس الحنابلہ) در ص ۲۸۱ و ۳۷۱ جلد چهارم مسند .
- (۱۴) ابو حامد محمد بن محمد الغزالی در سر العالمین .
- (۱۵) ابن عبد البر در استیعاب .
- (۱۶) محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۶ مطالب السؤل .
- (۱۷) ابن مغزیلی قتیبه شافعی در مناقب .

- (۱۸) نورالدین بن صفاغ مالکی در ص ۲۴ فصول المهمه .
 - (۱۹) حسین بن مسعود بشوی در مصابیح السنه .
 - (۲۰) ابوالؤید موفق بن احمد خطیب خوارزمی در مناقب .
 - (۲۱) مجدالدین بن اثیر محمد بن شیبانی در جامع الاصول .
 - (۲۲) حافظ ابو عبد الرحمن احمد بن علی نسائی در خصائص العلوی و سنن .
 - (۲۳) سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع الموده .
 - (۲۴) شهاب الدین احمد بن حجر مکی در صواعق محرقة - و کتاب المنح الملكیه - و مخصوصاً در ص ۲۵ باب اول صواعق با کمال تعصبی کہ داشت گوید آنہ حدیث صحیح لاهریه فیہ و قد اخرجہ جماعة کالتزمذی والنسائی واحمد و طرفه کثیره جدآ (۱) .
 - (۲۵) محمد بن یزید حافظ ابن ماجه قزوینی در سنن .
 - (۲۶) حافظ ابو عبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری در مستدرک .
 - (۲۷) حافظ سلیمان بن احمد طبرانی در اوسط .
 - (۲۸) ابن اثیر جزری در اسد الغابہ .
 - (۲۹) یوسف سبط ابن جوزی در ص ۱۷ تذکره خواص الامه .
 - (۳۰) ابو عمر احمد بن عبد ربہ در عقد الفرید .
 - (۳۱) علامه سمهودی در جواهر المقدین .
 - (۳۲) ابن تیمیہ احمد بن عبد الحلیم در منہاج السنه .
 - (۳۳) ابن حجر عسقلانی در فتح الباری - و تہذیب التہذیب .
 - (۳۴) ابوالقاسم محمد بن عمر جارالله زنجبلی در ربیع الاربار .
 - (۳۵) ابوسعید سجستانی در کتاب الدراریه فی حدیث الولاية .
 - (۳۶) عبدالله بن عبدالله حسکانی در دعاء الہدی الی اداء حق الموالات .
- (۱) این حدیث صحیحی است کہ شکی در صحت آن نیست بتعمیق کہ روایت نموده اند این حدیث را جماعتی مانند ترمذی و نسائی واحد و طرق آن بسیار میباشد جدا .

- (۳۷) رزین بن معاویه البمدری در جمع بین الصحاح الستة .
 (۳۸) امام فخر رازی در کتاب الأربعین - کوید اجماع نموده اند عمل امت
 بر این حدیث شریف .
 (۳۹) مقبلی در احادیث المتواتره .
 (۴۰) سیوطی در تاریخ الخلفاء .
 (۴۱) میرسید علی همدانی در مودة القرى .
 (۴۲) ابوالفتح نظری در خصائص العالی .
 (۴۳) خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب .
 (۴۴) جمال الدین شیرازی در کتاب الاربعین .
 (۴۵) عبدالرؤف المناوی در فیض القدر فی شرح جامع الصغیر .
 (۴۶) محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱ کفایة الطالب .
 (۴۷) یحیی بن شرف النووی در کتاب تهذیب الاسماء واللغات .
 (۴۸) ابراهیم بن محمد حمونی در فرائد السمطين .
 (۴۹) قاضی فضل الله بن روزبهان در اجال الباطل .
 (۵۰) شمس الدین محمد بن احمد شریینی در سراج المنیر .
 (۵۱) ابوالفتح شهرستانی شافعی در ملل و نحل .
 (۵۲) حافظ ابوبکر خطیب بغدادی در تاریخ خود .
 (۵۳) حافظ ابن عساکر ابوالقاسم دمشقی در تاریخ کبیر .
 (۵۴) ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه .
 (۵۵) علاه الدین سننایی در عروة الوثقی .
 (۵۶) ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود .
 (۵۷) مولی علی متقی هندی در کنز العمال .
 (۵۸) شمس الدین ابوالخیر دمشقی در أسنی المطالب .
 (۵۹) سید شریف حنفی جرجانی در شرح مواقف .

(۶۰) نظام الدین بیسابوری در تفسیر غرائب القرآن .

طبری و ابن علقمه و ابن حداد .

خلاصه کلام تا این مقدار که در حافظه ام حاضر بود برضتان رسایدم .

والا زیاده از سید نفر از اکابر علماء خودتان بطریق مختلفه حدیث غدیر خم
 و نزول آیات تبلیغ و اکمال و مناشد در رُجبه و غیره را مستنداً از زیاده از صد نفر از
 صحابه رسول الله ﷺ نقل نموده اند .

که اگر بخواهم فهرست تمام روایت‌های آنهارا برضتان برسانم خود يك كتاب

مستقلی خواهد شد برای نمونه کمان می‌کنم همین مقدار اسمی کافی باشد در اثبات توانم

و بعضی از اکابر علماء شما کتاب مستقلی در این باب نوشته اند مانند ابو جعفر

محمد بن جریر طبری مفسر و مورخ معروف قرن چهارم متوفی سال ۳۱۰ در کتاب الولاية

که استقلالاً در حدیث غدیر نوشته و از هفتاد و پنج طریق روایت نموده .

و حافظ ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن الکوفی معروف باین

عقد متوفی سال ۳۳۳ قمری در کتاب الولاية این حدیث شریف را بیکصد و بیست و

پنج طریق از صد و بیست و پنج تن از صحابه با تحقیقات بلیغه نقل نموده است .

و ابن حداد حافظ ابو القاسم حسانی متوفی ۴۹۲ در کتاب الولاية مشروحاً

واقعه غدیر را با نزول آیات نقل نموده است .

خلاصه همگی علماء و محققین فضلاء خودتان (بااستثنای عدّه قلیلی از متصّبین

عثود) باسلسله روایت از رسول اکرم ﷺ نقل نموده اند که در آن روز (۱۸ ذیحجه)

سال حجة الوداع رسول اکرم ﷺ علی بن ابی طالب را بولایت نصب نمود .

تا جائیکه خلیفه عمر بن الخطاب از همه اصحاب بیشتر خوشحالی می نمود ؟!

و دست آنحضرت را گرفت و گفت **بِیعِ بَيْعِ لَكَ يَا عَلِيُّ اصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ**

مؤمنٍ و مؤمنةٍ (۱) .

(۱) بیع اسم نقل است برای مدح و اظهار رعایت بجزیری گفته می‌شود و تکرار او برای

مبالغه است در رضای بآن جزیری که در نظر است - ولذا حرکت به به یا علی صبح کردی در حالتیکه

آقای من و آقای مردم من و مؤمنه شدی -

از جمله امور مسلمه است که این حدیث شریف از متواترات است نزد فریقین
و خصوصاً میر سید علی همدانی قتیبه شافعی که از
فضلاء و موقهین فقهاء و علماء خودتان در قرن هشتم

هجری بوده در مودت پنجم از کتاب موده القریبی نوشته است که جمعیت بسیاری از
صحابه در مکانهای مختلفی از خلیفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه نقل نموده اند که
گفت **نصب رسول الله (ص) علیاً علماً** یعنی نصب نمود رسول خدا ﷺ علی را
مهر و بزرگتر و راهنمای قوم و بعد او را بمولای بیجامه معرفی نمود و بعد از دعا
در باره دوستان و دشمنان آن حضرت عرض کرد **اللهم انت شهیدی علیهم** خدایا تو
گواه منی بر ایشان (یعنی ابلاغ رسالت نمودم).

در آن حال جوان زیبایی باحسن صورت و بوی خوش پهلوی من نشسته بود بمن
گفت **لقد عقد رسول الله عقداً لا یحلّه الا المصافق فاحذر ان تحلّه** (۱).

من برسول خدا ﷺ عرض کردم وقتی شما در باره علی سخن میرانیدید
پهلوی من جوان خوش رو و خوشبوئی نشسته بود و با من چنین گفت حضرت فرمود
الله لیس من ولد آدم لکنه جبرئیل اراد ان یؤکد علیکم ما قلته فی علی
(علیه السلام) (۲).

اینک از آقایان محترم انصاف میطلبم آیا سزاوار بود یک چنین عهد و پیمان
محکم را که رسول خدا با آن مردم بست با سر خدای تعالی دو ماه نگذرد نقض عهد
نموده و بیعت را بشکنند و روی هوا و هوس حق را به پشت سر اندازند و بکنند آنچه را
که نباید بکنند آتش بدر خاندانش ببردند و شمشیر بر رویش بکشند اهانتها نمایند و با کراه
و اجبار هو و جنجال و اهانت و تهدید برای بیعت دیگری بمسجد بپردازند !!

(۱) عهد بست پیشتر عهد بستنی محکم که نقض این عهد نمی کند مگر منافق پس حدیثی
مصرکه تو ناقص و بازکننده این گره محکم نباشی (یعنی اگر نقض این عهد نمودی در سلسله
منافقین خواهی بود).
(۲) او از اولاد آدم نبوده بلکه جبرئیل امین بود که باین صورت جلوه کرده بود که
تاکید نباید بر شا آنچه را که من گفتم در باره علی (ع).

حافظ - ما از شخص شما سید جلیل القدر مؤدب انتظار نداریم که نسبت هوا
پرستی باصحاب رسول خدا ﷺ بهیچ وجه و حال آنکه اصحاب را آنحضرت أسباب هدایت
قوم قرار داده که میفرماید **اصحابی کالنجوم** بایهم اقتدیتم اهتدیتم (۱).

**حدیث اقتداء باصحاب
مخدوش است**

داعی - اولاً نمنا میکنم تکرار مطلب نفرمائید
الحال استمشاء باین حدیث جستجو جواب عرض
کردم که اصحاب هم مانند سایر خلق جائز الخطاء
بودند پس وقتی ثابت شد معصوم نبودند تعجبی ندارد اگر روی برهان نسبت هواپرستی
بعضی از آنها داده شود.

ثانیاً برای اینکه فکر شماروشن شود نیز یادآوری نمایم که بعد ها چنین احادیثی
استمشاء تجوید جواب عرض میکنم چون تجدید کلام نمودید داعی هم تکرار مینمایم
بنا بر گفتار و تحقیق اکابر علماء خودتان این حدیث مخدوش است قبلاً هم عرض نمودم
چنانکه قاضی عیاض مالکی از فحول اعلام خودتان نقل نموده که چون در سلسله روات
آن نام حارث بن قسین مجهول الحال و حمزه بن ابی حمزه نصیبی متهم بکذب و دروغ
برده شده قابل نقل نمیشاند.

و نیز در شرح شفاء قاضی عیاض و در کتاب بیهقی نقاد تعدیل احادیث حکم به
موضوعیت این حدیث نموده و سند آن را ضعیف و مردود بشمار آورده اند.

**بعضی از صحابه تابع هوای
نفس و منحرف از حق شدند**

ثالثاً داعی خارج از ارب و نزاکت هر کس سخنی
نخواهم گفت و نمیگویم مگر آنچه را که علماء
خودتان نوشته اند.

خوبست آقایان محترم شرح مقاصد فاضل تفتازانی را مطالعه نمایند چنانچه
قبلاً عرض نمودم ببینید صریحاً مینویسد چون بین صحابه غالباً مخالفتها و محاربات
و مشاجرات واقع گردید، معلوم میشود که بعضی از آنها از طریق حق منحرف و تابع
هوای نفس گردیده بلکه ظالم و فاسق بودند.

(۱) بدرستیکه اصحاب من کائنات کارگانه بهر یک از آنها اقتدا کنید هدایت شده اید.

پس نباید هر فردی و یا جمعی را که بصاحبیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نائل آمدند محترم شمرند بلکه احترام باعمال و کردار آنها است اگر اهل نفاق نبودند و مطیع و فرمانبردار رسول الله بودند و برخلاف اوامر و دستورات آنحضرت رفتار نمودند محترم خواهند بود و خفاک قدم آنها توبیای چشم ما خواهد بود.

یا باید آقاییان با انصاف بگویند بسیاری از اخباری که در کتب معتبره خودتان راجع بحرب با امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود جنگک با علی جنگک با من است اساس ندارد یا اگر تصدیق نمودید که این نوع از اخبار غایت اعتبار را دارد چه آنکه با سلسله استناد صحیح در کتب معتبره اکابر علماء خودتان رسیده است (علاوه بر تواریخ در کتب معتبره علماء شیعه).

ناچار باید تصدیق کنید عده ای از اصحاب فاسد و کاسد و اهل باطل بودند مانند معاویه و عمرو بن عاص و او هریره و سمرة بن جندب و طلحه و زبیر و غیره که جنگک علی علیه السلام برخاستند زیرا جنگک با علی جنگک با رسول خدا بوده است پس قطعاً منحرف از حق گردیدند که جنگک رسول الله قیام نمودند.

پس اگر ما گفتیم که بعضی از صحابه تابع هوی و هوس گردیدند بیجا ننگه‌تیم بلکه با برهان و دلیل گفته ایم علاوه بر این ما در گفتار باینکه بعضی از صحابه فاسق و ظالم و منحرف از حق گردیدند و در حلقه منافقین وارد بودند منفرد نیستیم بلکه انتخاب سندن از ائمه خودتان می‌نمائیم.

شما اگر کتاب سرالعالمین تألیف حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی را مطالعه

قول غزالی در نض
عهد صحابه

نمائید هرگز بما ایراد نمی‌نمائید ناچار قسمتی از مقاله چهارم آنرا برای اثبات حق برضتان برسانم که گوید اسفرت الحجّة وجهها واجمع الجماهير علی متن الحديث عن خطبة يوم غدیر خمّ باتفاق الجميع وهو يقول من كنت مولاه فعليّ مولاه فقال عمر بن الخطاب يا ابا الحسن لقد اصبح مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة ۱۹ هذا تسليم ورضی وتحکیم - ثم بعد هذا غلب الهوى لحب الرئاسة و حمل عمود

الخلافة و عقود النبوة و خفاك الهوى صحة قفلة الریات و اشتباك ازدحام الخیول و فتح الامصار سقاها كاس الهوى فعادوا الى الخلاف الاول فینذوه و راه ظهورهم و اشتروا به تمناً قليلاً فبئس ما يشترون !! ولما مات رسول الله قال قبل وفاته اتوني بدوات وياض (و یضاً نسخه) لازيل عنكم اشكال الامر واذكر لكم من المستحق لها بعدى قال عمر دعوا الرجل فانه لهجر !! وقيل يهذو فاذا بطل تملنكم بتأويل النصوص فعدتم الى الاجماع وهذا منقوض ايضاً فان العباس واولاده وعلياً ووزوجته و اولاده لم يحضروا حلقة البيعة وخالفتكم اصحاب السقيفة في مبايعة الخوارجي ثم خالفهم الانصار (۱).

(۱) ماحصل معنی آنکه نسبت بخلافات اتفاق فریقین است بر اینکه حجاب از صورت دلیلی برداشته شده همه کسی واقع و سختی را با کمال وضوح و آشکارا نهییده است و از آن دو هر کس را شک زایل تر دید مرتفع و بطور قطع و یقین علی علیه السلام جانشین و خلیفه بلا فصل شناخته شد چه آنکه اجماع دستجات مختلف و جاهلر مسلمین برصحت وقوع قضایای قدریر غم و شمول خطبه آن روز نسبت نمودند بعت منقذ است و باین ملاک هر اشکالی بی مورد و هر اعتراضی لنو باطل است زیرا همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن فرسائی خود بیابان آورد فوراً عسر میادرت بنظاهر نموده تبریکات لازمه را ضمن بیانات بیغ بیغ لک با علی تقدیم نمود بدیسی است این نحوه تبریک گفتن تسلیم در مقابل صدور فرمان جدید و رعایت بوقوع خلافت علی علیه السلام (و مثبت ادعاء شیعه است) و لکن مع الوصف با اینکه با کمال طوع و رغبت و یک عالم بیاضت و شاهمانی سر تسلیم پیش آورد تشریفات تبریک را فرام نمود سپس نفس اماره بر آنها غالب و باست و جامطلبی عواطف و مزایای انسانیت را از آنها سلب گرگام خلافت سازی را بالا برد سازمان سیاست مقوم خلیفه تراشی را در سقیفه بنی ساعده تهیه نمودند - چرا که شهوتشان بمرکز آمدن اشتیاق فرط پیدا نمودند که بر چه پای بیرو را در احتراز و مصوف سواره و پیاده را ز نور فرمان خویش مشاهده نمایند توسعه کشور و فتح بلاد بنشیند تا نام خود را با بعضیات تاویخ بودیه بگذارند فلذا جام شراب هوای نفسانی را نوشیدند و بقیه را بر گشته قرآن را داشت سر احکام و سنت پیغمبر را طبع خود نموده دین را بدینا فروخته چه زشت معامله باطالی با خدا کردند که جز اطمینان و دو شکستی آخرت نتیجه دیگری نداشت - اگر چنین نبود پس چرا در مرض موت پیغمبر (ص) برای نوشتن دستور جامع وقت کاعقد و اوت طلبیدند و باسخ ان الرجل لیهجر شنیه (یعنی بشیر هذیان میگوید) پس خلافت ایی بکر فاقد منطق و دلیل است اگر حربه اجماع و بنظور صحیح خلافت بکار برید ایی متنقوض است چه آنکه میام و پسرانش را علی علیه السلام با دن و فرزندانش را بنی هاشم را حرکت در اجماع (ساختگی) ندانستند همین بنی هاشم سقیفه بنی ساعده و مخالفت با آن اجماع (ساختگی) نموده بیعت با خوارجی ننموده و از سقیفه خارج شدند پس از آن انصار هم مخالفت نمودند.

پس آقایان محترم متوجه باشید که شیعیان نمیگویند مگر همان چیزی را که علماء بزرگ منصف خودتان میگویند منتها چون بما نظر بد دارید بغيرهای حساسی ما هم خورده میگیرید ولی بعلماء خودتان خورده نمیگیرید که چرا نوشتند بلکه ندیده گرفته و میکشید و حال آنکه از روی علم وانصاف حق را ظاهر نموده و وقایع را بطور حقیقت در صفحه تاریخ ثبت نمودند.

شیخ - کتاب س^م العالمین منتسب بامام غزالی نیست ومقام او بالاتر از آنست که چنین کنایه بنویسد ورجال از علماء تصدیق ندارند که این کتاب از آن بزکوار عالیهام باشد.

داعی - عده ای از علماء خودتان تصدیق نموده اند که این کتاب نوشته امام غزالی میباشد آنچه

الحال در نظر دارم یوسف سبط این جوزی که خیلی دقیق است در نقل مطالب و با احتیاط قلم را بکار برده و در امر جماعت هم متعصب است در ص ۳۶ تذکره خواص الامة در همین موضوع استشهاد بقول امام غزالی از س^م العالمین نموده و همین عباراتی که عرض نمودم در آنجا نقل نموده و چون در اطراف گفتار او اظهار نظری ننموده ثابت است که اولاً تصدیق دارد این کتاب از غزالی بوده وثانیاً با کتبههای او که مفصلاً زائد بر آنچه ما بمقتضای وقت مجلس عرض نمودیم نقل نموده موافقت دارد و الا نقد و انتقادی در اطراف گفتار او مینمورد.

ولی متعصبین از علماء شما وقتی در مقابل این قبیل از حقایق و بیانات اکابر علماء قرار میگنیدند و عاجز از جواب منطقی میشوند یامیگویند این کتاب تألیف آن عالم نیست یا نیست تشیع باو میدهند و اگر بتوانند آن افراد بانصاف را تصنیف و تکفیر نموده بکلی از میان میبرند که چرا انصاف ورزیده حق وحقیقت را ظاهر نمودند زیرا.

مصلحت نیست که از پرده برون افتد و از ورته در مجلس رندان خبری نیست که نیست چنانچه تاریخ نشان میدهد بسیاری از اکابر علماء خودتان روی حق گوئی و حق نویسی در

اشاره بحال این عقده

زمان حیانتشان بیچاره و موهون و آواره شدند و خواندن کتابهای آنها را علماء متعصب و عوام بی خرد تحریم نمودند و عاقبت هم سب قتل آنها کردند.

مانند حافظ ابن عقده ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید همدانی متوفی ۳۳۳ قمری که از اکابر علمای شما است و علمای رجال خودتان از قبیل ذهبی و یاقعی وغیره او را توثیق نموده و در ترجمه حالات او مینویسند سیصد هزار حدیث باسند های آن حفظ داشته و بسیار تفه و راستگو بوده.

ولی چون در مجامع عمومی در قرن سیم هجری در کوفه و بغداد مثالب و معایب شیخین (ای بکر و عمر) را میکشیدند اورا راضی خواندند و از نقل روایاتش خود داری نمودند چنانچه ابن کثیر و ذهبی و یاقعی در باره او نوشته اند **ان هذا الشيخ كان مجلس**

فی جامع برائا و یحدث الناس بمثالب الشیخین ولذا ترک روایاته و الاقلام کلام لاحد فی صدقه وثقته (۱).

و خطیب بغداد در تاریخ خود او را تعریف میکند ولی در آخر بیانات خود گوید **انه كان خرج مثالب الشیخین وكان راضیاً (۲).**

پس آقایان تصور نمایند که شیعیان فقط حقایق را بیان مینمایند بلکه اکابر علماء خودتان مانند امام غزالی و ابن عقده و دیگران هم مثالب و معایب کبار صحابه را نقل می نمودند.

از این قبیل علماء و دانشمندان در تاریخ از منته اشاره بمرس طبری بسیار بودند که در اثر حق گوئی و حق نویسی

بیچاره و مردود و یا مقبول گشتند مانند محمد بن جریر طبری مفسر و مورخ معروف قرن سیم که مفسر اکابر علماء شما بوده وقتی در سال ۳۱۰ در سن هشتاد و شش سالگی

(۱) شیخ ابن عقده می نوشت در جامع برائا (که الحال مسجد برائا بین بنده و کاظمین معروف است) و معایب شیخین (ای بکر و عمر) را برای مردم نقل میکرد برای همین سهل اویاترک نمودیم دوایات او را و الا احدى دو صدقات در دست گوئی و موثق بودن او حریفی نوده است (۲)

(۲) یعنی آنکه چون معایب و مثالب شیخین (ای بکر و عمر) را نقل می نمود راضی شد

در بغداد از دنیا رفت چون مانع بودند در روز جنازه‌اش را بردارند و مورد خطی بود لذا ناچار شدند شبانه او را در منزلش دفن نمودند .

از همه وقایع عجیب‌تر وقعه قتل امام أبو عبدالرحمن احمد بن کشفه شدن نسائی علی نسائی است که یکی از اعلام وائمه صحاح سته میباشد و از مفاخر اکابر علماء شما در اواخر قرن سیم هجری بوده است .

مختصر از مفصل آن واقعه چنانست که در سال ۳۰۳ قمری وارد دمشق شد و دید اهالی آن شهر در اثر تبلیغات سوء امویها علنی و برمالا بعد از هر نماز حتی در خطبه نماز جمعه امیر المؤمنین علی بن ایطالب (مظلوم) را سب و لعن مینمایند خیلی متأثر شد تصمیم گرفت احادیثی که باسلسله اسناد خود از رسول خدا در فضایل امیر المؤمنین (علیه السلام) در حافظه دارد بزرگ قلم آورد .

لذا کتاب خصائص العلوی را در اثبات مقامات عالیه وفضائل متعالیه آنحضرت نوشت و بر روی منبر آن کتاب واحادیث مضبوطه در آنرا میخواند و باینطریق فضایل و مناقب آنحضرت را نشر میداد .

یکی از روزهاییکه بالای منبر مشغول نقل فضایل آن حضرت بود ملت جاهل متعصب هجوم آوردند او را از منبر بزیر کشیدند و یا شدت تمام او را زدند وخصیبتین او را کوفتند و آلت تناسل او را گرفتند و بهمان حال کشیدند و از مسجد بیرونش انداختند در اثرات همان ضربات سخت و لگدمال نمودن او بعد از چند روز وفات کرد و حسب الوصیت جنازه‌اش را بردند در مکه دفن نمودند !!!

این عملیات از آثار عناد و لجاج و جهل مرکب و تمعصبان احفانه قومی است که مفاخر خود را رسوا و مفتضح و مقتول مینمایند بجرم آنکه چرا حق کوئی کرده و پرده از روی حقایق برداشته‌اند .

غافل از آنکه هر اندازه حق پوشی کنند - مثل حق مثل آفتاب است بالاخره از زیر پرده بیرون خواهد آمد .

خلاصه معترض میخوام از مطلب خارج شدم غرض اینست که مقام ولایت مولانا

امیر المؤمنین (علیه السلام) فقط بزرگ قلم علماء شیعه جاری نکرده بلکه اکابر علماء خودتان هم نقل نموده‌اند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در حضور هفتاد هزار و یا صدو بیست هزار نفر علی را بالای دست بلند نمود و با مارت و امامت ببرد معرفی فرمود .

حافظ - در مورد این قضیه و اصل حدیث شك و شبهه و اشکالی نیست ولی نه باین اهمیت و آب و تابی که شما بیان نمودید .

علاوه بعض اشکالات در متن حدیث موجود است که مطابقه با هدف و مقصد شما نمیکند از جمله در کلمه **مولی** میباشد که جناب عالی ضمن بیانات خود خواستید برسانید که **مولی** بمعنای اولی بتصرف میباشد و حال آنکه ثابت آمده که کلمه **مولی** در این حدیث بمعنای محب و ناصر و دوست میباشد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) چون میدانست علی کرم الله وجهه دشمن زیاد دارد خواست توسییه او را بنماید و بامت برساند که هر کس را من محب و دوست و ناصر او میباشم علی هم محب و دوست و ناصر آن میباشد و اگر بیعتی از مردم گرفت برای آن بود که بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) علی کرم الله وجهه را ازیت نکنند . **داعی -** گمان میکنم گاهی بحکم اجبار تبعیت از اسلاف و عادات مینمایند و آلا اگر قدری دقیق شوید و علم و انصافتان را بکار اندازید و توجیهی بقرائن نمائید حق و حقیقت کاملاً واضح و آشکار میباشد .

حافظ - با کدام قرائن میخواید ثابت کنید تمثنی است بیان فرمائید .
داعی - قرینه اول قرآن مجید و نزول آیه ۷۱ سوره ۵ (مائده) میباشد که **يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس (۱) .**
حافظ - از کجا معلوم است که این آیه در آن روز برای این امر نازل گردیده باشد .

(۱) ای پیشتر آیه از خدا بر تو نازل شد بخلق برسان که اگر نرسای تبلیغ و رسانت و اداء وظیفه نکرده ای و خدا تو را از شر مردمان مضبوط خواهد داشت .

۱۵۱ - فصول علماء خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی در ص ۲۹۸ جلد دوم در المنثور و حافظ بن ابی حاتم رازی در تفسیر غدیر و حافظ ابو جعفر طبری در کتاب الولاية و حافظ ابوعبد الله محاملی در امالی و حافظ ابو بکر شیرازی در ما تزل من القرآن فی امیر المؤمنین و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولاية و حافظ ابن مردویه در تفسیر آیه و حافظ ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابوالفتح نظری در خصائص العلوی و معین الدین میددی در شرح دیوان و قاضی شوکانی در ص ۵۷ جلد سیم فتح القدر و سید جمال الدین شیرازی در اربعین و بدر الدین حنفی در ص ۵۸۴ جلد هشتم عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری و امام اسحاق حدیث احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان و امام فخر رازی در ص ۶۳۹ جلد سیم تفسیر کبیر و حافظ ابونعمان اصفهانی در ما تزل من القرآن فی علی و ابراهیم بن محمد حموشی در فرائد السمطین و نظام الدین نیشابوری در ص ۱۷۰ جلد ششم تفسیر خود و سید شهاب الدین آلوسی بغدادی در ص ۳۴۸ جلد دوم روح المعانی و نور الدین بن سباع مالکی در ص ۲۷ فصول المهمة و علی بن احمد واحدی در ص ۱۵۰ اسباب النزول و محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۶ مطالب السؤل و میر سید علی همدانی شافعی در مودت پنجم از مودة القریبی و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ بنایع الموده ، خلاصه آنچه دیدم قریب سی تن از اعلام خودتان در معتبر ترین کتب و تفاسیر خود نوشته اند که این آیه شریفه در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام روز غدیر خم نازل گردید .

حتی قاضی فضل بن روزبهان با همه عناد و لجاج و تمسبی که دارد نوشته است :
لقد ثبت هذا فی الصحاح یعنی پس بتحقیق ثابت آمده این قضیه در صحاح معتبره ما که چون این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و فرمود : من كنت مولاه فهذا علی مولاه .

و عجب آنکه همان قاضی عاصی در کشف الغمّه خبر غریبی از رزین بن عبد الله نقل نموده که گفت ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین قرائت می کردیم **يا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا نَزَّلَ الْبَرُّكَ انَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ فَاِنَّ لِمِ**

تکمّل فما بَلَّغْتَ رسالتَه (۱) .

و نیز سیوطی در در المنثور از ابن مردویه - و ابن عساکر و ابن ابی حاتم از ابو سعید خدری و عبد الله بن مسعود (یکی از کتاب وحی) و قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدر نقل نموده اند که ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله همین قسم آیه را میخواندیم خلاصه از تأکید کردن بلکه تهدید نمودن در این آیه که میفرماید : اگر این امر را جمیع تنهایی و بر مردم ترسانی هیچ رسالت خود را تبلیغ نموده ای سزاوار معلوم می آید که آن امر مهم عظیمی که مأمور ابلاغ آن گردیده ای علو مقام رسالت بوده است و قطعاً آن امر امامت و پویانیت و اولی بتصرف بودن است که حافظ و نگهبان دین و احکام است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله .

قرینه دوم نزول آیه ۵ سوره (مائده) میباشد که در تکمیل دین میفرماید . **اليوم اكملت لكم دينكم و رضيت لكم الاسلام دينا (۲) .**

حافظ - آنچه مسلم است این آیه در روز عرفه نازل گردیده و احدی از علماء نزول در روز غدیر را متعرض نشدند .

۱۵۱ - همانا میگویم در بیانات خود تمجیل بنقی نفرمائید شاید راهی پائینات باشد مطالب را با قیاد احتیاط تلقی فرمائید تا در موقع جواب اسباب ناراحتی روح نگردد .

البته تصدیق میگویم که بعضی از علماء شما گفته اند که این آیه در عرفه نازل گردیده - ولی جمع کثیری از اکابر علماء خودتان نزول آیه را در روز غدیر نقل نموده اند و نیز عدسای از علماء خودتان گویند منجمل است این آیه در مرتبه نازل گردیده (۱) ای یخسیر آنچه از خدا بر تو نازل شد بخلق برسان (که آن عبادت است ادبکنه علی علیه السلام اولی بتصرف در امور مؤمنین است) پس اگر ترسانی (ولایت علی را) تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نگردد ای .

(۲) امروز کامل کردیم برای شما دین شاد و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه .

باشد يك مرتبه غروب عرفه و يك مرتبه در غدیر چنانچه سبط ابن جوزی در آخر ص ۱۸ تذكرة خواص الامه كويد: **احتمل ان الایه نزلت مرتین مرة بعرفه و مرة يوم الغدير كما نزلت (بسم الله الرحمن الرحيم) مرتین مرة بكتة و مرة بالمدينة (۱).**

والآ اكارى از موثقین علماء خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی در ص ۲۵۶ جلد دوم در المنشور و در ص ۳۱ جلد اول إفتان و نام المفسرین ثعلبی در كشف البيان و حافظ ابونعیم اصفهانی در منازل من القرآن فی علی و ابوالفتح نظری در خصائص العلوی و این کثیر شامی در ص ۱۴ جلد دوم تفسیر خود از طریق حافظ ابن مردويه و محمد بن جریر طبری عالم مفسر مورخ قرن سوم هجری در تفسیر کتاب الولاية - و حافظ ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل - و سبط ابن جوزی در ص ۱۸ تذكرة خواص الامة و ابواسحق حموی در باب دوازدهم فرائد السطین و ابوسعید سجستانی در کتاب الولاية و خطیب بغدادی در ص ۲۹۰ جلد هشتم تاریخ بغداد - و این مغازی قبیله شافعی در مناقب و ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب و در فصل چهارم مقتل الحسین و دیگران از علماء خودتان نوشته اند که چون در روز غدیر خم رسول اکرم صلی الله علیه و آله بحکم عالی اعلی علی علیه السلام را به مردم معرفی و نصب بولایت نمود و آنچه بدان مأمور بود رسانید در شأن علی و آفتخرد علی علیه السلام را بالای دست بلند نمود که دو زیر بنفش نمودار شد آنگاه امر فرمود بامت که **سلموا علی علی** یا **امرة المؤمنین** یعنی سلام کنید بعلی بامارت مؤمنین و امت همگی اذعان بان نمودند هنوز از هم جدا نشده بودند که آیه شریفه مذکوره نازل گردید.

خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله از نزول این آیه بسیار مسرور شد لذا توجه بحاضرین نموده فرمود:

(۱) احتشال دارد این آیه دو مرتبه نازل شده باشد يك مرتبه در عرفه و مرتبه دیگر در روز عید غدیر چنانکه بسم الله الرحمن الرحيم دو مرتبه نازل گردید يك مرتبه در مکه و مرتبه دیگر در مدینه .

الله اکر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضا الرب برسالتی و الولاية لعلی
این ایطالبعدی (۱) .

امام حسکانی و امام احمد حنبل مشروحاً این قضیه را نقل نموده اند اکر آقایان محترم ساعتی از عادت خارج شوید و با دوربین انصاف و حقیقت بین بنگرید از نزول آیات کریمه و حدیث شریف بر شما واضح و روشن میگردد که کلمه مولی بمعنای امامت و ولایت و اولی بتصرف می باشد .

و اکر مولی و ولی بمعنای اولی بتصرف بودن نبود جمله بعدی بی معنی بود و این جمله که در همه جازلسان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر گردیده ثابت میکند که مولی و ولی بمعنای اولی بتصرف میباشد که میفرماید بعد از من این مقام مخصوص علی علیه السلام است . ثالثاً قدری با دقت فکر کنید و انصاف و عید در آن هوای گرم در محل بی آب و آبدانی که سابقاً مرکز کربت برای توقف در آنجا نبوده تمامی امت را در آنجا جمع کند و جلورفته کان قافله را امر کند بر گردانند مقابل آفتاب سوزان که پاهار بادامنها پیچیده و دریناه شتر هانشسته بودند منبر برود آ خطبه طولانی را که خوارزمی و این مردویه در مناقب خود و طبری در کتاب الولاية و دیگران نقل نموده اند در اثبات فضایل و مقامات امیر المؤمنین اراه نماید تا سه روز هم وقت مردم را بگیرد و در آن صحرائ خفك و گرم آنها را نگاهدارد و امر کند تمامی افراد از عالی و دانی بایستی فرداً بعد فرد با علی علیه السلام بیعت کنند نتیجه آن باشد که علی را دوست بدارید یا آنکه علی دوست و ناصر شماست . در صورتیکه نبود احدی از افراد امت که کثرت علاقه آن حضرت را بعلی نداند و مکرر توصیه و سفارش نشیند باشد (که به بعضی از آنها قبلاً اشاره شد) دیگر در هم چومکان گرمی با نزول آیات و تا کیدمات بلیغه لزومی نداشت که مردم را در رحمت و معطل نماید که نتیجه آن باشد علی را درست بدارید .

بلکه اکر خوب دقت کنید این عمل در نظر عقلاء چنانچه جهة اهم و ارجحی نداشته باشد لغو میآید و عمل لغو از رسول اکرم صلی الله علیه و آله هرگز صادر نمیگردد .

(۱) خدای بزرگ که این را کامل و نست و اتمام نمود دانی شد برسات و پیشبری من و ولایت برای علی پسر از من .

پس عندالعقلاء ثابت است که این همه تشریفات آسمانی و زمینی برای محبت و دوستی فقط نبوده بلکه امر مهمی تالی تلو مقام رسالت بوده که آن همان امر ولایت و امامت و اولی بتصرفی در امور مسلمانان بوده است .

نظر سبط ابن جوزی در معنای مولی

چنانچه جمعی از اکابر علماء خودتان از روی دقت و انصاف تصدیق این معنی را نموده اند از جمله سبط ابن جوزی در باب دوم ص ۲۰ تذکره خواص الامه از برای کلمه مولی ده وجه و معنی ذکر نموده آنکه در آخر آن جملات کوید هیچ یک از این ده معنی مطابقت با کلام رسول الله نمی نماید و المراد من الحدیث الطاعة المحضه المخصوصه فتعین وجه العاشر وهو الاولی و معناه من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به (۱) .

و سراجت دارد باین معنی قول حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اسفغانی در کتاب مرج البحرین که روایت نموده است این حدیث را باسناد خودش از مشایخ خود و گفته است که یغمبر رضی الله عنه گرفت دست علی رضی الله عنه را فرمود من کنت ولیه و اولی به من نفسه فعلی ولیه (۲) . آنکه سبط ابن جوزی کوید و دل علیه ایضاً قوله علیه السلام الت اولی بالمؤمنین من انفسهم و هذا نص صریح فی اثبات امامت و قبول طاعت (۳) انتهى قوله .

نظر ابن طلحه شافعی در معنای مولی

و نیز محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۶ مطالب السؤل اواسط فصل پنجم از باب اول کوید از برای کلمه مولی معانی متعدده میباشد از قبیل

(۱) مراد از حدیث طاعت محضه معصومه است پس تعین وجه و معنای دهم است و آن اولی بتصرف بودن است و معنی چنین خودکسی را که من اولی بتصرف باو هستم از نفس او پس علی اولی بتصرف باو میباشد .

(۲) کسی را که من ولی و اولی بتصرف باو از نفس او میباشد پس علی ولی و اولی بتصرف او میباشد .

(۳) جمله الت اولی بالمؤمنین من انفسهم که در ابتداء کلام خود فرمود دلیل دیگر است بر اینکه کلمه مولی بستی اولی بتصرف است و این خود نص صریح است در اثبات امامت و قبول طاعت علی علیه السلام .

اولی بتصرف و ناصر و وارث و صدیق و سید آنکه کوید این حدیث شریف از اسرار آیه میايله است چه آنکه خداوند علی رضی الله عنه را بمنزله نفس یغمبر خوانده و بین نفس یغمبر و نفس علی جدائی نبوده و جمع نموده است آندو را باهم بضمیر مضاف بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله

ثابت رسول الله لنفس علی بهذا الحدیث ماهو ثابت لنفسه علی المؤمنین عوماً مانه (ص) اولی بالمؤمنین و ناصر المؤمنین و سید المؤمنین و کل معنی امکان اثباته مما دل علیه لفظ المولی رسول الله فقد جعله لعلی و هی مرتبه سامیه و منزله سامیه و درجه عالی و مکانه رفیقه و خصمه بهادون غیره فلهدا صار ذلك اليوم عید و موسم سرور و لولایاته (۱) انتهى بیان .

حافظ - نظر بفرموده خودتان چون لفظ مولی بمعنای متعدده آمده پس تخصیص مولی بمعنای اولی تصرف از بین تمام معنای بلامتخص باطل میباشد .

داعی - البته خاطر آقا بخوبی مسبوق است که محققین علم اصول بیانی دارند در لفظی که از حیث لغت بمعنای متعدده آمده معنی واحد در آنها حقیقی میباشد و باقی معنای مجاز است بدیهی است در هر جا حقیقت مقدم بر مجاز میباشد .

پس روی این اصل در لفظ مولی و ولی معنای حقیقی اولی بتصرف میباشد چنانچه ولی النکاح بمعنی متولی امر نکاح است و ولی المرأة زوجها و ولی الطفل أبوه بمعنی اولی به میباشد و لیعهد سلطان بمعنی متصرف در امور سلطنت بعد از سلطان است و از این قبیل است تمام معانی .

علاوه این اشکال بخودتان وارد است چه آنکه لفظ ولی و مولی را که ذومعانی

(۱) ثابت نبود رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای نفس علی علیه السلام باین حدیث و لفظ مولی هر چیزی که ثابت است بر نفس خودش بر مؤمنین پس بدستیکه رسول خدا اولی بتصرف در امور مؤمنین است و یاور مؤمنین است و سید و آقای مؤمنین است و هر معنی که امکان دارد اثبات او از چیزی که دلالت دارد بر اولی لفظ مولی برای رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داد آنرا درین حدیث شریف و گفتار لطیف برای علی بن ابیطالب علیه السلام این مرتبه سامیه و منزلت عالی و درجه و مکان بلند است برای آنحضرت که تخصیص داده است او را بضمیر متصرفاً باین ضمیمه برای همین معنی فلذا آنروز (غدیر) عید و موسم سرور و شادمانی گردید برای دوستان آنحضرت .

میباشد اختصاص داده اید بمحب و ناصر پس این تخصیص بلامخصّص قطعاً باطلست را این ایراد بیشتر بخودتان وارد است تا بما .

زیرا اگر ماتخصیص دادیم بلامخصّص نیست بلکه روی قرائن و دلائل بسیارست که بر این معنی وارد است از آیات و اخبار و گفتار بزرگان که از جمله همان دلالی است که علماء بزرگ خودتان مانند سبط ابن جوزی و محمد بن طلحه شافعی ذکر نموده اند .

وبالآخرین دلیل قرائن داخله و خارجیه است که مخصّص این معنی میباشد چنانچه بعضی از آن قرائن اشاره نمودیم که از جمله احادیث بسیاری است از طرق ما و شما که آیه شریفه را این قسم نقل نموده اند یا **ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی ولایة علی و امامة امیر المؤمنین** چنانچه جلال الدین سیوطی که از اکابر علمای شما است در در المنثور آن احادیث را جمع نموده .

و اگر این حدیث و لفظ مولی نص بر امامت و خلافت ابتدایه **احتجاج علی بحدیث غدیر دو وجه** نبود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر بآن احتجاج ننموده و مخصوصاً در جلسات شوری استشهد بآن نمیکرد چنانچه

خطیب خوارزمی درص ۲۱۷ مناقب و ابراهیم بن محمد حمونی در باب ۵۸ فرأه و حافظ ابن عسقلانی در کتاب الولاية و ابن حاتم دمشقی در در النظم و ابن ابی الحدید در ص ۶۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه مفسلاً نقل نموده اند بالاخص در وجهی که سی نفر از اصحاب بآن شهادت دادند .

چنانچه امام احمد بن حنبل در ص ۱۱۹ جزء اول و در ص ۳۷۰ جزء چهارم مسند و ابن اثیر جزری در ص ۳۰۷ جلد سیم و ص ۲۰۵ و ۲۷۶ جلد پنجم اسد الغابیه و ابن قتیبه در ص ۱۹۴ معارف و محمد بن یوسف کجی شافعی در کفایت الطالب و ابن ابی الحدید در ص ۳۶۲ جلد اول شرح نهج البلاغه و حافظ ابونعمین اصفهانی در ص ۲۶ سبلک پنجم حلیة الاولیاء و ابن حجر عسقلانی در ص ۴۰۸ جلد دوم اسابه - و محب الدین طبری در ص ۶۷ ذخائر العقبی - و امام ابو عبد الرحمن نسائی در ص ۲۶ خصائص العلوی و علامه سمهودی در جواهر العقیدین - و شمس الدین جزری در ص ۳ اسنی المطالبه .

وسلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینایح المودة و حافظ ابن عسقلانی در کتاب الولاية و دیگران از اکابر علمای شما احتجاج علی علیه السلام را در وجهی کوفه یا مسلمانان نقل نموده اند که حضرت در مقابل مردم ایستاد فرمود سوگند میدهم شما را هر کس در غدیر خم از رسول خدا بگوش خود در باره من چیزی شنیده بر خرید و گواهی دهدسی تن از اصحاب برخاستند که دوازده تن از آنها بدری بودند و گفتند ما در روز غدیر خم دیدیم که رسول خدا دست علی را گرفت و بر مردم فرمود **اتملمون الی اولی بال مؤمنین من اقسهم قالوا نعم قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه الخ (۱)** - تن از آن

جمعیّت شهادت ندادند که یکی از آنها انس بن مالک بود که گفت پیری سرا گرفته فراموش نمودم حضرت نفریشان نمود و مخصوصاً در باره انس فرمود اگر دروغ میگوئی خداوند تو را به بیسی و برس مبتلا کند که عامه او را نبوشاند پس انس از جای برخاست مگر آنکه بدش مبروس و بیس شد (در بعض اخبار دارد کور و بیس شد) !!!

بدیهی است حجت قرار دادن این حدیث و استشهد نمودن بآن دلیل کامل و اثبات حق اعظم خود که امارت و خلافت منصوصه باشد بوده است .

(در این موقع صدای مؤذن بلند و آقایان برای آراه نماز عشاء برخاستند و بعد از آراه فریضه و استراحت و صرف چای) .

قرینه چهارم است اولی یکم من انفسکم ۱۵ عی - رابعاً قرینه کلام در خود حدیث اثبات مرام مینماید که مراد از **مولی** اولی بتصرف می باشد .

زیرا در خطبه غدیریه و حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بیان مطلب فرمود **ألت اولی یکم من انفسکم** یعنی آیا من اولی بتصرف نیستم بشما از نفس های شما (اشاره بآیه ۶ سوره احزاب) است که فرموده **النبی اولی بالمؤمنین من اولی** آیا میدانید که من سزاوار ترم بیوسان از خود آنها گفته آری فرمود هر کس دامن مولای او هست این (علی) مولای اوست .

الفهم (۱) . و در حدیث صحیح هم در کتب فریقین وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله

فرمود ما من مؤمن الا انا اولی به فی الدنیا والاخره (۲) .

همگی گفتند بلی تو اولی بتصرفی از ما بنفسهای ما .

بعد از آن فرمود : من کنت مولاه فهذا علی مولاه پس سیاق کلام میرساند که مراد از مولی همان اولویت است که رسول الله صلی الله علیه و آله بآمت داشته است .

حافظ - در بسیاری از اخبار یسانی از این قرینه نمی باشد که فرموده باشد :
أنت اولی بکم من أنفسکم .

داعی - عبارات و الفاظ در موضوع حدیث غدیر و نقل ناقلین مختلف است در اخبار امامیه عمومیت دارد و جمهور علماء اثنا عشریه در کتب معتبره خود با همین قرینه نقل نموده اند .

و در کتب معتبره شما هم بسیار هست و آنچه الحال در نظر دارم سبب این جویز در ص ۱۸ تذکره خواص الامه - و امام احمد بن حنبل در مسند - و نورالدین بن سیبغ مالکی در فضول المهمه نقل از امام احمد و زهری و حافظ ابوبکر بیهقی و ابوالفتح اسعد بن ابی الفضایل بن خلف العجلی فی کتابه الموجز فی فضائل الخلفاء الاربعه - و خطیب خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب - و محمد بن یوسف کجی شافعی در باب اول کفایت الطالب - و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ بنایع الموده نقل از مسند احمد و مشکوٰۃ المصابیح و سنن ابن ماجه و حلیه الاولیاء حافظ ابونعمان اصفهانی و مناقب ابن مغازلی شافعی و کتاب الموالات ابن عقده - و دیگران از اکابر علمای شما بمتخصراً اختلافی در الفاظ و طریق گفتار - حدیث غدیر را نقل نموده اند که در تمامی آنها جمله **أنت اولی بکم من أنفسکم** موجود است و برای تبیین و تیرک ترجمه حدیثی که امام اصحاب حدیث احمد حنبل (امام الحنابله) درس ۲۸۱ جلد چهارم مسند نقل نموده مستنداً از

(۱) پیشتر صلی الله علیه و آله سزاوار تر داری بصرف است بؤمنین از نفسهای ایشان
(۲) نیست هیچ مؤمنی مگر آنکه من اولی بتصرفی از ما در دنیا و آخرت .

براه بن عازب برضتان میرسانم که گفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم در سفری تا رسیدیم بقدر آنحضرت در میان جمعیت ندا داد **الصلوٰۃ جامعہ** (عادت و رسم چنین بود که هرگاه پیش آمد مهمی روی میداد آن حضرت اسر میفرمود ندا میکردند **الصلوٰۃ جامعہ** امت جمع میشدند بعد از ادای نماز آن امر مهیبا ابلاغ میفرمود) آنگاه میان دو درخت را برای بنیمنبر اختصاص دادند پس ازاداء نماز دست علی را گرفت مقابل جمعیت و فرمود **الستم تعلمون انی اولی بالمومنین من اللههم قالوا بلی قال اللهم اعلون انی اولی بکل مؤمن من نفسه قالوا بلی قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من واوله و عاد من عاداه ، فلیق عمر بن الخطاب بعد ذلك فقال له هنیئاً لك یابن ایطالب اصیحت وامیعت مولی کل مؤمن ومؤمته (۱) .**

و نیز میرسید علی همدانی شافعی در موده پنجم از موده القری و سلیمان بلخی در بنایع و حافظ ابونعمان در حلیه بمتخصراً تفاوتی در الفاظ همین حدیث را ضبط نموده اند و خصوصاً حافظ ابوالفتح که ابن سیبغ هم در فضول المهمه از او نقل نموده باین عبارت آورده که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمود **ایها الناس ان الله تبارک و تعالی مولای وانا اولی بکم من أنفسکم الا و من کنت مولاه فعلی مولاه (۲) .**

و نیز ابن ماجه قزوینی در سنن و امام ابو یعبد الرحمن نسائی در احادیث ۸۱ و ۸۳ و ۹۳ و ۹۵ این قرینه را نقل نموده اند در حدیث ۸۴ از زید بن ارقم باین عبارت نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله من خبطه فرمود **الستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن ومؤمته من نفسه قالوا بلی تشهدلات اولی بکل مؤمن من نفسه قال قانی من**

(۱) آیا شما نیتید که میدانید من اولی بتصرف بؤمنین هستم از نفسهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله فرمود آیا شما نیتید که میدانید من اولی بتصرف هستم بپر مؤمنی از نفس او گفتند بلی (آنگاه که افراوان آنها گرفت) فرمود هرکس را من اولی بتصرف در نفس او هستم پس علی همان اولویت را داد (آنگاه دعا کرد) خدا یا دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد . پس ملاقات نمود هر بن الخطاب علی علیه السلام را بعد از این بیانات و گفت به آن حضرت گورارا باد تو را پس ایطالب صبح و شب نمودی در حالتیکه مولای هر مؤمن و مؤمته شدی .

(۲) ای مردم خدای تبارک و تعالی مولای من است و من اولی بتصرف هستم شما از نفسهای شما و بدانید که هرکس را من اولی بتصرف در نفس او هستم پس علی علیه السلام همان اولویت داده او .

کنت مولاه فهذا مولاه واخذ ييد علي عليه السلام (۱).

و نیز ابو بکر احمد بن علی خلیف بغداد متوفی سال ۶۶۲ هجری در ص ۲۸۹ و ص ۲۹۰ جلد هشتم تاریخ بغداد حدیث مفصلی از ابوهریره نقل نموده که هر کس روز هیدجدهم ذی الحجة الحرام (یوم الغدير) روزه بگیرد ثواب شصت ماه روزه گرفتن برای او می باشد آنگاه حدیث غدیر مذکور را با ذکر همان قرینه نقل نموده است.

کمان میکنم برای نمونه بهمین مقدار کافی باشد نقل این اخبار تا آقا فرماید که در اخبار نامی از قرینه **المت اولی بکم من انفسکم** نمیباشد.

قرینه پنجم اشعار حسان (۲) بن ثابت انصاری **اشعار حسان در حضور رسول اکرم صلی الله علیه وآله** است که در حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله در همان مجلس که علی را بولایت نصب و معرفی نمود با

اجازه خود آن حضرت انشاد نمود که سبط ابن جوزی و دیگران مینویسند حضرت وقتی اشعار را شنید فرمود: **يا حسان لا تزول مؤيداً يروح القدس ما نصرتنا او نافتحت بسانك (۳)**.

(۱) آیا بنیادیند که من اولی بنصرف هستم بهر مؤمن و مؤمنه از نفس او هنگی گفتند بلی شهادت میدهم که ترا اولی بنصرفی بهر مؤمن از نفس او آنگاه فرمود هر کس را من اولی بنصرف در نفس او هستم پس این (علی) اولی بنصرف در او میباشد و گرفت دست علی را (تا همه دیدند).

(۲) حسان بن ثابت اشعر شاعر مفضلین بلکه اشعر اهل بلاد در زمان خود و شاعر مخصوص پینبیر صلی الله علیه و آله بود - و مخصوصاً آنحضرت برای او در مسجد منبر نصب نموده هجوعتار را از او استماع می نمود و میفرمود - آجبتی - یعنی از طرف من پایشان جوابیده این عبدالله در استیجاب گوید روزی حسان در مسجد انشاد شعر میکرد هر مین الخطاب رسید و با تئیر گفت انشد الشعر فی مسجد رسول الله آیا در مسجد رسول خدا شعر میگوید حسان گفت - قد کنت اشدنیه عندهم هو شیر منک - یعنی من انشاد شعر در مسجد بعضو کسی که از تو بهتر است (یعنی رسول خدا) منیامم پس هر ساکت شد.

پیشتر می فرمود شعر حسان را نتوان شعر گفت بلکه تماش حکمت است - غالباً او را مدح می فرمود.

(۳) ای حسان مادامیکه با اهل بیت بازی نمودی بدینی یا کلمه خوبی مؤید بروج القدس میبای (یعنی این اشعار تو امروز از لطف روح القدس بوده).

چنانچه حافظ ابن مردویه احمد بن موسی مفسر و محدث معروف قرن چهارم هجری متوفی سال ۳۵۲ قمری در مناقب و صدرا لکمه موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و در فصل چهارم مقتل الحسین علیه السلام و جلال الدین سیوطی در رساله الاذهار فیما عقده الشعراء و حافظ ابو سعد خرگوشی در شرف المصطفی و حافظ ابوالفتح نطنزی در خصائص العلویه و حافظ جمال الدین زرندی در نظم در السمطين و حافظ ابو نعیم اسفهانى در ما نزل من القرآن فی علی و ابراهیم بن محمد حونی در باب ۱۲ فرائد السمطين و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولاية و یوسف سبط ابن جوزی در ص ۲۰ تذکره خواص الامة و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب اول کفایات الطالب و دیگران از علماء و مورخین خودتان از ابی سعید خدری نقل مینمایند که در روز غدیر خم بعد از خطبه و شرح فضیلا که مختصراً ذکر شد و نصب امیر المؤمنین علیه السلام حسان بن ثابت عرضکرد **أناذنت لی ان اقول ایاتاً قال صلی الله علیه و سلم قل یرکة الله یعنی آیا اذن میدهی که ایاتی در این باب بگویم حضرت فرمودند بگو یرکت خداوند یعنی بالطف و عنایت پرورد کارمتمال پس رفت بالای زمین بلندی ارتجالا شروع کرد بگفتن این آیات:**

ینادیهم یوم القدر نیهم
وقال فمن مولاکم و ویکم
الهک مولانا و انت ولینا
فقال له قم یا علی فانتی
فمن کنت مولاه فهذا ولیه
هناک دعا اللهم و ال ولیه
بخم فاسمع بالرسول منادیاً
فقالوا ولم یبدوا هناك التعمای
ولم تلف منافی الولاية عاصیا
رضیتک من بعدی اماماً و هادیا
فکونوا له انصار صدق موالیا
و کن للذی عادی علیاً معادیا (۱)

(۱) روز غدیر خم نبی اکرم ندا میکرد امت را و آنها شنیدند ندای منادی آنحضرت را فرمود کیست مولی دوی شما (یعنی اولی بنصرف در امور شما) گفتند خدا مولای ما و توتولی مای واحدی انکار و حصیان این معنی ندارد پس بلی فرمود برخیز یا هلی بدوستی که راضی شدم بعد از من تو هادی و امام خلق باشی - پس هر کس را من ولی و اولی بنصرف در امر او میباشد این علی ولی و اولی بنصرف در امر او میباشد پس تمام شما امت علی را یار سقیم و راستی مانند غلامان باشید آنگاه دعا کرد خدا با دوست داد دوست او را و دشمن باش آنکس را که دشمن علی میباشد.

این اشعار از اوضاع و دلایل است که نشان میدهد در همان موقع روز اصحاب از لفظ مولی درک نکردند مگر امامت و خلافت را برای علی علیه السلام و اگر مولی بمعنی امام و هادی و اولی بتصرف نبود قطعاً بایستی حضرت مومئنه کبریّه رضی الله عنها ضمن اشعار گفت **رضیفت من بعدی اماماً و هادياً** بفرماید **حَسَن** اشتباه کردی و مقصود مرا تفهیمی زیرا هدف و مقصد من از این بیان امام و هادی و اولی بتصرف تالی تلو مقام نبوت نبوده بلکه مراد محب^۱ و ناصر بوده گذشته از آنکه تکذیب نمودن با جملات لاتزال مؤیداً بروح القدس تصدیق آنرا نموده - بعلاوه ضمن خطبه با کمال وضوح بیان امامت و خلافت آنحضرت را نموده - لازم است آقایان محترم مراجعه کنند بخطبه ولایت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر بیان نموده که ابو جعفر عجله بن جریر طبری متوفی سال ۳۱۰ هجری در کتاب الولاية تمام را نقل نموده که فرمود :

اسمعوا و اطیعوا فان الله مولاکم و علی امامکم - ثم الامامة فی ولدی من صلته الی یوم الایامه . معاش الناس هذا اخی و وصی و واعی علمی و خلیفتی علی من آمن بی - و علی تفسیر کتاب ربی (۱) .

پس آقایان انصاف دهید که سکوت آنحضرت در موقع شنیدن این اشعار علاوه بر بیانات خود آنحضرت دلیل قاطع است که مقصود آنحضرت محب^۱ و ناصر نبوده بلکه همان بوده که **حَسَن** ضمن اشعار بیان نموده یعنی امام و هادی و اولی بتصرف در امور مسلمین - تا! فرمود **حَسَن** بتأیید روح القدس این حقیقت بر زبان تو جاری گردید .

در عهد شکنی صحابه

علی ای تقدیر فرماید آن حضرت بمعنی حقیقی ولایت مطلقه و یابقیه شما بمعنای محب^۱ و ناصر باشد مسلم است که اصحاب باسر آنحضرت در آن روز دستی فشار داده و بیعتی کرده و عهدی نمودند چنانچه ائنه علمی فریقین (شیعه و سنی است) پس چرا آن عهد و بیعت

(۱) بشنودی و اطاعت نمایند - پس بدرستی که خدای عز و جل مولی شما و علی امام بر شما میباشد - پس امامت تا قیامت در اولاد من است از سلب علی علیه السلام .
ای جماعت مردم علی علیه السلام برادر من و وصی من و حافظ عام من و خلیفه من است بر کسی که این بیان بن آورده - و بر تفسیر کتاب پروردگار من .

را شکستند بر فرض فرموده شما صحیح باشد که منظور آن حضرت دوستی و یاری بوده شما را بخدا انصاف دهید آیا معنی دوستی و یاریده شما برود که عهد بستند همین بود که آتش در خانه اش ببرد و زن و بچه هایش را که فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند آزار نموده بترسانند و او را جبراً بکشند بمسجد ببرند و با شمشیر برهنه تهدید بقتلش کنند و بدن فاطمه محبوب خدا و ییغمبر را بلرزاند و بچه نارش را سقط نمایند؟! .

آیا همین بود مقصود از آن تشکیلات با عظمت در آن روز بزرگ و سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله با آن همه تأکیدات بلیغه آیا این عملیات بعد از وفات آنحضرت نقض عهد با خدا و ییغمبر نبوده!؟

آیا کسانی که نقض عهد نمودند و یا عهد دوستی را (ببقیده شما) باخر نرسانیدند آیا به ۲۵ سوره ۱۳ (رعد) را نخوانده بودند .

اگر حب^۱ و بغض جاهلانه را بکنار بگذاریم حق^۱ و حقیقت آشکارا جلوه گر است .

کر پرده ز روی کارها بر دارند معلوم شود که درجه کاریم همه

آیا در غزوه احد و حنین که رسول اکرم صلی الله علیه و آله **نقض عهد نمودن صحابه در احد و حنین و حدیبیه** از تمامی اصحاب عهد گرفت که امروز فرار ننمایند آیا فرار نمودند آیا این فرار و تنها گذاردن ییغمبر صلی الله علیه و آله در مقابل اعداء که طبری و ابن ابی الحدید و ابن اشم کونی دیگران از مورخین خودتان نوشته اند نقض عهد نبوده .

والله شماها بیجهت بما اشکال مینمائید شیعیان همان میگویند که علمای بزرگ خودتان گفته اند و در کتابها همان مینویسند که علماء و مورخین خودتان نوشته اند . اگر انتقادی از علماء شیعه نسبت بصحابه وارد است همانهایی است که علمای خودتان نوشته اند .

قضات متصفانه باید کرد

پس چرا شماها خلفان سلف بما حمله ییجا مینمائید شماها بنویسید عیبی ندارد و مورد انتقاد نیست

ولی اگر ما گفتیم و نوشتیم آنچه را که اکابر علماء سنی نوشتند کافر می‌شوم قتل‌مان واجب می‌شود برای آنکه افعال زشت و اعمال بی‌قیه بعضی صحابه را مورد انتقاد قرار داده و تفتیح مینماییم .

و حال آنکه اگر طعن بر صحابه مذموم و موجب رفس می‌گردد قطعاً تمام صحابه را فاضی بودند نه فقط شیعیان چه آنکه تمام صحابه عموماً یکدیگر را مورد طعن قرار داده و تفتیح اعمال هم نموده‌اند حتی خلیفه ابی‌بکر و عمر .

اگر ملاحظه تنگی وقت نبود مشروحاً اقوال آنها را بیان مینمودم اگر مایلید بخوی پی برید باینکه اصحاب رسول الله ﷺ مانند سایر مردم جائز الخطا بوده‌اند هر يك تقوی پیشه نمودند مؤمنین پاک و مورد احترام گردیدند و هر يك در پی هوی و هوس رفتند و افعال زشت از آنها صادر گردیده مطعون و مذموم واقع شدند .

مراجعه نمائید جلد چهارم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از ص ۴۵۴ تا ص ۴۶۲ جواب مفصل زیدی را با اعتراض ابوالعالی جوینی راجع صحابه که ابو جعفر نقیب نقل نموده ببینید تا بدانید چه اختلاف و انقلابی در صحابه بوده که پیوسته یکدیگر را تفتیق و تکفیر و لعن و سب مینمودند .

منتهی فرقی که بین شیعیان و بعضی از متصفین علمای شما با عموم آقایان اهل سنت و جماعت می‌باشد در مسئله حبّ و بغض است چون شما ها بی‌غض از صحابه مهر و محبت و عشق و علاقه مفرط دارید روی قاعده حبّ الشیء یعنی و یصم بدی در آن ها نمی‌بینید چون با دیده محبت نظر میکنید لکه های بد آنها را هم خوب می‌بینید فلذا سعی مینمائید از تمام مطاعن آنها را تبرئه نمائید - و جوابها اینکه داده میشود در مقابل مطاعن واضح خنده آور است .

ولی ما خدا را بشهادت میطلبیم که با بغض و عداوت باصحاب رسول الله ﷺ نظر نمیکنیم بلکه بوقایع اتفاقیه با نظر برهان و منطوق منکریم خوبیها را خوب و بدیها را بد دیده فضاوت بحق مینماییم .

آقایان محترم ما و شما معتقد بقیامت و یوم الجزاء هستیم چهار روزه عمر دنیا

ارزشی ندارد میکندد فکری برای آرزو باید نمود .

والله ما شیعیان مظلومیم بیجهت امر را بر عوام بیخبر مشتبه نمائید شیعیان موحد را کافر و رافضی نتوانید آیا سزاوار است بیرون محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را به بهانهٔ بوج رافضی و مورد حمله قرار دهید در حالتیکه اگر برای نوع انتقادات و بیان حقایق شیعیان را بد میدانید و کافر می‌خوانید اول باید اکابر علمای خودتان را بد بدانید چه آنکه این نوع انتقادات از زیر قلم آنها بیرون آمده و در کتب معتبرهٔ خودشان ثبت نموده اند .

فرار صحابه در حدیبیه مثلاً در فضیله حدیبیه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سایر مورخین خودتان مینویسند

بعد از قرارداد صلح اکثر صحابه باعمر بن الخطاب عصبانی بودند و بارسول اکرم ﷺ معاتباتی نمودند که ما راضی بصلح نبودیم و میخواستیم جنگ کنیم چرا صلح نمودید حضرت فرمود اگر میل بجنک دارید مختارید فلذا حمله کردند چون قریش آماده بودند حمله آنها را جواب مقابل دادند چنان شکستی از کفار با آنها وارد آمد که در موقع فرار مقابل پیغمبر ﷺ هم نتوانستند بایستند از آنجا هم فرار نموده بصره رفتند .

حضرت بعلی بن ابی طالب فرمود شمشیر بردار جلو قریش را بگیرهیم که قریش علی را در مقابل خود دیدند بر گشتند آنگاه اصحاب فراری کم کم مراجعت نموده خیلی از حمل خود خجل و شرمند بنای عنبر خواهی را گذاردند .

رسول اکرم ﷺ فرمودند مگر من شما را نمی شناسم آیا شما نبودید که در غزوهٔ بدر کبری مقابل دشمن میل زدید خداوند ملائکه را بیاری ما فرستاد آیا شما نبودید اصحاب من که در روز احد فرار کردید و بگوها بالا می‌رفتید و مراتها گذارید هر چند شما را خواندم نیامدید خلاصه حضرت تمام سستیها و بی ثباتیهای آنها را بیان نمود آنها پیوسته عنبر خواهی مینمودند .

بالاخره ابن ابی الحدید در اینجا مینویسد حضرت ابن عتابها را با عمر نمود بعد

از اینکه تکذیب نمود وعده های آنحضرت را آنکام نوشته اند از بیانات پیغمبر صلی الله علیه و آله معلوم میشود خلیفه عمر رضی الله عنه باید در احد کربخته باشد که حضرت ضمن معاینات آن را ذکر نموده .

حالات آقایان ملاحظه فرمائید این فضاویه را که علماء بزرگی مانند ابن ابی الحدید و دیگران نوشته اند اگر ما بگوئیم فوری از ما خورده گرفته و رافضی و کافرمان میخوانید که چرا میکوبید و توهین بخلیفه مینمائید ولی باین ابی الحدید و امثال او ایرادی نیست ، هر چه ما بگوئیم قصد توهین نداریم بلکه وقایع تاریخی را نقل مینمائیم چون شما بمانظر بدو اید مؤثر واقع نمیکرد چه خوش سراید شاعر عرب که خیلی مناسب این مقام است :

و عين الرضا عن كل عيب كليله ولكن عين السخط تبتى المساويا (۱)
ما خیلی محاکمات روز قیامت با علماء شما داریم دنیا میکند ولی باید خود را برای ناله مظلومانه ما در محکمه عدل الهی حاضر نمائید .

حافظ - چه ظلمی بشما شده که روز قیامت داد خواهی نمائید .

داعی - ظلمها بسیارهتک حرمتها فراوان که اگر از همه آنها غمض عین نمائیم حقیر که افتخار دارم یکی از اولادها و ذراری فاطمه صدیقه مظلومه سلام الله علیها هستم هرگز از حق خود نخواهم گذشت و روزی که محکمه عدل الهی تشکیل شود وما معتقد بان روز هستیم راجع بسیاری از ظلمها و تعدیها داد خواهی خواهیم نمود و قطع داریم که عادلانه رسیدگی میشود .

حافظ - خواهش میکنم تحریک اعصاب نکنید چه حقی از شما رفته و چه ظلمی بشما شده بیان نمائید .

داعی - ظلم و تعدی واخذ حق ما مخصوص امروز نیست بلکه از زمان بعد از وفات جد بزرگوار مان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله این پایه گذارده شده که حق ثابتیکه خدا و پیغمبر بجد مظلومه ما زهرای اطهر سلام الله علیها برای نان فرزندانش واگذار (۱) چشم رضا پوشیده از هر میی است و لکن چشم سخط و غصب می بیند به دیوار .

نمود غصب نمودند و بناله مظلومانه جد ما ابدأ ترتیب اثر ندادند تا در عنفوان شباب آن یادگار پیغمبر با دل پر درد از دنیا رفت .

حافظ - عرض کردم جنابعالی خیلی زرنک هستید با کلمات و گفتار مہیج تحریک احساسات مینمائید حق ثابت فاطمه رضی الله عنها چه بوده که غصب نمودند قطع بدانید اگر شما در حضور برادران مؤمن خود نتوانید مدعی خور را ثابت نمائید هرگز در محکمه عدل الهی از عهده این امر بر نمیآید خیال کنید امروز محکمه عدل الهی تشکیل شده مدعی خود را ثابت نمائید .

داعی - آنجا محکمه عدل است اغراض و تعصبات راه ندارد و با نظر پاک بی آرایش قضاوت میکنند اگر آقایان محترم هم نظر انصاف داشته باشید مانند قاضی عادل بیطرف گوش بفرایش داعی بجهت قطعاً تصدیق بجهتائست ما خواهید نمود .

حافظ بحق خدا و بحق بزرگی که جد امجد شما خدا میداند که من اهل جدل نیستم رسول خدا صلی الله علیه و آله بما دارد که من شخصاً عناد و لجاج و تعصبی ندارم .

در این شبهه که بیض ملاقاتان نائل آمدیم باید کلاماً متوجه شده باشید که حقیر اهل مجادله نیستم هر کجا حرف حسابی توأم با دلیل و برهان اساسی شنیدم سکوت و آرامشی در خود مشاهده کردم خود سکوت ما دلیل بر تسلیم ما بحرف حق و حساب است والا اگر میخواستیم بازبگری کنیم و از راه جدل دست اندازی نمائیم میتوانستیم بیانات و دلائل شما را در دست اندازهای مغالطه کاری انداخته ورد نمائیم چنانچه گذشتگان ما همین عمل را انجام دادند .

ولی طبعاً حقیر اهل جدل و بازی نبوده ام ، خصوصاً از آنساعتی که در مقابل شما فرار کردم (ولو اینکه قبل از ورود و ملاقات شما بقصد دیگر آمدیم) جذب حقیقت و دل پاک و ادب و اخلاق نیک و سادگی شما چنان در من اثر نمود که باخدای خود عهد نمودم در مقابل حرف حساب و منطق کلاماً تسلیم کردم ولو اینکه با ایمال اشخاص مطابقت و موافقت نکنند .

بین بدانید حقیر آن آدم شب اول نیستم واضح و آشکار میگویم و از کسی باک ندارم که زلازل و برآین و درر دلهای شما در شخص حقیر تأثیرات عمیقی نموده امیدوارم باحبّ ولای حقّ و آل حقّ بعیرم و در مقابل رسول خدا ﷺ سفید رویاشم .

داعی - از شخص عالم منصفی مانند شما غیر از این انتظار نداشته و نخواهم داشت فرمایشات شما در داعی اثر دیگری نبود و قلباً علاقه خاصی بشما پیدا نمود اینک میخواهم از جناب عالی تقاضائی نمایم امید است مورد قبول واقع شود .

حافظ - خواهش میکنم بفرمائید .

داعی - تقاضای دعاگو اینست که امشب شما را فاضی قراردهم آقایان دیگر هم بعنوان شاهد و گواه با کمال بی طرفی منصفانه تفاوت فرمائید که آیا عراض داعی حق است و میتوانم مدعای خود را ثابت نمایم یا خیر و لو ممکن است موضوعی که میخواهم وارد بحث آن کردم قدری طولانی تر از هر شب شود ولی تحمل نموده تا دردهای درونی را خارج و قدری سبک شوم .

بعض از جهّال و حاشیه نشینهای بی خیر میگویند امری که در هزار و سیصد سال قبل واقع شده ما چرا باید در او کفتگو نمائیم و حال آنکه تفهیمند مقالات علمی در هر دوره و زمان قابل بحث میباشد و در مباحثات عادلانه کشف حقائق میشود علاوه دعوی اثری قانوناً در در زمانی بوسیله احدی از ورثه نمیتواند مطرح محاکمه قرار گیرد و چون داعی اُحدی از ورثه هستم میخواهم از شما سؤالی نمایم متمنی است جواب منصفانه بفرمائید حافظ - با کمال میل و علاقه برای استماع فرمایشات شما حاضر هستم .

داعی - اگر پدری در زمان حیاتش ملکی را بفرزند خود هبه کند و بیخدا اگر کسی بعد از پدربن پدر آن ملک را از دست فرزند متصرف بیرون آورد ظلم است یانه .

حافظ - بدیهی است تصرف من غیر حق در ملک غیر ظلم و غاصب قطعاً ظالم است .

داعی - اگر پدری بامر خدا ملکی را بفرزند خود هبه نماید و بعد از وفات پدر آن ملک را از فرزند متصرف بگیرند چه صورت دارد .

حافظ - بدیهی است بطرفی که شما بیان میکنید غصب کننده مرتکب اقیح

قیاح ظلم گردیده ولی مقصودتان از این ظالم و مظلوم و غاصب و منسوب کیست و چیست خوب است روشن تر بفرمائید .

داعی - از اوضح واضحات است ظلمی که بجدّه ما صد بقّه کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها وارد شده باحدی نشده .

که بعد از فتح قلاع خیبر بزرگان و مالکین فدک در حقیقت فدک و غصب آن و عوالی (که هفتقریه درهم بود در دامنه کوههای

مدینه تاسیف البحر کنار دریا ، هم غلّه خیز بوده وهم نخلستان فراوان داشته عرض و طول اراضی آن بسیار وسیع بوده از حدود اربعه اش معلوم میشود که حدّی بکوه احد نزدیک مدینه منوره حدّی بعرش حدّی بسف البحر حدّی بخومه رومه الجندل) .

آمدند خدمت رسول اکرم ﷺ و قرار داد صلحی نمودند که نصف تمام فدک

از آن آنحضرت باشد و نصف دیگر مال خودشان باشد چنانچه یا قوت حموی صاحب معجم البلدان در ص ۳۴۳ جلد ششم از فتوح البلدان و احمد بن یحیی بلاذری باندازی متوفی سال ۲۷۹ در تاریخ خود و ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۷۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) نقل از ابوبکر أحمد بن عبد العزیز جوهری و محمد بن جریر طبری در تاریخ کبیر و دیگران از محدثین و مورخین خودتان ثبت نموده اند .

بعد از بر کشتن بدینه طیبه جبرئیل از جانب نزول آیه و آت ذالقرنی حقه رب جلیل لازل و آیه ۲۸ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل)

را بر آنحضرت خواند که و آت ذالقرنی حقه و الممکین و این السبیل ولا تبذروا فیذیرا (۱) .

رسول اکرم ﷺ تأمل نمود که ذی القربی کیست و حق آنها چیست جبرئیل مجدداً شرفیاب گردیده و عرض کرد خداوند میفرماید اذفع فدکا الی فاطمة فدک را بغاطمه و اگذار کن رسول اکرم ﷺ فاطمه سلام الله علیها را طلبید و فرمود ان الله امرنی ان اذفع الیک فدکا خداوند مرا امر فرموده فدک را بشما و اگذارم

(۱) حقوق خویشان و ارحام خود را اداء کن و فقراء و درمگداریان بیچاره را بحق شوهران برسان و هرگز اسراف و تبذیر ننمای .

فلذا در همان مجلس فدک را بفاطمه هبه و واگذار نمود.

حافظ - آبا در کتب و تفاسیر شیعه این معنی را در نزول آیه شریفه نوشته اند یا شواهدی در کتب معتبره ما دیده اید.

۱۵ عی - امام المفسرین احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلال الدین سیوطی در جلد چهارم تفسیر خود از حافظ ابن مردویه احمد بن موسی مفسر معروف متوفی سال ۳۵۲ از ابی سعید خدری و حاکم ابوالقاسم حسکانی و ابن کثیر عمادالدین اسماعیل ابن عمر دمشقی فقیه شافعی در تاریخ و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ بتابع الموده از تفسیر ثعلبی و جمع الفوائد و عیون الاخبار نقل میکنند که **لَمَّا نَزَلَتْ وَ آتَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ دَعَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكَ الْكَبِيرَ (۱)**.

تا رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حیات داشت فدک در تصرف فاطمه علیها السلام بود خود بی بی اجاره میداد و مال الاجاره را باقساط ثلاثه میآوردند بی بی فاطمه بقدر قوت یک شب خود و فرزندانش بر میداشت بقیه را در میان فقراء بنی هاشم و زائد آنرا بسایر فقراء و ضعفاء بمیل خود ارفاقاً تقسیم می نمود.

بعد از رحلت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مأمورین خلیفه وقت رفتند ملک را از تصرف مستأجرین بی بی بیرون آورده ضبط نمودند؟ شما را بخدا آقایان انصاف دهید نام این عمل را چه باید گذارد.

حافظ - این اول مرتبه است که از شما میشنوم رسول خدا فدک را بامیر پروردگار بفاطمه واگذار کرده.

۱۵ عی - ممکن است شما ندیده باشید ولی ما زیاد دیدیم عرض کردم بسیاری از اکابر علماء شما در کتب معتبره خود ضبط نموده اند باز هم توضیحاً عرض مینمایم که حافظ ابن مردویه و واحدی و حاکم در تفسیر و تاریخ خود و جلال الدین سیوطی در ص ۱۷۷ جلد چهارم در المنثور و فولی علی متقی در کنز العمال و در حاشیه مختصری که

(۱) چون نازل شد آیه و آت ذالقربی سه رسول اکرم صلی الله علیه وآله فاطمه را خواندند و فدک بزرگ را باو عطا نمود.

ر مستدامام احمد بن حنبل نوشته در مسئله صله رحم از کتاب الاخلاق و ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه از طرق مختلفه غیر از طریق ابی سعید خدری نقل نموده اند که وقتی این آیه شریفه نازل شد پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فدک را بفاطمه سلام الله علیها واگذار نمود.

حافظ - آنچه مسلم است خلفه فدک را باستاندار **استشهاد بحدیث لا نورث و جواب آن** حدیث معروفی که خلیفه ابی بکر گفت از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدیم کفرمود نحن معاشر الانبیاء لانورث ما ترکناه صدقه (۱) ضبط نمودند.

۱۵ عی - اولاً این نبوده و هبه بوده ثانیاً این عباراتی را که بعنوان حدیث نقل نمودید بجهاتی مورد اشکال و مردود است.

حافظ - دلیل شما بر مردودیت این حدیث مسلم چیست .
۱۵ عی - دلائل مردودیت آن بسیار است که مورد تصدیق اهل علم و انصاف میباشد.

اولاً سازنده این حدیث هر کس بوده بی فکر و بی تأمل تفوه باین بحالات نموده زیرا اگر فکر کرده بود عبارتی میگفت که موجب پشیمانی و تمسخر عقلا و دانشمندان نکردد هر کز نمیگفت نحن معاشر الانبیاء لانورث زیرا میدانست یک روز کذب او از خود عبارت حدیث ساختگی بیرون میآید.

چنانکه میگفت **انما لانورث** یعنی فقط من که خاتم الانبیاء هستم ارث قرار نداده ام راه فرار در گفتار باز بود ولی وقتی کلمه جمع آورده که ما جماعت انبیاء ارث قرار نمیدهیم ناچار میشویم برای بی برد بصحت و سقم حدیث بنا بفرموده خودشان مراجعه بقرآن مجید نموده تا اثبات حقیقت گردد.

وقتی مقابله با قرآن نموده مردودیت آن ثابت میشود چه آنکه میبینیم در قرآن مجید آیات بسیاری راجع بارت انبیاء موجود است میرساند که انبیاء عظام همگی

(۱) ما جماعت انبیاء ارث قرار نمیدهیم هر چه از ما بماند صدقه است (یعنی تاسمه واکه او میشود).

ارث داشتند و وراثت بعد از فوت آنها تصرف میکردند پس مردودیت این حدیث واضح میشود .

چنانچه عالم محدث ابو بکر احمد بن عبدالعزیز جوهری که بتوثیق این ابی الحدید در ص ۷۸ جلد چهارم شرح نهج از اکابر علماء و محدثین صاحب ورع و تقوی اهل تسنن بوده در کتاب سقیفه و ابن اثیر در نهایه و مسعودی در اخبار الزمان و اوسط و ابن ابی الحدید در ص ۷۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغه از ابو بکر احمد جوهری در کتاب سقیفه و فدک بطرق و اسانید بسیار که بعضی از آنها از امام پنجم ایجمع عجل بن علی الباقر علیهما السلام از صدیقه صغری زینب کبری و بعضی دیگر از عبد الله بن حسن بن حسن از صدیقه کبری سلام الله علیها و در ص ۹۳ مستنداً از عایشه ام المؤمنین و در ص ۹۴ نقلاً از عجل بن عمر انحرزبانی از جناب زید بن علی بن الحسین علیهم السلام از پدرش از جدش از بی بی صدیقه سلام الله علیها و دیگران از علماء شما خطبه و خطابه و محاجه حضرت زهراء مظلومه سلام الله علیها در میان مسجد مجمع عمومی مسلمانان مقابل مهاجر و انصار نقل نموده اند که مخالفین خود را مجاب نمود بسمیکه نتوانستند جواب بگویند (چون جواب منطقی نداشتند هو و جنجال کنزایندند) .

از جمله دلایل بی بی در مقابل آن حدیث پوچ مردود بی مغز آنها این بود که فرمود اگر این حدیث صحیح است و انبیاء ارث نداشتند پس این همه آیات ارث در قرآن مجید برای چیست ؟

دلایل قاطعه بر رد حدیث لائورث

یکجا میفرماید وورث سلیمان داود (۱) و در قصه حضرت زکریا فرموده فهبلنی من لدنک ویا یرثنی ویرث من آل یعقوب (۲) .

راجع بدعای زکریا فرماید و زکریا اذ نادى ربه رب لائدرنی فرداوات

(۱) میراث برد سلیمان از داود آیه ۱۶ سوره ۲۷ (نحل).

(۲) از لطف خاس خود فرزند صالح و جانشینی شایسته بن صفا فرما که او وراثت من و همه آل یعقوب باشد آیه ۵ سوره ۱۹ (مریم).

خیر الوارثین فاستجبنا له و وهبنا له یحیی (۱) .

آنکه فرمود یابن ابی حفصه افی کتاب الله ان ثرت اباک ولا یرث ابی لکد حفت شیئاً قریباً افعلی عمدت رکتم کتاب الله و لذتموه و راء ظهورکم (۲) .
آیا من فرزند یغمبر بیستم که مرا از حق محروم میکنید پس اینهمه آیات ارث هموماً للناس و خصوصاً للانبیاء چیست که در قرآن مجید درج گردیده .
مگر نه اینست که آیات قرآن مجید بر حقیقت خود باقیست تا روز قیامت مگر نه در قرآن میفرماید واولوا الارحام بعضهم اولی بعض (۳) یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین (۴) کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیراً الوصیه للوالدین و الاقربین بالمعروف حقاً علی المتقین (۵) .
آیا چه خصوصیتی مرا از ارث پدر محروم داشته افحصکم الله بآیه اخرج ابی منها ام اتم اعلم بخصوص الرآن و عمومه من ابی و ابن عمی !؟ (۶) .

چون در مقابل این دلایل و فرمایشات حق تماماً ساکت ماندند و جوابی نداشتند مگر مغلطه کاری و فحش دادن ز اهانت نمودن که بالاخره بی بی مظلومه را از این راهها بی چاره نمودند - ناله اش بلند شد فرود آمد روز دل مرا شکستید و حق مرا ضبط نمودید

- (۱) یاد آرد حال زکریا و هنگامیکه خدا را ندا کرد که بارالها مرا تنها بگذار (و بن فرزندگی که وراثت من باشد عطا فرما) که تو بهترین وارث اهل عالم هستی مامم دعای او دراستجاب کردیم و یحیی را یاد عطا فرمودیم ۸۹ آیه سوره ۳۱ (انبیاء) .
- (۲) پس ابی حفصه آبا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث بیری و من از پدرم ارث بیرم انترام بزرگی بر خدا بسته اند آبا با علم و دانایی و او راوی عهد عمل بکتاب خدا را ترک نمودید و قرآن را پشت سر خود انداختید .
- (۳) در ارث خویشاوندان برخی از آنها مقدم بر برخی دیگر میباشد آیه ۲۶ سوره ۸۰ (انفال)
- (۴) حکم خدا در حق فرزندان شما اینست که پسران دو برابر دختران ارث ببرند آیه ۱۲ سوره ۴ (نساء) .
- (۵) دستوار داده شده که چون یکی از شما در مرگ فرا رسد اگر دارای منافع دنیا است وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان بجزیی شایسته عمل این کار فریضه و سزاوار مقام پرهیزکاران است آیه ۱۷۶ سوره ۲ (بقره) .
- (۶) آبا خداوند شما را با آیه ای مخصوص گردانیده که پدر مرا از آن آیه اخراج کرده آباشما بنفاس و عام قرآن از پدرم حصه سالیانه و آل و سلم و بر سر هم علی بن ایضاب علیه السلام دانا ترید . . .

بریدید ولی من روز قیامت در محکمه عدل الهی با شما محاکمه نمودم خداوند قادر توانا حق مرا از شما خواهد گرفت .

فتم **الحکم لله والزرعهم محمد** (ص) **والموعد القيمة** **وعند الساعة** **یضمر** **المبطلون ولا ینفعکم** **اذا نذرتهم** **ون** **ولکل نباء مستقر** **و سوف تعلمون من بالیه** **عذاب یشزیه** **و یحل علیہ عذاب متیم** (۱) .

حافظ - کدام کس جرأت داشت بگوید و بضمه رسول خدا ﷺ فاطمه رضی الله عنها جسارت نماید که شما میفرمایید در مغلطه کاری به بی بی فحش دارند حقیر که این بیان شما را باور نمیکنم مغلطه کاری ممکن است ولی فحش غیر ممکن است شما هم تکرار نفرمائید .

داعی - بدیهی است کسی چنین جرأتی نداشت مگر خلیفه شما ای بکر که در مقابل دلائل ثابتی بی بی مظلومه چون جوابی نداشت همانساعت منبر رفت و بنای جسارت را گذارد نه فاطمه سلام الله علیها فقط بلکه بشوهر و ابن عمش محبوب خدا و پیغمبر ﷺ امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه هم اعانت نمود؟! .

حافظ - گمان میکنم این نوع از تهمتها از طرف عوام شیعه و متعصبین آنها انتشار پیدا نموده باشد .

داعی - اشتباه فرمودید از طرف عوام شیعه نبوده بلکه از طرف خواص و علماء بزرگ سنت و جماعت انتشار پیدا نموده و در جامعه شیعه بسیار نادر است که اظهار تعصب شود قسمی که مطالب دروغی انتشار دهند بلکه مجال است ولو هر اندازه عوام و متعصب باشند جعل خبر نمی نمایند پس این خبر صدق و صحیح است که اکابر علماء خودتان هم نقل نموده اند .

شما کتب معتبره معروفه علمای خود را به بنیید تا تصدیق نمائید اکابر علماء منصف خودتان هم اقرار باین معانی نموده اند .

(۱) خداوند بهترین حکم کننده و مسد علی علیه وآله کلیل و آقا و رئیس میباشد و وعده گاه ماوشافیات است و آن روز است که اهل باطل زبان می بینند و ندامت و شیبانی نفسی بشا نخواهد داد و برای هر چیزی وقتی است که در آن وقت واقع خواهد شد و زود است که میدانید عذاب خواهد کشید و ابدی بر چه کس ورود و حلول مینماید .

چنانچه این ابی الحديد معتزلی در ص ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از ابوبکر احمد بن عبد العزيز جوهری شرح منبر رفتن ابی بکر را بعد از احتجاج علی و فاطمه **رضی الله عنهما** و اهاثتائیکه بان در و دبعه رسول الله ﷺ نموده ضبط نموده است .

چنانچه دیگران هم نوشته اند بعد از اینکه بی بی مظلومه فاطمه سلام الله علیها خطبه را تمام کرد علی رضی الله عنه در مقام احتجاج بر آمد در حضور مهاجر و انصار و مجمع عموم مسلمانان در مسجد رو یا بی بکر نمود و فرمود چرا فاطمه را از حق میراث پندش محروم نمودی و حال آنکه علاوه بر اراث در حیات پدر متصرفه و مالک بوده است .

ابی بکر گفت فدک فیہ مسلمانان است اگر فاطمه شاهد کامل بیآورد که ملک او میباشد البته باو میدهم والا محروم خواهم نمود .

حضرت فرمودند **الحکم فینا بغير ماتحکم فی المسلمین** آیا حکم میکنی در باره ما بغير آنچه حکم میکنی در میان مسلمانان مگر رسول خدا ﷺ فرمود **الینة علی من ادعی و الیمن علی من ادعی** علیه (۱) تو قول رسول خدا ﷺ را رد نمودی و برخلاف دستور شع از او را فاطمه **رضی الله عنها** که از زمان پیغمبر **رضی الله عنه** تا کنون

متصرفه بوده شاهد میخواهی مگر عمل و قول فاطمه **رضی الله عنها** (که یکی از اصحاب کساء و مشمول آیه تطهیر است) حق نیست اخیرنا **لوان** شاهدین شهدا علی فاطمه **یفاحفة** ما کنت صانعة لها قال اقیم علیها الحد کسایر النساء قال **لانا** کنت اذا عند الله من الکافرین لانک رددت شهادة الله لها بالظهاره حیث قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً (۲) .

(۱) شاهد و گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه
(۲) مادام خیر بدنه که اگر دو شاهد شهادت بدهند که فاطمه علیها السلام (المیاذیة) تم البیاض باه) فاحفة و عمل بدی از او سرزده یا او چه مامله خواهی کرد گفت بر او حد منتم ما تنفسایر ذنبا حضرت فرمود اگر چنین کاری کنی در نزد خدا از جمله کفار خواهی بود برای آنکه در کفر بوده شهادت خدا را در باره فاطمه علیها السلام بطهارت چنانچه میفرماید در قرآن جز این نیست که خداوند اراده مینماید که شارا پاک و پاکیزه کند و بپیردازد شما هر رجس و بدی را .

مگر این آیه در حق ما نازل نگردید گفت چرا فرمود آیة فاطمه ای که خدا شهادت بطهارت او داده برای مال ناقابل دیا دعوی بیجا مینماید شهادت طاهر را رد مینمائی و قبلت شهادة اعرابی بال علی عقبه - ولی قبول میکنی شهادة اعرابی را که برایشه پای خود بول میکند ۱۴ .

این جملات را فرمود و متغیراً بمنزل رفت از این احتجاج هیاهوی عجیبی در مردم پیدا شد که همه میگفتند حق با علی و فاطمه است بخدا قسم علی راست میگوید این چه نوع عمل است که با دختر پیشمیر رضی الله عنه مینمایند .

اینجا است که این ای الحديد نقل میکند که کلمات ای بکر بالای منبر و دشنام دادن بعلی و فاطمه علیهما السلام چون احتجاج علی و فاطمه در مردم مؤثر و رسد در آمدند بعد از رفتن علی و فاطمه رضی الله عنهما ای بکر رفت بالای منبر و گفت ایها الناس این

چه هیاهوییست که بر پا کرده اید و گوش بحرف هر کس میدید چون شهادتش را رد کرده ام این حرفها را میزند آنها **مواصلة شهيد ذنبه (۱) رب لكل فتنة هو الذي يقول كروها جذعة بعد ما همرت يستعينون بالضعفة ويستنصرون بالنساء كام طحال احب اهلها ايها البغي !! (۳) .**

آقایان تعجب میکنید از کلمه فحش و اهانت مگر این کلمات جسارت و دشنام و اهانت نبوده است نسبت روباہ و دم روباہ و ام طحال زن زناکار نیست بعلی و فاطمه رضی الله عنهما دادن تعارف و احترام و محبت و نصرت و یاری است که پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داده بودند ؟ !!

(۱) در سایر کتب دارد که گفت اسما بی ثماله هیچدما ذنبها . یعنی فاطمه سلامه سلامتیا روباہی است که شامه اودم او میباشد (یعنی العیاذ بالله علی علیه السلام).

(۲) جز این نیست که او (علی علیه السلام) روباہی میباشد که شامه اودم او باشد ماچرا جو و برپاکننده فتنه می باشد و فتنه های بزرگ را کوچک نشان میدهد و مردم را بگفته و فساد ترویج و ترویج می نماید کمک از ضفا و یاری از زنها می طلبد مانند ام طحال است (که زنی بود زانیه در جاهلیت چنانچه این ای الحديد ذیل همین گفتار توضیح میدهد) که دوست میداشت نودیکان او زنا بگفتند .

آقایان تاکی غرق در خوش بینی و تعصب هستید و نسبت بشیعیان بیچاره بد بین هستید و آنها را رافضی و کافر میخوانید که چرا انتقاد میکنند از گفتار و رفتار اشخاصی که در کتب خودتان ثبت است .

ولی دیده حق بین و انصاف باز نمیکنید که حقیقت را ببینید **قضاوت منصفانه لازم است** آیا این عمل و گفتار ناهنجار از پیر مرد مصاحب رسول الله صلی الله علیه و آله سزاوار و شایسته بوده است !!

اگر یک مرد ولگرد می برور با آدمی دشنام بدهد فرق دارد تا یک مرد پیری که شبوروز مقیم مسجد و اهل ذکرو عبادت است ، کلمات زشت و ناهنجار و فحش و دشنام و نسبتهای کیک ازدهان معاویه و مروان و خالد معلوم الحال آفتدر دلها را نمیسوزاند تا ازدهان مصاحب غار رسول الله صلی الله علیه و آله !!

آقایان ما در آن زمان نبوده ایم نامهایی از علی و ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و مروان و خالد و ابوهریره و غیره میشنویم نسبت به پیچیک دوستی و دشمنی نداریم فقط بد چیز نظر می کنیم یکی آنکه کدام يك محبوب خدا و رسول و مورد توصیه آنها قرار گرفته و دیگر توجه باعمال و افعال و گفتار آنها می نمایم و قضاوت منصفانه بحق میکنیم .

مانند شما آقایان محترم زود باور نیستیم و تسلیم بلا جهت نمیشویم . نمیتوانیم با دیده خوش بینی قضاوت کنیم و هر عمل زشتی را از هر کس حمل بصحت کنیم و در مقابل آنها سر تعظیم فرود آوریم و از هر عمل زشتی دفاع بیهودر نمایم .

آدمی وقتی عینک سفید بر دیدگان خود گذارد هر رنگی را بجای خود می بیند نه آنکه رنگهای سیاه و زرد و سرخ را سفید ببیند - چون طالب سفید است - آقایان هم اگر عینک سفید نورانی انصاف بر دیدگان گذارده و حب و بغض را کنار بگذارید خوب را خوب و بد را بد خواهید دید تصدیق خواهید نمود که این عمل و گفتار از مثل ابی بکر آدمی در منتها درجه قیامت است کسی که خود را خلیفه مسلمین میدانند و يك مدت زمانی مصاحب رسول الله صلی الله علیه و آله بوده برای حب جاه و حفظ مقام حاضر شود کلمات

ر کیک و دشنامهای بسیار فیج بر زبان جاری کند آنها بدو محبوب خدا و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

**تمجیب این ابی الحدید
از گفتار ابی بکر**

نه فقط این عمل اسباب تمجیب ما است بلکه
علمای منصف خودتان هم بتعجب آمدند چنانچه
این ابی الحدید درس ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه گوید از این گفتار خلیفه تمجیب
نمودم از استاد خود ابویحیی قیب جعفر بن یحیی بن ابی زید البصری سؤال نمودم کتابه
و تعریض خلیفه در این کلمات بکه بوده گفت کتابه و تعریض نبود بلکه صراحت در
کلام بود گفتیم اگر صراحت داشت سؤال نمی نمودم **فَضَحَكَ وَقَالَ بَعْلِي بِنِ اِيطَالِبٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**
قُلْتُ هَذَا الْكَلَامُ كُلُّهُ لِعَلِيٍّ يَقُولُهُ؟ قَالَ نَعَمْ اِنَّهُ الْمَلِكُ يَا بَنِي (۱).

آقایان با انصاف عبرت بگیرید و فضاوت منصفانه بنمائید اگر کسی پیدر و مادر
شما این نوع جسارت و اهانت نماید مثل روباہ و دم روباہ و زن زنا کار یا آنها بزند دل
شما از او پالک میگردد؟ و انصاف است بما اعتراض کنید که چرا انتقاد میکنیم با زایمان
ما مانع است که نگوییم و نویسیم مگر آنچه واقع شده و مورد تصدیق اکابر علماء
خودتان هم میباشد.

اگر شخصی در مقابل این جمعیت بگوید آقای حافظ روباہ و آقای شیخ دم آن
میباشد و مانند زن فاحشه در مجلس حرف میزنند چه قدر بشما سخت میگذرد.

آقایان چشمها را بر هم نگذارید و با دیده انصاف به مسجد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
بشکرید که مرد پیری یار غار پیغمبر بعنوان خلافت بالای منبر پیغمبر در مقابل مهاجر
و انصار بگوید علی بن ابی طالب (العیاض بالله) روباہ است و فاطمه دم روباہ میباشد
(یا برعکس بنا بر گفتار سایر روایات) و مانند زن فاحشه زنا کار میان مردم حرکت
میکند بر مولای ما امیر المؤمنین و جد ما فاطمه مظلومه در مقابل مردم چه گذشت
خدا میداند الان تمام بدن داعی میارزد می بینید با ارتعاش و اشک جاری با شما حرف

(۱) پس خندید و گفت (این نسبتها را) بعلی علیه السلام داد گفتن این سخنان نا شایست
تأمنش نسبت بعلی بود گفت بلی پس سلطنت میخاست.
(۲) یعنی عقیم و دنیاله بریده است اشخاص زیارت طلب برای رسیدن به هدف و مقصد خود که
زیارت و آغامی باشد هر عمل زشت و نا شایسته ای را میکنند.

میزنم پیش از این حال گفتار در این باب ندارم.

درد دل ما بسیار است - این زمان بگذارد تا وقت دگر .

آیا سزاوار بود از مصاحب و مسند نشین رسول الله که در مقابل طلب حق و
حرف حساب و صحیح دشنام بدهد و بکلمات رکیک مؤمنین واقعی و ودایع پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
را اهانت نماید معلوم است فحش حره به عجز است کسیکه جواب صحیح ندارد با فحش
طرف را مغلوب میکند !!

آنها بعلی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که تمام علماء شام در کتب معتبره خود نوشته اند که رسول اکرم
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره او فرمود **عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ** حیث دار (۱) و بعد از دشنام
نسبت قتنه انگیزی بدهد و تمام قتنه ها را از او بدارند !!

**آزار بعلی آزار به
پیغمبر است**

آیا این بود ثمره و نتیجه سفارشات پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
درباره علی و فاطمه علیهما السلام که تمام علمای
شما در کتب معتبره خود نوشته اند در باره هر

یک از علی و فاطمه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علیحده فرمود ازیت آنها ازیت من است که خلاصه کلمات آن
میشود که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود من آنها **فَقَدْ أَذَى آذَانِي وَمَنْ أَذَى آذَانِي اللَّهُ (۲)**
و نیز فرمود من آذی علیاً **فَقَدْ أَذَى آذَانِي (۳)**.

**دشنام دادن بعلی دشنام
به پیغمبر است**

وبالآن از اینها در تمام کتب معتبره شما ثبت است
که آنحضرت فرمود: **مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي**
وَمَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ (۴).

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در اول باب ۱۰ کفایات الطالب حدیث مفصلی
از ابن عباس مستنداً نقل نموده که در مقابل جمعی از اهل شام که علی را لعن و سب مینمودند
فرمود شنیدم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بعلی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود من سبک **فَقَدْ سَبَّنِي** و من

- (۱) علی با حق و سق باعلی میگردد .
- (۲) هر کس این دو تن (علی و فاطمه) را آزار کند مرا آزرده و کسیکه مرا آزرده خدا را آزرده .
- (۳) کسیکه علی را بیادارد مرا آزرده .
- (۴) هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و کسیکه مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده است .

سَبْتِي قُلْتُ سَبَّ اللَّهُ وَمَنْ سَبَّ اللَّهَ أَكَبَهُ اللَّهُ عَلَيَّ مَنخَرِي فِي النَّارِ (۱).

و بعد از این حدیث احادیث دیگری مستنداً نقل مینماید که تمامی آنها دلالت دارد بر کفر کسانی که علی را دشنام بدهند چنانچه عنوان باب ۱۰ را باین عبارت آورده

الباب العاشر فی کفر من سبَّ علیاً (ع) (۲).

و نیز حاکم در ص ۱۲۱ جلد سیم مستدرک همین حدیث را با ستنای جمله آخر نقل نموده است .

پس طبق این احادیث سب کنندگان بعلی (علیه السلام) سب کنندگان خدا و پیغمبر می باشند و سب کنندگان خدا و پیغمبر (مانند معاویه و امویان و خوارج و نوابس و امثال آنها) ملعون و اهل آتش میباشند .

پس است - قیامت گرچه دیر آید بیاید - چون جدّه مظلومه ما سکوت نموده و محاکمه را موکول بر روز قیامت در محکمه عدل الهی نمود ما هم سکوت را پیشه کنیم برویم بر سب دلائل خود برود حدیث مورد استشهاد شما .

علی باب علم و حکمت است دلیل دوم بر مرودیت حدیث لانورث آنست که نظر بحدیث شریف متفق علیه (شیعه و سنی)

که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود **انا مدینه العلم و علی بابها - انا دار الحکمة و علی بابها (۳)** .

روی قواعد عقل و دانش حتماً بایستی باب علم رسول الله از احادیث و دستورات آن حضرت مخصوصاً آنچه مربوط باحکام است بالاخص راجع بارت که نظم و اختلال جامعه امت مربوط باوست آگاهی کامل داشته باشد و الا باب علم نخواهد بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بفرماید **من اراد العلم فلیأت الیاب** .

- (۱) کسیکه ترا دشنام دهد مرا دشنام داده و کسیکه مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده و کسیکه خدا را دشنام دهد خدا او را برو در آتش اندازد .
- (۲) باب دهم در کفر کسیکه علی را سب و دشنام دهد .
- (۳) من شهرستان علم و علی در آن میباشد - من خانه حکمت و علی در آن میباشد - هر کس اراده دارد از علم من بهره‌ای بردارد پس باید برو در خانه علی .

چگونه ممکن است عقل باور کند که رسول الله (صلی الله علیه و آله) بنا بر اخباری که در تمام کتب معتبره شما وارد است علی (علیه السلام) را اقصای امت معرفی نموده و فرموده باشد : **علی اقصایکم** یعنی علی در علم قضاوت از همه شما امت اولی میباشد . آیا خنده آور نیست که پیغمبر تصدیق کند کسی را که در علم قضاوت از همه بالاتر است اما از ارباب و حقوق اطلاع کامل ندارد ! ! و احکام ارباب را باو نکوید در صورتی که قاضی باید بجمع علوم مخصوصاً بعلم فقه و حقوق . که قانون ارباب از اهم آنها است آگاه و مطلع باشد .

چگونه میتوان باور نمود که حدیثی آنها راجع بارت مخصوصاً مربوط بامور داخلی و شخصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باشد علی وصی و باب علم آنحضرت نشینید باشد ولی (اوس) بن حدثان یا امی بکر بن ابی قحافه (شنیده باشد .

آیا عقل شما قبول مینماید که بگویند يك فرد عادی بی سواد وصیت بکند و برای خود وصی مورد اطمینانی قرار دهد و همه قسم دستورات عمل بعد از خود را بوسی خود بدهد ولی نکته اهم در وصیت ارباب که موضوع ارباب بیاض ماندگان است بوسی نکوید - و بیک فرد یسگانه بگویند که بعد از من چنین و چنان شود .

تا چه رسد بمقام منیع رسول الله (صلی الله علیه و آله) آنها خاتم الانبیاء که اصل غرض از بعثت حفظ نظام اجتماع بشر و فراهم نمودن آسایش دنیا و آخرت بوده است و وصی و وارث و جانشینی برای خود مینماید . یعنی خدا تعیین نماید علی را وصی و وارث آن حضرت و آنگاه چنین حدیثی که نظم و نظام خصوصی و عمومی را بهم میزند بآن وصی بزرگوار خود که علاوه بر مقام وصایت باب علم و حکمت آنحضرت نیز بوده نفرماید !!

شیخ - هیچ يك از این دو موضوع در نزد ما ثابت نمیشد چونکه حدیث مدینه مورد قبول اکابر علماء نمیشد و اما موضوع وصایت در نزد علمای جمهور مردود و غیر مسلم است چه آنکه بخاری و مسلم در صحیحین خود و دیگران از بزرگ عالمان ما مستنداً از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها نقل نمودند که گفت در وقت احتضار سر پیغمبر

بسیئه من بود تا از دنیا رفت - یعنی من شاهد بودم که وصیتی نمود !!

چگونه ممکن است وصیتی نموده باشد و بر ام المؤمنین که تا دم آخر سر مبارک رسول الله ﷺ بسیئه او بوده است مخفی مانده باشد و اگر وصیت نموده بود قطعاً ام المؤمنین رضی الله عنها نقل می نمود پس موضوع وصیت بکلی منتفی میباشد !!!

داعی - راجع بحديث مدينه بي لطفی فرمودید زیرا که عرض کردم اتفاقی فریضین است و تقریباً بعد توالتز آمده و در کتب معتبره اکابر علمای شما از قبیل امام تمیمی و فیروز آبادی و حاکم نیشابوری و محمد جزری و محمد بن جریر طبری و سیوطی و سخاوی و متقی هندی و محمد بن یوسف کتبی شافعی و محمد بن طلحه شافعی و قاضی فضل بن روزبهان و مناری و ابن حجر مکی و خطیب خوارزمی و سلیمان قندوزی حنفی و ابن مغزالی فقیه شافعی و دیلمی و ابن طلحه شافعی و میر سید علی همدانی و حافظ ابو نعیم اسفهبانی و شیخ الاسلام حموی و ابن ابی الحدید معتزلی و طبرانی و سیوطی و ابن جوزی و امام ابو عبدالرحمن نسائی و غیرهم نقل نموده اند .

و اما موضوع وصایت و نصوص وارده از رسول اکرم ﷺ بسی بسیار و بیشمار و از متواترات مسلمه است و قطعاً انکار وصایت را نمی نماید مگر عنود لجاج و متعصب جهول .

نواب - خلیفه پیغمبر خود وصی آنحضرت است که بکارهای خانوادگی آنحضرت هم رسیدگی مینماید چنانچه خلفاء رضی الله عنهم رسیدگی میکردند و مناجار زوجات رسول الله را میدادند از کجا معلوم است که علی کرم الله وجهه را بالخصوص بوصایت معین نموده باشد .

شاعری - صحیح فرمودید بدیهی است خلیفه و وصی رسول الله فرد واحد بوده چنانچه دلائل و نصوص خلافت را در شبهای گذشته بمرستان رسانیدم و وصایت آنحضرت با نصوص جلیه واضح و آشکار است که باسر آنحضرت در موقعیکه دیگران بر پی دسیسه ناز، بودند مشغول غسل و کفن و دفن آنحضرت بود بعد هم باداه

ورد امانات موجوده نزد آنحضرت پرداخت و این مطلب از اوضاع و اشخاص و موارد اتفاق جمع علماء ما و شما میباشد .

ناچارم برای اثبات این معنی که جناب شیخ نفرمایند در نقل اخبار در وصایت نزد علماء ما مرود است بچند حدیثی مختصر اشاره نمایم .

۱ - امام تمیمی در مناقب و تفسیر خود و ابن مغزالی فقیه شافعی در مناقب و میر سید علی همدانی در مودت ششم از مودت القری از خلیفه دوم عمر بن خطاب نقل مینمایند که گفت ان رسول الله (ص) لماعقد المواقاة بین اصحابه قال هذا علی اخی فی الدنیا والاخرة و خلیفتی فی اهلی و وصی فی امتی و وارث علمی و قاضی دینی ماله منی مالی منه نفعه نفعی و ضره ضری من احبه فقد احببتی و من ابغضه فقد ابغضنی (۱) .

۲ - شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۱۵ ینابیح الموده را اختصاص باین موضوع داده و ۶۰ خبر از امام تمیمی و حموی و حافظ ابو نعیم و احمد بن حنبل و ابن مغزالی و خوارزمی و دیلمی در اثبات وصایت علی ﷺ نقل مینماید که بعضی از آن اخبار را برای روشن شدن ذهن آقایان عرض میکنم .

از مسند امام احمد حنبل نقل مینماید (وسط ابن جوزی هم در ص ۲۶ تذکره خواص الاممه و ابن مغزالی شافعی در مناقب نیز این خبر را آورده اند) که انس بن مالک گفت بسلامان گفتم سؤال کن از پیغمبر ﷺ که وصی او کیست :

فقال سلمان یارسول الله من وصیک ؟ فقال «ص» یاسلمان من کان وصی موسی ؟

(۱) رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روزیکه عهده اخوت و برادری بین اصحاب فرموده بود فرمود این علی برادر من است در دنیا و آخرت و خلیفه من است در اهل من و وصی من در امت من و وارث علم من و واده کننده دین من خلاصه بین من و علی جدایی نیست نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است کیسکه او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کیسکه او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است .

فقال يوشع بن نون قال «ص» ان وصي ووارثي يقضى ديني وينجز موعدي علي بن ابيطالب (۱).

۳- واز موفق بن احمد اخطاب الخطباء خوارزم از بریده نقل میکند که رسول اکرم ﷺ فرمود لكل نبي وصي ووارث وان عليا وصي و وارثي (۲).

(ومحمد بن يوسف کنجی شافعی درس ۱۳۱ کفای الطالب ضمن باب ۶۲ مستندا همین خبر را آورده و بعد از نقل خبر گوید این حدیث نیکوئی است که محدث شام هم در تاریخ خود ذکر نموده.)

۴- واز شیخ الاسلام حموی نقل میکند از ابی ذر غفاری که گفت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا خاتم النبيين وانت يا علي خاتم الوصيين الي يوم الدين (۳).

و نیز از خطیب خوارزمی نقل مینماید از ام سلمه ام المؤمنین که گفت رسول اکرم ﷺ فرمود ان الله اختار من كل نبي وصيا و علي وصي في عترتي و اهل بيتي و امتي بعدى (۴).

۶- واز ابن مغازلی قتیبه شافعی نقل میکند از اصبح بن بنانه (که از اصحاب خاص امیر المؤمنین بوده و بخاری و مسلم هم از او روایت نموده اند) که گفت مولانا امیر المؤمنین در بعضی از خطبه های خود فرمود: ايها الناس انا امام البرية و

وصي خير الخليفة و ابوالمترعة الطاهرة الهادية انا و اخو رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و وصيه و وليه و وصفيه و حبيبه انا امير المؤمنين و قائد الفر المحجلين و سيد الوصيين حربي و حرب الله و سلمى سلم الله و طاعتي طاعة الله

(۱) سلمان عرض کرد يا رسول الله وصي شاکيست ؛ فرمود ای سلمان وصی موسی که بود ؛ عرض کرد یوشع بن نون فرمود وصی من و وارث من و اداء کننده دین من و وفا کننده بوعده من علی بن ابیطالب است.

(۲) از برای هر پیشبری وصی و وارثی بوده پدرستیکه علی وصی و وارث من است .

(۳) فرمود پیشتر من خاتم ایام هستم و تو یا علی خاتم اوصیای هستی تا روز قیامت .

(۴) خداوند اختیار نمود برای هر پیشبری وصی و علی وصی من است در عترت و اهل بیت و امت من بعد از من .

و ولايتي و ولاية الله و اتباعي اولياء الله و انصاري انصار الله (۱).

۲- و نیز ابن مغازلی شافعی در مناقب از عبدالله بن مسعود نقل مینماید که رسول اکرم فرمود: انتهت الدعوة الي والي علي لم يسجد احدنا لعنم قط فأتخذني نبيا و اتخذ عليا وصيا (۲).

۸- میرسید علی همدانی شافعی در مودت چهارم از مودة القربی از عتبة بن عامر الجهنی نقل میکند که گفت : يا بعنا رسول الله (ص) علي قول ان لاله الا الله و حده لا شريك له و ان محمدا نبية و عليا وصيه فاي من الثلاثة تركاه كفرنا (۳).

۹- و نیز در همان کتاب مودة القربی است که رسول اکرم ﷺ فرمود ان الله تعالى جعل لكل نبي وصيا جعل شيت وصي آدم و يوشع وصي موسى و شمعون وصي عيسى و عليا وصي و وصي خير الاوصياء في البداء و انا الداعي و هو المضيء (۴).

۱۰- صاحب ینابيع از مناقب موفق بن احمد خوارزمی نقل میکند از ابو ایوب انصاری که گفت در موقع مرتز رسول الله ﷺ فاطمه سلام الله علیها آمد و کربمیع کرد

(۱) ای مردم منم امام خلائق و وصی بهترین مخلوقات و پدر عترت طاهره هادیه منم برادر رسول خدا و ولی او و ولی او وصی او و حبیب او منم امیر المؤمنین و پیشوای دست و پا و پیشانی میدانم و آقا و سید اوصیاء. جنگ با من جنگه با خداست و صلح با من صلح و سلم با خداست طاعت من طاعت خداست و دوستی من دوستی خداست و پیروان من دوستان خدا هستند .

(۲) منتهی شد دعوت [رسالت] بن و علی که هیچکدام از ما دو نفر سجده به بت نشودیم مرا یتیمبر و علی را وصی قرار داد .

(۳) یمت نمودیم با رسول خدا بر اینکه بگویم شهادت بدهیم بوعده ایت خدای متعال که شریکی برای او نیست و اینکه محمد یتیمبر اوست و علی وصی او پس هر یک از این سه را ترک تا ایم کافر شد ایم .

(۴) بدوستیکه خدای تعالی قرار داد برای هر پیشبری وصی و فراد ااد شیت دا وصی آدم و یوشع دا وصی موسی و شمعون را وصی عیسی و علی را وصی من و وصی من بهترین اوصیاء میباشد . منم دعوت کننده (حق) و علی است دوشن کننده (حق و سقیقت) .

بیمبر ﷺ فرود یا فاطمه ان کرامه الله اياك زوجك من هو اقدمهم سلفاً
و اكثرهم علماً واعظمهم حلماً ان الله عزوجل اطع الى اهل الارض اطاعة
فاخترني منهم فبعثني نبياً مرسلهم اطاع اطاعة فاختر منهم بعلك فاوحى
الي ان ازوجه اياك واتخذها وصياً (۱).

ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب بعد از نقل این خبر این جملات را زیادت
نقل نموده که فرمود یا فاطمه انا اهل البيت اعطينا سبع خصال لم يعطها احد
من الاولين ولا يدرها احد من الاخرين منا افضل الانبياء وهو ابوك ووصينا
خير الاوصياء وهو بعلك وشهدنا خيرا للشهداء وهو حمزة عمك ومنا من له
جناهان يطير بهما في الجنة حيث يشاء وهو جعفر ابن عمك ومنا سيطان
وسيد شباب اهل الجنة ابناك والذی نفسى يده ان مهدى هذه الامة يصلى
عيسى بن مريم خلفه فهو من ولدك (۲).

ابراهيم بن محمد حویزی در فرآند این جملات را بعد از نقل حدیث زیادت
آورده که فرمود بعد از نام مهدی عليه السلام یملاه الارض عدلا و قسطا بعد ما ملئت
جورا وظلما یا فاطمه لاتحزني ولاتبكي فان الله عزوجل ارحم بك و ارفع
عليك مني و ذلك لمالك و مولاك من قلی قد زوجك الله زوجا و هو

(۱) ای فاطمه از کرامتهای خدای تعالی بنو ایست که همسر تو فراد داد کسی را که اسلامش
از همه اقدم و طبعش از همه بیشتر و پرورایش از همه زیاد تر بود بدستیکه خدای عزوجل
آگاه است ر اهل زمین (باطلاع خالق و معلولین) اختیار نمود مرا از میان آنها و بیعت نمود مرا
پندبر هر مسلم و همچنین باطلاع (خالق و معلولین) اختیار نمود از آنها شوهر تو را پس وحی نمود
بسوی من که تو بیع میان من و خدا و او را وصی قرار دهی .

(۲) ای فاطمه بنا اهل بیت هفت غمخت معنا شده که باحی از اولین صفا شده واحدی
از آخرین آنها را درك نسیکند از ما است افضل از همه پیشبران و آن پدر تو میباشد و وصی ما
بهترین اوصیاء است و او شوهر تو میباشد و شهید ما بهترین شهید است و او سزده عدوی تو میباشد
و از ما است کسیکه برای او دو بال است که پرواز میکند با آن دو بال در بهشت فروغت بخواد
و او جعفر بن عبود تو میباشد و از ما است دو سیط و دو سید جوانان اهل بهشت و آنها فرزندان
تو میباشد یا آن خدایک جان من در دست او است بدستیکه مهدی این است که عیسی بن مریم
هبط او نماز میکند او را از اولاد تو میباشد .

اعظمهم حسابا و اكرمهم نبيا و ارحمهم بالرعية و اعدلهم بالسوية و ابصرهم
بالفضية (۱) .

کدام میکتیم بهمین مقدار نقل احادیث نبوی برای اطمینان خاطر آقای نواب
ورفع اشتباه جناب شیخ کافی باشد و الا احادیث منقوله از مقام نبوت که در حرکت از
آنها بمناسبتی نامی از وصایت آنحضرت برده شده بسی بسیار و بشمار است .

در وقت وفات سر مبارک
رسول الله در سینه امیر
المؤمنین عليه السلام بود

و اما اینکه جناب شیخ فرمودند در وقت وفات
سر مبارک رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سینه ام المؤمنین
عایشه بود بکنی مردود است برای آنکه معارض
است با اخبار بسیاری که علاوه بر آنکه در نزد
تقرت و اهل بیت طهارت ثابت و محقق آمده و اجماع علماء شیعه بنحو تواتر آنرا نقل
نموده اند در کتب معتبره اکابر علماء خودتان هم آمده که در وقت وفات سر مبارک
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم در سینه مولانا امیر المؤمنین عليه السلام بوده و در آن ساعت ابواب علوم را
بسینه علی باز نموده .

شیخ - در کدام کتاب علمای ما چنین مطلبی را ذکر نموده اند .

داعی - خوبست مراجعه نمایند به س ۵۵ جلد چهارم و س ۳۹۲ و ۴۰۰ جلد
ششم کنز العمال و س ۵۱ جزء دوم طبقات محمد بن سعد کاتب - و س ۱۳۹ جلد سیم
مستدرک حاکم یسابوری - و تلخیص زحبی - و سنن ابن ابی شیبه - و کبیر طبرانی -
و جلد سیم معتمد امام احمد حنبل - و حلیه الاولیاء حافظ ابو نعیم و کتب معتبره دیگر که
همگی باختلاف الفاظ و مطالب نقل مینمایند از ام المؤمنین ام سلمه و جابر بن عبدالله
انصاری و دیگران که در وقت وفات رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم علی عليه السلام را طلبید و سر مبارک کنس

(۱) برمیکنه زمین را از اهل در دادیمه از اینکه بر شده باشد از ظلم و جورای ناطه محزون
میاشی گریه مکن زیرا که خداوند رحیم تر و مهربانتر است بر تو از من و این از برای موفقت و
مکلف تو است از قلب من بتعقیق تزویج نموده است تو داهمتری که او بزرگتر از همه میباشد
از حیث حسب و گرامی تر از همه است از حیث نسب و مهربان تر از همه برحمت و عادل تر از همه
بمساروات و ینانتر از همه بقشاورت بین دو نفر و بیشتر میباشد .

در سینه او بود تا روح از بدن شرفتن مفارقت نمود.

و از همه این اخبار مهمتر بیان خود امیر المؤمنین علیه السلام است که در نهج البلاغه آمده و این امی الحدید در ص ۵۶۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه آورده که ضمن بیانات خود صریحاً فرموده و لقد قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وان رأسه لعلى صدرى ولقد سالت نفسه فى كفى فامر رتها على وجهى (۱).

و نیز در ص ۵۹۰ همان جلد ضمن دفن صدیقه کبری سلام الله علیها است که فرمود در خطاب بر رسول الله صلی الله علیه و آله و قد كنت فى ملحودة قبرك و فاضت بين نحرى و صدرى انفسك (۲).

اینها تمام دلائل متقنه است که خبر عایشه مردود و غیر قابل قبول است چه آنکه سابقه عداوت و دشمنی عایشه با مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بسیار قوی است که شاید انشاء الله در لیالی آتیه وقت مناسبی بستم بیاید بعرضتان برسانم.

و از همین احادیث هم کاملاً جواب دوم آقای تحقیق در امر وصایت و نواب مفهوم میشود که فرمودند با بود خلیفه چه احتیاجی بوجود وصی میباشد.

زیرا اگر انسان عاقل از عادت خارج شود و قدری با انصاف در خود احادیث دقت کند مخصوصاً آن احادیثی را که میفرماید همان خدائیکه اوصیاء انبیاء عظام را معین نموده علی را بوصایت من مقرر داشته میفهمد مراد وصیت خصوصی عادی خانوادگی نیست که هر فردی از بشر برای بعد از خود معین مینماید.

بلکه مراد همان وصایت بمعنای خلافت است که متصرف در جمیع شئون اجتماعی و انفرادی امت باید باشد که همان وصایت تالی تلو مقام نبوت است.

(۱) هر آینه بنحیث رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شد در حالتیکه سر مبارکش روی سینه من قرار داشت روح آنحضرت در دست من خارج شد و من دستهایم را بر صورتم کشیدم ولى ابن ابی الحدید در ص ۵۶۲ جلد دوم ذیل بیان آنحضرت گوید در حالتیکه سر آنحضرت روی سینه ام بود چند قطره خون از آنحضرت جاری شد و علی علیه السلام بصورت خود مالید (۲) هر آینه بنحیث نوراد در خوابگاه قبر کنیه دادم دروغ تو را مابین کلو سینه من خارج شد و ابن ابی الحدید همین معنی را تصدیق دارد که روح آن حضرت در سینه علی علیه السلام خارج شد.

مقام وصایت آنحضرت مورد تصدیق تمام علمای بزرگ خودتان میباشد و انکار این معنی را نموده اند مگر عدّه قلیلی از متصنّفین معاندین که انکار همه فضایل آن حضرت را نموده اند.

چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۶۶ جلد اول شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) گوید فلا ریب عندنا ان علیاً علیه السلام کان وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و ان خالف فی ذلك من هو منسوب عندنا الى العناد (۱).

آنکه اشعار بسیاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده که تمام آنها متضمن وصایت آن حضرت میباشد از جمله اشاره بوضیعت او شعر از عبد الله بن عباس (حبر امت) است که در شعر اول خود گوید:

وصی رسول الله من دون اهله و فارسه ان قبل هل من منازل و نیز از خزیمه بن ثابت ذو الشهادین نقل نموده که ضمن اشعار خود گوید:

وصی رسول الله من دون اهله و انت علی ما کان من ذاك شاهده و نیز از جمله اشعار ابوالهشیم بن یسحاق صحابی است گوید:

ان الوصی امامنا و ولینا برح الخفاء و باحت الاسرار
برای اثبات مراد بهمین مقدار اکتفا مینمایم چنانچه مایلید بقیه اشعار و گفتار را در این باب مراجعه کنید بان کتاب تا کشف بیشتری بر شما گردد که گوید اگر ملالت نمی آورد اوراق بسیاری پر میگردم از اشعاری که ذکر وصیت در او میباشد.
پس معلوم شد وصایت توأم با مقام نبوت که فصل مادون مقام نبوت است همان

مقام خلافت و ریاست عامه الهیه است.

شیخ - چنانچه این اخبار صحیح است چرا در کتب آثار بوصیت نامه از رسول خدا

(۱) شك وشبهه ای نیست در نزد ما که علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ان مخالف این معنی است کیسکه در نزد ما از اهل عناد میباشد.

بنام علی کرم الله وجهه بر نمبخرورم مانند وصیت نامه ای بکر و عمر رضی الله عنهما وقت مرگش -

داعی - موضوع وصی بودن مولانا امیر المؤمنین و دستورائی که از خاتم الانبیاء نسبت بمقام ولایت صادر شده بسیار صریح و واضح در کتب معتبره اکابر علماء شیعه از طریق اهل بیت طهارت بطریق تواتر ثبت و ضبط گردیده ولی چون شب اول قرار شد باخبار یکطرفه استدلال نمانیم ناچار بعضی از آن اخباریکه در کتب معتبره خودتان رسیده و الحال در نظر دارم اشاره مینمایم .

اشاره بدستور وصیت
و اگر بخواهید بشما اخبار راجع وصیت رسول خدا ﷺ بدستورائیکه بمولانا امیر المؤمنین داده شده پی برید مراجعه نمائید ص ۶۱ و ۶۳ جلد دوم طبقات ابن سعد و ص ۵۴ جلد چهارم کنز العمال متقی و نیز در ص ۱۵۵ و ۳۹۳ و ۴۰۳ جلد ششم کتبی و در ص ۱۶۴ جلد چهارم مسند امام احمد بن حنبل و در ص ۵۹ و ۱۱۱ جلد سیم مستدرک حاکم و بالاخره در سنن ودلائل بیهقی و استیعاب ابن عبد البر و کبیر طبرانی و تاریخ ابن مردویه و دیگران از اکابر علماء خودتان که عبارات مختلفه در ازمینه متفاوته دستورات آنحضرت را نقل نموده اند .

که خلاصه آن عبارات که مکرر ذکر گردیده اند است که فرمود باعلی انت اخی و وزیر و تقضی دینی و تنجز وعدی و تبری ذمتی (۱) و انت تفلسنی و تؤدی دینی و تواریثی فی حفرتی (۲) .

علاوه بر بیان اخبار صریحه که از این قبیل دستورات آنحضرت بسیار داده شده - آثار علامت عمل بوصیت است که بنا بامر و دستور وصیت مولانا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آن حضرت را غسل داده و کفن نموده و در حجره خود دفن نموده است و پانصد هزار در هم ذین آنحضرت را آداء نموده چنانچه عبد الرزاق در جامع خود نقل نموده .

(۱) یا علی تو بر ادد و وصی منی که دین مرا آداء و عهده مرا وفا و ذمت مرا بری میکنی .

(۲) تو مرا غسل میدهی و دین مرا آداء میکنی و مرا در قبر پنهان مینمائی .

شیخ - روی قاعده و دستور قرآن که می فرماید کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیراً الوصیه للوالدین و الاقربین بالمعروف حقاً علی المتقین (۱) .

لازم بود در وقت وفات وصیت بنماید و وصی خود را معین کند پس چرا در آن موقع که آثار موت را مشاهده نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت نمود هم چنانکه ای بکر و عمر رضی الله عنهما وصیت نمودند .

داعی - اولاً مراد از اذا حضر احدکم الموت معاینه موت و مرگ نیست یعنی لحظات آخر زندگی نمی باشد زیرا در آن حالت کمتر کسی است که بهوش باشد و بتواند بوظایف خود باشعور کامل عمل نماید پس مراد اسباب و آثار و علامات مرگ است از پیروی و ضعف بدن و مرهم و غیره .

ثانیاً این بیان شما تأثیر درونی را نماز نموده و مصیبت بزرگی را بیادم آورد که هرگز فراموش شدنی نیست .

و آن مصیبت بزرگ اینست که جد امجد بزرگوارم رسول الله صلی الله علیه و آله با آنهمه تأکیدات بلغیه که در تعقیب آیات قرآن مجید برای وصیت نمود تا آنجا که فرمود من مات بغير وصیه مات میتة جاهلیة (۱) .

تافردي از امت او بی وصیت نمیرد مبادا بعد از مردن در بازماندگان آنها تولید نزاع گردد .

نوبت که بشود آن بزرگوار رسید با آنکه در مدت بیست و سه سال بیوسته وصیتهای خود را تحت نظرنامه مرتب به یگانه وصی با عظمتی که خداوند متعال برای آن بزرگوار معین نموده گوشزد و مورد عنایت قرار داده بود .

در مرض موت هم خواست آنچه در آن مدت گفته تکمیل نماید تا با آن وسیله

(۱) دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیویست وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان بجزئی شایسته عدل اینکار سزاوار مقام پرهیزگار است آیه ۱۷۶ سوره ۲ (بقره) .
(۲) کسیکه بدون وصیت بپیره مرده است بدون اهل جاهلیت .

جلو ضلالت و گمراهی و جنگ و نزاع و دو دستگی امت را بگیرد متأسفانه بازیگران سیاسی مانع شدند و نگذارند وظیفه شرعی الهی خود را عملی نماید تا مستمسکی برای شما گردد امشب بفرمایید چرا آن حضرت در مرض موت وصیت نمود ۱۴.

اطاعت امر پیغمبر واجب است
شیخ - گمان میکنم این بیان شما حقیقت نداشته باشد زیرا عقل باور نمیکند که کسی قدرت معانعت از رسول خدا

الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فاتھوا (۱) در آیات متعدده امر باطاعت او امر آنحضرت نموده که **اطیعوا الله واطیعوا الرسول** (۲) بدیهی است سرپیچی از اطاعت

امر رسول خدا **کفر** است هرگز صحابه و بستگان آن حضرت چنین عملی را نمی نمودند که مانع وصیت آن حضرت گردند ممکن است از اخبار معموله باشد که بدست ملحدین برای بی اعتنائی نشان دادن امر با امر آن حضرت اشتهار یافته است.

منع نمودن پیغمبر را از وصیت
داعی - منماً میکنم عمداً سهو فرمائید از اخبار معموله نیست بلکه از اخبار صحیحه مسلمه است که عموم فرق

مسلمین اتفاق بر صحت آن دارند حتی شیخین بخاری و مسلم هم باهمه احتیاط کاری که در نقل اخبار داشتند که مبادا خبری نقل نمایند که مورد توجه و استشهاده مخالفینشان قرار گیرد در صحیحین خود این قضیه مؤلمه را نقل نموده اند که رسول اکرم **صلی الله علیه و آله** عند الموت فرمود دیوات و کاغذ بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی که هرگز گمراه نشوید.

عده ای از حضار مجلس بانواعی يك نفر (مرد سیاسی) مانع شدند بقسمی داد و فریاد نمودند که دل آن حضرت شکست و با تفسیر آنها را از اطراف بستر خود خارج ساخت **شیخ** - من که نمیتوانم باور کنم این مطلب را کدام کس میتواندست چنین جرأتی بکار برد که در مقابل گفته رسول خدا **صلی الله علیه و آله** ایستادی نماید و حال آنکه اگر يك فرد

(۱) آنچه رسول حق دستور و عهدشدارا بگیرد و هر چه نبی کند شما را از آن پس و آگاهدارید (۲) اطاعت کنید خدا و رسول را.

مسلمان عادی بخواهد وصیت نماید مانع آن نمیکردند تا چه رسد بر رسول خدا که اطاعتش واجب و مورد مخالفتش کفر آور است چه آنکه وصیت بزرگان اسباب هدایت است احدی معانعت نمی نماید - چنانچه خلیفه ابی بکر و خلیفه عمر رضی الله عنهما وصیت نمودند واحدی معانعت ننمود باز عرض میکنم که حقیر نمی توانم زیر بار چنین خبری بروم

داعی - حق دارید باور نکنیدند شما تعجب مینمایید بلکه هر مسلمانی! بالاتر بگویم هر شنونده ای از هر قوم و ملت از این قضیه در حیرت است که چگونه پیغمبر مطاعی در ایام آخر عمر بخواهد وصیتی بنماید که هدف و مقصدش جلوگیری از انزال امت و نشان دادن راه سعادت بآنها باشد او را مانع شوند - ولی جمعیتوان گفت که این عمل واقع شده باعث زیادتی غم و مصیبت مسلمانان گردیده .

گریستن این عباس از مانع شدن پیغمبر را از وصیت
این تأسف نه برای من و شما است بلکه اصحاب آنحضرت در این مصیبت مؤلمه گریه ها نمودند

چنانچه بخاری و مسلم و دیگران از اکابر علماء خودتان روایت نموده اند که عبدالله بن عباس (حیرامت) پیوسته اشک میریخت و میگفت **یوم الخمیس ما یوم الخمیس** و آنقدر گریه میکرد که زمین از اشک چشم او تر می شد .

سؤال نمودند چه چیز واقع شد در روز پنجشنبه که یاد آن روز نو را بگیرد میآورد میفرمود چون مرض بر رسول خدا مستولی شد امر فرمود دیوات و کتفی بیاورید تا بنویسم برای شما کتابی که هرگز گمراه نشوید بعضی از حضار مجلس مانع شدند بعلاوه گفتند **عجل** (عجلت الله فرجه) هذیان میگوید آن روز یوم الخمیس بود که هرگز فراموش نخواهد شد چه آن که گذشته از اینکه مانع شدند و نگذارند آن حضرت وصیت بنماید بلکه زخم زبان هم زدند ۱۱۴.

شیخ - چه کس معانعت از وصیت نمودن رسول خدا نمود .

داعی - خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بود که مانع از وصیت آنحضرت گردید .

شیخ - خیلی ممنون شدم که زود خیالم را راحت نمودید چونکه از این بیانات

خیلی ناراحت بودم و بردلم گذشته بود که بگویم این قبیل اخبار از مجموعات هوشمه است ولی بملاحظه جناب عالی از بیان آن خودداری مینمودم اینک آنچه در دل دارم ظاهر مینمایم و بجناب عالی توصیه میکنم که باین نوع مجموعات ترتیب اثر ندهید .

داعی - داعی هم بشما توصیه میکنم فکر نکرده نئی و اثبات ننمائید که از کشف حقیقت متأثر شوید از جمله در همین موضوع هم صیقل نمودید و بدون فکر روی عادت در برین و بد بینی بما نسبت جعل بشیعیان پاک دادید و حال آنکه مکرر عرض کردم که ما شیعیان احتیاجی بجعل نداریم زیرا در کتابهای خودتان آنقدر دلائل له ما و بر اثبات عقیده ما موجود است که حساب ندارد .

در منابع حدیث منع وصیت و در همین موضوع مورد بحث هم اگر بکتب معتبره علماء خودتان مراجعه نمائید می بینید که اکثر علماء خودتان این قضیه را نقل نموده اند از قبیل بخاری درس ۱۱۸ جلد دوم صحیح و مسلم در آخر کتاب وصیت و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در ص ۲۲۲ جلد اول مسند و ابن ابی الحدید در ص ۵۶۳ جلد دوم شرح نهج البلاغه و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم و ابن حجر در صواعق و قاضی ابوعلی و قاضی روزبهان و قاضی عیاض و امام غزالی و قطب الدین شافعی و محمد بن عبدالکریم شهرستانی و ابن امیر و حافظ ابو نعیم اصفهانی و سیوط ابن جوزی بالاخره عموم علمای شما و وقوع قضیه مولمه را تصدیق نموده اند که بعد از مراجعت از حجة الوداع رسول اکرم صلی الله علیه و آله مریش شده جمعی از اصحاب بیادرت آنحضرت رفتند فرمود ای تو لبی بدوات و بیاض لاکتب **لکم کتابا لی ائمتنا بعدی (۱)**.

امام غزالی در مقاله چهارم س' العالمین که سیوط ابن جوزی هم درس ۳۶ تذکره از او نقل نموده و بعضی دیگر از رجال علماء شما چنین آورده اند که فرمود دوات وسفیدی بیارید لازیل عنکم اشکال الامر واذ کر لکم من المستحق لها بعدی (و در بعض اخبار دارد که فرمود لاکتب لکم کتابا لا تختفلون فیہ بعدی) فقال عمر دعوا ^{کلیس} (۱) دوات سفیدی برای من بیارید تا برای شما بنویسم که بعد از من گمراه نشوید .

الرجل فانه لیهجر ؟! حسینا کتاب الله (۱)

اصحاب حاضر در مجلس دودسته شدند بعضی طرفدار عمر یعنی گفتار او را تقویت نمودند جمعی طرفدار رسول اکرم صلی الله علیه و آله بضمی بهم ریختند و داد فریاد بلند شد که آنحضرت (مجلسه خلق عظیم) متغیر شد فرمود **قوموا عنی ولا ینقی عندی التنازع** بر خیزید از پیش من زیرا سزاوار نیست نزد من جنگ و نزاع . این اول فتنه و فساد بود که در میان مسلمانان در حضور خود پیغمبر بعد از بیست و سه سال زحمت طاقت فرسای آنحضرت واقع شد و سبب این فتنه و دو دستگی خلیفه عمر شد که بگفتار خود تضمین نفاق و اختلاف کلمه را پاشید و ایجاد دو دستگی نمود ۱۱ . که تا امشب آمده ما شما برادران مسلمان را بعنوان دو دستگی مقابل هم قرار داده است ؟!

شیخ - از مثل شما شخص مؤدب اخلاقی انتظار چنین جرأت و جسارتی نمیرفت که بمقام بزرگ خلیفه چنین نسبتی بدهید .

داعی - شما را بخدا حب و بغض را کنار بگذارید و چشم بدینی را ببندید و از روی انصاف بگوئید آیا جرأت و جسارت را داعی نمودم که در مقابل انکار شما نقل وقایع تاریخی مندرجه در کتب خودتان را نمودم یا خلیفه عمر که بساحت قس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله منتها درجه جسارت را نمود که علاوه بر منع نمودن از وصیت و ایجاد فتنه و فساد و داد و فریاد بالای سر بیماری مانند رسول الله صلی الله علیه و آله و السلام حضوری بدهد و بگوید این مرد هذیان میگوید چه خوش گوید شاعر عرب مناسب این مقام :

اتبصر فی العین منی اللذی و فی عینک الجذع لا تبصر (۲)

(۱) تا زائل کنم از شما اشکال امر را و یاد کنم برای شما کسی را که مستحق تر است با من بعد از من (یعنی امر خلافت) (بنویسم برای شما کتابی که اختلاف پیدا نکند در او بعد از من) پس هر گفت و آوازی که این برود (یعنی رسول خدا را) زیرا که او هذیان میگوید کتاب خدا را پس است . (۲) آیا در گوشه چشم من زده غشاکه را می بینی ولی در چشم خودت شامه نطفه غرنا را نمی بینی - کتابی از اینکه پیوسته عیبهای کوچک مرا می بینی (و اشکال منباهی) ولی عیبهای بزرگ خودت را نمی بینی .

آیا خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره ۳۳ (احزاب) نمیفرماید ما کان محمداً بابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین (۱) یعنی آنحضرت را بنیام بنخوانید بلکه رسول الله بگوئید - آنوقت عمر بدون رعایت ادب و دستور الهی بنام هم نتواند بلکه بعبارت این مرد اشاره بآنحضرت نمود شما را بندها انصاف دهید جسارت را من کردم یا خلیفه ۱۱ .

شیخ - از کجا معلوم است که هجری بمعنای هذیان باشد تا احتمال جسارت و سوء ادب رود .

تعبیر آدمی را کور و گریه کند
داعی - جمیع اهل لغت و تفسیر و مخصوصاً اکابر علماء خودتان از قبیل ابن ائیر در جامع الاصولو ابن حجر در شرح صحیح بخاری و صاحب الصالح

و دیگران همه گفته اند هجر بمعنای هذیان است آقای من آدمی باید برهنه شود از لباس تمسب و عناد تا حقیقاً را واضح و آشکار به بیند - نه دفاع بیجا بنماید .

آیا نسبت به پیغمبری که قرآن مجید دستور میدهد که او را رسول الله و خاتم النبیین بنخوانید کسی عمداً بگوید ان الرجل لیهجر مقام آنحضرت را آنقدر کوچک نماید که بگوید این مرد ؟! هذیان میگوید برخلاف دستور قرآن و ادب سخن نراند آیا نسبت بر رسول الله ﷺ که تمام مرگ نبوت و عصمت از او زائل نمیکرد مخصوصاً که در مقام تبلیغ و هدایت قوم باشد اهات هذیان گوئی بنماید دلیل بر عدم معرفت و ایمان بمقام آنحضرت نمیباشد .

شیخ - آیا ساز اوار است چنین نسبتی بمقام خلافت داده شود که معرفت و ایمان بمقام رسالت نداشته .

داعی - اولاً چرا جناب عالی وقت شنیدید نسبت هذیان بر رسول الله ﷺ دادند متناهی نشدید ؟! که حتماً بایستی هر مسلمانی از نسبت دهنده هذیان و این دشنام حضوری بآنحضرت بیزاری بچوید .

(۱) محمد (ص) پدر حبیبک از مردان شما (زید یا عمرو) نیست ولیکن رسول الله و خاتم انبیاء میباشد (کتابه است باینکه همیشه باید آنحضرت را با ادب و احترام یاد نمود رسول الله و خاتم النبیین خواند) (۲) مردک بآنحضرت اشاره ننماید .

ولی وقتی بیک مرد عادی که منتها درجه مقامش اینست که از اصحاب رسول الله ﷺ بوده و با دست عده ای مردم بعدها بمسند خلافت قرار گرفته چنین اشارهای شد متالم شدید و حال آنکه اینکلام ابتکار فکر داعی تنها نبوده بلکه هر انسان عالم عاقل منطقی (تا چه رسد بمسلمان خوشدل پاک طینت) بعد از شنیدن این وقایع بر اراده چنین فکری برای او میآید که آدم مؤمن بر رسول الله ﷺ چنین نسبتی نمیدهد .

چنانچه علماء منصف و متفکر خودتان از قبیل قاضی عیاش شافعی در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و تودی در شرح صحیح مسلم نوشته اند که گوینده این کلام هر که بوده اصلاً ایمان بر رسول الله ﷺ نداشته و از معرفت کامل بمقام و مرتبه آن حضرت عاجز بوده .

چه آنکه در نزد ارباب مذاهب ثابت است که انبیاء عظام در مقام ارشاد و هدایت خلق اتصال بقیب عالم دارند خواه در حال صحت یا در حال مرض حتماً باید اوامر آنها اطاعت کرده شود سپس مخالفت با آنحضرت خاصه توأم با جسارت و دشنام و کلمه هذیان دلیل بر عدم معرفت بمقام آنحضرت میباشد - انتهى کلامهم .

اما آنکه فرمودید چرا گفتیم ایجاد نفاق و فتنه نمود اینکلام هم از داعی تنها نبوده بلکه علماء منصف خودتان تصدیق این معنی را نموده اند عالم

جلیل حسین میدیدی در شرح دیوان گوید اول فتنه ای که در اسلام واقع شد در حضور خود رسول الله ﷺ بود در مرض موت که خواست وصیت نماید و عمر مانع شد ایجاد فتنه و دوردستی و اختلاف کلمه بین مسلمانان گردید و نیز شهرستانی در مقدمه چهارم از کتاب ملل و نحل خود گوید اول خلافتی که در اسلام واقع شد منع نمودن عمر بود از آوردن دوات و کاغذ بامر رسول الله ﷺ برای نوشتن وصیت . و ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج اشاره باین معنی نموده .

اعتراف علماء عامه باینکه گوینده کلمه هذیان معرفت بمقام رسالت نداشته

اول فتنه در اسلام حضور رسول الله ﷺ

شیخ - اگر اینکلام از خلیفه عمر رضی الله عنه باشد گمان نمیکنم سوء ادبی بکار
بوده بلکه این قبیل از امور از عوارض جسمانی بشریت است گاهی که مرض بر انسان غلبه
نماید حرفهای نامرتب میزند که از آنها تمعیر بهذیان مینمایند و در این فرایز جسمانی
فرقی بین پیغمبر و سایر مردم نخواهد بود.

شاعی - بخوبی میدانید که یکی از صفات خاصه نبوت عصمت است که تا دم
مرگ از پیغمبر سلب نمیکرد خاصه آنکه در مقام ارشاد و هدایت خلق باشد که بفره اید
میخواهم چیزی برای شما بنویسم تا گمراه نشوید.

پس چون در مقام هدایت و ارشاد بوده است قطعاً توأم با مقام عصمت و اتصال بحق
بوده با توجه بآیه شریفه.

وما ينطق عن الهوى ان هو الاوحى يوحى وآيه مبارکه :

وما آتیکم الرسول فخذوه و آیه واطيعوا الله واطيعوا الرسول کشف حقیقت
بر شما میشود خواهید دانست که منع نمودن از آوردن دوزات و کافه و مانع شدن از نوشته
آنحضرت که اسباب هدایت امت گردد مخالفت پروردگار بوده است.

مسئلاً کلمه هذیان دشنامی آشکار بوده است توأم با کلمه رجل که موجب اهانت
شدید است آقایان انصاف دهید اگر از گوشه مجلس ما يك فردی بشما اشاره کند و
بگوید که این مرد خیلی هذیان میگوید شما این جمله را چه نوع تلقی میکنید باینکه
ما و شما معصوم نیستیم و ممکن است هذیانهم بگوئیم آیا اینکلام را نوعی از ادب و
احترام در گفتار میدانید یا خلاف ادب و توهین و توأم با جسارت.

اگر کلامی خارج از ادب و احترام است تصدیق نمائید نسبت بخاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله
اشد عمل و جسارت بکاررفته و قابل انکار نیست که از جاز از گوینده چنین کلام
اهانت آمیز برسول خدا از لوازم اسلامیته هر مسلمانی میباشد.

با اینکه صریحاً در قرآن مجید خداوند متعال آنحضرت را رسول الله و خاتم النبیین
خوانده است.

حُب و بغض و تمصب را کنار بگذارید عقل و انصاف شما چگونه حکم مینماید
درباره کسیکه آنحضرت را رسول الله و خاتم النبیین نمواند و احترام بنگذارد بلکه گفته
این مرد هذیان میگوید !!!

شیخ - بر فرزند که قابل بخطا شویم چون خلیفه پیغمبر بوده برای حفظ دین و
شریعت اجتهاد نموده قطعاً معصوم و قابل عفو و گذشت است.

شاعی - اولاً بی لطفی فرمودید در بیان آنکه چون خلیفه پیغمبر بوده اجتهاد
نموده چون آروز که عمر این حرف را زد خلیفه نبود بلکه خواب خلافت را هم نمیدید
بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله بمجمله و شتاب بطرفی که خودتان بهتر میدانید عده ای
اینها بیکر را خلیفه نمودند و بعد هم بزور و تهدید بقتل و اهانت آتش بدر خانه زدن
دیگران را تسلیم نمودند و بعد از دو سال و سه ماه موقع مردن - او بیکر عمر را
بخلافت منصوب نمود.

ثانیاً فرمودید اجتهاد نموده خیلی عجب است که آقا توجه ننمودید که اجتهاد
در مقابل نص معنی ندارد بلکه خطای غیر قابل عفو و گذشت است.

ثالثاً فرمودید برای حفظ دین و شریعت جلو گیری نمود - این خطای گفتار امثال
شما علماء که تمصب بر علم و انصافتان غالب آمده موجب بسی حیرت است.

آقای عزیز حفظ دین و شریعت بر عهده رسول خدا میباشد یا بر عهده مرین
الخطاب ؟ آیا عقل شما قبول مینماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله نداند که وصیته نوشتن
برای امت باقید (باینکه هر کز بعد از این نوشتن گمراه نشوید) برخلاف دین و شریعت
است !!!

ولی مرین الخطاب بدانند و برای حفظ دین و شریعت مانع از وصیته آنحضرت شود!!!
فاعتبروا یا اولی الابصار.

خود میدانید خطا در ضروریات دین عین خطا میباشد و ابدأ مورد عفو و انصاف
نخواهد بود.

شیخ - لابد خلیفه عمر رضی الله عنه از اوضاع و احوال بی برده بود که اگر

رسول خدا ﷺ چیزی بنویسد ایجاد اختلاف میشود و فتنه بر پا میگردد لذا روی خیر نواهی بنفع خود بیغمعبر منع از آوردن روایت و کاغذ نموده !؟

عذر بدتر از گناه - داعی - عذر بدتر از گناه همین است که شما فرمودید یادم میآید در موقع تحصیل استادی داشتم جامع منقول و معقول از فضلاء دهر فاضل فروینی حاج شیخ محمد علی (اگر زنده است خدا حفظش کند و اگر فوت شده خدایش رحمت کند) میفرمود غلطی را اگر بتوانند اصلاح کنند ممکن است يك غلط صد غلط گردد.
عیناً میبینم دفاعی که شما ناچار از خلیفه مینمائید خطا و غلط فاحشی را غلطها جلوه میدهد.

از این کلام شما همچو معلوم میآید که رسول اکرم ﷺ با مقام عصمت (که مصون از خطا بوده) و اتصال بغیب عالم در مقام ارشاد و هدایت امت توجیهی بصلاح و فساد نداشت که خلیفه عمر خیرخواهی و راهنمایی برای آنحضرت نموده اگر جنابعالی آیه ۶۰ سوره احزاب را مورد دقت قرار دهید که میفرماید و ماکان لعل من ولا مؤمنة اذ اقضی الله ورسوله امرآ ان یکون لهم الخیرة من امرهم و من یرض الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً (۱).

قطعاً حرف خود را پس خواهید گرفت و بعمل خلیفه عمر پی خواهید برد که تهرّد امر رسول الله ﷺ و متع از وصیت نمودن و جسارت بکلمه هذبانی عملی بسیار شنیع بوده که آن حضرت را چنان متأثر ساخت که امر باخراج آنها از نزد خود نمود.

شیخ - صلاح بینی خلیفه از کلام آخرش معلوم است که گفت حسینا کتاب الله یعنی کتاب خدا قرآن کریم ما را کفایت میکند احتیاجی بنوشته رسول خدا ﷺ نیست.

داعی - اتفاقاً همین کلام خود دلیل بزرگ است بر عدم معرفت و توجه بر آن

(۱) هیچ مرد وزن مؤمن را در کاریکه خدا و رسول حکم کنند (پنی قولاً و عملاً جلوی امر آنحضرت را بگیرند) ازاده و اختیاری نیست (که رای خلافتی اظهار نمایند) و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند دانسته بگمراهی سختی افتاده است.

مجید - با تممّد به آوردن رسول اکرم ﷺ و مانع شدن از عملی که مخالف باخیالات آنها بوده است.

زیرا اگر معرفت کامل بر آن مجید داشتند میدانستند که قرآن بتنهائی کفایت امور نمینماید.

چه آنکه قرآن یگانه کتاب محکمی است موجب و مجمل که بیان کلیات احکام را نموده ولی جزئیات آنها را موقوف به بیان سبب فرموده و همان کلیات مجمل و موجب مندرجه در قرآن مجید مشتمل است بر ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مؤول.

چگونه ممکن است يك فرد عادی بدون فیض الهی و بیان مبین ربانی از این قرآن قلیل اللفظ و کثیر المعانی استفاده نماید.

علاوه بر اینها اگر قرآن کفایت امر امت را تنها می نمود چرا در قرآن فرموده و ما ایتکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فاتھوا مگر نه اینست که در آیه ۸۵ سوره نساء فرموده ولو ردّوه الی الرسول و الی الامر منھم لعنه الذین یستنبطونه منھم (۱). پس مسلّم است که قرآن مجید فقط تنها مفید آید. نیست مگر با بیان مبین قرآن که خاندان جلیل محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین میباشند.

چنانچه در حدیث متواتر بین الفریقین (که در لیالی ماهیه بجمله ای از اسناد آن اشاره نمودیم (۲) وارد است که خاتم الانبیاء ﷺ مکرّر فرمود حتی دم مرگ ائی نازل فیکم التفلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یرداعلی الحوض ان تمسکتھما یهما فقد نجوتھم - لن تضلوا! ابدأ (۳).

(۱) اگر رسول و صاحبان حکم بپیشوایان اسلام بعد از رسول رجوع بپیکردند همانا بیه کاروا آنا که اهل بصیرت انه میدانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی میکردند.

(۲) (مراجعه شود به ص ۲۱۹ و ۲۲۴ همین کتاب).

(۳) من که رسول خدا هستم) دو چیز بزرگ را در میان شما میکندارم که هرگز از هم جدا نیوشوند تا در کافحوش (گوشی) بر من وارد شوند و اگر باین دو تکیه کنید نجات مییابید (در غیرت دیگر است که فرمود) هرگز گمراه نخواهید شد آن دو چیز بزرگ قرآن و عترت من میباشد.

عجب است از فهم صاحبان فطنت که چرا تاملن و تفکر نمی نمایند که رسول خدا (آنچه میگوید از جناب خدا میباید بحکم آیه و ماینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی) قرآن را به تنها برای هدایت و نجات امت کافی نمیداند در مقام بیان آرا توأم میکند با عترت ظاهره خود و سر بآمیفرماید اگر بهر دو (قرآن و عترت) تمسک جستید نجات یافته و هرگز گمراه نخواهید شد ولی خلیفه عمر گفت قرآن تنها کفایت میکند .

اینک آقایان محترم انصاف دهید و قضاوت بحق کنید بین این دو قول که رسول اکرم خانم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرستاده بحق از جانب پروردگار فرموده تمسک جوئید بقرآن و عترت که این دو توأم باهم هستند و عدیل یکدیگر میباشند و سبب هدایت میباشند تا روز قیامت ولی عمر گفت قرآن بتنها ما را کافی است نه فقط عترت را قبول ندارد بلکه دستور و نوشته پیغمبر صلی الله علیه و آله را هم قبول ندارد؟! .

اطاعت کدام یک از این دو قول واجب است قطعاً هیچ انسان عاقلی نگوید قول رسول خدا را که اتصال بحق دارد بگذاریم و قول عمر را قبول نمایم .

شما چرا قول عمر را گرفته و فرموده رسول خدا را کنار گذارده اید؟! .

اگر کتاب خدا فقط کافی بود پس چرا در آیه ۴۵ سوره ۱۶ (نحل) فرموده **فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون (۱)** ما را امر فرموده که سؤال از اهل ذکر نمایم ^۱ مراد از ذکر قرآن یا رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل ذکر عترت آنحضرت میباشند .

چنانچه در لیالی ماضیه با دلائل و اسناد عرض کردم علماء بزرگ خودتان از قبیل سیوطی و دیگران آورده اند که مراد از اهل ذکر یعنی عترت پاک رسول الله اند که عدیل القرآن میباشند .

شما با نظر بدینی بگفته های ما تنگنید و تصور ننمائید فقط ماثیم که باین گفته ها خورده میگیریم بلکه اکابر علماء خودتان هم در عالم انصاف باین قول خلیفه عمر لبخند میزنند .

(۱) اگر شما نادانید سؤال کنید از اهل ذکر (یعنی اهل قرآن که خاندان رسالت و حضرت طاهره زهرا هستند)

اعتراض قطب الدین شیرازی بگفتار عمر

چنانچه قطب الدین شافعی شیرازی که از اکابر علماء شمس است در کشف القیوب گوید این امر مسلم است که راه را می راهنما توان پیسودن و تمعجب بنمائیم از کلام خلیفه عمر رضی الله عنه که گفته چون قرآن در میان ما هست بر اهلنا احتیاجی نیست این کلام مانند کلام آنکس ماند که گوید چون کتب طب در دست هست احتیاجی بطیب نمی باشد بدیهی است که این حرف غیر قابل قبول و خطای محض است چه آنکه هر کس از کتب طبیه نتواند سر در آورد قطعاً باید رجوع نماید بطبیعی که عالم بان علم است .

همین قسمت قرآن کریم که هر کس نتواند بفکر خود از آن بهره برداری کند ناچار باید رجوع نماید بان کسانی که عالم بعلم قرآن اند چنانچه در قرآن میفرماید **ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهنم لعلمه الذین یمتنطونه منهنم (۱)** کتاب حقیقی سینه اهل علم است چنانچه در آیه ۴۸ سوره ۲۹ (عنکبوت) فرماید :

بل هو آیات ینات فی صدور الذین اوتوا العلم (۲) .

بهین حجة حضرت علی کریم الله وجهه فرمود **انا کتاب الله الناطق و هذا هو الصامت** یعنی من کتاب ناطق خدا هستم و این قرآن کتاب صامت است . انتهى پس اول و آخر گفتار خلیفه مخدوش و مغنور اهل علم و عقل و دانش و انصاف است و تصدیق نمائید که ظلم بزرگی بر رسول الله نمودند که نگذارند وصیت نماید .

مانع نشدن از عهد نامه ابی بکر در وقت مردن

و اما اینکه مکرر فرمودید که از وصیت ابی بکر و عمر جلوگیری نکردند صحیح است همین مطلب است که بسیار مورد حیرت و تعجب است

که تمام مورخین و محدثین خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه ابی بکر

(۱) اگر برسوال الله (صلی الله علیه و آله) و صاحبان امر (پیشوایان اسلام) رجوع میکردند همانا (تدبیر کار را آنانکه اهل بصیرتند میدانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی میکردند) آیه ۸۵ سوره (نساء) .

(۲) بلکه این قرآن آیات روشن الهی است و رسیده آنانکه از خدا نور علم و دانش یافتند .

دروقت مردن بعثمان بن عفان گفت بنویس آنچه من میگویم که این عهد نامه من است بسوی این مردم و از نوشت آنچه را که ای بکر تحریر نمود.

خلیفه عمر و دیگران حاضر بودند احدی او را انکار ننمود مخصوصاً عمر نکفت حسینا کتاب الله ما چه احتیاجی بعهد نامه ای بکر داریم زیرا قرآن ما را کفایت می نماید !!

ولی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را مانع از وصیت شدند به بهانه آنکه کتاب خدا ما را کفایت میکند - فاعتبروا یا اولی الابصار!!

اگر هیچ دلیلی ما را مانع از تبعیت این دستگه نشود مگر همین توهین وجسارت و دشنام دادن برسول اکرم و مانع شدن از وصیتی که سب هدایت و جلوگیری از فتنات و کمرای امت میگردید - کفایت مینماید هر عالم عاقل بینای منصفی را که بداند اساس آنروز روی برهان و دلیل نبوده بلکه روی هو و جار و جنجال بوده است.

حق داشت ابن عباس (جبرامت) گریه کند بلکه مصیبت بزرگ و اهانت برسول
الله (ص) دم مرگش مانع شدن
از نماز یافتن راه هدایت
تمام مسلمین حقاً باید خون گریه کنند که
نگذارند خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وصیت کند و
تکلیف امت را معین نماید بلکه مزد رساتش

را ساعت آخر عمر ا بداند دشنام و اهانت آواه نموده !!

و اگر گذاروه بودند وصیت بنماید قطعاً امر خلافت بسیار واضح میشد و تأیید میگردید گفته های قبل آنحضرت ولی سیاستمداران بینا فهمیدند با اهانت با آنحضرت جلوگیری نمودند !!

شیخ - از کجا معلوم است که آن حضرت میخواست راجع بخلافت چیزی بفرماید.

داعی - اولاً مطلب باز است که دردم مرگ از احکام و قواعدین چیزی باقی نمانده بود که بخواهد یادآوری نماید که موجب هدایت امت گردد زیرا آیه کمال دین نازل شده بود فقط موضوع خلافت بود که خواست تأییداً بگفتارهای مدت بیست و سه ساله خود روشن

فرماید چنانچه عرض کردم امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین آورده که آنحضرت فرمود ای وئی بدوات و بیاض لازیل عنکم اشکال الامر واذ کر لکم من المستحق لها بعدی و دیگر جمله **لن تضلوا** بعدی میسراند که موضوع هدایت امت در آن نوشته بوده و از طرق هدایت چیزی جز امر خلافت و راهنما نمانده بود.

علاوه ما هم اصرار نمی نمائیم که آنحضرت میخواست راجع بخلافت و امامت چیزی بگوید ولی قطعاً میخواست یبانی برای هدایت و راهنمائی امت بفرماید که جلو فتنات و کمرای را بگیرد چرا ممانعت نمودند برفرض خواستند ممانعت نمایند آیا لازمه ممانعت فتن و دشنام و اهانت بوده است !!

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا
فاعتبروا یا اولی الابصار - ببخشید رشته سخن طولانی شد باختیار حقیر نبوده بلکه دردهای دل بود که مختصری از آن بیادآوری شما بی اراده از لسان الکن جاری شد.

پس با این مقدمات معلوم شد که علی علیه السلام وصی آنحضرت بوده و دستوراتی هم داده منتها در مرض موت تماماً لوصیه خواست بنوشتن حقایق تکلیف امت را معین نماید باز یکران سیاسی فهمیدند چه میخواست بنویسد با هو و جنجال و اهانت مانع شدند و نگذارند !!

مخصوصاً تماماً للحجة برای رفع شبهه در بعض احادیث فرموده است همان خدائیکه برای انبیاء اولوا العزم چون آدم و نوح و موسی و عیسی وصی معین نموده برای منهم علی را وصی قرار داده.

و نیز فرموده است علی وصی من است در اهل بیت و امت من بعد از من و این خود دلایل ثابت است بر اینکه وصایت در این مقام بمعنای خلافت است پس علی علیه السلام وصی و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله است.

شیخ - این اخبار چنانچه صحیح باشد متواتر نیست چگونه با آنها ائتخا سند می نمائید.

داعی - مسئله متواتر وصیت در نزد ما از طریق اهل بیت عترت و طهارت که

عبدل القرآنند ثابت و مسلم است .

اما در نظر دارید که در شهبای گذشته عرض کردم که علمای شما در بیان علمی خود خبر واحد را حجتۀ میدانند از آن گذشته اگر در این اخبار تواتر لفظی نباشد قطعاً تواتر معنوی موجود است .

و از مجموع این اخبار متکثره (که از نقل تمام آنها بواسطه ضیق وقت و حاضر نداشتن در حافظه ممنوم قطع باقتضای وقت مجلس بنقل بعضی از آنها که در نظر داشتیم اکتفا نمودم) معلوم میشود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نص^۱ و وجود علی علیه السلام بوضاحتی نموده که معنای خلافت در او بارز و آشکار است .

علاوه شما که بتواتر اهمیت میدیدید و هر گاه بتواحد حر بهای در مقابل ما قرار میدیدید و هر کجا از جواب میمانید بجهل تواتر می چسبید بفرماید تواتر حدیث لا نورث را از کجا ثابت مینمائید .

و حال آنکه ناقل این حدیث (بقول شما) آبی بکر یا اوس بن حدثان بوده و چند نفر معلوم الحال ذی نفع هم تصدیق نمودند .

ولی در هر دوره اقلاده ها میلیون از مسلمانان موحد پاک دل منکر این حدیث بوده اند و خصوصاً انکار علی علیه السلام باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله و تمامی عترت و اهل بیت پیغمبر که عدل قرآن مجیدند حجتۀ بزرگ بر ابطال این حدیث است که با دلائل منطقی بطلان و ساختگی بودن آن حدیث را ثابت نموده اند که بیعضی از آنها اشاره شد .

که اهم^۲ از همه دلائل انکار و مخالفت صدیق^۳ و صدیق^۴ علی و فاطمه علیهما السلام در حضور خود آبی بکر بوده و البته وقتی باب علم و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و امام اهل تنوی بفرموده رسول الله صلی الله علیه و آله تکذیب حدیثی را بنماید حجت تمام است و ساختگی بودن آن محرز میباشد .

اگر انبیاء هموماً و خاتم الانبیاء خصوصاً از نبی نداشتند پس چگونه وصی و وارث قرار دادند که قبلاً عرض کردم که آنحضرت فرمود **لکل نبی وصی و وارث و ان علیاً**

وصی و وارثی (۱) وصی و وارثی که بدون ارث مالی معنی ندارد .

اگر میگویند مراد ارث مالی نیست علمی میباشد (و حال آنکه با دلائل علمی و براین عقل و نقل ثابت است که مراد ارث مالی بوده است) مطلب بهتر ثابت میشود ، که اولاً وارث علمی پیغمبر اولی و احق^۵ بمقام خلافت میباشد تا دیگران که عاری از علم آنحضرت بوده اند .

ثانیاً بعد از اینکه ثابت شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را وصی و وارث خود قرار داده بلکه بحکم اخباری که علماء خودشان نقل نموده اند (که بیعضی از آنها اشاره شد) خدا او را باین سمت معین فرموده چگونه ممکن است این حدیث را بوسی و وارث خود (و بعقیده شما وارث علمی خود) فرموده باشد تا تولید اختلاف نشود ولی یکسی که وصی و وارث نبوده فرموده باشد ؟

خیلی عجب است در احکام دینی بمجری که علی علیه السلام حکمی می نمود آبی بکر و عمر با آنکه بی اطلاع بودند قول آنجناب را حجتۀ دانسته تصدیق میکردند که فرموده او صحیح است و همان قسم هم عمل میکردند .

چنانچه علماء و مورخین خودشان قضایای آنحضرت را در زمان خلافت آبی بکر و عمر و عثمان نقل نموده اند ولی در این مورد بخصوص قول علی را قبول نکردند بلکه اهات هم نمودند بمثلهای و یکیک که هر انسان عاقلی از نقل آنها خجالت میکشد .
حافظ - خیلی تعجب است که میفرماید خلفاء رضی الله عنهم احکام دینی را یاد آنستند و علی کرم الله وجهه آنها را یاد آور میشد .

فای - تعجبی ندارد زیرا احاطه بر جمیع احکام و قواعد کلام مشکلی است و هر انسان عاری ممکن نیست چنین احاطه تام و تمام داشته باشد مگر آنکه پیغمبر یا باب علم پیغمبر باشد .

علاوه دعا گو تنها - قائل باین عقیده نیست بلکه اکابر علماء خودشان در کتب معتبره خود نقل نموده اند برای روشن شدن مطلب يك قتره از آن پیش آمده ها را

(۱) برای بیشتر برسی و وارثی بوده و علمی وصی و وارث من است .

برمستان میرسام که امر بر بی خبران مشتبه نکردد گمان کنند که ماقصد اہایت داریم.
 امام احمد حنبل در مسند و امام الحرم احمد بن عبد الشافعی
 در ذخایر العقبی و ابن ابی الحدید در شرح نہج البلاغہ و شیخ
حکم علی در بارہ
زنی کہ بیہ شش
ماہہ زالید
 سلیمان حنفی در باب ۵۶ بتابع المودہ از احمد بن عبد اللہ و
 احمد بن حنبل و قلی و ابن سمان روایت میکنند.

ان عمر رضی اللہ عنہ اراد رجم المرأة التي ولدت لستة اشهر فقال علی رضی اللہ عنہ
 فی کتاب اللہ و حملہ و فصالہ لثلاثون شهراً ثم قال و فصالہ فی عامین فالحمل ستة
 اشهر فترکھا و قال لولا علی لہلک عمر (۱).

و نیز در همان باب از مناقب احمد بن حنبل نقل مینماید ان عمر بن الخطاب
 اذا اشکل علیہ شیء اخذ من علی رضی اللہ عنہما (۲).

از این قبیل قضایا در دورہ خلافت ابی بکر و عمر و عثمان بسیار اتفاق افتادہ کہ
 امر آنها مشکل میشد علی رضی اللہ عنہ حکم حقیقی میکرد و آنها ہم قبول نمودہ عملی
 می نمودند.

پس آقایان محترم فکر کنید چه چیز باعث شد کہ در این جا قول علی را قبول نکردند
 بلکہ جسارت نمودہ و اہانت ہم کردند قطعاً (بقول عوام) زیرا کہ نہ کاسہ ای بودہ کہ باہو
 و جار و جنجال حق ثابت زہرا مظلومہ را از میان بردند.

دلیل سیم بر بطلان این حدیث عمل و فعل خود خلیفہ ابی بکر است زیرا اکر
 حدیث صحیح بود بایستی آنچه از رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مانده ہمہ را ضبط نمایند و رات آن
 حضرت حق تصرف بہیچ چیز و بغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نداشتند معذللہ ابی بکر حجرہ فاطمہ را باو
 داد و حجرات عایشہ و حفصہ و زوجات آنحضرت را از باب میراث بآنها داد مثل

(۱) عمرخواست لانی را کہ بیہ شش ماہہ آورده بود سبکساز کند علی علیہ السلام فرمود
 خدا در قرآن میفرماید مدت حمل و رضاع و از شیر گرفتن او سی ماہ است چون مدت فصال و از شیر
 گرفتن او دو سال است پس مدت حمل او شش ماہ میشود (خلامہ منی آنکہ ممکن است زن بیہ شش
 ماہہ بیابورد چه آنکہ اقل مدت حمل شش ماہ است) پس عمر ترک کرد سبکساز کردن زن را و
 گفت اکر علی نبود عمر ہلاک شدہ بود.
 (۲) ہر گاہ امری بر عمر مشکل (و کیت فہم اولئکہ میشد) تعلیم اذ علی علیہ السلام میگرفت.

معروف يك بام و دو هوا همین است يؤمن ببعض و یكفر ببعض !!
 علاوه بر اینها اکر این حدیث صحیح و ایمان باو داشتند کہ گفتہ رسول اللہ
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم است پس چرا بعد از ضبط فدک کہ صدقہ مسلمین بود (بعقیدہ آنها) ابی بکر
 نوشت من فدک را بناطمہ دادم و عمر مانع شد و نامہ را گرفت و پاره کرد.
 حافظ - این بیان شما تازگی دارد من نشنیدم کہ خلیفہ فدک را برگردانمہ باشد
 سند این مطلب در کجا است.

داعی - گمان میکنم جناب عالی باخلاق داعی بی برہہ باشید
 رد نمودن ابی بکر کہ بدون سند عرض نمینمایم و نیز گمان میکنم کہ شما
 فدک را بناطمہ (ع) کمتر وقت مطالعه کتب را دارید این ابی الحدید در شرح
 و مانع شدن عمر
 نہج البلاغہ و علی بن برہان الدین شافعی در ص ۳۹۱ جلد
 سیم تاریخ سیرۃ الحلبیہ مینویسد ابی بکر از گفتار فاطمہ متأثر شد و کربہ کرد (البتہ
 این قضیہ بعد از چند روز در ملاقات منزل ابی بکر واقع شد).

فاستبر و بکی و کتب فہا برد فدک گریہ کرد (بصالح فاطمہ) و نوشت من فدک
 را بناطمہ (ع) رد نمودم عمر نامہ را گرفت و پاره کرد.

و عجب آنکہ همین عمری کہ آن روز نامہ را پاره کرد و اعتراض نمود برد
 فدک - خود در دورہ خلافت فدک را رد کرد و ہم چنین خلفاء بعد از عمر (از امویین و
 عباسیین) فدک را بورثہ فاطمہ سلام اللہ علیہا رد نمودند.

حافظ - این بیان شما خیلی اسباب تعجب است چگونه ممکن است خلیفہ عمر
 کہ بفرمودہ شما جداً مانع از رد فدک بناطمہ شد چون صدقہ مسلمین بود تا آنجایکہ
 (بقول شما) نامہ را پاره کرد خود فدک را بوراث فاطمہ رد نماید.

داعی - حق دارید تعجب نمائید ممکن است شما تندیدہ باشید من الحال با اجازه
 خودتان با ذکر اسناد از اکابر علماء خودتان خلفائی را کہ دادند و پس گرفتند بشما
 معرفی مینمایم تا تعجب نکنید و بدانید ما ذی حقیم.

رد نمودن خلفا فدک را
 باولادهای فاطمه (ع)
 علامه سمهودی محدث و مورخ معروف مدینه منوره متوفی
 ۹۱۱ در تاریخ المدینه و یاقوت بن عبد الله رومی حموی در
 معجم البلدان نقل مینمایند که ابوبکر در زمان خلافت فدک
 را تصرف نمود و عمر در دوره خلافت خود واگذار کرد بعلی رضی الله عنه و عباس
 اگر ابوبکر بعنوان فیه مسلمانان حسب الامر رسول الله صلی الله علیه و آله فدک را تصرف
 نمود عمر بیجه دلیل حق مسلمانان را نیک نر و اگذار نمود.

شیخ - شاید بعنوان یک فرد مسلمان واگذار کرده باشد که بخرج مسلمانان
 گذارده شود.

داعی - این توضیح جناب عالی توضیح بلامالارضی صاحبه میباشد زیرا خود خلیفه
 چنین قصدی را نداشته و اگر برای خرج و مصرف مسلمانان واگذار کرده بود باستی
 در تاریخ ثبت شده باشد و حال آنکه مورخین بزرگ خودتان مینویسند عمر فدک را
 بعلی رضی الله عنه و عباس واگذار کرد.

و اما علی رضی الله عنه که فدک را قبول نمود بعنوان میراث بوده نه بعنوان یک فرد
 مسلمان و الا یک فرد مسلمان نمیتواند حق تمام مسلمانان را ضبط و تصرف در
 آنها بنماید.

شیخ - شاید مراد عمر بن عبدالعزیز بوده است.

واگذار نمودن عمر بن
 عبدالعزیز فدک را
 داعی - (با تبسم) علی رضی الله عنه و عباس در زمان
 عمر بن عبد العزیز اموی نبودند حکم عمر بن
 عبدالعزیز خلیفه است چنانچه علامه سمهودی

در تاریخ المدینه و ابن ابی الحدید در ص ۸۱ جلد چهارم شرح نهج البلاغه از ابوبکر
 جوهری نقل مینمایند که چون عمر بن عبدالعزیز بخلافت رسید بعامل خود در مدینه
 نوشت فدک را به اولاد های فاطمه واگذار کن فلذا حسن بن حسن المجتبی و بعضی
 گفتند حضرت علی بن الحسین رضی الله عنه را خواست و آنها واگذار کرد.

ابن ابی الحدید در سطر اول ص ۸۱ جلد چهارم شرح نهج (چاپ مصر) این عبارت را

نوشت که کاتب اول ظلامه ردها یعنی این رد کردن عمر فدک را باولادهای فاطمه
 اول ظلم کرده وغارت شده ایست که رد نموده شد بآنها مدت زمانی در تصرف آنها بوده تا
 یزید بن عبدالملک خلیفه از آنها گرفت و در دست بنی امیه بود تا زمان خلافت بنی عباس
 عبد الله سفاح اول خلیفه عباسی فدک را واگذار کرد باولادهای امام حسن و آنها بعنوان
 حق الارث میان بنی فاطمه تقسیم مینمودند.

رد نمودن عبدالله ومهدی و
 مأمون عباسی فدک را بورثه
 فاطمه (ع)
 چون بنی حسن بر منصور خروج نمودند فدک را
 از آنها گرفت چون پسرش مهدی خلیفه شد بآنها
 واگذار نمود موسی بن هادی که خلیفه شد ضبط
 کرد تا زمان خلافت مأمون الرشید عباسی او امر

کرد آنرا بآل علی و بنی فاطمه واگذار کردند یاقوت حموی در معجم البلدان (چاپ
 اول) ذیل حرف (ف - د) عین سبج مأمون را ضبط نموده است که نوشت به قلم بن
 جعفر عامل خود در مدینه منوره انه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعطی
 ابنته فاطمه رضی الله عنها فدک و تصدق علیها بها وان ذلك کان امرآ
 ظاهراً معروفاً عند آله تلیه الصلوة والسلام (۱).

دعبل خزاعی شاعر معروف حاضر بود برخاست اشعاری انشاد نمود که بیت
 اولش این بود.

اصبح وجه الزمان قد ضحکا بره مأمون هاشم فدکا (۲).

بازدلائل قاطعه ثابت گردید که فدک نحلّه فاطمه
 در اثبات نحلّه بودن فدک
 سلام الله علیها بوده که روز اول بدون هیچ مجوز
 شرعی غصب نمودند لذا بعضی از خلفا روی انصاف و با روی سیاست باولاد های بی بی
 مظلومه رد نمودند.

(۱) بدرستیکه رسول خدا (ص) مطلقاً نبود فدک را بخترش فاطمه و این امری ظاهر و
 معروف بوده در نزد اولاد آنحضرت.

(۲) امروز روزگار خشنه است که مأمون فدک را به بنی هاشم رد نمود.

حافظ - اگر فذک نحلۃ فاطمه رضی الله عنها بود پس چرا ادعای ارث نمود و از نحلۃ حرفی نزد .

داعی - در مرتبه اول بی بی فاطمه سلام الله علیها دعوی نحلۃ نمود چون بر خلاف دستور شارع مقدس اسلام از متصرف شاهد خواستند وقتی هم شهود آورد شهود او را بر خلاف شرع انور رد نمودند ناچار از راه ارث وارد شد تا احقاق حق نماید .

حافظ - گمان میکنم اشتباه میفرمائید چون در جائی دیده نشده که فاطمه رضی الله عنها از نحلۃ حرفی زده باشد .

داعی - اشتباه نکرده بلکه یقین دارم نه در کتب شیعه فقط ؟ بلکه در کتب اکابر علماء خودتان هم ثبت است چنانچه در ص ۳۹ سیرۃ الحلبيۃ تألیف علی بن یرهان الدین حلبی شافعی متوفی ۱۰۴۴ نوشته شده است اول فاطمه (ع) بعنوان تمليک و متصرفه و اینکه رسول خدا ﷺ فذک را بار بخشیده با این بکر مناظره کرد چون شهود شرع پسند نداشت ! ناچار از راه ادعای ارث وارد شد پس ادعای ارث مؤخر از نحلۃ بوده است

و نیز امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر ضمن ادعای فاطمه (ع) و باقوت حموی در معجم البلدان و ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه از ابوبکر ج ۳ ص ۷۰ و ابن حجر معتصّب در آخر ص ۲۱ صواعق محرقه ضمن کلام در شبهه هتمن از شبهات رفضه ؟ نقل مینماید که اول ادعای فاطمه سلام الله علیها نحلۃ بود چون شهودش سررود شد متأثر گردید فرمود دیگر باشما سخن نخواهم گفت (۱) .

و همین قسم هم شد دیگر با آنها ملاقات نکرد و هم کلام با آنها نشد تا زمان وفاتش رسید وصیت کرد احدی از آنها بر او نماز نگذارند عمویش عباس بر او نماز گذارد و شبانه دفن نمودند (ولی پروایات شیعه و بیانات ائمه از عترت طاهره علی رضی الله عنه بر بی بی نماز گذارد) .

(۱) حتی این تفسیه داین فیم و غیر آنها از اکابر علماء جماعت افراد نموده اند که بی بی فاطمه سلام الله علیها ادعا نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فذک را بن بخشیده است .

در قول مخالفین که ای بکر بموجب آیه شهادت عمل نموده و جواب آن

حافظ - در اینکه فاطمه رضی الله عنها خیلی دلتنگ و رنجیده خاطر شد حرفی نیست ولی

ای بکر صدیق رضی الله عنهما هم نمی توان زیاد مقصر دانست زیرا مجبور بود بصورت ظاهر شرع عمل نماید چون آیه شهادت عمومیت دارد که برای اثبات مدعی بایستی دو شاهد مرد یا یک مرد و دو زن یا چهار زن که بمنزله دو مرد است شهادت بدهند چون موضوع شهادت مطابق شرع نبوده و شهود کامل یابردند نتوانستند حکم قطعی له فاطمه رضی الله عنها صادر نمایند .

داعی - ممکن است رشته سخن در اینجا طولانی شود و اسباب ملالت آقایان محترم گردد لذا مقتضی است مواقت فرمائید بقیه صحبت بماند برای فردا شب .

فواب - قبله صاحب یکی از موضوعات مهمه که بین ما مورد بحث بوده و زیاده از حد علاقه مندیم که حقیقت آن بر ما معلوم شود و از حسن تصارف امشب مورد بحث قرار گرفته همین موضوع است متعنی است اگر خسته نشدید و ملال پیدا نتموده اید مطلب را قطع نکنید چه آنکه قطع مطلب رشته توجه را قطع مینماید و اگر تا صبح طول بکشد از طرف ما مستمعین ابدأ مانعی نیست بلکه با میل و شوق مفرطی حاضریم و تا این قضیه حل نشود ما از اینجا نخواهیم رفت مبسوطاً صحبت فرمائید مگر آنکه واقعاً خودتان ناراحت باشید در این صورت مزاحم نمیشوم .

داعی - برای دعا گو در موضوعات علمی و دینی ملالت نیست هیچگاه خستگی در حقیر پیدا نمیشود ملاحظه حال آقایان حاضرین را میکنم چون رعایت حال همه را باید کرد .

(تمام اهل مجلس متفقاً گفتند بیانات شما ملال آور نیست خصوصاً در موضوع فذک که بسیار مهم و شنیدنی است که همه علاقمند بآن هستیم) .

داعی - جناب حافظ فرمودند خلیفه ناچار بود بصورت دستورات شرعیه عمل نماید چون شهود کامل نبود حکم صادر نشد در اینجا چند جمله هست که باید بیان شود و آقایان متصفانه تفاوت کنند .

شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع بوده است

اولاً آقای ابوبکر که بفرموده شما مقید بامور شرعی بودند بفرمائید در کجای دستورات شرعی وارد است که از متصرف شاهد بخواهند بالاتفاق

ثابت است که حضرت فاطمه سلام الله علیها متصرفه بوده آیا این عمل ایی بکر که تمام علماء خودمان نوشته اند از بی بی مظلومه شاهد طلبید مطابق کدام اصل از قانون و دین و شریعت بوده مگر نه اینست که دستور شریعت است که مدعی باید شاهد بیاورد نه متصرف آیا این عمل خلاف شرع انور بوده یا نه؟ متصفانه قضاوت نمائید.

ثانیاً موضوع عمومیت آیه شهادت مورد انکار احدی نیست و بر عمومیت خود باقیست ولی بمقتضای قاعده مسلّمه ما من عام الاوقد خصّ قابل استثناء و تخصیص برداراست.

حافظ - آیا بچه دلیل میفرمائید که آیه شهادت تخصیص برداراست.

داعی - دلیل بر این معنی خبری است که در صحاح معتبره شما هم نقل شده است در موضوع خزیمه

خزیمه ذوالشهادتین

این ثابت که وقتی شهادت داد له بیعنه: بشهادت مقابل مرد عرب که در ارضه بیع اسب مدعی رسول الله $\text{صلی الله علیه و آله}$ شده بود شهادت او يك نفری مورد قبول واقع شد و بیعشبر بشهادت او را ذوالشهادتین نامید که شهادت او را تنها برابر شهادت دو شاهد عادل قرار داد. پس معلوم شد آیه شهادت تخصیص بر دار است جائیکه خزیمه يك فرد مؤمن صحابی از امت منحصر آیه واقع شود علی و فاطمه علیهما السلام که بنس آیه تطهیر صاحب مقام هجرت بودند اولی بااستثناء بودند نه قطعاً معصوم و معصومه صدیق و صدیقه مصون از کذب و دروغ میباشند و حتماً رد بر آنها رد بر خدای تعالی است.

فاطمه صدیقه طاهره ادعا نمود فذک تحلمن است و پدرم بمن بخشید و در حیات خود آنحضرت متصرف بودم - بر خلاف دستور شرع انور از صدیقه طاهره معصومه متصرفه شاهد خواستند!!

رد نمودن شهود فاطمه را

بی بی مظلومه امیر المؤمنین علیها السلام و ام ایمن و حسنین علیهما السلام را بشهادت آورد آنها

وارد نمودند آیا این عمل بر خلاف حقیقت و قواعد شرع نبود !!

اگر فاطمه هیچ شهادتی نداشت مگر تصرف، مطابق دستور شرع انور کافی بر حقیقت او بود. بعلاوه که خداوند در آیه تطهیر شهادت بیایکی بی بی داده است که از هر رجس یلیدی بر کنار است که از جمله آنها دروغ و ادعای بکذب است. علی الخصوص که شاهد کاملی مانند علی امیر المؤمنین علیه السلام شهادت بر حقیقت زهرای الطهر داد که قطعاً رد شهادت علی رد بر خداست.

زیرا خدای عالی اعلی علی علیه السلام را در آیات قرآن مجید صادق و صدیق خوانده من نمیدانم بچه جرأت شهادت مصدق خداوند را رد کردند.

و حال آنکه در قرآن مجید امر میفرماید با علی باشید یعنی بیرو او باشید و او را صادق خوانده مانند زید عدل از شدت صداقت مجسمه صدق گردیده فلذا در آیه ۱۶۰ سوره ۹ (توبه) میفرماید.

۱ - یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین (۱).

حافظ - این آیه چه دلالتی با مقصود شما دارد که باید بیرو علی کرم الله وجهه باشند.

داعی - اکابر علماء شما در کتب و تفاسیر خود گویند این آیه در شأن محمد و علی علیهما الصلوة والسلام نازل گردیده که مراد از صادقین محمد

مراد از صادقین در آیه
محمد و علی (ع) هستند

و علی و در بعض اخبار علی علیه السلام و در بعض دیگر عنتر طاهره میباشند.

امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلال الدین سیوطی در در المنثور از ابن عباس و حافظ ابو سعد عبدالملک بن محمد خرگوشی در کتاب شرف المصطفی از اسمعی و حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء روایت میکنند که رسول اکرم $\text{صلی الله علیه و آله}$ فرمود هو محمد و علی علیهما السلام و شیخ سلیمان حنفی در باب ۳۹ ینایع النوذة مس ۱۱۹ چاپ اسلامبول از موفق بن أحمد خوارزمی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و جوینی

(۱) ای جماعت مؤمنین بشیرید از خدا و باشید با راستگویان. (که مراد معصوم و علی و عنتر طاهره علیهم السلام بودند چنانچه در ص ۹۹ همین کتاب اشاره نمودیم).

از ابن عباس روایت نموده که الصادقون فی هذه الایة محمد صلی الله علیه وسلم و اهل بینه (۱).

و شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حوینی که از اعیان علماء شما است در فرات السطین و محمد بن یوسف کجی شافعی در باب ۶۲ کفایات الطالب و محدث شام در تاریخ خود مستنداً نقل مینمایند که مع الصادقین امی علی بن ایطال (ع).

۲ - آیه ۳۴ سوره ۳۹ (زمر) که میفرماید و الذی جاء بالصدق و صدق به

اولئک هم المتقون (۳).

جلال الدین سیوطی در در المنثور و حافظ ابن مردویه در مناقب و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و محمد بن یوسف کجی شافعی در باب ۶۲ کفایات الطالب و ابن عساکر در تاریخ خود از جماعتی از اهل تفسیر نقل نموده اند از ابن عباس و مجاهد که الذی جاء بالصدق محمد (ص) و الذی صدق به علی بن ایطال (ع).

۳ - آیه ۱۸ سوره ۷۵ (حجید) و الذین آمنوا بالله و رسله و اولئک هم

الصدیقون و الشهداء عند ربهم لیوم الحکم و نورهم (۴).

امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابو نعیم اصفهانی در مائز من القرآن فی علی

از ابن عباس روایت نموده اند که این آیه شریفه در شأن علی علیه السلام نازل شده که آنحضرت از جمله صدیقان است.

۴ - آیه ۷۱ سوره ۴ (نساء) و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین

أنعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک و رفیقاً (۵).

(۱) دستکوبان در این آیه منعم صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرین آنحضرت اند.

(۲) آنکس که آورد سخن راست را (خاتم النبیین) و آنکه تصدیق نمود بان (علی بن ایطال) آنها هر هیز گارند.

(۳) آنکس که آورد سخن راست را محمد صلی الله علیه و آله و آنکه تصدیق نمود او را (علی بن ایطال) علیه السلام بود.

(۴) آنکه بخدا و فرستادگانش ایمان آوردند و چنین راستگویان حالت و بر ایشان نزد خدا اجر سپیدان است پاداش افعال و نور ایشانرا (در بهشت) مینمایند.

(۵) آنکه خدا و رسول را اطاعت کنند البته با کسانیکه خدا بآنها لطف و عنایت کامل فرموده یعنی با پیغمبران و صدیقان و دستکوبان و شهیدان و نیکوکاران مشغول خواهند شد و ایشان (در بهشت) چه نیکو رفیقانی هستند.

مرد از صدیقین در آیه شریفه علی علیه السلام مینماید چنانچه روایات متکثره از طرق ماوشما وارد است که علی علیه السلام صدیق و راستگوی این امت است بلکه افضل صدیقین است

چنانچه اکابر علماء شما از قبیل امام فخر رازی در **علی افضل صدیقین است** تفسیر کبیر و امام ثعلبی در کشف البیان و جلال الدین

سیوطی در در المنثور و امام أحمد بن حنبل در مسند و ابن شیره در فردوس و ابن ابی الحدید در ۴۵۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه و ابن مغزالی شافعی در مناقب و ابن حجر مکی در حدیث سی و ام از جهل حدیثی که در صواعق در فضایل علی علیه السلام نقل نموده از بخاری از ابن عباس با استثناء جمله آخر روایت نموده اند که رسول اکرم علیه السلام فرمود: الصدیقون ثلاثة حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب النجار صاحب یس و علی بن ایطال و هو الضالم (۱).

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۴۲ ضایع المودّة از مسند امام احمد و ابو نعیم و ابن مغزالی شافعی و اخطب خولزمی در مناقب از ابی لیلی و ابو ایوب آنصاری - و ابن حجر مکی در حدیث سی و یکم از جهل حدیث صواعق از ابو نعیم و ابن عساکر از ابی لیلی - و محمد بن یوسف کجی شافعی در باب ۲۴ کفایات الطالب مستنداً از ابی لیلی نقل نموده و در آخر خبر گوید محدث شام در تاریخ خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء ترجمه حالات علی علیه السلام جمعاً از رسول خدا ﷺ روایت نموده اند که فرمود:

الصدیقون ثلاثة حبیب النجار مؤمن آل یس الذی قال (یا قوم اتبعوا المرسلین) و حزقیل مؤمن آل فرعون الذی قال (اقتتلون رجلاً ان یقول ربی الله) و علی بن ایطال و هو افضلهم (۲).

واقفاً هر انسان عاقلی بحیث فرد می رود که عادت و تمسب چگونه بر علم و انصاف شما آفاقان غالب آمدند باینکه خودتان با روایات متعدده طبق آیات قرآنی ثابت مینمایند (۱) دستکوبان سه نفرند حبیب نجار مؤمن آل یس که گفت ای قوم متابعت کنید پیغمبران و حزقیل مؤمن آل فرعون که میگفت آیا میکشید مرد مؤمن خدا پرست را و علی بن ایطال و او افضل از آنها میباشد.

(۲) دستکوبان سه نفرند حبیب نجار مؤمن آل یس که گفت ای قوم متابعت کنید پیغمبران و حزقیل مؤمن آل فرعون که میگفت آیا میکشید مرد مؤمن خدا پرست را و علی بن ایطال و او افضل از آنها میباشد.

که علی علیه السلام افضل الصّدّیقین بوده است مع ذلك دیگران را صدّیق بخوانید ؟ و حال آنکه يك آیه بر صدّیق بودن آنها نقل نکرده است .

شمارا بخدا آقایان محترم انصاف دهید و از عادت بر کنار شوید که آیا سزاوار بود کسیرا که خدای متعال در قرآن مجید او را صدّیق خوانده که هرگز دروغ نکوید و نیز در قرآن امر فرماید پیرو او باشید (بافرار علمای خودتان) شهادتش را در نمایند بلکه امانت هم بنمایند !!

آیا عقل باور میکند کسی که رسول خدا او را صدیق این امت خوانده بلکه افضل صدّیقین معرفی نموده و آیات قرآن دلات بر صداقت او داشته روی هوای نفس دروغ بگوید آنهم شهادت دروغ بدهد ؟!

علی باحق و قرآن میگرد
آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نفرموده حق با علی و علی باحق توأمأ میگردند چنانچه خطیب بغدادی

در ص ۳۶۱ جلد چهارم تاریخ خود و حافظ ابن مردویه در مناقب و دلیلی در فردوس و حافظ هیشمی در ص ۲۳۶ جلد هفتم مجمع الزوائد و ابن قتیبه در ص ۶۸ جلد اول الامامة و السیاسة و حاکم أبو عبدالله نیشابوری در ص ۱۲۴ جلدسیم مستدرک و امام احمد بن حنبل در مسند و طبرانی در اوسط و خطیب خوارزمی در مناقب و فخر رازی در ص ۱۱۱ جلد اول تفسیر و ابن حجر مکی در ص ۷۴ و ۷۵ و ۱۴۰ جلد دوم جامع الصغیر و ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث بیست و یکم صواعق در فضایل مولانا امیر المؤمنین علیه السلام نقل از اوسط از ام سلمه و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۰ ینابیع العمود از جمع الفوائد و اوسط و صغیر طبرانی و فرائد حموی و مناقب خوارزمی و ربیع الاررار زمشغری از ام سلمه و ابن عباس و نیز ضمن باب ۶۵ ص ۱۸۵ ینابیع العمود چاپ اسلامبول از جامع الصغیر جلال الدین سیوطی و نیز در ص ۱۱۶ تاریخ الخلفاء در ص ۳۵۸ جلد ۴ فیض القدیر از ابن عباس در ص ۲۳۷ از مناقب السبعین حدیث ۴۴ از صاحب فردوس و در ص ۲۸۳ ضمن باب ۵۹ از فضل دوم صواعق از ام سلمه و محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب بعضی از ام سلمه بعضی از عایشه و بعضی از محمد بن ابی بکر از رسول اکرم

صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده اند که فرمود علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض (۱) .

وخی باین عبارت نقل نمودند که الحقّ لمن یرال مع علی و علی مع الحقّ لمن یختلفا و لمن یفترقا (۲) .

و نیز ابن حجر در ص ۷۷ صواعق او اخر فصل دوم از باب ۹ نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مرثی موت فرمود : انی مختلف فیکم کتاب الله و عترتی اهل بیته ثم اخذید علی فرقیها فقال هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض فاشلهما ما خلفت فیهما (۳) .

و نیز عموماً نقل مینمایند که فرمود علی مع الحقّ و الحقّ مع علی یدور معه حیثما دار (۴) .

و سبط ابن جوزی در ص ۲۰ تذکرة خواص الامه ضمن حدیث غدیر نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و ادر الحقّ معه حیثما دار و کیف مادار .

آننگاه اظهار نظر نموده و گوید : فیه دلیل علی الله ما جرى خلاف لیین علی علیه السلام و بین احد من الصحابة الا و الحقّ مع علی علیه السلام (۵) .

اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است
و نیز در همان کتابائیکه عرض کردیم بعلاوه در سایر کتب معتبره خدا و پیغمبر است شما نقل است که در مکاتبات بسیار و محلهای متعدده و عبارات مختلفه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود من اطاع علیاً فقد

- (۱) علی باقرآن و قرآن با علی میباشد و از هم جدا نشیونه تا در کنار حوض (کوثر) بر من واردشونه .
- (۲) حق هرگز از علی جدا نشیونه و پیوسته حق برای همیشه با علی و علی با حق بوده هرگز از هم جدا نخواهند شه .
- (۳) من دو چیز دا در میان شما میکنم یکی کتاب خدا و قرآن و دیگر عترت و اهل بیت من اند آننگاه دست علی را گرفت بلند نشود فرمود علی من باقرآن و قرآن با علی میباشد تا دو کتاب حوض (کوثر) بر من وارد شوند پس من از این هر دو انعام چاشینی سؤال می نمایم .
- (۴) علی باحق و حق با علی دور مینزد .
- (۵) و بگردان حق و باعلی هر کجا در هر طوره که میگردد . در این حدیث دلیلی است بر اینکه اگر بین علی و یکی از اصحاب اختلافی واقع شود حق با علی خواهد یوه .

اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من اکر علیاً فقد اکرنی و من اکرنی فقد اکر الله (۱).

و أبو الفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی در ملل و نحل نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ فرمود: لقد کان علی علی الحق فی جمیع احواله یدور الحق معه حیث دار (۳).

آیا رد و انکار و اعتراض بعلی علیه السلام با اینهمه اخبار صریحه مندرجه در کتب معتبره خودتان رد و انکار و اعتراض و اهانت بر خدا و رسول و تخلف از حق و حقیقت نبوده است.

مگر نه اینست که ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و عهد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت مینمایند که رسول اکرم ﷺ صریحاً فرمود من اکرم علیاً فقد اکرمنی و من اکرمنی فقد اکرم الله و من اهان علیاً فقد اهان الله (۴).

منصفانه قضاوت آقایان با اصاف قضایای وارده را مطابقت کنید با این قبیل عادلانه کنید اخبار و احادیث رسیده و مندرجه در کتب معتبره خودتان و عادلانه قضاوت کنید و بشیعیان بی گناه آفتد بد بین نباشید.

و دیگر آنکه فرمودند خلیفه مجبور بود عمل بستور ظاهر شرع نماید و چون آیه شهادت بر عمومیت خود باقی بود نمیتوانست بدون اقامه شهود شرع پشند بعضی ادعا مال مسلمین را بافاطمه سلام الله علیها بدهد (و بقدری احتیاط کار بود که از تصرف هم بر خلاف دستور شرع انور شاهد خواست !!).

(۱) هر کس علی را اطاعت نماید مرا اطاعت کرده و کسیکه مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و کسیکه علی را انکار نماید مرا انکار کرده و کسی که مرا انکار نماید خدا را انکار کرده .
(۲) علی در جمیع احوال بر حق است و حق با علی دور میرزد .
(۳) بهین جهت اهل نهب روان را کافر میدانند چون در مقابل علی قیام کردند .
(۴) هر کس علی را اکرام کند مرا اکرام کرده و کسیکه مرا اکرام کرده خدا را اکرام کرده و کسیکه علی را اهان کند مرا اهان کرده و کسیکه مرا اهان کند خدا را اهان نموده .

أولاً قبلاً عرض کردم مال مسلمین نبود بلکه ملک متصرفی و نحلّه فاطمه سلام الله علیها بود .

ثانیاً اگر راستی خلیفه اجراء کننده دستور شرع بود که بایستی سر مومنی خلاف نکند پس چرا تبعیض مینمود بعضی ادعا بعضی را بدون شاهد از مال مسلمانان میداد ولی این حکم و احتیاط کاری خلیفه و سخت گیری فقط در باره و دویعه رسول الله ﷺ فاطمه مظلومه سلام الله علیها بایستی اجراء شود ۱۲ در صورتیکه صداقت قول و ادعای بی بی و شهادت علی علیه السلام در نزد همگی واضح و آشکار برده .

چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۱۰۵ جلد چهارم شرح نهج البلاغه نقل مینماید که از علی بن الفاروق مدرس مدرسه غربی بغداد سؤال نمودم **اكانت فاطمة صادقة قال نعم** آیا فاطمه صادق و راست گو بود (در ادعای خود) گفت بلی گفتیم در صورتی که صادق و راستگو بود پس چرا خلیفه فدک را باو واگذار نکرد بیسمی نموده (با اینکه اهل شوخی نبود) کلام لطیف و محسنی گفت که خلاصه اش این بود که اگر آن روز بمجرد ادعا فدک را بافاطمه واگذار میکرد فردا می آمد ادعای خلافت را برای شوهرش میکرد آنگاه خلیفه ناچار بود حق را واگذار نماید چونکه قبلاً تصدیق صداقت او را نموده بود . انتهى کلامه

پس مطلب در نزد علمای بزرگ خود زمان واضح و آشکار بوده و اینصافاً تصدیق حقیقت را نموده اند که روز اول حق بافاطمه مظلومه بوده منتها سیاست برای حفظ مقام اقتضا کرد که عمداً بی بی مظلومه را از حق نایست محروم نمایند !!
حافظ - چه کس خلیفه مال مسلمین را بدون شاهد داد ؟

قاضیه جابر و اعطاء مال باو
داعی - جابر وقتی ادعا کرد که بیغمبر صلی الله علیه و آله و وعده داده از مال بحرین بمن بدهد بدون آنکه ابزادی بگیرند و شاهد بطلبند هزار و پانصد

دینار از مال مسلمانان یعنی از بیت المال باو دادند .

حافظ - اولاً این خبر را حقیر ندیده ام شاید در کتابهای شماها باشد - ثانیاً

از کجا معلوم است شاهد نخواستہ باشد .

داعی - خیلی تمجب است که شما ندیده‌اید زیرا از جمله دلائلی که علماء خودتان اقامه مینمایند بر اینکه خبر واحد عدل صحابی قابل قبول است همین خبر جابر بن عبد الله انصاری است .

چنانچه شیخ الاسلام حافظ ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی در فتح الباری فی شرح صحیح البخاری فی باب من یکتفل عن میت دنیا میگوید ان هذا الخبر فيه دلالة علی قبول خبر العدل من الصحابة ولو جر ذلك لثما لنفسه لان ابا بکر لم یتمس من جابر شاهدا علی صحه دعواه (۱) .

همین خبر را مسوطی بخاری در صحیح خود نقل نموده است : فی باب من یتکفل عن میت دنیا فی کتاب الخمس فی باب ما قطع النبئ من البحرین .

نوشته است وقتی مال بحرین را بمدینه آوردند منادی ابی بکر ندا در داد هر کس را پیغمبر اکرم ﷺ وعده داده باطلبی از آنحضرت دارد بیاید بگیرد جابر آمد گفت رسول اکرم ﷺ بمن وعده داده که از مال بحرین بمن بدهد زمانی که بحرین فتح شود و بتصرف مسلمین در آید؟ فوری بدون شاهد بمحض ادعاه هزارو پانصد دینار باو دادند .

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء در فصل خلافت ابی بکر آنچه واقع شده در خلافت او همین قضیه جابرا نقل نموده .

شمارا بخدا آفایان باانصاف این عمل تمعیش نبوده است .

اگر نظر خصوصی درکار نبوده بهمان جهتی که جائز آمد بر ابی بکر که بر خلاف آیه شهادت عمل نماید وبدون شاهد از اموال مسلمین بمحض ادعاه جابرا بدهد برفرض که فدک (بقول آنها) مال مسلمین بوده (و حال آنکه ملک متصرفی فاطمه سلام الله علیها بود) لازم بود رعایت مقام رسالت را بنماید دل فاطمه صدیقه وریسه

(۱) در این خبر دلالتی است بر قبول خبر عدل صحابی ولو جرفع بسوی خود بنماید بر ای اینکه ابی بکر از جابر شاهد نخواست برصمت ادعایش .

رسول خدا را نشکندند و ادعای او را قبول نموده فدک را باو رد نمایند .

علاوه بر اینها بخاری در صحیح وسایر علماء و فقهاء شما خبر عدل صحابی را قبول مینمایند ولو جر نفع بسوی خود بنماید ولی ادعا و گفتار علی ﷺ را مردود میدانند بعذر اینکه یجرا النفع الی نفسه !! مگر علی ﷺ از اصحاب بلکه فرد کامل از اصحاب نبود پس اگر متصفانه دقیق شوید تصدیق مفرمائید دسیسه بازی بوده نه اجرای حق و حقیقت .

حافظ - گمان میکنم علت آنکه ابی بکر رضی الله عنه از جابر شاهد نطلبید آن بود که چون جابر از اصحاب نزدیک رسول خدا ﷺ و تربیت شده آنحضرت بوده و قطعاً از آنحضرت شنیده بود من کذب علی متعمداً فلیتوبه مقعده من النار (۱) . با این و عید شدید هر کز مرد مؤمن صحابی نزدیک و تربیت شده آنحضرت حاضر نبود اقدام بچنین امری از روی دروغ بنماید و آخرت خود را برای حیفه بی قدر و قابلیت دنیای فانی خراب کند و دروغ از قول رسول الله ﷺ نقل نماید .

داعی - آیا جابر نزدیکتر بود بر رسول خدا ﷺ یا علی و فاطمه سلام الله علیهما که مرتبای تربیت آن حضرت بودند .

حافظ - بدیهی است علی و فاطمه رضی الله عنهما که از اول عمر تحت تربیت پیغمبر ﷺ بودند از هر کس بآن حضرت نزدیکتر بودند .

داعی - پس تصدیق بفرمائید که علی و فاطمه سلام الله علیهما اولی بودند که با چنین و هیدی از قول پیغمبر ﷺ دعوی دروغ نمایند . و بر آنها بود که دعوی فاطمه صدیقه را بپذیرند زیرا که باطالع و الیقین مقام آن دو بزرگوار از جابر بالاتر بوده (چنانچه خودتان هم اعتراف دارید) بلکه از همه اصحاب چونکه مشمول آیه تطهیر و معصوم بوده اند .

و آیه تطهیر صراحت دارد در عصمت و پاکی پنج نفر که مشمولین آیه تطهیر تجس - علی - فاطمه - حسن - حسین علیهم السلواة والسلام بودند .

(۱) کسی که عهد بر من دروغ به بند پس نشین کند او آتش جهنم خواهد بود .

بملازمه آکار علمای خودشان تصدیق سداقت و راستگویی آنها را نموده اند
راجع بمولانا امیرالمؤمنین قبلاً عرض کردم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را صدیق و
راستگوی این امت معرفی فرموده و خداوند هم در قرآن مجید او را صادق خوانده .

واما درباره حضرت صدیقه کبری فاطمه سلام الله علیها اخبار بسیار است از آن
جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۴۶ جلد دوم حلیه الازلیاء از عایشه روایت مینماید
که گت مارایت احداً قطّ اصدق من فاطمة غیر ایها (۱) .

اشکال در نزول آیه تطهیر حافظ - این ادعای شما درباره نزول آیه تطهیر
در شأن آن پنج بزرگوار غیر مسلم است چون
در این جلسات بر ما واضح آمده که شما با کتابهای ما کاملاً مانوس هستید تصدیق
بفرمایید در این موضوع اشتباه فرمودید چون که عقیده مفسرین از قبیل قاضی یشادری
و زمخشری اینست که این آیه شریفه در شأن زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله نازل گردیده
و اگر قولی در نزول آیه درباره آن پنج تن شریف باشد قطعاً ضعیف است !!

برای آنکه خود آیه دلالت بر خلاف این معنی دارد چه آنکه صدر و ذیل آیه
تطهیر مربوط بازوج است لذا نتوان وسط آیه را ساخط و بدیکران ملحق نمود !!

جواب اشکال و اثبات اینکه آیه در حق ازواج نیست
۱۵ عی - این ادعای جناب عالی بجهانی مردود
است اولاً اینکه فرمودید صدر و ذیل آیه چون
مربوط بازوج است پس علی و فاطمه علیهما السلام
خارجند از شمول آیه شریفه .

جوابش آنست که در عرف عام بسیار اتفاق میافتد که در اثنای کلام روی سخن
را بطرف دیگری نموده و خطاب بغیر میکنند و بعد از آن بکلام اول برمیگردند .

علاوه بر اینکه در اشعار فصحاء و بلغاء و ادبای عرب جاری است حتی در خود
قرآن کریم نظیر آن بسیار است مخصوصاً در خود همین سوره احزاب وقت فرمایید
که در خطاب بزواج عدول بخطاب مؤمنان شده است و بعد روی خطاب با آنها بر
(۱) هر که ندیدم اسمی را راستگوتر از فاطمه غیر از پدر بزرگوارش .

گشته که وقت مجلس مقتضی نیست شواهد را مفصلاً در معرض فکر شما قرار دهم .
ثانیاً اگر این آیه در باره زوجات رسول الله بود بایستی ضمیر تانیث مربوط با آنها
آورده بفرماید لیدهب عنکن و یطهرکم چون بصیغه تذکیر آمده معلوم میشود که
جهت عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل گردیده نه زوجات آنحضرت .
نواب - مگر بگفته شما فاطمه رضی الله عنها داخل آن جمع نیست پس چرا
ملاحظه او نشده و ذکر تانیث در او نیامده .

۱۵ عی - آقایان (اشاره بعلماء) میدانند که صیغه تذکیر در این آیه شریفه با
بود فاطمه سلام الله علیها در جمعیت باعتبار تغلب است چه آنکه تغلب در جایی است
که افراد جمع بعضی مذکر و بعضی مؤنث باشند آنگاه مذکر را بر مؤنث غالب گردانند
وصیغه تذکیر در این آیه خود دلیل قاطع است که این قول ضعیف نیست بلکه کلاماً
قوی است .

و اگر آیه درباره زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شده بود در جمع مؤنث صیغه مذکر
بکلی غلط بود .

علاوه بر اینها روایات صحیحه در کتب معتبره خودتان حکم میکنند که این آیه
در شأن عترت و اهل بیت آنحضرت است نه زوجات .

چنانچه ابن حجر مکی با کمال تعصبی که دارد در ذیل همین آیه در سواعق
محرقة گوید اکثر مفسرین را عقیده آنست که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین
(علیهم السلام) نازل گردید لئلا تذکیر ضمیر عنکم و یطهرکم باعتبار آنکه ضمیر عنکم
و یطهرکم ضمیر جمع مذکر است .

گذشته از این دلایل واضحه زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله
داخل اهل بیت نیستند .

**زوجات پیغمبر داخل
اهل بیت نیستند**

چنانچه در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت

شده است که حصین بن سمره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان رسول الله صلی الله علیه و آله
از اهل بیت اند زید گفت نه بخدا قسم زیرا که زن مدتی باشوهر خود میباشد چون طلاقش

داد بخانه پدرش می‌رود و بقوم پدری ملحق می‌شود و از شوهر بکلی جدا می‌گردد بلکه اهل بیت او خوششان او میباشند که صدقه برایشان حرامست و بهر خانه و بهر کجا بیرون از اهل بیت او جدا نمیباشند.

ثالثاً گذشته از اجتماع شیعه امامیه نقل از حضرت و اهل بیت طهارت اخبار متکثره از طرق خودتان بر خلاف این معنی حکم میکند.

چنانچه امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و امام اخیار عامه در اینکه آیه تطهیر فخر رازی در ص ۲۸۳ جلد ششم تفسیر کبیر و در شان اهل بیت آمده جلال الدین سیوطی در ص ۱۹۹ جلد پنجم در المنثور و ص ۲۶۶ جلد دوم خصائص الکبری و نیشابوری در جلد سیم تفسیر و امام عبد الرزاق الرسمی در تفسیر رموز الکنوز و ابن حجر عسقلانی در ص ۲۰۷ جلد چهارم اسابه و ابن عساکر در ص ۲۰۴ و ۲۰۶ جلد چهارم تاریخش و امام احمد حنبل در ص ۳۳۱ جلد اول مسند و محب الدین طبری در ص ۱۸۸ جلد دوم ریاض النضره و مسلم بن حجاج در ص ۳۳۱ جلد دوم و در ص ۱۳۰ جلد هفتم صحیح و نهائی در ص ۱۰ شرف المؤید (چاپ بیروت) و فتح بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱۰۰ کفای الطالب با نقلش خبر مسنداً و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۳ ینابیع الدوده از صحیح مسلم و شواهد حاکم از عایشه ام المؤمنین و ده خبر از ترمذی و حاکم علاء الدوله سننای و بیهقی و طبرانی و محمد بن جریر و احمد بن حنبل و ابن ابی شیبه و ابن منذر و ابن سعد و حافظ زندی و حافظ ابن مردویه از ام المؤمنین ام سلمه و عمر بن ابی سلمه (زیب النبی) و انس بن مالک و سعد بن ابی وقاص و واثقه بن اسقع و ابو سعید خدری نقل مینمایند که این آیه تطهیر در شان پنج تن آل عبا نازل گردیده.

و حتی ابن حجر مکی با کمال تعصبی که دارد در ص ۸۵ و ۸۶ صواعق از هفت طریق با اعتراف بصحت این وقعه مهمترا نقل نموده که این آیه در شان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل گردیده و فقط این پنج تن مقدس بودند که مشمول طهارت این آیه شریفه واقع گردیدند.

وسید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۱۴ تا ص ۱۹ کتاب رشفة الصّادى من بحر فضائل بنی النبی الهادی (چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳) ضمن باب ۱ از ترمذی و ابن جریر و ابن منذر و حاکم و ابن مردویه و بیهقی و ابن ابی حاتم و طبرانی و احمد بن حنبل و ابن کثیر و مسلم بن حجاج و ابن ابی شیبه و سمهودی با تحقیقات عمیقہ از اکابر علماء خودتان روایت نموده که این آیه شریفه در شأن پنج تن مقدس آل عبا نازل گردیده.

بعلاوه استدلالاً ثابت میکند که تمام ذراری و اهل بیت رسول اکرم ﷺ که صدقه بر آنها حرام است تا قیام قیامت مشمول این آیه شریفه میباشند !!

و در جمع بین الصحاح السنّه عن موطأ مالک بن انس الاصبیحی و صحاح بخاری و مسلم و سنن ابی داود و سجستانی و ترمذی و جامع الاصول بالاخره عموم علماء و محدثین و مورخین فقهاء شما اقرار دارند که این آیه شریفه در شأن این پنج تن آل عبا نازل گردیده و در نزد شما قریب بتواتر آمده اگر چند نفری عناد و رزیده حق کفشی کرده و خیر را ضعیف دانسته اند لطمه باین همه اخبار متکثره معتبره مندرجه در کتب اکابر علماء خودتان نمیزند.

بست خلفائك عدوی آفتاب او عدوی خویش آمد در حجاب

منتها بعضی مبسوطاً با نقل حریره نوشته اند و حدیث ۴۱ سلمه راجع بحریره فاطمه (ع) و نزول آیه تطهیر بعضی باختصار نقل نموده اند از جمله امام ثعلبی در تفسیر و امام احمد بن حنبل در مسند و ابن اثیر در جامع الاصول از صحیح ترمذی و مسلم بمختصر اختلافی در الفاظ نقل نموده اند از ام المؤمنین ام سلمه زوجة رسول اکرم ﷺ که گفت رسول الله ﷺ در منزل من بود که فاطمه سلام الله علیها ظرف حریره ای برای آن حضرت آورد در حالتیکه حضرت در صفا نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود در زیر پای مبارکش عبای خبیری گسترده بود و من در حجره نماز می‌کردم پیغمبر فاطمه سلام الله علیها فرمودند برو شوهرت و پسر هایت را با خود بیار طولی نکشید علی و حسین علیهم السلام آمدند مشغول

خوردن حریره شدند در آن حال جبرئیل نازل و این آیه شریفه را بر آنحضرت قرائت نمود
أَمَّا يَرِيْدُ اللّٰهَ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۱).

آننگاه حضرت زیدادبی عبارات بر آنها کشید دست مبارک سوی آسمان بلند نموده
 عرض کرد **اللّٰهُمَّ هُوَ اَهْلِيْبَيْتِي وَعَتْرَتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ
 وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً (۲).**

ام سلمه گوید من سرم را پیش بردم در داخل عبا عرض کردم منم با شمايم
اَنَا مَعَكُمْ يَا رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ اِنَّكَ عَلَيَّ خَيْرٌ حضرت فرمود تو نیکو زنی هستی و
 برخیز و خوبی هستی (باین معنی که رتبه اهل بیت مرا نداری و در زمره آنها نیستی
 ولی شایسته بخیری) پس این آیه شریفه دلالت تام دارد بر این که این پنج تن بزرگوار
 از کفر و شقاق و شرک و نفاق و کذب و درید و کذب و ریا و هر گناه کبیره یا صغیره
 معصوم و پاک اند.

چنانچه امام فخر رازی در تفسیر خود گوید **لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ** یعنی
 جمیع گناهان را از شما زایل گردانید **وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** یعنی خصلت‌های کرامت
 خود را بشما پوشانید.

واقفاً جای تعجب است از علماء بی انصاف که در کتب معتبره خود نقل مینمایند
 که علی و فاطمه علیهما السلام مشمول آیه تطهیر بودند و معترّی و منبرّی از هر رجس
 بودند که اهمّ از همه ارجاس دروغ می باشد - مع ذلك تکذیب مینمایند دعوی امامت
 آنحضرت را و تکذیب نمودند شهادت آن حضرت را در باره فاطمه سلام الله علیها -
 و تکذیب نمودند ادعای بی بی طاهره را در باب فدک؟ نمیدانم مردمان باانصاف در اینجا
 چگونه قضاوت مینمایند.

بر گردیم بر سر مقصود منصفانه قضاوت ننمائید. آیا سزاوار بود ادعای علی و

(۱) ازاده پروردگار است که هر آری پیش از او شما خانواده نبوت ببرد و شما را او هر

جیب پاک و منزّه گرداند آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب).

(۲) پروردگارا! اینها اهل بیت و عترت من اند هر رجس و پلیدی را از ایشان دور گردان
 پاک‌نا آنها را پاک گردانی.

فاطمه ای را که خداوند در باره آنها میفرماید که از ارجاس ظاهریه و باطنیه پاک و منزّه
 هستند یعنی معصوم از کثایر و صفات میباشند در بنمایند ولی ادعای جابر را که پاک
 فرد مسلمان مؤمن عادی است قبول نمایند و حق ثابت آن خاندان جلیل را از میان
 ببرند !!!

حافظ - هرگز نمیتوان باور نمود که خلیفه پیغمبر و فرد مؤمن صحابی با کمال
 قربی که بر رسول خدا ﷺ داشته عمداً در مقام غضب فدک بر آید قطعاً انسان هر عملی
 مینماید برای مقصودی میباشد خلیفه‌ای که تمام بیت‌المال مسلمین در تحت تصرف او بوده
 است چه احتیاجی به باغ و قریه فدک داشته که آنرا غضب نماید.

داعی - بدیهی است که موضوع احتیاج نبوده بلکه مستاصل نمودن خاندان
 پیغمبر ﷺ و عترت طاهره آنحضرت در نظر سیاسیون وقت بوده که چون اولویت
 مقام خلافت را داشتند باید بقسمی بخود مشغول و با فقر و تهی دستی گرفتار باشند
 که خیال خلافت را ننمایند چه آنکه مردمان دنیا طلب بجائی میروند که دنیای آنها
 اداره شود.

خیال میکردند اگر آن خاندان جلیل علم و فضل و ادب و تقوی که جامعیت
 کامل داشتند دستشان از مال دنیا بیز باشد قطعاً مردم رو به آنها میروند فلذا نه تنها
 فدک را سیاستاً غضب نمودند بلکه تمام طرقی که منتهی بطلب اموال دنیوی میشد
 بر آنها مسدود نمودند.

از جمله طرق مفصوبه حق ثابت خمس مؤکد به
 منع نمودن خمس را از عترت
 و اهل بیت پیغمبر (ص)

صدقات را بر رسول الله و آل طاهرين آنحضرت
 سلام الله عليهم اجمعين حرام نموده باجماع جمهور امت باب خمس را بر روی آنها باز و
 سريحاً در آیه ۴۲ از سوره ۸ (انفال) فرموده .

و اعلموا انما غنمتم من شيء فاث لله خمس وللرسول ولذی القربى والیتامی

و الفساکین و ابن السبیل (۱) . تا فراد و ذراری آنحضرت تقایمت در رفاه و آسایش باشند و احتیاجی بر عیایای خود پیدا ننمایند ولی بعد از وفات آنحضرت از این جهت هم عترت و اهل بیت آنحضرت را تحت فشار قرار دادند خلیفه امی بکر با اتفاق هم دستان خود حق خمس واضح ثابت را از آنها سلب نمودند و گفتند خمس باید بمصرف تجهیزات جنگی و خرید اسلحه و لوازم حرب برسد فلذا دست آنها از همه جا کوتاه شد چه آنکه صدقات بر آنها حرام بود خمس حق ثابت مسلم را هم از آنها منع نمودند چنانچه امام شافعی رحمه بن ادریس در ص ۶۹ کتاب الأئمّه در این باب گوید و اما آل محمد الذین جعل لهم الخمس عوضاً من الصدقة فلا یعطون من الصدقات المفروضات شیئاً قلّ او کثر لایحلّ لهم ان یأخذوا وها و لایجزی عنهم یعطیهموها اذا عرفهم تا آنجا که گوید. ولیس منهمم حتهم فی الخمس یحلّ لهم ما حرّم علیهم من الصدقة (۲) .

و از زمان خلافت عمر بن الخطاب بمنز آنکه خمس زیاد شده نتوان همه را به ذوی القربی داد بلکه باید بمصرف تهیه وسایل حربیه برسد دست آنها را از حق ثابت خود کوتاه و تا با مرور آنها را محروم از حق مسلم خدا داده نمودند.

حافظ - امام شافعی رحمه الله فرموده است باید خمس به پنج قسمت شود سهم پیغمبر بمصرف و مصالح مسلمین برسد و سهمی نصیب ذوی القربی و سه سهم دیگر خرج ایقام و مساکین و ابن السبیل شود.

داعی - در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله با اتفاق جمهور مفسرین این آیه برای مساعدت ذراری و اقارب رسول الله نازل گردید و بمصرف آنها میرساندند پس در نظر فقهاء امامیه تبعاً لمرآة الأئمة الاطهار مطابق صراحت آیه شریفه خمس به شش

(۱) ای مؤمنان بدانید که هر چه بشما غنیمت و فایده رسد (زیاد یا کم) خمس آن خاص خدا و رسول و غویبان او و یتیمان و کدایان و در راه سفر ماندگان است.

(۲) بآل محمد که خداوند خمس را در عوض صدقه برای آنها مینمونه نوده نباید از صدقات واجب کم یا زیاد بآنها داده شود و بر آنها لالال نیست که اخذ صدقه نمایند و برای کسانی که آنها را شناسند دادن صدقه بآنها کفایت دین از آنها نیست.

و منع نمودن حق خمس را از آنها (یعنی از بنی هاشم و اقرباء رسول الله ص) سبب حلوت صدقه محرمه بر آنها نبوده.

قسمت میشود سهم خدا و پیغمبر و ذوی القربی امام میرسد و در غیبت امام به نایب الامام که مجتهد فقیه عادل باشد داده میشود که بمصالح شایسته مسلمین که صلاح بدانند میرساند و سمسهم دیگر مخصوص ایقام و محتاجان و ابن السبیل بنی هاشم از عترت طاهره میباشد ولی بعد از وفات رسول الله حق را از بنی هاشم سلب نمودند چنانچه اکابر علماء شما مانند جلال الدین سیوطی در جلد سیم در المثنور و طبری و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جارالله زمشخری در کشاف و قوشچی در شرح تجرید و نسائی در کتاب الفقه و دیگران همگی اقرار باین معنی دارند که این بدعت بعد از رسول خدا بدست سیاستمداران با هوش برای پیشرفت مقاصد خود عملی شد !!! .

حافظ - آیا شما حق رأی و نظر را برای مجتهد جائز نمیدانید قطعاً خلیفه امی بکر و عمر رضی الله عنهما برای کمک بمسلمین اجتهاداً اعمال نظر نمودند !!! .

داعی - بلی رأی مجتهد مجاز است ولی نه در مقابل نصّ آیا شما رأی و نظر خلیفه امی بکر و عمر را در مقابل آیه و عمل رسول الله قرار میدهد آیا انصافاً جائز است . خدا و پیغمبر حکمی نمایند ولی خلیفه پیغمبر صلاحات را بهتر بدانند و اجتهاد در مقابل نصّ نمایند شما را بخدا انصاف دهید آیا نظر خاصی در این کارها نبوده ؟ قطعاً هر انسان عاقل بی طرفی اگر بررسی و توجه دقیق نماید بآن دستگه سوء ظن قوی پیدا مینماید و میفهمد قضایا خیلی ساده نبوده بلکه هدف بیچاره نمودن خاندان پیغمبر بوده است ؟

علاوه بر اینها خداوند تعالی صلی الله علیه و آله را شاهد گواه پیغمبر قرار داده و در آیه ۲۰ سوره ۱۱ (هود) سر سبأ میفرماید اقمین کان علی ینبئه من ربه و یتلوه

خدا علی (ع) را شاهد
پیغمبر (ص) قرار داده

شاهد منه (۱) .

حافظ - آنچه در نظر دارم مراد از صاحب ینبئه رسول خدا صلی الله علیه و آله و شاهد او قرآن کریم میباشد شما با چه دلیل و برهان شاهد را بعلی کرم الله وجهه تعبیر نمودید . (۱) آیا پیغمبری که از جانب خدا دلیلی روشن (مانند قرآن) دارد با گواهی صادق (مانند علی که بشام ششون و جهری گواه صدق رسالت است) .

شاعری - دعا گو کوچکتر از آنم که قدرت و جرأت نموده، تصرف در آیات قرآن یا تفسیر برای تمام بلکه عترت و اهل بیت پیغمبر که عدیل القرآنند بما رساندند که مراد از شاهد و گواه علی علیه السلام میباشد.

علاوه علماء و مفسرین چنین نقل نموده اند قریب سی حدیث از اکابر علماء خودتان مانند امام ابواسحق ثعلبی سه حدیث در تفسیر نقل نموده و جلال الدین سیوطی در *در المنثور* از ابن مردویه و ابن امی حاتم و ابو نعیم نقل نموده و نیز ابراهیم بن محمد جوینی در *فرائد السمعتین* سه سند و سلیمان بلخی حنفی در باب ۶۶ از ثعلبی و جوینی و خوارزمی و ابو نعیم و واقفی و ابن مغزالی از ابن عباس و جابر بن عبدالله و دیگران نقل مینمایند و حافظ ابو نعیم اصفهانی سه طریق و طبری و ابن مغزالی قتیبه شافعی و ابن ابی الحدید معتزلی و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲ کفای الطالب و بسیاری دیگر از علماء شما این عقیده را دارند و بمختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات نوشته اند که مراد از شاهد در این آیه علی بن ابیطالب علیه السلام است و خطیب خوارزمی در مناقب گوید از ابن عباس پرسیدند مراد از شاهد کیست گفت هو علی علیه السلام یشهد للنبی و هو منه او علی است که شهادت برای پیغمبر داده و آن (بزرگوار) از پیغمبر است.

پس بنا بر دلائل و اخبار معتبره که اکابر علماء خودتان تصدیق دارند بر امت واجب بوده است قبول شهادت علی را که خداوند او را شاهد بر پیغمبر قرار داده.

همان قسمی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای خزیمه بن ثابت مرتضی قائل شد که شهادت او را بر این دو نفر قرار داد و ذوالشهادین خواند خدای متعال هم در این آیه مرتضی برای علی قائل شده در بین مسلمین که او را شاهد و گواه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داد علاوه بر آنکه بحکم آیه تطهیر علی علیه السلام معصوم و خالی از هر خطاه بود هرگز شهادت دروغ برای جلب منافع نمیداره.

نمیدانم چگونه جرأت کردند و بیجه ملامت شرعی شهادت او را رد نمودند بلکه اعانت هم نمودند و در موقع رد شهادت گفتند شهادت علی قبول نیست لانه یحیر النفع

الی نفسه یعنی چون علی در این قضیه ذی نفع است و جرّ نفع بسوی خود مینماید لذا شهادتش مردود است.

کنشته از اهانتها و کتایبات بسیاری که در مجلس حضوراً و غیاباً ایراز نمودند که بعضی از آنها قبلاً اشاره نمودم و دیگر نمیخواهم در جزئیات مطلب وارد شوم. همین قدر عرض میکنم آیا شما را ضعیف میشوید بشنوید بمثل مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام شخصیت بزرگی که دنیاراهه طلاق نموده و بی اعتنائترین اشخاص بدینا بوده و اعمال و رفتارش مورد تصدیق دوست و دشمن بوده دنیا طلب و بلکه بالاتر کلماتی بگویند که زبان پارای گفتن ندارد که در کتابهای خودتان نوشته اند.

خلاصه باجملة (انه یحیر النفع الی نفسه) بمردم القاه و تزریق کنند که ممکن است علی چون در این قضیه ذی نفع است بنفع عیالش (العیان بالله) شهادت دروغ بدهد لهدا شهادتش قابل قبول نیست خداوند شهادت او را مورد قبول قرار داده ولی عدوای مردم بازیگر رد نمودند؟!.

آیا این بود نتیجه تزلزل آیات قرآنی و توثیق مقام ولایت و توسیه و سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره علی بن ابیطالب علیه السلام.

درد دل‌های علی علیه السلام که آن قسم آزار و اذیتش نمایند که در خطبه ششقیه درد دل میکند و میفرماید صبرت و فی العین قدی و فی الحلق شحی (۱) این دو جمله از فرمایش آن حضرت کنایه از شدت غم و غصه و اندوه و مرارت سیر والم بوده است.

بی خود نبوده که میفرمود والله لاین ایطالب آلس بالموت هن الطفل بشدی انه (۲).

آن قدر دل پر دردی داشت و از زندگانی سیر که وقتی اشقی الاولین و الاخرین عبد الرحمن بن ملجم مرادی شمشیر زهر آب داده را برفرق مبارکش زد در محراب

(۱) سهر نمودم مانند آدمی که دو چشمش غاو و غاشاک و دو گلویش استخوانی مانده باشد.

(۲) بعدها قسم بپر ایوطلب ایس و علاه اش ببردن بیشتر است از چه رخیع بیستان مادو.

عبادت میفرمود **فروت ورب الکعبة** یعنی راحت شدم بخدای کعبه.

آقایان روزهای اول بشهادت تاریخ آن هم بنقل مورخین بزرگ خودتان شد آنچه نباید بشود کردند آنچه نباید بکنند و گفتند آنچه نباید بگویند ولی امروز دیگر شایسته نیست شما علماء دانشمند - عزیز و محبوب خدا و پیغمبر را ازیت نمائید و امر را بر مردم بی خبر مشتبه کنید باینکه میدانید ایفاء علی بن ایطالاب علیه السلام محققاً ایفاء رسول الله است.

اخیار در مذمت ازیت
کنند **ان علی (ع)**

چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل امام احمد بن حنبل در مسند خود بچند طریق و امام تعلبی در تفسیر و شیخ الاسلام حمونی در فرآید نقل نموده اند

که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من **آذی علیاً فقد آذانی ایها الناس من آذی علیاً بعث یوم القيمة بهودیاً او نصرانیاً (۱)**.

این حجر مکی در ص ۲۶ ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث ۱۶ از سعد بن ابی وقاص و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۸ کفایت الطالب مسنداً از رسول اکرم نقل نموده اند که فرمود من **آذی علیاً فقد آذانی (۲)**.

حدیث دیگر یادم آمد اجازه دهید بخوانم چون گفتن و شنیدن حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله عبادت است این حدیث را بخاری در صحیح و امام احمد در مسند و میرسید علی همدانی شافعی در موده القری و حافظ ابو نعیم اسفہانی در کتاب مائزل من القرآن فی علی و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن مغزالی شافعی در مناقب و حاکم ابو القاسم حسکانی از حاکم ابو عبدالله حافظ از احمد بن محمد بن ابی داود حافظ از علی بن احمد عسلی از عباد بن یعقوب از ارطاط بن حبیب از ابو خالد واسطی از زید بن علی بن الحسین علیه السلام از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ایطالاب علیه السلام

(۱) کسیکه ازیت کند علی را مرا ازیت کرده ای گروه مردمان کسیکه علی را ازیت کنسپهوت

خود روز قیامت بودی یا نصرانی .

(۲) هرکس ازیت کند علی را مرا ازیت نموده .

نقل نموده اند و هر يك از این روایات مذکور موی خود را بدست گرفته و گفتند رسول اکرم صلی الله علیه و آله این قسم موی مبارک خود را بدست گرفت و فرمود: **یا علی من آذی شعرة منك فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذی الله فعليه لعنة الله (۱)**. و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۶۰ کتاب رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی (چاپ مطبعه اعلاویه مصر در سال ۱۳۰۳) ضمن باب ۴ از کبیر طبرانی و صحیح ابن حبان و حاکم با قول بصحت حدیث از مولانا امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من **آذانی فی عترتی فعليه لعنة الله (۲)**.

امید است عرایض صادقانه ام مؤثر افتد و آقایان محترم پیش از این راضی نشوند که روح مقدس آنحضرت آزرده شود که جواب دادن در محکمه عدل الهی بسیار مشکل است (در تمام مدت این جلسه خودم با چشم گریان حرف می زدم و اشک در چشم غالب حضار جمع بود بعضی بصورت هاشان جاری گردید حتی جناب حافظ هم گاهی اشک از چشمش جاری میشد).

آقایان قدری فکر کنید دقیق شوید خودتان را در معرض عمل قرار دهید ببینید که در میان جمعیت امت (آنهم امتی که در ماه قبل زیر پای آن بزرگوار نقشته و او تنها بالای دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و همگی با او بیعت نموده و سر تسلیم در مقابل او بآمر خدا و پیغمبر فرود آوردند).

آساعتی که شهادت علی را رد نمودند و حکم قطعی شد که ملک متصرفی و نان اولاد های فاطمه صد یقه مظلومه را ضبط نمایند بر آن دوامات پیغمبر صلی الله علیه و آله چه گذشت لزان اهات بزرگ که تا از در مجلس - دشمن شاد بیرون رفتند .

این شیظ و غضب و فرافطه مظلومه چنان مؤثر و مستولی شد که در عین شباب و جوانی از شدت غصه و درد از دنیا رفت ۱۴.

(۱) یا علی هرکس بیوی از تو ایفاء رساند بن ایفاء رسانید و هرکس بن ایفاء رساند بعد ازیت رسانید و هرکس خدا را ازیت کند بر او باد لعنت خداوند .

(۲) هرکس مرا ازیت نماید در عترت من پس بر او باد لعنت خداوند متعال .

حافظ - بدیهی است در اوایل امر بی دلتنگی و غضبناک شد ولی عاقبت امر اصلاح شد چون دید خلیفه حکم بحق نموده از آنها راضی شد و با کمال رضایت از دنیا رفت ۱۲.

تا دم مرگ فاطمه (ع) از ابی بکر و عمر راضی نبود
داعی - اگر اسر چنین است پس چرا اکابر علماء خودتان برخلاف این معنی مینویسند مانند بخاری و مسلم در عالم موثق در صحیحین خود نوشته اند فوجدت ای ففضیلت فاطمة علی ابی بکر فحجرته فام تکلمه حتی توفیت فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلای و لم یؤذن بها ابابکر و صلی علیها (۱).

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۹۹ کفایة همین خبر را نقل نموده و نیز ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری در ص ۱۴ الامامة و السیاسة آورده که فاطمه سلام الله علیها در بستر بیماری بای بکر و عمر فرمود انی اشهد الله و ملائکته انکما استخفتمانی و ما ارضیتمانی لمن لقیته النبی لاشکوکمما (۲). و نیز در همان کتاب نوشته است غضبت فاطمة من ابی بکر و هجرته الی ان مات (۳).

در مقابل ابن اخبار - اخبار و احادیث دیگری در کتب معتبره شما بسیار ثبت است که آقایان بیطرفانه و منصفانه قضاوت کنید و طریقه جمع بین این اخبار را برای دعا گویان نمایند.

اذیت فاطمه اذیت خدا و پیغمبر است

از قبیل خبر معروفی که عموم علماء خودتان مانند امام احمد در مسند و سلیمان قندوزی در تنبیح المودة و میرسید علی همدانی در مودة

(۱) وجه دلالت فاطمه که فیروز آری در فراموس گوید یعنی خشم و غضب است یعنی فاطمه (ع) در حال خشم و غضب ابی بکر را ترك نموده و بر او غضبناک مانده و با حرفه زودتا وفات نمود آنگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام بر او نازل گذارد و شبانه درفش نمود و ابی بکر را اعلام نماند که بر جنازه حاضر شود و نازل بر جنازه بی بی بگذارد.
چنانچه بخاری در ص ۹۰ سنن جزء پنجم صحیح باب فزوه خیر و نیز در ص ۸۷ جلد هفتم در باب قول النبی لا نورث ما ترکناه صدقه نقل نموده است که فحجرته فاطمة فلم تکلمه حتی مات.
(۲) خدا و ملائکه را شاهد و گواهی گیرم که شما دو نفر (ابی بکر و عمر) مرا بسط آوردید و رضایت مرا فراهم ننمودید اگر پیشتر او ملاقات کنم شکایت شما را خواهم نمود.
(۳) غضبناک شد فاطمه از ابی بکر و ترک نمود او را به همین حال غضب تا زمان مرگ.

القریبی و این حجر در سواع نقل از ترمذی و حاکم و غیر آنها بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده اند که رسول الله ﷺ مکرر میفرمود فاطمة بضعة منی و هی نور عینی و ثمرة فؤادی و روحی الی یین جنبی من آذاهافند آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من اغضبها فقد اغضبنی یوذینی ما آذاهها (۱).

این حجر عقلانی در اسبابه ضمن ترجمه حالات حضرت فاطمه علیها السلام از صحیحین بخاری و مسلم نقل نموده که رسول الله ﷺ فرمود فاطمة بضعة منی یوذینی ما آذاهها و یرینی ما اراها (۲).

محمد بن طلحه شافعی در ص ۶ مطالب السؤل و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۴۰ جلد دوم حلیة الایلاء و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی هل مینمایند که رسول اکرم ﷺ فرمود انما فاطمة ابنتی بضعة منی یرینی ما اراها و یوذینی ما آذاهها (۳).

و ابوالقاسم حسین بن محمد (راقب اصفهانی) در ص ۲۱۴ جلد دوم محاضرات الایاء هل مینمایند که رسول اکرم ﷺ فرمود فاطمة بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی (۴).

حافظ ابوموسی بن المشنی بصری متوفی سال ۲۵۲ قمری در معجم خود و این حجر عقلانی در ص ۳۷۵ جلد ۴ اسبابه و ابویعلی موصلی در سنن و طبرانی در معجم و حاکم نیشابوری در ص ۱۵۴ جلد سیم مستدرک و حافظ ابو نعیم اصفهانی در فضایل الصحابه و حافظ ابن عساکر در تاریخ شام و سبط ابن جوزی در ص ۱۷۵ تذکره و محبّ الدین طبری در ص ۳۹ ذخایر و ابن حجر مکی در ص ۱۰۵ صواعق و ابو العرفان الصربان

(۱) فاطمه پاره تن من است و مورد دل و نور چشم من و روح من که بن بد و پهلوی من است کسی که فاطمه را اذیت نماید مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده و کسی که فاطمه را بظنب آورد مرا بظنب آورده - اذیت میکند مرا کیسکه او را اذیت نماید.
(۲) فاطمه پاره تن من است مرا اذیت مینماید کیسکه او را اذیت نماید - بن بدی مینماید کسی که با بدی نماید.
(۳) جز این نیست که فاطمه دختر من پاره تن من است کیسکه با بدی نماید بن بدی نموده و کیسکه او را اذیت نماید مرا اذیت نموده.
(۴) فاطمه پاره تن من است هر کسی او را بظنب آورد مرا بظنب آورده.

در ص ۱۷۱ اسعاف الراغبین نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدخترش فاطمه سلام الله علیها فرمود **یا فاطمة ان الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک (۱)**.

و محمد بن اسماعیل بخاری درس ۷۱ صحیح در باب مناقب قرابه رسول الله از مسور بن محزمه - و نیز در ص ۷۵ نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **فاطمة بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی (۲)**.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتان مانند صحیحین بخاری و مسلم و سنن ابی داود و ترمذی و مسند امام احمد بن حنبل و صواعق ابن حجر و ینابیع المودة شیخ سلیمان بلخی حنفی و دیگران در فضائل فاطمه سلام الله علیها بسیار رسیده است چگونه این اخبار راجع می کنند با آن اخباری که فاطمه از آنها غضبناک و ناراضی از دنیا رفت شیخ - این اخبار صحیح است ولی درباره علی کرم الله وجهه رسیده که چون خواست دختر ابی جهل را بعقد ازدواج گیرد رسول خدا براو غضبناک شد فرمود هر کس فاطمه را بیازرد مرا آزار داده و کسیکه مرا آزار دهد منسوب خداست و مرادش علی بوده است !!!

داعی - فرق بین انسان و انواع حیوانات بسیار
جواب از خطبه نمودن علی (ع) دختر ابی جهل را
 حیوانات دارد بدو قوه قویه ایست که در مغز سر و نخاع او قرار داده شده است یکی عقل و خرد و دیگری فکر است.

یعنی آن آدمی بر حیوان برتری دارد که در جمیع شئون زندگی تحت راهنمایی فکر و عقل باشد. باین معنی که هر چه شنید فوری مورد قبول قرار نهد بلکه یرد در کار خانه فکر و عقل حلاجی کند اگر عقل او را پذیرفت بپذیرد و الا رد نماید لذا در قرآن مجید فرماید **بیشر عباد الذین یتتبعون الاذول یتتبعون احسنه اولئک**

(۱) ای فاطمه بدوستیکه خداوند غضب میکند غضب تو و راضی میشود برضای تو.

(۲) فاطمه پاره تن من است پس کسیکه او را بغضب آورد مرا بغضب آورد.

الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا الالباب (۱).

یک خبری را کشتگان شما نقل نموده بدون آنکه در دستگاہ با عظمت عقل جرح و تعدیلش کنند اشب هم شماری عادت و تمییزت صرفه از گذشته گان این جملات را میگویند بدون تفکر و تعقل اینک مجبورم مختصراً جوابی عرض کنم.
 اولاً علماء خودتان تصدیق نموده اند (چنانچه قبلاً عرض شد) که علی صلی الله علیه و آله مشمول آیه تطهیر است طهارت ذاتی دارد یعنی از هر رجس و کثافت و لهو و لعب و اخلاق رزیه منزّه و مبرا می باشد.

و دیگر آنکه در آیه مباحله خداوند او را بمنزله نفس پیغمبر خوانده که لیه ماضیه مفصل در این باب بحث نمودیم - از طرف دیگر باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است که بخوبی از قرآن و احکام و دستاویز آن خبر داشته و میدانسته که خداوند در آیه ۵۳ سوره ۳۳ (احزاب) فرموده **و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله (۲)**.

چگونه ممکن است عقل باور کند آنحضرت عملی کند که بواسطه افعال و گفتار او رسول خدا صلی الله علیه و آله آزرده خاطر و غضبناک گردد و چگونه عقل باور کند که مجسمه خلق عظیم غضب کند بر کسیکه محبوب خداست آنهم در یک امر مباحی که خدا در قرآن مجید در آن امر تبعیضی قائل نشده و امر نکاح بحکم آیه ۳ سوره ۴ (نساء) **فاکحوا ما طاب لکم من النساء منی و ثلاث و رباع (۳)** - عمومیت دارد بین انبیاء و اوصیاء و جمیع امت و اگر بر فرض امیرالمؤمنین علیه السلام چنین خیالی میکرد بر او جائز بود شرعاً - و رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای یک امر مباحی هرگز غضب ننمود و چنین کلماتی نمی فرمود (۴).

پس هر انسان عاقل بعد از تفکر و تحقیق میفهمد که این حدیث از موضوعات امویها می باشد که اکابر علماء خودتان هم اعتراف باین معنی دارند.

(۱) بشارتده (ای رسول حق) آن بنده کاینکه چون سخن بشنود پیروی کند لیکو تر آن را آنان هستند که خدا آنها را بطرف خاص خود هدایت فرموده و هم آنان باقیقت خروندان عالمند آیه ۱۹ سوره ۲۹ (زمر).

(۲) و نباید هرگز رسول الله را (در حیات) و بعد از (وفات) بیازارید.

(۳) نکاح خود را زنان آرد آنکس که شما را بیکو مناسب با عدالت است و بوسه با چهار.

(۴) گرچه از اشیاء و شیه استفاده میشود که بر امیرالمؤمنین علیه السلام جائز بوده در حیات حضرت زهرا (ع) زنی دیگر اختیار نباید لکن ذکر این موضوع مناسب با مجلس مناظره نبوده.

بیان ابی جعفر اسکافی راجع
بجمل اخبار زمان معاویه

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۳۵۸ جلد
اول شرح نهج البلاغه از شیخ و استاد خودش
ابی جعفر اسکافی بغدادی در این باب بیانی دارد
و گوید معاویه بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را معین نموده بود که جمل اخبار
قیسیه در باره علی علیه السلام بنمایند و آن حضرت را مورد طعن و مذمت قرار دهند تا مردم
از آن بزرگوار بیزاری جویند .

از جمله آنها ابوهریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و از تابعین عروه بن زبیر
و بعضی از آن اخبار معموله هم اشاره نموده تا میرسد بنام ابوهریره گوید ابوهریره
کسیستکه روایت نموده حدیثی را که معنای آن اینست که علی علیه السلام خواستگاری
نمود دختری جمل را در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله آنحضرت بر او سخط و غضب نمود
و بالای منبر فرمود جمع بین دوست خدا و دشمن خدا نمیشود فاطمه یاره تن من است
کسیکه او را ازیت نماید مرا ازیت نموده کسیکه میخواهد دختری جمل را بگیرد
باید از دختر من دوری نماید !!!

آنگاه ابو جعفر اسکافی گوید و **الحدیث مشهور من روایة الکرایسی** یعنی
این حدیث مشهور است بروایت کرایسی باین معنی که هر روایت بی اساسی را کرایسی
میخوانند .

و ابن ابی الحدید گوید این حدیث در صحیحین بخاری و مسلم از مسور بن محزومه
الزهر روایت شده و سید مرتضی علم الهدی (که از اکابر مفاخر محققین علماء شیعه
میباشد) در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمة گوید این روایت از حسین کرایسی رسیده
و او مشهور است به انحراف از اهل بیت طهارت و از نواصب و دشمنان بزرگ آن
خاندان جلیل بوده است و روایات او مورد قبول نمیشاند .

زیرا بنا بر اخبار متکثره ای که در کتب معتبره خودتان رسیده میبض علی
منافق است منافق بحکم قرآن مجید اهل آتش میباشد پس روایت او مردود است .
بعلاوه اخبار در مذمت ایذاء کنندگان بفاطمه علیها السلام فقط اختصاص به

نقل از کرایسی یا ابوهریره در خطبه ساختگی دختر ابی جهل نمیشاند بلکه اخبار
بسیاری در این موضوع وارد است .

از جمله خواجه یارسانی بخاری در فصل الخطاب و امام احمد بن حنبل در مسند
و میر سید علی همدانی شافعی در مودت سیزدهم از موده القری حدیثی از سلمان مجدی
نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **حب فاطمة ینفع فی مائة من المواطن**
ایسر تلك المواطن الموت والقیبر والمیزان والصراف والحساب فمن رضیت
عنه ابنتی فاطمة رضیت عنه ومن رضیت عنه رضی الله عنه ومن غضبت علیه
ابنتی فاطمة غضبت علیه ومن غضبت علیه غضب الله علیه ویل لمن یظلمها
و یظلم بعلمها علیاً وویل لمن یظلم ذریتهما وشیعتهما (۱) .

برای شاهد و نمونه کانیست همین مقدار از اخبار که ذکر شد . اینک آقایان
محترم بفرمایند این اخبار صحیحیه که در کتب معتبره فریقین بسیار است با اخباری که
قبلاً عرض کردم که اکابر علماء خودتان مانند بخاری و مسلم و دیگران آورده اند که
فاطمه بر ابی بکر و عمر غضبناک و ناراضی بود تا از دنیا رفت چگونه باید جمع کرد .

حافظ - این اخبار صحیح است و در کتب معتبره ما بسیار و مفصل تر روایت شده
اولاً راجع بحدیث کرایسی راجع بخواستگاری علی کرم الله وجهه دختر ابی جهل را
عقدن ای بود در دل من و نمیتوانستم باور کنم ولی خیلی ممنون شدم که امشب حل
معماً فرمودید .

ثانیاً مراد از غضب در این اخبار غضب دینی است
اشکال در اینکه غضب فاطمه
دینی نبوده و جواب آن
نه غضب عادی و این غضب فاطمه رضی الله عنها بر
ابی بکر و عمر رضی الله عنهما که در تمام کتب

(۱) دوستی فاطمه نفع و نایده میبخشد در سه موضع و مکان که آسان ترین آنها مرگ است
و قبر و میزبان و صراف و حساب پس کسیکه راضی باشد دختر من فاطمه از او من از او راضی
هستم و کسیکه من از او راضی باشم خدا از او راضی میباشد و کبیرا که فاطمه بر او غضب
نمایند من بر او غضبناک میشوم و بر هر کس من غضبناک باشم خداوند بر او غضبناک است و ای بر آنکس
که ظلم کند فاطمه و راضی بر کسی که ظلم کند بر شوهر و همسرش عنی و دوی بر کسیکه ظلم کند
بر ذریه و شیعیان علی و فاطمه (علیها السلام) .

صحیحاً ما رسیده غضب دینی نبوده یعنی برای يك عمل خلاف مقررات دینی فاطمه رضی الله عنها بر شیخین رضی الله عنهما غضب ننموده ۱۹ و البته هر کس فاطمه را بغضب دینی بیادرد قطعاً مغضوب غضب خدا و پیغمبر ﷺ خواهد بود .

ولی این غضب فاطمه رضی الله عنها يك نوع تغییر حالتی بوده است که هر انسان حساسی وقتی به هدف و مقصد خود نرسید در او پیدا میشود .

چون فاطمه رضی الله عنها در خواست فدک نمود و خلیفه موافقت برد فدک ننمود بالطبع متأثر شد و آنساعت غضبناک کردید ولی بعداً همین غضب معمولی هم از دلش بیرون رفت و راضی شد بحکم خلیفه و دلیل بر رضایت آن بی بی مجلله همانا سکوت آنها بوده است !!

وحتی علی کرم الله وجهه وقتی هم بخلافت رسید یا قدرت و نفوذی که داشت فدک را ضبط ننمود و این خود دلیل قاطعی است که بحکم خلفاء قبل راضی بوده است !!
داعی - مطالبی فرمودید که هر يك جواب مفصل دارد چون از وقت هر شب خیلی گذشته است و لو کسالتی در آقایان محترم نمی بینم ولی خوبست موافقت فرمایید جوابها بماند برای فردا شب .

(تمام اهل مجلس بصدا در آمدند و گفتند هر کز موافقت نداریم چون بجای حساس رسیده ایم تا نتیجه این مطالب بزرگ معلوم نشود نمیرویم) .

داعی - اطاعت مینمایم ولی از جواب مفصل باقتضای وقت صرف نظر مینمایم فقط بمختصری میپردازم .

اولاً اینکه فرمودید غضب فاطمه صدیقه سلام الله قلب و جوارح فاطمه معلوم از ایمان بود علیها غضب دینی نبوده بلکه هوایی بوده اشتباه نمودید و بدون تفکر و تحقیق و تأمل فرمودید برای آنکه در دستورات اخلاقی طبق آیات قرآنی و اخباری که از رسول اکرم ﷺ رسیده مؤمن کامل هر کز چنین غضبی نمی نماید تا چه رسد بفاطمه مجتهده بآیه تطهیر و آیه مباحله و سوره هل اتی .

و در کتب معتبره ما و شما بسیار رسیده که فاطمه سلام الله علیها بمقام کمال ایمان رسیده و مخصوصاً رسول اکرم ﷺ فرمود ان ابنتی فاطمة ملائکه قبلها و جوارحها ایماناً الی ماشاءنا (۱) .

هر کز هیچ مؤمن و مؤمنه ای که علامت ایمانشان تسلیم باوا مر حق است چنین عملی را نمی نماید غضب فاطمه دینی بوده .

که وقتی حاکمی حکم بحق کند یعنی حکم خدا را جاری نماید بر او غضب نماید آنهم غضبی که باحقند و کینه توأم باشد و بر آن غضب باقی بماند تا دم مرگ حتی وصیت نماید نکذارید احدی از آن حکم کنندگان بحق بر جنازه من نماز گذارند ، اولاً فاطمه ای که خداوند حکم بطهارت او مینماید - هر کز ادعای دروغ نمینماید که حاکم حکم علیه او بنماید .

ثانیاً اگر غضب بی بی فقط تغییر حالتی بود بایستی زود زائل شود مخصوصاً بعد از عذر خواهی که از او نمودند بایستی از دلش بیرون برود چون که پیغمبر فرموده است المؤمن یس بحقوق یکی از صفات و علائم مؤمن آنست که حقوق و کینه روی عادت و هوای نفس در دل نداشته باشد و نیز در خیر دارد که میفرماید مؤمن اگر گرفتار خطائی گردد بیش از سه روز عداوت مؤمن را در دل نگاه نمیدارد تا چه رسد بفاطمه صدیقه طاهره مجتهده بآیه تطهیر که سرا پا غرق در ایمان بوده و از هر نوع ارجاس و کثافات اخلاق رزوله بشهادت خداوند متعال پاک و مبرا بوده هر کز حقوق و کینه در نبوده است .

و از طرفی هم اتفاق فریقین است که فاطمه سلام الله علیها باحالات غضب و نا رضایتی از ابی بکر و عمر از دنیا رفت .

پس معلوم میشود که غضب بی بی دینی بوده که چون دید حکمی بر خلاف حکم خدا و پدر بزرگوارش خاتم الانبیاء ﷺ صادر شده لذا غضب نمود بغضب دینی و این همان غضب است که موجب غضب خدا و پیغمبر است .

(۱) خداوند متعال بر کرده است قلب و جوارح فاطمه دختر مرا از ایمان تا استخوان بالای شانهای او کاتبه الی اینکه فاطمه هر دم از ایمان است .

سکوت فاطمه موجب رضا نبوده

ثالثاً فرمودید سکوت فاطمه علامت رضای آن معصومه مظلومه بوده ایضاً اشتباه فرمودید هر سکوتی که موجب رضا نمیشود بعضی مواقع

از شدت قدرت ظالم مظلوم مجبور بسکوت میشود تا حفظ آبروی خود را در مقابل او و جنجال بنماید

و حضرت بی مظلومه فاطمه سلام الله علیها راضی که نبوده بملار ناراضی و غضبناک هم از دنیا رفت چنانکه عرض کردم اقوال اکابر علمای خودتان مخصوصاً دو عالم بزرگ موقش شما بخاری و مسلم که نوشتند: **ففضیلت فاطمة علی ابی بکر فهاجرة ولم تکنه حتی توفیت (۱)**.

علی در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته

رایباً فرمودید که چون علی رضی الله عنه در دوره تصدی خلافت (ظاهری) فدک را تصرف نکرد و به بیجهای فاطمه سلام الله علیها نداد علامت رضاه بحکم بوده

باز هم اشتباه فرمودید.

چه آنکه آن بزرگوار در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته تا اقدام بهر کاری که میخواست بکند و یا حکم سفتی کند یا بدعتی را از میان بردارد - بمجریکه اقدام باصری می نمود فریادها بلند میشد.

اگر آنحضرت فدک را باولادهای فاطمه بر میگردد قطعاً فرصت بست مغالین خصوصاً معاویه و اباعش افتاده گفتارهای قبلی را که گفتند علی برای خود جرّ نفع مینماید ثابت نموده و خود را تقویت می کردند که علی برخلاف طریقه ای بکر و عمر رفتار نموده.

علاوه صدور چنین حکمی از آنحضرت مستلزم قدرت و آزادی در عمل بوده و حال آنکه برای آن حضرت چنین نیرو و قدرتی نگذاشته بودند که برخلاف گفته کرده سابقین خود بتواند رفتار نماید.

(۱) غضب کرد فاطمه بر ابی بکر و از او دوری نمود و با او حرف نداد تا وفات نمود.

چنانچه در قضیه منبر و نماز تراویح معلوم شد - چون قبل از آنحضرت خلفاء قبلی منبر را از علی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذارده بود برداشتند و جای او را عوض کردند وقتی آنحضرت بمقام خلافت ظاهری مستقر شد خواست منبر را بجای اوگلی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذارده بود برگرداند فریاد مردم برخاست و زیر بار رفتند که برخلاف سیره شیخین عمل شود، و لومطابق عمل رسول الله صلی الله علیه و آله بود؟

و همچنین مردم را از نماز تراویح جماعت منع نمود باز فریادها بلند شد که علی می خواهد برخلاف حکم خلیفه عمر رفتار نماید.

فواب - قبله صاحب نماز تراویح چه بوده که علی کرم الله وجهه مردم را از جماعت آن منع نمود.

در نماز تراویح

داعی - تراویح در لغت جمع ترویج و در اصل اسم برای جلسه میباشد، بعد ها نامیده شده بیطسه و

نشتن بعد از چهار رکعت نماز در شبهای ماه مبارک رمضان برای استراحت مردم و بعدها نام چهار رکعت نماز مستحبی، در لیالی رمضان المبارک شد (یا نام بیست رکعت نماز مستحبی در تمام شبها).

بدیهی است در دیانت مقسسه اسلامیّه فقط نمازهای فریضه و واجب را بجماعت میتوانست بخوانند ولی نمازهای مستحبی ممنوع است زیرا خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود

ان الصلاة باللیل فی شهر رمضان من النافلة فی جماعة بدعة وصلاة الضحی مقصیه الا فلا تجتمعوا شهر رمضان فی النافلة ولا تصلوا صلاة الضحی فان قلیلاً من السنة خیر من کثیر من بدعة الا وان کل بدعة ضلالة وکل ضلالة سبیلها الی النار (۱).

شبی عمر در دوره خلافت سال ۱۴ هجری وارد مسجد شد دید چراغها روشن

(۱) ای گروه مسلمانان! نماز نافله شبهای ماه رمضان بجماعت بدعت است و نماز ضحی بدعت و مصیبت میباشد مردم نماز نافله شبهای ماه رمضان را بجماعت نخوانید و نیز نماز ضحی نخوانید پس بدرستی که عمل کسی که مطابق با سنت پیغمبر باشد بهتر است از عمل بسیاری که بدعت باشد بدانید هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راهی است بسوی آتش جهنم.

و مردم جمع اند پرسید چه خبر است گفتند مردم جمع شده اند برای نماز تطوع
 بجماعت گفت بدعة و نعمت البدعة این عمل بدعت است ولی نیکو بدعتی است !!
 بخاری در صحیح از عبدالرحمن بن عبدالقاری نقل مینماید که خلیفه چون دید مردم
 نماز را متفرق میخوانند گفت بجماعت نماز را بخوانند بهتر است و امر کرد ای بی کعب با آنها
 نماز را بجماعت گذارد شب بد که بمسجد آمد دید مردم امر او را اجراء نموده و
 بجماعت میخوانند گفت : نعمت البدعة هذه یعنی خوب بدعتی است این بدعت !!

از آن زمان این عمل معمول بود تا زمان خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام حضرت
 این عمل را منع نمود که چون در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله معمول نبوده ، بلکه ممنوع
 بوده نبایستی عمل شود .

تا زمانیکه بکوفه تشریف آوردند اهل کوفه از آن حضرت در خواست نمودند
 که امامی برای ایشان معین فرماید که نافله شبهای رمضان را بجماعت بخوانند حضرت آنها
 را منع از آن عمل بجماعت نمود با وجودیکه حضرت منع نمود چون عادت کرده بودند
 متنبه نشدند همینکه حضرت تشریف برد جمع شدند یکنفر را از خودشان با مامت برقرار
 نمودند که نماز را بجماعت بخوانند فوری خبر بحضرت رسید فرزند بزرگ خود حضرت
 امام حسن را طلبید فرمود نمازخانه بردار و این جمیعت را منع نما از آنکه نماز نافله را
 بجماعت بخوانند چون مردم حال را بدان متوال دیدند ناله و فریادشان بلند شد که ای
 وای علی آمده ما را از نماز منع مینماید !!

با آنکه خود میدانستند زمان رسول خدا چنین نمازی معمول نبوده و در زمان
 عمر معمول شده ، زیر فرمان و دستورات مولانا علی علیه السلام نرفتند با اینکه مطابق
 دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود !!

پس چگونه آنحضرت میتوانست فدک را با اولادهای فاطمه بدهد اگر این عمل
 را میکرد و میفرمود ظلماً غصب شده باید بوارث مظلومه بر گردد فوری فریاد ها بلند
 میشد که علی بن ابیطالب مایل بدینا است حق مسلمانان را بنفع اولاد های خود ضبط
 نموده لذا ناچار صبر را کمافی السابق پیشه نمود چون صاحب حق هم از دنیا رفته بود

احقاق حق را گذارد تا احقاق کنند حقوق خلائق امام مهدی آل محمد عجل الله تعالی
 فرجه یابید و حق آنها را بگیری .

پس سکوت آنحضرت هم دلیل بر رضای بحکم نبوده و اگر آنحضرت عملیات
 خلفه قبل از خود را در امر فدک حق میدانست اولاً با آنها مجابحه نمی فرمود و ثانیاً
 درد دل و اظهار ناراضی نمیگرد و خدای حکیم علی الاطلاق را حکم قرار نمیداد .

چنانچه در نهج البلاغه است ضمن نامه ای بشیمان بن حنیف انصاری که عامل
 آنحضرت و حکمران در بصره بود درد دل میکند مینویسد :

كانت في ايدينا فدك من كل ما اظننه السماء ففتحت عليها نفوس قوم
 وسخت عنها نفوس قوم آخرين و نعم الحكم الله (۱) .

و اما اینکه فرمودید فاطمه مظلومه سلام الله عليها در آخر عمر راضی شد و از
 آنها گذشت باز هم خیلی اشتباه فرمودید چه آنکه چنین امری هرگز صورت و وقوع
 پیدا نکرد چنانچه در اخباری که قبلاً عرض شد ثابت نمودیم که آن بی بی مظلومه
 تا دم مرگ بحال ناراضی و غضب باقی بود .

عبادت امی بکر و عمر
 از فاطمه (ع)

اینک هم برای خاتمه عرض خبر دیگری برای اثبات
 مطلب بر شیمان میرسانم که ابو محمد عبدالله بن
 مسلم بن قتیبه زینوری متوفی سال ۲۷۶ هجری
 در ص ۱۴ جلد اول تاریخ الخلفاء الراشدين معروف به الامامة و السياسة و دیگران از علمای
 شما از قبیل ابن ابی الحدید و غیره در کتب معتبره خود نقل نموده اند که قال عمر
 لابی بکر انطلق بنا الی فاطمة فاننا قد اغضبناها یعنی عمر بهایی بکر گفت یابا
 من یروم بسوی فاطمه زیرا که ما او را بغضب آورده ایم (و در بعض اخبار است که ابی بکر
 بهمن گفت با من یار یروم و ظاهراً این صحیح است) خلاصه با هم رفتند درب منزل
 فاطمه مظلومه بی بی اجازه ملاقات نداد علی علیه السلام را واسطه قرار دادند بی بی در جواب
 (۱) از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است (از مال دنیا) فدک در دست ما بوده که
 گروهی (عقلاء ثعلب) بر آن پهل و در زمینند (و از دست ما گرفتند) و دیگران (فاطمه و اولاد هایش)
 بهشت نموده و آن کشتند و خداوند نیکو حکم و دادوری است (که بین حق و باطل حکم خواهد نمود) .

علی سکوت اختیار کرد آنحضرت بهمین مقدار انکفا کرده اجازه ورود داد وارد شدند سلام کردند بی بی مظلومه رو بدیوار کردایی بگر گفت ای حی بیتر رسول خدا بخدا قسم خوشی رسول الله را دوست تر دارم از خوشی خودم و ترا از دخترم عایشه بیشتر دوست میدارم ایکنی بعد از رسول الله ﷺ مرده بودم من قدر و شرف و فضل تو را از همه بهتر میدانم و اگر تو را از حق ارتع منع کردم از جناب آنحضرت بوده که خودم شنیدم فرمود لا نُورُث ما ترکنا فهو صدقة .

حضرت فاطمه سلام الله علیها بامیرالمؤمنین علیه السلام فرمود من حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیادشان میآورم شما را بخدا قسم آیا نشنیدید از آنحضرت که فرمود رضا فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی فمن احب فاطمة ابنتی فقد احببنی و من امن رضی فاطمة فقد ارضانی و من اسخط فاطمة فقد اسخطنی (۱).
قالا نعم سمعناه من رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتند بلی شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلمات را آنکاه بی بی مظلومه فرمودند فانی اشهد الله و ملکنک انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیته النبی لاشکوکمما الیه (۲).

ای بگر از کلمات و بیانات بی بی دلتنک و گریان شد و گفت بخدا پناه میرم از سخط تو و سخط آنحضرت آنکاه فاطمه با ناله فرمود و الله لادعون الله عليك فی کل صلاة اصلیها ثم خرج باکیا یعنی بخدا قسم در هر نمازی بر تو نفرین مینمایم ای بگر از شنیدن این کلمات با چشم گریان بیرون رفت مردم اطرافش را گرفتند و دلدارش میدادند گفت وای بر شما همه خوشحال بخانه های خود پهلوی عیالاتان میروید مرا واگذارید لاحاجة فی بیعتکم اقبولنی یعنی هیچ احتیاجی به بیعت شما ندارم مرا واگذارید بخدا قسم میل ندارم بیعت من بر کردن مسلمانی باشد بعد از آنچه دیدم و

(۱) رضای فاطمه رضای من است و سخط فاطمه از سخط من است پس هرکس دوست بدارد دختر من فاطمه را مرا دوست داشته و هرکس را ضای بدارد فاطمه را مرا ضای داشته و هرکس بیعتم آورد فاطمه را بتحقیق مرا بیعتش آورده .
(۲) خدا و ملائکه را شاهد و گواهی بگیرم شما دو نفر و رضای خاطر مرا فراهم ننمودید بلکه مرا بیعتش آوردید اگر پیشتر را ملاقات نمودم شکایت شما دو نفر را خواهم نمود .

شنیدم از فاطمه (سلام الله علیها) اتشی .
پس از این قبیل اخباریکه اکابر علماء خودتان نوشته اند معلوم میآید که فاطمه مظلومه از ای بگر و عمر تادم مرگ غشبانک و ناراضی بود و با دل پرغصه از دنیا رفت و ابدأ رضایت از آنها پیدا ننمود ۱۲ .

بلاترین دلیل برغم و غصه بی بی مظلومه و فاطمه را شب دفن نمودند

بهمسر خود مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام وصیت نمود و ما تشهد احد جنازتی عن هؤلاء الذین ظلمونی و اخذوا حتی فاتهم عدوی و عدو رسول الله ولا تترك ان یصلی علی احد منهم و لامن اتباعهم و ادفنی فی اللیل اذا اوهنت العیون و نامت الابصار (۱).

چنانچه بخاری در صحیح گوید وصیت فاطمه را علی علی نمود و شبانه او را دفن نمود هر چند تمحص کردند و جستند نیافتند که در کجا فاطمه را دفن نمودند .
بالاتفاق این مطلب ثابت است که فاطمه طاهره دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثر آور است

دفن نمودند .
آقایان محترم شما را بخدا انصاف دهید پیغمبری که برای سعادت و عظمت امت آنهم زحمات طاقت فرسا بکشد و هستی حیات خود را در راه خوشی و راحتی این امت بگار بر وقت مردن يك دختر از خود بیادگار بگذارد و آنهمه سفارشات هم لیل و نهاراً سر او جبراً بنماید که در کتب معتبره اکابر علماء خودتان هم بر است که فرموده فاطمه یاره من من است و دیمه و امانت من است مانند من از او نگهداری کنید کاری نکنید که از شما ناراضی بشود که اگر او از شما ناراضی شد من از شما ناراضی خواهم بود .

که میرسید علی همدانی قتیبه شافعی در مودة القربی گوید که پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله (۱) نباید احدی از این مردمانی که بی علم نبودند بحق مرا گرفتند بر جنازه من حاضر شوند زیرا که آنها دشمن من و دشمن رسول خدا هستند و تکذاب احدی از این جماعت و نه از اتباع آنها بر من ناز بگذارد نه همین که غشبه و دیدهها بخواب رفت مرا دفن نشا .

فرمود من محاکمه سخت میکنم روز قیامت با کسانی که فاطمه را آزار نمایند رضای فاطمه رضای من است و غضب فاطمه غضب من است وای بر آن کسی که من از او ناراضی و غضبناک باشم.

آنگاه این امت هیچ اعتنائی بدستورات و توصیه و سفارشات آنحضرت ننماید بقدری اورا اذیت نمایند وحق ثابت اورا ببرند وچنان غصه دار بشود که در عین شباب و تاملی بنالد و بگوید .

صِبْتِ عَلِيٍّ مَصَالِحُهَا * صِبْتِ عَلِيٍّ الْاَيَّامُ صِرْنُ لِيَالِيَا (۱).

از فشار مصائب و غم و غصه و اندوه - آن بی بی مظلومه ناکام - عزیز کرده و محبوب رسول خدا از درگاه حق تعالی پیوسته تقاضای مرگ می نمود که **اللهم عجل وفاتئی سریرا** عاقبت هم وصیت کند جنازه مرا شبانه بخاک بسپارد و احدی از مخالفین مرا نکندارند بر جنازه من حاضر شود و نماز بر من بکنند.

آقایان محترم منصفانه قضاوت کنید آیا این قضایا از رضای فاطمه مظلومه سلام الله علیها بوده یا از شدت غیظ و غضب آن بی بی مظلومه آنگاه جمع بین اخبار نموده حقیقت را آشکارا مشاهده نمایید .

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است (در این بیانات همگی اهل مجلس کریان بودیم مخصوصاً جناب حافظ که) (سر بزرگ افکننده و پیوسته قرات اشک بر دامنش جاری و بکلمات استرجاع و استغفار) (مشغول و از آن شب بعد دیگر بسخن نیامد معلوم بود بسیار متأثر گردیده و دلائل) (منطقی ما ایشان را که عالمی منصف بودند منقلب نمود که معنای قبول تشییع در شب) (آخر از ماجدا شدند - قریب ربع ساعت مجلس حالت سکوت و بهت و حزن و اندوه) (بخود گرفت جای آوردند احدی نخورد سه ساعت بعد از نیمه شب مقارن اذان صبح) (مجلس خاتمه پیدا نمود .

(۱) آئین مصیبت بر من ریخته شده که اگر برویها ریخته میشد تمام شب تا میگردید .

جلسه نهم

پنجشنبه ۴ شعبان المعظم ۴۵

(اول غروب چند نفر از آقایان بنام نوآب عبدالقیوم خان - غلام امامین مولی)

(عبدالاحد غلام حیدر خان - سید احمد عیاشه - آمدند پس از تعارفات مر سومه گفتند)

(در تمام این شبها مخصوصاً شب گذشته حق بر ما کلاماً آشکار شد و آنچه باید بر ما)

(کشف شود چون ما مردمان لاجوج و عنود نیستیم حب مسند و مقام هم نداریم)

(فقط عمری بی خبر تحت تأثیر عادت بیراهه میروفتیم حالا که حق آشکار شد شرط)

(انصاف نیست که باز تحت تأثیر عادت بمانیم لذا تصمیم گرفتیم امشب در حضور)

(همه آقایان حضار مجلس از طریقه آنها علنی تیری جوئیم) (چنانچه شب آخر تیری)

(جستند و رسماً اظهار تشییع نمودند).

(بعد از قدری استمالت از آقایان تمنا نمودم تا مادامیکه جلسات مناظره برقرار)

(است ساکت و گوش باشند و از ابراز عقیده خود داری نمایند و منتظر باشند که آخر)

(نتایج این جلسات بیکجا انجمد).

(گفتند له منها ما بلکه بر عهد بسیاری از مردمان پاک دل در اثر خواندن جرائد و مجلات)

(و مطالعه مناظرات و دلائل طرفین مطلب بارز و حقیقت آشکار گردید و اظهار تشییع)

(نمودند منتهی خجالت و گرفتاری های میان مردم مانع است شرفیاب حضور کردند)

(و بعضی از آنها بواسطه احتیاجات و ناچار بودن از زندگی و معاشرت با اهل این شهر)

(مجبورند از تظاهر خود داری نمایند).

(بعد از ازاره فریضه اول مغرب آقایان عموماً تشریف آوردند و پذیرائی کامل شد)

(و مجلس که منقذ گردید طرف صحبت ما رسماً جناب شیخ عبد السلام شدند چون)

(جناب حافظ از بیانات شب قبل بسیار متأثر و مستمع گفتار طرفین بودند).

شیخ - جناب صاحب در این جلسات که ما بقیس ملاقات شما مستفیض هشتم علاوه بر علم و منطق زیبا ، حسن اخلاق و رفتار و ادب عالی جناب شاهمه را مجذوب نموده اگر دشمنی هم در مقابل شما قرار گیرد سر تسلیم فرود آورد ، چه رسد بدوستان . شما در همه جا از اعمال و افعال جماعت کلمه میکسید ولی توجهی باافعال و اعمال شیعیان نمی نمایند بلکه پیوسته از آنها دفاع مینمایید در حالتیکه اعمال قبیحه و شنیعه شیعیان بقدری فاسد است که قابل اصلاح نمی باشد .

داعی - عادت داعی دفاع از حق است هر کجا باشد چه آنکه از وصایای مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام بغرض زدن خود مخصوصاً حسین علیهما السلام است که میفرماید :
قولا للحق واعمالا للآخره كوننا للظالم خصما وللمظلوم عوناً (۱) .

اگر کلمه از مخالفین خود و یا داعی از شیعیان نمودم روی حق بوده آنچه داعی کلمه نمودم با دلایل عقل و نقل و منطق ثابت نمودم اینک بر شما است ثابت نمائید که اعمال قبیحه شیعیان کدام است که مورد مذمت و انتقاد شما بقسمی قرار گرفته که قابل اصلاح نمیباشد .

اشکال شیعیان که بعایشه نسبت خیث و فحش میدهند و جواب آن
 شیخ - بزرگترین عمل قبیحی که از شیعیان صادر میگردد و مورد تزییح عقل و نقل است بعض امور شنیعه و فحاشی است که نسبت میدهند به ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها .

و حال آنکه مسلم است شرف فراش رسول الله صلی الله علیه و آله را یافته و همسر محبوبه آن حضرت بوده و هیچ ملاحظه نمیکند که نسبت خیث و فحش و قذف بعایشه وارن بکجا منتهی میشود نخواهند آورد سوره نور را که خداوند میفرماید **الخبیثات للخبیثات والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات اولئک میرون مما یقولون (۲)** .

(۱) کلام بحق گویند و صل برای آخرت نسایید با ظالم دشمنی نماید و مظلوم را یاری کنبد .
 (۲) زنان بدکار ناپاک شایسته مردانی بدین وصفند و مردان زشتکار ناپاک نیز شایسته زنان بدین وصفند و بالسنکی زنان پاکیزه نیکو لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزه نیکو لایق زنانی همین گویند و این پاکیزگان از سفلیان بهمانی که ناپاکان در باره آنان گویند متذکرند .

داعی - اولاً آنچه در باره ام المؤمنین عایشه از فحش و قذف و خیث نسبت به شیعیان داده اید دروغ محض و اشتباه بزرگ است حاشا تم حاشا هر کر از طرف شیعیان حتی از شیعه تمام چنین امری واقع نشده و این فرموده شما تهمتی است واضح که برای تحریک اعصاب قربانها میکند در از حقوق یک عده نوابس و خوارج بیرون آمده و آنچه خود میخوانند بگویند بگردن شیعیان گذارده و از زبان آنها میگویند و بی چاره شیعیان را مورد اهانت ها قرار داده و عده ای هم بدون تحقیق خلفاً عن سلف تهمتها را قبول نموده و مورد اغتراس قرار میدهند .

مانند جنابعالی که ایراد و خورده گیری مینمائید شما اگر تمام کتب علماء شیعه را ورق بزنید ابتدا نخواهید دید که احدی نسبت خیث و فحش و قذف بام المؤمنین عایشه داده باشد و این ادعا کذب و تهمت محض است .

شما فاسد و کتب اخبار شیعه را مطالعه نمائید و به اشاره بقضیه افاک و میرا بینید در قضیه افاک چگونه از ام المؤمنین عایشه دفاع نموده اند در صورتیکه اگر شیعیان چنین عقایدی را داشتند برای نسبت فحش و قذف خیث دادن بهترین محل جبهه حمله بام المؤمنین عایشه موضوع افاک است .

و حال آنکه این قبیل تهمتها از حلقوم جماعتی از منافقین صحابه در عهد خود رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آمده مانند مسطح بن اثانه و حسان بن ثابت و عبدالله بن ابی و دیگران فلذا هفده آیه در قرآن مجید در برائت زمه عایشه و کذب منافقان نازل گردید . برای استحضار خاطر شریف عرض میکنم که عقیده ما شیعیان بر اینست که هر کس نسبت فحش و قذف بهر یک از زنان رسول الله صلی الله علیه و آله ولو عایشه و حصه باشد بدهد ملحد و کافر و ملعون است و خون و مالش حلال است چه آنکه چنین نسبتی اهانت بزرگ بمقام مقدس خود آنحضرت میباشد .

علاوه بر اینها شیعیان میدانند نسبت فحش و خیث و قذف بکافه مسلمین حرام است چه رسد بحرم رسول الله صلی الله علیه و آله ولو عایشه و حصه باشند .

ثانیاً معنای آیه شریفه که قرائت نمودید آن قسم
زوجین در ممدوحیت و مذمومیت مماثل نیستند
شریک و مماثل باشند چنانچه اگر یکی از زوجین خوب و مؤمن و مستحق بهشت باشد
آن دیگری نیز چنین باشد و یا اگر یکی بد و فاسق و یا کافر مستحق آتش باشد آن
دیگری نیز مثل آن باشد.

و اگر امر چنین باشد که شما خیال کرده اید این نص به بسیاری از اشخاص بر
میکرد که از جمله حضرت نوح شیخ الانبیاء و حضرت لوط علی نبینا و آله و علیهما السلام
و زوجهای ایشان و فرعون باشند که آیه ۱۰ و ۱۱ سوره ۶۶ (تحریم) میفرماید:

ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة اوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من
عبادنا صالحین ففخاتهما فلم یغنی عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع
الداخلین و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأة فرعون اذ قاتت ربها لی عندک
یتأ فی الجنة و لیجنی من فرعون و عمله و لیجنی من القوم الظالمین (۱).

صراحتاً در این دو آیه شریفه میفهماند که زوجیت
برای طرفین مشرک و منتج نتیجه نیست چنانچه
زن نوح شیخ الانبیاء علیه السلام و زن لوط بواسطه
خیانتی که بشوهرهای خود نمودند زوجیت و

همسری آن دو بیفهم بزرگه برای آنها نفی نبخشید هر دو کافر مردند و بجهنم میروند
که آخر آیه صراحت دارد و قیلاً ادخلا النار مع الداخلین یعنی حکم شدن آن دو زن
را با دوزخیان بآتش افکنید.

(۱) خدای متعال برای کافران و منافقان زن و زن اولوا مثل آورده که تحت فرمان دو بنده
صالح با بودند بآنها (نفاق) و خیانت کردند و آن دو شخص (با وجود مقام نبوت) نتوانستند آنها را از
نهر خدا برهانند و حکم شد آن دو زن را با دوزخیان بآتش در افکند.
بال خدا برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثل آورده حکما میگوید (از شوهر کافرش بیزار
جست) و عرض کرد با دلها خانه های برای من دو بهشت بنا کن و مرا از شر فرعون کافر و کردارش
و از قوم ستکار نجات بخش.

و بالعکس آسیه زن فرعون از زوج و همسرش فرعون کافر ضرری با و وارد نیاید
شوهرش بجهنم و خودش بیبشت میرود.

پس زوجیت و همسری که شائبه شرافت دانستید حقیقت ندارد البته زوجیت و
همسری وقتی مورد اثر است که مبنی جمیع الجهات روحاً و خلقاً و سیرهً مماثل هم
باشند.

و الا کافر و مسلم و منافق و مؤمن از همسری با یکدیگر نفع و ضرری نمی بینند.
پس اگر شوهری مؤمن و همسر او فاسد شد بهمسرش بد گفت و منعت اخلاق
اورا نمود بشوهرش ضرری نخواهد رسید، و اگر مردم از اخلاق فاسده آن بد کوئی
نمانند بمقام شوهر مؤمنشان آهانتی نخواهد شد.

شیخ - خیلی تعجب است در مختصر فاصله ای در بیانات تناقض واضح
شنیده شد.

داعی - نه در یک مجلس بلکه از اول عمر تا آخر امکان ندارد متناقض صحبت
نمایم زیرا امور دین و مذهب علمی و عقلانی است و نقشه مرتبی دارد که بست ما
دارد اند نظریات شخصی در عقاید بکار نمیبریم مانند عقاید فلاسفه و حکما نیست که
پیوسته در تغییر باشد و هر یک فرضیات شخصی بکار برده و نظریات خود را اعمال کنند
افلاطون نظرش با سادس شرط مطابقت نکند نظریات فیض و قیاس با استادان
صدر المتألهین جور نیاید.

ولی ترویج شد کان مکتب انبیاء مخصوصاً تعالیم عالیه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که
بوسیله باب علمش امیر المؤمنین علی علیه افضل الصلوة و السلام بما رسید متناقض
نیست ما هم متناقض نمیگوئیم.

در پس پرده طوطی صتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت همان میگویم
اگر جناب عالی مراجعه بجزائز و مقالات نموده در تمام بیانات و گفتارم دیداری
ماضیه دقت کنید می بینید که از دساتیر و بیانات بزرگان دین رسول خدا و ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین که پایه و اساس از قرآن مجید میگیرد خارج نشده و نخواهد

شد نظریات شخصی خود نبوده که گاهی فراموش شود یا نظریته و فکر عمز شود آنچه تا بحال عرض کردم یا بعدها بنام استقاده از قرآن مجید و فرمایشات بزرگان بوده لذا تناقض در کلمات و گفتارم راه ندارد حالا خوبست بفرمائید به بینم جملاتی که بنظر شما تناقض آمده کدام بوده.

شیخ - یکجا میفرمائید نست خبت و فحش بتمام آدمیان حرام است و الحال فرمودید زنیهای نوح و لوط بشوهای خود خیانت کردند این دو جمله متناقض نیست! و آیا این گفتار شما زنده نیست! که نسبت خبت و فحش و خیانت بهمسرهای انبیاء بدهید. داعی - حتم دارم عمداً سهو میفرمائید وقت مجلس را میگیرید و خودتان میدانید که مغالطه فرمودید ولی از مثل شما عالم دانشمندی انتظار مغالطه کاری ندانم باینکه خودتان معنای خیانت را در آیه شریفه میدانید و قطعاً طرفداری شما از همسرهای انبیاء برای آنست که نکند توسعه یافته دهر خلاف مقصود شما کشف حقایق شود.

در چگونگی خیانت
زنیهای نوح و لوط

عجب است از شما خیانت را تعبیر بفحشاء نمودید و حال آنکه بین فحشاء و خیانت فرق بسیار است، زنان انبیاء بکلی از فحشاء معزّی و معزّی بوده اند

قطب صحبت در خیانت است.

اولاً همسر هر پیغمبری وقتی برخلاف رفتار و گفتار و دستور آن پیغمبر عمل کند

البته خائن است.

ثانیاً دعا گو نگفتم خیانت کردند که شما مغالطه نموده مورد اشکال قرار دارید بلکه صریح آیه شریفه است که خداوند متعال فرموده **فَخَانَتْهُمَا** و خیانت آنها خیانت فحشاء نبوده زیرا که عرض کردم زوجات انبیاء عموماً از این نوع خیانت مبرّی بودند پس خیانت آنها بتمرد اوامر و کفر و نفاق بوده است.

زن نوح پیغمبر مخالف با شوهر بود و برمدرد بدگویی از حضرت نوح مینمود و

میگفت شوهر من دیوانه است چون من همیشه با او هستم از حالات او بخوبی مسبوق فریب او را نخورید.

وزن حضرت لوط قوم او را از مهمانان تازه وارد خبر میداد و اسرار خانه شوهر را بپیایره و دشمنان حضرت میرسانید و باعث فتنه و فساد میشد.

و اما معنای آیه شریفه **سورة نور** که شما استشهاد بر له خود نمودید چنین است بنا بر تحقیق مفسّرین، و از معصوم هم رسیده که زنان ناپاک برای مردان ناپاک شایسته و مردان ناپاک راغب بایشانند و زنان پاک لاین مردان پاک اند و مردان پاک بایشان مایلند و این معنی آیه اول همین سوره نور است که میفرماید:

الزانی لاینکح الازانیة او مشرکة والزانیة لاینکحها الاّ زان او مشرکة (۱).
خلاصه آیه شریفه **الخبیثات للخبیثین** ابدأ مطابقت با مدّعی شما نمی نماید و آیه معنایی دارد که ربطی به هدف و مقصد شما ندارد.

اشاره بحالات عایشه
و اما **المؤمنین** عایشه اگر مورد انتقاد قرار گرفته نه از نظر حبّ و بغض بظرفی است، بلکه از جهت ندانسته کارهای او بوده که در تمام دوره عمر آرام نبوده و پیوسته اعمالی از او صادر و ظاهر گردیده که از هیچکدام از زوجات رسول الله ﷺ حتی حصه دختر عمر هم مثل این اعمال صادر نشده نقد و انتقادات جامعه شیعه در حدود انتقاداتی است که علمای خودتان نقل نموده اند که آن زن ناراحت تاریخ زندگی خود را لکهوار نموده.

شیخ - خودتان انصاف دهید آیا سزاوار است با بیاناتی که قبلاً نمودید از مثل شما شخص شریف متینی جملاتی ایراز شود که ام المؤمنین تاریخ خود را ملکه کرده است.

داعی - زوجات رسول الله ﷺ با مستثنای خدیجه ام المؤمنین همگی برای ما (۱) مرد زناکار جز باذن زناکار و مشرک نکاح نیکند وزن زانیهم جرم بردانی زانی و مشرک نکاح نخواستند - یعنی این دو نفره بهم متشابه میباشند.

یکسان اند ام سلمه و سوده و عایشه و حفصه و میمونه و دیگران همه امتهات المؤمنین اند وضع رفتار و افعال و اعمال عایشه او را از دیگر زنان ممتاز و تاریخ او را لکه دار نموده .

این کلام داعی نیست بلکه اکابر علمای خودتان زندگانی او را ملکوک ضبط نموده اند افعال نیک و بد هر کس زیر پرده نیماند عاقبت آشکار میشود .

منتها شماها روی حب و وداد غرض عین نموده مطایفه اخبار را ندیده گرفتار محمل بصحت نموده دفاع مینمائید .

ماهانان میگوئیم که علمای خودتان میگویند خیلی عجب است اگر علماء و مورخین سنی بنویسند و بگویند عیبی ندارد و مورد انتقاد شما قرار نمیگیرد .

ولی اگر بیچاره شیعه همان را بنویسد و بگوید هزار عیب و تهمت بر او بسته و مورد اعتراض قرار میدهد .

شما اگر ایرادی دارید اول بعلمای خودتان بنمائید ، که چرا در کتب خود ثبت نموده اند .

شیخ - لابد از مخالفتی که با علی کریم الله وجهه نموده شما خورده یعنی می نمائید .

داعی اولاً خورده یعنی نداریم بلکه کلی بینی میباشد - مخالفت با امیر المؤمنین و امام حسن و اهل بیت طهارت بجای خود محفوظ است ولی اساس لکه در تاریخ زندگانی ام المؤمنین عایشه از زمان خود رسول الله ﷺ سرچشمه میگیرد که روی فطرت و اخلاق ذاتی خود بیغیرا ازبیت و آزار مینمورد تا بدیگران رسید و بیوسته متمرد امر رسول الله ﷺ بوده است .

شیخ - عجب است ام المؤمنین محبوبه رسول خدا ﷺ را آنقدر شما پست میدانید که حاضر شوید بگویند رسول خدا را ازبیت مینموده چگونه ممکن است قبول نمود این ادعای شما را و حال آنکه قطعاً ام المؤمنین قرآن کریم خوانده آیه شریفه

أَنْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ آلَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ لَعْنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا

مهینا (۹) بنظرش رسیده چگونه در مقام ازبیت و آزار آنحضرت بر آمده تاملونم خداوند متعال کرد در دنیا و آخرت و عقاب سخت باذلت و خواری را برای خود در آخرت مهینا نماید پس قطعاً این مطلب کذب محض و از تهمتهای شیعیان میباشد .

داعی - خواهش میکنم اقتدر فحش ندهید - زیرا مکرر عرض کردم که شیعیان اهل تهمت و افترا نیستند برای آنکه آنقدر دلیل واضح در دست است که احتیاج بدسیسه بازی ندارند .

امّا راجع بآیه شریفه تصدیق میکنم ام المؤمنین عایشه این آیه را تنها ندید بلکه پدرش ابی بکر و کبار صحابه همگی دیدند ؟ با مطابقت اخباری که در لیالی ماضیه عرض نمودم کشف بسیاری از حقایق میشود اگر انصاف در کار باشد .

امّا موضوع آزار دادن عایشه رسول خدا ﷺ را - فقط در کتب علماء شیعه نمیباشد .

بلکه اکابر علماء و مورخین بزرگ خودتان نوشته اند که مکرر اسباب زحمت رسول خدا ﷺ و رنجاندن خاطر آنحضرت گردید .

چنانچه امام غزالی در ص ۱۳۵ جزء دوم احیاء العلوم باب ۳ کتاب آداب النکاح چندین خبر در منصف عایشه نقل نموده که از جمله مقابله او با رسول خدا ﷺ و فضاوت ابی بکر است که مولی علی متقی هم در ص ۱۱۶ جلد هفتم کنز العمال و ابویسلی در مسند و ابوالشیخ در کتاب امثال آورده اند که ابی بکر رفت بملاقات دخترش عایشه چون بین پیغمبر و عایشه دلتنگی شده بود ابوی بکر را بفضاوت طلبید در وقت سخن گفتن عایشه کلمات اهانت آمیز میگفت ضمناً آنحضرت عرض میکرد در گفتار و کردار عدالت را پیشه کن !! چنان این حرف اهانت آمیز در ابوی بکر مؤثر شد که سبلی سختی بصورت دخترش زد که خون بر جامه اش سرا زیر شد . و نیز امام غزالی در همان باب نکاح و دیگران نقل نموده اند که ابی بکر وارد شد بمنزل دخترش فهمید (۱) آنکه خدا و رسول او را (بصیان و مخالفت) آزار و اذیت میکنند ، خدا در دنیا و آخرت آنها را لعن کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و بر آنان عذابی با ذلت و خواری مهینا ساخته است .

رسول الله از عایشه دلتنگ است گفت آنچه میان شما واقع شده بیان کنید تا من فضاوت نمایم پیغمبر اکرم بعایشه فرمود تکلمین او اُکلم تو حرف میزنی یا من حرف بزنم در جواب عرض کرد بل تکلم و لا تفل الا حفا شما حرف بزنید ولی نکوئید مگر حرف حق و راست !!

در جمله دیگر از کلامش با آنحضرت عرض کرد: انت الذی ترعم اُکلم نبی الله توئی آن کسیکه گمان میکنی پیغمبر خدا هستی !!

آیا این جملات طعن ب مقام نبوت نبوده مگر عایشه آنحضرت را پیغمبر برحق میدانست که چنین کلماتی نسبت با آنحضرت اداء مینمود.

از این قبیل اهانتها در کتب شما بسیار رسیده که تماماً اسباب آزار و اذیت و رنجاندن دل آنحضرت بوده.

چرا علماء و مورخین فریقین بلکه یسگانگان در تاریخ اسلام از سایر زوجات رسول الله ﷺ حرفی نزنند و انتقادی ننمودند حتی از حفصه دختر عمر این نوع انتقادات نمودند - فقط اعمال و رفتار خود عایشه معرف او به بدی شده ما در باره عایشه همان گوئیم که اکابر علماء خودتان گفته اند.

آیا کتابهای امام شرف الی و تاریخ طبری و مسعودی و ابن ائثم کوفی و دیگران از ماطالمه ننموده اند که علمای بزرگ خودتان اورا متمرّد و اوامر خداوند متعال و رسول الله حساب آورده اند آیا تمرّد امر خدا و رسول خدا ﷺ نمودن موجب سعادت و خوشبختی میشود.

آنگاه کله میکنند که چرا داعی گفتن تاریخ زندگانی اُم المؤمنین ملکوک است کدام لکه تاریخی بزرگتر از تمرّد امر خدا و رسول خدا ﷺ و قیام نمودن در مقابل خلیفه پیغمبر و جنگ کردن با وصی ثابت آنحضرت بوده.

و حال آنکه در آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب) خطاب بشما زنان آنحضرت میفرماید

و فرن فی یوکنن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی (۱)

(۱) در خانه بان بنشینید و آرام گیرید (و بی حاجت و ضرورت از خانه بیرون نروید) و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خود آرا می نکنید.

تمام زنان آنحضرت اطاعت این امر را نمودند و جز برای امر ضروری از خانه بیرون نمیآمدند حتی آغوش هم روایت نمیکند.

فقار سوده زوجة رسول الله چنانچه در صحاح و کتب محدثین و مورخین خودتان ثبت است که سوده زوجة رسول الله

گفتند چرا حج و عمره نمیکنی و از این فیض عظمی باز مانده ای ؟ سوده در جواب گفت که یکبار حج بر من واجب بود بجای آوردم بعد از این حج و عمره من اطاعت امر حق است که فرموده و قرن فی یوکنن پس از خانه بیرون نروم چنانچه امر فرموده حتی عزم دارم پای از حجره ای که رسول خدا مرا در آن نشاند حتی الامکان بیرون نکذارم تا بمیرم (همین قسم هم عمل کرد و از خانه بیرون نرفت تا جنازه اش را بیرون بردند) مگر سوده یا عایشه و اهللمه برای ما فرقی دارند تمام آنها زنان پیغمبر و امهات المؤمنین اند منتهی در اعمال فرق میکنند.

احترام امت بعایشه و حفصه نه از جهت آنست که دختران ایی بکر و عمر بودند (کرجه شما بهمین جهت احترام مینماید) بلکه برای آنست که زوجه و همسر رسول خدا ﷺ بودم و زنان آنحضرت وقتی مقام افتخار دارند که متقی و پرهیزکار باشند چنانچه در آیه ۳۱ سوره ۳۳ (احزاب) صریحاً میفرماید یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقین .

حاصل معنی آنکه ای زنان پیغمبر شما مانند یکی از زنان نیستید (یعنی از حیث شرافت و فضیلت برتر از همه هستید) بیک شرط و آن اینست که اگر متقی و خدا ترس و پرهیزکار باشید .

مخالفت و جنگ عایشه پس سوده يك زن مطیبه و متقیه و فرمان بردار باغلی علیه السلام رسول الله ﷺ بودم است ، عایشه هم زن مشرکه

آنحضرت بوده که برخلاف دستور خدا و پیغمبر فریب طلحه و زبیر را خورده (یا روی بفتن و عداوت شخصی با علی علیه السلام) بیصبر رفته عثمان بن حنیف را که از بزرگان صحابه و والی بصره از جانب علی علیه السلام بوده گرفتند و موهای س و صورت و ابروان

اورا کنندند و بعد از ضرب تازیانه مفصل اخراجش نمودند صد نفر متجاوز از مردمان بی دفاع بیچاره را بقتل رسانیدند چنانچه این اثر و مسعودی و غیره بن جریر طبری و ابن ابی الحدید و غیرهم مفصل نوشته اند .

آنگاه سوار بر شتر عسکر نام شده که با پوست پلنگ وزره پوشانده بودند مانند یک مرد جنگی (زمان جاهلیت) میدان حاضر شد و خون هزاران نفر بجهت قیام ایشان ریخته گردید .

آیا این لکه نبود که مردان بی شرف از خدا بی خبر زنان خود را در خانه ها و پشت پرده ها نشانده ولی زوجه و همسر رسول الله ﷺ را بآن افتضاح در ملاء عام حاضر نمایند آیا این عمل نمرود امر خدا و رسول الله ﷺ بوده است .

فضائل علی قابل شماره نیست آنهم در مقابل علی بن ابیطالب علیه السلام شخصیت بزرگی که اکابر علمای خودتان در فضائل و مناقب او آنهمه خبر نقل نموده اند که قابل شماره و إحصاء نیست .

چنانچه امام احمد بن حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج و امام فخر رازی در تفسیر کبیر و خطیب خوارزم در مناقب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و میر سید علی همدانی شافعی در موده بنجم موده القریب از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب و حیرات عبد الله بن عباس نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود **لو أن البحر مداد والریاض اقلام والانس کتاب والجن حساب ما احصوا فضائلک یا ابا الحسن (۱)** .

جائیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باب فضایل آنجناب چنین کلماتی فرماید که اگر تمام جن و انس بخواهند فضایل آنحضرت را بنویسند - نتوانند - چگونه ما میتوانیم فضایل عالیه اش را با لسانهای الکن و قلمهای شکسته حصر نماییم .

مع ذلک ما آنجا که توانسته اند و قدرت پیدا نموده اند علاوه بر اکابر علمای

۱ (۱) اگر دریا مرکب شود و درختها قلم گردد و بنی آدم نویسنده و طایفه جن حساب کنند نمی توانند شماره و احصا کنند فضایل تورا یا ابا الحسن (کتابه علی علیه السلام بود) .

شيعه علمای خودتان با کمال ملاحظه ای که داشته اند و بعضی با منتهی درجه تمعصب و عناد مانند قوشچی و ابن حجر دروزبهان و غیر آنها کتابهای خود را پر نموده اند بمختصری از بسیار از فضایل و مناقب آنحضرت .

اخبار در فضایل و مناقب علی صحاح سته را دقیقاً مطالعه نمائید بملایه در موده القریب میر سید علی همدانی و معجم طبرانی و مطالب السؤل محمد بن طلحة شافعی و مسند و فضایل امام احمد بن حنبل و جمع بین الصحیحین حیدری و مناقب اخطب الخطباء خوارزمی و ص ۴۲۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و فضول المهمه ابن صباغ مالکی مخصوصاً در ص ۱۶۴ از حافظ عبدالعزیز بن الأخضر الجنبازی در کتاب معالم العترة النبویة از فاطمة زهراء سلام الله علیها که فرمود در شام عرفه پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد نزد ما و فرمود :

أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَاهِي بِكُمْ الْمَلَائِكَةَ عَامَةً وَ غَفَرَ لَكُمْ عَامَةً وَ أَلَمَّيْ خَاصَّةً وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ غَيْرَ مُحَابَّرٍ لِقَرَابَتِي إِنَّ الْمَعِيدَ كُلَّ الْمَعِيدِ مِنْ أَحَبِّ عَلِيٍّ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ وَ أَنَّ التَّقَى مِنْ ابْنِ عَمِيٍّ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ مَمَاتِهِ (۲) .

و نیز در همان کتاب ها خبر مفصلی را که گمان میکنم شهبای گذشته هم غرض کرده باشم نقل مینمایند از خلیفه عمر بن الخطاب از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که در آخر آن خبر بعلی علیه السلام فرمود **كذب من زعم انه يحبني وهو يبغضك يا علي من احبك فقد احبني ومن احبني احبه الله و من احبه الله ادخله الجنة و من ابغضك فقد ابغضني ومن ابغضني ابغضه الله و ادخله النار (۳)** .

(۱) خدای عزوجل مباحثات میکند بشما ملائکه را موما و آمرزیده شاهاراصوما و علی را خصوصاً و من که رسول خدایم بدون اینکه نظر محبت و دوستی بخوشانم داشته باشم بفرستیکه سید با تمام سادات کیستکه دوست بدارد علی را در حیات و بعد از وفاتش و شقی با تمام شقاوت کیستکه دشمن بدارد علی را در حیات و بعد از وفاتش .

(۲) دروغ میگوید کسیکه گمان میکند مرا دوست میدارد در حالتیکه تو را دشمن میدارد یا علی کسیکه تورا دوست دارد مرا دوست داشته و کسیکه مرا دوست بدارد خدا او را دوست میدارد و کسی را که خدا دوست دارد داخل بهشت میکند و کسیکه تورا دشمن دارد مرا دشمن داشته و کسیکه مرا دشمن دارد خدا او را دشمن دارد و داخل آتش میکند .

دوستی علی ایمان و دشمنی
اکافر و نفاق میباشد

و نیز در همان کتاب از کتاب الال ابن خالویه از
ابی سعید خدری نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله
بعلی فرمود **حبك ایمان و بفضك نفاق و**

أول من يدخل الجنة معيك و أول من يدخل النار ميفضك (۱) و میرسید
علی همدانی شافعی در مودت سیم از مودة القربی و حمونی در فرائد نقل میکنند که
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان اصحاب فرمود.

**لا يحب علیاً المؤمن ولا يفضه الاكافر و جای دیگر فرمود لا يحبك الا
مؤمن ولا يفضك الا منافق (۲).**

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در ص ۱۱۹ کتاب الطالب ضمن باب ۶۲ نقل از
تاریخ دمشق و محدث شام و محدث عراق از حذیفه و جابر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت
نموده که فرمود **علی خیر البشر من ابی قحطه کفر (۳).**

و نیز از عطا روایت نموده که سؤال نمودند از غایبه حال علی صلی الله علیه و آله را گفت
ذاك خیر البشر لا يشك فيه الاكافر (۴).

و میگوید حافظ ابن عساکر در تاریخ خود که صد مجلد است و سه جلد آن در
مناقب علی صلی الله علیه و آله است در مجلد پنجم هم خبر را از غایبه نقل نموده.

و همچنین طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السؤل و ابن صباغ مالکی در فصول المهمة
از ترمذی و نسائی از ابی سعید خدری نقل مینمایند که گفت **ما كنا نعرف المنافقين علی**
عهد رسول الله الا يفضهم علیاً (۵).

(۱) دوستی تو با علی ایمانست و دشمنی تو نفاق و اول کسیکه وارد بهشت میشود دوست تو
میشود و اول کسیکه وارد آتش میشود دشمن تو میباشد.

(۲) علی را دوست نیندازد مگر مؤمن و او را دشمن نیندازد مگر کافر. آنکه فرمود
تورا دوست نیندازد یا علی مگر مؤمن دشمن نیندازد مگر منافق.

(۳) علی بهترین بشر است هر کس با نباید (و قبول نکند) کافر است.

(۴) علی بهترین بشر است شکه در این معنی نبی نباید مگر کافر.

(۵) ما در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله منافقین را بیض و کینه علی میشناخیم

و نیز در فصول المهمة نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **بامیر المؤمنین
علی صلی الله علیه و آله حریک حربی و دمک دمی و انا حرب لمن حاربك لا یحبک الا اظهر
الولادة ولا یفضک الا خبیث الولادة لا یحبک الا مؤمن ولا یفضک الا
منافق (۱).**

شیخ - این قبیل اخبار اختصاص بعلی کرم الله وجهه ندارد بلکه در باره خلفاء
راشدین رضی الله عنهم وارد شده است.

داعی - ممکن است از آن اخبار نمونه ای بیان فرمائید تا کشف حقیقت گردد.

شیخ - عبدالرحمن بن مالک مغول بسند خود از جابر نقل مینماید که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود **لا یفضن ابابکر و عمر مؤمن و یحبهما منافق.**

داعی - بلزوم بیان جنابعلی موجب تمجید گردید آقای من مگر فراموش فرمودید
قرار دارد شب اول را که نباشد استشهاد ما با حدیث یک طرفه نباشد حال هم که میخواهید
استشهاد یک طرفه نمائید با حدیث صحیح الاسناد بنمائید نه باین قبیل احادیث مجعول
مخدوش غیر قابل قبول از روایت کذاب و ضاع.

شیخ - شما تصمیم گرفته اید هر حدیثی از ما بشنوید بنحو اهانت رد نمائید.

داعی - متأسفانه داعی تنها رد نموده بلکه اکابر علمای خودتان هم رد نموده اند
خوبست مراجعه نمائید بیزین الاعتدال ذهبی و ص ۲۳۶ جلد دهم تاریخ خطیب بغدادی
و به بینید که از بسیاری از آنکه جرح و تعدیل در ترجمه حال عبد الرحمن بن مالک نقل
نموده اند که **انه کذاب آفک و ضاع لا یشک فيه احد.**

یعنی بپرستی که (عبدالرحمن مذکور) دروغگو و تهمت زنده و وضع و جعل
کننده حدیث است که احدی شک در این معنی ندارد.

شما را بخدا انصاف دهید آیا این خبر بیکطرفه شما از یک مرد دروغگو

(۱) باعلی چنگ کهرن با تو چنگ کردن با من است خون تو خون من است و من در چنگ
با کسیکه با تو چنگ نماید با علی دوست نیندازد تو را مگر سلال زاده و دشمن نیندازد تو را
مگر کسی که ولادتش ناپاک بوده دوست نیندازد تو را مگر مؤمن دشمن نیندازد تو را مگر منافق.

جستار برابری میکند با آنچه اخباری که از طرف اکابر علمای خودتان نقل گردیده
که برای نمونه بعضی از آنها اشاره نمودم .

خوبست مراجعه نمائید به ص ۳۹۰ جلد ششم جامع الکبیر سیوطی و ص ۲۱۵
جلد دوم ریاض النضره محب الدین و ص ۲۹۹ جلد دوم جامع ترمذی و ص ۴۶ جلد
سیم استیعاب ابن عبدالبر و ص ۲۹۵ جلد ششم حلیه الاولیاء حافظ ابونعمین و ص ۱۷
مطالب السؤل محمد بن طلحة شافعی و ص ۱۶۶ فصول المهمة ابن مبیاح مالکی و
به بنید که هر يك عبارات مختلفی از ابوذر غفاری نقل نموده اند که گفت ما کنا نعرف
المنافقین علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله الا ثلاث بتكذیبهم الله و
رسوله والتخلف عن الصلاة وبغضهم علی بن ابیطالب علیه السلام - و عن ابی سعید
الخدیری قال کنا نعرف المنافقین یبغضهم علیاً و ما کنا نعرف المنافقین علی
عهد رسول الله الا یبغضهم علیاً (۱) .

و نیز امام احمد حنبل در ص ۹۵ و ۱۳۸ جلد اول مسند و ابن عبدالبر در ص ۳۷
جلد سیم استیعاب و احمد خطیب بغدادی در ص ۴۶۶ جلد چهاردهم تاریخ بغداد
و ابن ابی الحدید در ص ۲۶۴ جلد چهارم شرح نهج البلاغه و امام نسائی در ص ۱۱۷ جلد
هشتم سنن و ص ۲۷ خصائص الملوی و حموی در باب ۲۲ فرائد و ابن حبش در ص
۵۰۹ جلد دوم اسباب و حافظ ابونعمین در ص ۱۸۵ جلد چهارم حلیه الاولیاء و سبط
ابن جوزی در ص ۱۵ تذکره و سیوطی در ص ۱۵۲ و ۴۰۸ جامع الکبیر و محمد
ابن طلحة شافعی در ص ۱۷ مطالب السؤل و ترمذی در ص ۱۳ جلد دوم جامع
بببارات مختلفی گاهی از ام سلمه و ابن عباس آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود
یا علی لا یحبک منافق ولا یبغضک مؤمن - لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا
منافق لا یحب علیاً المنافق ولا یبغضه مؤمن (۲) .

(۱) ما منافقین را در زمان رسول الله (ص) نمی شناختیم مگر به علامت ۱- تکذیب نمودن
خدا و پیغمبر ۲- تخلف نمودن از ناسخ ۳- دشمنی با علی (ع) .
(۲) یا علی منافق تو را دوست نیدارد مؤمن تو را دشمن نیدارد - تو را دوست نیدارد
مگر مؤمن و دشمن نیدارد تو را مگر منافق دوست نیدارد علی را منافق و دشمن نیدارد او
را مؤمن .

و ابن ابی الحدید در ص ۳۶۴ جلد اول شرح نهج از شیخ ابوالقاسم بلخی شیخ
معتزله نقل مینماید که گوید و قد اتفقت الاخبار الصحیحة التي لا ریب فیها
عند المحدثین علی ان النبی (ص) قال له لا یبغضک الا منافق و لا یحبک الا
مؤمن (۱) .

و نیز در ص ۲۶۴ جلد چهارم خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل مینماید که فرمود
لو ضربت خروم المؤمن بسیفی هذا علی ان یبغضنی ما ابغضنی ولو صیبت
الدنیا بجماتها علی المنافق علی ان یحبنی ما احبنی وذلك انه قضی فانقضی
علی لسان النبی الامی صلی الله علیه وآله انه قال یا علی لا یبغضک مؤمن
ولا یحبک منافق (۲) .

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده برای نمونه بمقتضای وقت
مجلس همین چند خبر را که در نظر داشتیم ذکر نمودم .

اینک از آقایان محترم تمنا میکنم منصفانه قضاوت فرمائید که قیام عایشه و
جنگ با علی علیه السلام آیا جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده آیا این جنگ و وادار نمودن
مردم را بجنگ علی علیه السلام از روی حب و محبت و دوستی بوده یا از روی بغض و کینه
و عداوت بدیهی است احدی نمیگوید که جنگ بین دو نفر روی محبت و دوستی
میباشد محققاً روی بغض و عداوت بوده آیا در این همه اخبار که نمونه‌ای از آنها
ذکر شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله یکی از علامات کفر و نفاق را بغض و جنگ با علی قرار
نداده آیا تطبیق این اخبار با قیام عایشه ام المؤمنین و جنگ با علی علیه السلام چگونه
خواهد بود . متمنی است بدون نظر حب و بغض از روی انصاف قضاوت بحق نمائید .

(۱) اتفاقاً جمیع معنیدان است در اخبار صحیبه ای که شکی در صحت آن نبی باشد که
پیغمبر صلی الله علیه وآله بعلی علیه السلام فرمود دشمن نیدارد تو را مگر منافق و دوست نیدارد تو را
مگر مؤمن .

(۲) اگر با این ششتر خود برینتی مؤمن بزنم که مرا دشمن بدارد هرگز مرا دشمن نیدارد
و اگر تمام دنیا را بدهم بنفاق که مرا دوست بدارد هرگز مرا دوست نیدارد و این همان است
که بر زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گذشت که فرمود دوست نیدارد تو را مگر مؤمن
و دشمن نیدارد تو را مگر منافق .

عجبا خبری بخاطرم آمد که میر سید علی فقیه همدانی شافعی در مودت سیم از موده القریب از خود عایشه نقل نموده که گفت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ان الله قد عهد الی من خرج علی فهو کافر فی النار (۱) .

عجب آنکه وقتی باو اشکال کردند که چرا با شنیدن چنین کلامی از پیغمبر بر علی خروج نمودی عنبر غیر مقبول (بدتر از کتله) آورد گفت نصیحت هذا الحدیث یوم الجمل حتی ذکرته بالبصره یعنی فراموش کردم این حدیث را روز جمل تا آنکه در بصره یاد آمد .

شیخ - با چنین بیانی که خود میکید چه سب اشکالی بر ام المؤمنین رضی الله عنها دارید بدیهی است آدمی من کز سهو و نسیان میباید

داعی - ممکن است داعی هم بگویم در روز جمل که نائزۃ حرب مشتمل بود حدیث را فراموش نموده ولی از روز حرکت از مکه که تمام دوستان حتی زنان پاک رسول الله نبش نمودند که حرکت بیجا مکن زیرا مخالفت باعلی مخالفت با پیغمبر است لازم حدیث یادش نبود ۱۴ .

آیا مورخین خودتان که وقعه جمل را نوشتند یاد آور نشدند که رسول اکرم ﷺ فرمودند عایشه برتس از آن راهی که سسکهای حوآب بر تو پارس نمایند وقتی عازم بصره بود اول شب که به آب بنی کلاب رسیدند و سسکها اطراف محمل او را گرفته پارس نمودند سؤال نمود اینجا کجا است گفتند حوآب متوجه خبر و فرموده رسول خدا شد چرا باز فریب طلحه و زبیر را خورد و طی طریق نمود تا بصره رسید و آن قتنه عظیم را برینا نمود آیا میتوانی گفت فراموش کرده بودی یا حقاً متعمداً عالماً عارفاً طی طریق نمودی ۱۴ .

آیا این دلیل لکه بزرگی بود که دامن ام المؤمنین عایشه را آلوده نمود که بهیچ آبی پاک نخواهد شد چه آنکه عالماً عامداً تمر دامن خدا و پیغمبر نمود و فریب

(۱) خداوند عهد نموده بامن که بدانید هر کس خروج بر علی (علیه السلام) بنیاید کافر است و جایگاه او در آتش میباشد .

طلحه و زبیر را خورد و بجنک خلیفه و وصی پیغمبر رفت با آنکه خودش میگفت پیغمبر فرموده هر کس باعلی جنگ کند و خروج بر او بنماید کافر است ۱۱۴ .

آیا جنگ با امیر المؤمنین علیه السلام وصی و خلیفه پیغمبر و اسباب زحمت و انقلاب جنگ را اول کار خلافت فراهم نمودن آزار پیغمبر نبوده مگر در حدیث است که شب گذشته با اسناد آن عرض کردم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من آذی علیاً فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله ایها الناس من آذی علیاً بعث یوم القیمه یهودیاً او نصرانیا (۱) .

آیا این اخبار در کتب معتبره خودتان نیست
کشتار صحابه و مؤمنین
پس چرا اعتراض شیعیان مینماید آیا خونهای
پاک در بصره بامر عایشه
مؤمنین پاک و زجر عثمان بن حنیف از صحابه

پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و قتل زیاده از سد نفر از حفاظ و خزانه دارهای بی سلاح که اهل جنگ نبودند که چهل نفر آنها را در مسجد کشتند بگردن مسبب و مؤسس جنگ نبوده است که علامه مسعودی در ص ۷ جلد دوم مروج الذهب باین عبارت نوشته قتل منهم سبعون رجلاً غیر من جرح و خمسون من السبعین ضربت رقابهم صبراً من بعد الافر و هؤلاء اول من قتلوا ظلماً فی الاسلام (۲) .
و شرح مبسوط آن وقایع را ابن جریر و ابن اثیر و دیگران از علماء و مورخین خودتان نقل نموده اند .

یا این اخبار را از کتب معتبره خود خارج کنید (چنانچه در چاپهای جدید کتب ، علمای شما دست بحریف زده بلکه بعض مطالب را ساقط مینمایند) و علماء اعلام و اکابر مورخین را تکذیب نمایند باطن و اعتراض و انتقاد را از شیعیان بر طرف کنید زیر اشعیان نمیگویند مگر آنچه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده بخدا قسم جماعت شیعیان بی تقصیرند فرق ما و شما اینست که شما این اخبار وارده در کتب معتبره خود را سطحی مطالعه

(۱) کسیکه اذیت نماید علی را مرا اذیت نموده و کسیکه مرا اذیت نماید خدا او اذیت نموده ای گروه مردم کسیکه اذیت کند علی را در قیامت بپوردی با نصرانی بموت گردد .
(۲) (غیر از آنچه مبروح نمودند) هنادن نفر از خزانه دارهای بی سلاح حافظیت الحار را کشته و پنجاه نفر از آن هنادن نفر را گردن زدند و کشته بکشتن صبر و زجر و این جماعت اول کشته گانی بودند در اسلام که مظلوم کشته شدند .

مینماید و روی قاعده حب الشیء یعنی ویصم وقایع مهمه تاریخی را تطبیق با اخبار
نمینماید و پیوسته حسن نظر اعمال و دفاع بی مورد نموده و توجی بحقایق نینماید
و یا اگر می نماید در مقام پرده پوشی در آمده و آنها را بطریق تبرئه می نماید که
یضحک به التکلی.

ولی ما عیقانه و بی طرفانه و منصفانه مینگریم و اخبار وارده در کتب فریقین را
تطبیق باوقایع نموده کشف حقایق نینمایم - در موقع تطبیق هم هر کجا که دیدید بی جاو
مغشوش و مفرضانه است اعتراض منطقی نموده قبول نفرمائید خیلی هم ممنون خواهم شد
شیخ - فرمایشات شما صحیح است ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها بشر بوده است
معصوم نبوده البته فریب خورده خطائی از او سرزده روی سادگی فریب دو نفر از کبار
صحابه را خورده ولی بعد توبه نموده خداوند هم از او کشتش فرمود .

داعی - اولاً اقرار نمودید که کبار صحابه خطاکار و فریبنده بودند « و حال آنکه
از حاضرین تحت الشجره و بیعت الرضوان بودند » پس خبر شما که سابقاً در لیالی ماضیه
برای تبرئه صحابه بیان نمودید که صحابه هر یک مانند ستاره های هستند که اقتدای بآنها
اسباب هدایت میشود بخوردی خود باطل میگردد .

ثانیاً فرمودید ام المؤمنین عایشه توبه نمود این معنی ادعای محض است قیام و
جنگ و کشتار مسلمین عندالعموم ثابت ، ولی توبه ایشان غیر معلوم و مورد استناد
نمی باشد .

ممانعت نمودن عایشه از دفن
نمودن امام حسن علیه السلام
در جوار پیغمبر

شما اگر توبه نموده و پشیمان گردیده و آرام شده پس چرا بعدها در مقابل جنازه سبط
رسول الله ﷺ آن فساد و عملیات را انجام داد که هر شنونده ای را متاثر نینماید ؟

نه همان فقط رسول خدا ﷺ را میرنجاند و میآزرد و یا سوارشتر شده مانند زنان
دوره جاهلیت و بیجنگ و سی و خلیفه پیغمبر رفت که بگوئیم بازند کان مخالفت و ضدیت

داشته بلکه سوار قاطر شد و سر راه بر جنازه سبط کبریغمبر امام حسن رضی الله عنه گرفت چنانچه
اکابر علماء و مورخین خودشان نوشته اند مخصوصاً یوسف سبط ابن جوزی در ص ۱۲۲
تذکره خواص الامه و علامه مسعودی صاحب مروج الذهب در ص ۱۳۶ اثبات الراسخو ابن
ابی الحدید در اول ص ۱۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغه نقل از ابوالفرج و یحیی بن الحسن
صاحب کتاب النسب و محمد خواننده شاه در جلد دوم روضه الصفا و واقفی و منوق احمد بن
محمد حنفی در ترجمه تاریخ اشع کوفی و ابن شحنه در روضه المناظر و ابوالفداء و دیگران
در تاریخ خود آورده اند که وقتی جنازه آنحضرت را حرکت دادند عایشه سوار بر قاطر
شد باجماعتی از بنی امیه و علامان آنها سر راه بر جنازه سبند گفتند نمیگذاریم امام
حسن را بیلوی قبر پیغمبر دفن نمایند ابن عباس بروایت مسعودی گفت تعجب است عایشه
از حال تو اما کفک ان یقال یوم الجمل حتی یقال یوم البغل یوماً علی جمل
یوماً علی بغل بازرة عن حجاب رسول الله تریدین اطفاء نور الله و الله متم
نوره و لو کره المشرکون - انا لله و انا الیه راجعون (۱).

و بعضی نوشتند با فرمودت جملت بقتل و ان عشت قفیل - لك تسع من الثمن -
و فی الکل نصرفت (۲).

بنی هاشم خواستند شمشیر بکشند و آنها را دفع نمایند حضرت امام حسین رضی الله عنه
جلو گیری نمود فرمود بر ادرم وصیت نموده حاضر نیستم بقدر شاخ حجامتی در عقب جنازه
من خون ریخته گردد - فلذا باسر آنحضرت بر گردانند جنازه را و در بقیع دفن
نمودند .

(۱) آیا کنایت نیکند تو را روز جمل (یعنی سوار شدی ببیدان جنگ آمدی) تا اینکه
بگویند مردم روزاستر (یعنی سوار استر شدی سر راه بر جنازه پسر پیغمبر گرفتی) یک روز سوار
بر شتر و یکروز سوار بر استر شدی حجاب رسول خدا (ص) را بازه کردی تصمیم داری نمود خدا
را خاموش نامی و حال آنکه خداوند نور خود را بجه کمال میرساند هر چند مکره طبع مشرکین باشد .

(۲) کلمن سوار شتر و روزی سواد استر میشود اگر زنده بمانی سوار بیل هم خواهی شد
(کنایه از اینکه بیجنگ خواهد رفت) و حال آنکه تواضعت بکف فقط نه یکی داری و عدواناً
تمام را تصرف کردی .

اگر توبه عایشه مسحت دارد در جنگ با امیر المؤمنین
 پشیمان گردیده بود پس چرا وقتی خبر شهادت
 آنحضرت را شنید سجده شکر بجای آورد چنانچه
 ابوالفرج اسفهبانی صاحب افغانی در آخر شرح حالات آنحضرت در مقابل الطالبیین آورده
 لذا آنجا عایشه قتل امیر المؤمنین علی علیه السلام سجدهت (۱) .

اگر واقعاً توبه نموده و پشیمان گردیده بود پس چرا وقتی خبر شهادت آنحضرت
 را شنید اظهار فرح و شادمانی نمود چنانچه محمد بن جریر طبری در حوادث سال چهارم
 هجری تاریخ خود و ابوالفرج اسفهبانی در آخر حالات آنحضرت در مقابل الطالبیین
 آورده اند زمانی که خبر شهادت آن حضرت را غلامی باو داد گفت :

قالت عصاهما واستمرت بها التوى كما قرعنا بالاباب المسائر

القاه عصا کتایه از اطمینان قلب و آسودگی خاطر میباشد که وقتی آدمی در مکان معینی
 قلبش آرام و فکرش آسوده شد گفته میشود **القی عصاه** (چنانچه مسکویه در تجارب
 الامم و دمیعی در حیات الحيوان بیان نموده اند) مقصود عایشه از گفتن این شعر آن بود
 که خواست بگوید از بابت علی خیالم فارغ و سینه ام باز و فکرم راحت شد چون پیوسته
 انتظار چه جوخبری را داشتم مانند کسیکه انتظار مسافر خود را داشته باشد که بآمدن
 مسافر چشمهایش روشن و قلبش آرام گردد!!

پس منم از شنیدن خبر مرگ علی چشمم روشن و قلبم آرام و خیالم راحت شد!!
 آننگاه ازخبر آورنده سؤال کرد که چه کسی او را بقتل رسانید گفتند عبدالرحمن بن
 ملجم مرادی ازقبیله بنی مراد فوری گفت **فان يك نایا قلقد ناه - غلام ایس فی**
فیه التراب یعنی اگر علی دور از من است خبر مرگ او را غلامی آورد که خاک
 در دهان او میاد .

زیب دختر ام سلمه حاضر بود گفت آبا سزاوار است در باره علی علیه السلام این قسم
 خوشحالی کنی و چنین کلماتی بگویی و اظهار فرح و شادمانی بنمائی دید بد شد در

(۱) چون خبر قتل و شهادت امیر المؤمنین علیه السلام بایشه رسید سجدت (شکر) نمود .

جواب گفت بخود نبودم از روی سهو و نسیان و فراموشی اینطور گفتم چنانچه باز این
 حالت بمن دست دهد و باز گو نمایم مرا یاد آور شوید تا نکویم .

خوبست آقایان حب و بغض را بگذارید و عبرت بگیرید که مسئله توبه حقیقت
 نداشته بلکه تا دم مرگ بدشمنی خود باقی بوده است و الا با اظهار فرح سجدت شکر
 نمی نمود .

آقایان محترم این اعمال را محل بجه چیز مینمائید آیا جز اینست که ام المؤمنین
 زنی بوده سبک عقل تر از دیگران که آرامش در زندگی نداشته .

مطلب دیگری یاد آمد شما آقایان انتقاد از شیعیان مینمائید و با نظر بغض
 با آنها مینگرید که چرا بخلیفه سوم عثمان خورده گیری نموده و مطاعن او را که علماء
 خودتان نقل نموده اند و او گو مینمایند .

اگر از این جهت هم شده باید بام المؤمنین عایشه

کلمات متضاد عایشه
نسبت بعثمان

خوش بین نباشید چه آنکه عموم اکار علماء

و مورخین خودتان مانند ابن ابی الحدید در ص

۷۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه و مسعودی در کتاب اخبار الزمان و اوسط و وسط ابن جوزی

در ص ۳۶ تذکره خواص الامم و ابن جریر و ابن عساکر و ابن اثیر و دیگران از علماء

و مورخین خودتان نوشته اند که ام المؤمنین عایشه پیوسته از عثمان بدگویی میکرد تا

آنجا که فریاد میزد **اقتلوا لعنلا قتله الله فقد كفر (۱)** .

ولی همین که عثمان کشته شد روی کینه و عداوت با علی علیه السلام می گفت :

قتل عثمان مظلوماً والله لاطلبن بدمه فنقوموا معی (۲) .

ابن ابی الحدید مینویسد **ان عایشه كانت من اشد الناس علی عثمان حتی**

انها اخرجت تو بأم نایاب رسول الله فقصت فی منزلها وكانت تقول للذخلین

(۱) بکشیه این پیر خرگت (بسی مشان) وا عدا بکشد او را پس بتحقیق کافر شده است .

(۲) عثمان مظلوم گفته شد بعدا سوگند مطایبه خون او را میکنم پس قیام کنید و مرا

یاری نماید

اینها هذا نوب رسول الله صلى الله عليه وآله لم يبل و عثمان قد ابلى سنته (۱).

و نیز این ابی الحدید گوید وقتی در مکه خیر قتل عثمان بعایشه رسید گفت
بعده الله ذلك بما قدمت يداه وما الله بظلام للعبيد (۲).

این نوع کلمات را بدون دلیل از عایشه نسبت بخلیفه عثمان میشنود ابتدا متأثر
نمیشود ولی همین کلمات را اگر از شیعیان بیچاره بشنود فوری حکم ردفش و کفر
بآنها داده قتلشان را واجب میدانید.

پس باید نظر پاک باشد اگر بدینی بیمان آمد همه عیبی از آن بیرون می آید
آنچه مسلم است ام المؤمنین عایشه نسبت بمولانا امیر المؤمنین علی عليه السلام نظر کینه
و عداوتی شدید داشته که وقتی شنید مسلمانان بآن حضرت بیعت نمودند گفت :
لوددت ان السماء انطبقت على الارض ان اتم هذا قبلوا ابن عفان مظلوماً (۳).

آیا این نوع کلمات مختلف و متضاد تلویحاً ام المؤمنین عایشه را نمیرساند .
شیخ - این اختلافات در رویه و رفتار و گفتار ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها
زیاده نقل شده ولی دو چیز مسلم و ثابت است .

یکی آنکه عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها را فریب دادند و آنروز متوجه
بمقام ولایت علی کرم الله وجهه نبوده چنانچه خودش گفت فراموش نمودم و در بصره
یادم آمد ثانیاً توبه نمود قطعاً خداوند از گذشته ها میگذرد و او را در اعلا درجات
بهشت وارد میکند .

دومی - در موضوع توبه تکرار گفتار نمیکنم و نمیگویم خون آنهمه مسلمانان

(۱) بدرستیکه عایشه از همه مردم نسبت بشان دشمن تر بود تا آنجا که پیراهن رسول
خدا را در منزل خود آویخته و بواردین اظهار میکرد این پیراهن رسول خدا صلی الله علیه وآله
است که هنوز کینه نگردیده و همان سنت آنحضرت را کینه و ازکار انداخت .

(۲) خداوند او را از رحمت خود دور گرداند بسبب کردار نا پسندیده ای که با اختیار
خود بیادگار گذارد و خداوند کسی است که ظلم بر پندگان نمی کند (آنکه را عذاب کند کیفر
کردار او است).

(۳) اگر امر خلافت علی باخر رسد و حال آنکه عثمان مظلوم کشته گردید دوست میدانم
که آسان برین آید همچنان فانی کرده .

یگانه ریخته شده و هتک توأمیس گردیده و نهب اموال شده چگونه بدون محاکمه
میگذرد - صحیح است که خداوند ارحم الراحمین است - ولی فی موضع العفو و
الرحمة و اشد المعاقبین فی موضع النکال و النعمة (۱) علاوه تادم مرگ خود
معتبرف بوده که عمداً سبب وقوع حوادث گردیده فلذا بنا بر آنچه اکابر علماء خودتان
نقل نموده اند وصیت نمود مرا پهلوی پیغمبر دفن نمائید چه آنکه خود میدانم چه
حوادثی بعد از آنحضرت ظاهر ساختم چنانکه حاکم در مستدرک و ابن قتیبه در معارف
و عهد بن یوسف زردندی در کتاب اعلام بسیره النبی و ابن السبیب نیشابوری و دیگران نقل
نموده اند که عایشه بعد از الله زبیر وصیت کرد ادفنونی مع اخواتی بالبیع فانی قد
احدث اموراً بعده (۲).

اما اینکه فرمودید ام المؤمنین فراموش کار بوده و احادیث فضایل علی را در
بصره یاد آورد و منع پیغمبر را از آن کار بخاطر نداشت اشتباه فرمودید خوبست کتب
معتبره اکابر علماء خودتان را ببینید تا باشتباه خود پی برید مخصوصاً از ص ۷۷ جلد دوم
شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را مطالعه فرمائید تا حقیقت بر شما کشف گردد اینک
برای روشن شدن مطلب بعضی از مندرجات آن کتاب اشاره می نمایم .

ابن ابی الحدید از تاریخ ابی مخنف لوط بن یحیی
نصایح ۴۱ سلمه بعایشه
ازدی نقل مینماید که در آن موقع ام المؤمنین

ام سلمه هم برای عمل حج بمکه مشرف بود وقتی شنید عایشه بختنخواهی عثمان
برخواست و عازم بصره است بسیار متأثر شد و در مجالس تظاهر بنقل مناقب علی عليه السلام
مینمود عایشه بملاقات ام سلمه رفت تا او را فریب داده باخود همدست نموده بصره
برود .

ام سلمه فرمود تا در روز آنهمه دشنام بشمان میدادی و منتت مینمودی و

(۱) خداوند ارحم الراحمین است در محلی که حکمت مقتضی عفو و رحمت باشد و بعضی
اگر اقتضای حکمت سخت گیری شد سخت ترین عقوبتها را در موقع سختی و سختی میکند .

(۲) دفن کنید مرا پهلوی خواهرهایم در بیخ زبیر من به از رسول خدا صلی الله علیه وآله
ایجاد واحداث امور نمودم .

اورا نمثل میخواندی و حالا بخونخواهی او در مقابل علی علیه السلام برخاسته ای آیا از فضایل آنحضرت غافلئ اگر یادت رفته من اینک یاد آوری مینمایم .

یادت بیاید روزی که من با رسول خدا صلی الله علیه و آله بجزیره تو آمدم در آن بین علی وارد شد و با پیغمبر صلی الله علیه و آله نجوی نمود و نجوی طول کشید تو خواستی بر آن حضرت هججه نمائی من منعت کردم گوش ندادی و حله نمودی بر آن بزرگوار و گنتی در هر نه روز یک روز نوبه من است آنها هم تو آمدی و پیغمبر صلی الله علیه و آله را مشغول نموده ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله غضبناک در حالتیکه صورت مبارکش سرخ شده بود بتو فرمود: **ارجعی وراءک و الله لا یغضه احد من اهل بیتی و لا من غیرهم** هر اناس الا هو خارج من الایمان (۱) پس تو نامد و یثیمان بر کشتی عایشه گفت بلی یادم هست !!

ام سلمه فرمود یادت بیاید روزی که تو س مبارک پیغمبر را شستشو میدادی و من غذای حبس تهیه مینمودم آنحضرت سر مبارک بلند نمود فرمود کدام یک از شما صاحب شتر کنه کارید که سگهای حوآب بر او پارس نمایند و بر روی پل سراط پرو افتاده گردد من دستها از حبس برداشته عرض کردم یارسول الله پناه میبرم بخدا و رسول خدا از این امر آنکه دست پریشست توزه فرمود بیرهیز از آنکه تو باشی آنکس که این عمل کند - عایشه گفت بلی یادم هست !!

ام سلمه گفت یادت بیاید که در یکی از سفرها من تو با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم روزی علی علیه السلام کفشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله را میدوخت و ما در سایه درختی نشسته بودیم ناگاه پدرت ای بکر با اتفاق هم آمدند اجازه خواستند من و تو رفتم عقب پرده آنها نشستند بعد از گفتگوی چندی گفتند یارسول الله انا لاندری قدر ما تصحینا فلو اعلمتنا من یتخلف علينا لیکون لنا بعدک مفزعا فقال لهما اما انی قدرای مکانه ولو

(۱) برگرد عقب بخدا قسم احدی از اهل بیت من و نه غیر از آنها از مردم باطنی دشمنی نتواند مگر آنکه او از ایمان بیرون رفته است .

قلت لفرقتم عنه کما تفرقت بنو اسرائیل عن هرون بن عمران فسکتائم خراجا (۱) .

بعد از بیرون رفتن آنها ما بیرون آمدمین من عرض کردم یا رسول الله من کنت مستخلفا علیهم فقال خاصف انزل فنزلنا فلم نر احدا الا علیا قلت یا رسول الله ما اری الا علیا فقال هو ذلک (۲) .

عایشه گفت بلی یادم هست ام سلمه گفت پس بعد از اینکه این احادیث را میدانی کجا میروی گفت برای اصلاح بین مردم میروم !!
پس آقایان تصدیق نمائید ام المؤمنین عایشه فریب نخورده بلکه خود عازم قتنه انگیزی بوده عالماً عامداً قیام نموده با آنکه ام سلمه باو یاد آوری نمود احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله را مع ذلک متنبه نگردد - با اقرار بمقام حقیقت امیر المؤمنین حرکت نمود بسوی بصره و آن قتنه بزرگه را بر پا کرد که منجر بر یختن خون مسلمانان بسیار گردید !!!

مخصوصاً در این حدیث خصف نعل بزرگترین نص و حجة است بر اثبات امامت و خلافت آنحضرت که وقتی ام سلمه عرض میکند یا رسول الله کیست آن کسیکه اورا خلیفه قرار میدهی بعد از خود فرمود دو زنده نعلین من و آن جز علی بن ابیطالب کسی نبوده است .

کنه شیعیان فقط اینست که تحت تأثیر هیچ عادتی قرار نمیگیرند و با دورین حقیقت وقایع مهمه چهارده قرن قبل را مینگرند و بدون حب و بغض از آیات

(۱) ماجصل منی آن که عرض کرده اند ماکثر مصاحبت تورا نبیایم فلیلا تنادیم ماوا تلیم وجهه و بفرماید چه کسی خلیفه و جانشین شما بر ما میباشد که بعد از شما مفزوع و پناهگاه ما باشد حضرت به آن دو (ابوبکر و عمر) فرمود من مقام و مرتبه و مکان او را میشناسم (یعنی جانشین خود را) ولی (نصلاً) اگر این عمل را بکنم و او را معرفی نمایم از اطراف او متفرق میشود همچنانکه بنی اسرائیل از اطراف هارون متفرق شدند پس ساکت گردیدند بیرون رفتند .
(۲) چه کسی بر آنها خلیفه میباشد فرمود آنکس که نعلین مرا پاره دوزی میکند پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدم دیدیم جز علی (علیه السلام) کسی نبود پس عرض کردم با وصول او غیر از علی کسی را نمی بینم فرمود همان (علی) خلیفه است .

قرآن مجید و آنچه در کتب معتبره علماء فریقین نوشته شده است استفاده نموده و قضاوت بحق مینمایند.

بهین جبهه معتقدند باینکه ولو بصورت ظاهر در تاریخ با دسیسه بازیهای سیاسی خلافت علی (علیه السلام) زماناً در مرتبه چهارم قرار گرفته.

ولی این عقب ماندگی افضلیت و نصوص وارده در حق آن حضرت را از میان نبرده و نخواهد برد.

ما هم معتقدیم و اقرار داریم که در تاریخ ثبت گردیدیم که امی بکر (با دسائس سیاسی) در سقیفه بدون حضور علی (علیه السلام) و بنی هاشم و کبار صحابه و با مخالفت قبیلہ خزرج از انصار خلیفه نامیده شد و بعد از او هم بطریق دیکتاتوری فردی و شوری عمر و عثمان قبل از اتمام ولایت علی (علیه السلام) ظاهر آسند نشین خلافت گردیدند !!!

ولی با یک تفاوت که آنها خلیفه الخلق بودند یعنی عدای از همدستان آنها قیام نمودند و حلقه خلافت را بگردن آنها انداختند.

ولی مولانا امیر المؤمنین علی (علیه السلام) خلیفه الرسول است که منصوص از جانب خدا و پیغمبر (ص) بوده است.

شیخ - بی لطفی میفرماید هیچ تفاوتی بین آنها نبوده همان مردمی که خلفاء ثلاثه امی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را بقامات خلافت اجاعاً نصب نمودند علی کرم الله وجهه را هم همان اشخاص بخلافت نصب نمودند.

**اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث
دلیل بر بطلان خلافت آنهاست**

داعی - تفاوت در تعیین خلفا از جهات بسیاری واضح و آشکار است اولاً اشاره باجماع فرمودید بی لطفی مینمایید که تجدید مطلب

میکنید زیرا که بی اساس بودن دلیل اجماع را شهبای قبل کاملاً برضتان رسانیم که اجماع امت بر خلافت هیچیک از خلفاء از ابتداء امر واقع نشد (مراجعه شود به ص ۴۸۲ تا ص ۴۹۱ همین کتاب.)

دلائل دیگر بر بطلان اجماع

ثانیاً اگر اینکه شما بدلیل اجماع است و این حق را از جانب خدا و پیغمبر برای امت ثابت

شرعی میدانید علی القاعده بایستی هر خلیفه ای که از دنیا میرومات جمع شوند یا باصلاح امروزها مجلس مبعوثان یا مؤسسان تشکیل دهند برای تعیین خلیفه بعدی صحبت کنند اجماع عموم (یا بقول شما) اجتماع عقلا بر هر فردی قرار گرفت و رأی اتفاقی بر آن ثابت آمد آن فرد منتخب خلیفه و برگزیده مردم میشود (نه خلیفه رسول خدا) و این جریان طبیعی در تمام ادوار باید مورد عمل قرار گیرد.

والبته تصدیق میفرمائید چنین اجماعی ابدأ برای هیچیک از خلفاء در اسلام واقع نشده حتی همان اجماع ناقصی هم که ما قبلاً ثابت نمودیم (که کبار صحابه و بنی هاشم و انصار داخل نبودند) برای احدی جزای بکر بن ابی قحافه واقع نشد.

زیرا خلافت عمر با اتفاق جمیع مورخین و محدثین اسلام و غیره فقط بنسب خلیفه امی بکر بوده است اگر اجماع شرط در تعیین خلافت است چرا بعد از امی بکر در تعیین عمر بخلافت تشکیل اجماع نشد و بآراء عمومی مراجعه نمودند.

شیخ - بدیهی است چون امی بکر را بخلافت اجماع امت معین نمود؟! قول خلیفه اول بتهنائی برای تعیین خلیفه بعدی سندی است محکم بعد از آن دیگر احتیاجی باجماع و گرفتن آراء امت در تعیین خلیفه بعدی نیست بلکه قول هر خلیفه برای تعیین خلیفه بعدی سندیت ثابت دارد و این حق مخصوص خلیفه است که خلیفه بعد از خود را معین نماید و مردم را حیران و سرگردان نگذارد لذا چون امی بکر ثابت الخلافه بالاجماع هر را بخلافت برقرار نموده خلیفه ثابت پیغمبر شد !!!

داعی - اولاً اگر چنین حتی برای خلیفه ثابت الامر (بعقیده شما) در تعیین خلیفه بعدی قائلید و میکوید و تظیفه خلیفه است که امت را حیران نگذارد و نص او تنها در تعیین خلیفه بعد از خود کفایت میکند چرا این حق را از پیغمبر ثابت النبوة که هادی بشر بوده است ساقط نمودید.

و چرا آنهمه نصوص عالیّه واضحه ای را که سراحه و کتابه رسول اکرم (ص) در دفعات متعدده و مواضع مختلفه بر علی (علیه السلام) نمود و در کتب معتبره خودتان بر است (و ما هم در شهبای قبل بیعض از آنها اشاره نمودیم و امشب هم نص صریح در حدیث

ام سلمه برضتان رسید) نا دیده گرفته و تزییب اثر ندارد و از برای هر يك تأویلات باره نمودید مانند تأویل و تفسیر مضحکی که ابن ابی الحدید در حدیث ام سلمه نموده و این نص صریح را رد نموده .

واقفاً جای تعجب است که روی چه اصل میفرمائید قول ای بکر در تعیین عمر بخلاف سندیّت دارد؟ ولی قول رسول خدا **عَلَيْهِ السَّلَامُ** سندیّت ندارد؟ و برای آن کلمات حکیمانه تعبیرات باره مینمائید!؟

ناثیاً از کجا و بچه دلیل میفرمائید خلیفه اول که باجماع معین شده حق دارد خلیفه بعدی را معین نماید آیا هم چو دستوری از پیغمبر رسیده است قطعاً جواب منفی است . ثالثاً میگوئید خلیفه اول که باجماع معین شد در تعیین خلفاء بعدی دیگر احتیاج باجماع نمیشد همان خلیفه منصوب از جانب خلق حق دارد خلیفه بعد از خود را معین نماید و نص او تنها کفایت میکند!؟

اگر امر چنین است پس چرا فقط این امر در خلافت عمر عملی شد بلکه در خلافت عثمان بر خلاف شد عمر تعیین خلیفه نکرد امر را بشورای شش نفری واگذار نمود!؟

معلوم نیست دلیل آقایان بر اثبات خلافت چیست میدانید دلایل که اختلاف پیدا کرد اصل موضوع از بین میروند؟

اگر دلیل شما بر اثبات خلافت اجماع امت است و جمیع ائمت باید جمع شوند و اتفاقاً رأی بدهند (گذشته از آنکه در خلافت ای بکر هم چنین اجماعی نشد) پس چرا در خلافت عمر چنین اجماعی تشکیل ندادند؟ و اگر اجماع را در خلافت اولی شرط می دانید و در تعیین خلفای بعد فقط نص خلیفه منصوب باجماع کفایت می کند .

پس چرا در خلافت عثمان این امر عملی نشد؟ و خلیفه عمر برخلاف رویه ای بکر تعیین خلیفه را بشورای (دیکتاتوری) واگذار کرد؟ آنها چه مجلس شورایی

که در هیچ جای عالم (حتی در میان ملل وحشی) چنین مجلس شورایی وجود پیدا نکرده عرض آنکه نمایندگان مجلس را ملت معین نمایند (که شاید قولو رأی اکثریت آنها قدری مؤثر باشد) خلیفه عمر خود معین نمود .

و عجیب تر از همه آنکه جلو اختیار همه را گرفت و اعتراض بر حکمیت عبدالرحمن بن عوف و تمام آن عده را تحت امر و فرمان عبدالرحمن بن عوف قرار داد!؟

معلوم نیست روی چه ملاک شرعی و عرفی علمی و عملی عبدالرحمن را آنقدر شایستگی داد (جز آنکه خوش بزرگ عثمان بود و یقین داشت طرف عثمان را نمی گذارد و دیگری را بگیرد) که در دستور خود گفت هر طرفی که عبدالرحمن است حق است و با هر کس عبدالرحمن بیعت نماید باید دیگران تسلیم شوند وقتی خوب دقت کنیم می بینیم ایجاد دیکتاتوری نموده منتها بصورت شوری در آورد!؟

و بقول امروزی ها قانون دیکراسی بکلی برخلاف این رویه و رفتار میباشد . واقفاً جای تعجب و تأسف است که رسول اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** مکرر فرموده که شهبای قبل هم با سلسله اسناد ذکر نمودم که **عَلَيْهِ السَّلَامُ** مع الحق و الحق مع علی حیث دار(۱) .

و نیز فرمود: **هَذَا عَلِيٌّ فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ (۲)** . چنانکه حاکم در مستدرک و حافظ ابو نعیم در حلیه و طبرانی در اوسط و ابن عساکر در تاریخ و محمد بن یوسف کتبی شافعی در کفای الطالب و محبّ الدین طبری در ریاض النضرة و حموشی در فراید و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سیوطی در **دَرِّ الْمَنُورِ** از ابن عباس و سلمان و اُمّی زور و حذیفه نقل نموده اند که رسول اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: **سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ فَإِذَا كَانَ ذَٰلِكَ فَاتْرَعُوا عَلَيَّ يَنْبِطُ الْبَاطِلُ وَأَوَّلُ مَنْ يَصَافِحُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَهُوَ فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَهُوَ يَصُوبُ الْمُؤْمِنِينَ (۳)** .

(۱) علی باحق و حق باعلی میبرد یعنی هر راهی علی برود آن راه حق است .
(۲) این علی فاروق این است که جدایی مینماید میان حق و باطل .
(۳) دود است چه از من فتنه ای برپا شود در آنوقت بر شما لازم است التزام رکاب علی را اختیار نماید زیرا او اول کسی است که دوز قیامت با من مصادف میشود و او است که وفاروق این امت میباشد که تفریق من نماید بین حق و باطل او است پادشاه مؤمنین .

و در حدیث معروف عمار یاسر است که با سلسله اسناد در لیلی ماضی مفضل عارض نمودم که آنحضرت عمار فرمود ان سلك الناس کلهم و ادبا و سلك علی و ادبا فاسلك وادی علی و خلق عن الناس یا عمار علی لا یردک عن هدی ولایدلک علی ردی یا عمار طاعة علی طاعتی و طاعتی طاعة الله (۱).

آنکه بر خلاف دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله خلیفه عمر علی را در شوری میگذارد تحت امر و فرمان عبدالرحمن ۱۱۴.

ظلم فاحش بمقام مولانا
امیر المؤمنین علیه السلام

آیا میشود بآن دستگاه بدین نشد؟ آنچه از کبار صحابه را بر کنار و حق رای آنها را در امر خلافت ساقط نمود پس نبود در خود شوری هم ظلم فاحش بر علی علیه السلام وارد آوردند و اهانت بزرگی با آنحضرت نمودند که فاروق بین حق و باطل را صحت امر و فرمان عبدالرحمن قرار دادند ۱۴.

آقایان محترم منصفانه قضاوت نمائید مراجعه کنید بکتاب رجال از قبیل استیعاب و اسابه و حلیة الاولیاء و امثال آنها حالات علی علیه السلام را با عبدالرحمن و بلکه با آن پنج نفر اعضاء شوری بسنجید ببینید عبدالرحمن لیاقت مقام حکمت را داشته یا مولی امیر المؤمنین علیه السلام آنکه می ببرد بحق کشیهای که روی دسته بندیهای سیاسی بگرفته و مقصود از آن بازها پامال نمودن حق ولایت در مرتبه سوم بوده است ۱۱۴.

خلاصه کلام اگر دستور خلیفه ثانی عمر بن الخطاب عملی بوده که در تعیین خلافت مجلس شوری لازمست پس چرا در خلافت مولانا امیر المؤمنین عملی نشد؟ و تعجب است که در خلافت خلفاء اربعه (راشدین) (ای بکر و عمر و عثمان و علی) چهار قسم عمل شده آیا کدام یک از اقسام اربعه حق و ملاک عمل ومدار کار بوده و اقسام دیگر باطل و اگر تمام طرق دل بنخواه حق بوده تصدیق نمائید شما برای تعیین خلافت طریق ثابت و دلیل قانع کننده ندارید.

(۱) اگر تمام مردم بر اهل میروند و علی بر اهل دیگر پس راهی را برو که علی میروند و نیاز خود از مردم ایضا علی خود از همانیت برنگرداند و ولایت بر هلاکت ننماید ای صابر طاعت علی طاعت من است و اطاعت من اطاعت خدا است.

و اگر آقایان محترم قدری از عادت بیرون آید و با نظر انصاف و عمیقانه بچایان بنگرید تصدیق خواهید نمود حقیقت غیر از آنست که ظاهر آجریان پیدا نموده .

چشم باز و گوش باز و این عینی حیرتم از چشم بندی خدای

شیخ - چنانچه این بیانات شما صحیح باشد که باید (بقول شما) در او تعمق بیشتری نمود خلافت علی کرم الله وجهه هم متزلزل میشود برای آنکه همان اجماعی که خلفاء قبل (ای بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم) را بخلافت نصب و تقویت نمودند علی کرم الله وجهه را نیز آوردند و بخلافت بر قرار نمودند .

داعی - این فرمایش شما وقتی صحیح میباشد که نصوص قبلی از رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱ در کار نبوده و حال آنکه خلافت علی علیه السلام مربوط باجماع امت نبوده بلکه منصوص از جانب خدا و پیغمبر بوده .

و اگر آنحضرت زیر بار خلافت رفت نه از جهت خلافت علی منصوص از جانب خدا و پیغمبر بوده اجماع واجتماع مردم بود بلکه از جهت استرداد حق بود زیرا هر ذی حقی که حقتن را غصب نمایند

ولو سالها بگذرد هر وقت فرصتی بدست آورد و مقتضی موجود شد و مانع از میان رفت باید حق خود را بگیرد .

فلاذ آن روزی که مانع بر طرف و مقتضی موجود شد آن حضرت احقاق حق نمود و حق بر مرکز خود قرار گرفت .

اگر آقایان فراموش فرمودید صفحات جرائد و مجلات و فوق العاده های منتشره را مطالعه فرمائید دلائل و نصوص خلافت را که ما در لیلی ماضیه یاد آور شدیم و ثابت نمودیم که برقراری آنحضرت بمقام خلافت ظاهری از جهت اجماع و توجه مردم نبوده بلکه از جهت نصوص رسول الله صلی الله علیه و آله؛ با آیات قرآنی و استرداد حق بوده .

شما نمی توانید یک خبر متفق علیه بیابید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده

باشد ای بکر و عمر و عثمان وصی و خلیفه من اند یا نامی از خلفای اموی و عباسی برده باشد .

ولی در تمام کتب معتبره خودتان (علاوه بر تواتر کتب شیعه) اخبار بسیاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله موجود است که علی رضی الله عنه را بخلافت و وصایت معرفی فرموده که بعضی از آنها در شبهای گذشته اشاره نمودیم و امشب هم خبر ام سلمه بر مشتاقان رسید.

شیخ - در اخبار ما هم رسیده که پیغمبر فرمود ای بکر خلیفه من است.

داعی - گویا فراموش فرمودید دلائل شبهای قبل را که بر بطنان آن احادیث ذکر نمودیم امشب هم شمارا بلا جواب نسپگذاریم شیخ مجد الدین فیروز آبادی صاحب قاموس اللغه در کتاب سفر السعاده گوید ان ماورد فی فضائل ابی بکر فهی من المفتریات التي یشهد بدیهة العقل بکذبها (۱).

علاوه بر اینها اگر خوب دقت کنید در طریقه ظاهری خلافت بر ای هیچ اشکاز خلفاء راشدین (از ای بکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام) و خلفاء اموی و

خلافت علی باجماع نزدیکتر بود

عباسی اجماعی واقع نشد - که تمام امت جمع کردند یا نمایندگان صحیح العمل جمیع امت اجتماع نمایند و مستقیماً رأی بخلافت آنها بدهند - ولی بر حسب ظاهر اگر بخلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بنکرم می بینیم باجماع نزدیکتر بود تا خلفاء قبل و بعد زیرا مورخین از علماء خودتان نوشته اند در خلافت ای بکر در مرتبه اول قسط عمر و ابو عبیده قبر کین معروف بجز آنجا وارد بودند بعد عده ای از قبیله لوس روی لجاجت و از جهت مخالفت باقبیله خزرج که سعد بن عباده را کاندید امارت نموده بودند بیعت نمودند و بعد بهرورد بعضی بشدید (چنانچه شرح دادیم) و جمعی بطلمیح بیعت نمودند و جمعی مانند انصار بریاست سعد بن عباده تا باخر بیعت از خلافت ننمودند.

و اما خلافت عمر قسط بدستور ای بکر تنها برقرار شد اجماعی و اخذ آراء عمومی امداد در کار نبود بلکه خلافت سلطنت ما بانه انجام شد ۱۱.

و اما عثمان روی شالوده سیاسی مجلس شورای (در مکتب توری) که عمر دستور داد بر مسند خلافت نشست ۱۱.

(۱) آنچه در نشان ای بکر نقل کرده از مفریاتی است که بدیهه عقل گواهی بدروغ آنها میدهد.

و اما در طریقه خلافت علی رضی الله عنه تقریباً غالب نمایندگان بلاد مسلمین که تصادفاً جهة داد خواهی بدربار خلافت بمدینه آمده اجماع بزرگی تشکیل داده بودند شرکت نمودند و باسرار همه آنها آنحضرت بر مسند خلافت ظاهری مستقر گردید.

فوق ابیه - قبله صاحب اجماع نمایندگان بلاد مسلمین در مدینه برای تعیین خلافت بوده.

۱۵عی - خیر هنوز خلیفه سوم بر مسند خلافت برقرار بود بلکه جمعیت بسیاری از غالب بلاد مسلمین از زعماء قوم و بزرگان قبائل جهة عرض حال و شکایت از عمال و حکام جائز ظالم بنی امیه و غیره و حرکات زشت و قبیح مردان و دیکران که نزدیک بمقام خلافت بودند بدربار خلافت در مدینه جمع شدند که عاقبت آن اجماع که کبار صحابه هم در آنها بودند بواسطه ندانسته کاریهای خود عثمان و گوش ندادن بنصایح مشفقانه امیر المؤمنین و کبار صحابه منجر بقتل او گردید.

لذا اهل مدینه با اتفاق تمام بزرگان قبائل و زعماء اقوام بلاد مسلمین که تصادفاً در مدینه حاضر بودند بحالت اجماع در خانه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و آنحضرت را با التماس و اسرار بمسجد آورده و اجماعاً با آن بزرگوار بیعت نمودند و چنین اجماعی ظاهراً در اول بیعت برای هیچیک از خلفاء ثلاث قبل از آنحضرت واقع نشد که روی میل و اراده و اختیار اهل مدینه با اتفاق زعماء بلاد مسلمین دست بیعت بسوی یک فرد خاصی بکشند و او را بخلافت بنشانند.

با چنین اجماع و اجتماعی که برای آنحضرت واقع شد ما آنرا دلیل خلافت بر ای آنحضرت نمی دانیم بلکه دلیل ما بر خلافت آنحضرت قرآن مجید و نص خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله است.

مطابق سیره تمام انبیاء که با امر خداوند وصی و خلیفه خود را معین مینمودند.

ثالثاً فرمودید بین امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و سائر خلفاء تفاوتی نبوده است نمی دانم عمداً یا سهواً اشتباه فرمودید برای آنکه با دلائل عقل و نقل بلکه اجماع امت ثابت است که بین علی رضی الله عنه و خلفاء بلکه تمام امت تفاوت بسیاری بوده است.

علی علیه السلام متمایز از سایر خلفاء بوده

اولین امتیازی که مولانا امیر المؤمنین علیه السلام داشته و بهمین جهت متمایز از سایر خلفاء بوده آنست که آنها خلفاء منصوب از جانب جمعی از خلق بوده اند ولی علی علیه السلام خلیفه منصوب از جانب خدا و پیغمبر بوده است بدیهی است تعیین شده خدا و پیغمبر حقا متماز از تعیین شده خلق است هر عاقلی میدانند که خلیفه منصوب یا خلیفه غیر منصوب فرق بسیار دارد.

و مهم ترین صفت متمازه ای که علی علیه السلام را از سایر خلفاء و جمیع امت متماز مینماید مقام علم و فضل و شرف و تقوای آنحضرت است که با اتفاق جمیع علماء امت (باستثناء عدّه قلیلی از خوارج و نواصب و بکریون که حالت آنها نزد همه معلوم است) علی علیه السلام بعد از پیغمبر اعلم و افضل و اشرف و انضای از همه امت بوده.

چنانچه اخبار بسیاری در این باب حتی از قول امی بکر و عمر در شهبای گذشته از کتب معتبره خودشان نقل نمودم با تأییدات قرآن مجید اینک هم باز خبری در یادم آمد که در شهبای قبل نگفتم از برای شما میخوانم تا کشف حقیقت شود.

امام احمد بن حنبل در مسند و ابوالوئید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و میرسید علی همدانی شافعی در موده الترمی و حافظ ابوبکر بیهقی شافعی در سنن خود و غیر آنها از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرراً با الفاظ و عبارات مختلفه نقل نموده اند که فرمود **علی اعلمکم و افضلکم و افاضکم و الراء علیه کارا و الراء علی کارا و علی الله و هو علی حد الشک بالله (۱).**

این ابی الحدید معتزلی که از اشراف علماء شما است در چند جای از مجلدات شرح نهج البلاغه نوشته است قول بتفضیل امیر المؤمنین علی علیه السلام قوی است قدیم که بسیاری از اصحاب و تابعین قائل بآن بوده اند و شیوخ بغدادیون تصدیق باین معنی نموده اند.

(۱) علی علیه السلام اعلم و افضل و انضای از همه شما میباشد در حکم و کناره روی علی در برمن است و در برمن در بر خداست و در بر خدا در حد شرک باشد.

(چون صدای اذان اعلام نماز عشاء بر خاست آقایان برای نماز برخاستند پس از اداء فریضه و صرف جای داعی افتتاح کلام نمودم).

اشاره بر قس فضائل و کمالات داعی - آقایان شما که مشغول نماز بودید داعی فکرها نمودم تا در پایان فکرم بموضوعی برخوردیم که اینک بطریق سؤال طرح مینمایم.

بفرمائید شرافت و فضیلت هر فردی بر سایر افراد که ایجاد حق تقدم مینماید در نظر شما بچه چیز است.

شیخ - (بعد از قدی سکوت) البته طرق شرافت و فضیلت بسیار است ولی در درجه اولی که میتوان رؤس فضائل و کمالات شمرد - بعد از ایمان بخدا و رسول سه چیز را میتوان بشمار آورد ۱ - نسب و نژاد پاک ۲ - علم و دانش ۳ - تقوی و پرهیزکاری.

داعی - احسن الله لکم الاجر ما هم از همین سه طریق که شما بمنوان رؤس فضائل و کمالات انتخاب فرمودید وارد بحث میشویم و البته هر یک از صحابه اعم از خلفاء و غیرهم دارای یک خاصیتی بودند ولی هر یک از آنها که جامع این خصائص عالیه و امتهات فضائل بودند روی قواعد عقلیه و فطریه حق تقدم برای آنها مسلم است.

اگر ثابت نمودیم که در این خصائص ثلاثه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام پرچم دار سیدت و سعادت بوده تصدیق نمائید که باصوص و وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بزرگوار اولی با سر خلافت بوده است و از مقام خلافت ساقط نگردیده مگر بمسئله بازبهای سیاسی (که بمقتضی این ابی الحدید در ص ۴۶ جلد اول شرح نهج البلاغه) نامش را مصلحت گذاروند.

دو نسب پاک علی علیه السلام
شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله احدی بشفرافت علی علیه السلام نمیرسد و قدری نسب و نژاد آنحضرت پاک و درخشنده و تابان میباشد که عقول عظام را محو و حیران نموده حتی متعصبین از اکابر علماء خودتان مانند علاء الدین مولی علی بن محمد قوشچی و ابو شیمان عمرو بن بحر جاحظ ناصبی و سعد الدین مسعود بن

عمر فتنازانی گویند ما محو و حیرانیم در کلمات علی کرم الله وجهه که میفرماید نحن اهل البيت لا يقاس بنا احد (۱).

و نیز ضمن خطبه دوم نهج البلاغه است که بعد از رسیدن بمقام خلافت ظاهری فرمود

لا يقاس بال محمد صلى الله عليه وآله من هذه الامة احد ولا يسوى بهم من جرت نعمتهم عليه ابداهم اساس الدين وعماد الدين اليهم فيء العاليي وبهم يلحق التالي ولهم خصائص حق الولاية وفيهم الوصية والوراثة الا ان اذ رجح الحق الي اهله ونقل الي منقله (۱).

این بیانات آنحضرت دلالت کامله بر اولویت و حق تقدم خلافت آنحضرت و خاندان جلیل آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین دارد.

این بجلات نه کلام خود آنحضرت است بلکه مخالفین هم تصدیق این معنی را داشته اند چنانچه شیهای قبل عرض کردم که میر سید علی همدانی در مودت هتم از موده الثربی از ابن وائل از عبدالله بن عمر نقل میکند که گفت در وقت شماره اصحاب پیغمبر، ما گفتیم ای بکر و عمر و عثمان مردی گفت پس نام علی چه شد گفت علی من اهل البيت لا يقاس به احد هو مع رسول الله صلى الله عليه وآله في درجه (۴).

و نیز از احمد بن محمد کرزی بغدادی نقل میکند که گفت شنیدم از عبدالله بن حنبل که گفت سؤال کردم از پدرم (احمد بن حنبل امام الحنابلة) از تفضیل صحابه او گفت ای بکر و عمر و عثمان پس گفتیم بابا علی بن ابیطالب (علیه السلام) کجا است گفت هو من اهل البيت لا يقاس به هؤلاء (۴).

(۱) ما هم اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله که احادی را نتوان قیاس بنا نمود.

(۲) آمدی از این است بال محمد صلی الله علیه و آله طرف مقایسه نبوده اند و کسایتکه همیشه از نسبت و بختش معارف علوم ایشان بهره مندند بآنان برابر بشوند آن اساس و پایه دین و ستون ایمان و بنین هستند دور افتادگان از راه حق بآنان رجوع کرده و امانتدگان بایشان ملحق میشوند و خصائص امامت (علوم و معارف سق و آفات و مسجزات باهمه) در آنان جمع و حق ایشانست و پس - و در پاره آنان وصیت (رسول اکرم صلی الله علیه و آله) و اوارت بردن (از آن وجود محترم) ثابت است در این هنگام حق بسوی اهلیش برکنش و بجای آن که از آن خارج شده بود منتقل گردید.

(۳) علی از اهل بیت (پیغمبر صلی الله علیه و آله) است که احادی را مقایسه با او نتوان نمود او با پیغمبر و در درجه آنحضرت است.

(۴) علی از اهل بیت (پیغمبر صلی الله علیه و آله) است که نتوان با او مقایسه نمود ای بکر و عمر و عثمان را.

صیبری آنکه نسب علی (علیه السلام) در جنبه دارد نورانی و جسمانی و از این حیث بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنحضرت منحصر بفرود بوده است.

از جنبه نورانیت و معنای حقیقی خلقت حق تقدم در خلقت نورانی علی (علیه السلام) با امیر المؤمنین (علیه السلام) است. و شرکت او با پیغمبر (ص)

چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل امام احمد بن حنبل (امام الحنابلة) در کتاب با عظمت مستند و میر سید علی همدانی قبیله شافعی در موده الثربی و ابن مغزالی شافعی در مناقب و نهج بن طلحه شافعی در مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول نقل مینمایند از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که فرمود کنت انا و علی بن ابیطالب نورا بین یدی الله من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلك النور فی صلب فلم یزل فی نور واحد حتی افرقنا فی صلب عبدالمطلب ففی النبوة و فی علی الخلالة (۱).

و میر سید علی همدانی قبیله شافعی موده هتم از موده الثربی را اختصاص بهمین موضوع داده باین عبارت المودّة الثامنة فی ان رسول الله و علیاً من نور واحد اعطی علی من الخصال ما لم یعط احد من العالمین (۳).

از جمله اخباری که در این مودت نقل نموده و ابن مغزالی شافعی هم متعرض است از عثمان بن عفان خلیفه سوم است که گفت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلك النور فی صلب فلم یزل فی نور واحد حتى افرقنا فی صلب عبدالمطلب ففی النبوة و فی علی الوصية.

در خبر دیگر بعد از این خبر مینویسد خطاب بعلی نموده فرمود ففی النبوة و (۱) من و علی نوری بودیم در اختیار قدرت خدای تعالی قبل از اینکه خلق کند آدم را چهارده هزار سال پس چون خلق فرمود آدم را خدای تعالی ما را که آن نور بودیم دو صلب آدم قرار داد و از صلب او جوته باهم بودیم تا در صلب عبدالمطلب ازهم جدا شدیم پس درمن نبوت و در علی خلقت را ظاهر ساخت.

(۲) مودت هتم در اینکه رسول خدا و علی از یک نور بودند رواده شده است بعلی از خصال آنچه باهدی از عالیهان داده شده است.

الرسالة وفیک الوصیة والامامة یاعلی (۱)

و نیز همین خبر را ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۴۵۰ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از صاحب کتاب فردوس نقل نموده و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب اول ینابیع المودة از جمع القوائد و مناقب ابن مغزالی شافعی و فردوس دیلمی و فراند المسلمین حموی و مناقب خوارزمی بمختصر اختلافی در الفاظ و عبارات و اتحاد معنی خلقت نورانی محمد و علی صلوات الله علیهما را قبل از خلقت خلایق بهزاران سال نقل مینمایند و اینکه هر دو یک نور بودند تا در صلب عبد المطلب از هم جدا شدند قسمتی در صلب عبدالله قرار گرفت که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوجود آمد و نصف دیگر در صلب ابوطالب برقت علی علیه السلام بوجود آمد محمد صلی الله علیه و آله برای نبوت و رسالت و علی علیه السلام را برای وصایت و امامت و خلافت انتخاب نمودند چنانچه بیان خود رسول الله صلی الله علیه و آله است در جملة اخبار وارده .

و أبو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب و فصل چهارم مقتل الحسین و سبط ابن جوزی در ص ۲۸ تذکره و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۸۷ کفایة الطالب پنج خبر مستند از حافظ محدث شام و حافظ محدث عراق از معجم طبرانی باسناد خود نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من و علی از یک نور خلق شدیم و باهم بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم و بعضی از آن اخبار مفصل و بسیار عالی و یرفائده میباشد که از جهت اختصار از آن کر تمام آنها خودداری مینمایم (کسانیکه طالبان بدان کتاب مراجعه نمایند) . اختلاف عبارات و الفاظ از آن جهت نیست که حضرت در یک مجالس فرموده و روایت هر یک بعبارتی نقل نموده باشند ممکن است در مکانهای مختلف بیان فرموده باشد چنانچه از سیاق خود اخبار معلوم میشود .

(۱) من و علی از یک نور خلق شدیم قبل از اینکه خلق شود عالم بچهار هزار سال پس از آنکه آدم را خلق نمود غدای مثال آن نور را در صلب او فراد داد بیوسته باهم بودیم تا آنکه از هم جدا شدیم در صلب عبدالمطلب پس در من نبوت و در علی وصایت را قرار داد - پس در من نبوت و رسالت و در تو یاعلی وصیت و امامت را فراد داد .

و أمّا از جنبه جسمانی هم آبا و ائمه دارای شرافتی بزرگ است که از خصائص و فضایل مخصوصه آن

حضرت است .
در لیب جسمانی علی علیه السلام

آباء و اجداد آنحضرت برخلاف دیگران تا بآدم ابو البشر همگی موحد و خدا پرست بودند و در صلب و رحم نایاکی آن نور پاک قرار نگرفت و این افتخار از برای احدی از صحابه نبوده است - از این قرار .

علی (۱) بن ابیطالب (۲) بن عبد المطلب (۳) بن هاشم (۴) بن عبدمناف (۵) بن قصی (۶) بن کلاب (۷) بن مرّة (۸) بن کعب (۹) بن لوی (۱۰) بن غالب (۱۱) بن فهر (۱۲) بن مالک (۱۳) بن فضر (۱۴) بن کنانة (۱۵) بن خزیمة (۱۶) بن مہدکة (۱۷) بن الیاس (۱۸) بن مضر (۱۹) بن نزار (۲۰) بن معد (۲۱) بن عدنان (۲۲) بن ادد (۲۳) بن ادد (۲۴) بن الیعم (۲۵) بن الهمیس (۲۶) بن بنت (۲۷) بن سلامان (۲۸) بن حمل (۲۹) بن قیدار (۳۰) بن اسمعیل (۳۱) بن ابراهیم خلیل الله (۳۲) بن تارخ (۳۳) بن تاحور (۳۴) بن شاروع (۳۵) بن ایرغو (۳۶) بن تالغ (۳۷) بن عابر (۳۸) بن شالح (۳۹) بن ارفخشذ (۴۰) بن سام (۴۱) بن فوح (۴۲) بن لکم (۴۳) بن متوشلخ (۴۴) بن اخنوخ (۴۵) بن یارد (۴۶) بن مهلائل (۴۷) بن قینان (۴۸) بن انوش (۴۹) بن شیت (۵۰) بن آدم ابی البشر علیهم السلام (بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله احدی چنین نسب مشعشع تابانی ندارد) شیخ - اینکه فرمودند آباء و اجداد علی کرم الله وجهه تا بآدم ابو البشر همگی موحد بودند ظاهراً اشتباه فرمودند امر چنین نیست ما هم مأمور بظاهر هستیم برای آنکه می بینیم در آباء آن بزرگوار مشرکین و بت پرستان بودند از قبیل آزر پدر ابراهیم خلیل که بتسبیح آیه شریفه که میفرماید و اذ قال ابراهیم لایه آزر اتخذ

اصناماً الهة انی اریک و قومک فی ضلال مبین (۱) .

(۱) یادکن وقتی را که ابراهیم پدرش آزر (صو یا شوهر مادر و مری او که عرب بن آنها اطلاق میکردند) گفت آیا بت ها را بعبادت اختیار کرده ای و من راستی تو و پیردانت را در گمراهی آشکار می بینم آیه ۷۴ سوره ۶ (انعام) .

اشکال در پدر ابراهیم علیه السلام
که آزر بوده و جواب آن

۱۵ اعی - این بیان بدون تمسّق و تفکر شما جز تبعیت از أسلاف روی عادت چیز دیگری بنظر داعی نمیرسد زیرا که ما می بینیم که أسلاف و

أقران شما برای اینکه اسلاف محبوب خود را از صحابه که نسبت آنها قطعاً بشرك و کفر می رسد پاک کرده باشند یعنی این نفس نسبی را از آنها دور نمایند و پدر و مادر مشرک را سبب نفس نداشتند راضی شدند که در آبه و اجداد پیغمبر عظیم الشان خود مشرک وارد - و نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بشرك و کفر منتهی نمایند - تا اسلاف و شیوخ خود را از این نفس مرتبی سازند ۱۱۲.

واقعاً جای بسی تأسف است چنین اعمال غرضها از مردمان دانشمند و فهمیده که جز عناد و لجاج و دست و پا کردن بیجا و محبت و ورداد باولایای خود بچیز دیگر نتوان حمل نمود و شما هم روی عادت تبعیت از گفتار آنها نموده و در هم چه مجلسی واکو مینمائید ۱۱۱.

و حال آنکه خود میدانید که علماء اسباب را اِتفاق است که پدر حضرت ابراهیم خلیل الرحمن تاریخ بوده نه آزر.

شیخ - شما اجتهاد مقابل من مینمائید عقاید و نظریه علماء اسباب را مقابل قرآن میآوردید با اینکه قرآن صراحت دارد که پدر حضرت ابراهیم آزر بت پرست بوده است.

۱۵ اعی - ما هیچگاه اجتهاد مقابل من نمی نمائیم بلکه چون هدفی نداریم مگر بی بردن بمقتضی قرآن لذا قدری دقت و امان نظر بیشتری مینمائیم بر اهنامی اهل بیت و عترت رسول الله صلی الله علیه و آله که عدل قرآن و مبین آن هستند می فهمیم که این آیه شریفه روی قاعده عرف عام مشهور است چه آنکه در عرف معمول است عمو و شوهر مادر را پدر خطاب میکنند.

و در باره آزر دو قول است یکی آنکه عمو حضرت ابراهیم علیه السلام بوده و دیگر آنکه علاوه بر آنکه عمو بوده بعد از مرگ برادرش تاریخ پدر حضرت ابراهیم علیه السلام

مادر آنحضرت را گرفت فلذا از دو وجه حضرت ابراهیم او را پدر خطاب میفرمودند یکی از جهة عمو بودن و دیگر آنکه شوهر مادر آنحضرت بوده و تادم مرگ او را پدر میخوانند.

شیخ - ما از صراحت قرآن نمی توانیم صرف نظر کنیم مگر آنکه در خود قرآن دلیلی یافت شود که عمو یا شوهر مادر را پدر خوانند باشند و اگر چنین دلیلی نتوانید اقامه نمود (و هر گز نتوانید اقامه نمود) دلیل شما ناقص و غیر قابل قبول است.

۱۵ اعی - باین محکمی صحبت نفرمائید که در وقت اقامه دلیل استحکام بیاناتان متزلزل گردد.

چه آنکه در خود آیات قرآن مجید نظائری هست که روی قواعد عرف معمول بیان گردیده که از جمله آنها آیه ۱۲۷ سوره ۲ (قره) میباشد که شاهد بر عرض دعا گو است که سؤال و جواب حضرت یعقوب را با فرزندان هنگام مرگ ذکر نموده میفرماید:
اذ قال لینیة ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک و اله ابائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق الهما واحداً (۱).

شاهد مقصود از این آیه شریفه کلمه اسماعیل است برای آنکه بشهادت قرآن مجید پدر جناب یعقوب اسحق است و اسماعیل عمو یعقوب است نه پدر او ولی در قرآن روی قاعده عرف که عم را اب خطاب میکردند او را پدر میخوانند.

چون فرزندان یعقوب علیه السلام عرفاً عمو را پدر میخواندند لذا در جواب پدر هم عمو را پدر خواندند خداوند هم در قرآن همان سؤال و جواب را ذکر فرموده.
روی همان قاعده هم که حضرت ابراهیم علیه السلام عمو و شوهر مادرش را عرفاً پدر میخواندند در قرآن هم عرفاً او را پدر خوانند و الا بدلیل تاریخ و علم ضابط اسباب مسلم است که پدر حضرت ابراهیم (ع) تاریخ بوده نه آزر.

(۱) جناب یعقوب بر فرزندان خود گفت ها بس از مرگ من کرا میرستید گفتند خدای توو خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحق را که میرود یگانه است.

در آباء و امهات پیغمبر
مشرك نبوده بلکه همگی
مؤمن بالله بودند

دلیل دیگر بر اینکه در آباء و اجداد پیغمبر
مشرك و کافر نبوده آیه ۲۱۹ سوره ۲۶ (شعراء)
است که میفرماید و تَقَابُكُ فِي الْمَاجِدِينَ

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲ بنایع الموده
و دیگران از علماء شما از ابن عباس (حبرامت) و مفسر قرآن مجید روایت نموده اند
در معنای آیه شریفه که قلبه من اصلاب الموحدين نبی الی نبی حتی اخرجه من
صلب ایه من نکاح غیرسفا ح من لدن آدم (۱).

و از جمله دلایل حدیث مشهوری است که همه علماء شما نقل نموده اند حتی امام
ثعلبی که امام اصحاب حدیث است در تفسیر خود نقل نموده و سلیمان بلخی حنفی
در باب ۲ بنایع الموده از ابن عباس روایت نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود اهیبطنی
إلّٰه الی الارض فی صلب آدم و جعلنی فی صلب نوح فی السفینة و قد فی لی
فی صلب ابراهیم ثم لم یزل الّٰه ینقلنی من الاصلاب الکریمه الی الارحام
الظاهرة حتی اخرجنی من بین ابوین لم ینتقیا علی سفا ح قط (۲).

و در خبر دیگر فرموده است لم یدنسنی بدنس الجاهلیة .

و نیز در همان باب از کتاب ابتکار الکتار شیخ صلاح الدین بن زین الدین بن احد
مشهور باین الصلاح حلبی و شرح کبیرت احرشیش عبدالقادر از علاء الدوله سمنانی حدیث
مفصّلی از جابرین عبدالله انصاری نقل میکند که از رسول اکرم ﷺ سؤال از اول
ما خلق الله نموده حضرت جوابهایی میدهد که وقت مجلس مقتضی نیست شرح هم تا
آخرد حدیث که میفرماید و هكذا ینقل الّٰه نوری من طیب الی طیب و من طاهر

(۱) میگردانید پیغمبر را از اصلاب اهل توحید (از پشت آدم) بر پشت پیغمبری جدا از پیغمبری
تا آنکه بیرون آورد او را از صلب پدر او از نکاح نه برنا .

(۲) خداوند مرا فرود آورد سوی زمین در صلب آدم و فرار داد مرا در صلب نوح دو کشتی
و انبأست مرا در صلب ابراهیم و بیوسته نقل داد مرا از اصلاب کریمه سوی وحیهای طاهره پاکیزه
تا آنکه بیرون آورد مرا از بین پدر و مادری که ملاقات نکرده بکندیگر در هرگز برنا - آورده
نگردانید مرا با لوده کجپای جاهلیت .

الی طاهر الی ان اوصله الّٰه الی صلبابی ، عبداللّٰه بن عبد المطلب ومنه
اوصله الّٰه الی رحم امی امانة ثم اخرجنی الی الدنیا فجعلنی سید المرسلین
و خاتم النبیین (۱).

اینکه میفرماید از طیب بسوی طیب و از طاهر بسوی طاهر انتقال داده میشدم
میرساند که در آباء و اجداد آنحضرت کافر نبوده چه آنکه بحکم قرآن مجید که
میفرماید اما المشركون نجس هر کافر و مشرک کی نجس است پس وقتی فرمودم ازل
القل من اصلاب الطاهیرین الی ارحام الطاهرات یعنی بیوسته از اصلاب طاهیرین
بسوی ارحام طاهرات و پاک و پاکیزه منتقل میشدم ثابت میکند که چون مشرکین
نجس اند پس آباء و اجداد آن حضرت مشرک نبودند .

و نیز در همان باب ۲ بنایع نقلا از کبیر از ابن عباس نقل میکند که آنحضرت فرمود
ما ولدنی فی سفا ح الجاهلیة شیء و ما ولدنی الا نکاح کتکاح الاسلام (۲) .

آیا خطبة صدر پنجم نوح البلاغه را مطالعه ننموده اید که مولی الموحدين امیر
المؤمنین علیه السلام در وصف آباء رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرموده فاستودعهم فی افضل
مستودع و اقرهم فی خیر مستقر تا سختهم کرایم الاصلاب الی مطهرات
الارحام کما مضی سلف قام منهم بدین الله خلف حتی افضت کرامة الله
سبحانه الی محمد صلی الله علیه و آله فاخرجه من افضل المعادن منبأ و اعز
الارومات مفرأ من شجرة التي صدح منها انبیائه و انتخب منها اماته (۳) .

(۱) و همچنین قلداد غدای تمامی نورسرا از طیب و طاهر پاک و پاکیزه بسوی پاک و پاکیزه
تا آنکه و اصل نمود بصلب پدرم عبدالله و از او برحم مادرم آمنه پس بیرون آورد مرا بسوی دنیا
و فرار داد مرا سیمو آهای انبیاء و رسل و خاتم برمه .
(۲) تا بوجود نیامد بر ناهای زمان جاهلیت بلکه بوجود آمدن در اثر هد و نکاح صحیح
ماعت عقد و نکاح در شریعت اسلام .

(۳) امات نهاد غدای تمامی (انبیاء و اولاد) در افضلترین موضع امانت که اصلاب ابا کرام
ایشانست و فرار داد ایشانرا در بهترین محل فرار که از حرام طاهره امهات است: کفر کرد ایشانرا
از اصلاب پدران زرگوار و برحسبای پاک و پاکیزه مادران هر بار سلفی از آنها گلشن یعنی از دنیا
وقت خلقی از ایشان برخواست با قامت دین خدا تا آنکه کرامت پروردگار که منصب نبوت رسیده
سوی محمد صلی الله علیه و آله پس بیرون آورد آنحضرت را از بهترین مذهبها از روی دو کیم
که آن طینت طیب و پاک نبوتست و عزیزترین اسمها از روی شانه که آن ماده پاکیزه است که
مسند رسالت است از درختی که شکفته و هویدا کرده است از آن شجره طیب پیغمبران خود را و
برگرفته است از آن دوخت سعادت انبئان خود را .

اگر بخواهم از این قبیل دلائل برای شما بیاورم تا آخر وقت مجلس باید اقامه دلیل نمایم گمان میکنم برای اثبات مقصود آنها در مقابل آقایان با انصاف کافی باشد که بدانند آباء و اجداد پیغمبر ص تا به آدم ابوالبشر ع همگی مؤمن و موحد بوده اند بدیهی است اهل البیت ادوی بما فی البیت اهل بیت طهارت و خاندان رسالت آگاه ترند بحالات پدران از دیگران.

پس از اینکه ثابت شد که آباء و اجداد پیغمبر ص همگی مؤمن و موحد بوده اند بخودی خود ثابت است که آباء و اجداد علی ع هم همگی مؤمن و موحد بوده اند.

برای آنکه قبلاً ثابت نمودیم از روی اخباریکه علماء خودتان (علاوه بر تواتر در اخبار شیعه) نقل نمودند که محمد و علی علیهما الصلوات و السلام یک نور بوده اند و در جمیع اصلاّب و ارحام پاک و پاکیزه باهم بوده اند تا در صلب جناب عبد المطلب از هم جدا گردیدند.

در عالم نورانیت و جسمانیت باهم بودند هر جا رسول خدا ص بوده علی هم بوده (پس عقل هر ذی عقلی حکم میکند که چنین شخصیت بزرگی که دارای چنان نسب و نژاد مشعش پاک و پاکیزه و منزّه و نزدیک ترین اشخاص است بر رسول الله ص اولی و احق بمقام خلافت بوده است)

شیخ - اگر راه حلی در باره آرز و تاریخ بدست آورده اید و اثبات طهارت در آباء و اجداد رسول خدا ص نموده اید ولی چنین ثبوتی در باره علی کرّم الله وجهه غیر ممکن است (ولو آنکه تابع المطلب را بگوئیم موحد بوده اند) ولی در باره ابوطالب پدر علی کرّم الله وجهه ابداً راهی نیست و ثابت است که در حالت کفر از دنیا رفت.

اختلاف در ایمان ابوطالب

داعی - تصدیق مینمایم که در باره جناب ابوطالب ایجاد اختلافی در ائمت نمودند ولی باید گفت

اللهم العن اول ظالم ظالم حقّ محمّد وآل محمّد (۱) - لعنت خدا بر آن کس که از روز اول طرفه سب و لعن و اهانت و جمل اخبار در ایذاء و آزار علی ع بکار برد که ریشه این قبیل مطالب شد که بعد ها خوارج و نواصب که عداوت مخصوصی با آن حضرت داشتند و عده ای از علمای جامد و بی فکر شما روی عارت و تعصّب جفاً لاسلاف قائل قبول شما شدند - و گمان نمودند که جناب ابوطالب بی ایمان از دنیا رفت. و حال آنکه جمهور علمای شیعه و تمامی اهل بیت طهارت و خاندان رسالت که اقولشان سندبّت و اجاعشان حجّیت دارد چون عدیل القرآند - و بیشتر از محققین علماء منصف شما از قبیل ابن ابی الحدید و جلال الدین سیوطی و ابوالقاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی و اسامید آنها از معتزله و میر سید علی همدانی فقیه شافعی و غیرهم متفقاً قائل باسلام و ایمان جناب ابوطالب اند.

اجماع شیعه بر ایمان ابوطالب
که الله قد آمن بالنبی فی اول الامر (۲).

بالا تر از همه آنکه ایمان جناب ابوطالب از فطرت بایمان بوده نه از کتر ماندن سایر بنی هاشم یا برداشتن حمزه و عباس - و از مسلمّات جامعه شیعه است به پیروی از اهلیت طهارت آنکه لم یعد صنما قط بل کان من اوصیاء ابراهیم (۳).

و در کتب معتبره علماء محقق شما هم باین معنی بسیار اشاره شده از جمله این تأثیر در جامع الأصول گفته و ما اسلم من اعمام النبی غیر حمزة و العباس و ابیطالب عند اهل البیت علیهم السلام () .

بدیهی است اجماع اهل بیت رسول الله علیهم السلام در نرد هر مسلمانی بایشی حجّیت باشد چون عدیل القرآن اند و یکی از در طفلی هستند که ما مسلمانان

(۱) پروردگارا لعنت نما (یعنی رحمت خود را دور نما) از اول کسی که ظلم نمود در حق محمد و آل محمد (ص).
(۲) بتفقین که ابوطالب در همان اول امر ایمان آورد به پیشبر.
(۳) بدوستی که او را ابوطالب) هرگز بت پرستی نکرد بلکه از اوصیاء ابراهیم خلیل الله بود.
(۴) اسلام نیاورد از اعمام پیشبر صلوات علیه و آل در نزد اهل بیت رسالت غیر از حمزه و عباس و ابوطالب.

مأموریم بگفتار و کردار آنها تمسک؛ چو بیوم تا کمر او نشویم بنا بر حدیث ثقلین و سایر احادیثی که ایالی ماضیه عرض کردیم که با اتفاق فریقین ثابت است مورد توصیه و سفارش رسول الله ﷺ هستند.

و دیگر آنکه بمقتضای قاعده اهل البیت ادری بما فی البیت آن خاندان جلیله که مجسمه تقوی و پرهیزکاری بودند از ایمان و کفر آباء و اجداد و انعام خود آگه تر بودند تا مغیره بن شعبه و دیگران از بنی امیه و خوارج و نواصب و بیخبران .
و واقعاً جای تعجب است از علمای شما که قول تمام اهل بیت رسالت و امام المتقین امیر المؤمنین (که) صداقت و راست گوئی او را خدا و پیغمبر بنا بر روایات معتبره خودتان تصدیق نموده اند و بالاتفاق میگویند جناب ایطالاب مؤمن و موحد از دنیا رفت قبول نمیکنید ولی قول یکنفر دشمن سرسخت امیر المؤمنین و فاسق و فاجر معلوم الحال مغیره ملعون و عداوی اموی و خارجی و ناصبی را می پذیرید و روی آن استاد کی نموده و اصرار مینمایند ؟!

این ابی الحدید معتزلی که از اعیان علمای شما است در ص ۳۱۰ جلد ۳ شرح نهج البلاغه گوید اسلام ابوطالب مورد اختلاف است ، جامعه شیعه امامیه و اکثر زیدیه گفته اند مسلمان از دنیا رفت .

علاوه بر اجماع جمهور علماء شیعه بعضی از شیوخ علماء ما (معتزله) مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و غیر ایشان هم بر این عقیده اند که ابو طالب اسلام آورد و علت آنکه ایمان خود را ظاهر ساخت آن بود که بتواند پیغمبر را کاملاً یاری نماید - و مخالفین بملاحظه مقام او مزاحم آن حضرت نشوند .

در حدیث ضحضاح - شیخ - مگر جناب عالی حدیث ضحضاح را ندیده اید که میفرماید و جواب آن **ان ابا طالب فی ضحضاح من نار (۱)** .

داعی - این حدیث هم مانند سایر احادیث موضوعه و معموله است که عداوی از عداوی آل محمد و اهل بیت طهارت سلام الله علیهم اجمعین در

(۱) ابوطالب در آب کی از آتش است .

زمان امویها - خصوصاً در دوره خلافت سر سلسله اهل ففاق معاویه بن ابی سفیان علیه اللعنة و النیران و خوش آیند آن حمله کفر و ففاق جعل نموده اند - بعدها بنی امیه و اتباع آن ها هم عداوت لعلی بن ایطالاب علیه السلام آن احادیث معموله را تقویت نموده و شهرت دادند - و نگذاشتند ایمان جناب ابوطالب هم مانند ایمان جناب حمزه و عباس معروف گردد - و بنگلی از نظر جامعه محو کردند .

و عجیب تر از همه آنکه جانل و ناقل حدیث **مجهول بودن حدیث ضحضاح** ضحضاح هم يك نفر فاسق فاجر عداو مولانا

امیر المؤمنین علیه السلام مغیره بن شعبه بوده که این ابی الحدید در ص ۱۵۹ جلد سیم شرح نهج البلاغه تا ص ۱۶۳ و مسعودی در مروج الذهب و دیگران می نویسند مغیره در بصره زنا کرد روزی که شهید برای شهادت نزد خلیفه عمر آمدند سه نفر شهادت دادند چهارمی که آمد شهادت بدهد او را کلمه ثقلین و تعلیم نمودند که از دادن شهادت ابا نمود آن سه نفر را حد زدند و مغیره را خلاص نمودند ؟!

يك چنین فاسق فاجر زانی شارب الخمر که حد خدا بر او تعطیل شد از دوستان صمیمی معاویه بن ابی سفیان این حدیث را روی بفرس و کینه امیر المؤمنین علیه السلام و خوش آیند معاویه علیه الهابویه جعل نمود حسب الامر معاویه و اتباع او امویها و غیر آنها این حدیث معمول را تقویت نموده شهادت دادند که **ان ابا طالب فی ضحضاح من نار (۱)** .

و افرادی هم که در سلسله روایات آن فرار گرفته اند مانند عبد الملک بن عمیر و عبد العزیز راوردی و سفیان ثوری و غیره در نزد اکابر علماء جرح و تعدیل خودتان مانند ذمی در جلد دوم میزان الاعتدال مرود و ضعیف و غیر قابل قبول و بعضی از آنها مانند سفیان ثوری جزء مدلسین و کذا این بشمار رفته اند چگونه میتوان به حدیثی که چنین اشخاص معلوم الحال در ضعف و شهرت بکذب و دروغ نقل نموده اند اعتماد نمود ؟

(۱) ابوطالب در آب کی از آتش است .

دلائل بر ایمان ابوطالب و حال آنکه دلائل بسیاری بر ایمان جناب ابوطالب در دست هست که جای انکار نیست و قطعاً انکار دلائل واضحه را نمیکند مگر مردمان جامد و بیخود و لجاج در قبول حقائق

۱- از جمله فرمایش رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که فرمود **اَنَا وَكَافِلِ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ (۱)**.

این ابی الحدید هم این حدیث را در ص ۳۱۶ جلد چهارم شرح نهج نقل نموده بدیهی است مراد از فرمایش آنحضرت هر کافل یتیم نیست زیرا چه بسیار کافل یتیم که فاسق و فاجر بلکه لایبالی و بی‌دین و مستحق آتش میباشند.

پس مراد آنحضرت جناب ابوطالب و جد بزرگوارش جناب عبدالمطلب بود که کفیل زندگانی پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده اند و مخصوصاً آنحضرت در مکه معروف بود یتیم ابوطالب که بعد از وفات جناب عبدالمطلب کفالت و نگهداری پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از سن هشت سالگی برعهده آن جناب قرار گرفت.

۲- خبر معروفی است که فریقین (شیعه و سنی) بطرق مختلفه نقل نموده‌اند و بعضی باین طریق آورده‌اند که آنحضرت فرمود جبرئیل بر من نازل شد و باین عبارت مرا بشارت داد که **انَّ اللّٰهَ حَرَّمَ عَلٰى النَّارِ صَلْبًا اَنْزَلَكَ وَ بَطْنًا حَمَلَكَ وَ نَدِيًّا اَرْضَكَ وَ حَجْرًا كَفَّلَكَ (۲)**.

میر سیدعلی همدانی در موده القری و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و قاضی شوکانی در حدیث قدسی این قسم روایت نموده‌اند که رسول اکرم فرمود جبرئیل بر من نازل شد و گفت **انَّ اللّٰهَ يَرْكُكُ السَّلَامَ وَ يَقُولُ اَنِّي حَرَمْتُ النَّارَ عَلٰى صَلْبِ اَنْزَلَكَ وَ بَطْنِ حَمَلَكَ وَ حَجْرٍ كَفَّلَكَ (۳)**.

(۱) (هو انكفت مبارک را بهم سپاه و مرمود) من و کفالت کنتم یتیم ما نه این دو انگشت (که بهم سپیده‌اند) در بوشت هستیم.

(۲) خداوند حرام کرده است بر آتش پشت و شکی که ترا آورده و بر خود حمل نموده و پستی که ترا شیره داده و پهاو و کناری که ترا کفالت نموده.

(۳) پروردگار بتسلاام میرساند و پیغمبر ما بدین حرام کردم آتش چنین در ابریشی که ترا فرمود آورد و شکی که ترا حمل کرد و پهل و کناری که ترا کفالت نمود (مراد از صاحب صلب میباشند صاحب بطن آمت و صاحب حجر عبدالمطلب و ابوطالب علیهما السلام بودند).

این نوع از اخبار دلالت دارد بر ایمان جناب عبدالمطلب و ابوطالب و قاطمه بنت اسد زوجه او که کافل زندگانی آنحضرت بودند.

و جناب عبد الله و آمنه بنت وهب پدر و مادر آنحضرت و حلیمه سعدیه که مرضه و دایه آنحضرت بوده‌اند.

۳- از جمله دلائل اشعاری است که عزالدین عبدالحمد بن ابی الحدید در مدح ابوطالب الحمد بن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علماء شما است در مدح جناب ابوطالب سروده و در ص ۳۱۸ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) و سایر کتب ثبت گردیده که گفته است.

ولولا ابوطالب وابنه ولما قتل عبد مناف و حامی
فذاك بمكة اوى وحامی وهذا يثرب جسّ الحما
تكفل عبد مناف بامر قفى ما قضاة و ابنى شاما
قتل فى ثبير مضى بعد ما فلهذا فاتحاً للهدى
وما ضرّ مجد ايظاب كما لا يضرّ آيات الصباح
لما قتل الدين شخصا فاما
وهذا يثرب جسّ الحما
واودى فكان على تماما
قضى ما قضاة و ابنى شاما
وللهذا للمعالي ختما
جهول لغاوا بصير تماما
من ظن ضوء النهار الظلاما (۱)

۴- از جمله اشعاری است که جناب ابوطالب خود در مدح آنحضرت سروده که دلالت واضحه بر ایمان آنجناب دارد که قسمتی از آن اشعارا

اشعار ابوطالب دلیل بر اسلام او میباشد

این ابی الحدید در ص ۳۱۶ جلد سیم شرح نهج نقل نموده و بسیاری از اکابر علماء خودشان مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابی جعفر اسکافی از همان اشعار استدلال بر ایمان آن

(۱) ما حمل منى آنکه اگر ابوطالب و پسرش (علی علیه السلام) نبودند دین اسلام تشعیر و قوامی نداشت ابوطالب دو مکه آنحضرت را با نیت و حسابت نمود و علی علیه السلام در مدینه متکون نبوت را بتجسس بپست آورد و حسابت کرد عبد مناف (ابوطالب) بامر عبدالمطلب پدر پروردگارش کفالت زندگانی آنحضرت را سپه گرفت و ادامه داد و علی آن نعمتان را شانه داد تا پس ندادند که ایضاب بقضای الهی در گذشت زیرا بوی خوش خود (علی علیه السلام) را بیادگار گذارد برای رضای خدا ابوطالب نعمت بدین خدا کرد و علی (ع) بان نعمتان شانه داد تا باجح اولا رسید.

جناب نموده‌اند وحقاً هم ثابت است که آنجناب ایمان خود را در لفافهٔ این اشعار ظاهر و هویدا نموده که از جمله اشعار لایمهٔ او میباشد که گفته:

اعوذ بربِّ ابیت من کلِّ طاعن
 ومن فاجر یفتاننا به فبیة
 کذبم ویت الّٰه لیزی وحمداً
 ولتصره حتی نصرع دونه
 وایض یتمتلی الغمام بوجهه
 یلوذ به الهالک من آل هاشم
 لعمری لقد کلفت و جدّاً باحمد
 وجدت بنفسی دونه فحیمته
 فلا زال للدنیا جمالا لاهلها
 و آیده ربّ العباد بنصره

و از جمله اشعار مهمهٔ آنجناب که ابن ابی الحدید در ص ۳۶۲ جلد سیم شرح نهج و دیگران نقل نموده‌اند و بآن اشعار استدلال بایمان آنجناب کرده‌اند قصیدهٔ مبیتهٔ اوست که گوید:

یرجون منا خطّة دون لیلها
 یرجون ان نسخی بقتل محمد
 ضربا و طعن بالوشیح المقوم
 ولم تختصم سر العوالی من المدم

(۱) بنام میرم بمقالی که از گروهی که بدی بر ما ملن میزنند و یا ما را نسبت باطلان میدهند و از شرکسانیکه غیبت مارا میکنند بمعالیی و از شرکسانیکه اموری را بدین نسبت میدهند و حال آنکه دین شامل آنها نیست بدوغ گفته شده که نسبت دادید بین تبری از مندم (س) و یا بر علیه او جنگی بر پا و ششبری کشیده باشیم قطعاً پاری و دفاع میکنیم از او تا جان خود را نثار و بکنیم بطوریکه از او و فرزند خود فراموش کرده باشیم چه بسیار که مردم بواسطه او استغناء نموده از ابر رحمة آب پاری شدند چرا که ایشان نگهبان پیشان و پناه بی پناهندان افتادگان بنی هاشم را بنام گامت و ایشانرا از هر گونه تم بی نیازی مینماید چنان خودم بقدری بواسطه وجود احمد و محمد (ص) در دج و سرور و غم و روم که بعد از بر حمت آورده‌ام زیرا اودا بقدری دوست میدارم مانند کسیکه دوست خود را پسینه گرفته باشد و جان خود را نثار او کند و حسانت از او نایم و دفاع از اودادم باعضا. رقیسه و غیر رقیسه خود بخارند او را پاینده بدارد که حال اهل دنیا است و وقت دشمنان و زینت هر کوی و مسفل است سلاق هالدیان و را با توفیقات خود نایم پاری نمود و ظاهر و معترف کرد دین حق را که باطل در او راه نداشت.

کذبم ویت الّٰه حتی تلتقوا
 و ظلم نبی جاء یدعوا الی الهدی
 جماعم تلقی بالخطیم و زمزم
 و امرأتی من عند ذی العرش قیم (۱)

و از جمله دلایل واضحه که سراجت ظاهره بر ایمان آنجناب دارد و پرده را کلا برداشته و ابن ابی الحدید در ص ۳۶۵ جلد سیم شرح نهج نقل نموده این است که گوید:

یا شاهد الّٰه علی فاشهد
 أنّی علی دین النبی احمد
 من ضلّ فی الدین فانی مهتد (۲)

شمارا بخدا آقا یان انصاف دهید که آیا بگویندهٔ این اشعار را میتوان کافر خواند که سربحاً اقرار میکند و میگوید من بر دین محمد ^{صلی الله علیه و آله} هستم و یاری میکنم بیغیبر حقی را که ابتدا باطلی در کلام او راه ندارد.

شیخ - این اشعار از وجهت مورد قبول و استشهاد نیست اول آنکه تواتری در این اشعار نمی باشد ثانیاً در هیچ کجا دیده نشده است که ابوطالب اقرار باسلام و ایمان و اعتراف بشهادتین نموده باشد - پس بنقل چند شعری توان حکم اسلام بر او جاری نمود ۱۴.

داعی - ایراد شاعر جامع بتواتر عجیب است آنجا که مطابق میلان باشد خبر واحد را حجت میدانید و مورد عمل قرار میدهید ولی وقتی بر خلاف میلان باشد فوری حربه عدم تواتر را بکار میبرید.

اگر آقا یان قدری دقیق شوید بخوبی متوجه میشوید که فرد فرد این اشعار اگر متواتر نباشد ولی مجموع آنها متواتراً دلالت دارد بر اسی واحدی که ایمان جناب

(۱) مردم امید وازند که ما علیه دین اسلام قیام نموده و ششتر کشیده محمداً بکنیم و دین را نسخ کنیم و خود را در کتاب او خون آلود نکنیم بدوغ میگوئید بخالق که ما دست بردار نیستیم تا خطیم و زمزم بر از قطعات اجساد کشته گان گردد و ظلم بر پیشبری که بر انگیزنده شده بمتظود هدایت خلائق و کسانی که از طرف خالق عرش نازل شد غلط و بی مصرف است.

(۲) ای گروهان خدا شامه باشید که من بر دین پیشتر خدا اسند و معهد (ص) استودام هر کس از آن خارج است باشد من با ۱۰۰ - شتم.

ابطال و اعتراف بنبوت و رسالت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله باشد.

بسیاری از امور است که تواتر آن بهمین قسم معین میشود مثلاً جنگها و شجاعتها و حلات مولانا امیر المؤمنین علیه السلام در غزوات هربک خیر واحد است ولی مجموع آنها روی هم تواتر معنوی است که افاده علم ضروری شجاعت آنحضرت مینماید و همچنین است سخاوت حاتم و عدالت انوشیروان و غیر ذلک. علاوه شما که بتواتر علاقمند هستید بفرمائید تواتر حدیث معمول ضحاح را از کجا ثابت میکنید.

خوشحال بیرون رفتند آثار موت بر آنجناب ظاهر شد برادرش عباس (که بالای سر برادر نشسته بود) دید لبهای وی حرکت میکند گوش داد دید میگوید: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** عباس رو برسول الله صلی الله علیه و آله نمود عرض کرد برادر زاده **وَاللَّهِ لَقَدْ قَالَ أَخِي الْكَلِمَةَ الَّتِي أَمَرْتَهُ بِهَا** بخدا قسم برادرم (ابوطالب) گفت آن کلمه ای را که تو یار امر کرده بودی و ولی چون عباس اسلام نیاورده بود کلمه شهادت را بر زبان جاری ننمود، انتهی.

وقتی ما قبلاً ثابت نمودیم که آباء و اجداد پیغمبر همگی موحد بودند متوجه میشوید که جناب ابوطالب در این جمله سیاسی بکار برد که فرمود من بر ملت عبدالمطلب هستم ظاهراً آنها را ساکت و خوشحال نمود ولی در معنی اقرار بتوحید بود چه آنکه جناب عبدالمطلب بر ملت ابراهیم و موحد بود - علاوه بر آنکه صریحاً کلمه طیبه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را بر زبان جاری نمود.

اگر قدری آقایان از عادت خارج و منصفانه بتاریخ حالات جناب ابی طالب بشکرید بی اراده تصدیق بایمان آنجناب خواهید نمود.

اگر جناب ابوطالب کافر و مشرک و بت پرست بود گفتگوی پیغمبر با ابوطالب همان روز اول که پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث برسات در ابتداء بعثت شد و باعموش جناب عباس به نزد ابوطالب رفت و فرمود **أَنْ أَلِّهَ قَدْ أَمَرَنِي بِأَبْطَاهِرٍ أَمْرِي وَقَدْ أَنْبَأَنِي وَأَسْتَبْقِي لِمَا عِنْدَكَ يَا عَمُّ (۱)**.

با آنکه مطاع قریش و رئیس بنی هاشم و مقبول القول در نزد اهل مکه و کفیل زندگانی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود دید آنحضرت برخلاف دین او دین تازه ای آورده علی القاعده (با تعصبی که اعراب در دین خود داشتند) بایستی فوری بر خلاف او قیام نماید و آنحضرت را تهدید نموده و از آن قیام منع کند و اگر نپذیرفت چون بطریق استدلال

(۱) بدرستی که خداوند مرا باظهار امر خود مأمور فرموده و بتسلیم مرا بشیر کرده اینده توبه طریق مرا یاری خواهی نمود یا بیسمه چه با من رفتار میکنی.

اقرار ابوطالب دم مرسی به لایله الاله
و اما جواب اشکال دوم شما خیلی باز و آشکار است زیرا اقرار بتوحید و نبوت و اعتراف بمسئله و معاد حتماً نباید با کلمات شرمناک گفتن **اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله** باشد بلکه اگر فرد یگانه از دین اشراری بگوید که مستلزم اقرار و اعتراف بوحدانیست حق و مقام رسالت حضرت ختمی مرتبت باشد قطعاً کفایت میکند - پس وقتی جناب ابیطالب فرمود **يا شاهد الله علي فاشهد - اني علي دين النبي احمد** - حکم همان اقرار بکلمات شر را دارد. ولی علاوه بر اشرار - جن موت با کلمات شر هم اقرار نمود چنانچه سید محمد رسولی برزیجی و حافظ ابو نعیم و بیهقی نقل نموده اند که در مرض موت جمعی از ستادید کفار قریش از قبیل ابوجهل و عبد الله بن ابی امیه بیادیت جناب ابوطالب رفتند در آن حال رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود بعیث ابوطالب بگو **كَلِمَةَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** تا من بر آن شاهد باشم در نزد پروردگار متعال (۱) فوری ابوجهل و ابن ابی امیه گفتند ای ابوطالب آیا بر میگیری از ملت عبدالمطلب و پیوسته این کلمات را تکرار نمودند تا آنکه فرمود بدانید ابو طالب بر ملت عبدالمطلب میباشد آنها

(۱) البته این تلقین رسول الله صلی الله علیه و آله هم اگر مشی ابوطالب را دلالت بر کفر آنجناب (البیاض باه) ندارد بلکه ما دستور داریم که هر مسلمان مؤمنی را در وقت مردن تلقینو یاد آوری بشناسیم بگفتن **لا اله الا الله** تا شیطان بر او غلبه نکند - و آن مؤمن در وقت مردن یا تجدید کلمه توحید مرده از دنیا برود - فلذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله روی مبروحت و اوده وظیفه هم اگر مشی را تلقین می نمود بگفتن **لا اله الا الله** - تا آنکه موفق شد و آنجناب در لحظات آخر عمر با تجدید کلمه طیبه **لا اله الا الله** از دنیا رحلت نمود.

آمده بود و بر خلاف عقیده او دعوی نبوت داشت امر کند آنحضرت را حبس نمایند یا اقل طردش کنند و قول مساعدت باو نهدند تا از قیام بآن امر بزرگ منصرف گردد تا هم دین خود را حفظ کند و هم همکیشان خود را بمنون نماید - همان قسمی که آزر برادر زاده خود ابراهیم را طرد نمود.

چنانچه در آیه ۴۴ سوره ۱۹ (مریم) خدای متعال از بعثت حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه و علی و گنگنکو باعش آزر
بینا و آلہ السلام خبر میدهد که چون مبعوث برسالت شد نزد عمن آزر رفت و گفت **اِنِّی قَدْ جِئْتُكَ مِنَ الْعَالَمِ مَالِمْ بِذَلِكَ فَاتَّعِنِي**
اِهْدِك صِرَاطًا سَوِيًّا قَالَ ارَاغِيْبَانِ عَنِ الْعَهْتِ اِنَّ لِمِ تَهْتَةً لَارْحَمَتِكَ وَ اِهْجُرْنِي مَلِيًّا (۱)
ولی رعکس جناب ابوطالب در جواب استمداد نبی مکرم خاتم الانبیاء **وَ اَبْرَأُكَ** گفت
اخرج این اخي فَاَنْتَ الْرَفِيعُ كَمَا وَ الْمُنِيعُ حَزْبًا وَ الْاَعْلَى اَبَا وَ اللّٰهُ لَا يَسْلُكُ
لِسَانَ الْاَسْلَمَةِ اِلَّا حِدَادًا وَ اجْتَذَبْتَهُ سِوْفَ حِدَادٍ وَ اللّٰهُ لَنُذَلِّلَنَّ لَكَ الْعَرَبَ
ذَلَّ اِلَيْهِمْ لِحَاضَتِهَا (۲).

آنگاه اشعار ذیل را که ابن ابی الحدید در ص ۳۰۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) و سبط ابن جوزی در ص ۵ تذکره ضبط نموده اند به پیغمبر خطاب نمود:

| | |
|---|--|
| وَاللّٰهُ لَنْ يَصْلُوا اِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ | حتی اَوْسَدَ فِي التُّرَابِ دِينِيَا |
| فَانْفَذَ لِحَرْكِ مَا عَلِيكَ مَخَافَةً | وَابْشُرْ وَقَرَّ بِذَلِكَ مِنْهُ عِيُونَا |
| وَدَعْوَتِي وَ زَعَمْتَ اَنَّكَ نَاصِحِي | وَلَقَدْ صَدَقْتَ وَ كُنْتَ قَبْلَ اَمِيْنَا |
| وَ عَرَضْتَ دِينَنَا قَدْ عَلِمْتَ بَانَهُ | مِنْ خَيْرِ اَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِينَا |

(۱) بدانکه مرا از وحی خدای علی آموختند که تو توان حلم ناموسته اند پس تو مرا پیروی کن تا براه راست هدایت کنم آزر در پاسخ ابراهیم گفت تو مگر از خدايان من دوگردان و بی عقیده شای چنانچه از مخالفت بنان دست بر ندراری تو را سنگسار کنم دوگردان، سالها از من بدور باش.

(۲) قیام کن پس بر او که مرتبه تو از حیث شرافت و سبابت بلند تر و از حیث طایفه و قبیلہ عالی و از حیث پندار ملی ترا از سایرین هستی بحدائقم هیچکس تو را آزاد نکند مگر آنکه با زبانهای تند و تیز و شیرینهای برنده از تو دفاع خواهند نمود بحدائقم که حرب در مقابل تو بجز آن بود آید و ذلیل گردد مانند حیوانی که ذلیل صاحب خود گردد.

لَوْلَا الْمَلَأَةُ اَوْ حِذَارِي سَبَّهٌ لَوْ جِدْتَنِي سَمَحًا بِذَلِكَ مَبِينًا (۱)

خلاصه کلام عوس آنکه به پیغمبر تمسیر نماید و آنحضرت را منع از آن عمل کند و تهدید بحبس و نفی و قتل نماید بوسیله جلال و کلمات جذاب از قبیل این اشعار و گفتار زیبا تحریر و ترغیبش نمود که امر خودت را آشکار کن که بر تو ذلت و ترس و منقصتی نخواهد بود دین و عقیده خودت را نشر بده تا روشن شود بوجود تو چشمهای همه - دعوت مینمائی ما را و میدانم بدرستی که تو ناصح و راست گوئی و قطعاً در این ایداع هم صادقی همانطوریکه قبل از این امین بودی، دانستم که بتحقیق این دین بهترین ادیان بشر است.

و غیر از آنچه عرض نمود اشعار بسیاری این ابی الحدید در جلد سیم شرح نهج و دیگران در این موضوع ضبط نموده اند که وقت مجلس اقتضای نقل تمام آنها را ندارم کما میکنم برای نمونه کافی باشد.

حالا آقایان محترم خدارا در نظر بیاورید و انصاف دهید که آیا گویندند این کلمات و اشعار را میتوان مشرک و کافر خواند؟ یا آنکه مؤمن و موحد و خدا پرست حقیقی باید شناخت.

چنانچه اکابر علماء خودتان بی اِزاده تصدیق باین معنی نموده اند.

باب ۵۲ ینابیع الموده شیخ سلیمان بلخی حنفی را مطالعه نمائید که از قول ابو عثمان عمر و بن بحر جاسط معتزلی نقل مینماید که در باره جناب ابوطالب اظهار نظر نموده و گفته **وَ حَامِي النَّبِيِّ وَ مَعِينِهِ وَ مَحْبَبِهِ اَشَدَّ حُبًّا وَ كَفَيْلِهِ وَ مَرِيئِهِ وَ الْمَقَرِّ**

(۱) بعد از قسم که جمیع قریش پیروی از تو نیکند تا ببرند تو بدون ترس و خوف اقدام بوظیفه خود نمای مزده میدهم بنو فنج و سطر را مرا باین خود دعوت نموده و پشیمان دادم که تو سبق مرا ارشاد نمودی زیرا حسن سابقه و امانت و راستگویی تو بر کسی پوشیده نیست دینی را بر مردم عرضه داشتی که من بقی دادم بهترین ادیان است اگر ترس از ملامت و بدگویی بدانشتم مرا آینه مینمائی که چه اندازه در راه دین پل و پهنش می نمود.

بیوتہ والمعترف برساتہ؛ والمنتشد فی مناقبہ ایاتا کثیرة و شیخ قریش ابوطالب (۱)

پس از قدری دقت و تأمل هر انسان عاقل منصف بی طرفی تصدیق خواهد نمود بایمان جناب ابوطالب رضوان الله علیه ولی همان بنی امیه ای که بر حسب امر خلیفه خود معاویه علیه الهایره هشتاد سال مردم را ترغیب و وادار باطن و سب سید الموحدین امیر المؤمنین و دو سبط عزیز کرده پیغمبر حسن و حسین مینماید و آنچه اخبار در مذمت آن حضرت جعل نمودند قطعاً اخباری هم جعل میکنند بر آنکه پدر بزرگوار آنحضرت کافر از دنیا رفته و اهل آتش است تا همان طوریکه از همه جهت دل آنحضرت را بپرد آوردند از این جهت هم صاحب مقام ولایت را متألم و متأثر نمایند. چنانچه ناقل این حدیث مجعول مغیبه بر شعبه ملعون اعداء عبد امیر المؤمنین ^{علیه السلام} درست صمیمی معاویه بوده.

والآ ایمان جناب ابوطالب عند عقلاء الفرقین أظهر من الشمس است، منتهی خوارج و نواسب و بقایای از آن دو فرقه ضالّه در هر دوره و زمانی ایلی الحال عقیده بکفر جناب ابیطالب را شهرت داده و تقویت نمودند و مردم بی خبر وی فکر هم روی عادت باور نموده اند.

عجب از همه که موجب بسی تأسف است آنکه ابوسفیان و معاویه و یزید علیهم اللعنة و العذاب را که دلائل واضحه بر کفرشان بسی بسیار و بی شمار است مؤمن و مسلمان بلکه خلیفه پیغمبر دانسته؟ ولی جناب ابوطالب را که این همه دلائل بر ایمان او بارز و آشکار است کافر و مشرک بخوانند ۱۱.

شیخ - آبا سزاوار است خال المؤمنین معاویه بن ابی سفیان را کافر بخوانید و بیوسته لعنت نمائید آیا دلیل شما بر کفر و لعن معاویه و یزید رضی الله عنهما که هر دو از خلفاء بزرگواران و مخصوصاً معاویه رضی الله عنه که خال المؤمنین و کاتب الوحی بوده چیست؟

(۱) حمایت کتبه پیغمبر (ص) و کتک دهنده او و بیس قبیله قریش ابیطالب که بی نهایت او را دوست مینداشت و کفیل زنده گانی و مرعی آن را قرار کتبه به نبوت و معترف برسات ابودود اعمار بیبادی در مدح و عقبت آن حضرت سرود.

داعی - اولاً بفرمائید خال المؤمنین بودن معاویه از چه راه است. شیخ - واضح است چون خواهر معاویه ام حبیبه زوجه رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} ام المؤمنین بوده است قطعاً برادر او معاویه رضی الله عنه هم خال المؤمنین می باشد. داعی - بفرمائید ام المؤمنین عایشه مقامش بالاتر بوده است یا ام حبیبه خواهر معاویه.

شیخ - گرچه هر دو ام المؤمنین بوده اند ولی قطعاً مقام و مرتبه عایشه بالاتر از همه بوده است.

داعی - روی این قاعده و بیان شما برادران چون محمد بن ابی بکر پیرو علی بوده لذا او را خال المؤمنین نخواندند

زنان و همسران رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} همگی خال المؤمنین اند پس چرا محمد بن ابی بکر را خال المؤمنین نمی خوانید و حال آنکه در نزد شما پدرش از پدر معاویه بالاتر و خواهرش نیز از خواهر او عظیم القدر تر است؟ پس خال المؤمنین بودن معاویه حقیقی نیست بلکه برای او شرافتی نمی باشد اگر برادری ام المؤمنین شرافت است پس حتی بن اخطب یهودی پدر صبیّه زوجه رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} هم باید صاحب شرافت باشد.

قطع بدانید موضوع ام المؤمنین و خال المؤمنین بودن اطلاق ندارد بلکه جنگک و مخالفت با خاندان رسالت و عترت و اهل بیت نبوت منظور است چون معاویه علیه الهایره باعترت طاهره بجنگه برخاسته و امر بسب و شتم و لعن امام الموحدین امیر المؤمنین و دو سبط رسول الله حسن و حسین علیهم الصلوة والسلام که دو سید جوانان اهل بهشت بوده اند نموده است و مرتکب آنچه کشتار از عترت طاهره مانند امام حسن مجتبی و صاحبه و شیعیان پاک کرده لذا خال المؤمنین میشود (چنانچه ابو الفرج اسفغانی در مقاتل الطالبیین و ابن عبدالبر در استیعاب و مسعودی در اثبات الوصیه و دیگران نقل نموده اند که اسما جعدہ بستور و عده معاویه حضرت ابانحس بن علی علیهما السلام را زهر داد حتی ابن عبد البر و محمد بن جریر طبری نوشته اند وقتی خیر فوت آن

بزرگوار بمعاوله رسید تکبیر گفت و اطرافیان او همه از روی مسرت و خوشحالی تکبیر گفتند) البته چنین ملعونی باید در نزد شما خال المؤمنین گردد؟!.

ولی جناب محمد بن ابی بکر را چون ریب و تریب شده مقام ولایت و از شیعیان نائل الولای عترت طاهره مینماید که در خطاب بان خاندان جلیل القدر گوید:

يا بنی الزهراء انتم عدتی و بکم فی الحشر میزانی و حجج
و اذا صحّ و لالی لکم لا باالی ائی کلب قد نبیح (۱)

باینکه فرزند ابی بکر خلیفه اول و برادر ام المؤمنین عایشه بوده است خال المؤمنین نتوانند بلکه سب و لعنش نمایند و از ارث پدر هم محرومش کنند.

بلکه وقتی عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج علیهم اللعنة فتح مصر نمودند از جناب محمد منغ آب نمودند و با شدت عطش او را کشتند و در شکم خر مرده گذارده و آتش زدند وقتی خبر بمعاوله رسید زیاده از حد اظهار فرح و شادمانی نمود.

شما از شنیدن این قضایا ابدأ تأثر پیدا نمیکند که چرا آن ملاعن باخال المؤمنین محمد فرزند خلیفه ابی بکر چنین رفتار نموده و با ذلت و خواری او را شهید نمودند. ولی از لعن معاویه متأثر میشوید که چون خال المؤمنین است بایستی محترم باشد!!!.

پس تضدیق نمائید جنگه با عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله در کار بوده و هست. محمد چون از دوستان عترت بوده است او را خال المؤمنین نمیخوانید - و از کشتن او هم متأثر نمیشوید!؟.

ولی معاویه علیه الهایه چون دشمن درجه یک عترت و اهل بیت پیغمبر اکرم بوده و علنی و برملا آنها را لعن نموده است خال المؤمنین میخوانید از او طرف داری مینمائید!!!. بخدا پناه میبریم از تعصب و عناد و لجباج.

(۱) ای اولادعی فاطمه زهرا (ع) شما پناه گاه و امید گاه من هستید و بواسطه شما و دوستی شما روز قیامت میزان عدل من رحمان پیدا میکند و زمانی که سعت پیدا کند دوستی من بشما باقی نماند اگر هر سگی در اطراف من پارس نماید.

ثانیاً معاویه کاتب الوحی نبوده چون سال هجم هجرت اسلام آورده که از دوران وحی چیزی باقی نمانده بود بلکه کاتب مراسلات بود چون

معاویه کاتب الوحی نبود بلکه کاتب مراسلات بود

رسول اکرم صلی الله علیه و آله را خیلی آزار نموده و بدها گفته بود و بعد از اینکه سال هشتم در فتح مکه ابرو سفید مسلمان شد نامهها برای پدر نوشت و او را توبیخ و سرزنش نمود که چرا مسلمان شدی وقتی هم که خودش ناچار شد در اثر بسط اسلام - در شبه جزیره العرب و خارج از آن - مسلمان شود میان مسلمانان موهون بود جناب عباس عم اکرم رسول الله صلی الله علیه و آله از آنحضرت درخواست نمود که یک امتیازی بمعاوله بدهید تا از خجالت بیرون آید حضرت برای رعایت تقاضای عم بزرگوارش او را کاتب مراسلات نمود.

ثالثاً راجع بکفر و اثبات لعن بر آنها دلائل بسیاری موجود است از آیات و اخبار و

دلائل بر کفر و لعن معاویه

صلیبات آنها.

شیخ - دلائل از اخبار و آیات شنیدنی است متمنی است بیان نمائید تا حل معما گردد.

داعی - تعجب نکنید معنائی در کار نیست دلائل بسیار است باقتضای وقت بیعض از آنها اشاره میشود و الا اگر تمام دلائل را نقل کنم خود کتاب مستقلی خواهد شد چنانچه مسلم در صحیح خود نقل نموده آن معاویه یکتب بین یدی النبی صلی الله علیه و آله.

یعنی معاویه نوسنده حضور پیغمبر بود و مدائنی گوید گاه زید بن ثابت یکتب الوحی و گاه معاویه یکتب للنبی صلی الله علیه و آله فیما بینه و بین العرب پس زید بن ثابت کاتب وحی و معاویه نوسنده بین آنحضرت و عرب بوده.

آیات و اخبار ده
بر لمن معاویه و یزید

(۱) آیه ۶۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) که میفرماید
وما جعلنا الرقیبا للئی اربناک الّا لئنه للناس
والشجرة الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما

یزیدهم الا طغیا کبیراً .

مفسرین از علماء خودتان مانند امام تملیح و امام فخر رازی و دیگران آورده اند که رسول خدا در عالم رؤیا دید که بنی امیه مانند بوزیشگان بر منبر آنحضرت صعود و نزول مینمایند جبرئیل این آیه شریفه را آورده که آنچه ما در خواب بتو نمودیم قتنه و امتحان برای این مردم است و درختی که بلمن در قرآن یاد شد (درخت تژاد بنی امیه) وما بذکر این آیات عظیم آنها را از خدا میترسانیم ولیکن بر آنها جز طغیان و کفر و انکار شدید چیزی نیفزاید.

پس وقتی خداوند تژاد بنی امیه را که رأس رئیس آنها اوسفیان و معاویه بودند شجره ملعونه و درخت لعنت کرده شده در قرآن بخواند قطعاً معاویه که یکی از اخصان و شاخه های محکم آن درخت است ملعون میباشد .

(۲) آیه ۲۴ سوره ۴۷ (تجدد) است که میفرماید فهل عسیتم ان تولیتم

ان تفسدوا فی الارض و تلفطعوا ارحامکم ذلک الذین لعنهم الله فاصمهم
واعصی ابصارهم (۱) .

در این آیه صریحاً مفسدین فی الارض و قاطعین رحماً مورد لعنت قرار داده کدام مفسد و قاطع رحمی بالاتر از معاویه میباشد که فساد او در دوره خلافت زبان زد خودی و بیگانه میباشد - بعلاوه قاطع ارحام بود که خود دلیل دیگری بر اثبات لعن او میباشد (۳) آیه ۵۷ سوره ۳۳ (احزاب) است که فرماید ان الذین یؤذون الله و رسوله

لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعدائهم عذاباً مهیناً (۳) .

(۱) بطریق استظهار تقریری فرماید البته از شما منافقان میآید که چون منصب امارت و حکومت بآید (بسیب تکبر و تنظیم و کثرت جاه و منال) در زمین فساد کنید و قطع ارحام نماید آن گروه منافقان مفسد و یاضی کسانی هستند که خدا آنها را لعن کرده و گوش و چشمان را کر و کور کرده اند (تا بیجمل و تفاوت بیرهن) .

(۲) آنانکه خدا در رسول (ص) و اهل بیت (ع) و اعدای آنان را لعن کرده و در روز قیامت با اعدای آنان لعن خواهد کرد و در روز قیامت با اعدای آنان لعن خواهد کرد و در روز قیامت با اعدای آنان لعن خواهد کرد .

بدیهی است که اذیت و آزار امیر المؤمنین و دو ریحانه رسول الله حسن و حسین و صحابه خاص آنحضرت چون عمار پسر و دیگران اذیت و آزار پیغمبر است و بصراحت این آیه شریفه معاویه که آن ذوات مقدسه را آزار نموده ملعون در دنیا و آخرت میباشد

۴- آیه ۵۵ سوره ۴۰ (مؤمن) که فرماید یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم و لهم

اللعنة و لهم سوء الدار (۱) .

۵- آیه ۲۱ سوره ۱۱ (هود) که فرماید الا لعنة الله علی الظالمین (۲) .

۶- آیه ۴۲ سوره ۷ (اعراف) که فرماید فاذن مؤذنبینهم ان لعنة الله علی

الظالمین (۳) .

وهم چنین آیات دیگری که راجع بظالمین وارد است بصراحت حکم میکند که هر ظالمی ملعون است کسان نمی گنم احدی از خودی و بیگانه باشد که انکار کند ظلم های واضح و آشکار معاویه را - پس همین دلیل که ظالم بوده مورد لعنت خداوند متعال میباشد - پس با چنین تعویض صریحه ملعون خدا را ما هم میتوانیم لعن بنمائیم .

۷- آیه ۹۵ سوره ۴ (نساء) که فرماید و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه

جهنم خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنته و اعدله عذاباً عظیماً (۴) .

این آیه شریفه صراحت دارد که هر کس مؤمنی

کشتار معاویه مؤمنینی مانند

امام حسن و عمار و حجر بن

عدی و مالک اشتر و محمد بن

ابی بکر و غیره

آقایان انصاف دهید آیا معاویه در قتل عام و

خاص مؤمنین شرکت نداشته آیا حجر بن عدی

و هفت نفر از اصحاب او را با هم او عذاباً بقتل ترسانیدند و مخصوصاً عبد الرحمن بن حسان

و (۱) در آرزو ستمکارانرا (بیشیانی) و عذرخواهی سود ندهد و بر آنها شتم و لعن و منزلتگاه

بد (جهنم) مهیا است .

(۲) بدانید که لعن خدا بر ستمکاران است .

(۳) منادی در میان آنها ندا کند که لعنت خدا بر ستمکاران باد .

(۴) هر کس مؤمنی را عذاباً بکشد میبازد او آتش جهنم است که در آن جاوید مغلوب خواهد بود عذرخواهی و لعن و طعنی بسیار شدید مهیا سازد .

الفنزی زنده بگور نموده چنانچه ابن عساکر و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود و یسعی در دلائل نقل نموده اند و ابن عبد البر در استیعاب و ابن اثیر در کمال نقل مینمایند که حجر از کبار فضلاء صحابه بود که معاویه او را هافت نفر بطریق زجر و صبر بقتل رسانید بجرم آنکه چرا علی علیه السلام را لمن نمودند و بیزارى از او نجستند ۱۱۹ .

آیا ابا عبد حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام سبط بزرگ رسول الله خمس اصحاب کساء از اکابر مؤمنین نبود آیا یکی از دو سید جوانان اهل بهشت نبود که بنا بروایت مسعودی و ابن عبد البر و ابو الفرج اصفهانی و محمد بن سعد در طبقات و سبط ابن جوزی در تذکره و دیگران از اکابر علماء خودتان - معاویه علیه الهابویه سمی برای اسماء جده فرستاده و وعده داد که اگر حسن بن علی را کشتی یکصد هزار درهم بتو میدهم و همسر فرزند خود یزید مینمایم (بعد از شهادت حضرت امام حسن علیه السلام صد هزار درهم را داد ولی از تزویج با یزید خود داری نمود).

آیا شهادت حضرت امام حسن پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله علاوه بر قتل مؤمن مسلم آزار آنحضرت نبوده و بحکم دو آیه مذکوره باز هم تامل دارید در لمن معاویه علیه الهابویه آیا شهادت عمار یاسر از کبار صحابه در صفین با مر معاویه نبود آیا با اتفاق اکابر علماء شما رسول الله صلی الله علیه و آله بمسار فرمود **صَلَّاتُكَ اللُّقَّةُ الْبَابِیَّةُ** یعنی زود است تو را میکشند گروهی که اهل بقی و طغیان اند.

آیا شک و تردید دارید که با مر معاویه کبار از مؤمنین که بهزاران نفر میرسیدند بدست عمال معاویه بقتل رسیدند آیا مؤمن یا کذل و شمشیر برنده دین مالک اُتتر را با مر معاویه سم ندادند آیا عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج عمال قوی معاویه در مصر مؤمن صالح کامل محمد بن ابی بکر را که از طرف امیر المؤمنین و الهی مصر بود بزجر نکشتند و بعد همدرد شکم خر مرده گذارده و آتش زدند اگر بخوایم کشته کان مؤمنین را که با مر دستور معاویه و عمال او بقتل رساندند بیان تمام نه یکسب بلکه شبها وقت طولانی میخواست تا بیان تمام .

از همه اعمال او قبیح تر قتل عامی است که با مر کشتار با مر بن ارضاء سی هزار معاویه با مر بن ارضاء سفاک خوانوار بی باک از مسلمان مؤمن را با مر معاویه شیعیان علی علیه السلام نمود چنانچه ابو الفرج اصفهانی

و علامه سمهودی در تاریخ المدینه و ابن خلکان و ابن عساکر و طبری در تاریخ خود و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج و دیگران از اکابر علماء شما نوشته اند که معاویه به با مر دستور داد که حرکت کن با لشکر خود از سمت مدینه و مکه بصنعا و ریم و هم چنین بشحاک بن قیس الفهری و دیگران گفت عبارتی که ابو الفرج نقل نموده که **فَیْتَاوَا کُلَّ مَنْ وَجَدَهُ مِنْ شِیْعَةِ عَلِیِّ بْنِ ابِیطَالِبٍ علیه السلام وَ اصْحَابِهِ وَلَا یَقْتُلُوا اَیْدِیَهُمْ عَنِ النِّسَاءِ وَ الصِّبْیَانِ (۱)** .

فَلذا با آن امر و دستور شدید با سه هزار لشکر جز او خونخوار حرکت کردند در مدینه و صنعا و ریم و طائف و نجران و در بین راه آنقدر از مسلمین مؤمنین حتی زنان و اطفال کشتند که باعمال او صفحات تاریخ ننکین شد که وقت اجازه نمیداد مفضلا شرح عملیات او را بدهم تا آنجا که در ریم وقتی رسیدند که عبید الله بن عباس بن عبدالمطلب که والی بود خارج از شهر بود بخانه او رفت و سر دوز فرزند کوچک او بنام سلیمان و دادو را در آغوش مادر بدست خود برید ۱۹

که ابن ابی الحدید در سطر اول ص ۱۶۱ جلد اول شرح نهج گوید در این لشکر کشتی سی هزار نفر کشته بغیر از آنچه با تمش سوزانیدند ۱۱ .
آیا آقایان باز هم در شك و تردید هستید که آن ملعون بن ملعون بحکم آیات شریفه قرآنیه ملعون خدا و رسول در دنیا و آخرت میباشد .

از جمله دلائل واضحه بر کفر معاویه و ثبوت لمن امر لمؤمنن معاویه بسب
امیر المؤمنین و جعل اخبار
در مذمت آن بزرگوار
بر او سب و شتم و لمن ندون آن ملعون بر
امیر المؤمنین و امر نمودن مردم را باین گناه بزرگ
حتی در قنوت نمازها و خطبه نماز جمعه که اخفای

(۱) پس کشتند هر کس از شیعیان و اصحاب علی بن ابیطالب علیه السلام یافتند حتی دست های خود را از زنان و بچه ها باز داشتند ۱۱ .

ما و شما و وجود امت حتی مورخین یگانگان است که آن بدعت و عمل زشت علنی و برنما حتی بر منابر معمول و جمع کثیری را بجزم لعن ننمودن بقتل رسانیدند، تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز که آن بدعت را از میان برداشت ۱۱۱.

و قطعاً آن کسیکه امام الموحدین اخوال رسول زوج البتول امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را در حیات و بعد از وفات سب و لعن نماید و یا امر بآن کند ملعون کافر است.

زیرا که اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود مانند امام احمد در مسند و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوئی و امام ثعلبی و امام فض رازی در تفسیر و ابن ابی الحدید در شرح نهج و عهد بن یوسف کنجی شافعی در کفای الطالب و سیوط ابن جوزی در تذکره و سلیمان بلخی حنفی در یشایع الموده و میر سید علی همدانی در موده الثری و دیلمی در فردوس و مسلم بن حجاج در صحیح و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و حاکم در مستدرک و خطیب خوارزمی در مناقب و ابراهیم حوینی در فرائد و ابن مغازلی شافعی در مناقب و امام الحرم در ذخائر العقبی و ابن حجر در صواعق الباخره اعظم علماء شما نقل نموده اند بالفاظ و عبارات مختلفه مجعلا و مفصلاً که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من سب علیاً فقد سبني و من سبني فقد سب الله (۱).

بعضی از آنها معموم دارند بنقل اخباری که دلالت دارد بر اینکه آزار و اذیت هلی صلی الله علیه و آله موجب ملعون بودن آزار کننده میشود مانند خبری که دیلمی در فردوس و سلیمان حنفی در یشایع الموده باسناد مختلفه و دیگران نقل نموده اند که در شبهای گذشته بعضی از آنها اشاره نمودیم که فرمود من اذی علیاً فقد اذانی و من اذانی لعنیه لعنة الله (۲).

(۱) هر کس سب و شتم کند علی علیه السلام را مرا سب و شتم نموده و کسیکه مرا سب و شتم نماید خدا را سب و شتم نموده.
(۲) کسیکه اذیت کند علی علیه السلام را بس بتطبیق مرا اذیت نموده و کسیکه مرا اذیت کند بر او باد لعنت خدا.

تا جائیکه ابن حجر مکی در صواعق محرقه بالاتر بنحو عموم خیر سب و لعن عترت و اهل بیت را نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من سب اهل بیتهی قائماً یرتد عن الله و الاسلام و من اذانی فی عترتی لعنیه لعنة الله (۱).

پس معاویه ملعون بود که در قنوت نماز مولانا امیر المؤمنین و در سبط رسول الله امام حسن و امام حسین علیهم الصلوة و السلام و ابن عباس و مالک اشتر را لعن مینمود چنانچه ابن اثیر در کامل و دیگران نقل نموده اند.

و امام احمد بن حنبل در مسند بطریق متعدد نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من اذی علیاً بعث یوم القیمة یهودیاً او نصرانیاً (۲).

البته خود آقایان بهتر میدانند که از ضروریات دین مقدس اسلام است که سب و لعن و دشنام بخندا و میغیبر کفر و نجاست آور است و چنین آدمی قتلش واجب است.

بحکم این نوع از اخبار که در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده و شبهای قبل مفصل تر ذکر شد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود سب و لعن و شتم و دشنام بعلی علیه السلام و عترت و اهل بیت من سب و لعن و دشنام بمن و پروردگار من است. قطعاً معاویه ملعون و کافر است. چنانچه محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب دهم کفای الطالب باسناد خود و دیگران

نقل نموده اند خبری را که خلاصه اش اینست عبدالله بن عباس و سعید بن جبیر در کنار زمزم دیدند جماعتی از اهل شام نشسته اند و علی علیه السلام را سب و شتم مینمایند استاد در نزد آنها فرمود ایکم الساب لله عز و جل کدامیک از شما سب مینموردید خدای عز و جل را گفتند احدی از ما چنین عملی ننموده فرمود ایکم الساب رسول الله صلی الله علیه و آله کدامیک از شما سب مینموردید رسول خدا را گفتند احدی از ما آنحضرت را سب ننموده فرمود فایکم الساب علی بن ابیطالب پس کدامیک از شما سب مینموردید علی بن ابیطالب را گفتند بلی آن ما بودیم که علی را سب می نمودیم فرمود گواه باشید

(۱) کسیکه سب و شتم نماید اهل بیت مرا پس جز این نیست که اذین خدا و اسلام مرتد گردیدند و کسیکه مرا اذیت کند در عترت من پس بر او باد لعنت خدا.
(۲) کسیکه اذیت کند علی علیه السلام را زنده شود روز قیامت یهودی یا نصرانی بشی مسلمان نخواهد بود.

بر رسول خدا ﷺ که من خود شنیدم از آنحضرت که بعلی بن ابیطالب رضی الله عنه فرمود
 من سبک فقد سببتی ومن سببتی فقد سب الله و من سب الله اکبه الله علی
 منخریه فی النار (۱).

محل انکار احدی از علماء مسلمین و یسکانگان نمیباشد که با مر معاویه علیهالهاویه
 این بدعت بزرگ در میان مسلمانان عملی شد که تا هشتاد سال علنی و در ملاحظه حتی در
 خطبات بالای منبرها چنانچه عرض شد امیرالمؤمنین مظلوم را سب و لعن می نمودند
 چون سب بعلی رضی الله عنه بحکم اخبار صحیح معتبره سب بخدا و رسول است و بدیهی است
 سب کنندگان بخدا و پیغمبر کافر و ملعون اند بهمین دلیل واضح کفر معاویه ثابت و لعن
 بر او وارد است.

دشمن علی کافر است

علاوه بر این دلائل اخبار بسیاری در کتب معتبره
 اکابر علماء خودتان از قبیل تفسیر جلال الدین

سیوطی و تفسیر امام ثعلبی و موده القرطبی میر سید علی همدانی و مستند امام احمد بن
 حنبل و سواغ این حجر و مناقب خوارزمی و فضایل ابن مغازلی شافعی و منابع الموده سلیمان
 بلخی حنفی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و اوسط طبرانی و ذخایر العقبی
 امام الحرم و خصائص العلوی امام ابو عبدالرحمن نسائی و کفایات الطالب کتبی شافعی
 و مطالب السنول محمد بن طلحه شافعی و تذکره الخوام سبط ابن جوزی و فصول المهمه
 ابن صباغ مالکی و دیگران متکثراً بالفاظ و عبارات مختلفه درج کرده که رسول
 اکرم صلی الله علیه و آله فرمود لا یحب علیاً المؤمن ولا یفرضه الا کافر و در بعض اخبار است
 المنافق (۲) که در شبهای قبل مشروحاً نقل نمود.

بدیهی است هر یک از دو کلمه کافر و منافق در حدیث باشد دلالت تامه دارد
 که دشمن علی رضی الله عنه در آتش است زیرا که خداوند متعال وعده فرموده در قرآن مجید

(۱) کسیکه سب و دشمن نماید ترا یا علی پس بتحقیق مرا سب و دشمن نمود و کسیکه مرا سب و
 دشمن نماید پس بتحقیق خدا را سب و دشمن نموده و کسیکه خدا را سب و دشمن نماید من اندازد خدای تعالی
 او را بهودت در آتش جهنم.

(۲) درست نیاده علی را مگر مؤمن و دشمن نیساده او را مگر کافر - مگر منافق.

با کمال صراحت که منزلگاه کفار و منافقین در درکات جهنم میباشد.

چنانچه محمد بن یوسف کتبی شافعی در آخر باب ۳ کفایات الطالب مسنداً نقل
 نموده که محمد بن منظور طوسی گفت ما در نزد امام احمد بن حنبل (امام الحنابله)
 بودیم مردی باو گفت یا ابا عبدالله چه میگوئی در حدیثی که نقل مینمایند از قول علی
 کرم الله وجهه که فرمود انا قسیم النار یعنی من قسمت کننده اهل آتش میباشم
 احمد گفت کیست که انکار نماید این حدیث را مگر نه این است که ما روایت نموده ایم از
 رسول خدا صلی الله علیه و آله که بعلی رضی الله عنه فرمود لا یحبک المؤمن ولا یفرضک الا منافق
 یعنی تو را دوست نمیدارد مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مگر منافق - گفتیم بلی چنین است
 آنگاه احمد مطلب را توجیه نمود گفت پس مؤمن در کجاست گفتیم در بهشت گفت
 منافق در کجاست گفتیم در آتش گفت پس صحیح است که علی قسمت کننده آتش است
 (یعنی دشمن علی منافق است بفرموده پیغمبر و منافق بحکم آیه ۱۴۴ سوره ۴ (نساء)

ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار ولن تجد لهم نصيراً (۱).

در درک اسفل و طبقه زیرین جهنم خواهد بود پس دشمن علی رضی الله عنه در طبقه زیرین
 جهنم عذاب خواهد کردید و عذاب منافقین از عذاب کفار بحکم همین آیه شریفه
 سختتر خواهد بود.

و نیز در جمیع کتب معتبره خودتان ثبت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود
 من ابغض علیاً فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله (۲) از این قبیل اخبار
 بقدری زیاد است که در حد تواریح معنوی قرار گرفته

شیخ - آیا از مثل شمائی سزاوار است که زبان جبارت و قدح باز کنیذ بغرد
 شایسته ای از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر نه اینست که خداوند آیات چندی در مدح و
 ثنای اصحاب آنحضرت نازل و در آنها نوید و مغفرت و خوشنودی با آنان داده است
 (۱) البته منافقین را در جهنم بست ترین جایگاه است و برای آنان هرگز یاردی
 نخواهی یافت.

(۲) هر کس علی (علیه السلام) را دشمن بدارد پس بتحقیق مرا دشمن داشته و کسیکه مرا
 دشمن بدارد پس بتحقیق خدا را دشمن داشته است.

ومعاویه خال المؤمنین رضی الله عنه مسلماً از صحابه مکرم ومشمول آیات مدح و رضا وخوشنودی میباشد آیا اهانت بصحابه اهانت بخدا و رسول نمی باشد .

در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند
داعی چنانچه فراموش نفرموده باشید درشبهای گذشته موضوع صحابه را برای شما تشریح نمود (۱)

اینکه هم برای آنکه بیان شمارا بلا جواب نگذارم مختصراً عرض مینمایم که احدی انکار نزول آیات را در مدح صحابه عظام نموده ولی اگر قدری آقایان دقیق شوید وبمعنای لنوی واصطلاحی صحابه و اصحاب توجه نمائید تصدیق خواهید نمود که آیات نازله در مدح صحابه اطلاق کلی ندارد که باین دلایل ما بتوایم تمام اصحاب را پاك وعادل ومنزه از جمیع ارجاس و معاصی صغیره وكبیره وازداد وغیره بدانیم .

آقای من لابد بخوبی میدانید صحبه در لغت بمعنای معاشرت است چنانچه فیروز آبادی در قاموس گوید صحبه بروزن سماعه یعنی زندگانی کرد با او و در عرف عام زیاد مینمایند بر معاشرت ملازمت و نصرت و موازرت را خواه در مدت زیاد باشد یا مدت کم .

پس مصاحب الثبی باقتضای لغت عرب وشواهد بسیاری از قرآن حکیم وحديث کسی را گویند که معاشر با آن حضرت بوده خواه مسلم یا کافر خوب یا بد متقی یا فاسق مؤمن یا منافق باشد .

پس آن قسمی که شما اختصاص دادید اسم صاحب و مصاحب الثبی را بر مؤمنین پاك دامن که تمامی آنها اهل بهشت ومورد رضای پروردگار بودند صحت ندارد ومطابقه باعقل ونقل نمی نماید .

برای روشن شدن مطلب ناچارم بدلائلی مختصراً زیندا علی مسبق از آیات و احادیث معتبره از طرق خودتان اشاره نمایم تا آقایان محترم تحت تاثیر نام اصحاب منحرف

(۱) رجوع خود به ص ۵۸۷ تا ص ۵۹۶ همین کتاب .

از حق نشوید وبدانید اسم صحبه واصحاب و مصاحب واصحاب بر مسلم وكافر ومؤمن ومنافق وخوب وبد اطلاق میشود .

(۱) در آیه ۲ سوره ۵۳ (نجم) خطاب بمشركین فرماید : ماضل صاحبكم و ماغوی (۱) .

(۲) در آیه ۴۵ سوره ۳۴ (سبا) فرماید : قل انما اعظكم بواحدة ان لتوموا لئله منى وفرادی تم تفكروا ما بصاحبكم من جهة (۲) .

(۳) در آیه ۳۲ سوره ۱۸ (كهف) فرماید : فقال لصاحبه وهو يحاوره انا اكثر منك مالا واعز نفراً (۳) .

دینز در آیه ۳۵ همین سوره فرماید :

قال له صاحبه وهو يحاوره اكفرت بالذي خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سواك رجلاً (۴) .

(۵) در آیه ۱۸۳ سوره ۷ (اعراف) فرماید : اولم يتفكروا ما بصاحبهم من جهة (۵) .

(۶) در آیه ۷۰ سوره ۶ (انعام) فرماید : قل اتدعوا من دون الله مالا لنفعنا

ولا يضرنا وردد على اعقابنا بعد اذ هدانا الله كاذبي استهوته الشياطين في

(۱) صاحب (شامحمدسن) هیچگاه در ضلالت وگمراهی نبوده است .
(۲) بگو بابت که من بیک سخن شما را پند میدهم (اگر بشنوید هدایت یابید) و آن سخن اینست که شماغالی برای خدا دو غری یا هر يك يك شما تنها در امر دینتان قیام کنید در باره من وفکرت کاور بندید که صاحب شما (رسول خدا) را چون نیست .
(۳) (آن مرد کافر) بصاحب و رفیقش (که مرد مؤمن و قنبر بود) در مقام گفتگو ومعاشرت برآمد و گفت من الا توبه دارانی بیشتر و از حیث عدم وحشم نیز محترم تر وهو یزترم .
(۴) مصاحب و رفیق (با ایمان قنبر) دو مقام گفتگو واندرز بندو (مصاحب کافر) گفت آیا بعد از آنکه من بیکت از خاک و بعد از نطفه تورا آوریده وآنگاه مردی کامل وآراسته خلقت ساخت کافر شدی .

(۵) آیا این مردم فکر نکردند و پندیدند که صاحب آنها (رسول الله من) آنچه که مردم باو نسبت میدهند از چوون دارا نیست .

الارض خیران له أصحاب یدعونه الی الهدی اکتنا قل ان هدی الله هو الهدی (۱)

(۲) در آیه ۳۹ - سوره ۱۲ (یوسف) از قول یوسف پینمبر خطاب بدو مصاحب

کافر زندانی فرماید یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد
الدهار (۳)

پس از این آیات شریفه‌ای که من باب نمونه بعضی از آنها را ذکر نمودیم معلوم میشود که مجرد نام صحبه و صاحب و مصاحب و أصحاب از حیث لغت اختصاص بمسلم و مؤمن ندارد بلکه اطلاق بر مسلم و کافر و مؤمن و منافق و خوب و بد میشود.

چه آنکه عرض کردم معاشر آدمی را در لغت مصاحب و اصحاب میخوانند بدیهی است اصحاب رسول الله ﷺ یعنی کسانی که با آنحضرت معاشر بودند چنانچه آیات شریفه بر آن گواه است.

البته در میان اصحاب و معاشرین آنحضرت خوب و بد (یعنی مؤمن و منافق) بسیار بودند و آیه‌ای که در مدح اصحاب نازل گردیده اطلاق بعموم ندارد بلکه مربوط بخوبان اصحاب است ما هم تصدیق داریم که کبار صحابه آنحضرت را هیچ یک از انبیاء عظام نداشتند مانند اصحاب بدر و احد و حنین و غیره که امتحان خود را داده و در یاری و اطاعت اوامر آن حضرت بدون هوی و هوس ثابت قدم ماندند و آئی از آنحضرت منحرف و منصرف نگردیدند.

ولی در میان اصحاب مردمان بددل اهل مکر و خدعه و نفاق و دشمنان آنحضرت و اهل بیت طاهرینش هم زیاد بودند مانند عبدالله بن ابی سفیان و حکم بن عاص

(۱) نگوی پیشبر که ما چرا خدا را رها کرده و چیزی مانند بتان (که بی اثر معض است) و هیچ قادر بر نفع و ضرر نباشد بخوانیم و باز بخوری جاهلیت بعد از آنکه خدا ما را هدایت نمود برگردیم تا مانند کسیکه فریب و اغواوی شیطان او را در زمین سرگردان ساخته شویم آن شیطان را اصحاب و یارانیت که شخص را بسوی خود هدایت میکند بگو هدایت خدا بی‌شکیت هدایت است.

(۲) ای دو رفیق زندان من از شما میبرسم آیا خدایان بی شکیقت متفرق مانند بتان و فرعون و غیره بهترند یا خدای یکتای قاهر.

(عموی عثمان طریذ رسول الله) و ابوهریره و ثعلبه و یزید بن ابی سفیان و ولید بن عقبه و حبیب بن مسلمه و سمرة بن جندب و عمر و بن عاص و بسر بن ارقانه (سفاک خونخوار) و منقره بن شعبه و معاویه بن ابی سفیان و زنی الشدیه خارجی و امثالهم که در حال حیات و بعد از وفات رسول الله ﷺ قتلته ها کردند و بطریق قهقرا بر کشتند و فسادها نمودند که معاویه علیه‌الهاویه یکی از آن افرادی است که در زمان حیات - خود رسول اکرم ﷺ او را لمن نمود و بعد از وفات آنحضرت وقت مناسبی بدست آورد بعنوان خونخواری عثمان قیام نمود و سبب ریزش خون بسیاری از مسلمانان گردیده مخصوصاً عداهای از اصحاب باک آنحضرت مانند عمار در آن قتلته شهید گردیدند چنانچه آنحضرت خود خبر داده ما هم در شهبای قبل نقل آن اخبار را نمودیم.

فلذا همان قسمیکه آیات و اخبار بسیار در مدح خیار اصحاب و خوبان مؤمنین آنها از فضائل و مناقب و وعده بحسن عقابت رسیده آیات و اخبار و عید شدید زیادی در بارهٔ بدها و خیانت کارها و مناقبین صحابه رسیده که ثابت مینماید بعلاوه آنچه در زمان حیات آنحضرت را آزرده بعد از وفات هم قتلته ها نموده مرته گردیدند.

شیخ - عجب است چگونه میفرماید اصحاب رسول خدا ﷺ مرته گردیدند و قتلته و فساد نمودند.

داعی - حقیر نمیگویم آیات و اخبار میگوید اگر قدری دقیق شوید از تعجب بیرون میانید اولاً خداوند در آیه ۱۳۸ سوره ۳ (آل عمران) خبر از ایرتداد آنها داده که فرماید
انفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم (۱)

علاوه بر این آیه شریفه و سوره مناقون و آیات دیگر در قدح و مذمت اصحاب اخبار بسیاری از طرق علمای خودتان مانند بخاری و مسلم و ابن عساکر و یعقوب بن سفیان و احمد بن حنبل و ابن عبدالبر و غیرهم در مذمت و کفر و ایرتداد و نفاق آنها فرود آیا جماعاً رسیده چون وقت تنگ است برای نمونه بدو خبر اشاره مینمایم تا رفع تعجب از شما بشود و بداند خوبان صحابه را خوب و بدهای آنها را بد باید دانست دیگر فرمائید

(۱) اگر پیشبر بر که با قتل در گذشت باز شما بدین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود.

چه دلیلی بر کفر سر سلسله منافقین و دشمن ترین دشمنان امیر المؤمنین علی علیه السلام و سب
کننده آنحضرت و کشته شده خویشان از ذراری و اصحاب پاک رسول الله صلی الله علیه و آله که رسماً
دشمنی یابند و رسول او نموده میباشد .

بخاری در دو خبر با مختصر تفاوتی در الفاظ از سهل بن سعد و عبدالله بن مسعود از
رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود **انا فرطکم علی الحوض لیرفعن
الی رجال منکم حتی اذا اهورت لاناو لهم احتجوا دونی فاقول ای رب
اصحابی فیقول لاتدری ما احدثوا بعدک (۱)!**

و امام احمد بن حنبل در مسند و طبرانی در کبیر و ابونعس سجزی در ایبانه از ابن
عباس نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **انا اخذ بحیجرکم اقول اقول
النار و اقولوا الحدود فاذا تم لرتکتکم و انا فرطکم علی الحوض فمن ورد
فقد افاح فوئتی باقوام فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب امّتی فیقول
انهم لم یزالوا بعدک یرتدون علی اعقابهم (و فی روایة للطبرانی فی الکبیر)
بعد قوله یا رب امّتی فیقال انک لاتدری ما احدثوا بعدک مرتدین علی
اعقابهم (۲) .**

واقعاً دل میسوزد که یک چنین ملحد کافر بی دینی را (چنانچه قبلاً دلائل بر کفر
ملعنّت اورا بیشتر بیان نمودیم) (۳) با فرزند پلیدی یزید عنید را (که در شهبای
کشته کفرش را ثابت نمودیم) (۴) مسلم و مؤمن بخوانند و اسراری بر اثبات ایمان آنها

(۱) بیش از شما من کنار حوض (کوثر) با نظار شما هستم و گروهی از شما را که نمی بینم
مرض میکنم پروردگارا که اینست اصحاب من غناب رسد تو نیدانی که بعد از تو چه ما نمودند و چه
اموری در دین وارد نمودند .

(۲) آنچه مانع از ورود آتش است بشما نهبانیم یا او هم میگویم ترسید از آتش نروخ
و دین خدا را کم و زیاد نکنید زمانی که ببرم شما را ترک گویم بیش از شما بر حوض کوثر وارد
میشوم و ستکار کسیستکه در آنها بین وارد گردد نشان میدهد چمنهایی را بین که گرفتار عذاب
الهی باشند مرض کنم پروردگارا اینهاست من اند غناب رسد بعد از تو اینها مرتد گردیده و بدین
جاهلیت خود بر گشته - و در روایت طبرانی در کبیر دارد که بعد از اینکه فرماید اینها امت من اند
غناب رسد تو نیدانی که بعد از تو چه حادثه ها نبوده و چه اموری در دین وارد کردند همگی
مرتد گردیده بدین جاهلیت خود برگشته .

(۳) رجوع شود به ص ۷۷۵ تا ۷۸۳ همین کتاب .

(۴) رجوع شود به ص ۶۹۵ تا ۶۶۳ همین کتاب .

و بر نه نمودن آنها را از کفر و تثبیت مقام خلافت و اینکه اهل بهشت اند بنمایند بلکه
بناحق آنان را امیر المؤمنین بگویند و حال آنکه دلائل و عملیات کفر آمیز آنها در
کتاب معتبره خودتان کاملاً ثبت است حتی اکابر علماء منصف اهل تسنن کتابهای مستقل
بر رد آنها نوشته اند (۱) .

ولکن سعی یبغی بنمایند بر کفر جناب ایطالب و اسرار داشته باشند که آن
یکانه را در مرد مؤمن موحداً کافر معرفی نمایند !!

بدیهی است این عقیده و اظهار باین نوع غذلیات نیست مگر از روی بغض و کینه
با امیر المؤمنین علی علیه السلام که با سرار تمام و کلمات ناهنجار تیر جفائی بر جراحات قلب
آن امام مظلوم محبوب خدا و پیغمبر زده باشند !!

و بدلائل ناته کفر و نفاق معاویه و یزید علیهما اللّمة و العذاب هزارها محملی
بندند و آنها را مجتهد خوانند و عملیات کفر آنها را از آثار اجتهادشان دانند و دلائل
سخیفی بر تیر نه آنها اقامه نمایند !!!

ولی دلائل واضحه و اقرارهای صریحه جناب ایطالب را بر ایمان بخدا و پیغمبر در
نموده و کفر اورا ثابت مینمایند !!

من نیدانم خوارچ و نواسب و امویها و بقایای محسبن آنها تا کی و تاجند باید
بر بردارن سنی ما حکومت نمایند و آنها را کور کورانه روی عادت و تمسب یدنبال
حقاید خود بیرند و نگذارند بر اردارن سنی چشم انصاف - باز کنند و حق و حقیقت را
آشکارا ببینند !!

ایضاً دلائل بر ایمان ایطالب

آیا اهل یت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بفرموده آن
حضرت عدیل الثرائند و اجماع آنها برای
مسلمین حجة است و اکابر علماء خودتان اتفاق بر علم وزهد و ورع و تقوی آنها دارند
نکفته اند جناب ایطالب اهل ایمان بود ؟ و مؤمن از دنیا رفته است ؟

(۱) مانند ابوالفرج ابن جوزی و اخیراً عالم عدیل القدر منصف سید محمد بن عبدعلی متوفی
۱۳۵۰ قمری کتابی تألیف نموده بنام الصالح الکاتبه لمن یتولی مساویه و تاجحال دو چاپ گردیده
چاپ اخیر در سال ۱۳۶۷ قمری در مطبعة النجاشی بغداد بزیور طبع رسیده .

آیا اصبح بن نباته که محل وثوق علماء ورجال شما بوده از مولا و معتدای مؤمنین علی علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود والله ما عبد ابی ولا جدی عبدالمطلب ولا هاشم ولا عبد مناف صنماً قط (۱).

یعنی خدای واحد را پرستش نمودند و در بکعبه عبادت نمودند و متمسک بدین حنیف ابراهیم خلیل الله بودند.

آیا سزاوار است شما قول علی واهل بیت طاهر را بگذارید و بدنبال اقوال مغیره ملعون و امویها و خوارج و نواسب و دشمنان سرسخت امیر المؤمنین علیه السلام بروید و اشعار و کلمات سریحه جناب ابوطالب را تاویلات باره بنمائید.

از جمله دلایل بر تائید مولانا امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود جناب ابوطالب همیشه موحد و مؤمن بذات غیب الغیوب حضرت احدیت بوده خطبه عقداً المؤمنین خدیجه طاهره علیها السلام است برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله که سبط این جوزی در آخر باب ۱۱ ص ۱۷۰ تذکره خواص الامة نقل نموده که وقتی مجلس عقد آراسته شد جناب ابوطالب خطبه عقد خواند عباراتی که تمام آنها دلالت کامله بر موحد بودن و اعتقاد یوحدانیت حضرت باری تعالی دارد مطلع خطبه اینست که فرمود الحمد لله الذی جعلنا من ذریة ابراهیم وزرع اسمعیل وضمضشی معدن و عنصر مضر وجعلنا حضاة بیته و سواس حرمه و جعل لنا یثما محجوجا وحرمانا وجعلنا الحکام علی الناس (الی آخر الخطبه) (۱).

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده اول ص ۷۳ (چاپ اسلامبول) از موفق بن احمد خوارزمی از محمد بن کعب نقل نموده که رای ابوطالب النبی صلی الله علیه وآله وسلم یتفل فی قم علی ای یدخل لعاب فمه فی قم علی

(۱) بعدا قسم پدرم ابوطالب و پدرم عبدالمطلب و هاشم و جد مناف هرگز سجده به بت ننمودند و بت پرستی نکردند.

(۲) حد خدا بتر که قرار داد ما را از ذریة ابراهیم و نتیجه اسماعیل و اصل معد و عنصر مضر و قرار داد ما را نگاهبانان خانه خودش و مالک ارقاب مردمش - و قرار داد برای ما خانه ای که مقصود (اهل عالم است که برای حج با آنها شناختند) و حرمی که محل امن و امان است برای مردم و قرار داد ما را حکام مردم.

فقال ماهذا یا ابن اخی فقال ایمان و حکمة فقال ابو طالب لعلی یا بنی انصر ابی عمک و وازره (۱).

آیا این بیانات دلیل بر ایمان جناب ابو طالب نیست علاوه بر آنکه پیغمبر را زجر و منع نکرد و از پسر دوازده ساله خود علی علیه السلام هم جلوگیری نکرد بلکه بان بزرگوار امن میکند که یاری نماید پسر عیش رسول خدا صلی الله علیه و آله را.

و نیز علمای خودتان همگی در کتب خود ثبت نموده اند و این ابی الحدید مفصلا در شرح نهج طیار باهر پدر ایمان آوردن جعفر

شرح میدهد که روزی جناب ابو طالب بمسجد وارد شد دید رسول اکرم صلی الله علیه و آله نماز میکند و علی در دست راست آنحضرت مشغول بنماز است بفرزندش جعفر (طیار) که همراه او بود تا آنروز ایمان نیاورده بود گفت صل جناح ابن عمک وصل کن خودت را بیهلوی پسر عمّت و با او نماز بگذار جعفر پیش رفت و در طرف چپ رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنماز ایستاد جناب ابوطالب این آیات را انشاد نمود.

ان علیاً و جعفر آتفتی عند علم الزمان والنوب
لا تخذل لاونصرا ابن عمکما اخی لأمی من یتهم وابی
والله لا اخذل النبی ولا یخذله من نبی ذوحصب (۲)

پس با اتفاق علما و موخین خودتان اسلام و ایمان جعفر طیار و نماز گذاردن او با رسول اکرم صلی الله علیه و آله باهر و اجازه پدرش جناب ابوطالب بوده است.

چگونه ممکن است صاحب عقلی باور کند که پدری مشرک و کافر باشد و برادر زاده

- (۱) ابوطالب دید پیشتر آب دهان خود را در دهان علی ریخت سؤال کرد برادر زاده این چه بود (یعنی چرا چنین کردی) فرمود «این آب دهان» نامش ایمان و حکمت بود پس جناب ابوطالب بلی علیه السلام امر کرد پسرم یاری کن پسر همت را و وزیر باش.
- (۲) پدر سبکته علی و جعفر هر دو محل وثوق و دود و وزهای سفید و گرفتاریا پشتیبان من است و انکند اوید (ای علی و جعفر) پسر هم خود را یادای نباید اودا زیرا که او پسر برادر ابوی من است بعدا قسم من از یاری پیشتر دست بر نیبردم و اودا و امی کلادم که پیشتر صاحب حسب شریف میباشه.

خود را منع از آن ادعای بزرگ ننماید حتی فرزندانش را هم منع ننماید از ایمان آوردن بکسی که دین نوین آورده دشمن دین او میباشد آنهم پدر مقتدر مطاعی مانند جناب ابوطالب که رئیس قریش بوده است؟! بلکه فرزندش را امر کند برو و به پسر عمّت ایمان آورد و افتد کن باو و خودش هم با تمام قوای جسمی و روحی دشمن بزرگدین خرد را تقویت و یاری نماید!!
فاعتبروا یا اولی الابصار .

اکابر علمای فریقین همگی نقل نموده اند وقتی اهالی مکه و قریش محاصره اقتصادی را در باره بنی هاشم عملی کردند جناب ابو طالب با تمام بنی هاشم یاری رسول الله ﷺ برخاستند و چهار سال در شعب ابیطالب از آنحضرت محافظت و نگهداری نمودند - حتی در تمام مدت توقف در شعب اول شبها هر کجا رسول الله ﷺ بخواب میرفت جناب ابوطالب بعد از ساعتی میآمد آنحضرت را بیدار میکرد و بجای امن تری میرود - و فرزند عزیزش علی رضی الله عنه را در بستر او میخوابانید - که اگر اول شب دشمنی آنحضرت را در آنجا دیده و قصد سوئی با آنحضرت داشته باشد علی فدای آنحضرت گردد وجود مبارکش در مهد امن و آسایش راحت و آسوده باشد .
 شما را بخدا قسم آیا مشرکی؟ برای حفاظت موحدی که مدّعی مقام نبوت است ، و مشرکین را اهل ضلالت و گمراهی مداند - اینقدر جدّیت بکار میرود - قطعاً جواب منفی است این همه جدّیتها و فداکارها از آثار ایمان کامل بوده است .

این امی الحدید در شرح نهج البلاغه و سبب این جوزی در تذکرة خواص الامه از طبقات محمد بن سعد نقل مینمایند از واقدی و علامه سید محمد بن سید رسول یزنجبی در کتاب الاسلام فی العم و آباء سید الانام از این سعد و ابن عساکر و غیرهم با اسناد صحیح از محمد بن اسحق روایت کرده اند که علی رضی الله عنه فرمود چون ابوطالب وفات نمود رسول اکرم ﷺ را خیر دادم فیکسی بگناه شدیداً گریه شدیدی نمود آنکاه بمن فرمود **اذهب فقله و کفنه و ادره شرف الله له و رحمه** برو او را غسل بده و کفن بنما و در قبرش بگذار خدا یارمزد و رحمت نماید او را .

شما را بخدا انصاف دهید آیا در اسلام اجازه داده شده که کافر را غسل بدهند و کفن بنمایند آیا سازوار است بگوشم رسول خدا برای کافر مشرک طلب رحمت و مغفرت نموده حتی مینویسند و جعل رسول الله یستغفر له ایاماً لایخرج من ینه .
 یعنی روزها رسول اکرم ﷺ از منزل بیرون رفت و برای جناب ابوطالب استغفار و طلب مغفرت و آمرزش مینمود .

آیا ممکن است که آنحضرت آیه ۵۱ و ۱۱۶ سوره ۴ (نساء) را در قرآن خود ندیده باشد؟! که خدای متعال فرموده **ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک (۱)** .

چگونه ممکن است رسول اکرم ﷺ با وجود چنین آیه ای که صریحاً بر او در کار میفرماید که ما مشرک را نمی آمرزیم برای مشرک طلب رحمت و مغفرت ننماید و حال آنکه طلب رحمت و مغفرت برای مشرک حرام است و هم چنین غسل دادن و کفن نمودن بدن میت اختصاص بمسلمین دارد - و برای کفار ابدأ جائز نمیشد - پس همین استغفار نمودن رسول الله ﷺ برای جناب ابوطالب و امر نمودن بعلی علیه السلام که خودت برو پدرت را غسل بده و کفن بنما دلیلی واضح است بر اسلام و ایمان جناب ابوطالب رضی الله عنه .

با ویدنه حق بین و انصاف ص ۶ تذکره سبب این جوزی را مطالعه کنید و ببینید مولای متقیان چگونه بر پدر بزرگوارش مرتبه گفته است که :

اباطالب عصمة المستحجر و غیث المحول و نور الظلم
 لقد هدّ ففدک اهل الحفاظ فصلی علیک ولی النعم
 و لثاک ربک رضوانه فقد کنت لظنهر من خیر عم (۲)

(۱) محقق است خدا کسی را که باو شرک آورد هرگز نعوامد بعشیده سوی مشرک هر که را خواهد می بخشد .

(۲) ای ابوطالب تو بنام پناهتگان و رحمت برافزادگان و روشنائی شب ظلمانی بودی نبوت تو آرکان دوستان و محبتت متلاش شد رحمت حق بر تو نازل و نور را جوار خود در بهشت برین داخل نمود - و تو بودی برای پیشین بهترین سواها که اودا و دین اودا پاری نمودی .

آیا باور میشود که این شخصیت بزرگ کافر از دنیا رفته باشد که مجسمه توحید و خدا پرستی (علی علیه السلام) برای او این قسم مرثیه سرالی نماید ۱۱۱.

اینها تمام دلالتی است که ثابت مینماید جناب ابوطالب مؤمن از دنیا رفته و آلا رسول اکرم بامام معصوم امر نمیرمود او را غسل و کفن و دفن بنماید و برای او گریه شدید و طلب رحمت بنماید در حالیکه آنحضرت مجسمه حبّ قی الله و بغض فی الله بوده است دوستی و دشمنی برای خدا مینماید نه روری هوای نفس که چون عمومی من است (ولو مشرک) امر پروردگار من است برای او بشدت گریه و استغفار و طلب رحمت نماید.

شیخ - اگر ابوطالب مؤمن و موحد بود بیجه علت ایمان خود را پنهان داشت و مانند عباس و حمزه برادران خود علناً اظهار ایمان نمود.

داعی - بدیهی است بین عباس و حمزه با جناب ابوطالب خیلی فرق و تفاوت بوده چه آنکه جناب حمزه بقدری شجاع و جسور و قوی بود که تمام اهل مکه از او ملاحظه میکردند بلکه میترسیدند البته اسلام و تظاهر او ایمان کماکه شایانی برای حفظ وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله از شر دشمنان شد.

اسلام عباس پنهانی بوده و اما جناب عباس هم فوری اسلام خود را ظاهر نکرد چنانچه ابن عبدالبر در استیعاب نقل مینماید که عباس در مکه ایمان آورد ولی از مردم پنهان میداشت تا زمانیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله هجرت نمود خواست با آنحضرت حرکت نماید حضرت باو نوشتند که توقفو در مکه برای من بهتر است فلذا خیره های مکه را با آنحضرت میرسانید و در غزوه بدر کبری کفار آنجناب را با خود آوردند بعد از شکست کفار قریش اسیر شد و در روز فتح خیبر مقتضی موجود شد ایمان خود را ظاهر نمود و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۶۶ ینابیع ضمن باب ۵۶ (چاپ اسلامبول) نقل از ذخائر العقبی امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبدالله طبری شافعی از فضائل ابوالقاسم الهی آورده که اهل علم میدانند، عباس از قدیم اسلام آورده بود ولی اسلاش را کتمان می نمود وقتی روز بدر بالشکر کفار آمد رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هر کس عباس را ملاقات نمود او را نکشد چه آنکه با

کراهت موافقت با کفار نمود و مایل به هجرت بود ولی پیغمبر باو نوشت بماند و اخبار مشرکین را با آنحضرت بدهد روزی که ابو رافع با آنحضرت خبر تظاهر باسلام عباس را داد حضرت او را آزاد نمود.

علت پنهان داشتن ابوطالب ایمان خود را

ولی جناب ابوطالب اگر ایمان خود را ظاهر میکرد امر یکسره میشد یعنی در اول دعوت که هنوز رسول اکرم صلی الله علیه و آله یآوری نداشت تمام قریش و جامعه عربیت برضد بنی هاشم متحداً قیام می نمودند و اساس نبوت را برهم میزدند. لذا جناب ابوطالب ایمان خود را سیاستاً ابراز ننمود تا بتواند بعنوان هم کیشی باقریش جلوی آنها و سایر اعادی را بگیرد تا آنها هم محض احترام جناب ابوطالب تصمیمات قوی تری اتخاذ نمایند و آنحضرت فرصتی کامل داشته باشد تا بتواند مقصد خود را آشکار نماید.

چنانچه همین قسم شد تا آنجناب زنده بود رسول اکرم صلی الله علیه و آله باقوت قلب تمام مشغول انجام وظیفه بود همینکه جناب ابوطالب در آخر سال دهم بعثت وفات نمود جبرئیل نازل شد و عرض کرد اخرج عن مکه فمالک بها ناصر بعد ابیطالب از مکه خارج شو که بعد از ابیطالب یآوری در آنجا نداری.

شیخ - آیا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام ابوطالب مشهور بوده و امت قبول داشتند یا خیر.

داعی - بلی گمال شهرت را داشته و تمام امت نام آن جناب را با عظمت یاد می نمودند.

شیخ - چگونه ممکن است در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله امری شایع و شهرت کامل داشته باشد ولی بعد از سی سال تقریباً جهت جعل حدیثی (بخول شما) بر خلاف حق و حقیقت مشهور گردد قسمی که حقیقت اولیه خود را از دست بدهد.

داعی - لیس هذا اول فارورة کسرت فی الاسلام (۱).

(۱) این اول فیهش (حقیقت) بوده که در اسلام شکسته شد.

این امر تلازمی نداشت که موضوعی در زمان رسول خدا ﷺ مشهور ولی بعد از سالها بیعمل حدیثی صورت اولیه خود را از دست داده باشد.

بسیاری از امور بود حتی در احکام دین که در زمان صاحب شریعت خاتم الانبیاء ﷺ شایع و رایج بلکه مشروع و مورد عمل بوده و بعد از گذشتن سالها بواسطه اعمال نفوذ اشخاص بکلی حقیقت آن عوض گردیده و صورت دیگری بخود گرفته.

شیخ - ممکن است از آن امور بسیاری که بیان نمودید نمونه ای برای ما ذکر نمایید.

داعی - شواهد بسیار است که وقت مجلس اقتضای بیان تمام آنها را نمیدهد ولی برای نمونه یکی از آن شواهد که از همه مهم تر و واضح تر و با دلالت قرآن مجید و اتفاق جمهور مسلمین استوار گردیده اشاره مینمایم و آن دو حکم محکم متمه که عقد انقطاع و حج نساء است.

که بحکم قرآن مجید و اتفاق فریقین (شیعه و سنی) در زمان رسول اکرم ﷺ شایع و مشروع و مورد عمل بوده - حتی در دوره خلافت ابی بکر و قسمتی از زمان خلافت عمر بن الخطاب هم در میان امت جاری بوده فقط بیک جمله کلام خلیفه عمر که گفت **معتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرهما و اعاقب علیهما (۱)** . بکلی منعکس گردیده یعنی حلال خدا هزار و سیصد سال است حرام گردیده چنان این کلام عمر از زمان خلافت او بید تغییر شد و بدون دلیل بر خلاف نص صریح قرآن مجید و عمل رسول اکرم ﷺ و صحابه آنحضرت روی اطاعت کور کورانه پیروی شد - که حقیقت اولیه خود را از دست داد که الی الحال ملیونها جمعیت مسلمانی از جمهور برادران اهل تسنن متمه سنت نسبت به رسول الله ﷺ و حلال خدا را بدعتی از بدع شیعه میدانند و هنوز عموم برادران اهل تسنن میدانند و اگر ما با دلایل بیان کنیم قبول نمیکند که در زمان پیغمبر و سی و نهمین ارباب در متمه شایع و حلال بوده فقط بگفتار خلیفه عمر در واسط خلافتش حلال خدا حرام گردیده.

(۱) دو متمه که در زمان پیغمبر بوده من آنها را حرام نمودم و عقاب مینمایم هر کس که آنها را

چنانیکه حکم ثابت الهی مؤید بر آن مجید و سیره رسول الله و صحابه پاک و تأیید شیخین ابی بکر و عمر و موجود بودن دلایل واضحه در قرآن مجید و کتب معتبره اهل سنت بر حلیت آن بگفتار شخص عمر که ابتدا استناد بآیات و کتبات رسول الله ﷺ ندارد حرام و بدعت کرد.

شما میخوانید اسلام و ایمان جناب ابوطالب مبطل بکفر نگردد.

شیخ - یعنی میخوانید بگوئید ملیونها مسلمانان جهان قرنها بر خلاف قرآن و سنت رسول خدا ﷺ عمل نمودند و حال آنکه در همه جهان ما را سنی میخوانند یعنی تابع سنت رسول الله و شیعیان را رافضی گویند یعنی روی گردان از سنت رسول الله ﷺ ۱۴.

داعی - ظاهر آشماها خود را سنی و شیعیان را

رافضی میخوانید و حال آنکه اگر از عادت متمه

بر کنار و منصفانه قضاوت نمائید می بینید در معنی

و حقیقت شیعیان سنی یعنی تابع قرآن و سنت

رسول الله ﷺ و مطیع اوامر آنحضرت میباشد و شما ها رافضی یعنی روی گردان

از قرآن و سنت و اوامر آنحضرت میباشد.

شیخ - احوست - ملیونها مسلمانان پاک را رافضی خواندید، چه دلیل بر این

معنی دارید.

داعی - همان قسمی که شما ها برادران سنی زیاد از صد ملیون مسلمانان پاک

دل شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت رسول الله ﷺ را رافضی و کافر و مشرک

میخوانید - در لیبالی ماضیه بدلائل بسیاری اشاره نمودم که رسول اکرم ﷺ دستور

داد بعد از من پیروی کنید از قرآن و عترت من شما عمداً از عترت روی گردانید پیرو دیگران

شدید سیره و سنت آنحضرت را که در زمان حیات بحکم قرآن عملی می نمود زیر پا

گذارد و بحکم شیخین آنها را ترک نموده - و عاملین بسنت و سیره آنحضرت را رافضی

بلکه مشرک و کافر خواندید - که از جمله آن احکام که صریحاً در آیه ۴۲ سوره ۸

(انفال) فرموده: **و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسته و للرسول و**

لذی القربی (۱).

و آنحضرت در زمان حیات این حکم را عملی می فرمود و خمس غنایم را بخوشان و اقارب تقسیم مینمود قطع نموده و از آن روی گردانیدید (۱) بالاخره اگر بخوایم تمام آنها را شماره کنم رشته سخن خیلی طولانی میشود.

بزرگتر دلیل بر این معنی که ما شیعیان تابع سنت و سیره رسول الله ﷺ میباشیم و شما ها راضی و روی گردان و ترک کنند سنت و سیره رسول الله و صحابه کرام میباشید همین موضوع متمه است که بحکم خدا و سنت رسول الله ﷺ و عمل صحابه در زمان خود آنحضرت و تمام دوره خلافت ابی بکر تا اواسط خلافت عمر حلال و مورد عمل بوده ولی بجمله ای از کلام عمر که روی سیاست و نظر خاصی ادا نمود حلال خدا را حرام و سنت رسول خدا را زیر پا گذارده و ترک نمودید مع ذلک خود را سنتی و ما شیعیان را که تابع قرآن و سنت رسول الله ﷺ میباشیم راضی میخوانید؟! و این امر را چنان بری خبران وارو نشان دادید که چهارده قرن است ما را راضی و مشرک میخوانند.

و عجب آنکه معنای مثل معروف کله از آتش گرم تر شما برادران اهل تسنن هستند که خلیفه عمر برای اثبات کلام خود اقامه برهان و دلایل نمود ولی علمای اهل تسنن ده ها دلیل باردار در کتب خود آورده تا ثابت کنند کلام خلیفه عمر حق ولی قرآن و سنت و سیره رسول الله ﷺ و صحابه آنحضرت باطل و بی اساس میباشد !! ۲

شیخ - دلیل شما بر حلیت متمه و عقدا قطع چیست از کجا و بیجه دلیل میگوید خلیفه عمر رضی الله عنه برخلاف گفته خدا و سنت رسول خدا ﷺ عمل نموده.

دلایل بر حلیت متمه داعی - دلایل بر این معنی بسیار است. اولاً قرآن مجید، و سند محکم آسمانی است که هر آیه

(۱) ای مؤمنان بدانید که هر چه پشا غنیمت و فایده رسد (زیاد یا کم) خمس و پنج یک آن خاص خدا و رسول و خویشان او میباشد.

(۲) رجوع نماید به ص ۶۹۳ همین کتاب.

۲۸-سوره ۴ (نساء) صریحاً میفرماید فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن

قریصه (۱).

بدیهی است که حکم قرآن مجید الی الابد بمشروعت خود باقیست مگر ناسخی در خود قرآن ظاهر گردد چون در این موضوع ناسخی نیامده پس این حکم محکم تا ابد باقی و برقرار است.

شیخ - از کجا این آیه مر بوطینکاح دائم نباشد که در تعقیب همان آیات آمده دستور میدهد مهر و صدق آنها را بپردازند.

داعی - در این بیان خود بی لطفی و باصلاح مغالطه نمودید زیرا علماء بزرگ خودتان از قبیل طبری در جزء پنجم از تفسیر کبیر و امام فخر رازی در جزء سیم از تفسر مفتاح النیب و دیگران این آیه شریفه را در باب متمه آورده اند.

علاوه بر صراحت بیان مفسرین و علماء خودتان آقایان بخوبی میدانید که سوره نساء کاملاً مشتمل است بر بیان اقسام نکاح و ازدواج در اسلام از دائم - و متمه منقطه - و مالک یمین.

اما در نکاح دائم در آیه ۳ سوره ۴ (نساء) فرماید فاتکحوا ما طاب لکم من النساء مننی و ثلاث و رباع فان ختمت الّا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم (۳).

و درباره ملک یمین و کنیزکان در آیه ۲۸ سوره ۴ (نساء) فرماید و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من قنیا تکم المؤمنات و الله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض فاتکحوهن باذن اهلهن و انوهن اجورهن بالمعروف (۴).

(۱) پس از اینکه بهره مند شدید از آنها (یعنی متمه نمودید) و نتع از آنها برداشدید

مهر مین که مزد آنها است با آنان بپردازید که قریصه و واجب است.

(۲) نکاح خود در آورید از زنان آنکس را که برای شما نیکو و مناسب با عدالت باشد دو یا سه یا چهار و اگر بترسد که چون زنان متمه گیرید تفراید عدالت نیاید پس تنها یک زن اختیار کرده و با چنانکه کنیزی دادید بان اکتفا کنید که نزدیکتر است به عدالت.

(۳) هر کس از شما را دست و توانایی نباشد که زنان پارسای با ایمان (و آزاد) گیرد پس کنیزان مؤمنه ای که مالک آن شده بفرنی اختیار کنید خدا آگاه تر است بر این ایمان شما که اهل ایمان همه بعضی از جنس بعضی دیگر و در تنه یک ساید پس با کنیزکان مؤمنه باذن مالکشان ازدواج کنید و مهر آنها را بد آنچه همین شده بدهید.

و در باب متعه و عتداً اطاع آیه فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة نازل گردید و اگر این آیه مربوط بطنکاح دائم باشد لازم میآید که در یک سوره امر بطنکاح دائم تکرار شده باشد و این برخلاف قاعده خواهد بود.

و چون راجع بمتعه نازل گردیده معلوم است که خوردن امر وحکم جدید است. ثانیاً اتفاق جمیع مسلمین است (نهشبهه قطف) باینکه نکاح متعه در صدر اسلام شایع و مشروع بوده و صحابه کبار در زمان خود رسول الله ﷺ بآن دستور عمل میکردند و اگر این آیه مربوط بطنکاح است پس آیه متعه کدام است که عموم مسلمین قائل بآن هستند پس قطعاً آیه متعه همین است که مفسرین خودتان هم متعرض اند و مشروعیت آنرا ثابت مینمایند و ناسخی برای آن نیامده چنانچه در کتب معتبره خودتان ثبت است

از جمله در صحیح بخاری و مسند امام احمد بن حنبل از ابو رجاء از عمران بن حصین نقل است

اختیار از طرق اهل تسنن
بر حلیت متعه

که گفت نزلت آیه المتعة في كتاب الله ففعلنا

هامع رسول الله ولم ينزل قرآن بخرمته ولم ينه عنها رسول الله حتى اذامات قال رجل برأيه ماشاء . قال محمد (يقال الله عمر) (۱).

و در ص ۵۳۵ جزء اول صحیح مسلم بن حجاج باب نکاح المتعه است که حدثنا الحسن الحواثي قال حدثنا عبدالرزاق قال اخبرنا ابن جريج قال قال عطا قدم جابر بن عبد الله الانصاري معتمراً فبجشناه في منزله فساله اللوم عن اشيائهم ذكروا المتعة فقال نعم استمتعتنا على عهد رسول الله وعلى عهد ابي بكر و عمر (۲).

(۱) آیه متعه نازل شده در کتاب خدا و اما در زمان رسول خدا (ص) بآن عمل میکردیم و آیه ای هم بر حرمت آن نازل نگردید و رسول خدا هم تا دم مرگ ما را از آن منع ننمود مردی برای وحیل خود گفت هر چه دلش خواست - بخاری گوید میگویند این مرد هرگز بنی العنطاب بوده ۱۱ .
(۲) حدیث کرد مرا حسن الحواثی گفت حدیث کرد مرا عبدالرزاق گفت خبر داد مرا ابن جريج از عطاء که گفت جابر بن عباد انصاری برای عمره بنگه آمده منزل او رفتیم مردمان از او مسائل و شکایات میبردند فلذا رسید صحبت بنده گفت بلی ما در زمان رسول خدا صلی علیه و آله و هم دو زمان ابي بكر و عمر متعه میکردیم .

و نیز در ص ۴۶۷ جزء اول همان کتاب (چاپ مصر سال ۱۳۰۶) باب المتعة بالحج والمعرة مستنداً از ابی نضره روایت نموده که گفت من در نزد جابر بن عبد الله انصاری بودم شخصی بر او وارد شد فقال ابن عباس و الزبير اختفا في المتعين فقال جابر فعلناهما مع رسول الله (ص) ثم نهى عنهما عمر فلم نعد هما (۱) . و نیز امام احمد بن حنبل در ص ۲۵ جزء اول مسند خبر ابی نضره را بطریق دیگر نقل نموده و نیز هر دو روایت دیگری میکنند از جابر که در جای دیگر گفته كُنا نمتتع بالقبضة من التمر والدقيق على عهد رسول الله و ابو بكر حتى نهى عمر في شان عمرو بن حريث (۲) .

حمیدی در جمع بین الصحیحین از عبدالله بن عباس روایت نموده که گفت در زمان رسول اکرم ﷺ متعه میکردیم تا آنکه عمر بخلافت برخاست گفت خدای تعالی برای پیغمبر خود هر چه میخواست حلال میکرد و اکنون او در گذشت و قرآن بجای خود باقی است پس چون بجهنمی یا عمره ای شروع کردید آنرا با تمام برسانید چنانچه خدا فرموده است ، و توبه کنید از متعه زنان و هر مردی را نزد من آرید که او متعه کرده باشد سنسگارش میکنم ۱۱۹ .

از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده است که ثابت مینماید متعه در زمان رسول اکرم ﷺ شایع و مشروع بوده و اصحاب عمل بآن میکردند تا زمان خلافت عمر که او حرام نمود .

و علاوه بر این اخبار عدّه ای از اصحاب و غیره از قبیل ابی بن کعب و ابن عباس و عبدالله بن مسعود و سعید بن جبیر و سدی آیه متعه را باین طریق قرائت نمودند

فما استمتعتم به منهن الى اجل مسمى (۳)

(۱) گفت عبادت من عباس و عبادت بن زبیر در موضوع دو متعه (منه لسانه و منه حج) اختلاف نظر دارند جابر گفت ما در زمان رسول خدا (ص) هر دو را بجا میآوردیم پس هر آن دو را نهی کرد و ما هم دیگر پس از آن بجا نیآوردیم .
(۲) ما در زمان رسول خدا صلی علیه و آله بگری متعه میکردیم بقبضه ای از خرما و گندم خود شده و آرد تا آنکه عمر نهی کرد درباره عمر بن حریث .
(۳) پس از آنکه بهره منته خود از آنها (یعنی متعه نمودن) و تمتع از آنها برداشتند تا زمانی که (خشن الفقه) مبین نبودید .

چنانچه جار الله زمخشری در کشف از ابن عباس بطریق ارسال مسلمات نقل نموده و نیز محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیرش ذیل همین آیه و امام فخر رازی در جلد نهم تفسیر مفاتیح الغیب ذیل آیه شریفه و امام نووی در باب اول نکاح المتهه از شرح صحیح مسلم نقل مینمایند قول قاضی عیاض را از مازری که عبد الله بن مسعود (کاتب الوحی) آیه را چنین قرائت مینمود:

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَمَّا فُجْرٌ فَلَا حَسَبَ لَكُمْ فِيهَا لَعْنَةُ اللَّهِ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا لَعْنَةُ اللَّهِ أَثَمَةٌ
کتب و این عباس گفته و الأمة ما اکتروا علیهما فی هذه القراءة فكان ذلك
اجمعا علی صحة ما ذکرنا (۱).

آنکه در ورق بعد جواباً گوید فَإِنَّ تِلْكَ الْقِرَاءَةَ لِأَنَّ عَلَىٰ إِنْ الْمُتَمَعَةِ
كَانَتْ مَشْرُوعَةً وَ نَحْنُ لَانْتِزَاعِ فِيهَا (۲).

شیخ - دلیل شما بر عدم نسخ چیست که در زمان رسول خدا ﷺ مشروع
بوده ولی بعد نسخ نگردیده

داعی - دلایل بر عدم نسخ و اینکه بر مشروعیت خود باقیست بسیار است و از
همه دلایل نزدیکتی بهم عموم که بدانند متعه در زمان رسول اکرم ﷺ شایع و
مشروع بوده تا اواسط خلافت عمر و نسخ هم نگردیده علاوه بر اخبار مذکوره و
سیره و رفتار صحابه کرام که عمل بآن میکردند کفار خود خلیفه عمر بن الخطاب
میباشد که عموم علماء خودتان نقل نموده اند که بالای منبر گفت متعتان کافنا علی
عهد رسول الله وانا احرمهما و اعاقب علیهما و در بعض اخبار الهی
تنهما (۳).

(۱) است انکار ننمودند این دو نفر را بر نقل این نوع از قرائت پس اجماع وارد است
بر صحت آنچه ما ذکر نمودیم.

(۲) این نوع از قرائت ولایت ندارد مگر بر مشروعیت متعه (در زمان رسول الله ص) و ما
تراضی دو این باب ندادیم (که در زمان رسول خدا مشروع بوده متنها گوئیم که نسخ گردیده).

(۳) دو متعه که در زمان رسول خدا واجب و شایع بود من هر دو را حرام و نهی از آنها
نمود هر کسی عمل با آنها پشیمه عقابش خواهم کرد (در بعضی اخبار سنکسارش مینمایم - چنانکه
مسلم در ص ۶۷۷ جزء اول صحیح خود آورده) (در احکام اسلام حکم رجم و سنکسار واجب بماد
متعه جای دیده نشده است پس خلیفه ص چرا گفته ؟ نیدانم) ..

شیخ - فرمایشات شما صحیح است عرض کردم که در زمان رسول خدا ﷺ
بسیاری از احکام در اول امر رایج بوده ولی بعد نسخ شد این حکم متعه هم در اول امر
در دستور بود ولی بعداً نسخ گردید.

داعی - چون مبنا و اساس دین قرآن مجید است لذا هر حکمی که در قرآن
امر بآن شده ناسخ آنهم باید در قرآن و لسان خود خاتم الانبیاء ﷺ باشد بفرمائید
در کجای قرآن این حکم نسخ شده.

شیخ - آیه ۶ از سوره ۲۳ (مؤمنون) ناسخ آنست که میفرماید **الَّا عَلَىٰ
أَزْوَاجِهِمْ** او مملکت ایمانهم **فَأَنهَم** غیر ملومین (۱).

در این آیه اسباب حلال شدن را دو چیز قرار داده ۱- زوجیت ۲- مالک شدن
بملک یعنی پس بدلیل همین آیه - متعه نسخ گردیده است.

داعی - در این آیه دلالتی بر نسخ متعه نمیباشد بلکه تأیید است جهت آنکه
متعه هم در حکم زوجیت است و وزن متعه هم زوجة حقیقی مرد است و اگر متعه زوجة
حقیقی نبود خداوند در آیه مذکوره امر نمیفرمود حق المهر آنها را بدهیم.

علاوه بر این معنی سوره مؤمنون مکیه است و سوره نساء مدنیه، محققاً مکی
مقدم بر مدنی است پس چگونه این آیه ناسخ است در حالیکه مقدم بر آیه متعه میباشد
روی این قاعده ناسخ قبل از منسوخ آمده - فاعتبروا یا اولی الابصار! ۱.

گذشته از آنکه اکابر از صحابه و تابعین حکم
بعدم نسخ نموده اند مانند عبدالله بن عباس و
عبدالله بن مسعود (کاتب الوحی) و جابر بن عبدالله
انصاری و سلمه بن اکوع و ابی ذر غفاری و سبرة بن

**اکابر صحابه و تابعین حتی
مالک حکم بعدم نسخ متعه
نموده اند**

معد و اکوع بن عبدالله الاسلمی و عمران بن حصین و غیرهم.

اکابر از علماء خودتان هم پیروی از صحابه حکم بعدم نسخ داده اند از قبیل
جارالله زمخشری در تفسیر کشف در موقصیه نقل مینماید قول حبر است عبدالله بن عباس
(۱) مگر بر حجتشان که زنان شرعی آنها باهم با کبیران ملکی منصرفی آنها که
هیچ گونه ملاحتی دو مباشرت این زنان بر آنها نیست.

را که گفته است آیه متعه از محکومات قرآن است، گوید یعنی نسخ نگردیده است.
ومالك بن انس (امام مالکیها) امر بمشروعیت وجواز متعه وعدم نسخ آن
نموده است.

چنانچه ملا سعد تفتازانی در شرح مقاصد و برهان الدین حنفی در هدایه و ابن
حجر عسقلانی در فتح الباری و دیگران قول و فتوی مالک را نقل نموده اند که در یکجا
گفته است هو جائز لانه كان مباحاً مشروعاً واشتهر عن ابن عباس حلیته و تبعه
علی ذلك اکثر اهل اليمن و مكة من اصحابه (۱).

و در جای دیگر گفته است هو جائز لانه كان مباحاً فیبقی الی ان ینظر
ناسخه (۲).

(معلوم میشود تا سال ۱۷۹ هجری که مالک از دنیا رفته دلائل بر نسخ متعه بر او
ظاهر نگردیده بود و معلوم میشود آنچه ساخته شده از متأخرین است - برای تقویت قول
خليفة عمر) و اعظم مفسرین شامانند زمخشری و بقوی و امام تعلبی بر عقیده ابن عباس و
کبار صحابه رفته و معتقد بحلیت و مباحیت متعه بودند.

شیخ - چون متعه شرایط زوجیت از قبیل ارث و طلاق و عدّه و نفقه را ندارد
پس زوجه حقیقی نیست.

داعی - معلوم میشود روی نظر بدبینی توجه کامل
تمام آثار زوجیت بر زن
متعه مترتب است
بکتب فقهیه شیعه ننموده‌اید و الا این اشکال را
نمی‌نوید چه آنکه میدیدید که تمام آثار

زوجیت بر زن متعه مترتب است مگر آنچه با دلیل خارج شود.

و دیگر آنکه متعه قسمی از نکاح مسلم است و صدق زوجیت بر او محقق است
که برای سهولت و آسانی امت و جلوگیری از زنا یعنی از شرایط و تکلیفات آن فضلا
و لطفاً تخفیف داده شده و اما راجع بشرائط: اولاً معلوم نیست که ارث از لوازم ثابت

(۱) متعه جائز است برای آنکه مباح و مشروع میباشد و مشهور است از ابن عباس حلیت آن در
منابعت نموده‌اند او را بیشتر اهل یمن و مکه از اصحاب مالک عقیده بحلیت و مباح بودن متعه را.
(۲) متعه جائز است برای آنکه مباح بوده است (زمان یمنی) و بحلیت و مباح بودن باقی
است تا زمانی که نسخ او ظاهر شود.

زوجیت باشد چه بسیار زنان اند که با خلافت زوجیت ارث از شوهر نمیرند مانند زوجه
کتابیه و ناشزه و قاتله زوج خود که با وجود صدق اسم زوجه از ارث ممنوع است.

ثانیاً ممنوع بودن زن متعه از حق الارث هم بطور قطع معلوم نیست چون فتاوی
فقهیه درباره آنها مختلف است چنانچه فتاوی فقهیه شامیه در احکام مختلف است.

ثالثاً اجماع امامیه بر آنست که زن متعه هم باید عدّه نگهدارد و اقل مدت
عدّه را چهل و پنج روز مقرر داشته‌اند و اگر شوهر او بمیرد باید عدّه وفات که چهار
ماه و ده روز است نگهدارد خواه مدخوله باشد یا غیر مدخوله باشد یا غیر بائنه.
و رابعاً حق انتفقه جز محتمی لوازم زوجیت نیست چه بسا زانیکه در علاقه زوجیت
هستند و از حق انتفقه محروم‌اند مانند ناشزه و کتابیه و قاتله زوج خود.

خامساً تمامیت مدت التطلاق اومیباشد و همچنین بذمّت نمودن زوج در بین
مدّت نیز طلاق او میباشد.

پس این شرایطی که فرمودید هیچکدام موضوعیت ندارد چنانچه نایب البشر
علامه حلی حسن بن یوسف بن علی بن مطهر جمال الدین قدس سره القادوسی که از مفاخر
علمای شیعه است در مقابل با علمای بزرگ شما همین دلائل را بر رد گفتار آنها بنحو
آتم و اکمل تفصیلاً شرح داده که دعا گو جهت شوق وقت باختصار کوشیدیم (هر کس طالب
تفصیل کلام و تحقیق بیان است مراجعه کند بکتاب مباحثات سنیه و معارضات نصیریّه
و سایر مؤلفات آن مرحوم طاب ثراه).

شیخ - از آیه شریفه گذشته احادیث بسیاری رسیده که در زمان رسول خدا
ﷺ حکم متعه نسخ گردیده است.

داعی - متنی است بیان فرمائید حکم نسخ در کجا وارد گردیده.

شیخ - باختلاف نقل گردیده بعضی از آنها در فتح خیبر بوده و در بعضی اقوال
روز فتح مکه و در بعضی روایات در حجة الوداع و بعضی گفتند در تبوک بوده و بعضی
دیگر گفتند در عمره القضا حکم نسخ نازل آمده.

داعی - همین اختلاف عقیده و تناقض و تعارض

در اخبار دلالت کلمه دارد بر عدم ورود چنین

حکمی و چگونه ممکن است بچنین اخباری رونق

پیدا نمود علاوه بر آنکه اخبار بسیاری در کتب معتبره خودتان مانند صحاح سته و جمع

بین الصحیحین و جمع بین الصحاح الستة و مسند و غیرهم نقل گردیده از کبار صحابه

که عدم منسوخیت آنرا تا زمان خلافت عمر می‌رسانند.

و از همه دلایل واضحتر همانست که شیوخ اکابر علماء خودتان نقل نموده اندقول

خود خلیفه عمر را که متعنان کانا علی عهد رسول الله و انا احرمهما اگر حکم

نسخی از حیث آیه یا حدیث و بیان رسول الله ﷺ در زمان آنحضرت بود بایستی

خلیفه بگوید مطابق همان حکمی که رسول الله ﷺ فرموده و آیه قرآن دلالت

بر آن دارد هر کس متعه بنماید و این عمل منسوخ مبرم را بجا آورد من

غناش منیام (قطعا برای اجراء و اثر در قلوب این نوع از بیان مؤثر تر بوده) تا

آنکه بگوید در متعه که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حلال بوده من

حرام نمودم.

و اگر کلام شما حق باشد ناسخی در قرآن مجید آمده بود چگونه صحابه

پیغمبر ﷺ و شاگردان مدرسه و مکتب آنحضرت مانند عبدالله بن عباس (حبر امت)

و عمران بن حصین و ابی‌ذرفاری و عبدالله بن مسعود (کاتب الوحی) و جابر بن عبدالله

انصاری و ابوسعید خدری و سلمة بن اکوع و غیر آنها از اصحاب و تابعین عمل بآن

میکردند چنانچه محدثین و مورخین بزرگ خودتان حتی بخاری و مسلم که بکتابهای

آنها اهمیت میدهند ثبت و ضبط نموده‌اند که بعضی از آنها اشاره نمودیم و تمامی آنها

دلالت واضحه دارد که از زمان رسول اکرم ﷺ تا دوره خلافت عمر اصحاب بآن عمل

میکردند و میگفتند تا زمان وفات آنحضرت چیزی که دالت بر منسوخیت حکم متعه

باشد نشدیدم فلذا عمل بآن میکردیم.

و صحراحت باین معنی دارد حدیثی که امام احمد بن حنبل در مسند از ابی رجاء

از عمران بن حصین نقل نموده که گفت:

نزلت آیه المتعة فی کتاب الله و عملنا بهامع رسول الله فلم تنزل آیه

بنسخها ولم ینه عنها النبی حتی مات (۱).

ولیز در خبر عمران بن حصین که قبلا برضتان رساندم صراحت دارد که نه در

قرآن و نه در لسان پیغمبر اکرم ﷺ منع و نهی از متعه نکرده‌اند.

پس وقتی نسخ و منعی در کتاب و سنت فرسیدم قطعاً متعه بمشروعیت خود باقی

است إلى الابد.

چنانچه ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترمذی در سنن خود که یکی از صحاح

ستة شما شمرده میشود و امام احمد بن حنبل در ص ۹۵ جزء دوم مسند و ابن اثیر در

جامع الاصول باسناد عیدیه نقل نموده‌اند که از عبدالله بن عمر بن الخطاب مرد شامی

پرسید چه میکوفی در متعه نساء گفت البته حلال است گفت پدرت خلیفه نبی از آن

نموده گفت پیغمبر ﷺ امر فرموده اگر پدرم نبی نموده قطعاً امر پیغمبر مقدم است

بر نبی پدرم و من مطیع امر رسول الله میباشم.

و اما راجع باخباری که فرمودید نقل گردیده گمان میکنم متأخرین از زمان

صحابه و تابعین برای تصحیح و تقویت قول خلیفه عمر احادیثی وضع نموده و انتشار دادند

و الا مطلب بقدری واضح و آشکار است که احتیاج بتوضیح ورد ندارد که غیر از

قول خلیفه عمر بن الخطاب سند صحیح و دلیل کلمی بر ابطال متعه و حرمت آن در

دست ندارند.

شیخ ح قول خلیفه عمر رضی الله عنه خود سند بزرگی است برای مسلمین که

پیروی از آن بنمایند زیرا اگر خلیفه از رسول خدا نشینید بود نقل نمی نمود ۱۹.

داعی - از یک عالم با فکر دقیق متصفی (روی محبت و علاقه مفرط خلیفه عمر)

ابراز بچنین عبارتی بسیار بعید است برای اینکه در هر کاری فکر لازم است آقایان

(۱) آیه متعه در قرآن مجید نازل شد و ما بآن عمل میکردیم با رسول خدا صلوات الله

و آله و آله ای نازل گردید که حکم متعه را نسخ نماید و پیغمبر (ص) هم نبی از آن نبود تا

وفات نمود.

قدری دقیق شوید روی بیان خود که میفرمائید قول خلیفه برای مسلمین سندیت دارد که پیروی از آن نمایند ما آنچه در کتب صحیحه معتبره خودتان سیر نمودیم حتی یک خبر هم ندیدیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد قول عمر بن الخطاب سندیت دارد و یا بر مسلمین لازم است از آن پیروی نمایند.

ولی اخبار متکثره متواتره در کتب معتبره خودتان بسیار است که پیروی کنید از عترت طاهره رسالت بالاخص از فرد شاخص آن خاندان جلیل مولانا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که بیعض از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم و تمام عترت و اهل بیت رسالت حکم بعدم نسخ داده اند.

واما اینکه فرمودید خلیفه اگر از مقام رسالت موضوع حرمت را شنیده بود بیان نمی نمود بسیار مورد اشکال است.

اولاً اگر خلیفه عمر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین نسخی را شنیده بود می بایستی از زمان آنحضرت تا زمان زمامداری خود گفته باشد خصوصاً وقتی میدید که کبار از صحابه عمل بآن مینمودند بعنوان نبی از منکر هم شده بایستی بمردم برساند که این عمل منسوخ است لکن ارتکاب آن خود داری نمائید چرا نرساند و نبی از منکر ننمود؟!

ثانیاً هر حکمی که بفرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در امت شایع شد البته باید تا نسخ آنها بوسیله خود آنحضرت شایع گردد چنانچه در علم اصول مقرر است که تأخیر بیان از وقت حاجت جائز نیست.

آیا غلامی است حکمی که در تمام امت شایع گردیده نسخ آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله باحدی نفرماید مگر فقط بعمر تنها بفرماید عمر هم باحدی نکوید تا آخر دوره خلافتش روی مخالفت شخص معینی سیاست حرمت آن را اعلام نماید؟

آیا در مدتی که امت عمل باین حکم منسوخ (بقول شما) میکردند مسئول نبودند و عمل خلاف شرعی از آنها صادر نشده بود.

آیا مسئول این عمل منسوخ غیر مشروع (بقول شما) که بمردم ابلاغ نموده

وامت عمل بآن میکردند جز رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگری بوده که حکم ناسخی را که از خدا بلا امر شده باامت برساند نرسانده (بقول شما) جرمانه بعمر تنها گفته باشد عمر هم باحدی نگفته مگر در آخر دوره خلافتش من غندی حکم بحرمت داده؟! و خلیفه ای بکر هم که حتماً مقامش از عمر بالاتر بوده در تمام دوره خلافت خود جلو گیری از حکم منسوخ ننموده باشد؟

آیا این کلمه کفر نیست و معتقد بآن کافر نیست که بگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابلاغ احکام تسامح نموده و امت از روی جهالت و بی خبری عمل بحکم منسوخ می نمودند؟!؟

ثالثاً اگر متعه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نسخ شده و عمر هم از آن حضرت شنیده بود بایستی در وقت گفتن نسبت آن حکم را بآنحضرت بدهد و بگوید خودم از پیغمبر شنیدم که فرمود عقد متعه منسوخ است و احدى بآن عمل ننماید و اگر هر کس عمل بآن بنماید باید حد بخورد و یا سنگسار شود.

و قطعاً بااستناد بفرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله اثرش بیشتر ظاهر میشد در میان امت.

نه آنکه بگوید دو متعه که در زمان پیغمبر حلال و مشروع بوده من حرام نمودم و عمل کنندگان را عقاب یا سنگسار مینمایم.

آیا حلال و حرام و تعیین حد و حدود را باید پیغمبر مقرر دارد که اتصال باغیب عالم دارد یا خلیفه بر کرده خلق این حق را دارد؟!؟

هنوز نمیتوانم بفهمم و عظم حکم نمیکند که عمر باچه برهان و دلیلی حلال خدا را حرام کرده و باچه جرانی گفته انا احرمهما عجب آنکه خود رسول الله صلی الله علیه و آله در مواقع ابلاغ احکام نمی فرمود من حلال یا حرام نمودم هر وقت حکمی را ابلاغ مینمود می فرمود خدای متعال بمن امر فرموده بشما ابلاغ نمایم ولی خلیفه عمر باکمال جرأت و صراحت میگوید متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب

علیهما؟!؟ فاعتبروا یا اولی الابصار.

مجتهد میتواند تغییر
احکام دهد ؟

شیخ - لابد آقا میدانید که عدّه‌ای از محققین
علماء ما بر این عقیده هستند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله
در احکام شرعی مجتهد بوده است لذا مجتهد دیگر
میتواند اجتهاداً مخالفت با امر اولی نموده حکمی را که حلال بوده حرام و یا حرام را
حلال نماید بهمین جهت خلیفه عمر رضی الله عنه فرمود **انا احقرهما ۱۱۱!**

داعی - هیچ انتظار نداشتیم که آقایان برای اثبات یک غلطی مرتکب غلطیهای
دیگر شوید شمارا بخدا اجتهاد در مقابل نص معقول است آیا سزاوار عقل است که
رسول اکرم را آنقدر پست و خلیفه عمر را بقدری بالا ببرید که مانند دو مجتهد برابر هم
قرار دهید آیا این بیان شما غلو برخلاف صریح آیات قرآن نمی باشد که ناچار باضیق
وقت بعضی از آن آیات اشاره مینمایم در آیه ۱۶ سوره ۱۰ (یونس) صریحاً فرماید
قل ما یكون لى ان ابدله من تلقاء نفسه ان اتبع الا ما یوحى الی (۱)

چونیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله نتواند بمیل و اراده خود تغییر و تبدیلی در احکام
بدون نزول وحی بدهد خلیفه عمر که بکلی از دستگاره وحی بیگانه بوده است چگونه
میتوانسته تصرف در احکام نموده حلال خدا را حرام نماید - و در آیه ۴ سوره ۵۳ (نجم)
فرماید **و ما یبطق عن الهوى ان هو الا وحى یوحى (۲)**

و آیه ۸ سوره ۴۶ (احقاف) که فرماید **قل ما کنتم بدعاً من الرسل وما
ادری ما یفعل لی ولا تمکن ان اتبع الا ما یوحى الی (۳)**

دلالت کامل دارد بر وجوب متابعت پیغمبر پس عمر و غیر عمر هر گز چنین حقی
نداشتند اند که تصرفاً در احکام نموده و جلال خدا را حرام نمایند ..

(۱) بگو با آنها مرا فرساده که از پیشتر خود قرآن را تبدیل کن من پیروی نمیکنم مگر آن چه
وحی میشود پس ..

(۲) هرگز بهوای نفس - سخن نکوید و گفتار او هیچ غیر وحی خدا نیست ..

(۳) بگو ای پیغمبر! بماند من از بین رسولان اولین پیغمبر نیستم که تازه در جهان آوازه
رسالت بلند کرده باشم و نبیءانم که با من و شما عاقبت چه میکنند من پیروی نمیکنم مگر آنچه من
وحی میشود ..

شیخ - قطعاً خلیفه عمر رضی الله عنه خیر و صلاح اجتماع را در آن دیده که نسخ
حکم را بیان نماید زیرا همین امروز دیده میشود مردمانی برای لذت يك ساعت یا يك
ماه یا یکسال زنی را متمه مینمایند و بعد حامله یا غیر حامله رها میکنند و همین عمل
سبب شیوع فحشاء میشود ..

داعی - بیخشد آقا این بیان شما خیلی مضحك و موجب تعجب است زیرا عمل
دسته‌ای از مردمان شهوت پرست لا ابالی را در حرام و حلال احکام دخالت
میدهد ..

اگر عملیات مردم شهوت پرست لا ابالی سبب شود که حلالی حرام گردد باید
عقد دائم هم حرام شود برای آنکه غالباً دیده شده است اشخاصی برای وجاهت یا مال
یا جهت دیگر دختران تنبیه‌ای را عقد دائم نموده بعد بدون خرج و نفقه و سرپرست
گذارده و رفته‌اند پس باید گفت چون افزای عمل چنین عملی میشوند پس عقد ازدواج
اصلاً غلط میباشد ..

باید در مردم تریزین دیانت نمود و آنها را آشنا بوظائف دینی نمود وقتی شخص
متدبّین شد و دید قدرت و توانائی نگاهداری زن دائمی ندارد و در پی زنا هم نمی‌خواهد
برود مطابق دستور شرع انور میخواید زنی را متمه و ب عقد اقطاع در تصرف خود آورد
اول دینی تحقیق شرائط متمه میروید چه آنکه میدانند برای هر حکمی شرائطی می‌باشد
اول باید تحصیل شرائط نمود آنکه در پی عمل رفت ..

فلذا در وقت قرار داد بقدری مهر برای زن قرار میدهد که زن بتواند بعد از تمام
شدن متمه در دورهٔ عدّهٔ خود که حدّ اقل چهل و پنج روز است راحت زندگی
نماید ..

دیگر آنکه بعد از متار که در تمام مدّت عدّه مراقب زن باشد که اگر حامله
شده است چون بچه از آن اوست از مادر نگهداری کند تا بعد از ولادت بیچّهٔ خود برسد
و اگر مردمانی رعایت این شرایط را تمایزند دلیل بر این نیست که آقایان ساده‌دل
بی فکر حکم مسلم حلالی را نسخ شده فرض نمایند ..

علاوه اگر هم فرمایش شما صحیح باشد قطعاً صلاح اجتماع را خدا و پیغمبر ﷺ از عمر بهتر میدانستند چرا برای خیر جامعه آنها را منع نکردند. و اگر پیغمبر نهی نکرده خلیفه و امام و حجته منصوص هم نمی تواند روی صلاح بینی حلال خدا را حرام نماید باستاند آنکه صلاح اجتماع در این بوده که مردم متمتع نمایند.

منع متمتع سبب شیوع فحشاء و زنا گردیده

اگر خوب دقت کنید حکم متمتع سبب شیوع فحشاء نیست بلکه منع از متمتع شیوع فحشاء آورده برای آنکه زن و مرد جوانی که وسائل ازدواج دائم برای آنها فراهم نیست و متمتع هم حسب الامر خلیفه عمر حرام بلکه گناه بزرگ است جلوی شهوت و هوای نفس را هم نمیتواند بگیرد چه میکنند ناچار بعمل ناشایسته زنا مشغول میشوند.

در هر قومی که عمل زنا شایع و متداول گردید پرده های حرمتها دریده توأمیس بشریت متزلزل و امراض مسریه از قبیل سفلیس و سوزاک و شاکرک و غیره فراوان میشود خانواده ها از هم پاشیده و بیچاره میشوند.

چنانچه امام احمد تمعلی و طبری در تفسیر خود و امام احمد بن حنبل در مسند ذیل آیه متمتع مستنداً نقل نموده اند از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که فرمود:
لولا ان عمر نهی عن المتمتع مازنی الاشی (۱).

و نیز ابن جریر و عمرو بن دینار از عبدالله بن عباس (حبر امت) نقل نموده اند که گفت
ما كانت المنة الا رحمة رحم الله بها امه محمد لولا نهی (ای عمر) عنها ما احتاج الى الزنى الاشی (۲).

پس بنا فرموده اسحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله سبب شیوع زنا منع از متمتع بوده نه عمل متمتع پس احکام حلال و حرام که از جانب خداوند بوسیله پیغمبر عظیم الشأن

(۱) اگر عمر متمتع را نهی نپسندد زنا نمی کرد (در اسلام) مگر تقابلی از مردم.

(۲) متمتع رحمتی بود از جانب خداوند برای امت مصلحت (ص) و اگر عمر منع و نهی از آن نیکتر محتاج بزنا نباشد مگر تقابلی از مردم. و در بعض اخبار عرض شفی شقی ثبت شده یعنی زنا نیکترند مگر مردمان شفی.

بجامعه ای ابلاغ گردیده بر خیر و صلاح جمع و اجتماع بوده و میباشد الی یوم القیمة. حرف در اینجا بسیار است شواهد بر بطلان این عقیده (که متمتعان حرام است) بی شمار که مجلس مختصر ما اقتضای شرح مفصل را ندارد.

علاوه صحبت ما در این موضوع نبود بلکه غرض دعا گو از نقل این حکم بنا بر تقاضای شما شاهده بود برای رفع استبعاد جناب عالی که فرمودند چگونه ممکن است امری در زمان پیغمبر شایع و بعدها با احادیث مجعوله بر خلاف جلوه نماید.

خواستم بدانید همان قسمی که احکام خدا را عوض نمودند و دست در حلال و حرام بردند حکم محکم خمس و دو حکم محکم متمتع را که با اتفاق فریقین (شیعه و سنی) از زمان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تا آخر زمان خلافت عمر در امت شایع و مورد عمل کبار از صحابه و تابعین بوده بعد روی میل شخصی خلیفه عمر برای خاطر عمرو بن حرث چنانچه جابر روایت مینماید بیک جمله گفتار او بدون دلیل و برهان نسخ و حلال خدا حرام شد و الحال میلیونها نفر از مسلمین بدون دلیل روی عادت تبعاً لاسلاف پیروی از آن عقیده و گفتار مینمایند با اینکه دلائل از آیات قرآن و احادیث در کتب معتبره خودتان بر وجوب خمس و این دو حکم محکم و عدم نسخ در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله هنوز موجود است - ۱۱.

مع ذلک عاملین باین احکام ثابت را که دلیلی بر نسخش نیست اهل بدعت و ضلالت میشمارند.

پس دیگر جای استبعادی باقی نمی ماند که اسلام و ایمان جناب ابوطالب را هم که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و صدرا سلام شایع و مورد احترام امت بوده بیعمل حدیث ضحاح متعکس جلوه دهند و مردم بی فکر هم روی عادت و تقلید بدون تحقیق حق و حقیقت را زیر پا گذارند محو بنمایند.

پس است بیش از این طول کلام ندمم برای اهل ینش و دانش همین مقدار از ادله کافیهست و بر اهل بصیرت واضح است که دلائل بر ایمان آنجناب بسی بسیار است که ما اختصاراً بهمین جا مطلب را ختم میکنیم.

والآخرارج و نواصب وامویرها و پیروان آنها از جهت عداوت بالامیر المؤمنین صلی الله علیه و آله

اگر جناب ابوطالب فرماً زنده گردد و از لسان خویش کلمتین شهادتین را بشنود باز تاویلات باره نموده و محل بر معانی دیگر مینماید.

هر يك از آقایان طالب بسط بیشتری در این باب هستيد مراجعه كنيد بكتب معتبره اكابر علمای خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی و ابوالقاسم بلخی و محمد بن اسحق و ابن سعد و ابن قتیبه و وافندی و امام موسلی و شوکانی و امام تلمسانی و امام قرطبی و علامه برزنجی و علی اجهوری و امام شعرانی و امام سجسی و ابو جعفر اسكافی غیرهم که معترف و معتقد باسلام و ایمان عم و ابوبن رسول خدا ﷺ بوده و غالباً رساله های مستقلی در این باب نوشته اند.

خلاصه از آنچه عرض شد معلوم کردید که از حیث نسب و نژاد پاك نورانی جسمانی علی عليه السلام ممتاز و احدی از صحابه کبار بمقام مقدس آنحضرت نمیرسد.

لقد ظهرت فما تخفي علي احد الاعلى اكمة لا يعرف القمر (۱)

مولد علی عليه السلام در خانه
كعبه بوده

و خصیصه دیگری که علی عليه السلام بآن ممتاز است محل و مکان ولادت است که احدی از خلائق از انبیاء عظام و اوصیاء کرام تا ام صالحه آنها من

آدم إلى الخاتم باين خصیصه عظمی ممتاز نبودند.

همان قسمی که از حیث نسب و نژاد و جنبه نورانیت در خلقت ممتاز بوده است از حیث مولد هم برجستگی خاصی داشته که در این امتیاز آنحضرت منفرد بوده است چه آنکه ولادت آن بزرگوار در خانه کعبه بوده است.

موقع ولادت عیسی بن مریم علی نبینا وآله و عليه السلام در بیت المقدس ندای غیبی مریم طاهره مادر او را از مسجد خارج کرد که اخرجی عن البيت فان هذه بيت العباة لايت الولادة (۳).

(۱) هر آینه بتصفیق ظاهر و آشکار است بطوری که بر هیچکس منفي و پوشیده نیست مگر کور مادرزادی که نه ماه و نیمیند و نه میشناسد.
(۲) بپردن رواج خانه بیت المقدس زیرا که اینجا خانه عبادت است نه خانه ولادت و زاینده.

ولی زمانی که ولادت با سعادت علی عليه السلام نزدیک شد مادرش فاطمه بنت اسد را بداخل خانه کعبه دعوت نمودند.

آنهم نه تصادفاً مثل زینکه در مسجد باشد دفعتماً وضع حملش کردد بلکه بعنوان دعوت رسمی او را بدرون خانه در بسته بردند.

بعضی بی خبران گمان میکنند فاطمه در مسجد بوده درد میخاش او را گرفته نتوانسته خارج شود ناچار در مسجد وضع حملش شده.

در صورتیکه این قسم نبوده فاطمه بنت اسد ماه وضع حملش بوده بمسجد الحرام رفته درد میخاش او را گرفته در مستجار کعبه مشغول بدعا شده بدرگاه با عظمت پروردگار

متعال تالیذ که خداوندان بجزت و جلال خود این درد میخاش را بر من آسان گردان یاک مریم یوار خانه کعبه (که در آن زمان وسط مسجد الحرام قرار داشته درب او که مساوی

با زمین و همیشه بسته و مقفل بوده مگر در موسم خاص بازمی نمودند) شکافته و یا درب بسته باز (چه هر دو در خبر رسیده) و ندائی بر خاست یا فاطمه ادخلی البيت فاطمه داخل شو

در در خانه - در حضور جامعه مردم که اطراف خانه نشسته بودند فاطمه داخل خانه شد در دیوار بحالت اولیه بر گشت موجب تعجب همه گردید جناب عباس حاضر بود وقتی

این قضیه را دید فوری برادرش جناب ابوطالب را خبر دادند که کلید درب نزد ایشان بود فوراً آمدند آنچه کردند درب خانه باز نشد.

تا سه روز فاطمه طاهره بدون قوت و غذا و پرستار در خانه کعبه ماند در تمام خانه های مکه صحبت از این پیش آمد غیر منتظره می نمودند روز سوم همان محلی که

داخل شده بود باز شد فاطمه بیرون آمد مردم هجوم آوردند دیدند ماه باره بسری روی دست او دیده ها را خیره نمود.

اسد الله در وجود آمد * در پس پرده هر چه بود آمد

این خصیصه و امتیاز برای علی عليه السلام ماند که مولد او خانه کعبه بوده آنهم بادعوت خصوصی که مادرش را بخانه بردند.

این قضیه اتفاقی فریقین (شیعه و سنی) میباشد که قبلاً و بعداً اُحدی بچنین خصیصه نائل نگردیده .

چنانچه حاکم در مستدرک و نورالدین بن صباغ مالکی در فصل اول ص ۱۴ فصول المهمه گویند :

ولم یولد فی البیت الحرام قبله أحد سواه وهی فضیلة خصه الله تعالی بها اجلالاً له و اعلاءً لمرتبه و اظهاراً لشکریمه (۱) .

نام گذاری علی علیه السلام از عالم غیب و دلیل دیگر بر اثبات موحد بودن ابوطالب از غیب عالم .

شیخ - بیان فرمودید مگر ابوطالب پیغمبر بوده که باو وحی شود اسم بچه را علی بگذار قطعاً این بیان شما از شایعانی است که شیعیان روی علاقه و عشق وضع نموده اند و الّاراهی ندارند که خداوند دستور دهد نام بچه را علی بگذارید علی نامی بوده که پدر و مادر روی میل و اراده خود بر آتجناب گذاردند ربطی بعالم غیب ندارند .

داعی - در بیان داعی ابتدا امر غریبی نبوده که اسباب تعجب شما گردد قطعاً تأمل شما از اثر عدم توجه بمقام ولایت بوده و چون چند جمله مخلوط بهم بیان نمودید ناچارم بجملات را از هم تفکیک نموده جواب هر یک را علیحدّه عرض نمایم .
اولاً شما تصور مینمائید بچه را پس از ولادت نام گذاری نموده اند و حال آنکه اینطور نیست در تمام کتب آسمانی نام محمد و علی علیهما الصلاة و السلام را بعنوان نبوت و امامت ذکر نموده اند چه آنکه نام محمد و علی علیهما الصلاة و السلام را پروردگار متعال

(۱) بیش از علی اسودر خانه کعبه متولد شد مگر خود او به این قضیاتی است خدا داده که اشتنا از جمیع افراد بشر اختصاص بان حضرت داده است تا ترتیب بلند او را مردم بشناسند و اذان تبلیغ و تکریم نمایند .

هزاران سال قبل از خلقت گذارده و در تمام آسمان ها و ابواب جنت و عرش حقتعالی ثبت نموده اند اختصاص بزمان جناب ابوطالب ندارند .

شیخ - آیا این بیان شما غلو نیست که علی کرم الله وجهه را آختر بالا ببرید که نام او را توأم بانام پیغمبر مکرر تکرار قبل از خلقت خلایق ثبت در ملکوت نمائید و حال آنکه نام پیغمبر مانند وجودش مافوق همه و قرینی برای او نمیشاید و همین قبیل بیانات آفاقیان است که سبب گردیده در اذان و اقامه بقتوی قضای شما نام علی را وجوباً بعد از نام پیغمبر بیاوردند .

داعی - (باتسم) خیر آقا این بیان داعی ابدأ ربطی با غلو ندارد و داعی هم آن نام مبارک را در ملکوت اعلا ثبت نمودم که بداعی نسبت بدهید بلکه خدای متعال امر بثبت نام آنحضرت توأم بانام خود و پیغمبرش تکرار نموده چنانچه در کتب معتبره خودتان اخبار بسیاری در این باب رسیده .

شیخ - عجب است مرتبه غلورا بالاتر برید که نام علی را قرین نام خداوند جلّ و علا قرار دارید ممکن است از آن اخباری که فرمودید بیان نمائید .

داعی - محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیر خود داین عسا کر در تاریخ خود ضمن ترجمه حالات علی علیه السلام و محمد بن یوسف کنجی شافعی ضمن باب ۶۲ کفایت الطالب و حافظ ابو نعیم

نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در عرش اعلا ثبت گردید

در حلیة الاولیاء و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۳۸ ینابیع الموده (چاپ اسلامبول) ضمن باب ۵۶ حدیث ۵۲ قلا از ذخایر المعقبی امام الحرم الشریف احدین عبدالله طبری شافعی همگی مستنداً از ابوهریره (بمختصر کم و زیادی در بعض کلمات و اَلاناظ) نقل نموده اند که رسول اکرم تکرار فرمود مکتوب علی ساق العرش لایله الا الله وحده لاشریک له و محمد عبیدی و رسولی ایدته بعلی بن ایطالب (۱) .

(۱) برسان مرث ابن کنان مقسمه نوشته شده که نسبت خدای مکر ذات ذوالجلال باه که یگانه ای است بلاشریک و معهد بنده و رسول من است که تایید نمود او را بعلی بن ایطالب (علیه السلام) .

و نیز جلال الدین سیوطی در ص ۱۰ جلد اول خصائص الکبری و در تفسیر در المنثور اوایل سوره بنی اسرائیل نقل از ابن عدی و ابن عساکر از انس بن مالک روایت نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود شب معراج در ساق عرش دیدم نوشته شده است **لا اله الا الله محمد رسول الله (ص) ایدته بعلی**.

و نیز در ص ۲۰۷ ینایع نقل از زخائر المعنی امام الحرم ازیبیر ملاً آورده که رسول اکرم ﷺ فرمود در شب معراج که بملکوت اعلا مرا بردند نظرت الی ساق الایمن من العرش فرأیت مکتوباً محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به (۱).

و نیز در ص ۲۳۴ ینایع حدیث ۱۹ از کتاب السبعین امام الحرم نقل از مناقب قتیبه واسطی ابن مغازلی شافعی و میر سید علی همدانی شافعی در مودت ششم از مودت القربی دو حدیث و خطیب خوارزمی در مناقب وان شیرویه در فردوس و ابن مغازلی شافعی در مناقب همگی از جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بألفی عام (۲).

حدیث زیبایی دیگری بیاد آمد مقتضی است مورد استفاده قرار گیرد که میر سید علی قتیبه شافعی در مودت هشتم از مودت القربی نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ بعلی فرمود در چهار محل اسم تو را با اسم خود توأم دیدم.

۱- در شب معراج وقتی به بیت المقدس رسیدم بر سرخه آن باقم **لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی وزیره (۳)**.

۲- بسدره المنتهی که رسیدم دیدم ثبت شده **انی انا الله لا اله الا انا وحدی و محمد صفتی من خلقی ایدته بعلی وزیره و نصرته به (۴)**.

(۱) نظر نمود بطرف راست ساق عرش دیدم نوشته شده است محمد (ص) رسول خداست تأیید و یاری نمودیم او را بوجود علی (عنه السلام).
(۲) نوشته شده است بر دو بهشت لا اله الا الله محمد رسول خدا ولی خدا و برادر رسول خدا بوده پیش از آنکه خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال.
(۳) **لا اله الا الله محمد (ص) و رسول خدا است تأیید نمود او را علی وزیر او**.
(۴) بدوستیکه من خدای هستم که غیر از من خدای یگانه ای نیست محمد حبیب من است از میان خلق تأیید و یاری نمود او را علی وزیر او.

۳- وقتی بعرض رب العالمین رسیدم دیدم بر قوائم آن نوشته شده است **انی انا الله لا اله الا انا محمد حبیبی من خلقی ایدته بعلی وزیره و نصرته به (۱)**.

۴- وقتی به بهشت رسیدم دیدم بر در بهشت نوشته شده **لا اله الا انا محمد حبیبی من خلقی ایدته بعلی وزیره و نصرته به (۲)**.

امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۳ ینایع الموده نقل از حافظ ابو نعیم اسفهبانی و محمد بن جریر در تفسیر خود و ابن عساکر در تاریخ خود از ابن عباس (حیرات) و ابو هریره آورده اند که آیه ۶۴ سوره ۸ (انفال) **هو الذی ایدک بنصره (۳)**.

در باره علی **رضی الله عنه** آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمود **رایت مکتوباً علی العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد عبدی و رسولی ایدته و نصرته بعلی بن ابیطالب (۴)**.

آنکه چند حدیث دیگر از همین قبیل از کتاب شفاء و مناقب نقل مینمایند تا بر شما معلوم گردد نام گذاری محمد و علی علیهما الصلاة والسلام ربطی بماندازد بلکه از جانب پروردگار متعال بوده است.

و نیز امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۴ ینایع از قتیبه واسطی ابن مغازلی شافعی ذیل آیه شریفه ۳۵ سوره ۲ (بقره) **قل علی آدم من ربّه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم (۵)**.

(۱) بدوستیکه من خدای هستم که غیر از من خدای نیست محمد حبیب من است از میان خلق تأیید و یاری نمود او را علی وزیر او.
(۲) نیست خدای مگر ذات یگانه من و محمد حبیب من است از میان خلق تأیید و یاری نمود او را علی وزیر او.
(۳) خدای تعالی است که بنصرت خود یاری و مؤمنان تو را مؤید و منصور گردانید.
(۴) دیدم بر عرش نوشته شده است نیست خدای مگر خدای یگانه ای که شریک ندارد محمد بنده و رسول من است تأیید و یاری نمود او را علی بن ابیطالب (ع).
(۵) پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت که موجب پذیرفتن او گردید زیرا خدا مهربان و توبه پذیر است.

از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده‌اند که گفت سؤال کردند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آن کلماتی که آدم علیه السلام بان تلقی نموده و سبب قبولی توبه‌اش گردید فرمود **سفله بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین کتاب علیه و غفر له (۱)** .
 کمان می‌کشد برای جواب و رفع اشکال اولی شما همین مقدار نقل روایات از کتب اکابر علماء خودتان (علاوه بر تواتر در نزد علماء شیعه) کافی باشد .

و اما در موضوع نزول وحی و پیغمبری جناب ابوطالب هم باز اشتباه نمودید چه آنکه خود میدانید برای وحی و إلهام سراسی می‌باشد (و اینک وقت بیان آن مراتب نمی‌باشد) که اختصاص بمقام نبوت تنها ندارد زیرا که میتوان گفت وحی در لغت عبارت است از آگاهی پنهان و با سرعت خاصی که متوجه فردی دون افراد دیگر بوده باشد .

چه بسا از بنی آدم و حیوانات که مورد وحی و إلهام غریزی قرار گرفته مانند زنبور عسل و مادر حضرت موسی و دیگران .

مگر زنبور عسل پیغمبر بوده که خداوند بار وحی نموده بصراحت آیه ۷۰ سوره ۱۶ (نحل) که میفرماید **واوحی ربک الی النحل ان اتغذی من الجبال یوتا و من الشجر و مما یرشون (۲)** .

آیا تصور مینمائید نوحاخذ (یا بنظر صاحب تفسیر یوحاخذ) مادر حضرت موسی علیه السلام پیغمبر بوده که در آیه ۶ سوره ۲۸ (قصص) صریحاً بطریق وحی دو امر و دو نهی باو میکند و دو خبر و دو بشارت میدهد که **واوحینا الی ام موسی ان ارضیه فاذا خفت علیه فالیه فی الیم و لاتخافی و لاتحزنی انا رادوه الیک و جاعاوه من المرسلین (۳)** .

(۱) سؤال نمود خدا را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) پس پذیرفت بر او توبه او را و آمرزید و عفو نمود او را .

(۲) خدا بزنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان و سفلیا بلنه منزل گیرند .

(۳) بنادر موسی وحی کردیم که عظمت را خیره چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شوی او را پنداری آنگاه هر که مترس و مضروب باشد که ما او را پنداریم و هم از پیشبران مرسلش گردانیم .

علاوه بر این معانی دستور و امر پروردگار متعال برای راهنمایی بشر حتماً نباید بطریق وحی باشد (اگر هم باشد نامعی ندارد چنانچه اشاره شد) بلکه گاهی بندائی راهنمایی مینماید بندگان خود را چنانچه مکرر ظاهر گردیده و در قرآن مجید و سند محکم آسمانی خبر داده از جمله در آیه ۲۴ سوره ۱۹ (مریم) خبر از راهنمایی بریم میدهد که **فنادیها من تحتها ألا تحزنی قد جعل ربک تحتک سرباً و هزنی الیک یجدع النخلة تساقط علیک رطباً حیثاً فکلتی و اشرینی و قرنی عیناً فاما ترین من البشر احداً فقولی انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم الیاً (۱)** .

پس همان قسمیکه بوسیله وحی ویا ندای منادی حیوانی مانند زنبور عسل و انسانی مانند نوحاخذ مادر حضرت موسی علیه السلام و مریم مادر حضرت عیسی علیه السلام را که پیغمبر نبودند راهنمایی نموده است جناب ابوطالب را هم برای نام گذاری فرزندش راهنمایی نموده .

و احدى نگفته جناب ابوطالب پیغمبر بوده ویا بر او نزول وحی شد بلکه بوسیله نداه آسمانی و نزول لوحی که در او دستور نام گذاری طفل جدید الولاده موجود بوده راهنمایی شده چنانچه اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند .

شیخ - در کجا علماء ما چنین خبری را داده‌اند .

داعی - در بسیاری از کتب شما ثبت است و آنچه الحال در نظر دارم .

میر سعید علی همدانی قبه شافعی در مودت هشتم
 از موده القری فلالا از عباس بن عبد المطلب که
 سلیمان بلخی حنفی هم در باب ۵۶ ینابیع الموده

آورده و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۷ بعد از صد باب از کفایت الطالب بمقتصر

(۱) (روح القدس یا فرزندش عیسی) از زبردست او را دعا کرد همگین می‌باشد که خدای تبارک و تعالی در قدم نوحه آبی جاری کرده اهریم شایع دوخت راحر کده تا آن برای توطب نامه فرمود پروردگار پس از این رطب تناول کن و از این چشمه آب یشام و چشم خود ببیسی روشن دار و هر کس از مردمان ۴ پینی (بناهار) باو بگو که من برای خدا نذر روزه سکوت کرده‌ام که با هیچکس سخن نگویم .

اختلافی در الفاظ و کلمات نقل نموده اند که چون علی علیه السلام از مادرش فاطمه متولد شد فاطمه نام پدرش آسد را بر او گذارد جناب ابوطالب از آن اسم راضی نبود فرمود فاطمه بیا امشب برویم بالای کوه ابوقیس (بعضی گفتند فرمود برویم در مسجد الحرام) خدا را بخوانیم شاید ما را خیر بدهد از اسمی برای این بچه چون شب شد هر دو بکوه ابوقیس (یا مسجد الحرام) رفتند بدعا مشغول شدند جناب ابوطالب دعای خود را بشمری اتمام نمود و گفت .

يَا رَبِّ هَذَا (يَا ذَا) الْفَقِ الدَّجِي وَ الْقَمَر (وَالْفَلَق) الْاِمْتِلَاحِ الْمَضِي
يُنِّي لِنَاهِم (عَنْ) اَمْرِكَ الْخَفِيِّ (الْمَضِي) مَا ذَا تَرَى فِي اسْمِ ذَا الصَّبِيِّ
(لَمَا تَسْمِي لِذَلِكَ الصَّبِيِّ (۱)

در آن حین صدائی از طرف آسمان بلند شد ابوطالب سر بلند نمود لوحی مانند زیرچند سبز دید که بر او چهار سطر نوشته اند لوح را بر گرفت و بر سینه خود چسباند دید این اشعار ثبت است .

خَصَمْتَا بِالْوَلَدِ الرَّكِيِّ
و اسمه من قاهر العلي

كجی شافعی در کفایت الطالب نقل نموده که ندائی برخاست و این دو شعر را

يا اهل بيت المصطفى النبي
ان اسمه من شامخ العلي

فَرَّ ابوطالب سرورا عظيما و خَرَّ ساجداً لَهْ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى (۴)

(۱) ای پروردگار ای صاحب شب ظلمانی و ماه نور دهنده آشکار کن برای ما از خزانه اسرار غیب خود اسم این نوزاد را (چه بنگاریم) .
(۲) اختصاص نام شما را بفرزندان (نوزاد) یا کوه پاکیزه که انتخاب کرده شده و بی نهایت از او راضی هستو . و اسم او از جانب خدای علی - علی گذارده شده که مشتق از علی اعلی میباشد .
(۳) ای شانداران رسالت و اهل بیت پیغمبر بر گردیده مخصوص گردانیدیم شما را باین نوزاد پاک و پاکیزه بدوستیکه اسم او در کعبینه اسرار خود علی است که از نام خود که علی است اشتقاق یافته .
(۴) جناب ابوطالب که موفق بپدک مسادت این اشعار شد از شمت خوشحالی و سرور بسجده افتاد و حضرت باو رضائی را شکر گذار کردید .

آنگاه ده شتر بشکرا نه این امر عظیم قربانی نمود و آن لوح را در مسجد الحرام آویختند و بنی هاشم بآن لوح بر قرش افتخار می نمودند و آن لوح بود تا زمان جنگ حجاج با عبدالله زبیر مقتود شد .

(این خیر هم مؤید خیر ها و دلائل قیل است که جناب ابوطالب همیشه موحد بوده فلذا از خدا تقاضای تعیین اسم مینماید و وقتی چنین فیضی از رحمت پروردگار می بیند بپاک افتاده و خدا را سجده مینماید آیا چنین شخصی را که بوصول نعمت تازه بپاک افتاده و خدا را سجده میکند میتوان مشرک خواند بپناه بخدا میبریم از عناد و تعصب جاهلانه !)

و اما اینکه فرمودند بقولای فقهاء شیعه نام علی علیه السلام و جواباً در اذان و اقامه وارد است قطعاً عمداً سهو نمودید خوب بود برای نمونه يك فتوا نشان

نام علی جزء اذان
و اقامه نیست

دهید که نام آنحضرت جزء اذان و اقامه است و حال آنکه با اتفاق تمام فقهاء شیعه که در کتب استدلالیه و رسائل علیه بیان نموده اند شهادت بر ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام جزء اذان نیست و بقصد جزئیت گفتن در اذان و اقامه حرامست و اگر در وقت نیت مجموع را قصد کند با اسم آنحضرت علاوه بر آنکه فعل حرام نموده عملش هم باطل است و لکن بقصد یمین و تبرک بعد از ذکر نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله نه بقصد جزء بودن مطلوب و مستحسن است نام علی علیه السلام را ببرد - چه آنکه خداوند بعد از نام پیغمبر همه جا نام علی علیه السلام را برده چنانچه عرض شد پس آقایان بی جهت هو و جنجال مینمایند .

بس است بر گردیم بر سر مطلب که اگر آقایان محترم با نظر وقت بنسکرید خواهید دید که از جهت ثراء و نسب ثابت است که احدی از صحابه کبار مانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام نبوده است .

و اما موضوع ثانی که زهد و تقوی باشد و در زهد و تقوی علی علیه السلام خصیصه است برای آنحضرت که احدی نتواند در عالم با او برابری نماید .

چون باجماع امت از دست و دشمن بعد از رسول خدا ﷺ آزهد و اورج و انخای از امیر المؤمنین علیه السلام دیده نشد چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل نقل مینمایند از عمر بن عبدالعزیز اموی معروف که در ترجمه سر آمد اهل زمان خود بوده که گفت ما علمنا احداً كان في هذه الامة بعد النبي (ص) ازهد من على نبي ايطالب عليه السلام (۱).

ملا علی قوشچی با تمام تعصبی که دارد در غالب مندرجات کتابش گوید عقول عقلاء در باره علی علیه السلام مبهوت است زیرا که قلم کشید بر گزشتگان و آیندگان و در شرح تجرید گوید شنیدن حالات علی و وضع زندگانی او آدمی را مات و متحیر کرداند.

خیر عبدالله رافع

از جمله عبدالله رافع نقل مینماید که گفت روزی رفته بخانه امیر المؤمنین علیه السلام وقت افطار بود کبسه سر بهری برای آنحضرت آوردند وقتی باز نمود دیدم در میان کبسه آرد پر سیبوس است که پوستهای آن را نکرفته بودند سه کف از آن در دهان مبارک ریخت و جرعه آبی در بالای آن نوشید و شکر خدا نمود عرض کردم یا ابوالحسن چرا سر ابناء را مهر نموده ای فرمود برای آنکه حسین (علیهما السلام) بمن مهر باندند مبادا روغن زیت یا شیرینی در او داخل نمایند و نفس علی از خوردنش لذت ببرد.

(بدیهی است استرمال نفس در لذت مباحه دنیوی رفته رفته موجب طغیان و سرکشی میشود و آدمی را از یاد خدا باز میدارد).

همین جهت علی علیه السلام جلو نفس را از خوردن اغذیه لذیذنه میگردان تا مغلوب نفس نگردد.

و سلیمان بلخی در باب ۵۱ ینابیع این خیر را از اخلف بن قیس نقل نموده خیر سوبدین غفله و نیز شیخ در ینابیع الودعه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و خطیب خوارزمی در

(۱) ما ندیدیم در این است اسمی را بجه الا شیبیر که زاهدتر باشد از علی بن ایطالب علیه السلام.

مناقب و طبری در تاریخ خود از سوید بن غفله نقل نموده اند که گفت روزی خدمت امیر المؤمنین مشرف شدم دیدم ظرف شیر ترشیدهای که بوی ترشیدگی او بدشام من میرسید در مقابل آنحضرت گذارده و قرص نان جو خشکیده پر سیبوس در دست مبارکش است و بقدری آن نان خشک بود که شکسته نمیشد حضرت با زانوی مبارک آن را میشکست و در همان شیر ترشیده نرم میکرد و میل میفرمود بمن هم تعارف کرد عرض کردم روزه هشتم فرمود شنیدم از حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس روزه باشد و میل بطعامی کند و برای خدا نخورد خداوند از طعامهای بهشتی باو بخوراند.

سوید گوید دلم بحال علی علیه السلام سوخت فسه خادمه آنحضرت نزدیک من بود کفتم از خدا نیترسی که سیبوس جو را نیکگیری و نان مییزی گفت بخدا قسم خوش امر فرمود سیبوس را نگیرم.

حضرت فرمود بنضه چه میگفتی عرض کردم باو کفتم چرا سیبوس آرد را نیکبید. فرمود پدر و مادرم فدای رسول الله باد که سیبوس طعامش را نیکگرفت و از نان کندم سه روز سیر نخورد تا از دنیا رفت (یعنی من آتسی برسول خدا نمودم).

موفق بن احمد خوارزمی و ابن مغازلی قتیبه شافعی حلاوا نخوردن علی علیه السلام در مناقب خود نقل مینمایند که روزی در دوره

خلافت ظاهری برای علی علیه السلام حلوائی شیرینی آوردند با انگشت مبارک قدری از آن حلاوا برداشت و بو نمود فرمود چه رنگه زیبا و چه بوی خوبی دارد ولی طعم او خیر ندارد (کتابه از آنکه تا بحال حلاوا نخوردم) عرض کردند یا علی مگر حلوائی شما حرام است فرمودند حلال خدا حرام نمیشود ولی چگونه راضی شوم که شکم خود را سیر نمایم در حالتیکه اطراف مملکت شکمهای گرسنه باشند.

آیت بطنانا و حول الحجاز بطون غرثی و اکباد حرآء و کیف ارضی

بأن اسمی امیر المؤمنین ولا اشارکهم فی خشونة العمر و شدائد الضر و

البلوی (۱)

و نیز خواری از عدی^۱ بن ثابت نقل میکند که روزی جهت آنحضرت فالوده آوردند جلو نفس را گرفت و میل نمود.

اینها نمونه‌ای از طرز خوراک آنحضرت بود گاهی سیر که و گاهی نمک و گاهی قدری سبزی و گاهی شیر با نان جو خشکیده میل مینمود و هیچگاه دو نوع خورشت در یک سفره نمیگذازد.

در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری که بنسبت عبدالرحمن بن ملجم مرادی شریعت شهادت خورد افطار از میهمان دخترش ام کلثوم بود در سر سفره رای آنحضرت نان و شیر و نمک گذارده بودند با کمال علاقه‌ای که بدخترش ام کلثوم داشت متغیر شد فرمود ندیده بوم دختری بیدرش جفا کند مانند تو. ام کلثوم عرض کرد باها چه جفائی کرده‌ام؟ فرمود کدام وقت دیده‌ای که بابای تو در یک سفره دو نوع خورشت بگذارد امر فرمود شیر را که لذیذتر بود برداشتند چند لقمه نان با نمک میل نمود آنگاه فرمود

فی حلال الدنيا حساب و فی حرماها عذاب و عقاب (۲).

در لباس و پوشش علی علیه السلام و اما لباس و پوشش آن حضرت بسیار ساده و بی بلاغه و این مغالزی فقیه شافعی در مناقب و امام احمد بن حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در تذکره و دیگران از علماء خودتان نوشته‌اند و کان علیه ازار غلیظ اشترای بخصما دراهم (۳). تا اینجا که ممکن بود لباس را وصله می نمود و صلعه غالباً از پوست و یا از لیف درخت خرما بود و کفش آنحضرت از لیف خرما بود و عهد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه نوشته‌اند که حضرت علی علیه السلام آخدر وصله بلباس (۱) من باشکم سیر بخواب و حال آنکه در اطراف حجاز شکلهای فرست و جگرهای کدایت با شاهم چگونه مرداضی باشم که اسم من امیر المؤمنین باشد و هر دیر بایا و شداده و مستغیاها ربک مؤمنین نیاشم.

(۱) در حلال دنیا حساب و در حرما عذاب و عقاب میباشد.

(۲) لباس آن حضرت از پارچه درشت بود که پنج درهم خریداری نموده بود.

زنده بود که پسر عمش عبدالله بن عباس در دوره خلافت و ریاست ظاهری آنحضرت دلتنگ شد حضرت فرمودند لقد رقت مرفعة حتی استحببت من راقها ما لعلی من زينة الدنيا کیف نفرح بلذة تقنی و نعيم لا یبقی (۱).

دیگری ایراد گرفت بآن حضرت که چرا در حین خلافت و ریاست شما جامه وصله دار میپوشید که مورد اهانت اعدای قرار گیرید حضرت فرمودند این جامه‌ای است که دل را خاشع میگرداند و کبر را از انسان دور مینماید و مؤمن بآن اقتداء می کند.

و نیز محمد بن طلحه در مطالب السؤل و خواری در مناقب و ابن اثیر در کامل و سلیمان بلخی در ینابیع المودة آورده اند که لباس علی علیه السلام و غلامش یکسان بوده هر جامه‌ای که میخرد در ثوب و یک شکل و یک قیمت بود یکی را خود میپوشید و دیگری را بنام خود قنبر میداد.

اینها بود مختصری از وضع خوراک و پوشاک علی علیه السلام که علماء خودتان هم ثبت نموده اند و داعی اقتضای وقت مجلس باختصار کوشیدیم. و الا شرح حالات آن حضرت مجیر المقول میباشد.

آنحضرت نان جو خشکیده میخورد ولی نان کندم و شکر و غسل و خرما بفروا و یتیمان و یتوایان میخورانید خود لباس وصله دار میپوشید ولی لباسهای زیبا به یتیمان و بیوه زنان میپوشانید.

بس است در اثبات زهد و تقوی و بی اعتنائی آن حضرت ضرار با ماهویه گفتار ضرار با ماهویه حضرت بدینا کلامی را که احدی بر او سبقت در آن کلام نکرده در خطاب بدنیای دنی که اکابر علماء خودتان مانند ابن ابی الحدید در شرح نهج و حقائق ابو نعیم اصفهانی در ص ۸۴ جلد اول حلیة الارثیاء و شیخ عبد الله بن عاصم شیرازی شافعی در ص ۸ کتاب الانحاف بحسب الاشراف و محمد بن طلحه در ص ۳۳ مطالب السؤل و زبور الدین بن صباغ مالکی در ص ۱۶۸ فصول العهمة و شیخ (۱) آخدر وصله روی وصله دم که از وصله زنده عجات میکم علی را با زینت دنیا چکار چگونه خوشحال شوم بلذتی که فانی میفرو و دستی که بقا ندارد.

سليمان بلخي حنفی در باب ۵۱ بنايع وسطاين جوزی در ص ۶۹ تذکرة خواص الامه
 آخر باب ۵ و ديگران از علماء ومورخين شما نقل نموده اند مذاكرات معاويه عليه
 الباويه را با ضرار بن زهره كه مفصل است در آخر گفتارش ضرار در وصف علي
 در حضور معاويه گفت لقد رايت في بعض مواقيفه وقد ارخى الليل سدوله و
 غارت نجومه قابضاً على لحيته به لمل لمل اللهم ويكفي بقاء الحزين و يقول
 يا دنيا غري غيري ابي تعرضت ابي الى ثلث وقت هيهات هيهات طقتك ثلاثاً
 لا رجعة فيها فعمرك قصير وخطرك كبير وعيشك حلق آه من قلة الزاد وبعد
 السفر ووحشة الطريق فبكي معاويه وقال رحم الله ابا الحسن لقد كان والله
 كذلك (۱).

در جای دیگر همین معاویه گفته است عفت النساء ان تلدن مثل علي بن
 ابيطالب (ع) (۲).

زهد امير المؤمنين (ع) از افاضات فيض رباني است كه رسول اكرم (ص) فرمود
 باو بشارت داده چنانچه محمد بن يوسف كنجي شافعي در باب ۴۶ كفايت الطالب
 مسنداً بخيري از عمار ياسر نقل مينمايد كه گفت شنيدم از رسول خدا (ص) فرمود
 بشارت يغمبر (ص) زهد را كه بعلی (ع) فرمود ان الله قد زينك بزينة لم
 يعلي عليه السلام يتزين العباد بزينة احب الي الله فيها الزهد
 في الدنيا وجمالك لاتامل من الدنيا شيئا ولاتامل الدنيا ملك شيئا ووهبلك
 حب المساكين فرضوا بك اماما ورضيت بهم اتباعا فطوبى لمن احبك وصدق

(۱) در شب تاری علی را دیدم محاشش را بدست گرفته مثل مار گریه بخود می پیچد و
 با حالت حزنی میگريست و میگفت ای دنیا غیر مرا مفروض نما و فریب ده كه من فریب تو را
 نمی خورم بقدر دور است من تو را سه طلاق دادم دیگر ایبه بازگفتی بتو نيست برای آنكه هر
 تو كو تا هست وخطر تو بسيار بزرگ و عيش تو بسيار كم آذوكني زاد ودوري سفر ووحشت راه
 معاويه (با آن تفاوت قلب و عبادتي كه با آن حضرت داشت به از شنينت كلمات ضرار در
 شرح حال علي عليه السلام) بي اشتياق گريه كرد و گفت خدا رحمت کند ابا الحسن را (كثيره على
 عليه السلام بود) هر آينه بتحقق دانه معين قسم بود.

(۲) عفيف اند زنان عالم بزيارتش مثل علي بن ابيطالب .

فيك وويل لمن ابفضك وكتب عليك فاما الذين احبوك وصدقوا فيك
 جبرائك في دارك ورفقاؤك في قصرك واما الذين ابفضوك وكتبوا عليك
 فحق علي الله ان يوقفهم موقف الكذابين يوم القيمة (۱).

آنقدر در زهد وورع و تقوی قوی بود كه دست وپشم او را امام المتقين ناميدند
 و لقب امام المتقين را فقط مردم بان حضرت ندادند بلكه اول كسيكه علي را باين لقب
 خواند و مكرر باين لقب آنحضرت را بجامه معرفي نمود شخص شخصي خانم
 الانبياء (ع) بود كه چون وقت ضيق است مجال اخبار مفصله نيست فقط برای نمونه
 بنقل چند خبر اكتفا ميكنم.

خدا و يغمبر علي را امام
 المتقين خواندند

ابن ابي الحديد در ص ۴۵۰ جلد دوم شرح
 نهج البلاغه و حافظ ابو نعيم اصفهاني در حلية
 الاولياء و مير سيد علي همداني در مودة القربى

و محمد بن يوسف كنجي شافعي در باب ۵۴ كفايت الطالب از انس بن مالك روايت
 مينمايند كه گفت روزي رسول اكرم (ص) بين فرمودند يا انس آب وضو برای من
 بياور پس مرخاستم آب وضو آوردم پس از وضو گرفتن دو ركعت نماز بجای آورد آنگاه
 بين فرمود يا انس اول من يدخل من هذا الباب هو امام المتقين و سيد
 المسلمين و يعسوب المؤمنين و خاتم الوصيين و قائد الفر المحجلين .

اول كسيكه از اين در وارد ميشود او امام اهل تقوی رسيد و سرور مسلمانان و
 يعسوب مؤمنان (يعني پادشاه ايشان همچنانكه بزرگ و پادشاه زنبور غسل را يعسوب

(۱) بدرستيكه خداوند ترا در اثر زهد و دنيا بزبنتي آرايش کرده است كه هيچ فردي
 از بندگان بان نوع زينت نشده زیرا كه هيچ چیز در دنيا محبوب تر از زهد در نظر حق تعالی
 نيست نه نواز لذات دنيوي بهره بردی و نه دنيا تو است تو را استخدام نايده و خداوند تو را
 موفق بدوستي نيازمندان نموده كه معتقد و راضي با مامت تو شدند و راضي شدن من از ايشان كه
 از امامت تو بيروي نبودند خوفا بحال كساني كه تو را دوست داشته و تصديق از تو نموده اند و
 وای بر حال دشمنان و تكذيب كنندگان تو - آيا نكه تو را دوست داشته تصديق كردند و نيستند
 همسايه اي تو هستند و مباحث تو مباحثه در كنج با عظمت و شكوه تو آيا نكه تو را دشمن داشته
 و با تنديب نبودند بر شما لازم است كه آن قره ها را در محل دروغگويان روز قيامت
 بگير رساند .

میگویند) وخاتم اوصیاء و کشانده رو دست و یا سفیدانست بسوی بهشت .

انس گوید من در دل گفتم خدایا این تازه وارد را مریدی از انصار قرار بده ولی دعای خود را پنهان کردم ناگاه دیدم علی از درب در آمد بیغمسیر ع فرمود کیست عرض کردم علی بن ایطالب است پس حضرت باحالتی شاد و خندان برخاست علی ع را استقبال کرد و دست در گردن او نمود عرق رویش را پاک کرد علی ع عرض کرد یا رسول الله امروز نسبت بمن کاری میکنی که بیشتر نمیکردی حضرت فرمودند چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی شنوایید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را اختلاف کنند بعد از من .

و نیز ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج و حافظ ابونعمید در حلیه نقل مینمایند که روزی علی ع وارد شد بر رسول اکرم ص حضرت فرمودند مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین آنکه فرمودند چگونه است شکر تو بر این نعمت عرض کرد حد میکنم خدایا بر آنچه بمن داده و از او میخواهم که توفیق شکر بمن عطا نماید و زیاد گرداند بر من آنچه را بمن انعام فرمود .

و محمد بن طلحه شافعی در آخر فصل چهارم از باب اول مطالب السؤل همین حدیث را نقل میکند و بهمین دلیل امامت بر اهل تقوی اثبات مینماید . برتری آن حضرت را بر اهل تقوی .

و حاکم در ص ۱۳۸ جزء سیم مستدرک و بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل مینمایند که رسول اکرم ص فرمود سه چیز در باره علی ع بمن وحی شده که **الله سید المسلمین و امام المتقین و قائد افر المحجّلین (۱)** .

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۴۵ کفایت الطالب مستنداً از عبد الله بن اسعد بن زراره نقل نموده که گفت رسول اکرم ص فرمود شب معراج که مرا به

(۱) بدرستی که علی سید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوی و کشاننده رو دست یا سفیدانست (بسوی بهشت) .

آسمان بردند وارد قصری نمودند از لؤلؤ فرش او از ملای درخشانده بود **فاوحی**

الی و امرنی فی علی ثلاث خصال بانه سید المسلمین و امام المتقین و قائد

الفر المحجّلین (۱) .

و امام احمد بن حنبل در مسند نقل می نماید که روزی رسول خدا ص بعلی ع خطاب نمود **یا علی النظر علی وجهک عبادة الله امام المتقین و سید المؤمنین من احبک فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله (۲)** .

بدیهی است مردم پست و بی فکر و متملق و گاهی اشخاص بی ملاحظه افرادی را در موقع مدح بلقبها یا صفات یا ستایشهای بیجا بنخوانند مانند آنچه غالباً در باره سلاطین و امراء و وزراء و خلفاء گفته شده است و از باب تواریخ هم ثبت و ضبط عوده اند .

ولی از مثل رسول خدائی که مجسمه حق و حقیقت بوده هیچگاه شایسته نبوده کسی را بنخواند بلب و صفتی که خالی از معنی باشد و البته آنچه بر لسان صاحب وحی جاری شود عین حقیقت بلکه بمصدق آیه شریفه **و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی** وحی مطلق است خامه آنکه خود فرماید که پروردگار در شب معراج بمن وحی فرمود و امر نمود که علی را امام المتقین بنخوانم .

پس پس است در فضل و مقام و تعریف تقوی امیر المؤمنین علی ع که رسول اکرم ص باسر پروردگار آنحضرت را اختصاص داد بتخصیصه ای که احدی از صحابه را بان خصیصه مخصوص نکرده اند .

(۱) دسی نبود سوی من و امر نمود مرا در هل سه صملت که اوسیه و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوی و کشاننده رو دست و یا سفیدانست (بسوی بهشت) .

(۲) یا علی نظر کردن بر روی تو عبادت است بدرستی که تویی امام و پیشوای اهل تقوی سید و آقای مؤمنان . کسی که ترا دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست ندارد خدا را دوست داشته و کسی که ترا دشمن بدارد مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است .

و در میان تمام صحابه آنحضرت را امام المتقین قرار داد و مکرر باین لقب آن بزرگوار را خواند.

و البته امام بتمام معنی متقی باید - تا امام اهل تقوی گردد چه آنکه تقوی امام باید سرمشق اهل تقوی باشد.

اگر بخوایم جهات زهد و ورع و تقوی علی علیه السلام را مشروحاً و مبسوطاً بیان نمایم بمثل معروف - مثنوی هفتاد من کفایت شود.

شیخ - آنچه در باره سیدنا علی کرم الله وجهه فرمائید کم گفته اید و واقفأ هم همان است که معاویه گفته عقیم اند زنان عالم بزایند مانند علی بن ابیطالب علیه السلام. داعی - پس معلوم شد در میان کبار صحابه علی علیه السلام سر آمد اهل تقوی بوده است که رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با او دستور خدای متعال او را امام المتقین و پیشوای پر هیز کاران قرارداده است.

پس همان قسمی که از حیث نسب و نژاد نورانی و جسمانی ممتاز و مقدم بوده از حیث تقوی هم حق تقدم با آن بزرگوار بوده.

در اینجا متوجه یک مطلبی شدم اگر چنانچه اجازه بدهید یک سؤال از شما بنمایم. شیخ - خواهش میکنم فرمائید.

داعی - آیا احتمال هوا پرستی و حب جاه و دنیا طلبی بعلی علیه السلام که لیاقت امامت اهل تقوی را در میان صحابه کبار داشته میدهد؟

شیخ - ابتدا ممکن نیست چنین خیالی درباره علی کرم الله وجهه برود چنانچه خودتان فرمودید و مشهور است کسی که دنیا را سه طلاق گوید و با او راه این جملات بی اعتنائی خود را بدینا ثابت نماید چگونه میل بدینا پیدا میکند.

علاوه مقام و مرتبه سیدنا علی کرم الله وجهه بالاتر از آنست که چنین نسبتی را با اینجناب بدهیم تصور این خیال هم غیر ممکن است تا چه رسد بعمل آن.

داعی - پس قطعاً عملیات آنجسمه تقوی تماماً برای خدا بوده و قسمی بر غیر حق نبوده و هر کجا حقی میدید بی اختیار استقبال می نمود.

شیخ - بدیهی است عبرت ازین ازیسیدنا علی کرم الله وجهه سراغ نداریم.

اهل حقیقت قضایوت
متصفانه نمایند
داعی - پس فرمائید از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام حسب الوصیه مشغول غسل و کفن و دفن آنحضرت بود و در سقیفه بنی ساعده عدما می جمع شدند و با ای بکر بیعت نمودند آننگاه آنحضرت را برای بیعت طلبیدند بجه علت بیعت نمودند.

اگر طریقه خلافت ای بکر حق و مسئله اجماع ثابت و مسلم و دلیل حقانیت بود علی القاعده نبایستی علی علیه السلام باشد تقوی و پر هیز کاری تمکّل در روز دروی کردن از حق شود زیرا هر کجا حق بود مطابق فرموده نبی صلی الله علیه و آله علی علیه السلام باید آنجا حاضر باشد.

از جهتی لازمه تقوی اینست که شخص متقی از حق روی کردن نشود از جهت دیگر بنا باخیری که لیلماضیه باسلسله اسنادش بر مشتاقان رسانیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود علی مع الحق و الحق مع علی حیثما دار یعنی علی باحق و حق باعلی علیه السلام میگردد.

اگر آن قضایا حق و تعیین ای بکر بمقام خلافت حق بود بایستی آنحضرت با میل و علاقه قلبی آنها را استقبال و تصدیق نماید نه آنکه مخالفت نماید.

پس لابد مخالفت علی علیه السلام از بیعت از در حال خارج نبوده باعلی برخلاف حق رفتار کرده و متسرّد امر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده که بیعت باخلیفه پیمبر نبوده.

یادوضع خلافت بطور تمام اجماع را ساختگی و سیاسی برخلاف حق دانسته لذا بیعت ننموده. اما قسم اول نظر فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله که علی باحق و حق باعلی می گردد و آنحضرت را امام المتقین خوانده و قطعا علی اهل دنیا نبوده و حب جاه و هوی و هوس در او راه نداشته و دنیا را سه طلاق گفته و طالب ریاست ظاهری نبوده قطعاً متقی است پس لابد قسم دوم بوده که چون خلافت را ساختگی و سیاسی و برخلاف رضای خدا و رسول دانسته لذا بیعت ننموده.

شیخ - عجب فرمایشی میفرمائید که سیدنا علی کرم الله وجهه بیعت نکرده در صورتیکه تمام کتب اخبار و تواریخ با او شواهد ثابت نموده اند که سیدنا علی با ای بکر رضی الله عنه بیعت نمود و تخلف از اجماع ننمود.

داعی - عجب از شماست که عرایض شبهای قبل را فراموش نمودید که مفصل شرح دادیم نقل اقوال اکابر علمای خودتان را که حتی بخاری و مسلم هم در صحیحین خود نوشته اند بیعت علی بظهور واقع نشد.

عموم علمای خودتان مترفانند روز اول که حضرت را جبر و اهانت از منزل کشیدند و مسجد بردند (چنانچه شبهای قبل مفصلاً عرض شد^(۱)) بیعت نکرده بمنزل برگشت و ابراهیم بن سعد ثقفی متوفی سال ۲۸۳ و ابن ابی الحدید و طبری و دیگران از ثقات علمای خودتان متفقاً نوشته اند که بیعت آنحضرت بعد از شش ماه بود (یعنی بعد از وفات حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها بوده چنانچه مفصلاً در شبهای قبل برستان رسانیدم).

بر فرض تسلیم که بگوئیم آنحضرت بیعت نموده پس چرا شش ماه کمتر یا بیشتر توقف نمود و بیعت نمود بلکه محاجه هم نمود و حال آنکه از مثل علی مجسمه حق و تقوی شایسته نبود ولو برای یکساعت منحرف از حق گردد و حق را بقب بپندازد.

شیخ - لابد يك جوتی داشته که خودشان در آن موقع بهتر میدانستند که چه میکنند اینک بر ما چه آمده که در امورین بزرگان و اختلاف آنها بعد از هزار و سیصدسال دخالت نمائیم؟! (خنده شدید حصار).

داعی - دعا گو هم بهمین مقدار از جواب قانع شدم که چون شما جواب منطقی نداشتید و راه گریز و دفاعی نبود که اثبات مرام نمائید لذا باین نوع از جواب مبادرت جستید ولی مطلب بقدری واضح و روشن است در نزد مردمان صالح منصف که محتاج بدلیل و پرهان نیست.

و اما اینکه فرمودید بر مانیست که در امر بزرگان و اختلافات آنها دخالت نمائیم البته تاجائیکه آن امر تماس با ما ندارد فرمایش شما صحیح است و در اختلاف آراء بزرگان حق دخالت نداریم.

ولی در این موضوع بالخصوص اشتباه فرموده اید برای آنکه هر فرد مسلمان عاقلی باید دین حقیقی داشته باشد نه دین تقلیدی و راه تحقیق در دین همین است نه وقتی ما در (۱) رجوع شود به ص ۵۰۷ تا ص ۵۱۸ همین کتاب.

تاریخ جمهور مسلمین می بینیم بعد از وفات رسول الله ﷺ امت وصحابه کبار در فرقه شدند کتبخانگی نموده بینیم کدام يك از آن در فرقه ذی حق بوده اند تا بیوری حق نمائیم. نه آنکه کور کورانه بخيال حق روی عادت و تقلید از پدر و مادر و اسلاف برای میرویم که تحقیقی در آن راه ننموده باشیم.

شیخ - لابد میخواستید بگوئید خلافت ای بکر رضی الله عنه بر حق نبوده اگر خلافت ای بکر رضی الله عنه بر خلاف حق و علی کرم الله وجهه ذی حق در امر خلافت بود با قدرت و شجاعتی که مخصوص خود او بود و با علاقه ای که در اجراء حق و حقیقت داشت و دیگران هم او را ترغیب می نمودند چرا قیام بحق ننمود و قبول شما بعد از شش ماه بیعت نمود حتی شما هم حاضر میشد و در مواقع لزوم در مشورت خلفاء رضی الله عنهم وارد و رأیهای صالح هم میداد.

داعی - اولاً انبیاء و اوصیاء مطابق مقررات و دستورات الهی عمل مینمودند و از خود اراده ای نداشتند لذا نمیتوان بآنها ایراد گرفت که چرا قیام جنگندگانه ننمودند یا چرا قعود و سکوت و یا چرا

سکوت و قعود و اعتزال و فرار
انبیاء از میان آنها بواسطه
نداشتن یاور و غیره

در مقابل اعداء فرار نمودند و یا پنهان گردیدند.

چنانچه اگر بتاریخ حالات هر يك از انبیاء عظام و اوصیاء کرام بشکرید از این قبیل قضایا بسیار می بینید که با افکار شما بی تناسب میباشد مخصوصاً قرآن مجید بیعض از آنها اشاره نموده که بواسطه نداشتن یار و همراه سکوت و قعود و یا فرار نموده و پنهان گردیدند.

چنانچه در آیه ۱۰ - سوره ۵۴ (قر) از قول نوح شیخ الانبیاء خبر میدهد فدعا و به انی مغلوب فانتصر (۱).

و در آیه ۴۹ - سوره ۱۹ (مریم) قصه اعتزال و کناره گیری حضرت ابراهیم علیه و علی نبینا و آلہ السلاطین خبر میدهد که وقتی از عتس آزاستمداد نمود و جواب یاس شنید فرمود (۱) پس غمنا و اخوانه و دعا کرد که بار الهی من سخت مغلوب قوم شمام تو (بطلب خود) مرا یاری فرما.

واعترافکم وما تدعون من دون الله وأدعو ربی (۱)

پس چنانکه ابراهیم خلیل الله وقتی یاری و کمک از عم خود ندید عزت و کوشه گیری اختیار نمایند علی علیه السلام بطریق اولی بایستی بواطمه نبودن بار و باور عزت و کناره گیری اختیار نماید.

شیخ - کمان میکنم مراد از این عزت - عزت قلبی باشد که قلباً از آنها دوری و بیزارى جست نه عزت مکانی.

داعی - اگر جناب عالی بتناسیر فریض مرا جمعه نمایند می بینید که مراد از اعتزال عزت مکانی بوده نه عزت قلبی بخاطر دارم که امام فخر رازی در ص ۸۰۹ جلد پنجم تفسیر کبیر کوید الاعتزال للشیء هو التباعده عن المرادانی افارککم فی المكان و افارککم فی طرفتکم (۲)

فلذا ارباب سیر آورده اند که بعد از این قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام از بابل بکوهستان فارس مهاجرت نمود و هفت سال در اطراف آن جبال سیر مینمود از خلق عزت و کناره گرفت بعد از آن بیابان بر گشت و دعوت خود را آشکار ساخت و تنها راشکست او را گرفتند و در آتش انداختند خداوند آتش را بر او سرد و سلامت نمود و موجب ظهور امر رسالت گردید.

و در آیه ۲۰ سوره ۲۸ (قصص) قصه فرار کردن حضرت موسی علیه السلام را با خوف و ترس نقل فرموده فخرج منها خائفاً یترقب قال رب نجنی من اللوم الظالمین (۳).

پس چنانکه پیغمبر اولوالعزم خدا با ترس و خوف فرار نماید آیا وصی رسول فعود و عزت و کناره گیری معذور نمیشاند.

و در سوره اعراف قصه کوهساله پرست شدن بنی اسرائیل را در غیاب حضرت موسی علیه السلام یاغوی سامری و بلزگرهای او ب سکوت هرون را با آنکه خلیفه حضرت موسی علیه السلام بوده نقل نموده تا در آیه ۱۶۹ فرماید و اخذ برأس اخیه یجره الیه قال یا بنی من از شما و بنی که بجای خدا میرستید دوری کرده و خدای یکتا را میخوانم.

(۱) اعتزال اوجیز بیسای دوری از آن میباشد مراد ابراهیم از کله اعتزال یعنی من از منکر و طریقه شما جدا می شوم و هه زری منیام.

(۲) موسی از شهر با حال ترس از دشمن بیرون رفت و گشت بارانها مرا از شر قوم مستنکر نجات ده.

ام ان اللوم استضعفونی و گادوا یقتلوننی (۱)

پس طبق آیات قرآنی حضرت هرون علیه السلام پیغمبر

و خلیفه منصوب حضرت موسی علیه السلام جهت تنها

بودن و اینکه امت او را خوار و زیون نمودند

در مقابل عمل شنیع سامری و شرک مسلم کوهساله پرستی مردم سکوت اختیار نمود و قیام بیسف ختمود.

علی علیه السلام هم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را شبیه هرون و صاحب منزله هرونی معرفی نمود (چنانچه در لیالی ماضیه مشروحاً ذکر نمودیم) (۲) اولی و لاحق بود که وقتی در مقابل امر واقع شده قرار گرفت و تنها ماند و دنیا طلبان و مخالفین خود را آنطرف دید مانند جناب هرون صبر و تحمل اختیار نماید.

فلذا بر روایات اکابر علماء خودتان که قبلاً عرض شد وقتی آنحضرت را جبراً مسجود آوردند و شمشیر برهنه بر سرش گرفتند و فشار آوردند که بیعت نماید خود را جبر پیغمبر رسانید همان کلماتی را گفت که خداوند از قول هرون خبر میدهد که بموسی گفت یا بنی ام ان اللوم استضعفونی و گادوا یقتلوننی - یعنی یا رسول الله به بین امت مرا تنها گذارده و ضعیف نموده و میخوانند مرا یکشند.

از همه انبیاء بالاتر و حجت تام و تمام سیره خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میباشد که لازم است در اطراف آن فکر نمائیم که چرا در مقابل دشمنان و بدعتهای قوم سیزده سال در مکه معظّمه سکوت اختیار نمود تا حائیکه شبانه از مکر بشت و وطن مألوف فرار اختیار نمود.

جز برای آن بود که چون یاورنداشت مانند انبیاء سلف صبر و تحمل و فرار برقرار اختیار نمود که الفراء هما لا یطاق من سنن المرسلین بالاتر بگویم که در حین قدرت و توانائی هم نتوانست کما ینبئ آثار بدع قوم را بر طرف نماید.

(۱) از قرط خبث سر برادرش (هرون) را بسوی خود کشید (هرون) گفت (ای جان برادر) ای فرزند مادرم (بر من خشکین میباش که من بانهایت کوشش و فداکاری هدایت تو به کردم) آنها مرا خوار و زیون داشتند تا آنجا که نزدیک بود مرا بختل رسانند.

(۲) رجوع خود به ص ۲۸۵ تا ص ۳۱۵ همین کتاب

شیخ - چگونه ممکن است باور نمود که آن حضرت توانست بدعت‌ها را از میان بردارد .
۱۵عی - حیدری در جمع بین الصحیحین و امام احد حنبلی در مسند از ام المؤمنین
عایشه نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ باوقر مودند اگر این مردم قریب الهمد بکفر و
زمان جاهلیت نبودند و نیت رسیدیم که قلب خود منکر آن شوند امر می نمودم خانه کعبه
را خراب کنند و آنچه که از آن بیرون بردند داخل نموده و خسانه را بزمن متصل
می ساختم و مانند زمان حضرت ابراهیم دود را برای آن قرار میدادم بسمت مشرق و مغرب
و بنیاد آن در آبیانه بنای حضرت ابراهیم می رسانیدم .

آقایان آزردی انصاف دقت کبید جایکه رسول الله ﷺ با آن مقام و مرتبه عالی
الهیة که برای ریشه کن نمودن شرک و کفر و آثار آنها سموت گردیده از صحابه خود
ملاحظه نماید (بنابر آنچه اکابر علماء خود زمان نوشته اند) و بدعی که در ساختمان ابراهیمی
بکار رفته نتواند عوض نماید و بصورت اصلی در آورد که مبدا مسلمانان روی عادت عهد
جاهلیت انکار آن نمایند .

تصدیق نمائید امیر المؤمنین علیه السلام اولی بود بعمل نمودن بآن سیره و دستور که در
مقابل قومی حسود و عنود واقع شده بود که عقب فرصت میکشند تا تلافی نموده و
ضریات خود را با حضرت بلکه باصل دین وارد آوردند .

چنانچه قتیبه واسطی ابن مغازلی شافعی و خطیب خوارزمی در مناقب خود نقل
نموده اند که رسول اکرم ﷺ بعلی علیه السلام فرمود امت از تو کینه ها در دل دارند و زود
است حد ازمن با تو خدعه نموده و آنچه در دل دارند ظاهر سازند من ترا امر مینمایم بصبر
و تحمل تا خداوند تورا جزا و عوض خیر عنایت فرماید .

علاء قعود علی علیه السلام از جنگ با
مخالفین بعد از وفات پیغمبر ص
و صبر و سکوت آن حضرت
برای خدا

فایا امیر المؤمنین علیه السلام یگانه را در مردی
بود که در زدن کی ابدأ خود را نمیدید و هر چه
میدید خدا میدید یعنی بشام معنی فانی فی الله
بود خود و بسته گان خود و امامت و خلافت و
ریاست را برای خدا و دین خدا میخواست فلذا صبر

و تحمل و سکوت و عدم قیام آن حضرت در مقابل مخالفین برای احقاق حق ثابت خود بر ای
خدا بود که مبدا تفرقه در جامعه مسلمین میقتد و مردم بکفر اولیه بر کردند .

چنانچه موقعیکه فاطمه مظلومه مأیوسانه بخانه بر گشت در حالیکه حش را
برده بودند خطاب نمود بامیر المؤمنین علیه السلام و عرض کرد اشتملت شملة الجنین و قدرت
حجر القطنین فضت قادمة الاجدل فخانک ریش الاعزل هذا ان ابی قحافة یزنی
نحلة امی و بلفه ابنی - الخ - لندا جهر فی خصامی و القتیة الدنی کلامی (۱).
خطابه اش طولانی است مولانا علی علیه السلام تمام کلمات و خطابات را کوشی داد تا

فاطمه سلام الله علیها ساکت شد آنگاه بمختصر جوابی بی بی را قانع نمود که از جمله
فرمود فاطمه - من در امر دین و احقاق حق تا آنجا که ممکن بود کوتاهی نکردم آیا
مایل هستی که این دین مبین باقی و پایدار بماند و نام پدرت الی الابد در مسجدها و امازنها
برده شود ؟

گفت منتها آمال و آرزوم همین است فرمود پس در اینصورت باید صبر کنی چه
آنکه پدرت خاتم الانبیاء علیه السلام بین وصیتها نموده من میدانم باید صبر نمایم و الا قدرت
دارم که دشمنان را خوار نمایم و حقت را بگیرم ولی بدان که آنوقت دین از میان
می رود پس از برای خدا و حفظ دین خدا صبر کن زیرا ثواب آخرت برای تو بهتر است
از حقی که از تو غصب نمودند .

بهین جهت صبر را پیشه خود قرارداد و صبر کرد برای حفظ حوزه اسلام که ایجاد
در دستگی نشود چنانچه غالباً در خطب و بیانات خود اشاره باین جهات می نمود .

از جمله ابراهیم بن محمد حنفی که از ثقات علماء
جماعت است و ابن ابی الحدید در شرح تفسیر و
علی بن محمد مدائنی نقل مینمایند که چون طلحه
و زبیر بیعت را شکستند و بسمت پسر رفتند

حضرت امیر علیه السلام امر فرمود مردم در مسجد جمع شدند خطبه اواه نمود بعد از حمد و ثنای
(۱) مانند طفل در شکم مادر برده نشین شدی و چون شخص منم در کنه خانه پنهان گشته ای
و بعد از آنکه شاه پریمای بازها را درم شکستی اکنون از برهای مرغان شریف عاجز گردیده ای
و توانایی بر آنها نداری اینک پسر ابوسفافه (ابن بکر) بستم و ظلم مطاه و جشیدیه بدم را و بوقت
و میشت فرزندان مرا میبرد با من آشکارا دشمنی میکند و در سخن گفتن بستی بامن میجوale مینماید .

برود گار فرمود فان الله تبارك و تعالی لما قبض نبيه صلى الله عليه و آله فلما نحن اهل بيته و عصبته و ورثته و عترته و اوليائه و احق خلائق الله به لا تنازع حقه و سلطانه فيبنيما نحن اذ نفر المنافقون فانتزعوا سلطان نبينا منا و ولوه غيرنا فيكذلك و الله العيون و القلوب منا جميعا و خشت و الله الصدور و ايم الله لولا مخالفة الفرقة من المسلمين ان يعودوا الى الكفر و يعود الدين لكننا قد غيرنا ذلك ما استطعنا و قد ولي ذلك و لاده و مضوا لسبيلهم ورد الله الامر الي و قد بايعاني و قد نهضالي البصرة ليقر قاجاعتكم و يلبيا باسمك بينكم (۱).

و نير اين أبي الحديد و كلبی از علماء بزرگ شما روايت نموده اند كه درموقع حرکت بيسره آنحضرت برخاست درمقابل مردم و خطابه كرد و ضمن خطبه فرمود ان الله تعالى لما قبض نبيه صلى الله عليه و آله استأثرت علينا قريش بالامر و دفعنا عن حق نحن احق به من الناس فرائت ان الصبر على ذلك افضل من تفريق كلمة المسلمين و صفك دمايتهم و الناس حديدوا عهدا بالاسلام و الدين (۱).

پس سكوت و تسليم شدن آنحضرت بمقام خلافت أبي بكر و عمر از جهت رضايه بود بلكه از يكطرف از طرف مسلمان و خونريزي و از طرف ديگر خوف زوال دين و غلبه كفار و ارتداد سست عنصرها بود.

لذا بعد از شش ماه سكوت و مقابله برخلاف - و حاجت با آنها كه همه فهميدند

(۱) ما حصل مني آنكه پس از رحلت رسول اكرم (ص) كتبتم ما اهليت و شويتان و وورات و هرت و اولياء آنحضرت و سزاوارترين خلائق برتبه و مقام آنحضرت ستم و منازيحه براي حق و سلطه و سلطنت آنحضرت ندايتم گروهی از منافقين دست بست هم داده خلافت را از ما گرفتند بديگري واگدار نودند بعدا قسم براي اين امر چشمها و دلهاي ما گريان و آزرده گردیده و سسته ها از شتم و كينه بر گردیده بعدا قسم اكر خوف فتنها و دلهای ما گريان و آزرده گردیده و سسته هر آينه تغيير ميفاديم بعدا قسم اكر خوف اختياره مسلمانان بود كه بيقراه بر گردند بديگر تا روزيكه مسلمانان يا من بيت نبودند در آن هنگام طلعه و ذبير از كسانی بودند كه نسبت يا من بيت نوده و سپس بطرف بصره نهضت كردند بنظور آنكه اختلاف كله بين شما مسلمانان و ايجاد دو دستگي و افراقم تا چنگه داخلی را برقرار نمانند.

(۱) پس از وفات رسول اكرم (ص) قريش جميت نوده خلافت حق كه از همه مردم ما سزاوارتر بوديم بان از ما گرفتند من احساس نمودم كه ميرواين مورد بهتر است از تحريف مسلمانان زيرا اكر صبر نكرده بودم اختلاف كله ايجاد و شكاف عيني مي شد. مسلمان ميشه و خوبتايه و بخت ميگزيد چون مسلمانان تازه عهد باسلام و دين بود:

آنحضرت مخالف با آن دستگاه سياسي ميشاد - آنگاه براي حفظ دين (كه بوسيله دو دستگي ممكن بود از ميان برود) بنا بر آنچه آثار علماء خودتان نوشته اند بيعت نمود و در مقام مساعدت بر آمد كه في الحقيقه مساعدت بدین مقدس اسلام بود نه رضابت و تصديق با سر خلافت.

چنانچه در نامه اي كه براي اهل مصر بوسيله مالك اشتر فرستاد همين معنی را متذکر شد و سر بيا نوشت كه سكوت من براي دين و بيعت هم براي دين بوده اينست عين عبارت نامه آنحضرت كه اين أبي الحديد هم در ص ۱۶۴ جلد چهارم شرح نهج البلاغه نقل نموده است.

ساعة علي عليه السلام باهل مصر

فان الله سبحانه بعث محمدا صلى الله عليه و آله نذيرا للعالمين و مهيمنا على المرسلين فلما مضى صلى الله عليه و آله تنازع المسلمون الامر من بعده فوالله ما كان يفتي في روعي ولا يخاطر بالي ان العرب ترزع هذا الامر من بعده صلى الله عليه و آله عن اهليته ولا انهم منحوه عني من بعده ! فما راعني الا اني انا ان الناس علي فلان يبايعونه فاسكت بيدي حتى رايت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون الي محمدا صلى الله عليه و آله فخشيت ان لهم النصر الاسلام و أهله ان أرى فيه نفعا او هود ما تكون المنصبية به علي اعظم من قوت ولا بينكم التي انما هي متاع ايام فلان يزل منها ما كان كما يزل السراب او كما يتفتح السحاب فهضت في تلك الاحداث حتى زاح الباطل و زهق و اطمان الدين و تهنه (۱).

(۱) خداوند سبحان محمد (ص) را بر انكبت براي ترسانين جهانيان و گواه بر پيشبران چون آنحضرت در گذشت پس از او مسلمانان در امر خلافت نزاع و گفتگو كردند بعدا سوخته دلم راه نيباد و بغاقرام نيكبخت و باور نيكبدم كه حرب پس از آنحضرت خلافت را از اهل بيت و خاندان او بديگري واگدارند و نه آنكه پس از آن بزرگوار (با همه سفارشات و نصوس بازره) آنرا از من باز دارند ؛ مرا بر نيج نيكبند مگر نشانين مردم بر فلان (ابن بكر) كه با او بيعت كند پس دست خود را (از بيعت) نگاهداشتم تا آنكه و دينم گروهی از مردم مرتد شدند و الاسلام بر كشتند و ميخواستند دين محمد را از بين بپرند پس ترسيدم اكر بيارى اسلام و مسلمانان بپردازم و رخ يا و براني در آن بينتم كه معيبت و انوره آن بر من در كنز از قوت شدن ولايت و سكوت بر قضا باشد كه كلابي چند روزی است كه آنچه از آن - اصل ميشود از دست ميرود مانند آنكه سراب ذابل ميگردد با چون اير از هم باشيده ميشود پس ميان آن پيش آمدعا و تباهاكارها بر خاست تا آنكه جلو نادرستی و تباهاكارى گرفته شد از بين رفت و دين آرام گرفت و بازا افساد

خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از شهادت عهده این بکر .

و نیز ابن ابی الحدید در ص ۳۵ جلد دوم شرح نهج البلاغه از کتاب الفارقات ابراهیم ابن سعد بن حلال نقی از رجال خودش از عبدالرحمن بن جندب از پدرش نقل نموده است که بعد از فتح مصر بدست دشمنان و شهادت عهده این بکر - امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه فصلی بیان نمود (که عیناً تمام جملاتی را که در نامه خود برای اهل مصر فرستاده بود از اظهار ناراحتی اوضاع و رفتار مسلمانان بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر و بارز نمود) تا آنجا که بنویسند مردی گفت «یا ابن ابیطالب انک علی هذا الامر لحرص ، قلت انتم احرص منی و ابعد ، اینا احرص ؟ انما الذی طلبت میراثی و حقی الذی جعلنی الله و رسوله اولی به ؟ ام انتم اذ ترضون وجهی و دونه ، و تحولون بینی وینه فیهتموا و الله لایهدی القوم الظالمین (۱) » .

پس از این کلمات و سایر خطب و بیانات آنحضرت که وقت اجازه گفتارش را نمیدهد معلوم میشود علت عدم قیام و تسلیم - و بیعت نمودن بعد از شش ماه (بعقیده علماء شما) خوف زوال دین و تفرقه مسلمانان بوده است نه رضای بخلاف آنها زیرا اگر آن روز علی علیه السلام قیام بحق میکرد محققاً جمعی هم اطراف آنحضرت را میگرداندند (چنانکه مکرر آنحضرت را ترغیب بقیام نمودند) آنکه جنگ داخلی شروع میشد پیشتر هم تازه از دنیا رفته مسلمانان هم قریب المهد بگفت بودند هنوز ایمان در قلبهای آنها کاملاً استوار پیدا نموده بودند و وقت بدست یگانگان و اعادی دین از یهود و نصاری و مشرکین از همه بالاتر مناقضین میباشند بناطرت عزت اسلامیان بر چیده و اساس دین از میان میرفت

(۱) ای بصر ای طالب در طلب خلافت چه فکر خریس میبایشی گفتن شما خریس تر از من و دورتر از آن مقام میباشید - کدام یک از ما خریس تر میباشید - آیا من که میراث و حق خود (یعنی خلافت را) که خدا و رسول او برای من فرموده دادند طلب میباشم و اولی آن هستم - یا شما که (بعون آنکه حقى داشته باشی) مرا از حق خویش باز داشته و میان من و حق ثابت من حاجز و حائل شده ، پس مبهوت گشته و از جواب باز مانده اند - و خداوند متعال هرگز ظالمان و اعدایت نکند .

چون امیرالمؤمنین علیه السلام عالم و دانای بحقایق بود رسول خدا هم باو خبر داده بود میدانست که اصل دین از میان نمیرود مثل دین در میان مردم مثل آفتاب است ممکن است مدت کمی درسی پرده جمل و عناد بماند ولی عاقبت ظاهر و هویدا خواهد شد . (چنانچه نور حقیقت آن بزرگوار عالم را روشن و منور ساخت)

پس ملاحظه فرمود باقتضای مصلحت دین صبر کند بهتر است از آنکه قیام کند که در دستگی تشکیل شده و باعث تفرقه مسلمین گردد و فرصتی بدست دشمنها بدهد که اصل دین را از میان ببرند ولو رسول خدا خبر بقیای دین داده بود ولی سبب ذلت و حقارت مسلمین و برای مدتی بدشرف آنها بعقب میافتاد .

منتها برای اثبات حق خودش شش ماه تأمل نمود و در مجالس و محاضرات با مناظرات بسیار حق را ظاهر نمود (چنانچه در شبهای قبل عرض کردم) بیعت نکرد قیام بچنگ نمود ولی در مناظرات و احتجاجات اثبات حق نمود

چنانچه در اول خطبه ششماه اشاره باین معانی نموده که فرمود اما و الله لند تقمصها فلان

خطبه ششماه

(این ابی حقیقه) و اناه لعلی من محلی منها محل القطب من الریحی ینحدر عنی الیبل ولا یرقی الی الطیر فسلدت دونها نوباً و طویبت عنها کثعاً و طفت ارثای بین ان اصول ید جذاء اوصبر علی طخیة عنیاء یهرم فیها الکبیر و یشب فیها الصغیر و یکدح فیها موم حتی یلقی ربه فرأیت ان الصبر علی هاتاک احببنی فصیرت و فی العین فادی و فی الحلق شجی اری اثرانی لهاب حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان بعده الخ (۱) .

(۱) سوخته بمانند که بر این تصافه (ای بکر) خلافت و امانت پیراهن پوشیده و حال آنکه میمانت مقام من برای خلافت مانند قطب وسط آسیا میباشد علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر میشود و هیچ پروازکننده ای در فکای علم و دانش باوح رفعت من نمیرسد پس جامه خلافت را رها و بپوش از آن تپمی نموده و در کار خود اندیشه میکردم که آیا بدوست (یعنی بدون یار و یاور) حمله کرده (حق خود را مطالبه نمایم) یا آنکه بر تاریکی کوری (و گمراهی خلق) صبر کنم که پیران فرسوده و جوانان پرمردم و پیر و مؤمن رنج کشیده تا ببینم صبر کردن خردمند است پس صبر کردم در حالیکه چشمانم را غشاغش و غبار و کلویم را استخوان گرفته بود میراث خود را تاراج و غارت نمودم تا آنکه اولی (ای بکر) راه خود را با شتابانم خلافت (با غم و حسرت) بعد از خود ادا نمود .

تا آخر خطبه که تمام مشتمل است بر دردهای دل آنحضرت که وقت مجلس بیش از این اجازه نمیدهد مزاحمت دهم بمقداری که اثبات مرام نماید و از تأثرات درونی آنحضرت خبر دهد گمان میکنم کافی باشد.

اشکال در خطبه ششیه - شیخ - اولاً در این خطبه دلیلی بر دلنگی آن حضرت نمیباشد. ثانیاً این خطبه مربوط با آنحضرت نیست بلکه از منشآت سید شریف رضی الدین است که ملحق بخطبات آنحضرت نموده و لا آنجناب اصلاً از خلافت خلفاء رضی الله عنهم شکایتی نداشته بلکه کمال رضایت را هم داشته و بعمل کرد آنها هم راضی بوده.

داعی - این بیان شما مربوط با فراط در تعصب است و الای بیانات و شکایات در امر خلافت قبلاً عرض شد و دلنگیهای آنحضرت فقط اختصاص با این خطبه ندارد که شما اشکال تراشی نمائید.

ولما اشکال شماراجع باین خطبه که آنرا از منشآت سید زاهد عابد عالم بزرگوار الدین رضوان الله علیه بحساب آوردید جسارت نمیکنم که بگویم عناد و زردید و از حد اعتدال خارج شدید و بدون دلیل بیروی نمودید بعضی از متعصبین متأخرین اسلاف خود را.

فقط میگویم دقت در مطالعات نوی نمائید و الا اگر مطالعات دقیقه داشتید میدانستید که نقل این خطبه از مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه محقق الوقوع است بشهادت اکابر علماء خودتان از متعصبین و متأخرین مانند عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید و شیخ عبد الله عیبه مقتی دیار مصر و شیخ غم خضری در ص ۱۶۷ محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه که اعتراف بصدر این خطبه از آنحضرت نموده و آنرا شرح نموده اند.

فقط عده ای از متعصبین و متأخرین روی عناد و لجاج دست و پائی زده تولید شبهات نمودند و لا زیاده از چهل نفر از اکابر علمای شیعه و سنی که شرح بر نهج البلاغه نوشته اند احدی از آنها نقوه چنین عقیده ای ننمود.

اشاره بحالات سید رضی

علاوه مقام ورع و تقوی عالم ربانی سید جلیل القدر رضی الدین رضوان الله تعالی علیه بالاین از آن است که چنین نسبتی را با او بدهند که جعل خطبه و از روی کذب و دروغ متنسب با آنحضرت نموده باشد.

بعلاوه مطلق بر ادبیات عرب که خطبات نهج البلاغه را مورد وقت قرار داده از فصاحت و بلاغت و جزالت الفاظ و معانی عالیه و کنوز علییه و حکمیة مندرجه در آنها پی برده اند که نه برای سید رضی بلکه برای احدی از بشر ممکن نیست بدون اتصال بنیب عالم بتواند مثل آن کلمات بیآورد.

چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی و از متأخرین شیخ محمد عبده مقتی دیار مصر اعتراف باین معنی نموده اند که جزالت الفاظ و حسن معانی و اسلوب بدیعی که در خطب و بیانات آن حضرت بکار رفته ثابت میکند که آن کلمات بعد از کلام رسول خدا صلوات الله علیه دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق میباشد.

کلمات و خطب و رسائل سید جلیل القدر رضی الدین رضوان الله تعالی علیه نقلها و شرأ در دفتر ارباب خبر از شیعه و سنی موجود است.

بعد از مطابقه با خطب نهج البلاغه معلوم میگردد که بینهما بون بمید.

کجا صحبت خاک با عالم پاک کجا صحبت زره با آفتاب

چنانچه ابن ابی الحدید نقل مینماید که مصدق بن شیب از ابن الخشاب معروف نقل نموده که گفت نه برای رضی و نه برای غیررضی ممکن نیست چنین کلماتی با این اسلوب بدیع بکار برند و ما کلمات رضی را دیده ایم اهداً طرف مقایسه با این کلمات و خطب شریفه نمیباشد.

خطبه ششیه قبل از ولادت سیه رضی ثبت در کتب بود
گذشته از قواعد علمیه و موازین عقلیه جمع کثیری از اهل علم و حدیث و تاریخ فریقین (شیعه و سنی) قبل از ولادت سید بزرگوار رضی الدین

و پدر مرحومش ابو احمد تقیب الطالبین این خطبه را روایت نموده اند.

چنانچه این ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید این خطبه شریفه را زیاد دیم در تصانیف شیخ خود ابو القاسم بلخی امام معتزله در زمان دولت مقتدر بالله عباسی که قبل از ولادت سید رضی بمدت طولانی ثبت گردیده.

و نیز زیاد دیم در کتاب الانصاف ابی جعفر بن قبه متکلم معروف که از تلامذه شیخ ابو القاسم بلخی بوده و قبل از ولادت سید رضی وفات نمود.

و نیز نقل نموده از شیخ ابی عبدالله بن احمد معروف باین خشاب که گفته این خطبه را در کتبی دیدم که دوست سال قبل از ولادت سید رضی تصنیف نموده اند بلکه این خطبه را بنحوظ علمائی دیدم از اهل ادب که قبل از ولادت والد رضی ابو احمد تقیب الطالبین نوشته شده است.

کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی فیلسوف متبحر و محقق حکیم در شرح نهج البلاغه نوشته است که من باقم این خطبه را در دو جا یکی بخط و زیرین فرات که زیاد از شصت سال قبل از ولادت سید شریف رضی الدین رضوان الله علیه نوشته بودند.

دیگر در کتاب الانصاف ابی جعفر بن قبه تلمیذ ابی القاسم کلبی یکی از شیوخ معتزله که قبل از ولادت سید رضی وفات نموده.

پس با این دلایل و شواهد ثابت شد عناد و لجاج و دست و پا های بی جایی که متعصبین از متأخرین علماء شما نموده اند.

گذشته از همه دلایل و شواهد وقتی فرضیه آقایان راجع باین خطبه شریفه صحیح میبود که سایر خطب و حکایات و در ذللهای آنحضرت که در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده (که بعضی از آنها در شبهای گذشته اشاره نمودیم) در دسترس عموم نبود.

مگر نه این ابی الحدید درس ۵۶۱ جلد دوم شرح نهج خطبه آنحضرت را مفصلاً نقل نموده که میفرماید من از اول امر با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم مادام که در سنه من جان داد بکمک ملائکه او را غسل دادم بر او نماز گذارده و در قبر قرار دادم پس از من اولی و احق با آنحضرت کسی نبود تا آخر خطبه که بحال خود و مخالفین اشاره نموده تا

آنجا که فرموده **الذی لا اله الا هو انی املی جاده الحق وانهم لعملی مرلة الباطل (۱)** بازم میفرماید علی رضی الله عنه مخالفین خود را حق و برحق دانسته و از آنها دلتنگ نبوده بلکه بعمل آنها راضی بوده !!

جناب شیخ عزیز قزق و حقیقت باین قبیل حرفها پوشیده و از میان نخواهد رفت چنانچه عمیقانه توجه کنید با آیه ۳۲ سورمه (توبه) که میفرماید **یریدون ان یطفقوا نور الله باقوا هم و یابی الله الان یتیم نوره ولو کره الکافرون (۲)** تصدیق خواهند نمود چراغی را که ایزد بر فرزند کربلا پلغ کند ریشش (بلکه رشه اش) بسوزد شیخ - چون خیلی از وقت شب گذشته شما هم خسته شدید و معلوم است از روی خستگی صحبت میفرماید مقضی است مجالس ختم شود بقیه مطالب و جواب جناب عالی بماند فردا شب بامید خدا.

جلسه دهم

لیله یکشنبه سیم شعبان المعظم ۴۵

(اول شب آقایان محترم باجمعت زیادتری تشریف آوردند بمناسبت شب عید سعید (میلاد سعادت بنیاد حضرت ابعده الله الحسین از و احفادها و علیه الصلاة والسلام شریعت) شیرینی مفصلی صرف شد خواستیم وارد مذاکره شوم آقای نواب عبدالقیوم خان (تشریف آوردند بعد از تعارفات مرسومه و صرف شربت و شیرینی و جای یابی نمودند) نواب - قبله صاحب خیلی عنر میخوام از جسارتی که مینمایم چون موضوعی پیش آمده که بسیار لازم است مورد سؤال و بحث قرار گیرد چنانچه اجازه فرمائید قبل از رسمیت مجلس و مذاکره با آقایان مطلب خود را به عرض رسانم .

(۱) قسم بآن خدا میگویم از او خدای نیست بپرستگ من در جاده و شاهرا هم و مخالفین من بر مرله باطل هستند یعنی در مکانی که سقوط از حق و منحرف از صواب میباشد .
(۲) میخوانند اعادی که خاموش کند نور خدا را پهنهای خود (یعنی بپهنهای و بیجا و ایجاد شبهات) ولی ابا دارد دعا میخواند که تمام کند نور خود را اگر چه کراهت داشته باشه کافران .

داعی - البته خواهش میکنم بفرمائید برای استماع حاشریم .

سؤال از مقام علمی
عمر و جواب آن

نواب - امر و تمسح جمعی در منزل بنده بودند تمام مجلس ذکر خیر جناب عالی بود در اطراف مذاکرات شبها گفتگو میشد روزنامه ها و مجلات خوانده

میشد و در اطراف بیانات طرفین بحث می نمودیم یکی از بنده زاده ها (عبدالعزیز) که در کالج و اسکول^(۱) اسلامی تحصیل مینماید بمن گفت که چند روز قبل در کلاس درس استاد معظم ما ضمن گفتار خود بمناسبتی گفتند یکی از فقهاء بزرگ صدر اسلام در مدینه منوره خلیفه نای عمر بن الخطاب رضی الله عنه بوده که احاطه کاملی بر قرآن و آیات شریفه و معانی و مسائل علمی و فقهی اسلام داشته و میان چند نفر از فقهاء مانند علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس و عکرمه و زید بن ثابت و غیرهم رضی الله عنهم خلیفه عمر رضی الله عنه برجسته تر و واقعه از همه بوده حتی علی بن ابیطالب کرم الله وجهه که از همه صحابه در مسائل علمی و مباحث فقهی مقدم بوده گاهی در مشکلات فقهیه و حقوق مسلمین معطل مساند بشلیفه نای عمر رضی الله عنه مر اجعه میکرد و استمداد از قنطاریت و علم و دانش :

(۱) کالج و اسکول اسلامی مؤسسه جدید الزنار فرهنگی است در خارج شهر پشاور که در سال ۱۳۳۰ قمری ساخته شد و تأسیس آن بهیبت والای نواب صاحبزاده عبدالقیوم خان که از محترمین رجال اهل سنن بوده ساخته شد است و تقریباً ده لک روپیه (که هر لک صدهزار روپیه باشد) خرج آن بنای عالی شده است و فقط اختصاص به دانش آموزان شب خواب دارد متجاوز از پانصد دانش آموز از کلاسهای ابتدایی تا کلاسهای عالی در آن کالج و اسکول مشغول تحصیل اند مخصوصاً علوم عالی و فلسفه در آنجا تدریس میشود و مسجد بزرگی در وسط آن کالج بنا شده که عموم مسلمین اسلامی بایستی پنج وقت نمازهای یومی را در آن مسجد بیصامت ادا نمایند .

و در قسمت شمالی آن بنا سالن بسیار بزرگی برای سخنرانی های علمی و دینی آماده است و هفته یک روز جزء برنامه تدریسی است در آن سالن سخنرانی میشود و جمیع اساتید و دانش آموزان از کلاس شش بیلا دارای هر دین و مذهب هستند بایستی در آن سالن حاضر شوند و متسع سخن دانی کردند چنانچه از داعی هم قضا شده بود روزی که برای بلا دین آن کالج و اسکول اسلامی رفته بودیم فریب یکصامت در حضور فریب چهارصد مصطل و اثباتیه و مسلمین دانشمند و کارکنان آن دستگاه با محظرت در اطراف ملازمت علم و دین بیانات مؤثر نمود و در وقت یادداشتی که در کتابخانه بزرگ کالج بود شری نوشته و از خود بیار کار گذاریدم

مینمود خلیفه هم حل مشکلات علمی و مسائل فقهیه علی را مینمود ؟؟؟

اهل مجلس همه تصدیق نمودند که حقا همین قسم بوده زیرا علماء ما بیان نموده اند که خلیفه عمر نادره زمان در مراتب علم و عمل بوده .

بنده چون در امرین و تاریخ اطلاعات کامل نداشتم سکوت اختیار نمودم بالاخره با قایبان دوستان مخصوصاً به بنده زاده وعده دادم که امشب قبل از شروع بصحبت این موضوع را مطرح میکنم چون علمای فریقین حاضرند لابد حل این مطلب بزرگ میشود تا مقامات علمی صحابه در نزد ما معلوم شود لذا جسارت ورزیده تمنی است صحت و سقم مطلب را مورد بحث قرار دهید تا مورد استفاده عموم قرار گیرد و بی آموزش علمی هر یک از صحابه بی رویه باندیم کدامیک از صحابه تقدم علمی داشته اند بنده زاده دوستان هم برای اخذ نتیجه شرفیاب اند امید است مارا مستفیض فرمائید که مخصوصاً بنده زاده اگر متزلزل است ثابت کردد .

۱۵۱ - (روجناب یوسف علیشاه که از محترمین فضلاء شیعه و در همان اسکول معلم تاریخ و جغرافیا و زبان انگلیسی بودند نموده سؤال نمود آیا چنین است ایشان فرمودند نیدانم کدام معلم بوده و چگونه مذاکره نموده است .)

۱۵۲ - خیلی محل تعجب است از کوشنده این حرف هر که بوده که از کجا این حرفها را آورده ، در کلمات و گفتار عوام افراط و تفریطها بسیار است ولی معلم بایستی گفتارش منطبق با علم و منطق باشد ولی این معلم بی علم افراطی هر که بوده ادعائی نموده که احدی از علمای خود دان هم چنین ادعائی ننموده اند و اگر نفرت متعصبی مانند ابن حزم ظاهری و امثال آن چنین نظری بکار برده مورد تخطئه اکابر علمای خودتان قرار گرفته و علاوه این تعریف بمالایرضی صاحبیه میباشد که قلماً خود خلیفه عمر هم چنین ادعائی را ننموده و در هیچ کتابی از علمای شما ابراز چنین عقیده ای نشده هر محدث و مورخی که در اطراف ترجمه حالات خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نگارشائی نموده موضوع فطانت و هوش و شدت عمل و سیاستمداری خلیفه را مورد بحث قرار داده و از موضوع علمی خلیفه در کتب خودتان ابدأ بحث و بیانی نشده

علی القاضی ابوای که در ترجمه حالات خلیفه آورده اند بایستی باین در علم ایشان ذکر نموده باشند و حال آنکه خلاف این قول در کتب فریقین صراحت کامل دارد که خلیفه عمر از احاطه بر مسائل علمیه و مدارج فقهیه عاری و در مواقع احتیاج و پیش آمدها دست بدامان علی رضی الله عنه و عبدالله بن مسعود و دیگران از فقهایی مدینه میشده است.

مخصوصاً این ابی الحدید آورده که عبدالله بن مسعود از فقهایی مدینه بود و خلیفه عمر اسراری داشت که عبدالله همیشه با او باشد تا در مواقع لزوم و پیش آمدها و سؤالهای قضیه که از او مینمایند عبدالله جواب بدهد.

شیخ - (بارنگک پریده و عصبانی) در کجا و کدام کتاب نوشته شده که خلیفه ثانی عمر رضی الله عنه از علم فقه و مسائل شرعیه که اساس دین است بی بهره بود.

داعی - اولاً تمنا مینمایم ملایم باشید عصبانی و تند نشوید ده شب هر نوع سخنی گفتید صراحتاً و کتابتاً اهانتها نمودید مشرک و کافر و اهل بدعت بما گفتید ابدأ از جا در نرفتم عصبانی و تند نشدم با دلیل و برهان اهانتهای شما را بر گرداندم و جامعه شیعیان را تبرئه نمودم شما هم اگر جواب منطقی دارید بدهید و داعی را ساکت نمایم.

هر انسان عالم عاقل منصف در مقابل دلیل و برهان باید لجاجت نکند بلکه تسلیم شود نه آنکه عصبانی و تند شود چه آنکه عصبانیت موجب خنده و مضحکه یگانگان میگردد.

ثانیاً مغلظه فرمودید داعی نکتمت خلیفه می بهره بوده بلکه عرض کردم احاطه بر مسائل فقهیه علمیه نداشته این هم فقط ادعا نیست ، بلکه میگویم و میآیتمش از عهده برون .

شیخ - دلیل شما بر این معنی چیست که خلیفه عمر رضی الله عنه در مسائل فقهیه و احکام دین کند بوده .

داعی - دلیل ما اخبار بسیاری است که در کتب معتبره ما و شما نقل شده و

مورخین بزرگ خودتان ثبت نموده اند بعلاوه اقرارهای مکرری که خود خلیفه در این موضوعات نموده است .

شیخ - اگر از آن اخبار در نظر دارید برای روشن شدن مطلب بیان فرمائید

داعی - چند خبری که الحال در نظر دارم بمرستان میرسانم قضاوت منصفانه را بفکر صائب خود آقایان محترم میگذارم .

موجب نمودن زنی عمر را
در يك مسئله شرعی

کابر علماء خودتان مانند جلال الدین سیوطی در

س ۱۳۳ جلد دوم در المنشور و این کثیر در س

۴۶۸ جلد اول تفسیر و جاراهه زمخشری در ۳۵۷

جلد اول تفسیر کشاف و فاضل نیشابوری در جلد اول تفسیر غرائب القرآن ضمن سوره

(نساء) و قرطبی در س ۹۹ جلد پنجم تفسیر و این ماجه قزوینی در جلد اول سنن و سندی

در حاشیه جلد اول سنن س ۵۸۳ و بیهقی در س ۲۳۳ جلد هفتم سنن و قسطلانی در س

۵۷ جلد هشتم ارشاد الساری شرح صحیح بخاری و مشقی هندی در صفحه ۲۹۸ جلد هشتم

کنز العمال و حاکم نیشابوری در صفحه ۱۷۷ جلد دوم مستدرک و ابوبکر باقلانی در س

۱۹۹ تمهید و عجلونی در س ۲۷۰ جلد اول کشف الخفاء و قاضی شوکانی در س ۴۰۷ جلد

اول فتح القدر و ذهبی در تلخیص مستدرک و این ابی الحدید در س ۶۱ جلد اول و س

۹۹ جلد سیم شرح نهج و حمیدی در جمع بین الصحیحین و فقیه واسطی ابن مغالزی شافعی

در مناقب و این امین در نهایت به بالاخره جمع کثیری از افاضل خودتان بطرق مختلفه

و الفاظ و عبارات متفاوته با تصدیق بصحت نقل نموده اند که روزی خلیفه عمر در مقابل

اصحاب خطبه ای خواند و اظهار نمود که هر کس زنی بگیرد و مهر زنش را از

چهار صد درهم زیادتز نماید او را حد میزنم و آن زیادتی مهر را از او میگیرم و داخل

در بیت المال مسلمین مینمایم ۱۱۴ .

زنی از میان جمعیت صدا زد عمر کلام تو اولی بقبول است یا کلام الله تعالی عمر

گفت البته کلام الله تعالی زن گفت مگر نه آنست که خداوند در آیه ۲۴ سوره ۴

(نساء) میفرماید و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و آیتهم احدیهن قطاراً فلا

عمر از شنیدن این آیه وحاضر جوابی آن زن مبهوت شد: و گفت کَلِمَکُم اَثَمَ من عمر حتی المخدرات فی الحال (۲) .

آنگاه بر کف بالای منبر و گفت اگر چه شمارا منع کردم از اینکه زیاده از چهار صد درهم مهر رصداق برای زنها قرار ندهید اینک بشما اجازه میدهم که اگر خواستید از مال خود زیادتی از مقدار معین بآنها عطاء نمائید ممانعی ندارد .

از این خبر استفاده میشود که خلیفه عمر احاطه ای بر قرآن و احکام فقیه نداشتند و آنچه بیانی ننمودند که در مقابل يك زن عالمه مجاب شود و بگوید امرأة اصابت و رجل اخطاء !؟ .

شیخ - خیر این طور نیست مقصود خلیفه آن بود که مردمرا بیروی سنت وادار کند در کمی مهر اگر چه بحسب شرع جائز است مهر بسیار قرار دادن اما تر کس اولی است جهت رعایت حال مردمان فقیر بیچاره فلذا گفت بیش از مهر زنان پیغمبر نباید مهر برای زنان خود معین نماید .

داعی - این عذری است غیر قابل قبول که خود خلیفه هم چنین چیزی را در نظر نداشته و الا اظهار عجز و اقرار ببطاهت ننموده و بگوید تمام شما از عمر قبیته هستید حتی زنان در حجلهها بلکه در جواب آن زن همین بیان شمارا مینمورد .

علاوه هر عاقلی میدانند برای امر سنت مرتکب فعل حرام نباید شد زیرا اگر قتن مال اختصاصی زنی را که بحکم قرآن بعنوان مهر مالک شده و داخل در بیت المال نمودن ابدأ مشروع نمیشد .

از عهده اینها گذشته اجراء حد برای چنین عملی که گناهی نکرده و مرتکب جرمی نشده عمل بیجائی است در فقه اسلامی هم چو محلی در باب حدود سراغ نداریم اگر شما سراغ دارید بیان نمائید و اگر در باب حدود - هم چو حدی وجود ندارد تصدیق فرمائید ادعای معلم بیجا بود .

(۱) اگر خواستید لای را درها کرده و زنی دیگر بجای او اختیار کنید و مال بسیاری بر او مهر کرده اید البته نباید چیزی از مهر او بازگیرید .

(۲) تمام شما فقیه تر و داناترید از هر حتی زنان مضروه در حجلهها .

اتفاقاً عادت خلیفه بر این بوده که هر جا متغیر میشد از روی عصیانیت برای مرعوب نمودن طرف میگفت حد میزنم چنانچه امام احمد حنبل در

بعد اظهار عمر از وفات پیغمبر که آنحضرت نمرده

مسند و حمیدی در جمع بین الصحیحین و طبری در تاریخ و دیگران از علماء خودتان نقل نموده اند که چون رسول خدا ﷺ از دنیا رفت عمر نزد ابی بکر رفت و گفت میترسم عمر عنه نمرده باشد و حیلہ کرده (یعنی خود را ببردن زده) تا دوست و دشمن خود را بشناسد و با اینکه چون موسی غائب شده باشد و باز آید و هر که مخالفت او را نموده و عاصی گردیده بسیاست رساند پس هر کس گوید رسول خدا مرده من او را حد میزنم ای بکر چون این جملات را شنید او را نیز شکی در دل پیدا شد و از این گفتار هائضطرای در مردم دید آمد و اختلاف کلمه ظاهر شد چون این خبر را بعلی رضی الله عنه دادند با عجله و شتاب خود را بجمعی رسانید فرمود ای قوم این چه هیاهوی می دانسی است که بر پا نموده اید مگر فراموش نموده اید این آیه شریفه را که خداوند در حیات رسول الله باو اعلام داشت اَلَمْ يَتَّوْنِمْ یعنی تو میمیری و امت توهم میمیرند پس بحکم این آیه شریفه رسول خدا از دنیا رفت این استدلال علی رضی الله عنه مورد قبول امت واقع شد و یقین بموت آنحضرت نمودند عمر گفت گویا من هرگز این آیه را نشنیده بودم !!! .

این اثیر در کامل و نهاییه و زمخشری در اساس البلاغه و شهرستانی در مقدمه چهارم ملل و نحل و عمادای دیگر از علماء مینویسند که چون عمر فریاد میزد هرگز پیغمبر نمرده است ابی بکر خود را باو رسانید و گفت مگر نه اینست که خداوند میفرماید اَلَمْ يَتَّوْنِمْ و نیز فرموده افان مات او قتل اقلبتم علی اعقابکم (۱) . آنگاه عمر ساکت شد و گفت گویا هرگز من این آیه را نشنیده بودم حالا یقین کردم که وفات نموده .

شما را بخدا تصدیق مینمائید که معلم متعصب بی علم ادعای بیجا نموده .

(۱) اگر او نیز بر سرک باقتل و شهادت در گذشت باز شما بدین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود آ ۴ و ۱۳۷ سوره ۳ (آل عمران) .

امر نمودن عمر برجم پنج نفر زانی و متوجه ساختن علی علیه السلام اورا باشتباه در حکم فروری عمر امر برجم مردان داد در آن هنگام حضرت علی علیه السلام وارد مسجد شد و از آن حکم آگاه گردید بعمر فرمود حکم خدا در اینجا غیر از اینست که تو حکم کردی عمر گفت یا علی زنا ثابت شد پس از ثبوت زنا حکم رجم است حضرت فرمودند حکم زنا نسبت بر آب اختلاف پیدا میکند و اینجا از مواضعی است که حکم اختلاف دارد عمر گفت آنچه حکم خدا و رسول است بیان نما جبهه آنکه مکرر از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود علی اعلمکم و اقساکم یعنی علی دانا تر از همه شما و در مقام تفاوت اولی از همه شما میباشد.

حضرت امر فرمود آن پنج نفر را آوردند اولی را حاضر نمودند امر بضر ب عتقه و امر برجم الثانی و قدم الثالث فضر به فقدم الرابع فضر به نصف الحدخمسین جلده قدم الخامس فضره (۱).
عمر متعجب و متحیر شد گفت کیف ذلك یا ابا الحسن چگونه بود این قضیه که پنج حکم مختلف در یک حکم نمودی حضرت فرمود فاما الاول فكان ذمیاً زنی بمسلمة فخرج عن ذمتها والثانی محصن فرجمناه و اما الثالث فغیر محصن فضرناه و الرابع عبد فجلده نصف و اما الخامس فمفلوب علی عقله فقررناه فقال عمر لولا علی لهلك عمر لاعتقت فی امة لست فیها یا ابا الحسن (۲).

(۱) امر فرمود اولی را کردند زنده و دومی را سگسار نمودند و سومی را صد تازیانه حد زنا زدند چهارمی را پنجاه تازیانه نصف حد زنا پاو زدند پنجمی را بیست و پنج تازیانه حد تحریر زدند.

(۲) اما اولی کافری بود در ذمه اسلام که با ذن مسلمانان زنا کرده بود از ذمه بیرون رفته حکم او کشتن و گردن زدن بود و دومی مرد ذن داری بوده که زنا کرده سگسارش نمود و سومی مرد بی ذن بوده که زنا ننموده صد تازیانه حد زنا زدند چهارمی غلامی بوده که زنا کرده حدش نصف حد آزاد بود پنجاه تازیانه زدم و پنجمی ابله و کم عقل بود لذا تحریرش نمودم به بیست و پنج تازیانه - پس عمر گفت اگر علی (در این واقعه نبود غضای حکم من سبب هلاکت من شده بود) خدا نکند یک روزی در امتی باشم که تو با منی در آتجا نباشی.

محمد بن یوسف گنجی شافعی در آخر باب ۵۸ امر نمودن عمر برجم زن حامله و منع نمودن علی اورا کفایت الطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن ایطاب علیه السلام و امام احمد بن حنبل در مسند و بخاری در صحیح و حمیدی در جمع بین الصحیحین و شیخ سلیمان بلخی حنفی در مس ۷۵ باب ۱۴ ینابیع العمود از مناقب خوارزمی و امام فخر رازی در مس ۴۶۶ اربعین و محب الدین طبری در مس ۱۹۶ جلد دوم ریاض النضرة و خطیب خوارزمی در مس ۴۸ مناقب و محمد بن طلحه شافعی در مس ۱۳ مطالب السؤل و امام الحرم در مس ۸۰ ذخایر المقیی نقل مینماید اتی عند عمر بن الخطاب رضی الله عنه امرأة حامله فسئلها فاعترف بالجنور فامر بها بالرجم فقال علی لعمر سلطانک علیها فمسلطانک علی الذی فی بطنها فخلا سبیلها وقال عجزت النساء ان یلدن علیاً و لولا علی لهلك عمر وقال اللهم لا تبغنی معضلة لیس لها علی حیا (۱).

و نیز امام احمد حنبل در مسند و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در مس ۸۱ ذخایر المقیی و سلیمان بلخی حنفی در مس ۷۵ ضمن باب ۱۴ ینابیع العمود از حسن بصری و ابن حجر در مس ۱۰۱ جلد دوازدهم فتح الباری و ابی داود در مس ۲۲۷ جلد دوم سنن و سیوط ابن جوزی در مس ۸۷ تذکره و ابن ماجه در مس ۲۲۷ جلد دوم سنن و مناوی در مس ۳۵۷ جلد چهارم فیض القدر و حاکم نیشابوری در مس ۵۹ جلد دوم مستدرک و قسطلانی در مس ۹ جلد دهم ارشاد الساری و بیهقی در مس ۲۶۴ جلد هشتم سنن و محب الدین طبری در مس ۱۹۶ ریاض النضرة و بخاری در صحیح باب لا یرجم المجنون و المجنونة بالآخره اکابر علماء خودشان متکاثراً نقل نموده اند که (۱) ذن حامله را بزخلفه عربین العصاب آوردند پس او او سؤال نموده اعتراف کرد برنا امر داد رجم و سگسارش نماند پس علی علیه السلام بظلیفه فرمود حکم تو در پایه او میری است ولی برطلیک در رحم داور تووا تسلطی نییاشد (زیرا آن بچه یگانه است قلش جاز نیست) زن را رها کردند براه خود دقت آنگاه عمر حرکت عاجزانه زن عالم که برانده مثل ومانت. علی اگر علی نبود عمر ملامت شده بود - و نیز کتب غداها من مقدار در امر پیچیده و مشکلی که علی زنده باشد در آن امر .

کما نقله الامام ابو محمد الحسین بن مسعود البغوی رحمه الله علیه فی کتابه
المصایح مروی عن انس بن مالک ان رسول الله لما خصص جماعة من الصحابة کل
واحد بفضیلة خصص علیا بعلم القضاء فقال صلی الله علیه وسلم واقضکم علی (۱).
و نیز همین حدیث علی اقضاکم را محمد بن طلحه شافعی در ص ۶۶ مطالب السؤل
فی مناقب آذ الرسول از قاضی بغوی نقل نموده آنکه گوید و قد صدع الحدیث
بمنطوقه و صرح بمفهومه ان انواع العلم واقسامه قد جمعها رسول الله لعلی
دون غیره یعنی منطوق و مفهوم این حدیث صراحت دارد بر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله
انواع و اقسام علم را جمع نموده اختصاصاً برای علی علیه السلام جهت آنکه حق قضاوت برای
کسیستکه احاطه بر جمیع علوم داشته باشد علاوه کمال عقل و زیادتی تمیز و فطانت
و زکات و دور بودن از سهو و غفلت - وصیغه افضل التفضیل (در حدیث) بتمام معنی اثبات
این مرام مینماید و بعد از آن بادلایل بسیاری مشروحاً بیان نموده که علی علیه السلام علم و
افضل از جمیع امت بوده است انتهى .

پس آقایان محترم بعد از دقت در احادیث وارده و مطابقت نمودن باینانات محققین از اکابر
علماء خودشان و گفتار غلط این معلم بی علم تصدیق خواهید نمود که او ادعای بی جانی نموده .
زیرا مقام مقدس علی علیه السلام بالاتر از آنست که محل قیاس بالحدی از صحابه قرار
گیرد این آقای معلم کلاه از آتش گرم تراست زیرا خود خلیفه عمر که در مقابل علی علیه السلام

(۱) ماحصل کلام این عالم منصف آنست که در این فصل اشاره بعلوم علی علیه السلام نموده
و میگوید از جمله علوم که اختصاص بعلی علیه السلام داشته علم فقه بوده که محل رجوع بشر و
سرچشمه حلال و حرام است پس تنقیح علی علیه السلام مطمح بر قوامش احکام و آگاه بر حقایق
اشیاء بوده و هر حکمی را در محل و مقام خود مشهوداً میدانست نه بنی جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
در میان همه امت اختصاص داد علی را بطلم قضاوت هم چنانکه روایت نموده امام ابو محمد
حسین بن مسعود بنوی در کتاب مصابیح از انس که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در موفی که
هر یک از اصحاب را مخصوص بکاری که شایسته او بود تعیین مینمود علی علیه السلام را اختصاص
داد بقضاوت و فرمود علی از همه شا (صحابه و امت) بقضاوت اولی میباشد .

یعنی اقله از همه و احاطه او از همه بیشتر است چون در قضاوت احاطه بر تمام مسائل فقهیه
لازم است علاوه شرایط ذکر که فقها در کتاب قضاء نوشته اند و تمامی آنها با تعلق موافق و مخالف
در علی علیه السلام موجود بوده لذا پیشتر فرمود اقضاکم علی .

روزی زن دیوانه ای را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند که زنا داده بوده بعد از اعتراف
بزنا خلیفه امر برچم و سنگسارش نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بود و فرمود خلیفه چه
میکنی سمعت رسول الله يقول رفع القلم عن ثلثة عن الثالم حتی یستیظف
و عن المجنون حتی یرء و یعقل وعن الطفل حتی یحتلم قال فخلا سیلها (۱) .

و این السمان در کتاب المواقفه احادیث بسیاری از این قبیل نقل نموده است
و در بعضی از کتب قریب صد موضع از خطاها و اشتباهات خلیفه را نقل نموده اند که
وقت مجلس اقتضای نقل بیش از اینهارا ندارد کمان میکم برای نمونه و اثبات مرام
همین مقدار که عرض شد کافی باشد .

پس آقایان محترم از شنیدن این قبیل اخبار که اکابر علمای خودشان نقل
نموده اند تصدیق مینمایند معلم بی علمی که چنین حرفی را زده است کلامی اطلاع
بوده دروی هوای نفس و تعصب بیان نموده قطعاً بایستی از او مطالبه دلیل نمود
(که هرگز نتواند چنین دلیلی اقامه نماید) آنچه مسلم عند الترفیقین است در میان
تمام اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله علم و اقله و اکمل از امیر المؤمنین علیه السلام وجود نداشته
چنانچه نور الدین بن صباغ مالکی در فصل سیم فصول المهمه ص ۱۷ در حالات
آنحضرت نوشته :

فصل فی ذکر شیء من علومه فتنها علم

بیان این صباغ مالکی در فضائل الفقه الذی هو مرجع الانام و منبع الحلال
و علوم علی علیه السلام و نصب
و عودن پیغمبر آنحضرت را احکامه منقاداله جامعه بزمامه مشهودا
بمقام قضاوت له فیه بعلومه و معامه و لهذا خصه
رسول الله صلی الله علیه وسلم بعلم القضاء

(۱) شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود قلم از سه کس برداشته شده از خواییده
تا بیدار شود و از دیوانه تا هائل گردد و از بچه تا معلّم شود (یعنی بمن رشد و تکلیف برسد) پس
رها کردند آن زن دیوانه را براه خود رفت

اظهار عجز نموده و در دوره خلافتش هفتاد مرتبه (چنانچه اکابر علماء خودتان با ذکر مواضع و وقایع نقل نموده اند) گفته است **لولا علی لهلك عمر** هر گز رضای نبوده نیست که چنین نسبتی را با او بدهند و اقامت این نوع از تمییدها تعریف **بما لایرضی صاحبه** میباشد. (مراجعه شود به صفحات ۴۰۸ تا ۴۱۰ همین کتاب).

برخلاف گفته این معلم بی علم متعصب افراتی امام احمد بن حنبل (امام الحنابلة) در مسند و امام الحرم احمد مکی شافعی در ذخایر العقبی بنا بر آنچه شیخ سلیمان بلخی در باب ۵۶ بنایع الموده و محب الدین طبری در ص ۱۹۵ جلد دوم ریاض النضر از قول معاویه نقل نموده اند که میگفت **ان عمر بن الخطاب اذا اشکل علیه شیء اخذ من علی بن ابی طالب** (۱) حتی ابوالحجاج بلوی در ص ۲۲۲ جلد اول کتاب خود (الفباه) نقل مینماید که وقتی خیر شهادت علی رضی الله عنه بمعاویه رسید گفت **لقد ذهب الفقه والعلم بموت ابن ابیطالب** یعنی فقه و علم بمردن علی رضی الله عنه از میان رفت.

و نیز از سعید بن مسیب نقل مینماید که میگفت **کان عمر رضی الله عنه یتعوذ من معصلة لیس لها ابوالحسن (۲)**.

و ابو عبدالله محمد بن علی الحکیم الترمذی در شرح رساله (فتح المبین) گوید **کانت الصحابه رضی الله عنهم یرجعون الیه فی احکام الکتتاب و یأخذون عنه الفتاوی کما قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه فی عدة مواطن لولا علی لهلك عمر و قال صلی الله علیه و سلم اعلم امتی علی بن ابیطالب (۳)**.

آنچه از سیر در کتب اخبار و تواریخ بدست میآید معلوم میگردد که خلیفه عمر بقدری در مراتب علمی و مسائل فقهی ساده بوده که غالباً در احکام و مسائل مابده الاحتیاج عمومی چنان اشتباه واضحی میکرد که هر یک از صحابه حاضر بودند او را متنبه و

(۱) هر زمانیکه امری بر عمر بن الخطاب مشکل میشد مراجعه مینمود بعلی علیه السلام و از او اخذ میکرد و حل مشکل مینمود.

(۲) یوسته عمر بنیه میرود بنده از امر پیچیده ای که علی علیه السلام در او نباشد.

(۳) صحابه پیشتر در احکام قرآن مراجعه بعلی علیه السلام مینمودند و فتاوی او را میکردند کما آنکه عمر در مواطن منتهوه گفت اگر علی بود عمر خلافتشده بود و رسول اگر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده دانستن این امت من علی بن ابیطالب میباشد.

مشوجه با اشتباه میساختند.

شیخ - خیلی بی لطفی میفرماید که چنین نسبتی بخلیفه میدهد آیا ممکنست که خلیفه رضی الله عنه در احکام و مسائل دین اشتباه نموده باشد.

داعی - این بی لطفی را داعی ننمود بلکه اکابر علماء خودتان کشف حقیقت نموده و در کتب معتبره خود ثبت و منتشر ساختند.

شیخ - ممکن است از آن اشتباهات باز ذکر اسناد بیان فرمائید تا صدق و کذب معلوم و مقتری رسوا گردد.

داعی - اشتباهات ایشان بسیار و قریب صد اشتباه ثبت نموده اند ولی از آنچه الحال در نظر دارم باقتضای وقت مجلس یکی از آنها اشاره مینمایم.

مسلم بن حجاج در باب تیمم صحیح و جمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در ص ۲۶۵ و ص ۳۱۹ جلد چهارم مسند و بیهقی در ص ۲۰۹ جلد اول سنن و ابی داود در ص ۵۳

**اشتباه عمر در تیمم زمان
پیغمبر و حکم اشتباهی
دادن در زمان خلافت**

جلد اول سنن و ابن ماجه در ص ۲۰۰ جلد اول سنن و امام نسائی در ص ۵۹ تا ۶۱ جلد اول سنن و دیگران از اکابر علماء خودتان بطرق مختلفه و الفاظ متفاوته نقل نموده اند که در زمان خلافت عمر مردی بنزد وی آمد و گفت من جنب شده ام و آبی نیافته ام که غسل نمایم نمیدانم چکنم خلیفه گفت هر گاه آب نیافتی نماز ممکن تا آب بدست بیاید و غسل نمائی؟ عمار یاسر از صحابه حاضر بود گفت ای عمر یادت رفته که در یکی از اسفار من تو بر حسب اتفاق احتیاج بنسل پیدا نمودم چون آب نبود تو نماز نخواندی ولی من کمان کردم که تیمم بدل از غسل آنست که تمام بدن را بزمین بمالیم لذا خود را بزمین غلطانده و نماز کردم چون خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفاب شدیم حضرت تبسمی نموده فرمودند در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را باهم بزمین زده و بعد هر دو کف را باهم پیشانی بمالند و بعد کف دست چپ را بر پشت دست راست و بعد کف دست راست را بر پشت دست چپ مسح نمایند.

پس چرا اینک خلیفه میگوید نماز نخواند؟ - چون جوابی نداشت - گفت ای عمار از خدا بترس ۱۱.

عمار گفت آیا اجازه میدهی که این حدیث را نقل نمایم گفت **تولیک ماتولیت** یعنی تورا واکذار کردم یا آنچه میخواهی.

اینک آقایان محترم اگر فکر کنید در اطراف این خبر معتبر که در صحاح معتبر علماء خودتان نقل کرده قطعاً بی اراده تصدیق خواهید نمود که آقای معلم خیلی بیجا گفته که خلیفه را یکی از فقهاء بزرگ در میان صحابه شناخته و معرفی نموده. چگونه ممکن است قتیبهی که شب و روز حضراً و سغراً با پیغمبر بوده و از خود آن حضرت هم شنیده که در فقدان آب طریق تیمم چگونه است علاوه صریحاً در آیه ۹ سوره ۵ (مانده) خوانده است که **میرماید فلهم تجدوا ماء فیتمموا صعیداً طیباً (۱)**.

آنکاه حکم را عوضی ابلاغ نماید ببرد مسلمانی بگوید اگر آب نیافتی نماز نخوان در صورتیکه قرآن مجید فرماید آب نیافتی بازمین پاک تیمم نما.

اتفاقاً مسئله تیمم میان مسلمانان رایج و ماباه الایلاء عمومی است که مانند وضو و غسل هر مسلمان عامی آن را میداند تا چه رسد بفرز صحابی و خلیفه پیغمبر که گذشته از آنکه باید ببرد تمهیل نماید برای عمل کرد خود حتماً باید بداند.

نمی توانم بگویم خلیفه عمر عالمناً عارضاً گفته و باغرض اخلاق در دین بوده ولی ممکن است کم حافظه در اخذ مسائل بوده و ضبط احکام برای او اشکال داشته بهمین جهت بوده که علماء خودتان نوشته اند بعد از بن مسعود فقیه صحابی می گفت از من جدا میباش که هر گاه از من سؤالی مینمایند تو جواب آنرا بدهی ۱۱.

الحال آقایان با توجه کامل قضاوت نمایند چقدر فرق است بین چنین آدمی ساده و سطحی که در اخذ مسائل و بیان احکام قفهی حاضر و آماده نبوده با آنکسیکه احاطه کامل بر جزئیات و کلیات امور داشته و تمام مسائل عملیه در نزد او مانند کف دست حاضر بوده است.

(۱) پس اگر آب نیاید با خاک پاک تیمم نماید.

شیخ - غیر از رسول خدا ﷺ چه کسی میتوانست احاطه بر جمیع جزئیات و کلیات امور داشته باشد.

داعی - بدیهی است بعد از رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ احدی از صحابه چنین احاطه ای نداشته مگر باب علم آنحضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه. که خود آنحضرت فرمود علی اعلم از شما میباشد.

چنانچه ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء در مناقب خود نقل مینماید که روزی **تمام علوم در نزد علی مانند کف دست حاضر بوده**

خلیفه عمر از روی تعجب از علی بن ابیطالب **تسأل** سؤال کرد چگونه است هر حکمی از احکام یا مسئله ای از مسائل از تو پرسش میکنند بدون معطلی جواب میدهی حضرت در جواب عمر کف دست مبارک را در مقابل او باز کرد فرمود چند انگشت در دست من است فوری گفت پنج انگشت حضرت فرمود چرا تأمل نکردی و فکر نمودی گفت محتاج بفکر نبود زیرا پنج انگشت در مقابل روی من حاضر بود حضرت فرمود تمام مسائل و احکام و علوم در مقابل من مانند این کف دست حاضر است لذا در جواب سؤالات فوری بی تأمل و تفکر جواب میدهم.

آقایان با انصاف آیا بی وجدانی نیست که روی حب و بغض و تعصب آقای معلم بی انصاف افراطی در یک هم چو اسکول با عظمتی حرف پوچ بی دلیل برهان بزند و بگوید چنین عالم محیط بر تمام علوم و باب علم رسول الله ﷺ در مشکلات خود بخلیفه عمر مراجعه مینموده و سبب حیرت جوانان بیخبر گردد.

اینک بخیری بیاد آمد که برای ثبوت مزاج بعرض آقایان میرسانم.

این حجر مکی متمصّب در باب ۱۱ ضمن مقصد پنجم ص ۱۱۰ سواعق ذیل آیه ۱۴ نوشته که امام احمد روایت نموده و نیز میرسد علی همدانی در موده الترمذی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل نموده اند که

مردی از معاویه سؤالی نمود گفت آفرای علی بیس که دانا تراست عرب کت جواب
تورا خوشتردم از جواب علی معاویه گفت بدسخنی کفتی کرهت رجلا کان رسول الله
بعده بالعلم غرأ و لقد قال له انت متنی بمنزلة هرون من موسى ألا انة لا یبئ
بعدی و کان عمر اذا اشکل علیه شیء اخذمنه (۱).

بقتضای الفضل ما شهدت به الاعداء (۲).

کفایت میکند شهادت معاویه اعدا عدو علی علیه السلام بقام آنحضرت - پس است
برای اثبات این معنی آنچه را که اکابر علماء شما عموماً مانند نورالدین بن صباغ مالکی
در فصول المهمه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب الشؤل و امام احمد بن حنبل در مسند
و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة و غیر آنها در کتب
معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه عمر بن الخطاب هفتاد مرتبه گفت **لولا علی**
لهلک عمر بلکه صریحاً اعتراف نموده که اگر در جواب معضلات و مشکلات و مسائل
پیچیده علی نباشد کار مشکل میشود و اگر علی نبود عمر هلاک شده بود. (مراجعه
شود بصفحات ۴۰۸ تا ۴۱۰ همین کتاب).

اقرار نمودن عمر بعجز در مقابل
سؤالات مشکله و اعتراف باینکه
اگر علی نبود کار
مشکل میشد

اصبحت احباً للفتنة و اکره الحق و اصدق
اليهود والنصارى و اقم بالم اره و اقر بالم بخلق (۳).

(۱) کراهت داری از کسیکه پیشتر دین او را تلقین ملامت میکرد هر آینه بتحقیق باو فرمود
تو از من بمنزله هاوونی از موسی از آنکه بعد از من پیشتر نباشد و هر وقت بر صرامی مشکل
و پیچیده میشد از علی سؤال میکرد و او را میگفت .
(۲) فضیلت آنست که دشمنان شهادت و گواهی بآن دهند .
(۳) صبح کرده ام در حالتیکه فتنه را دوست میدارم و اگر اهدا دارم حق را و تصدیق مینمایم
یهود و نصاری را و ایان دارم بپیوسته ندیده ام و اقرار می کنم بپیوستگی خلق بنده .

عمر امر کرد بروند علی علیه السلام را بیاوند وقتی امیر المؤمنین علیه السلام آمد قضیه را
ختم آنحضرت عرض کردند فرمود صحیح گفته اینک گفته فتنه را دوست میدارم
مرادش اموال اولاد است که خداوند در قرآن فرموده **انما اموالکم و اولادکم**
فتنه (۱).

واما اینکه اظهار کراهت از حق نموده مرادش مرگست چنانچه در قرآن فرماید
وجات سكر الموت بالحق (۲).

واینکه گفته یهود و نصاری را تصدیق مینمایم مرادش قول خدای تعالی است
که میفرماید **قالت اليهود لیست النصارى علی شیء و قالت النصارى لیست**
اليهود علی شیء.

یعنی یهود گفتند نصاری برحق نیستند و نصاری گفتند یهود برحق نیستند یعنی
هر دو فرقه یکدیگر را تکذیب مینمایند این مرد عرب گوید من هر دو فرقه را تصدیق
میکم یعنی هر دو فرقه را تکذیب مینمایم.

واما اینکه گفته اقرار دارم بپیوستگی که ندیده ام یعنی ایمان بخدای لایری دارم
واینکه گفته اقرار دارم بپیوستگی که خلق نشده یعنی موجود نشده مرادش قیامت است
که هنوز وجود پیدا نموده، عمر گفت **اعوذ بالله من معضلة لاعلی لها (۳)**.

همین قه را بعضی مانند محمد بن یوسف کجی شافعی در باب ۵۷ کفایت الطالب
بطریق دیگر مسبو طتر از حذیفه بن الیمان از خلیفه عمر نقل نموده اند.
از ابن قبیل قضایا در زمان خلافت ابی بکر و عمر بسیار اتفاق افتاده که ابی بکر
و عمر در جواب مانده و علی علیه السلام در مقام جواب بر آمده خصوصاً علماء یهود و نصاری
و ارباب ماده و طبیعت وقتی میآمدند و مسائل مشکله سؤال میکردند فقط علی علیه السلام بود
که جواب معضلات آنها را میداد

فلذا باقرار اکابر علماء خودتان از قبیل بخاری و مسلم در صحیحین خود و نیشابوری

(۱) این است و جز این نیست که اولاد را اموال شافعتن و اسباب امتحان الله آیه ۲۸ -
سوره ۸ (انفال).
(۲) وهرایه یهودی و سخنی مرگ بحق و حقیقت فرا رسیده آیه ۱۸ سوره ۵۰ (ق).
(۳) بنام میریم بنده ام از پیچیده و مشکل که علی در او نباشد.

در تفسیر و این مغالزی فقیه شافعی در مناقب و تجذ بن طلحه در ص ۱۳ ضمن باب ۴ مطالب السنؤل و حمیدی در جمع بین الصبیحین و امام احمد در مسند و ابن صباغ مالکی متوفی ۸۵۵ در ص ۱۸ فصول المهمه و حافظ ابن حجر عسقلانی متوفی ۸۵۲ در ص ۳۳۸ تهذیب التهذیب (چاپ حیدر آباد دکن) و قاضی فضل الله بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل و محب الدین طبری در ص ۱۹۴ جلد دوم ریاض النضرة و ابن اثیر جزری متوفی ۳۶۰ در ص ۲۲ جلد چهارم اسد الغابه و ابن قتیبه دینوری متوفی ۲۷۶ در ص ۲۰۱ و ۲۰۲ تأویل مختلف الحدیث (چاپ مصر) و ابن عبد البر قرطبی متوفی ۴۶۳ در ص ۴۷۴ جلد دوم و ص ۳۹ جلد سیم استیعاب و ابن کثیر در ص ۳۵۹ جلد هفتم تاریخ خود و تجذ بن یوسف کنجی شافعی متوفی ۶۵۸ در باب ۵۷ کفایات الطالب و جلال الدین سیوطی در ص ۶۶ تاریخ الخلفاء و سید مؤمن شبلنجی در ص ۷۳ نور الابصار و نور الدین علی بن عبد الله سمهودی متوفی ۹۱۱ در جواهر المقدین و حاج احمد افندی در ص ۱۶۶ و ۱۵۲ هدایة المرتاب و تجذ بن علی الصبان در ص ۱۵۲ اسعاف الراضین و یوسف سبط ابن جوزی در ص ۸۷ تذکرة خواص الامة باب ۶ و ابن ابی الحدید متوفی ۶۵۵ در ص ۶ جلد اول شرح نهج البلاغه و مولی علی قوشچی در ص ۴۰۷ شرح تجرید و اخطب الخطباء خواریزمی در ص ۴۸ و ۶۰ مناقب حتی ابن حجر مکی متعصب متوفی ۹۷۳ در ص ۷۸ صواعق محرقة و ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۹ جلد دوم اسامیه و علامه ابن قیم جوزیه در ص ۴۷ و ۵۳ طرق الحکمیه قضایای بسیاری نقل نموده اند که خلیفه عمر در حوادث و مسائل مشکله خصوصاً مسائل مشکله پادشاه روم را رجوع بامیر المؤمنین علی رضی الله عنه نموده پادشاه نزدیک تواتر آمده که مکرر خلیفه ثانی عمر بن الخطاب در قضایای متعدده که علی رضی الله عنه حل مشکلات نموده و جواب آنها را داده گاهی گفته : **اعوذ بالله من معضلة لیس فیها ابو الحسن** و بعضی اوقات میگفت **لولا علی لهلک عمر** و در بعضی مواقع میگفت **کان یهلک ابن الخطاب لولا علی بن ایطال (۱)**.

(۱) بنام میرم بخدا از امر پیچیده و مشکلی که علی در او نباشد - اگر علی نبود هر مملکت شده بود - نزدیک بود پس خطاب مملکت شود اگر علی بن ایطال نبود.

بر خلاف گفته این معلم بی علم افراطی این مغالزی فقیه شافعی در مناقب و حمیدی در جمع بین الصحیحین مینویسند خلفاء در تمام مراحل با علی رضی الله عنه شور میکردند و در امور دین و دنیا مرکز قنوی علی علیه السلام بوده و کاملاً خلفاء گوش بکلمات و دستورات او میدادند و عمل میکردند و بهره میبردند کما آنکه بمختصری از آنها اشاره شد.

پس بر هر صاحب بصیرتی ظاهر و هویدا است که قطع نظر از سایر کمالات و نصوص وارده همین قضایای منقوله و احکام مترادفهای که از آن حضرت صادر میگردد خود دلیل کامل بر امامت و حجیت و حق تقدم او است بر دیگران.

زیرا اعلیّت خود بزرگترین برهان او و امت است خصوصاً که توأم با سایر صفات کمالیه گردد چنانچه در آیه ۳۶ سوره ۱۰ (یونس) صریحاً میفرماید

علی اولی و احق بمقام خلافت بوده

أفمن یدی الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی فمالکم کیف تحکمون (۱).

یعنی البته آن کسی که عالم بطریق هدایت است اولی میباشد که مطاع مردم واقع شود تا آن کسی که جاهل بطریق هدایت است و دیگری باید او را هدایت و راهنمایی نماید.

و این آیه شریفه خود دلیل کافی است بر عدم جواز تقدیم فضول بر فاضل که فاعله عقالی است در امر امامت و خلافت و ریاست عامه و نبویه و دیوبویه و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله چنانچه در آیه ۱۳ سوره ۳۹ (زمر) بطریق استهتام تفسیری و انکاری میفرماید.

هل یتوی الذین یملون والذین لایملون (۲).
آقایان شما را بخدا عادت و تعصب را بگذارید و منصفانه قضاوت کنید آیا انصاف بود چنین لازم است

قضاوت منصفانه لازم است

(۱) آیا آنکسی که غلط دا بسوی حق رهبری میکند سزاوار تر به پیروی است یا آن که هدایت نمیکند مگر آنکه خود هدایت شود پس شما چگونه حکم میکنید.

(۲) آیا اهل عمل و دانش (مانند علی علیه السلام) یا مردم جاهل نادان بکسانند ؟ (هرگز بکسان نیستند).

شخصیت بزرگی را که احاطه علمی او بر ظواهر و بواطن امور انظر من الشمس و مورد اتفاق تمام علماء فریقین بلکه یگانگان از دین است و مورد توصیه رسول خدا ﷺ بوده از کار بر کنار نمایند آیا در بر کنار نمودن آن حضرت دسائسی بکار نرفته و سیاستی در کار بوده .

آیا شما در امت و صحابه کبار پیغمبر ﷺ کسی را پیدا میکنید که باب علم رسول الله و امام المتقین و سید المسلمین فرموده آن حضرت باشد از را مقدم دارید در امر خلافت و اگر پیدا نکردید این صفات عالی را در احدی که أعلم و ادورخ و اتقی و ازهد از همه امت باشد بعد از رسول خدا ﷺ مگر علی بن ابیطالب رضی الله عنه .

پس بحکم عقل تصدیق نمائید که علی امام برحق و خلیفه و وصی رسول الله و البیق از همه امت باین امر بزرگ بوده و میباشد و قطعاً چنین شخصیت بزرگی از کار بر کنار نشد مگر با دسائس سیاسی که بکار رفت .

شیخ - بیانات جناب عالی در فضائل و مناقب علمی و عملی سیدنا علی کرم الله وجهه مورد اتفاق است و احدی انکار این معنی را ننموده مگر عندهای لجوج عنود متعصب جاهل خارجی .

ولی آنچه مسلم است سیدنا علی خود بالطوع و الرغبه خلافت خلفاء رضی الله عنهم را پذیرفت و بمقام برتری و حق تقدم آنها تسلیم شد ما را چه رسیده فرموده شما کاسه از آتش کرم تر باشیم بعد از هزار و سیصد سال بسوزیم و با هم بچنکیم که چرا ای بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را اجماع امت پسندیده و مقدم بر علی داشته اند !!!

چه عیب دارد ما باهم سر صلح و صفا باشیم هر آنچه تاریخ نشان داده و عدم علمای شما هم تصدیق دارند که بعد از پیغمبر ای بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم هر يك بعد از دیگری مسند نشین خلافت شدند ما هم برادرانه با حفظ مقام برتری و افضلیت علمی و عملی علی کرم الله وجهه و قرابت او بر رسول الله ﷺ تشریک مساعی

نمائیم همان قسمی که مذاهب اربعه ما با هم سازگارند مذهب شیعه هم با ما از در یگانگی بر آیند .

البته ما منکر مقام علم و عمل سید نامالی کرم الله وجهه نیستیم ولی خودتان تصدیق نمائید از حیث کبر سن و سیاستمداری و زیادتی حزم و تحمل و بردباری در مقابل اعداء البته ای بکر رضی الله عنه مقدم بوده و بهمین جهت باجماع امت بر مسند خلافت برقرار شد . ۱۱ .

چه آنکه علی کرم الله وجهه جوان نارس قدرت و توانائی خلافت نداشت چنانچه بعد از بیست و پنج سال هم که بخلافت رسید بواسطه عدم سیاست آنها همه خونریزها و اغلابات برپا شد .

۱۵۱ - چند جمله در هم فرمودید که ناچارم روی این یادداشتی که نمودم هر يك را از هم تفکیک نموده جواب عرض نمایم .

مثل دزد و زور
اولا فرمودید مولانا امیر المؤمنین رضی الله عنه بمیل و رغبت سر تسلیم فرود آورد و راضی بخلافت خلفاء قبل

از خود شد مطلبی در اینجا یاد آمد من باب مثل مناسب است عرض نمایم در زمان سابق که نا آمنی در اویایل مشروطیت ایران طرق و شوارع را گرفته بود زائرین عتبات بزرجت ایاب زهاب مینمودند قافله ای از زائرین در مراجعت گرفتار دست ای از لصوص و سارقین گردیده آنها را اسیر و اموالشان را تقسیم مینمودند در بین اموال قطعه پارچه کفن از آن یکی از زور بازو بست بیه مریدی از دزدان افتاد گفت آقایان زور بازو این کفن مال کیست زائر ای گفت مال من است .

دزد گفت چون من کفن ندارم این کفن را بمن ببخشید که حلال باشد گفت تمام اموال من مال شما کفن را بمن بدهید چون آخر عمر من است و این لباس آخر را بزرحمتی تهیه بدادم مایه امیدداری من است دزد هر چه اسرار نمود زائر گفت حتم را بکسی نمیدهم آقای دزد شلاق را کشید بسرو صورت زائر بنای زدن را کنار گذاشت گفت آختر میزنم تا ببخشی و بگوئی حلال باشد قدری که تازیهانه زد زائر پیر مرد بیچاره شکر یاد زد آقا حلال

حلال حلال از شیرمادر حلال تر باشد (خنده حضار).

البته می بخشید در مثل مناقشه ای نیست مثل برای ترمیم اُزهان و فهم مطلب است آقایان گویا فراموش نمودید بیانات شهبای قبل را که با دلائل قاطعه تاریخی بعرض رسانیدیم که شهادت اکابر علماء خودتان از قبیل ابن ابی الحدید و جوهری و طبری و بلاذری و ابن قتیبه و مسعودی و دیگران آتش در خانه علی علیه السلام بردند او را با سر برهنه و دوش بی رده جبراً کشیدند و بسجد بردند شمشیر برهنه بروی او کشیدند گفتند بیعت کن و الا گردنت را میزیم (۱).

شما را بخدا قضاوت منصفانه نمائید آیا معنی رضا و رغبت همین است اگر با هو و جار و جنجال و آتش در خانه زدن و ضرب و زور و شمشیر و تهدید بقتل بیعت گرفتن بیعت بمیل و رضا میباشد پس بیعت بپس و اگر اه کد ام است .

انشاء الله بمنزل که تشریف برود اگر منصفانه سخنان روزنامه ها و مجلات را بخوانید و در مرتبه بدلائل ما که در شهبای گذشته بیان نمودیم دقیق شوید قطعاً تصدیق خواهید نمود که رضا و رغبتی در کار نبوده مگر آنکه مانند آن دزد یابانی برس ما بزیید تا مجبوراً بگوئیم راضی بوده .

تائیداً فرمودید ما چرا بعد از هزار و سیصد سال باید در این کار وقت کنیم و بیجان هم بیقتیم اولاً ما بیجان کسی نیفتاده ایم و نخواهیم افتاد بلکه در مقابل حملات ناچار از دفاع هستیم - آقایان اهل سنت هستند که بیجان شیعیان اذانه جان و مال آنها را مباح میدانند وقتی ما را مشرک و کافر و اهل بدعت در مقابل عوام بی خبر معرفی مینمایند ما اگر اهل مقابله نموده و اثبات مینماییم مشرک و کافر نیستیم بلکه مؤمن و موحد پاک هستیم و افتخار باین عقیده توحیدی پاک مینماییم .

قبول دیانت ناید کور
گوراله نباشد

تائیداً شهبای قبل عرض نمودم عقاید دینی تقلیدی نیستند که چون جریان تاریخ نشان میدهد خلفاء اربعه بطریقی که بیان نمودید زمامدار شدند ما

(۱) رجوع شود به ص ۵۰۷ تا ص ۵۱۳ همین کتاب .

هم کور کورانه تحت تأثیر عادات و رویه و رفتار اسلاف قرار گیریم و تسلیم شویم و حال آنکه با دلائل عقل و نقل ثابت و محقق است که اصول عقاید باید تحقیقی باشد نه تقلیدی تکراراً عرض مینمایم پس از اینکه مورخین ما و شما و جمهور است نوشتند که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله دو دسته کی در امت ایجاد شد فرقه ای گفتند باید تبعیت از ائمه بکر نمود و جماعتی گفتند حق با علی است باید با امر رسول الله که از مسلمانان بیعت برای علی گرفت و فرمود اطاعت علی اطاعت من و مخالفت با علی مخالفت با من است - تبعیت و اطاعت از علی نمود .

هر فردی از افراد ما و شما وظیفه داریم که دلائل طرفین را بشنومیم و کنجکاری نموده هر طریقی را حق دیدیم پیروی کنیم و البته آن طریقی حق است که دلائل عقل و نقل و منطق بر او قائم باشد .

شما خیال میفرمائید که داعی تقلید اسلاف و آباء و اجداد نموده و مذهب حق تشیع را روی عادت کور کورانه قبول نموده ام

داعی قبول دیانت از روی تحقیق نمودم

نه بخدا قسم از آن روزی که خود را شناختم در جستجوی راه حق بودم اول در معرفت ذات لایزال پروردگار متعال دقتها نمودم عقاید ما بین و سایر فرق را مطالعه نمودم تا بحمد الله موحد پاک شدم .

و نیز در رسالت انبیاء و طریقه دعوات ارباب ملل وارد شدم علاوه بر مطالعه کتابهای آنها با علماء هر قومی مناظرات و مباحثات و تحقیقات بسیار نمودم تا بالاخره حقایق دین مقنس اسلام برداشتم ثابت وجد امجد رسول الله محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله را خاتم الانبیاء با دلیل و برهان دانستم .

و همچنین در طریق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله کور کورانه تحت تأثیر اسلاف و آباء قرار نکرتم بلکه دلائل و فریقین (شیعه و سنی) را دقیقانه و بی طرفانه بررسی نمودم سخنا کتب اهل خلاف را دقیقانه مطالعه نمودم - خدا را شاهد و گواه میکنیم که با تفکرات عادلانه حقیقت ولایت و خلافت مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام را از میان ادراک کتابهای معتبره اکابر علماء سنی بدست آوردم .

و در مقام امامت و خلافت میتوانم بگویم بقدری که دعا گو کتب مهمه علماء جماعت را مطالعه نمودم در این باب بکتب علماء شیعه دقت زیادی نمودم .

زیرا دلائلی که در کتب علماء شیعه بر اثبات امامت آمده در کتب اکابر علماء جماعت پنحو اتم و اکمل موجود است .

منتها شما آقایان آن دلائل را از آیات و اخبار سطحی مطالعه میکنید ولی ما عقیدانه منکریم علماء شما تبعاً للأسلاف برای هر آیه و خبر که نص صریح است بر اثبات خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام تاویلات مضحکه نموده و حمل بر غیر معنای حقیقی مینمایند .

و حال آنکه هر فردی دقیقانه و عقیدانه کتب اکابر علماء جماعت را مطالعه نماید بی اختیار مانند ما خواهد گفت **اشهد ان علیاً ولی الله وخلیفه رسوله و حجه علی خلقه** .

ثالثاً فرمودید خوبست پیروی از گفتار مورخین نمائیم ای بکر و عمر و عثمان را مقدم بر علی علیه السلام بشمار آوریم این عمل روی قواعد عقل و نقل غیر ممکن است . برای آنکه فرق انسان از حیوان جزوه عقل و علم و فکر است کور کورانه نمی تواند مقلد اسلاف گردد .

مثلاً اگر قتیبه بمیرد يك عنقه باز بکر جمع شوند يك فرد عامی محض یا مسئله کوفی را بجای آن قتیبه بنام قضاة معرفی نمایند آیا بر مردم است تقلید از آن عامی قتیبه نما یا مسئله کو بنمایند مخصوصاً اگر در مقام تحقیق و امتحان معلوم گردد که آن مسند نشین قضاة از علم قضاة بهره ای ندارد قطعاً بحکم عقل و نقل تبعیت و تقلید از او حرام است چه آنکه با بودن عالم حق تقدم بر جاهل جایز نیست .

پس وقتی روی قواعد و منتقلات اکابر علماء خودتان حق علمی علی علیه السلام علاوه بر نصوص وارده ثابت شد حق تقدم در امر خلافت برای آنحضرت محفوظ و مورد قبول عقل و نقل میباشد .

و انحراف از آنحضرت که باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است عقلاً و نقلاً مذموم میباشد .

و اما از حجة وقایع تاریخی البته تصدیق داریم که بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله ای بکر مدت دو سال و سماعه و بعد از او عمر مدت ده سال و بعد از او عثمان مدت دوازده سال مسند نشین خلافت شدند و هر یک بنوبه خود خدماتی نمودند .

ولی تمام این امور جلو گیری از عقل و نقل و برهان نمینماید که ما بتوانیم علی علیه السلام باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله را در واقع و حقیقت مؤخر از آنها بدانیم .

زیرا اکابر علماء خودتان مانند شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۱۱۲ ضمن باب ۳۷

ینابیع المودة ذیل آیه ۲۴ سوره ۳۷ (صافات) که میفرماید **وقوههم انهم مسئولون (۱)** از فردوس ربلمی و از ابونعیم اصفهانی و از محمد بن اسحق مطلمی صاحب کتاب مغازی و از حاکم و از حومینی و از خلیف خوارزمی و از ابن مغزالی جمعا بعضی از ابن عباس و بعضی از ابو سعید خدری و بعضی از ابن مسعود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند **انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابیطالب** یعنی آنها سؤال کرده میشوند از ولایت علی علیه السلام .

و نیز سبط ابن جوزی در ص ۱۰ تذکرة خواص الامة و محمد بن یوسف کجی شافعی در باب ۶۲ کتایب الطالب از ابن جریر از ابن عباس ذیل آیه آورده که مراد ولایت علی علیه السلام میباشد .

علاوه بر همه اینها بحکم آیه ۷ از سوره ۵۹ **امر نمون پیغمبر باطاعت علی علیه السلام** (حشر) که میفرماید **و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانهوا (۲)** مسلمانان

مجبورند آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر فرموده اطاعت نمایند فلذا وقتی بفرمایشات آنحضرت مراجعه مینماییم (چنانچه در کتب معتبره خودتان ثبت گردید) می بینم که

(۱) در موقت حساب تکامشان ادویه که در کارشان سخت مسئولانه (که ولایت علی علیه السلام باشد) .

(۲) آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله علیه و آله بشهادت فریاد برگیرد و آنچه شما را اذن نبی بوده پس باز استید .

آنحضرت در میان تمام امت علی علیه السلام را باب علم خود معرفی و امر باطاعت او نموده و اطاعت او را توأم با اطاعت خود فرموده .

چنانچه امام احمد حنبل در مستند و امام الحرم در ذخایر العقبی و خوارزمی در مناقب و دیگران نوشته اند چنانچه سلیمان حنفی در ینابیع الموده و سج بن یوسف کنجی شافعی در کفای الطالب نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا معشر الانصار الا ادلکم علی ما ان تمسکتکم به لن تفلحوا بعدی ابدًا قالوا بلی قال

هدا علی فاحبوه واکرموه و آبعوه انه مع القرآن و القرآن مع الهدی ۱۰۴ هه ای هدیکم الی الهدی و لایدلکم علی الردی فان جبرائیل اخبرنی بالذی قلته (۹) .

و نیز اکابر علماء شما بما رسانیدند چنانچه شبهای گذشته با استاذش مرض رسانیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بمسار یاس فرمود :

ان سلك الناس کلهم و ادبا و سلك علی و ادبا فاسلك و ادی علی و خلی عن الناس .

و نیز مکرر در مکرر در امکانه مختلفه و از منته متفاوته فرمود من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله که در لیالی ماضیه مفضلاً و مستنداً شرح دادم .

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار و بعد توان معنوی رسیده که آن حضرت امر فرمود پیرو علی باشید راه علی را بروید و راه دیگران را بگذارید .

ولی برعکس در کتب شما حتی یک خبر ندیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد بعد از من راه هدایت یا باب علم من وصی و خلیفه من ای بکر و یاعمر و یا عثمان میباشد اگر شما دیده اید اخباری که موضوع و یکطرفه و جعل از طرف بکریون و امویون نباشد ارائه دهید کمال امتنان را خواهم داشت .

(۹) ای جماعت انصار آیا ولایت نکنم شما را چیزی که اگر باد منسک شوید هرگز گمراه نشوید بعد از من عرض کردند بلی فرمود ایست علی بس او را دوست بدارید و اگر ایش کید و مشائش نباید بدستی که او با قرآن و قرآن با اوست و او شما را هدایت میکند بطریق هدایت و ولایت نیکند برخلاف آنچه گفتیم شما جبرئیل بن خیر داده .

با اینحال شما میگوئید علی علیه السلام باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله و راه هدایت و وصی و خلیفه بلسان آنحضرت را در مرتبه چهارم بگذاریم و با آنچه تا کیدانی که امر باطاعت و متابعت و پیروی آنحضرت از طرف رسول الله شده و در کتب شما پر است چشم پوشی نموده کور کورانه بی عمل کرد تاریخ برویم و پیروی کنیم کسانی را که از آنحضرت درباره آنها در اخبار مجمع علیه دستوری نرسیده آیا چنین امری ممکن است و اگر این راه را برویم مورد مسخره عقل و نقل و مسئول عندالله نخواهیم بود ؟

آیا اگر در بی گفتار شما برویم مخالف رسول الله و او امر آنحضرت را ننموده ایم قضاوت این امر را با وجدان و انصاف پاک آفایان محترم میگذاریم .

رابعاً فرمودید مانند مذاهب اربعه (حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی) باهم همکاری کنیم اینهم ناشیعیان همکاری کنند

شدفنی است برای اینکه شما ها بدون دلیل و برهان شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر را با افتراء و تهمت رافضی و مشرک و کافر میخوانید ابدیی است بین مشرک و مؤمن هرگز جمع نخواهد شد .

و الا در مقام اتحاد و اتفاق با جامعه اهل تسنن و برادران حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی ما صمیمانه پیشقدم و حاضریم تشریک مساعی کنیم بشرطی که در ابراز حقایق و عقاید مذهبی استدللاً همگی ما و شما آزاد باشیم و مزاحمتی برای یک دیگر فراهم نکنیم .

و همان قسمی که اتباع چهار مذهب (حنفی ها - مالکی ها - حنبلی ها - شافعیها) آزادی در عمل دارند اتباع عترت طاهره پیغمبر صلی الله علیه و آله جعفریها هم آزاد در اعمال خود باشند .

ولی وقتی می بینیم با اختلاف بسیاری که در مذاهب اربعه موجود است حتی بعضی یکدیگر را تکفیر و تفسیق مینمایند مع ذلك شما همه را مسلمان و با آنها آزادی در عمل میدهید - ولی شیعیان بیچاره را مشرک و کافر خوانند و طرد از جامعه نموده و آزادی در عمل و عبادت را از آنها سلب مینمایید چگونه امید اتحاد و همکاری میروید .

اختلاف در سجده بر تربت شما برای سجده کردن بر تربت به بیند چه

افتلابی بر یا میکند خاک و تربت را در نظر عوام

معرفی به بت نموده و شیعیان موحد را بت پرست میخوانند. ۲۲

و حال آنکه ما باسر و اجازه خدا و پیغمبر سجده بخواک مینمائیم زیرا که در آیات قرآن مجید امر بسجده شده و شما خود میدانید که سجده یعنی صورت روی زمین گذاردن منتها در طریق سجده ما و شما اختلاف است که بر چه چیز باید سجده نمود.

شیخ - چرا شما مانند تمام مسلمانان سجده نمی نمائید تا اختلاف واقع نشود و این بدبینی ها از میان برود.

داعی - اولاً شما آقایان شافعیها چرا با حنفیها و مالکیها و حنبلیها در أخذ فروعات بلکه در اصول آفتدر اختلاف دارید که گاهی منجر به تفسیق و تکفیر یکدیگر میگردد خوب است همگی با هم یک عقیده پیدا نمائید تا اختلاف کلمه پیدا نشود.

شیخ - فتاوی قضا اختلاف دارد هر فرقه و طایفه از ما که تبعیت از قضیهی مانند امام شافعی و امام اعظم یامالک یا احمد بن حنبل رضی الله عنهم بنمایند مثاب و مأجور میباشد.

ابراز حقیقت توأم با تائیر داعی - شما را بخدا قسم انصاف دهید تبعیت

از فقهاء اربعه که دلیلی بر متابعت آنها جز جهت علم و دانش بعض از آنها و پیروی کورکورانه از اؤامرا (بسی برس) (بنا بر آنچه علامه مقریزی در خطط نقل نموده است) در دست نیست ثواب و اجر دارد (ولوهر چند اختلاف کلمه در اصول و فروع باهم داشته باشند) ولی تبعیت و اطاعت از اؤامرا نهمه از عترت طاهره و اهل بیت رسالت که ستاره بر سر اتب علم و دانش و فتوای آنها که اکابر علماء خودتان باعلیت و افضلیت آن ذوات مقدسه از عان دارند و نیز خصوص صریحه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اؤامراست که آن خاندان جلیل را عبدیل القرآن معرفی و نجات را در متابعت آنها و

هلاکت را در مخالفت آنان قرار داده اند شرک و کفر است ۱۱۱۲.

پس تصدیق نمائید که بدبینیها مربوط با اختلاف کلمه نیست بلکه ناظر بحب و بغض عترت و اهل بیت طهارت میباشد که هر کز از میان نخواهد رفت مگر بعد از تصفیه نفس از اخلاق رذیله و صفات ناپسندیده و مصغی نمودن باطن دل را از حقد و کینه و حسد و واجد مقام انصاف گردیدن.

و آلا این قبیل اختلافات در اصول و فروع احکام از طهارت تا دیات بین مذاهب اربعه شما بسیار است با آنکه غالب فتاوی ائمه اربعه و فقهای شما بر خلاف نص صریح قرآن مجید است مع ذلك شما ها در باره مفتی و علمین بان فتاوا هیچ نظر بد ندارند ولی جامعه شیعیان را که بحکم قرآن مجید سجده بر خاک یاک مینمایند مشرک و کافر و بت پرست میخوانند.

شیخ - در کجا ائمه اربعه و فقهاء جماعت رضی الله عنهم بر خلاف کلام مجید فتوی داده اند خواهشمندم اگر حرف نیست و معنی دارد بیان فرمائید.

داعی - در بسیاری از احکام بر خلاف نص صریح بلکه فتوای جمهور حکم داده اند که با ضیق وقت نمی توانم تمام آنها را بیان نمایم گذشته از اینکه اکابر فقهاء خودتان کتب بسیاری در مسائل خلافیه بین المذاهب تألیف نموده اند خوب است مراجعه نمائید بکتاب با عظمت (مسائل الخلاف فی الفقه) تصنیف شیخ بزرگوار الامام الموفق شیخ الطایفه الامامیه ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی قدس سره القدوسی که جمیع اختلافات فقهاء اسلام را بدون اعمال نظر خصوصی از باب طهارت تا آخر باب دیات جمع و در دسترس اهل علم گذارده اند ^(۱) که نقل تمام آنها غیر ممکن میباشد - ولی برای نمونه و روشن شدن مطلب که آقایان اهل مجلس بدانند ما اهل حرف و نسبت دادن بیجا و تهمت بستیم یک موضوع مختصر اشاره مینمایم

(۱) حسب الامر حضرت آیت الله العظمی زعم الشیعه وفقه اهل البیت آقای حاجی آقا حسین طباطبائی بروجردی ادامة تعالی علیه نقل علی رؤس الامام در سال ۱۲۷۰ قمری در عاصمه طهران بیچاپ رسید.

که بدانید در همین يك موضوع فتاوی صریح بر خلاف نص کلام الله مجید داده شده است !!

شیخ - بفرمائید کدام موضوع است که در آن فتاوی بر خلاف داده شده است.
 داعی - آقایان خود میدانید که یکی از اعمال در فقدان آب برای غسل وضو باید تیمم نمود مسلمة در باب طهارت غسل و وضو بآب مطلق میباشد که گاهی واجب و گاهی سنت و مستحب میگردد چنانچه در آیه ۸ سوره ۵ (مانند) میفرماید **اِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ (۱)**.

باید وضو را با آب قراح و پاک انجام دهند و هر جا نیابند بحکم آیه ۴۶ سوره ۴ (نساء) که میفرماید **فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ (۲)**.

بایستی با خاک پاک تیمم بنمائید غیر از این در شق دستور دیگری داده نشده در مرتبه اول آب برای وضو لازم است و در فقد آب یا مانع دیگر تیمم با خاک پاک بدل از آب بنمائید خواه در سفر یا در حضر و در این حکم جمهور فقها، مسلمین از جامعه امامیه اثنا عشریه و مالکیها و شافعیها و حنبلیها و غیرهم اتفاق دارند.

فتاوی ابوحنیفه بر اینکه مسافر در فقد آب عمل غسل و وضو را با نیت انجام دهند و لکن امام اعظم شما ابوحنیفه (که غالب فتاوی اش روی قیاس است یعنی می سوای) حکم میکند که در سفر اگر آب نیابند تیمم عمل غسل وضو را انجام دهند!
 و حال آنکه همه میدانید نیت مایمی است مضاف که با خرما و غیر آن مزوج گردیده و وضو با مضاف جایز نیست.

پس نظر باینکه قرآن مجید برای اداء نماز تطهیر را بآب خالص پاک و در فقد آب تیمم با خاک پاک قراز داده.

(۱) زمانی که برخواستید برای نماز بشوید رو بیا و دستهایتان را تارقیها.
 (۲) اگر آب نیابید پس تیمم کنید بچاک پاک پس بکشید برو بیا و دستهای خود.

چون امام اعظم ابوحنیفه فتوی بفسل و وضوی بانیت داده مخالفتی است با حکم صریح و نص قرآن مجید !!

و حال آنکه بخاری در صحیح خود بآی دارد بعنوان **لا يجوز الوضوء بانیت ولا المسکر (۱)**.

حافظ - با اینکه حقیق در مذهب امام شافعی رضی الله عنه هستم و با بیان شما کلاماً مواظفم که اگر آب نیابند تیمم باید نمود و بذهب ما تطهیر با نیت جایز نیست ولی گمان میکنم در فتاوی امام ابوحنیفه رضی الله عنه شهرتی بیش نباشد.

داعی - قطعاً جناب عالی با علم بحقیقت مطلب دفاع بمالایرضی صاحبه نمودید و الاّ نظر این فتوی از امام ابوحنیفه از متواترات منقوله میباشد و آنچه الحال داعی در نظر دارم امام فخر رازی در ص ۵۵۲ جلد سیم تفسیر مقاتب الغیب ذیل آیه تیمم در سورمانده در مسئله پنجم گوید **قال الشافعی رحمه الله لا يجوز الوضوء بنیت التمر و قال ابوحنیفه رحمه الله يجوز ذلك في السفر (۲)**.

و نیز فیلسوف بزرگ این رشد در بدایة المجتهد نقل حکم و فتاوی ابوحنیفه را مینماید.

شیخ - چگونه شما میفرمائید بر خلاف نص فتوی دارم اند و حال آنکه اخباری صراحة عمل رسول خدا ﷺ را باین معنی میرساند.

داعی - ممکن است یکی از آن خبرها را اگر در نظر دارید بیان فرمائید.
 شیخ - از جملة آنها خبری است که ابی زید مولی عمرو بن حرث از عبدالله بن مسعود

نقل مینماید که **ان رسول الله قال له في ليلة الجحّ عندك تطهروا قال لا الا شيء من نیت في اداة قال لمة طيبة و ماء تطهروا فتوضأ (۳)**.

(۱) جاهل نیست و شوکر تن به نیت و نه بیکر و مست کننده.
 (۲) شافعی گفته است جاهل نیست وضو بنیت خرما و ابوحنیفه گفته است جایز است وضو بنیت در سفر.
 (۳) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در لیلۃ الجحّ با فرمود نزد تو میباشد آبی عرض کرد نمی باشد مگر چیزی از نیت در منظره آب فرمود خرما پاکیزه و آب پاک پس وضو گرفت.

و دیگر خبری است که عباس بن ولید بن صبیح الحلال دمشقی از مروان بن محمد طاهری دمشقی از عبدالله بن لیبیع از قیس بن حجاج از حنش صنعانی از عبدالله بن عباس از عبدالله بن مسعود که گفت ان رسول الله ﷺ قال له ليلة الجن معك ماء قال لا لا نبيذاً في سطيحة قال رسول الله لمرّة طيبة و ماء ظهور صب علي قال فضبت عليه فتوضأ به (۱).

بدیهی است عمل رسول خدا ﷺ برای ما حجة است کدام نص و دلیل بالاتر از عدل آتجناب میباشد فلذا امامنا الاعظم روی عمل بی شمیر فتوی بجواز داده اند.

داعی - گمان میکنم اگر سکوت میفرمودید بهتر از این بیان شما بود گرچه ممنون شدم که اقامه دلیل فرمودید تا مطلب بهتر روشن گردد و آقایان برادران اهل تسنن بدانند که حق با ما است بیشویان آنها سفسطه نموده بدون تعمق روی قیاس حکم نموده اند.

خوبست قبلاً در اطراف روایات و اسناد حدیث بحث کنیم و بعد وارد اصل موضوع شویم. اولاً ای زید مولی عمرو بن حریت مجهول الحال است و در نزد اهل حدیث مردود میباشد چنانچه ترمذی و غیره نقل نموده اند مخصوصاً ذهبی در میزان الاعتدال گوید این مرد شناخته نشده و حدیثی که عبدالله بن مسعود نقل نموده صحت ندارد و حاکم گوید از این آدم مجهول غیر از این حدیث نقل نگردیده و بخاری او را از سلفاء بشمار آورده بهمین وجه اکابر علماء خودتان مانند قسطلانی و شیخ زکریای انصاری در شرحین خود بر صحیح بخاری ذیل باب لا يجوز الوضوء بالنبيذ ولا المسكر حکم بتضعیف این حدیث نموده اند.

و اما حدیث دوم بجهانی مردود است.

اولاً آنکه این حدیث را غیر از این ماجه قزوینی باین طریق احدی از علماء نقل نموده اند.

(رسول خدا در لیلۃ الجن باو فرمود با تو میباشد آب مرشکرد نیباشد مگر لیبید در ترشه دان فرمود رسول خدا غمرا می پاکیزد در آب پاک بریز بر من پس در چشم بر او وضو گرفت بآن آب.

ثانیاً علت عدم نقل اکابر علماء در سنن خود مجروح و مخدوش بودن سلسله روایت در این حدیث است چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال نقل اقوال را آورده که عباس بن ولید محل وثوق نیباشد فلذا جباذه لرباب جرح و تعدیل او را ترك نموده اند.

و نیز مروان بن محمد طاهری از کمر اهان مرسته بوده و ابن حزم و ذهبی اثبات ضعف او را نموده اند و همچنین عبدالله بن لیبیع را نیز اکابر علماء جرح و تعدیل نموده اند. پس وقتی در سلسله روایت حدیثی آفت ز ضعف و فساد پیدا شود که متروک اکابر علماء خودتان کرد قطعاً بضروری خود آن حدیث از درجه اعتبار ساقط میشود.

ثالثاً بنابر اخباری که علماء خودتان از عبدالله بن مسعود نقل نموده اند در لیلۃ الجن احدی با آنحضرت نبوده چنانچه ابی داود در سنن خود (باب الوضوء) در ترمذی در صحیح از علقمه نقل نموده اند که از عبدالله بن مسعود سؤال نمودند من كان منكم

مع رسول الله صلى الله عليه و آله ليلة الجن فقال ما كان معه احد منا (۱).

رابعاً لیلۃ الجن در مکه قبل از هجرت بوده و آیه تیمم با اتفاق عموم مفسرین در مدینه نازل گردیده پس این حکم قطعاً ناسخ ماقبل بوده و بهمین جهت قهواه بزرگ خودتان مانند امام شافعی و امام مالک و غیرهم فتوی بجواز ندادند.

بعلاوه این حکم در مدینه آمده که در فقد آب حضراً و سفراً حتماً باید تیمم بنمایند پس از نزول این آیه در مدینه و حکم بتیمم در فقد آب فتوی دادن بوضو با نبیذ باستناد حدیثی مجهول یا سلسله روایت مجهول الحال ضعیف خیلی عجیب است.

واعجب از همه فرمایش جناب شیخ است که اخبار مجهولی را نص در مقابل قرآن قرار دهند و روی این قاعده صحه بر اجتهاد ابوحنیفه مقابل نص کلام الله مجید میکنند! ۱۴.

نواب - قبله صاحب مراد از نبيذ نمر همان شراب مسكر است که حرام است خوردن آن؟

(۱) آیا در لیلۃ الجن کسی از شما با رسول خدا صلى الله عليه وآله بود گفت احدی از ما با آنحضرت نبوده.

داعی - نیز در دو قسم است قسمی حلال است که مسکر آورنده نیست و آن عبارت است از آنچه در آن خرما میریزند تا خوش طعم گردد وقتی ته نشین شد آب ساقی بر روی آن میماند که تهریباً آب مضافی است بنام تبید یعنی شربت شوره خرمای.

و قسم دیگر حرام است که مسکر میباشد موضوع بحث ما که مورد فتوای امام ابوحنیفه بجواز میباشد تبید غیر مسکرات است که مطبوخ باشد و الا در حرمت وضو بمسکرات ابدالاً خلافی نیست چنانچه قبلاً عرض نمودم که بخاری در صحیح خود باین دارد بعنوان لایجوز الوضوء بالتبید والامسکر (۱).

فتوی دادن اهل سنت بشتن
پاها در وضو برخلاف نص
صریح قرآن

از جمله موارد مسلمه در دستور وضو بحکم آیه‌ای که قبلاً قرائت نمودیم بعد از شستن صورت و دستها مسح نمودن سر و پاها است تا بکمین که بلندی پشت یا باشد چنانچه در آیه صراحتاً دارد و ا مسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین (۲).

دلی جمهور قهها شما بر خلاف این نص صریح فتوا میدهند بشتن پاها و حال آنکه بین غسل و مسح فاصله بعید است.
شیخ - اخبار بسیار دلالت بر غسل رجلین دارد.

داعی - اولاً اخبار وقتی مورد قبول است که مؤید نص باشد و الا اگر اخبار مخالف نص باشد قطعاً مردود است و بدیهی است نسخ نص صریح آیه شریفه بخبر واحد ابدالاً جایز نیست.

و نص صریح آیه شریفه حکم بر مسح مینماید نه غسل و اگر آقایان قدری دقیق شوید متوجه خواهید شد که منطوق خود آیه دلالت بر این معنا دارد چه آنکه در اول آیه میفرماید فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم یعنی بشوئید صورتها و دستهای خود را پس همان طوریکه بواسطه او ناطقه در ایدیکم حکم میکنید بر اینکه

(۱) جایز نیست وضو بشوئید و نه بست کننده.

(۲) مسح نماید سرها و پاها را خود را تا بلندی پشت پا.

بعد از شستن صورت بایستی دستها را هم شست و شوداد هم چنین در حکم ثانی میفرماید و امسحوا برؤسکم و ارجلکم - ارجلکم را برؤسکم معطوف میدارد یعنی بعد از مسح سر بایستی پاها را هم مسح نمائید و قطعاً غسل جای مسح را نمیگیرد.

پس همان قسمی که صورت و دستها را وجوباً در وضو باید شست سر و پاها را هم بایستی وجوباً مسح نمود نه آنکه یکی را مسح و دیگری را غسل دهند و اگر چنین کنند و رابطه بی معنی میگردد.

علاوه بر این معانی ظاهره روی قاعده عرف عام شریعت مقدسه اسلام در کمال سهولت آمده مشقت و سختی در احکام او راه ندارد بدیهی است هر عاقلی میفهمد در شستن پا یک نوع مشقتی است که در مسح آن مشقت نیست پس قطعاً چون عمل بمسح سهل تر است حکم شریعت روی آن جاری گردیده چنانچه ظاهر آیه حکم بر این معنا مینماید.

و امام فخر رازی که از اکابر مفسرین خودتان است ذیل همین آیه شریفه بیان مفصّلی دارد بر وجوب مسح بحسب ظاهر آیه که اینک وقت مجلس اجازه نقل آن بیان مفصّل را تمیهد شما خود مراجعه فرمائید تا کشف حقیقت بر شما گردد.

و اعجاب از فتوای بشتن پاها بر خلاف نص
فتوی دادن اهل سنت بر مسح
برچکمه و جوراب برخلاف
نص صریح قرآن

و عجب از فتوای بشتن پاها بر خلاف نص صریح قرآن مجید حکم بجواز مسح بر چکمه و جوراب است سرفاً و یا حضراً یا سرفاً دون العضر با اختلاف بسیاری که بین قههای شما

میباشد ۱۱.

علاوه بر آنکه بر خلاف نص صریح قرآن حکم داده‌اند (زیرا قرآن حکم بمسح بر پا مینماید نه چکمه و جوراب) این حکم برخلاف حکم اول میباشد که شستن پا باشد اگر مسح بر خود یا جایز نیست و بایستی بشوئید یارا چگونه در اینجا حکم ترا تنزل داده‌اند که بجای شستن حکم بر جواز مسح بر چکمه و جوراب داده‌اند و هر عاقلی

میداند که مسح بر چکمه و جوراب مسح بر پانمی باشد **فاغقبیر و ایا ولی البصائر ۱۴** .
 شیخ - اخبار بسیاری دلالت دارد بر اینکه رسول الله ﷺ مسح بر خنجر نموده است لذا قتها همان عمل را دلیل بر جواز دانستند .

داعی - مکرر باین معنا اشاره نموده که بنا بر موده رسول اکرم ﷺ هر خبری که از آنحضرت نقل شود موافق با قرآن مجید ننماید مردود است - چه آنکه شیادها و بازیگرها برای اخلال در دین جعل اخبار از قول آنحضرت بسیار نموده اند فلذا علماء بزرگ خودتان هم اخبار بسیاری را که بنام آنحضرت نقل شده چون بر خلاف موازین آمده رد نموده اند .

علاوه بر آنکه اخبار منقوله بر ترخیص بر خلاف نص صریح قرآن مجید میباشد این آن اخبار هم متعارض فوق العاده موجود است چنانچه اکابر علماء خودتان اقرار باین معنی نموده اند .

مانند حکیم دانشمند این رشد اندلسی در ص ۱۵ و ۱۶ جلد اول بدایة المجتهد و نهاية المقصد در اختلاف گوید **سبب اختلاف تعارض الاخبار فی ذلک** و نیز گوید **والسبب فی اختلاف الآثار فی ذلک (۱)** پس استدلال و استناد باخبار متعارضی که مخالف نص صریح قرآن مجید باشد عقلاً و علماً مردود و غیر قابل قبول میباشد چه آنکه خود بهتر میدانید که در اخبار متعارضه آن خبری مورد قبول است که موافق با قرآن مجید داشته باشد و اگر هیچ کدام از اخبار متعارض موافق با قرآن نداشته بلکه مخالف نص صریح باشد همگی ساقط میگردند .

و نیز در همین آیه شریفه صریحاً میفرماید **فتواى اهل سنت بر مسح نمودن عمامه بر خلاف نص صریح قرآن**
 کریم قتها امامیه تبعاً للأئمة المعتبرة الطاهر و همچنین قتها شافعی و مالکی و حنفی و غیره فتوی داده اند که مسح باید بر سر باشد ولی (۱) سبب اختلاف آنها متعارض اخبار است در این باب - و سبب اختلاف آنها اختلاف آثار است در این باب .

امام احمد بن حنبل و اسحق و ثوری و اوزاعی فتوی داده اند که جائز است مسح بر عمامه چنانچه امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود نقل نموده است .

و حال آنکه هر عاقلی میداند که مسح بر روی عمامه غیر از مسح بر سر میباشد سر عبارت است از گوشت و پوست و استخوان و موهای متصل بآن ولی عمامه پارچه های بافته است که بر روی سر گذارده اند - بینهما یون بید .

و از این قبیل است جمیع احکام از طهارت تا دیات

توجه خاص و قضاوت ممنصفانه لازم است

که بین قتها و ائمه اربعه شما اختلاف بسیار میباشد که غالباً مخالف نص صریح آیات قرآن است

معدک بهم بدین نیستید و هر یک در اعمالتان آزاری مطلق دارید .

ایو حنیفه و حنفیها را مشرک نمی خوانید که بر خلاف تمام موازین فتوی طهارت و وضو با آب نیبذ میدهند - و هم چنین فتاوی سایر قتها را که مخالف باهم بر خلاف نصوص قرآن مجید میدهند مردود نمیدارید !!!

ولی باعمال شیعیان که از عترت طاهر آل محمد سلام الله علیهم اجمعین صادر گردیده خورده گیری نموده و اعتراض مینمایند بلکه پیروان آن خاندان جلیل را که عدیل القرآن اند رافضی و مشرک و کافر میخوانید ۱۴ .

در همین مجلس رسمی بکر در لیالی ماضیه فرمودند اعمال شیعیان دلیل بر شرک آنها میباشد الحال هم میفرمائید چرا مانند مسلمانان نماز نمیخوانید و حال آنکه بین ما و شما و تمام مسلمانان در اصل نماز که هفده رکعت فریضه شانیه روز میباشد که دو رکعت در صبح و سه رکعت در مغرب و در ظهر و عصر و عشاء هر یک چهار رکعت است با هم شرک در علمیم منتها در فروعات اختلافات بسیاری بین جمیع فرق مسلمین هست .

همان قسمی که بین ابوالحسن اشعری و واصل بن عطا در اصول و فروع و وضوحاً اختلاف میباشد - و هم چنین قتها اربعه شما (ابوحنیفه و مالک و محمد و احمد) و سایر قتها بزرگتان مانند حسن و داود و کثیر و ابو ثور و اوزاعی و سفیان ثوری و حسن بصری

و قاسم بن سلام و غیره با هم اختلاف دارند بیانات ائمه از عترت ظاهره هم با بیانات فقهاء شما اختلاف دارد.

اگر اختلاف آراء و فتاوی فقهاء باید مورد اعتراض قرار گیرد چرا این اعتراضات بفرق مختلفه اهل سنت واقع نمیگردد.

با اینکه غالباً فتوا بر خلاف نص صریح قرآن میدهند و نصوص واضح را تاویلات باره مینمایند در دیگر آن فقهاء بر خلاف آنها رأی میدهند آن فتوی و عمل را دلیل بر شرک و کفر آنها نمیدانند که نمونه‌های از آنها را بعرضتان رساندم.

ولی در عمل سجده که مانند سایر اختلافات فروعی بین ما و شما خلاف رأی و فتوی مینماید این همه هیاهو و جار و جنجال راه میاندازید که شیعیان مشرک و بت پرستانند ولی فتوی سجده کردن بعذر یا سه راهی داده گرفته و اعتنا نمیکنند؟!؟

با اینکه اگر با دیده انصاف و تمعق بنسب کنید فتوای فقهاء امامیه تبعاً للامة الطاهرة بنص صریح قرآن مجید نزدیک تر است تا فتاوی فقهاء شما.

مثلاً فقهاء شما فرسهای بافته شده از پشم و پنبه و ابریشم و جرم و مشمع و غیره ۱۰ که روی زمین افتاده جزء زمین می‌دانند و بر آنها سجده مینمایند و فتوی بان میدهند.

و حال آنکه اگر از جمیع علماء و عظام ارباب ملل و نحل سؤال کنید آیا فرسهای بافته شده از پشم و نغ و ابریشم و غیره جزء زمین است و اطلاق زمین بر آنها می‌شود جواب منفی میدهند بلکه بر فهم گویند گمان می‌خندند

ولی جامعه شیعیان امامیه که تبعاً للامة المتره الطاهره می‌گویند لایحوز الوجود الاعلی الارض او ما انبتت الارض مما لا یوقل ولا ینس (۱)

مورد حمله قرار داده مشرک می‌خوانند!!! و آن سجده بنجاست خشکیده را شرک نمیخوانند! بدیهی است سجده بر زمین (که دستور و امر الهی است) با سجده بر فروش از هم جدا مینماید.

شیخ - شما اختصاص میدهد سجده را به قطعائی از خاک کربلا و الواحی از

(۱) جایز نیست سجده مگر بر زمین و یا بر آنچه روییده میشود از زمین که خوردنی و پوشیدنی باشد.

آن خاک مانند پتهائی ساخته و در بغلها نگاه میدارید و واجب میدانید سجده بر آن را این عمل صریحاً برخلاف دستور و رویه مسلمین است.

داعی - قطعاً این جنلات را روی عادتی که از طفولیت در مغز شما قرار داده و بان خود گرفته اید تبعاً لاسلاف بدون دلیل و برهان فرمودید و از مثل شما عالم منصف روشن فکری شایسته نیست این قسم بیان نمودن که خاک ینک را تعبیر به بت بنمائید قطع بدانید که در محکمه عدل الهی باید جواب این مهمت و اهانت بزرگ را بدهید و سخت مسئول خواهید بود که خاک ینک را بت و موجدین خدا پرست را مشرک و بت پرست بخوانید!!؟

آقای من نقد و انتقاد از هر عقیده ای باید روی سند و دلیل باشد نه روی هوا اگر شما کتب قهیه استدلالیه و رسائل عملیه شیعیان را که عموماً چاپ و در دسترس عموم میباشد مطالعه نمائید جواب خود را درک نموده دیگر چنین اعتراضاتی نمی‌کنید و می‌خبران از برادران اهل تسنن را به برادران شیعی خود بدین نمی‌نمائید.

اگر شما در تمام کتب استدلالیه و رسائل عملیه شیعیان سجده بر خاک کربلا را واجب نمیدانند یک خبر و یا یک فتوی آورید که فقهاء امامیه رضوان الله علیهم اجمعین امر و جوی سجده بر خاک کربلا داده باشند ما بتمام بیانات شما تسلیم میشویم.

آقای من در تمام کتب قهیه استدلالیه و رسائل عملیه دستورات جمیع فقهاء امامیه موجود است که سجده باید طبق دستور قرآن مجید بر زمین ینک باشد از خاک و سنگ و رسک و شن و رمل بشرطیکه از معادن باشد یا بر آنچه از زمین میروید بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی باشد که اگر هر یک نباشد در مگر شیخ سجده نمایند.

شیخ - پس چرا قطعائی از خاک کربلا بصورت الواح حتماً با خود بر میدارید و در موقع نماز بر آن سجده مینمائید.

داعی - علت با خود داشتن قطعائی از خاک علت برداشتن شیعیان مهرهائی است که چون امر و جوی است سجده بر زمین ینک با خود برای سجده

بنمائیم و غالباً در منازل و خانه‌ها نماز اداء میشود

و تمام حجرات مفروش است قبایلیها و نمد ها و غیره - ازبشم و ابریشم و تیغ و آنها مانع از سجده بر زمین میشود و ممکن نیست در وقت نماز فرشها را برچینند و رفع مانع بنمایند و چنانچه برچینند غالب زمینها از کج و سنگ و کاشی و چوب و موزائیک و غیره میباشد و سجده بر آنها جائز نیست لذا قطعات خاک پاک یا کمی با خود داریم که در موقع نماز سجده بر خاک نموده باشیم و دیگر آنکه ما مجبوریم طبق دستور فقها بر زمین پاک سجده نمائیم و غالباً با زمینهای نا پاک تلاقی مینمائیم فلذا قطعاتی از زمین پاک با خود بر میداریم که هر کجا با مانعی بر خورد نمودیم قطعه ای از زمین پاک حاضر داشته که بر او سجده نمائیم .

شوخ - ما می بینیم که تمام شیعیان از خاک کربلا الواحی بصورت مهر ساخته و حتماً واجب میدانند که بر آنها سجده نمایند .

علت سجده نمودن بر خاک کربلا ۱۴۱۵ - صحیح است سجده بر خاک پاک کربلا مینمائیم ولی نه بطریق و جوب چنانچه قبلا عرض نمودم ما طبق دستوراتی که در کتب قضیه داده شده سجده بر مطلق زمین پاک را واجب میدانیم .

ولی بنا بر اخباریکه از اهل بیت طهارت که آگاه بر خواص اشیاء بودند رسیدیم سجده بر تربت پاک حسینی بهتر و موجب فضیلت و ثواب فراوان است نه بطور و جوب . ولی متأسفانه جمعی بازمکران از اتباع خوارج و نواصب شهرت داده و میدهند که شیعیان حسین پرست اند و دلیل بر آن اینست که سجده بر خاک قبر مطهر او می نمایند !!۱۹

و حال آنکه این جملات در نزد ما کفر است ما ابدأ حسین پرست که نیستیم بلکه علی پرست و محمد پرست هم نیستیم (هر کس بر این عقیده باشد کافر میدانیم) فقط خدا پرست میباشیم و سجده نمی نمائیم مگر بر خاک پاک طبق دستور قرآن مجید سجده هم برای حسین علیه السلام نیست بلکه بر خاک پاک کربلا که فرموده ائمه از عترت طاهره باعث زیادتى ثواب و موجب فضیلت میگردد آنها هم نه بطریق و جوب میباشد .

شیخ - از کجا معلوم است که خاک کربلا دارای خصائصی میباشد که مورد توجه قرار گیرد تا آنجا که در سجده کردن آن را بر سایر خاکها مقدم دارند .

۱۴۱۵ - اولاً در اختلاف اشیاء حتی خاکها و اینک برای هر خاکی آثار و خصائصی است و بیانات رسول الله صلی الله علیه و آله محل شك و شبهه نمی باشد منتها متخصصین فن

بآن خصائص پی میرند نه عموم مردم .

ثانیاً خاک کربلا از زمان ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین ببعد تنها مورد توجه نبوده بلکه در زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله مورد توجه آنحضرت بوده چنانچه در کتب معتبره اکابر علماء خودتان ثبت است .

مانند خصائص الکبری تألیف جلال الدین سیوطی چاپ حیدر آباد دکن سال ۱۳۲۰ قمری اخبار بسیاری از موثقین روات و اکابر علمای خودتان مانند ابو نعیم اصفهانی و بیهقی و حاکم و دیگران از ام المؤمنین ام سلمه و ام المؤمنین عایشه و ام الفضل و ابن عباس و انس بن مالک و دیگران راجع بخاک کربلا نقل نموده اند .

که از جمله راوی گوید دیدم حسین در دامن جندش رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته و خاک سرخ رنگی در دست آنحضرت بوده میبوسید و میکیست پرسیدم این خاک چیست فرمود جبرئیل مرا خبر داده که این حسین را در زمین عراق میکشند و این خاک را از آن زمین برایم آورده فلذا من بر مصائب وارده بر حسین گریه میکنم آنگاه آن تربت را به ام سلمه داد و فرمود چون دیدی این خاک مبدل بخون شد بدان حسین کشته گردید فلذا ام سلمه آن خاک را در شیشه‌ای نگاهداری مینمودم تا روز عاشورا سال ۶۱ قمری دید آن خاک خون آلود گردید دانست که حسین بن علی علیه السلام کشته گردید .

و در کتب معتبره اکابر علماء و فقهاء شیعه بنحو تواتر رسیده که آن خاک پاک مورد توجه رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه از عترت طاهره آنحضرت که عدیل القرآند بوده و اول کسیکه بعد از شهادت حضرت سید الشهداء رحمانه رسول الله از آن خاک

یاک برداشته و بآن تبرک حضرت سید الساجدین زین العابدین امام چهارم علی
ابن الحسین علیهما السلام بوده که آن خاک یاک را در کیسه ای نموده و بر آن سجده
مینمود و سبجه از آن ساخته و با آن ذکر میگفت.

و بعد از آنحضرت تمام ائمه طاهرین بآن خاک تبرک جست و سبجه و سجاد
از آن ساخته و بر آن سجده مینمودند و شیعیان را دعوت باین عمل برای وصول بکمال
اجور مینمودند نه بقصد وجوب.

و مؤکداً دستور میدادند که سجده برای خدای تعالی بایستی بر زمین یاک
باشد ولی بر تربت حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه افضل و باعث زیادتی ثواب
می گردد.

چنانچه شیخ الطائفة الامامیه ابی جعفر محمد بن حسن طوسی رضوان الله
علیه در مصباح التهجید روایت مینماید که حضرت امام صادق علیه السلام مقداری از تربت
امام حسین علیه السلام را بر پارچه زردی ریخته موقع نماز مقابل خود باز نموده بر آن
سجده مینمود.

و تا مدتی شیعیان باین طریق خاک را با خود نگاه میداشتند بعد ها برای آنکه
تفریط نگردد با آب مزوج نموده بصورت الواح و قطمانی که امروز بنام مهر نامیده
میشود جهت تبرک و یمین با خود نگاه میدارند و در موقع نماز بر آن سجده مینمایند
از جهت زیادتی فضیلت از جهت وجوب.

و الا بسیاری از اوقات که مهر از آن خاک یاک همراه ما نبوده بر خاک یا سنگ
یاک سجده نموده و عمل فریضه را هم انجام داده ایم ^(۱).

(۱) در سال ۱۳۱۴ که توفیق تشریف بیت الله الحرام نصیب دای گردید یکساعت پربوب
مانده که از طیاره بیرون در مدینه فرود آمدیم و وقت تکه بود در همان صحرا بنام ایستاد
جمعیت کثیری از مأمورین و غیره اطراف دای اجتماع نموده و مراسم حالت سجده بودند چون
دیدیم مهری همراه دایم بلکه بر زمین سجده مینمایم تسبیح نمودند از سلام شیوخ و بزرگان آنها
اطراف دای جمع شده سؤال مینمودند مگر شما از بیت برستان شیخان نیستید جواب دادم افتخار
شیخ دایم ولی ما هرگز بت پرست نیستیم بلکه موحد و خدا پرست هستیم و این کلام شما تسبیح
بشیخان است چه آنکه آنها موحدان یاک دل میباشند گفتند غالباً شما بتها از بتل آنها همین جا
در آورده و شکست ایم چگونه شما شیخه هستید بت مهرام ندارید گفتیم این کلمات اشتباه و تهمت ه

آیا سزاوار است در اطراف این مطلب باین سادگی آفتاب جار و جنجال راه
بندازید تا آنجا که ما را مشرک و کافر و بت پرست بخوانید و امر را بر عوام می خبر
مشته نمائید.

همان قسمی که شما هفتادوی (غالباً) خارج از موضوع حتی بر خلاف صراحت
آیات قرآن) ائمه و فقهاء خود عمل مینمائید قول و فعل آنها را حجت و مورد عمل قرار
میدهد ما هم بدستورات و اوامر ائمه از عترت طاهره عمل مینمائیم.

با یک تفرق که شما ازینغمبر و رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستوری در دست ندارید. که حتماً
بدستورات و فتاوی نعمان یا محمد یا احد یا مالک عمل نمائید. مگر آنکه آنها را قبیحی
از فقهاء دانسته تبعیت از آنها مینمائید.

ولی ما بدستور خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله که مکرر فرمود ائمه از عترت من
عدیل القرآن و سفن نجات و باب حطه اند تبعیت و پیروی از آنها اسباب نجات و نمرود
و دوری از آنها موجب هلاکت است. عمل مینمائیم چنانچه بعضی از آن اخبار در لیلی
ماضیه اشاره نمودیم پس قول و فعل آن ذوات مقدسه طبق دستور آنحضرت برای ما حجت
است. بهمین جهت پیروی از دستور آنها نموده استجاباً عمل مینمائیم.

ولی تمجید از علمای شامست که بقناوی نادره
عجیبه فقهاء اربعه و دیگران ابدأ اعتراف ندارند
موجب تعجب است

یعنی اگر امام اعظم بگوید در قند آب باید با
بید وضو گرفت آقایان شافعیها و مالکیها و حنبلیها اعتراف ندارند و یا اگر امام احمد
معتقد بر وث خدای متعال گردد و مسح بر علمه را جائز بداند دیگران بر او خورده

• بزرگ است شیخان از بت و ست پرستی بزراد ولی چون حکم قرآنما مأموریم سجده بر زمین یاک
نمائیم فلذا اطمینانی از خاک یاک باخود بر میداریم که اگر در جاهی که دست رسی بر زمین یاک نداشته باشیم
بر آن خاک یاک سجده نمائیم بهمین جهت الحال که در این صحرا تمام زمین یاک است احتیاجی بآن
خاک یاک نداریم چنانچه دیدیم زمین سجده نمود این قبیل تهمتها قرنها است از اهل ظلم
خوارج و نواصب که مایل بتفرقه سلطین میباشند بیرون آمده تا امروز که رهبران اهل تشنه
مشته نبوده اند که برادران شیخی خود را مشرک و بت پرست بخوانید. بالاخره با تفریب بقسی یا
آن جمعیت بسیار که غالباً وهابی بودند صحبت نمودیم که هکلی را متناثر ساخته و استغفار نموده
و با حقیر مصافحه و معافه نموده از هم جدا شدیم. فاعتبروا یا اولی الابصار.

نگیرد و همچنین سایر فتاوی عصبیه نادره از قبیل نکاح أما رد در سفر و یا سجده بر
عنبره یا سه و یا بالفافه نکاح امهات نمودن و امثال اینها که بسیار است مورد قبح هیچ
فرقهای قرار نگیرد ۱۴.

ولی وقتی بگویند ائمه از عترت طاهره رسول الله ﷺ فرمودند سجده بر خاک
یا کبریا افضل از سایر خاکها میباشد و مزید بر ثواب و مستحب است آقایان داد
و فریاد بر پا کرده جار و جنجال مینمایند که شیعیان مشرک و بت پرست میباشد و موجب
تفاهت داخلی شده جنگ برادر کشی را بر پا میکنند و جاده را برای غلبه یگانگان
باز مینمایند ۱۱۴.

در دل بسیار است بگذاریم و بگذریم برویم بر سر مطلب اول جواب اول
بیردازیم ناله مظلومیت ما در روز جزا مقابل رسول الله ﷺ اثر خواهد داد.

خلاصاً راجع بکبر سن و اجماع بیانی فرمودید که از حیث کبر سن حق تقدم
با ای بکر بوده خیلی بی لطفی فرمودید بعد از ده شب که با دلایل قطعیه علیه و نظیه
ثابت نمودیم بطلان اجماع و کبر سن را تازه تجدید مرام نموده و تکرار مطلب مینمایند
و میخواهید وقت مجلس را بشکرار مطالب بگیری با آنکه در لیالی ماضیه جوابهای
کافی داده‌ام ولی اینک هم شما را بلاجواب نمیگذاریم.

در موضوع سیاست مداری و کبر سن که دلیل حق تقدم برای خلیفه اول ای بکر
قرار دادید عرض میکنم چگونه مردم بی باین معنی بردند که برای کار بزرگ بی مردم
سیاستمداری لازم است ولی خدا و پیغمبر او ندانستند که ای بکر بی مردم سیاستمداری
را در ابلاغ آیات اول سوره براءت معزول و علی جوان را منصوب نمودند ۱۴.

نواب - قبله صاحب بیخشید که در میان صحبت شما وارد میشود این قضیه را
مهم ننگذارد یک شب دیگر هم اشاره فرمودید در کجا و برای چه کار خلیفه ای بکر
رضی الله عنه را عزل و علی کرم الله وجهه را نصب نمودند چون ما از آقایان (اشاره بعلماء
خودشان) که سؤال نمودیم مبهم جواب دادند که امر مهمی نبوده متمنی است واضح فرمائید
تا حلّ ممعنا گردد.

۱۵ اعی - جمهور امت و جمیع علماء و مورخین
فریقین (شیعه و سنی) بر آنند که چون آیات
اول سوره براءت که نهمین سوره قرآن مجید
است در منعت مشرکین نازل شد خاتم الانبیاء
ﷺ ای بکر را طلبیده ده آیه از اول سوره براءت را باو داد ببرد در مکه معظمه
موسم حج برای اهل مکه قرائت نماید چند منزلی که رفت جبرئیل نازل شد و عرض
کرد یا رسول الله ان الله تعالی یرثک السلام و یقول لا یؤدی عنک الا انت
او رجل منك (۱).

لذا پیغمبر ﷺ علی را طلبید و مأمور باین امر بزرگ نمود فرمود
میروی هر کجا بایی بکر رسیدی آیات براءت را از او بگیر خودت ببر در مکه برای
مشرکین اهل مکه قرائت کن فوریت علی را حکمت کرد در ذی الحلیفه بایی بکر
رسید ابلاغ پیام رسول الله را نمود آیات را گرفت رفت در مکه در حضور عامه مردم ابلاغ
رسالت رسول الله را نمود آن آیات را بر اهل مکه قرائت نمود بر گشت خدمت آن
حضرت در مدینه منوره.

نواب - آیا در کتب معتبره ما هم این قضیه نوشته شده است ؟
۱۵ اعی - عرض کردم اجماع امت است و جمهور علماء و مورخین اسلام از شیعه
و سنی متفقاً ثبت نموده‌اند که قضیه همین قسم واقع گردیده .
ولی برای اطمینان قلب شما چند کتابی که الحال در نظر دارم بعرضتان میرسانم
تا مراجعه فرموده حقیقت بر شما مشکوف گردد که امر مهمی بوده .

بخاری در جزو چهارم و پنجم صحیح و عیدی در جزو دوم جمع بین الصحاح الستة
و بیهقی در ص ۹ و ۲۶۴ سنن و ترمذی در ص ۱۳۵ جلد دوم جامع و ابی داود در سنن
و خوارزمی در مناقب و شوکانی در ص ۳۱۹ جلد دوم تفسیر و ابن منازلی قضیه شافعی در
فضائل و محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السنول و شیخ سلیمان بلخی حنفی

(۱) ادا، ابلاغ رسالت از تو احدی نباید مگر خودبا مرفعی که الاخوت باشد .

در باب ۱۸ بتایبع الموده بطرق مختلفه از روایات و اکابر علمای عامه و محب الدین طبری در ص ۱۴۷ ریاض النضره و ص ۶۹ ذخایر القبی و سبط ابن جوزی در ص ۲۲ تذکره خواص الامه و امام ابو عبد الرحمن نسائی (که یکی از ائمه صحاح است) در ص ۱۴ خصائص العلوی شش حدیث در این باب نقل نموده و این کثیر در ص ۳۸ جلد پنجم و ص ۳۵۷ جلد هفتم تاریخ کبیر و ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۹ جلد دوم اصابه و جلال الدین سیوطی در ص ۲۰۸ جلد سیم در المنثور در تفسیر آیه اول سوره برات و طبری در ص ۴۱ جلد دهم جامع البیان در تفسیر آیه مذکور و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و ابن کثیر در ص ۳۳۳ جلد دوم تفسیر و آلوسی در ص ۲۶۸ جلد سیم روح المغانی و ابن حجر مکی متمصب در ص ۱۹ صواعق و هیشمی در ص ۲۹ جلد هفتم جمع الزوائد و محمد بن یوسف کنجی شافعی در ص ۱۲۵ کفایت الطالب ضمن باب ۶۲ مسنداً از ابی بکر و از حافظ ابی نعیم و از مسند حافظ دمشقی از ابی نعیم بطرق مختلفه نقل نموده و امام احمد بن حنبل در ص ۳ و ۱۵۱ جلد اول و ص ۲۸۳ جلد سیم و ص ۱۶۴ و ۱۶۵ جلد چهارم مسند و حاکم در ص ۵۱ جلد دوم مستدرک کتاب مغازی و در ص ۳۳۱ جلد دوم همان کتاب و مولی علی متقی در ص ۲۴۶ تا ص ۲۴۹ جلد اول کنز العمال و ص ۱۵۴ جلد ششم در فضائل علی علیه السلام بالاخره این قضیه متواتراً نقل گردیده و عموماً تصدیق بصحت آن نموده اند.

سید عید الحی - یغمبری که جمیع افعال و احوالی از جانب خداست چرا از اول این مأموریت را بعلی کرم الله وجهه نداد و ابی بکر رضی الله عنه را مأمور ابلاغ نمود که بعداً پیام حق برسد علی برود و ابی بکر پیر مرد را از وسط راه بر گرداند.

داعی - در علت اصلی چون بیانی در کتب ما
علت عزل ابی بکر و نصب علی علیه السلام ظاهر
 و شما نقل نکرده ما دارد نیستیم ولی بنظر داعی روی استحسان فکری گمان میکنم علت این تغییر اثبات مقام مقدس علی علیه السلام بر دیگران بوده که بعد از هزار وسیع و چهل سال هرباً امشب جواب شما حاضر باشد که نگویید ابی بکر از جهت کبر سن و سیاستمداری حق

تقدم در خلافت داشته اگر از ابتداء این مأموریت را بعلی علیه السلام میدادند این امر غایب نظر میآید و ممکن نبود ظاهر افضل و کرامتی برای علی علیه السلام باین حدیث برای شما ثابت نماییم - زیرا شما عادت دارید در مقابل هر حدیثی که اثبات فضیلت در مقام خلافت آن حضرت بنماید تأویلات باره نمائید ولو آن تأویل مانند بسیاری از تأویلات شماها مضحک باشد.

لذا برای اثبات مقام مقدس علی علیه السلام و حق تقدم او با صفر سن بر پیر مردان صحابه که بر جمع امت الی الحال کاملاً مکشوف شود.

اولاً آیات را باینی بکر میدهد بعد از رفتن چند منزل علی علیه السلام را مأمور بنمایند با توضیح باینکه جبرئیل از جانب رب جلیل مرا امر باینکار نموده است و صریحاً گفته که خدا فرموده **لن یؤدی عنک الا انت او رجل هنک (۱)**.

پس رفتن و برگشتن ابی بکر از وسط راه دلیلی بر اثبات مقام علی علیه السلام و حق تقدم او بر دیگران میباشد.

که میرساند ابلاغ رسالت حق تعالی یعنی نبوت و خلافت و بطی بیبری و جوانی ندارد - هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست.

اگر برای ابی بکر پیر مردی و سیاستمداری موجب حق تقدم بود نبایستی از چنین امر مقدسی عزل گردد و حال آنکه ابلاغ رسالت مخصوص پیغمبر و خلیفه پیغمبر می باشد.

سید - در بعضی اخبار از ابو هریره نقل نموده اند که علی کرم الله وجهه مأمور گردید که با ابی بکر رضی الله عنه توأمأً بیکه بیرون آید بکر مناسک حج را بر بردم **إرأته** دهد و علی آیات سوره برات را قرائت نماید پس باین جهت هر دو با هم مساوی در ابلاغ رسالت بودند.

داعی - اولاً این خبر از مختصرات بکر یون است چه آنکه دیگران نقل نمودند ثانیاً اخبار عزل ابی بکر و ارسال علی برای ابلاغ رسالت منفرداً بیکه جمع علیه امت است. (۱) اداه و ابلاغ رسالت از توادعی هر گونی نباید مگر نبوت یا مروتی که از نبوت باشد.

و در صحاح مسانید ملل مؤلف و مخالف با اسانید مستفیضه بعد تواریث ثابت میباشد. بدیهی است تمسک بصحاح احادیث کثیره مستفیضه الاسانید متفق علیه: جمهور است و اگر خبر واحدی معارض صحاح کثیره باشد خود بهتر میدانید که بقاعده محدثین و اصولیین ترک و طرح آن واجب میباشد اگر چه آن خبر واحد صحیح هم باشد - مظنون است پس ترک معلوم برای خبر مظنون جایز نیست.

پس خبر غزل ای بکر و نصب علی و برگشتن ای بکر بمدینه با حال حزن و گفتگوی بیغمسب با او و ولداری دادن باو که امر خدا چنین بوده از مسلمات خبر میباشد. و نیز خود دلیل کلمی است که حق تقدم مربوط بکبر سن و پیری نیست بلکه با دلائل عقل و نقل ثابت است که حق تقدم در امت و جامعه بشر بعلم و دانش و تقوی است هر فردی از افراد بشر که از جهت علم و فضل و تقوی بر تری دارد حق تقدم در جامعه برای اوست زیرا که فرموده آن حضرت است: **الناس موتی و اهل العلم احياء (۱)**.

بهین جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را مقدم داشت بر دیگران از صحابه که فرمود علی باب علم من است پس باب علم رسول الله اقدم از سایرین میباشد. ولو آنکه صحابه بیغمسب صلی الله علیه و آله را که بر اطاعت آنحضرت ثابت قدم ماندند فضائی داشتند مامم منکر فضائل صحابه نیستیم ولی فضائل آنها هرگز مقابله با باب علم رسول الله نمی نماید زیرا مقام و مرتبه او مقام افضلیت است.

اگر حق تقدم برای فردی از افراد صحابه بود قطعاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر میفرمود امت پیروی از او بنماید بدیهی است این امری است الهی که أبداً ربطی با پیری و جوانی ندارد بلکه هر کس را پروردگار لایق و قابل این مقام بداند خواهد پیر یا جوان امر باطاعت او مینماید.

چنانچه اکابر علماء شما عموماً شرح فرستادن **بفضاوت فرستادن پیغمبر (ص) علی رضی الله عنه را یمن**

(۱) تمام مردم هرگز مانند مکر اهل علم که حیات و زندگی مخصوص آنهاست.

(که یکی از ائمه و اعلام صحاح سته میباشد) در خصائص العلوی شش حدیث در این باب آورده و نیز ابوالقاسم حسین بن محمد (رافع اصفهانی) در ص ۲۱۲ جلد دوم محاضرات الادیاب و دیگران نقل نموده که خلاصه آنها با سلسله اسناد اینست که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را مامور نمود یمن جهت قضاوت و هدایت خلق پرورد عرض کرد من جوانم چگونه مرا بر پیران قوم بمعوت میکردانی حضرت فرمود **ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسناك** یعنی زود است که خداوند راهنمایی میکند قلب تو را (بعلم قضا) و ثابت میدارد زبان تو را.

اگر کبر سن شرط در تقدم بود پس چرا با بودن کبار صحابه و شیوخ و پیر مردانی مانند ای بکر علی رضی الله عنه را مامور قضاوت و هدایت اهل یمن نمود. پس معلوم میشود در هدایت و قضاوت بر خلق کم و زیاد سن، پیری و جوانی مدخلیت ندارد فقط علم و فضل و تقوی و نص^ص بالخصوص لازم است.

و چنین نصی در قرآن و اخبار جز برای علی رضی الله عنه نبوده چنانچه سربحاً در آیه ۸ سوره ۱۳ (رعد) **هادی امت بوده**

پیغمبر خطاب میفرماید انما انت منذر و لكل قوم هاد یعنی تو ترساننده و بیم کننده ای و برای هر قومی راهنمایی میباشد و آن راه نمایند و هادی امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله علی و عترت طاهره بودند چنانچه امام ثعلبی در تفسیر کشف الیبیان و محمد بن جریر طبری در تفسیر و محمد بن یوسف کتبی شافعی در باب ۶۲ کتایب الطالب مسنداً از تاریخ ابن عساکر و شیخ سلیمان بلخی حنفی در آخر باب ۲۶ بتایبع الموده از ثعلبی و جوینی و حاکم ابوالقاسم حسکانی و ابن صباح مالکی و میر سیدعلی همدانی و مناقب خوارزمی از ابن عباس و مولانا امیر المؤمنین و ابو بریده اسلمی یازده خبر نقل مینمایند بالفاظ و عبارات مختلفه که خلاصه همه آنها اینست که وقتی این آیه نازل شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست بسینه خود گذارد فرمود **انا المنذر** آنگاه دست بسینه علی رضی الله عنه گذارد فرمود **انت الهادی و بك يهتدى المهتدون** یعنی تو هادی (در این امتی بعد از من) و بتو هدایت میشوند هدایت یافته کان.

و اگر چنین نصی در باره دیگران آمده بود قطعاً ما پیرو آنها میشدیم و چون اختصاص بعلی علیه السلام داده شده ما ناچاریم پیرو آن بزرگوار باشیم نظری به پیروی و جوانی نداریم.

دسائس اعادی در مقابل
علی علیه السلام و فرق بین سیاست
میجاز و حقیقت
و اما اینکه فرموده علی علیه السلام چون جوان و کم
تجربه بود قدرت و توانائی خلافت نداشت چنانچه
بعد از بیست و پنج سال هم که بخلافت رسید
بواسطه عدم حسن سیاست آنجناب آنهمه خونریزیها
و انقلابات بر پا شد ۱۱۴.

نمیدانم عمداً یا سهواً یا تیاراً لاسلاف این بیان را نمودید و لإیلاک فرد عالم دقیق
هرگز تنوّه باین مقال نمی نماید.

نهمیدم مراد از سیاست در نظر آقایان چیست اگر مراد دروغ گفتن و حيله
دزدیدن و دسیسه بکار بردن و حق و باطل را مزوج و نفاق نمودن است (که ابناء هر
زمان برای حفظ مقام و منصب خود در هر زمان بکار برده و میبرند) تصدیق میکنم که
علی علیه السلام فاقد چنین سیاستی بوده و آنحضرت هرگز سیاستدار باین معانی نبوده.
چون این نوع اعمال سیاست بمعنای حقیقی نیست بلکه شرارت و سراپا مکر
و خدعه و حيله و تزویر است که مردمان جاه طلب برای رسیدن به برف و مقصد و حفظ
جاه و مقام خود بکار میبرند.

سیاست حقیقی آنست که با عدل و انصاف توأم و وضع شیء در ما وضع له بنماید
چنین سیاستی در نزد اهل حق پیدا میشود که طالب جاه و مقام فانی نیستند بلکه مایلند
فقط اجراء حق بشود فلذا آنحضرت که مجسمه حق و حقیقت و عدالت و انصاف و صداقت
و درستی بوده اهل آن نوع از سیاست که دیگران واجد بودند نبوده.

چنانچه قبلاً عرض کردم وقتی بخلافت ظاهری رسید فوری تمام حکمها مامورینی که
روی کار بودند معزول نمود عبدالله بن عباس (ابن عم آنحضرت) و دیگران عرض کردند خوبست
قدری ابلاغ این حکم را بتأخیر بیندازید تا همگی حکام و مأمورین ایالات و ولایات

بمقام خلافت شما تسلیم کردند آننگاه حکم عزل آنها را بتدریج ابلاغ فرمائید.

حضرت فرمودند از جهت حفظ سیاست ظاهری صلاح بینی نمودید ولی هیچ میدانید
در مدتی که من برای حفظ سیاست ظاهری حکام ظالم جابر را بر مسند خود باقی
بگذارم و راضی شوم ببقای آنها ولو موقت و ظاهری باشد عندالله مسئول تمام اعمال آنها
هستم و در موقف حساب باید جواب بدهم.

قطع بدانید که علی هرگز چنین عملی را ننماید.

لذا حکم عزل آنها را برای حفظ عدالت - فوری ابلاغ و همان حکم سبب طغیان
معاویه علیه الهاویه و طلحه و زبیر و دیگران گردید که علم مخالفت بلند و دردی هوا و
هوسهای شیطانی ایجاد انقلاب و خونریزی نمودند.

طبری در تاریخ خود و ابن عبدربه در عقد الفرید و ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه و دیگران نقل نموده اند.

که مکرر علی علیه السلام فرموده اگر ملاحظه دین و تقوی و عدل و انصاف نبود من
از تمام عرب زبرک تر و مکارتر و داهیه ام بیشتر بود.

آقایان محترم اشتباه فرمودید و بدون تحقیق تحت تأثیر گفتار بیجا قرار گرفتید
که گمان نمودید انقلاب در دوره خلافت آنحضرت و پراکندگی از اطراف آن بزرگوار
از جهت عدم سیاست بوده و حال آنکه اینطور نبوده بلکه علی دیگری در کار بوده
که با این وقت تنگ نمیتوان تمام علل را مبسوطاً ذکر نمایم فقط برای رفع اشتباه شما
بیمش از آن علل اشاره مینمایم تا ممعماً حل گردد.

اولاً در مدت بیست و پنجسال تقریباً مردم بکینه
و عداوت و دشمنی آنحضرت تربیت شدند بسیار
مشکل بود دفعه همگی زیر بار ولایت رفته و
تصدیق مقام آنحضرت را بنمایند (چنانچه از روز اول خلافت یکی از بزرگ زادگان
آن زمان !!! از در مسجد وارد شد آنحضرت را که روی منبر دید بلند گفت کور شود
آن چشمی که بجای خلیفه عمر علی را روی منبر ببیند).

تأیاً مردمان دنیا طلب توانائی قبول عدل و عدالت آنحضرت را نداشتند (مخصوصاً در سنوات اخیره دوره زمامداری امویها در خلافت عثمان که آزاد مطلق بودند) لذا دم از مخالفت زدند تا فردی روی کار آید که امیال دنیا طلبی آنها را تأمین نماید (چنانچه در دوره خلافت معاویه امیال و آرزوهای آنها بر آورده شد و بمقاصد دنیا طلبی خود رسیدند).

فلذا طلحه و زبیر که در روز اول بیعت نمودند همین که تقاضای حکومت از آنحضرت نمودند و مورد قبول واقع نشد فوری بیعت را شکسته و قتله جمل و بصره را برپا نمودند.

ثالثاً خوب است دقیقانه بتاریخ بشکرید و منصفانه قضاوت نمائید ببینید سبب قتله و فساد و اختلاب در اول امر خلافت که بوده چه کسی مردماً تحریص و ترغیب بمخالفت و انقلاب نمود و باعث ریزش خونهای بسیار گردید.

آیا آن کس جز ام المؤمنین عایشه دیگری بوده آیا عایشه نبود که بشهادت تمام علماء محدثین و مورخین اسلام از شیعه و سنتی سوار شتر شد (و بر خلاف دستور خدا و پیغمبر که امر نموده بودند در خانه بنشینند) بصره رفت و ایجاد قتله و فساد و انقلاب نمود و سبب ریزش خونهای بسیار از مسلمانین گردید؟!!

پس عدم سیاستمداری آنحضرت سبب انقلاب و قتله و فساد نشد بلکه رویه و رفتار تریب شدگان بیست و پنجساله و کینه و عداوت ام المؤمنین عایشه و حرس و آرزوی طلبان مسبب انقلاب و خوریزی شد.

رابعاً راجع بجنگهای داخلی و خون ریزی اشاره نمودید که بواسطه عدم حسن سیاست آن حضرت بوده اینهم اشتباه بزرگی است که بدون دقت در تاریخ بیان نمودید.

اولاً اگر عمیقانه و منصفانه توجه کنید می بینید که مسبب جنگهای داخلی و خونریزیها ام المؤمنین عایشه بود که با منع صریح پیغمبر جداً در مقابل آنحضرت قیام نمود و در شرف تمام جنگها و خونریزیها گردید.

زیرا اگر عایشه قیام نکرده بود کسی جرأت نمیکرد در مقابل آنحضرت قیام نماید چه آنکه رسول اکرم ﷺ صریحاً فرموده بود جنگ باعلی جنگه با من است پس کسی که مردم را جرأت داد و جنگ آنحضرت کشید عایشه بود که جنگ جمل را تشکیل داد و با کلمات ناهنجار نسبت باحضرت میدان حرب را گرم و مردم را جری نمود.

ثانیاً جنگهای آنحضرت با منافقین و مخالفین در بصره و سفین و نهروان مانند جنگهای رسول الله ﷺ با کفار بوده.

خبر دادن پیغمبر از جنگهای بصره و سفین و نهروان

شیخ - چگونه جنگهای با مسلمانین مانند جنگهای با مشرکین بوده است.

داعی - چون رسول اکرم ﷺ بنا بر اخباریکه اکابر علماء شما مانند امام احمد حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در تذکره و سلیمان بلخی در ینابیع الموده و امام ابو عبدالرحمن نسائی در خصائص العلوی و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و محمد ابن یوسف کتبی شافعی در باب ۳۷ کفای الطالب و ابن ابی الحدید در ص ۶۷ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) نقل نموده اند.

خبر از جنگهای علی بن ابی طالب بنوان نا کتین و قاسطین و مارقین داده که مراد از نا کتین طلحه و زبیر و اطرافیان آنها بودند و مراد از قاسطین معاویه و اتباع او و مراد از مارقین خوارج نهروان بودند که تمامی آنها اهل بقی آنها وقتل آنها واجب بوده است و خاتم الانبیاء خبر از آن جنگها داده و امر بان فرموده چنانچه محمد بن یوسف کتبی شافعی در باب ۳۷ کفای الطالب مستنداً حدیثی نقل نموده از سعید بن جبیر از ابن عباس (جرامت) مرویان الله علیه که رسول اکرم ﷺ بأم سلمة (ام المؤمنین) فرمود:

هذا علی بن ابیطالب لحمه من لحمی ودمه من دمی و هو منی بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي يا ام سلمة هذا علي امير المؤمنين وسيد المسلمين ووعاء علمي ووصي ووالي النبي اوتي منه وهو اخي في الدنيا والاخرة ودمي

فی المقام الاعلی یقتل القاسطین و الناکثین و المارقین (۱).

آنکه عهده بن یوسف بعد از نفل این حدیث اظهار نظر نموده گوید این حدیث دلالت کامله دارد بر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وعده داد علی رضی الله عنه را بچنگ آن سه طایفه و قطعاً فرمود: آنحضرت حق و وعده‌ای که فرموده راست بوده و بتحقیق امر فرمود یعنی چنگ کردن با آن سه طایفه را چنانچه در خبر است مستنداً از مخفف بن سلیم که گفت ابویوب انصاری (که از کبار صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بود) بالشکری آماده چنگ شد باو کفتم کار تو ای ابایوب عجیب است تو همان هستی که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکین چنگ نمودی اینک آماده چنگ با مسلمانان شده‌ای در جواب گفت **ان رسول الله امرنی بقتال ثلاثة الناکثین و القاسطین و المارقین.**

رسول خدا مرا امر نموده چنگ نمودن سه طایفه که ناکثین و قاسطین و مارقین باشند. و اما اینکه عرض کردم چنگهای امیر المؤمنین صلوات الله علیه با اهل بصره (جبل) و بامعاویه (سفین) و با اهل نهر ان مانند چنگ با کفار و مشرکین بوده خبری است که اکابر علماء خودتان مانند امام ابو عبد الله بن سنانی در خصائص العلوی حدیث ۱۵۵ مستنداً از ابی سعید خدری و سلیمان بلخی حمی در ص ۵۹ بنیایح ضمن باب بازهم از جمع القوادد از ابی سعید نقل مینمایند که گفت ما با صحابه نشسته منتظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم پس آنحضرت بسوی ما آمد در حالتیکه تسمه نعلین آنحضرت قطع شده بود آن نعل را افکند بسمت علی رضی الله عنه و علی مشغول دروختن نعل آنحضرت شد آنکه حضرت فرمود: **ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تزیله فقال ابوبکر رضی الله عنه انا فقال (ص) لا فقال عمر رضی الله عنه انا فقال (ص) لا ولكن خاصف النعل (۳).**

(۱) این علی کوشش گوشت من و غویش خون من است و او از من بترزه هرون است او موسی الا آنکه پیغمبری بعد از من نرسد ای ایامه این علی امیر المؤمنین و سیدالسلطنین و معزین علم من و دومی من و باب علم من است که می آید از او دوست برادر من در دنیا و آخرت و پادشاه من است در مقام اعلا و چنگ میکند با ناکثین و قاسطین و مارقین.

(۲) از شما کسی هست که چنگ میکند بر تاویل و معنای قرآن چنانچه من چنگ کردم با کفار و مشرکین بظاهر قرآن پس ابوبکر عرض کرد آن شخص من هست فرمود نه پس عمر گفت من هست فرمود نه و لکن آن شخص دو زنه نعل من است (یعنی علی بن ابیطالب است).

پس این حدیث نص صریح است بر اینکه چنگهای علی رضی الله عنه جهاد بر حق و برای حفظ معنی و تأویل و حقیقت قرآن بوده چنانکه چنگهای رسول الله صلی الله علیه و آله برای تنزیل و نزول ظاهر قرآن بوده.

و آن سه چنگی که علی رضی الله عنه نمود بحکم فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنگ با مسلمین نبوده چون اگر چنگ با مسلمین بود حتماً آنحضرت نهی از آن مینمود نه آنکه امر با آنها نماید و آنها را نام گذاری نماید بنام ناکثین و قاسطین و مارقین که خود دلیل کامل بر ارتداد آنها و قیام در مقابل قرآن بوده چنانچه مشرکین قیام در مقابل قرآن نمودند.

پس اغلابات و چنگهای امیر المؤمنین روی عدم حسن سیاست نبوده بلکه روی نفاق و دوئیّت و عدم توجه مخالفین قواعد و قوانین و دستورات رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

شما اگر از روی علم و انصاف و بیطرفانه برویه و رفتار حکومت شرعی کامل و خلافت پنجساله آنحضرت و احکامی که بحکم ولایات و مامورین لشکری و کشوری صادر میفرمود مراجعه نماید (مانند دستوراتی که بمالک اشتر و عهده بن ابی بکر در حکومت مصر بشیمان بن حنیف و عبد الله بن عباس در حکومت بصره و عهده بن عباس در حکومت مکه و بسایر عمال خود در حین ماموریت های آنها داده که در نهج البلاغه ضبط گردیده) تصدیق خواهید نمود که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سیاستمدار عادل نوع پروری مانند علی رضی الله عنه چشم روزگار ندیده که دوست و دشمن معتقد باین معنی میباشند.

برای آنکه آنحضرت در ورع و تقوی امام المتقین بوده در علم و دانش عالم بکتاب الله و تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و حکم و متشابه و مجمل و مفصل آن بعلوّه عالم بغیب و شهود بوده.

شیخ - معنای این جمله مبهمه را نفهمیدم که سیدنا علی کرم الله وجهه را عالم بغیب و شهود خواندید معنی غیب و شهود را نفهمیدم معنی است واضح تر بیان فرمائید.

داعی - ابهامی در این معنی نبوده علم غیب یعنی احاطه بر بواطن امور و آگاهی بر اسرار پوشیده از خلائق که عالم بان علم بافاضات غیب الغیوب جل و علا انبیاء و اوصیاء آنها بودند البته هر يك بمقداریکه خداوند متعال برای آنها صلاح دیده و مقتضای دهرات آنها بوده آگاهی بر امور غیبیه داشتند.

و بعد از خاتم الانبیاء علیهم السلام عالم بعین علمی شخص امیرالمؤمنین علی علیه السلام والسلام بوده است.

شیخ - از جنابعالی انتظار نداشتم که عقاید باطله غلات شیعه را (با اینکه از آنها بیزاری میجوئید) بیان نمائید.

بدیهی است که این تعریف بمالارضی صاحبه میباشد زیرا که علم غیب از خصوصیات ذات باری تعالی میباشد و احدی از عباد در این علم راه ندارد.

داعی - این گفتار شما همان اشتباهی است که عباداً یا سهواً گذشتگان شما نموده اند اینک شما هم بدون تفکر و تمقل و تعمق تیباً لالاسلاف بر زبان جاری نمودید و اگر قدری دقیق میشدید کشف حجب بر شما میشد و میدانستید که معتقد بودن ب علم غیب از برای انبیاءعظام و اوصیاء کرام و برگزیدگان حق تعالی اهدأ ربیطی ببلوت ندارد بلکه برای آنها امر عادی بوده است و خود اثبات مقام عبودیت خالص است جهة آنها که عقل و نقل و نص صریح قرآن مجید شاهد بر این معنی میباشد.

علم غیب را غیر از خدا احدی نداند
 شیخ - بی لطفی فرمودید که اشاره بقرآن نمودید زیرا که نص قرآن کریم بر خلاف این بیان شما وارد است.

داعی - خیلی ممنون میشوم آیات برخلاف را که میفرمائید قرائت فرمائید.

شیخ - آیات چندی در قرآن کریم شاهد بر این عرض حقیر میباشد اولاً در آیه ۵۹ سوره ۶ (انعام) صریحاً میفرماید و عندهم مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و يعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لاجبة فی ظلمات

الارض و الارطب و لا یابس الا فی کتاب مبین (۱)

این آیه دلیل قاطع است بر اینکه جز ذات پروردگار احدی عالم ب علم غیب نیست و هر کس علم غیب را برای غیر خدا فائز شود غلو نموده و بنده ضعیف را شریک در صفت خدائی قرار داده و حال آنکه ذات پروردگار معنی و مبرای از شریک است ذاتاً و صفةً و اینکه فرمودید سیدنا علی کرّم الله وجهه عالم ب علم غیب بوده است علاوه بر اینکه او را در صفت مخصوص خدا شریک قرار داده اید مقلش را بالاتر از مقام پیغمبر بزرگ برده اید زیرا خود پیغمبر صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود من بشری هستم مانند شما و عالم ب علم غیب خداست و صریحاً اظهار عجز از علم غیب می نمود مگر آیه ۱۱۰ سوره ۱۸ (کهف) را مطالعه نموده اید که فرمود قل انما انا بشر مثلكم یوحى الی انما الهکم اله واحد (۲).

و نیز در آیه ۱۸۸ سوره ۷ (اعراف) فرمود قل لا املك لنفسی نقماً ولا ضراً

الا ماشاء الله و لو كنت اعلم الغیب لاستكترت من الخیر و ما مستی السوء انما

الا نذیر و بشر لقوم یؤمنون (۳)

و در آیه ۳۳ سوره ۱۱ (هود) فرموده و لا اقول لكم عندی خزائن الله و لا

اعلم الغیب (۴)

(۱) کلیه خزائن غیب نروغند است و کسی جز خدا بر آن آگاه نیست و نیز آنچه در خشکی و دریا است همه را میداند هیچ برکی از درخت نیند مگر آنکه او آگاه است و هیچ دانه در زیر تاویکیبای زمین هیچ تر و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین مسطور است.

(۲) ای رسول! بگو بامت که من مانند شما بشر هستم (تنها فرق من یا شما اینست) که بین وحی میرسد جز این نیست که خدای شا خدای بکتا است.

(۳) ای رسول! بگو بامت که من مالک دفع و ضرر خویش نیستم مگر آنچه خدا بر من خواسته است و اگر من الغیب جز آنچه بوحی میدادم (یعنی بافاضه غیب الغیوب) آگاه بودم بر ضرر و نفع خود همیشه میافزودم و هیچگاه زیان و رنج ندیدم من نیستم مگر رسولی ترساننده و شاد و دهنده اهل ایان.

(۴) و نیگویم من بشا که خزائن خدا نزد من است و نه مدعیم که از علم غیب حق آگاهی دارم.

و در آیه ۶۶ -سوره ۲۷ (النمل) فرمود **قل لا یعلم من فی السموات والارض**

الغیب الا الله و ما یشعرون آیات یشعوث (۱) .

در صورتیکه خود پیغمبر بصریح این آیات شریفه اذعان دارد به ندانستن علم غیب و این علم را از خصوصیات ذات الهی میداند شما چگونه چنین علمی را جبهه علی قائلید پس این عقیده نیست مگر آنکه مقام علی بایستی از مقام پیغمبر بالاتر باشد . مگر نه اینست که در آیه ۱۷۴ سوره ۳ (آل عمران) فرموده **و ما کان الله لیظلمکم علی الغیب (۲)** .

پس روی چه قاعده شما علم غیب را برای غیر خدا قائل میشوید اگر این عقیده غلو نیست که علی را شریک خدا قرار دهید پس غلو چه چیز است . داعی - مقدمات بیانان شما صحیح است و مورد قبول و عقیده همه ما میباشد ولی نتیجه‌ای که از مقدمات گفتارتان گرفتید نارسا میباشد .

علم غیب از جانب خدا افاضه
بر انبیاء و اوصیاء میشود

اما در مقدمات اولیه که فرمودید عالم بعلم غیب ذات پروردگار است و کلید و مفتاح علم غیب در نزد خدای متعال میباشد و نظریه آیه آخرسوره کیه رسول الله خاتم الانبیاء ﷺ و تمام انبیاء عظام و اوصیاء کرام و ائمه اطهارین سلام الله علیهم اجمعین بشری هستند مانند سایر افراد بشر و در ساختمان هیا کلشان چیزی زیاده‌ی ندارند و آنچه در هیا کل جسمانی دیگران بکار رفته در وجود مقدسه آنها نیز بکار رفته ابتدا شک و شبهه‌ای نیست و عقاید جمیع امامیه همین است و آیاتی که شما قرائت نموده‌اید هر یک در محل خود صحیح است .

و اما آیه سوره مبارکه هود را که قرائت نمودید مربوط به حضرت نوح شیخ الانبیاء غلی نبینا و آلہ و علیہ السلام میباشد .

و آنچه مخصوص به پیغمبر با عظمت ما است آیه ۵۰ سوره ۶ (انعام) میباشد که

(۱) (ای رسول ما) بگو که در همه آسمانها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست و هیچ کسی دادند که چه هنگام زنده و برانگیخته خواهند شد .
(۲) خدای متعال همه شما را از سر غیب آگاه سازد .

وقتی کفار و مشرکین از آنحضرت اقتراح آیات میکردند که چرا کجی بر او فرود نیاید و چرا غیب مستتر نمیدانند در جواب آنها این آیه شریفه آمد **قل لا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لکم انی ملک ان اتبع الاما یوحی الی (۱)** . و مقصود از نزول این آیه شریفه جلوگیری از هوس بازیهای مردم جاهل بوده که بدانند دستگاه الوهیت و مقام رسالت و نبوت بالاتر از آنست که مانند خیمه شب بازی در دسترس هوس بازی آنها قرار گیرد .

و اما علم غیبی که ما برای انبیاء و اوصیاء آنها قائلیم شرکت در صفت خدائی نیست بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب خدا بر آنها نازل و پوردها برداشته و حقایق را بر آنها کشف می نمودند .

خوبست مطالب را باز کنیم و واضح تر بیان حقیقت تعالیم تا کشف حجب گردد و شیادها نسبت بقفاید شیعیان دخالتهای بی جا ننمایند و مهمتها نزنند و نکویند شیعیان مشرک هستند چون امامان خود را شریک در علم خدا میدانند .

آنچه ما جماعت شیعه امامیه معتقدیم آنست
علم بر دو قسم است
ذاتی - و عرضی
که علم بر دو قسم است - ذاتی - عرضی .

علم ذاتی که ابد اعرضی در او راه ندارد، و اطلاق مطلق منحصر بفرز اکمل است مخصوص ذات پروردگار اکبر اعظم میباشد و ما غیر از اثبات اجمالی آن علم راهی بر تصور حقیقت آن نداریم و هر چه تمییر و تقدیر تعالیم از تنگی عبارات است و الا علم بالذات در محاطه عقل بشر عاجز متصور نمی شود .

و اما قسم دوم علم عرضی است که آدمی از پیغمبر و امت - امام و مأموم زانما دارای علم نمیشاند بعد ها با آنها افاضه میشود این نوع از علم بر دو قسم است - تحصیلی - ولدتی - و این هر دو قسم از افاضات فیض ربانی حق تعالی است .

(۱) بگو نمی گویم من بشاکه خزائن خدا نزول من است و نه منم که از علم غیب آگاهی دارم و نه دعوی کنم که فرشته آسمان (دعوی من بشاکه تنها اینست که) من پیروی نیتیم جز آنچه واکه بین وحی میرسد .

آن محصلی که تحصیل مینماید تا افاضه حضرت یزدان باشد زحمات او بیجا می
نمیرسد هر چند زحمت بکشد عالم نشود مگر با توجهات حق تعالی منتها با اسباب
مدرسه رفتن و معلم دیدن که بمعروف ایام بهمان مقدار که زحمت کشیده کسب فیض
مینماید.

و اما قسم دوم از علم غرضی را علم لدنی میگویند یعنی بی واسطه کسب فیض
مینماید بدون تحصیل و تلقین حروف افاضه مستقیم از مبدی فیض علی الاطلاق میشود
و عالم میگردد.

چنانچه در آیه ۶۴ سوره ۱۸ (کهف) فرموده و علمناه من لدنا علماً (۱).

احدی از شیعیان نگفته و ادعاء نموده که علم بمغیبات جزء ذات پیشمیر و امام
است یعنی ذاتاً پیشمیر علیه السلام و امامها عالم بعلوم غیب بوده اند همان قسمی که خدای
تمتعال عالم است.

و اگر کسی چنین ادعائی نماید قطعاً جزء غلات و کافر میباشد و ما شیعیان امامیه
از آنها بیزار میجوئیم.

ولی آنچه ما میگوئیم و عقیده بآن داریم اینست که حضرت احدیت جل و علا
مجبور و محدود نمیشد بلکه فعال مایه و قادر بالاستقلال میباشد در موافقی که
مشیت او تعلق گیرد بهر خلقی از مخلوقات که صلاح و مقتضی بدانند علم و قدرت بدهد
قادر و توانا میباشد.

منتها گاهی بوسیله و واسطه معلم بشری و گاهی بی واسطه افاضه فیض مینماید
که از آن علم بی واسطه تعبیر بعلم لدنی و علم غیب مینمائیم که بدون مکتب رفتن
و معلم دیدن درک فیض مینماید بقول شاعر.

تکارمن که بمکتب نرفت و خط نوشت
بنمزه مسئله آموز صد مدرس شد

شیخ - بیان مقدمانی شما صحیح است ولی مشیت خداوندی بیچنین امر غیرطبیعی
تعلق نمی گیرد که از علم غیب خود بدون معلم و مدرس افاضه نماید.

(۱) وی را از نزد خود علم لدنی (داسرار غیبی) بیاموزیم.

داعی - اشتباه شما و اقران شما در همین جا است که قدری فکر نمیکند
حتی برخلاف عده بسیاری از محققین علمای خودتان صحبت میفرمائید و الا این مطلب
بقدری ساده و واضح است که محتاج بیعت نمیشاید.

در اینکه خداوند متعال بتمام انبیاء و اوصیاء آنها که بر گرفته کان او هستند
باندازه و مقداری که برای محیط هر يك لازم بوده است افاضه غیبی نموده شبهه ای
نمی باشد.

شیخ - در مقابل این آیات منفی قرآن که صریحاً نفی علم غیب را از افراد مینماید
چه دلیل مثبتی بر مدعای خود دارید.

داعی - ما مخالف با آیات منفی قرآن نیستیم زیرا هر آیه ای از قرآن برای
امری مخصوص نازل گردیده که گاهی منفی و گاهی مثبت بمقتضای حال بوده است فلذا
درباره قرآن بزرگان گفته اند آیات القرآن یثبده بعضها بعضاً.

در مقابل قضای مشرکین و کفار که پیوسته از آنحضرت اقتراح آیات میکردند
(که فی الحقیقه میخواستند مقام نبوت را باز بچه دست خود فرار دهند) آیات نفی نازل میشد.
ولی برای اثبات اصل موضوع آیات مثبت نازل نموده تا کشف حقیقت گردد.

و اما دلایل از قرآن مجید و اخبار صحیح و تاریخ که مورد توجه علمای خودتان هم
میشاید حتی یسکانگان هم تصدیق دارند بسیار است.

شیخ - خیلی عجیب است که میفرمائید دلیل
مثبت در قرآن کریم است متعنی است آن آیات
را قرات فرمائید.

دلایل از آیات قرآنی
بر اینکه انبیاء و اوصیاء آنها
عالم بقیب بودند

داعی - تعجب نفرمائید خودتان هم

میدانید منتها ملاحظتان نیست تصدیق نمائید زیرا در اثبات مقام خلافت بعقیده خودتان
اسباب زحمت میشود یا متابعت از اسلاف شما را و اذارتعجب نموده است.

اولاد را ۲۸ سوره ۷۲ (جن) سر بجا میفرماید عالم الغیب فلا یظنهم علی غیبه احداً

الآن من ارکضی من رسول فانه یملک من بین یدیه ومن خلفه رسدا لیعلم ان

قد ابلغوا رسالات ربهم واحاط بما لديهم واحصى كل شئ عدداً (۱).

این آیه شریفه صراحت کامل دارد بر اینکه بر کزیدگان و پستندیده‌گان از رسل و فرستادگان حق تعالی مستثنای در این علم (غیب) هستند که با آنها افاضه و ابلاغ میفرماید.

نائباً همین آیه ای که الان از سوره آل عمران قرائت فرمودید، بول آیه اشاره نمودید ولی بقیه آیه را نخواندید اینک دعا گو تمام آیه را قرائت مینمایم تا بدانید خود دلیلی است بر ثبوت سرام و کفکار ما که میفرماید و ماکان الله ليطلمکم علی الغیب ولكن الله یجتبی من رسله من یشاء فآمنوا بالله ورسوله وتو افلمکم اجر عظیم (۳).

این دو آیه شریفه صریحاً می‌رساند که بعضی افراد بر کزیده که بعنوان رسالت از جانب حق تعالی بر انگیخته شده اند عالم بعلم غیبند با اجازه و امر پروردگار متعال و اگر عالم بعلم غیب جز ذات خداوند متعال نبود جمله (الآن) استثنائی معنی نداشت که فرماید الا من ارتضى من رسول معلوم است که استثنائی در کار هست و آنها را هم معین فرموده که رسل و فرستادگان او یعنی انبیاء عظام و اوصیاء کرام بودند.

چنانچه در آیه ۵۱ سوره ۱۱ (هود) میفرماید تلك من الیاء الغیب نوحیها الیک

ما كنت تعلمها انت ولا قومك من قبل هذا (۴).

و در آیه ۵۲ سوره ۴۲ (شوری) فرموده و كذلك او حینا الیک روحاً من

(۱) ذات پروردگار متعال که عالم و دانا غیب است احدی در عالم غیب خود آگاه نیستند مگر آن کس که از رسولان برگزیده است که بر محافظت او (فرشتگان) از پیش دو و پشت سر می‌رفتند (تا اسرار وی اودا که غیب نخواستند است شیاطین بر سر تگوش فرمایند) تا بدانند که آن رسولان بنیامهای پروردگار خود را باخفاً کاملاً رسانیده و خدا با آنها نزد رسولان است اساطه کامل دارد و بشماره هر چیز دو عالم بهوئی آگاه است .
(۲) خدای متعال همه شما را از سر غیب آگاه نسازد ولیکن برای این مقام از پیمانان خود هر که دا مشیت او تعلق گرفت بر کزیدگی پس شما بعداً و پیغمبرش بگوید که هرگاه ایسان آیدید بر میزگار شویید امر عظیم خواهید یافت .
(۳) (این حکایت نوح) از اخبار غیب است که پیش از آنکه ما بنو وحی کنیم تو وقوف هیچ ازان آگاه نبودید .

امرنا ما كنت تدری ما الکتکتاب والا لیمان ولكن جعلناه نوراً نهدی به من نشاء من عیباتنا (۱).

اگر افاضه علم غیب در عالم نبود پس انبیاء چگونه از بواطن امور خبر میدادند و مردم را از زندگانی داخلی آنها آگاه می نمودند .

مگر در آیه ۴۳ سوره ۳ (آل عمران) از قول حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیہ السلام صریحاً نقل نمی‌نماید که به بنی اسرائیل میفرمود و انبؤکم بما لاکلون و ما تدر خرون فی بیوتکم (۲).

آیا خبر دادن از امور داخلی اشخاص اخبار از مغیبات نیست اگر بخواهم تمام آیات قرآن مجید را که در این امور وارد است قرائت نمایم وقت مجلس اقتضا ندارد برای نمونه و شاهد گمان میکنم کافی باشد .

شیخ - این نوع بیانات شما هم عقیده‌های شما است که سبب پیدایش راه زنیها شده - دسته‌های بازیگران و حقه‌بازها بعنوان رسال و جفا و کف بین و کت بین و طالع بین و سر کتاب بین و امثال اینها در جامعه پیدا شده و گوش مردم بی خبر را بریده جیب خود را بر کرده بعنوان خبر دادن از غیب مردم را با خرافات و موهومات عادت داده باعث بدبختی‌ها میشوند و خلق را بگمراهی و خروج از حق و حقیقت میکشاند .

داعی - عقاید حق باعث بدبختی نمیشود چهل مدعیان علم غیب بهر وسیله و اسباب کذابند

و نادانی ملتها است که آنها را بدر هر خانه میکشاند و الا اگر مسلمین دانا میشدند مطابق با دستورات آئیده پیغمبر عظیم الشان خود در پی علم و عالم میرفتند خصوصاً عارف بقرآن میشدند و از روز اول باب علم مسدود نمیشد در پی اشخاص مجبول و آبدی

(۱) و همین گونه ما روح (و فرشته بزرگ) خود را بفرمان خویش برای وحی بیفرستادیم و از آن پیش که وحی رسد نداشتی کتاب خدا چیست و نه فهم کردی که راه ایسان و خرع که داست و لیکن ما آن کتاب و خرع را خود (وحی و معرفت) کرده ایمیدیم که هر کسی از پندگان خود را بخواهیم بآن نودهمایت میکنیم .
(۲) ویشا از غیب خبردهم که در خانه هاتان چه می‌گذرد و چه ذخیره میکنید .

مهر روز نمی رفتند و طعمه هر شغال و روپاهی نمیشدند میدانستند که قرآن سریباً میفرماید **آل من ارتضى من رسول** خصوصاً کلمه رسول راه بازیگران را بسته زیرا این کلمه سراحت کامل دارد بر اینکه عالم بعلم غیب مخصوص خداوندی که بدون اسباب و آلات و ادوات باشد برگزیدگان از فرستادگان و رسل حق اند.

و اگر کسی جنبه رسالت نداشته باشد یعنی پیغمبر و امام نباشد و مدعی خبردان از مغیبات بعلم مخصوص خداوندی باشد با رمل یا جتر یا قیافه شناسی یا قهوه خوری یا کت بینی یا کف بینی یا سر کتاب دیدن و امثال اینها قطعاً دروغ گو میباشند و مسلمانان عالم و عارف و تابع قرآن مجید آنها را حق نمیدانند و بسوی آنها نمیروند و فریب آنها را نمیخورند.

چون فهمیده و دانسته اند که پیروی از احدی نباید بنمایند جز از قرآن مجید و حملهین و مبینین قرآن که خاندان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین باشند که عدل القرائتند.

خلاصه کلام جز پیغمبر خانم **ص** و اوصیاء طاهرین آنحضرت که برگزیدگان حق اند در این امت هر کس دعوی غیب دانی بنماید و بگوید از غیب الهی خبر میدهم مسلماً کذاب و بازیگر است ولو بهر وسیله و اسباب باشد.

شیخ - انبیاء چون مرکز نزول وحی بودند (بقول شما) علم و اطلاع بر مغیبات پیدا می نمودند - مگر سیدنا علی کرم الله وجهه پیغمبر بوده و یا شریک در امر رسالت بوده که آگاهی بر مغیبات داشته باشد که شما اثبات این مقام را برای او می نمائید.

داعی - اولاً اینکه فرمودید (بقول شما) چرا عمداً سهو نموده و مقلطه کاری مینمائید چرا نمی فرمائید بقول خداوند متعال که میفرمائید (بقول شما) داعی از خود چیزی ندارد و ابراز عقیده و ادعائی نمیکنم جز آنکه ناقل قرآن مجید و کاشف حقایق آن هستم فرموده رسول خدا **ص** که مین قرآن بوده است

انبیاء و اوصیاء عالم
بغیب بودند

در مرتبه اول که شواهد از آیات قرآن مجید قرائت نمودم بر اینکه انبیاء و رسل برگزیدگان حق تعالی و عالم بعلم غیباند و اکابر علماء خودتان تصدیق باین معنی نموده اند.

و بنقل اخبار غیبیه از خاتم الانبیاء پرداخته اند.

که از جمله آنها ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۶۷ جلد اول شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) بعد از نقل حدیثی از رسول اکرم **ص** که بعلی **ع** فرمود **مقاتل بعدی الناکثین و الفاسطین و المارقین (۱)**.

گوید این خبر از جمله دلایل نبوت آنحضرت است برای آنکه در این حدیث اخبار صریح بغیب است که ابدأ احتمال تمویه و تدلیس در آن نمیرود زیرا خبر از وقایع بعد از خود داده که عیناً (تقریباً بعد از سی سال) واقع شد چه آنکه فرمود با این سه طایفه جنگ خواهی نمود که مراد از ناکثین اهل بعل بودند باغزای طلحه و زبیر و قیامت عایشه بیچنگ باعلی برخاستند و فاسطین اهل سفین بودند یعنی اتباع معاویه و مارقین خوارج نهروان بودند که از دین بیرون رفتند انتهی (که قبلاً مشروحاً عرض کردم).

ثانیاً احدی از شیعیان امامیه دعوی نبوت برای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین نموده بلکه رسول اکرم محمد مصطفی **ص** را خاتم الانبیاء و مستقل در امر نبوت و بلا شریک میدانیم و مدعیان چنین امری را باطل و معتقدین باین عقیده را کافر میشناسیم.

ولی آنحضرت و یارزه امام از نسل او را امامان برحق و اوصیاء و خلفاء منصوب رسول الله **ص** میدانیم که خداوند بوسیله و واسطه خود آن بزرگوار آنها را آگاه و مطلع بر اسرار و مقیبات نمود.

ما معتقدیم همان پرده ای که در مقابل دیدگان عالمیان است که نمی بینند در این عالم مگر آنچه ظاهر و نمایان است در مقابل دیدگان انبیاء و اوصیاء آنها هم میباید

(۱) دود است که چنگک منبانی است از من با ناکثین و فاسطین و مارقین.

ولی باقتضای زمان و مکان همان خدای عالم الغیب که قادر بر افاضه فیض میباشد بمقداریکه مقتضی بوده و صلاح می دانسته پرده را از مقابل دیدگان آنها بر داشته که پشت پرده را میدیدند لذا از مفیبات خبر میدادند.

و هر گاه صلاح نبوده پرده افتاده و بی خبر بودند (بهمن جهت در بعض اخبار است که گاهی اظهار بی اطلاعی مینمودند).

فلذا میفرماید لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر (۱).

یعنی من استغلالا و از پیش خود خبری از غیب ندارم مگر پرده بالا رود و افاضه فیض بزدانی گردد.

شیخ - کجا و چه جایغمبر بآنها اطلاع داده که بوسیله پیغمبر آگاه بر حقایق مستوره شدند.

داعی - آیا بحکم آیات قرآنی که بعضی از آنها اشاره نمودیم شما رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را مرتضی و بر گزیده از خلق و رسول حق تعالی میدانید یا خیر.
شیخ - سؤال عجیبی نمودید بدیهی است که آن حضرت صلی الله علیه و آله مرتضی و خاتم الانبیاء بوده است.

داعی - پس بحکم آیه شریفه عالم الغیب فلا ینظهر علی غیبه احد الا من ارتضی من رسول پیغمبر خاتم عالم بعلم غیب بوده چه آنکه در این آیه میفرماید خدای عالم الغیب از علم غیب خود بمرتضای از رسل و فرستادگان خود افاضه میفرماید.
شیخ - بر فرض که آنحضرت عالم بغیب بوده چه ربطی دارد باینکه سیدنا علی کرم الله وجهه هم بایستی عالم بغیب باشد.

داعی - اگر آقایان محترم از جوهر و تقلید اسلاف خارج و قدری توسعه در فکر دهید و باخبار صحیح و حالات رسول الله صلی الله علیه و آله دقت نمائید مطلب بخودی خود واضح و آشکار میگردد.

شیخ - اگر ما فکرمان مقصور است شما که بحمد الله فکرتان باز و (۱) اگر من (استغلالا) علم غیب میدانستم خوبهای خود را زیاد مینمودم.

طریق اللسانید بفرمائید کدام خبر است که اثبات علم غیب برای سیدنا علی کرم الله وجهه مینماید.

اگر بایستی علم غیبی برای اوصیاء و خلفاء رسول الله باشد استثناء معنی ندارد حتماً باید خلفاء بالاخص خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین عالم بغیب باشند و حال آنکه می بینیم هیچ یک از خلفاء چنین ادعائی نمودند بلکه مانند خود پیغمبر صلی الله علیه و آله اظهار عجز می نمودند چگونه سیدنا علی کرم الله وجهه را شما منحصرأ استثناء مینمائید!!!

داعی - اولاً جواب شما را در اظهار عجز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دارم که آن حضرت مستقل در احاطه بر امور غیبیه نبوده بلکه با افاضه حضرت غیب الغیوب آگاه بر حقایق بوده آنجا که میفرماید اگر غیب میدانستم بر خوبیهای خود میافزودم اشاره بآن است که من مانند خدای متعال دارای علم حضوری نیستم بلکه هر گاه افاضه میشد و پرده دار عالم غیب پرده را از مقابل او بر میداشت حقایق مستوره بر او مکشوف میشد فلذا خبر ها از غیب میداد.

ثانیاً فرمودید اگر علم غیبی بوده بایستی در الممه طاهرین خلفاء برحق عالم بغیب بودند
فرمودید ما هم همین عقیده را داریم اختلاف ما و شما از همین جا شروع میشود.

ماهم میگوئیم که خلفاء رسول الله ایستی مانند خود آنحضرت عالم بظواهر و بواطن امور باشند بلکه بتمام معنی و در جمیع صفات بااستثنای مقام نبوت و رسالت و شرائط خاصه نبوت (که عبارت از نزول وحی و کتاب و احکام باشد) باید خلفاء و اوصیاء آن حضرت مثل او باشند.

مثلاً شما خلفاء بر گزیده خلق یعنی کسانی را که عده ای از مردم جمع شدند و آنها را خلیفه خواندند و لو پیغمبر آنها را لمن نموده (مانند معاویه علیه الهاویه) خلیفه الرسول مینمائید.

ولی ما میکوئیم که خلفاء و اوصیاء رسول الله کسانی هستند که آنحضرت خود نص بر وجود آنها نموده مانند نصوص انبیاء سلف بر اوصیاء خود.

و البته آن خلفاء و اوصیائی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نص بر آنها نموده بدون استثناء مظهر تام و تمام آنحضرت بودند همین جهت همگی آنها عالم غیب و بواطن امور بودند. و آن خلفاء بر حق و منصوص دوازده نفر بودند که در اخبار شما هم بعد و نامهای آنها روایت شده است و آنها دوازده امام بر حق شیعه از نترت و اهل بیت رسالت امیرالمؤمنین علی و یازده فرزند بزرگوار آنحضرت بودند.

و دلیل بر اینکه دیگران خلفاء منصوص رسول الله صلی الله علیه و آله نبودند همان فرموده شما است که جمیع اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند که بیوسته اظهار عجز از مطلق علم مینمودند تا چه رسد بعلم غیب بر بواطن امور.

ثالثاً فرمودید بکدام خبر اثبات علم غیب برای مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام مینمائیم. احادیث بسیاری در این باب از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده از جمله حدیث مهمی است که مکرر در ازمنه و امکاناً مختلفه بر لسان مبارک آن حضرت جاری گردیده و بنام حدیث مدینه در میان احادیث شهرت پیدا نموده که تقریباً از متواترات فریقین (شیعه و سنی) میباشد که آن حضرت علی علیه السلام را منحصراً و منفرداً باب علم و حکمت خود معرفی و باین عبارت فرمود **انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیات الیاب (۹)**.

شیخ - این حدیث در نزد علمای ما بثبوت نرسیده و اگر باشد خبر واحد است و یا از ضعاف اخبار میباشد ۱۴.

داعی - بی لطفی فرمودید که چنین خبر محکم و متواتری را خبر واحد و از ضعاف اخبار بحساب آوردید و حال آنکه اکابر علماء خودتان صحّت

در نقل روایت و ناقصین
حدیث مدینه

آن را تصدیق نموده اند.

(۱) من که (رسول الله هستم) شهرستان علم و علی دود باب آن شهرستان علم است هر کس اواده دارد علم مرا (یعنی میخواهد از علم من بهره بردارد) پس باید برود بیاب (یعنی بسوی علی علیه السلام).

خوبست مراجعه نمائید بکتاب معتبره خودتان مانند جمع الجوامع سیوطی و تهذیب الانار تج بن جریر طبری و تذکرة الأبرار سید تج بخاری و مستدرک حاکم نیشابوری و نقد الصحیح فیروز آبادی و کنز العمال متقی هندی و کلمات الطالب کنجی شافعی و تذکرة الموضوعات جمال الدین هندی که گوید **فمن حکم بکذبه فقد اخطأ (۱)** و روضة النديه امیر تج یعانی و بحر الاسانید حافظ ابو تج سمرقندی و مطالب السنول تج بن طلحه شافعی و غیر هم که عموماً حکم بصحت این حدیث شریف نموده اند.

چه آنکه این حدیث با عظمت بطرق مختلفه و اسناد متفاوته از بسیاری از اصحاب و تابعین از قبیل مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابا تج حسن بن علی علیهما السلام (سبط اکبر رسول الله صلی الله علیه و آله) و امام المفسرین (جبرائیل) عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله بن مسعود و حذیفه بن الیمان و عبدالله بن عمر و انس بن مالک و عمرو بن عاص (از صحابه عظام).

و امام زین العابدین علی بن الحسین و تج بن علی الباقر علیهم السلام و اصبح ابن نباته و جریر الضبی و حارث بن عبدالله همدانی کوفی و سعد بن طریف الحنظلی کوفی و سعید بن جبیر اسدی کوفی و سلمه بن کهیل حضری کوفی و سلیمان بن مهران اعمش کوفی و عاصم بن حمزه سلولی کوفی و عبدالله بن عثمان بن خثیم القاری المکی و عبدالرحمن ابن عثمان و عبدالله بن عسيلة المرادی ابو عبدالله صنابحی و مجاهد بن جبر ابو الحجاج المخزومی المکی (از تابعین).

و از سلسله جلیله علماء فخرام و محدثین عظام و مورخین کرام خودتان (علاوه بر جمهور علماء شیعه) بسیاریند که آنچه داعی دیدم گمان میکنم قریب دوینست نفر از جهانباز بزرگان خودتان این حدیث شریف را نقل نموده اند و آنچه الحال در نظر دارم نقل قول بعضی از آنها را بعرض میرسانم تا جناب شیخ خجالت نکشد بدانند

(۱) کسیکه حکم بدو عجز بردن این حدیث بنشاید بتحقیق غلط نموده است.

روی عادت تبعاً الاسلام خدشه در سند حدیث نمودند و الاعد العموم مطلب واضح و آشکار میباشد.

از جمله تأکیر علماء شما

- (۱) عثم بن جریر طبری مفسر و مورخ قرن سیم متوفی ۳۱۰ قمری در تهذیب الآثار.
- (۲) حاکم نیشابوری متوفی ۴۰۵ در ص ۱۶۶ و ۱۶۸ و ۲۶۶ جلد سیم مستدرک.
- (۳) ابوعیسی عثم ترمذی متوفی ۲۸۹ در صحیح خود.
- (۴) جلال الدین سیوطی متوفی سال ۹۱۱ در جمع الجوامع و در ص ۳۷۴ جلد اول جامع الصغیر.
- (۵) ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی متوفی ۳۶۰ در کبیر و اوسط.
- (۶) حافظ ابو عثم حسن سمرقندی متوفی ۴۹۱ در بحر الاسانید.
- (۷) حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفی ۴۳۰ در معرفة الصحابه.
- (۸) حافظ ابو عمرو یوسف بن عبدالله بن عبدالبر قرطبی متوفی ۴۶۳ در ص ۴۶۱ جلد دوم استیعاب.
- (۹) ابوالحسن قفیه شافعی علی بن عثم بن طیب الجلابی ابن مغازلی متوفی ۴۸۳ در مناقب.
- (۱۰) ابوشجاع شیرویه همدانی دلمی متوفی ۵۰۹ در فردوس الاخبار.
- (۱۱) ابوالموید خلیف خوارزمی متوفی ۵۶۸ در ص ۴۹ مناقب و در ص ۴۳ جلد اول مقتل الحسنین.
- (۱۲) ابوالقاسم ابن عساکر علی بن حسن دمشقی متوفی ۵۷۱ در تاریخ کبیر.
- (۱۳) ابوالحجاج یوسف بن عثم آنلسی متوفی ۶۰۵ در ص ۲۶۲ جلد اول (الف باء).
- (۱۴) ابوالحسن علی بن عثم بن اثیر جزری متوفی ۶۳۰ در ص ۲۲ جلد چهارم اسد الغابه.
- (۱۵) محب الدین احمد بن عبدالله طبری شافعی متوفی ۶۹۴ در ص ۱۶۹ جلد اول ریاض النضره و ص ۷۷ ذخایر المعقبی.

(۱۶) شمس الدین محمد بن احمد زهبی شافعی متوفی ۷۴۸ در ص ۲۸ جلد چهارم تذکره الحافظ.

- (۱۷) بدرالدین عثم زر کشی مصری متوفی ۷۴۹ در ص ۴۷ جلد سیم فیض القدر.
- (۱۸) حافظ علی بن ابی بکر هیشمی متوفی ۸۰۷ در ص ۱۱۴ جلد نهم مجمع الزوائد.
- (۱۹) کمال الدین عثم بن موسی دبیری متوفی ۸۰۸ در ص ۵۵ جلد اول حیات الحیوان.
- (۲۰) شمس الدین عثم بن عثم جزری متوفی ۸۳۳ در ص ۱۴ اسنی المطالب.
- (۲۱) شهاب الدین ابن حجر احمد بن علی عسقلانی متوفی ۸۵۲ در ص ۳۳۷ جلد هفتم تهذیب التهذیب.

- (۲۲) بدرالدین محمود بن احمد عینی حنفی متوفی ۸۵۵ در ص ۶۳۱ جلد هفتم عندة القازی.
- (۲۳) علی بن حسام الدین متقی هندی متوفی ۹۷۵ در ص ۱۵۶ جلد ششم کنز العمال.
- (۲۴) عبدالرؤف المناری شافعی متوفی ۱۰۳۱ در ص ۴۶ جلد سیم فیض القدر شرح جامع الصغیر.

(۲۵) حافظ علی بن احمد عزیز شافعی متوفی ۱۰۷۰ در ص ۶۳ جلد دوم سراج المنیر شرح جامع الصغیر.

- (۲۶) عثم بن یوسف شامی متوفی ۹۴۲ در سبیل الهدی والرشاد فی اسماء خیر العباد.
- (۲۷) عثم بن یعقوب فیروز آبادی متوفی ۸۱۷ در هدا الصحیح.
- (۲۸) امام احمد بن حنبل متوفی ۲۴۱ مکرر در مجلدات مناقب مسند.
- (۲۹) ابوسالم عثم بن طلحه شافعی متوفی ۶۵۲ در ص ۲۲ مطالب السنول.
- (۳۰) شیخ الاسلام ابراهیم بن عثم حمونی متوفی ۷۶۲ در فرائد السمعتین.
- (۳۱) شهاب الدین دولت آبادی متوفی ۸۴۹ در هداایت السعداء.
- (۳۲) علامه سمهودی سید نورالدین شافعی متوفی ۹۱۱ در جواهر المقدرین.
- (۳۳) قاضی فضل بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل.
- (۳۴) نورالدین بن صباح مالکی متوفی ۸۵۵ در ص ۱۸ فصول المهمه.
- (۳۵) شهاب الدین ابن حجر مکی (متعصب عنود) متوفی ۹۷۴ در ص ۲۳ صواعق

- (۳۶) جمال الدین عطاء الله محدث شیرازی متوفی ۱۰۰۰ در اربعین.
 (۳۷) علی قاری هروی متوفی ۱۰۱۴ در مرقاة شرح بر مشکوٰۃ.
 (۳۸) محمد بن علی الصبّان متوفی ۱۲۰۵ در ص ۱۵۶ أسعاف الراغبین.
 (۳۹) قاضی محمد بن علی شوکانی متوفی ۱۲۵۰ در فوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه.

(۴۰) شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی متوفی ۱۲۷۰ در تفسیر روح المعانی.
 (۴۱) امام غزالی در احیاء العلوم.

(۴۲) میرسید علی همدانی فقیه شافعی در موده القری.

(۴۳) ابو محمد احمد بن محمد عاصمی در زین الفتنی شرح سوره (هل أتی).

(۴۴) شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی متوفی ۹۰۲ در مقاصد الحسنه.

(۴۵) شلیمان بلخی حنفی متوفی ۱۲۹۳ در باب ۱۴ بنایح الموده.

(۴۶) یوسف سبط ابن جوزی در ص ۲۹ تذکره خواص الامه.

(۴۷) صدرالدین سید حسین فوزی هروی در نزّه الادواح.

(۴۸) کمال الدین حسین میبیدی در شرح دیوان.

(۴۹) حافظ ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی متوفی ۴۶۳ در ص ۳۷۷ جلد دوم

و ص ۳۴۸ جلد چهارم و ص ۱۷۳ جلد هفتم تاریخ خود بالاخره بسیاری از اکابر

علماء خودتان در کتب معتبره خود - که بعضی از آنها با شرح و بسط کامل

در اطراف مطلب و تصدیق بصحت - این حدیث شریف را نقل نموده اند که از

جمله آنها.

(۵۰) محمد بن یوسف کنجی شافعی متوفی ۶۵۸ در آخر باب ۵۸ کفایت الطالب بعد

از نقل سه خیر مسنداً از رسول اکرم صلی الله علیه و آله گوید.

فقد قال العس . من الصحابة والتابعین و اهل بیته بتفضیل علی صلی الله علیه و آله و

زیاده علمه و غزواته و حده فهمه و وفور حکمته و حسن قضایاه و صحه

فتواه - و قد کان ابوبکر و عمر و عثمان و غیرهم من علماء الصحابة یشاورونه

فی الاحکام و یأخذون بقوله فی النقص والایرام اعترافاً منهم بعلمه و وفور فضله و رجاحة عقله و صحه حکمه - و لیس هذا الحدیث فی حقه بکثیر لان رتبته عند الله و عند رسوله «ص» و عند المؤمنین من عبادہ اجل و اعلا من ذلك (۱).

و امام احمد بن محمد بن الصدیق مغربی ساکن قاهره مصر در تصحیح این حدیث شریف کتابی نوشته است بنام فتح الملک العلی بصحة حدیث باب مدینه العلم علی (که در سال ۱۳۵۴ هجری در مطبعه اعلامیه مصر چاپ گردیده و در کتابخانه خصوصی حقیر موجود است).

اگر بهمین مقدار قلیتاً آرام نشد و باز هم میل دارید حاضریم مسبوط تر عبارات مختلفه نقل اخبار در این باب بنمایم.

سید عدیل اختر - (از فضلاء و ادبانه و ائمه سنت و جماعت) چون مکرر در اخبار دیده ام که یغمبر رضی الله عنه فرموده نقل فضایل علی کرم الله وجهه عبادت است حتی دریم عالم فاضل فقیه ارب میرسید علی همدانی شافعی در موده القری نقل مینماید که یغمبر رضی الله عنه فرموده در هر مجلسی که ذکر فضایل و مناقب علی شود ملائکه آسمان ها بآن مجلس توجه پیدا نموده و برای اهل آن مجلس از در گاه حق تعالی طلب رحمت و مغفرت مینمایند.

علاوه بر این معنی نقل حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله خود عبادت است فلذا مقتضی است چنانچه حاضر دارید مجلس را بیش از پیش مرکز عبادت کاملتری قرار دهید بتقل چند حدیث مسبوط تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله.

دا عی - از جمله احادیث مستفصه که ممکن است در بیان حدیث انا دار الحکمه بحد توانی رسیدن باشد زیرا که روایت فریقین

(۱) غلامه منی آنکه علماء از صحابه و تابعین و اهل بیت افراد و اصحاب نموده اند به برتری و تفضیل علی علیه السلام و زیادتى علم او و غزوات و هجرت فهم و وفور حکمت و صحت فتاوا و نیکوتری در قضایا و احکام او و ابوبکر و عمر و عثمان و علماء صحابه با آنحضرت در احکام دین مشورت مینمودند - در نفس و ابرام احکام حکم آنحضرت را قبول مینمودند با افراد و اعتراف بعلوم و وفور نقل در جماعت عقل و صحت حکم آنحضرت را و این حدیث برای آنحضرت زیاد نیست چه آنکه رتبه و مقام آنحضرت در نزد خدا و پیشتر و مؤمنین از صیاد اجلا و اعلاى از اینها میباشد.

(شیعه و سنی) از قبیل امام احمد بن حنبل در مناقب مسند و حاکم در مستدرک و مولی علی متقی در ص ۲۰۱ از جزء ششم کنز العمال و حافظ ابونعیم اصفهانی در ص ۶۴ جلد اول حلیه الاولیاء و محمد بن صبان مصری در اسعاف الرافضیین و ابن منازلی فقیه شافعی در مناقب و جلال الدین سیوطی در جامع الصغیر و جمع الجوامع و ثلثی المصنوعه و ابو عیسی ترمذی در ص ۲۱۴ جلد دوم صحیح و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و شیخ سلمان بلخی حنفی در ینابیع العمود و محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه و ابن حجر مکی در ص ۷۵ ضمن فصل دوم از باب ۹ صواعق عقرقه و محب الدین طبری در ریاض النظره و شیخ الاسلام حموی در فرائد السمطین و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و بسیاری دیگر از اکابر علماء خودتان گذشته از عموم علماء شیعه آن را نقل نموده و حکم بر صحت آن کرده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **انا دار الحکمة و علی بابها** - و من اراد الحکمة فلیات الباب (۱).

و محمد بن یوسف کنجی باب ۲۱ کفایت الطالب را اختصاص باین حدیث شریف داده و بعد از نقل خبر با سلسله اسناد آن اظهار نظر و بیانی دارد تا آنجا که گوید این حدیثی است بسیار عالی و نیکو که از آن حکمت و فلسفه اشیاء و بیان امر و نهی و حلال و حرام که خداوند بپیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم نموده بعلی علیه السلام هم رحمت فرموده فلذا فرمود علی باب حکمت من است بآن مراجعه نماید تا کشف حقایق شود.

و نیز ابن منازلی شافعی در مناقب و ابن عساکر در تاریخ خود با ذکر طریق حدیث از مشایخ خود و خطیب خوارزمی در مناقب و شیخ الاسلام حموی در فرائد و دیلمی در فردوس و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۵۸ کفایت الطالب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع العمود و بسیاری از اکابر علماء خودتان از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گرفت بازی علی علیه السلام را و فرمود (۱) من خانه حکمتم و علی در و باب آن خانه میباشد هر کس اراده دارد از حکمت من بهره بردارد برود در خانه علی علیه السلام.

هذا امر البررة و قائل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله فمد يدها صوته ثم قال انا مدينة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب (۱). و نیز شافعی آورده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **انا مدينة العلم و علی بابها و ان البيوت لا يدخلها الا امن باب (۴)**.

و صاحب مناقب فاخره از ابن عباس روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من شهرستان علمم و علی در آنست پس هر کس علم دین میخواهد باید از آن در درآید بعد از آن فرمود من شهرستان علمم و تو با علی باب آن هستی دروغ گوید آن کسیکه کمان نماید بمن میرسد بدون واسطه تو.

و ابن ابی الحدید در چند جای از شرح نهج البلاغه و ابواسحق ابراهیم بن سعد الدین عجمی در فرائد السمطین از ابن عباس - و أخطب الخطباء خوارزمی در مناقب از عمرو بن عباس - و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در ذخایر العقبی - و امام احمد بن حنبل در مسند و میرسید علی همدانی در مودة القربی حتی ابن حجر متعصب در ص ۷۵ ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث نهم از چهل حدیثی که در فضایل علی علیه السلام در صواعق محرقة آورده از بزاز و طبرانی در اوسط از جابر بن عبدالله و ابن عدی از عبدالله بن عمر و حاکم و ترمذی از علی علیه السلام نقل نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود **انا مدينة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب**.

آنگاه در ذیل این حدیث گوید مردم قصیرالفکر مضطرب شدند در این حدیث و جماعتی گفتند این حدیث از موضوعات است (از قبیل این جوزی و نووی) ولی حاکم (صاحب مستدرک که قولش در نزد شما سندیت دارد) وقتی این حرفها را شنید گفت ان الحدیث صحیح - بدرستی که این حدیث صحیح است انتهى.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده که وقتی مجلس پیش از (۱) این (مرد علی بن ابیطالب) امیر درویش مردمان نیکوکار و قاتل کفار است نصرت باید باری کنند او و غوار میشود خواندگنده او پس از آن صدای مبارک را بلند نمود و فرمود که من شهرستان علمم و علی در آنست پس هر کس اراده دارد از علوم مخصوصه من بهره بردارد پس باید از آن در بیاید (که مراد علی بن ابی طالب باشد).

(۲) من مدینه و شهرستان علم هستم و علی باب آن است و پرغانه ها نیشود داخل شتمگر از در آنها بی بی بلوم مکتوبه در شهرستان وجود من نخواهد رسیده مگر بوسیله علی بن ابیطالب.

این اجازه نقل آنها را نمیدهد.

توضیح در اطراف حدیث

بدیهی است الف و لام العلم در حدیث شریف الف و لام جنس است یعنی هر چیزی که اطلاق علم بر او میشود ظاهراً و باطناً صورتاً و معنماً در نزد رسول خدا ﷺ بوده و باب تمام آن علوم علی ﷺ بوده.

مرحوم علامه الدقیق میر سید حامد حسین دهلوی صاحب عقبات الأنوار در دو جلد از مجلدات ضخیم عقبات الأنوار را که هر جلدی بقدر صحیح بخاری بلکه بیشتر است در اطراف سنداین حدیث شریف و صحت آن نوشته الحال نظر ندارم بچند سندقط از طرف اکابر علماء سنت و جماعت اثبات این حدیث را بنحو توانی ابراز داشته خوب نظر دارم که وقتی میخواندم پیوسته طلبیرحمت برای روح پر فتوح آن شخصیت بزرگ می نمودم که چه مقدار زحمت کشیده و چه اندازه تبصر داشته خوبست آقایان محترم آن کتاب را تهیه و مطالعه نمایند تا مورد تصدیق قرار دهید که علی ﷺ در صحابه رسول الله ﷺ منحصر بفرموده.

یکی از ادله ظاهره بر اثبات خلافت بلافضل علی ﷺ همین حدیث شریف است از جهت آنکه باتفاق عقل و نقل در هر قوم و ملت علماء درجهالحق تقدم دارند خاصه آنکه رسول اکرم ﷺ امر کند که هر کس میخواهد از علم من بهره بر دارد باید برود در خانه علی بن ابیطالب ﷺ.

شما را بخدا انصاف دهید آیسازوار بود باب علمی را که بیغیر خود بروی امت کشاده مردم مسعود نمایند و باب دل بخواد بکشایند که فاقد مراتب علمی باشد.

شیخ - در اینکه این حدیث مورد توجه عموم علمای ما بوده و در اطراف آن بحث بسیار شده شبهه ای نیست بعضی آنرا ضعیف و خیر واحد و در نزد بعضی بحد توانی آمده ولی چه ربطی دارد با علم لدنی و اینکه سیدنا علی کرم الله وجهه عالم بعلم غیب و آگاه بر بواطن بوده.

داعی - یا توجه به ایش و دلائل داعی نمی نمایند یا بی لطفی کامل نموده مغفله میفرماید.

علی علیه السلام عالم بغیب بوده

مگر قبلاً عرض نکردم که بتصدیق خودتان پینمبر خاتم ﷺ رضای از خلق بوده است و بحکم آیه شریفه عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه احداً الا من ارضی من رسول - خداوند متعال پرده ها از مقابل دیده آنحضرت برداشته و استثناء از علوم غیبیه با آنحضرت افافسه فرموده پس از جمله علومى که در شهرستان وجود آن حضرت موجود بوده علم و اطلاع بر مغیبات عالم وجود بوده است که بآن قوه خدا داده جمیع بواطن امور در نزد آنحضرت حاضر بوده و بمقتضای بیان آنحضرت که مورد قبول ما و شما و جمیع اکابر علمای سنت و جماعت است که بعضی از آنها اشاره نمودیم فرمود **انا مدینه العلم و علی بابها** از جمیع علومى که در مدینه و شهرستان وجود آنحضرت بود و یوسيله باب علم (علی ﷺ) میتوان استفاده از آن نمود علم و اطلاع بر مغیبات است که قطعاً علی ﷺ عالم باسرار و بواطن امور بوده هم چنانیکه آگاه بر ظواهر احکام و حقایق امور بوده است.

چون پایه و اساس علم آن خاندان جلیل قرآن مجید بوده آگاه بر علوم قرآن ظاهراً و باطناً بعد از رسول خدا ﷺ علی ﷺ بوده چنانچه اکابر علماء خودتان تصدیق باین معنی دارند.

از جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۶۵ جلداول حلیه الاولیاء و عهد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۷۴ کفایت الطالب و سلیمان بلخی در ص ۷۴ ضمن

علی علیه السلام بظاهر و باطن قرآن بوده

باب ۱۲ منابع الموده از فضل الخطاب مسنداً از عبدالله بن مسعود کاتب الوحی نقل نموده اند که گفت ان القرآن انزل علی سبعة احرف ما منها حرف الاوله ظهر و بطن و ان علی بن ابیطالب عنده علم الظاهر و الباطن (۱).

(۱) قرآن نازل گردیده بر هفت حرف و هر حرفی از آن ظاهری داود و باطنی و قره علی بن ابیطالب علیه السلام علم ظاهر و باطن قرآن میباشد.

اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود تصدیق دارند که علی علیه السلام صاحب علم لدنی بوده چون مرتضای از خلق بعد از رسول الله بوده که از جمله

آنها حجة الاسلام ابو حامد غزالی است که در کتاب بیان علم لدنی نقل نموده که علی علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان خود را در دهان من گذارد پس برای من از لعاب دهان آنحضرت هزار باب از علم باز شد که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود.

و نیز خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در ص ۷۷ ضمن باب ۱۴ بنایح العموده از اصبغ بن نباته نقل میکند که گفت شنیدم از امیر المؤمنین علی علیه السلام که می فرمود ان رسول الله ص علمنی ألف باب و کل باب منها یفتح ألف باب فذلک ألقأ ألف باب حتی علمت ما کان و ما یکون الی یوم القیمة و علم المنایا و البلایا و فصل الخطاب (۱).

و نیز در همان باب از ابن معاذلی قتیبه شافعی نقل مینماید بسند خودش از ابی الصباح از ابن عباس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود لما صرت بین یدی ربی کلمتی و ناجانی فما علمت شیئاً الا علمته علیاً فهو باب علمی (۲).

و نیز همین خبر را از موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء بن طریق نقل میکند که آنحضرت فرمود اتانی جبرئیل بدرنوک من الجنة فجلمت علیه فلما صرت بین یدی ربی کلمتی و ناجانی فما علمت شیئاً الا علمته علیاً فهو باب علمی ثم دعاه الیه فقال یا علی سلمک سلمی و حربک حربی و انت العلم فیما بینی و بین امتی (۳).

در این باب اخبار بسیاری از اکابر علماء خودتان مانند امام احمد بن حنبل و محمد ابن طلحه شافعی و اخطب الخطباء خوارزمی و ابو حامد غزالی و جلال الدین سیوطی

- (۱) بدستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد داد بن هزار باب که از هر بابی از آنها باز میشود هزار باب پس این میشود هزار باب تا آن که دانستم آنچه شده و آن چه میشود تا روز قیامت و دانستم علم بلایا و منایا و فصل الخطاب را
- (۲) چون شب معراج ببقام قرب حقدسبم خداوند بامن حرف زد و نبوی نمود پس آنچه یاد گرفتم یاد دادم بطی پس علی است باب علم من
- (۳) جبرئیل پیش من آمد با کلبی از بساطهای بهشت پس من بر او نشستم تا رسیدم بخانه قرب حق پس حتمانی بامن حرف زد و نبوی نمود آنچه از خدا گرفتم بطی یاد دادم پس او است باب علم من آنگاه علی را خواند و فرمود یا علی صلح وسلم یا تو صلح وسلم یا من است و جنگ یا تو جنگ یا من است و تنوی علمین من و دین امت من

و امام احمد ثعلبی و میر سید علی همدانی و دیگران رسیده که بطرق مختلفه و التناظ و عبارات متفاوته نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله هزار باب از علم که از هر بابی هزار باب دیگر باز میشود در سینه علی علیه السلام بودیمه گذارد.

و نیز حافظ ابونعمان اصفهانی در حلیه الاولیاء و هولی علی متقی در ص ۳۹۲ جلد ششم کتبخ العسال و ابویعلی ازکامل بن طلحه از ابن لیمعه از حنی بن عبد منافری از ابوعبدالرحمن حبلی از عبدالله بن عمر روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مرض موت خود فرمود

ادعوا الی اخی فجاجه ابو بکر فاعرض عنہ ثم قال ادعوا الی اخی فجاجه عثمان فاعرض عنہ ثم دعی له علی فستره بثوبه و اکب علیه فلما خرج من عنده قیل له ما قال لك قال علمنی ألف باب کل باب یفتح ألف باب (۱).

حافظ ابونعمان احمد بن عبدالله اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ قمری در ص ۶۵ جلد اول حلیه الاولیاء در فضائل علی علیه السلام و محمد جزری در ص ۱۴ آسنی المطالب و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۴۸ کفای الطالب مستند از احمد بن عمران بن سلمه بن عبدالله نقل نموده اند که گفت نزد رسول خدا بودیم پس سؤال شد از علی ایطالب حضرت فرمود قمیت الحکمة عشرة اجزاء اعطانی علی تسعة اجزاء و الناس جزءاً واحداً (۲).

و نیز ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و متقی در ص ۱۵۶ و ۴۰۱ جلد پنجم کتبخ العسال از بسیاری از اکابر علماء نقل نموده و ابن معاذلی قتیبه شافعی در فضائل و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ بنایح العموده با همین اسناد از عبد الله بن مسعود (کاتب الوحی) و محمد بن طلحه شافعی در ص ۶۱ مطالب السؤل نقل از حلیه از علقته بن عبدالله روایت نموده اند که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد

- (۱) بخوانید برای من برادر را پس ابوبکر آمد حضرت روی از او گرفتیم باز فرمود برادر را بخوانید پس عثمان آمد باز روی مبارک از او گردانید (در اخبار دیگر داده که بعد از ابوبکر عمر آمد و بعد عثمان) پس علی را خوانند (میکنند علی آمد) حضرت او را بجای خود نوشتند و بر او خم شد پس چون از او آنحضر بیرون رفت گفتند یا هلی بیشتر بانو چه فرمود گفت مرا هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب باز میشود
- (۲) حکمت بده قسمت تقسیم کردید نه جزو آن بلی عطاء شد و یک جزء دیگر بجسیم مردمان

فرمود **قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء والناس جزءاً واحداً وهو اعلم بالعشر الباقی (۱)**.

و نیز در نایب الموده در همان باب از شرح رساله (فتح المبین) ابو عبدالله محمد بن علی الحکیم ترمذی از عبدالله بن عباس (امام المفسرین جبرامت) نقل مینماید که **العلم عشرة اجزاء علی تسعة اجزاء وللناس عشر الباقی وهو اعلمهم به (۲)**.
و متقی هندی در ص ۱۵۳ جلد ششم کنز العمال و خطیب خوارزمی در ص ۴۹ مناقب و ص ۴۳ جلد اول مقتل الحسین و دیلمی در فردوس الاخبار و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ نایب الموده نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **اعلم امتی من بعدی علی بن ایطالب (۳)**.

در طرق افاضه علم رسول الله بعلی علیهما السلام
پس از این احادیث که نمونه ای از احادیث بسیار است ثابت میآید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مرتضای از خلق و عالم بغین بوده و آنچه علم ظاهر و باطن از مبدعه فیاض درک نموده بعلی علیه السلام افاضه نموده است.

ما نمی گوئیم علی بن ایطالب و ائمه اجددی عشر از اولاد آنحضرت علیهم الصلوة والسلام مانند یک پیغمبر طریق مستقیم و مستطبی با پروردگار متعال بطریق و حی داشتند بلکه بطور قطع و یقین میدانیم که هرگز فیض در وقت افاضه از مبدعه فیاض شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است هر فیضی از فیوضات در حیات و بعد از وفات آن حضرت بتمام موجودات بالاخص بائمه اثناعشر ما رسیده یا میرسد از جانب حق تعالی بوسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است منتها تمام علوم و وقایع مهمه عالم از ماضی و مستقبل گذشته و آینده در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب حق تعالی یا آنحضرت ابلاغ میشد و آن حضرت بعضی را در همان ایام بعلی علیه السلام میفرمود و آنچه در ذخیره

- (۱) حکمت را بده قسمت نمودند نه جزء آنرا اختصاصاً بعلی عطا نمودند و یک جزء را بنام مردمان دادند و علی بآن یک جزء نیز اعلم میباشد.
(۲) علم ده جزء است نه جز آن اختصاص علی دارد یک جزء برای همه مردم و علی بآن یک جزء از همه مردم دانایتر میباشد.
(۳) دانایترین امت من بعد از من علی بن ایطالب است.

علم آنحضرت مانده بود در دم آخر که خواست از این عالم بیرون برود با آنحضرت افاضه نمود که در این باب اخبار بسیار از طرق اکابر علمای خودتان (گذشته از اخبار معتبره شیعه) رسیده که نمونه ای از آن را عرض رسانیدم.

حتی علماء خودتان از عایشه ام المؤمنین حدیث مفصلی نقل نموده اند که در آخر حدیث گوید پیغمبر علی را خواست و او را بسینه چسباند و رویش را بس کشید من سرم را نزدیک بردم هر چه گوش دادم چیزی نفهمیدم یک وقت علی سر را بر داشت عرق از جبین مبارکش جاری بود گفتند یا علی پیغمبر در این مدت طولانی بتوجه میگفت فرمود قد علمنی رسول الله آلف باب من العلم و من کل باب یفتح آلف باب (۱).

از همان اول بعثت (که شرح مفصلش را در شبهای اول (۲) عرض کردم) که رسول اکرم صلی الله علیه و آله چهل نفر از اعمام و بنی اعمام و بزرگان قریش را در منزل عم اکرم خود جناب ابوطالب دعوت کرد و با آنها ابلاغ رسالت نمود علی علیه السلام اول کس بود که ایمان خود را ظاهر نمود پیغمبر او را در بغل گرفت و آب دهان خود را در دهان علی افکند که علی فرمود همان ساعت چشمه های علم بر سینه من کشوده شد (چنانچه اکابر علمای خودتان نقل نموده اند که در بالای منبر ضمن خطبه ای اشاره باین معنی نمود که فرمود سلونی قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جم آنکه اشاره بشکم مبارک نموده فرمود **هذا سبط العلم هذا العابد رسول الله صلی الله علیه و آله هذا ما زقنی رسول الله زقاً زقاً (۳)**.

و پیوسته آنحضرت تا دم مرگ بطرق مختلفه افاضه فیض ربانی را بعلی مینمود و آنچه از مبدعه فیاض غیب التیوب میگرفت در سینه علی علیه السلام قرار میداد.

نور الدین ابن صباغ مالکی در فصول المهمه گوید پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله از طفولیت

- (۱) بتحلیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هزار باب از علم بین تعلیم فرموده که از هر بابی هزار باب دیگر کشوده میشود.
(۲) رجوع خود بصفحه ۳۱۷ این کتاب.
(۳) سؤال کنیه از من قبل ادا اینکه مرا بنامید بجز این نیست که در سینه من علم فرادان است این حکم من سبط پرا زمام است. این لعاب رسول الله میباشد (یعنی اثر آب دهان پیغمبر است) آتست آنچه رسول خدا بین دهانهای علم خویش افکند است.

علی را علماً و عملاً در آغوش محبت تربیت نمود.

در جفر جامعه و چگونگی آن از جمله طرقی که از جانب پروردگار اعظم جل و علا یوسئله خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله افزوده فیض رحمانی بر علی رضی الله عنه شد جفر جامعه بوده است و آن صحیفه و کتابی بوده است مشتمل بر علم ماکان و مابکون الی یوم القیامه بطریق حروف رمز که بزرگان علمای خودتاران هم معترف اند که آن کتاب و علم آن از مخصوصات علی و ائمه طاهربین سلام الله علیهم اجمعین بوده است.

چنانچه حجة الاسلام ابو حامد غزالی نوشته است که امام المتقین علی بن ابیطالب را کتابی است مسمی به جفر جامع الدنیا و الاخرة و آن کتاب مشتمل است بر تمام علوم و حقایق و دقائق و اسرار و مغیبات و خواص اشیا و اثرات مافی العالم و خواص اسماء و حروف که بغیر از آن حضرت و یازده فرزند بزرگوارش که مقام امامت و ولایت را منحصراً از رسول خدا صلی الله علیه و آله دارا بوده اند احدی مطلع بر آن نیست چون بورات ایشان رسیده و همچنین سلیمان بلخی درس ۴۰۳ ینابیع شرح مبسوطی از در المنظم محمد بن طلحه حلبی شافعی در این باب نقل نموده که جفر جامع مشتمل بر هزار و هشتصد صفحه از مفاتیح علوم مخصوص امام علی بن ابیطالب میباشد لذا شاعر شهر در مدح آن بزرگوار گفته.

من مثله کان ذا جفر و جامعه له تدوین سر القیامه تدویناً (۱).

و نیز در تاریخ نگارستان از شرح واقف نقل میکند **ان الجفر و الجامة کتابان لعلی قد ذکر فیهما علی طريقة علم الحروف الحوادث الی القراض العالم و اولاده یحکمون بهما (۲).**

نواب - قبله صاحب کتاب جفری که میفرمائید مورد تصدیق علمای ما هم هست چیست و چگونه بوده است متنی است چنانچه مقتضی میدانید شرح آنرا بیان فرمائید.

داعی - وقت تنگ است از شرح وسط در اطراف این علم و کتاب آن معذورم.

(۱) کیست مانند او که باشد صاحب بطور جامعه که در آن کتاب اسرافیه تدوین شده است.
(۲) بدستیکه جفر و جامعه دو کتاب است مخصوص علی علیه السلام که در آن دو کتاب جمیع حوادث تا افراس عالم بطریق علم حروف (یعنی بطریق رمز) ذکر شده و اولاد آن حضرت حکم میکنند بآن کتاب (یعنی محتاج آن کتاب رمز تا طرد دست علی و اولاد او میباشد که از حوادث عالم خبر میدهند).

نواب - بهر مقدار ممکن است خلاصه از مشروحات مفصله را بیان فرمائید.

داعی - سال دهم هجرت بعد از مراجعت از حجة الوداع جبرئیل آمد و برسول اکرم صلی الله علیه و آله خیر مرگ داد که عمرت تا آخر رسیده آن حضرت دستهای مبارک بدر کاه حضرت واهب العطا بیا برداشت و عرض کرد **اللهم وعدتک الی وعدتک الی لا تخلف المیعاد** خدایا بمن وعده داری و هرگز خلف وعده نمیکنی.

خطاب الهی رسید علی را برادر بر و بالای کوه احد پشت قبله بنشین حیوانات صحرا را صدا کن تو را اجابت مینمایند در میان آنها بز سرخ رنگ بزرگی است که اندکی شاخ او بالا آمده است بعلی امر کن او را ذبح نماید و پوست او را از طرف گردن بکند و وارونه کند او را دباغی کرده خواهی دید آنگاه جبرئیل میآید در دوات و قلم و مرگب میآورد که از جنس مرگب زمین نمیشد هر چه جبرئیل میگوید تو بعلی بگو بنویسد آن نوشته و پوست باقی مینماید و هرگز مندرس نمیشود و محفوظ خواهد ماند هر گاه او را بکشایند تازه خواهد بود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بهمان دستور بالای کوه احد عمل نمود جبرئیل آمد قام و دوات خدمت آن حضرت گذارد حضرت امر فرمود بعلی آماده کار شد آنگاه جبرئیل از جانب رب جلیل وقایع مهمه عالم را کلاً و جزءً بیستمبر صلی الله علیه و آله میگفت بیستمبر هم بعلی میفرمود بر آن پوست مینوشت تا آنکه پوستهای باریک پاچه و دستها و پاهای او را هم نوشت و ثبت شد در آن کتاب **کلما کان و ماهو کالی الی یوم القیامه (۱).**

تمام را نوشتند حتی اسامی اولادها و ذراری و دوستان و دشمنان آنها و آنچه بر سر یک وارد خواهد شد تا روز قیامت در آن کتاب ثبت گردید.

آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن جلد و جفر را بعلی رضی الله عنه دادند و جزء اسباب وراثت و ولایت و امامت قرار گرفت که هر امامی از دنیا برود بامام معلوم بعد از خود بوراتت میسپارد.

این همان کتابست که ابو حامد غزالی گوید جفر جامعه کتابی است مخصوص

(۱) هر چه بود و هر چه بد خواهد شد تا روز قیامت.

علی و یازده فرزندان آنحضرت و در آن همه چیز هست من علم المنايا و الالباب و
القضايا و فصل الخطاب (۱).

نواب - چگونه ممکن است اینهمه وقایع و علوم تا روز قیامت در يك پوست
بزغاله نوشته شده باشد.

داعی - از لا از طرز این خبر معلوم است که بزغاله معمولی نبوده بلکه بسیار
بزرگ و مخلوق این کار بوده.

ثانیاً بطریق کتابت کتب و رسائل نوشته نشده بلکه بطریق حروف رمز نوشته
گردیده چنانچه عرض کردم صاحب تاریخ نگارستان قفلا از شرح موافق آورده که
قد ذکر قیها علی طریقه علم الحروف.

آنکه مفتاح و کلید آن رمز را رسول اکرم ﷺ بعلی علیه السلام دادند آن بزرگوار
هم حسب الامر بیغمیر ﷺ به ائمه بعد از خود دادند.

آن مفتاح در دست هر کس باشد از آن کتاب میتواند استخراج اسرار و حوادث
نماید و اگر مفتاح در دست نداشته باشد عاجز میماند.

چنانچه هر پادشاهی یا وزیر خود یا ولات و حکام و امراء لشکر و فرماندهان سپاه
که باایالات و ولایات میفرستد کتاب رمزی قرار میدهد حرفاً یا عدداً و مفتاح آن کتاب
قطر در نزد پادشاه و آن وزیر و یا والی و حاکم و فرمانده سپاه است که کتاب بدون مفتاح
بدرست هر کس بیفتد چیزی درک نمیکند.

همین قسم است کتاب جفر جامعه که غیر از امیرالمؤمنین علی و یازده امام فرزندان
بعد از او احدی از آن کتاب نمیتواند استخراج نماید.

چنانچه هر روزی حضرت امیر علیه السلام در موفی که فرزندانش همگی جمع بودند آن جلد
را برزندش نگاه حنفیه داد (با آنکه بسیار عالم و دانا بود) نتوانست از آن جلد چیزی
درک نماید (۲)

(۱) از علم منايا و الالباب و احكام و تمام لغتها.

(۲) چون مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام با علم خدا داده میدانست که بعد از آنحضرت عده‌ای
بلاذکر بر جبهی (کیسان مولی و آزاد کرده آن حضرت) قائل با مامت محمد بن الصغیر فرزند
آنحضرت میشوند - که در این امتناع خواست قیلا ثابت نماید که محمد شایسته بمقام امامت.

غالب قضایا و وقایع مهمه که ائمه دین خبر میدادند از آن کتاب بود از کلیات

و جزئیات امور با خبر بودند نواب و مصائب وارده بر خود و اهل بیت خود و شیعیان
را از همان کتاب استخراج می نمودند چنانچه در کتب اخبار کاملاً و مبسوطاً ثبت است
از جمله در شرح موافق قضیه عهد نامه مأمون

خبر دادن حضرت رضا در عهد
الرشید عباسی و امام هشتم حضرت رضا علی بن
نامه مأمون از مرگ خود
موسی علیه السلام را نوشته که بعد از اینکه مأمون

حضرت رضا علیه السلام را بعد از شش ماه مکاتبه و تهدید مجبور بقبول ولایت عهد خود
نمود عهد نامه‌ای نوشتند مأمون امضا کرد که بعد از مرگ خود خلافت منتقل شود
بحضرت رضا علیه السلام.

چون ورقه را آوردند که حضرت رضا امضاء نماید قبل از امضاء شرحی باین
عنوان در سجل خود نوشتند و بعد امضاء نمودند که

اقول و اناعلی بن موسی بن جعفر ان امیر المؤمنین عهده الله بالمداد
وقه للرشاد عرف من حقنا ما جهله غیره فوصل ارحاماً قطعت و امن نقوسا
فوزعت بل احياءها و قد تلت اغناها اذا افتقرت مبتغيا رضی رب العالمین
و سيجزى الله الشاکرین و لایضع اجر المعسین و انه جعل الی عهد و الامرة
الکبری ان بقیت بعده .

تا آنجا که در آخر عبارات مرقوم داشتند و لكن الجفر و الجامعه يدلان علی
ضد ذلك و ما ادري ما يفعل لی و بکم ان الحكم الاله یضی بالحق و هو
خير الفاصلین (۱).

• نیشاب - یعنی اگر مقام امامت داشت بایستی مفتاح رمز کتاب جفر جامعه را داشته باشد.
(۱) میگویم من که علی بن موسی بن جعفر (علیهم السلام) هستم خلیفه مأمون الرشید که خداوند
اورا محکم و قوی نماید برای استعکامات شرع و موافق بداد اود را برای ارضاد و هدایت . حق ما را
بغویی شناخت که دیگران نشاخنه درسی را که دیگران قطع نموده او وصل نمود و نفوس را
که دیگران تهدید بقتل نموده او این ساخت بلکه زنده نمود اشعاسی را که در پر نگاه فادرسیده
بودند بر نیاز نمود گروهی را که تقیر و محتاج بودند محض رضای پروردگار زوداستخداوند
جای شکر گذاران و اینده وضاح نمیکند اجر نیکوکاران را - بدستیکه اومرا بولایت عهد و
امامت بزرگ (بر مؤمنین) قرار داد اگر من بعد از او زنده نیامم .
ولکن جفر و جامعه دلالت بر خلاف این معنی دارد (یعنی من بعد از او زنده نخواهم آمد).
کلمات آنحضرت دلالت بر معنای دقیق دیگری دارد که میخواند در لافاه بنهسان مأمون .

و سعد بن مسعود بن عمر قنطزانی در شرح مقاصد الطالبین فی علم اصول الدین
بجمله جفر جامعه در عهدنامه از قلم آنحضرت ضمن بیان مفصل اشاره نمود یعنی جفر
جامعه نشان میدهد که مامون بر سر عهد خود نخواهد ماند چنانچه دیدیم شد آنچه شد
آن پسر پیشمیر و پاره تن رسول الله ﷺ را بزهر جفا شهید نمودند و صداقت و حقیقت
علم آنحضرت ظاهر و هویدا گردید و همه دانستند که آن خاندان جلیل علم بظاهر
و باطن امور دارند.

**آوردن جبرئیل کتاب مختمومی
برای امیر المؤمنین وصی**

رسول الله ﷺ

از جمله طرفی که بوسیله رسول اکرم ﷺ
افاضه فیض بر علی ﷺ شد کتاب مهرشده است
که جبرئیل برای آنحضرت آورده چنانچه علامه
محقق مورخ مقبول القول فریقین ابو الحسن

علی بن الحسین مسعودی در ص ۹۲ کتاب اثبات الوصیه مفصلا نقل مینماید که خلاصه
اینست انزل الله جل و علا الیه صلی الله علیه و آله من السماء کتابا مسمی جبرئیل
جبرئیل مع امانه الملائکه یعنی جبرئیل با امانه ملائکه کتاب مسجلی از جانب
پروردگار جل و علا برای پیشمیر آورد عرض کرد اشخاصی که نزد شما حاضرند از مجلس
خارج شوند الاوسی شامتا کتاب وصیترا تقدم تمام فامر رسول الله من کان عنده فی
الیت بالخروج ما خلا امیر المؤمنین و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام
فقال جبرئیل یا رسول الله ان الله یقرء علیک السلام و یقول لك هذا کتاب بما
کتبت عهدت و شرطت علیک و اشهدت علیک ملائکتی و کنتی بی شهید ا فارتعدت
مفاصل سیدنا محمد صلی الله علیه و آله فقال هو السلام و منه السلام و الیه
یعود السلام (۱).

• حق تعیین نسل خلافت بعدی را ندارد چه آنکه این امر بوط بق تعالی است و من حکم خدای
تمثال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین آنحضرت و امام الایمه میباشد منتها بواسطه
خلیفه و استیلاي مخالفین تبقی مانع از کفایت صریح آنحضرت بود. فلذا میفرمایند من نبدانم که
تحوالات روزگار نسبت بین دشمنان چگونه خواهد بود (یعنی میدانم) حکم با خداست که بحق بین
افراد داوری خواهد نمود.

(۱) پس امر فرمود رسول خدا و من بجاخرین که هگی الاجره یرون برونه باشتان،
علی و فاطمه و حسن و حسین آنکاه جبرئیل عرض کرد خداوند بشما سلام میفرساند و میفرماید این عهد
نامه ایست که با تو ببیان بنتم و ملائکه گواهی دادند.
(کلام جبرئیل که با پنجاسید) بن آنحضرت بلرز در آمد و فرمود اوست سلام و ازاد •

آنکاه آن کتاب را از جبرئیل گرفت داد بعلی بعد از قرائت فرمود این عهد
پروردگار من است بسوی من و امانت اوست بتحقیق که رسانیدم و ادا نمودم پیام حق را.
امیر المؤمنین عرض کرد منم شهادت میدهم پدر و مادرم فدای تو باد بتبلیغ و
نصیحت و راستی بر چیزی که گفتی و شهادت میدهد باین معنی گوش و چشم و گوشت
و خون من.

آنکاه حضرت بعلی ﷺ فرمود بگیر این وصیت من است از جانب پروردگار
و قبول بنما او را از من و ضمانت بنما برای خداوند تبارک و تعالی و برای من است وفای
بان. علی عرض کرد قبول نمودم بر ضمانت و بر خداوند است که مرا یاری نماید.

و شرط شده است در آن کتاب بر امیر المؤمنین ﷺ که **الموالاة لاولیاء الله و**
المعاداة لاعداء الله و البرائة منهم و الصبر علی الظلم و کظم الفیظ و اخذ
حکک منک و ذهاب خمک و انتهاک حرمتک و علی ان تخضب لِحیتک من راسک
بدم عیظ فقال امیر المؤمنین قبلت و رضیت و ان اتهمت الحرمة و عطلت السن
و عزق الكتاب و هدمت الکعبة و خضبت لِحیتی من راسی صابر امتحیباً (۱).
آنکاه جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقر بین را بر امیر المؤمنین شاهد و گواه گرفت
و بحسن و حسین و فاطمه رسانید آنچه را بعلی رسانیدم بود و شرح داد تمام وقایع را
برای آنها پس مهر نمود آن وصیت نامه را بپهرهای طلایی که آتش ندیده و آن را
داد بعلی ﷺ.

و فی الوصیة سنن الله جل و علا و سنن رسول الله و خلاف من ینخالف و

یفیر و یدیل و شیء شیء من جمیع الامور و الحوادث بعده و هو قول الله

• است سلام و بطرف او است برکت سلام.
(۱) دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا و پیرایه و پیواری از آنها پرورد باری
بر خود بستن و فرود نشانیدن آتش غیظ و غضب و تنی که حق مسلم تو را از تو سلب نمایند
تو را تصرف کنند و حرمت تو را نگاه ندارند و معاصرت را با خون سرت و رنگین کنند.
دو باسخ امیر المؤمنین عرض کرد راضی شدم و قبول کردم که اگر حرمت مرا نگاه ندارند
و دست را تحطیل و احکام کتاب را پاره و کیمه و اغراب و معاصرت را از خون سرم غضاب کشند و
بر دباری و تحمل نامم.

غزو و جل و کلمه اشعیه فی امام مبین (۱) انجمن .

خلاصه امیر المؤمنین علیه السلام و آئمه معصومین از ذریه آنحضرت که عترت طاهره بودند آنچه داشتند از رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و تمام علوم آنحضرت در نزد آنها بوده و اگر غیر از این بود علی با ب علم خود معرفی نمیشود و امر نمیشود اگر میخواهید از علم من بهره بردارید باید بروید در خانه علی بن ایطاب علیه السلام .

و اگر آنحضرت دارای علوم عالیه رسول الله صلی الله علیه و آله بود و احاطه بر جمیع علوم نداشت در حضور دوست و دشمن ندای سلوئی قبل ان تقفونی نمیداد .

چه آنکه اتفاقی فریقین است که احدی جز امیر المؤمنین ندای سلوئی نداده و دعوی این مقام اختصاص بشخص آنحضرت داشته که در مقابل سؤالات اشخاص از علوم ظاهر و باطن باز نمانده و غیر از آنحضرت هر کس چنین ادعائی نموده رسوا و منتضح گردیده .

چنانچه حافظ ابن عبد البر مغربی آنلسی در کتاب استیعاب فی معرفة الاصحاب گوید ان کلمه سلوئی قبل ان تقفونی ما قالها احد غیر علی بن ایطاب الا کان کاذباً (۲) .

چنانچه ابو العباس احمد بن خلکان شافعی در وفیات و خطیب بغدادی در ص ۱۶۳ جلد سیزدهم تاریخ خود آورده اند که روزی مقاتل ابن سلیمان که از اعیان علمای شما و بسیار حاضر جواب در همه چیز بوده بالای منبر در حضور علمای مردم گفت سلوئی عما دون العرش ؟ (۳) .

شخصی سؤال کرد که چون حضرت آدم عمل حج بجای آورد در موقع تقصیر و حلق

- (۱) و از مندرجات آن وصیت نامه است سندیهای خدا و رسول خدا و مخالفت کردن با مخالفین و آنرا که احکام را تغییر دهند و دستورات او را تبدیل نمایند - و بدون استثناء از امری از امور و تعویلات روزگار در آن وصیتنامه مندرج بوده و از اسرار بین رسول الله صلی الله علیه و آله و آنحضرت است و همانست که دو قرآن مجید باین نکته مهم تصریح شده است - که هر امری از امور و هر علمی از علوم بود نزد امام مبین (یعنی علی بن ایطاب) اضافه شده و موجود است .
- (۲) کلمه سلوئی یا اسمی غیر علی بن ایطاب (ع) نگفت مگر آنکه کاذب و دروغگو بوده (بهان جهت رسوا و منتضح گردیده) .
- (۳) سؤال کننده از من آنچه در زیر مرش است .

راش مرش را که تراشید مقاتل متفکر و از جواب واماند و ساکت شد دیگرى پرسید مورچه در وقت جذب غذا بوسیله روده جذب میکند یا بوسیله دیگر اگر بوسیله روده است روده های او در کجای بدنش قرار گرفته مقاتل متحیرمانند چه جواب گوید ناچار گفت خداوند این سؤال را بدل شما انداخته تا من رسوا کردم بسبب عجبی که در زیادتى علم پیدا کردم و از حد خود تجاوز نمودم .

بدیهی است این ادعا را باید کسی بنماید که از عهد هر جوانی بر آید و بالطبع و البتین واجد این مقام احدی در امت نبوده جز امیر المؤمنین علی بن ایطاب علیه السلام .

چون باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده فلذا مانند خود آنحضرت محیط بر طواهر و باطن امور و آگاه بر علوم اولین و آخرین بوده و بهمین جهت با قدرت تمام ندای سلوئی میداد و در مقام جواب سؤالات هم بر میآمد که اینک وقت اجازه تمام آنها را نمیدهد و احدی از صحابه چنان ندائی نداشتند الا امیر المؤمنین علی علیه الصلاة و السلام

چنانچه امام احمد بن حنبل در مستدرک و موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و خواجه کلان حنفی در ینایع الموده و بنوی در معجم و محب الدین طبری در ص ۱۹۸ جلد دوم ریاض النضرة و ابن حجر در ص ۲۶ سوانح از سعید بن مسیب نقل نموده اند که گفت لم یکن من الصحابه یقول سلوئی الا علی بن ایطاب علیه السلام .

یعنی احدی از صحابه نگفت سؤال کنید از من (بطور کلی) مگر علی بن ایطاب علیه السلام .

فلذا اکابر علماء خودتان از قبیل این کثیر در جلد چهارم تفسیر و ابن عبد البر در استیعاب و سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و مؤید الدین خوارزمی

در مناقب و امام احمد در مستدرک و حوینی در فرائد و ابن طلحه در در المنظوم و میر سید علی شافعی در موده القرئی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و نجم بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران از محققین شهاب مبارات

نقل اخبار اهل تسنن در لادای
سلوئی دادن علی علیه السلام

و الفاظ مختلفه در موارد متعدده نقل نموده اند از عاصم بن ائله و ابن عباس و ابی سعید
البحتری و انس بن مالک و عبدالله بن مسعود از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که بالای
منبر فرمود: ایها الناس سلونی قبل ان تقعدونی فان ین جوانحی لعلما حیا
سلونی فان عندی علم الاولین و الاخرین (۱).

و ابی داود درس ۳۵۶ سنن و امام احمد حنبل در ص ۲۷۸ جلد اول مسند و بخاری
در ص ۴۶ جلد اول و ص ۲۴۱ جلد دوم صحیح نقل نموده اند مستداً که علی رضی الله عنه فرمود
سلونی عما شئتم ولا تسألونی عن شیء الا انیا تکلم به (۲).

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۷۴ ضمن باب ۱۴ ینابیع الموده از موفق بن احمد
خوارزمی و شیخ الاسلام حوینی بسند خودشان از ابوسعید بحتری نقل نموده که گفت:

رایت علیاً رضی الله عنه علی منبر الکوفة و علیه مدرعة رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم و هو متقلد بصفه و متعمم بماتته صلی الله علیه و آله و سلم فجلس
علی المنبر فکتف عن بطنه و قال سلونی قبل ان تقعدونی فانما ین الجوانح
متی علم جم هذا سقت العلم هذا لعاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هذا
ما زفتی رسول الله زقا فوالله لو نیتت لی و سادة فجلست علیها لافیت اهل
التوریه بتوراهم و اهل الانجیل بانجیلهم حتی ینطق الله التوریه و الانجیل
فیقولان صدق علی قد اتکلم بما انزل فی و انتم تلون الکتاب افلاتمقلون (۳).

(۱) امری در سؤال کنید از من (یعنی از آنچه میخواهید) قبل از آن که مرا نیاید پس
بدرستی که در سینه من علم فراوانی است سؤال کنید از من که در نزد من است علم اولین و آخرین
(۲) سؤال کنید مرا از هر چه میخواهید و سؤال نکنید مرا از چیزی مگر آنکه عما
عبر میبهم بان.

(۳) دیدم علی را بر منبر کوفه در حالتیکه جامه پیشی پیشتر را پوشیده و صامه آنحضرت را
بر سر و بقمیشر آنحضرت تکیه نموده پس نشست بر روی منبر و شکم مبارک را باز نموده فرمود سؤال
کنید از من قبل از آنکه مرا نیاید (چون دعوی خود را عقید بطلب خاصی ننموده پیشی از هر چه
میخواهید سؤال کنید) جز این نیست که دو سینه من علم فراوان است این شکم من سفت علم است
این لعاب رسول خدا میباشد (یعنی اثر آب دهان پیشتر است) اینست آنچه حضرت بن دانه علم
و اخوراید پس بعدها قسم که اگر سنده برای من بین شود و متکا، اختیار بر او گذارده گردد و
در آنجا بشنم هر آنچه فتوی میبهم اهل توریه را بتوریه آنها و اهل انجیل را بر انجیل آنها تا
آنکه عداوتد متعال آن کتابها را بنطق آورده بگویند و است گفت علی فتوی داد شا را آنچه
نالود همه در ما.

و نیز شیخ الاسلام حوینی در فرائد مؤید الدین خوارزمی در مناقب نقل مینماید
که در بالای منبر فرمود سلونی قبل ان تقعدونی فوالذی فلق الحبة و بره
النسة لا تسألونی عن آیه من کتاب الله الا حدتکم عنها متی نزلت بلین
او نهار فی مقام او مسیر فی سهل ۴۱ فی جبل و فی من نزلت فی مؤمن او
منافق و ما عنی الله بها ۴۱ عام ۴۱ خاص (۱).

این کوای خارجی برخاست و گفت:

اخبرنی عن قوله تعالی الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر
البریه فقال صلی الله علیه و آله اولئک نحن و اتباعنا فی یوم القيمة غرأ محجلین رواء
مرفین یعرفون بسماهم (۲).

و نیز امام احمد بن حنبل در مسند و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۷۴ ینابیع الموده
ضمن باب ۱۴ از ابن عباس نقل مینماید که علی در بالای منبر فرمود:

سلونی قبل ان تقعدونی سلونی عن کتاب الله و ما من آیه الا و انا
اعلم حیث انزلت بحضیض جبل او سهل ارض و سلونی عن الفتن فما من فتنة
الا و قد علمت من کسها و من یقتل فیها (۳).

این سعد در طبقات و ابی عبد الله محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۵۲ کفایت
الطالب که اختصار بهمین موضوع داده و حافظ ابونعیم اسفغانی در سطر اول ص ۶۸ جلد
اول حلیة الاولیاء مستداً از امیر المؤمنین رضی الله عنه نقل مینماید که فرمود.

(۱) سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیاید قسم آن خدا که واه را عکاشه و غیر را
آفریده سؤال نکنید از من از آنکه ای از کتاب خدا مگر خبر میبهم بشا از آنجا که چه وقت نازل
گردیده شب یا روز در مقام یا در راه در زمین یا در کوه و در چه کس نازل شده در مؤمن یا منافق
علم است یا خاص.

(۲) خبر بده مرا از آنکه ای که خدا میفرماید مؤمنینی که صل صالح نودند آنها بهترین
مردم اند فرمود آنها ما هستیم و اتباع ما که روز قیامت پیشانی سفیدیم شناخته می شوند آنها
بصورتها یقین.

(۳) سؤال کنید از من از کتاب خدا قبل از آنکه مرا نیاید نیست ای مگر آنکه من
دانایم بگونه نازل گردیده در دانه کوه یا زمین نرم و سؤال کنید از من از آنکه ما پس نیست
فتنه ای مگر آنکه من میدانم چگونه برپا شده و کی در او کشته میشود.

و الله ما نزلت آية الا وقد علمت فيمن نزلت و این نزلت و علی من نزلت ان ربی و هب لی قلبا عقولا و لسانا طلقا (۱).

و نیز در همان کتابها هل مینماید که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

حلونی عن کتاب الله فانه لیس من آية الا و قد عرفت بلیل نزلت ام بهتاری فی سهل ام فی جبل (۲).

و نیز در مناقب خوارزمی از اعراض ازعیابه بن ربیع روایت نموده که گفت:

كان علی رضی الله عنه كثيرا یقول سلونی قبل ان تفقدونی فوالله ما من ارض مخصبة ولا مجدبة ولا فاقة تفضل مائة الا و تهدی مائة الا و انا اعلم فاندھا و سائقھا و نائفھا الی یوم القيمة (۳).

و نیز جلال الدین سیوطی در ص ۱۶۴ تاریخ الخلفاء و بدرالدین حنفی در عمدة القاری و عجب الدین طبری در ص ۱۹۸ جلد دوم ریاض النضرة و سیوطی در ص ۳۱۹ جلد دوم تفسیر ائمتان و ابن حجر عسقلانی در ص ۴۸۵ جلد هشتم فتح الباری و نیز در ص ۳۳۸ جلد هفتم تهذیب التهذیب نقل مینماید که علی علیه السلام فرمود: سلونی و

الله لا تمثونی عن شیء یتکون الی یوم القيمة الا اخیرتکم و سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آية الا و انا اعلم ابلیل نزلت ام بهتار فی سهل ام فی جبل (۴).

آیا این بیانات ادعای بقیب نیست و جز عالم بعلم غیب دیگری میتواند چنین ادعائی درمقابل دوست و دشمن بشماید اگر قدری از عادت خارج شوید و با نظر

(۱) بعدها قسم نازل نگردید آیه ای مگر بتیقین مینماید در چه کسی نازل گردیده و برچه چیز نازل گردیده بخدای من افاضه فرمود بین قلبی و عقلی کامل روزی بطلق و گویا و ناطق.

(۲) سؤال کنید از من از کتاب خدا پس بدوستیکه نیست آیه ای مگر آنکه من میشناسم شب نازل شده یا روز در زمین نرم یا کوه سخت.

(۳) هلی (ع) بسیار میفرمود سؤال کنید از من قبل آنکه مرا بیاید بعدها قسم بیست زمینی برگیاه یا خشک می گیاه و نیست گروهی که گمراه کنند صد نفر را یا هدایت نمایند صد نفر را مگر آنکه من بهتر میدانم و نیست و فاد آتها و او خواننده آتها و اولی شمه آهاراتا و روز قیامت.

(۴) سؤال کنید از من بعدها قسم سؤال نینکنید مرا از چیزی تا روز قیامت مگر آنکه خبر میدهم شما را (از آتها).

سؤال کنید مرا از کتاب خدا بعدها قسم بیست آیه ای مگر آنکه من میدانم دو شب نازل گردیده یا روز در زمین نرم یا کوه سخت.

انصاف بنگرید خواهید دانست که آنحضرت عالم بعلم غیب بوده و در مقام عمل هم مظهر مینموده و از مقیبات خبر میداده.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی همین خبر هارا در خبر دادن از سنان بن انس که قاتل امام حسین گردید از کتاب غارات ابن هلال ثقفی نقل نموده تا اینجا

که گوید شخصی از جا برخاست و گفت اخبرنی بمافی راسی و لبحیتی من طاقه شعر یعنی مرا خبر بده که در هر طرفی از سر و صورت من چه قدر مومین باشد حضرت فرمودند خلیل من رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داده که در پای هر مومی از سر تو ملکی است که تو را لعنت میکند و در پای هر مومی از صورت تو شیطانی است که تو را اغوا میکند و در خانه ات کوساله ای داری که میکشد پسر پیغمبر را و او انس نخعی بود و فرزندش سنان در آن موقع بچه ای بود که در خانه یازی میکرد و در سال ۶۱ هجری در کربلا بود و قاتل حسین بن علی علیه السلام شد (بعضی گفتند سؤال کنند سعد بن ابی وقاص بود و پسر کوساله اش عمر علیه اللعنة بود که امیر لشکرو برپا کننده غائله کربلا شد) ممکن است هر دو در دو مجلس مختلف سؤال نموده باشند.

حضرت بوسیله این اخبار میفرماید که علم من از رسول خدا صلی الله علیه و آله سر چشمه گرفته و احاطه بر مقیبات دارم.

و نیز اکابر علماء خودتان مانند امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در ص ۲۰۸ جلد اول شرح نهج نقل نموده اند که روزی در دوره خلافت

ظاهری در مسجد کوفه نشسته و اصحاب در اطراف آنحضرت بودند شخصی گفت خالد ابن عویصه در وادی التری از دنیا رفت حضرت فرمود ام یمت ولا یموت حتی یقود چیض ضلالة و صاحب لوائه حبیب بن عمار (۱) جوانی از میان جمعیت عرض کرد

(۱) نمرده و نعواد مرد تا سردار لشکر خلافت و کمرایه کرد و علمدار او حبیب بن عمار خواهد بود.

منم حبیب بن عمار یا امیر المؤمنین و از دوستان صمیمی و حقیقی شما هستم حضرت فرمودند دروغ ننگه‌تام و نخواهم گفت کانه می بینم خالد سردار لشکر ضلالت و کمرایه کرده و تو علمدار او هستی و از این در مسجد (اشاره بیاب الفیل) وارد میشوید و پرده پرچم بدر مسجد گرفته پاره خواهد شد .

سالها از این خبر امیر المؤمنین علیه السلام گذشت در دوره خلافت یزید پلید عبد الله ابن زیاد ملعون والی کوفه شد و لشکر فراوانی بچنگ حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه میفرستاد بیشتر همان مردمی که از آنحضرت خبر خالد و حبیب بن عمار را شنیده بودند روزی در مسجد حاضر بودند که صدای هلهله و هیاهوی لشکریان بر خاست (چون در سابق محل اجتماعات مساجد بود لذا لشکریان برای نمایش بسجده ورود و خروج نمی نمودند) دیدند خالد بن عویطه سردار لشکر ضلالت اثر بزم کربلا و جنگ با پسر پیغمبر برای نمایش از همان باب الفیل وارد مسجد شد در حالتیکه حبیب بن عمار علمدار او بود موقع ورود بمسجد پرده پرچم بدر مسجد گرفت پاره شد تا صداقت گفتار آنحضرت و حقیقت علمش بر منافقین ظاهر گردد .

آیا این خبر یا این علامت قبل از وقوع اخبار یقین نبوده تا اثبات یقین بر شما ننماید .

خبر دادن از مفیبات

اگر شما نهب البلاغه را که مجموعه ای از خطب و کلمات آنحضرت است و قیانه مطالعه فرمایید

خبرهای غیبی که آنحضرت داده بسیار میبینید از حواریان و ملازم و احوال بزرگان اسلامین و خروج و صاحب زبیه و غلبه مغولها و سلطنت چنگیز خان و حالات خلفاء جور و طرز معاملات آنها با شیعیان و مخصوصاً از ص ۲۰۸ تا ص ۲۱۱ جلد اول شرح نهب البلاغه ابن ابی الحدید را که مفصلاً بیان میکند و خواجه کلان بلخی حنفی هم در اول باب ۱۴ ینابیع الموده بعضی از آن خطب و خبرها استشهاد میباید بکثرت علم آنحضرت ببینید تا کشف حقیقت گردد

از جمله خبر دادن باهل کوفه از غلبه معاویه علیه الهادیه بر آنها و امر کردن بر سب و لعن آنحضرت چنانچه بعد ها تمام کتبههای آنحضرت واقع شد

خبر دادن از غلبه معاویه و ظلمهای آن ملعون

از جمله فرمود امانه سیظهر علیکم بعدی رجل رحب البعوم مند حق البطن یا کل ما یجد و یطلب ما لا یجد فاقتلوه و لن تقتلوه الا و الله سیامرکم ببینی و البراته منی فاما السب فبونی فانه لی زکوة ولکم نجاه و اما البراته فلا تبرقوا منی فانی ولدت علی الفطرة و سبت الی الایمان و الهجرة (۱) .

ابن ابی الحدید در ص ۳۵۶ جلد اول شرح نوح (چاپ مصر) و دیگران از اکابر علماء خودتان تصدیق دارند که آن لعین معاویه بن ابی سفیان بوده که وقتی غالب و امر خلافتش محکم گردید امر کرد مردها بسب و لعن و دشنام و تبرتی جستن از آنحضرت که مدت هشتاد سال این عمل شنیع در میان مسلمانان متداول بود که آنحضرت را ظالمانه در منبر و محراب حتی در خطبه نماز جمعه سب و لعن می نمودند تا زمان

(۱) زود باشد که غالب شود بر شما بند از من مردی کشاده کلو و بر آرمه شکم که هر چه یابد بخورد و طبل نایب هر چه او نیابد پس بکشد او را و هرگز نیتکشد اودا بداید که زود باشد آسرد سر کشد را به دشنام دادن بن و بیزاری جستن از من .

اما سب کردن و دشنام دادن را اجازه میدهیم زیرا آن دشنام (چون زبانی است) برای من یا یکدیگر و برای شما مفیبات است (از خوردن ملعون و اما برات و بیزاری (چون امر قلبی است) از من مجویبه زیرا که من متولد شدم ام بر فطرت (توحید و اسلام) (این جمله اشاره بآنست که ابوبن آنحضرت مؤمن بوده اند) و پیشی گرفته ام با بیان و صبر تا آنحضرت مراد آنحضرت از مرد پر خوار معاویه علیه الهادیه بوده چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۳۳۰ جلد اول شرح نوح (چاپ مصر) گوید مراد معاویه پر خوار است که در تاریخ به پر خوار معروف است و کان یا کل فی الیوم سب کلمات (چنانچه زبشتری در ربیع الا برار گفته) و روزی هفت مرتبه غذا بخورد و هر مرتبه آنقدر میخورد که کنار سفره دراز میشد صدا میزد ارفع فواش ما شبت ولكن مللت فلام یا سفره را بردار بعدا قسم (از پس خوردن) خسته شدم ولی سیر ندم . آن ملعون از جمله اشغاشی بود که مرش جوع الکلاب داشت (در طب قدیم بیانی وارد که در عهده چنین شخصی حرارتی پیدا میشود که هر چه غذا از مری وارد شده گردد مبدل به بیاض گردید و تق و ضرر او معلوم نگردد) .

پر خوار و از ضرب الشل اعراب گردید هر آدم پر خوار و باو مثل میزدند یکی از شعراء و فقیه پر خوار خود را هجو شیرینی نموده و گفته . صاحب لی بطنه کلاه پویه - کان فی اسماء معاویه .

یعنی رفیق و یار مصاصی دادم که شکم او مثل هاوای است (هاوای اسم یکی از طبقات جهنم است چون جهنم از قبول کفار سیری ندارد چنانچه در قرآن فرماید بجهنم گفته شود هل امتثلت فتقول هل من مزید یعنی سیر شدی گوید آیا باز زیادی هست اشاره بآنکه هرگز از قبول کفار سیر نبراهم شد) مثل آنکه در امانه و درودهای او معاویه تبار گرفته .

خلافت عمر بن عبدالعزیز اموی خلیفه عصر که با تدبیر صالحانه سب و لعن را بر طرف و مردم را از آن عمل قبیح بل اقیح منع نمود .

وقوع این عمل شنیع قبیح را آنحضرت قبلاً خبر داده بود پس تصدیق نمائید که آنحضرت عالم نبیب بوده و از پس پرده و وقایع آیند بافانیه پروردگار خبر داشته .

از این قبیل خبرهای بسیار داد که بعد از گذشتن سالها و قرنها مردم وقوع آنها را دیدند

خبر دادن از کشته شدن ذوالنبدیه
 از جمله در جنگ نبردان قبل از وقوع جنگ خیر قتل خوارج و (ترمه معروف به

ذوالنبدیه^(۱) را داد و نیز خبر داد باینکه از خوارج

بیش از ده نفر نجات پیدا نکنند و از مسلمانان بیش از ده نفر کشته نمی شوند باین عبارت که
لا یفلت منهم عشرة و لا یهلك منکم عشرة .

چنانچه این ابی الحدید و خواجه کلان بلخی و دیگران نقل نموده اند که آنچه خبر داده بود بعدها تمام واقع شد .

مخصوصاً این ابی الحدید در ص ۴۲۵ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) ذیل این خبر گوید **هذا الخبر من الاخبار التي تكاد تكون متواترة لاشتهاره و نقل الناس كافة و هو من معجزاته (۴)** .

آیا اینها اخبار نبیب و آگاه بودن بامور آیند نبوده تا رفع شبهه و اشکال از شما بشود وی بمقام ولایت و حقیقت آنحضرت یرید و منصفانه تصدیق نمائید که بین آنحضرت و سایر خلفاء تفاوت آشکارا بوده است .

اگر دارای علم لدنی نبوده و اتصال با ماوراء عالم طبیعت نداشت چگونه از امور غیبیه خبر میداده که بعد از سالها و قرنها واقع میگردد .

مانند خبر دادن از کشته شدن میش تمار بدست عبید الله بن زیاد و کشته شدن

(۱) بنظر بعضی ذوالنبدیه بنسب (ث) صاحب دستبای کوچک است زیرا نمی بینی دست است و ه دو آخر نمی علامت تعضیر است یعنی ترمه و نیز خوارج دارای دو دست کوچک بوده است لذا ذوالنبدیه لقب او شده بود . و بنقیده ارباب لغت نمی بینی بستان است و چون حرف ص را این زهر در لبین خوارج بستانهای بزرگه داشت لذا معروف شد به ذوالنبدیه

(۲) این خبر از اخبار زردیک جزوات است از جهت شہرتی که دارد و تمام مردم نقل نموده اند و این خبر خود از معجزات آنحضرت میباشد .

جویریہ و رشید هجری بدست زیاد و خیر حادثه و قتل عمر دین حق بدست اعوان معاویه و بالاتر از همه خیر دادن شهادت فرزند دلیند خود حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام که مکرر معرفی قتل آنحضرت را مینمود چنانچه قبلاً اشاره نمودم بخبر دادن از انس و عمر سعد قتل آنحضرت که تمام این اخبار را اکابر علمای خودتان از قبیل طبری و ابن ابی الحدید درس ۲۰۸ جلد اول شرح نهج و سایر مجلدات و محمد بن طلحه شافعی و سیوطی و خطیب خوارزمی و دیگران مشروحاً نقل نموده اند .

از جمله اخبار غیبیه خبر دادن از قتل خود و معرفی
خبر دادن از قتل خود و معرفی این ملجم را
 نمودن عبدالرحمن بن ملجم مرادی را باینکه قاتل من است در حالیکه آن ملعون اظهار علاقه

و وداد ظاهراً با آنحضرت مینمود چنانچه این اثر در ص ۲۵ جلد چهارم اسد الغابہ و دیگران نقل نموده اند که وقتی شریفاب شد در حضور اصحاب زبان بمدح آنحضرت کشود و گفت :

**انت المہمین و المہذب ذوالندی و ابن الضراغم فی الطراز الاول
 اللہ خصک یا وصی محمد و حبک فضلانی الکتاب المنزل (۱)**
 ای آخر الایات :

جمع اصحاب از طلاقت لسان و کثرت علاقه او با آنحضرت تعجب نمودند حضرت در جواب فرمود .

انا انضحک منی بالو داد مکاشفة و انت من الاعادی
 و نیز این حجر درس ۸۲ سواعق گوید حضرت در جواب او فرمود
ارید حیاته و یرید قتلی غیبر لک من خلیل من مرادی (۳) .

(۱) خداوند ترا با امامت قائم بر خلق نموده است تو خالی از هر عیب و ریبی و صاحب جود و سخاوتی نیست بدوست و دشمن تو فرزند شیر مردی و شجاع و نامی هستی که پشون نیروهای سابق و لاحق دانا بوده ای .

(۲) ای وصی نبیب شرخام (ص) پروردگار عالیان تو را باین منزلت و مقام اختصاص داده است که هر گوی به نقل و کرامت های خود را در قرآن مجید رتو افانیه و مقروداشته .

(۳) من تو را نصیحت مینمایم که از دوستان من باشی هلنی و مرملا . و حال آنکه تو از دشمنان من هستی و حبیب آنکه من حیات و زندگی او را میخواهم و او مرگ و کشته شدن مرا مطالب است و این فداکار ظالم دوست از طایفه مراد است .

عبدالرحمن عرض کرد گویا اسم مرا شنیده اید از نام من بدتان آمده است فرمود نه چنین است بلکه واضح و آشکار میدانم تو قائل منی و بهمین زودی این محاسن سفید مرا بخون سرم خضاب مینمائی عرض کرد اگر چنین است امر کن مرا بقتل رسانند و نیز اصحاب همین تقاضا را نمودند حضرت فرمود این امری است محال یعنی نشدنی برای آنکه دین من اجازه نمیدهد قصاص قبل از جنایت را !

علم من حکم میکند تو قائل منی ولی احکام دین مربوط باعمال ظاهر است هنوز از تو عملی بر خلاف ظاهر بارز نگردیده شرعاً نمیتوانم حکمی بر تو جاری نمایم.

مستر کارلیل انگلیسی در کتاب الابطال خود گوید کشته شد علی بن ابیطالب بعد از خود یعنی اگر عدالت نسیکرود قصاص قبل از جنایت میکرد قطعاً بدش سلامت میماند چنانچه سلاطین عالم بمجربیکه سوء ظن یکسی پیدا میکردند ولو فرزند و برادر و عیال و اقارب عزیزشان بود فوری معدومشان مینمودند.

ولی علی علیه السلام یگانه راد مردی بود که پا از دایره شرع و دیانت بیرون نگذازد در عین آنکه قائل خود را بطور جزم معرفی نمود ولی چون بر حسب ظاهر هنوز جنایتی از او بعمل نیامده قصاص نکرد بلکه کمال رفت و محبت را در باره او مرعی داشت تا شقاوت خود را ظاهر ساخت و اثبات نمود احاطه علم آنحضرت را بر یوایان و عواقب امور.

و این خود دلیل دیگری است بر اینکه عالم بنیب جز پیغمبر و امام که معصوم از خطا یا میباشند دیگری نخواهد بود چه آنکه اگر معصوم نباشد روی علم و دانش بهحقایق امور فسادها خواهد نمود ولی پیغمبر یا امام چون دارای عصمت اند (مانند امیرالمؤمنین علیه السلام) یا علم و اطلاع بر قائل خود یا از دایره شرع انور بیرون نگذازد قصاص قبل از جنایت نمود.

آیا اینها دلائل بر اثبات علم و اطلاع آن حضرت بر اسرار و مقنیات نبوده که جوانی از راه رسیده با يك عالم مسرت از درد و داد و معجت دست پیوسد و مدیحه

بخواند حضرت بفرماید تو قائل منی بخدا اگر قدری انصاف باشد تصدیق میشود که آنحضرت دارای علم بظاهر و باطن بوده است.

شماره باعلمیت و افضلیت
علی علیه السلام

شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۱۴ ینابیح الموده ص ۶۵ از در المنظم این طلحه شافعی نقل نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود .

لقد حزت علم الاولین و انئی ظنن بعلم الاخرین کتوم

و کاشف اسرار الغیوب باسرها و عندی حدیث حادث و قدیم

و انی لقیوم علی کل قیم محیط بکل العالمین علم (۱)

و بعد از آن فرمود آنحضرت لو شئت لاوقرت من تفسیر الفاتحة سبعین بعیرا

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انا مدینه العلم و علی بابها قال الله تعالی واتوا البيوت من ابوابها فمن اراد العلم فعليه الباب (۳)

اگر هیچ دلیلی بر اثبات خلافت بلافضل و تقدم آنحضرت بر دیگران نبود (حال آنکه دلائل از حد احصاء خارج است از عقل و نقل و کتاب و سنت و اجماع چنانچه در شبهای گذشته بمختصری از آنها اشاره نمودیم) مگر همین دو دلیل یکی مقام اعلی و افضلیت آنحضرت که روی قاعده عقل و منطق هیچ جاهلی حق تقدم بر عالم ندارد و اعلی و افضلیت آنحضرت در نزد دوست و دشمن بارز و آشکار است حتی ابن ابی الحدید ضمن خطبه اول کتابش گوید قدم المفضل علی افضل این عبارت اقرار و

(۱) هر آینه بنحین دانا و ماهرم بعلوم اولین و دانا و عالم بعلوم آخرین که درسیه من

تمام مکتوم است و کاشف جمیع اسرار غیب و هر داستانی از سابق و لاحق در سینم است و من بر هر صغیر و کبیر فرمان روایم علم من احاطه بجمیع موجودات دارد .

(۲) اگر بخواهیم از تفسیر سوره فاطمه تنها هفتاد شتر را بار خواهیم نمود و مؤبدیان من فرموده پیغمبر است که فرمزدن شیرستان علم و علی در آن میباشد و تأیید فرموده پیغمبر آیه شریفه

است که میفرماید وارد خانه ها شوید از در آنها .

پس کسیکه اراده دارد تحصیل علم نماید باید از ابوابی که پیغمبر معرفی فرموده وارد گردد .

اعتراف بافضلیت آنحضرت است منتها روی عادت و تمصب گوید خدا خواست مفضول (یعنی صفر الکف) تمام را بر افضل و اکمل مقدم دارد.

و حال آنکه چنین بیانی از شخص عالمی مانند ابن ابی الحدید شایسته نبوده که مورد اعتراض فضلا و دانشمندان و ارباب منطق قرار گیرد و بر او خرده گیرند که بر خلاف قواعد علم و منطق و عقل اظهار عقیده نموده و این نسبت بیجائی است بذات اقدس پروردگار اعظم چه آنکه خدای حکیم علم هر کز عملی بر خلاف عقل و منطق ننماید و مفضولی را بر فاضل مقدم نمیدارد تا چه رسد بر اعلی و افضل.

بشری که مختصر فهم و شعور دارد و بهره‌ای از علم و منطق برده حاضر نمیشود بتقدیم فاضل بر افضل تا چه رسد بمفضول برافضل.

چگونه ممکن است خدای حکیم علم مفضولی را بر افضل مقدم دارد و حال آنکه خود در آیه ۱۲ سوره ۳۹ (زمر) بطریق استفهام انکاری میفرماید **هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لا یعلمون (۱)**.

و نیز در آیه ۳۶ سوره ۱۰ (یونس) فرماید **المن یرید الی الحقّ احقّ ان یتبع امن لایهدی الا ان یرید (۲)**.

پس از جهت اعلی و فضلیت حق تقدم در امت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بوده است و ابن ابی الحدید در ص ۴ جلد اول شرح نهج صریحاً اقرار باین معنی نموده آنجا که گوید **الله علیه السلام افضل البشر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و احق بالخلافة من جمیع المسلمین (۳)**.

و دلیل دوم که مرتبط با دلیل اول است فرموده‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله (۱) تا آنکه (مانند علی) اهل علم و دانش اند با مردم جاهل نادان یگانه است؛ (یعنی هرگز یگانه نیستند).

(۲) تا آنکه خلق و ابراهیم و رهبری میکند سر او را تر به پیروی است یا آنکه رهبری نمیکند مگر آنکه خود هدایت شود.

(۳) بدو ستیکه علی علیه السلام بعد از رسول خدا (ص) افضل بشر و احق و اولی با مرغلات از جمیع مسلمانان بوده است.

است مخصوصاً که در آخر همین حدیث میفرماید **من ارد العلم فلیأت الباب (۱)**.

شما را بخدا انصاف دهید آیا آنکسیکه پیغمبر امر میکند درب خانه او برود اولی باطاعت است یا آنکسیکه مردم برای خود بعنوان خلافت معین نمایند.

علاوه بر آنکه امر پیغمبر مطاع است باید اطاعت کرده شود علت و جهت حق تقدم را معین می‌نماید که همان جهت غلانی است که اعلی است.

شیخ - اگر از جهت اعلی و فضلیت حق تقدم برای سید ناعلی کرم الله وجهه بود میبایستی رسول خدا صلی الله علیه و آله نصی بر آن جناب بنماید که امت بدانند باید پیروی از او بنمایند و حال آنکه بعین نصی ما بر نخورده ایم.

داعی - این قبیل بیانات از امثال شما آقایان با علم و فضل فوق العاده اسباب تأثر داعی میشود که چرا باید عادت آن اندازه در شما تأثیر کرده باشد که علم و دانش و حقیقت شما را مقهور خود قرار دهد.

آقای عزیز ده شب است که داعی از کتب معتبره خودتان ایفامه برهان نموده و نصوص وارده را بعرض مجلس رسانیده به شهادت اهل مجلس و جراند و مجلات تازه امشب آقا بحث را از سر گرفته میفرماید نصی ندیده اید.

در حالتیکه کتب معتبره خودتان سراسر پیراست از نصوص جلیبه و خفیه مع ذلك از همه چشم پوشیده يك سؤال از شما مینمایم که آیا امت احتیاج بعلم و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارند یا نه.

شیخ - بدیهی است که احتیاجات همگی صحابه و امت تا روز قیامت بعلم و سیره متعالیه رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد.

داعی - احسن الله لكم الاجر اگر هیچ نص صریحی از آنحضرت در باب خلافت و امامت نبود مگر همین حدیث مدینه که صریحاً فرموده **انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیأت الباب (۲)**. کافی برای اثبات مرام بود

(۱) هر کس اراده دارد علمد این باید برود بدو باب علم (یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام).

(۲) (من رسول خدا ص) شهرستان علم میباشد و علی بن ابی طالب میباشد هر کس او را دارد علم (مرا) پس باید برود بدو باب علم (علی ع).

بفرموده پیشمر علی
اعلم امت بوده

کدام نص^۱ صریح و واضح تراز این حدیث است که میفرماید هر کس میخواند از علم من بهره بردارد باید برود در خانه علی که باب علم من است
الآن وقت سحر است تمام شب را داعی با حرارت تمام در اطراف این موضوع صحبت نمود و وقت آقایان را گرفت الحال آقا مرا سرد نمودید مثل اینکه آقایان مانند اسلافان نمیخواهد روی عادت گوش بحرف حساب بعهد تمام بیانات مارا شنیده گرفته و انکار نص^۲ مینماید.

کدام نص^۳ بالاتر از نص^۱ علمی است کدام عاقل دانشمندی از ارباب ملل و نحل گفته که با بود عالم و اعلم مردم زبیر با جاهل برود اگر در علم و منطق چنین بیانی در عالم شده داعی تسلیم بمنطق شما میشود.

و اگر چنین منطقی در عالم وجود ندارد که با بود عالم و اعلم مردم تبعیت و پیروی از جاهل بنمایند شما باید تسلیم منطق ما که منطق تمام ارباب علم و دانش است بشوید که چون امیر المؤمنین علی علیه السلام اعلم امت بوده باید بحکم علم و عقل و منطق تبعیت و پیروی از او بنماید.

چنانچه قبلاً عرض کردم که اکابر علماء خودتان مانند امام احمد حنبل در مسند و ابوالموید خوارزمی در مناقب و حافظ ابو نعیم اصفهانی در تزلو القرآن فی علی و خواجه کلان بلخی در نایب و میرسید علی همدانی در موده القرنی حتی ابن حجر مکی در صواعق نقل میکنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود اعلم امتی علی بن ابیطالب (۱).

احدی از صحابه بیایه علم آنحضرت نمیرسند چنانچه ابن مغزالی شافعی در مناقب و محمد بن طلحه در مطالب السنو و حمونی در فراند و شیخ سلیمان حنفی در باب ۱۴ نایب از کلبی نقل میکنند که عبدالله بن عباس (حبر امت) گفت علم النبی صلی الله علیه و آله و سلم من علم الله و علم علی بن علم النبی صلی الله علیه و آله و سلم و علم علی (۱) و اما تریب افراد امت من علی بن ابیطالب (علیه السلام) است.

من علم علی و ما علمی و علم الصحابة فی علی الاکظرة بحر فی سبعة ابحر (۱).
در آخر خطبه ۰۸ نهج البلاغه است که مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده:

نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و سخطف الملائكة و معادن العلم و نایب الحكم (۲).

این ابی الحدید هم در ص ۲۳۶ جلد دوم شرح نهج (چاپ مص) در شرح این خطبه کویب این امر در آنحضرت ظاهر است جداً زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

انا مدينة العلم و علی بابها و من اراد المدينة فلیات الباب (۳).

و نیز فرمود اقصا کم علی قضا امری است که مستلزم علوم بسیاری میباشد بالجمله
فحالہ فی العلم حال رفیعة جداً لم یلحقه احد فیها و لا قار به و حق له ان یصف نفسه بأنه معادن العلم و نایب الحكم فلا احد احق به منها بعد رسول الله (۴) انتهى.

ابن عبد البر در ص ۳۸ جلد سیم استیعاب و محمد بن طلحه در ص ۲۳ مطالب السنو و قاضی ایچی در ص ۲۷۶ مواقیف آورده اند که رسول اکرم فرمود اقصا کم علی.

چنانچه سیوطی در ص ۱۱۵ تاریخ الخلفاء و حافظ ابونعیم در ص ۶۵ جلد اول حلیه الاولیاء و محمد جزری در ص ۱۴ اسنی المطالب و محمد بن سعد در ص ۴۵۹ طبقات و ابن کثیر در ص ۳۵۹ جلد هفتم تاریخ کبیر و ابن عبد البر در ص ۳۸ جلد چهارم استیعاب از خلیفه

(۱) علم پیشمر (ص) از علم خدای تعالی است و علم علی (ع) از علم پیشمر (ص) میباشد و علم من از علم است و علم من و علم صحابه در مقابل علم علی مانند قطره آبی در هفت دریا میباشد.
(۲) ما (امه) اتنا عشر علیهم السلام از هجرة نبوت هسین و از خاندانی میباشد که رسالت و پیام الهی در آنجا فرود آمده و رفت و آمد فرشتگان در آنجا بوده و اما کاتبی معرفت و دانش و چشمه های سکت میباشد.

(۳) من شهرستان علم و علی باب آن میباشد هر کس اذناه دارد از شهرستان علم من بهره بردارد پس باید برود بیاب علم (طی ح).

(۴) مقام علمی آنحضرت بسیار بلند است که از حد بیان خارج و دست تصور هیچکس باو ننواهد رسید بلکه باو نزدیک هم ننواهد شد و سزاوار است که بخود نسبت دهد و بفرماید منین علم منم که چشمه های حکمت از اینانوس علوم من جاری میباشد پس در نتیجه ثابت است که احدی از پسر سزاوار تر از علی بفرست علم بعد از رسول خدا نیست.

عمر بن الخطاب نقل نموده اند که میگفت علی اقصانا یعنی نلی در امر فضاوت (که احاطه بر جمیع امورات) از همه ما اولی و مقدم بود .

و نیز در ص ۶۹ بنایب الموده نقل می نماید که صاحب در المنظم ابن طلحه گوید :

اعلم ان جمیع اسرار الکتب السماویة فی القرآن و جمیع مافی القرآن فی الفاتحة و جمیع ما فی الفاتحة فی البسملة و جمیع ما فی البسملة فی باء البسملة و جمیع ما فی باء البسملة فی النقطة الاتی هی تحت الباء قال الامام علی کرم الله وجهه انا النقطة الاتی تحت الباء (۱) .

و نیز سلیمان بلخی در بنایب الموده نقل مینماید از ابن عباس که گفت اخذ یدی الامام علی علیه السلام فی لیلۃ مقمرة فخرج لی الی البقیع بعد العشاء و قال : اقرأ یا عبد الله فقرأت : بسم الله الرحمن الرحیم فتکلم لی فی اسرار الباء الی یروغ الفجر (۲) .

اتفاقی فریقین است که در میان صحابه امیر المؤمنین علی علیه السلام منحصر بفرود بوده در اینکه عالم باسرار غیبیه و وارث علوم انبیاء بوده است .

چنانچه محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در بنایب از در المنظم ابن طلحه حلبی نقل نموده اند که امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود سلونی عن اسرار الغیوب فاتی و ارث علوم الانبیاء والمرسلین (۳) .

و نیز امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سلیمان بلخی

(۱) بدان که اسرار جمیع کتب سماوی در قرآن است و تمام اسرار و رموز قرآن در سوره فاتحه است و جمیع حقایق که در سوره فاتحه است در بسله است و هر چه در بسله است در باء بسله است و اسرار باء بسله تمام در نقطه ذیر باء است و علم کرام الله وجهه فرموده من آن نقطه ذیر باء هستم .

چه خوش سزاید حاضر .

تونی آن نقطه بالای فاء نون ایدیم که در وقت نزل تحت سماءه را بائی (۲) در شب ماهتابی علی (ع) دست مرا گرفت برد بسوی قبرستان بقیع بعد از نماز عشاء فرمود بخوان من بسم الله الرحمن الرحیم را قرات نمود آنگاه از اسرار باء بسمله برای من سخن گفت تا طلوع فجر .

(۳) سؤال کنیه از من از اسرار غیبیه پس بدستیکه من و ادت علوم انبیاء و مرسلین .

در بنایب نقل مینمایند که آنحضرت در بالای منبر میفرمود سلونی قبل ان تفتدونی سلونی عن طرق السموات فاتی اعلم بها من طرق الارض (۱) .

این ادعا از آنحضرت در آن زمانیکه وسایل سیر در ملکوت مانند امروز نبوده بزرگترین دلیل بر آگاه بودن بغمیبات است فلذا مکرر سؤال مینمودند و آنحضرت از آسمانها و کرات جو به خیر میدادند .

بعلاوه در دوره ای که هیئت بظلمیوس مصری دایر بوده جواب اشخاص را مطابق با هیئت جدید امروزی دادن خود معجزه بزرگ است .

چنانچه شیخ محقق و فاضل محدث عادل تفه علی بن خیر دادن علی از کرات
ایراهم قمی قدس سره القدوسی که در قرن سیم
جو به طبق هیئت جدید
هجری ریاست علمی او محرز بوده در تفسیر سوره

و الصافات و شیخ فاضل محدث لغوی که در زهد و درع و تقوی معروفیت کمال داشته فخر الدین بن طریح نجفی در کتاب لغت معروفش مجمع البحرین که تقریباً سیصد سال قبل تألیف نموده در لغه کوکب و علامه شهیر مرحوم ملا محمد باقر مجلسی رضوان الله علیه در جلد ۱۶ بحار الانوار و السماء و العالم از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل نموده اند که فرمود هذه النجوم الاتی فی السماء مدائن مثل المدائن الاتی فی الارض (۲) .

شما را بخدا انصاف دهید آیا در یک دوره و زمانی که از هیئت جدید اثری در عالم نبوده و هیئت بظلمیوسی هم که مدار عمل ریاضیون فلکی آن زمان بوده قائل بافلاک بودند کوکب و ستارگان را انوار منشیه و میخهای آسمان میدانستند .

تلسکوپها و دوربینهای امروزی هم وجود نداشته که از وضع کرات و اوضاع ستارگان خیر بدهند اگر فردی از افراد بشر از اخبار سماوی و کرات جوی خبر

(۱) سؤال کنیه از من از راههای آسمانها پس بدستیکه من عالم ترم براههای آسمانها از راههای زمین .

(۲) این ستارگان که در آسمانها شهرهائی هستند مانند شهرهائی که در زمین است .

بلند آنها مطابق با علم هیشی که بعد از هزار سال مورد توجه و عمل علماء قرار گیرد شما چنین خیر دهندهای را عالم بغیب نمیدانید و این خیر را در شمار اخبار غیب بحساب نمیآورید .

اگر بخواهید بفرمائید این نوع از اخبار که در کتب اکابر علماء از ائمه اطهار بسیار رسیده علم بغیب نیست کمال بی لطفی را فرمودید و تعصب خود را ظاهر نمودید زیرا خودخبر دالات بر این امر بزرگ دارد .

و اگر خیر دادن از ملکوت اعلا و کرات جویمه که چگونگی آنها از نظر ما با پدید بوده است (حتی امروزه هم که تلسکوپهای قوی موجود است با چشم غیر مسلح دیده نمیشوند) و علوم امروزه هم تصدیق حقیقت و چگونگی آن خیر هزار و سیصدسال قبل را مینماید پس بدانید خبر دادن از غیب عالم بوده و تصدیق فرمائید که مولانا امیر المؤمنین و امام المسلمین علی بن ابیطالب علیه الصلوٰة والسلام عالم بغیب بوده است که بدون وسائل و اسباب کشفیه که امروزه موجود گردیده با چشم معمولی ملکوت را مورد کشف و انکشاف قرار داده .

قطعا هر انسان دقیقی بمحض شنیدن چنین اخبار قبل از هزار سال حکم میکند که خیر دهنده عالم بغیب بوده .

مکتوب با مسیو ژوئن مستشرق فرانسوی

مناسب است باقتضای مقام با اجازه آقایان اشاره
نمایم بمطلب مهمی که در همین سفر برای داعی
بیش آمد نموده موقعیکه از بسره (آخرین شهر

سرحدی عراق عرب) سوار کشتی شدم در اطاق درجه اول کشتی (واریلا) بودم که دباری سه تخت خواب بود اتفاقاً یک مرد شریف دانشمند از مستشرقین فرانسوی بنام (مسیو ژوئن) در اطاق ما بود بسیار فاضل و مؤدب با آنکه از نژاد فرانسه بود زبان عبری و فارسی را بسیار خوب میدانست فلذا با هم مانوس و همه روزه با صحبتهای علمی و دینی سرگرم بودیم .

البته داعی سعی کامل داشتیم که بوظیفه خود عمل نموده آن مرد محترم را بحقیق دین مقدس اسلام و مذهب حقه جعفری متوجه سازم .

در یکی از روزها ضمن صحبت ایشان گفتند تصدیق مینمایم که در دیانت اسلام مزایایی هست که در سایر ادیان نمی باشد چه آنکه اسلام در همه جا و همه کار اعتدال در عمل را مورد توجه قرار داده ولی در عین حال فراموش نکنید که در کشفیات عملی اروپائیا که در تحت اوامر دیانت پاک حضرت مسیح هستند گوی سبقت و مسابقت را برده و عالمی را رهین منت عملی خود قرار داده اند .

داعی - در اینکه غریبها و دیگران هم سعی و جدیت بلینی در کشفیات علمی نموده اند حرفی نیست بلکه مورد تصدیق همه میباشد ولی باید دید سرچشمه تمدن علمی را از کجا گرفتند استاد و معلم آنها در علوم و فنون چه اشخاصی بوده اند البته چون خود شما از علماء و دانشمندانی هستید که در حقیقت هر چیزی غور و بحث نموده اید تصدیق مینمائید که سر چشمه علوم فنون غریبها از اسلام و اسلامیان بوده نه از تعالم حضرت مسیح صلی الله علیه و آله .

چه آنکه غریبها تا قرن هشتم میلادی شهادت تاریخ غرق در توحش و بربریت بودند و حال آنکه در همان زمان مسلمین پرچم دار علم و هنر بودند - چنانچه اکابر علماء خودشان از قبیل ارنست رنان فرانسوی و کاولیل انگلیسی و نورمال آلمالی و غیره اقرار باین معنی دارند .

در همین سفر موقعی که در کاظمین مشرف بودم شبی را مهمان جناب نواب محمد حسین خان قزلباشی بودم که از خاندان محترم قزلباشی و بسیار مرد شریفی است و سالها است در کربلا و کاظمین سکن دارند و الحال معاون مندوب سامی در کل عراق حرب هستند - صحبت از اقرار و اعتراف اروپائیا بتمدن اسلام بیان آمد ایشان فرمودند اخیراً کتابی تألیف یکی از دانشمندان فرانسوی بزبان اردو ترجمه شده برای من یک جلد آورده اند بسیار کتاب زیبایی است که سید فاضل جلیل القدر هندی آقا سید

علی بلگرامی ترجمه نموده اند نام این کتاب (تمدن العرب (۱)) است بسیار ضخیم و مفصل و مستدل میباشد تألیف دانشمند معروف غرب د کتر در طب و حقوق و اقتصاد (کوستاولو بون) که با دلائل محسوسه و منقوله بسیار قوی توأم با چهار صد کراور ثابت مینماید که آنچه غریبها از علم و تمدن و حیرت و صنایع حتی طرز ادب و معاشرت و تشکیل ادارات ملکی و مملکتی لشکری و کشوری و زندگانی فردی و اجتماعی دارند از تعالیم عالیه عرب است.

(بدیهی است مراد از عرب که در السنه و لغوه اروپائیها وارد است و این مرد بزرگ دانشمند نام کتابش را تمدن العرب گذارده اعراب مسلمین اند و آلا اعراب قبل از اسلام عاری از هر علم و ادب بودند).

«میوروثین» - پلی آنکتاب را خواند دانشمند بزرگ فرانسوی د کتر کوستاولو بون در پاریس بمن دادند و الحق زحمت کشیده و خوب نوشته اند.

داعی - آنکتاب را از جناب نوآب یرسم امامت کرمتم چون زبان اردو نمیدانستم (اینک که بهندوستان آمدهام بقدر رفع احتیاج با این زبان ارتباط پیدا نمودم) در مدت ده روز که در آن بلده طیبه توقف داشتم جناب دوست دانشمند نوآب صادق خان قزلباش ساکن کلکتمین و بنفاد ملاطفت فرموده مخصوصاً فصل دوم از باب دهم (تأثیر تمدن اسلام در مغرب) را تماماً ترجمه نمودند و بداهی دادند بسیار از ایشان ممنون شدم (۲).
 آن اوراق را باز کرده و برای ایشان خواندم گفتم ملاحظه فرمائید این د کتر دانشمند فرانسوی از اهل دیار و وطن شما که خود تصدیق مقام و رتبه ایشان را مینماید در این فصل اقرار باین معنی نموده چنین گوید.

(۱) اخیراً جناب آقای سید محمد تقی فرداھی گلانی که یکی از فضلا و دانشندان ایران هستند در تهران از زبان اردو بغاری ترجمه و چاپ نموده الحاق خدمت بزرگی بمعارف اسلامی نموده اند.
 (۲) ایکاش فضلا و نویسندگان ما از ایشان سرمشق میگرفتند عرض ترجمه رمانها و کتابهای مفروض الاخلاق و الفقه ادویاتی و دمیتری و غیره این قبیل ترجمه های سودمند مینمودند.
 (۳) اخیراً در تهران با ترجمه آقای فرداھی هم مطابقت نموده و تصحیح نمودم.

در این کتاب از ترجمه بلگرامی و کتب دیگر که در این باره در دسترس است استفاده شده است.

گفتار گوستاولو بون در تأثیر تمدن اسلام در مغرب

تمدن اسلام بقدری که در مشرق تأثیر بخشیده در مغرب نیز همانقدر مؤثر واقع شده و بدین وسیله اروپا داخل در تمدن گردیده .

این تمدن تأثیری که بمغرب بخشیده اگر نخواهیم میزان آن را بدست بیاوریم باید بینیم که پیش از ورود تمدن مزبور بمغرب حالات مغرب و اوضاع زندگانی اروپائیان چه بوده است .

در قرن نهم و دهم میلادی یعنی همان وقتی که تمدن اسلام در مملکت اسپانیا منتها درجه ترقی و تعالی را پیموده در تمام مغرب زمین علمی و با مراکز علمی وجود نداشت مگر کلیساها که بدست رهبانان جاهل که خود را عالم میدانستند اداره میشد و مردم را بخرافات مذهبی خود عادت میدادند !!

از قرن دوازدهم که بعضی اشخاص حساس در پی فهم و دانش بودند پناه گاهی (برای اخذ علم و دانش) نداشتند مگر اسلام و مسلمین که از جمیع جهات آنها را استاد و بهتر و برتر از همه میدانستند و در مدارس آندلس میرفتند و تحت تعالیم مسلمین دانا میشدند .

تمام اهل علم باید منت دار مسلمانان باشند که خدمت بزرگی بعلوم و دانش نمودند و توسعه در عالم دارند مسلمین عرب حق حیات بزرگی بما غریبها دارند و بایستی تمدن مغرب را تمدن العرب نامید آنتهی .

اینها خلاصه مختصری بود از آنچه دانشمند شهر فرانسوی خودشان مینویسد جناب عالی مانند همه غریبها بعلوم و صنعت و کشفیات امروزه اروپا مینالید ولی خوبست نظری باینکه سالفه اروپا بنماید و نیز توجهی باوضاع و تاریخ جزیره العرب قبل از اسلام نموده تا کشف حقیقت بر شما بشود .

زمانی که اروپای شما حتی پاریس (مهد تمدن امروز) غرق در توحش و بربریت بود - سرچشمه های علم و تمدن و هنر از شبه جزیره العرب توسط اعراب مسلمین بر اهتتاقی قائد عظیم الشأن اسلام و اسلامیان خاتم الانبیاء محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) بدینا بخش میگردید

لازم دانستم برده‌ای از گذشته بردارم تا شما را بشمن اعراب مسلمین و اروپائیان توجه دهم تا حقیقت آشکار گردد.

هدیه فرستادن هارون ساعت
ساخت مسلمین را برای
شارلمان

خودتان میدانید که قرن هفتم و هشتم میلادی بواسطه خدمات بزرگ شارلمان امپراطور مقتدر فرانسه اروپا سر و صورتی بخود گرفت مع ذلک در همان زمان وقتی روابط خود را با دربار خلافت اسلامی بنهاد (هارون الرشید عباسی) محکم نمود تحف و هدایایی بین شارلمان (در مرتبه اول) و خلیفه هارون الرشید رد و بدل شد من جمله از تحف و هدایایی که هارون در عوض برای شارلمان فرستاد علاوه بر جواهرات و البسه فاخر و پارچه های بافت مسلمین عرب و قبیل بزرگی که اروپا ندیده بود وساعت بزرگی بود که فرانسوی‌ها بر سر در عمارت سلطنتی خود نصب نمودند و آن ساعت از هنرمندی عربهای مسلمین بود که اوقات ۲۴ ساعت را با زدن زنگها که با افتادن دانه‌های فلزی در جام بزرگ زرین معین مینمود. دانشمندان فرانسوی دربار شارلمان بلکه تمام اهالی پاریس (پای تخت متمدن امروز اروپا) نتوانستند از حقیقت و چگونگی آن صنعت بزرگ سر در آورند چنانچه کوستاویولون در تمدن العرب و دیگران از دانشمندان و نویسندگان اروپا ثبت نموده‌اند. اگر بخواهید بهتری میزان تمدن اروپا در مقابل تمدن اعراب مسلمین پی ببرید تاریخ زمان شارلمان وقضیه ساعت ساخت مسلمین را مطالعه نمایید تا کشف حقایق بشود. که مینویسند وقتی ساعت را در برج بزرگی بالای سر در عمارت سلطنتی گذارند و روپوشی از بالای آن برداشتند مردم پاریس حرکت غریبه‌های ساعت را دیدند باجوب و چماق و انواع حردها بطرف عمارت سلطنتی حمله نمودند - خبر بشارلمان دادند که ملت باعصیان تمام حمله بعمارات سلطنتی نمودند - درهای عمارات را بسته و زره و دانشمندان دربار را برای تحقیق علت این عمل ملت فرستادند.

پس از گفتگوی بسیار معلوم شد نظر بدی بمقام سلطنت ندارند بلکه میگویند سالها کشیها بما گفتند از شیطان دشمن بزرگ بشریت باید دوری نمایند ما پیوسته

عقب این دشمن بزرگ بودیم که در کجا بودست پیدا کنیم و خود را از شر او نجات دهیم تا در این موقع که این برج ساخته شده می بینیم شیطان در داخل برج حرکتی میکند که ما را اغواء نماید لذا ما برای خراب کردن برج و کشتن دشمن بزرگ عالم بشریت حمله نموده‌ایم !!!

ناچار دسته دسته از بزرگان ملت را بیالای برج برده وضع ساعت و هنر نمائی مسلمین را با آنها ارائه دادند آنها برای ملت تشریح نمودند آنگاه ملت با عنتر خواهی و یوزش از مقام سلطنت متفرق گردیدند.

پس شما نفرمائید مسلمانان از اروپائیان عقب بودند خیر عقب نبودند بلکه عقب ماندند از همان روزی که غریبها بیدار شدند و در مدارس علم و هنر مسلمین مانند آندلس و قرطبه و اشبیلیه و اسکندریه و بغداد و غیره اخذ علوم و صنایع و حرف نمودند در پی سعی و عمل رفتند و باوج ترقی و تعالی رسیدند.

مسلمانان مغرور تنبل و تن پرور شدند و خود پیدا نموده عقب ماندند تا این روز رسیدند که می بینیم والا ما همه چیز داشتیم ولی امروز فقیر همه چیز شده ایم قبول ادب دانشمند حافظ شیرازی ما که گوید.

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت زیبگانه تمنا میکرد

از اینها گذشته ترقیات علمی و صنعتی شما مربوط بحضرت عیسی علیه السلام نبیاست بلکه در اثر سعی و کوشش مردمان غربی از ده قرن بعد از صلب حضرت مسیح (بعقیده شما) آنها از برکات مسلمین عرب ونشريات آنها بوده.

البته در این موضوع صحبت بسیار نمودیم تا رسیدیم باین جا که گفتیم فرقی بینشویان مسلمین با تمام اهل عالم و دانشمندان معروف دنیا اینست که اینها با اسباب کشفیات میکنند و آنها بدون اسباب.

برای مدعای خود چند خیر از ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين راجع بحیوانات ذره بینی خواندم که در زمانیکه ذره بینها و میکروسکوپها در عالم وجود نداشت (یعنی در هزارویسصد سال قبل) پیشوایان بزرگ اسلام ائمه از عترت پیغمبر عظیم الشان ما با

چشم غیر مسلح بالآت و ادوات ظاهره حیوانات زده بینی را دیده و بما معرفی و امر باحتر از آن آنها نمودند.

شما ها امروزه مباحثات مینمائید که بوسیله تلسکوپها و دوربینهای قوی از کرات جویه و موجودات هوائی و مخلوقات در کواکب و ستارگان فی الجمله اطلاع پیدا نموده اید. ولی در هزار و سیصد سال قبل پیشوای دوم مسلمین و معلم ثانی اسلامیان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلاة والسلام بدون اسباب و وجود تلسکوپ و دوربین های بزرگ از کرات آسمانی طبق هیئت جدید خبر داده آنگاه همین خبری که امشب بر مرستان رسانیدم برای ایشان خواندم که آنحضرت فرمود **هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض.**

میوزون - (بعد از قدری سکوت و تفکر) خبر را یاد داشت نموده و گفتند خواهش میکنم نام کتابهایی که این خبر را ضبط و ثبت نموده اند بمن بدهید گفتند نوشتند آنگاه گفتند در لندن و پاریس بزرگترین کتابخانه های مهم دنیا موجود است حتی نسخه های خطی هر کتابی در آنجا هست من اول بلندن میروم و بعد پاریس در کتابخانه ها این کتابها را دقیقانه تحت نظر میگیریم و با دانشمندان و مستشرقین مطلب را مورد بحث قرار میدهم اگر دیدیم تاریخ تألیف این کتابهایی که شما ذکر نمودید قبل از پیدایش تلسکوپها و دوربین های آسمانی بوده شما قول شرف میدهم و خدای عیسی صلی الله علیه و آله و محمد صلی الله علیه و آله بین من و شما گواه باشد که بعد از تحقیق و فهمیدن مطلب مسلمان میشوم.

زیرا قطعاً گویند چنین خبری بدون اسباب در هزار سال قبل چشم دنیائی نداشته و حتماً چشم ملکوتی داشته دارای قوه الهی بوده پس دین اسلام با چنین پیشوائی حتماً دین حق آسمانی میباشد که خلیفه و جانشین پیغمبر اسلام دارای چنین قوه و علمی مافوق قوای بشریت بوده - انتهی (۱)

(۱) بعد از مراجعت از سفرنامه ای از ایشان رسیده با تصدیق بر مراتب فوق و حقیقت غیر اظهار اسلام و اقرار به شهادتین و اعتراف به حقیقت اسلام نموده بودند.

آقایان محترم چنانکه بیگانگان ندیده و نشناخته بدون حب و بغض فقط روی قاعده و مبنای علمی چنین حکمیت نمایند.

ما و شما باید بطریق اولی این راه را بیمائیم و روی همین دو قاعده هر کس را لایق پیغمبری و واجد شرایط دیدیم پیروی از او بنمائیم.

و هم چنین است مقام خلافت و جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله که اگر بار دیده انصاف و بصیرت بشکریم و از غرض رانی و تعصب خارج و لباس عادت را از تن بیرون کنیم میفهمیم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان صحابه احدی لیاقت این معنی را نداشته که زهد و علم و افضل بعلاوه اعلا نسبتاً از مولا امیر المؤمنین علیه السلام باشد.

چه آنکه آنحضرت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله جامع جمیع فضائل و کمالات بوده اولین و آخرین در نزد آن بزرگوار بوده و جمیع علوم که در میان خلق متعارف است از حکمت و کلام و تفسیر و فرائد و صرف و نحو و فقه و هندسه و طب و نجوم و عدد و جبر و حساب و شعر و خطبه و موعظه و بدیع و فصاحت و لغت و منطق الطیر تمام با آنحضرت منتهی میشود.

در جمیع این علوم با آنحضرت مبتکر بوده یا تشریح علم نموده و در هر علمی کلام خاصی بیان فرموده که اهل آن فن آنکلام را مصدر قرار داده و بعدها هر چه در آن فن گفتگو کرده اند شرح بر کلام آنحضرت بوده است.

مانند آنچه به ابوالاسود دثلی در علم نحو فرمود که کلمه اسم و فعل و حرف است و نیز باب **إن** و باب اضافه و باب اماله و باب لغت و عطف را مرسوم داشت و تقسیم لغز با رفع و نصب و جر و جزم، دستور اصولی است برای حفظ عبارات از غلط از طرف آنحضرت صادر گردیده است.

اگر شما صفحات اول دیباچه کتاب شرح نهج البلاغه این ای الحدید معتزلی را دقیقاً بخوانید خواهید دید که این عالم متصف چگونه تصدیق به تمام این

اعتراف این ای الحدید
بمقامات علمیه علی صلی الله علیه و آله

معانی نموده و مقام علمی آنحضرت را ستوده صریحاً در ص ۶ گفته .

وما أقول فی رجل تعزى الیه کل فضیلة و تنتهی الیه کل فرقة و تتجاذبه
کل طائفة فهو رئیس الفضائل و بنوعها و ابو عذرها و سابق مضمارها
و محلی حبلیتها کل من یزغ فیها بیده فمنه اخذ وله اقنوی و علی مثاله
احتدی (۱) .

علم قتها، اربعه ابوحنیفه - امام مالک - امام شافعی - امام حنبل را از آنحضرت
میداند و گوید قتها، صحابه قفه را از علی آموختند .

چون امشب مجلس ما خیلی بطول انجامیده بیش از این مقتضی نیست که بنقل
تمام گفتار و بیانات آن عالم بزرگ خودتان شما را مشغول سازم .

لازم است مراجعه نمائید به دیباچه شرح نهج البلاغه آن مرد بزرگ منصف تا
میبوهت شوید از شهادت و تصدیق و اذعان و اعتراف عالم مورخ منصف از جماعت خودتان
که گوید امر علی علیه السلام عجیب است که در تمام عمر کلمه لاوری بر زبان او جاری
نشده بیوسته همه علوم در نزد او حاضر بوده تا آخر جملات که گوید و هذا یگاد
یلحق بالمعجزات لان القوة البشریة لاتفی بهذا الحصر و لانتفض بهذا
الاستنباط (۳) .

اگر بخواهم اخبار غیبیه ای که از آن حضرت صادر گردیده و بعد از سالها بلکه
قرنها وقوع یافته و اکابر علماء خودتان خبرها را نقل نموده و تصدیق بآن معانی نموده اند
اشاره نمایم صبح طالع میگردد در حالتیکه بعشری از اعشار نقل حقایق نرسیده ایم
بیش از این مزاحم نمیشوم .

(۱) چه بگویم و چگونه معرفی نمایم شخصی را که ابواب فضائل تماماً باو منسوب و
فضل هر گروهی از فضلا، باو منتهی میگردد و هر طایفه فضل خود را از او گرفته و جذب نموده اند
او است رئیس فضل و فضلا، زیرا هر فضیلتی از او سرچشمه گرفته سیج و پراهمین فضل از
آن جناب ترشح نموده است او است برنده مسابقه و میدان سیاق او است کشف تاج فضل و هر
بابی از فضل که بیده از آنجناب هویدا گردیده باذاریطاب باو دارد بایستی باو اکتفا، بفضیلت نمود
و بسئل او اقتدا کرد .

(۲) چنین امری البته ملحق بمعجزات است زیرا از قوه بشری خارج است که بتواند چنین
قواعدی را احصاء یا باین مرتبه از استنباط نایل گردد .

درخانه اگر کس است یک حرف بس است .

برای نمونه و روشن شدن آنهان گمان میکنم کافی باشد که آقایان بدانند آنچه
ما میگوئیم با دلیل و پرهان میباشد .

از جمله روزگاریکه پیره از علم آنحضرت برداشته شد و امت فهمیدند که
آن حضرت عالم بمغیبات است مثل فردا روزی بود که بنا بر بعض اخبار صحیحه
و مشهوره روز ولادت با سعادت ربیانه رسول الله ابا عبد الله الحسین ارواحنا فداه
بوده است .

ان الناس دخلوا علی النبی صلی الله علیه و آله
و سلم و هتفه بمولوده الحسین علیه السلام
مردم داخل میشدند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تهنیت
اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
میکتند آنحضرت را بمولود حضرت حسین علیه السلام

شخصی از میان جمعیت عرض کرد بای ایت و امی یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو
باد یا رسول الله امروز از علی امر عجیبی مشاهده کردم فرمود چه دیدید عرض کرد
چون ما برای تهنیت آمدیم ما را از ورود بر شما منع نمود بمنز اینکه یکصد و بیست
هزار ملک از آسمان جهت تبریک و تهنیت نازل شده اند و حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
میباشند ما متعجب نمودیم که علی از کجا شماره نمود و چگونه خبر داد شد آیا شما
باو خبر دادید حضرت تبسمی نمود و بعلی فرمود از کجا دانستی آنقدر ملک در نزد من
آمده اند عرض کرد .

بای ایت و امی ملائکه ای که بر شما نازل و سلام مینمودند هر یک بلغتی با
شما حرف میزدند من شماره کردم دویست و یکصد و بیست هزار لغت با شما حرف زدند
فهمیدم یکصد و بیست هزار ملک خدمت شما آمده اند حضرت فرمودند زادک الله
علماً و حلماً یا ابا الحسن خداوند علم و حلم تو را زیاد کند یا ابا الحسن (کنیه
علی علیه السلام بود) .

آنکه روز بامت نموده فرمود **انا مدینه العلم و علی بابها ما لله بأعظم منه و ما لله آیه اکبر منه** هو امام البریه و خیر الخلیفه امین الله و خازن علم الله و هو الراسخ فی العلم و هو اهل الذکر الذی قال الله تعالی **فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون انا خزانه العلم و علی مفتاحها فمن اراد الخزانة فلیأت المفتاح (۱)**.

قضاوت منصفانه

آقایان محترم اگر انصاف دهید و قدری از عادت خارج شوید و قضاوت عادلانه نمائید بدون اراده روی فطرت پاک قلبتان تصدیق مینماید که چنین شخصیت بزرگی که جامع جمیع علوم انبیاء و اسرار غیوب و مرآت کامل رسل و واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و صاحب مقام عدالت و تقوی و عصمت بوده رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم امر فرموده بدر خانه او برود و اطاعت او را اطاعت خود و مخالفتش را تنم مخالفت خود قرار داده و از حیث زهد و ورع و تقوی و نتراد برجسته خلق و اعلائی از همه بوده بقسمی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را امام المنتین و سید المسلمین خوانده که بیض از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم اولی و احق بقام خلافت و امامت بوده است از سایر صحابه ولو صحابه هم هر یک دارای فضائی بوده اند ولی صحبت ما در افضل و اکمل است که اولویت و حق تقدم بر دیگران دارد.

اگر شما در میان تمام صحابه و اقرار ب رسول الله فردی را معرفی نمودید که بفضائل و کمالات و صفات ظاهر و باطن برابری با آنحضرت نماید ما تسلیم میشویم و اگر همچو فردی را نتوانستید معرفی نمائید (زیرا همچو فرد شاخصی جز آنحضرت در میان صحابه وجود نداشته) حَقاً باید تسلیم حقیقت شوید و چشم از خلق پوشیده و با حق بیوند نمائید.

(۱) من شهر علم هشتم و علی دروازه اوست نیست برای خدا خبری و آیتی بزرگتر از علی اوست امام خلق و بهترین مردم امین خدا و نگهدار علم او و اوست اهل ذکری که خدا فرموده سؤال کنید از اهل ذکرا اگر شما علم ندارید من خزانه علم هشتم و علی کلید آن خزانه است هر کس خزانه او میخواهد پس باید کلید را بیاید.

(دستهای خود را بسوی آسمان برداشته عرض کردم) خدایاتو را شاهد و گواه میکرم اداء حق نمودم و وظیفه دینی را بدون حب و بغض انجام دادم و دفاع از حرم تشییع نمودم و حقیقت را در مقابل نهمتهای دشمنان ظاهر ساختم عوض و پشیمانی را از خودت میخواهم و بس .

بیانات نواب در قبول تشیع

نواب - قبله صاحبده شب است که در حاشیه این مجلس ذکر استضائه از انوار مقسمه و استفاده از مبانی علمیه و مبادی عالییه نموده و دلائل طرفین را استماع نمودیم چند نفر هستیم که تمام شبها با عشق تمام در مجلس حاضر و همه روزه در اطراف گفتارهای شبانه صحبتها نموده و مطالب را حلاجی کامل نمودیم شکر میکنم خدای واحد را که اسباب هدایت ما را بوسیله شما فراهم آورده و مستبصر بحق شدیم و دلائل نشنیده شنیدیم کمالاً صد در صد بر ما ثابت و محقق آمد که طریق شیعه امامیه اثنا عشریه مذهب حق و طریقه حقیقت است بر خلاف تبلیغات سوء مخالفین که آنها را بما مشرک و غالی و رافضی و منحرف از حق معرفی نمودند بر ما معلوم آمد که دین حقیقی اسلام را آنها دارا هستند. نه ما عده حاضر بلکه بسیاری از مردمان ساده بی غرض که در بی حق و حقیقت اند مانند ما در این شهر از خواندن روزنامه ها و مجلات و بی بردن بدلائل طرفین مستبصر بحق شده اند.

منتها بعضیها توانائی تظاهر ندارند بواسطه اشتغال آنها در مجامع عمومی و مشاغل خصوصی و اختلاط با مخالفین - ولی در نزد ما محرمانه اظهار تشیع نموده اند. چون شما راه ابهامی باقی نگذارید و بایمان ساده نزدیک بفهم همه ما کشف حقایق نمودید.

ولی ما عده حاضر چون از کسی باک نداریم با قوت قلب آماده تظاهر هستیم چند شب است که میخواهیم برده را برداشته و خود را معرفی نمائیم فرصت بدست نیامده و از حسن اتفاق هر شب بر بصیرت ما افزوده و دلائل محکم تری شنیده و بر عقیده خود تراسخ و ثابت تر شدیم.

برای آنکه وقت از دست نرود اجازه دهید پرده را برداشته آفرین ما را بشنوید و بما افتخار دهید و نام ما را در دفتر شعیبان مولای عالیمان امیر المؤمنین علی و ائمه هدیایت علیهم السلام ثبت و ضبط نمائید و بجامعه شعیبان هم اعلام فرمائید که ما را به برادری خود پذیرند و در روز قیامت در محکمہ عدل الهی و حضور جدّ بزرگوارتان هم شهادت بدهید که ما از روی علم و یقین ایمان بولایت ائمه اثناعشر و اوصیاء و خلفاء رسول خدا آورده ایم.

۱۵ اعی - بسی خرسندم که می بینم افراد برجسته ای باریزه بصیرت و کوشش حقیقت توجه به حقایق نموده. حق را بروشنائی نور عقل بنست آورده براه راست و صراط مستقیم وارد شدند.

همان صراطی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده چنانچه اکابر علماء سنت و جماعت از قبیل امام احمد بن حنبل دره سند و ابن ابی الحدید در شرح نهج و نهج بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن مغالزی در فضائل و خوارزمی در مناقب و سلیمان حنفی در نایب الموده و دیگران نقل نموده اند که آنحضرت فرمود **صراط علی حق نمسکه** یعنی راه علی حق است می چسبیم او را.

امیدوارم سایر برادران اسلامی ما هم از عادت و تمسب خارج گردیده و پیرده استتار از مقابل دیدگان ایشان برداشته حق و حقیقت بر آنها آشکار گردد.

نواب - قبله صاحب باتشکر از مزاحم و الطابقتان که با روی باز و حسن اخلاق جواب مستعدیات ما را دادید اینک مختصر اشکالی در گوشه دل ما است تمنا داریم آن داهم حل نمائید که باعث مسرت و امتنان و روشنائی دیدگان برادران ما و استحکام عقیده و ایمان ما گردد.

۱۵ اعی - خواهش میکنم بفرمائید اشکال در چه چیز است تا جواب آنرا عرض نمایم.

نواب - اشکال ما راجع بامامت ائمه اثناعشر و اسامی آنها میباشد چون در این شبهه آنچه مورد بحث قرار گرفته شخصیت امیر المؤمنین علی علیه السلام بود

متمنی است برای ما شرح دهید که اولاد در قرآن کریم آیه ای هست که ما را دلالت بامامت ائمه اثناعشر بنماید یا خیر.

ثانیاً در کتابهای ما اسامی دوازده امام شعیبان ثبت شده یاخیر چنانچه هست برای اطمینان قلب ما بیان فرمائید.

۱۵ اعی - فرمایش شما بسیار بجا و سؤال بموقع نمودید و جواب آنها حاضر است ولی چون وقت تنگ و نزدیک سحر است و جواب این سؤال هم ممکن است قدری طول بکشد چنانچه موافقت فرمائید با فرداشب تشریف می آورید و جواب عرض مینمایم یا فردا صبح بمرض جواب مبادرت ورزم.

چون فردا روزعید سعید میلاد سعادت بنیاد ریحانه رسول الله حضرت امام باعبدالله الحسین علیه السلام است از طرف برادران قزلباش ما جشن معصلی از صبح تا ظهر در امام باره (حسینیة) رسالدار بر قرار است ممکن است در آنجا بعنوان عیدی این جواب را عرض نموده و حل اشکال نمایم انشاء الله تعالی.

نواب - با کمال افتخار موافقت و بیش از این مزاحم وقت شما نمی شویم پس الحال اجازه فرمائید آقایان محترمی را که از انوار منیبه این مجلس نورانی استغاثه نموده اند بحضور مبارک معرفی نمایم.

۱۵ اعی - با یکعالم میل و مسرت آمده ایم که آقایان عزیز را در آغوش مهر و محبت پذیریم.

نواب - آقایانی که افتخار دارند امشب در تحت لوی تشییح اختیار نمودن **لا اله الا الله محمد رسول الله** اقرار بتلافت و امامت شش نفر اهل تسنن علی و یازده نفر امامان از فرزندان آنحضرت بنمایند.

۱ - حقیر خلیف شما عید القیوم ۲ - سید احمد علی شاه ۳ - غلام امامین (از تجار محترم) ۴ - غلام حیدر خان (از اعیان سرحدی) ۵ - عید الاحد خان (از تجار محترم پنجاب) ۶ - عید الصمد خان (از رجال و ملاکین معروف) (شکل ۲۲) - آقایان رویداعی آمدند داعی هم از جا برخاسته تمام اهل مجلس هم برخاستند

(هر يك را در آغوش محبت گرفته بوسیدم بعد تمام اهل مجلس با آنها معاينه نمودند)
 (چون دیدم برادران اهل تسنن خیلی گرفته شدند برای دلجوئی آنها گفتم شب (عید)
 (است مطابق دستورات اسلامی مسلمین بایستی با یکدیگر مضافه و معاينه نمایند)
 (که موجب ثواب فراوان است - فلذا خوبست همگی با هم مضافه و معاينه نمایند)
 (اول دست بگردن جناب حافظ و شیخ عبد السلام و بعد با سایرین معاينه نموده و پیشانی)
 (همگی را بوسیده آنکاه شربت و شیرینی مفصلی به مجلس آوردند و با صحبت‌های شیرین)
 (مجلس را مسرتی تازه داریم و کدورت‌های ظاهری را که در وجنات آنها بود بر طرف)
 (نمودیم).

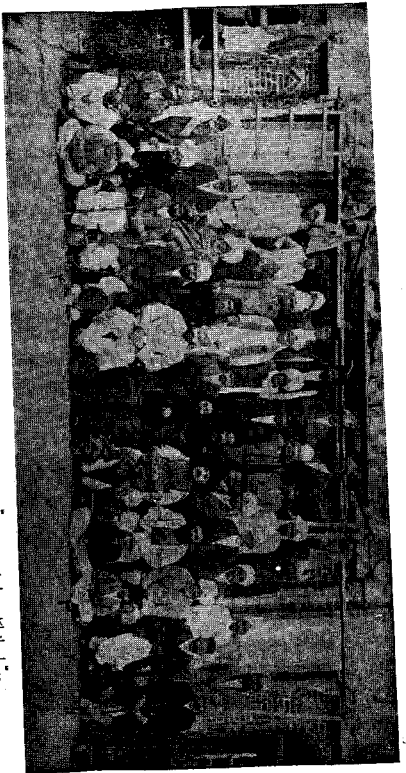
حافظ - صاحب ما از دیدار شما در این شبها بهره کافي بردیم که تا آخر عمر
 لذت آن فراموش شدنی نیست.

مخصوصاً بر شخص بنده منت بزرگی دارید جد بزرگوارتان بشما عوض بدهد
 زیرا کشف حقایق بسیاری نمودید چنانچه شبهای قبل هم عرض شد که حقیر را دیدار
 نمودید قطعاً من آن آدم شب اول نیستم یعنی هر انسان عاقل منصفی که دلایل خالی
 از شایبه شما را بشنود قطعاً بیدار و هشیار میشود - مانند این بنده حقیر که امیدوارم
 بطریقه ولایت عترت و اهلیت رسالت از این عالم بروم و در مقابل رسول الله ﷺ
 سفید روی باشم.

خیلی مایل بودم که مدت بیشتری با شما مانوس باشم ولی چون وقت ما تنگ
 گردیده و کارهای شخصی بسیار داریم ما بخیال دو روزه آمدیم مصادفاً خیلی طولانی شد
 امشب را با اجازه آقایان لیلة الوداع قرار میدهم که فردا شب با ریل (راه آهن) حرکت
 نمائیم و از شما دعوت میکنیم که بمحل ما تشریف فرما شوید تا از حضراتان بهره‌های
 خصوصی برداریم.

۱۵ عی - آقایان تصدیق فرمائید از شب اول که زیارتتان نائل آمدم الی الحال
 باوداد و صمیمیت بدون عناد و تعصب سرگرم مهر و محبت بودم و آقایان انس و علاقه
 مخصوصی پیدا نمودم هیچگاه از طرف داعی مانعی برای حرکت آقایان نبوده ولی

عده‌ای از اکابر برادران شیعه و سنی و مستقیمین اهل تسنن که پیش سلامت تنیع نائل شدند (۱۲)



إلهام که میشنوم آقایان خیال هر کت دارید تأثیر عجیبی در خود مشاهده مینمایم .
یکی از عرفاء شایخین گوید من با انس و وصال (برخلاف عموم) مخالفم برای آنکه
در عقبه سال فراق میآید و در دیوان منسوب بولانا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه است که فرمود :
يقولون ان الموت صعب على الفتي مفارقة الاجاب و **الله اصعب (۱)**
الحق در این ده شب از دیدار آقایان عموماً و شخص جناب عالی خصوصاً توشه بسیار
برداشتیم که هر کز فراموش نخواهم نمود .

ولو در این ده شب بمناسبت الکلام یجر الکلام رشته سخن بسیار طولانی شد
و هر شبی بدون ایراده زیاده از شش هفت ساعت و بیشتر وقت آقایان جلساء محترم را
کترتم ولی چون سراسر مجلس ما ذکر آیات شریفه قرآنی و نقل احادیث رسول خدا
صلی الله علیه و آله بوده و از عناد و لجاج جاهلانه و لهو و لعب برکنار بودیم خود عبادتی از عبادات
را انجام دادیم .

ولی نظر بآنکه انسان مرکز سهو و نسیان و اشتباه است چنانچه در طی
کلمات از طرف داعی سهواً (نه عمداً) ইসائت ادب یا اطمانه کلام روی داده یا بنظر آقایان
محترم بد آمده غفو وانعسان فرمایند و در مظان استجابت دعوات داعی ناچیز محتاج را از
دعای خیر فراموش نفرمایند .

حافظ - از حسن بیان و ابراز الطافتان کمال امتنان حاصل است و احدی از ما
از شما رجشی ندارد که پوزش میطلبید چه آنکه حسن اخلاق و ادب جناب عالی بقدری
زیاد است که ما را مقنون و مجتوب خود نموده و از طول کلمات هم ابدأ افسردگی
نداریم بلکه ملاقت لسان و حسن بیان شما باندازمای قوی است که گمان نمیکنیم هر قدر
طولانی شود ملال آور باشد .

داعی - با تشکر از مرام آقایان در خاتمه عرایضم میخوانم مطلبی بعرض
برسانیم که چون فردا روز عید بزرگ مولود مسعود منجی اُمّت ربّه صلی الله علیه و آله
میباشد و از طرف آقایان محترم قزلباش و برادران شیعی شما مجلس جشن با شکوهی
در امام باره (حسینیه) رسالدار برقرار است .

(۱) میگویند هر که بر جوان سخت است و حال آنکه ملاقات دوستان بعداً قسم سخت تر است .

و آقایان محترم از شخص جناب عالی و آقایان حاضر بتوسط شما از جمیع برادران
اهل تسنن صمیمانه دعوت مینمائیم نظر بملاقات خصوصی که برسول اکرم صلی الله علیه و آله دارید
برای خرسندی روح پر فتوح آنحضرت فردا صبح را با اجتماع مهمتی از برادران اهل
سنت و جماعت بآن مجلس جشن تشریف فرما شوید که از شرکت خودتان در آن مجلس
جشن شیعیمان علاوه بر اینکه عموم ما را منتون و متشکر خواهید نمود .

با نظر داعی موافقت خواهید فرمود که با شرکت دو فرقه برادران ایمانی و اسلامی
در این جشن عمومی چنان اتحادیه اسلامی تشکیل دهیم که اعدای اسلام را (که خواهان
تفرقه و جدائی مسلمانان اند) در حیرت و عبرت بگذاریم .

قد فرغت من الكتابة فی جمادی الثانی ۱۳۷۴ وانا العبد الفانی محمد الموسوی
(سلطان الواعظین الشیرازی)

عید میلان حسینی

فدت شهر شعبانها الاشهر
طوی لهم عنا و زال العنا
لثالثه فی رقاب الا نام
فصبح الولاہ بمیلاد سیط
و باب النجاۃ الامام الذی
و غصص الامامة فیہ سما
و دروض النبوة من نوره
لتنهن بمیلاده شیعة

فمن ینها یمنه الا شهر
و بشر الہنا یننا بنشر
ایاد لعمرک لا تنکر
ہادی الانام بہ مسفر
ذنوب العباد بہ تففر
جنی ہدایتہا بثمر
سنی و من نوره مزہر
لہم طاب فی حبہ عنصر (۱)

صبح روز سیم شعبان المعظم سال ۱۳۴۵ که عید میلاد سعادت بنیاد مولانا و مولی الکونین امام سیم حضرت ابا عبد اللہ الحسین علیہ و علی جدہ و ایہ و امہ و اخیه و تسعة المعصومین من ذریتہ الصلاة والسلام بود طالع، مجلس جشن با شکوہی از طرف آقایان محترم قزلباش در امام بارہ (حسینیہ) رسالدار منعقد و برقرار شد از اول صبح عموم طبقات مشتعلہ بآن مجلس با شکوہ هجوم آورده چهار ساعت بظہر مانده داعی با اتفاق جمع کثیری از علماء و رجال شیعة کہ بمنزل آمده بودند جهت شرکت در جشن بہ امام بارہ رقتیم الحق مجلس با شکوہی بود.

(۱) از بین جمیع دوازده ماہ سال شہر شعبان کہ مشہور بین و خیرت است صدای خود را بہ یفشار از میلاد آنحضرت بلکہ نمود هر گویہ ہمہ غمرا از ما زائل و صدای تیریک از هر طرفی برخاست باینکہ در سیم ماہ شعبان حسین بن علی علیہما السلام منولہ گردید و ولدا صبح ولایت بیلاہ پسر پیشتر غمنا روشن و منور گردید کہ از کسبکے باب نجات و سبب آموزش خلائق است شاعر درخت امامت از دلبلند دیوہ ماہی درخشندہ ولایت بہ امام بعد از او هستند باغ نبوت از نور او روشن و پراز گل دیوہ است تہنیت بگو بیلاہ آن بزرگوار گروه شعبان داپتی آن گروهی کہ از عیب و دریب بسبب محبت او خالص اند.

ہزاران نفر جمعیت از طبقات مختلفہ شیعة و سنی فضای بسیار وسیع امام بارہ با آن عظمت و تمام اطرافہای بزرگہ دو طبقہ اطراف را تا میان معبر عمومی حتی بالای ماہارا پر نموده بودند.

آقایان محترمین علماء عامہ و اہل تسنن با اتفاق جناب حافظ شہد رشید و شیخ عبدالسلام ہم تشریف فرما بودند از زورد داعی جوش و خروش عجیبی در مجلس بر پا شد با اینکہ برای جلوس داعی جایگاہ مجلگی معین نموده بودند معز لک بیاس احترام علماء بزرگہ عامہ از جایگاہ خود صرف نظر نموده بک سر خدمت ایشان رقتم بسیار از این عمل داعی کہ احترام بمقام آنها و دال بر خفتن جناح و بی غرضی داعی بود خوش حال شدند.

بعد از معاہفہ و جلوس شربت و شیرینی مفصلی بمجلس آوردند بعد از صرف خیرت و شیرینی دو نفر مداح مدیحہ سرائی قابل تمجید بلسان اردو و پارسی نمودند آنکاہ جناب سر داد عبد الصمد خان کہ از رجال نامی شیعة پیشاور بودند با جماعتی از محترمین قزلباش آمدند و از داعی درخواست منبر نمودند کہ چون روز عید است جماعت حاضرین بانتظار عیدی از شما آمارہ اند کہ از بیانات منبری خود با آنها عیدی بدهید.

ہر چند داعی امتناع نمود بر اسرار آنها افزوہ شد عاقبت جناب حافظ واسطہ شدند و گفتند چون امروز آخر توقف ما است میل داریم از منبر شما یاد کاری باخود بیریم چون بایشان علاقہ پیدا نموده بودم نخواستم تمرد از قول ایشان بنمایم لذا بیاسی احترام ایشان منبر رقتم تا قریب ظہر منبر بودم و بعد از خاتمہ منبر و اداء نماز جماعت با اتفاق عدماہی از خواص رجال شیعة و سنی و آقایان مستبصرین عکسی برداشتند (کہ در صفحات قبل گراور شدہ و از نظر خوانندگان محترم گذشت) و غذای مفصلی بافتخار و روز نشن فقر آقایان محترمین تازه وارد در حوزه شیعان بموم داده شد.

اینک متن منبر داعی را ہم کہ مسخیرین جرائد و مجلات نوشته و در مطبوعات خود انتشار داده بودند چون خالی از فایده نبود بلکہ میتوان گفت متمم و مکمل بیاناتہ دہ شب مناظرات ما بود لذا برای چاپ باصل کتاب ملحق نمودیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آغاز منبر

رَبِّ اشرح لي سُدري و يسِّر لي امرى و احل عقدة من لساني يفقهوا قولى .

الحمد لله الاول قبل اولية الاولين و الباقي بعد فناء الخلق اجمعين و الصلاة و السلام على سر الوجود و اول كل موجود و صاحب لواء الحمد و المنام المحمود الغاتم لما سبق و الفاتح لما اقلق و المعلن الحق بالحق و الدافع جيشات الاباطيل و الدماغ صولات الاضاليل النبى الامى و الرسول المكى المدني القرشى الهاشمى الابطحي سيد الاولين و الاخرين حبيب اله العالمين ابى القاسم محمد بن عبدالله خاتم الانبياء المرسلين و على آله الطاهرين و اوصيائه المعصومين شمس سماء العلم و الهداية و ينابيع الحكمة نواعيس الكبرياء و آيات الله العظمى و لمة الله على اعدائهم و مبغضهم و منكرى فضائلهم من الاولين و الاخرين من الان الى يوم الدين اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم قال الله الحكيم فى كتابه الكريم يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم فان تنازعتم فى شىء فردوه الى الله و الرسول ان كنتم تؤمنون بالله و اليوم الاخر ذلك خير و احسن تاويلا (۱) .

(۱) اى اهل ايمان فرمان خدا و رسول و فرمان داران (اطراف خدا و رسول) را اطاعت كنيد و چون در چيزى كارتان يكنگو و نزاع كنيد بى حكم خدا و رسول باز كرديد اگر بعبدا و دود قيامت ايمان داريد اينكار (رجوع بى حكم خدا و رسول) براى شما از هر چه محمود كنيد بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود .

آزادى مجاز و حقيقت

يكى از موضوعات مهمه كه سالها است رطب اللسان

عموم گرديده و هر فرقه و قومي براى بيشترت مرام

و مقصد خود انگه بان مينمايند موضوع حرّيت و آزادى است كه احيراً سست و آويز دسته اى از مردمان قصير الفكر و کوتاه نظر گرديده كه روى همين اصل حرّيت و آزادى از زير فرمان قضاء جريان انبياء عظام بيرون رفته و از حوزه متدينين خارج گرديدند و حال آنكه فهميدند حرّيت و آزادى از عبوديت پروردگار عالميان و قيود شرايع حقّه و قوانين مقدسه مخالفت كامل با علم و عقل دارد و چنين حرّيت و آزادى مخلّ اساسى بشر و موجب هرج و مرج و خلاف نظام طبيعى و مرود و مبنغوس محققين علماء و عقلاء ميباشد .

البته آن حرّيت و آزادى كه بسيار خوب و مملوح است عبارت است از آزادى از عبوديت مخلوق و تعظيم و پرستش آبناء بشر و اطاعت كور كورانه همچنانسان مانند خود چنين آزادى از لوازم انسانيت است چه آنكه انسان فهميده كه بنور عقل منور گرديده و صاحب علم و معرفت ميباشد بايستى از عبوديت و بندگى مانند خود بر كنار باشد كور كورانه مطيع صرف احدى نكردد كه در وادى ضلالت و حيرت سرگردان گردد .

البته بايد انسان اشرف مخلوقات سر اطاعت بجاى فرود آورد كه قابل و لايق و دلائل عقل و نقل يرواقم باشد .

بديهى است ستايش و بندگى منحصرّاً اختصاص دارد بذات بى زوال حضرت احديت جلّ و علا كه خالق ما و شما و جميع موجودات عالم است كه با دلائل عقليه ثابت آمده كه مخلوق عاجز در مقابل خالق قادر آنهاى خالقى كه ايجاد همه چيز براى او نموده بايستى خاضع و خاشع و مطيع صرف باشد .

و اطاعت احدى از مخلوقات بر انسان جائز نيست مگر آنكى را كه خداوند متعال امر باطاعت او نموده باشد و سند محكم ما در اطاعت و فرمان بردارى اشخاص قرآن مجيد است .

وقتی مراجعه بقرآن مجید و این سند محکم آسمانی مینمایم می بینم دستور اطاعت را در آیات چندی کاملاً بما داده که روی قواعد عقلانی اطاعت از چه اشخاصی بنمایم و در مقابل چه افرادی سر تعظیم فرود آوریم .

اطاعت خدا و پیغمبر و
اولی الامر و واجب است
از جمله در همین آیه شریفه که مطلع عراض
داعی است سر بجا فرموده **اطيعوا الله واطيعوا**
الرسول واولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید

خدا و اطاعت کنید پیغمبر و صاحبان امر را .

پس بحکم این آیه شریفه بعد از اطاعت خداوند متعال از جنس بشر اطاعت پیغمبر و صاحبان امر واجب است .

در اطاعت او امر پیغمبر خاتم صلوات الله علیه عموم جامعه مسلمین متفقند و احدی انکار این معنی ندارد فقط اختلافی که بین مسلمانان ایجاد نمودند در معنای اولی الامر است که خداوند در این آیه بعد از اطاعت خود و رسولش اطاعت اولی الامر را واجب قرار داده .

عقیده اهل تسنن در
معنای اولی الامر

برادران عامه و اهل تسنن را عقیده بر آنست که مراد از اولی الامر در آیه امره و فرمانفرمایان و سران لشکرند که شامل حال سلاطین و صاحبان

امر (ظاهری) میباشد .

لذا آقایان اهل تسنن اطاعت امر سلاطین را بر خود واجب میدانند (هر چند متجاهر بفسق و فجور و ظلم باشند) ؟ بدلیل آنکه آنها مشمول آیه اولی الامرند پس اطاعتشان واجب است ۱۱ .

و حال آنکه چنین عقیده ای با دلایل عقل و نقل باطل است که این مجلس مختص با شیع وقت اجازه نمی دهد که بتمام دلایل بر جلال عقیده آنها استشهاد نمایم **اقلاً یک ماه وقت می خواهد تا بتفصیل بپردازیم ولی من باب مالا یدرک کله لا ینرک کله** .

آب دریا را اگر نتوان کشید لیک بهر تشنگی باید چشید

با اجازه آقایان محترم برای اثبات هدف و مقصد خود مختصراً در اطراف این موضوع بحث مینمایم تا اهل انصاف قضاوت عادلانه نموده کشف حقیقت گردد .

بدیهی است امره و سلاطین که در جامعه فرمان
صاحبان امر بر سه قسمند
روائی مینمایند از سه حال بیرون نیستند بامنصوب
بالاجماع - یا غالب بالقدرة - یا منصوب من جانب اللهاند .

اما طریقه اول که اگر مسلمین اجماع بر فردی نموده و او را بامارت بر قرار نمودند اطاعتش مانند اطاعت خدا و پیغمبر واجب باشد دلیل مثبت عقلانی ندارد که مسلمانان بتوانند عموماً اتفاق کنند بر یک فرد کامل عیار و پاکی و او را بامارت بر قرار نمایند .

برای آنکه مسلمین هر قدر قوی القهیم باشند بطواهر حالات مینگردند و از یوایان اشخاص که در چه عقیده هستند بی خبرند .

هر قدر مسلمین عاقل و دانا باشند در امر انتخابات
بنی اسرائیل منتخب جناب
موسی فاسد در آمدند
الله علی نبینا و آلہ و علیهم السلام که از انبیاء اولوا العزم
است عالمتر نمی باشند و عقول همه آنها از عقل کامل فرستاده خدا بالاتر نخواهد بود .

حضرت موسی از میان هزاران عقلاء و دانشمندان بنی اسرائیل هفتاد نفر را روی حسن ظواهر انتخاب نمود (چون انبیاء مأمور بطواهر بودند بی یوایان اشخاص نظر نمی کردند همان حسن ظاهر را مدار اعتبار قرار میدادند) .

و بطور سینا برد در موقع امتحان همگی فاسد در آمدند و هلاک شدند معلوم شد از اول صاحبان عقیده صحیح ثابت قلبی نبودند منتها در موقع امتحان یرده بالا رفت و آنچه در باطن داشتند آشکار شد چنانچه قرآن مجید اشاره باین معنی نموده در آیه ۱۵۴ از سوره ۷ (اعراف) .

بشر قادر نیست انتخاب
امیر صالح کامل نماید

پس جایکه منتخبین کلیم الله پیغمبر خدا فاسد
و کافر از جلد در آیند و بوسیلهٔ ساعقه بمذاب
حق تعالی معذب گردند - سایر افراد بشر بطریق
اولی قدرت بر انتخاب امراء صالح کامل ندارند .

چه آنکه ممکن است منتخب ظاهرالصلاح آنها در واقع و باطن کافر یا فاسق باشند
و ظاهر آسالمی نموده بعد از جلوس بر آریکه سلطنت و امارت جلد ظاهرالصلاحی را
انداخته بی پرده مقاصد سیئه خود را تدریجاً اجراء نمایند .

چنانچه در بسیاری از سلاطین و امراء (حتی نمایندگان مجلس شورای ملی) این
امر دیده شده است و قطعاً اطاعت چنین امیر و پادشاهی موجب اضمحلال دین و ضیاع
حقوق مردم و محو آثار اسلام خواهد بود .

سلاطین و امراء اولی
الامر نمیباشند

هر گز عقل باور نمیکند که خداوند متعال اطاعت
امر سلاطین و صاحبان امر ظالم و فاسق فاجری
را قرین اطاعت خود و رسولش قرار دهد پس
بطلان این عقیده و رویه بارز و آشکار است .

و علاوه اگر این حق اجماع امت شرعی باشد اولی الامر باید در هر زمان با انتخاب
حقیقی ملل اسلامی باشد و اختصاص بملتی دون ملت دیگر نداشته باشد .^۴ این حق شرعی
تمام افراد جامعه مسلمین است که در هر گوشه و کنار عالم - فردی یا افرادی از
مسلمانان در شهر و یا قریه ای سکنا داشته باشند باید در آن انتخاب رای بدهند
و در تعیین صاحب امر شرکت نمایند نه آنکه دسته ای در شهری یا مملکتی رای بدهند
رای آنها اجباراً مطاع باشد و سایر عقلاء و افراد بر جستهٔ مسلمین مجبوراً تسلیم
گردند و اگر جمعیتی نظر مخالفتی داشته باشد آنها را راضی و مشرک خوانند و قتلشان
را واجب بدانند .

چنانچه صفحات تاریخ هزار و سیصد سالهٔ اسلام را مطالعه نمایم می بینیم که
چنین اجماعی بعد از خاتم الانبیاء علیهم السلام در هیچ زمانی واقع نشده که تمام مسلمین موجود

در عالم یا نمایندگان حقیقی آنها مجتمعاً رأی داده باشند پس عقیده باجماع در هیچ
دوره ای لایس عمل نبوده و نخواهد پوشید مخصوصاً امروزه که بلاد مسلمین قطعه قطعه
و ممالک اسلامی متعدد ، و هر یک امیر و پادشاهی دارند .

اگر بنا شود اهالی هر مملکتی پادشاه و صاحب امر مستقلی برای خود انتخاب
نمایند گذشته از آنکه در هر زمانی اولی الامر متعدد خواهد بود و هیچ يك از ممالک
زیر فرمان پادشاه و اولی الامر مملکت دیگر نخواهند رفت چنانچه بین آنها هم
خلاف و اختلافی واقع شود و نائزۀ حرب بینهما مشتعل گردد (چنانچه مکرر در
تاریخ اسلام واقع شده) مسلمانان بلا تکلیف خواهند بود چه آنکه هر دو دسته از
مسلمانان اطاعت لاضر اولی الامر خود ناچار بجان هم افتاده و برادران مسلمان خود را
بکشند آیا هر دو دسته از مسلمانان در برادر کشی مثاب و قاتل و مقتول اهل بهشت
خواهند بود تا .

حاشا که اسلام و شارع مقدس چنین دستوری داده هر گز اسلام دین جامع کامل
عقل پسند امر پیچیزی نمیکند که مورد انکار عقلاء و قابل عمل و اجراء نباشد بعلاوه سبب
ایجاد تفرقه و جدائی مسلمانان گردد .

پس اولی الامری که خداوند نامر باطاعت آنها نموده منسوب بالاجماع نخواهند بود .
چنانچه در لیالی مانیه در مجلس بحث خصوصی با حضور علماء و دانشمندان
فریقین (شیعه و سنی) بطلان اجماع را عقلاء و نقلا ثابت نمودیم که در صفحات جرائد
و مجلات درج گردیده ^(۱) لابد بنظر آقایان محترمی که در آن جلسات حاضر نبودند
رسیده است .

و اما قسم دوم که منسوب بالقدره است یعنی هر
امیر و سلطان و خلیفه سفاک خونخوار فاجری که
بهر و غلبه و سر نیزه و دسیسه بازی بر مردم

هر سلطان و امیر با قدرتی
اولی الامر نمیباشد

مسلط و صاحب امر نافذ باشد اطاعتش واجب گردد .

(۱) مراجعه شود به ۴ تا ۴۸۲ تا ۴۹۱ و ۵ تا ۷۴۲ تا ۷۴۸ همین کتاب .

چگونه غل‌زیر بار رود و تسلیم باین عقیده بی‌معنی گردد که اطاعت امراء و سلاطین و یا خلفاء سفاک بی‌بلاک و فاسق فاجر مانند اطاعت خدا و پیغمبر واجب باشد ؟

اگر امر چنین است چگونه علماء و مورخین و متقدمین از اکار علماء عامه خلفاء و امراء سفاک ظالم را در کتب و دفاتر خود تقیح مینمایند مانند معاویه و یزید یلید سفاک و زیاد بن ابیه و عبید الله و حجاج و ابوسلمه و ابو مسلم و غیر آنها .
و اگر فی الواقع کسی از راه لجاج بخواهد بگوید اطاعت این قبیل اشخاص وقتی آمر و نافذ و سلطان و خلیفه بر مسلمین شدند واجب است (چنانچه بعضی از علماء عامه گفته‌اند) قطعاً چنین اطاعتی بر خلاف نصّ صریح قرآن مجید و کتاب محکم آسمانی میباشد .

زیرا خداوند متعال در آیات چندی از قرآن مجید کفار و فسّاق و ظالمین را مورد لعن قرار داده و مسلمین را منع از اطاعت آنها نموده .
پس چگونه در این آیه شریفه امر میکند که اولی الامر (فاسق فاجر ظالم بلکه کافر) را اطاعت کنند !!

بدیهی است نسبت دو قول متضاد بذات اقدس پروردگار از اقیح قیاح میباشد ؟
و حال آنکه فخر رازی که از اکار علماء عامه است در تفسیر این آیه شریفه صریحاً گوید قطعاً بایستی اولی الامر معصوم از گناه باشد و الا خداوند اطاعت او را در ردیف اطاعت خود و پیغمبر خاتم قرار نمیدارد .

پس وقتی با همین مختصر دلایل جلال این دو عقیده ثابت شد که ممکن نیست اولی الامر منصوب بالاجماع یا منصوب بالقدرة باشد .

ثابت میماند قسم سیم که حتماً بایستی اولی الامر ثابت میماند **اولی الامر باید منصوب و منصوب و ممنوع من جانب الله باشد** قیبت المطلوب همین است عقیده شیعه امامیه اثنا عشریه که میگویند چون اولی الامر بایستی مانند پیغمبر مذهب و منزه از جمیع صفات رزیه و اخلاق فاسده و معصوم از تمام کبائر و صفات ظاهراً و باطناً باشند و چون علم بیواطن امورهم احدی

جز خدای تعالی ذاتاً و استقلالاً ندارد پس باید خدای تعالی اولی الامر را معین نماید . همان خدائی که رسول را از میان خلق برگزید و یرسالت میفرستد اولی الامر را هم بایستی ذات اقدس او جل و علا انتخاب نموده و بپرورد معرفت نماید .

علاوه بر این قبیل دلایل که از خارج اثبات مرام مینماید صراحت ظاهر خود آیه حکم میکند که اولی الامر کسی باید باشد که واجد جمیع صفات رسول الله ﷺ باشد الا ما خرج بالدلیل که آن مقام وحی و رسالت است .

و چون عالم بجمیع صفات بشریت جز ذات پروردگار دیگری نیست پس حق انتخاب مخصوص بذات او جل و علا میباشد .

فلذا در آیه شریفه برای فرق بین واجب و ممکن دو **اطیعوا** آورده که میفرماید **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول** خدا را اطاعت کنید بنحویکه او را واجب الوجود بالذات بدانید که آنچه از هستی صامت دارد از قبیل حیات و علم و حکمت و قدرت و غیر آنها از خود او و عین ذات او میباشد .

و اطاعت کنید پیغمبر را بنحویکه او را ممکن الوجود و عبد صالح و واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده بدانید که تمام آن صفات از جانب واجب الوجود باو افزوده شده است .

ولی وقتی بمعرفی اولی الامر میرسد کلمه **اطیعوا** نمیآورد قط با یک واو عاطفه اولی الامر را معرفی مینماید و در این واو لطیفه است که میخواهد ببردمان متوز الفکر روشن ضمیر بضمیر بضمیند که اولی الامر آنکس است که واجد باشد هرچرا رسول خدا ﷺ و واجد بوده است مگر آنچه بدلیل فایده است از قبیل نزول وحی و استقلال در ابلاغ رسالت خلاصه آنچه رسول اکرم ﷺ داشته اولی الامر نیز باید داشته باشد مگر مقام رسالت و نبوت پس اطاعت اولی الامر از سنخ اطاعت رسول الله ﷺ میباشد !

فقط شأن اولی الامر اینست که مجری احکام و نگاهبان دین و قوانین شرع سید المرسلین ﷺ باشد .

فلذا جامه شیعه امامیه معتقدند که مراد از اولی الامر ائمه اثنی عشر از نسل پیغمبر

و عترت طاهره آنحضرت میباشد که آنها امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه از عترت و اهل بیت پیغمبر و یازده فرزند بزرگوار آنحضرت هستند.

و این آیه شریفه بزرگتر دلیل شیعه و جامعه امامیه بر اثبات امامت ائمه اثنی عشر علیهم الصلاوة والسلام میباشد.

علاوه بر آیات کثیره دیگر که مورد استدلال ما میباشد که هر یک بجبهتی از جهات اثبات مرام مینماید از قبیل آیه ۱۱۸ سوره ۲ (شوره) **قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالِ و من ذریتي قال لایئال عهدی الظالمین (۱).**

و آیه ۶ سوره ۳۳ (احزاب) **النَّبِیُّ اُولٰی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ اَزْوَاجِهِ اِمَہَاتِهِمْ وَاُولٰوِ الْاِرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بِبَعْضٍ فِیْ کِتَابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمَہَاجِرِیْنَ (۲).**

و آیه ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) **یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ کُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ (۳).**

و آیه ۸ سوره ۱۳ (عد) **اِنَّمَا اَنْتَ مُنذِرٌ وَ لَکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۴).**

و آیه ۱۵۶ سوره ۶ (انعام) **وَ اِنَّ هٰذَا صِرَاطِیْ مُسْتَقِیْمًا فَاتَّبِعُوْهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السَّبِیْلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنِ سَبِیْلِی (۵).**

(۱) خدای تعالی (با ابراهیم) فرمود من ترا امام و پیشوای خلق قرار دادم ابراهیم عرض کرد این امامت و پیشوایی را بفرزندان من نیز عطا خواهی کرد فرمود: آری اگر صالح و شایسته آن باشند که عهد من (امامت) هرگز ببرد ستکار نخواهد رسید.

(۲) پیغمبر اولی و سزاوارتر بؤمنان است از خود آنها و زنان پیغمبر (در اطاعت و مطوعت و حرمت نکاح) بیکم مادر مؤمنان هستند و خوشاوندان نسبی شخص بعضی بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدمند از مؤمنین و مهاجرین.

(۳) ای اهل ایمان خدا ترس باشید و برادران راستگو ببینید و پیرو آنها باشید.

(۴) جز این نیست که وظیفه تو اینداز و ترسانیم (لا افرمانی خداست) و هر قومی را از طرف خدا راهنماییست.

(۵) اینست راه راست که راه من است پس پیروی کنید آنرا و از راههای دیگر که موجب فترت خداست جزو از راه خدا متابعت نکنید.

و آیه ۱۸۰ سوره ۷ (انعام) **وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا اُمَّةً یَّهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَ بَعِیْدُوْنَ (۱).**

و آیه ۹۸ سوره ۳ (آل عمران) **وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِیْعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا (۲).**

و آیه ۴۵ سوره ۱۶ (نحل) **فَاسْتَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ (۳).**

و آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب) **اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَ کُمْ تَطْهِیْرًا (۴).**

و آیه ۳۰ سوره ۳ (آل عمران) **اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَ نُوحًا وَ اٰلَ اِبْرٰهِیْمَ وَ اٰلَ عِمْرَانَ عَلٰی الْعٰلَمِیْنَ ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ (۵).**

و آیه ۲۹ سوره ۳۵ (فاطر) **ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتٰبَ الَّذِیْنَ اصْطَفِیْنَا مِنْ عِبَادِنَا (۶).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیه ۲۹ سوره ۳۵ (فاطر) **ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتٰبَ الَّذِیْنَ اصْطَفِیْنَا مِنْ عِبَادِنَا (۶).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اِنَّ اللّٰهَ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوۡةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبْرُکَةٍ زَیْتُوۡنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَآرَنُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَّشَآءُ (۷).**

و آیات بسیار دیگر که وقت مجلس اقتضای ذکر تمامی آنها را ندارد تا آنجا که خطیب خوارزمی در مناقب و امام احمد در مسند و حافظ ابو نعیم در ما نزل من القرآن فی علی و حافظ ابوبکر شیرازی در نزول القرآن فی امیر المؤمنین آورده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود: ربع قرآن در باره ما اهل بیت نازل شده.

و نیز حافظ ابو نعیم در ما نزل من القرآن فی علی واحد حنبلی در مسند و واحدی در اسباب النزول و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن عساکر و محدث شام در تاریخ خود و حافظ ابوبکر شیرازی در نزول القرآن فی امیر المؤمنین علیه السلام و محمد بن یوسف کنجی شافعی در اول باب ۶۲ کفایت الطالب و خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۲ ینایع الموده از طبرانی نقل مینمایند از ابن عباس (حبر امت) که فرمود:

نزلت فی علی اکثر من ثلاثمائة آیه فی مدحه (۱).

و البته در اطراف هر يك از این آیات آفتاب بایستی چند ساعتی صحبت نمود که بواسطه نبودن وقت قطع بطور فهرست بعضی از آنها را قرائت نمودم تا اهل فن بکتب اکابر علماء عامه از قبیل تفاسیر امام فخر رازی و امام شعبی و ز مشعری و جلال الدین سیوطی و طبری و نیشابوری و واحدی.

و کتابهای فرآند السملین جوهری و صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و جمع بین الصحیحین حمیدی و مسند امام احمد بن حنبل و صواعق ابن حجر و شرف المصطفی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم و مفاتیح الاسرار شهرستانی و مناقب خوارزمی و فصول المهمه مالکی و شواهد التنزیل حاکم ابوالقاسم و استیعاب ابن عبدالبر و سقیفه جوهری و ینایع الموده خواجه کلان حنفی و موده القرطبی همدانی و ما نزل من القرآن فی علی، اصتهانی و مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی و نهایة ابن اثیر و کفایت الطالب کنجی شافعی و نزول القرآن فی امیر المؤمنین ابوبکر شیرازی و رشفة الصادق سید ابی بکر بن شهاب الدین الملوی و غیر آنها را مراجعه و باریزه تحقیق بشکرند تا حقیقت بر آنها کشف گردد.

(۱) زیاده الا سیمه آیه در مدح علی علیه السلام نازل گردیده.

خلاصه خوبست اطالمة کلام نعم و آیه اول مجلس را که اول دلائل آوردیم ذکر نمائیم که عرض کردم عقیده جامه شیعہ امامیه اینست که مراد از اولی الامر در آیه شریفه طبق دلائل عقلیه و براین قلیه آمده استی عشر سلام الله علیهم اجمعین اند.

اما دلائل عقلیه بر این معنا بسیار است که وقت مجلس مقتضی ذکر تمامی آنها نیست ولی حکم قرینه ثابت است اولی الامری که اطاعتش توام با اطاعت خدا و بیغمبر است بایستی معصوم از خطاه باشد.

چنانچه امام فخر رازی هم در تفسیرش اقرار باین معنی نموده که اگر گفته شود اولی الامر معصوم نیست اجتماع تعین خواهد شد و آن محالست.

و دیگر آنکه اولی الامر باید أعلم و افضل و اروع و اثنی و اکمل من فی الارض باشد تا واجد صفات بیغمبر علیه السلام گردیده اطاعتش از هر حیث واجب آید.

این صفات در میان امت جز درباره ائمه اثنی عشر (تصدیق اکابر علماء عامه) گفته نشده مقام عصمتشان طورست که خداوند در آیه تطهیر شهادت باین معنی داده است.

و اختیار بسیاری در کتب معتبره اکابر علماء اهل تسنن در عصمت آن خاندان جلیل ذکر گردیده من باب نمونه پیندخبری از اکابر علماء اهل تسنن تبرک میجویم.

از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی درس ۴۴۵ ینایع

الموده ضمن باب ۷۷ و شیخ الاسلام جوهری در فرآند

السملین از ابن عباس روایت نموده اند که گفت

اخبار در عصمت

ائمه از طرق عامه

سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول انا و علی و الحسن و الحسین و تسعة

من ولد الحسن مطهرون معصومون (۱).

و از سلمان فارسی نقل مینمایند که رسول اکرم ﷺ دست بر کتف حسین علیه السلام

گذازد و فرمود الله الامام بن الامام تسعة من صلیه ائمة ائرار امتنا

معصومون (۲).

(۱) ششم از رسول خدا (ص) فرمود من ولی حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین

هنگی پاک و پاکیزه و مسوم (از جمیع صفات و کبائر و اخلاق ذمیه) میباشیم.

(۲) بدستیکه او امام پسر امام و نه نفر از حلب او امامان و نیکو کلان امتنا با عصمت اند.

و از زید بن ثابت روایت نموده که آنحضرت فرمود **وَأَنَّهُ لِيُخْرَجَ مِنْ صُلْبِ الْحَمِينِ**
أُمَّةٌ أَرَارَ امْنَاءَ مَعْصُومِينَ قَوَامُونَ بِاللَّعْنَةِ (۱).

و از عمران بن حصین نقل میکند که گفت از رسول اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** شنیدم که بعلی **عَلَيْهِ السَّلَام**
 فرمود **أَنْتَ وَارِثٌ عِلْمِي وَ أَنْتَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي تَعَلَّمَ النَّاسُ مَا لَا يَعْلَمُونَ**
وَأَنْتَ أَبُو سَيْطَى وَ زَوْجُ ابْنَتِي وَ مِنْ ذُرِّيَّتِكُمُ الْعِتْرَةُ الْأُمَّةُ الْمَعْصُومِينَ (۲).
 از این قبیل اخبار از طرق اکابر علماء عامه بسیار رسیده که برای نمونه در این وقت
 مختصر کفایت میکند.

و اما درباره علم آنها نیز اخبار بسیاری از طرق اهل سنت و جماعت وارد است که
 در لیالی گذشته و جلسات خصوصی در این باب بحث مفصل نمودیم لابد بنظر محترم
 آقایان در جرگه و مجلات رسیده امروز هم برای نمونه بنقل چند خبرا کتفا می کنیم.

ابواسحق شیخ الاسلام حوینی در فرآند السطین
 و حافظ ابونعمین اصفهانی در حلیة الاولیاء و ابن
 ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابن عباس روایت
اشاره بعلم عترت
و اهل بیت طهارت
 مینمایند که فرمود رسول اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** عترت من از طینت من آفریده شده اند و خدای
 تعالی علم و فهم بایشان کرامت فرموده وای بر کسیکه ایشان را تکذیب نماید.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و صاحب کتاب سیر الصحابه از حذیفه بن اسید
 روایت کرده اند که رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** بعد از آراء خطبه مفصل و حمد و ثناء حق تعالی
فرمودند أَنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّلَاثِينَ كِتَابَ آلِهِ وَعِترَتِي أَنْ تَمْسُكْتُمْ بِهِمَا فَقَدْ نَجَوْتُمْ
طِبْرَانِي بِأَيْنِ زِيَادَتِي نَقَلَ مِثْمَادِي که فرمود **فَلَا تَقْدُمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا وَلَا تَقْصُرُوا**
عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا وَلَا تَعْلَمُوهُمُ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ (۳).

- (۱) هر آینه بیرون می آید از صلب حسین امامان نیکوکار ائمه با عصمت کاکرداران بعدل و داد.
- (۲) تو وارث علم منی و تویی امام و خلیفه بعد از من یاد می دهی ب مردم چیزیکه فیهما نده
 و تویی پسر دودختر زاده من و شوهر دختر من و ورثه شمانست هنرت پاک و امامان با عصمت.
- (۳) دو چیز نفیس بزرگ را در میان شما میگذارم که اگر باین دو چیز تسک جوئید نجات
 یابید یکی قرآن مجید و دیگری هنرت من اند که آنگاه فرمود امت بر ایشان سبقت نجوید و تفسیر و
 کونامی نکند از آنها که هلاک خواهید شد بایشان یاد نمیدوید تعلیم نشاید که ایشان از شما دانترند.

بروایت دیگر از حذیفه بن اسید نیز نقل میکند که آنحضرت فرمود
الْأُمَّةُ بَعْدِي مِنْ عِترَتِي عِدَّةُ نَفْيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمَعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحَمِينِ اعْطَاهُمُ
اللَّهُ عِلْمِي وَ فُهْمِي فَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ اتَّبِعُوهُمْ فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ
وَالْحَقِّ مَعَهُمْ (۱).

ایشنا مختصری از دلالتی است که اکابر علماء عامه و اهل تسنن بر اثبات علم و
 عصمت ائمه اثناعشر ما نقل نموده اند که تقویت میکند دلایل عقلیه را.

بعضی با زیرکدان یا اشکال تراشها ایجاد شبهه
اشکال در اینکه چرا اسامی
آئمه در قرآن نیامده
 نموده و در دسترس عموم قرار داده اند که اگر
 آئمه اثناعشر شیعیان بر حقتند چرا اسامی آنها
 در قرآن مجید که سند محکم دیانت است ذکر نگردیده در شب گذشته هم برادران عزیزم
 در مجلس خصوصی همین سؤال را از داعی نمودند چون وقت گذشته بود جواب رامو کول
 بامروز نمودم اینک که باصرار آقایان منبر آدمم و مقضی موجود گردیده با توجهات
 خاصه پروردگار رفع اشکال مینمایم.

مقننه عرض میکنم اشتباه بزرگی دامنگیر دسته ای از مرمغان قصیر الفکر
 گردیده که گمان میکنند جزئیات جمیع امور در قرآن مجید موجود است و حال آنکه
 قرآن مجید که کتاب محکم آسمانی است بسیار مجمل و مختصر و موجز نازل گردیده
 فقط مترش کلیات امور است ولی جزئیات امور را موکول بیان مبین که رسول
 الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** است نموده چنانچه در آیه ۷ سوره ۵۹ (حشر) میفرماید **وَمَا لَكُمْ**
الرَّسُولَ فَيَقْضُوهُ وَ مَا نَهَيْكُمْ عَنْهُ فَأَتَوْهُا (۲).

فلذا وقتی با حکام و قوانین اسلام از طهارت تا دیانت میسر کنیم من بینیم که در
 (۱) امامان بعد از من از هنر من بعد دنیا، بنی اسرائیلته (یعنی دوازده نفر) نه نفر از
 صلب حسین اند اعطاهم الله نوره است خداوند با آنها علم و فهم مرا پس با آنها یاد نهید و تعلیم
 نشاید بدرستی که آنها اعلم از شما میباشد. متابعت کنید آنها را پس بدرستی که آنها با سابق و حق
 با آنها میباشد.
 (۲) آنچه رسول حق شما دستور دهد (و عطا کند) بگیریید و هر چه نهی کند شما را از
 آن واکنداریه.

قرآن مجید کلیات آنها ذکر گردیده ولی شرح و بیان آنها را پیغمبر فرموده.

جواب از اشکال

اولاً آقایانیکه اشکال تراشی میکنند و میگویند چون اسمی و عدد امامان اثناعشر در قرآن مجید نیست ماقبول نداریم و اطاعت نمیکنیم چیزی را که در قرآن نییافتند - باید بآنها گفت که اگر امر چنین باشد که هر چه در قرآن مجید نام برده نشده و صراحت ندارد و جزئیات او ذکر نگردیده باید متروک گردد.

پس آقایان باید ترک نمایند تبعیت و پیروی از خلفاء راشدین و خلفاء اموی و عباسی و غیر هم را چه آنکه در قرآن مجید آیه ای که اشاره بمقام خلافت خلفاء راشدین (غیر از علی بن ابیطالب علیه السلام) و خلفاء اموی و عباسی و طرفه اجماع و اختیار امت در تعیین خلافت و عدد و اسمی آنها نیامده پس روی چه اصل وقاعدت تبعیت از آنها نموده و مخالفین آنها با رافضی و مشرک و کافر می خوانند !!

و از اینها گذشته اگر امر چنین باشد که هر چه در قرآن مجید ذکر و نامی از آنها نشده بایستی متروک گردد.

قطعاً آقایان باید تارك جمیع عبادات و احکام کردند زیرا جزئیات هیچ یک از آنها در قرآن مجید ذکر نگردیده.

عدد رکعات و اجزاء
نماز در قرآن نیامده

برای نمونه نماز را که اصل اولیه از فروع دین است که با اتفاق فریقین رسول اکرم سفارشات و تاکیدات بلیغ در آن باب نموده تا آنجا که

فرموده الصلوة عمود الدین ان قیل تقبل ماسواها وان ردت رد ماسواها (۱).

مورد مطالعه قرار داده می بینیم در قرآن مجید ابدأ ذکر از عدد رکعات نمازها و طریق اداء آنها از حمد و سوره و رکوع و سجود و ذکر و تشهد نشده پس بایستی نمازها را ترک کرد چون در قرآن مجید ذکر از اجزاء آن نیامده !!

(۱) نواز سنون و تکبیران دین است امر نماز قبول شد مساوی آن قبول و اگر نواز رد شد مساوی آن هر چه هست رد نمیکرد.

و حال آنکه اینطور نیست در قرآن مجید فقط کلمه صلاة مجعلا آمده اقم

الصلاة - اقام الصلاة - اقموا الصلاة ولی تعیین عدد رکعات و سایر ارکان از واجبات و مستحباتش در بیان مبیین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله میباید.

همین قسم است سایر احکام و قوانین دین که کلیات آنها در قرآن مجید آمده و جزئیات و شرائط و دستورات آنها در بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله میباید.

پس همان قسمی که کلمه صلاة موجزاً در قرآن آمده ولی تشریح معنای صلاة و تعیین اعداد رکعات و سایر اجزاء و دستوراتش را پیغمبر داده و ما موظف عمل بآن دستورات هستیم.

همین قسم راجع بامامت و خلافت بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله هم در قرآن مجید موجزاً و مجعلاً فرموده و اولی الامر منکم یعنی بعد از اطاعت خدا و پیغمبر اطاعت کنید صاحبان امر را.

بدیهی است مفسرین مسلمین از شیعه و سنی از پیش خود نمیتوانند اولی الامر را معنی کنند چنانچه کلمه صلاة را نمیتوانند بمبیل و ایراده خود معنی کنند زیرا در حدیث روایت فریقین است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من قرأ القرآن برأه فمعه جده فی النار (۱).

البته هر مسلمان عقلی باید مراجعه کند به بیان مبیین قرآن ببیند آیا از مبیین

قرآن مجید خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در معنای اولی الامر خبری رسیده از آنحضرت سؤالی شده یا نه اگر سؤالی شده و حضرت رسول اکرم که مبیین قرآن مجید است جوابی داده بر جامعه امت واجب است ترک عادت و تعصب نموده تبعیت و اطاعت نمایند گفتار و بیان آنحضرت را.

مفید مدیدی است که تفاسیر و کتب اخبار شیعه و سنی را کلاً مطالعه نمودم بعدی که دلالت کند بر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد مراد از اولی الامر امرها و سلاطین اند بر نخورد ولی بر عکس اخبار بسیاری در کتب فریقین (شیعه و سنی) موجود است که نقل نموده اند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله معنای اولی الامر را سؤال نمودند

(۱) هر کس قرآنرا برای خود تفسیر کند پس نشین گاه او آتش خواهد بود.

آنحضرت جوابهای کافی داده و فرمودند مراد از اولی الامر علی و یازده فرزند بزرگوار آنحضرت اند الحال چند خبری بمقتضای وقت مجلس برای نمونه عرض میکنم البته متوجه باشید باخبر متواتری که از طرق اکابر علماء شیعه از طریق عترت طاهره و صحابه خاص رسیده ابتدا استمشاهد نمی تمام .

فقط بذکر چند خبر از اخبار بسیاری که از طرق آقایان اهل سنت و جماعت رسیده اکتفا نموده و قضاوت را بضمیر پاک و روشن آقایان با علم و منطق و انصاف و امیکندارم

۱- ابو اسحق شیخ الاسلام جوینی ابراهیم بن محمد در فرآئد السمعین گوید آنچه از رسول خدا از عترت طاهره هستند

علی بن ابیطالب و اهل بیت رسول خدا هستند .

۲- عیسی بن یوسف همدانی از ابی الحسن و از سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود شریکان من کسانی هستند که خدای تعالی اطاعت ایشان را مقرون باطاعت خود نموده و در حق ایشان و اولی الامر متکبر ننزیر فرموده باید از کلام ایشان بیرون نروید و فرمان بردار ایشان باشید و اقیاد از احکام و اؤامر ایشان نمائید - من چون این سخن را شنیدم عرض کردم یا رسول الله خبرده مرا از اولی الامر که آنها چه کسانند فرمود یا علی انت اولهم .

۳- محمد بن مؤمن شیرازی که از اعظم علماء عامه و اهل تسنن بوده است در رساله اعتقادات روایت میکند که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی علیه السلام را در مدینه خلیفه قرار داد آیه شریفه و اولی الامر متکم نازل گردید در شان علی بن ابیطالب .

۴- خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۸ بنایع الموده که مخصوص همین آیه قرار داده از مناقب نقل مینماید که در تفسیر مجاهد است که ان هذه الایة نزلت فی امیر المؤمنین علی علیه السلام حين خلفه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالمدينة - یعنی این آیه نازل شده در حق امیر المؤمنین علی علیه السلام زمانیکه

خلیفه قرار داد او را پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه عرض کرد یا رسول الله مرا خلیفه قرار میدهی بر زنها و بچهها حضرت فرمود اما راضی ان تکون منی بمنزله هرون من موسی آیا راضی نیستی که تو از من بمنزله هرون باشی از موسی - یعنی همان قسمی که هارون را خداوند خلیفه موسی قرار داد تو را هم خلیفه من قرار داد .

۵- و از شیخ الاسلام جوینی نقل میکند بسند خودش از سلیم بن قیس هلالی که گفت در دوره خلافت عثمان جماعتی از مهاجر و انصار را دیدم نشسته و فضائل خود را نقل میکنند و علی در میان آنها ساکت نشسته بود عرض کردند یا علی شمام حرف بزیند حضرت فرمودند آ با این فضائلی که نقل میکنید خدای تعالی برای خوردن عطاء فرموده یا بوسیله غیر ؟ عرض کردند خدا منت بر ما گذارده بوجود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود آیا نمیدانید که پیغمبر فرمود من و اهل بیت من نوری بودیم که سعی مینمودیم بین قدرت خدای تعالی قبل از اینکه خلق کند آدم را بجهارده هزار سال پس چون آدم را خلق فرمود ان نور را در صلب او قرار داد که بزمن آمد و در پشت نوح قرار داد در میان کشتی و در صلب ابراهیم در میان آتش همین قسم از اصلاط پاک بر جمعی پاکیزه از پدرها و مادرهایی که یکی از آنها از حرام نبود - سابقین از اهل بدر و احد گفتند بلی ما شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله این جملات را فرمود شما را بخدا قسم میدانید که خداوند در قرآن مجید فضیلت داده است سابق را بر مسبوق و سبقت نکرفته است احدی بر من در اسلام گفتند بلی فرمود قسم میدهم شما را بخدا آیا میدانید وقتی نازل شد آیه شریفه و السابقون السابقون اولئک المقربون (۱) سؤال کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله را از سابقین و اینکه این آیه در چه چیز نازل گردیده فرمود انزلها الله عز وجل

فی الانبیاء و اوصیائهم فانما افضل الانبیاء و رسله و علی وصی افضل الواصله نازل گردانید خدای عز وجل این آیه را در حق انبیاء و اوصیاء آنها پس من بهترین انبیاء و رسولان او هستم و علی وصی من بهترین اوصیاء میباشد آنکه فرمود شما را (۱) آنماکه در ایمان بر همه پیشی گرفتند (در اطاعت خدا و رسول مقام تقدم بائند) بحقیقت مفرقان درگامند آیه ۱۰۰ سوره ۵۶ (واقعه) .

بخدا قسم آیا میدانید وقتی نازل شد آیه اطعوا الله واطعوا الرسول واولی الامر منکم (۱) و آیه انما ولیکم الله ورسوله واذنوا لذلذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوٰۃ وهم را کمون (۲) و آیه ولم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة (۳) .

خدای متعال امر فرمود پیغمبرش را که معرفی نماید ولات امر را و تفسیر نماید بر آنها ولایت را همان قسمی که تفسیر نمود برای آنها نماز و زکات و حج را پس نصب نمود مرا بر مردم در زبیر خم و فرمود ایها الناس بدستی که خداوند جل جلاله مرا بر سالت فرستاد تنگک شد سینم من گمان کردم مرا تکذیب مینمایند آنکه فرمود **العلمون ان الله عز و جل مولای و انا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم** آیا میدانید که خدای عز و جل مولای من و من مولای مؤمنین هستم و من اولی بتصرف هستم بآنها از نفعهای آنها عرض کردند بلی یا رسول الله پس دست مرا گرفت و فرمود من کنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه یعنی هر کس را من مولی و اولی بتصرف باو هستم پس علی مولی و اولی بتصرف در او میباشد خدایا دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد (این خبر نیز مؤید اخباریست که قبلا در لیالی ماضیه در جلسات خصوصی عرض کردم کلمه مولی بمعنی اولی بتصرف میباشد) سلمان برخاست عرض کرد یا رسول الله ولایت علی چگونه است فرمود ولایة علی کولائی من کنت اولی به من نفسه فعلى اولی به من نفسه یعنی ولایت علی مثل ولایت من است هر کس را من اولی بتصرف هستم باو از نفس او پس علی اولی بتصرف است باو از نفس او پس نازل شد آیه ولایت **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام** دینا پس پیغمبر فرمود

- (۱) اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول و فرمان داران (از طرف خدا و رسول دا) که صاحبان امرند - آیه ۶۲ سوره ۴ (نساء) .
 (۲) جز این نیست که اولی بتصرف در امور شما خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز بیاد داشته و در حال رکوع زکوة میکنند (که با نفاق مسخرین شما و عامه افاق کنند و حال رکوع علی علیه السلام بود) . (دروع شود به ص ۴۷ تا ص ۵۰ همین کتاب) آیه ۶۰ سوره ۵ (مائده) .
 (۳) و نگرفتند از غیر خدا و نه رسولی و نه مؤمنین دوست پنهانی - آیه ۱۶ سوره ۹ (توبه) .

الله اکبر با کمال الدین و التمام النعمة و رضاء ربی بر سالتی و ولایة علی بعدی یعنی بزرگت خدای تعالی که دین را کامل و نعمت را تمام نمود و رضاداد رسالت را برای من و ولایت را برای علی بعد از من (این خبر نیز مؤید اخباری است که در لیالی ماضیه در جلسات خصوصی عرض کردم که کلمه مولی بمعنی اولی بتصرف میباشد) .

عرض کردند بیان نما برای ما اوصیاء خودت را فرمود علی **أخی و وارثی و وصی و ولی کل مؤمن من بعدی ثم ابنی الحسن ثم الحسن ثم النعمان من ولد الحسن القرآن معهم و هم مع القرآن لا یفارقونه و لا یفارقهم حتی یردوا علی الحوض** یعنی اوصیاء من عبارتند از علی برادر و وارث و وصی من و ولی هر مؤمن بعد از من پس فرزندان من حسن و حسین پس از آن نه نفر از اولاد حسین اند قرآن با آنهاست و آنها با قرآن اند از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض (معنی دریقات) بر من وارد شوند .

و بعد از این خبر مفصل که قسمتی از آنرا باقتضای وقت مجلس عرض نمودم سه خبر دیگر از مناقب از سلیم بن قیس و عیسی بن السری و ابن معاویه نقل میکند که مراد از اولی الامر ائمه اثنا عشر و اهل بیت طهارتند .
 گمان میکنم برای اثبات معنای اولی الامر همین چند خبری که ذکر نمودیم کافی باشد .

و اما راجع بعد و شماره و اسامی مقننه ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین هم قسط بیچند خبری که از طرق علماء بزرگ علمه و اهل تسنن نقل شده است شاهد مینمایم و از اخبار متکثره متواتره ای که از طریق عترت و اهل بیت طهارت رسیده صرف نظر مینمایم .

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۶ بیایع الموده

از فرزند السطین شیخ الاسلام حموی از مجاهد

از ابن عباس نقل مینماید که مرد یهودی نقتل

نام مشرف شد خدمت رسول اکرم ﷺ مسائل چندی از توحید سؤال نمود

در باب اسامی و اعداد
 ائمه اثنا عشر

حضرت هم جو ابائی دادند (که بمناسبت ضیق وقت از نقل آنها خود داری مینمایم) آنگاه نعل بشرف اسلام مشرف گردید بعد عرض کرد یا رسول الله هر پیغمبری وصی داشته و پیغمبر ما موسی بن عمران علیه السلام یوشع بن نون وصیت نمود ما را خیر ده که وصی شما کیست حضرت فرمود ان وصی علی بن ایطاب و بعده سبطای الحسن والحسین تلووه لثمة ائمة من صلب الحمین یعنی وصی من علی بن ایطاب است و بعد از او در دختر زاده من حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر امامان از صلب حسین علیه السلام میباشند بعمل عرض کرد تمنا دارم اسمی شریفه ایشان را برای من بیان فرمائی حضرت فرمود

اذا مضى الحسين فابنه علی فاذا مضى علی فابنه محمد فاذا مضى محمد فابنه جعفر فاذا مضى جعفر فابنه موسی فاذا مضى موسی فابنه علی فاذا مضى علی فابنه محمد فاذا مضى محمد فابنه علی فاذا مضى علی فابنه الحسن فاذا مضى الحسن فابنه الحجة محمد المهدی فهو لاه اثنا عشر بس از ذکر اسمی امامان نه گانه و توضیح دادن آنکه هر پدری در گذشت پسرش بجای پدر امام است تا امام دوازدهم که بنام محمد مهدی معرفی فرموده ذیل خیر مفصل است که طریقه شهادت هر يك را سؤال نموده و حضرت جواب داده آنگاه نعل گفت اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله و اشهد انهم الاوصیاء بعدك یعنی شهادت میدهم بوحادثت خدا و رسالت شما و شهادت میدهم که آن دوازده نفر اوصیاء بعد از شما میباشند هر آینه بتحقیق آنچه فرمودی در کتب انبیاء پیشین دیده ام و در وصیت نامه حضرت موسی کاملاً ثبت است .

آنگاه حضرت فرمودند طوبی لمن احبهم و ابغهم و ویل لمن ابغضهم و خالفهم یعنی بهشت برای کسی است که آنها را دوست بدارد و متابعت کند و جهنم برای آنکس است که آنها را دشمن بدارد و مخالفت کند آنگاه نعل در حضور آنحضرت اشعاری انشاد نمود و گفت:

صلی الله ذوالعلی علیک یا خیر البشر انت النبی المصطفی والهاشمی المفتخر
بکم هداانا ربنا و فیک فرجوا ما امر و معشر سمیتهم ائمة اثنی عشر

حبا هم رب العلی ثم اصطفاهم من کدر قد فاض من والهم و خاب من عادی الزهر
آخرهم یسقی الظما و هو الامام المنتظر و عترتک الاخیر لی و التابعین ما امر
من کان عنهم معر ضافوف تصلاه ستر (۱)

۲ - ونیز خواجه کلان در باب ۷۶ ینابیع از مناب خوارزمی از وائله بن اسقع ابن قرخاب از جابر بن عبدالله انصاری - و ابوالمفضل شیبانی از محمد بن عبد الله بن ابراهیم شافعی و او بسند خود از جابر انصاری (که از صحابه خاص رسول الله صلی الله علیه و آله) بوده است نقل مینماید که گفت مردی از یهود بنام جنبد بن جناده بن جبیر خدمت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مشرف شد بعد از سؤال مسائل توحید و شنیدن جوایب کافی شهادتین بر زبان جاری و مسلمان شد آنگاه عرض کرد شب گذشته در عالم رؤیا خدمت موسی بن عمران رسیدم بمن فرمود که اسلم علی ید محمد خاتم الانبیاء و استمسک اوصیاءه من بعده یعنی اسلام یازور بر دست محمد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و متمسک شو باوصیاء بعد از او .

حمد خدارا که مرا مشرف بدین اسلام فرمود اینک بفرما اوصیاء شما کیانند که بآنها متمسک کردم حضرت فرمودند اوصیاء من دوازده نفرند عرض کرد چنین است : من هم همین قسم در توراة یافته ام ممکن است اسمی آنها را برای من بیان فرمائی حضرت فرمودند اولهم سید الاوصیاء ابو الائمة علی ثم ابناه الحسن والحسین اول آنها سید و آقای اوصیاء و پدر امامان علی صلی الله علیه و آله و پس از آن دو فرزندش حسن و حسین اند .

تو این سه نفر را ملاقات میکنی آنگاه عمرت باخر موسد در وقتیکه زین العابدین

(۱) درود و رحمت خدای بزرگ بر تو باد ای صاحب مقام عالی که بهترین افراد بشری تو پیشتر بر گرفته هاشمی نسبی و بیان مفتری بسبب شا هدایت شدیم بواسطه تو آید هرمانی از آتش دوزخ داریم و جمعیت خلفا، شما نامیده شدند اثناعشر زیرا خدای بزرگ ایشانرا بلندتر و پاک و پاکیزه از هر عیب و ریب نموده است نجات مییابد آنکس که بایشان تسک جوید ، هر کس دشمنی با ایشان نماید زیانکار گردد و دوازدهمی آنها که امام منتظر است بظهور خود شبیمان نشسته دیوار را سیراب مینماید و خاندان شما آن بر گرفته گانی هستند که ما مومنانست از ایشانیم و کسیکه از ایشان اعراض کند در آتش دوزخ جاوید خواهد ماند .

متولد گردد و آخرین زاد و توشه تو از دنیا يك شربت شیر خواهد بود پس متمسک باشی بایشان مبادا جهل جهالت ترا فرود نماید .

عرض کرد من در توبه و کتب انبیاء اسم علی و حسن و حسین را بنام ایلیا و شیر و شیردینام تمنا دارم اسمای بعد از حسین را بیان فرمائی حضرت فرمودند

اذا انقضت مدة الحسين فالامام ابنة علي يلقب بزين العابدين فبعده ابنة محمد يلقب بالباقر فبعده ابنة جعفر يدعى بالصادق فبعده ابنة موسى يدعى بالكاظم فبعده ابنة علي يدعى بالرضا فبعده ابنة محمد يدعى بالتقي والزكي فبعده ابنة علي يدعى بالتقي والهادي فبعده ابنة الحسن يدعى بالعسكري فبعده ابنة محمد يدعى بالمهدي والعالم والحجة فيقرب ثم يخرج فاذا خرج فبلاد الارض قسماً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً پس از اینکه اسمای نه نفر امامان بعد از ابا عبدالله الحسین را با لقبهای آنها بیان نمود فرمود نهی آنها محمد مهدی قائم و حجة غایب میشود پس از آن خروج مینماید و زمین را پر از عدل و داد میکند هم چنانیکه پر از ظلم و جور شده باشد .

طوبى للصابرين فى غيبته طوبى للمقيمين على محبتهم اولئك الذين وصفهم الله فى كتابه و قال هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب ثم قال تعالى اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون .

یعنی بهشت برای صبر کنندگان در غیبت آنحضرت است و بهشت برای باقی ماندگان در محبت آنها است آنها هستند که خداوند در قرآن مجید آنها را وصف نموده که اهل تقوی (که قرآن مجید آنها را هدایت مینماید) کسانی هستند که ایمان غیب میآورند (که مراد غیبت آنحضرت است) و آنها هستند حزب الله که در قرآن میفرماید بدانید که حزب خدا غالب اند .

۳ - ابوالمؤید موفق بن احمد اخبط الخطباء خوارزمی در مناقب بسند خود نقل مینماید از ابو سلیمان راغی رسول خدا ﷺ که گفت شنیدم از آنحضرت که میفرمود در شب معراج خدای تعالی بمن وحی فرمود که یا محمد نظر کردم بسوی اهل زمین

و عورا از میان ایشان بر گزیدم و نامی از نامهای خود برای تو جدا کردم یادشوم در جائی مگر آنکه تو با من یاد شوی من محمود و تو محمد (ﷺ) بعد از تو علی را از میان اهل زمین بر گزیدم و نامی از نامهای خود برای او جدا کردم منم اعلی و او است علی (علیه السلام) یامحمد تو وطنی و قاطعه و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین را آفریدم از نور خود و ولایت شما را بر آسمانها و زمینها عرض کردم پس هر کس قبول کرد از مؤمنان است و هر کس انکار کرد از کافران است یامحمد میخواهی ایشانرا ببینی عرض کردم بلی خطاب فرمود :

انظر الى يمين العرش فنظرت فاذا على والحسن والحسين و على بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن بن علي و محمد المهدى ابن الحسن كأنه كوكب درى بينهم .

یعنی نظر کن بطرف راست عرش چون نظر کردم دیدم (دوازده نفر اوصیاء خود را) و اسمهای آنها را يك يك بیان نمود تا آنکه فرمود محمد مهدی فرزند حسن در میان آنها مانند کوكب درى و ستاره درخشان بود آنگاه خطاب الهی رسید یامحمد هؤلاء حججی علی عبادی وهم اوصیاءك .

یعنی اینها حجّت های منند بر بندگان من و اوصیاء تو هستند .

کمان میکنم برای اثبات مدعای ما در مقابل آن اشخاصی که می گویند اعداد و اسمای ائمه اثنا عشر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نرسیده همین سه خبر من بابت نمونه از طرف روایت معتبره اُ کابر علمای سنت و جماعت بمقتضای وقت مجلس کافی باشد .

و اگر کسی طالب یش از اینهاست مراجعه کند بمناقب خوارزمی و منابع الموده سلیمان بلخی حنفی و فرایده السعطین حموی و مناقب محدث فقیه ابن مقزلی شافعی و موده القری میر سید علی همدانی شافعی و فصول المهمة مالکی و مطالب السنن و محمد بن طلحه شافعی و تذکره سبط ابن جوزی و دیگران از علماء که همگی از

افاضل و اکابر علماء عامه و اهل تسنن هستند تا ببینند زیاده از صدخبر از طریق برادران سنت و جماعت درباره خلفاء و ائمه اثناعشر بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده باشند یا نه. خبر رسیده که لا تمد ولا تحصی است.

عدد خلفاء بعد از پیغمبر (ص) دوازده است

میر سید علی همدانی شافعی در موده دوازدهم از موده الثری نقل مینماید از عمر بن قیس که گفت ما در حلقه ای که عبدالله بن مسعود در او بود نشسته بودیم اعرابی آمد سؤال نمود کدام یک از شما عبدالله هستید عبدالله گفت من هستم گفت یا عبدالله آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله از خلفاء بعد از خود بشما خبر داد در جواب گفت بلی پیغمبر فرمود الخلفاء بعدی اثنا عشر عدد نقیاء بنی اسرائیل یعنی خلفاء بعد از من دوازده میباشند بعد نقیاء بنی اسرائیل (که دوازده نقیب بودند).

و نیز از شعبی از مسروق از عبدالله شیبه این خبر را نقل نموده.

و نیز از جریر از اشعث از عبد الله بن مسعود و از عبد الله بن عمر از جابر بن سمره همگی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده اند که فرمود:
الخلفاء بعدی اثنا عشر بعد نقیاء بنی اسرائیل و در خیر عبدالملک است که فرمود:
کلهم من بنی هاشم یعنی آن دوازده خلیفه بعد از من که بعد نقیاء بنی اسرائیل اند تمام از بنی هاشم اند.

علاوه بر این کتابها که ذکر نمودیم سایر علمای مهم اهل تسنن در کتابهای خود منترقا باقتضای هر محلی اخبار بسیاری در این باب آورده اند که خواهج کلان سلیمان بلخی حنفی باب ۲۷ ینابیع الموده را اختصاص باین موضوع داده و اخبار بسیاری در این باب نقل نموده از شیخین و ترمذی و ابی داود و مسلم و سید علی همدانی و شعبی و غیرهم.

از جمله گوید یحیی بن حسن فقیه در کتاب عمده از یست طریق نقل نموده که ان الخلفاء بعد النبی صلی الله علیه و آله اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش یعنی خلفاء بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله دوازده خلیفه میباشند که تمامشان از قریش اند.

و بخاری از سه طریق و مسلم از سه طریق و ابی داود از سه طریق و ترمذی از یک طریق و حمیدی از سه طریق نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود خلفاء و امامان بعد از من دوازده نفرند تمام آنها از قریش اند و در بعضی از آن اخبار است که کلهم من بنی هاشم.

تا آنجا که در ص ۴۴۶ گوید بعضی از محققین علماء (یعنی علماء عامه و اهل تسنن) گفته اند احادیث و آله بر اثبات امامت خلفاء بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفر بطریق بسیاری مشهور است که آدمی میدانند مراد رسول الله صلی الله علیه و آله از تعیین عدد خلفاء بعد از خود ائمه اثنا عشر از اهل بیت و عترت خودش میباشد. - و ممکن نیست مطابقت این احادیث با خلفاء از صحابه بعد از آنحضرت چه آنکه پیغمبر تعیین عدد دوازده فرموده (و آنها چهار بودند).

و نیز حمل نمیشود بر سلاطین بنی امیه برای آنکه از دوازده نفر بیشتر بودند (سیزده نفر بودند) علاوه بر آنکه همگی ظالم بودند با سنیان عمر بن عبدالعزیز (در اثبات ظلم عمر هم کافیست در غصب خلافت و خانه نشین نمودن امام وقت علیه السلام) و از بنی هاشم هم نبودند نظر بفرموده آنحضرت که کلهم من بنی هاشم.

و نیز حمل بر ملوک بنی عباس هم نمیشود برای آنکه عدد آنها بیشتر از دوازده بوده (سی و پنج نفر بودند) و ابتدا هم رعایت نمودند توصیه خداوند متعال را در باره عترت که در آیه ۲۴ سوره ۴۲ (شوری) فرمود قل لا املكکم علیہ اجر الا الموده فی القرئی - و حدیث کساء.

پس لابد باید حمل شود اینهمه اخبار و احادیث وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت طهارت پیغمبر صلی الله علیه و آله (بعقیده امامیه اثنا عشریه) لانهم كانوا اهل زمانهم و اجلهم و اورعهم و اتقاهم و اعلاهم لسانا و افضلهم حسیاً و اکرمهم عند الله و كان علومهم عن ابائهم متصلاً بجدتهم و بالوراثه و اللدنیة کذا عرفهم اهل العلم و التحقیق و اهل الکشف و التوفیق یعنی برای آنکه آنها أعلم و اجلا و اورع و اتقای اهل زمانشان بودند و بالاتر

از آنها از حیث نسب و افضل آنها از حیث حسب و کرامی ترین آنها نزد پروردگارند و علوم آنها ابراراً (و موهوباً) از طریق پدرانشان متصل بر رسول الله ﷺ بوده و اهل علم و تحقیق کشف کنندگان با توفیق آنها را باین قسم تعریف و معرفی نمودند.

و تأیید میکند این عقاید را که مراد پیغمبر ﷺ از تعین خلفاء بعد از خود امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت اومیباشند حدیث شریف نقلین (که طبق روایات صحیحیه فریقین شیعه و سنی بحد توأتر رسیده) که آنحضرت فرمود **انی تارك فیکم التقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یرد علی الحوض ان تمسکتهم بهما لن تضلوا بعدها ابداً (۱)**.

و نیز احادیث بسیاری که در این کتاب ذکر گردیده مؤید این معنی میباشد -
انتهی کلام خواجه.

این بود مختصری از اظهار نظر و عقاید علماء عامه و اهل تسنن تا امر را بر شما مشتبه نکنند و نگویند شیعیان رافضی هستند و غلو میکنند بلکه بدانید علم و انصاف اگر توأم شدند نتیجه همین نظرهای پاک میباشد خواه شیعه باشد یا سنی.
علاوه بر اخبار کثیره که نقل نموده اند در اثبات مقام امامت ائمه اثناعشر سلام الله علیهم اجمعین - نظریات پاک آنها برانهمای شما میباشد تا آقایان حاضرین و همچنین غائبین از مجلس ما بدانند که جامعه شیعیان اگر اطاعت و متابعت و پیروی از ائمه اثناعشر از عترت و اهل بیت پیغمبر مینمایند بحکم قرآن مجید و فرموده رسول اکرم ﷺ میباشد.

و نقل اسامی مقدمه و اعداد دوازده گانه و صفات عالیه آن ذوات مکرمه قسط در اخبار شیعیان متواتراً فرسیده بلکه در کتب معتبره علماء بزرگ عامه متفقاً بسیار ذکر گردیده.

(۱) بدوستیکه میگفتم در میان شما دو چیز نیست بزرگه را که کتاب خدا (قرآن مجید) و عترت من باشد که از همه جدا نشوند نادکنارحوض (کوثر) بر من وارد شوند اگر چنگه زبید باین دو هرگز گمراه نشوید بعدها ابداً.

فرق ما با علماء عامه آنستکه آنها نقل اخبار میکنند و تفسیر و آیات قرآن مجید نازله در حق آن خاندان جلیل را مینویسند و اظهار نظر هم

مینمایند ولی تحت تأثیر عادت قرار گرفته و پیرو اسلاف خود بدون برهان و دلیل میباشدند و بعضی راهم تعصب مانع است که بزبان تصدیق نمایند پس بی مورد نیست اگر گفته شود که سیر تکامل و ارتقاء در وجود این افراد بکلی بی اثر مانده هوی و عادت بر فوه عاقله غالب آمده !!.

بلکه گاهی در مقام تشریح اخبار منقوله از رسول اکرم ﷺ تأویلات باره‌های مینمایند که از پرورد یخ مبراتب بیشتر است که باعث تعجب اهل علم و تحقیق میگردد.

اگر از روی واقع و حقیقت پرده تعصب و عناد را بر کنار زنند برانهمائی علم و عقل وانصاف (در

عین تعصب) حق را واضح و آشکار می بینند چنانکه ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ بصری معتزلی که از علماء محققین و اعیان متعصبین متدعین عامه میباشد صاحب کتاب البیان و التبین متوفی سال ۲۵۵ هجری اشاره باین حقایق دارد و خواجه کلان حنفی در باب ۵۶ بنایع الموده بیض از کلمات او را ثبت نموده که گوید ان الخصومات نقصت العقول

الطیمة و افسدت الاخلاق الحسنه من المنازعة فی فضل اهل البیت علی غیرهم فالواجب علینا طلب الحق و اتباعه و طلب مراد الله فی کتابه و ترک التعصب و الهوی و طرح تقلید السلف و الایاتید و الایاه (۱).

ولی جای تأسف است که با چنین نظری که بی اراده بزر قلمشان جاری میگردد

(۱) بدوستیکه خصومات باعث نقصان عقول سلبه و فساد اخلاق حسنه میباشد از نزاع نودون در فضل اهل بیت بر غیر آنها پس واجب است بر ما بطریق و تیبیت از آن و طلب نودون مراد خدای تعالی در قرآن ترک تعصب و هوی نفس و دود اغواختن تقلید گذشتگان از اساتید و پدران خود و ایات نودون مقام فضل اهل بیت و عزت طاهره بیشتر علی الهیله و آله و سلم بر دیگران.

مع ذلك عادت و تعصب بر علم و عقلمان غالب و برخلاف حقيقت تبعاً للاسلاف راه ييما شده و موجب تأثر عقلاء گردیده اند .

در تحت تأثیر عادت و تعصب بمخاصمه و منازعه برخاسته روی هوای نفس ديگران را من غير حق يراهل بيت طهارت مقدم داشته نصوص وارده از قرآن و اخبار معتبره را بر کنار زده تابع اسلاف بدون دليل و برهان گردیده .

مثلاً از روی جهالت و تعصب ابوحنيفه يا مالک يا ديگران از فقهاء و عالم نمايان را که صاحبان رأی و قياس و از علم بی بهره بوده اند پيروي میکنند ولي ببقية اهل بيت طهارت امام جعفر بن عبدالمصدق عليهم السلام توجهی ننمایند .

و حال آنکه اکابر علماء خودشان مانند ابن ابي الحديد در ديباچه شرح نهج البلاغه مينويسد آنان خوشه چين خرمن علم و دانش خاندان جليل عصمت و طهارت و نمايندگان خاص رسول الله ﷺ بوده اند (چنانچه در اين کتاب مشروحاً ذکر کرديد) .

ولي ماشيعان چون از خدای قادر متعال ميترسيم
اقرار منصفانه شيعة

ديروز بازيسين و يوم الجزاء معتقديم وقتی همين دلائل و براهيني را که اکابر علماء سنت و جماعت هم در کتب معتبره خود ثبت نموده اند ديديم بر عادت و تعصب غالب آمده اقرار و اعتراف مينماييم قلباً و لساناً بآنچه رسول اکرم ﷺ فرموده و در دستورات الهی وارد است و پيروي مينماييم از همان کتاب مقدس و عترت طاهره ای که آنحضرت بياسريده و اميدواريم بسعادت ابدی نائل آئيم .

چه آنکه رسول اکرم ﷺ سعادت و نجات ابدی را بجهت متابعت آن خاندان جليل فرار داده چنانکه حافظ ابن عديم احمد بن محمد کوفي همداني که از علماء عامه است نقل مينمايد از علماء و مشايخ خودشان از عبدالقيس که گفت در بصره از ابو ايوب انصاری حديث مفصلي را شنيدم تا آنجا که گفت شنيدم از رسول خدا ﷺ که فرمود شب معراج نظر کردم بر ساق عرش ديديم نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله ايده بعلی و نصرته به سپس نوشته شده بود الحسن والحسين و علی و علی و محمد و محمد و جعفر و موسى والحسن و الحجّة عرض کردم الهی ایشان

کيانتد : وحی شداينها اوصياء تو هستند بدار تو فطوي لمحييهم و الويل لمبقيهم يعنى بهشت برای دوستان آنها و جهنم برای دشمنان آنان ميشد .

(آننگاه خطاب به آقای نواب نموده گفتم جناب نواب آيا جواب اشکال و شب شما داده شد وقانع شديد يا باز اضافه نمايم) .

نواب - کمال تشکر را داريم بنحو آتم و اکمل مستفيض شديم ديگر شبهه و اشکالی در دل اهل دل باقي نمانده خداوند بشما و ما جزای خير مرحمت نمايد (همگی آيين گفتند) .

(خود داعی هم با توجه کامل آيين گفتم چون اميد عوض و جزائی جز از خدای تعالی ندارم که بواسطه خاندان با عظمت محمد و آل محمد سلام الله عليهم اجمعين بما نظر لطف و عنایت فرمايد کما اينکه تا امروز فرموده اميد است تا روز آخر هم مشمول مراحم و الطاف بلا انتهای او باشيم) .

داعی - خيلي معذرت ميخواهم از آقايان **تذکرات و نصايح مشفقانه** محترمين اهل مجلس خاصه جناب حافظ و برادران **برادران شيعة و سنی** عزيز اهل تسنن مهربانان محترم که رشته سخن

اجباراً طولانی شد ولی در خاتمه عرايضم ناچارم مختصری از عقايد درونی خود را برای بيداری برادران عزيزم بيان نمايم .

و اين بيان داعی پيمايست از ما تمام برادران مسلمان از شيعة و سنی که با کمال جدبّت مورد عمل قرار دهند .

اولاً بدانيد که غرض از ذکر آيات و اخبار و اقامه دلائل و براهين منطقيّه که در ليالی ماشيه ايراد شده آن نبوده که بر خصم غالب آئيم .

چون ما خصمی در مقابل خود نمی بينيم بلکه در مقابل برادران مسلمان خود قرار گرفته ايم که روی عادت در هر دوره تحت تأثیر کفتار بقايای خوارج و نواصب قرار گرفته و در اشتباه افتاده اند ولی الفاء شهبات و اشکالات و عداوت بخاندان رسالت و اهل بيت طهارت را از ناحيه نواصب و خوارج و امويها ميدانم .

فلذا بر ما لازم است که بدون کینه و عداوت با مروهجه برهان و منطوق کرد و غبار کدورت و کدورت را از روی قلوب سافیه آنها دور نمائیم و اثبات حقایق نموده و آنها را با راهزنان خوارج و نواصب و اِلْفای شبهات آنها آشنا و رفع اشتباه بنمائیم.

اگر با ما در طریق حق و حقیقتی که خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده‌اند و اکابر علمای خودشان بما رساندند (و بی پرده بگویم نوشته‌های علمای بزرگ آنها بهتر راهنمای بن بquam ولایت گردیده) همصدا شدند کمال مسرت و امتنان حاصل میشود.

چنانچه خود در عادت و تمصب مانع از همصدا شدن کردد باز هم آنها را برادران خود دانسته بدون کینه و عداوت برادرانه تمام شیعه و سنی یکدیگر را در آغوش محبت گرفته در اعلاء کلمه توحید دست اتحاد و اتفاق بهم داده تا دشمنان قرآن بر ما غالب نیابند.

چه آنکه امروزه ما مسلمانان بیش از همه وقت احتیاج با اتحاد و اتفاق داریم زیرا اطراف ما را دشمنان قوی پنجه گرفته‌اند و یگانه راهی که سبب غلبه آنها بر ما میگردد نفاق و دویت ما است.

مگر نه اینست که پیغمبر عظیم الشان ما خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرموده: **الاسلام غریباً سیعود غریباً** یعنی اسلام در روز اول ظهور غریب بود زود است عود می کند بحالت غربت ممکن است زمانی که پیغمبر خیر داده همین زمان ما باشد زیرا که آثار غربت آن ظاهر و هویدا است.

در آن زمان که ظهور حقیقت در شبه جزیره العرب شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای هدایت خلق مبعوث برسالت گردید عالم توحید در محاصره کفر قرار گرفته اعدای دین زحمات انبیاء را ناچیز کرده بود و نصارا و اهل ماده و طبیعت و بت پرستها و کوچک ابدالها و دست نشاندهگان آنها بشمام معنی در دنیای آن روز حکم فرمائی می نمودند و قلبی از اهل توحید که بودند در محاق کفر قدرت عرض اندام نداشتند

پیغمبر توحید خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله باز حجات بسیار در مقابل فشارهای طاقت فرسای آنها استقامت نمود تا آنکه در قلیل مدتی موفق با علای کلمه توحید و غلبه بر مشرکین گردید.

اتحاد و اتفاق موجب سیادت است

علم و پرچم توحید را در عالم بلند کرد بزرگترین حربه آن حضرت در غلبه بر کفار و مشرکین بر حسب ظاهر ایجاد توحید و وحدت خالص بود

که با ندای لطیف **قوله لا اله الا الله** تفلحوا افراد متفرق و مشتتت عرب را با هم متحد و متفق نمود.

و در اثر تعالیم عالیه آنحضرت و ایجاد اتحاد و اتفاق در آنها بود که مسلمان بیقوه و قدرت صدر اسلام با مجهز نبودن بقوی جنگی آنروز که دول متمدن بزرگ که آن زمان (ایران روم) مجهز بودند باقلت عدد حمله بر کفار بت پرست و آتش پرست مجوس و مشرکین باقائیم ثلاثه و اشیاخ آنها نمودند در کمتر از نیم قرن پرچم توحید را از قسطنطنیه و مدائن (تیسفون) و اسپانیا تا قاره اروپا باهتر از در آوردند.

اگر بدیده بصیرت بنگرید معنای **سیعود غریباً** را امروز در عالم اسلام مشاهده میکنید عالم توحید امروز در محاصره کفار قرار گرفته (و چون پرچم دار توحید حقیقی که با دلائل عقلیه و براهین غلبه ثابت آمده در عالم انسانیت قسط مسلمینند) لذا تمام حملات اعدای بما مسلمین است.

از طرفی ارباب ماده و طبیعت و اتباع ذمقرطیس و مرمنند و مزدک و داروین و بغض و کوچک ابدالها و دست نشانده های آنها در ممالک اسلامی.

و از طرف دیگر سیاستمداران مالل مسیحی و درباریان خود خواه جاه طلب و امیکان یاب - مسلمین موحد جهان را محاصره نموده‌اند و برای فنا و نابودی مامنتهای سعی و کوشش رامینمایند.

و بزرگترین حربه دول استعماری برای محو و نابودی و غلبه بر ما تولید اختلاف و نفاق است و باتمام قوا جدیت مینمایند که سنگ تفرقه در میان مسلمانان انداخته

در اثر دوستی و تفاق و بدینینا مسلمانان یکدیگر بر آنها غالب آیند و حکومت بنمایند (چه آنکه در میان آنها معروف است که گویند تفاق بینداز و حکومت بنما).

افسوس که در میان آنها معروف است که گویند تفاق بینداز و حکومت بنما).
ایضا مواظب مشفقانه بپیران اسلام است همان قسمیکه پینمبر بزرگ ما در هزار شیعه و سنی

و سیصد و پنجاه سال قبل با متحد نمودن اعراب

پراکنده و ایجاد اتفاق در مسلمین بر اعدای با قدرت - غالب آمد.

امروز هم یگانه وسیله پیروزی ما و حفظ استقلالمان اتحاد و اتفاق است.

بقول شاعر شیرین زبان پارسی:

حسنت بانفاق ملاحظت جهان گرفت آری بانفاق جهان میتوان گرفت

از قدرت اعدای تترسید فقط کاریکه میکنید خودتانرا مجبزنمائید نه فقط بتجهیزات

مادی بلکه هر اندازه آنها مجبزن تجهیزات مادی از توپ و تفنگ و تانک و زره پوش و هواپیما و کازهای کشنده میشوند.

شماها علاوه بر تجهیزات ظاهریه که از لوازم حیاتی هر جامعه و ملت میباشد و از دستورات قرآن مجید است که در آیه ۶۲ سوره انفال میفرماید و **اعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن وابط الخول تهبون به عدو الله وعدوكم و آخرین من دوهم لا تعلمونهم الله يعلمهم.**

خلاصه معنی آنکه میفرماید شما (ای مؤمنان) در مقام مبارزه با آنها (یعنی با دشمنان) خود را میا کنید و تا آن حد که بتوانید از آنوقت و آلات جنگی (بافتضای هر زمان) و اسباب سواری برای مهیود دشمنان خدا و دشمنان خودتان فراهم سازید و بر کرده دیگری که شما بر دشمنی آنان مطلع نیستید و خدا با آنها آگاه است نیز **میبا باشید.**

سعی و کوشش کنید بتجهیزات معنویه یعنی تولید اتحاد و اتفاق در جامعه نمائید دلها را پاک کنید بدینینا و دوستی را از خود دور و افراد مسلمین را بنام شیعه و سنی و صوفی و شیخی و غیره از هم نپاشید.

اگر در مقام منازعه و اختلاف کلمه بر آمدید و تشکیل جنگهای داخلی دادید و صفها در مقابل هم بنام شیعه و سنی شیخی و صوفی متحد و متقدم قرار دادید قطع بدانید که آبروی شما میرود زیرا منازعه و اختلاف آبروها را میرود چنانچه در آیه ۴۸ سوره انفال (انفال) میفرماید **ولا تنازعوا فتشولوا و تذهب ریحکم** یعنی نزاع و خلاف نکنید باختلاف آراء پس بد دل شوید و آبروی شما برود.

و در آیه ۱۵۴ سوره انفال (انعام) فرماید **و ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله** خلاصه این راه راست مستقیم را متابعت کنید و متابعت نکنید راههای پراکنده را پس متفرق سازد آن طرق و راهها شما را از راه حق.

و نیز در آیه ۹۸ سوره آل عمران (آل عمران) صریحاً فرموده **واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا** بچسبید به حبل متین و در مسلمان محکم خدا با هم در حالتی که متفرق نباشید یعنی متحد و متفق باشید.

خلاصه اگر بخواهید مقام از دست رفته خود را بدست آورید و سیادت او را به نائل آئید (که هشتصد سال پرچمدار علم و تمدن و سیادت و آقائی جهان بودید) باید مجبزن شوید بتجهیزات توحیدیه.

در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران (آل عمران) فرماید **ولا تنهوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان كنتم مؤمنین** یعنی سست نشوید و اندوهگین نگردید (خلاصه ما یوس و نا امید نباشید از قدرت دیگران و ضعف خودتان) شما پیوسته فاتح و مافوق همه هستید بشرط آنکه به برنامه ایمانی عمل نمائید.

از جمله شرایط برنامه ایمان آنست که سوء ظنها را از میان بردارید نسبت بیکدیگر بدین نباشید حفظ الغیب بیکدیگر را بنمائید چه آنکه سوء ظن و غیبت کردن تخم تفرقه و جدائی و مقدمه دوستی و تفاق و بدینینا بیکدیگر است. فلذا اسلام غیبت را از گناهان کبیره شمرده و در قرآن مجید صریحاً منع از سوء ظن

سوء ظن و غیبت موجب تفرقه و جدائی میباشد

و غیبت میکند و در آیه ۱۲ سوره ۴۹ (حجرات) فرماید **يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيراً من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا يغيب بعضكم بعضاً** خلاصه ای جماعت مؤمنین دور شوید و اجتناب نمائید از گمان بد در حق برادر مؤمن خود بدرستی که بعضی از گمانها گناه است و تجسس مکنید چیزهایی را که بر شما مخفی باشد از بدیها و عیوب مؤمنین و بعد از نهی کردن از کنجکاری و تجسس سد باب غیبت نموده میفرماید باید غیبت نکنید یکدیگر را (چه آنکه موجب بدبینی و کینه و عداوت شما یکدیگر و مقدمه جدائی میباشد).

در حدیث وارد است که رسول اکرم ﷺ فرمود **اياكم و الغيبة فان الغيبة كُفْرٌ من الزنا** یعنی بر شما باد که به پرهیزید و اجتناب کنید از غیبت پس بدرستی که غیبت کردن سخت تر است از زنا.

يك علت آنکه غیبت کردن را شدید تر از زنا قرار داده است که زنا ضرر شخصی دارد و غیبت ضرر نوعی تا آنجا که فرماید زنا کننده اگر توبه کند بدون شرط پذیرفته و آمرزیده میشود ولی غیبت کننده تا کسی را که غیبت نموده راضی ننماید توبه اشی قبول نمیشود بشرطی که در کتب مبسوطه درج گردیده است.

یکی از مسائل و اسباب بدبینی مسلمانان یکدیگر و ایجاد کینه و عداوت بین آنها غیبت کردن و بد بینی و تمسای نمودن است پس غیبت را ترك کنید تا رویت و بد بینی از میان شمار طرف شود.

از گمان بد برادران دینی اجتناب نمائید تمسای نکنید که مفضوب خدا و خلق خواهید شد تمام ها و سخن چینی را که مردمان فتنه جو و دو بهم زن هستند و خبر آوری میکنند از خود و جمعیتان دور کنید تا تولید دویت و بدبینی در میان شما ننمایند چون ممکن است که آنها از یاری مرموز بیگانگان باشند.

چون در میان این قبیل اشخاص غالباً جاسوسان بیگانه پیدا میشوند به لباس مسلمانان و برادران دینی که بوسیله فتنین و خبر آوری تولید اختلاف و نفاق میکنند و زمینه را برای غلبه دشمنان آماده و مهیأ مینمایند بعضی بایانات خود و برخی با قلم های

شکسته خود بنام تألیف و تصنیف رد بر شیعه و پیروان اهل بیت طهارت نوشتن ایجاد عداوت و دشمنی میان مسلمانان مینمایند و زیاده از صد میلیون شیعیان مسلمان را از جامعه مسلمین دور مینمایند.

آقایان محترم توجه نمایند مباحثات علمی و مناظرات مذهبی نباید بین مسلمانان تولید کینه و عداوت و ایجاد بد بینی نماید.

اگر در دل و معنی هر عقیده ای دارم همه گویند **لا اله الا الله محمد رسول الله** میباشیم همگی يك كتاب و يك قبله داریم باید حفظ ظاهر را از دست ندهیم و لو ظاهر مجاز است ولی بعقضاء **المجاز فنظرة الحقيقة** ممکن است روزی ظاهر مبدل به باطن گردد پس باید با هم برادر باشیم فرصت بستم آعادی و دشمنان توحید ندهیم که باین وسیله بر ما غالب آیند.

شیعه و سنی بایستی یکدیگر با نظر کینه و عداوت بنگرند بلکه باید خوش روی خوش بینی را نسبت یکدیگر حفظ کنند.

داعی که کوچک تر از همه مسلمین هستم و بنام واعظ و مبلغ دینی شناخته شدم از بالای این منبر اعلام میدارم که از حوّل و قوه پروردگار (که قسم بزرگ است) پیرون باشم اگر نسبت يك برادر سنی عالم یا جاهل حیاً و میسأ کینه و عداوت و بدبینی داشته باشم هر گاه در هر کجای عالم فردی از افراد سنی را دیدم مانند يك برادر مسلمان پذیرفتم و در جلب منافع و دفع مضار شريك خود دانستم.

مگر آن افرادی که از نوشته ها و کلمات و گفتارشان معلوم است که از بقایای خوارج و نواصب میباشند و بلباس اهل تسنن پیرون آمده آنها هستند که در هر دوره و زمانی تخم نفاق و دویت بین مسلمین بنام شیعه و سنی میاندازند کتابها بزود شیعه و کفر آنها انتشار میدهند تحریک احساسات شیعیان می نمایند.

قتل عامهای شیعیان و قتل بیکشتن اکابر علماء شیعه از آثار و تحریکات وجودی این قبیل افراد است که دل داعی هر کز از آنها ياك نمی شود چه آنکه آنها هستند که آلت دست کفار و بیگانگان هستند و بدستور آنها وسیله تفرقه و جدائی مسلمانان را فرما

مینمایند. ندای اتحاد میدهند ولی در زیر پرده همدان تفاهت و دوستی و ایجاد تفرقه وجدائی بین مسلمانان میباشد.

بر هر مسلمانی لازم است که این قبیل افراد را خواه عالم بلاعمل یا جاهل متهمتک در هر مرتبه و مقام باشند از خود دور نمایند تا تفاهت مسلمین مبدل با اتحاد گردد.

این قبیل افراد اتباع و پیروان همانهایی هستند که اطراف خلیفه سیم عثمان بن عفان را گرفتند و بنام خلیفه کراها نمودند و خلیفه را وادار بنوشتن نامه ها نمودند تا تاحریک احساسات مسلمین گردیده عاقبت بقتل خلیفه عثمان (با آن طرز فجیع) خاتمه پیدا نمود و لطمه بزرگی باسلام وارد آمد که گفتند مسلمین خلیفه خود را کشتند.

و بعد در اطراف معاویه و یزید و بنی امیه بکشتار دسته جمعی عترت و اهل بیت رسالت و شیعیان آنها پرداخته تاریخ مسلمین را لکه دار نمودند !!!

والحال هم هر کجا قدرتی بدست آوردند سعی میکنند در نوشتن کتابها و انتشار مقالات حتی در جرائم و مجازات آتش فتنه را دامن زده و اختلاف در مسلمین افکنده مرکب سواری بیگانگان کردند.

آقایان محترم قدری در اطراف حالات (سرجون غلام رومی) مشاور معاویه دقت کنید که چه کسی بوده بعنوان اسیر و غلامی بدستگاه معاویه علیه الهیاریه وارد و در جمیع شئون مملکتی مورد شور معاویه قراز میگرفت و رای او را مورد عمل قرار میدادند چنانچه معاویه به یزید یلید وصیت کرد که در مواقع لزوم با سرجون مشورت کن که بسیار عاقل است. فلذا در موضوع حضرت امام اباعبدالله الحسین علیه السلام یزید با او مشورت کرد رای داد که عید الله را حاکم کوفه نما تا کار را تمام کند مطابق دستور او عید الله را حاکم کوفه نمود. تا فتنه کربلا برپا و سبب قتل عام عترت و اهل بیت رسول الله و اسارت دختران آنحضرت گردید - پس همیشه بیگانگان لباسهای مختلف و صورتهای گوناگون در دستگاہای مسلمین وارد گردیده و زمینه را برای غلبه و استیلای بیگانگان فراهم مینمایند.

پس آقایان حاضرین بر بردارن عزیز عرایض داعی را یادداشت کنید و بنهایی

مسلمین از شیعه و سنی حتی در روایات دیگر اعلام نمائید علی رزم بیگانگان و یادی مرموز و بازیگران آنها (کرکان مجلس بلیاس میش) از خوارج و نواصب دست اتحاد بهمیدید در مساجد و مجامع یکدیگر باحسن ظن کامل حاضر شوید و باهم مهربان باشید.

برای چند کلمه صحبت های علمی و مناظرات مذهبی از هم دوری ننمائید خدا را گواه میکنیم در تمام ده شبی که با آقایان علماء و فضلاء و سایرین برادران اهل تسنن مذاکرات علمی دینی و مناظرات مذهبی داشتیم کوچک ترین سوء نظری با آنها نداشته و الحال هم که بالای منبر نشسته و باین همه جمعیت از برادران سنی خود مینگریم روحی زیبا و گیرنده می بینم و میل دارم پیوسته با آنها مأنوس و سیمانه اشتغال بامور مذهبی داشته باشم.

آقایان محترم - بزرگان دین و پیشوایان مذهب عترت و اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام با بغیر از این رفتاری که مسلمین امروز دارند دستور داده اند و خود عمل میکنند.

فرقی بین مساجد سنی و شیعه نمیباشد

مخصوصاً در خبر دارد که راوی خدمت امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام عرض کرد من از مساجد مخالفین بدم میآید و میل ندارم در آنجاها نماز بگذارم آیا این عمل مزید است یا نیک حضرت فرمودند مساجد بیوت الله اند مگر نیندانی ما من مسجد الا وقد بنی علی قبر نبی او و صی نبی قتل فاصاب لک البیعة قطرة من دمه فاحب الله ان یدکر فیها القراض و اکثر و فیها من النوافل .

یعنی هیچ مسجدی نیست (بزرگ یا کوچک مسجد شیعه یا سنی) مگر بتحقیق بنا شده است بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته گردیده پس در لهن بقعه قطره از خون آن نبی یا وصی رسیدن بسبب آن خون خدای تعالی درست داشته اینک یاد شود در آن بقاع و مساجد پس آده نمایند و اجابت را وزیر نمایند در آن مساجد نوافل و مستحبات را.

و قهها بزرگ شیعه از این قبیل اخبار استخراج معانی عالیه نمودند که تزیدک

ظهور است وقت پیش از این اجازه کفایت نمیداد عالم علیم و قیبه بزرگ شیعه مرحوم سید مهدی بحر العلوم قدس الله تریته در منظومه قتیبه فرموده .

والسر فی فضل صلاة المسجد
قبر لمصوم به مستشهد
برقة من دمه المظهرة
ظهره الله لعبد ذکرة

خلاصه بزرگان دین و اهل بیت رسول خدا علیهم السلام این قسم شیعیان و پیروان خود را تربیت میکردند . ره چنانرو که رهروان رفتند .

آقایان محترم موقع اداء فرائض و نوافل بهر يك از مساجد شیعه و سنی نزدیک بروید یکدیگر توهین نکنید و بدین نباشید آبادی مرحوم و بازیگران یگانه پرست اختلاف مسائل قتیبه را از قبیل سجده برت و خاک پاک نمودن یا دست باز و دست بسته نماز خواندن و سایر اختلافات و نظریات قتهاء را مستمسک قرار داده شما را بجهان هم انداخته ایجاد دوئیت و نفاق و بدبینی مینمایند شما هم علی زغم آنف آنها توجیجی به اختلافات مسائل قتیبه ننموده هر يك راه خود را بروید ولی با یکدیگر صمیمی و دوست و مهربان باشید .

برادران شیعه و سنی پهلوی یکدیگر با دست باز و دست بسته - با مهر و بی مهر نماز بگذارید - در مساجد و مجامع یکدیگر شرکت کنید - همان قسمی که حنفیها و شافعیها و مالکیها و حنبلیها با اختلافات بسیاری که در اصول و فروع احکام دارند برادرانه زندگی مینمایند .

برادران جعفری را هم در آغوش مهر و محبت خود گرفته - آزادانه عبارات و عقاید خود را انجام دهید یکدیگر توهین نکنید و با نظر بد و عداوت یکدیگر ننگرید . اگر دیدید فردی یا افرادی ملبس پلباس روحانیت یا غیر آن شما برادران شیعه و سنی را بر خلاف این عرایض حقیر تحریک مینمایند - قطع بدانید که از آبادی مرحوم یگانگان اند که میخواهند بوسیله ایجاد نفاق و دوئیت و برادر کشی زمینه را برای تسلط آنها فراهم نمایند - جداً آنها را طرد و از خود دور گردانید تا سیادت اسلامی را حفظ نمائید .

سعادت و سیادت امت در پیروی
علی بن ابیطالب است
آقایان محترم برادران شیعه و سنی بهترین راه
برای جاو کبری از نفاق و دوئیت و تفرقه پیروی
نمودن از رویه و رفتار مولای متقیان زلمیر مؤمنان

علی بن ابیطالب علیه الصلاة والسلام میباشد .

هر يك عقاید غلائی را محکم نگاهدارید و باهم ائتلاف کنید و اتحاد نمائید تا شق عصای مسلمین نگردد .

چنانچه مولای همه ما المیر المؤمنین علیه السلام با آنکه خود را حق بمقام خلافت میدانست چنانچه در اول خطبه ششقیه فرموده اما والله لقد تقمصها فلان و انه لیملم ان محلی منها محل القطب من الریح . الخ

ولی وقتی از تغسیل و تکفین رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر حسب وصیت آن حضرت که اوجب از هر واجبی بود در آنوقت فارغ شد از فتنه سقیفه با خیر و خود را در مقابل فرقه ای از مخالفین مشاهده نمود .

همین که آن دسته بندیهای (سیاسی) را دید با آنکه احدی در امت تصور وارده از رسول خدا را جلیلاً و خفیفاً مانند آن حضرت نداشت و کبار از صحابه و بنی هاشم اطراف آن حضرت بودند بنی امیه هم بقیادت ابی سفیان (برای رسیدن بمقاصد خودشان) آنحضرت را تحریک بشیام می نمود ولی چون منبع قوه عاقله بود تأمل و تفکر نمود که اگر در مقابل آن دسته بندیها قیام نماید و در مقام مطالبه حق ثابت خود بر آید قطعاً دودستگی در اسلام پدید آید .

و در اثر اختلاف کلمه و تفرقه مسلمین اعادی اسلام که سالها است عقب فرصت میکردند غالب آمده و اصل دین از میان می رود و مسلمانان قریب العهد بکفر از اسلام منحرف کردند .

لذا صلاح را در حیر و تحمل و شکیبایی دید با تمام سختیها ساخت و بردباری نمود چنانچه فرمود صبرت و فی العین لذی و فی الحلق شجی .
با مخالفین خود مبارزه نمود چون دید اول اسلام است چنگ داخلی تولید تفرقه

مینماید و تفرقه باعث محو اسلام میگردد (چنانچه در لیالی ماضیه و مجلس مذاکرات خصوصی مبسوطاً ذکر اوله نمودیم).

فعلیهذا با مخالفین خود مامشات نمود با آنکه بر عقیده خود ثابت بود ولی برای استحکام اساس اسلام بمسجد و نماز جماعت حاضر میشد تا فرصت بدست آهاری منتظر الفرسة نهد و جلو گیری از تفرقه نماید.

چنانکه مکرر میفرمود و ایم الله لولا مخالفة الفرقة من المسلمین ان یهودوا الی الکفر قدغیرنا ذلك ما استطعنا و در جای دیگر میفرمود فرأیت ان الصبر علی ذلك افضل من تفریق کلمة المسلمین و سفک دما لهم یعنی بشدا قسم اگر نمی ترسیدم از تفرقه بعض مسلمین که بر کردند بسوی کفر- و دین اسلام محو گردد هر آینه قیام بحق مینمودم و این اوضاع را تغییر میدادم و لکن دیدم سیر و تحمل بهتر است از تفرقه مسلمانان و ریختن خون آنها لذا سیر را پیشه نمودم (تا اسلام را حفظ نمایم). (۱)

بهمین طریق شیعیان و پیروان خودش را که کبار از صحابه بودند دستور داد مخالفت نمایند.

فقط همان روز های اول مناظراتی برای اثبات حقانیت خود نمودند ولی بعد ها از جهت احتراز از دوئی و اختلاف در تمام ادوار خلافت خلفاء از طرف آنحضرت و شیعیانش کوچکترین عمل تظاهر که موجب اختلاف علنی گردد بر خلاف خلفاء واقع نشد.

برای حفظ حوزه اسلام و تقویت مسلمین که سنگ تفرقه و جدائی بین مسلمانان نیستند کاملاً مامشات نمودند.

جامعه مسلمانان امروز هم که روز غربت اسلام است باید از عناد و لجاج و تمصبات جاهلانیه بر کنار باشند.

(۱) مراجعه شود به ص ۸۳۹ تا ۸۴۳ همین کتاب.

در عین آنکه حقانیت ما با دلائل عقل و نقل و کتاب سنت ثابت است چنانچه در لیالی ماضیه بعضی از آن دلائل اشاره نمودیم.

ولی نمیتوانیم انکار نمائیم وقایع جاریه بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که بر حسب ظاهر ای بکر و عمر و عثمان و علی امیر المؤمنین مسند نشین خلافت شدند و در آن سی سال (همان قسمی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود) خدمات بزرگی باسلام شد و پرچم توحید در سراسر جهان باهتر از در آمد.

همان قسمی که مولای ما امیر مؤمنان علیه الصلاة و السلام با آنکه دلائل حقانیت خود را پیوسته بیان میفرمود و خود را اولی و احق ببقام خلافت میدانست برای حفظ ظاهر اسلام و جلوگیری از تفرقه و تشتت بمسجد و نماز و شورش و مشورت و حل معضلات حاضر میشد فرزندان و شیعیان را بکار و خدمت میگماشت، ما و شما هم بایستی تبعیت نموده از تفرقه مسلمانان جلوگیری نمائیم آبادی مرموز و قشنگوها و دو بهم زنها را که میگر بهای خانه خراب کن جامعه میباشند از خود دور نموده تا فرصت بدست آهاری و ییکانگان نیستند که اساس اسلام را از هم پاشیند و مسلمین را بزبون نمایند.

اثبات حقانیت و ابراز دلائل را توان دلیل برخاصه قرار داد ما ده شب با دلائل عقلیه و براین نقلیه اثبات مرام و اظهار حق نمودیم بازمه مینمائیم.

ولی الحال هم بالای منبر میگویم چنانچه مولای ما وقتی در مقابل امر و اقامتند قرار گرفت برای جلوگیری از فتنه و فساد و اختلاف کلمه سیر و تحمل نمود و در مقام مخالفت بر نیامد ما هم چون در مقابل امر تاریخ واقع شده قرار گرفته ایم با اقرار بآنچه تاریخ بما نشان میدهد که ای بکر و عمر و عثمان و امیر مؤمنان هر یک بعد از دیگری ظاهراً (ولو بهر طریق بوده) مسند نشین خلافت بودند با یکدیگر اختلاف نموده آقایان سنی ها علی رغم خوارچ و نواصب و آبادی مرموز ییکانگان و مقتنین و دو بهم زنها بمسجد و امام باره های شیعیان - و شیعیان بمسجد و مجامع آنها پیروید تشکیل اتحادیه قوی بحدید با کینه و عداوت بهم تکرید برادرانه طرق و راههای

اعادی را مسدود نمائید نگذارید نقطه ضعفی پیدا نموده رخنه در اتحادیه شماها نیمائید .
تا بوسیله این اتحاد ضعف و سستی که امروزه در عالم اسلام پیدا شده تقویت
گردد در مرتبه اول علماء و سران قوم بعد تمامی افراد شیعه و سنی باید از خود
کنشنگی بخرج داده مسئولیت این امر بزرگ را برعهده گرفته و پراکندگی را بر
طرف کنند .

امروزه روز بزرگی است عید سعید میلاد سلسله مجاهدین عالم است که آن
شخصیت بزرگ اسلامی در سنه شصت و یکم هجری در زمین کربلا اتحادیه بزرگی
تشکیل داد که با هفتاد و دو یک دل در مقابل دشمنان عالم توحید صف آرایی
نمود (دلو ظاهراً مغلوب شد) ولی همان اتحاد و شهادت و شجاعت و از خود کنشنگی
هفتاد و دو نفر انصار الله به پیشوائی سبط اعظم رسول الله ﷺ و امام سیم حضرت ابا
عبدالله الحسین ارواحنا فداه سبب اعلای کلمه توحید وریشه کن شدن اعادی دین مبین
گردید .

آقایان محترم برادران عزیز از قراریکمیشنوم مجالس مباحثات علمی و مذاکرات
منهجمی بن دو دسته برادران مسلمان وقت بدست اعادی داده برای تولید نفاق بین برادران
اسلامی تحریکاتی مینمایند .

ممکن است این تحریکات در برادران جوان متعصب ما اثرات نامطلوبی بخشد
و نتایج وخیمی بر له دشمنان نصیب ما گردد .

پس بیدار شوید فریب نخورید بدانید نفاق و بدبینی مسلمانان یکدیگر باعث
مسرّت و تقویت دشمنان اسلام و مسلمین میگردد .

در خاتمه عرایض اولاً از آقایان برادران مسلمان حاضر (شیعه و سنی) تقاضا
میکنم علی رغم اعادی چون روز عید است از منبر که بزیر آمدن برادرانه همگی
یکدیگر را در آغوش محبت بگیرید مطابق دستور شرح انور مضافه و مناقشه نمائید
دست هم را سمیمانه فشار دهید اظهار و داد و اتحاد نمائید چنانچه ندای نکرده در
دل کمورتی از هم دارید برای رضای خدا و حفظ وحدت و عظمت اسلام رفع نمائید

خود داعی هم در خدمتگزاری همگی بجان و دل حاضر میباشم .
ثالثاً موقع ظهر است تا بسجده برویم فضیلت نماز اول وقت ممکن است از دست
برود مقتضی است در همین امام باره نماز جماعت برقرار نمائید .

بمحمدالله علماء قریشین (شیعه و سنی) حاضرند هر یک از برادران شیعه و سنی را مقدم
داشتید داعی هم اقتداء میکنم تا در کمک کردن بعالم اتحاد و اسلام در نزد خداوند متعال
و صاحب شریعت جدّ بزرگوارم مأجور باشیم .

و نیز دشمنان بهمندوبین برادران شیعه و سنی ابدأ نفاق و دویت و بدبینی نمیباشد
همگی متفقاً برای مقابله با کفار حاضر بجانبازی هستیم .

ثالثاً چون اخوان معظم ما در فحل بزرگ علم و دانش جنابان حافظ محمد رشید و
شیخ عبدالسلام میمانان عزیز شب گذشته تودیع نموده و عازم وطن خود هستند .

داعی هم حاضر و عازم حرکت بسمت ارض اقدس و مشهد مقدس مولانا ابوالحسن
علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه علی آباءه و اولاده ائمه الهدی میباشم از جمیع برادران
عزیز محترم مخصوصاً آقایان قزلباشا که منتها درجه محبت را ابراز نمودند تودیع
نموده سلامت و عزت و توفیق و اتحاد و یگانگی را برای همگی برادران شیعه و سنی از
از خداوند متعال بوسیله عترت و اهل بیت طهارت خواهانم .

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توضیح لازم

چون بعضی از افراد قصیرالفکر نتوانستند در این کتاب مقدس ابرادی وارد آورند لذا در اطراف درج جوازات علم الحدیث خورده گیری نمودند ۱۹ ناچار شدم مختصر توضیحی در این باب بعرض خوانندگان محترم برسانم .

بر ارباب بصیرت و علم و دانش و خرد و واضح و آشکار است - که بعد از معرفت و شناسائی ذات باری تعالی جل و علا و معرفت مقام رسالت خاتم الانبیاء و ائمه معصومین از عترت طاهره صلوات الله عليهم اجمعین .

أفضل و أشرف وأحسن أعمال - علم باحکام شریعت و وظائف دینیّه میباشد که موجب نظم امور فردی و اجتماعی - و سعادت ابدی و درک کمالات سرمدی خواهد بود .

بدیهی است که پایه و اساس این سعادت قرآن مجید و کتاب محکم آسمانی میباشد . و البته معرفت و فهم این کتاب موجز و مجمل - خصوصاً محکّمات و متشابهات آن منوط و مربوط باحدیث و واردّه از رسول اکرم و ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین است .

که ابواب مدینه العلم و عدیل القرآن میباشد .

چنانچه متواتراً از رسول اکرم ﷺ (باتفاق فریقین شیعه و سنی) رسیده است

که فرمود الی تارک فیکم الظلین کتاب الله و عترتی اهل بیعتی لئن یفرقا حتی یردا علی الحوض انکم منکم بهمالن تضلوا بعدی ابدأ (۱)

فعلیهذا سیره مقدسه علماء اعلام خلفاً عن سلف بر این جاری گردیده - که

(۱) بدرستی که من دو چیز بزرگه را در میان شما میگذارم که هر کس از هم جدا نباشد تا فرد کنار حوض بر من وارد شود و آن دو قرآن کتاب خدا و عترت و اهل بیت من میباشد اگر باین دو چسبید هرگز جدا از من گمراه نباشید .

برای اخذ احادیث صحیحیه و وارد شدن در سلسله روایت - هر خلفی از سلف خود برای اتصال اسانید اخبار بمهابطوحی و مخازن اسرار حق تعالی از رسول اکرم و ائمه معصومین علیه و عليهم آلاف التحية والثناء - تقاضای جواز در علم حدیث مینمودند چنانچه بجلد جوازات بحار الانوار علامه مجلسی رضوان الله علیه مراجعه شود کشف این حقیقت میشود .

لذا حقیر فقیر هم تبعاً للاسلاف جهة اختراز از انقطاع و انفصال از مهابط وحی و دخول در سلسله روایت و درک اسناد اخبار از اسانید فن از فقهاء بزرگه و مراجع تقلید و روایت عظام و محدثین فخام یمیناً و تبرکاً تقاضای جواز نمودم (نه برای خود نمائی و اخذ نتایج مادی) بلکه برای اتصال به ابواب مدینه العلم و اخذ نتایج معنوی - که زیاده از صد جواز در نزد داعی موجود - و در کتاب مسلسلّات الی مشایخ الاجازات حقیر ثبت است .

وجه تسمیّن و تبرک چند شماره از آنها را درخاتمّه این کتاب مقدس درج نمودم - تا افتخار اتصال بخاندان جلیل رسالت و اهل بیت طهارت موجب نجات ابدی گردد .

حضرت حجة الاسلام آية الله العظمى علامة العلماء على الاطلاق استاذنا
الاعظم الحاج شيخ عبد الكريم الحائري قدس الله روحه الشريف في حاشية
جواز الطباطبائي :

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي هانا إلى معالم الدين وكرّمنا بتحصيل طرائق العلم واليقين
والصلاة والسلام على خير خلقه محمد المبعوث على كافة الاسباب والجنّ اجمعين الذي اسقطناه
من جميع الانبياء والاروصياء والدلائكة المقربين وجعله خاتم النبيين وعلى اوصيائه
المنتخبين سيما ابن عمّه الذي جعله سيدّ الوصيين وعلى اهليته الطيبين الطاهرين وبعد
قد استجازمتي السيد الجليل النزيل فخر الفضلاء وسيد الخطباء صاحب الاجازة المذكورة
الحاج سيد محمد سلطان الواعظين الشيرازي آمنه الله تعالى من سوء الظاهر والباطن
فانه بعد أن سافر من وطنه إلى بلدته وموقف فيها مدة طويلة ، واشتغل بتحصيل العلوم
الدينية وكسب الكمالات العالية لديّ وحصل ما ينبغي تحصيله مدة مديدة فوجدته
أهلاً لذلك فاجزه زاد الله فيما زانه وصانه عمّا شأنه أن يروى ما سمعته مني وما وقفتي
الله تبارك وتعالى من دقائق الاكثار بما خلقت عنه كتب الاخبار ماوقفتي الله تعالى لظواهره
وكلّ ماجاز لي روايته من الاخبار المروية عن مخازن العلوم الالهية خاتم الرسالة الجامعة
واوصيائه الصحيح الالهية والادعية والمناجاة المأثورة سيما الصحيفة السجادية والمصنفات
في الاخبار والفقه من اسحابتنا الامامية وغيرها من المستغاث في العلوم الدينية كتبت
التقاسير والدعوات والزيارات والرجال وغيرها سيما الاسول الاربعة المشتهرة في الافاق و
الاعصار اشتهار الشمس في رابعة النهار التي عليها المدار في هذه الاعصار الكافي والقيمه و
التهديب والاستبصار وما تولد منها ومن غيرها كالوسائل والواني والبحار فله دام مجده ان
يرويها عنى ، عن جماعة من مشايخنا العظام مكن الله تعالى ارواحهم في دار السلام بطرقى
المنتبهة إلى أهل بيت النبوة وارضيه بسلامة التقوى والرجاء أن لا ينساني من صالح
الدعاء إنه ولي الاعطاء والسلام عليه ورحمة الله وبركاته .

الاحقر عبد الكريم الحائري

حجة الاسلام والمسلمين سيد الفقهاء والمجتهدين
الحاج سيد ابوالقاسم طباطبائي الغروي طاب ثراه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به تقى ورسبتى

الحمد لكّه لربّ الانوار العاقلة والابصار القانسة والارواح الخالدة والاشباح
الدارسة الصلاة أكملها على افضل النفوس الالائمة وأضوء الشمس الساطعة صفوة الانبياء
الشارعين وقرم الاولياء البارعين والمصطفين المرتمين من حاشته الأقرين الاولو بولايه
الامر والشرع والدين .

و بعد فيقول أحوج المربوبين إلى رحمة ربه البارى ابوالقاسم بن محمد رضا الطباطبائي
اعطى كتابه يمنانه وجعل آخره خيراً من أوليه - لما كان الطراز الاول والسلف الصالح
الذي عليه الموعود قد اعتنوا بالاجازة والاستجازة وخرّبوا لها اباط الابل في كلّ دفدق
مهمه ومفازة وماقتع المستجيب بالشيخ والشيخين بل طلب الزيادة ماأنقى له المرید كما
يعلم ذلك من عرف مشايخ الكليني والشيخ والمفيد .

فطليها قد استجازمتي جناب السيد السند والركن المتمدن عماد المعدّين و
فخر المتكلمين وذرّ المسلمين السيد محمد سلطان الواعظين الشيرازي أدام الله
فضله وأسعد أيامه في رواية ماأرويه عن مشايخي الكرام وأساتيدي العظام تيمناً وتبرّكاً
بالانصال بالائمة المصومين عليهم السلام ، فاستخرت الله واجزته أن يروي عنى جميع
الكتب العربية في العلوم الادبية وكتاب نوح البلاغة في خطب امير المؤمنين عليه السلام والصحيفة
السجادية في الادعية المأثورة عن زين العابدين عليه سلام الله رب العالمين وسائر الكتب
الاجبار المروية عن الائمة الاطهار عليهم صلوات الله الملك الجبار لاسيما الكافي وكتاب من
لايضره الفقيه والتهديب والاستبصار التي عليها المدار في جميع الاعصار والامصار و

الكتب الثلاثة المتأخرة المشتهرة كالشمس في راية النهار الوافي و الوسائل و البحار بطرقي
العديدة و أسانيد المتعددة المتصلة من أفنان شجرة الطوبى و المتعلقة بمباحي سدره
المنتهى من صفنا الرجالية و أخصرها ما أوربه عن والدى العلامة تاج أرباب العمامة
الامير محمد رضا المجتهد الطباطبائي عن الشيخ محمد حسين الكاظميني صاحب هداية الانام
في شرح شرايع الاسلام في سبع و عشرين مجلداً عن الشيخ محمد حسن صاحب جواهر
الكلام ، عن السيد جواد العاملى صاحب مفتاح الكرامة ، عن ميرزا ابوالقاسم القمي عن
الوحيد البهبهاني .

تحويل السنه - و عن العالمين العاملين ميرزا حبيب الله الكلياني و ميرزا محمد
حسن الشيرازي ، و عن ملا علي النهاوندسي جميعاً عن خاتم الفقهاء و المجتهدين الشيخ مرتضى
الانصاري عن ملا أحمد التراقي عن والده ملا مهدي التراقي و السيد محمد مهدي
الشهرستاني و السيد مهدي بحر العلوم و آقا ميرسيد علي صاحب الرياض و الشيخ جعفر
الكبير صاحب كشف الغطاء جميعاً عن الوحيد البهبهاني عن والده محمد أكمل و
العلامة الشيرازي ميرزا محمد و آقا جمال محمد بن حسين عن والده علامة البشر
و العقل الهادي عشر آقا حسين الخونساري و عن العلامة آقا باقر المجلسي عن والده
حجة الاسلام محمد شق المجلسي عن شيخ الاسلام و المسلمين بهاء الملة و الدين محمد بن حسين
عن والده شيخ حسين بن عبدالصمد العاملى عن زين الدين الشهيد الثاني صاحب الروضة
عن نور الدين علي بن عبدالعالي الميلى عن محمد بن داود الشهرير باين المؤذن عن شيخ شياه
الدين علي بن محمد عن والده محمد بن المهدي الشهيد الاول صاحب اللمعة عن فخر الدين
محمد بن حسن عن والده الحائز فصب السباق و العلامة على الاطلاق حسن بن يوسف بن
المطهر السلي عن سلطان العلماء و الحكماء و الوزراء خواجه نصير الملة و الدين الطوسي ،
عن خاله ابي القاسم جمال الدين جعفر بن حسن بن سعيد المحقق صاحب الشرايع عن
فخار بن معد الموسوى ، عن شازان بن جبرائيل عن ابي القاسم عماد الدين الطبري عن ابي
علي الفيد الثاني ، عن والده شيخ الطائفة محمد بن حسن الطوسي صاحب التهذيب و
الاستبصار عن المرتضى و الرضى و سائر بن عبد العزيز الديلمي و حسين بن عبيد الله

الفضائري و عن جماعة عن هرون بن موسى التلعكبري عن ابي عمرو الكشي و عن علي
ابن أحمد النجاشي ، و عن محمد بن محمد بن النعمان المنيد عن محمد بن علي بن حسين بن موسى
ابن بابويه القمي المدعو بالصدوق صاحب كتاب من لا يحضره الفقيه و عن جعفر بن قولويه
عن رئيس المحدثين محمد بن يعقوب الكلينى صاحب الكافي عن ابي الحسين علي بن محمد
الصيرفي النائب عن ابي القاسم حسين بن روح النائب عن ابي جعفر محمد بن عثمان النائب
عن ابي عمرو عثمان بن سعيد السمان العمري التابعين **الحجة عجل الله فرجه**

و الملتبس من عدم مجده أن لا ينسأني من الدعاء في صوالح دعواته المستجابات في مان
الاجابات و مظان الاستجابات و الله ولي العلم و الحكمة و الطول و العصمة و كتب عن
الاحقر ابوالقاسم الغروي الطباطبائي في ٢٧ ربيع المولود سنة ١١٣٤٥ هـ .



اجازته نامه

حضرت حجة الاسلام والمسلمين شيخ الفقهاء والمجتهدين آية الله في العالمين صاحب كتاب الرجال (تفريح المقال) العلامة الثاني الحاج شيخ عبد الله المامقاني قدس الله روحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الخلق بقدرته وجعلهم آية لربوبيته والصلاة والسلام على أشرف الانبياء وأفضل السفراء وخاتم الانبياء محمد المصطفى صاحب الشريعة الناسخة والبيئات الباهرة وعلى أهل بيته الطاهرة والنجوم الزاهرة جميعاً الله الباهرة وأما بعد فقد استجازني الفاضل الزكي والعالم الألمعي صاحب الفهم الجليل الاستعداد القوي للعروج الى معارج الفضائل والكمالات فخر الخطباء والمحدثين السيد محمد سلطان الواعظين الشيرازي **الطهراني** دامت بركاته فسارعت إلى تنجز طلبته وإجابة دعوته جرياً على عادة علمائنا الأبرار اقتفاءً لأثار أسلافنا الأخيار فاجزت له أن يروي عنى مقرواني ومسوعاني من الأخبار المروية عن أئمتنا سلام الله عليهم في الأصول والفروع سيما ماني الكتب الأربعة التي عليها المدار الكافي والتهذيب والاستبصار للمحدثين الثلاث الكليني والقمي والطوسي نعمتكم الله بفرأه وسائر الكتب الجامعة לנוادر الأخبار كالأوسال والوفائي والبحار والرجوع إلى سائر المتفرقات من كتب الأخبار ومصنفات علمائنا الأخيار وأجزت له أن يروي عنى عن مشايخ اجازتي منهم والدى العلامة الفقيه الكبير عن شيخه المحقق زعيم الشيعة حجة الاسلام الحاج ميرزا محمد حسن الشيرازي عن الأستاذ شيخ المشايخ العظام المرتضى الأنصاري، منهم شيخنا الأعظم وأستاذنا الأذم الشيخ زين العابدين المازندراني عن شيخه واستاده السيد إبراهيم الموسوي، وهم عن مشايخهم الماضين متصلاً خلفاً عن سلف إلى الأئمة الطاهرين، وهم عن آباؤهم الماضين عن خاتم النبيين وأوصيه برعاية الورع والتقوى وملازمة جادة الاحتياط، وأن لا ينساني من الدعوات في الأسفار ومطالعة اجابة الدعوات وفقه الله تعالى بمحمد وآله خير البريات.

الفاني عبد الله المامقاني عنى عنه

في يوم المولد المسعود ١٧ ربيع الأول ١٣٤٥

اجازته نامه

حجة الاسلام والمسلمين آية الله في العالمين استادنا الاعظم الشيخ ضياء الدين العراقي الفروي قدس سره القدوسي بسمه تعالى شأنه

الحمد لله الذي منّ علينا بالاهتداء بشريعة خاتم الانبياء وأرشدنا بإرشاد الأوصياء واحداً بعد واحد إلى حضرت سيدنا ومولينا قائم الأمان صلوات الله عليهم إلى يوم الجزاء وبعد أن من اعظم نعماء الله تعالى على العباد وجود المعتمدين من العلماء والمبلّغين في البلاد وأكمل الآية عليهم بتمكينهم في أخذ معالم الدين من الفضلاء الذين عليهم وثوق واعتماد فانه فوق كل نعم الله سبحانه على قاطبة العباد - منهم الجامع لصفات الكمال والعلم والحائز لانواع المحاسن والحلم العالم العامل والفاضل الكامل السيد الجليل والجزير النبيل سمي جده محمد خاتم النبيين **الطهراني** سلطان الواعظين الشيرازي دامت بركاته. **العالي** فاستجاز منى دام مجده فاستخرت الله وأجزت له دام علاه ان يروي عنى كلما صحت لى روايته وجزت لى اجازته بطرق المعهودة ما ارويه اجازة عن شيخى استاذنا المحدثين غوامس بحار العلوم العالم الكامل العامل الحاج ميرزا حسين النورى الطبرسى طاب ثراه صاحب المستدرک علي الوسائل والمؤلفات المشهورة بين الاقران والأماثل بطريقة المذكرة في خاتمة مستدرکه فليرو عنى ماشاء وأراد سالكاً سبيل الاحتياط، ونسأل الله تعالى له بدوام التأييد كما يلىق ويجعله التوفيق خير رفيق حتى يكون واحداً للمسلمين ومناراً يهتدى به أهل الملّة والدين وأن لا ينساني في الغلطات ومطالعة الاجابات من صالح الدعوات انه قاضى الحاجات وولي الخيرات - من الأحرر ضياء الدين العراقي سنة ١٣٤٥

اجازته نامه

حجة الاسلام والمسلمين علامة العلماء العاملين نصابة العترة الطاهرة وجامع
شلمهم الآية الحجة أبو المعالي السيد شهاب الدين الحميني المرعشي النجفي
مد ظله العالی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نواله والصلاة على محمد وآله ، وبعد فقد استجازتني في رواية الاخبار ،
الحبر النبيل العالم الجليل ملك أمة الكلام ، مالك أقاليم الوعظ والخطابة الخطيب
الشهير والمنطيق التحرير الطائر الصيت مروج الشرع ونائر كلمات مولانا أئمة الهداة
ركن الاسلام ، ومذكر الانام حضرة الحاج سلطان الواعظين الموسوي الشيرازي
الطهراني دام مجده وفاق سعده وعلى جنبه ، وحيث وجدته أهلاً لذلك فاجزت له
أن يروي عني ما أرويه عن مشايخي الكرام أساطين الدين ، وعند الثقة والحديث من
الآثار والأخبار المروية عن ساداتنا الميامين أئمة المسلمين المروعة في كتب الاصحاب وعتدة
مشايخي الذين أروى عنهم بلا واسطة ترعوي على المائتين .

(منهم) والذي العلامة شرف آل الرسول وفخر نذاري البتول نصابة العترة
الطاهرة وجامع شلمهم الآية الحجة مولينا السيد شمس الدين محمود الحسيني
المرعشي النجفي المتوفى ١٣٣٨ صاحب كتاب مشجرات العلويين وغيره وهو يروي
عن جماعة .

(منهم) والده العلامة المتفتن في العلوم الاسلامية وغيرها السيد شرف الدين
علي سيد الحكماء المتوفى ١٣١٦ صاحب كتاب قانون الملاج وغيره وهو يروي عن
جماعة .

(منهم) شيخه واستاذ العلامة السيد محمد إبراهيم الموسوي القزويني صاحب الضوابط
عن جماعة .

(منهم) شيخه شريف العلماء المازندراني عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الميرسيد علي الطباطبائي صاحب الرياض عن جماعة .

(منهم) خاله العلامة الوحيد آقا محمد باقر البهبهاني عن جماعة .

(منهم) والده العلامة الملا محمد أكمل عن جماعة .

(منهم) شيخه المدقق الملا ميرزا الشرواني صاحب العاشية على المعامل عن
جماعة .

(منهم) شيخه غوث اصبحار الانوار ومستخرج كنوز الآثار مولانا الآخوند ملا
محمد باقر المجلسي صاحب البحار بطرقه المذكورة في مجلد الاجازات من ذلك الكتاب
المستطاب وغيره .

ومن اروى عنه بالاجازة المولى المجاهد سيف الله المنتضي على اعداء الائمة
آية الله في الوري النجم المضيء في الآفاق الهندية سيدنا ومولينا السيد إسحق المفتي
بناصر حسين الموسوي الهندي اللكنوي عن جماعة .

(منهم) والده الامام الهمام المقدم الذاب عن آل رسول الله والفادي نفسه ومهجته
آية الله في العالمين مولينا المير حلمد حسين صاحب عقبات الانوار جزاء الله عن
الدين خيراً وهو يروي عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الزاهد السيد حسين النقوي الهندي عن جماعة .

(منهم) أخوه العلامة السيد محمد المعروف بسلطان العلماء عن جماعة .

(منهم) والده العلامة محيي المذهب الجعفري في عصره في الديار الهندية مولينا
السيد دلدار علي النقوي الهندي اللكنوي صاحب كتاب عماد الاسلام في علم الكلام
عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الميرزا أبو القاسم القمي صاحب القوانين عن جماعة .

(منهم) شيخه الوحيد البهبهاني بطرقه المذكور .

ومن اروى عنه بالاجازة العلامة المقدم في الحديث والرجال والدرائة
شيخ الاجازة في عصره ومركز الرواية آية الله في الزمان استاذنا في ملك العلوم ابو محمد

السيد حسن صدر الدين الموسوي المتوفى ١٣٥٤ تزيل مشهد الامامين الكاظمين صاحب التأليف النفيسة ككتاب تأسيس الشيعة الكرام لفنون الاسلام وغيره وهو يروي عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة شريف العراق الامام الهمام مولينا السيد مهدي الحسيني القزويني الحلبي عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة فقيه الشيعة الشيخ محمد حسن النجفي صاحب الجواهر المتوفى ١٢٦٦ عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة السيد محمد الجواد الحسيني صاحب مفتاح الكرامة عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة السيد مهدي بحر العلوم النجفي الطباطبائي المتوفى ١٢١٢ عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة فقيه آل الرسول الشيخ يوسف البحراني الحائري صاحب كتاب الحدائق عن جماعة .

(منهم) الاخوند ملا محمد رفيع الجيلاني تزيل مشهد الرضوي عن جماعة .
(منهم) مولينا العلامة المجلسي بطرقة .

ومن اروى عنه بالاجازة خاتم المحدثين وفخر الفقهاء الراشدين آية الله الحاج الشيخ محمد باقر البيهقي صاحب كتاب الكبريت الاحمر في شرائط المنبر عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة ثالث المجلسين مولينا الحاج ميرزا حسين النوري بطرقة التي اوردها في ثالث مستدرک الوسائل .

ومن اروى عنه بالاجازة ابن عمي الاكرم العلامة الفقيه آية الله الحاج السيد محمد رضا الحسيني المرعشي الرفسنجاني الكرمانلي النجفي عن جماعة .

(منهم) شيخه واستاذ العلامة فقيه الشيعة البايز هممه في رفع البدع حجة الاسلام آية الله السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي صاحب العروة الوثقى عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الشيخ راضي النجفي الفقيه عن جماعة .

(منهم) العلامة الشيخ علي آل كاشف الغطاء النجفي عن جماعة .

(منهم) والده العلامة الفقيه النبيه الشيخ جعفر الكبير النجفي صاحب كتاب كشف

الغطاء في الفقه عن شيخه العلامة الوحيد البهبهاني بطريقه المذكور .

ومن اروى عنه بالاجازة العلامة الحكيم الاصولي المحقق المدرس السالك

آية الله الميرزا محمد علي الاصفهانى الشاه آبادي تزيل طهران عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة المدرس الحاج شيخ فتح الله النمازي المعروف بشيخ الشريعة

الاصفهانى النجفي عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة السيد مهدي القزويني الحلبي بطريقه المذكور .

ومن اروى عنه بالاجازة العلامة فريد العسر وحيد الزمان آية الله الحاج

محمد حسن آل كبة البغدادي عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة جرجومة الزهد و هيكل التقوى رب ارباب النظر والدفعة

آية الله الميرزا محمد تقي الشيرازي الحائري قدس سره عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة المحقق الفاضل الاردكاني الحائري الاخوند ملا محمد

جماعة .

(منهم) عمه العلامة الاخوند ملا محمد تقي الاردكاني عن جماعة .

(منهم) العلامة حجة الاسلام علي الاطلاق الحاج سيد محمد باقر الموسوي الشقي

الاصفهانى زعيم الشيعة عن جماعة .

(منهم) العلامة السيد محسن الاعرجي الكاظمي عن جماعة .

(منهم) شيخه الوحيد البهبهاني بطريقه المذكور .

ومن اروى عنه بالاجازة العلامة الهمام آية الله السيد نجم الحسن النقوي

الرضوي مؤسس مدرسة الواعظين ببلدة لكهنو عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي النجفي بطريقه

المذكور .

و ممن اروي عنه بالاجازة العلامة استاذنا المحقق آية الله الحاج شيخ عبدالنبي النورى زريل طهران عن جماعة .

(منهم) شيخه المدقق رئيس الشيعة في عصره آية الله الحاج ميرزا محمد حسن الحسينى الشيرازى عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة المرتضى الانصارى عن جماعة .

(منهم) العلامة الفاضل التراقي الآخوند ملا احمد صاحب المستند و معراج السعادة عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة والدم الآخوند ملا مهدي عن جماعة .

(منهم) شيخه الوحيد البهبهاني بطريقه المذكور .

و ممن اروي عنه بالاجازة العلامة المحقق الورع التقي المتفطن في العلوم الحجة الآية الشيخ آقا حسين التميم آبادى الطهراني عن جماعة .

(منهم) العلامة الحاج ميرزا حسين بن الميرزا خليل الطهراني النجفي عن جماعة .

(منهم) شيخه صاحب الجواهر بطريقه المذكور .

و ممن اروي عنه بالاجازة العلامة المحقق الفقيه الميرزا محمد تقي الكركاني زريل طهران عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة المحقق المدرس الحاج ميرزا محمد حسن الآشتياني زريل طهران عن جماعة .

(منهم) استاذه شيخنا المرتضى الانصارى طريقه المذكور .

و ممن اروي عنه بالاجازة استاذي العلامة جمال السالكين و فتوة العابدين حجة الاسلام و المسلمين شيخنا الشيخ محمد حسين بن محمد خليل الشيرازى المسكرى عن عدة .

(منهم) شيخه الزاهد العابد الناسك السالك السيد مرتضى الرضى الكشميرى عن جماعة .

(منهم) العلامة الشيخ محمد حسين بن محمد الكاظمي عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الفقيه الشيخ محمد حسن صاحب الجواهر بطريقه المذكور - إلى غير ذلك من الطرق و الاسايد التي ذكرتها في كتاب المسلسلات الى مشايخ الاجازات .

فلجناب المستجيز عنى الاثار و الاخبار المروية عن الائمة الاطهار بهذه الطرق التي ذكرتها و غيرها .

ثم ان لي طرق شتى في رواية الاخبار النبوية من العامة و الزيدية وهي كثيرة .

(طرق الزيدية)

فمن طرقى الزيدية ما أوربه عن سيد ملوك الاسلام فخر السادات و الشرفاء السيد حيد الدين يحيى الحسنى اليماني المشهور بالامام يحيى سلطان بلاد اليمن و امام الزيدية في عصره و صاحب التأليف في الفقه و الحديث و الكلام و التفسير و غيرها و هو يروي عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة القاضي الحسين العمري اليماني من أجلة علماء الزيدية و طريقه معروفة في اجازاتهم .

و ممن اروي عنه من الزيدية الفقيه المورخ النسابة البحائة السيد محمد بن محمد بن زيارة الحسنى اليماني صاحب كتاب نيل الوطر و نشر العرف و غيرهما بطريقه المعروفة المسطورة في الكتابين و غيرها .

و ممن اروي عنه من الزيدية العلامة الرياضى الفلكى المورخ المتتبع المحدث الشيخ عبد الواسع الواسى اليماني الصنعاني صاحب كتاب مزيل الحزن في تاريخ اليمن و كتاب الدر الفريد في ذكر الاسايد و غيرها و طريقه مشهورة .

و ممن اروي عنه من الزيدية العلامة الرجالي المحدث السيد زيد الدبلي اليماني بطريقه المعروفة .

و ممن اروي عنه من الزيدية العلامة السيد عباس المناخي اليماني بطريقه المعروفة .

و ممن اروي عنه العلامة المحدث القارى الحافظ الزاهد السيد جمال الدين

أحد الحسنى الكوكباني اليماني ثم الهندي المتوفى بمشهد الكتلمين بطرقه المعروفة إلى غير ذلك من الطرق الزيدية .

(طرقى من العامة)

و أمّا طرقى من العامة على اختلاف مذاهبهم فهى كثيرة و اروى صحاحهم وسائر كتبهم فى فنون العلم عن عدّة و فيرة .

(منهم) علامة الشافعية فى عصره فقيه العامة و محدثهم السيد ابراهيم الرادى البغدادى فانى اروى عنه بالاجازة و حضرت حلقة درسه فى صحيح البخارى فى ثلاثياته و كذا قرأت عليه القرآن الكريم بالتجويد الى قرب الثلاثين و كذا قرأت عليه تفسير القاضى البيضاوى وغيرها و طرفه الى النبى الاكرم معروفة .

و من اروى عنه من العامة العلامة المحدث المصنّف المؤلف الشيخ محمد بهجت البيطار الدمشقى عن العلامة محدث الشام - الشيخ عبد الرزاق الدمشقى بطرقه المشهورة .

و من اروى عنه العلامة المتكلم المصلح الشيخ ابراهيم الجبالى شيخ الجامع الازهر صاحب التأليف الكثيرة بطرقه المعروفة .

و من اروى عنه من العامة العلامة النابغة فى العلوم الشيخ عز الدين يوسف الدجوى المالكي البصير الضرير صاحب كتاب القول المنيف فى نفي التحريف و غيره من الآثار بطرقه المشهورة بين علماء مصر .

و من اروى عنه من العامة العلامة المتكلم الفقيه الشيخ محمد نجيب المطيعى الحنفى المصرى صاحب التأليف النفيسة فى الرد على الوهابية وغيرهم بطرقه المعروفة .

و من اروى عنه من العامة العلامة المحدث المورخ المستبصر الشيخ عبدالسلام السنندجى الكردستانى الاصل تزير بلاد العراق وكان من المحققين هداة الله الى مذهب آل الرسول بهذا كراتى معه فى مجالس حتى استبصر و توفى فى كردستان و نزل نمشه الى بلدة قم و باشرت دفنه فى مقبرة خاك فرج حشره الله مع مواليه فانه كتب لى اجلزة

بطرق القوم قبل استبصاره ولذا ذكرته فى طرق العامة .

و من اروى عنه من العامة العلامة الشيخ داود الاهدلى الزيدى اليماني الشافعى بطرقه المعروفة .

و من اروى عنه من العامة العلامة الشيخ على المرزوقى الخنبلى بطرقه المشهورة .

و من اروى عنه العلامة المحدث الحافظ السيد محمد عبد الحى الكسانى المغربى المالكي بطرقه المعروفة المذكورة فى ثبته الى غير ذلك من أعلامهم .

الجناب المستجير أن يروى عنى صحاح القوم سائر كتبهم بهذا الطريق وغيرها **وفى الختام** اشترط على دام مجده أن لا يترك العزم والاحتياط فى نقل الاحاديث

و التثبت فى الرواية بالتحرى فى تشخيص الصحيح عن غيره و ان لا يروى مالا احتملها عقول أبناء الزمان و ان لا ياول احاديث موالينا الا بمنه بمشتميات هذا الزمان او ماسدوت من نسجة العرفان و حكمة فلسفة يونان و أن يسمّر الذليل فى نشر علوم آل الرسول و اشاعتها بين الانام و أن يجذب القلوب اليهم عليهم السلام فانهم الهداة الولاة و علمهم مكتسب من المشكوة النبوية فكم فرق بين علم نزل من السماء و تخيلات ابعثت عن ابخرة دماغ البشر .

و اوصيه ادام الله بركته بمطالمة التفسير و الحديث و تلاوة القرآن الشريف و التدبّر فى آياته بحكمانه و مشابهاه و ان لا يهجر زيارة قبور الائمة عليهم السلام و اولادهم فانها من موجبات التوفيق و مما ينير القلب و يصفى الباطن و ان يعتبر بزيارة أهل القبور و يتأمل فى انهم من كانوا فما صاروا و كيف كانوا فكيف صاروا و اين كانوا فابن صاروا و عليه بصلة الذرية الفاطمية و البرّ فى حثهم فانهم روائع النبوة بين الخلق و يلزم الودعى رعاية الودعية فكيف يودعهم فى كتاب و ان لا يهجر التأليف و التصنيف سيما فى تشييد الدين و ترويج المنصب و أن يظل المعاشرة مع الناس و الدخول فى نواديهم فانه قلما يرى مجلس خلى عن ذكر المؤمنين بسوء من النية و النعمة و التبت و الاقتراف عصمنا الله منها و ان لا يبدخل فى الامور السياسية و الشئون الحادثة فى هضم

الاصهار التي افسدت الدين و الدنيا و اوى عبادته و السياسة هذا في طرف كما أن الدين في طرف آخر ، و اختلط الامر على من خال و زعم عدم المنافاة بينهما - و ارجوا منه دام علاه ان لا ينساني من الدعاء في المظان فاني شديد الحاجة الى ذلك في حياتي و بعد المعات كما أرجوا من فضله تعالى أن لا أنساه إنشاء الله تعالى رزقه الله خير الدارين و أزاقه حلاوة مناجاته و شفاعته ساداته آمين آمين .

حرره خادم علوم اهل بيت النبوة و الطهارة و العاكف بياهمم الذي لم يعرف سواهم أبو المعالي شهاب الدين الحسيني المرعشي النجفي غنى عنه في مستهل ثاني الربيعين ١٣٧٠ ببلدة قم المشرفة حرم الائمة و عش آل محمد صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين كما في الخبر حامداً مصلياً مسلماً .



فهرست مصادر و كتب متفرقه در این کتاب

کلام الله مجید - نهج البلاغه

| | |
|--|--|
| تفسیر کبیر مفتاح الغیب - امام فخر رازی | تفسیر کبیر - محمد بن جریر الطبری |
| تفسیر کشاف - جارا لله زمخشری | تفسیر کشف البیان - امام احمد تملمبی |
| تفسیر انوار التنزیل - قاضی بیضاوی | تفسیر غرائب القرآن - فاضل نیشابوری |
| تفسیر اتمقان - جلال الدین سیوطی | تفسیر اسباب النزول - واحدی |
| تفسیر در المثنور - سیوطی | تفسیر نزول القرآن - حافظ ابونعیم اصفهانی |
| تفسیر - نظام الدین نیشابوری | تفسیر شواهد التنزیل - حاکم ابوالقاسم |
| تفسیر رموز الكنوز - امام عبدالرزاق الرسخنی | حسکانی |
| تفسیر کبیر - محمد بن جریر الطبری | تفسیر التنبیة - کواشی |
| تفسیر کشف البیان - امام احمد تملمبی | تفسیر ما تزل من القرآن فی علی - حافظ |
| تفسیر غرائب القرآن - فاضل نیشابوری | ابوبکر شیرازی |
| تفسیر اسباب النزول - واحدی | تفسیر روح المعانی - سید شهاب الدین آلوسی |
| تفسیر نزول القرآن - حافظ ابونعیم اصفهانی | تفسیر فتح القدر - قاضی شوکانی |
| تفسیر شواهد التنزیل - حاکم ابوالقاسم | اثبات الوصیة - علی بن الحسین مسعودی |
| حسکانی | |
| تفسیر التنبیة - کواشی | |
| تفسیر ما تزل من القرآن فی علی - حافظ | |
| ابوبکر شیرازی | |
| تفسیر روح المعانی - سید شهاب الدین آلوسی | |
| تفسیر فتح القدر - قاضی شوکانی | |
| اثبات الوصیة - علی بن الحسین مسعودی | |
| الامامة و السیاسة - محمد بن مسلم بن قتیبه | |
| اسد الغابة - ابن اثیر جزیری | |
| استیعاب - حافظ ابن عبدالبر قرطبی | |
| احیاء العلوم - امام غزالی | |
| اعلی - حافظ ابوعبدالله | |
| اربعین - سید جمال الدین شیرازی | |
| اوسط - طبرانی | |
| اعتقادات - محمد بن مؤمن شیرازی | |
| اسنی المطالب - محمد حوت بیرونی | |
| اسعاف الراغین - محمد علی الاصبان المصری | |
| ابطال الباطل - قاضی روزبهان شیرازی | |
| احیاء المیت بضائل اهل البیت - جلال الدین سیوطی | |
| اربعین طوال - محدث شام | |
| اخبار الزمان - مسعودی | |
| ازالة الخفاء - سیوطی | |
| اوسط - مسعودی | |
| ارشاد الساری شهاب الدین قسطلانی | |
| الفباه - ابوالحجاج آندلسی | |
| اسنی المطالب - محمد بن محمد جزیری | |

اصابة - ابن حجر عسقلاني
 احاديث المتواترة - عقبلي
 بغية الوعاظ في طبقات اللغويين - سيوطي
 بحر الاسانيد - حافظ ابو عماد سمرقندي
 تاريخ المدينة - علامة سمرهوي
 تاريخ الخلفاء - جلال الدين سيوطي
 تاريخ بغداد ابوبكر خطيب بغدادي
 تاريخ الامم والملوك - طبري
 تاريخ كبير - ابن كثير دمشقي
 تاريخ - ابن خلدون
 تاريخ - ابن خلكان
 تاريخ - يعقوبي
 تاريخ - اشم كوفي
 تاريخ - نكارستان
 تاريخ - بلاذري
 تاريخ - واقفي
 تاريخ - حافظ ابرو
 تاريخ - روضة الصفا - عماد خاوندشاه
 تاريخ - ابو الفداء
 تاريخ - ابن مردويه
 كامل التاريخ - ابن اثير
 تاريخ - امام باقر يمني
 تلخيص المستدرک - ذهبي
 تذكرة الموضوعات - مقسسي
 تهذيب التهذيب - ابن حجر عسقلاني
 تهذيب الاسما واللغات - يحيى بن شرف النووي
 تاويل مختلف الحديث - ابن قتيبة دينوري
 توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل - سيد
 شهاب الدين
 تذكرة خواص الامة في معرفة الائمة - سبط
 ابن جوزي
 تذكرة الحفاظ - ذهبي
 جواهر المصنفة في طبقات الحنفية - عبدالقادر
 قرشي
 جمع بين الصحيحين - حمدي
 جمع بين الصحاح الستة - عبيدي
 جامع الاصول - ابن اثير جزري
 جامع الصغير - و جمع الجوامع - سيوطي
 جواهر المقدين - نور الدين سمرهوي
 حلية الاولياء - حافظ ابونعيم اسفهانى
 حياة الحيوان - دميري
 خصائص العلوى - امام سائى
 خصائص الطوبى - ابوالفتح نطنزى
 خصائص الكبرى - سيوطي
 خطط - مقرئى
 در المنظم - ابن طلحة حلبى
 دلائل النبوة - حافظ ابوبكر يهقي
 ذخيرة المعاد - عبدالقادر عجيلي

ذخائر المعنى - امام الحرم طبري
 رسالة الازهار المتناثرة في الاحاديث
 المتواترة - سيوطي
 رياض النضرة - محب الدين طبري
 رياض النضرة - الذهبي
 روضة المناظر في اخبار الاءائل و الاواخر
 ربيع الابرار زمخشري
 زاد المعاد في هدى خير العباد - ابن القيم
 الزينة - ابوحاتم رازي
 زين الفتى - شرح سورة هل اتى
 سنن ودلائل - يهقي
 سنن - ابن ماجه قزويني
 سفر السعادات فيروز آبادي
 سيرة الحلبيية - علي بن برهان الدين شافعي
 سر العالمين - امام غزالي
 سيرة النبوة - ابو عماد عبدالملك بن هشام
 سبل الهدى والشاد - محمد بن يوسف شامى
 سراج المنير - شرح جامع الصغير
 شرح نهج البلاغة - ابن ابى الحديد
 شرح ديوان - ميدي
 شرح النبى - خر كوشى
 شرح عقايد نسفى - ملاسعد تفتازانى
 شرح التجريد - مولى على قوشچى
 شرح صحيح بخارى - كرامانى
 شرح صحيح مسلم - نوى
 شرح الشفاء - قاضى عيان
 شرح المقاصد - فاضل تفتازانى
 شرح المواقف - سيد على شريف جرجانى
 شرح الدائرة - صلاح الدين
 شفاء الصدور - ابن سبع مغزى
 شرف المصطفى - حافظ ابوسعيد
 شرف المؤبد - شيخ يوسف بنهائى بيرونى
 صحيح - بخارى
 صحيح - مسلم
 صحيح - ترمذى
 صحيح - ابى داود
 صحيح - ابن عفة
 صواعق محرقة - ابن حجر مكي
 طبقات - عماد بن سعد
 طبقات الكبير - واقفى
 طرق الحكيمية - ابن قيم جوزية
 طبقات المشايخ - ابوعبدالرحمن سلمى
 عقدا الفريد - ابن عبدويه
 عروة الوثقى - علاء الدوله
 عمدة القارى - بدرالدين حنفى
 الغدير - حافظ ابوحاتم رازي
 فصول المهمة - ابن صباغ مالكي
 فرائد السمطين - شيخ الاسلام حوتنى

الفصل في الملل والنحل - ابن حزم آندلسي
فتح الباري - ابن حجر عسقلاني
فرقة الناجية - قطيبي
فصل الخطاب - خواجة پارسا
فردوس الأخبار - ابن شيرويه
فيض القدير - عبدالرؤف المناوي
فضائل العترة الطاهرة - ابوالسعادات
فوائد المجموعة في الاحاديث الموضوعة -
قاضي محمد شوکاني
قرة العينين - جلال الدين سيوطي
قاموس اللغة - فيروز آبادي
كنز الاعمال - محمد بن جرير طبري
كنوز اللغات - مناوي مصري
كنز العمال - مولى علي متقي هندي
كنز البراهين - خفري
كفايت الطالب - محمد كنجي شافعي
كشف الثيوب - قطب الدين شيرازي
كشف الغمة - قاضي روزبهان
كوكب منير شرح جامع الصغير - شمس
الدين علقمي
كتاب الامتاع في احكام السماع - جعفر بن
معلب شافعي

مفتاح النجا - شيخ محمد بدخشاني
معجم البلدان - ياقوت حموي
المجالس - نصر بن محمد سمرقندي
مصاييح السنة - حسين بن مسعود بنوي
الموضوعات - ابوالفرج ابن جوزي
مرج البحرين - ابوالفرج اسفهايي
معجم الكبير - سليمان بن احمد طبراني
منتظم - ابن جوزي
المنع الملكيه - ابن حجر
منقول في علم الاصول - ابو حامد غزالي
منهاج الاصول - قاضي يضاوي
منهاج السنة - ابن تيميه
ميزان الاعتدال - زهبي
معرفة الصحابه - حافظ ابو نعيم اسفهايي
مقتل الحسين - خطيب خوارزمي
جمع الزوائد - حافظ علي هيمشي
تفسير - علي بن ابراهيم قمي
اصول كافي - محمد بن يعقوب كليني
عيون اخبار الرضا - صدوق ابن بابويه قمي
بحر الانساب - سيد محمد سعيد الدين نجفي
مصباح المتجعد - شيخ طوسي
احتجاج - احمد بن علي الطبرسي
مقاصد الحسنه - شمس الدين سخاوي
محاضرات تاريخ الامم الاسلاميه - شيخ محمد
خضري
نهاية اللغه - ابن اثير
نكت الشريفة - شافعي
مثالب الصحابه - هشام بن محمد السايغ
الكلبي
تزهة الارواح - سيد صدر الدين هرودي فوزي
نور الابصار - سيد مؤمن شيلنجي
نقد الصحيح - فيروز آبادي
نقض المشائية - امام ابو جعفر اسكافي
النور والبرهان - ابوالقاسم بن صباح
وافي بالوفيات - صلاح الدين صفدي
هدايت المرتاب - حاج احمد افندي
هدايت السعداء - شهاب الدين دولت آبادي
هداية - برهان الدين حنفي
عمدة الطالب - في انساب آل ابيطالب
جمع البحرين - شيخ فخر الدين طبرسي
تاريخ حبيب السير - غياث الدين خواندمير
سفارت نامه خوارزم - هدايت
تاريخ روضة الصفا فاصري - رضا قليخان
هدايت

تاریخ آثار العجم - فرصت الدوله شیرازی

هزار مزار - شیرازی

دائرة المعارف قرن نوزدهم فرانسه

تمدن العرب - دکتر گوستا دلون فرانسوی

الابطال - مستر کارلیل انگلیسی

سیاسة الحسینیة - دکتر جوزف فرانسوی

دیودان لاناور - کامیل فلاماریون فرانسوی

مرکب و اسرار - فلاماریون

فهرست مندرجات کتاب

| | |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| طول عمر حضرت مهدی خرق عادت | تمثال حضرت آیه الله بروجردی مد |
| ۳۴ است | ۳ ظله العالی . |
| نصاری در مسجد پیغمبر آزاد باراه | ۴ تذکر لازم بخوانند کان محترم |
| فریضه بودند - ولی شعیان مسلمانان | ۵ مقدمه چاپ دوم |
| در اداء فرائض و نوافل در مساجد | ۷ سر آغاز |
| ۳۶ مسلمین آزاد نیستند . | ۹ اعتراض اهل ادب و جواب بآنها |
| احمد کسروی و ترجمات آن و اشاره | ۱۰ اعتراض اهل خیر و جواب بآنها |
| ۴۱ بجواب مقالات او | ۱۱ اعتراض محافظه کاران و جواب بآنها |
| ۴۳ نظری بعلت چاپ این کتاب | ۱۹ غرض روزی دکتر هیگل مصری |
| مصادر و اسناد این کتاب از اکابر | ۲۱ احمد امین مصری - فجر الاسلام |
| ۴۵ علماء سنت و جماعت است | جواب کاشف اللغطاء باحمد امین در |
| اشاره بملغ کبری احمد امین و جواب | ۲۲ کتاب اصل الشیعه |
| ۴۶ آنها | مربوح کردستانی و ندای اتحاد و |
| اشاره بملغ کویتهای کسروی و جواب | ۲۴ ترجمات آن |
| ۵۵ آنها | نماز خواندن ای بکر یا است (بفرض |
| کتب علماء عامه در فضائل عترت | ثبوت) دلیل حق تقدم در امر خلافت |
| ۶۱ اهل بیت طهارت | ۲۸ نخواهد بود |
| اشعار امام شافعی در اعتراف بفضائل | ۲۹ منصفانه قضاوت کنید |



| | | |
|-----|---|-----|
| ۶۲ | دلائل کافی بر اینکه اولادهای فاطمه اولادهای پیغمبرند | ۱۰۵ |
| ۶۵ | پیغمبر نماز ظهرین و مغربین را بجمع و تفریق آداء میفرمود | ۱۰۸ |
| ۶۹ | حرکت قافله سادات هاشمی از مدینه و جنگک با قتلغ خان در نزدیکی شیراز | ۱۱۵ |
| ۷۷ | عکس قبه و بارگاه سید میر محمد عابد | ۱۱۶ |
| ۷۹ | سید امیر احمد شاه چراغ جنگک و شهادت سید امین احمد شاه چراغ در شیراز | ۱۱۸ |
| ۸۸ | عکس سر لوحه مجله در نجف عکس ورق اول در نجف - و تمثال سلطان الواعظین شیرازی (مؤلف این کتاب) در آن ورق | ۱۲۰ |
| ۸۹ | سید علاء الدین حسین | ۱۲۰ |
| ۹۲ | عکس قبه و بارگاه شاه چراغ ایراهم مجاب | ۱۲۱ |
| ۹۵ | عکس قبه و بارگاه سید علاء الدین فجاج اعمال نبی امیه | ۱۲۲ |
| ۹۷ | وقعه شهادت زیدین علی <small>علیه السلام</small> شهادت جناب یحیی بن زید | ۱۲۳ |
| ۹۹ | پیدایش قبر علی <small>علیه السلام</small> اختلاف در مدفن علی <small>علیه السلام</small> | ۱۲۴ |
| ۱۰۱ | فرزندان ایراهیم مجاب | ۱۲۵ |
| ۱۰۲ | سادات شیرازی در تهران | ۱۲۶ |
| ۱۰۳ | عکس قبه و بارگاه موسی بن جعفر سؤال و جواب هرون و موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> در باب ذریه رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> | ۱۲۷ |

| | | |
|-----|--|-----|
| ۱۳۳ | عکس مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی و فرزندان | ۱۳۳ |
| ۱۳۵ | عکس مرحوم آقا سید قاسم بحر العلوم شیرازی | ۱۳۵ |
| ۱۳۸ | عکس مرحوم آیه الله اصفهانی جوازنامه مرحوم آیه الله اصفهانی | ۱۳۸ |
| ۱۳۹ | عکس مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی | ۱۳۹ |
| ۱۴۱ | عکس مرحوم اشرف الواعظین شیرازی | ۱۴۱ |
| ۱۴۳ | عکس تشییع جنازه مرحوم اشرف الواعظین شیرازی از کرمانشاه | ۱۴۳ |
| ۱۴۵ | عکس تشییع جنازه مرحوم اشرف الواعظین شیرازی در کربلا | ۱۴۵ |
| ۱۴۷ | ماده تاریخ وفات مرحوم اشرف الواعظین شیرازی | ۱۴۷ |
| ۱۴۸ | جلسه دوم اشکال نمودن بر مذهب شیعه | ۱۴۸ |
| ۱۴۹ | جواب باشکال تراشیهای مخالفین در معنی شیعه و حقیقت تشییع | ۱۴۹ |
| ۱۵۰ | آیات و اخبار در تشریح مقام تشیع | ۱۵۰ |
| ۱۵۳ | مقام سلمان و ابوذر و مقداد و عمار | ۱۵۳ |
| ۱۵۶ | عکس تشییع در دوره مغولها منظره علامه حلی باقاضی القضاة شافعی | ۱۵۶ |
| ۱۶۱ | تمام فساد و جنگها روی تفاخرات ترازی میباشد | ۱۶۱ |
| ۱۶۲ | عقاید غلات و مذمت آنها و لعن عبدالله بن سبا | ۱۶۲ |
| ۱۶۶ | اشکال در صلوات بر آل محمد و جواب آن | ۱۶۶ |
| ۱۶۸ | در معنی یس و اینکه س نام مبارک پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small> میباشد | ۱۶۸ |
| ۱۷۰ | مراد از آل یس آل محمد صلوات بر آل محمد سنت - و در مشهد نماز واجب است | ۱۷۰ |
| ۱۷۱ | جلسه سیم عقاید زیدیه | ۱۷۱ |
| ۱۷۶ | عقاید کیسانیه عقاید قداحیه | ۱۷۶ |
| ۱۷۸ | عقاید غلات | ۱۷۸ |

| | |
|-----|---|
| ۱۸۸ | عقاید شیعه امامیه اثنا عشریه |
| ۱۹۱ | اشکال راجع بخر معرفت |
| ۱۹۲ | جواب از اشکال |
| ۲۲۰ | اخبار خرافی در صحیحین بخاری و مسلم |
| ۱۹۴ | اخبار رؤیه الله از اهل سنت |
| ۱۹۵ | دلائل و اخبار بر عدم رؤیه الله |
| ۱۹۷ | اشاره بخرافات صحیحین |
| ۱۹۸ | سیلی زدن موسی بصورت حلك الموت |
| ۲۰۰ | انصاف موجب بینائی و اسباب سعادت است |
| ۲۰۱ | نسبت شرك دادن بشیعه |
| ۲۰۵ | در بیان اقسام شرك |
| ۲۰۷ | شرك جلی - شرك در ذات |
| ۲۰۸ | عقاید نصاری |
| ۲۰۹ | شرك در صفات |
| ۲۰۹ | شرك در افعال |
| ۲۱۰ | شرك در عبادت |
| ۲۱۱ | در باب نذر |
| ۲۱۳ | شرك خفی |
| ۲۱۴ | شرك در اسباب |
| ۲۱۵ | شیعه از هیچ راهی مشرك نیست |
| ۲۱۶ | آوردن آسمن بن بر خیا تخت بلقیس را نزد سلیمان |
| ۲۱۸ | آل محمد و سائط فیض حق اند |
| ۲۱۹ | حدیث ثقلین |
| ۲۲۰ | دقت نظر خالی از تعصب موجب سعادتست |
| ۲۲۲ | بخاری و مسلم از رجال مردود و جعلال نقل خیر نموده اند |
| ۲۲۳ | خبر مضحک و اهانت بر رسول الله در صحیحین بخاری و مسلم |
| ۲۲۴ | در اسناد حدیث ثقلین |
| ۲۲۶ | حدیث سفینه |
| ۲۲۸ | استسقاء و فتن عمر بوسیله اهل بیت پیغمبر ﷺ |
| ۲۳۱ | دعای توسل |
| ۲۳۴ | شهادت شهید داود بقول ابن الجماعه |
| ۲۳۵ | شهادت شهید ثانی بسعادت قاضی صیدا |
| ۲۳۷ | واقعه مسجد عثمان برای مؤلف |
| ۲۳۸ | گفتار نیک جهت جلب مردم بنصف |
| ۲۳۹ | اشاره باعمال ننگین تراکمه و خوارزمیان و ازبکان و افغانه با ایرانیان |
| ۲۳۹ | تجاوزات خان خیره بایران و فتاوی علماء اهل سنت بقتل و غارت شیعیان |
| ۲۴۰ | فتاوی علماء اهل سنت بقتل و غارت |

| | |
|-----|--|
| ۲۴۰ | شیعیان و حالات عبدالله خان ازبک |
| ۲۴۱ | بخراسان |
| ۲۴۲ | رفتار امراء افغانه با شیعیان |
| ۲۴۳ | افغانستان |
| ۲۴۴ | تقدیر از امیر امان الله خان |
| ۲۴۵ | شهادت شهید ثالث قاضی سید نورالله |
| ۲۴۶ | شوشتری |
| ۲۴۷ | اقدام شیخ و ایجاد شبهه و تهمینه و سنبله برای حمله و دفاع از آن |
| ۲۴۸ | در آداب زیارت |
| ۲۴۹ | نماز زیارت و دعای بعد از آن |
| ۲۵۰ | شکله ۴ شرح حضرت امیر المؤمنین |
| ۲۵۱ | شکل ۱۵ قبه و بارگاه امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> |
| ۲۵۲ | بوسیدن آستانه قباب ائمه شرك نیست |
| ۲۵۳ | بضاک افتادن و مسجد نمودن برادران - یوسف را |
| ۲۵۴ | پشای روح بعد از فناء جسم |
| ۲۵۵ | اشکال یقینی روح و جواب آن |
| ۲۵۶ | ظهور اهل ماده و طبیعت و مقابله ذمقرطیس با سقر اطحکیم |
| ۲۵۷ | اقوال علمای الهی اروپا |
| ۲۵۸ | دفاع مخالفین از خلافت معاویه |
| ۲۵۹ | و یزید و کفر آنها - و جواب آن |
| ۲۶۰ | دلائل بر کفر و ارتداد یزید |
| ۲۶۱ | جواز علماء اهل سنت بر لعن یزید |
| ۲۶۲ | قتل عام اهل مدینه بجرم شکستن بیعت یزید |
| ۲۶۳ | سر بازگنم |
| ۲۶۴ | آل محمد شهدای راه حق و زنده هستند |
| ۲۶۵ | جلسه چهارم - منت برمانهاد |
| ۲۶۶ | منت برمانهارد کشف حقیقت نمودند |
| ۲۶۷ | بحث در اطراف امامت |
| ۲۶۸ | بحث در مذاهب اربعه اهل تسنن |
| ۲۶۹ | و کشف حقیقت |
| ۲۷۰ | دلیلی بر تمسک مذاهب اربعه نیست |
| ۲۷۱ | امر عجیبی است - قابل تأمل عقلای با انصاف |
| ۲۷۲ | رد نمودن امامان و علماء اهل تسنن |
| ۲۷۳ | ابو حنیفه را |
| ۲۷۴ | امامت در عقیده شیعه ریاست عالیه الهیه است |
| ۲۷۵ | مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است |
| ۲۷۶ | در اختلاف مراتب انبیاء |
| ۲۷۷ | خصیصه نبوت خاصه |
| ۲۷۸ | دلائل بر اثبات مقام نبوت از برای |

| | |
|-----|--|
| ۲۸۵ | علی بحدیث منزله |
| ۲۸۶ | اسناد حدیث منزله از طرق عامه |
| ۲۸۹ | شرح حال آمدی |
| | سند حدیث منزله نقل از عمر بن الخطاب |
| ۲۹۱ | حکم خیر واحد در منزه جماعت |
| ۲۹۵ | اثبات منازل هرون برای علی علیه السلام |
| | علی در جمیع صفات شریک و مماثل پیغمبر بود |
| ۲۹۹ | باهر پیغمبر تمام در های خانه ها بمسجد بسته شد مگر در خانه علی |
| ۳۰۲ | تقاضا نمودن پیغمبر علی را برای وزارت خود |
| ۳۰۶ | جلسه پنجم |
| ۳۱۰ | کلمه منزله افاده عموم میکند |
| ۳۱۳ | حدیث منزله در دفعات متعدده غیر از تبوک وارد شده |
| | خلفه قرار دادن حضرت موسی برادر خود هرون را و قرب دادن سامری بنی اسرائیل را بگوساله پرستیدن |
| ۳۱۴ | طایفه حالات امیر المؤمنین باهرون |
| ۳۱۵ | حدیث اند آریوم الانذار - تعیین نمودن پیغمبر علی را بخلاف |
| ۳۱۷ | ناروت مصر حقه بخلاف علی علیه السلام |
| ۳۲۵ | شیخ بازم بعد آمد |
| ۳۲۶ | احدی منکر فضل صحابه نیست ولی باید انتخاب افضل نمود |
| ۳۲۸ | قتل خیر در فضیلت ای بکرو جواب آن که معمول است |
| ۳۲۹ | شرح حال ابوهریره و منعت آن |
| ۳۳۱ | علی از حق و قرآن جدا نمیشد |
| ۳۳۲ | مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفین نسبتهای دروغ و تمتهای علمای سنی بشیعیان |
| ۳۳۳ | تمتهای ابن عبدربه بشیعیان |
| ۳۳۴ | تمتهای ابن خزم |
| ۳۳۵ | تمتهای ابن تمیمه |
| ۳۳۷ | نماز جماعت مرحوم میرزای شیرازی در سامرا |
| ۳۳۹ | نماز جماعت مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی در نجف |
| ۳۴۱ | نماز جماعت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی در قم |
| ۳۴۵ | غلط کارهای شهرستانی |
| ۳۴۶ | اخبار در منعت ابوهریره |
| ۳۴۸ | شرکت ابوهریره با بصرین ارضاء در ظلم و کشتار مسلمین |
| ۳۵۰ | مردود بودن ابوهریره و تازیانه زدن عمر او را |

| | |
|-----|--|
| ۳۸۱ | در جواب حدیث مجموعی که خدا بر صیصای عابد |
| ۳۸۲ | نزول سکینه بر رسول خدا بوده است |
| ۳۸۴ | هم از من راضی هست یانه |
| ۳۸۵ | جلسه ششم |
| ۳۸۸ | ورد آنها |
| ۳۸۹ | سیصد آیه در شأن علی علیه السلام |
| ۳۹۰ | در جواب خبریکه ای بکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت اند |
| ۳۹۱ | در حدیث حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند |
| ۳۹۲ | در جواب خبریکه ای بکر و عایشه محبوب پیغمبر بودند |
| ۳۹۳ | فاطمه بهترین زنان عالم است |
| ۳۹۴ | اقرار شامی بوجود حب اهل البیت |
| ۳۹۷ | علی محبوب ترین مردان نزد پیغمبر بوده است |
| ۳۹۹ | حدیث طیر مشوی |
| ۴۰۰ | بیان حقیقت |
| ۴۰۱ | اهل ذکر آل عتبه |
| ۴۰۲ | قتل آیه در طریقه خلافت خلفاء اربعه |
| ۴۰۳ | و جواب آن |
| ۴۰۴ | استدلال بایقنارو جواب آن |
| ۴۰۵ | شواهد و امثال |
| ۴۰۶ | ابراز حقیقت |
| ۴۰۷ | بهمین باعوراه |
| ۴۰۸ | اعتراف علماء سنی بافضل بودن خواییدن علی در بستر پیغمبر از مصاحبت ای بکر در غار |
| ۴۰۹ | در مباحثات علمی و مناظرات دینی |
| ۴۱۰ | شدنی برای عمر نبوده است |

- ۴۳۰ او شد
افراد عمر برتری علی را بر خودش
علماء و عملاً
۴۰۸ ایجاد ناراضی در مردم منجر بقتل
در اسناد گفتار عمر اولی که نهالک
عمر
۴۰۹ صدمه زدن عثمان اصحاب پیغمبر را
اشاره بیعت مواری که علی رضی الله عنه
خلفا را نجات داده و آنها اقرار
نموده اند که اگر علی نبود هلاک
شده بودند
۴۱۰ او در صحرائی ریخته
در میدانهای جنگ شجاعت و رشادت
از خلیفه عمر دیده نشد
۴۱۲ راستگویی است بود
باز هم بیان حقیقت
۴۱۳ قضاوت منصفانه لازم است تا
شکست ابوبکر و عمر در خبیر
۴۱۵ علی محبوب خدا و پیغمبر بود
حدیث است در فتح خبیر
۴۲۰ رویه و رفتار عثمان برخلاف ابی بکر
و عمر
۴۲۵ روی کار آوردن عثمان فساق
بنی امیه را
۴۲۷ بنی امیه و حکم بن ابی العاص و
سروان ملعون خدا و پیغمبر بودند
۰۰۰ حکم بن ابی العاص مردود رسول الله
ولید فاسق در حال مستی نماز
جماعت خواند
۴۳۰ غلط کارهای عثمان موجب قتل
نزول آیه ولایت در شأن علی رضی الله عنه

- ۴۴۷ با اتفاق جمهور
شبهات و اشکالات در آیه ولایت
و جواب از آنها
۴۵۰ شک نمودن عمر در حدیثی در
نبوت پیغمبر
۴۵۶ وقعه حدیثی
۴۵۷ گفتگوهای غیر منتظره
۴۵۸ جلسه هفتم
۴۶۱ فرق بین اتحاد مجاز و حقیقت
۴۶۲ اتحاد نفسانی پیغمبر و علی
۴۶۳ استشهاد با آیه مباحله
۴۶۵ مباحثه پیغمبر با نصاری نجران
۰۰۰ آماده شدن نصاری برای مباحله
۴۶۶ شواهد از اخبار در اتحاد پیغمبر و
علی رضی الله عنه
۴۶۹ چون پیغمبر افضل بر انبیاء است
علی هم افضل از آنها میباشد
۴۷۲ سؤالات مسمعه از علی در علمت
افضل بودن از انبیاء و جواب آن
۴۷۳ علی مراتب جمیع انبیاء بوده است
۴۷۶ بیان کنجی شافعی در اطراف
حدیث تشبیه
۴۷۷ مخالفین گویند تمسک باجماع حق
است
۴۸۰ دلائل بر رد اجماع
۴۸۲ گفتگوی اسامه با بازیکرها
۴۸۷ واقع نشدن اجماع با اتفاق فریقین
دوری نمودن کبار صحابه از
بیعت ابی بکر
۴۹۱ در حدیث ثقلین و سفینه
۴۹۲ رد بر قول باینکه چون ابوبکر
اکبر سنّاً بود بخلافی برقرار شد
۴۹۵ با بود شیوخ از صحابه پیغمبر علی
جوان را اختیار میفرمود
۰۰۰ علی فارق بین حق و باطل است
۴۹۷ رد بر قول عمر که گفت نبوت و
سلطنت در یکجا جمع نکرد
۰۰۲ بازم بیان حقیقت در تعیین
خلافت
۰۰۴ بیعت علی و بنی هاشم با تهدید و زور
و بعد از شش ماه بود
۰۰۷ دوازده دلیل بر اینکه علی را با جبر
وزور و شمشیر بسحق بردند
۰۰۹ باید منصفانه قضاوت نمود
۰۱۳ اخبار سقط جنین فاطمه علیها السلام
دفاع از حق - و اثبات مظلومیت
لازم است
۰۲۰ اشکال در حدیث حبّ علی حسنة -

| | | |
|-----|--|--|
| ۵۵۰ | در ثواب و فوائد زیارت | و من یکی علی الحسین وجبت له الجنة |
| ۵۶۱ | اثرات مترتبه بر زیارت قبور ائمه | و جواب آن |
| ۵۵۵ | اطهار | شیوع فحشاء در بلاد اهل تسنن |
| ۵۵۸ | جلسه هشتم | اعتراف و انتقاد ز مخمیری از اهل تسنن |
| ۵۵۹ | در فرق بین اسلام و ایمان | در اسناد حدیث حبّ علیّ حسنه |
| ۵۶۱ | در مراتب ایمان | از کتب اهل تسنن و معنای آن |
| ۵۶۳ | اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن شیعیان را طرد میکنند | کشف حقیقت |
| ۵۶۳ | علت پیروی شیعیان از علی و اهل بیت و تقلید نکردن از امامان | فرق بین کس و نا کس اثر و نتیجه بر گریه و مجالس عزاداری |
| ۵۶۴ | اربعه اهل سنت | امام حسین ریاست خواه و جاه طلب بوده |
| ۵۶۴ | بامر رسول خدا بایستی امت متابعت نمایند از عترت آنحضرت | خمسۃ النجباء از هر عمل رجسی میر آبودند |
| ۵۶۵ | تقلید کو کورانه شایسته آدمی نیست | قیام امام حسین برای ریاست و خلافت ظاهری نبوده |
| ۵۶۹ | آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد | قیام امام حسین برای حفظ شجره طیبه لاله الاله بوده |
| ۵۷۱ | عدد خلفاء را پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small> دو ازده معرفی نموده | خطبه حضرت امام زین العابدین در منبر شام |
| ۵۷۲ | اشاره به مقامات امام جعفر صادق علیه السلام | مقاله مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین |
| ۵۷۴ | ظهور مذهب جمفری | نتیجه مطلوب - کشف حقیقت |
| ۵۷۶ | در دلد بزرگ و بی اغتنائی معتز | |
| ۵۷۸ | تأثر فوق تأثر | |
| ۵۷۹ | چرا شیعیان طعن بر صحابه و ازواج | |

| | | |
|-----|--|---|
| ۵۸۰ | رسول الله میزنند | تجد و علی (س ع) صادقین در قر آنند |
| ۵۸۲ | طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمیشود | در حدیث غدیر و چگونگی آن |
| ۵۸۷ | اعمال نیک و بد صحابه مورد توجه رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> بوده | روای معتبره از علماء عامه در نقل حدیث غدیر خم |
| ۵۸۸ | جواب از زیعت الرضوان | نصیحت جبرئیل عمر را |
| ۵۸۹ | جواب از حدیث باصحاب من اقتداء کنید | حدیث اقتداء باصحاب مخدوش است |
| ۵۹۱ | داستان عقبه و قصد قتل پیغمبر | بعض از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند |
| ۵۹۲ | پیغمبر امر به پیروی از دروغگوینان نموده | قول غزالی در نقض عهد صحابه |
| ۵۹۳ | مخالفت اصحاب در سقیفه | سر العالمین کتاب غزالی است |
| ۵۹۳ | مخالفت سعد بن عباده با ابی بکر و عمر | اشاره بحال ابن عقده |
| ۵۹۳ | قیام طلحه و زبیر در مقابل علی <small>رضی الله عنه</small> | اشاره بمرک طبری |
| ۵۹۳ | در بصره معاویه و عمرو بن عاص علی <small>رضی الله عنه</small> | کشته شدن امام نسائی |
| ۵۹۴ | را سب می نمودند | اشکال در کلمه مولی |
| ۵۹۴ | اسناد حدیث اصحابی کالنجوم ضعیف است | در اثبات معنی مولی به اولی بتصرف بودن و نزول آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک |
| ۵۹۵ | صحابه معصوم نبودند | نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم |
| ۵۹۶ | شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سری | در غدیر خم |
| ۵۹۸ | در نقض عهد نمودن صحابه | نظر سبط ابن جوزی در معنی مولی |
| ۵۹۸ | | نظر ابن طلحه شافعی در معنی مولی |

| | |
|--------------------------------|--|
| ۶۲۰ | احتجاج علی بحدیث تدبیر در رحبه |
| قرینه چهارم - الست اولی بکم من | |
| ۶۲۱ | انفسکم |
| اشعار حسنان در حضور رسول | |
| ۶۲۴ | اکرم <small>صاحب</small> |
| ۶۲۶ | در عهد شکنی صحابه |
| ۶۲۷ | نقض عهد نمودن صحابه در احد |
| ۶۲۸ | وحتین و حدیبیه |
| ۶۲۹ | فرار صحابه در حدیبیه |
| ۶۳۱ | خدا می‌داند که من اهل جنت نیستم |
| ۱۳۳ | در حقیقت فدک و غصب آن |
| ۰۰۰ | نزول آیه و آت ذی القربین حقه |
| استشهاد بحدیث لانورث و جواب | |
| ۶۳۵ | آن |
| ۶۳۶ | دلایل فاطمه بر رد حدیث لانورث |
| ۶۳۹ | احتجاج علی با ایمی بکر |
| ۰۰۰ | کلمات ایمی بکر بالای منبر و دشنام |
| ۶۴۰ | دادن بعلی و فاطمه علیهما السلام |
| ۶۴۱ | قضاوت منصفانه لازم است |
| ۶۴۲ | تمجب این ایمی الحدید از گفتار |
| ۶۴۳ | ای بکر |
| ۶۴۴ | آزار بعلی آزار به پیغمبر است |
| ۰۰۰ | دشنام دادن بعلی دشنام به پیغمبر است |
| ۶۴۴ | علی باب علم و حکمت پیغمبر است |
| ۶۴۷ | نقل اخبار در وصایت |
| در وقت وفات سر مبارک رسول الله | |
| ۶۵۱ | در سینه علی <small>علیه السلام</small> بود |
| ۶۵۲ | تحقیق در امر وصایت |
| ۶۵۳ | اشعار بعضی از صحابه اشاره بوصیت |
| ۶۵۴ | اشاره بدستور وصیت |
| ۶۵۶ | اطاعت امر پیغمبر واجب است |
| ۰۰۰ | منع نمودن پیغمبر را از وصیت |
| ۶۵۷ | گریستن ابن عباس از مانع شدن |
| ۶۵۸ | پیغمبر را از وصیت |
| ۶۶۰ | در منابع حدیث منع وصیت |
| ۶۶۱ | تعصب آدمی را کور و کرمیکند |
| ۶۶۲ | اعتراف علماء عامه باینکه گویند |
| ۶۶۳ | کلمه هذیان معرفت بشقام رسالت |
| ۶۶۴ | نداشته |
| ۶۶۵ | اول فتنه در اسلام حضور رسول الله |
| ۰۰۰ | <small>و اوله</small> |
| ۶۶۶ | عتر بدتر از گناه |
| ۶۶۷ | اعتراض قطب الدین شیرازی بگفتار |
| ۶۶۸ | عمر |
| ۶۶۹ | مانع نشدن از عهدنامه ایمی بکر |
| ۰۰۰ | در وقت مردن |
| ۶۷۰ | مصیبت بزرگ اهانت برسول الله دم |
| ۶۷۱ | مرگ و مانع شدن از نمایاندن راه |

| | |
|-----|--|
| ۶۷۲ | هدایت |
| ۶۷۳ | حکم علی در پاره زنی که بچه شش |
| ۶۷۴ | ماهه زائید |
| ۶۷۵ | رد نمودن ایمی بکر فدک را بفاطمه |
| ۶۷۶ | و مانع شدن عمر |
| ۶۷۷ | رد نمودن خلفاء فدک را با ولادهای |
| ۶۷۸ | فاطمه |
| ۶۷۹ | واگذار نمودن عمر بن عبدالعزیز |
| ۰۰۰ | فدک را |
| ۶۸۰ | رد نمودن عبدالله و مهدی و مأمون |
| ۶۸۱ | عباسی فدک را بورده فاطمه (ع) |
| ۶۸۲ | در اثبات نمله بودن فدک |
| ۶۸۳ | در قول مخالفین که ایمی بکر بموجب |
| ۶۸۴ | آیه شهادت عمل نمود و جواب آن |
| ۶۸۵ | شاهد خواستن از متصرف خلاف |
| ۶۸۶ | شرح بود ما است |
| ۶۸۷ | خزیمه ذوالشهادین |
| ۶۸۸ | رد نمودن شهید فاطمه را |
| ۶۸۹ | مراد از سازقین در آیه نجه و علی |
| ۶۹۰ | علیها السلام هستند |
| ۶۹۱ | علی افضل صدیقین است |
| ۶۹۲ | علی باحق و قرآن میگردد |
| ۶۹۳ | اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است |
| ۶۹۴ | منصفانه قضاوت عادلانه کنید |
| ۶۹۵ | قضیه جابر و اعطاء مال باو بموجب |
| ۶۹۶ | عبرت عتله میباشد |
| ۶۹۷ | اشکال در نزول آیه تطهیر |
| ۶۹۸ | جواب اشکال و اثبات اینکه آیه در |
| ۶۹۹ | حق ازواج نیست |
| ۷۰۰ | زوجات پیغمبر داخل اهل بیت |
| ۷۰۱ | نیستند |
| ۷۰۲ | اخبار عامه در اینکه آیه تطهیر در |
| ۷۰۳ | شان اهل بیت آمده است |
| ۷۰۴ | حدیث ام سلمه راجع بحریره فاطمه |
| ۷۰۵ | (ع) و نزول آیه تطهیر |
| ۷۰۶ | منع نمودن خمس را از عترت و اهل |
| ۷۰۷ | بیت پیغمبر |
| ۷۰۸ | خدا علی را شاهد پیغمبر قرار داده |
| ۷۰۹ | درد دلهای علی <small>علیه السلام</small> |
| ۷۱۰ | اخبار در منعت ازیت کنندگان |
| ۷۱۱ | علی <small>علیه السلام</small> |
| ۷۱۲ | تا دم مرگ فاطمه (ع) از ایمی بکر |
| ۷۱۳ | و عمر راضی بود |
| ۷۱۴ | ازیت فاطمه ازیت خدا و پیغمبر است |
| ۷۱۵ | جواب از خطبه نمودن علی دختر |
| ۷۱۶ | ای جهلدا |
| ۷۱۷ | بیان ایمی جعفر اسکانی راجع بجمع |
| ۷۱۸ | اخبار در زمان معاویه |

| | | |
|-----|--|---|
| ۷۲۱ | معنای آیه شریفه النبیات للمحییین | اشکال در اینکه غضب فاطمه دینی نبوده - وجواب آن |
| ۷۰۰ | اشاره بحالات عایشه | قلب وجوارح فاطمه مملو از ایمان بود |
| ۷۲۳ | آزار دادن عایشه پیغمبر را | غضب فاطمه دینی بوده است |
| ۷۲۵ | کفتار سوخته زوجه رسول الله ﷺ | سکوت فاطمه موجب رضا نبوده |
| ۷۰۰ | مخالفت وجنگ عایشه با علی علیه السلام | علی در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته |
| ۷۲۶ | فضائل علی قابل شماره نیست | در نماز تراویح |
| ۷۲۷ | اخبار در فضائل و مناقب علی علیه السلام | عبادت ای بکر و عمر از فاطمه |
| ۰۰۰ | دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر | فاطمه را شب دفن نمودند |
| ۷۲۸ | و نفاق میباشند | دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثر آواراست |
| ۷۲۸ | کشتار صحابه و مؤمنین یا ک در صره | جلسه نهم |
| ۷۳۳ | بامر عایشه | اشکال بشیعیان که بعایشه نسبت خبیث و فحش میدهند - وجواب آن |
| ۰۰۰ | جماعت نمودن عایشه از دفن نمودن | اشاره بقضیه افک و میر آلودن عایشه |
| ۷۳۴ | امام حسن در جوار پیغمبر | از خبیث و فحش و ذف |
| ۷۱۵ | سجده و شادی نمودن عایشه در | زوجین در مدح و حیث و منسومیت |
| ۷۳۶ | شهادت امیر المؤمنین | مآمل نیستند |
| ۷۳۷ | کلمات متضاد عایشه نسبت بعثمان | زن نوح و زن لوط بجهنم میروند |
| ۷۳۹ | نصایح امسلمه بعایشه | وزن فرعون به بهشت میروند |
| ۷۱۷ | یاد آردی نمودن امسلمه فضائل | در چگونگی خیانت زنهای نوح و لوط |
| ۷۴۰ | علی را برای عایشه | |
| ۷۱۸ | اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل | |
| ۷۴۲ | بر بطلان خلافت آنها است | |
| ۰۰۰ | دلایل دیگر بر بطلان اجماع | |
| ۷۴۴ | اعتراض بر مجلس شوری | |
| ۷۲۰ | اعتراض بر حکمیت عبدالرحمن | |

| | | |
|-----|---|---|
| ۷۴۵ | ابن عوف | اشعار ابوطالب دلیل بر اسلام او |
| ۷۶۵ | ظلم فاحش بمقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام | میباشد |
| ۷۴۶ | خلافت علی منصور از جانب خدا | اقرار ابوطالب دم مرگ که به لایزاله الله |
| ۷۴۷ | و پیغمبر بوده | گفتگوی پیغمبر با ابوطالب در ابتداء |
| ۷۴۸ | خلافت علی علیه السلام باجماع نزدیکتر بود | بعثت |
| ۷۵۰ | علی علیه السلام متمایز از سایر خلفاء بوده | ابتداء بعثت ابراهیم و گفتگو با |
| ۷۵۱ | اشاره بر رؤس فضائل و کمالات | عمش آزر |
| ۰۰۰ | در نسب پاک علی علیه السلام | چون محمد بن ابی بکر پیرو علی بود |
| ۷۵۳ | در خلقت نورانی علی علیه السلام و شکر کتاب او | لذا اورا خال المؤمنین نخواندند |
| ۷۵۵ | پیغمبر ﷺ | معاویه کاتب وحی نبود - بلکه |
| ۷۵۶ | در نسب جسمانی علی علیه السلام | کاتب مراسلات بود |
| ۷۵۸ | اشکال در پدر ابراهیم که آزر بوده | دلایل بر کفر و لعن معاویه |
| ۷۶۰ | و جواب آن | آیات و اخبار داله بر لعن معاویه |
| ۷۶۱ | در آباء و امهات پیغمبر مشرک نبوده | و یزید |
| ۷۶۲ | بلکه همگی مؤمن بالله بودند | کشتار معاویه مؤمنینی مانند امام |
| ۷۶۳ | اختلاف در ایمان ابیطالب | حسن و عمار و حجر بن عدی و مالک |
| ۷۶۴ | اجماع شیعه بر ایمان ابوطالب | اشتر و محمد بن ابی بکر و غیره |
| ۷۶۵ | در حدیث ضحاح و جواب آن | کشتار بسیرین اوطاط سی هزار |
| ۰۰۰ | مجهول بودن حدیث ضحاح | مسلمان مؤمن را با معاویه |
| ۰۰۰ | دلایل بر ایمان ابوطالب | امر نمودن معاویه بسبب امیر المؤمنین |
| ۰۰۰ | اشعار ابن ابی الحدید در مدح ابوطالب | و جعل اخبار در منعت آن |
| ۷۸۰ | بپیغمبر است | بزرگوار |
| | | سب و دشنام بعلی سب و دشنام - |

| | | | |
|-----|--|-----|---|
| ۷۸۲ | دشمن علی کافر است | ۸۱۷ | عرش اعلی ثبت گردیده |
| ۷۸۴ | در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند ۷۸۴ | | نزول لوح بر ابوطالب جبهه نام |
| ۷۸۹ | ایشان را لائل بر ایمان ابوطالب | ۸۲۱ | گذاری علی <small>علیه السلام</small> |
| ۷۹۱ | ایمان آوردن جعفر طیار با سر پدر | ۸۲۳ | نام علی <small>علیه السلام</small> جز امان واقعه نیست |
| ۷۹۴ | اسلام عباس پنهانی بوده | ۰۰۰ | در زهد و تقوی علی <small>علیه السلام</small> |
| | علت پنهان داشتن ابوطالب ایمان | ۸۲۴ | خبر عبدالله رافع |
| ۷۹۵ | خود را | ۰۰۰ | خبر سوید بن غفله |
| | موضوع رافضی و سنّی - در حقیقت | ۸۲۵ | حله او تصور کردن علی <small>علیه السلام</small> |
| ۷۹۷ | سنّیها رافضی و شیعه ها سنّی میباشند | ۸۲۶ | در لباس پوشش علی <small>علیه السلام</small> |
| ۷۹۸ | دلایل بر حرّیت متعه | ۸۲۷ | کنتار شرار با معاویه در شان علی |
| ۸۰۰ | اخبار از طرق اهل سنّت بر حرّیت متعه | ۸۲۸ | بشارت پیغمبر زهد را بعلی <small>علیه السلام</small> |
| | اکابر صحابه و تابعین حتی مالک | | خدا و پیغمبر علی را امام المتقین |
| ۸۰۳ | حکم بعدم تسبیح متعه نموده اند | ۸۲۹ | خوانند |
| | تمام آثار زوجیت بر زن متعه | ۸۳۳ | اهل حقیقت قضاوت منصفانه نمایند |
| ۸۰۴ | مترتبات | | سکوت و قعود و اعتزال و فرار انبیاء |
| | دلایل بر عدم ورود حکم نسخ در | | از میان امتها بواسطه نداشتن یاور |
| ۸۰۶ | زمان پیغمبر | ۸۳۵ | و غیره |
| ۸۱۰ | میچند میتواند تغییر احکام دهد | | شبهات علی با هرون در موضوع |
| | منع از متعه سبب شیوع فحشا و زنا | ۸۳۷ | خلافت |
| ۸۱۲ | گردیده | | علت قعود علی <small>علیه السلام</small> از جنگ با |
| ۸۱۴ | مولد علی <small>علیه السلام</small> در خانه کعبه بود | | مخالفین بعد از وفات پیغمبر و سایر |
| | نام گذاری علی از عالم غیب و دلیل | ۸۳۹ | و سکوت آنحضرت برای خدا |
| | دیگری بر اثبات و وحد بودن ابوطالب | | بیانات علی <small>علیه السلام</small> در علت قعود و |
| | نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در | ۸۴۰ | سکوت بعد از وفات رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> |

| | | | |
|-----|---|-----|--|
| ۸۴۱ | نامۀ علی <small>علیه السلام</small> باهل مصر | ۸۴۱ | اشتباه عمر در تیمم زمان پیغمبر |
| ۸۴۳ | خطبه ششقیه | ۸۴۳ | و حکم اشتباهی دادن در زنه ن خلافت |
| | اشکال در خطبه ششقیه - و جواب | | تمام علوم در نزد علی مانند کف |
| ۸۴۴ | آن | ۸۴۴ | دست حاضر بوده |
| ۸۴۵ | اشاره بحالات سید رضی رحمه الله | ۸۴۵ | دفاع نمودن معاویه از مقام علی <small>علیه السلام</small> |
| | خطبه ششقیه قبل از ولادت سید | | اقرار نمودن عمر ببعیز در مقابل |
| ۰۰۰ | رضی ثبت در کتب بوده | ۰۰۰ | سؤالات مشکله و اعتراف باینکه اگر |
| ۸۴۷ | جلسه دهم | ۸۴۷ | علی نبود کار مشکل میشد |
| | سؤال از مقام علمی عمر و جواب | | علی اولی و احق بمقام خلافت بوده |
| ۸۴۸ | آن | ۸۴۸ | قضاوت منصفانه لازم است |
| | مجباب نمودن زنی عمر را در یک | | مَسَل دزد و زوّار |
| ۸۵۱ | مسئله شرعی | ۸۵۱ | قبول دیانت باید کور کورانه نباشد |
| | اظهار عمر بعد از وفات پیغمبر که | | داعی قبول دیانت از روی تحقیق |
| ۸۵۳ | آنحضرت نمرده | ۸۵۳ | نمودم |
| | امر نمودن عمر بر جم پنج نفر زانی | | امر نمودن پیغمبر باطاعت علی <small>علیه السلام</small> |
| | و متوجه ساختن علی او را با اشتباه | | علماء اهل سنّت نمیخواهند با |
| ۸۵۴ | در حکم | ۸۵۴ | شیعیان همکاری کنند |
| | امر نمودن عمر بر جم زن حامله | | اختلاف در سجده بر تربت |
| ۸۵۵ | و منع نمودن علی او را | ۸۵۵ | امیر از حقیقت توأم با تأثر |
| | امر نمودن عمر بر جم زن دیوانه | | در فقدان آب برای غسل و وضو |
| ۰۰۰ | و مانع شدن علی <small>علیه السلام</small> | ۰۰۰ | باید تیمم نمود |
| | بیان ابن صباغ مالکی در فضائل | | فتوای ابوحنیفه بر اینکه مسافر |
| | و علوم علی <small>علیه السلام</small> - و نصب نمودن | | در فقد آب عمل غسل و وضو را با |
| ۸۵۶ | پیغمبر آنحضرت را بمقام قضاوت | ۸۵۶ | تبیذ انجام دهد |

| | | | |
|-----|---|-----|---|
| ۸۹۴ | یعنی علی بعد از پیغمبر هادی امت بوده | ۸۸۰ | فتوادادن اهل سنت بستن یا هاجا در وضو برخلاف نص صریح قرآن |
| ۸۹۵ | دساتن اعاری در مقابل علی <small>علیه السلام</small> | | فتوا دادن اهل سنت بر مسح بچکمه و جوراب برخلاف نص صریح قرآن |
| ۸۹۶ | و فرق بین سیاست مجاز و حقیقت اشاره بعلل انقلاب در خلافت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> | ۸۸۱ | فتوای اهل سنت بر مسح نمودن عامه برخلاف نص صریح قرآن |
| ۸۹۷ | خبردادن پیغمبر از جنگهای بصره وصفین و نهر روان | ۸۸۲ | توجه خاص و قضاوت متصفانه لازم است |
| ۸۹۹ | علم غیب را غیر از خدا احدی نداند علم غیب از جانب خدا افاضه بر انبیاء و اوصیاء میشود | ۸۸۳ | شیعیان سجده بر خاک کربلا را واجب نمیدانند |
| ۹۰۲ | علم بر دو قسم است - ذاتی - و عَرَضی | ۸۸۵ | علت بر داشتن شیعیان مهرهایی با خود برای سجده |
| ۹۰۵ | دلائل از آیات قرآنی بر اینکه انبیاء و اوصیاء آنها عالم غیب بودند | ۰۰۰ | علت سجده نمودن بر خاک کربلا خصائص خاک کربلا و بیانات رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> |
| ۹۰۷ | مدعیان علم بهر وسیله و اسباب کذا باند | ۸۸۷ | عمل علماء اهل سنت موجب تعجب است |
| ۹۰۹ | انبیاء و اوصیاء عالم غیب بودند ائمة طاهرين خلفاء بر حق عالم غیب بودند | ۸۸۹ | عزل ای بکر و نصب علی در ابلاغ سوره برائت بر اهل مکه |
| ۹۱۰ | غیب بودن | ۸۹۱ | علت عزلای بکر و نصب علی <small>علیه السلام</small> ظاهراً |
| ۹۱۳ | در نقل روای و ناقصین حدیث مدینه ۹۱۴ | ۸۹۲ | قضاوت فرستادن پیغمبر علی را |

| | | | |
|-----|---|-----|---|
| ۹۱۹ | در بیان حدیث انا دارالحکمة توضیح در اطراف حدیث علی <small>علیه السلام</small> عالم غیب بوده | ۹۱۹ | خبردادن از غلبه معاویه و ظلمهای آن ملعون |
| ۹۲۲ | علی <small>علیه السلام</small> عالم غیب بوده | ۹۲۳ | خبر دادن از کشته شدن ذوالشعبه قبل از شروع جنگ، در نهر روان |
| ۹۲۳ | علی <small>علیه السلام</small> عالم غیب بوده | ۰۰۰ | خبر دادن از قتل خود و معرفی این ملجم را |
| ۰۰۰ | پیغمبر هزاراباب از علم در سینه علی یاز نمود | ۹۲۴ | اشاره با علمیت و افضلیت علی <small>علیه السلام</small> بفرموده پیغمبر علی اعلم امت بوده |
| ۹۲۴ | در طرق افاضه علم رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> بعلی <small>علیه السلام</small> | ۹۲۶ | خبر دادن علی <small>علیه السلام</small> از کرات جوئی طریق هیئت جدید |
| ۹۲۶ | در جفر جامعه و چگونگی آن خبردادن حضرت رضا <small>علیه السلام</small> در عهد نامه مأمون از مرگ خود | ۹۲۸ | کفتگو با مسیو ژوزف مستشرق فرانسوی |
| ۹۲۸ | آوردن جبرئیل کتاب مختومی برای امیرالمؤمنین وصی رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> | ۹۳۱ | کفتار کوستاولوویون در تأثیر تمدن اسلام در مغرب |
| ۹۳۲ | نقل اخبار اهل سنت در ندای سلوئی دادن علی <small>علیه السلام</small> | ۹۳۲ | هدیه فرستادن هارون ساعت ساخت مسلمین را برای شارلمان |
| ۹۳۵ | خبردادن از سنن بن انس که قابل امام حسین <small>علیه السلام</small> گردید | ۹۳۵ | جمع علوم منتهی میشود بعلی <small>علیه السلام</small> |
| ۹۳۹ | خبر دادن از علمداری حبیب بن عمار | ۰۰۰ | اعتراف ابن ابی الحدید بشقامات علمیه علی <small>علیه السلام</small> |
| ۰۰۰ | خبردادن از منقیات | ۹۴۰ | خبر ولادت امام حسین و تهنیت ملائکه و امت بر رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> |
| ۹۴۰ | | ۰۰۰ | قضاوت متصفانه |

| | | | | | | | |
|------|-----------------------------------|------|---|------|--|-----|--|
| ۱۰۱۹ | ابوالقاسم طباطبائی | ۱۰۰۹ | فرق بین مساجد سنّی و شیعه نمیشاند | ۹۶۳ | اخبار در عصمت ائمه از طرق عامه | ۹۸۳ | بیانات نوّاب در قبول تشیع |
| ۱۰۲۲ | اجازه نامه مرحوم آیة الله مامقانی | ۱۰۱۱ | سعادت و سیادت امت در پیروی علی بن ابیطالب است | ۹۶۵ | اشکال در اینکه چرا اسمی ائمه در قرآن نیامده | ۹۸۴ | تشیع اختیار نمودن شش نفر اهل تسنّن |
| ۱۰۲۳ | اجازه نامه مرحوم آیة الله عراقی | ۱۰۱۶ | توضیح لازم راجع به جوایزات | ۹۸۵ | جواب از اشکال | ۹۸۵ | عکس بزرگان شیعه و سنّی و مستبصرین |
| ۱۰۲۴ | مرعشی نجفی | ۱۰۱۸ | اجازه نامه مرحوم آیة الله حاج شیخ عبدالکریم یزدی | ۹۸۶ | عدد رکعات و اجزاء نماز در قرآن نیامده | ۹۸۶ | عید میلاد حسینی <small>علیه السلام</small> |
| ۱۰۳۳ | فهرست مصادر کتاب | | اجازه نامه مرحوم حاج سید | ۰۰۰ | مراد از اولی الامر علی و ائمه از عترت طاهره هستند | ۰۰۰ | آغاز منبر |
| ۱۰۳۹ | فهرست مندرجات کتاب | | | ۹۸۸ | در باب اسمی و اعداد ائمه اثنا عشر | ۹۷۲ | آزادی معجز و حقیقت |
| | | | | ۹۸۸ | عدد خلفاء بعد از پیغمبر دروازه بوده است | ۹۷۳ | اطاعت خدا و پیغمبر و اولی الامر واجب است |
| | | | | ۹۹۶ | عادت جاهلان و تعصب مانع از وصول بحقیقت است | ۹۷۴ | عقیده اهل تسنّن در معنای اولی الامر |
| | | | | ۹۹۹ | بیان جاخط در وصول الی الحق | ۰۰۰ | صاحبان امر بر سه قسمند |
| | | | | ۱۰۰۰ | اقرار منصفانه شیعیان | ۰۰۰ | بنی اسرائیل منتخب جناب موسی فاسد در آمدند |
| | | | | | تذکرات و تصایح مشفقانه برادران شیعه و سنّی | ۰۰۰ | بشر قادر نیست انتخاب امیر صالح کامل نماید |
| | | | | ۱۰۰۱ | اتحاد و اتفاق موجب سیادت است | ۰۰۰ | سلاطین و امراء - اولی الامر نمیشاند |
| | | | | | ایضاً مواظب مشفقانه برادران شیعه و سنّی | ۰۰۰ | هر سلطان و امیر با قدرتی اولی الامر نمیشاند |
| | | | | ۱۰۰۲ | سوء ظن و غیبت موجب تفرقه و جدائی میباشد | ۹۷۷ | اولی الامر باید منصوب و منصوب من جانب الله باشد |
| | | | | ۱۰۰۵ | | ۹۷۸ | |